



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

عُيُونُ أَحْبَابِ

شيخ صدوق (ره)
ترجمه برکات مشهور مجلس رضوی

جلد ۱-۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عيون اخبار الرضا عليه السلام (ترجمه روغني قزويني)

نويسنده:

محمد بن علي بن بابويه شيخ صدوق

ناشر چاپي:

مسجد مقدس جمکران

ناشر ديجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
عیون اخبار الرضا علیه السلام (ترجمه روغنی غزوینی)	۱۱
مشخصات کتاب	۱۱
جلد ۱	۱۲
اشاره	۱۲
مقدمه ناشر	۱۶
فهرست ابواب جلد اول	۲۵
فهرست ابواب جلد دوم	۲۶
مقدمه المؤلف	۲۹
۱- علت ملقب شدن حضرت علی بن موسی علیهما السلام به «رضا»	۵۸
۲- آن چه درباره مادر گرامی حضرت رضا علیه السلام و اسم ایشان روایت شده	۶۱
۳- باب در ذکر زمان ولادت امام رضا علیه السلام	۶۹
۴- تصریح و نص امام کاظم علیه السلام درباره امامت و وصایت فرزندش علی بن موسی الرضا علیه السلام	۷۳
۵- نسخه وصیت نامه موسی بن جعفر علیه السلام	۹۴
۶- نضق هایی که بر امامت حضرت رضا علیه السلام وارد است در جمله ائمه اثنی عشر علیهم السلام	۱۰۴
۷- پاره ای از اخبار موسی بن جعفر علیه السلام با هارون الرشید و موسی بن مهدی	۱۴۸
۸- خبرهایی که در صحت وفات ابی ابراهیم موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام روایت شده	۱۸۶
۹- در بیان قتل اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله که هارون بعد از کشتن موسی بن جعفر علیه السلام در یک شب کشت، غیر از آنانی که در سایر روزها کشته	۲۰۵
۱۰- در بیان علت واقفی شدن واقفی ها بر موسی بن جعفر علیه السلام	۲۱۱
۱۱- خبرهایی که از حضرت رضا علیه السلام در توحید و شناختن حق تعالی آمده	۲۱۴
اشاره	۲۱۴
خطبه امام رضا علیه السلام در توحید	۲۷۴
۱۲- باب ذکر مناظره امام رضا علیه السلام با اهل ادیان و اصحاب مقالات در توحید و معرفت حق تعالی در نزد مأمون	۲۸۰
۱۳- ذکر مناظره امام رضا علیه السلام با سلیمان مروزی متکلم خراسان نزد مأمون در توحید	۳۱۶
۱۴- ذکر مجلس دیگر امام رضا علیه السلام که نزد مأمون با اهل ملل و مقالات واقع شد و جوابهایی که به علی بن محمد بن جهم داد در عصمت انبیا علیهم السلام	۳۳۳
۱۵- ذکر مجلسی دیگر از امام رضا علیه السلام نزد مأمون در عصمت انبیا علیهم السلام	۳۳۹
۱۶- ذکر آن چه از امام رضا علیه السلام درباره اصحاب رس آمده است	۳۵۴
۱۷- ذکر آن چه از امام رضا علیه السلام درباره تفسیر کلام خدا و او را به ذیحی عظیم فدا دادیم آمده است	۳۶۱
۱۸- آن چه از امام رضا علیه السلام در گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله «من فرزند دو ذبیح» آمده است	۳۶۳
۱۹- آن چه از امام رضا علیه السلام در علایم امام آمده است	۳۶۸
۲۰- در آنچه از حضرت رضا علیه السلام منقول است در وصف امامت و امام و ذکر فضل و رتبه امام	۳۷۳
۲۱- آن چه از امام رضا علیه السلام در باب توحید حضرت فاطمه علیها السلام آمده	۳۸۳

- ۲۲- آن چه از امام رضا علیه التلام در ایمان آمده است و اینکه آن معرفت به قلب و اقرار به زبان و عمل به ارکان است ۳۸۸
- ۲۳- مناظره حضرت رضا علیه التلام با مأمون پیرامون فرق بین عترت و امت ۳۹۳
- ۲۴- کلام امام رضا علیه التلام در مورد مرد شامی و سؤالات او از امیر المؤمنین در مسجد کوفه ۴۱۱
- ۲۵- آنچه از امام رضا علیه التلام درباره زید بن علی علیه التلام رسیده است ۴۲۶
- ۲۶- در آنچه از امام رضا علیه التلام در اخبار نادره در فنون پراکنده آمده ۴۳۴
- ۲۷- در آنچه از امام رضا علیه التلام مروی است درباره هاروت و ماروت ۴۵۶
- ۲۸- آنچه از امام رضا علیه التلام در اخبار متفرقه روایت شده است ۴۶۴
- ۲۹- آنچه از امام رضا علیه التلام در صفت پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است ۵۳۹
- ۳۰- و از جمله اخبار متفرقه که از رضا علیه التلام مروی است ۵۴۶
- جلد ۲ ۵۹۰
- مشخصات کتاب ۵۹۰
- ۳۱- باب فیما جاء عن الرضا علیه التلام من الأخبار المجموعه ۵۹۱
- اشاره ۵۹۱
- ۳۱- در باب دیگر هم، در آن چه از رضا علیه التلام منقول است از اخبار مجموعه ۵۹۱
- ۳۲- باب فی ذکر ما جاء عن الرضا علیه التلام من العلل ۷۵۹
- اشاره ۷۵۹
- ۳۲- باب آنچه که از امام رضا علیه التلام در علت اشیاء وارد شده است ۷۵۹
- ۳۳- باب فی ذکر ما کتب به الرضا علیه التلام إلى محمد بن سنان فی جواب مسائله فی العلل ۷۸۷
- اشاره ۷۸۷
- ۳۳- در ذکر آنچه امام رضا علیه التلام به محمد بن سنان نوشته است در جواب سؤالات او از علل اشیاء و احکام ۷۸۷
- ۳۴- باب العلل التي ذکر الفضل بن شاذان فی آخرها أنه سمعها من الرضا علی بن موسی علیهما التلام مره بعده مره و شینا بعد شیء فجمعها و أطلق لعلی بن محمد بن قتیبه النیسابوری روایتها عنه عن الرضا علیه التلام ۸۰۷
- اشاره ۸۰۷
- ۳۴- باب عللی که فضل بن شاذان ذکر کرده است در آخر کسانی که سخنان را طی چند بار یکی بعد از دیگری از امام رضا علیه التلام شنیده، جمع کرده و علی ۸۰۷
- ۳۵- باب ما کتبه الرضا علیه التلام للمأمون فی محض الإسلام و شرائع الدین ۸۵۱
- اشاره ۸۵۱
- ۳۵- آن چه حضرت رضا علیه التلام به مأمون نوشته از اسلام خالص و شرایع دین ۸۵۱
- ۳۶- باب دخول الرضا علیه التلام بنیسابور و ذکر الدار التي نزلها و المحله ۸۷۵
- اشاره ۸۷۵
- ۳۶- ورود امام رضا علیه التلام به نیشابور و ذکر محله و خانه ای که در آن فرود آمد ۸۷۵
- ۳۷- باب ما حدث به الرضا علیه التلام فی مریعه نیشابور و هو یرید قصد المأمون ۸۷۸
- اشاره ۸۷۸
- ۳۷- آن چه از امام رضا علیه التلام در یک منزلی نیشابور روایت شده وقتی که قصد مأمون داشت ۸۷۸

- ۸۸۳ اشاره
- ۸۸۳ ۳۸- خبری است نادر از رضا عليه السلام
- ۸۸۴ ۳۹- باب خروج الرضا عليه السلام من نيسابور إلى طوس و منها إلى مرو
- ۸۸۴ اشاره
- ۸۸۴ ۳۹- بیرون آمدن امام رضا عليه السلام از نیشابور به جانب طوس و از آن جا به مرو
- ۸۸۹ ۴۰- باب السبب الذي من أجله قبل على بن موسى الرضا عليه السلام ولاية العهد من المأمون و ذکر ما جرى في ذلك و من كرهه و من رضى به و غير ذلك
- ۸۸۹ اشاره
- ۸۸۹ ۴۰- سبب قبولی حضرت رضا عليه السلام ولایت عهد را از مأمون و ماجرای آن و ناراحتی و خشنودی اشخاصی در آن ماجرا
- ۹۵۱ ۴۱- باب استسقاء المأمون بالرضا عليه السلام و ما أراه الله عز و جل من القدره في الاستجابه له و في إهلاك من أنكر دلالته في ذلك
- ۹۵۱ اشاره
- ۹۵۱ ۴۱- حکایت طلب باران از حضرت به درخواست مأمون و نشان دادن قدرت الهی در اجابت دعای او و هلاک منکران کرامت او
- ۹۶۱ ۴۲- باب ذکر ما أتاه المأمون من طرد الناس عن مجلس الرضا عليه السلام و الاستخفاف به و ما كان من دعائه عليه السلام
- ۹۶۱ اشاره
- ۹۶۱ ۴۲- در دور کردن مأمون مردم را از مجلس امام رضا عليه السلام و اهانت به آن حضرت و نفرین آن حضرت
- ۹۶۵ ۴۳- باب ذکر ما أنشد الرضا عليه السلام المأمون من الشعر في الحلم و السكوت عن الجاهل و ترك عتاب الصديق و في استجلاب العدو حتى يكون صديقا و في كتمان السر
- ۹۶۵ اشاره
- ۹۶۵ ۴۳- اشعاری که امام رضا عليه السلام برای مأمون در معنی حلم و سکوت در مقابل جاهلان و ترک عتاب دوستان و جذب دشمن فرموده تا دوست شوند و در پنهان داشتن رازها
- ۹۸۳ ۴۴- باب في ذكر أخلاق الرضا عليه السلام الكريمة و وصف عبادته
- ۹۸۳ اشاره
- ۹۸۳ ۴۴- ذکر اخلاق کریمه امام رضا عليه السلام و وصف عبادت آن بزرگوار
- ۹۹۷ ۴۵- باب ذکر ما يتقرب به المأمون إلى الرضا عليه السلام من مجادله المخالفين في الإمامه و التفضيل
- ۹۹۷ اشاره
- ۹۹۷ ۴۵- بحث و جدال مأمون با مخالفان در امامت امیر المؤمنین عليه السلام و تفضیل او برای تقرب به امام رضا عليه السلام
- ۱۰۲۸ ۴۶- باب ما جاء عن الرضا عليه السلام في وجه دلائل الأئمة عليه السلام و الرد على الغلاة و المفوضه لعنهم الله
- ۱۰۲۸ اشاره
- ۱۰۲۸ ۴۶- آنچه از امام رضا عليه السلام مروی است در ادله امامان عليهم السلام و رد بر غلات و مفوضه لعنهم الله
- ۱۰۳۸ ۴۷- باب دلالات الرضا عليه السلام
- ۱۰۳۸ اشاره
- ۱۰۳۸ ۴۷- نشانه های امامت امام رضا عليه السلام
- ۱۰۷۹ ۴۸- باب دلالة الرضا عليه السلام في إجابة الله عزّ و جلّ دعاءه على بكار بن عبد الله بن مصعب بن الزبير بن بكار لما ظلمه
- ۱۰۷۹ اشاره
- ۱۰۷۹ ۴۸- باب دلالت الرضا عليه السلام در اجابت نمودن خدای عزّ و جلّ دعای او را بر بکار بن عبد الله بن مصعب پدر زبیر بن بکار چون بر او ظلم کرد

- ۴۹- باب دلالتہ فیما أخبر به من أمره أنه لا یری بغداد و لا تراه فکان كما قال علیه السلام ۱۰۸۲
- اشاره ۱۰۸۲
- ۴۹- دلالت آن حضرت علیه السلام در آنچه خبر داد به امر خود که بغداد را نمی بیند و بغداد او را نمی بیند و چنان شد ۱۰۸۲
- ۵۰- باب دلالتہ علیه السلام فی إجابہ اللّٰه عزّ و جلّ دعاءه فی آل برمک و إخباره بما یجرى علیهم و بأنه لا یصل إلیه من الرشید مکروه ۱۰۸۳
- اشاره ۱۰۸۳
- ۵۰- دلالت آن حضرت علیه السلام بر اجابت نفرین او در آل برمک و خبر دادن او بر آنچه بر ایشان می گذرد و این که از جانب رشید به او مکروهی نیست ۱۰۸۳
- ۵۱- باب دلالتہ علیه السلام فی إخباره بأنه یدفن مع هارون فی بیت واحد ۱۰۸۷
- اشاره ۱۰۸۷
- ۵۱- دلالت حضرت علیه السلام در اخبار به این که با هارون در یک جا دفن می شوند ۱۰۸۷
- ۵۲- باب إخباره علیه السلام بأنه سیقتل مسموما و یقر إلی جنب هارون الرشید ۱۰۸۹
- اشاره ۱۰۸۹
- ۵۲- خبر دادن آن حضرت علیه السلام که او به زهر کشته می شود و در جنب هارون رشید مدفون می گردد ۱۰۸۹
- ۵۳- باب صحه فراسه الرضا علیه السلام و معرفته بأهل الإیمان و أهل النفاق ۱۰۹۱
- اشاره ۱۰۹۱
- ۵۳- در صحت فراست امام رضا علیه السلام و معرفت به اهل ایمان و اهل نفاق ۱۰۹۱
- ۵۴- باب معرفته علیه السلام بجمیع اللغات ۱۰۹۲
- اشاره ۱۰۹۲
- ۵۴- در دانستن آن حضرت علیه السلام همه لغات و زبان ها را ۱۰۹۲
- ۵۵- باب دلالتہ علیه السلام فی إجابته الحسن بن علی الوشاء عن المسائل التي أراد أن یسألہ عنها قبل السؤال ۱۰۹۵
- اشاره ۱۰۹۵
- ۵۵- دلالت آن حضرت علیه السلام در جواب مسائل حسن بن علی وشاء قبل از آنکه بپرسد ۱۰۹۵
- ۵۶- باب جواب الرضا علیه السلام عن سؤال أبی قره صاحب الجائلیق ۱۰۹۹
- اشاره ۱۰۹۹
- ۵۶- باب جواب امام رضا علیه السلام از سؤال ابي قره صاحب جائلیق ۱۰۹۹
- ۵۷- باب ذکر ما کلم به الرضا علیه السلام یحیی بن الضحاک السمرقندی فی الإمامه عند المأمون ۱۱۰۱
- اشاره ۱۱۰۱
- ۵۷- در ذکر آن چه امام رضا علیه السلام نزد مأمون با یحیی بن ضحاک سمرقندی در باب امامت تکلم کرد ۱۱۰۱
- ۵۸- باب قول الرضا علیه السلام لأخیه زید بن موسی حین افتخر علی من فی مجلسه و قوله علیه السلام فیمن یرى عشره الشیعہ من أهل بیته و ینترک المراقبه ۱۱۰۴
- اشاره ۱۱۰۴
- ۵۸- گفتگوی امام رضا علیه السلام با برادرش زید وقتی که بر اهل مجلس او افتخار کرد و سخنان حضرت در باب معاشرت بد با شیعیان اهل بیت او و ترک تأسی جانب ایشان ۱۱۰۴
- ۵۹- باب الأسباب التي من أجلها قتل المأمون علی بن موسی الرضا علیه السلام بالسّم ۱۱۱۶
- اشاره ۱۱۱۶
- ۵۹- در اسبابی که مأمون امام رضا علیه السلام را به زهر شهید کرد ۱۱۱۶

- ۱۱۲۲-۶۰- باب نص الرضا عليه السلام على ابنه أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام بالإمامه و الخلفه .
- ۱۱۲۲- اشاره
- ۱۱۲۲-۶۰- تصريح و نقل حضرت رضا عليه السلام بر پسر خود ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام به امامت و خلافت
- ۱۱۲۳-۶۱- باب وفاه الرضا عليه السلام مسموما باغتيال المؤمن
- ۱۱۲۳- اشاره
- ۱۱۲۳-۶۱- وفات حضرت رضا عليه السلام یا زهر به حیلۀ مأمون
- ۱۱۲۵-۶۲- باب ذکر خبر آخر فی وفاه الرضا عليه السلام عن طريق الخاصه
- ۱۱۲۵- اشاره
- ۱۱۲۵-۶۲- در ذکر خبری دیگری در وفات امام رضا عليه السلام از طریق خاصه
- ۱۱۲۸-۶۳- باب ما حدث به أبو الصلت الهروی عن ذکر وفاه الرضا عليه السلام أنه سم فی عنب
- ۱۱۲۸- اشاره
- ۱۱۲۸-۶۳- آن چه ابا صلت هروی در شهادت امام رضا عليه السلام با انگور زهرآلود گفته است
- ۱۱۳۶-۶۴- باب ما حدث به أبو حبيب هرثمه بن أعین من ذکر وفاه الرضا عليه السلام و أنه سم فی العنب و الرمان جميعاً
- ۱۱۳۶- اشاره
- ۱۱۳۶-۶۴- آن چه هرثمه بن اعین حدیث کرد از ذکر وفات امام رضا عليه السلام با انگور و انار مسموم
- ۱۱۴۷-۶۵- باب ذکر بعض ما قيل من المرانی فی حق أبي الحسن الرضا عليه السلام
- ۱۱۴۷- اشاره
- ۱۱۴۷-۶۵- در بعضی از مرثیه ها درباره حضرت رضا عليه السلام
- ۱۱۶۴-۶۶- باب فی ذکر ثواب زیاره الإمام علی بن موسی الرضا عليه السلام
- ۱۱۶۴- اشاره
- ۱۱۶۴-۶۶- در ذکر ثواب زیارت امام رضا عليه السلام
- ۱۱۹۵-۶۷- باب ما جاء عن الرضا عليه السلام فی ثواب زیاره فاطمه بنت موسی بن جعفر عليه السلام بقم
- ۱۱۹۵- اشاره
- ۱۱۹۵-۶۷- آن چه از امام رضا عليه السلام نقل شده در ثواب زیارت فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهما السلام که در قم مدفون است
- ۱۱۹۶-۶۸- باب فی ذکر زیاره الرضا عليه السلام بطوس
- ۱۱۹۶- اشاره
- ۱۱۹۶-۶۸- در کیفیت زیارت امام رضا عليه السلام به طوس
- ۱۱۹۶- اشاره
- ۱۲۰۳- الوداع
- ۱۲۰۳- اشاره
- ۱۲۰۳- زیارت وداع
- ۱۲۰۵- ما یجزی من القول عند زیاره جمیع الأئمه علیهم السلام عن الرضا
- ۱۲۰۵- اشاره

- ۱۲۰۵-----از امام رضا علیه السلام در آن چه کفایت کند در زیارت جمیع ائمه علیهم السلام
- ۱۲۰۷-----زیاره أخرى جامعه للرضا علی بن موسی علیهما السلام و لجمیع الأئمه علیهم السلام
- ۱۲۰۷-----اشاره
- ۱۲۰۷-----زیارت جامعه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و جمیع ائمه علیهم السلام
- ۱۲۱۷-----الوداع
- ۱۲۱۷-----اشاره
- ۱۲۱۷-----زیارت وداع
- ۱۲۱۹-----۶۹- باب ذکر ما ظهر للناس فی وقتنا من برکه هذا المشهد و علاماته و استجابہ الدعاء فیہ
- ۱۲۱۹-----اشاره
- ۱۲۱۹-----۶۹- آن چه ظاهر شد مردم را در زمان ما از برکت این مشهد و علامات آن و اجابت دعا در آن
- ۱۲۴۰-----درباره مرکز

عیون اخبار الرضا علیه السلام (ترجمه روغنی غزوینی)

مشخصات کتاب

سرشناسه: ابن بابویه، محمد بن علی، 311 - 381 ق.

عنوان قرارداد: عیون اخبار الرضا (ع). فارسی - عربی

عنوان و نام پدیدآور: عیون اخبار الرضا علیه السلام / ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق؛ ترجمه محمد صالح روغنی قزوینی.

مشخصات نشر: قم: مسجد مقدس جمکران، 1389.

مشخصات ظاهری: 2 ج.: نمونه.

شابک: 475000 ریال: دوره 8-284-973-964-978؛ ج. 1 4-282-973-964-978؛ ج. 2 1-283-973-964-978:

وضعیت فهرست نویسی: فاپا (چاپ سوم)

یادداشت: فارسی - عربی.

یادداشت: ج. 1 (چاپ سوم).

یادداشت: ج. 2 (چاپ سوم: 1393).

موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم، 153؟ - 203 ق. -- احادیث

موضوع: احادیث شیعه -- قرن 4 ق.

شناسه افزوده: قزوینی، محمد صالح بن محمد باقر، قرن 11 ق.، مترجم

شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره: BP129/الف2ع 1393 9041

رده بندی دیویی: 297/212

شماره کتابشناسی ملی: 2106118

جلد 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

عیون اخبار الرضا علیه السلام

ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق

ترجمه محمد صالح روغنی قزوینی.

ص: 3

سرشناسه: ابن بابویه، محمد بن علی، 311 - 381 ق.

عنوان قرارداد: عیون اخبار الرضا (ع). فارسی - عربی

عنوان و نام پدیدآور: عیون اخبار الرضا علیه السلام / ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق؛ ترجمه محمد صالح روغنی قزوینی.

مشخصات نشر: قم: مسجد مقدس جمکران، 1389.

مشخصات ظاهری: 2 ج.: نمونه.

شابک: 475000 ریال: دوره 8-284-973-964-978؛ ج. 1 4-282-973-964-978؛ ج. 2 1-283-973-964-978:

وضعیت فهرست نویسی: فاپا (چاپ سوم)

یادداشت: فارسی - عربی.

یادداشت: ج. 1 (چاپ سوم).

یادداشت: ج. 2 (چاپ سوم: 1393).

موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم، 153؟ - 203 ق. -- احادیث

موضوع: احادیث شیعه -- قرن 4 ق.

شناسه افزوده: قزوینی، محمد صالح بن محمد باقر، قرن 11 ق.، مترجم

شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره: BP129/الف2ع1393 9041

رده بندی دیویی: 297/212

شماره کتابشناسی ملی: 2106118

بسم الله الرحمن الرحيم

از لطف و محبت خداوند تبارک و تعالی به دور است که زمین خویش را خالی از حجت بگذارد و آن گاه از بندگان حساب بخواهد. حجج الهی گاهی ظاهر و محل رفت و آمد و آموزش و یادگیری دین هستند و گاهی غایب. واضح است که در هنگام ظهور حجج الهی و دسترسی آسان خلایق به ایشان، مسؤولیت بندگان خدا نیز سنگین تر و امتحان الهی نیز برای ایشان سخت تر است و هنگام حضور در محضر الهی و سؤال و جواب در مورد اعمال نیز عذری پذیرفته نیست. لیکن هنگام غیبت که وظیفه آموزش دین خدا برعهده دانشمندان زمان خود است، چون دسترسی به امام میسر نیست، لذا امتحان الهی نیز آسان تر و سؤال و جواب در آستانه الهی نیز آسان تر خواهد بود، گرچه فتنه ها بیشتر و جولان شیطان رجیم نیز پردامنه تر خواهد بود و احتمال افتادن به خطا نیز بسیار بیشتر است.

اما حجت خدا بایستی چگونه شخصی باشد. در همه اوقات و ازمنه خداوند بهترین خلق خویش را به عنوان حجت انتخاب کرده است. شاید بهترین به معنی عاقل ترین، صبورترین و مسلطترین افراد به نفس خویش منظور باشد. البته اگر عقل را به معنای «ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان» فرض کنیم، نه درایتی که با آن کار دنیا پرداخته و آخرت از کار انداخته می شود. خداوند در قرآن کریم انبیا را به نام ذکر فرموده و از ایشان با صفاتی برتر از دیگران یاد کرده است. (1)

ص: 5

1-1). برای مثال قرآن کریم درباره ابراهیم میفرماید: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ» سوره هود، آیه 75

در مورد رسول برگزیده خدا، حضرت محمد صلی الله علیه و آله به جز آیات الهی، روایاتی که از خلق و خلق آن جناب وارد شده، گویای برتری و بهتری او نسبت به سایر خلایق می باشد. در همین کتاب شریف در باب اخلاق آن حضرت آمده است: ایشان، همیشه خوش رو، ملایم و خوش برخورد بودند. هیچ گاه سخت گیر و خشن و بدزبان نبودند. هیچ امیدواری از نزد ایشان ناامید بازمی گشت؛ یا حاجت او روا می کردند و یا با کلامی آرام او را راضی بازمی گرداندند....

شاید پس از خواندن آیات و روایاتی که درباره صفات حضرت آمده است، جایز باشد که بگوییم: اللهم انا نشکوا الیک فقد نبینا!

در مورد ائمه نیز در کتاب خدا، گرچه نه به تصریح نام، بلکه در پرده های زیبا تشبیه و استعاره به فضل و برتری ایشان اشاره شده است. چنان که در سوره نور آیه 35، خداوند عزّ و جل در توصیف خویش می فرماید: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِثْلِ نَارٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ». در تفسیر قمی در ذیل این آیه شریفه از امام صادق علیه السلام آمده است که مشکات حضرت فاطمه، مصباح امام حسن و زجاجه امام حسین است و نور علی نور، امامی بعد از امام دیگر است.

فارغ از همه این گفتارها، می توان میزان برتری عقول حضرات ائمه معصومین را از احادیثی که از ایشان بر جای مانده، تشخیص داد. نهج البلاغه حضرت امیر علیه السلام به حق، اوج و اعتلای فرهیختگی و عقل و درک والای آن جناب را چه در زمینه دین و چه در زمینه دنیا نشان می دهد و صحیفه سجادیه نشان از عظمت درک و روح حضرت سید الساجدین و تبلور عقل عبادی آن جناب است و در همین راستا، کتاب عیون اخبار الرضا تبلور تیزهوشی و ذکاوت حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیه و الثناء است. این ذکاوت فوق العاده را می توان در مجالس بحثی که میان حضرت و دیگران، چه علمای ادیان و مذاهب دیگر و چه جلساتی که با مأمون ملعون و دیگران داشته، به وفور مشاهده کرد و با خواندن این کتاب و نیز همانند آن می توان فهمید که «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» خدا نیک می داند، رسالت خویش را بایستی به کجا بسپارد.

هنگامی که بحث میان حضرت و علمای دیگر ادیان مطرح است، چنان ایشان را به گرداب می کشد که همگی اعتراف به جهل خویش کرده، زبان در کام می کشند. این نکته زمانی بیشتر قابل توجه است که بدانیم، مأمون وارث امپراطوری هارون ملعون است و با قدرت فوق العاده خویش، برترین علمای ادیان را احتمالا با هزینه های فراوان و پذیرایی های کامل در یک کنفرانس بزرگ جهانی گردآوری کرده بوده است، شاید بتواند حضرتش را شرمنده سازد! و حاشا که خاک کجا و عالم پاک کجا؟ تراب کجا و رب الارباب کجا؟ «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ».

این کتاب شریف برای همه خواندنی است. خیلی از سؤالات بی پاسخ در آن است و انصافا که در حق آن بی انصافی شده و حق این کتاب شریف، چونان حق صاحب حقیقی آن، امام رئوف حضرت علی بن موسی الرضا صلوات الله و سلامه علیه شناخته نشده است.

روی هر قسمت از کتاب که دست بگذارید، عجیب و خواندنی است. شرح توحید حضرت، یگانه است و وصف رسول اکرم، اثری جاودانه.

یکی از نکات جالب و حایز توجه در این کتاب، رویکردی است که حضرت در پاسخ به سؤالاتی که در مورد تضاد بعضی از احادیث ایجاد شده است، اتخاذ می کنند. در چند

مورد حضرت احادیث امام صادق علیه السلام را چنان زیبا تأویل می برد که عقل در حیرت می ماند که امام صادق علیه السلام از این حدیث چه نکته قابل توجهی را اراده فرموده بوده و دیگران از آن غافل بودند. این نگاه بایستی برای علمای حدیث بسیار آموزنده باشد. البته در این کتاب شریف، نکاتی نیز هست که برای علم امروز و تفکر امروزین ما قابل قبول نیست، لیکن امامی دیگر بایستی تا این نکات را آن چنان که حضرت رضا علیه السلام، احادیث جدش امام صادق را تأویل می برد، تفسیر و توضیح بدهد، ان شاء الله.

مترجم محترم کتاب، مرحوم محمد صالح فرزند محمد باقر روغنی قزوینی از معاصرین علامه مرحوم شیخ حر عاملی است که مرحوم شیخ در امل الامل شرح ایشان را چنین آورده است:

«مولانا محمد صالح بن محمد باقر قزوینی، معروف به روغنی؛ ایشان عالم فاضل کامل و صاحب کتاب و رسایلی است از جمله: ترجمه عیون اخبار الرضا (کتاب حاضر)، ترجمه نهج البلاغه، ترجمه صحیفه سجادیه و مقامات، شرح فارسی دعای سمات. نیز رساله ای درباره خوردن آدم از درخت ممنوعه و نیز شرح بعضی از اشعار مثنوی».

در مستدرکات اعیان الشیعه، جلد سوم، صفحه 231 پس از ذکر مطلب مرحوم شیخ در امل الامل فهرستی کامل تر از آثار او به دست می دهد:

الامامه، ترجمه توحید مفضل، ترجمه محاضرات الراغب، ترجمه عهدنامه مالک اشتر ترجمه و شرح صحیفه سجادیه به فارسی، شرح صحیفه سجادیه به عربی (در این کتاب تصریح کرده که او از شاگردان مرحوم میر باقر داماد) بوده است. ترجمه و شرح نهج البلاغه که در سال 1321 به تحقیق میرزا علی عماد لشکر آشتیانی به چاپ رسیده و به اشتباه نام مؤلف آن محمد صالح برغانی ذکر شده است و یکی از بهترین شروح نهج البلاغه به فارسی است. شرح دعای سمات، مقامات، رساله فی پاسخ مرد مرتد، منشور ادب الهی و دستور العمل کارگاهی، شرح فارسی گسترده ای بر وصیتنامه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به فرزند بزرگوارش امام حسن علیه السلام و البته مرحوم

آقا بزرگ در کتاب ماندگار خویش الذریعه از رساله ای به نام محاکمه میان فقر و غنا نیز در جمله تألیفات ایشان نام برده است.

مرحوم محمّد صالح روغنی قزوینی متولد قزوین است و مراحل تحصیل ابتدایی را از علمای آن سامان فراگرفت. سپس به اصفهان رفته و از محضر مرحوم میرداماد بهره برد.

سپس به قزوین بازگشت و پس از چندی عزم دیار خراسان کرده در سال 1075 هجری به حریم حضرت رضا علیه السّلام مشرف شد و چنانچه در آخر بعضی از کتاب هایش ذکر کرده، با خدا عهد کرد که تا پایان عمر همان جا بماند و تا سال 1116 هجری که درگذشت در همان دیار ماند و در همان جا نیز به خاک سپرده شد.

او از بزرگان علمای خراسان محسوب و مورد توجه عام و خاص بود. قطعه هایی نیز از اشعار سروده طبع ایشان را که به فقیر تخلص می جستند در بعضی از آثار ایشان می توان یافت. بیشتر اهتمام وی در ترجمه بوده است. ترجمه عیون اخبار الرضا علیه السّلام را ایشان به عنوان برکات مشهد مقدس رضوی در سال 1075 قمری، یعنی در اولین سال تشرّف به آستان امام رضا علیه السّلام ترجمه نموده است.

ترجمه حاضر به علت نوع صفحه آرایی و این که ترجمه بایستی روبه روی متن قرار می گرفت، ویرایش و تلخیص شده و شروح مترجم حذف گردیده است.

دو نسخه خطی ملاک کار ما قرار گرفت. متأسفانه هر دو نسخه ناقص و در بعضی موارد به شدت ناخوانا بود. لذا بعضی از صفحات و ابواب که یا ترجمه نداشت و یا این که در هر دو نسخه قابل خواندن نبود، ترجمه شد. اگر کاستی وجود دارد، که یقیناً وجود دارد و خود بدان معترفیم، از ماست و اگر حسنی مشاهده می کنید از برکت آقا علی بن موسی الرضا علیه آلف التحیه و الثناء می باشد.

در پایان از عزیزان همکار و محققین گرانقدر که در به ثمر رسیدن این اثر تلاش وافر داشتند؛ به ویژه برادران صادق بزرگ بفرویی، سید حمید میرعباسی، احمد سعیدی، رضا دیلمی، امیر سعید سعیدی و خواهر محترمه بزرگ تقدیر و تشکر داریم و ان شاء الله در پناه حضرت حقّ موفق و مؤید باشند.

- باب(1): مسمّا شدن حضرت به «رضا» 19
- باب(2): مادر امام رضا علیه السّلام 22
- باب(3): ولادت حضرت علیه السّلام 29
- باب(4): تصریح پدر حضرت بر امامت 33
- باب(5): وصیت امام کاظم علیه السّلام 54
- باب(6): تصریحات بر امامت حضرت 64
- باب(7): اخبار امام کاظم علیه السّلام 108
- باب(8): درگذشت پدر حضرت 145
- باب(9): کشته شدگان به دست هارون 164
- باب(10): علّت واقف شدن واقفیان 170
- باب(11): احادیث توحید 173
- باب(12): جلسات ایشان با دین های مختلف 238
- باب(13): بحث حضرت با سلیمان مروزی 274
- باب(14): جلسه ای درباره عصمت انبیاء 291
- باب(15): جلسه دیگری درباره عصمت 297
- باب(16): شرح اصحاب رسّ 312
- باب(17): تفسیر ذبح عظیم 319
- باب(18): شرح حدیث «انا ابن الذبیحین» 321
- باب(19): نشانه های امامت 326

باب(20):توصیف امامت و امام 331

باب(21):ازدواج حضرت زهرا علیها السلام 341

باب(22):ایمان چیست؟ 346

باب(23):تفاوت میان عترت و امت 351

باب(24):مرد شامی و امیر المؤمنین 369

باب(25):روایات درباره زید 382

باب(26):روایات درباره فنون مختلف 390

باب(27):روایات درباره هاروت و ماروت 412

باب(28):احادیث گوناگون 420

باب(29):وصف پیامبر 495

باب(30):روایات دیگر 502

فهرست ابواب جلد دوم

باب(31):مجموعه اخبار 1

باب(32):در علّت چیزها 123

باب(33):در علّت چیزها 151

باب(34):در علّت چیزها 171

باب(35):اسلام خالص و پایه های دین 214

باب(36):ورود حضرت به نیشابور 238

باب(37):در نزدیکی نیشابور 241

باب(38):خبری نادر از حضرت 246

باب(39):خروج حضرت از نیشابور 247

- باب(40):سبب قبولی ولایت عهد 252
- باب(41):دعای باران حضرت 310
- باب(42):توهین مأمون به حضرت 319
- باب(43):انشاد شعر از حضرت 323
- باب(44):در اخلاق کریمه حضرت 333
- باب(45):مجادله مأمون با مخالفین 346
- باب(46):دلالت بر ائمه ورد بر غلام 377
- باب(47):نشانه های امامت حضرت 386
- باب(48):نفرین حضرت بر بکار 427
- باب(49):خبر آن حضرت از غیب 429
- باب(50):نفرین حضرت بر آل برمک 430
- باب(51):خبر حضرت از محل دفن خویش 433
- باب(52):خبر حضرت از نحوه شهادتش 434
- باب(53):در فراست حضرت رضا علیه السلام 436
- باب(54):علم حضرت به لغات مختلف 437
- باب(55):پاسخ سؤالات حسن و شاء 440
- باب(56):پاسخ سؤالات ابی قره 443
- باب(57):مکالمه با یحیی بن ضحاک 445
- باب(58):مکالمه حضرت با برادرش زید 448
- باب(59):اسباب شهادت علی بن موسی 459
- باب(60):تصریح امام علیه السلام بر پسر خود 465

باب(61):وفات امام رضا عليه السّلام با زهر 466

باب(62):خبر دیگر در وفات امام(ع)468

باب(63):آنچه اباصلت حدیث کرد 471

باب(64):حدیث هرثمه بن اعین 479

باب(65):مرثیه هایی درباره حضرت 489

باب(66):ثواب زیارت امام علیه السّلام 498

باب(67):ثواب زیارت حضرت معصومه علیها السّلام 525

باب(68):کیفیت زیارت امام رضا علیه السّلام 526

باب(69):برکت مشهد الرضا 549

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الواحد القهار العزيز الجبار الرحيم الغفار فاطر الأرض و السماء خالق الظلمه و الضياء مقدر الأزمنه و الدهور مدبر الأسباب و الأمور باعث من فى القبور المطلع على ما ظهر و استتر العالم بما سلف و غير الذى له المنه و الطول و القوه و الحول أحمده على كل الأحوال و أستهديه لأفضل الأعمال و أعوذ به من الغى و الضلال و أشكره شكرا أستوجب به المزيد و أستنجز به المواعيد و أستعينه على ما ينجى من الهلكه و الوعيد و أشهد أن لا إله إلا الله الأول فلا يوصف بابتداء و الآخر فلا يوصف بانتهاء إلهها يدوم و يبقى و يعلم السرّ و أخفى و أشهد أن محمدا عبده المكين و رسوله الأمين المعروف بالطاعه المنتجب للشفاعه فإنه أرسله بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش خدای یکتای قهار، عزیز جبار و رحیم غفار را که گستراننده زمین و آسمان و آفریننده روزان و شبان است. مقدر زمان و روزگار است و مدبر اسباب و امور و حیات بخش صاحبان قبور؛ داننده آشکار و نهان و عالم گذشتگان و آیندگان؛ صاحب کرم و منت و قدرت و قوت، او را در هر حال سپاس می گویم و از او هدایت می طلبم تا به نیکوترین کار رهسپرم. و به او پناه می برم از گمراهی و ضلالت و سپاسش می گزارم، سپاسی که بدان بر من بیفزاید و من را از وعیدش نگاهداری نماید و مرا بر نجات از هلاکت موفق بدارد. شهادت می دهم که هیچ خدایی جز الله نیست، اولین است، و به اولیت موصوف نشود و آخرین است و به آخر بودن توصیف نگردد. خدایی که باقی و دایم است و اسرار و نهان نیک می داند. شهادت می دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده اوست و بسیار پر بها و گران بار و فرستاده اوست

لإقامه العوج وبعثه لنصب الحجج ليكون رحمه للمؤمنين ووجه على الكافرين و مؤيدا بالملائكة المسومين حتى أظهر دين الله على كره المشركين صلى الله عليه وآله الطيبين وأشهد أن علي بن أبي طالب أمير المؤمنين و مولى المسلمين و خليفه رسول رب العالمين و أشهد أن الأئمة من ولده حجج الله إلى يوم الدين و ورثه علم النبيين صلوات الله و رحمته و سلامه و بركاته عليهم أجمعين.

أما بعد قال أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي الفقيه مصنف هذا الكتاب رحمه الله عليه وقع إلى قصيدتان من قصائد صاحب الجليل كافي الكفاه أبي القاسم إسماعيل بن عباد أطال الله بقاءه و أدام دولته و نعماءه و سلطانه و أعلاه في إهداء السلام إلى الرضا علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام فصنفت هذا الكتاب لخزائنه المعموره ببقائه إذ لم أجد شيئا أثر عنده و أحسن موقعا لديه من علوم أهل البيت عليهم السلام لتعلقه بحبهم و استمساكه بولايتهم و اعتقاده بفرض طاعتهم و قوله و بسيار امانتدار. به طاعتش معروف است و برای شفاعتش منتخب، او را فرستاد تا كثرى راست نمايد و حجت بر مردم بگمارد. و تا رحمتی برای مؤمنين و دليلی برای كافرين باشد. به فرشتگان مسومين تأييدش كرد و بدو دين خویش را به رغم مشركين ظاهر ساخت.

صلوات خدا بر او و آل پاکش باد. شهادت می دهم که علی بن ابی طالب، امیر المؤمنین و مولای مسلمین و خلیفه رسول رب العالمین است و نیز شهادت می دهم که ائمه از فرزندان او حجت های خداوند تا روز قیامتند و وارثان علوم پیامبران. صلوات و رحمت خدا بر تمامی ایشان باد.

اما بعد: مؤلف کتاب گوید: دو قصیده از قصاید دوست بزرگوار و صاحب کفایت، صاحب بن عباد به دست من رسید که خداوند نیک نگه داردش و اقبال بر او بگمارد در اهدای سلام به امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام.

و از آن جا که نزد او چیزی بهتر از علوم اهل بیت نیافتم، چراکه ایشان را دوست می دارد و به ولایت ایشان اعتقاد دارد و امامت ایشان را نیز، و ذریه ایشان را اکرام نموده و شیعیان ایشان را یاری می نماید، لذا این کتاب را برای گنجینه

بإمامتهم وإكرامه لذريتهم أدام الله عزه وإحسانه إلى شيعتهم قاضيا بذلك حق إنعامه على و متقربا به إليه لأيديه الزهر عندى و مننه الغر لى و متلافيا بذلك تفریطى الواقع فى خدمه حضرته راجيا به قبوله لعذرى و عفوه عن تقصيرى و تحقيقه لرجائى فيه و أملى و الله تعالى ذكره ييسط بالعدل يده و يعلى بالحق كلمته و يديم على الخير قدرته يسهل المحان بكرمه و جوده و ابتدأت بذكر القصيدتين لأنهما سبب لتصنيفى هذا الكتاب و بالله التوفيق.

قال صاحب الجليل إسماعيل بن عباد رضى الله عنه فى إهداء السلام إلى الرضا عليه أفضل الصلوات و السلام

يا ساترا زائرا إلى طوس

مشهد طهر و أرض تقديس

أبلغ سلامى الرضا و حظ على

أكرم رمس لخير مر موسى

و الله و الله حلفه صدرت

من مخلص فى الولاء مغموس

إنى لو كنت مالكا إربى

كان بطوس الفناء تعريس

آباد به وجود او، تصنيف كردم. تا حق نعمت او بر خویش را گذارده باشم و به او تقریب بجویم و قصور خویش را در حق او جبران نمایم. امید که قبول کند و عذرم بپذیرد و از تقصیر من بگذرد و امید مرا در آن محقق سازد. خداوند دست او را به عدل بگستراند و کلمه حق او را سربلندی عطا فرماید و قدرت او بر خیر را تداوم بخشد و سختی هایش را آسان نماید به کرم و وجود خودش ان شاء الله.

و در ابتدای کتاب این دو قصیده را آوردم، چراکه سبب از تصنيف این کتاب این دو قصیده است و خداوند توفیق راه باد!

دوست جلیل، صاحب بن عباد در اهدای سلام به امام رضا علیه افضل الصلوات و السلام می فرماید:

ای آن که به زیارت طوس رهسپری

به سوی مشهد پاک و ارض مقدس

سلام مرا به رضا علیه السلام برسان و نزد

قبر بهترین دفن شدگان فرود آی

قسم به خدا، قسم به خدا قسمی که

از غرق شده در ولایت صادر شده

که اگر مالک آرزوی خویش بودم

طوس را منزلگاه شبانه خویش می کردم

ص:3

و كنت أمضى العزيم مرتحلا

منتسفا فيه قوه العيس

لمشهد بالذكاء ملتحف

و بالسناء و الثناء مأنوس

يا سيدى و ابن سادتى ضحكت

وجوه دهري بعقب تعيس

لما رأيت النواصب انتكست

راياتها فى زمان تنكيس

صدعت بالحق فى ولائكم

و الحق مذكان غير منحوس

يا ابن النبى الذى به قمع

اللّه ظهور الجبابر الشوس

و ابن الوصى الذى تقدم فى

الفضل على البزل القناعيس

و حائز الفخر غير منتقص

و لابس المجد غير تلبيس

إن بنى النصب كاليهود و قد

يخلط تهويدهم بتمجيس

كم دفنوا فى القبور من نجس

أولى به الطرح فى النواويس

عالمهم عند ما أباحته

فی جلد ثور و مسک جاموس

و می شتافتم، در حالی که بار سفر بسته ام

و بر شتران تیزرو پیشی می گرفتم

به سوی مشهد پوشیده در خورشید

و در نور که در نور مدفون است

ای آقای من و فرزند سروران من

روزگار پس از عبوسی فراوان به من خندید

چون پرچم های نواصب را دید که در

زمان سرنگونی خویش سرنگون گشت

در ولایت شما حق را بیان کردم گرچه حق

از زمانی که بوده، منحوس نبوده است

ای فرزند پیامبر که خدا به دست او

کمر ستمکاران زورگو را شکسته است

و ای فرزند وصیی که در فضیلت

بر مردان فرهیخته سروری جسته است

و افتخار را بدون کم و کاست و نیز عظمت

را بدون هیچ گونه شک و شبهه دارد

همانا نواصب چونان یهودیانی هستند که

در یهودیت با مجوسیت به هم آمیخته اند

چه بسیار نجسی که در قبور دفن شده اند

و شایسته دفن در گورستان مسیحیانند

دانشمند ایشان را هنگام مباحثه در

پوست گاونر و چسبیده به گاو میش دیده ام

ص:4

إذا تأملت شوم جبهته
عرفت فيها اشتراك إبليس
لم يعلموا والأذان يرفعكم
صوت أذان أم قرع ناقوس
أتم حبال اليقين أعلقها
ما وصل العمر حبل تنفيس
كم فرقه فيكم تكفرني
ذلت هاماتها بفطيس
قمعتها بالحجاج فانخذلت
تجفل عنى بطير منحوس
إن ابن عباد استجار بكم
فما يخاف الليوث فى الخيس
كونوا أيا سادتى و سائله
يفسح له الله فى الفرديس
كم مدحه فيكم يحيزها
كأنها حله الطواويس
وهذه كم يقول قارئها
قد نثر الدر فى القراطيس
يملك رق القريض قائلها
ملك سليمان عرش بلقيس
بلغه الله ما يؤمله

حتی یزور الإمام فی طوس

چون در چهره او نیک بنگری در آن

اشتراکی از شیطان ملاحظه خواهی کرد

اذان شما را تعالی می بخشد و لیک ایشان

اذان را از ناله ناقوس تشخیص نمی دهند

شمایان طناب یقین هستید که بدان

می آویزم، تا گاهی که هستم، آویختن آسایش

چه فرقی که به خاطر شما تکفیرم می کنند

و من خیالات ایشان را با ذلت خفه کرده ام

ایشان را با برهان درهم کوبیدم، پس خوار

شده و از من چون طایری نحس می گریزند

همانا ابن عباد به شما پناه آورده است

پس او را واهمه ای از شیر بیشه نیز نیست

شما ای سرورانم، واسطه او باشید

تا خداوند او را در فردوس جای دهد

چه بسیار در طرفداری از شما مدح می گوید

که چون زیور طاوس زینده است

و چه بسیار کسان که گفتند چه گوهرهایی

که در کاغذ پراکنده شده است

گوینده اشعار چنان آن ها را تصاحب کرده

که گویی سلیمان تخت بلقیس را مالک شده

امید که خدا او را به آرزویش برساند

وقبر امامش را در طوس زیارت کند

ص:5

وله أيضا في إهداء السلام إلى الرضا عليه السلام:

يا زائرا قد نهضا

مبتدرا قد ركضا

وقد مضى كأنه

البرق إذا ما أومضا

أبلغ سلامي زاكيا

بطوس مولاي الرضا

سبط النبي المصطفى

و ابن الوصي المرتضى

من حاز عزا أقعسا

وشاد مجدا أيبضا

وقل له من مخلص

يرى الولاء مفترضا

في الصدر لفح حرقه

نترك قلبي حرضا

من ناصبين غادروا

قلب الموالي ممرضا

صرحت عنهم معرضا

ولم أكن معرضا

نابذتهم ولم أبل

إن قيل قد ترفضا

این شعر نیز در سلام به امام رضا علیه السّلام از اوست:

ای زایری که برخاسته،

به سرعت می تازد

و چون برقی درخشنده

مسیر را طی می کند

سلام پاک مرا برسان به طوس

به مولای من امام رضا علیه السّلام

سبط نبی مصطفی

و فرزند وصی مرتضی

آن که حایز عزتی بلند

و دارای بزرگی تابناک است

او را از ناحیه مخلصی که

ولایت او را واجب می داند، بگو:

در سینه آتش سوزان دارم

که قلبم را به درد واداشته است

از ناصیبانی که با حیلۀ خویش

قلب دوستان را به درد آورده اند

با صراحت از ایشان روی گردانم

و نه هیچ گاه به کنایه

از ایشان دوری می کنم و وا همه نیست

که بگویند فلانی رافضی شده است

يا حبذا رفضى لمن

نابذكم و أبغضا

ولو قدرت زرتة

ولو على جمر الغضا

لكننى معتقل

بقيد خطب عرضا

جعلت مدحى بدلا

من قصده و عوضا

أمانه مورده

على الرضا ليرتضى

رام ابن عباد بها

شفاعه لن تدحضا

1 1 حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ بهمدان رضى الله عنه قال حدّثنا علىّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن محمّد بن أبي عمير عن عبد الله بن الفضل الهاشميّ قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام: من قال فينا بيت شعر بنى الله تعالى له بيتا في الجنّة.

چه خوش است دورى از دینی که

از شما دور شود و شما را دشمن دارد

اگر قدرت می داشتیم، او را زیارت می کردم

حتی اگر بر روی آتشی سوزناک باشد

لیکن من را دست و پای بسته است

ریسمانی از امور نامراد

لیک این ستایش را جایگزین

قصه دیدار او ساخته ام

امانتی که برای رضا علیه السلام

برده ام که راضی گردد

و امید ابن عباد از این ستایش

شفاعتی است که هرگز زایل نشود

1 1 احمد بن زیاد بن جعفر همدانی در همدان از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از عبد الله بن فضل هاشمی روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: هر که درباره ما شعری بسراید، خداوند در بهشت خانه ای از آن او خواهد ساخت.

ص: 7

2 2 حدّثنا علی بن عبد الله الوراق رضی الله عنه قال: حدّثنا محمد بن ابي عبد الله الكوفي قال: حدّثنا موسى بن عمران النخعي عن عمّه الحسين بن يزيد النوفلي عن علي بن سالم عن ابيه عن ابي عبد الله عليه السلام قال: ما قال فينا قائل بيتا من الشعر حتّى يؤيد بروح القدس.

3 3 حدّثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشي رضی الله عنه قال: حدّثني ابي عن أحمد بن علي الأنصاري عن الحسن بن الجهم قال: سمعت الرضا عليه السلام يقول: ما قال فينا مؤمن شعرا يمدحنا به إلاّ بنى الله تعالى له مدينة في الجنة أوسع من الدنيا سبع مرّات يزوره فيها كلّ ملك مقرب وكلّ نبي مرسل.

*** 2 2 علي بن عبد الله وراق از محمد بن ابي عبد الله كوفي از موسى بن عمران نخعي از عمويش حسين بن يزيد نوفلي از علي بن سالم از پدرش از امام صادق عليه السلام روايت كرد كه فرمود:

هرگز کسی درباره ما به بيت شعری گویا نشد، مگر آن كه با روح القدس یاری شد.

3 3 تميم بن عبد الله بن تميم قرشي از پدرش احمد بن علي انصاري از حسن بن جهم روايت کرده كه گفت: امام رضا عليه السلام را شنيدم كه می فرمود: هيچگاه مؤمنی شعری در مدح ما نمی سازد، مگر آن كه خدای تعالی در بهشت برای او شهری می سازد كه هفت برابر بزرگتر از دنياست و در آن هرفرشته مقرب و هر نبي مرسلی او را دیدار می کنند.

فأجزل الله للصاحب الجليل الثواب على جميع أقواله الحسنه و أفعاله الجميله و أخلاقه الكريمه و سيرته الرضيه و سنته العادله و بلغه كل مأمول و صرف عنه كل محذور و أظفره بكل خير مطلوب و أجاره من كل بلاء و مكروه بمن استجار به من حججه الأئمه عليهم السلام بقوله في بعض أشعاره فيهم:

إن ابن عباد استجار بمن

يترك عنه الصروف مصروفه

و في قوله في قصيده أخرى:

إن ابن عباد استجار بكم

فكل ما خافه سيكفاه

و جعل الله شفعاء الذين أسماؤهم على نقش خاتمه:

شفيح إسماعيل في الآخره

محمد و العتره الطاهره

و جعل دولته متسعه الأيام متصله النظام مقرونه بالدوام ممتده إلى التمام مؤيده له إلى سعادته الأبد و باقيه له إلى غايه الأمد بمنه و فضله.

اميد كه خداوند ابن عباد را نيكوترين ثواب عنایت فرمايد بر گفتار نيكو و اعمال صالح و اخلاق كريم و روش پسندیده و سنت عدالت گسترش و او را به همه آرزوهایش برساند و از او هرگونه سختی را بگرداند و به هر خیری نایل گرداند و او را از بلا و مكروه دور گرداند، چراكه او به ائمه عليهم السلام پناه برده است به اين بيت از شعرش:

همانا ابن عباد به کسی پناه برده است

که از او هرگونه بدی را دفع می کند

و نیز به این بيت:

همانا ابن عباد به شما پناه برده است

پس او را از هرچه كه بترسد، كفايت می كنند

و خداوند شفيهان او را كسانی قرار دهد كه بر خاتمش نقش نام آنها را نهاده است:

شفيح اسماعيل در آخرت محمد صلی الله عليه و آله و عترت طاهرين او هستند

خداوند دولت او را در فراخ روزگار و پیوسته نظام و مداوم قرار دهد و تا پایان برساند. او را به سعادت ابد رهنمون گردد و تا پایان آرزوهایش باقی بدارد به منت و فضل خودش.

ص: 9

ذکر أبواب الكتاب و جملتها تسعه و ستون بابا:

باب 1 العله التي من أجلها سمى على بن موسى عليهما السلام الرضا.

باب 2 في ذكر ما جاء في أم الرضا عليه السلام و اسمها.

باب 3 في ذكر مولد الرضا عليه السلام.

باب 4 في نص أبي الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام على ابنه على بن موسى عليهما السلام بالإمامه و الوصيه و يذكر فيها ثمانية و عشرون نصا.

باب 5 في ذكر نسخه وصيه موسى بن جعفر عليهما السلام.

باب 6 النصوص على الرضا عليه السلام بالإمامه في جملة الأئمة الاثنا عشر عليهم السلام.

باب 7 جمل من أخبار موسى بن جعفر عليهما السلام مع هارون الرشيد و مع موسى بن المهدي.

باب 8 الأخبار التي رويت في صحه ذكر ابواب كتاب كه تمامی آن شصت و نه باب است:

باب اول، علت نام گذاری حضرت به رضا عليه السلام

باب دوم، درباره مادر حضرت و نام گرامی ایشان

باب سوم، در زمان تولد حضرت

باب چهارم، تصریح حضرت امام موسی کاظم علیه السلام به امامت و وصیت امام رضا علیه السلام که شامل بیست و هشت نص می باشد.

باب پنجم، نسخه ای از وصیت حضرت امام کاظم علیه السلام

باب ششم، تصریح بر امامت حضرت رضا علیه السلام در جمله ائمه دوازده گانه عليهم السلام

باب هفتم، برخی از حوادث مربوط به امام کاظم علیه السلام و هارون الرشيد و نیز موسی بن مهدی

باب هشتم، بعضی از اخبار در صحت

وفاه ابی ابراهیم موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام.

باب 9 ذکر من قتله الرشید من اولاد رسول اللّٰه ص فی ليله واحده بعد قتله لموسى بن جعفر علیهما السّلام سوى من قتل منهم فی سائر الايام و اللیالی.

باب 10 السبب الذی من أجله قیل بالوقف علی موسی بن جعفر علیهما السّلام.

باب 11 ما جاء عن الرضا علیه السّلام من الأخبار فی التوحید و خطبه الرضا علیه السّلام فی التوحید.

باب 12 ذکر مجلس الرضا علیه السّلام مع أهل الأديان و أصحاب المقالات فی التوحید عند المأمون.

باب 13 فی ذکر مجلس الرضا علیه السّلام مع سلیمان المروزی متکلم خراسان عند المأمون فی التوحید.

باب 14 ذکر مجلس آخر للرضا علیه السّلام عند المأمون مع أهل الملل و المقالات و ما أجاب به علی بن محمد بن الجهم فی عصمه الأنبياء علیهم السّلام.

باب 15 ذکر مجلس آخر للرضا علیه السّلام درگذشت ابو ابراهیم، امام موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی ابی طالب علیهم السّلام

باب نهم، ذکر ساداتی که هارون ملعون در شب بعد از شهادت امام کاظم علیه السّلام به شهادت رساند، به جز کسانی که در ایام دیگر به شهادت رسیده بودند.

باب دهم، دلیل این که عده ای در امام کاظم علیه السّلام قایل به وقف شده اند.

باب یازدهم، اخباری که از حضرت رضا علیه السّلام در توحید وارد شده و نیز خطبه حضرت درباره توحید

باب دوازدهم، جلسه حضرت رضا با صاحبان دین ها و مذاهب دیگر درباره توحید نزد مأمون

باب سیزدهم، جلسه حضرت رضا علیه السّلام با سلیمان مروزی، دانشمند خراسان، درباره توحید نزد مأمون

باب چهاردهم، جلسه ای دیگر از حضرت رضا علیه السّلام با صاحبان دین و مذاهب مختلف و نیز جواب حضرت به علی بن محمد بن جهم درباره عصمت انبیا

باب پانزدهم، مجلسی دیگر نزد مأمون

عند المأمون في عصمه الأنبياء عليهم السلام.

باب 16 ما جاء عن الرضا في حديث أصحاب الرس.

باب 17 ما جاء عن الرضا عليه السلام في قول الله عز وجل وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ.

باب 18 ما جاء عن الرضا عليه السلام في قول النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَا ابْنُ الذَّبِيحِينَ.

باب 19 ما جاء عن الرضا عليه السلام في علامات الإمام.

باب 20 ما جاء عن الرضا عليه السلام في وصف الإمامه والإمام وذكر فضل الإمام ورتبته.

باب 21 ما جاء عن الرضا عليه السلام في تزويج فاطمه عليها السلام.

باب 22 ما جاء عن الرضا في الإيمان وأنه معرفه بالقلب وإقرار باللسان وعمل بالأركان.

باب 23 في ذكر مجلس الرضا عليه السلام مع المأمون في الفرق بين العتره والأمه.

باب 24 ما جاء عن الرضا عليه السلام من خبر الشامي وما سأل عنه أمير المؤمنين عليه السلام.

باب 25 ما جاء عن الرضا عليه السلام في زيد بن علي عليه السلام.

درباره عصمت انبيا

باب شانزدهم، احاديث وارده از حضرت درباره اصحاب رس

باب هفدهم، احاديث وارده از حضرت درباره آيه «وَ فَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ»

باب هجدهم، احاديث وارده از حضرت درباره گفتار پيامبر: «انا ابن الذبيحين».

باب نوزدهم، احاديث وارده از حضرت درباره علامتهای امام

باب بيستم، احاديث وارده از حضرت درباره اوصاف امام و نیز ذکر فضيلت و مرتبه امام.

باب بيست و يكم، احاديث حضرت درباره تزويج حضرت فاطمه عليها السلام

باب بيست و دوم، احاديث حضرت درباره ايمان كه به شناخت قلب، اقرار زبان و عمل به اعضا و جوارح است.

بيست و سوم، جلسه حضرت با مأمون درباره فرق میان امت و عترت

بيست و چهارم، روايت حضرت رضا درباره مرد شامي و سؤال از امير المؤمنين عليه السلام

بیست و پنجم، روایت وارده از حضرت درباره زید پسر امام سجاد علیه السلام

ص: 12

باب 26 ما جاء عن الرضا عليه السلام من الأخبار النادرة في فنون شتى.

باب 27 ما جاء عن الرضا عليه السلام في هاروت و ماروت.

باب 28 فيما جاء عن الرضا عليه السلام من الأخبار المتفرقة.

باب 29 ما جاء عن الرضا عليه السلام في صفة النبي صلى الله عليه وآله من الأخبار المنثورة عن الرضا عليه السلام.

باب 30 فيما جاء عن الرضا عليه السلام من الأخبار المجموعه.

باب 31 ما جاء عن الرضا عليه السلام من العلل.

باب 32 ذكر ما كتب به الرضا عليه السلام إلى محمد بن سنان في جواب مسائله في العلل.

باب 33 العلل التي ذكر الفضل بن شاذان في آخرها أنه سمعها من الرضا علي بن موسى عليهما السلام مره بعد مره و شيئاً بعد شيء فجمعها وأطلق لعلی بن محمد بن قتيبه النيسابوری روايتها عنه عن الرضا عليه السلام.

باب 34 ما كتبه الرضا عليه السلام للمأمون من باب بیست و ششم، سخنان نادر از حضرت درباره فنون مختلف

باب بیست و هفتم، اخبار حضرت درباره هاروت و ماروت

باب بیست و هشتم، روایات حضرت درباره مجموعه موضوعات مختلف

باب بیست و نهم، روایت حضرت رضا علیه السلام درباره اوصاف رسول خدا صلى الله عليه وآله از اخبار وارده

باب سی ام، روایات وارده از حضرت درباره مجموعه ای از موضوعات مختلف

باب سی و یکم، روایات وارده از حضرت درباره علت بعضی از چیزها

باب سی و دوم، ذکر مکتوب حضرت به محمد بن سنان و پاسخ حضرت به سؤالات او درباره علل مختلف

باب سی و سوم، روایاتی که فضل بن شاذان ذکر کرده که از امام رضا علیه السلام درباره علت ها، در مراحل مختلف و اوقات گوناگون شنیده است و به علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری اجازه داده است تا آن ها را روایت نماید.

باب سی و چهارم، مکتوب امام به مأمون

محض الإسلام و شرائع الدين و من أخباره عليه السلام.

باب 35 دخول الرضا عليه السلام بنيسابور و ذكر الدار التي نزل بها و المحله.

باب 36 ما حدث به الرضا عليه السلام في مربعه النيسابور و هو يريد قصد المأمون بمرو.

باب 37 خبر نادر عن الرضا عليه السلام.

باب 38 خروج الرضا عليه السلام من نيسابور إلى طوس و منها إلى مرو.

باب 39 السبب الذي من أجله قبل على بن موسى الرضا عليهما السلام ولاية العهد من المأمون و ذكر ما جرى من ذلك و من كرهه و من رضی به و غیر ذلك و لعلی بن الحسین علیهما السلام كلام فی هذا النحو.

باب 40 استسقاء المأمون بالرضا عليه السلام و ما أراه الله عز و جل من قدره فی الاستجابة له فی إهلاك من أنكر دلالته فی ذلك اليوم.

باب 41 ذكر ما أتاه المأمون من طرد الناس من مجلس الرضا عليه السلام و الاستخفاف به و ما كان من دعائه عليه السلام.

باب 42 ذكر ما أنشد الرضا عليه السلام درباره اسلام خالص و شرايع دين و اخباری از این دست.

باب سی و پنجم، ورود حضرت به نیشابور و خانه و محله ای که در آن فرود آمد.

باب سی و ششم، احادیث روایت شده از حضرت در مربعه نیشابور در حالی که اراده الحاق به مأمون در مرو را داشت.

باب سی و هفتم، خبری نادر از حضرت

باب سی و هشتم، درباره خروج حضرت از نیشابور به سوی طوس و سپس مرو

باب سی و نهم، علت پذیرش حضرت، منصب ولایت عهدی را و وقایعی که در این زمینه رخ داد و آنان که از این ماجرا ناخشنود و آنانی که خشنود بودند و... و امام سجاد علیه السلام در این باره مطلبی دارد.

باب چهلم، طلب باران حضرت به درخواست مأمون و قدرت خدا در استجابت آن به وسیله هلاکت یکی از منکرین و معاندین حضرت در آن روز.

باب چهلم و یکم، طرد مردمان از مجلس حضرت به وسیله مأمون و کوچک کردن حضرت و دعای آن جناب

باب چهلم و دوم، اشعار انشاد شده حضرت

للمأمون من الشعر في الحلم و السكوت عن الجاهل و ترك عتاب الصديق و في استجلاب العدو حتى يكون صديقا و في كتمان السر و مما أشده الرضا عليه السلام و تمثل به.

باب 43 ذكر أخلاق الرضا عليه السلام الكريمه و وصف عبادته.

باب 44 ذكر ما كان يتقرب به المأمون إلى الرضا عليه السلام من مجادله المخالفين في الإمامه و التفصيل.

باب 45 ما جاء عن الرضا عليه السلام في وجه دلائل الأئمه عليهم السلام و الرد على الغلاة و المفوضه لعنهم الله.

باب 46 دلالات الرضا عليه السلام و هي اثنتان و أربعون دلاله.

باب 47 دلاله الرضا عليه السلام في إجابته الله دعائه على بكار بن عبد الله بن مصعب بن الزبير بن بكار لما ظلمه

باب 48 دلالتة فيما أخبر به من أمره أنه لا يرى بغداد و لا تراه فكان كما قال.

باب 49 دلالتة عليه السلام في إجابته الله تعالى دعاه في آل برمك و إخباره بما تجرى عليهم و بأنه لا يصل إليهم برای مأمون در حلم و سكوت نزد جاهل و ترك کردن عتاب دوستان و نیز در جلب دشمنان تا این که دوستان شوند و نیز رازداری، و نیز اشعاری دیگر از حضرت و تمثلات ایشان به آنها

باب چهل و سوم، ذکر اخلاق کریمه حضرت رضا علیه السلام و توصیف عبادت ایشان

باب چهل و چهارم، در مجادله مأمون با مخالفین در امامت و فضیلت ایشان، به جهت نزدیک نمودن خود به حضرت

چهل و پنجم، بیانات حضرت درباره معجزات ائمه علیهم السلام و رد بر غلات و مفوضه «لعنهم الله»

چهل و هشتم، معجزات امام رضا علیه السلام که چهل و دو معجزه است

چهل و نهم، معجزه حضرت در اجابت دعای ایشان بر بکار بن عبد الله بن معصب بن زبیر بن بکار، چون به حضرت ستم کرد

چهل و دهم، خبر غیبی به این که بغداد را دیگر نخواهد دید و چنان شد که فرمود

چهل و یازدهم، اجابت خدای تعالی دعای ایشان را درباره برمکیان و خبر دادن ایشان به سرنوشت آن ها و این که از هارون به ایشان

من الرشید مکروه.

باب 50 دلالتہ علیہ السّلام فی إخبارہ بأنه یدفن مع ہارون فی بیت واحد.

باب 51 إخبارہ علیہ السّلام بأنه سیقتل مسموما و یقبر إلی جنب ہارون الرشید.

باب 52 صحہ فراسہ الرضا علیہ السّلام و معرفتہ بأهل الإیمان و أهل النفاق.

باب 53 معرفتہ علیہ السّلام بجمیع اللغات.

باب 54 دلالتہ علیہ السّلام فی إجابہ الحسن بن علی الوشاء عن المسائل التي أراد أن يسأله عنها قبل السؤال دلالة أخرى له علیہ السّلام دلالة أخرى له علیہ السّلام.

باب 55 جواب الرضا علیہ السّلام عن سؤال أبي قره صاحب الجاثلیق.

باب 56 ذکر ما تکلم به الرضا علیہ السّلام یحیی بن ضحاک السمرقندی فی الإمامہ عند المأمون.

باب 57 قول الرضا علیہ السّلام لأخیه زید بن موسی حین ما افتخر علی من فی مجلسه و قوله علیہ السّلام فیمن یسیء عشره الشیعہ من أهل بیته و بترک المراقبہ.

باب 58 الأسباب التي من أجلها قتل المأمون علی بن موسی الرضا علیهما السّلام بالسم.

ضرری نخواهد رسید

پنجاهم، خبر غیبی حضرت در محل دفن ایشان که با هارون در یک خانه است

پنجاه و یکم، خبر حضرت درباره کشته شدن آن جناب با سم و دفن شدن در جنب هارون

پنجاه و دوم، تیزهوشی آن جناب و تشخیص منافقین و مؤمنان از هم

باب پنجاه و سوم، علم ایشان به همه زبان ها باب پنجاه و چهارم، معجزات حضرت در پاسخ به حسن بن علی و شاء قبل از پرسش از آن جناب و نیز دلالتی دیگر و دلالتی دیگر از آن حضرت علیہ السّلام

باب پنجاه و پنجم، پاسخ حضرت به پرسش ابی قره، مصاحب جاثلیق

باب پنجاه و ششم، گفتار امام رضا علیہ السّلام با یحیی بن ضحاک سمرقندی درباره امامت نزد مأمون

باب پنجاه و هفتم، گفتار حضرت به برادرش زید هنگامی که به اهل مجلس افتخار می کرد درباره هرکس از آن خاندان که شیعه را بیازارد و مراقبت نکند.

باب پنجاه و هشتم، دلایل شهادت حضرت به دست مأمون به وسیله سم

ص: 16

باب 59 نص الرضا عليه السّلام على ابنه محمد بن علي عليهما السّلام بالإمامه و الخلافة.

باب 60 وفاه الرضا عليه السّلام مسموما باغتيال المأمون إياه.

باب 61 ذكر خبر آخر في وفاه الرضا عليه السّلام من طريق الخاصه.

باب 62 ما حدث به أبو الصلت الهروي من ذكر وفاه الرضا عليه السّلام وأنه يسم في عنب.

باب 63 ما حدث به هرثمه بن أعين من ذكر وفاه الرضا عليه السّلام وأنه يسم في العنب و الرمان جميعا.

باب 64 ذكر بعض ما قيل من المراثي في الرضا عليه السّلام.

باب 65 ثواب زياره الرضا عليه السّلام خبر ذكره دعبل بن علي الخزاعي رحمه الله عليه عن الرضا في النص على القائم عجل الله فرجه أوردته على أثر أخباره في ثواب الزياره و خبر دعبل عند وفاته و ذكر ما وجد على قبر دعبل مكتوبا.

باب 66 ما جاء عن الرضا في ثواب زياره قبر فاطمه بنت موسى بن جعفر عليها السّلام بقم.

باب پنجاه و نهم، تصريح حضرت به فرزندش امام جواد عليه السّلام به امامت و خلافت

باب شصت، وفات حضرت رضا عليه السّلام با سم به وسیله مأمون

باب شصت و یکم، خبری دیگر در شهادت حضرت از طریق خاصه

باب شصت و دوم، روایات ابو صلت هروی در وفات حضرت و مسمومیت آن حضرت به وسیله انگور

باب شصت و سوم، روایت هرثمه بن اعین درباره شهادت حضرت و مسمومیت ایشان با انگور و انار

باب شصت و چهارم، بعضی از مراثی درباره حضرت

باب شصت و پنجم، ثواب زیارت حضرت و نیز روایت دعبل از امام رضا علیه السّلام درباره حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه که آن را ادامه اخبار ثواب زیارت ذکر کردیم و نیز روایت دعبل هنگام درگذشت او و نیز مطالبی که بر قبر دعبل نگاشته شده است.

باب شصت و ششم، روایت حضرت درباره ثواب زیارت حضرت فاطمه معصومه عليها السّلام دختر موسی بن جعفر علیهما السّلام در

قم

باب 67 فی کیفیت زیاره الرضا علیه السّلام بطوس.

باب 68 ما یجزی من القول عند زیاره جمیع الأئمه علیهم السّلام عن الرضا علیه السّلام و زیاره آخری جامعه للرضا علیه السّلام و لجمیع الأئمه علیهم السّلام.

باب 69 فی ذکر ما ظهر للناس فی وقتنا من برکه هذا المشهد و علاماته و استجابہ الدعاء فیہ.

فذلک تسعه و ستون بابا

باب شصت و هفتم، کیفیت زیارت حضرت در طوس

باب شصت و هشتم، آن چه حضرت در زیارت ائمه علیهم السّلام اجازه داده اند و نیز زیارت دیگر و جامعی برای آن حضرت و تمامی ائمه علیهم السّلام.

باب شصت و نهم، آن چه در ایام مؤلف برای مردمان از برکات و علامت مشهد شریف حضرت ظاهر شده و نیز استجابت دعا در آن.

و این شصت و نه باب تمام شد.

ص: 18

1 باب العله التي من أجلها سمي علي بن موسى «الرضا» عليه السلام

1 4 قال أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القميّ الفقيه مصتّف هذا الكتاب رحمه الله قال: حدّثنا أبي و محمد بن موسى بن المتوكّل و محمد بن علي بن ماجيلويه و أحمد بن علي بن إبراهيم بن هاشم و الحسين بن إبراهيم [بن] تاتانه و أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ و الحسين بن إبراهيم بن هشام المكتّب و علي بن عبد الله الورّاق رضي الله عنهم قالوا: حدّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن أحمد بن محمد بن أبي بسم الله الرحمن الرحيم

1- علت ملقب شدن حضرت علي بن موسى عليهما السلام به «رضا»

1- علت ملقب شدن حضرت علي بن موسى عليهما السلام به «رضا»

1 4 ابو جعفر محمد بن علي بن حسين بن موسى بن بابويه قمي، فقيه، ساكن شهر ري مؤلف اين كتاب- خداوند او را بر طاعت بندگي كمك فرمايد و بر توفيقاش بيفزايد- گوید:

پدرم و محمد بن موسى بن متوكل و محمد بن علي بن ماجيلويه و احمد بن علي بن ابراهيم بن هاشم و حسين بن ابراهيم بن تاتانه و احمد بن زياد بن جعفر همداني و حسين بن ابراهيم بن هشام مكتّب و علي بن عبد الله ورّاق گویند:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنی

نصر البزنطی قال: قلت لأبي جعفر محمد بن علي بن موسى عليه السلام: إن قوما من مخالفيكم يزعمون أباك إنما سمّاه المأمون الرضا لما رضيه لولا يه عهده.

فقال: كذبوا والله وفجروا بل الله تبارك وتعالى سمّاه الرضا لأنه كان رضی لله عزّ وجلّ في سمائه ورضی لرسوله والأئمّه من بعده صلوات الله عليهم في أرضه. قال:

فقلت له: ألم يكن كلّ واحد من أبائك الماضين عليهم السلام رضی لله تعالى و لرسوله والأئمّه عليهم السلام فقال: بلى. فقلت: فلم سمّي أبوك من بينهم الرضا. قال: لأنه رضی به المخالفون من أعدائه كما رضی به الموافقون من أوليائه و لم يكن ذلك لأحد من أبائه عليهم السلام فلذلك سمّي من بينهم الرضا عليه السلام.

5 2 حدّثنا علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رضی الله عنه قال: حدّثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي عن سهل بن زياد الأدمي عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنی عن سليمان بن حفص المروزيّ که گفت: به ابی جعفر محمد بن علی بن موسی علیهم السلام عرض کردم: گروهی از مخالفین شما را گمان این است که پدرت علیه السلام را مأمون، رضا نامید وقتی که به ولایت عهد او رضا داد.

فرمود: به خدا دروغ گفتند، خدای تبارک و تعالی او را رضا نامید برای اینکه مرضیّ خدا بود در آسمان و مرضی رسول صلی الله علیه و آله و ائمه بعد از او بود در زمین. راوی گوید، عرض کردم: مگر نه هر که از پدران تو گذشته است مرضی خدا و رسول و ائمه بودند؟ حضرت فرمود: بلی.

گفتم: پس به چه سبب پدرت از میان ایشان موسوم به این نام شد؟ فرمود: به سبب آنکه مخالفان به او راضی شدند، همچون موافقان و دوستان او، این حالت برای پدران و اجداد ایشان اتفاق نیفتاد. لذا از بین آنان فقط ایشان «رضا» نامیده شده اند.

5 2 علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق گوید: روایت کرد برای ما محمد بن ابی عبد الله کوفی از سهل بن زیاد آدمی از عبد العظيم بن عبد الله حسنی از سلیمان بن حفص مروزی که گفت: موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن

قال كان موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام يسمي ولده عليا عليه السلام الرضا و كان يقول:

ادعوا إلي ولدي الرضا و قلت لولدي الرضا و قال لي ولدي الرضا. و إذا خاطبه قال: يا أبا الحسن.

حسين بن علي بن ابي طالب عليهم السلام فرزندش علي را رضا ناميد و مي فرمود: فرزندم رضا را صدا كنيد، به فرزندم رضا گفتم، فرزندم رضا به من گفت، زماني كه با حضرت رضا عليه السلام صحبت مي كردند، و ايشان را با «ابا الحسن» خطاب مي فرمودند.

ص: 21

2 باب ما جاء في أم الرضا علي بن موسى الرضا عليه السّلام و اسمها 1 6 حدّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ في داره نيسابور في سنة اثنتين و خمسين و ثلاثمائة قال: أخبرنا محمّد بن يحيى الصّوليّ قراءه عليه قال:

أبو الحسن الرّضا عليه السّلام هو عليّ بن موسى بن جعفر بن محمّد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام و أمّه أمّ ولد تسمّى تكتّم عليه استقرّ اسمها حين ملكها أبو الحسن موسى بن جعفر عليه السّلام.

7 2 حدّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدّثنا الصّوليّ قال:

حدّثني عون بن محمّد الكنديّ قال:

2- آن چه درباره مادر گرامی حضرت رضا عليه السّلام و اسم ایشان روایت شده

2- آن چه درباره مادر گرامی حضرت رضا عليه السّلام و اسم ایشان روایت شده

6 1 حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی در سال سی و صد و پنجاه و دو در نیشابور روایت کرده و گوید: محمد بن یحیی صولی گوید:

ابو الحسن رضا عليه السّلام همان علی بن موسى بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب عليهم السّلام است و مادر آن جناب امّ ولد است مسمّی به تکتّم. این نام زمانی بر ایشان گذاشته شد که امام کاظم عليه السّلام مالک ایشان شدند.

7 2 حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی گوید: روایت کرد برای ما صولی از عون بن محمد کندی گوید: از ابو الحسن علی بن میثم

سمعت [أبي] أبا الحسن عليّ بن ميثم يقول: و ما رأيت أحدا قطّ أعرف بأمر الأئمّه عليهم السّلام و أخبارهم و مناكحهم منه قال:

اشترت حميده المصفاه و هي أمّ أبي الحسن موسى بن جعفر و كانت من أشرف العجم جاريه مولده و اسمها تكتم و كانت من أفضل النّساء في عقلها و دينها و إعظامها لمولاتها حميده المصفاه حتّى أنّها ما جلست بين يديها منذ ملكتها إجلالا لها فقالت لابنها موسى عليه السّلام: يا بنيّ إنّ تكتم جاريه ما رأيت جاريه قطّ أفضل منها و لست أشكّ أنّ الله تعالى سيظهر نسلها إن كان لها نسل و قد وهبتها لك فاستوص خيرا بها. فلما ولدت له الرضا عليه السّلام سمّاها الطّاهره: قال: و كان الرضا يرتضع كثيرا و كان تامّ الخلق.

فقالت: أعينوني بمرضع. فقيل لها: أنقص الدّر؟ فقالت: ما أكذب و الله ما نقص الدّر و لكن عليّ ورد من صلاتي و تسبيحي و قد نقص منذ ولدت.

قال الحاكم أبو علي: قال الصولي:

و الدليل على أن اسمها تكتم قول الشاعر يمدح الرضا عليه السّلام:

شنيدم كه گفت: کسی را عارف تر به احوال ائمه ندیدم، همو گوید: حمیده المصفاه مادر ابو الحسن موسى بن جعفر است و از اشرف عجم بوده، کنیزی را که در بین اعراب متولد شده و مسما به تکتّم بود خریداری نمود، او از بهترین زنان بود در عقل و دین و تعظیم مولایش حمیده المصفاه، در پیش او نمی نشست، از آن وقت که مالک او شده بود، به جهت تعظیم و اجلال او. حمیده به پسرش موسی گفت: ای پسر من! تکتّم کنیزی است که بهتر از او کنیزی ندیدم و شک ندارم که اگر نسلی از او به وجود آید خداوند آن نسل را پاک قرار می دهد، او را به تو بخشیدم تو را وصیت می کنم به نیکویی با او، وقتی که امام رضا علیه السّلام را به دنیا آورد، حمیده او را طاهره نام نهاد و آن حضرت شیر بسیار می خورد و در خلقت، تمام بود. مادر حضرت در جستجوی دایه ای برآمد، گفتند: مگر شیرت کم شده؟ گفت: نه دروغ نمی گویم. به خدا شیر کم نشده و لیکن مرا وردی است از نماز و تسبیح و آن ورد کم شده از آن روزی که او را زاییده ام.

حاکم ابو علی از قول صولی گوید: دلیل بر این که نام مادر حضرت تکتّم بوده، شعر شاعر در مدح آن حضرت است:

ألا إن خير الناس نفسا والدا

ورهما وأجدادا على المعظم

أتتنا به للعلم والحلم ثامنا

إماما يؤدي حجه الله تكتم

وقد نسب قوم هذا الشعر إلى عم أبي إبراهيم بن العباس ولم أروه له وما لم يقع لي به روايه وسماعا فإني لا أحققه ولا أبطله، بل الذي لا أشك فيه أنه لعن أبي إبراهيم بن العباس قوله:

كفى بفعال امرئ عالم

على أهله عادلا شاهدا

أرى لهم طارفا موقفا

ولا يشبه الطارف التالدا

يمن عليكم بأموالكم

و تعطون من مائه واحدا

فلا يحمد الله مستبصرا

يكون لأعدائكم حامدا

فضلت قسيمك في قعد

كما فضل الوالد الوالدا

قال الصولي: وجدت هذه الأبيات بخط أبي علي ظهر دفتر له يقول فيه: أنشدني أخي لعنه في علي يعني الرضا عليه السلام تعليق متوق فنظرت فإذا هو بقسيمه في القعدد بهترین مردم علی بزرگوار است که بهترین پدر و اجداد و قوم و عشیره را داراست.

تکتّم او را زاده که هشتمین پیشوا باشد در علم و حلم، و حجت الهی را بر مردم تمام کند.

صولی گوید: برخی این شعر را به عموی پدرم ابراهیم بن عباس نسبت داده اند ولی این شعر از او برایم روایت نشده و آن چه برایم روایت نشده و از کسی شنیده باشم نه آن را قبول و نه ردّ می کنم.

ولی شک ندارم که این شعر برای عموی پدرم است:

اعمال شخص عالم کافی است که برای اهلس شاهدی عادل باشد.

می بینم که مالی تازه و قابل توجه دارند و این مال تازه شباهتی به مال قدیمی ندارد.

بر شما با اموال خودتان منت می گذارند و یک صدم از امواتان را به شما می پردازند.

کسی که دشمنان شما را مدیحه سرائی کند، خداوند را حمد و سپاس نگفته است.

تو بر مأمون برتری داری همان طور که پدرانت بر پدران او برتری داشتند.

صولی گوید: این ابیات را با خط پدرم پشت دفتری که مال او بود، یافتم، پدرم می گفت:

این اشعار را عمویمان در مدح حضرت رضا علیه السلام سروده و در حاشیه آن بود که مراد از «قسیمه

المأمون لأن عبد المطلب هو الثامن من آبائهما جميعا و تكتنم من أسماء نساء العرب قد جاءت في الأشعار كثيرا منها في قولهم:

طاف الخيالان فهاجا سقما

خیال تکتنی و خیال تکتما

قال الصولي: و كانت لإبراهيم بن العباس الصولي عم أبي في الرضا عليه السلام مدائح كثيرة أظهرها ثم اضطر إلى أن سترها و تتبعها فأخذها من كل مكان.

و قد روى قوم أنّ أمّ الرضا عليه السلام تسمى سكن التويبه و سميت أروى و سميت نجمه و سميت [سمان] سمانه و تكتنّى أمّ البنين.

83 حدّثنا تميم بن عبد الله بن عبد الله بن تميم القرشيّ رضی الله عنه قال: حدّثني أبي عن أحمد بن عليّ الأنصاريّ قال:

حدّثني عليّ بن ميثم عن أبيه قال: لمّا اشترت الحميدة، أمّ موسى بن جعفر عليه السلام أمّ الرضا عليه السلام نجمه ذكرت حميدة أنّها رأت في المنام رسول الله صلّى الله عليه و آله يقول لها: يا في القعدد» مأمون است، زیرا عبد المطلب جد هشتم آن جناب و مأمون بود. تکتنم اسمی عربی است که در اشعار زیاد به چشم می خورد از جمله:

طاف الخيالان فهاجا سقما

خیال تکتنی و خیال تکتما

صولي گوید: ابراهيم بن عباس عموی پدرم مدایح زیادی درباره امام رضا علیه السلام سروده بود که آنها را آشکار بیان می کرد سپس به ناچار مخفی نمود به دنبال آنها گشته و گردآوری کرد.

عده ای روایت کرده اند که نام مادر گرامی حضرت رضا علیه السلام «سکن النوبیه» بوده و به نامهای اُروی، نجمه، سمانه نیز نامیده شده و کنیه آن بانو «ام البنین» بوده است.

83 تميم بن عبد الله بن تميم قرشيّ گوید:

روایت کرد برای من پدرم از احمد بن علی انصاری که گفت: روایت کرد برای من علی بن ميثم از پدرش که گفت: زمانی که حمیده مادر امام کاظم علیه السلام نجمه مادر امام رضا علیه السلام را خریداری نمود، گوید: در خواب حضرت رسول صلّى الله عليه و آله را دیدم که فرمود: حمیده! نجمه را به پسر ت موسى

حمیده هبی نجمه لابنک موسی فائنه سیولد له منها خیر اهل الأرض. فوهبتها له فلما ولدت له الرضا علیه السلام سماها الطاهره و كانت لها أسماء منها نجمه و أروى و سکن و [سمان] سمانه و تکتّم و هو آخر أسامیها. قال علی بن میثم: سمعت أبا یقول: سمعت أمی تقول: كانت نجمه بکرا لّما اشترتها حمیده.

94 حدّثنا أبا رضی اللّٰه عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد اللّٰه عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن الحسن بن محبوب عن یعقوب بن إسحاق عن أبا زکریّا الواسطی عن هشام بن أحمد قال: قال أبو الحسن الأوّل علیه السّلام: هل علمت أحدا من أهل المغرب قدم؟ قلت: لا. فقال: بلی قد قدم رجل أحمر فانطلق بنا. فركب و ركبنا معه حتّى انتهینا إلى الرّجل فإذا رجل من أهل المغرب معه رقیق، فقال له: اعرض علینا فعرض علینا تسع جوار کلّ ذلك یقول أبو الحسن علیه السّلام:

لا حاجة لی فیها، ثمّ قال له: اعرض علینا.

قال: ما عندی شیء. فقال له: بلی اعرض علینا بیخس زیرا از او فرزندی به دنیا خواهد آمد که بهترین انسان روی زمین خواهد بود، او را به پسرش بخشید و زمانی که نجمه حضرت رضا علیه السّلام را به دنیا آورد، امام او را طاهره نامید و اسامی دیگری نیز داشت؛ از جمله: نجمه، اروی، سکن، سمانه و تکتّم که آخرین نام او بود. علی بن میثم گوید: پدرم می گفت: از مادرم شنیدم:

زمانی که حمیده، نجمه را خرید او دوشیزه بود.

94 سعد بن عبد اللّٰه از حسن بن محبوب از یعقوب بن اسحاق از ابی زکریا واسطی از هشام احمد نقل کرده که گوید: امام کاظم علیه السّلام به من فرمودند: آیا کسی از اهل مغرب را می شناسی که به این جا آمده باشد، عرض کردم: خیر، فرمود:

آری مردی سرخ رو آمده است، بیا باهم به نزد او برویم، سوار شدیم و نزد آن مرد رفتیم، مردی بود از اهل مغرب که تعدادی برده به همراه داشت، حضرت فرمودند: برده هایت را به ما نشان بده، آن مرد نه کنیز به حضرت ارائه نمود، امام کاظم علیه السّلام در مورد هریک می فرمود: نیازی به او ندارم، سپس فرمود: بقیه را نشان بده، پاسخ داد:

چیزی ندارم، حضرت فرمود: نشان بده

قال: لا والله ما عندي إلا جاريه مريضه.

فقال له: ما عليك أن تعرضها فأبى عليه ثم انصرف عليه السلام ثم إنه أرسلني من الغد إليه فقال لي: قل له كم غايته فيها فإذا قال كذا وكذا فقل قد أخذتها.

فأتيته فقال: ما أريد أن أتقصها من كذا فقلت قد أخذتها وهو لك فقال هي لك ولكن من الرجل الذي كان معك بالأمس؟ فقلت: رجل من بني هاشم. فقال: من أي بني هاشم؟ فقلت: من نقبائهم. فقال: أريد أكثر منه. فقلت: ما عندي أكثر من هذا.

فقال: أخبرك عن هذه الوصيفه التي اشتريتها من أقصى بلاد المغرب فلقيتني امرأه من أهل الكتاب فقالت: ما هذه الوصيفه معك؟ فقلت اشتريتها لنفسى.

فقالت: ما ينبغي أن تكون هذه الوصيفه عند مثلك إن هذه الجاربه ينبغي أن تكون عند خير أهل الأرض فلا تلبث عنده إلا قليلا حتى تلد منه غلاما يدين له شرق الأرض وغربها.

قال: فأتيته بها فلم تلبث عنده إلا قليلا حتى ولدت له عليا عليه السلام.

مرد قسم خورد به خدا فقط کنیزی بیمار دارم، حضرت فرمود: چه مانعی دارد که او را نشان دهی، مرد امتناع کرد، حضرت برگشتند و فردای آن روز مرا به سراغ آن مرد فرستاد و فرمود: به او بگو آخرش چند؟ وقتی گفت:

فلان قدر قبول کن و بخر، رفتم و گفتم کنیز را به چند می فروشی، گفت: این کنیز را به این کمتر نخواهم فروخت، گفتم: این مبلغ مال تو، گفت:

این کنیز نیز مال تو، سپس گفت: مردی که دیروز با تو بود کیست؟ گفتم: از فرزندان هاشم است گفت: از کدام سلسله؟ گفتم: از بزرگان آنان. گفت: بیشتر توضیح بده. گفتم: بیش از این نمی دانم. گفت: خبر دهم تو را از این کنیز، او را از مغرب خریدم، پس زنی از اهل کتاب به من رسید گفت: این جمیله چیست همراه تو؟ گفتم: برای خود خریده ام. گفت: سزاوار نیست که او نزد مثل تو باشد این جاریه سزاوار است که نزد بهترین اهل زمین باشد و نزد او بسیار نماند که پسری بزاید که او را مشرق و مغرب زمین اطاعت کنند گفت: پس کنیز را نزد امام آوردم و آن کنیز نزد آن حضرت بسیار نماند که علی علیه السلام را به دنیا آورد.

و حدّثنی بهذا الحدیث محمّد بن علیّ ماجیلویه رضی اللّٰه عنه قال: حدّثنی عمّی محمّد بن أبی القاسم عن محمّد بن علیّ الكوفیّ عن محمّد بن خالد عن هشام بن أحمد مثله سواء.

هشام گوید: این حدیث را به همین شکل برایم علی بن ماجیلویه از عمویش محمد بن قاسم از محمد بن علی کوفی از محمد بن خالد و او از هشام بن احمد نقل کرده است.

ص: 28

3 باب فی ذکر مولد الرضا علی بن موسی علیهما السّلام 10 1 حدّثنا محمّد بن ابراهیم بن إسحاق الطّالقانی رضی اللّٰه عنه قال: حدّثنی الحسن بن علی بن زکریّا بمدینه السّلام قال: حدّثنی أبو عبد اللّٰه محمّد بن خلیلان قال حدّثنی أبی عن أبیه عن جدّه عن غیاث بن أسید قال: سمعت جماعه من أهل المدینه یقولون: ولد الرضا علی بن موسی علیه السّلام بالمدینه یوم الخمیس لإحدى عشره لیلہ خلت من ربیع الأوّل سنه ثلاث و خمسين و مائه من الهجره بعد وفاه أبی عبد اللّٰه علیه السّلام بخمس سنین و توقّی بطوس فی قریه یقال لها سناباد من رستاق نوقان و دفن فی دار حمید بن قحطبه الطّائی فی القبّه الّتی فیها هارون الرّشید إلی جانبہ

3- باب در ذکر زمان ولادت امام رضا علیه السّلام

3- باب در ذکر زمان ولادت امام رضا علیه السّلام

10 1 محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی گوید: روایت کرد در بغداد برای من حسن بن علی بن زکریا که گفت: روایت کرد برای من محمد بن خلیلان که گفت: روایت کرد برای من پدرم از پدرش از جدش از عتاب بن اسید که گفت: شنیدم جماعتی از اهل مدینه می گفتند:

علی بن موسی الرضا علیه السّلام در مدینه روز پنج شنبه و یازدهم ربیع الاول به سال صد و پنجاه سوم از هجرت، پنج سال بعد از فوت جدش ابی عبد اللّٰه علیه السّلام متولد شدند و در طوس در قریه ای که سناباد گفته می شود از توابع روستای نوقان وفات یافتند و در خانه حمید بن قحطبه طایی در قبه ای که در آن قبر هارون الرشید در آن بود در جانب قبر هارون در طرف قبله دفن

مما يلي القبله وذلك في شهر رمضان لتسع بقين منه يوم الجمعة سنه ثلاث و مائتين و قد تم عمره تسعا و أربعين سنه و سنه أشهر منها مع أبيه موسى بن جعفر عليه السلام تسعا و عشرين سنه و شهرين و بعد أبيه أيام إمامته عشرين سنه و أربعة أشهر و قام عليه السلام بالأمر و له تسع و عشرون سنه و شهران و كان في أيام إمامته بقيه ملك الرشيد ثم ملك بعد الرشيد محمد المعروف بالأمين و هو ابن زبيده ثلاث سنين و خمسة و عشرين يوما ثم خلع الأمين و أجلس عمه إبراهيم بن شكله أربعة عشر يوما ثم أخرج محمد ابن زبيده من الحبس و بويع له ثانيه و جلس في الملك سنه و سنه أشهر و ثلاثه و عشرين يوما ثم ملك عبد الله المأمون عشرين سنه و ثلاثه و عشرين يوما فأخذ البيعه في ملكه لعلي بن موسى الرضا عليه السلام بعهد المسلمين من غير رضاه و ذلك بعد أن هدده بالقتل و ألح عليه مره بعد أخرى في كلها يأبى عليه حتى أشرف من تأبیه على الهلاك فقال عليه السلام: اللهم إنيك قد نهيتني عن الإلقاء بيدي إلى التهلكه و قد أكرهت شدند، وفات حضرت در سال دویست و سه هجری روز جمعه بیستم و یکم ماه رمضان واقع شد، عمر شریف ایشان چهل و نه سال و شش ماه بود، بیست و نه سال و دو ماه را با پدر گرامیشان گذراندند و بیست سال و چهار ماه بعد از پدرشان دوران امامت ایشان بود، آن حضرت بیست و نه سال و دو ماه داشتند که به امامت رسیدند و آغاز امامت ایشان با حکومت هارون معاصر بود، پس از هارون، محمد امین پسر زبیده مدت سه سال و بیست و پنج روز حکومت کرد. سپس امین خلع شد و عمویش ابراهیم بن شكله را به مدت چهارده روز به جای او قرار دادند، سپس امین از حبس آزاد شد و بار دیگر برای او از مردم بیعت گرفتند و یک سال و شش ماه و بیست و سه روز حکومت کرد، بعد از او عبد الله مأمون بیست سال و بیست و سه روز حکومت کرد و در این مدت بود که امام رضا علیه السلام را بدون رضایت و تهدید آن حضرت به قتل و لیعهد قرار داد، مأمون برای این کار چندین بار به امام اصرار کردند ولی آن حضرت امتناع می فرمود، سرانجام حضرت خود را در خطر مرگ دیدند و دعا کردند: خدایا مرا از این که خود را به هلاکت اندازم نهی کردی، او مرا مجبور کرده

و اضطررت كما أشرفت من قبل عبد الله المأمون على القتل متى لم أقبل ولايه عهده وقد أكرهت و اضطررت كما اضطرّ يوسف و دانيال عليهما السلام إذ قبل كلّ واحد منهما الولاية من طاغية زمانه. اللهم لا عهد إلاّ عهدك و لا ولاية لى إلاّ من قبلك فوقّنى لإقامة دينك و إحياء سنّه نبيّك محمّد صلّى الله عليه و آله فإنّك أنت المولى و أنت النصير و نعم المولى أنت و نعم النصير. ثمّ قبل عليه السلام ولايه العهد من المأمون و هو باك حزين على أن لا يولّى أحدا و لا يعزل أحدا و لا يغيّر رسما و لا سنّه و أن يكون فى الأمر مشيرا من بعيد. فأخذ المأمون له البيعه على الناس الخاصّ منهم و العامّ فكان متى ما ظهر للمأمون من الرضا عليه السلام فضل و علم و حسن تدبير حسده على ذلك و حقد عليه حتّى ضاق صدره منه فغدر به و قتله بالسّمّ و مضى إلى رضوان الله تعالى و كرامته.

که اگر ولایتعهدی را نپذیرم مرا خواهد کشت، من نیز چون یوسف و دانیال که اجبارا حکومت را از ظالمان زمان خود قبول کردند، مجبور شده ام، خداوندا حکومتی نیست جز حکومت تو، من ولایتی ندارم جز آن چه از جانب تو به من اعطاء شود، مرا در اقامه دین و احیاء سنت پیامبرت موفق فرما، زیرا تو مولا و یاور من هستی و چه خوب مولا و یاورى هستی. سپس امام رضا علیه السلام با گریه و اندوه ولایتعهدی را از مأمون قبول کردند، مشروط بر این که عزل و نصب نکنند، آداب و رسوم و سنتی را تغییر ندهند و تنها بر کارها نظارت نموده و اظهار نظر فرمایند، مأمون از همه مردم برای حضرت بیعت گرفت، ولی بروز فضیلت، علم و تدبیر حضرت حسد مأمون را برمی انگیخت و موجب می شد که کینه حضرت را در دل بگیرد و نتوانست تحمل کند و با نیرنگ حضرت را مسموم و شهید کرد و حضرت به بهشت و کرامت خداوند رحلت فرمودند.

112 حَدَّثَنِي تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مِثْمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَمِعْتُ أُمَّيْ تَقُولُ:

سَمِعْتُ نَجْمَةَ أُمِّ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ تَقُولُ:

لَمَّا حَمَلْتُ بِأَبْنِي عَلِيٍّ لَمْ أَشْعُرْ بِثِقَلِ الْحَمْلِ وَ كُنْتُ أَسْمَعُ فِي مَنْامِي تَسْبِيحًا وَ تَهْلِيلًا وَ تَمْجِيدًا مِنْ بَطْنِي فَيَفْرَعُنِي ذَلِكَ وَ يَهْوِلُنِي فَإِذَا انْتَبَهْتُ لَمْ أَسْمَعْ شَيْئًا فَلَمَّا وَضَعْتَهُ وَقَعَ عَلَيَّ الْأَرْضُ وَ اضْعَا يَدَيْهِ عَلَيَّ الْأَرْضَ رَافِعًا رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ يَحْرُكُ شَفْتَيْهِ كَأَنَّهُ يَتَكَلَّمُ، فَدَخَلَ إِلَيَّ أَبُوهُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِي:

هَنِينًا لَكَ يَا نَجْمَةَ كَرَامِهِ رَبِّكَ. فَنَاولْتَهُ إِيَّاهُ فِي خَرْقَةٍ بِيضَاءَ فَأَذَّنَ فِي أُذُنِهِ الْأَيْمَنِ وَ أَقَامَ فِي الْأَيْسَرِ وَ دَعَا بِمَاءِ الْفِرَاتِ فَحَنَّكَ بِهِ ثُمَّ رَدَّهُ إِلَيَّ فَقَالَ: خُذِيهِ فَإِنَّهُ بَقِيَّةُ اللَّهِ تَعَالَى فِي أَرْضِهِ.

112 تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ كَوَيْدُ:

روایت کرد برای من پدرم از احمد بن علی انصاری از علی بن میثم از پدرش که گفت:

شنیدم که مادرم می گفت: از نجمه مادر امام رضا علیه السلام شنیدم که می گفت: وقتی که حامله شدم به پسر علی، ثقل حمل نمی یافتم و می شنیدم در خواب، تسبیح و تهلیل و تمجید از شکم خود و این حال مرا می ترسانید و به هول می انداخت و چون بیدار می شدم، چیزی نمی شنیدم و وقتی که او را به دنیا آوردم، آمد به زمین به گونه ای که دست به زمین نهاده و سر، سوی آسمان برداشته بود و می جنبید لبهایش گویا که حرف می زد. پس وارد شد بر من پدرش موسی علیه السلام و فرمود: ای نجمه! گوارا باد تو را کرامت پروردگار تو. پس به او دادم آن حضرت را در پارچه سفید و اذان گفت در گوش راستش و اقامه گفت در گوش چپش و آب فرات خواست و با آن آب کام او را برداشتند، سپس او را به من بازگردانده و فرمود: او را بگیر، که او بقیه خدا است در زمین.

4 باب نص أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام علي ابنه الرضا علي بن موسى بن جعفر عليه السلام بالإمامه و الوصيه 12 1 حدّثنا أبي رضی الله عنه قال حدّثني الحسن بن عبد الله بن محمد بن عيسى عن أبيه عن الحسن بن موسى الخشاب عن محمد بن الأصبغ عن أحمد بن الحسن الميثمي و كان واقفياً قال: حدّثني محمد بن إسماعيل بن الفضل الهاشمي قال:

دخلت علي أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام و قد اشتكى شكايه شديده، فقلت له: إن كان ما أسأل الله أن لا- يريناه، فإلى من؟ قال: إلى عليّ ابني و كتابه كتابي و هو وصيّي و خليفتي من بعدى.

4- تصريح و نص امام كاظم عليه السلام درباره امامت و وصايت فرزندش علي بن موسى الرضا عليه السلام

4- تصريح و نص امام كاظم عليه السلام درباره امامت و وصايت فرزندش علي بن موسى الرضا عليه السلام

12 1 پدرم نقل کرد که حسن بن عبد الله بن محمد بن عيسى از پدرش از حسن بن موسى خشاب از محمد بن اصبغ از احمد بن حسن ميثمي روايت کرده که گفت: روايت کرد برای من محمد بن اسماعيل بن فضل هاشمي که گفت: داخل شدم بر ابا الحسن موسى بن جعفر عليه السلام و او سخت بیمار بود. پس عرض کردم: اگر شما را واقعه ای رسد-خدا آن روز نیاورد-به چه کسی رجوع کنیم و امام که باشد؟ فرمود: علي فرزندم، کتاب او کتاب من است و او وصيّي من است و خليفه من بعد از من.

13 2 نصّ آخر: حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار و سعد بن عبد الله جميعا عن أحمد بن محمّد بن عيسى الأشعريّ عن الحسن بن عليّ بن يقطين عن أخيه الحسين عن أبيه عليّ بن يقطين قال: كنت عند أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السّلام وعنده عليّ ابنه عليه السّلام فقال: يا عليّ هذا ابني سيّد ولدي وقد نحلته كنيته.

قال: فضرب هشام يعني ابن سالم يده على جبهته فقال: إنّ الله نعى و الله إليك نفسه.

14 3 نصّ آخر: حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار عن عبد الله بن محمّد بن عيسى عن الحسن بن محبوب و عثمان بن عيسى عن الحسين بن نعيم الصّفّاح، قال: كنت أنا و هشام بن الحكم و عليّ بن يقطين ببغداد فقال عليّ بن يقطين:

كنت عند العبد الصّالح موسى بن جعفر عليه السّلام 13 2 محمّد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفّار و سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عيسى اشعريّ از حسن بن عليّ بن يقطين از برادرش حسين از پدرش عليّ بن يقطين که گفت: نزد ابو الحسن موسى بن جعفر عليه السّلام بودم و نزد او عليّ پسرش بود، پس به من فرمود: ای عليّ! این پسر من بزرگ فرزندان من است، کنیه خود به او بخشیدم. راوی گوید: پس هشام بن سالم دست خود را بر پیشانی زد و گفت: «أنا لله» خبر مرگ خود به تو می دهد به خدا قسم.

14 3 محمّد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفّار از عبد الله بن محمد بن عيسى از حسن بن محبوب و عثمان بن عيسى از حسين بن نعيم صحاف که گفت: من و هشام بن حکم و عليّ بن يقطين در بغداد بودیم که عليّ بن يقطين گفت: نزد عبد صالح موسى بن جعفر عليه السّلام بودم که فرزند ایشان رضا عليه السّلام وارد شدند، امام

جالسا فدخل عليه ابنه الرضا عليه السلام فقال: يا عليّ هذا سيّد ولدى وقد نحلته كنيته.

فضرب هشام براحته جبهته ثمّ قال:

ويحك كيف قلت؟ فقال عليّ بن يقطين:

سمعت والله منه كما قلت لك. فقال هشام:

أخبرك والله أنّ الأمر فيه من بعده.

154 نصّ آخر: حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل رضی الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن الحسين السعدآبادی عن أحمد بن أبي عبد الله البرقيّ عن أبيه عن خلف بن حمّاد عن داود بن زربيّ عن عليّ بن يقطين قال: قال لي موسى بن جعفر ابتداء منه؛ هذا أفته ولدى وأشار بيده إلى الرضا عليه السلام وقد نحلته كنيته.

165 نصّ آخر: حدّثنا أبي رضی الله عنه قال: حدّثنا الحسين بن محمّد بن عبد الله بن عيسى عن أبيه عن الحسن بن موسى الخشاب عن محمّد بن الأصيبغ عن أبيه عن غنّام بن القاسم قال: قال لي منصور بن كاظم عليه السلام فرمود: ای علی! این آقا و سرور فرزندان من است و من كنيه خود را به او عطا کردم. هشام بر پیشانی خود زد و گفت: وای چه گفתי؟ علی بن يقطين گفت: به خدا همان را که برایت گفتم از ایشان شنیدم، هشام گفت: به خدا تو را خبر داده که امامت بعد از ایشان در امام رضا عليه السلام می باشد.

154 محمّد بن موسى بن متوكّل گوید: روایت کرد برای ما علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبد الله برقی از پدرش از خلف بن حماد از داود بن زربيّ از علی بن يقطين که گفت: موسى بن جعفر عليه السلام بدون این که سؤالی کنم به من فرمود: او فقیه ترین فرزند من است - و با دست به حضرت رضا عليه السلام اشاره کردند - و كنيه خود را به او عطا کرده ام.

165 حسن بن محمّد بن عبد الله بن عيسى از پدرش از حسن بن موسى خشاب از محمّد بن اصيبغ از پدرش از عثمان بن قاسم روایت کرده که گفت: منصور بن بزرج به من گفت: بر امام كاظم عليه السلام وارد شدم، فرمود: ای منصور! دانی

یونس بن بزرج: دخلت علی ابی الحسن یعنی موسی بن جعفر علیه السّلام یوما فقال لی: یا منصور أ ما علمت ما أحدثت فی یومی هذا؟ قلت: لا. قال: قد صیرت علیا ابنی وصیی و أشار بیده إلی الرضا علیه السّلام و قد نحلته کنیتی و الخلف من بعدی فادخل علیه و هنّته بذلك و اعلم أنّی أمرتک بهذا.

قال: فدخلت علیه فهنّيته بذلك و أعلمته أنّ أباه أمرنی بذلك.

ثمّ جحد منصور فأخذ الأموال التي كانت فی یده و كسرها.

176 نَصّ آخر: حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الولید قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار عن الحسن بن موسی الخشّاب عن أحمد بن محمّد بن ابی نصر البزنطی عن زکریّا بن آدم عن داود بن کثیر قال: قلت لأبى عبد الله: جعلت فداک و قدّمتی للموت (الموت قبلک) إن کان کون فإلی من؟ قال: إلی ابنی موسی فکان ذلک الکوّن فوالله ما شککت فی موسی علیه السّلام طرفه عین قطّ ثمّ مکثت نحو من ثلاثین سنه. ثمّ أتیت أبا الحسن موسی فقلت له:

امروز چه کرده ام؟ عرض کردم: خیر، فرمود:

فرزندم علی را وصی و خلیفه بعد از خود قرار دادم، بر او وارد شو و به او تهنیت بگو و بگو که من تو را به این کار امر کرده ام. منصور گوید: بر ایشان وارد شدم و تبریک امامت گفتم و عرض کردم که پدرشان مرا به این کار امر نموده است.

ولی منصور بعدا منکر امامت امام رضا علیه السّلام شد و اموال امامت را که در دست داشت تصاحب کرده، خرج نمود.

176 محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفار از حسن بن موسی خشّاب از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از زکریّا بن آدم از داود بن کثیر که گفت: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: فدایت شوم اگر شما را واقعه ای برسد، امام کیست و به چه کسی رجوع کنیم؟ فرمود: به فرزندم موسی، سپس آن اتفاق افتاد و به خدا قسم که در مورد موسی بن جعفر علیه السّلام ذره ای شک نکردم، حدود سی سال بعد نزد امام کاظم علیه السّلام آمدم و عرض کردم: فدایت شوم اگر برای شما واقعه ای

جعلت فداک إن کان کون فإلی من؟ قال:

علیّ ابنی. قال: فکان ذلک الکون فوالله ما شککت فی علیّ علیه السّلام طرفه عین قطّ.

187 نَصّ آخر: حدّثنا أبی رضی الله عنه قال: حدّثنی سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن عبد الله بن محمّد بن الحجّال قال: حدّثنا محمّد بن سنان عن داود الرّقیّ قال: قلت لأبّی إبراهیم موسی بن جعفر علیه السّلام: جعلت فداک قد کبر سنّی فحدّثنی من الإمام بعدک؟ قال: فأشار إلی أبّی الحسن الرضا علیه السّلام وقال: هذا صاحبکم من بعدی.

198 نَصّ آخر: حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الولید رضی الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن عیسی عن عبد الله بن محمّد الحجّال و أحمد بن محمّد بن أبّی نصر البزنطیّ عن أبّی علیّ الخزّاز عن داود الرّقیّ قال: قلت لأبّی إبراهیم یعنی موسی رخ دهد به چه کسی مراجعه کنیم؟ فرمود: به فرزندم علی، آن اتفاق رخ داد و به خدا قسم من لحظه ای درمورد امام رضا علیه السّلام شک نکردم.

187 سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی روایت کرده که گفت: عبد الله بن محمد حجّال روایت کرده که گفت: روایت کرد برای ما محمد بن سنان از داود رقی که گفت: به ابو ابراهیم امام کاظم علیه السّلام عرض کردم: فدایت شوم! من پیر شده ام، مرا خبر دهید که امام بعد از شما کیست؟ آن جناب به امام رضا علیه السّلام اشاره کرده و فرمودند: او امام شما بعد از من است.

198 محمد بن حسن بن احمد بن ولید گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفّار که گفت: روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن عیسی از عبد الله بن محمد حجّال و احمد بن محمد بن ابّی نصر بزنطی از ابّی علی خزاز از داود رقی که گفت: به ابو ابراهیم امام کاظم علیه السّلام عرض کردم: پدرم فدای شما باد! من پیر

الكاظم عليه السلام: فداك أبي إني قد كبرت و خفت أن يحدث بي حدث و لا ألقاك فأخبرني من الإمام من بعدك؟ فقال: ابني علي عليه السلام.

209 نَصَّ آخِر: حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ مَاجِيلُوهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الشَّامِيِّ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطَ عَنْ الْحُسَيْنِ مَوْلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ يَزِيدَ بْنِ سَلِيطِ الزَّيْدِيِّ قَالَ: لَقِينَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي طَرِيقِ مَكَّةَ وَ نَحْنُ جَمَاعَةٌ فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَتِي أَنْتَ وَ أُمِّي أَنْتُمُ الْأَثَمَةُ الْمُطَهَّرُونَ وَ الْمَوْتُ لَا يَعْرِى أَحَدًا مِنْهُ فَأَحْدَثَ إِلَيَّ شَيْئًا أَلْقِيَهُ إِلَيَّ مِنْ يَخْلَفُنِي؟ فَقَالَ لِي: نَعَمْ هُوَ لَاءُ وَلَدِي وَ هَذَا سَيِّدُهُمْ وَ أَشَارَ إِلَيَّ ابْنَهُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ فِيهِ الْعِلْمُ شَدِيدٌ وَ مَيِّ تَرَسَّمُ بَرَايِمَ وَاقِعَهُ أَي رَخ دَهْدُ وَ دِيكَرُ تَتَوَانِمُ شَمَا رَا زِيَارَتِ كُنْمُ، خَبَرُ دَهِيدِ مَرَا بَهْ إِيْنِ كَهْ إِمَامُ بَعْدَ از شَمَا كِيَسْتُ؟ فَرَمُودُ: پَسْرَمُ عَلِي.

209 محمد بن حسن بن احمد بن وليد و محمد بن موسى بن متوكل و احمد بن محمد بن يحيى عطار و محمد بن علي ماجيلويه گویند: روایت کرد برای ما محمد بن يحيى عطار از محمد بن احمد بن يحيى بن عمران اشعری از عبد الله بن محمد شامی از حسن بن موسى خشاب از علی بن اسباط از حسین مولى ابى عبد الله از ابى الحكم از عبد الله بن ابراهيم جعفرى از يزيد بن سليط زیدى كه گفت: من به همراه گروهى امام صادق عليه السلام را در راه مكه ملاقات كردیم، به حضرت عرض كردم: پدر و مادرم فدای شما! شما و اجدادتان امام و مطهر هستيد ولى هيچ كس را از مرگ راه نجات نيست، در باب امام بعد از خود كلامى بفرماييد تا من به فرزندان و اقوام بعد از خود بگويم، حضرت فرمود: اينان فرزندان من هستند ولى او از همه برتر است- و به فرزندش موسى اشاره نمود- او داراى

قال: أخبرك يا با عماره إني خرجت من منزلي فأوصيت في الظاهر إلى بنّي فأشركتهم مع ابني عليّ و أفردته بوصيّي في الباطن و لقد رأيت رسول الله صلّى الله عليه و آله في المنام و أمير المؤمنين عليه السّلام معه و معه خاتم و سيف و عصا و كتاب و عمامه. فقلت له:

ما هذا؟ فقال: أمّا العمامه فسلطان الله تعالى عزّ و جلّ و أمّا السيف فعزّه الله عزّ و جلّ و أمّا الكتاب فنور الله عزّ و جلّ و أمّا العصا فقوّه الله عزّ و جلّ و أمّا الخاتم فجامع هذه الأمور. ثمّ قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

و الأمر يخرج إلى عليّ ابنك قال ثمّ قال:

يا يزيد إنّها وديعه عندك فلا تخبر بها إلاّ عاقلا أو عبدا امتحن الله قلبه للإيمان أو صادقا و لا تكفر نعم الله تعالى و إن سئلت عن الشّهاده فأدّها فإنّ الله تعالى يقول إنّ الله يأمركم أن تؤدّوا الأمانات إلى أهلها و قال الله عزّ و جلّ و من أظلم ممّن كتم شهاده عنده من الله. فقلت: و الله ما كنت لأفعل هذا أبدا. قال: ثمّ قال أبو الحسن عليه السّلام ثمّ وصفه لي رسول الله فقال: عليّ ابنك الذي ينظر بنور الله و يسمع بتفهيمه و ينطق بحكمته يصيب و لا يخطئ و يعلم لعنتش كند، حضرت با تبسم فرمود: ای ابا عماره! از خانه ام خارج شدم و در ظاهر به تمام پسرانم از جمله علی وصیت کردم اما در خفا او را وصی خود کردم، در خواب رسول خدا و امیر المؤمنین را دیدم که به همراه او یک انگشتر، شمشیر، عصا، کتاب و عمامه بود، سؤال کردم: اینها چیست؟ فرمود: عمامه نشان قدرت، شمشیر نشان عزّت، کتاب نشان نور، عصا نشان نیروی خداوند و انگشتر شامل همه اینهاست، سپس رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: امامت به فرزندان علی می رسد. یزید گوید: حضرت به من فرمود: ای یزید! این مطالب نزد تو امانت است، در مورد اینها با کسی صحبت نکن جز با افراد عاقل یا صادق و یا بنده ای که خدا قلب او را برای ایمان امتحان کرده، نعمتهای الهی را کفران مکن، چون از تو گواهی خواسته شود، شهادت بده؛ زیرا «خداوند به شما امر می کند که امانات را به اهلش برسانید» و نیز می فرماید: «چه کسی ظالم تر است از کسی که شهادتی را نزد خود پنهان سازد» گفتم: هرگز چنین نخواهم کرد، حضرت فرمود: رسول خدا اوصاف او را شمرده و فرمود: علی فرزند تو با نور خدا نگاه می کند و با تفهیم الهی می شنود و با حکمت او سخن می گوید، به صواب عمل کرده، خطا نمی کند

و لا یجهل و قد ملئ حکما و علما و ما أقلّ مقامک معہ إنّما هوشیء کان لم یکن فإذا رجعت من سفرک فأصلح أمرک و افرغ ممّا أردت فإنّک منتقل عنه و مجاور غیره فاجمع ولدک و أشهد الله علیهم جمیعا و کفی بالله شهیدا. ثمّ قال: یا یزید إنّی أؤخذ فی هذه السنه و علیّ ابنی سمیّ علیّ بن ابی طالب علیه السّلام و سمیّ علیّ بن الحسین علیه السّلام أعطی فهم الأوّل و علمه و نصره و رداءه و لیس له أن یتکلم إلاّ بعد هارون بأربع سنین فإذا مضت أربع سنین فاسأله عمّا شئت یجیبک إن شاء الله تعالی.

10 21 نصّ آخر: حدّثنا أبی «رض» قال: حدّثنا أحمد بن إدريس عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن العباس النّجاشیّ الأسدیّ قال:

قلت للرّضا علیه السّلام: أنت صاحب هذا الأمر؟ قال: إی و الله علی الإنس و الجنّ.

11 22 نصّ آخر: حدّثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانیّ رضی الله عنه قال: حدّثنا علیّ عالم است و جهل در او راه ندارد، سرشار از علم و حکمت است و چه کم با او خواهی بود، آن قدر که گویا اصلا نبوده، چون از سفر برگشتی امور خود را سامان بده و از خواسته های خود را فارغ البال کن، از آنها جدا شده و با دیگری قرین خواهی شد، فرزندان را جمع کن و خدا را بر آنان گواه بگیر و خدا برای گواهی کافی است. سپس حضرت فرمود: ای یزید! در این سال وفات خواهم کرد و پسر من علی هم نام علی بن ابی طالب و علی بن حسین دارای فهم، شکوه و هیبت امیر المؤمنین است، تا چهار سال بعد از هارون سخن نگویند، بعد از آن هر چه خواهی از او سؤال کن که به امر خدا پاسخ خواهد داد.

10 21 احمد بن ادريس از احمد بن محمد بن عیسی از عباس نجاشی اسدی روایت کرده که گفت: به امام رضا علیه السّلام عرض کردم: شما امام این زمان هستید؟ فرمود: بله، به خدا امام تمام انس و جنّ.

11 22 احمد بن زیاد بن جعفر همدانی گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از

بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن محمد بن خالد البرقي عن سليمان بن حفص المروزي قال: دخلت على أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام وأنا أريد أن أسأله الحجّه على الناس بعده، فلما نظر إليّ فابتدأني وقال: يا سليمان إنّ عليّاً ابني ووصيّي والحجّه على الناس بعدى و هو أفضل ولدى فإن بقيت بعدى فاشهد له بذلك عند شيعتى و أهل ولايتى المستخبرين عن خليفتى من بعدى.

12 23 نصّ آخر: حدّثنا أبى رضى الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن عبد الله بن محمد بن الحجاج قال: حدّثنا سعد بن زكريّا بن آدم عن عليّ بن عبد الله الهاشمي قال: كنّا عند القبر نحو ستّين رجلاً منّا و من موالينا إذ أقبل أبو إبراهيم موسى بن جعفر عليه السلام و يد عليّ ابنه عليه السلام فى يده فقال: أ تدرّون من أنا؟ قلنا: أنت سيّدنا و كبيرنا. فقال: سمّونى و انسبونى. فقلنا: أنت موسى بن جعفر بن پدرش از محمد بن خالد برقى از سليمان بن حفص مروزي كه گفت: بر موسى بن جعفر عليه السلام وارد شدم و مى خواستم درباره امام بعد از ایشان سؤال كنم، بدون اين كه مطلبى سؤال كنم حضرت نگاهى به من كرده و فرمود:

سليمان! «على» پسر و وصي من است و بعد از من حجّت خدا بر مردم خواهد بود، او بهترين فرزند من است، اگر بعد از من زنده بودى نزد شيعيان و اهل ولايت من كه جويائى شناخت جانشين من هستند به على بن موسى شهادت بده.

12 23 سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عيسى از عبد الله بن محمد حجاج روايت كرده كه گفت:

روايت كرد براى ما سعد بن زكريا بن آدم از على بن عبد الله هاشمى كه گفت: من و گروهى حدود شصت نفر کنار قبر رسول خدا صلّى الله عليه و آله بوديم و امام كاظم عليه السلام در حالى كه دست فرزندش «على» را در دست گرفته بود به سمت ما آمده فرمود: مى دانيد من كيستم؟ عرض كرديم: شما سرور و بزرگ ما هستيد، حضرت فرمود: نام و نسب مرا بگويد، عرض كرديم: شما موسى بن جعفر بن محمد هستيد، حضرت

محمّد. فقال: من هذا معي؟ قلنا: هو عليّ بن موسى بن جعفر قال: فاشهدوا أنّه وكيلي في حياتي ووصيّ بعد موتي.

13 24 نصّ آخر: حدّثنا أبي رضی الله عنه قال: حدّثني سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن عبد الله بن مرحوم قال: خرجت من البصره أريد المدینه فلما صرت في بعض الطّريق لقيت أبا إبراهيم عليه السّلام و هو يذهب به إلى البصره فأرسل إليّ فدخلت عليه فدفع إليّ كتابا و أمرني أن أوصلها بالمدینه، فقلت:

إلى من أدفعها جعلت فداك؟ قال: إلى ابني عليّ فإنّه وصيّ و القيم بأمرى و خير بنيّ.

14 25 نصّ آخر: حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّقّار عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب عن محمّد بن الفضيل عن عبد الله بن الحرث و أمّه من ولد جعفر بن أبي طالب قال: بعث إلينا فرمود: اين كه همراه من است، كيست؟ گفتيم:

علي بن موسى بن جعفر، فرمود: شاهد باشيد كه او در حياتم وكيل من و بعد از من وصي من است.

13 24 سعد بن عبد الله از احمد بن محمّد بن عيسى از حسن بن محبوب از عبد الله بن مرحوم روايت کرده كه گفت: از بصره به جانب مدینه خارج شدیم، در میانه راه امام كاظم عليه السّلام را كه به بصره برده می شد، ملاقات كرديم، حضرت کسی را نزد من فرستاد و من نزد ایشان رفتم، حضرت تعدادی كتاب به من داده و امر كردند كه آنها را به مدینه برسانم، عرض كردم: فدایت شوم! اینها را به چه کسی بدهم؟ فرمود: به فرزندم علي، او وصيّ من است و تمام كارهايم به دست اوست و بهترین فرزندم می باشد.

14 25 محمّد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفار از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از محمد بن فضیل از عبد الله بن حارث- مادرش از نسل جعفر بن ابی طالب است- كه گفت: امام كاظم عليه السّلام کسی را نزد ما فرستاده ما را جمع

أبو إبراهيم عليه السلام فجمعنا ثم قال: أتدرون لم جمعتمكم؟ قلنا: لا قال: أشهدوا أنّ عليّاً ابني هذا وصيّى و القيم بأمرى و خليفتى من بعدى من كان له عندى دين فليأخذه من ابني هذا و من كانت له عندى عده فليستنجزها منه و من لم يكن له بدّ من لقائى فلا يلقنى إلا بكتابه.

15 26 نصّ آخر: حدّثنا المظفر بن جعفر العلوى السمرقندى رضى الله عنه قال:

حدّثنا جعفر بن محمد بن مسعود العياشى عن أبيه قال: حدّثنا يوسف بن السّخت عن عليّ بن القاسم العريضى عن أبيه عن صفوان بن يحيى عن حيدر بن أيوب عن محمد بن يزيد الهاشمى أنّه قال: [آلا-آن] الآن تتخذ الشّيعه عليّ بن موسى عليه السلام إماما. قلت: و كيف ذلك؟ قال: دعاه أبو الحسن موسى بن جعفر عليه السلام فأوصى إليه.

16 27 نصّ آخر: حدّثنا أبى رضى الله عنه قال:

حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا أحمد بن كرد و فرمود: مى دانيد برای چه شما را جمع کرده ام؟ گفتيم: خير، فرمود: گواه باشيد که اين پسر (عليّ) وصى من است، کارهايم به دست او و جانشين من است، هرکس از من طلبى دارد، طلب خود را از اين فرزندم بگيرد، هرکس من به او وعده اى داده ام از او طلب کند، هرکس که بايد مرا ملاقات کند به دست خط او به ملاقات من بيايد.

15 26 مظفر بن جعفر علوى سمرقندى گويد:

روایت کرد برای ما جعفر بن محمد بن مسعود عیاشی از پدرش که گفت: روایت کرد برای ما یوسف بن سخت از علی بن قاسم عریضی از پدرش از صفوان بن يحيى از حيدر بن ايوب از محمد بن يزيد هاشمى که گفت: الان شيعيان على بن موسى عليهما السلام را امام خود برخواهند گزید، گفتم: چگونه است؟ گفت: امام کاظم عليه السلام ایشان را به حضور طلبیده وصی خود قرار دادند.

16 27 احمد بن محمد بن عيسى از حيدر بن ايوب روایت کرده که گفت: در شهر مدینه در محله قبا

محمّد بن عیسی عن علی بن الحکم عن حیدر بن آیوب قال: کُنّا بالمدينه فی موضع يعرف بالقبا فيه محمّد بن زید بن علی فجاء بعد الوقت الذی کان یجیننا فيه، فقلنا له: جعلنا الله فداک ما حبسک؟ قال:

دعانا أبو ابراهیم علیه السلام الیوم سبعة عشر رجلا من ولد علی و فاطمه علیهما السلام فأشهدنا لعلی ابنه بالوصیّه و الوکاله فی حیاته و بعد موته و أنّ امره جائز علیه و له. ثمّ قال محمّد بن زید: و الله یا حیدر لقد عقد له الإمامه الیوم و ليقولنّ الشیعه به من بعده.

قال حیدر: قلت بل یقیه الله و أیّ شیء هذا؟ قال: یا حیدر إذا أوصی إلیه فقد عقد له الإمامه:

قال علی بن الحکم: مات حیدر و هو شاکّ.

17 28 نصّ آخر: حدّثنا محمّد بن علی ما جیلویه قال: حدّثنا عمی محمّد بن أبی القاسم عن محمّد بن علی الكوفی عن محمّد بن الخلف عن یونس بن عبد الرحمن عن أسد بن أبی العلاء عن عبد الصّمد بن بشیر و خلف بن حماد عن عبد الرحمن بن الحجّاج قال: أوصی أبو الحسن محل زندگی محمد بن زید بن علی بودیم، محمد بعد از وقت معینی نزد ما آمد، گفتیم: فدایت گردم! سبب تأخیر چه بوده، گفت: امروز ابو ابراهیم، من و هفده نفر از سادات را فراخواند و ما را شاهد گرفت که پسرش «علی» در زمان حیات و وفات او وصی و وکیل اوست و گفتار او را قبول دارد چه به نفع حضرت حکم کند و چه به ضرر ایشان، سپس گفت: حیدر! سوگند به خدا، امروز امامت را برای او قرار داد و شیعیان بعد از ایشان به او معتقد خواهند شد، حیدر گوید: خداوند او را زنده نگاه خواهد داشت، این چه کلامی است؟ گفت: وقتی او را وصی خود قرار داد یعنی امامت را به او واگذار کرده، علی بن حکم گوید: حیدر با شک در امامت امام رضا علیه السلام از دنیا رفت.

17 28 محمد بن علی ماجیلویه گوید: روایت کرد برای ما عمویم محمد بن ابی القاسم از محمد بن علی کوفی از محمد بن خلف از یونس بن عبد الرحمن از اسد بن ابی العلاء از عبد الصمد بن بشیر و خلف بن حماد از عبد الرحمن بن حجّاج که گفت: موسی بن جعفر علیهما السلام فرزندش «علی» را وصی خود قرار داده و نوشته ای برای

موسی بن جعفر علیه السّلام إلى ابنه علیّ علیه السّلام و كتب له کتابا أشهد فيه ستّین رجلا من وجوه أهل المدینه.

18 29 نصّ آخر: حدّثنا أحمد بن زیاد [بن] جعفر الهمدانی رضی الله عنه قال: حدّثنا علیّ بن ابراهیم بن هاشم عن أبيه عن إسماعیل بن مرّار و صالح بن السنّدی عن یونس بن عبد الرّحمن عن حسین بن بشیر قال:

أقام لنا أبو الحسن موسی بن جعفر علیه السّلام ابنه علیّا علیه السّلام كما أقام رسول الله صلّی الله علیه و آله علیّا علیه السّلام یوم غدیر خمّ، فقال: یا أهل المدینه أو قال یا أهل المسجد هذا وصیّی من بعدی.

19 30 نصّ آخر: حدّثنا محمّد بن موسی بن المتوکل قال: حدّثنا محمّد بن یحیی العطّار عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن الحسن بن علیّ الخزّاز قال: خرجنا إلى مکّه و معنا علیّ بن ابي حمزه و معه مال و متاع فقلنا:

ما هذا؟ قال: هذا للعبد الصّالح علیه السّلام أمرنی أن أحمله إلى علیّ ابنه علیه السّلام و قد أوصی إلیه.

حضرت رضا علیه السّلام تهیه کرده و در آن شصت نفر از بزرگان مدینه را بر امامت ایشان شاهد گرفتند.

18 29 احمد بن زیاد بن جعفر همدانی گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از اسماعیل بن مرار و صالح بن سنّدی از یونس بن عبد الرحمن از حسین بن بشیر که گفت: همان طور که پیامبر صلّی الله علیه و آله حضرت امیر علیه السّلام را در روز غدیر خم به امامت معرفی کردند، امام کاظم علیه السّلام نیز فرزند خود «علی» را امام قرار داده، فرمود: ای اهل مدینه! [یا فرمود] ای اهل مسجد! این «علی» وصی من بعد از من است.

19 30 محمد بن موسی بن متوکل از محمّد بن یحیی از احمد بن محمّد بن عیسی از حسن بن علی خزّاز روایت کرده که گفت: با علی بن ابي حمزه به جانب مکّه حرکت کردیم، وی با خود کالاها و اموالی داشت، به او گفتیم: اینها چیست؟ گفت: اینها مال عبد صالح امام کاظم علیه السّلام است، مرا فرموده که به فرزندش علی برسانم که او را وصی خود قرار داده.

قال مصنف هذا الكتاب: إن علي بن أبي حمزه أنكر ذلك بعد وفاه موسى بن جعفر عليه السلام وحبس المال عن الرضا عليه السلام.

20 31 نص آخر: حدّثنا علي بن عبد الله الوراق قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن عيسى بن عبيد عن يونس بن عبد الرحمن عن صفوان بن يحيى عن أبي أيوب الخزاز عن سلمه بن محرز قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إن رجلاً من العجليّ قال لي: كم عسى أن يبقى لكم هذا الشيخ إنّما هو سنه أو سنتين حتى يهلك ثمّ تصيرون ليس لكم أحد تنظرون إليه. فقال أبو عبد الله عليه السلام: ألا قلت له هذا موسى بن جعفر عليه السلام قد أدرك ما يدرك الرجال وقد اشترينا له جاريه تباح له فكأنك به إن شاء الله وقد ولد له فقيه خلف.

21 32 نص آخر: حدّثنا المظفر بن جعفر بن مظفر العلويّ السمرقنديّ قال: حدّثني جعفر بن محمد بن مسعود عن أبيه عن مصنف گوید: علی بن ابی حمزه بعد از وفات امام کاظم علیه السلام این مطلب را منکر شد و اموال را به حضرت رضا علیه السلام تحویل نداد.

20 31 علی بن عبد الله وراق گوید: سعد بن عبد الله از محمد بن عيسى بن عبيد عن يونس بن عبد الرحمن از صفوان بن يحيى از ابی ایوب خزاز از سلمه بن محرز که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی از عجليه به من گفت: چقدر امید دارید این پیر مرد زنده بماند؟ یک یا دو سال دیگر خواهد مرد و دیگر کسی مایه امید شما نخواهد بود، فرمود: چرا به او نگفتی که این موسی بن جعفر علیهما السلام است که مردی شده، و جاریه ای برای او خریده ایم که بر او حلال است و به زودی خواهی دید که به خواست خداوند، فرزندی فقیه را دارا خواهد شد.

21 32 مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی گوید: روایت کرد برای ما جعفر بن محمد بن مسعود از پدرش از یوسف بن سخت از

علی بن

ص: 47

یوسف بن السّخت عن علیّ بن القاسم عن أبیه عن جعفر بن خلف عن إسماعیل بن الخطّاب قال: کان أبو الحسن علیه السّلام یتدی بالثناء علی ابنه علیّ علیه السّلام و یطریه و یدکر من فضله و برّه ما لا یدکر من غیره کأنّه یرید أن یدلّ علیه.

22 33 نصّ آخر: حدّثنا أبی رضی الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا محمّد بن عیسی بن عبید عن یونس بن عبد الرّحمن عن جعفر بن خلف قال:

سمعت أبا الحسن موسی بن جعفر علیه السّلام یقول: سعد امرؤ لم یمت حتّی یری منه خلف و قد أرانی الله من ابنی هذا خلفاً و أشار إلیه یعنی الرّضا علیه السّلام.

23 34 نصّ آخر: حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الولید رضی الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن عبد الله [بن محمّد] الحجّال و أحمد بن محمّد بن أبی نصر قاسم از پدرش از جعفر بن خلف از اسماعیل بن خطاب که گفت: موسی بن جعفر علیه السّلام بی مقدمه به مدح فرزند خود «علی» شروع می کردند و از فضایل و نیکی ایشان مطالبی ذکر می کردند که در مورد دیگران نمی فرمودند، گویی می خواستند بر امامت ایشان دلالت کنند.

22 33 سعد بن عبد الله گوید: روایت کرد برای ما محمد بن عیسی بن عبید از یونس بن عبد الرحمن از جعفر بن خلف که گفت: از موسی بن جعفر علیه السّلام شنیدم که می فرمود:

خوشا به سعادت کسی که قبل از مرگ فرزندش را ببیند، و خداوند فرزندی را که از من باقی خواهد ماند به من نشان داده است، و به او یعنی امام رضا علیه السّلام اشاره فرمود.

23 34 محمد بن حسن بن احمد بن ولید گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفّار که گفت: روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن عیسی از عبد الله بن محمد حجّال و احمد بن محمد بن ابی نصر بزنتی و محمد بن سنان و

البزنطی و محمد بن سنان و علی بن سنان و علی [عن] ابن الحکم عن الحسين بن المختار قال: خرجت إلینا ألواح من أبی ابراهیم موسی علیه السّلام و هو فی الحبس فإذا فیها مکتوب: عهدی إلى أكبر ولدی.

24 35 نصّ آخر: حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد اللّٰه عن محمد بن عیسی بن عبید عن یونس بن عبد الرّحمن عن الحسين بن المختار قال: لَمَّا مرّ بنا أبو الحسن علیه السّلام بالبصره خرجت إلینا منه ألواح مکتوب فیها بالعرض: عهدی إلى أكبر ولدی.

25 36 نصّ آخر: حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد اللّٰه عن محمد بن عیسی بن عبید عن زیاد بن مروان القندیّ قال: دخلت علی أبی ابراهیم علیه السّلام و عنده علیّ ابنه، فقال لی: یا زیاد هذا کتابه کتابی و کلامه کلامی و رسوله رسولی و ما قال فالقول قوله.

علی بن سنان و علی از ابن حکم از حسین بن مختار که گفت: زمانی که امام کاظم علیه السّلام در زندان بودند، نامه هایی از ایشان به دست ما رسید که در آنها چنین نوشته بود: مقام امامت من به فرزند بزرگم می رسد.

24 35 سعد بن عبد اللّٰه از محمد بن عیسی بن عبید از یونس بن عبد الرحمن از حسین بن مختار روایت کرده که گفت: زمانی که امام کاظم علیه السّلام از سرزمین ما بصره عبور فرمود، نامه هایی از ایشان به ما رسید که در کنار آنها مکتوب بود: مقام امامت من به فرزند بزرگم می رسد.

25 36 سعد بن عبد اللّٰه از محمد بن عیسی بن عبید از زیاد بن مروان قندی روایت کرد که گفت: بر امام کاظم علیه السّلام وارد شدم فرزندش علی کنارشان بود، فرمود: زیاد! این شخص نوشته اش، نوشته من، گفتارش گفتار من، فرستاده اش فرستاده من است و هرچه بگوید، مطلب همان است که او گفته است.

قال مصنف هذا الكتاب: إن زياد بن مروان القندي روى هذا الحديث ثم أنكره بعد مضي موسى عليه السلام وقال بالوقف وحبس ما كان عنده من مال موسى بن جعفر عليه السلام.

37 26 نص آخر: حدثنا أبي رضی الله عنه قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن عبد الله بن محمد الحجاج قال: حدثنا سعيد بن أبي الجهم عن نصر بن قابوس قال: قلت لأبي إبراهيم موسى بن جعفر عليه السلام: إني سألت أباك عليه السلام من الذي يكون بعدك فأخبرني أنك أنت هو، فلما توفي أبو عبد الله عليه السلام ذهب الناس يمينا وشمالا وقلت أنا وأصحابي بك، فأخبرني من الذي يكون بعدك؟ قال: ابني علي عليه السلام.

38 27 نص آخر: حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی الله عنه قال: حدثني محمد بن الحسن الصفار عن الحسن بن موسى الخشاب عن نعيم بن قابوس قال:

مصنف گوید: زياد بن مروان قندی این حدیث را نقل کرد ولی بعد از وفات امام کاظم علیه السلام منکر شده و از واقفیه شد و اموال که از موسی بن جعفر علیهما السلام نزد خود داشت، ضبط نمود و به امام رضا علیه السلام تحویل نداد.

37 26 سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عيسى از عبد الله بن محمد حجاج روایت کرده که گفت: روایت کرد برای ما سعید بن ابی الجهم از نصر بن قاموس که گفت: به موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: از پدرتان سؤال کردم که امام بعد از شما کیست؟ شما را معرفی فرمود، بعد از وفات ایشان مردم هرکدام به سمتی رفته و منحرف شدند، من و دوستانم به امامت شما معتقدیم، حال بفرمایید امام بعد از شما کیست؟ فرمود: فرزندم «علی».

38 27 محمد بن حسن بن احمد بن ولید گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفار از حسن بن موسی خشاب از نعییم بن قابوس که گفت: امام کاظم علیه السلام به من فرمود: پسرم علی

قال لي أبو الحسن عليه السلام: عليّ ابني أكبر ولدي وأسمعهم لقولي وأطوعهم لأمرى ينظر معي في كتابي الجفر والجامعه وليس ينظر فيه إلا نبيّ أو وصيّ نبيّ.

39 28 نصّ آخر: حدّثنا أبي رضی الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن أبي عبد الله البرقيّ عن أبيه عن عبد الله بن عبد الرحمن عن المفصّل بن عمر قال:

دخلت على أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام وعليّ عليه السلام ابنه في حجره وهو يقبله ويمصّ لسانه ويضعه على عاتقه ويضمّه إليه ويقول: بأبي أنت وأمي ما أطيب ريحك وأطهر خلقك وأبين فضلك! قلت: جعلت فداك لقد وقع في قلبي لهذا الغلام من المودّه ما لم يقع لأحد إلا لك. فقال لي: يا مفصّل هو منّي بمنزلتى من أبي عليه السلام ذرّيّه بعضها من بعض والله سميع علیم.

قال قلت: هو صاحب هذا الأمر من بعدك؟ قال: نعم من أطاعه رشد ومن عصاه كفر.

بزرگترین فرزندان من و از همه آنها نسبت به من مطیع تر است، با من در کتاب جفر و جامعه نگاه می کند که کسی نمی تواند در آن دو نگاه کند غیر از پیغمبر یا وصی پیغمبر.

39 28 سعد بن عبد الله از احمد بن ابی عبد الله برقی از عبد الله بن عبد الرحمن از مفصّل بن عمر روایت کرده که گفت: بر موسی بن جعفر علیه السلام وارد شدم، فرزندش علی در آغوش آن جناب بود، او را می بوسید و زبانش را می مکید، بر شانه خود می گذاشت و در آغوش می گرفت و می فرمود: پدر و مادرم فدایت! چقدر خوشبو، خوش خلق و پاک طینت هستی و فضیلت آشکار است. عرض کردم:

فدایت شوم! محبتی نسبت به این کودک در دلم افتاده که به کسی جز شما چنین محبتی را احساس نمی کنم، فرمود: مفصّل! نسبت او با من مانند نسبت من با پدرم است، «برگزیدگان الهی برخی از نسل برخی دیگر هستند».

عرض کردم: آیا او امام بعد از شماست؟ فرمود: بله هرکه از او اطاعت کند، رشد می یابد و هرکه نافرمانی کند، کافر است.

29 40 نصّ آخر: حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رضی اللّٰه عنه قال: حدّثنا علیّ بن ابراهیم بن هاشم عن ابيه عن محمّد بن سنان، قال: دخلت علیّ ابي الحسن عليه السّلام قبل أن یحمل إلى العراق بسنه وعلیّ ابنه علیه السّلام بین یدیه، فقال لی: یا محمّد! فقلت: لبيك قال: إنّه سيكون في هذه السّنه حركه فلا تجزع منها. ثمّ أطرق و نكت بيده في الأرض و رفع رأسه إلىّ و هو يقول: و يضلّ اللّٰه الظّالمين و يفعل اللّٰه ما يشاء. قلت: و ما ذاك جعلت فداك؟ قال:

من ظلم ابني هذا حقّه و جحد إمامته من بعدی كان كمن ظلم علیّ بن ابي طالب عليه السّلام حقّه و جحد إمامته من بعد محمّد صلّى اللّٰه عليه و آله، فعلمت أنّه قد نعى إلىّ نفسه و دلّ علیّ ابنه.

فقلت: و اللّٰه لئن مدّ اللّٰه في عمري لأسلّمّن إليه حقّه و لأقرّنّ له بالإمامه و أشهد أنّه من بعدك حجّه اللّٰه تعالی علی خلقه و الدّاعی إلىّ دينه. فقال لی: یا محمّد یمدّ اللّٰه في عمرک و تدعو إلىّ 29 40 احمد بن زياد بن جعفر همداني گوید، علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن سنان گوید:

یک سال قبل از انتقال امام کاظم علیه السّلام به عراق بر آن حضرت وارد شدم، فرزندش «علی» مقابل حضرت بود، امام کاظم علیه السّلام فرمود: ای محمد! عرض کردم: بله، فرمود: امسال مسأله ای پیش خواهد آمد، سعی کن بی قراری نکنی، سپس سکوت کرده با دست به زمین زدند، به من نگاه کرده فرمود: «خدا ظالمین را گمراه می کند و هر کاری بخواهد می کند» عرض کردم: فدایت شوم! ماجرا چیست؟ فرمود: هرکس به این فرزندم ظلم کند، حق او را ندهد و امامت او را بعد از من منکر شود، چون کسی می ماند که به علی بن ابی طالب علیه السّلام ظلم کرده و حق او را نداده و امامت او را بعد از پیامبر منکر شده، دانستم که با این سخنان می خواهد از مرگ خود و امامت فرزندشان خبر دهند.

عرض کردم: به خدا! اگر خدا به من طول عمر دهد، حق ایشان را خواهم داد و امامتشان را قبول خواهم کرد و شهادت می دهم که ایشان بعد از شما حجت خدا بر مردم بوده و دعوت کننده به دین الهی می باشند، فرمود: خدا به تو طول عمر خواهد داد،

إمامته و إمامه من يقوم مقامه من بعده فقلت: من ذاك جعلت فداك؟ قال: محمد ابنه قال: قلت فالرضا و التسليم.

قال: نعم كذلك وجدتك في كتاب أمير المؤمنين عليه السلام أما إنك في شيعتنا أبين من البرق في الليله الظلماء.

ثم قال: يا محمد إن المفضل كان أنسى و مستراحى و أنت أنسهما و مستراحهما حرام على النار أن تمسك أبدا.

تو مردم را به امامت او و امامت امام بعد از او دعوت خواهی کرد. عرض کردم: امام بعد از ایشان کیست؟ فرمود: پسرش محمد، عرض کردم: قبول و تسلیم.

فرمود: من تو را این گونه در کتاب امیر المؤمنین علیه السلام یافته بودم، تو در بین شیعیان ما از برق در شب ظلمانی روشن تر هستی.

سپس فرمود: ای محمد! مفضل مایه انس و راحتی من بود، تو انس و آرامش آن دو خواهی بود، بر آتش حرام است که تو را لمس کند.

5 باب نسخه وصیه موسی بن جعفر علیه السلام 41 1 حدّثنا الحسین بن أحمد بن إدريس قال: حدّثنا أبي قال: حدّثنا محمد بن أبي الصّهبان عن عبد الله بن محمد الحجاج، أنّ إبراهيم بن عبد الله الجعفری حدّثه عن عدّه من أهل بيته، أنّ أبا إبراهيم موسى بن جعفر علیه السلام أشهد علی وصیّته إسحاق بن جعفر بن محمد وإبراهیم بن محمد الجعفری و جعفر بن صالح و معاویه بن الجعفریّین و یحیی بن الحسین بن زید و سعد بن عمران الأنصاری و محمد بن الحارث الأنصاری و یزید بن سلیط الأنصاری و محمد بن جعفر الأسلمی بعد أن أشهدهم أنّه یشهد أن لا إله إلاّ الله وحده لا شریک له و أنّ محمّدا عبده و

5- نسخه وصیّت نامه موسی بن جعفر علیه السلام

5- نسخه وصیّت نامه موسی بن جعفر علیه السلام

41 1 حسین بن احمد بن ادريس گوید: روایت کرد برای ما محمد بن ابی صهبان از عبد الله بن محمد حجاج که گفت: ابراهیم بن عبد الله جعفری از چند کس از اهل بیت خود روایت می کند که ابو ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام گواه ساخت بر وصیّت خود اسحق بن جعفر بن محمد علیه السلام و ابراهیم بن محمد جعفری و جعفر بن صالح و معاویه جعفری و یحیی بن حسین بن زید و سعد بن عمران انصاری و محمد بن حارث انصاری و یزید بن سلیط انصاری و محمد بن جعفر اسلمی را بعد از آنکه گواه ساخت ایشان را بر آن که او گواهی می دهد که نیست معبودی جز خدای عزّ و جل تنها بی شریک و بی همتا و این که محمّد بنده و

ص: 54

رسوله و أنّ السّاعه آتیه لا-ریب فیها و أنّ اللّٰه یبعث من فی القبور و أنّ البعث بعد الموت حقّ و أنّ الحساب و القصاص حقّ و أنّ الوقوف بین یدی اللّٰه عزّ و جلّ حقّ و أنّ ما جاء به محمّد صلی اللّٰه علیه و آله حقّ حقّ و أنّ ما نزل به الرّوح الامین حقّ علی ذلك اّحیا و علیه أموت و علیه أبعث إن شاء اللّٰه.

أشهدهم أنّ هذه وصیّتی بخطّی و قد نسخت وصیّیه جدّی امیر المؤمنین علیه السّلام و وصایا الحسن و الحسین و علیّ بن الحسین و وصیّیه محمّد بن علیّ الباقر و وصیّیه جعفر بن محمّد علیهم السّلام قبل ذلك حرفا بحرف و أوصیت بها إلى علیّ ابنی و بنیّ بعده معه إن شاء اللّٰه فإنّ آنس منهم رشدا و أحبّ إقرارهم فذاک له و إن کرههم و أحبّ أن یخرجهم فذاک له و لا أمر لهم معه و أوصیت إلیه بصدقاتی و أموالی و صبیانی الذی خلّفت و ولدی و إلى ابراهیم و العباس و اسماعیل و أحمد و أمّ أحمد و إلى علیّ امر نسائی دونهم و ثلث صدقه أبی و أهل بیّتی یضعه حیث یری و یجعل منه ما یجعل منه ذو المال فی ماله إن أحبّ أن یجیز ما ذکرت فی عیالی فذاک إلیه و رسول اوست و بدون شک قیامت خواهد آمد و خدا برمی انگیزد اهل قبور را، زندگی بعد از موت و قصاص و حساب و وقوف پیش خداوند حق است و هرآن چه محمّد صلی اللّٰه علیه و آله آورده حق است حق است حق است و آنچه روح الامین نازل ساخته حقّ است، بر این قول زنده ام و می میرم و برانگیخته می شوم، ان شاء اللّٰه، گواه کرد ایشان را که این وصیت من است به خط خودم و نسخه کردم و وصیت جدم امیر المؤمنین علیه السّلام حسن و حسین و علی بن حسین و وصیّت محمّد بن علی علیهم السّلام و وصی ات جعفر بن محمّد علیهما السّلام را قبل از این حرف به حرف، اینک وصی ساختم پسر م علی و با او پسران دیگرم را بعد از آن اگر خدا بخواهد، اگر علی از ایشان رشدی دید و دوست دارد ایشان به جا باشند اختیار دارد و اگر دوست دارد بیرون کند ایشان را اختیار دارد و ایشان را با او هیچ اختیاری نیست و به او وصیّت کردم موقوفات و اموال و کودکان خود را که واگذاشته ام و اولاد خود ابراهیم و عباس و اسمعیل و احمد، و ام احمد و با علی است اختیار زنان و ثلث صدقه پدرم و اهل بیتم هر جا خواهد صرف کند و با آن بکند آن چه صاحب مال در مال خود می کند، اگر دوست داشت آنچه را گفتم در مورد اهل و عیالم اجرا

إن کره فذاک إلیه و إن أحبّ أن یبیع أو یهب أو ینحل أو یتصدّق علی غیر ما وصّیته فذاک إلیه و هو أنا فی وصّیتی فی مالی و فی أهلی و ولدی و إن رأی أن یقرّ إخوته الذّین سمّیتهم فی صدر کتابی هذا أقرّهم و إن کره فله أن یخرجهم غیر مردود علیه و إن أراد رجل منهم أن یزوّج أخته فلیس له أن یزوّجها إلاّ بإذنه و أمره و أی سلطان کشفه عن شیء أو حال بینه و بین شیء ممّا ذکرت فی کتابی فقد برئ من اللّٰه تعالیٰ و من رسوله و اللّٰه و رسوله منه بریّان و علیه لعنه اللّٰه و لعنه اللّٰعنین و الملائکه المقربین و التّبیّن و المرسلین أجمعین و جماعه المؤمنین و لیس لأحد من السّلاطین أن یکشفه عن شیء لی عنده من بضاعه و لا لأحد من ولدی و لی عنده مال و هو مصدّق فیما ذکر من مبلغه إن أقلّ أو أكثر فهو الصّادق و إنّما أردت بإدخال الذّین أدخلت معه من ولدی التّنویه بأسمائهم و أولادی الأصاغر و أمّهات أولادی و من أقام منهم فی منزله و فی حجابہ فله ما کان یجری علیه فی حیاتی إن أراد ذلک و من خرج منهنّ إلی و اگر نخواهد اختیار دارد و اگر خواهد که بفروشد یا ببخشد یا عطا کند یا تصدق نماید بر غیر آن وجه که من رسم کرده ام اختیار با اوست، و او چون من است در وصیت من، اگر مصلحت داند که بجای گذارد برادران خود را که نامشان در صدر این نامه برده ام بگذارد و اگر نخواهد می تواند ایشان را بیرون کند کسی حق اعتراض بر او ندارد و اگر مردی از ایشان بخواهد خواهر خود را شوهر دهد بی اذن او حق ندارد، و هرسلطانی که پرده از کار او بردارد یا میان او و امری مانع شود از اموری که در این نامه یاد کرده ام، همانا از خدا و رسولش فاصله گرفته و خدا و رسول از او کناره می گیرند، لعنت خدا و امت لعن کننده و ملائکه مقربین و انبیا و مرسلین و جماعت مومنین بر اوست و هیچ یک از سلاطین را نرسد که از او بازجوید چیزی که مرا نباشد نزد او از مال و متاع و نه هیچ یک از اولادم، نزد او مالی هست و هرچه او می گوید در مبلغ او راست می گوید، کم بگوید یا بسیار، و قصد من از داخل کردن بعضی اولاد با او در وصیت جز این نیست که نام ایشان را بلند گردانم و آن، ایشان را قدر و شرف باشد، اولاد خرد من، کنیزان صاحب فرزندان و هرکه خواهد مقیم شود و هرکه به شوهر رود

زوج فليس لها أن ترجع إلى [جرايتي] حزانتی إلا- أن يرى علی ذلك و بناتی مثل ذلك و لا یزوج بناتی أحد من [أخواتهن]! إختهن من أمهاتهن و لا سلطان و لا عمل لهن إلا برأيه و مشورته فإن فعلوا ذلك فقد خالفوا الله تعالى و رسوله صلی الله علیه و آله و حادثوه فی ملكه و هو أعرف بمناكح قومه إن أراد أن یزوج زوج و إن أراد أن یترك ترك و قد أوصیتهم بمثل ما ذكرت فی صدر کتابی هذا و أشهد الله علیهم و ليس لأحد أن یکشف وصیتي و لا ینشرها و هی علی ما ذكرت و سمیت فمن أساء فعلیه و من أحسن فلنفسه و ما ربک بظلام للعبيد و ليس لأحد من سلطان و لا غیره أن [ینقض] أن ینقض کتابی هذا الذي ختمت علیه أسفل فمن فعل ذلك فعليه لعنة الله و غضبه و الملائكة بعد ذلك ظهير و جماعه المسلمین و المؤمنین. و ختم موسى بن جعفر علیه السلام و الشهود. قال عبد الله بن محمد الجعفری: قال العباس بن موسى علیه السلام لابن عمران القاضي الطلحي: إن أسفل هذا الكتاب كنز لنا و جوهر یرید أن یحتجزه دوننا و لم یدع أبونا شیئا إلا جعله له او را نرسد که به کفالت من بازگردد مگر علی صلاح داند و هم چنین شوهر ندهد دختران مرا کسی از برادران او که با ایشان از یک مادرند و نه سلطانی، آن دختران را نرسد کاری کنند مگر به رأی علی، اگر غیر این کنند مخالفت با خداوند و رسول او کرده اند و علی عارف تر است به مصالح قوم خود و اگر خواهد، شوهر دهد و اگر خواهد ترک کند و ایشان را وصیت کرده ام به مثل آن چه در صدر این نامه یاد کرده ام و خداوند را بر ایشان گواه ساخته ام و هیچ کس را نمی رسد پرده از وصیت من بردارد و آن را پهن کند و وصیت من بر آن وجه است که یاد کرده و نام برده ام و هرکه بد می کند با خود بد می کند و اگر نیک می کند برای خود می کند و پروردگار تو ستمکار نیست، نرسد هیچ سلطانی یا غیر سلطان که مهر بردارد از این نوشته که در پایین این نامه است و سر او مهر کرده ام هرکه بکند لعنت و غضب خدا بر او باد و ملائکه و مؤمنین بعد از خدا کمک باشند بر آن کار، موسى بن جعفر علیهما السلام و گواهان مهر کردند.

عبد الله بن محمد جعفری گوید: عباس بن موسى علیه السلام به ابن عمران قاضی طلحي گفت: این نامه برای ما گنج است و او می خواهد چیزی به ما ندهد و آنچه پدر باقی گذاشته خود برداشته

و تركنا [عیاله] عاله فوثب إليه إبراهيم بن محمد الجعفری فأسمعه فوثب عليه إسحاق بن جعفر عمه ففعل به مثل ذلك.

فقال العباس للقاضي: أصلحك الله فضّ الخاتم وقرأ ما تحته. فقال: لا أفضّه ولا يلعني أبوك. فقال العباس: أنا أفضّه. قال: ذلك إليك. ففضّ العباس الخاتم فإذا فيه إخراجهم من الوصية وإقرار عليّ عليه السلام وحده وإدخاله إياهم في ولاية عليّ إن أحبوا أو كرهوا وصاروا كالأيتام في حجره وأخرجهم من حدّ الصدقة وذكرها.

ثمّ التفت عليّ بن موسى عليه السلام إلى العباس فقال: يا أخى إنى لأعلم أنّه إنّما حملكم على هذه الغرام والديون التي عليكم، فانطلق يا سعد فتعيّن لى ما عليهم واقضه عنهم واقبض ذكر حقوقهم وخذ لهم البراءة فلا والله لا أدع مواساتكم وبركم ما أصبحت وأمشى على ظهر الأرض فقولوا ما شئتم.

فقال العباس: ما تعطينا إلا من فضول أموالنا وما لنا عندك أكثر. فقال: قولوا ما شئتم فالعرض عرضكم. اللهم أصلحهم وأصلح بهم واخسأ عتاً و عنهم الشيطان وأعنهم على طاعتك والله على ما نقول وكيل. قال و ما را با تنگدستی رها نماید، پس ابراهیم بن محمد جعفری با او درشتی کرده و عمویش اسحاق بن جعفر نیز به او درشتی کرد، عباس به قاضی گفت: خداوند توفیقت دهد این مهر بشکن و آن چه در پایین نامه است بخوان، گفت: من این مهر نشکنم که پدرت مرا لعنت کند. عباس گفت:

من می شکنم، گفت: خود دانی، عباس مهر برداشت در آن جا نوشته بود که ایشان را در این صدقه حقّی نیست و وصیّ من تنها علی است و ایشان همه در ولایت او داخلند، اگر خواهند و اگر نخواهند همچو یتیمان باشند و حضرت آنها را از حدّ صدقه خارج نموده است، سپس امام علیه السلام روی به عباس کرد و فرمود: ای برادر! می دانم که تو را طلب های مردم بر این حرکت واداشته، پس به سعد فرمود: بدهی های او را ادا کن! به خدا احسان با شما را ترک نکنم تا زنده باشم، شما هر چه می خواهید بگوئید، عباس گفت: اینها بخشی از زیادی اموال ماست و نزد شما بیش از اینها است، حضرت فرمود: هر چه می خواهید بگوئید، آبروی من آبروی شماست، خداوند! کارشان را اصلاح و شیطان را از ما و ایشان دور کن و همه را بر بندگی خود یاری فرما و خدا بر آنچه می گوئیم شاهد است، عباس گفت: من سخن تو را خوب

العبّاس: ما أعرَفني بلسانك و ليس لمسحاتك عندي طين. ثم إن القوم افترقوا.

42 2 حدّثنا أبي رضی اللّٰه عنه قال: حدّثنا أحمد بن إدريس عن محمّد بن أبي الصّهبان عن صفوان بن يحيى عن عبد الرّحمن بن الحجّاج قال: بعث إليّ أبو الحسن عليه السّلام بوصيّته أمير المؤمنين عليه السّلام و بعث إليّ بصدقه أبيه مع أبي إسماعيل مصادف و ذكر صدقه جعفر بن محمّد عليه السّلام و صدقه نفسه: بسم اللّٰه الرّحمن الرّحيم هذا ما تصدّق به موسى بن جعفر؛ تصدّق بأرضه مكان كذا و كذا و حدود الأرض كذا و كذا كلّها و نخلها و أرضها و بياضها و مائها و أرغائها و حقوقها و شربها من الماء و كلّ حقّ هو لها في مرفع أو مظهر أو غيبض أو مرفق أو ساحه أو مسيل أو عامر أو عامر، تصدّق بجميع حقّه من ذلك على ولده من صلبه للرّجال و التّساء يقسم و اليها ما أخرج اللّٰه تعالى من غلتها بعد الآذی يكفيها في عمارتها و مرافقها و بعد ثلاثين غدقا يقسم في مساكين أهل القرية درك می كنم، ليك از اين دست مالیدن ها گلي براييم درست نمی شود. پس از آن مردمان پراکنده شدند.

42 2 احمد بن ادريس از محمد بن ابی صهبان از صفوان بن يحيى از عبد الرّحمن بن الحجّاج روايت کرده که گفت: ابو الحسن عليه السّلام وصيّت امير المؤمنين عليه السّلام و نسخه موقوفات پدرشان را همراه «ابو اسماعيل مصادف» فرستاده و یاد کرد صدقه جعفر بن محمد و صدقه خودش را و آن این است: بسم اللّٰه الرحمن الرحيم این تصدقی است که موسى بن جعفر کرده است:

تصدّق نمود زمينش را در فلان مکان که مشخصات و حدّ و مرز آن چنین و چنان است، تمامی آن، نخلستان و زمين بياض، آب موجود در آن، گوشه و کنار آن، حقّ و نوبت آب آن و هر حقّ ديگری که در بلندی ها و بیشه آن می باشد، مسيل آن و قسمت آباد و لم يزرع آن همه اينها را موسى بن جعفر عليه السّلام به اولاد بلافصل خود وقف نمود، متولی آن حاصل آن را بعد از وضع خرج متعلّق به تعمير و حفظ آن و نیز به استثنای منافع سی اصل درخت که بين فقراى اهل روستا تقسیم می شود،

بین ولد موسی بن جعفر للذکر مثل حظّ الأنثیین، فإن تزوّجت امرأه من ولد موسی بن جعفر فلا حقّ لها فی هذه الصدّقه حتّی ترجع إليها بغير زوج، فإن رجعت كان لها مثل حظّ الّتی لم تتزوّج قطّ من بنات موسی، و من توقّی من ولد موسی و له ولد فولده علی سهم أبيهم للذکر مثل حظّ الأنثیین علی مثل ما شرط موسی بین ولده من صلبه، و من توقّی من ولد موسی و لم یترک ولدا ردّ حقّه علی أهل الصدّقه، و لیس لولد بناتی فی صدقتی هذه حقّ إلاّ أن یكون أبأؤهم من ولدی، و لیس لأحد فی صدقتی حقّ مع ولدی و ولد ولدی و أعقابهم ما بقی منهم أحد، فإن انقضوا و لم یبق منهم أحد فصدقتی علی ولد أبی من أمّی ما بقی منهم أحد علی ما شرطت بین ولدی و عقبی، فإن انقض ولد أبی من أمّی فصدقتی علی ولد أبی و أعقابهم ما بقی منهم أحد، فإن لم یبق منهم أحد فصدقتی علی الولی فالأولی حتّی یرث الله تعالی الّذی ورّثها و هو خیر الوارثین، تصدّق موسی بن جعفر بصدقه هذه و هو صحیح صدقه حبیسا بتّا بتلا لا مثویّه فیها و لا [ردا] بقیه را بین اولاد موسی بن جعفر علیه السلام تقسیم می کند، پسر دو برابر دختر سهم ببرد و اگر زنی از اولاد موسی شوهر کند حقّی در این صدقه ندارد تا بی شوهر بازگردد و او را مثل آنان باشد که شوهر نرفته اند و هرکه فوت شود از اولاد موسی و او را ولد باشد، سهم پدر می برد و پسر را سهم دو دختر باشد چنان که شرط کرد موسی میان اولاد صلبی خود، هرکه فوت شود از اولاد موسی و فرزندی نگذارد حق او به اهل صدقه باز می گردد و فرزندان دختران در این صدقه حقّی ندارند مگر پدرهاشان از اولاد من باشند و کسی در این صدقه حقّی ندارد با وجود فرزندان و فرزندان فرزندان من و اعقاب ایشان مادام که از ایشان یکی باقی است و اگر اولاد منقرض شوند، وقف است بر خواهران و برادران تنی من، مادام که از ایشان باقی باشد به همان روش که بر اولاد خودم شرط کردم، اگر آنها از بین رفتند، وقف باشد بر خواهران و برادران پدری، مادام که از ایشان باقی باشد و اگر از ایشان کسی باقی نماند، وقف است بر خویشان هرکدام که به من نزدیکتر باشند، مادام که دیگر کسی روی زمین باقی نماند. موسی بن جعفر در صحت وقف کرد این مال را بی هیچ شبهه ای به حق و به طور قطعی

ردّ أبدا ابتغاء وجه الله تعالى و الدار الآخرة لا يحلّ لمؤمن يؤمن بالله و اليوم الآخر أن يبيعها أو يبتاعها أو يهبها أو ينحلها أو يغيّر شيئا ممّا وضعتها عليه حتّى يرث الله الأرض و من عليها، و جعل صدقه هذه إلى عليّ و إبراهيم فإن انقرض أحدهما دخل القاسم مع الباقي مكانه، فإن انقرض أحدهما دخل إسماعيل مع الباقي منهما مكانه، فإن انقرض أحدهما دخل العباس مع الباقي منهما، فإن انقرض أحدهما فالأكبر من ولدي يقوم مقامه، فإن لم يبق من ولدي إلا واحد فهو الذي يقوم به.

قال و قال أبو الحسن عليه السّلام إنّ أباه قدّم إسماعيل في صدقه على العباس و هو أصغر منه.

3 3 حدّثنا المظفر بن جعفر العلويّ السمرقنديّ رضی الله عنه قال: حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسعود العیاشیّ عن أبيه قال: حدّثنا يوسف بن السّخت عن عليّ بن القاسم العریضیّ الحسینیّ عن صفوان بن يحيى عن عبد الرّحمن بن الحجّاج عن إسحاق و عليّ ابني أبي عبد الله جعفر بن ردّي نخواهد بود، انجام دادم این را به جهت رضایت خدا و خانه آخرت، حلال نیست برای مؤمن به خدا و روز عقبی که بفروشد آن را یا بخرد یا ببخشد یا تغییر دهد آن قوانین که وضع کرده ام را، تا آن که خدا میراث برد زمین و آن چه بر آن است، گردانیدم تولیت این صدقه را با علی و ابراهیم اگر یکی از ایشان منقرض گردد، قاسم با آن باقی داخل شود، اگر از ایشان یکی منقرض گردد، اسماعیل با آن باقی داخل گردد، اگر از ایشان یکی منقرض گردد عباس با آن باقی داخل گردد و اگر از ایشان یکی منقرض شود، اولاد بزرگ تر من قائم مقام او باشد و اگر از اولادم جز یکی نماند او به آن کار قیام نماید.

راوی گوید: ابو الحسن علیه السّلام فرمود: پدرش اسماعیل را مقدّم داشت با اینکه از عباس کوچکتر بود.

3 3 مظفر بن جعفر علوی سمرقندی گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن مسعود عیاشی از پدرش که گفت: روایت کرد برای ما یوسف بن سخت از علی بن قاسم عریضی حسینی که گفت: روایت کرد برای ما صفوان بن يحيى از عبد الرحمن بن حجّاج از اسحاق و علی پسران ابی عبد الله جعفر بن محمد علیه السّلام که گفتند:

محمّد عليه السّلام أنّهما دخلا على عبد الرّحمن بن أسلم بمكّه في السّنه الّذي أخذ فيها موسى بن جعفر عليه السّلام و معهما كتاب أبي الحسن عليه السّلام بخطّه فيه حوائج قد أمر بها فقالا: إنّه أمر بهذه الحوائج من هذا الوجه فإن كان من أمره شيء فادفعه إلى ابنه عليّ عليه السّلام فإنّه خليفته و القيمّ بأمره و كان هذا بعد التّفرّ بيوم بعد ما أخذ أبو الحسن عليه السّلام بنحو من خمسين يوما و أشهد إسحاق و عليّ ابنا أبي عبد الله عليه السّلام و الحسين بن أحمد المنقريّ و إسماعيل بن عمر و حسن بن معاويه و الحسين بن محمّد صاحب الختم عليّ شهادتهما أنّ أبا الحسن عليّ بن موسى عليه السّلام وصيّ أبيه عليه السّلام و خليفته. فشهد اثنان بهذه الشّهاده و اثنان قالوا: خليفته و وكيله، فقبلت شهادتهم عند حفص بن غياث القاضي.

444 حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رضی الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن بكر بن صالح قال:

قلت لإبراهيم بن أبي الحسن موسى بن ساليّ كه موسى بن جعفر عليه السّلام دستگیر شدند ما در مكه نزد عبد الرحمن بن اسلم رفتيم و نامه ای از موسى بن جعفر عليه السّلام همراه داشتيم كه حضرت به خط خود حاجت ها فرموده بود كه سامان دهند، به او گفتيم: حضرت از اين وجه فرموده هر کدام كه انجام شد به فرزندشان عليّ بده كه او خليفه و قيم امر اوست و اين ماجرا يك روز بعد از روانه شدن حاجيان از مني به مكه و پنجاه روز بعد از دستگیری امام كاظم عليه السّلام واقع شد. اسحاق و عليّ فرزندان امام صادق عليه السّلام حسين بن احمد مقرئ، اسماعيل بن عمر، حسان بن معاويه و حسين بن محمد صاحب الختم را بر شهادت خود به اين كه عليّ بن موسى عليه السّلام جانشين پدر خود می باشد، گواه ساختند، دو نفر به همين نحو شهادت دادند و دو نفر ديگر گفتند وی جانشين و وكيل موسى بن جعفر است، درنتيجه شهادت همگی نزد حفص بن غياث قاضي پذيرفته شد.

444 احمد بن زياد بن جعفر همدانی گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از بكر بن صالح كه گفت: به ابراهیم بن ابی الحسن موسى بن جعفر عليه السّلام گفتیم:

ص: 62

جعفر عليه السلام: ما قولك في أبيك؟ قال: هو حيّ. قلت: فما قولك في أخيك أبي الحسن عليه السلام؟ قال: ثقته صدوق. قلت: فإنه يقول إنّ أباك قد مضى؟ قال: هو أعلم بما يقول. فأعدت عليه فأعاد عليّ. قلت:

فأوصى أبوك؟ قال: نعم. قلت: إلى من أوصى؟ قال: إلى خمسة منّا و جعل عليّا المقدم علينا.

چه می گویی درباره پدرت؟ گفت: زنده است.

گفتم: چه می گویی در حق برادرت ابی الحسن علیه السلام؟ گفت: مورد اعتماد و راست گو است، گفتم: او می گوید پدر تو درگذشت. گفت:

او داناتر است به آن چه می گوید. بار دیگر این سخن بر او اعاده کردم همان سخن اعاده کرد.

گفتم: پدرت وصیت کرد؟ گفت: آری، گفتم:

چه کسی را وصی ساخت؟ گفت: پنج کس را از ما و علی را مقدم آن ها کرد.

6 باب النصوص على الرضا عليه السلام بالإمامه في جملة الأئمة الاثني عشر عليهم السلام 1 45 حدّثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني قال: حدّثنا الحسين بن إسماعيل قال: حدّثنا أبو عمر و سعيد بن محمد بن نصر القطان قال: حدّثنا عبيد الله بن محمد السلمي قال: حدّثنا محمد بن عبد الرحيم قال: حدّثنا محمد بن سعيد بن محمد قال حدّثنا العباس بن أبي عمرو عن صدقه بن أبي موسى عن أبي نصره قال: لما احتضر أبو جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام عند الوفاه دعا بابنه الصادق عليه السلام ليعهد إليه عهدا فقال له أخوه زيد بن علي عليه السلام: لو امثلت في تمثال الحسن و الحسين عليه السلام لرجوت أن لا تكون أيت منكرا. فقال له: يا

6- نصّ هايی که بر امامت حضرت رضا عليه السلام وارد است در جمله ائمه اثني عشر عليهم السلام

6- نصّ هايی که بر امامت حضرت رضا عليه السلام وارد است در جمله ائمه اثني عشر عليهم السلام

1 45 محمد بن إبراهيم بن اسحاق طالقاني گوید: روایت کرد برای ما حسین بن اسماعیل از ابو عمرو و سعید بن محمد بن نصر قطان که گفت: روایت کرد برای ما عبيد الله بن محمد سلمی از محمد بن عبد الرحيم از محمد بن سعيد بن محمد از عباس بن ابی عمرو از صدقه بن ابی موسی از ابی نصره که گفت: نزدیک وفات امام باقر عليه السلام چون حالت احتضار به وی دست داد پسر خود صادق را خواند تا عهد امامت را به او وصیت کند، برادرش زيد بن علي عليه السلام گفت: اگر درباره من بر مثال حسن و حسين عليه السلام سلوک کنی امیدوارم که کاری ناپسند نکرده باشی. آن جناب به او فرمود:

أبا الحسن إنَّ الأمانات ليست بالتَّمثال ولا العهود بالرَّسوم وإنَّما هي أمور سابقه عن حجج الله عزَّ و جلَّ. ثمَّ دعا بجابر بن عبد الله. فقال له: يا جابر حدِّثنا بما عاينت من الصَّحيفه؟ فقال له جابر: نعم يا أبا جعفر! دخلت على مولاتي فاطمه بنت رسول الله صلَّى الله عليه وآله لأهنتها بمولود الحسين عليه السَّلام فإذا بيديها صحيفه بيضاء من درّه، فقلت لها: يا سيِّده النَّساء ما هذه الصَّحيفه الآتى أراها معك؟ قالت: فيها أسماء الأئمّه من ولدى.

قلت لها: ناوليني لأنظر فيها. قالت: يا جابر لو لا التَّهى لكنت أفعل لكته قد نهى أن يمسخها إلا نبيّ أو وصيّ نبيّ أو أهل بيت نبيّ و لكته مأذون لك أن تنظر إلى باطنها من ظاهرها. قال جابر: فإذا أبو القاسم محمّد بن عبد الله المصطفى أمّه آمنه، أبو الحسن عليّ بن أبي طالب المرتضى أمّه فاطمه بنت أسد بن هاشم بن عبد مناف، أبو محمّد الحسن بن عليّ البرّ، أبو عبد الله الحسين بن التّقيّ، أمّهما فاطمه بنت محمّد، أبو محمّد عليّ بن الحسين العدل أمّه شهربانو بنت يزدجرد، أبو جعفر محمّد بن عليّ الباقر أمّه أمّ عبد الله بنت الحسن بن عليّ بن ابا الحسن! امانات به تمثال، و تعيين وصي به رسوم نيست، اين ها امورى است كه سابق بر حجتهاى خداوند مقرر شده، آن جناب به جابر بن عبد الله فرمود: اى جابر! به ما بگو آن چه دیدى از صحيفه، جابر گفت: اى ابا جعفر! داخل شدم نزد سيّده خود فاطمه دختر رسول خدا صلّى الله عليه وآله تا او را تهنيت كنم به ولادت حسين عليه السَّلام دیدم صحيفه سفيد از مرواريد در دست داشت، گفتم: اى سيد زنان عالم! اين چه صحيفه است كه با تو مى بينم؟ فرمود: در اين اسماء امامان از فرزندان من مسطور است، گفتم: عطا فرما تا در آن نظر كنم، فرمود: اى جابر! اگر نهى نمى بود مى دادم، اما نهى شده كه جز نبي و وصي نبي يا اهل بيت او به آن دست نمى يابد، اما تو را رخصت دادم تا نظر كنى به باطن آن از ظاهرش، جابر گفت: خواندم در آن مکتوب بود: ابو القاسم محمد بن عبد الله المصطفى مادرش آمنه، ابو الحسن علي بن ابى طالب المرتضى مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم، ابو محمد الحسن بن علي البار، ابو عبد الله الحسين بن علي التقي مادر هر دو فاطمه بنت محمد، ابو محمد علي بن الحسين العدل مادرش شهربانو دختر يزدجرد، ابو جعفر محمد بن علي باقر مادرش ام عبد الله دختر حسن بن

أبي طالب عليه السلام، أبو عبد الله جعفر بن محمد الصادق و أمه أم فروه بنت القاسم بن محمد بن أبي بكر، أبو إبراهيم موسى بن جعفر أمه جاريه اسمها حميده المصفاة، أبو الحسن علي بن موسى الرضا أمه جاريه اسمها نجمه، أبو جعفر محمد بن علي الزكي أمه جاريه اسمها خيزران، أبو الحسن علي بن محمد الأمين أمه جاريه اسمها سوسن، أبو محمد الحسن بن علي الرفيق أمه جاريه اسمها سمانه و تكتي أم الحسن، أبو القاسم محمد بن الحسن هو حجه الله القائم أمه جاريه اسمها نرجس صلوات الله عليهم أجمعين.

قال مصنف هذا الكتاب: جاء هذا الحديث هكذا بتسميه القائم عليه السلام و الذي أذهب إليه النهي عن تسميته عليه السلام.

462 حدثنا أبي و محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد قالا: حدثنا سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر الحميري جميعا عن أبي الخير صالح بن أبي حماد و الحسن بن ظريف جميعا عن بكر بن صالح و حدثنا علي بن أبو طالب عليه السلام، أبو عبد الله جعفر بن محمد صادق مادرش أم فروه دختر قاسم بن محمد بن أبي بكر، أبو إبراهيم موسى بن جعفر مادرش جاريه نامش حميده مصفاة، أبو الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام مادرش جاريه نامش نجمه، أبو جعفر محمد بن علي الزكي مادرش جاريه نامش خيزران، أبو الحسن علي بن محمد الأمين مادرش جاريه نامش سوسن، أبو محمد الحسن بن علي الرفيق مادرش جاريه نامش سمانه و به أم الحسن كنيه كنند، أبو القاسم محمد بن الحسن او حجّت قائم خداست مادرش جاريه نامش نرجس، صلوات الله عليهم أجمعين.

مصنّف گوید: این حدیث چنین آمده است که نام قائم برده شده و مذهب من آن است که نام بردن آن حضرت منهی است و جایز نیست.

462 محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کردند برای ما سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر حمیری از صالح بن ابی حماد و حسن بن ظریف از بكر بن صالح که گفتند: روایت کرد برای ما پدرم و محمد بن موسى بن

أبي و محمد بن موسى بن المتوكل و محمد بن علي ماجيلويه و أحمد بن علي بن إبراهيم بن هاشم و الحسين بن إبراهيم بن تاتانه و أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنهم قالوا: حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن بكر بن صالح عن عبد الرحمن بن سالم عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال أبي عليه السلام لجابر بن عبد الله الأنصاري: إن لي إليك حاجة فمتي يخف عليك أن أخلو بك فأسألك عنها؟ قال له جابر: في أي الأوقات شئت. فخلا به أبي عليه السلام فقال له: يا جابر أخبرني عن اللوح الذي رأيته في يد أمي فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه وآله و ما أخبرتك به أمي أن في ذلك اللوح مكتوبا. قال جابر: أشهد بالله أنني دخلت على أمك فاطمه في حياه رسول الله صلى الله عليه وآله لأهنتها بولاده الحسين عليه السلام فرأيت في يدها لوحا أخضر ظننت أنه زمرد و رأيت فيه كتابا أبيض شبه نور الشمس، فقلت لها:

بأبي أنت و أمي يا بنت رسول الله صلى الله عليه وآله ما هذا اللوح؟ فقالت: هذا اللوح أهده الله عز و جل إلى رسوله صلى الله عليه وآله فيه اسم أبي و اسم بعلي و اسم متوكل و محمد بن علي ماجيلويه و أحمد بن علي بن إبراهيم بن هاشم و حسين بن إبراهيم بن تاتانه و أحمد بن زياد بن جعفر همداني که گفتند: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از بکر بن صالح از عبد الرحمن بن سالم از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام که فرمود: پدرم به جابر بن عبد الله فرمود: مرا با تو حاجتی است چه وقت بر تو سبک است که خلوت کنم با تو و از آن حاجت بپرسم؟ جابر گفت: هر وقت که خواهی، پس پدرم با او خلوت کرد و گفت: ای جابر خبر ده از لوحی که دیدی در دست مادرم فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلى الله عليه وآله و آن چه مادرم با تو گفت که در این لوح مکتوب است. جابر گفت: گواهی می دهم به خدا که من داخل شدم بر مادرت فاطمه علیها السلام در حیات رسول خدا صلى الله عليه وآله تا تهنیت کنم او را به ولادت حسین علیه السلام دیدم در دست او لوحی سبز بود گمان کردم که از زمرد است و دیدم در او نوشته ای سفید، مانند نور آفتاب، گفتم: پدر و مادرم فدای تو یا بنت رسول الله صلى الله عليه وآله این چه لوح است؟ فرمود: این لوح را خدای عز و جل فرستاده است بر رسول خود و در او نام پدر من است و نام شوهر من و نام دو

ابنّی و أسماء الأوصیاء من ولدی فأعطانیه أبی صلی الله علیه و آله لیسرّنی بذلك. قال جابر:

فأعطتیه أتمک فاطمه فقرأته و انتسخته.

فقال أبی علیه السّلام: فهل لك یا جابر أن تعرضه علیّ؟ قال: نعم فمشی معه أبی حتّی انتهى إلى منزل جابر فأخرج لأبّی علیه السّلام صحیفه من رقّ قال جابر: فأشهد بالله أنّی هكذا رأیته فی اللّوح مكتوبا: بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحمد نوره و سفیره و حجابہ و دلیله، نزل به الرّوح الامین من عند ربّ العالمین، عظیم یا محمد اسمائی و اشکر نعمائی و لا تجحد آلائی، إنّی أنا الله لا إله إلاّ أنا، قاصم الجبارین و مدلّ الظالمین و دیان الدّین، إنّی أنا الله لا إله إلاّ أنا فمن رجا غیر فضلی أو خاف غیر عذابی عدّته عذابا لا أعدّ أحدًا من العالمین، فیآی فاعبد و علیّ فتوکل، إنّی لم أبعث نبیّا فأکملت آیاما و انقضت مدّته إلاّ جعلت له وصیّا و إنّی فضلتک علی الأنبیاء و فضّلت وصیّک علی الأوصیاء و أکرمتک بشبلیک بعده و بسبطیک الحسن و الحسین فجعلت حسنا معدن علمی بعد انقضاء مدّه أبیه و جعلت حسینا پسر و نام اوصیا از اولادم، پدرم داد تا مرا به آن شاد گرداند، آن لوح را مادرت به من داد، خواندم و نسخه برداشتم. پدرم به جابر فرمود: ممکن است آن را نشان دهی؟ جابر گفت: آری، سپس پدرم با جابر به منزل رفت، جابر صحیفه ای از پوست درآورد و گفت: خدا را گواه می گیرم در آن لوح دیدم که چنین مکتوب بود: بسم الله الرحمن الرحيم این نوشته ای است از خدای مقتدر حکیم برای محمد، نور، سفیر، حجاب و راهنمای به سوی او که روح الامین آن را از نزد ربّ العالمین نازل کرده، ای محمد بزرگ دار اسامی مرا و شکر کن نعمت های مرا و منکر مشو منت های مرا، همانا منم خدا، نیست الهی جز من شکننده جباران و خوارکننده ظالمان و جزا دهنده روز جزا، منم خدا، نیست خدایی جز من، هر که امید بندد به غیر فضل من یا ترسد از غیر عدل من، او را عذابی کنم که هیچ کس را نکنم، مرا عبادت کن و بر من توکل کن، برنینگیختم پیغمبری، مگر چون زندگانی او بسر آید برای او وصی معین کردم، تو را بر انبیا و وصی تو را بر اوصیا برتری دادم، اکرام نمودم تو را به دو شب و دو سبط تو حسن و حسین، حسن را معدن علم خود بعد از پدرش و حسین را خازن وحی

خازن وحیی و اکرمته بالشّهاده و ختمت له بالسّ عاده فهو أفضل من استشهد و أرفع الشّهاده درجه عندی و جعلت کلمتی التّامه معه و الحجّه البالغه عنده، بعترته أثیب و أعاقب أولهم علیّ سیّد العابدین و زین أولیائی الماضین و ابنه شبیه جدّه المحمود محمّد الباقر لعلمی و المعدن لحکمی، سیهک المراتبون فی جعفر، الرّادّ علیه کالرّادّ علیّ، حقّ القول منّی لأکر منّ مثنوی جعفر و لأسرّته فی أشیاعه و أنصاره و أولیائه، انتجبت بعده موسی و انتجبت بعده فتنه عمیاء حندس لأنّ خیط فرضی لا ینقطع و حجّتی لا تخفی و إنّ أولیائی لا یشقون. ألا و من جحد واحدا منهم فقد جحد نعمتی و من غیر آیه من کتابی فقد افتری علیّ و ویل للمفترین الجاحدین عند انقضاء مدّه عبدی موسی و حیی و خیرتی إنّ المکذّب باللّامن مکذّب بکلّ أولیائی و علیّ ولیّی و ناصر و من أصنع علیه أعباء التّبوّه و أمنحه بالاضطلاع، یقتله عفريت مستکبر، یدفن بالمدينه الّتی بناها العبد الصّالح إلی جنب شرّ خلقی، حقّ القول منّی لأقرنّ عینیّه بمحمّد ابنه و گردانیدم، او را به شهادت اکرام و ختم به سعادت کردم، فاضل ترین شهیدان در راه من و بلند مرتبه ترین آنان است، کلمه تامه خود و حجّت بالغه را نزد او گذاردم، به عترت او ثواب و عقاب می دهم، اوّل آنها علیّ سیّد عابدین و زینت اولیاء گذشته، پسرش محمد شبیه جدّ محمودش شکافنده علم من و معدن حکمت من، هلاک شوند شکاکان در مورد جعفر، آن که او را رد کند مراد کرده، جعفر را محترم می دارم، شاد گردانم او را به یاران و دوستانش، برگزیدم بعد از او موسی را، بعد از او فتنه ای تاریک برپا می شود با این که ریسمان امامت پاره نمی شود و حجّت من مخفی نمی ماند، دوستان من بدبخت نگردند، منکر یکی از ایشان منکر نعمت من است و هرکه تغییر دهد آیتی از کتاب مرا، افترا کرده بر من و وای بر افتراکننده گان و منکرین نزد انقضای مدّت بنده و حیب پسندیده ام موسی، تکذیب کننده هشتم تکذیب کننده همه اولیاء من است، علی ولیّ و ناصر من است، بر او بارهای گران نبوت نهاده و او را قدرت برداشتن داده ام، می کشد او را خبیثی متکبّر، مدفون می شود به شهری که بنا کرده آن را بنده صالح در کنار بدترین خلق من، روشن کنم دو چشم او را به محمد پسر او

خليفة من بعده فهو وارث علمي و معدن حكمي و موضع سرّي و حجّتي على خلقي، جعلت الجنّة مثواه و شفّعته في سبعين من أهل بيته كلّهم قد استوجبوا النّار و أختّم بالسّعادة لابنه عليّ وليّ و ناصر و الشّاهد في خلقي و أميني على وحيي، أخرج منه الدّاعي إلى سبيلي و الخازن لعلمي الحسن، ثمّ أكمل ذلك بابنه رحمه للعالمين، عليه كمال موسى و بهاء عيسى و صبر أيّوب، سيّد في زمانه أوليائي و تتهادون رءوسهم كما تتهادى رءوس التّرك و الدّيلم، فيقتلون و يحرقون و يكونون خائفين مرعوبين و جلين، تصبغ الأرض بدمائهم و يفسد الويل و الرّنين في نسائهم، أولئك أوليائي حقّاً، بهم أدفع كلّ فتنة عمياء حنّس و بهم أكشف الزّلازل و أرفع الآصار و الأغلال، أولئك عليهم صلوات من ربّهم و رحمته و أولئك هم المهتدون.

قال عبد الرّحمن بن سالم. قال أبو بصير: لو لم تسمع في دهرك إلّا هذا الحديث لكفاك، فصنّه إلّا عن أهله.

و خليفة او، پسر او وارث علم من، معدن حكمت من، موضع سرّ من و حجّت من است بر خلق، ايمان نياورد بنده به او مگر جنّت را قرارگاه او كنم و شفاعت او بپذيرم در هفتاد كس از اهل بيت او كه همه مستوجب آتش بودند و امر فرزندش علي را كه وليّ و ناصر و شاهد من بر خلق و امين وحي من است ختم به سعادت كنم، از او فرزندی به وجود خواهم آورد به نام حسن كه مردم را به سوي من مي خواند و خازن علم من است، بعد از آن كامل مي سازم آن را به پسر او رحمت عالميان، كه كمال موسى و بهاء عيسى و صبر ايّوب در او جمع است، در زمان او اوليا مورد خفت واقع مي شوند و سرهاشان را چون سرهاي ترك و ديلم به هديه فرستند، سوزاننده مي شوند، ترسان و وحشت زده اند، زمين به خون آنان رنگين و فغان و نوحه و ناله زنانشان فراگير شود، ايشان به حقّ اولياء من هستند، با ايشان بردارم فتنه ظالمان را، برطرف كنم زلزله ها را و دفع كنم مشقّت ها و بارهاي گران را، بر ايشان باد درود و رحمت از پروردگارشان و ايشان هدايت يافته اند.

عبد الرّحمن گوید: ابو بصير گفت: اگر در عمر خود جز اين حديث نشنیده باشی تو را بس باشد، اين را محافظت نما مگر از اهلش و السلام.

473 و حدّثنا أبو محمّد الحسن بن حمزه العلوی رضی اللّٰه عنه قال: حدّثنا أبو جعفر محمّد بن الحسين بن درست السّروی عن جعفر بن محمّد بن مالک قال: حدّثنا محمّد بن عمران الکوفی عن عبد الرّحمن بن أبی نجران و صفوان بن یحیی عن إسحاق بن عمّار عن أبی عبد اللّٰه علیه السّلام أنّه قال: یا إسحاق ألا أبشرك؟ قلت: بلی جعلنی اللّٰه فداک یا ابن رسول اللّٰه. قال: وجدنا صحیفه یاملاء رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله و خطّ أمير المؤمنین علیه السّلام فیها: بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم هذا کتاب من اللّٰه العزیز العلیم و ذکر الحدیث مثله سواء إلاّ أنّه قال فی حدیثه فی آخره ثمّ قال الصّادق علیه السّلام یا إسحاق هذا دین الملائکة و الرّسل فصنّه عن غیر أهله یصنک اللّٰه تعالی و یصلح بالک. ثمّ قال: من دان بهذا أمن من عقاب اللّٰه عزّ و جلّ.

484 و حدّثنا أبو العباس محمّد بن ابراهیم بن إسحاق الطّالقانی رضی اللّٰه عنه قال:

473 ابو محمد حسن بن حمزه علوی گوید:

روایت کرد برای ما ابو جعفر محمد بن حسین بن درست سروی از جعفر بن محمد بن مالک از محمد بن عمران کوفی از عبد الرحمن بن ابی نجران و صفوان بن یحیی از اسحاق بن عمار که گفت: امام صادق علیه السّلام به او فرمودند: ای اسحاق آیا تو را بشارت ندهم؟ عرض کردم: بلی خدا مرا فدای تو کند ای پسر رسول خدا! فرمود:

یافتم صحیفه ای به املاء رسول صلّی اللّٰه علیه و آله و خط علی علیه السّلام که در او این بود: بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم هذا کتاب من اللّٰه العزیز العلیم... و حدیث سابق را ذکر کرد مثل آن یکسان. اما در آخر حدیث گفت که بعد از آن امام صادق علیه السّلام فرمود:

ای اسحاق! این دین ملائکه و پیامبران است، پس صیانت نما آن را از غیر اهل آن تا صیانت نماید تو را خدا و نیکو گرداند دل و حال تو را، سپس فرمود: هر که به این متدین گردد از عقاب خدا ایمن باشد.

484 ابو العباس محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی گوید: روایت کرد برای ما حسن بن

حدَّثنا الحسن بن إسماعيل قال: حدَّثنا سعيد بن محمّد القَطَّان قال: حدَّثنا عبد الله بن موسى الرّويانيّ أبو تراب عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنيّ عن عليّ بن الحسن بن زيد بن الحسن بن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: حدَّثني عبد الله بن محمّد بن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه: أنّ محمّد بن عليّ الباقر جمع ولده و فيهم عمّهم زيد بن عليّ عليه السّلام ثمّ أخرج إليهم كتابا بخطّ عليّ عليه السّلام و إملاء رسول الله صلّى الله عليه و آله مكتوب فيه: هذا كتاب من الله العزيز الحكيم حديث اللّوح إلى الموضع الّذي يقول فيه و أولئك هم المهتدون. ثمّ قال في آخره: قال عبد العظيم: العجب كلّ العجب لمحمّد بن جعفر و خروجه و قد سمع أباه عليه السّلام يقول هذا و يحكيه ثمّ قال:

هذا سرّ الله و دينه و دين ملائكته فضنه إلاّ عن أهله و أوليائه.

49 5 حدَّثنا عليّ بن الحسين بن شاذويه المؤدّب رضی الله عنه و أحمد بن هارون العاميّ رضی الله عنه قالوا: حدَّثنا محمّد بن اسماعيل از سعيد بن محمد قطان از عبد الله بن موسى روياني از عبد العظيم بن عبد الله حسني از علي بن حسن بن زيد بن حسن بن علي بن ابی طالب عليه السّلام که گفت: حديث کرد مرا عبد الله بن محمد بن جعفر بن محمد عليه السّلام از پدرش از جدّش جعفر صادق عليه السّلام که محمد بن علي باقر عليه السّلام اولاد خود را جمع کرد و در جمله ایشان بود زيد بن علي که برادر اوست، پس بيرون آورد به سوی ایشان نوشته ای به خط علي عليه السّلام و املاء رسول خدا صلّى الله عليه و آله در آن نوشته بودند هذا كتاب من الله العزيز الحكيم بتمام حديث لوح تا آخر که گفت: و أولئك هم المهتدون و ایشان راه یافتگانند، در آخر آن عبد العظيم گفت: عجب دارم کمال عجب از محمد بن جعفر و خروج او و از پدر خود این شنیده بود و حکایت می نمود. پس گفت: این سرّ خدا و دين او و دين ملائکه است، آن را محفوظ دار مگر از اهل و اوليائش.

49 5 علي بن حسين بن شاذويه مؤدّب و احمد بن هارون عامی گویند: روایت کرد برای ما محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری از پدرش

عبد الله بن جعفر الحميري عن أبيه عن جعفر بن محمد بن مالك الفزاري الكوفي عن مالك بن السنولوي عن درست عن عبد الحميد عن عبد الله بن القاسم عن عبد الله بن جبلة عن أبي السفاتج عن جابر الجعفي عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام عن جابر بن عبد الله الأنصاري قال: دخلت على فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وقد أمها لوح يكاد ضوءه يغشى الأبصار وفيه اثنا عشر اسما؛ ثلاثة في ظاهره و ثلاثة في باطنه و ثلاثة أسماء في آخره و ثلاثة أسماء في طرفه، فعدتها فإذا هي اثنا عشر، قلت: أسماء من هؤلاء؟ قالت: هذه أسماء الأوصياء، أولهم ابن عمي و أحد عشر من ولدي، آخرهم القائم. قال جابر:

فأريت فيه محمدا محمدا محمدا في ثلاثة مواضع و عليا عليا عليا في أربعة مواضع.

506 حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطار رضي الله عنه قال: حدثنا أبي عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن الحسن بن محبوب عن أبي الجارود عن أبي جعفر عليه السلام عن جعفر بن محمد بن مالك فزاري كوفي عن مالك سلولي عن درست عن عبد الحميد عن عبد الله بن قاسم عن عبد الله بن جبلة عن أبي السفاتج عن جابر الجعفي عن أبي جعفر محمد بن علي باقر عليهما السلام عن جابر بن عبد الله الأنصاري قال: قلت: أسماء من هؤلاء؟

داخل شدم بر فاطمه دختر رسول خدا صلى الله عليه وآله و پیش روی او لوحی بود که نزدیک بود روشنی آن دیده ها را فروپوشد، در آن دوازده نام بود، سه نام در ظاهرش و سه نام در باطنش و سه نام در آخرش و سه نام در طرفش، آنها را شمردم دوازده بود، گفتم: اینها اسامی چه کسانی است؟ فرمود: اینها اسامی اوصیاست، اول ایشان پسر عموی من است با یازده عدد از فرزندان من، که آخر ایشان قائم علیه السلام است.

جابر گفت: دیدم در آن نوشته محمد محمد محمد در سه موضع و علی علی علی علی در چهار موضع.

506 احمد بن محمد بن يحيى عطار گوید:

روایت کرد برای ما پدرم از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از حسن بن محبوب از ابی الجارود او از ابی جعفر علیه السلام که آن حضرت

ص: 73

جابر بن عبد الله الأنصاري قال دخلت على فاطمه عليها السلام وبين يديها لوح فيه أسماء الأوصياء، فعددت اثني عشر، آخرهم القائم ثلاثة منهم محمد وأربعة منهم علي.

517 حدّثنا الحسين بن أحمد بن إدريس رضی الله عنه قال: حدّثنا أبي عن أحمد بن محمد بن عيسى وإبراهيم بن هاشم جميعا عن الحسن بن محبوب عن أبي الجارود عن أبي جعفر عليه السلام عن جابر بن عبد الله الأنصاري قال: دخلت على فاطمه عليها السلام وبين يديها لوح، فيه أسماء الأوصياء، فعددت اثني عشر، آخرهم القائم عليه السلام ثلاثة منهم محمد وأربعة منهم علي عليهم السلام.

528 حدّثنا أبي رضی الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن أبي عمير عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عيَّاش عن سليمان بن قيس الهلالي قال: سمعت عبد الله بن جعفر الطيّار يقول: كتّأ عند معاوية و الحسن و فرمود: جابر بن عبد الله انصاري گفت: داخل شدم بر فاطمه عليها السلام پیش دو دست او لوحی بود که در آن اسامی اوصیا بود، شمردم دوازده بود، آخرشان قائم، سه تن ایشان محمد و چهار تن علی بود.

517 حسین بن احمد بن ادريس گوید: روایت کرد برای ما پدرم از احمد بن محمد بن عيسى و ابراهيم بن هاشم، همگی از حسن بن محبوب از ابی الجارود از ابی جعفر عليه السلام از جابر بن عبد الله انصاري که گفت: داخل شدم بر فاطمه عليها السلام که پیش دو دست او لوحی بود در آن نام های اوصیا مسطور بود، شمردم دوازده بود آخرشان قائم، سه تن از ایشان محمد و چهار تن آنان علی بود.

528 سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عيسى از محمد بن ابی عمير از عمر بن اذینه از ابان بن ابی عيَّاش از سليمان بن قيس هلالی که گفت: شنیدم از عبد الله بن جعفر طيار که می گفت: ما نزد معاویه بودیم با حسن و حسین علیهما السلام و عبد الله بن عباس و عمر بن ابی

الحسين عليه السلام و عبد الله بن عباس و عمر بن أبي سلمه و أسامه بن زيد يذکر [حدیثنا] حدیثا جرى بينه و بينه و أنه قال لمعاوية بن أبي سفيان: سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول: أنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم أخى علي بن أبي طالب عليه السلام أولى بالمؤمنين من أنفسهم فإذا استشهد فابني الحسن أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم ابني الحسين عليه السلام أولى بالمؤمنين من أنفسهم فإذا استشهد فابني علي بن الحسين أولى بالمؤمنين من أنفسهم و ستدرکه یا علی ثم ابني محمد بن علي الباقر أولى بالمؤمنين من أنفسهم و ستدرکه یا عبد الله و تكمله اثني عشر إماما تسعه من ولد الحسين. قال عبد الله:

ثم استشهدت الحسن و الحسين عليهما السلام و عبد الله بن عباس و عمر بن أبي سلمه و أسامه بن زيد فشهدوا لي عند معاوية.

قال سليم بن قيس: و قد كنت سمعت ذلك من سلمان و أبي ذر و المقداد و أسامه أنهم سمعوا ذلك من رسول الله صلى الله عليه و آله.

سلمه و اسامه بن زيد سخنی نقل می کرد که میان او و معاویه گذشته بود، عبد الله بن جعفر به معاویه گفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: همانا من اولی هستم به مؤمنان از نفسهایشان، بعد از آن برادرم علی بن ابی طالب اولی است به مؤمنان از نفسهایشان، چون شهید گردد پسر من حسن اولی است به مؤمنان از نفسهایشان، سپس پسر من حسین اولی است به مؤمنان از نفسهایشان و چون شهید شود پسر من علی بن حسین اولی است به مؤمنان از نفسهایشان و زود باشد دریابی تو او را یا ابا عبد الله، بعد از آن پسر من محمد بن علی باقر اولی است به مؤمنان از نفسهایشان و تو در می یابی او را یا عبد الله با او سخن می کنی دوازده عدد امامند نه تن از اولاد حسین علیه السلام است. عبد الله گفت: گواهی طلبیدم از امام حسن و حسین و عبد الله بن عباس و عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید پس گواهی دادند به این مضمون نزد معاویه. سلیم بن قیس گفت:

من این حدیث را از سلمان و ابی ذر و مقداد و اسامه شنیده بودم که می گفتند از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده اند.

539 حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الرَّجَالِ الْبَغْدَادِيِّ قَالَ:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِوَسِّ الْحِرَانِيِّ قَالَ:

حَدَّثَنَا عَبْدُ الْغَفَّارِ بْنُ الْحَكَمِ قَالَ: حَدَّثَنَا مَنْصُورُ بْنُ أَبِي الْأَسْوَدِ عَنِ الْمَطْرَفِ عَنِ الشَّعْبِيِّ عَنِ عَمِّهِ قَيْسِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا فِي حَلْقِهِ فِيهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ فَجَاءَ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ: أَيُّكُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ؟ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ. قَالَ: هَلْ حَدَّثَكُمْ نَبِيَّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَمَا يَكُونُ بَعْدَهُ مِنَ الْخُلَفَاءِ؟ قَالَ: نَعَمْ اثْنَا عَشَرَ، عَدَّهُ نَقَبَاءَ بَنِي إِسْرَائِيلَ.

10 54 حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِوَيْهِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو يَزِيدَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ خَالِدِ بْنِ يَزِيدِ الْمَرْوَزِيِّ بِالرِّيِّ فِي شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ سَنَةِ اثْنَتَيْنِ وَثَلَاثِمِائَةٍ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْحَنْظَلِيِّ فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَثَلَاثِينَ وَمِائَتَيْنِ وَهُوَ الْمَعْرُوفُ بِإِسْحَاقِ بْنِ رَاهُويَةَ 539 أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ حَسَنِ بْنِ قَطَّانٍ گوید:

روایت کرد برای ما ابو عبد الله احمد بن محمد بن ابراهيم بن ابی الرجال بغدادی که گفت:

روایت کرد برای ما محمد بن عبدوس حرانی از عبد الغفار بن حکم از منصور بن ابی اسود از مطرف از شعبی از عم خود قیس بن عبد الله که گفت: ما نشستیم بودیم و عبد الله بن مسعود در میان ما بود تا یک اعرابی درآمد و گفت: کدام یک از شما عبد الله بن مسعود است؟ عبد الله گفت:

منم عبد الله بن مسعود، گفت: آیا با شما گفت نبی شما که خلفا بعد از او چند عدد خواهند بود؟ گفت: آری، دوازده تا به عدد نقیبان بنی اسرائیل.

10 54 ابو علی احمد بن حسن بن علی بن عبدویه قطان گوید: ابو یزید محمد بن یحیی بن خالد بن یزید مروزی در ربیع الاول سال سیصد و دو در ری برای ما روایت کرد و گفت: اسحاق بن ابراهیم حنظلی معروف به اسحاق بن راهویه در سال دویست و سی و هشت برای ما روایت کرد و گفت: روایت کرد برای ما یحیی

قال: حدّثنا يحيى بن يحيى قال: حدّثنا هيثم عن مجالد عن الشّعبيّ عن مسروق قال:

بيننا نحن عند عبد الله بن مسعود نعرض مصاحفنا عليه إذ قال له فتى شابّ. هل عهد إليكم نبيكم كم يكون من بعده خليفه؟ قال: إنك لحديث السنن وإنّ هذا شيء ما سألتني عنه أحد قبلك، نعم عهد إلينا نبينا صلّى الله عليه وآله أنّه يكون بعده اثنا عشر خليفه بعدد نقباء بني إسرائيل.

55 11 حدّثنا أبو القاسم غياث بن محمّد الورامينيّ الحافظ قال: حدّثنا يحيى بن محمّد بن صاعد قال: حدّثنا أحمد بن عبد الرحمن بن الفضل و محمّد بن عبد الله بن سوّار قالوا: حدّثنا عبد الغفّار بن الحكم قال حدّثنا منصور بن أبي الأسود عن مطرف عن الشّعبيّ و حدّثنا عتاب بن محمّد قال:

حدّثنا إسحاق بن محمّد الأنماطيّ قال:

حدّثنا يوسف بن موسى قال: حدّثنا جرير عن أشعث بن سوّار عن الشّعبيّ و حدّثنا عتاب بن محمّد قال: حدّثنا الحسين بن محمّد الحرّانيّ قال: حدّثنا أيوب بن محمّد بن يحيى از هيثم از مجالد از شعبيّ از مسروق كه گفت: نزد عبد الله بن مسعود بوديم و مصحفهای خود را بر او عرضه مي كرديم، در اين وقت جواني نو سال به او گفت: آيا وصيت كرد با شما نبيّ شما كه بعد از او چند خليفه خواهد بود؟ گفت: تو نو سالي و اين سخن را پيش از تو كسي از من نپرسيده، آري با ما گفت نبيّ ما صلّى الله عليه وآله كه بعد از او دوازده خليفه باشند، به عدد نقيبان بني اسرائيل.

55 11 ابو القاسم غياث بن محمد وراميني حافظ گويد: روايت كرد براي ما يحيى بن محمد بن صاعد از احمد بن عبد الرحمن بن فضل و محمد بن عبد الله بن سوّار كه گفتند: روايت كرد براي ما عبد الغفّار بن حكم از منصور بن ابى الاسود از مطرف از شعبيّ كه گفت: روايت كرد براي ما عتاب بن محمد از اسحاق بن محمود انماطيّ كه گفت: روايت كرد براي ما يوسف بن موسى از جرير از اشعث بن سوّار از شعبيّ كه گفت: روايت كرد براي ما عتاب بن محمد كه گفت: روايت كرد براي ما حسين بن محمد حرّانيّ از ايوب بن محمد وّرّان كه گفت:

الوزان قال: حدّثنا سعيد بن مسلمة قال:

حدّثنا أشعث بن سوار عن الشعبيّ كلّهم قالوا عن عمّه قيس بن عبد الله قال أبو القاسم عتاب: وهذا حديث مطرف قال:

كنا جلوسا في المسجد و معنا عبد الله بن مسعود فجاء أعرابيّ فقال: فيكم عبد الله؟ قال: نعم أنا عبد الله فما حاجتك؟ قال: يا عبد الله هل أخبركم نبيّكم صلّى الله عليه و اله كم يكون فيكم من خليفه؟ قال: لقد سألتني عن شيء ما سألتني عنه منذ قدمت العراق، نعم اثنا عشر عدّه نقباء بني إسرائيل.

وقال أبو[عرويه]عرويه في حديثه: نعم هذه عدّه نقباء بني إسرائيل وقال جرير عن أشعث عن ابن مسعود عن النبيّ صلّى الله عليه و آله قال:

الخلفاء بعدى اثنا عشر كعدّه نقباء بني إسرائيل.

56 12 حدّثنا أحمد بن الحسن القطان قال:

حدّثنا أبو بكر أحمد بن محمّد بن عبيده النّيسابوريّ قال: حدّثنا أبو القاسم هارون بن إسحاق يعني الهمدانيّ قال: حدّثني عمّي إبراهيم بن محمّد عن زياد بن علاقه و عبد الملك بن عمير عن جابر بن سمره روایت کرد برای ما سعيد بن مسلمة که گفت:

روایت کرد برای ما اشعث بن سوار از شعبي و همگی گفتند: روایت کرد برای ما شعبي از عمويش قيس بن عبد الله که گفت: با عبد الله بن مسعود در مسجد نشسته بودیم که اعرابی وارد شد و گفت: عبد الله در میان شماست؟ عبد الله آیا گفت: آری، منم چه حاجت داری؟ گفت: یا عبد الله پیغمبر شما خبر داد شما را که چند خلیفه در میان شما خواهد بود؟ گفت: از من سؤالی کردی که از وقتی که از عراق آمده ام کسی آن را از من نپرسیده است، آری فرمود:

دوازده تن هستند، به عدد نقیبان بني اسرائيل. و جریر از اشعث از ابن مسعود نقل می کند که پیامبر صلّى الله عليه و آله فرمود: خلفاء بعد از من به عدد نقباء بني اسرائيل هستند.

56 12 احمد بن حسن قطان گوید: روایت کرد برای ما ابو بكر احمد بن محمد بن عبيده نيشابوري از ابو القاسم هارون بن اسحاق که گفت: روایت کرد برای من عمويم ابراهيم بن محمد از زياد بن علاقه و عبد الملك بن عمير از جابر بن سمره که گفت: با پدرم

قال: كنت مع أبي عند النبي صلى الله عليه وآله فسمعتة يقول: يكون بعدى اثنا عشر أميراً. ثم أخفى صوته فقلت لأبي: ما الذي أخفى رسول الله صلى الله عليه وآله؟ قال: قال كلهم من قريش.

57 13 حدّثنا أحمد بن الحسن القطان قال:

حدّثنا أبو عليّ محمّد بن عليّ بن إسماعيل المروزيّ بالرّيّ قال: حدّثنا الفضل بن عبد الجبار المروزيّ قال: حدّثنا عليّ بن الحسن يعني ابن شقيق قال حدّثنا الحسين بن واقد قال: حدّثني سمّاك بن حرب عن جابر بن سمره قال: أتيت النبيّ صلى الله عليه وآله فسمعتة يقول: إنّ هذا الأمر لن ينقضى حتّى يملك اثنا عشر خليفه، فقال كلمه خفيّه.

فقلت لأبي: ما قال؟ فقال: قال كلهم من قريش.

58 14 حدّثنا أحمد بن محمّد بن إسحاق القاضي قال: حدّثنا أبو يعلى قال: حدّثنا عليّ بن الجعد قال: حدّثنا زهير عن زياد بن خيثمه عن أسود بن السّعيد الهمدانيّ قال سمعت جابر بن سمره يقول: سمعت رسول نبيّ صلى الله عليه وآله بودم كه شنيدم آن حضرت مي فرمود: بعد از من دوازده امير باشد، سپس آواز پنهان كرد، به پدرم گفتم: پیامبر صلى الله عليه وآله پنهانی چه فرمود؟ گفت: فرمود همه از قريش باشند.

57 13 احمد بن حسن قطان گوید: ابو علی محمد بن علی بن اسماعیل مروزی در ری برای ما روایت کرد و گفت: روایت کرد برای ما فضل بن عبد الجبار مروزی از علی بن حسن یعنی ابن شقيق از حسين بن واقد از سماک بن حرب از جابر بن سمره كه گفت: خدمت پیامبر صلى الله عليه وآله بودم شنيدم حضرت مي فرمود: اين كار به پايان نخواهد رسيد تا اين كه دوازده خليفه حكومت كنند و سپس مطلبی را آهسته فرمودند، به پدرم گفتم: چه فرمودند: گفت: فرمودند: همگی از قريش هستند.

58 14 احمد بن محمد بن اسحاق قاضي گوید:

روایت کرد برای ما ابو يعلى از علی بن جعد كه گفت: روایت کرد برای ما زهير از زياد بن خيثمه از اسود بن سعيد همدانی كه گفت:

شنيدم جابر بن سمره مي گفت: رسول

ص: 79

اللّٰهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلَّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى مَنْزِلِهِ فَآتَيْتُهُ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَهُ فَقُلْتُ: ثُمَّ يَكُونُ مَاذَا؟ قَالَ:

ثُمَّ يَكُونُ الْهَرَجُ.

59 15 حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّائِغِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ:

حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنَا شَيْخٌ بَغْدَادِيٌّ يُقَالُ يَحْيَى سَقَطَ عَنِّي اسْمُ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَكْرِ السَّهْمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ أَبِي مَغِيرَةَ عَنْ أَبِي بَحِيرٍ قَالَ كَانَ أَبُو الْخَلْدِ جَارِيًّا فَسَمِعْتَهُ يَقُولُ وَيَحْلِفُ عَلَيْهِ: إِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ لَا تَهْدَى حَتَّى تَكُونَ فِيهَا اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلَّهُمْ يَعْمَلُ بِالْهَدَى وَدِينِ الْحَقِّ.

60 16 حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّائِغِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ:

حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ عَمْرٍو عَنْ شَرِيحِ بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ عَمْرٍو الْبَكَّائِيِّ عَنْ كَعْبِ الْأَحْبَارِ قَالَ فِي الْخُلَفَاءِ:

خَدَا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَمُودٌ: بَعْدَ مِنْ دَوَاذِةِ خَلِيفَةٍ بَاشَنَدِ هَمَّةِ مِنْ قُرَيْشٍ وَچون به منزل آمد موقعی که کسی نبود پرسیدم: بعد از آنها چه خواهد بود؟ فرمود: هرج و مرج.

59 15 أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّائِغِ كَوَيْدُ:

رَوَايَتُ كَرْدِ بَرَايِ مَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ مِنْ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ كَهْ كَقْتُ: شَيْخِي فِي بَغْدَادِ كَهْ بَهْ أَوْ يَحْيَى كَقْتَهُ مِي شَدِ مِي كَقْتُ: رَوَايَتُ كَرْدِ بَرَايِ مَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَكْرِ السَّهْمِيُّ مِنْ حَاتِمِ بْنِ أَبِي مَغِيرَةَ مِنْ أَبِي بَحِيرٍ كَهْ مِي كَقْتُ: أَبُو الْخَلْدِ هَمْسَايَهْ مِنْ بُوْدِ وَ مِي كَقْتُ وَ قَسَمِ مِي خُوْرِدِ كَهْ اَيْنِ اُمَّتْ هَلَاكْ نَشُوْنَدْ تَا دَرِ مِيَاْنِ اَيْشَانِ دَوَاذِةِ خَلِيفَهْ بَاشَدْ كَهْ هَمْمَهْ عَمَلِ بَهْ هَدَى وَ دِيْنِ حَقِّ كَنْنَدِ.

60 16 أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّائِغِ كَوَيْدُ: رَوَايَتُ كَرْدِ بَرَايِ مَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ مِنْ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ مِنْ الْوَلِيدِ بْنِ مُسْلِمٍ كَهْ كَقْتُ: رَوَايَتُ كَرْدِ بَرَايِ مَا صَفْوَانُ بْنُ عَمْرٍو مِنْ شَرِيحِ بْنِ عُبَيْدٍ مِنْ عَمْرٍو الْبَكَّائِيِّ مِنْ كَعْبِ الْأَحْبَارِ كَهْ دَرِ مَوْرِدِ خَلْفَا كَقْتُ: اَنْهَآ دَوَاذِةِ تَنْ هَسْتَنْدِ چون زمان آنها سپری شود و مردم صالح به

هم اثنا عشر فإذا كان عند انقضائهم و أتى طبقه صالحه مدّ الله لهم في العمر كذلك وعد الله هذه الأمّة ثمّ قرأ: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسَّيَّسَ تَخَلَّفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَالَ وَكَذَلِكَ فَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِنَبِيِّ إِسْرَائِيلَ وَ لَيْسَ بِعَزِيزٍ أَنْ يَجْمَعَ هَذَا الْأُمَّةَ يَوْمًا أَوْ نِصْفَ يَوْمٍ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ.

و قد أخرج طرق هذه الأخبار في كتاب الخصال.

61 17 حدّثنا أبي رضی الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله بن أبي خلف قال: حدّثنا يعقوب بن يزيد عن حماد بن عيسى عن عبد الله بن مسكان عن أبان بن خلف عن سليمان بن قيس الهلالی عن سلمان الفارسی رحمه الله قال: دخلت على النبی صلی الله عليه وآله فإذا الحسين على فخذه وهو يقبل عينيه ويلثم فاه وهو يقول: أنت سيّد ابن سيّد، أنت إمام ابن إمام، أنت حجّه ابن حجّه، أبو حجج تسعه من صلبك تاسعهم قائمهم.

وجود آیند خدا عمر آنها را طولانی خواهد کرد، خدا چنین وعده ای داده، بعد این آیه را خواند: «خداوند وعده داده آنان را که ایمان آورده و اعمال صالحه کردند در زمین خلیفه گرداند چنانچه خلیفه گردانید آنان را که پیش از ایشان بودند». کعب الاحبار گفت: خداوند با بنی اسرائیل چنین کرد و بر او دشوار نیست که جمع کند این امت را یک روز یا نصف روز و این آیه را خواند: «یک روز نزد پروردگار تو چون هزار سال است از آنچه می شمارید».

شیخ صدوق می گوید: طریق و استناد این روایات را در کتاب «خصال» آورده ام.

61 17 سعد بن عبد الله بن ابی خلف گوید: روایت کرد برای ما یعقوب بن یزید از حماد بن عیسی از عبد الله بن مسکان از ابان بن خلف از سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی رحمه الله که گفت: داخل شدم بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و او حسین را بر ران خود نشانیده بود و چشم و دهانش را می بوسید و می فرمود: تو بزرگوار هستی و پدرت نیز بزرگوار است، تو امام و پدرت نیز امام است، تو حجّت هستی و پدرت نیز حجّت است، تو پدر نه حجّت خدا هستی که از نسل تو خواهند بود و نهم ایشان قائم آنهاست.

62 18 حدّثنا حمزه بن محمّد بن أحمد بن جعفر بن محمّد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السّلام فی رجب سنه تسع و ثلاثین و ثلاثمائه قال: أخبرنا أحمد بن محمّد بن سعید الکوفیّ مولی بنی هاشم قال أخبرنی القاسم بن محمّد بن حمّاد قال:

حدّثنا غیاث بن ابراهیم قال: حدّثنا حسین بن زید بن علی عن جعفر بن محمّد عن أبیه عن آبائه علیهم السّلام عن علی علیه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: أبشروا ثمّ أبشروا ثلاث مرّات، إنّما مثل أمّتی کمثل غیث لا یدری أوله خیر أمّ آخره، إنّما مثل أمّتی کمثل حدیقه أطعم منها فوج عامّا ثمّ أطعم منها فوج عامّا لعلّ آخرها فوج یكون أعرضها بحرا و أعمقها طولا و فرعا و أحسنها [جنیا] جنی و کیف تهلك أمّه أنا أولها و اثنا عشر من بعدی من السّعداء و أولو الأبواب و المسيح عیسی ابن مریم آخرها و لكن یهلك من بین ذلك أنتج الهرج لیسوا منّی و لست منهم.

62 18 حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب در رجب سال سیصد و سی و نه گفت:

خبر داد ما را احمد بن محمد بن سعید کوفی مولی بنی هاشم از قاسم بن محمد بن حماد از غیاث بن ابراهیم که گفت: روایت کرد برای ما حسین بن زید بن علی از جعفر بن محمد از پدرش از پدرانیش از علی علیهم السّلام که فرمود: رسول الله صلّى الله عليه وآله فرمود: بشارت شما را بشارت شما را، بشارت شما را، جز این نیست که مثل امت من مثل باران است، دانسته نمی شود که اولش بهتر است یا آخرش، مثل امت من مثل بستان است، سالی فوجی از آن خورند و سالی فوجی دیگر، شاید آخر آن فوجی باشند بحرشان عریض تر و طول و فرعشان عمیق تر و میوه شان نیکوتر و چگونه هلاک گردد امتی که من اوّل ایشان باشم و دوازده نفر سعادت مند و خردمند بعد از من و مسیح عیسی بن مریم آخرشان باشد و لیکن نسل آینده در این هرج و مرج هلاک خواهند شد، آنها از من نیستند و من هم از ایشان نیستم.

ص: 82

63 19 حدّثنا أبي رضى الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن الحسين بن أبي الخطّاب عن الحكم بن مسكين الثّقفى عن صالح بن عقبه عن جعفر بن محمد عليه السّلام قال: لمّا هلك أبو بكر واستخلف عمر رجع عمر إلى المسجد فقعده فدخل عليه رجل فقال: يا أمير المؤمنين! إنى رجل من اليهود وأنا علاّمتهم وقد أردت أن أسألك عن مسائل إن أحببتى فيها أسلمت. قال: ما هى؟ قال: ثلاث و ثلاث و واحده فإن شئت سألتك و إن كان فى قومك أحد أعلم منك فأرشدنى إليه. قال: عليك بذلك الشّابّ يعنى على بن أبى طالب عليه السّلام فأتى عليّاً عليه السّلام فسأله، فقال له: لم قلت ثلاثاً و ثلاثاً و واحده ألا قلت سبعا؟ قال: أنا إذا جاهل إن لم تجبني فى الثلاث اكتفيت. قال: فإن أجبتك تسلم؟ قال: نعم قال: سل.

قال: أسألك عن أوّل حجر وضع على وجه الأرض و أوّل عين نبعت و أوّل شجره نبتت.

قال يا يهودىّ أنتم تقولون إن أوّل حجر وضع على وجه الأرض الحجر الذى فى بيت المقدس 63 19 سعد بن عبد الله از محمد بن حسين بن ابى الخطّاب از حكم بن مسكين ثقفى از صالح بن عقبه از جعفر بن محمد عليهما السّلام روايت مى كند كه فرمود: چون ابو بكر هلاك شد و عمر خليفه گشت و به مسجد آمد، مردى بر او داخل شد و گفت: يا امير المومنين! من مردى از يهود و علامه ايشانم، مسئله اى چند از تو پرسم اگر مرا جواب دهى ايمان آورم، گفت: آنها كدام است؟ گفت: سه تا و سه تا و يكى، اگر مى خواهى از تو پرسم و اگر در ميان قوم تو از تو عالمتر هست مرا به او راه نما. گفت: اين جوان (على بن ابى طالب) را از چنگ مگذار، يهودى نزد او آمد و آن سؤال بازگفت، حضرت فرمود: چرا گفتى سه و سه و يك و نگفتى هفت؟ گفت: اگر چنين مى گفتم جاهل مى بودم، اگر در سه اول جواب نگوئى ديگر نپرسم، فرمود: اگر جواب گويم اسلام مى آورى؟ گفت: آرى، فرمود: پرس، گفت: اوّل سنگى كه بر روى زمين نهاده شد چه بود اوّل چشمه اى كه جارى شد و اول درخت كه برست كدام است؟ فرمود: اى يهودى شما مى گوئيد اوّل سنگى كه بر زمين نهاده شد سنگى است كه در بيت المقدس

و كذبتهم هو الحجر الذي نزل به آدم من الجنة قال: صدقت و الله إنه لبخط هارون و إملاء موسى. قال: و أنتم تقولون إن أول عين نبتت على وجه الأرض العين التي في بيت المقدس و كذبتهم هي عين الحياه التي غسل فيها يوشع بن نون السمكه و هي العين التي شرب منها الخضر و ليس يشرب منها أحد إلا حي. قال: صدقت و الله إنه لبخط هارون و إملاء موسى. قال: و أنتم تقولون إن أول شجره نبتت على وجه الأرض الزيتون و كذبتهم هي العجوه التي نزل بها آدم عليه السلام من الجنة معه. قال:

صدقت و الله إنه لبخط هارون و إملاء موسى. قال: و الثلاث الأخرى كم لهذه الأمة من إمام هدى لا يضربهم من خذلهم؟ قال: اثنا عشر إماما. قال: صدقت و الله إنه لبخط هارون و إملاء موسى. قال: فأين يسكن نبيكم في الجنة؟ قال: في أعلاها درجة و أشرفها مكانا في جنات عدن. قال:

صدقت و الله إنه لبخط هارون و إملاء موسى. قال: فمن ينزل معه في منزله؟ قال: اثنا عشر إماما. قال: صدقت و الله إنه لبخط هارون و إملاء موسى. ثم قال: السابعة است، دروغ می گویند سنگی است که آدم علیه السلام از بهشت آورد، گفت: راست گفتمی چنین است به خط هارون و املاء موسی علیه السلام فرمود: شما می گویند اول چشمه روان چشمه ای است در بیت المقدس، دروغ می گویند آن چشمه عین الحياه است که یوشع بن نون ماهی در آن شست و خضر علیه السلام از آن آشامید و هرکس از آن نوشد زنده شود، گفت: راست گفتمی چنین است به خط هارون و املاء موسی علیه السلام، فرمود: شما می گویند اول درخت که بر زمین روئید، زیتون است دروغ می گویند درخت عجوه است که آدم از بهشت آورد، گفت: راست گفتمی چنین است به خط هارون و املاء موسی علیه السلام، یهودی گفت: سه دیگر اینکه امت را چند امام است که اگر کسی ایشان را یاری نکند به آنها ضرر نرسد، فرمود: دوازده امام، گفت: راست گفتمی چنین است به خط هارون و املاء موسی علیه السلام، گفت: کجاست جای نبی شما در بهشت، فرمود: درجه بلندتر و شریف تر در جنات عدن، گفت: راست گفتمی چنین است به خط هارون و املاء موسی علیه السلام، گفت: چه کسی نزول می کند در منزل او، فرمود: دوازده امام، گفت: راست گفتمی چنین است به خط هارون و املاء موسی علیه السلام، سپس گفت: سؤال هفتم اینکه وصی او بعد از او

فأسألك كم يعيش وصيته بعده؟ قال:

ثلاثين سنة. قال: ثم ما ذا يموت أو يقتل؟ قال يقتل و يضرب على قرنه فتخضب لحيته. قال: صدقت و الله إنه ليخط هارون و إماء موسى و لهذا الحديث طرق أخر قد أخرجتها في كتاب كمال الدين و تمام التعمه في إثبات الغيبه و كشف الحيره.

64 20 حدّثنا أحمد بن الحسن القطان قال:

حدّثنا أحمد بن يحيى بن زكريّا القطان قال:

حدّثنا بكر بن عبد الله بن حبيب قال: حدّثنا تميم بن بهلول قال: حدّثنا عبد الله بن أبي [الهزيل] الهذيل سألته عن الإمامه فيمن تجب و ما علامه من تجب له الإمامه.

فقال: إنّ الدليل على ذلك و الحجّه على المؤمنين و القائم بأمور المسلمين و التّاطق بالقرآن و العالم بالأحكام، أخو نبيّ الله و خليفته على أمّته و وصيته عليهم و وليّه، الّذى كان منه بمنزله هارون من موسى، المفروض الطّاعه بقول الله عزّ و جلّ «يا أيّها الذين آمنوا أطيعوا الله و أطيعوا الرّسول و أوّلئ الأئمّ منكم» چند سال عمر می کند؟ فرمود: سی سال، گفت: بعد از آن می میرد یا کشته می شود؟ فرمود: کشته می شود، ضربتی بر فرق سرش می زنند و محاسنش را از خورش خضاب می کنند، گفت: راست گفتمی و الله چنین است به خط هارون و املاء موسی علیه السّلام.

این حدیث طرق و اسانید دیگری نیز دارد که در کتاب کمال الدین در باب اثبات غیبت آورده ام.

64 20 احمد بن حسن قطان گوید: روایت کرد برای ما احمد یحیی بن زکریای قطان که گفت:

بکر بن عبد الله بن حبيب برای ما روایت کرد و گفت: تمیم بن بهلول می گوید: از عبد الله بن ابی هذیل پرسیدم: امامت در چه کسی حق است و علامت امام چیست؟ گفت: امامت بر کسی است که راهنما و امام حجّت بر مؤمنان و قایم به امور مسلمانان و ناطق به قرآن و عالم به احکام، برادر نبی خداست و خلیفه و وصی او بر امت و ولی او، آن که منزلت او از رسول خدا مثل منزلت هارون است از موسی علیه السّلام و واجب است اطاعت او بر ما از راه قول حق تعالی که فرمود: «ای کسانی که ایمان آوردید اطاعت کنید خدا و رسول و صاحبان امر از خودتان را»

ص: 85

الموصوف بقوله عزّ وجلّ «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» و المدعو إليه بالولاية المثبت له الإمامه يوم غدیر خمّ بقول الرسول صلّى الله عليه وآله عن الله عزّ وجلّ: أ لست أولى بكم منكم بأنفسكم؟ قالوا: بلى قال: فمن كنت مولاه فعلىّ مولاه اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و أعن من أعانه، علىّ بن أبى طالب عليه السلام أمير المؤمنين و إمام المتّقين و قائد الغرّ المحجلّين و أفضل الوصيّين و خير الخلق أجمعين بعد رسول الله صلّى الله عليه وآله و بعده الحسن بن علىّ ثمّ الحسين سبطا رسول الله صلّى الله عليه وآله و ابنا خيره النّسوان أجمعين ثمّ علىّ بن الحسين ثمّ محمّد بن علىّ ثمّ جعفر بن محمّد ثمّ موسى بن جعفر ثمّ علىّ بن موسى ثمّ محمّد بن علىّ بن محمّد ثمّ الحسن بن علىّ ثمّ محمّد بن الحسن عليهم السلام إلى يومنا هذا واحدا بعد واحد و هم عتره الرسول عليهم السلام المعروفون بالوصيّيه و الإمامه، لا تخلو الأرض من حجّه منهم فى كلّ عصر و زمان و فى كلّ وقت و أوان و هم العروه الوثقى و در وصف او آمده «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» و روز غدیر خمّ پیامبر مردم را به ولایت او خواند و امامت او را ثابت ساخت و به امر خداوند به ایشان فرمود: آیا من به شما از نفس های شما اولی نیستم؟ گفتند: بلى، فرمود: پس هرکه من مولای او بودم على مولای اوست. خدایا با دوستان او دوستی و با دشمنان او دشمنی کن، هرکس او را یاری کرد یاریش فرما و هرکس او را تنها گذاشت دست از یاریش بردار، کمک کننده او را کمک کن؛ او على بن ابى طالب، امیر مؤمنان و امام متّقين و پیشوای افراد نورانی و برترین اوصیاء و بهترین خلائق بعد از پیامبر می باشد، بعد از او حسن بن على و سپس حسین دو نوه پیامبر و دو فرزند بهترین زنان روی زمین، سپس على بن حسین سپس محمد بن على، سپس جعفر بن محمد، سپس موسى بن جعفر، سپس على بن موسى، سپس محمد بن على، سپس على بن محمد، سپس محمد بن على، سپس حسن بن على سپس محمد بن حسن تا امروز یکی پس از دیگری، خاندان پیامبر هستند که به امامت شناخته شده اند و در هیچ عصری زمین بدون یکی از آنها نیست که همان دستگیره محکم

وَأُمَّهُ الْهَدَى وَالْحَجَّةَ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا إِلَى أَنْ يَرِثَ اللَّهُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَكُلٌّ مِنْ خَالَفَهُمْ ضَالٌّ مُضَلٌّ تَارِكٌ لِلْحَقِّ وَالْهَدَى وَهُمْ الْمَعْبُورُونَ عَنِ الْقُرْآنِ وَالنَّاطِقُونَ عَنِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ مَاتَ وَ لَا يَعْرِفُهُمْ مَاتَ مِيتَةَ جَاهِلِيَّةٍ وَ دِينُهُمُ الْوَرَعُ وَالْعَفَّةُ وَالصَّدَقُ وَالصَّلَاحُ وَالْاجْتِهَادُ وَأَدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبِرِّ وَالْفَاجِرِ وَ طَوْلُ السَّجُودِ وَقِيَامُ اللَّيْلِ وَاجْتِنَابُ الْمُحَارِمِ وَانْتِظَارُ الْفَرَجِ بِالصَّبْرِ وَحَسَنُ الصَّحْبَةِ وَحَسَنُ الْجَوَارِ. ثُمَّ قَالَ تَمِيمُ بْنُ بَهْلُولٍ: حَدَّثَنِي أَبُو مَعَاوِيَةَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْإِمَامَةِ مِثْلَهُ سِوَاءً.

65 21 حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ الزِّيَّاتِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ الصَّرِيرِيِّ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَرْسَلَ مُحَمَّدًا إِلَى الْجَنِّ وَالْإِنْسِ وَجَعَلَ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَيْ عَشَرَ وَصِيًّا مِنْهُمْ مِنْ سَبَقَ وَ مِنْهُمْ مَنْ وَائِمَهُ هِدَايَتِ وَ حَجَّتْ بِرِ أَهْلِ دُنْيَا هَسْتَنْدُ تَا زَمَانِي كَهْ عَمْرُ زَمِينِ وَ سَاكِنَانِ أَنْ بَهْ سِرَّأَيْدِ، هَرُ كَسِ بَا أَنْانِ مَخَالَفَتِ كَنْدِ كَمْرَاهِ وَ كَمْرَاهِ كَنْدِنْدَهْ اسْتِ وَ حَقِّ وَ هِدَايَتِ رَا كِنَارِ زَدَهْ، أَنْانِ قُرْآنِ رَا بِيَانِ مِي كَنْنَدِ وَ بَهْ جَايِ پِيَامْبِرِ سَخْنِ مِي كُوِينَدِ، هَرُ كَسِ بِمِيرَدِ وَ ايشانِ رَا نَشْنَسَدِ بَهْ مَرْگِ جَاهِلِيَتِ مَرْدَهْ اسْتِ، دِينِ أَنْهَا وَرَعِ، عَفْتِ، صَدَقِ، صِلَاحِ، اجْتِهَادِ، رَدِّ اِمَانَتِ بَهْ نِيكُوِكَارِ وَ بَدَكَارِ، طَوْلِ سَجُودِ، شَبِ زَنْدَهْ دَارِي، دُورِي اَزِ مَحْرَمَاتِ، اِنْتِظَارِ فَرَجِ بَا پَايْدَارِي نَمُودِنِ، حَسَنِ صَحْبَتِ وَ حَسَنِ جَوَارِ اسْتِ، سِپَسِ تَمِيمِ كَفْتِ:

ابو معاوية از اعمش از جعفر صادق عليه السلام مثل اين حديث را نقل کرده است.

65 21 عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ الزِّيَّاتِ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ الصَّرِيرِيِّ مِنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَايَتِ كَرْدَهْ كَهْ أَنْ حَضْرَتِ فَرْمُودِ: خُدَايِ عَزَّ وَجَلَّ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ رَا بَهْ سُوِيِ جَنَّ وَ اِنْسِ مَبْعُوثِ كَرْدِ وَ بَعْدِ اَزِ اُو دُوَازْدَهْ وَصِيِ قَرَارِ دَادِ بَعْضِيِ اَزِ ايشانِ دَرِ كُذْشْتَهْ مِي زِيَسْتَهْ اَنْدِ وَ بَعْضِيِ اَزِ ايشانِ هَنْوَزِ

بقی و کلّ وصیّ جرت به سنّه و الأوصیاء الذّین من بعد محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله علی سنّه أوصیاء عیسی علیه السّلام و كانوا اثنی عشر و كان امیر المؤمنین علیه السّلام علی سنّه المسیح علیه السّلام.

66 22 حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسرور قال حدّثنا الحسین بن محمّد بن عامر عن المعلی بن محمّد البصریّ عن الحسن بن علیّ الوشاء عن أبان بن عثمان عن زراره بن أعین قال: سمعت أبا جعفر علیه السّلام يقول:

نحن اثنا عشر إماما منهم الحسن و الحسین ثمّ الأئمّه من ولد الحسین علیه السّلام.

67 23 حدّثنا محمّد بن علیّ ماجیلویه قال:

حدّثنا محمّد بن یحیی العطّار عن محمّد بن الحسن الصّفّار عن أبی طالب عبد اللّٰه بن الصّلت القمّیّ عن عثمان بن عیسی عن سماعه بن مهران قال: كنت أنا و أبو بصیر و محمّد بن عمران مولیّ أبی جعفر علیه السّلام فی منزل، فقال محمّد بن عمران: سمعت أبا عبد اللّٰه علیه السّلام يقول: نحن اثنا عشر محدّثا.

نوبتشان نرسیده، بر هر وصی سنتی خاص جاری است و اوصیاء بعد از محمد صلّی اللّٰه علیه و آله بر سنت اوصیاء عیسی علیه السّلام می باشند و آنان دوازده تن بودند و امیر المؤمنین علیه السّلام بر سنت مسیح بود.

66 22 جعفر بن محمد بن مسرور گوید: روایت کرد برای ما حسین بن محمد بن عامر از معلی بن محمد بصری از حسن بن علی و شاع از ابان بن عثمان از زراره بن اعین که گفت: شنیدم از ابا جعفر علیه السّلام که می فرمود: ما دوازده امامیم از آن جمله است حسن و حسین علیهما السّلام بعد از آن امامان از اولاد حسین علیه السّلام.

67 23 محمد بن علی ماجیلویه گوید: روایت کرد برای ما محمد بن یحیی عطّار از محمد بن حسن صفّار از ابی طالب عبد اللّٰه بن صلت قمی از عثمان بن عیسی از سماعه بن مهران که گفت: من و ابو بصیر و محمد بن عمران (مولای [غلام] ابی جعفر علیه السّلام) در منزلی بودیم، محمد بن عمران گفت: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمودند: ما دوازده محدث هستیم، ابو بصیر

الحسين عن أبيه الحسين بن عليّ عليهم السّلام قال سئل أمير المؤمنين عليه السّلام عن معنى قول رسول الله صلّى الله عليه وآله إنّني مخلّف فيكم الثّقيلين كتاب الله وعترتي من العترة؟ فقال: أنا والحسن والحسين والأئمّة التسعة من ولد الحسين تاسعهم مهديّهم وقائمهم لا يفارقون كتاب الله ولا يفارقهم حتّى يردوا على رسول الله صلّى الله عليه وآله حوضه.

70 26 حدّثنا عليّ بن الفضل البغداديّ قال:

سمعت أبا عمر صاحب أبي العباس تغلب يسأل عن معنى قوله صلّى الله عليه وآله: إنّني تارك فيكم الثّقيلين لم سمّيّا بالثّقيلين؟ قال: لأنّ الثّمسك بهما ثقيل.

71 27 حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقانيّ قال: حدّثنا محمّد بن همّام قال:

حدّثنا أحمد بن بندار قال: حدّثنا أحمد بن هلال عن محمّد بن أبي عمير عن المفضّل بن عمر عن الصادق جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه عليهم السّلام عن أمير المؤمنين عليه السّلام قال:

پدرش حسين بن عليّ عليهم السّلام که فرمودند: از امير المومنين عليه السّلام از قول رسول الله صلّى الله عليه وآله «دو چیز گرانبها در میان شما می گذارم کتاب خدا و خاندانم» پرسیدند عترت چه کسانی هستند؟ فرمود: منم، حسن و حسین و نه امام از فرزندان حسین، نهم ایشان مهدی و قائم ایشان است، جدا نمی شوند از کتاب خدا و جدا نمی شود کتاب خدا از ایشان تا وارد شوند بر رسول خدا صلّى الله عليه وآله در کنار حوض کوثر.

70 26 علی بن فضل بغدادی گوید: از ابو عمر دوست ابو العباس تغلب از فرمایش پیامبر «در بین شما دو چیز گرانبها می گذارم» سؤال شد چرا این دو چیز گرانبها نامیده شده اند؟ گفت:

چون چنگ زدن به آن دو سنگین است.

71 27 محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی گوید: روایت کرد برای ما محمّد بن همّام از احمد بن بندار که گفت: روایت کرد برای ما احمد بن هلال از محمّد بن ابی عمیر از مفضل بن عمر از صادق جعفر بن محمّد از پدرش از پدرانیش از امیر المومنین عليهم السّلام که فرمود:

ص: 90

قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله: لَمَّا أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ أَوْحَى إِلَيَّ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَطَّلَعْتُ إِلَى الْأَرْضِ أَطْلَاعًا فَاخْتَرْتُكَ مِنْهَا فَجَعَلْتُكَ نَبِيًّا وَشَقَقْتُ لَكَ مِنْ اسْمِي اسْمًا فَأَنَا الْمَحْمُودُ وَأَنْتَ مُحَمَّدٌ، ثُمَّ أَطَّلَعْتُ الثَّانِيَةَ فَاخْتَرْتُ مِنْهَا عَلِيًّا وَجَعَلْتَهُ وَصِيَّكَ وَخَلِيفَتَكَ وَزَوْجَ ابْنَتِكَ وَأَبَا ذَرِّيَّتِكَ وَشَقَقْتُ لَهُ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِي فَأَنَا [الْعَلِيُّ الْأَعْلَى] وَهُوَ عَلِيٌّ وَجَعَلْتُ فَاطِمَةَ وَالحَسَنَ وَالحُسَيْنَ مِنْ نُورِكُمَا، ثُمَّ عَرَضْتُ وَلَايَتَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَمَنْ قَبِلَهَا كَانَ عِنْدِي مِنَ الْمُقَرَّبِينَ. يَا مُحَمَّدُ لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبْدَنِي حَتَّى يَنْقَطِعَ وَيَصِيرَ كَالشَّيْءِ الْبَالِيِّ ثُمَّ أَتَانِي جَا حِدًا لَوْلَا يَتَهُمْ مَا أَسْكَنْتَهُ جَنَّتِي وَلَا أَظَلَلْتَهُ تَحْتَ عَرْشِي.

يا محمد أ تحب أن تراهم؟ قلت: نعم يا ربّي.

فقال عزّ وجلّ: ارفع رأسك، فرفعت رأسي فإذا أنا بأنوار عليّ وفاطمة والحسن والحسين وعليّ بن الحسين ومحمد بن عليّ وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر وعليّ بن موسى ومحمد بن عليّ وعليّ بن محمد والحسن بن عليّ والحجّة بن الحسن القائم في وسطهم كأنه كوكب درّي. قلت: يا رب! من رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: شبی که مرا به آسمان بردند، خداوند به من وحی کرد که ای محمد! من بر زمین نظر کردم، تو را اختیار کردم و نبی گردانیدم و از نام های خود برای تو نامی اشتقاق کردم، من محمودم تو محمد، پس دومین بار نظر کردم و اختیار کردم از آن علی را و او را وصی و خلیفه و شوهر دختر تو و پدر ذریه تو گردانیدم و نام او را از نام های خود اشتقاق کردم منم علیّ اعلی و اوست علی و گردانیدم فاطمه و حسن و حسین را از نور شما، سپس عرضه کردم ولایت ایشان را بر ملائکه، هر که قبول کرد نزد من از مقربان شد، یا محمد اگر عبادت کند تا همچو کهنه پوستی شود سپس نزد من بیاید و منکر ولایت ایشان باشد او را در جنت خود ساکن نکنم و در عرش خود سایه بر او نگestرم، ای محمد صَلَّى الله عليه وآله آیا دوست می داری ایشان را ببینی؟ گفتم: آری ای پروردگار! گفت: سر بردار، سر برداشتم دیدم انوار علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجت بن حسن قائم (ایستاده) در میان ایشان گویا ستاره درخشان بود، گفتم: یا رب اینان چه کسانی هستند؟

هؤلاء؟ قال: هؤلاء الأئمة وهذا القائم الذي يحلّ حلالی و يحرم حرامی و به أنتقم من أعدائی و هو راحه لأوليائی و هو الذي يشفي قلوب شيعتك من الظالمين و الجاحدين و الكافرين فيخرج اللائت و العزى طريين فيحرقهما فلفتنه الناس بهما يومئذ أشد من فتنه العجل و السامري.

72 28 حدثنا علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رضي الله عنه قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي عن موسى بن عمران النخعي عن عمه الحسين بن يزيد التوفلي عن الحسن بن علي بن أبي حمزة عن أبيه عن يحيى بن أبي القاسم عن الصادق جعفر بن محمد عن أبيه عن جده عن علي عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

الأئمة بعدى اثنا عشر أولهم علي بن أبي طالب و آخرهم القائم، هم خلفائي و أوصيائي و أوليائي و حجج الله على امتي بعدى المقر بهم مؤمن و المنكر لهم كافر.

فرمود: اینها امامانند و این قائم است که حلال مرا حلال و حرام مرا حرام می کند و با او انتقام می ستانم از دشمنان خود، او راحت دوستان من و شفا دهنده دل‌های شیعه تو از ظالمان، منکران و کافران است، بیرون می آورد لایات و عزای را و آنها را می سوزاند، همانا گمراهی مردمان در آن روز بدتر باشد از فتنه گوساله و سامری.

72 28 علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق گوید: روایت کرد برای ما محمد بن ابی عبد الله کوفی از موسی بن عمران نخعی از عمویش حسین بن یزید نوفلی از حسن بن علی بن ابی حمزه از پدرش از یحیی بن ابی القاسم از صادق جعفر بن محمد از پدرش از جدش از علی بن ابی طالب علیهم السلام که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: امامان بعد از من دوازده تن هستند، اول ایشان علی علیه السلام و آخرشان قائم علیه السلام است، ایشان خلفا و اوصیا و اولیاء من و حجّت های خدا بر امت من هستند، بعد از من اقرارکننده به ایشان مؤمن است و انکارکننده ایشان کافر.

73 29 حدّثنا أبو الحسن علی بن ثابت الدّوالینی رضی الله عنه بمدينه السّلام سنه اثنتین و خمسين و ثلاثمائه قال: حدّثنا محمّد بن علی بن عبد الصّمّد الكوفی قال:

حدّثنا علی بن عاصم عن محمّد بن علی بن موسی عن أبيه علی بن موسی بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمّد عن أبيه محمّد بن علی عن أبيه علی بن الحسين عن أبيه الحسين بن علی بن أبي طالب عليهم السّلام قال: دخلت علی رسول الله صلّی الله علیه و آله و عنده أبي بن كعب، فقال لی رسول الله صلّی الله علیه و آله: مرحبا بك يا أبا عبد الله يا زين السّماوات و الأرضین. قال له أبي: و كيف يكون يا رسول الله صلّی الله علیه و آله زين السّماوات و الأرضین أحد غيرك؟ قال: يا أبي و الذی بعثنی بالحقّ نبیّا إنّ الحسين بن علی فی السّماء أكبر منه فی الأرض و إنّه لمکتوب عن یمین عرش الله عزّ و جلّ مصباح هدی و سفینه نجاه و إمام غیروهن و عزّ و فخر و علم و ذخر و إنّ الله عزّ و جلّ رکّب فی صلبه نطفه طیّبه مبارکه زکیّه و لقد لقّن 73 29 ابو الحسن علی بن ثابت دوالینی به سال سیصد و پنجاه و دو در بغداد گفته که روایت کرد برای ما محمد بن فصل نحوی از محمد بن علی بن عبد الصمد کوفی که گفت: روایت کرد برای ما علی بن عاصم از محمد بن علی بن موسی از پدرش علی بن موسی از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن حسین از پدرش حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام که فرمود: روزی به خدمت جدم رسول خدا صلّی الله علیه و آله رسیدم ابی بن کعب نیز در آنجا بود، حضرت رسول فرمودند:

خوش آمدی ای ابا عبد الله! ای زینت بخش آسمانها و زمین ها! ابی پرسید: چگونه ممکن است کسی غیر از شما زینت بخش آسمانها و زمین ها باشد؟ پیامبر فرمودند: قسم به خدایی که به حق مرا مبعوث نموده، مقام حسین بن علی در آسمان بالاتر از مقام او در زمین است، در سمت راست عرش الهی درباره او چنین نوشته شده: چراغ هدایت و کشتی نجات، امام استوار، مایه عزت و افتخار، دریای علم و گنجینه، خداوند در صلب او نطفه ای پاکیزه و مبارک قرار داده است

دعوات ما يدعو بهنّ مخلوق إلا حشره الله عزّ وجلّ معه و كان شفيعه في آخرته و فرّج الله عنه كربه و قضى بها دينه و يسّر أمره و أوضح سبيله و قوّاه على عدوّه و لم يهتك ستره. فقال له أبيّ بن كعب: و ما هذه الدّعوات يا رسول الله صلّى الله عليه و آله؟ قال:

تقول إذا فرغت من صلاتك و أنت قاعد:

اللهمّ إنّي أسألك بكلماتك و معاهد عرشك و سگان سماواتك و أنبيائك و رسلك أن تستجيب لي فقد رهقني من أمرى عسرا فأسألك أن تصلّي علي محمد و آل محمد و أن تجعل لي من أمرى يسرا.

فإنّ الله عزّ وجلّ يسهّل أمرک و يشرح صدرک و يلقّنک شهاده أن لا إله إلاّ الله عند خروج نفسك. قال له أبيّ: يا رسول الله فما هذه النّطفه التي في صلب حبيبي الحسين؟ قال: مثل هذه النّطفه كمثل القمر و هي نطفه تبيين و بيان يكون من اتّبعه رشيدا و من ضلّ عنه هويّا. قال: فما اسمه و ما دعاؤه؟ قال: اسمه عليّ و دعاؤه يا دائم يا ديموم يا حيّ يا قيوم يا كاشف الغمّ و يا فارح الهمّ و يا باعث الرّسل و يا صادق الوعد. من دعا بهذا الدّعاء حشره الله عزّ وجلّ مع عليّ همانا چند دعا به او تلقين شده، مخلوقی به آن دعا نکند مگر این که خدا وی را با او محشور کند و او شفيع وی باشد در آخرت و به آن دعا او را از اندوه فرج بخشد و وام او بگذارد و کار او آسان سازد و راه او را روشن گرداند و او را بر دشمن قوت بخشد و پرده او بردارد. ابی گفت: آن دعاها کدام است یا رسول الله! فرمود: چون از نماز فارغ شدی نشسته می گویی: «اللهم انی اسئلك بكلماتک و معاهد عرشک و سگان سماواتک و انبيائك و رسلک ان تستجيب لي فقد رهقني من امرى عسرا فاسئلك ان تصلّي علي محمد و آل محمد و ان تجعل لي من امرى يسرا» پس خدا آسان سازد کار تو را و گشاده گرداند سينه تو را و تو را به وقت مرگ «لا اله الاّ الله» تلقين کند، ابی گفت: يا رسول الله! آن نطفه چیست که در صلب حبيب من حسين است؟ فرمود: مثل آن نطفه مثل قمر است و آن نطفه بيان است هرکه تابع آن شود راه يافته و هرکه تابع آن نشود در مگاک هلاک افتد. گفت: نام او چیست و دعای او کدام است؟ فرمود: نامش علي و دعاء او اين است: «يا دائم يا ديموم يا حيّ يا قيوم، يا فارح الهمّ و يا باعث الرّسل يا صادق الوعد». هرکه اين دعا کند خداوند وی را با علي بن حسين عليه السلام محشور

بن الحسين و كان قائده إلى الجنة. فقال له أبي: يا رسول الله فهل له من خلف و وصي؟ قال: نعم له مواريث السماوات و الأرض. قال: ما معنى مواريث السماوات و الأرض يا رسول الله؟ قال: القضاء بالحق و الحكم بالديانة و تأويل الأحكام و بيان ما يكون. قال: فما اسمه؟ قال: اسمه محمد و إن الملائكة لتستأنس به في السماوات و يقول في دعائه: اللهم إن كان لي عندك رضوان و ودّ فاغفر لي و لمن تبعني من إخواني و شيعتي و طيب ما في صلبى فرغب الله عزّ و جلّ في صلبه نطفه طيبه مباركه زكيه و أخبرني جبرئيل عليه السلام أنّ الله عزّ و جلّ طيب هذه النطفه و سمّاها عنده جعفرًا و جعله هاديا مهديًا راضيا مرضيًا يدعوربه فيقول في دعائه: يا دان غير متوان يا أرحم الراحمين اجعل لشيعتي من النار وقاء و لهم عندك رضى و اغفر ذنوبهم و يسّر أمورهم و اقض ديونهم و استر عوراتهم و هب لهم الكبائر التي بينك و بينهم، يا من لا يخاف الضيم و لا تأخذه سنه و لا نوم اجعل لي من كلّ غمّ فرجا. من دعا بهذا الدعاء حشره الله تعالى كند و اوى را سوى جنت كشد. ابى گفت: يا رسول الله! او را وصى باشد؟ فرمود: آرى، برای اوست ميراث آسمان ها و زمين، گفت: يا رسول الله! ميراث آسمان ها و زمين چه معنى دارد؟ فرمود: قضا به حق و حكم به ديانت و تاويل احكام و بيان آنچه خواهد شد، گفت: نام او چيست؟ فرمود: نامش محمد است و در آسمان ها مونس ملائكه مى باشد و در دعای خود مى گويد: «اللهم ان كان لي عندك رضوان و ودّ فاغفر لي و لمن تبعني من اخواني و شيعتي و طيب ما في صلبى» پس خدای عز و جل در صلب او نطفه مبارک و پاکيزه مى نهد و مرا جبرئيل عليه السلام خبر داد که خدای عز و جل آن نطفه را طيب گردانيد و او را نزد خود جعفر ناميد و او را هادى و مهدي و راضى و مرضى گردانيد، پروردگار خود را مى خواند و در دعا مى گويد: «يا دان غير متوان، يا ارحم الراحمين اجعل لشيعتي من النار وقاء، و لهم عندك رضا و اغفر ذنوبهم و يسّر امورهم و اقض ديونهم و استر عوراتهم و هب لهم الكبائر التي بينك و بينهم، يا من لا يخاف الضيم و لا تأخذه سنه و لا نوم اجعل لي من كلّ غمّ فرجا» هر که اين دعا را بخواند خداوند او را با چهره اى نورانى با جعفر بن محمد محشور كند

أبيض الوجه مع جعفر بن محمد إلى الجنة. يا أيُّ إنَّ الله تبارك و تعالی ركب على هذه النطفه نطفه زكيه مباركه طيبه أنزل عليها الرحمه و سماها عنده موسى.

قال له أيُّ: يا رسول الله كأنهم يتواصفون و يتناسلون و يتوارثون و يصف بعضهم بعضا قال وصفهم لي جبرئيل عن رب العالمين جل جلاله قال فهل لموسى من دعوه يدعو بها سوى دعاء آبائه؟ قال: نعم يقول في دعائه: يا خالق الخلق و يا باسط الرزق و فالق الحب و النوى و بارئ التسم و محيي الموتى و مميت الأحياء و دائم الثبات و مخرج الثبات افعلى بي ما أنت أهله. من دعا بهذا الدعاء قضى الله تعالى حوائجه و حشره يوم القيامة مع موسى بن جعفر و إنَّ الله عزَّ و جلَّ ركب في صلبه نطفه مباركه زكيه رضيه مرضيه و سماها عنده عليا يكون لله تعالى في خلقه رضيا في علمه و حكمه و يجعله حجه لشيعة يحتجون به يوم القيامة و له دعاء يدعو به:

اللهم أعطني الهدى و ثبتني عليه و احشرنى عليه آمنا أمن من لا- خوف عليه و لا- حزن و لا- جزع إنك أهل التقوى و أهل المغفرة و اى ابي! خداوند بر اين نطفه نطفه اى پاكيه و با برکت قرار داده و رحمت را بر آن نازل نموده و او را نزد خود موسى ناميده، ابي گفت: يا رسول الله! گويا ايشان بهم مى پيوندند و نسل مى کنند و وارث هم مى گردند و بعضى بعضى را وصف مى کنند.

فرمود: جبرئيل ايشان را برای من از جانب خداوند وصف کرد، گفت: آيا موسى را دعایی غير دعای پدرانش هست که به آن دعا کند؟ فرمود:

آرى، در دعاء خود مى گويد: «يا خالق الخلق و يا باسط الرزق و يا فالق الحب و النوى و يا بارئ النسم و محيي الموتى و مميت الأحياء و دائم الثبات و مخرج الثبات افعلى بي ما أنت أهله» هرکه اين دعا را بخواند خداوند حاجات او را ادا کند و او را روز قيامت با موسى بن جعفر محشور کند، همانا خداوند در صلب او نيز نطفه اى با برکت و پاک و پسنديده قرار داده و او را نزد خود على خواند تا در ميان خلق از نظر علم و حکمت مورد رضایت خدا باشد و خدا او را برای شيعيان حجت مى گرداند تا در روز قيامت به او احتجاج کنند و برای او دعائی است که مى خواند: «اللهم اعطني الهدى و ثبتني عليه و احشرنى عليه آمنا، امن من لا خوف عليه و لا حزن و لا جزع انك اهل التقوى و اهل المغفرة» همانا خداوند

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَكَّبَ فِي صَلْبِهِ نَظْفَهُ مَبَارَكَهُ طَيِّبَهُ زَكِيَّهَ رَضِيَّهَ مَرْضِيَّهَ وَ سَمَّاهَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ فَهُوَ شَفِيعُ شِيعَتِهِ وَ وَارِثُ عِلْمِ جَدِّهِ لَهُ عِلْمُهُ بَيْنَهُ وَ حُجَّتُهُ ظَاهِرُهُ إِذَا وَلِدَ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ يَقُولُ فِي دَعَائِهِ: «يَا مَنْ لَا شَبِيهَ لَهُ وَ لَا مِثَالَ، أَنْتَ اللَّهُ الْآدِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَ لَا خَالِقَ إِلَّا أَنْتَ، تَفْنَى الْمَخْلُوقِينَ وَ تَبْقَى أَنْتَ حَلَمْتَ عَمَّنْ عَصَاكَ وَ فِي الْمَغْفِرَةِ رِضَاكَ». مِنْ دَعَا بِهَذَا الدَّعَاءِ كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ شَفِيعَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى رَكَّبَ فِي صَلْبِهِ نَظْفَهُ لَا بَاغِيَهُ وَ لَا طَاغِيَهُ بَارَهُ مَبَارَكَهُ طَيِّبَهُ ظَاهِرَهُ سَمَّاهَا عِنْدَهُ عَلِيٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ فَأَلْبَسَهَا السَّكِينَةَ وَ الْوَقَارَ وَ أَوْدَعَهَا الْعِلْمَ وَ كُلَّ سِرٍّ مَكْتُومٍ، مِنْ لَقِيهِ وَ فِي صَدْرِهِ شَيْءٌ أَنْبَأَهُ بِهِ وَ حَذَّرَهُ مِنْ عَدُوِّهِ وَ يَقُولُ فِي دَعَائِهِ: «يَا نُورُ يَا بُرْهَانَ يَا مَنِيرُ يَا مَبِينُ يَا رَبَّ اكْفِنِي شَرَّ الشَّرِّ وَ آفَاتِ الدَّهْوَرِ وَ أَسْأَلُكَ النَّجَاهَ يَوْمَ يَنْفَخُ فِي الصُّورِ» مِنْ دَعَا بِهَذَا الدَّعَاءِ كَانَ عَلِيٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ شَفِيعَهُ وَ قَائِدَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى رَكَّبَ فِي صَلْبِهِ نَظْفَهُ وَ سَمَّاهَا عِنْدَهُ الْحَسَنَ فَجَعَلَهُ نُورًا فِي بِلَادِهِ وَ دَرَّ صَلْبَهُ أَوْ نَظْفَهُ أَيْ بِا بَرَكَةِ وَ پَاكِيزِهِ وَ پَسَنْدِيدِهِ قَرَارِ دَادِهِ وَ أَوْ رَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ نَامِيدِهِ، أَوْ شَفِيعَ شِيعَتِهِ خُودِ وَ وَارِثِ عِلْمِ جَدِّهِ مِي بَاشَدِ، دَارَايِ عِلْمَتِي أَشْكَارِ اسْتِ، هَرْگَاهِ مَتُولَدِ شُودِ مِي گُويَدِ:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» وَ دَرِ دَعَايِ خُودِ مِي گُويَدِ: «يَا مَنْ لَا شَبِيهَ لَهُ وَ لَا مِثَالَ أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَ لَا خَالِقَ إِلَّا أَنْتَ تَفْنَى الْمَخْلُوقِينَ وَ تَبْقَى أَنْتَ حَلَمْتَ عَمَّنْ عَصَاكَ وَ فِي الْمَغْفِرَةِ رِضَاكَ» هَرْكِهِ خُودَا رَا بِهِ اَيْنِ دَعَا بِخُودِ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ شَفِيعِ أَوْ دَرِ رُوزِ قِيَامَتِ خُودِ بُوَدِ وَ هَمَانَا خُودَاوندِ دَرِ صَلْبِ أَوْ نَظْفِهِ اِي قَرَارِ دَادِهِ كِهِ يَاغِيِ وَ طَاغِيِ نَيْسَتِ، نِيكُوكَارِ وَ مَبَارَكِ وَ پَاكِيزِهِ اسْتِ وَ أَوْ رَا نَزْدِ خُودِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ نَامِيدِهِ وَ سَكِينِهِ وَ وَقَارِ دَرِ أَوْ پُوشَانِيدِهِ وَ اسْرَارِ پَنْهَانِ دَرِ أَوْ وَدِيْعَتِ نِهَادِهِ اسْتِ، هَرْكِهِ بِهِ أَوْ رَسَدِ دَرِ سَيْنِهِ اشِ چِيْزِي بَاشَدِ بِهِ اَنْ اِخْتِيَارِ كَنْدِ وَ أَوْ رَا اَزِ دَشْمَنِ أَوْ حَذَرِ فَرْمَايَدِ دَرِ دَعَايِ مِي گُويَدِ: «يَا نُورُ يَا بُرْهَانَ يَا مَنِيرُ يَا مَبِينُ يَا رَبَّ اكْفِنِي شَرَّ الشَّرِّ وَ آفَاتِ الدَّهْوَرِ وَ أَسْأَلُكَ النَّجَاهَ يَوْمَ يَنْفَخُ فِي الصُّورِ» هَرْكِهِ اَيْنِ دَعَا رَا بِخُودِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ شَفِيعِ وَ پِيْشُوَايِ أَوْ بِهِ سُوِيِ بَهْشْتِ بَاشَدِ، هَمَانَا خُودَاوندِ دَرِ صَلْبِ أَوْ نَظْفِهِ اِي قَرَارِ دَادِ كِهِ أَوْ رَا نَزْدِ خُودِ حَسَنِ نَامِيدِ وَ وِي رَا هَمْچُونِ نُورِي دَرِ شَهْرَاهَا قَرَارِ دَادِ

خليفة في أرضه و عزًا لأمه جدّه و هاديا لشيعة و شفيعا لهم عند ربّه و نومه على من خالفه و حجّه لمن والاه و برهانا لمن اتّخذه إماما، يقول في دعائه: يا عزيز العزّ في عزّه ما أعزّ عزيز العزّ في عزّه، يا عزيز أعزّني بعزّك و آيدني بنصرک و أبعدي عنّي همزات الشّياطين و ادفع عني بدفعك و امنع عني بمنعك و اجعلني من خيار خلقك، يا واحد يا أحد يا فرد يا صمد. من دعا بهذا الدّعاء حشره الله عزّ و جلّ معه و نجاه من النّار و لو وجبت عليه و إنّ الله تبارک و تعالی رغب في صلب الحسن نطفه مبارکه زكيّه طيّبه طاهره مطهره يرضى بها كلّ مؤمن ممّن قد أخذ الله تعالی ميثاقه في الولاية و يكفر بها كلّ جاحد، فهو إمام تقيّ نقیّ ساژ مرضیّ [هادی] هاد مهديّ، يحكم بالعدل و يأمر به يصدّق الله تعالی و يصدّقه الله تعالی في قوله، يخرج من تهامه حين تظهر الدلائل و العلامات و له كنوز لا ذهب و لا فضّه إلاّ خيول مطهمه و رجال مسومه، يجمع الله تعالی له من أقاصی البلاد على عدّه أهل بدر ثلاثمائة و ثلاثه عشر رجلا، معه صحيفه و او را در زمين خليفه و مایه عزت امت جدّش و هادی شيعيانش کرده و او را شفيع آنان و مایه عذاب مخالفان و حجّت دوستان و آنان که او را امام بدانند قرار داده، در دعاء خود می گوید: «يا عزيز العزّ في عزّه ما أعزّ عزيز العزّ في عزّه يا عزيز اعزّني بعزّك و ايدني بنصرک و ابعدي عنّي همزاه الشياطين و ادفع عني بدفعك و امنع عني بمنعك و اجعلني من خيار خلقك يا واحد يا أحد يا فرد يا صمد» هرکه این دعا را بخواند خدا وی را با او محشور کند و از آتش نجات بخشد هر چند مستوجب آن باشد، خداوند در صلب حسن نطفه پاکیزه، با برکت و پسندیده ای قرار داده که راضی باشند به آن مؤمنان که خدا از ایشان پیمان به ولایت گرفته و کافر گردند به او منکران، او امامی است با تقوا، پاک، نیکوکار، پسندیده، هدایت گر و هدایت شده، به عدل حکم می کند و به عدالت دستور می دهد، خدا را تصدیق می کند، و خداوند او را در گفتارش تصدیق می کند بیرون می آید از تهامه وقتی که ظاهر می شود علامات و برای او گنجهاست نه از طلا و نقره بلکه از اسبهایی تام الخلقه و مردان قوی که خدا از بلاد دور به شمار اهل بدر سیصد و سیزده مرد برای او جمع کرده با او صحیفه ای است مهر کرده

مختومه فيها عدد أصحابه بأسمائهم و أنسابهم و بلدانهم و طبائعهم و حلالهم و كناهم كدادون مجدّون في طاعته. فقال له أبيّ: و ما دلالة و علاماته يا رسول الله؟ قال: له علم إذا حان وقت خروجه انتشر ذلك العلم من نفسه و أنطقه الله تعالى فناده العلم: اخرج يا وليّ الله فاقتل أعداء الله. و هما رايتان و علامتان و له سيف مغمّد فإذا حان وقت خروجه اختلع ذلك السيف من غمده و أنطقه الله عزّ و جلّ فناده السيف: اخرج يا وليّ الله فلا- يحلّ لك أن تقعد عن أعداء الله. فيخرج و يقتل أعداء الله حيث تقفهم و يقيم حدود الله و يحكم بحكم الله، يخرج جبرئيل عليه السلام عن يمينه و ميكائيل عن يساره و سوف تذكرون ما أقول لكم و لو بعد حين و أفوض أمري إلى الله تعالى عزّ و جلّ، يا أبيّ طوبى لمن لقيه و طوبى لمن أحبّه و طوبى لمن قال به، ينجيهم الله به من الهلكة و بالإقرار بالله و برسوله و بجميع الأئمّه، يفتح الله لهم الجنّه، مثلهم في الأرض كمثل المسك الذي يسطع ريحه و لا يتغيّر أبداً و مثلهم في السماء كمثل القمر المنير الذي لا يطفى نوره أبداً كه در آن تعداد و اسامی اصحاب و نسب و شهرها و خلق و خوی آنان، وضع ظاهری، چهره و کنیه آنان ثبت است، در اطاعت او کوشا هستند. ابیّ گفت: نشانه های او چیست؟ فرمود: او را علمی است چون وقت خروج رسد آن علم باز می شود و خداوند آن را گویا گرداند، آن علم او را ندا کند که «اخرج يا ولي الله فاقتل اعداء الله» و او را دو نشانه باشد، او را شمشیری است در غلاف و چون وقت خروج بیاید از غلاف کنده شود و خداوند آن را گویا گرداند و ندا کند او را که «اخرج يا ولي الله فلا يحلّ لك ان تقعد عن اعداء الله» بیرون آید و دشمنان خدا را هر جا بیابد، بکشد و حدود خدا برپا دارد و به حکم خدا حکم کند بیرون آید جبرئیل از یمین و میکائیل از یسار او، این را که گفتم هر چند بعد از مدتی باشد خواهید دانست و امر خود را به خدا تفویض می کنم. ای ابی! خوشا به حال کسی که او را ملاقات کند و او را دوست دارد و به او معتقد باشد، خداوند به خاطر وی و اعتقاد به خدا و رسول و ائمه آنها را از هلاکت نجات دهد، گشوده شود بر ایشان درهای بهشت، مثل ایشان مثل مشک است که بوی او می تابد و متغیّر نمی گردد و مثل ایشان مثل ماه روشن است که هرگز نورش خاموش نمی گردد.

قال أبي: يا رسول الله كيف بيان حال هؤلاء الأئمة عن الله عزّ وجلّ قال: إنّ الله عزّ وجلّ أنزل عليّ اثنتي عشرة صحيفة، اسم كلّ إمام عليّ خاتمه و صفته في صحيفته.

30 74 حدّثنا عليّ بن عبد الله الوراق الرّازيّ رضی الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا الهيثم بن أبي مسروق التّهدیّ، عن الحسين بن علوان، عن عمرو بن خالد، عن سعد بن طريف، عن الأصبغ بن نباته، عن عبد الله بن عباس، قال: سمعت رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول: أنا و عليّ و الحسن و الحسين و تسعه من ولد الحسين مطهّرون معصومون.

31 75 حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان قال:

حدّثنا أحمد بن يحيى بن زكريّا القطّان، قال: حدّثنا بكر بن عبد الله بن حبيب، قال:

حدّثنا الفضل بن الصّقر العبديّ، قال: حدّثنا أبو معاوية، عن الأعمش، عن عبايه بن الرّبيعيّ، عن عبد الله بن عباس قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله أنا سيّد التّبيّن و عليّ ابي گفت: يا رسول الله! حال ایشان از جانب حق از چه راه نزد تو مبين شده؟ فرمود: همانا خداوند بر من دوازده صحيفه نازل ساخته که نام هرامام در خاتم آن و صفت او در صحيفه آن است.

30 74 علي بن عبد الله وراق رازی از سعد بن عبد الله از هيثم بن ابي مسروق نهدی از حسين بن علوان از عمرو بن خالد از سعد بن طريف از اصبغ بن نباته از عبد الله بن عباس روايت کرده است که گفت: من از رسول خدا صلّى الله عليه و آله شنيدم که فرمود: من و علي و حسن و حسين و نه نفر از اولاد حسين مطهّر و معصوم هستيم.

31 75 احمد بن حسن قطّان از احمد بن يحيى بن زكريّا قطّان روايت کرده که از بكر بن عبد الله بن حبيب از فضل بن صقر عبدي از ابو معاوية از اعمش از عبايه بن ربيعي از عبد الله بن عباس مروی است که گفت: رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود:

من سيّد و سرور پيامبران می باشم و علي بن ابي طالب عليه السّلام سيّد و سرور اوصيا است

بن ابی طالب سید الوصیین و إنّ اوصیائی بعدی اثنا عشر، أولهم علی بن ابی طالب علیه السّلام و آخرهم القائم.

76 32 حدّثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی الله عنه قال: حدّثنا محمد بن معقل القرمیسینی قال حدّثنا محمد بن عبد الله البصری، قال: حدّثنا ابراهیم بن مهزم، عن ابيه، عن ابی عبد الله علیه السّلام، عن آباءه، عن علی علیه السّلام، قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله: اثنا عشر من اهل بیتی اعطاهم الله فهمی و علمی و حکمتی و خلقهم من طینتی فویل للمنکرین علیهم بعدی القاطعین فیهم صلتی ما لهم لا انالهم الله شفاعتی.

77 33 حدّثنا محمد بن ابراهیم بن اسحاق الطالقانی رضی الله عنه قال: حدّثنا محمد بن همّام أبو علی عن عبد الله بن جعفر الحمیری عن الحسن بن موسی الخشاب عن ابی المثنی النخعی عن زید بن علی بن الحسين عن ابيه علی بن الحسين عن و اوصیاء بعد از من دوازده نفر هستند که اول ایشان علی بن ابی طالب و آخر ایشان حضرت قائم علیه السّلام می باشد.

76 32 محمد بن عبد الله بصری از ابراهیم بن مهزم از پدرش از امام صادق علیه السّلام از قول پدرانش از علی بن ابی طالب علیهم السّلام نقل کرده که فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: خداوند به دوازده نفر از اهل بیت من فهم و علم و حکمت مرا عطا فرموده و ایشان را از طینت (گل) من آفریده است، پس وای بر کسانی که بعد از من ایشان را نادیده بگیرند (انکار کنند). چه می شود آنها را! خدا شفاعت مرا به آنها نرساند!

77 33 محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی از محمد بن همّام ابو علی از عبد الله بن جعفر حمیری از حسن بن موسی خشاب از ابی مثنی نخعی از زید بن علی بن حسین از پدرش سید الشهداء علیهم السّلام از رسول خدا صلّی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: چگونه هلاک شود امتی که ابتدای آن

أبيه عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: كيف تهلك أمه أنا وعلیّ و أحد عشر من ولدی أولو الألباب أولها و المسيح ابن مريم آخرها و لكن يهلك بين ذلك من لست منه و ليس منی.

78 34 حدّثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطار قال: حدّثنا أبي عن محمد بن عبد الجبار عن أبي أحمد محمد بن زياد الأزديّ عن أبان بن عثمان عن ثابت بن دينار عن سيّد العابدين عليّ بن الحسين عن سيّد الشهداء الحسين بن عليّ عن سيّد الأوصياء أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليهم السلام قال: قال لي رسول الله صلى الله عليه وآله: الأئمّة من بعدی اثنا عشر أولهم أنت يا عليّ و آخرهم القائم الذي يفتح الله تبارك و تعالی ذكره علي يديه مشارق الأرض و مغاربها.

79 35 حدّثنا أبي و محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی الله عنهما قالوا: حدّثنا سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر الحميريّ فرمود: چگونه هلاک شود امتی که ابتدای آن من و علی و یازده نفر از فرزندان او از صاحبان درایت هستیم و آخر ایشان عیسی است و لكن در میانه کسانی هلاک می شوند که نه از منند و نه من از ایشان.

78 34 احمد بن محمد بن يحيى عطار از پدرش از محمد بن عبد الجبار از ابی احمد محمد بن زياد ازدي از ابان بن عثمان از ثابت بن دينار از جناب زين العابدين و سيد الساجدين و ایشان از پدر بزرگوارش سيد الشهداء عليه السلام و آن جناب از أمير المؤمنين عليه السلام روایت می کند که رسول خدا صلى الله عليه وآله به من فرمود: ائمة پس از من دوازده نفرند که اولین ایشان تو هستی و آخر ایشان قائم است که خداوند تبارک و تعالی ذکرش را به دست او در مشارق و مغارب زمین افتتاح می نماید.

79 35 پدرم و نیز محمد بن حسن بن احمد بن وليد از سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر حميري و محمد بن يحيى عطار و احمد بن

و محمد بن يحيى العطار و أحمد بن إدريس جميعا قالوا: حدّثنا أحمد بن أبي عبد الله البرقي قال: حدّثنا [أبي] أبو هاشم داود بن القاسم الجعفري عن أبي جعفر محمد بن عليّ الثاني عليه السّلام قال: أقبل أمير المؤمنين عليه السّلام ذات يوم و معه الحسن بن عليّ عليه السّلام و سلمان الفارسيّ رضی الله عنه و أمير المؤمنين عليه السّلام متكئ على يد سلمان فدخل المسجد الحرام إذ أقبل رجل حسن الهيئة و اللباس فسلم عليّ أمير المؤمنين عليه السّلام فردّ عليه السّلام، فجلس ثمّ قال: يا أمير المؤمنين أسألك عن ثلاث مسائل إن أخبرتني بهنّ علمت أنّ القوم قد ركبوا من أمرک ما أفضى عليهم أنّهم ليسوا بمؤمنين في دنياهم و لا في آخرتهم و إن تكن الأخرى علمت أنّک و هم شرع سواء. فقال له أمير المؤمنين عليه السّلام:

سلني عمّا بدا لك. فقال: أخبرني عن الرّجل إذا نام أين تذهب روحه و عن الرّجل كيف يذكر و ينسى و عن الرّجل كيف يشبه ولده الأعمام و الأخوال. فالتفت أمير المؤمنين عليه السّلام إلى أبي محمد الحسن بن عليّ عليهما السّلام، فقال:

يا أبا محمد أجبه. فقال عليه السّلام: أمّا ما سألت إدريس روایت کردند که ایشان از احمد بن ابی عبد الله برقي از ابو هاشم داود بن قاسم جعفري از ابو جعفر محمد بن عليّ عليه السّلام روایت می کند که روزی امیر المؤمنین علیه السّلام با امام حسن علیه السّلام و سلمان در حالی که حضرت به دست سلمان تکیه کرده بود، وارد مسجد الحرام شدند. مردی نیکو صورت و سیرت به حضرت سلام کرد و پاسخ شنید و در محضر حضرت نشست و گفت: ای امیر المؤمنین! سه مسأله از تو سؤال می کنم، اگر پاسخ گفתי، می دانم که مردمان در تو بر چیزی سوار شدند که شایسته آن نبودند و در دنیا و آخرت از آن در امان نیستند و اگر گونه ای دیگر بود، می دانم که تو و ایشان یکسانید. حضرت فرمود:

بپرس! عرض کرد: مرا خبر ده که چون آدمی به خواب می رود، روح او در کجاست و نیز چگونه آدمی چیزی را فراموش کرده، دوباره به خاطر می آورد و همچنین چرا فرزند آدمی، گاه شبیه عموها و دایی هایش می شود؟ حضرت رو به امام حسن علیه السّلام کرده، فرمود: او را پاسخ گوی! امام حسن علیه السّلام فرمود: امّا درباره انسان که چون به خواب می رود، روح او در کجاست، پرسیدی! بدان! روح در آن گاه متعلق

عنه من أمر الإنسان إذا نام أين تذهب روحه، فإن روحه متعلقه بالريح والريح متعلقه بالهواء إلى وقت ما يتحرك صاحبها لليقظه، فإن أذن الله تعالى برد تلك الروح على صاحبها جذبت تلك الريح الروح و جذبت تلك الريح الهواء فرجعت الروح فأسكنت في بدن صاحبها و إن لم يأذن الله عزّ وجلّ برد تلك الروح على صاحبها جذب الهواء الريح و جذبت الريح الروح فلم تردّ على صاحبها إلى وقت ما يبعث. و أمّا ما ذكرت من أمر الذكر و التسيان، فإن قلب الرجل في حقّ و على الحقّ طبق فإن صلّى الرجل [على] عند ذلك على محمّد و آل محمّد صلاه تامّه انكشف ذلك الطبق عن ذلك الحقّ فأضاء القلب و ذكر الرجل ما كان نسي فإن هو لم يصلّ على محمّد و آل محمّد أو نقص من الصلاه عليهم انطبق ذلك الطبق على ذلك الحقّ فأظلم القلب و نسي الرجل ما كان ذكره. و أمّا ما ذكرت من أمر المولود الذي يشبه أعمامه و أخواله. فإنّ الرجل إذا أتى أهله فجامعها بقلب ساكن و عروق هادئه و بدن غير مضطرب به باد و باد متعلق به هواست. چون آدمی را هنگام بیداری پیش آید، اگر خداوند اذن فرماید، باد آن روح را از هوا جذب کرده در بدن صاحبش قرار می گیرد و اگر اجازه نفرماید، باد آن روح را جذب کرده و هوا آن را از باد می گیرد و روح به بدن باز نمی گردد تا روز قیامت.

پرسیدی از مرد چگونه به یاد می آورد و فراموش می کند! بدان که قلب آدمی در حقه ای است و بر در آن حقه، طبقی قرار گرفته است. اگر آدمی درود جامعی بر محمد و آل محمد بفرستد، آن طبق از حقه کنار رفته، قلب روشن می شود و آدمی آن چه را فراموش کرده، به خاطر می آورد و اگر درود نفرستد یا درودی ناقص بر آن جناب بفرستد، درپوش بر حقه مانده، قلب سیاه شده و مرد آن چه را به یاد داشت، فراموش می کند.

اما سؤال کردی از فرزند که چرا گاه شبیه عموهای خویش می گردد و گاه شبیه دایی های خویش.

همانا گاهی که مرد برای نزدیکی به سراغ همسر خود می رود و قلب او آرام و رگ هایش ساکن و بدنش غیر مضطرب است، نطفه در جوف رحم جای گرفته و فرزند در این گاه شبیه

فاستكنت تلك النطفه في جوف الرحم خرج الولد يشبه أباه و أمه، وإن هو أتاها بقلب غير ساكن و عروق غير هادئه و بدن مضطرب اضطربت النطفه فوقعت في حال اضطرابها على بعض العروق، فإن وقعت على عرق من عروق الأعمام أشبه الولد أعمامه و إن وقعت على عرق من عروق الأخوال أشبه الولد أخواله. فقال الرجل:

أشهد أن لا إله إلا الله و لم أزل أشهد بها و أشهد أن محمدا رسول الله و لم أزل أشهد بذلك و أشهد أنك وصي رسول الله و القائم بحجته و أشار إلى أمير المؤمنين عليه السلام و لم أزل أشهد بها و أشهد أنك وصيه و القائم بحجته بعدك و أشار إلى الحسن عليه السلام و أشهد أن الحسين بن عليّ وصي أبيك و القائم بحجته بعدك و أشهد على عليّ بن الحسين أنه القائم بأمر الحسين بعده و أشهد على محمد بن عليّ أنه القائم بأمر عليّ بن الحسين بعده و أشهد على جعفر بن محمد أنه القائم بأمر محمد بن عليّ و أشهد على موسى بن جعفر أنه القائم بأمر جعفر بن محمد و أشهد على عليّ بن موسى أنه القائم بأمر موسى بن جعفر و پدر خویش یا مادر خود می گردد و اگر که مرد با قلبی ناآرام و رگ هایی غیر ساکن و بدنی مضطرب با همسرش، همبستر شود، نطفه مضطرب شده، در یکی از رگ ها جای می گیرد، اگر آن رگ، مختص به عموهای او باشد، شبیه عموها و اگر شبیه دایی های او باشد، فرزند چون دایی هایش می شود. مرد گفت: شهادت می دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست، شهادتی ماندگار و نیز شهادت می دهم که محمد رسول خداست، شهادتی ماندگار و شهادت می دهم که تو وصی رسول خدا و قائم به امر او هستی، شهادتی ماندگار. در این حال آن مرد به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اشاره کرد و سپس به امام حسن علیه السلام اشاره کرده و گفت: و شهادت می دهم که تو وصی و قائم به امری پس از امیر المؤمنین و شهادت می دهم که حسین بن علی برادر تو وصی پدر تو و قائم به امر اوست پس از تو، و شهادت می دهم که علی بن حسین وصی حسین است پس از او، و قائم به امر اوست و شهادت می دهم که محمد بن علی قائم به امر علی بن حسین است و شهادت می دهم که جعفر بن محمد قائم به امر محمد بن علی است و نیز موسی بن جعفر قائم به امر

أشهد على محمد بن عليّ أنّه القائم بأمر عليّ بن موسى وأشهد على عليّ بن محمد أنّه القائم بأمر محمد بن عليّ وأشهد على الحسن بن عليّ أنّه القائم بأمر عليّ بن محمد وأشهد على رجل من ولد الحسن بن عليّ لا يكتنى ولا يسمّى حتّى يظهر في الأرض أمره، فيملاًها عدلاً كما ملئت جوراً أنّه القائم بأمر الحسن بن عليّ والسلام عليك يا أمير المؤمنين ورحمه الله وبركاته. ثمّ قام ومضى، فقال أمير المؤمنين عليه السلام:

يا أبا محمد اتّبعه فانظر أين يقصد. فخرج الحسن عليه السلام في أثره، قال: فما كان إلّا أن وضع رجله خارجاً من المسجد فما دريت أين أخذ من أرض الله عزّ وجلّ فرجعت إلى أمير المؤمنين عليه السلام فأعلمته، فقال: يا أبا محمد أ تعرفه؟ فقلت الله تعالى ورسوله وأمير المؤمنين أعلم. فقال: هو الخضر عليه السلام.

80 36 حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رضی الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن عبد الله بن صالح الهرويّ قال: أخبرنا وكيع عن الربيع بن جعفر بن محمد است و نیز علی بن موسی قائم به امر موسی بن جعفر است و نیز محمد بن علی قائم به امر علی بن موسی است و نیز علی بن محمد است و نیز حسن علی قائم به امر علی بن محمد است و شهادت می دهم که مردی که نام و کنیه اش برده نشود و زمین را پس از ظلم و جور، از عدل پر کند، قائم به امر حسن بن علی است و سلام بر تو ای امیر المؤمنین. سپس برخاست و رفت. حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمود: ای ابا محمد! او را دنبال کن و ببین که به کجا می رود؟ حضرت فرمود: پای که از مسجد بیرون نهاد، ندانستم که به کدام سوی زمین رفت.

پس به نزد امیر المؤمنین علیه السلام بازگشتم و ایشان را خبر دادم. فرمود: ای ابا محمد او را شناختی؟ عرضه داشتم: خدا و رسول و امیر المؤمنین دانانترند. فرمود: او خضر علیه السلام بود.

80 36 احمد بن زياد بن جعفر همدانی از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از عبد الله بن صالح هروی از وكيع از ربيع بن سعد از عبد الرحمن بن سلیط از امام حسین علیه السلام روایت می کند که

سعد عن عبد الرحمن بن سلیط قال: قال الحسين بن علی بن ابی طالب علیه السلام: منّا اثنا عشر مهديًا أولهم أمير المؤمنين علی بن ابی طالب علیه السلام و آخرهم التاسع من ولدی و هو القائم بالحقّ یحیی الله تعالی به الأرض بعد موتها، و یظهر به دین الحقّ علی الدین کله و لو کره المشرکون، له غیبه یرتدّ فیها قوم و یشب علی الدین فیها آخرون، فیؤذون فیقال لهم: متى هذا الوعد إن کنتم صادقین، أما إنّ الصّابر فی غیبه علی الأذى و التّکذیب بمنزله المجاهد بالسّیف بین یدی رسول الله صلّی الله علیه و آله.

81 37 حدّثنا محمّد بن ابراهیم بن إسحاق الطّالقانی رضی الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن محمّد الهمدانی قال: حدّثنا أبو عبد الله العاصمی عن الحسين بن قاسم بن ایوب عن الحسن بن محمّد بن سماعه عن ثابت الصّباغ عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال:

سمعتہ یقول: منّا اثنا عشر مهديًا مضی سنّه و بقی سنّه و یصنع الله فی السّادس ما أحبّ.

و قد أخرجت الأخبار التي رويتها فی هذا المعنى فی كتاب كمال الدين و تمام النعمه فی إثبات الغیبه و كشف الحیره و الله تعالی أعلم.

فرمود: از ما دوازده مهدی وجود دارد، اولین ایشان امیر المؤمنین علیه السلام بود و آخرین ایشان نهمین فرزند من است، او قائم به حق است و خداوند به او زمین را پس از مرگش زنده می کند و دین حق را بر تمامی ادیان برتری داده و پشتیبانی می نماید، گرچه مشرکین ناخشنود باشند. او را غیبتی است که در آن عده ای مرتد شده و عده ای بر او ثابت قدمند و در این راه آزار دیده و از ایشان می پرسند که این وعده چه شد؟ همانا صابر و آزار دیده در این میانه چونان مجاهد در راه خدا در پیشگاه رسول خداست.

81 37 محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی از احمد بن محمد همدانی از ابو عبد الله عاصمی از حسین بن قاسم بن ایوب از حسن بن محمد بن سماعه از ثابت صباغ از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: از ما دوازده مهدی وجود دارد، نیمی گذشته و نیمی مانده اند، و خداوند درباره ششمی از ماندگان آن گونه که دوست دارد، عمل خواهد کرد.

«همانا روایاتی را که در این زمینه وجود دارد، در کتاب کمال الدین و تمام النعمه فی اثبات الغیبه و كشف الحیره جمع آوری کرده ام، و الله اعلم.»

7 باب جمل من أخبار موسى بن جعفر عليه السلام مع هارون الرشيد و مع موسى بن المهدي 1 82 حدثنا محمد بن ابراهيم بن اسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال: حدثنا محمد بن يحيى الصولي قال: حدثنا أبو العباس أحمد بن عبد الله عن علي بن محمد بن سليمان التوفلي عن صالح بن علي بن عطيه قال: كان السبب في وقوع موسى بن جعفر عليه السلام إلى بغداد أن هارون الرشيد أراد أن يقعد الأمر لابنه محمد ابن زييده و كان له من البنين أربعة عشر ابنا فاختار منهم ثلاثة؛ محمد ابن زييده و جعله ولي عهد و عبد الله المأمون و جعل الأمر له بعد ابن زييده و القاسم المؤمن و جعل له الأمر من بعد المأمون، فأراد أن يحكم الأمر في

7- پاره ای از اخبار موسی بن جعفر علیه السلام با هارون الرشید و موسی بن مهدی

7- پاره ای از اخبار موسی بن جعفر علیه السلام با هارون الرشید و موسی بن مهدی

1 82 محمد بن ابراهيم بن اسحاق طالقاني گوید: روایت کرد برای ما محمد بن يحيى صولي که گفت: روایت کرد برای ما احمد بن عبد الله از علي بن محمد بن سليمان نوفلي که گفت: روایت کرد برای ما صالح بن علي بن عطيه که گفت: علت بردن موسی بن جعفر عليه السلام به بغداد آن بود که هارون خواست خلافت را بعد از خود برای پسر خود محمد بن زييده مقرر کند و او را ولي عهد گرداند. او چهارده پسر داشت، از ایشان سه تن را اختیار نموده محمد بن زييده را ولي عهد نمود و بعد از او مأمون را و بعد از او قاسم مؤتمن را و خواست این کار را محکم کند و مشهور و علنی کند

ذلك و يشهّره شهره يقف عليها الخاصّ و العام، فحجّ في سنه تسع و سبعين و مائه و كتب إلى جميع الآفاق يأمر الفقهاء و العلماء و القرّاء و الأمراء أن يحضروا مكّه أيام الموسم، فأخذ هو طريق المدينه.

قال عليّ بن محمّد النوفليّ: فحدّثني أبي أنّه كان سبب سعايه يحيى بن خالد بموسى بن جعفر عليه السّلام وضع الرّشيد ابنه محمّد ابن زييده في حجر جعفر بن محمّد بن الأشعث فساء ذلك يحيى و قال: إذا مات الرّشيد و أفضى الأمر إلى محمّد انقضت دولتي و دوله و لدي و تحوّل الأمر إلى جعفر بن محمّد بن الأشعث و ولده و كان قد عرف مذهب جعفر في التّشيع فأظهر له أنّه على مذهبه فسّر به جعفر و أفضى إليه بجميع أموره و ذكر له ما هو عليه في موسى بن جعفر عليه السّلام فلمّا وقف على مذهبه سعى به إلى الرّشيد و كان الرّشيد يرعى له موضعه و موضع أبيه من نصره الخلافة فكان يقدّم في أمره و يؤخّر و يحيى لا يألو أن يخطب عليه إلى أن دخل يوماً إلى الرّشيد فأظهر له إكراماً و جرى بينهما كلام مزيه جعفر لحرمة و حرمة أبيه فأمر له الرّشيد في تا خاص و عام بر أن مطلع شونند، پس در سال صد و هفتاد و نه عزم حج نمود، به اطراف جهان نوشت که فقيهان و عالمان و قاریان و امیران در مکه حاضر گردند و خود از راه مدینه رهسپار شد.

علي بن محمد نوفلي گوید: پدرم گفت: يحيى بن خالد نزد هارون بدگویی موسی بن جعفر عليه السّلام می نموده به سبب آن که هارون پسر خود محمد بن زبیده را برای تربیت به جعفر بن محمد اشعث داده بود و يحيى از این موضوع ناراحت بود و می گفت: چون هارون بمیرد و خلافت به محمد رسد دولت من و فرزندان من منقضى گردد و کار با جعفر بن محمد و فرزندان او افتد. او می دانست که جعفر بن محمد شیعه است، با او ظاهر ساخت که من نیز بر مذهب تو هستم، جعفر شاد شد و همه کار خود با او در میان نهاد و امامت موسی بن جعفر عليه السّلام نزد او یاد کرد چون مذهب او یقین بدانست آن خبر با هارون بگفت و هارون جانب جعفر پاس می داشت که او و پدرش در نصرت خلافت حقوق داشتند، پس در کار او مردد بود و يحيى سعی در قصد جعفر می نمود، روزی جعفر نزد هارون رفت و هارون او را اکرام نمود و در گفتگوها سخن از جعفر و پدرش گشود و حقوق ایشان یاد کرد و بیست هزار دینار به او عطا فرمود.

ذلك اليوم بعشرين ألف دينار فأمسك يحيى عن أن يقول فيه شيئا حتى أمسى ثم قال للرّشيد: يا أمير المؤمنين قد كنت أخبرتك عن جعفر و مذهبه فتكذب عنه و هاهنا أمر فيه الفيصل. قال: و ما هو؟ قال:

إنّه لا يصل إليه مال من جهه من الجهات إلا أخرج خمسه فوجه به إلى موسى بن جعفر و لست أشك أنّه قد فعل ذلك في العشرين الألف دينار التي أمرت بها له.

فقال هارون: إن في هذا لفيصلا فأرسل إلى جعفر ليلا و قد كان عرف سعاه يحيى به فتباينا و أظهر كلّ واحد منهما لصاحبه العداوه، فلمّا طرق [جعفر] جعفرا رسول الرّشيد بالليل خشي أن يكون قد سمع فيه قول يحيى و أنّه إنّما دعاه ليقتله فأفاض عليه ماء و دعا بمسك و كافور فتحنّط بهما و لبس برده فوق ثيابه و أقبل إلى الرّشيد فلمّا وقعت عليه عينه و شمّ رائحه الكافور و رأى البرده عليه، قال: يا جعفر ما هذا؟ فقال: يا أمير المؤمنين قد علمت أنّه سعى بي عندك فلمّا جاءني رسولك في هذه السّاعه لم آمن أن يكون قد قرح في قلبك ما يقول عليّ فأرسلت إليّ لتقتلني. قال: كلاًّ يحيى از بدگویی درباره جعفر خودداری کرد تا این که شب فرا رسید، به هارون گفت: یا امیر المومنین! من پیوسته به تو می گفتم که جعفر شیعه است و تو باور نمی کردی حالا دلیلی بنمایم که در آن شک نباشد. گفت: بگو، گفت: مالی که به دست او می آید خمس آن را برای موسی بن جعفر علیه السلام می فرستد و یقین می دانم که در این بیست هزار دینار نیز بر آن منوال عمل نموده است. هارون گفت: اگر چنین باشد دیگر شک نماند و همان شب هارون شخصی را فرستاد و جعفر را بخواند، جعفر نیز می دانست که یحیی بدگویی او نزد امیر المؤمنین می کند و میانشان دشمنی ظاهر شده، چون فرستاده هارون بیامد، ترسید که هارون الرشید قول یحیی را درباره او قبول کرده باشد و او را بکشد پس آب خواست و غسل کرد و مشک و کافور بر خود حنوط کرد و برده ای بر روی لباس خود بر تن کرد و نزد هارون بیامد، چون هارون او را چنین دید، گفت:

ای جعفر! این چیست؟ گفت: یا امیر المومنین! می دانم که یحیی بد من نزد تو گفته است و قصد جان من دارد، چون فرستاده تو آمد، گفتم: مرا به کشتن می برند؟ گفت: نه چنین نیست

و لکن قد خبّرت أنّک تبعث إلى موسى بن جعفر من کلّ ما یصیر إلیک بخمسه و أنّک قد فعلت بذلک فی العشرین الألف دینار فأحببت أن أعلم ذلک. فقال جعفر: الله أكبر یا امیر المؤمنین تأمر بعض خدمک یدهب فیأتیک بها بخواتیمها. فقال الرّشید لخدم له: خذ خاتم جعفر و انطلق به حتّى تأتینی بهذا المال و سمّی له جعفر جاریته الّتی عندها المال فدفعت إلیه البدر بخواتیمها فأتی بها الرّشید، فقال له جعفر:

هذا أوّل ما تعرف به، کذب من سعی بی إلیک. قال: صدقت یا جعفر انصرف آمنّا فإنی لا أقبل فیک قول أحد قال و جعل یحیی یحتال فی إسقاط جعفر.

قال النّوفلی: فحدّثنی علی بن الحسن بن علی بن عمر بن علی عن بعض مشایخه و ذلک فی حجّه الرّشید قبل هذه الحجّه. قال: لقینی علی بن إسماعیل بن جعفر بن محمّد فقال لی: ما لک قد أخذت نفسک ما لک لا تدبّر أمور الوزیر فقد أرسل إلیّ فعادلته و طلبت الحوائج إلیه و کان سبب ذلک أنّ یحیی بن خالد قال لیحیی بن أبی مریم: ألا تدلّنی علی رجل من آل أبی طالب له رغبه فی الدّنیاء فأوسّع اما گفته اند که تو خمس هر مال را نزد موسی می فرستی، خمس این بیست هزار دینار را نیز فرستاده ای؟ جعفر گفت: الله أكبر یا امیر المومنین! از خادمان خلافت برود و آن زر را بیاورد، هارون به یکی از خدمه گفت تا انگشتر جعفر را بگیرد و پولها را بیاورد. جعفر نیز نام کنیزی که پولها نزد او بود گفت، کنیز کیسه های پول را همان طور مهر شده به او داد و خادم آنها را نزد هارون برد، جعفر گفت: این اول دلیل کذب آن که درباره من نزد تو بدگویی می کند، گفت:

راست می گویی ای جعفر! برو و آسوده باش که من حرف کسی درباره تو نمی شنوم و یحیی حيله ها می کرد که شاید جعفر را ببندازد. نوفلی گفت:

علی بن حسین بن علی بن عمر بن علی حکایت کرد از بعضی از مشایخ خود که این حکایت پیش از سالی که هارون برای حج به مکه آمده بود اتفاق افتاد و نیز او گفته که اسمعیل بن جعفر بن محمد به من گفت: چرا خود را کنار کشیده ای و در کار وزیر داخل نمی شوی، وزیر کسی را فرستاد، نزد او رفتم و با او معادله نمودم و حاجت ها خواستم، به این سبب که یحیی بن خالد به یحیی بن مریم گفت: مرا دلالت می کنی به مردی از آل ابی طالب که راغب باشد در دنیا تا

له منها؟ قال: بلى أدلك على رجل بهذه الصفة و هو علي بن إسماعيل بن جعفر فأرسل إليه يحيى فقال: أخبرني عن عمك و عن شيعته و المال الذي يحمل إليه.

فقال: له عندى الخبر و سعى بعمه فكان من سعائته أن قال: من كثره المال عنده أنه اشترى ضيعه تسمى البشريه بثلاثين ألف دينار فلما أحضر المال قال البائع: لا أريد هذا التقد أريد نقدا كذا و كذا فأمر بها فصبت فى بيت ماله و أخرج منه ثلاثين ألف دينار من ذلك التقد و وزنه فى ثمن الضيعه. قال التوفلى: قال أبى و كان موسى بن جعفر عليه السلام يأمر لعلى بن إسماعيل و يثق به حتى ربما خرج الكتاب منه إلى بعض شيعته بخط على بن إسماعيل، ثم استوحش منه. فلما أراد الرشيد الرحله إلى العراق بلغ موسى بن جعفر عليهما السلام أن عليا ابن أخيه يريد الخروج مع السلطان إلى العراق فأرسل إليه: ما لك و الخروج مع السلطان؟ قال: لأن علي دينا. فقال: دينك علي قال فتدبير عيالى؟ قال أنا أكفيهم. فأبى إلا الخروج فأرسل إليه مع أخيه محمد بن إسماعيل بن جعفر بثلاثمائة دينار و أربعه آلاف درهم به زندگى او وسعت دهم؟ گفت: کسی را به این اوصاف معرفی کنم و او علی بن اسمعیل بن جعفر است، یحیی او را طلبید و گفت: خبر ده مرا از عموی خود و از شیعه او و مالی که برای او می فرستند، گفت: من از همه خبر دارم و بدگویی عم خود کرد و گفت: بسیاری مال او به حدی است که ملکی به سی هزار دینار خرید و چون نقد حاضر کردند، فروشنده گفت: من فلان زر می خواهم، فرمود آن زر در بیت المال ریختند و از آن زر که او می خواست سی هزار دینار سرخ آوردند، نوفلی گوید: پدرم گفت: موسی بن جعفر علیهما السلام به علی بن اسمعیل اعتماد داشت و گاهی نامه هایی که به بعضی از شیعیان می فرستاد به خط علی بن اسمعیل بود، ولی کم کم از او متوحش شد و چون هارون از حج عزم عراق نمود به موسی علیه السلام رسید که برادرزاده ات با هارون به عراق می رود، پیغام داد که تو را با سلطان و رفتن به عراق چه کار است؟ گفت: قرض دارم، فرمود: قرض تو را ادا نمایم، گفت: پس امور زندگى ام چه می شود؟ فرمود: آن نیز به عهده من، ولی علی بن اسمعیل از رفتن به همراه سلطان صرف نظر نکرد و امام کاظم علیه السلام سیصد دینار و چهار هزار درهم توسط برادرش محمد بن جعفر علیه السلام به او

فقال له: اجعل هذا في جهازك و لا تؤتم ولدي.

83 2 حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامِ الْمُؤَدَّبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ الْبَجَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: جَاءَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَذَكَرَ لِي: أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ جَعْفَرٍ دَخَلَ عَلَى هَارُونَ الرَّشِيدِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ بِالْخِلاَفَةِ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: مَا ظَنَنْتَ أَنَّ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَتَيْنِ حَتَّى رَأَيْتَ أَخِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسَلِّمُ عَلَيْهِ بِالْخِلاَفَةِ. وَكَانَ مَمَّنْ سَعَى بِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَعْقُوبُ بْنُ دَاوُدَ وَكَانَ يَرَى رَأْيَ الزَّيْدِيِّهِ.

84 3 حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الصَّوْلِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ فَرَسْتَادٍ وَكَانَ مِنْهَا رَأْيَ تَوْشَةَ رَأَى خُودَ قَرَارِ بَدِهِ وَفَرَزَنْدَانَ مَرَا يَتِيمَ نَكْرًا.

83 2 حسين بن ابراهيم بن احمد بن هشام مؤدب گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن عیسی بن عبید از موسی بن قاسم بجلی از علی بن جعفر که گفت: محمد بن اسمعیل بن جعفر بن محمد علیه السلام نزد من آمد و گفت: محمد بن جعفر نزد هارون رفته است و بر او سلام خلافت کرده است و سپس گفته تا حال گمان نمی بردم که در زمین دو خلیفه است تا دیدم برادر خود موسی بن جعفر علیه السلام را که مردم بر او سلام به خلافت می دادند. و از جمله آنان که درباره موسی علیه السلام نزد هارون سعایت و بدگویی کردند یعقوب بن داود است و او مذهب زیدیه داشت.

84 3 محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن یحیی صولی از ابو العباس احمد بن عبد الله از علی بن محمد بن سلیمان نوفلی که گفت: روایت کرد برای ما

سليمان التوفلي قال: حدثنا ابراهيم بن ابي البلاد قال: كان يعقوب بن داود يخبرني انه قد قال بالامامه، فدخلت عليه بالمدينه في الليله التي اخذ فيها موسى بن جعفر عليه السلام في صبيحتها، فقال لي: كنت عند الوزير الساعه يعني يحيى بن خالد فحدثني انه سمع الرشيد يقول عند قبر رسول الله صلى الله عليه وآله كالمخاطب له: بابي أنت و أمي يا رسول الله إني أعتذر إليك من أمر قد عزمت عليه، فإني أريد أن آخذ موسى بن جعفر فأحبسه لأنني قد خشيت أن يلقي بين أمتك حربا تسفك فيها دماؤهم وأنا أحسب أنه سيأخذه غدا فلما كان من الغد أرسل إليه الفضل بن الربيع وهو قائم يصلي في مقام رسول الله صلى الله عليه وآله فأمر بالقبض عليه و حبسه.

4 85 حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني قال: حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن أبيه عن عبد الله بن صالح قال: حدثني صاحب الفضل بن الربيع عن الفضل بن الربيع قال: كنت ذات ليله في فراشي مع ابراهيم بن ابي البلاد كه گفت: يعقوب بن داود به من مي گفت: من مذهب اماميه دارم، ابراهيم ادامه داد در شبی كه صباح آن هارون موسى بن جعفر عليه السلام را دستگیر كرد نزد يعقوب بن داود رفتم، يعقوب گفت: الان نزد وزير يحيى بن خالد بودم به من نقل كرد كه شنيدم از هارون كه با قبر حضرت رسول صلى الله عليه وآله خطاب کرده مي گفت: پدر و مادرم فدای تو يا رسول الله صلى الله عليه وآله معذرت می خواهم از تو در اين كار كه عزم آن کرده ام می خواهم موسى بن جعفر عليه السلام را بگیرم و حبس کنم كه می ترسم او میان امت تو جنگی اندازد كه خونهاشان ريخته گردد.

يحيى گفت: گمان دارم كه او را فردا بگیرد.

و چون فردا شد فضل بن ربيع را بفرستاد و آن حضرت در مقام رسول صلى الله عليه وآله به نماز ايستاده بود او را بگرفتند و حبس کردند.

4 85 احمد بن زياد بن جعفر الهمداني گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهيم بن هاشم از پدرش از عبد الله بن صالح كه گفت: روایت کرد برای ما صاحب فضل بن ربيع از فضل بن ربيع كه گفت: شبی در فراش خود با كنيزان

بعض جواری، فلما كان في نصف الليل سمعت حركه باب المقصوره فراعنى ذلك فقالت الجاربه: لعل هذا من الريح. فلم يمض إلا يسير حتى رأيت باب البيت الذى كنت فيه قد فتح و إذا مسرور الكبير قد دخل علىّ فقال لى: أجب الأمير و لم يسلم علىّ فأيست فى نفسى و قلت: هذا مسرور دخل إلىّ بلا إذن و لم يسلم ما هو إلا القتل و كنت جنبا فلم أجسر أن أسأله إنظارى حتى اغتسل، فقالت الجاربه لما رأّت تحيرى و تبدّدى: ثق بالله عزّ و جلّ و انهض. فنهضت و لبست ثيابى و خرجت معه حتى أتيت الدار فسلمت على أمير المؤمنين و هو فى مرقده، فردّ علىّ السّلام، فسقطت، فقال: تداخلك رعب؟ قلت: نعم يا أمير المؤمنين فتركنى ساعه حتى سكنت ثم قال لى: سر إلى حبسنا فأخرج موسى بن جعفر بن محمّد و ادفع إليه ثلاثين ألف درهم فاخلع عليه خمس خلع و احمله على ثلاث مراكب و خيرّه بين المقام معنا أو الرّحيل عدّا إلى أى بلد أراد و أحبّ. فقلت: يا أمير المؤمنين تأمر بإطلاق موسى بن جعفر؟ قال لى: نعم فكررت ذلك عليه ثلاث مرّات خوابيده بودم، نصف شب بود که صدای در خانه را شنیدم، ترسیدم، کنیز گفت: شاید باد باشد، اندکی نگذشت که در خانه گشوده شد و مسرور الكبير داخل گشت و بر من سلام نکرده گفت: بیا، طمع از جان بریدم و گفتم این مسرور است که سرزده و بدون اجازه و سلام بر من وارد شده، حتما هارون خیال قتل مرا دارد، در آن حال جنب بودم و جرأت نکردم که از او برای غسل مهلت بخواهم، کنیز چون مرا چنان آشفته و حیران دید گفت: اعتماد بر خدای عزّ و جل کن و برو. برخاستم و جامه پوشیده با مسرور روانه گشتم تا به خانه ای که هارون خفته بود وارد شدم و سلام کردم جواب سلام باز داد و من خود را بر زمین انداختم، گفت:

ترسیده ای؟ گفتم: آری یا امیر المومنین! ساعتی صبر کرد تا من به حال خود آمدم، سپس گفت: برو به این زندان ما و موسى بن جعفر بن محمد علیهما السّلام را بیرون آور و سى هزار درهم به او بده و پنج خلعت ببخش و او را بر سر مرکب بنشان و مخیر گردان خواهد با ما بماند و نخواهد هر جا که خواهد برود، گفتم: یا امیر المومنین! مرا می فرمایی که موسى بن جعفر را رها کنم، سه مرتبه تکرار کردم، گفت:

فقال لي: نعم وملك أتريد أن أنكث العهد؟ فقلت يا أمير المؤمنين و ما العهد؟ قال: بينا أنا في مرقدي هذا إذ ساورني أسود ما رأيت من السودان أعظم منه فقعد على صدري و قبض على حلقي و قال لي حبست موسى بن جعفر ظالما له؟ فقلت:

فأنا أطلقه و أهب له و أخلع عليه فأخذ عليّ عهد الله عزّ و جلّ و ميثاقه و قام عن صدري و قد كادت نفسي تخرج. فخرجت من عنده و وافيت موسى بن جعفر عليه السلام و هو في حبسه فرأيتة قائما يصليّ، فجلست حتى سلّم ثمّ أبلغته سلام أمير المؤمنين و أعلمته بالذي أمرني به في أمره و أتني قد أحضرت ما أوصله به. فقال: إن كنت أمرت بشيء غير هذا فافعله. فقلت: لا و حقّ جدك رسول الله صلى الله عليه و آله ما أمرت إلاّ بهذا. قال:

لا- حاجه لي في الخلع و الحملان و المال إذا كانت فيه حقوق الأئمّه. فقلت: ناشدتك بالله أن لا تردّه فيغتاظ. فقال: اعمل به ما أحببت فأخذت بيده عليه السلام و أخرجته من السجن ثمّ قلت له: يا ابن رسول الله أخبرني السبب الذي نلت به هذه الكرامه من هذا الرجل فقد و جب حقّي عليك لبشارتي إياك و لما آرى، و اى بر تو، مى خواهى من عهد بشكنم؟ گفتم: يا امير المومنين! چه عهدى؟ گفت: در همين جا كه خفته ام ناگاه ديدم سپاهى بر سر من جست و از او بزرگتر و مهيبتر سپاهى نديده بودم.

بر سينه من بنشست و حلق من بگرفت و گفت موسى بن جعفر عليه السلام را به ظلم حبس كردى؟ گفتم: او را رها مى كنم و مال مى بخشم و خلعت مى دهم پس از من عهد خدا گرفت و از سينه ام برخاست و نزديك بود جانم بيرون رود، فضل گفت: از پيش او بيرون آمدم و موسى عليه السلام را در حبس ديدم كه ايستاده نماز مى گزارد، نشستم تا سلام داد، سلام امير المؤمنين به او رسانيدم و آنچه فرموده بود درباره او گفتم، فرمود: اگر كارى غير اين نيز فرموده بكن، گفتم: به حق جدت رسول خدا صلى الله عليه و آله غير آن چه گفتم مرا نفرمود، فرمود: مرا حاجت به خلعت و مركوب و مال او نيست چون حق امت در آن داخل است. گفتم: تو را به خدا قسم مى دهم كه آنها را رد نكنى كه او در خشم شود، فرمود: خود آنچه مى خواهى با آنها بكن، دست او گرفتم و او را از زندان بيرون آوردم و گفتم: يا بن رسول الله! مرا بگو به چه سبب اين مرد در اين وقت در مقام اكرام تو برآمد كه من بر تو حق ثابت کرده ام و براى تو اين بشارت آورده ام

أجراه الله على يدي من هذا الأمر؟ فقال عليه السلام: رأيت النبي ليله الأربعاء في النوم فقال لي: يا موسى أنت محبوس مظلوم فقلت نعم يا رسول الله محبوس مظلوم فكرّر عليّ ذلك ثلاثاً ثم قال وإن أدرى لعلّه فتنه لكم و متاع إلى حين أصبح غدا صائما و أتبعه بصيام الخميس و الجمعة، فإذا كانت وقت الإفطار فصلّ اثنتي عشرة ركعة تقرأ في كلّ ركعة الحمد مرّة و اثنتا عشرة مرّة قل هو الله أحد، فإذا صلّيت منها أربع ركعات فاسجد ثم قل: يا سابق الفوت و يا سامع كلّ صوت يا محيي العظام و هي رميم بعد الموت أسألك باسمك العظيم الأعظم أن تصلّي عليّ محمّد عبدك و رسولك و عليّ أهل بيته الطيّبين و أن تعجّل لي الفرج ممّا أنا فيه. ففعلت فكان الذي رأيت.

86 5 حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رضی الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم قال: حدّثني محمّد بن الحسن المدنيّ عن أبي عبد الله بن الفضل عن أبيه الفضل قال: كنت أحجب الرّشيد فأقبل و خداوند این کار خیر را به دست من جاری کرده؟ فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله را شب چهارشنبه در خواب دیدم فرمود: یا موسی تو محبوسی و مظلومی؟ گفتم: آری یا رسول الله! محبوس مظلوم و سه بار این سخن تکرار کرد سپس گفت: «نمی دانم شاید آزمایش الهی باشد و اندک مدتی در دنیا خرّم باشید» فرمود: فردا و پنجشنبه و جمعه روزه باش، در وقت افطار دوازده رکعت نماز بگزار و در هر رکعت «حمد» یک بار و «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ» دوازده بار و چون چهار رکعت گزاردی سجده کن و بگو «یا سابق الفوت و یا سامع کل صوت و یا محیی العظام و هي رميم بعد الموت اسئلك باسمك العظيم الاعظم ان تصلي علي محمد عبدك و رسولك و علي اهل بيته الطيبين الطاهرين و ان تعجل لي الفرج مما انا فيه» آنچه فرموده بود کردم آن شد که دیدی.

86 5 احمد بن زياد بن جعفر همدانی گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن حسن مدنی که گفت: روایت کرد برای ما ابی عبد الله بن فضل از پدرش فضل بن ربیع که گفت: من حاجب رشید بودم

علیٰ یوما غضبان و بیده سیف یقلبه فقال لی: یا فضل بقرابتی من رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ لئن لم تأتنی باین عمی الآن لآخذنّ الذی فیہ عیناک. فقلت: بمن أجتک؟ فقال: بهذا الحجازی. فقلت: و ایّ الحجازی؟ قال موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السّلام. قال الفضل: فخفت من اللّٰه عزّ و جلّ أن أجدّ به إلیه ثمّ فکرت فی التّقمه فقلت له: أفعل فقال: ایتنی بسوّاطین و [هسارین] هصّارین و جلاّدین قال: فأتیته بذلك و مضیت إلی منزل ابی ابراهیم موسی بن جعفر علیه السّلام فأتیته إلی خربه فیها کوخ من جرائد التّخل فإذا أنا بغلام أسود فقلت له: استأذن لی علی مولاک یرحمک اللّٰه. فقال لی:

لج فلیس له حاجب و لا- بوّاب فولجت إلیه فإذا أنا بغلام أسود بیده مقصّ يأخذ اللّٰحم من جبینہ و عرنین أنفه من کثره سجوده، فقلت له: السّلام علیک یا ابن رسول اللّٰه أجب الرّشید. فقال: ما للرّشید و ما لی أما تشغله نعمته عنّی ثمّ وثب مسرعا و هو یقول:

لو لا أنّی سمعت فی خبر عن جدّی رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیہ و آلہ أنّ طاعه السّلمطان للتّقیّه واجبہ إذا روزی هارون در حالی که غضبناک بود و به دست شمشیری داشت و می گردانید گفت: ای فضل! به حق خویشی من به رسول خدا صلی اللّٰه علیہ و آلہ اگر پسر عمویم را نیاوری سرت بردارم، گفتم: که را بیاورم؟ گفت: این حجازی را، گفتم: کدام حجازی را؟ گفت: موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السّلام، ترسیدم از خداوند که او را بیاورم، چون در عقوبت کار اندیشیدم گفتم: خواهم کرد، هارون گفت: دو شلاق زن و دو شمشیر تیز و دو جلاّد حاضر کن، حاضر ساختم و متوجه منزل موسی بن جعفر علیه السّلام شدم، آمدم به خانه خرابی آنجا کوخی بود از شاخه های درخت خرما و غلام سیاهی دیدم، گفتم: خدا بر تو رحمت کند از مولای خود اذنی بگیر، گفت: در او را حاجبی نیست، در آمدم، دیدم غلامی سیاه که قیچی به دست دارد بارها [پینه] از پیشانی و بالای بلندی بینی آن حضرت که از بسیاری سجود پیدا شده قیچی می کند، گفتم:

السّلام علیک یا ابن رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیہ و آلہ! هارون شما را خوانده، فرمود: رشید را با من چه کار است؟ نعمت و دولت او را از من مشغول نساخته؟ سپس برجست و می فرمود: اگر نه آن است که از جدّ خود شنیده ام که فرمود: اطاعت سلطان برای تقیه واجب است

ما جئت. فقلت له: استعدّ للعقوبه يا ابراهيم رحمك الله. فقال عليه السلام: أليس معي من يملك الدنيا والآخرة ولن يقدر اليوم على سوء بي إن شاء الله تعالى. قال فضل بن الربيع: فرأيتُه وقد أدار يده عليه السلام يلوح بها على رأسه عليه السلام ثلاث مرّات فدخلت على الرّشيد فإذا هو كأنه امرأه ثكلى قائم حيران فلما رأني قال لي: يا فضل فقلت لبيك فقال جئتنى باین عمّی قلت نعم قال لا تكون أزعجته فقلت لا قال لا تكون أعلمته أنّي عليه غضبان فإني قد هيّجت على نفسي ما لم أرده ائذن له بالدخول فأذنت له فلمّا رآه وثب إليه قائما و عانقه وقال له مرحبا باین عمّی و أخي و وارث نعمتی ثمّ أجلسه على مخدّه فقال له: ما الذي قطعك عن زيارتنا؟ فقال:

سعه مملکتک و حبّک للدّنيا. فقال:

ایتونی بحقّه الغالیه فأتی بها فغلفه بیده ثمّ أمر أن یحمل بین یدیه خلع و بدرتان دنانیر فقال موسی بن جعفر: و الله لو لا أنّی أری أن أزوّج بها من عزّاب بنی ابي طالب لئلاّ ینقطع نسله أبدا ما قبلتها ثمّ تولّی علیه السّلام و هو یقول الحمد لله ربّ العالمین. فقال الفضل:

یا امیر المؤمنین أردت أن تعاقبه فخلعت نمی آمدم، گفتم: مهیّای عقوبت باش یا ابا ابراهیم خدا رحم کند، فرمود: مگر مالک دنیا و آخرت همراه من نیست؟ امروز بدی به من نرساند اگر خدا خواهد، فضل گوید: دست خود سه بار دور سر گردانید و چون داخل شدم رشید چون کنیزی فرزند مرده حیران ایستاده، مرا دید و گفت: یا فضل! گفتم: لبيک، گفت: آوردی پسر عم مرا؟ گفتم: آری، گفت: مبادا او را ترسانده باشی؟ گفتم: نه، گفت: نگفتی که بر او غضبناکم؟ نفسم مرا به کاری واداشت که نمی خواستم، او را اذن دخول بده، اذن دادم چون درآمد، رشید برجست و دست در گردن او کرد و گفت: مرحبا ای پسر عم و برادر و وارث نعمت من، او را بر روی بالشت بنشانند و گفت: چه مانع از دیدن من شده؟ فرمود: وسعت مملکت تو و دوستی دنیا، گفت:

حقه غالیه بیاورید، برگرفت در محاسن او مالید سپس دستور داد چند خلعت و دو کیسه طلا عطا نمایند، موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: و الله اگر نمی خواستم عزبان بنی ابي طالب را داماد کنم تا نسل او منقطع نشود قبول نمی کردم، از پیش رشید برگشت و می فرمود: الحمد لله ربّ العالمین فضل گفت: یا امیر المؤمنین! خواستی او را عقوبت کنی پس خلعت بخشیدی

عليه و أكرمه؟ فقال لي: يا فضل إنك لما مضيت لتحييني به رأيت أقواما قد أهدقوا بداري بأيديهم حراب قد غرسوها في أصل الدار يقولون: إن أذى ابن رسول الله خسفنا به و إن أحسن إليه انصرفنا عنه و تركناه. فتبعته عليه السلام فقلت له: ما الذي قلت حتى كفت أمر الرشيد؟ فقال دعاء جدِّي عليّ بن أبي طالب كان إذا دعا به ما برز إلى عسكر إلا هزمه و لا إلى فارس إلا قهره و هو دعاء كفايه البلاء. قلت: و ما هو؟ قال: قلت اللهم بك [أسار] أساور و بك أحاول و بك أجاور و بك أصول و بك أنتصر و بك أموت و بك أحيا أسلمت نفسي إليك و فوّضت أمري إليك و لا حول و لا قوه إلا بالله العليّ العظيم اللهم إنك خلقتني و رزقتني و سترتني عن العباد بلطفك ما خولتني و أغنيتني إذا هويت رددي و إذا عثرت قومتي و إذا مرضت شفيتني و إذا دعوتك أجبتني يا سيدي ارض عني فقد أرضيتني.

و اكرام نمودی، گفت: ای فضل! وقتی تو رفتی، قومی چند خانه مرا احاطه کرده و شمشیرها در دست داشتند آنها را در پای دیوار خانه فرو برده و می گفتند: اگر آزار رساند پسر رسول خدا را، او و خانه اش را به زمین فرو بریم و اگر نیکی کرد، رهاش کنیم، فضل گفت: پس از پی آن حضرت رفتم و پرسیدم: چه گفتی که از شر رشید سالم ماندی؟ فرمود: دعاء جدم علی بن ابی طالب خواندم، چون آن دعا را می خواند، به هر لشکری می رفت از او به هزیمت می شدند و با هر سوار که مقابل می شد بر او غلبه می نمود و آن دعای کفایت بلاست گفتم: آن کدام است؟ فرمود: «اللهم بك اساور و بك احاول و بك اجاور و بك اصول و بك انتصر و بك اموت و بك احى اسلمت نفسي اليك و فوضت امري اليك و لا حول و لا قوه الا بالله العلي العظيم اللهم انك خلقتني و رزقتني و سترتني من العباد بلطفك ما خولتني و اغنيتني اذا هويت رددي و اذا عثرت قومتي و اذا مرضت شفيتني و اذا دعوتك اجبتني يا سيدي ارض عني فقد ارضيتني».

876 حدّثنا أبو رضى الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن عثمان بن عيسى عن أصحابه قال: قال أبو يوسف للمهدىّ و عنده موسى بن جعفر عليه السّلام تأذن لى أن أسأله عن مسائل ليس عنده فيها شىء؟ فقال له: نعم فقال لموسى بن جعفر عليه السّلام: أسألك قال: نعم قال: ما تقول فى التّظليل للمحرم؟ قال لا يصلح. قال فيضرب الخباء فى الأرض ويدخل البيت قال نعم قال فما الفرق بين هذين؟ قال أبو الحسن عليه السّلام: ما تقول فى الطّامث أو تقضى الصّلاه قال لا قال فتقضى الصّوم قال نعم قال و لم قال هكذا جاء قال أبو الحسن عليه السّلام:

و هكذا جاء هذا فقال المهدىّ لأبى يوسف ما أراك صنعت شيئا؟ قال: رمانى بحجر دامغ.

887 حدّثنا أحمد بن يحيى المکتب قال:

حدّثنا أبو الطّيب أحمد بن محمّد الوراق قال: حدّثنا عليّ بن هارون الحميرى قال:

حدّثنا عليّ بن محمّد بن سليمان التّوفلىّ 876 على بن إبراهيم بن هاشم از پدرش از عثمان بن عيسى روايت کرده که گفت: ابو يوسف وقتى موسى بن جعفر عليه السّلام نزد مهدى بود به او گفت: اذن مى دهى مرا که از او چند مسئله پيرسم که از آن خبر ندارد؟ گفت:

پيرس، گفت: چه مى گويى اگر محرم در سايه راه رود، فرمود: نتواند، گفت: اگر خيمه زند در زمينى و داخل آن شود فرمود: بتواند، گفت:

فرق اين دو حال چيست، آن حضرت فرمود:

چه مى گويى در زن حائض، نماز قضا مى کند؟ گفت: نه. فرمود: روزه قضا مى کند؟ گفت: آرى، فرمود: اين فرق از کجاست؟ گفت: چنين به ما آمده، فرمود: اين هم به ما چنين آمده، مهدى به ابو يوسف گفت: کارى نساختى؟ گفت:

سنگى بر من انداخت که دماغم را بشکست.

887 احمد بن يحيى مکتب گوید: روايت کرد برای ما ابو الطّيب احمد بن محمد وراق از علي بن هارون حميرى از علي بن محمد بن سليمان نوفلى که گفت: روايت کرد برای ما

قال: حدّثنی اَبی عن علی بن یقطین قال:

أنهی الخبر إلى اَبی الحسن موسى بن جعفر علیه السّلام و عنده جماعه من اهل بيته بما عزم إليه موسى بن المهديّ في أمره، فقال لأهل بيته: ما تشيرون قالوا نرى أن تتباعد عنه و أن تعيّب شخصك فإنّه لا يؤمن شرّه فتبسّم أبو الحسن عليه السّلام ثم قال:

زعمت سخينه أن ستغلب ربّها

و ليغلبنّ مغالب الغلاب

ثم قال: رفع يده إلى السّماء فقال: اللهمّ كم من عدوّ شحذ لي ظبه مديته و أرفف لي شبا حدّه و داف لي قواتل سمومه و لم تنم عنّي عين حراسته فلمّا رأيت ضعفي عن احتمال الفوواح و عجزى ذلك عن ملّمات الحوائج صرفت ذلك عنّي بذلك بحولك و قوتك لا بحولي و قوتّي فألقيته في الحفير الّذي احتفّره لي خائبًا ممّا أمّله في دنياه متباعدًا ممّا رجاه في آخرته فلك الحمد على ذلك قدر استحقاقك سيّدي اللهمّ فخذة بعزّتك و [أقلل] [أفلل] حدّه عنّي بقدرتك و اجعل له شغلا فيما يليه و عجزا عمّن يناويه اللهمّ و أعدني عليه من عدوى حاضره تكون من غيظي شفاء و من حقّي پدرم از علی بن یقطین که گفت: به ابي الحسن موسى بن جعفر علیه السّلام زمانی که جماعتی نزد او بودند، خبر رسانیدند که موسى بن مهدی قصد او دارد، به اهل بیت خود فرمود: چه صلاح می دانید؟ گفتند: صلاح در آن است که از او دور شوی و خود را غایب سازی تا از شر او ایمن باشی. تبسم نمود و بخواند:

سخينه گمان دارد بر سرورش غالب شود

ممکن است همیشه پیروز مند، گاهی مغلوب شود

حضرت دست به آسمان برداشت و فرمود:

خدایا! بسا دشمنی که شمشیر خود را به جهت من تیز کرده و غذای مرا مسموم کرده و لحظه ای از من غفلت نکرده، تو چون ضعف مرا در مصائب دیدی به نیروی خودت او را کنار زدی و مرا از شرّ او ایمن کردی، او را با ناامیدی از رسیدن به آمال دنیوی و آنچه در آخرت به آن امید داشت در همان چاهی انداختی که برای من حفر کرده بود، خدایا! تو را سپاس می گویم به مقداری که استحقاق داری، خدایا! او را به عزّت و قدرت خود بگیر و شمشیرش را بر من کند کن، او را سرگرم کارهایش نما و مقابل دشمنش عاجز گردان، اینک مرا یاری فرما و از او انتقام مرا بگیر تا خشم درونم فرو نشیند و حقّی را که بر او دارم به دست

عليه وفاء وصل اللهم دعائي بالإجابة وانظم شكائتي بالتغيير وعرفه عما قليل ما وعدت الظالمين وعرفني ما وعدت في إجابة المضطرين
إنك ذو الفضل العظيم والمن الكريم. قال ثم تفرق القوم فما اجتمعوا إلا لقراء الكتاب الوارد عليه بموت موسى بن المهدي ففى ذلك يقول
بعض من حضر موسى بن جعفر عليه السلام من أهل بيته شعرا:

و ساريه لم تسر في الأرض تبتغي

محلا ولم تقطع بها البعد قاطع

سرت حيث لم تجد الركاب ولم تنخ

لورد ولم يقصر لها العبد مانع

تمر وراء الليل والليل ضارب

بجثمانه فيه سمير وهاجع

تفتح أبواب السماء ودونها

إذا قرع الأبواب منهن قارع

إذا وردت لم يرد الله وفدها

على أهلها والله راء و سامع

وإني لأرجو الله حتى كأنما

أرى بجميل الظن ما الله صانع

آورم، خدایا دعایم را اجابت فرما و شکایتم را تغییر ده، و آنچه را به ظالمین وعده دادی به او و آنچه را در اجابت دعای مضطربین وعده دادی
به من نشان ده، تو دارای فضل بزرگ و نعمتهای بارزش هستی». راوی گوید: حاضرین متفرق شدند و مجتمع نشدند مگر برای خواندن نامه
ای که خبر مرگ موسی بن مهدی در آن بود.

یکی از حاضرین مجلس موسی بن جعفر علیه السلام از اهل بیث این ابیات را سرود:

بسا دعایی که شبانه به آسمان می رود

و کس نمی تواند مانع آن شود

به جایی می رود که هیچ کاروانی در آن

حرکت نکرده و پر از موانع است

این دعا از پس پرده شب زمانی که عده ای

بیدار و عده ای خواب هستند حرکت می کند

قبل از این که دعا به آسمان برسد و کسی

درهای آسمان را بکوبد آن درها باز می شود

چون قافله آنجا رسد، خدا پیش قراولانش را

باز نمی گرداند، خداوند بینا و شنواست

من به فضل خدا امیدوارم، گویا از حسن

ظنّ به خدا می بینم که خدا چه کار خواهد کرد

ص: 123

89 8 حدّثنا أبو أحمد هانی بن محمّد بن محمود العبديّ رضی الله عنه قال: حدّثنی ابي یاسناده رفعه: أنّ موسى بن جعفر عليه السّلام دخل علی الرّشید فقال له الرّشید: یا ابن رسول الله أخبرنی عن الطّبائع الأربع؟ فقال موسى عليه السّلام: أمّا الرّیح فإنّه ملک یداری و أمّا الدّم فإنّه عبد غارم و ربّما قتل العبد مولاه و أمّا البلغم فإنّه خصم جدل إن سددته من جانب انفتح من آخر و أمّا المرّه فإنّها الأرض إذا اهتزّت رجفت بما فوقها.

فقال له هارون: یا ابن رسول الله تنفق علی النّاس من كنوز الله و رسوله.

90 9 حدّثنا أبو أحمد هانی بن محمّد بن محمود العبديّ قال: حدّثنا محمّد بن محمود یاسناده رفعه إلى موسى بن جعفر عليه السّلام أنّه قال: لمّا دخلت علی الرّشید سلّمت علیه فردّ علیّ السّلام ثمّ قال: یا موسى بن جعفر خلیفتین یجبی إلیهما الخراج؟ فقلت: یا امیر المؤمنین أعیذک 89 8 ابو احمد هانی بن محمد بن محمود عبدي گوید: پدرم چنین برای ما روایت کرد و گفت:

موسی بن جعفر علیه السّلام بر رشید داخل شد، رشید به او گفت: یا بن رسول الله مرا از طبایع اربع خبر ده، فرمود: باد پادشاهی است که مداوا می کند، خون برده ای بدهکار است چه بسا غلام مولا را بکشد، اما بلغم او خصمی است پر جدل. اگر او را از جانبی مسدود کنی از جانب دیگر منفتح گردد و صفرا چون زمینی است که سرسبز شود و گیاه برویاند، هارون گفت: یا بن رسول الله بر مردم انفاق می کنی از گنجهای خدا و رسول او.

90 9 ابو احمد هانی بن محمد بن محمود عبدي گوید: محمد بن محمود برای ما روایت کرد و گفت: موسی بن جعفر علیه السّلام فرمود: چون مرا بر رشید داخل کردند، بر او سلام کردم جواب بداد، پس گفت: یا موسی بن جعفر! به دو خلیفه خراج می دهند؟ گفتیم: یا امیر المؤمنین! تو را در پناه خدا درمی آورم از این که گناه خود و مرا بر

بالله أن تبوء بإثمي وإثمك و تقبل الباطل من أعدائنا علينا فقد علمت أنه قد كذب علينا منذ قبض رسول الله صلى الله عليه وآله بما علم ذلك عندك فإن رأيت بقربتك من رسول الله صلى الله عليه وآله أن تأذن لي أحدثك بحديث؟ أخبرني به أبي عن آبائه عن جدّه رسول الله صلى الله عليه وآله؟ فقال: قد أذنت لك. فقلت:

أخبرني أبي عن آبائه عن جدّه رسول الله صلى الله عليه وآله أنه قال: إن الرّحم إذا مسّت الرّحم تحرّكت واضطربت فناولني يدك جعلني الله فداك فقال: ادن فدنوت منه فأخذ بيدي ثمّ جذبني إلى نفسه و عانقني طويلا ثمّ تركني و قال: اجلس يا موسى فليس عليك بأس.

ف نظرت إليه فإذا إنّه قد دمعت عيناه فرجعت إلى نفسي فقال: صدقت و صدق جدك صلى الله عليه وآله لقد تحرّك دمي واضطربت عروقي حتّى غلبت على الرّقه و فاضت عيناى و أنا أريد أن أسألك عن أشياء تتلجج في صدرى منذ حين لم أسأل عنها أحدا فإن أنت أحببتى عنها خلّيت عنك و لم أقبل قول أحد فيك و قد بلغنى أنك لم تكذب قطّ فاصدقنى عمّا أسألك ممّا فى قلبى. فقلت:

ما كان علمه عندي فإني مخبرك إن أنت گردن گیری و قبول کنی باطل را از دشمنان ما، همانا می دانی از آن زمان که رسول خدا صلى الله عليه وآله از جهان برفت دایم بر ما دروغ بستند، اینک به حق قرابت تو با رسول خدا صلى الله عليه وآله مرا اذن دهی که با تو حدیثی گویم که به آن خبر داده پدرم از پدران خود از جدم رسول خدا صلى الله عليه وآله، هارون گفت: تو را اذن دادم، گفتم: خبر داد مرا پدرم از پدرانش از جدم رسول خدا صلى الله عليه وآله و آله که فرمود: هرگاه دو خویشاوند همدیگر را لمس کنند، حسّ خویشاوندی بیدار می شود، قربانت گردم تو هم دستت را به من بده، هارون گفت: نزدیکتر بیا، نزدیک شدم دستم را گرفت و به خود کشید و دست در گردن من کرد و گفت: بنشین یا موسی! باکی بر تو نیست، پس دیدم دو چشمش پر از اشک شده، به خود آمدم پس گفت: راست گفتمی و راست گفت جدّت، خون من حرکت کرد و عروق من مضطرب شد و رقت بر من غالب گشت و اشک دو چشمم روان شد، می خواهم از تو چندی بپرسم که روزگاری در سینه ام بوده و از کسی نپرسیده ام اگر جوابم دهی، قول کسی را درباره تو قبول نکنم، شنیده ام که هرگز دروغ نگفته ای، پس راست بگو در جواب آنچه می پرسم. گفتم:

آنچه بدانم خواهم گفت

أَمَّنْتَنِي. فَقَالَ: لَكَ الْأَمَانُ إِنْ صَدَقْتَنِي وَتَرَكْتَ التَّقِيَّةَ الَّتِي تَعْرِفُونَ بِهَا مَعْشَرَ بَنِي فَاطِمَةَ. فَقُلْتُ: أَسْأَلُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَمَّا شِئْتَ. قَالَ: أَخْبِرْنِي لِمَ فَضَدَّ لِمْتُمْ عَلَيْنَا وَنَحْنُ فِي شَجَرِهِ وَاحِدُهُ وَبَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَنَحْنُ وَأَنْتُمْ وَاحِدٌ إِذَا بَنُو الْعَبَّاسِ وَأَنْتُمْ وَلِدُ أَبِي طَالِبٍ وَهُمَا عَمَّا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَرَابَتُهُمَا مِنْهُ سِوَاةٌ؟ فَقُلْتُ: نَحْنُ أَقْرَبُ. قَالَ وَكَيْفَ ذَلِكَ؟ قُلْتُ لِأَنَّ عَبْدَ اللَّهِ وَابَا طَالِبَ لِأَبٍ وَأُمٍّ وَأَبُوكُمُ الْعَبَّاسُ لَيْسَ هُوَ مِنْ أُمَّ عَبْدِ اللَّهِ وَلَا مِنْ أُمِّ أَبِي طَالِبٍ. قَالَ: فَلِمَ ادَّعَيْتُمْ أَنْكُمْ وَرَثَتُمُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْعَمِّ يَحْجِبُ ابْنَ الْعَمِّ وَقَبْضَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَدْ تَوَفَّى أَبُو طَالِبٍ قَبْلَهُ وَالْعَبَّاسُ عَمُّهُ حَتَّى؟ فَقُلْتُ لَهُ: إِنْ رَأَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يَعْفِينِي مِنْ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ وَيَسْأَلْنِي عَنْ كُلِّ بَابٍ سِوَاةٍ يَرِيدُهُ. فَقَالَ: لَا— أَوْ تَجِيبُ. فَقُلْتُ فَآمَنِي فَقَالَ: قَدْ آمَنْتُكَ قَبْلَ الْكَلَامِ. فَقُلْتُ: إِنْ فِي قَوْلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ لَيْسَ مَعَ وَلَدِ الصَّالِحِ ذَكَرًا كَانَ أَوْ أُنْثَى لِأَحَدٍ سَهْمٌ إِلَّا لِلْأَبَوَيْنِ وَالزَّوْجِ وَالزَّوْجَةِ وَلَمْ يَثْبُتْ لِلْعَمِّ مَعَ وَلَدِ الصَّالِحِ مِيرَاثٌ وَلَمْ يَنْطِقْ بِهِ الْكِتَابُ إِلَّا أَنْ تَيْمًا وَعَدِيًّا وَبَنِي أُمِّيَّةٍ قَالُوا الْعَمُّ وَالِدَ رَأْيَا مِنْهُمْ إِنْ أَمَانٌ دَهِي، كَقَوْلِكَ: دَرِ أَمَانٌ هَسْتِي بِهْ شَرْطِي كَهْ رَاسْتِ كُوَيْبِي وَتَقِيَّةً رَا كَهْ شَمَا فَرَزَنْدَانِ فَاطِمَةَ بِهْ أَنْ مَشْهُورِيدِ، تَرَكَ كُنِي، كَقَوْلِكَ: أَنْجَحَهُ مِي خَوَاهِي بِيْرَسِ، هَارُونَ كَقَوْلِكَ: چَرَا خُودِ رَا بَرِ مَا تَرْجِيحِ مِي دَهِيدِ، مَا أَزِ يَكِ شَجَرِهِ ائِمِّ وَهُمَّ پَسْرَانِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، مَا پَسْرَانِ عَبَّاسِيْمِ وَشَمَا پَسْرَانِ اِبُو طَالِبِ كَهْ هَرْدُ عَمِّ رَسُوْلِ خُودَا بُوْدَنْدِ وَقَرَابَتِشَانِ يَكْسَانِ بُوْدِ، كَقَوْلِكَ: مَا نَزْدِيكَ تَرْيِمِ، كَقَوْلِكَ: چَرَا؟ كَقَوْلِكَ: چَوْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَابُو طَالِبِ أَزِ پَدْرٍ وَمَادَرِ بَرَادَرَنْدِ وَپَدْرِ شَمَا عَبَّاسِ أَزِ مَادَرِ ائِشَانِ نَيْسْتِ. كَقَوْلِكَ: چَرَا دَعْوِي مِي كَنِيْدِ كَهْ شَمَا وَارَثِ رَسُوْلِ خُودَا هَسْتِيْدِ، حَالِ أَنْكَهْ اِبُو طَالِبِ قَبْلَ أَزِ پِيَامْبَرِ وَفَاتِ كَرْدَهْ بُوْدِ وَعَبَّاسِ زَنْدَهْ بُوْدِ وَبَا وَجُوْدِ عَمُو، عَمُو زَادْگَانِ ارَثِ نَمِي بَرَنْدِ! كَقَوْلِكَ: اِگَرِ اَمِيْرِ صِلَاحِ دَانْدِ، مَرَا أَزِ ائِيْنِ مَعَاْفِ دَارْدِ وَغَيْرِ ائِيْنِ هَرْچَهْ خَوَاهِدِ مَطْرَحِ كَنْدِ، كَقَوْلِكَ: نَهْ بَايِدِ جَوَابِ دَهِي، كَقَوْلِكَ: اَمَانَمِ دَهْ، كَقَوْلِكَ: اَمَانِ دَادَهْ اَمِ، كَقَوْلِكَ: طَبِيقِ نَظْرِ عَلِيِّ بْنِ اِبِي طَالِبِ بَا وَجُوْدِ فَرَزَنْدِ صَلْبِي دَخْتَرِ يَا پَسْرِ جَزِ پَدْرِ، مَادَرِ وَهُمَسْرِ كَسِ سَهْمِ نَبْرِدِ، جَدَمِ بَا وَجُوْدِ فَرَزَنْدِ بَرَايِ عَمُو سَهْمِي قَائِلِ نَبُوْدِ وَدَرِ قُرْآنِ نِيْزِ چَنِيْنِ نِيَامَدَهْ، اَلْبَتَهْ اِبُو بَكْرِ وَعَمْرُ وَبَنِي اَمِيَّةِ بَا رَأْيِ خُودِ وَبَدُوْنِ مَدْرَكِي أَزِ پِيَامْبَرِ عَمُو رَا پَدْرِ حِسَابِ كَرْدَهْ وَجَزْءِ وَرَاثِ دَانِسْتَهْ اَنْدِ

بلا حقیقه و لا اثر عن الرسول صلی الله علیه و آله و من قال بقول علی علیه السلام من العلماء فقضایاهم خلاف قضایا هؤلاء هذا نوح بن درّاج يقول فی هذه المسأله بقول علی علیه السلام و قد حکم به و قد ولّاه أمير المؤمنين المصرین الکوفه و البصره و قد قضی به فأنهی إلى أمير المؤمنين فأمر بإحضاره و إحضار من يقول بخلاف قوله منهم سفیان الثوری و ابراهیم المدنی و الفضیل بن عیاض فشهدوا أنه قول علی علیه السلام فی هذه المسأله فقال لهم فیما أبلغنی بعض العلماء من أهل الحجاز فلم لا تقتون به و قد قضی به نوح بن درّاج فقالوا جسر نوح و جنبًا و قد أمضى أمير المؤمنين علیه السلام قضیّه يقول قدماء العاّمه عن النبی صلی الله علیه و آله أنه قال: علی أقضاکم و كذلك قال عمر بن الخطاب:

علی أقضانا و هو اسم جامع لأنّ جمیع ما مدح به النبی صلی الله علیه و آله أصحابه من القراء و الفرائض و العلم داخل فی القضاء. قال:

زدنی یا موسی. قلت: المجالس بالأمانات و خاصّه مجلسک. فقال: لا بأس علیک فقلت:

إنّ النبی لم یورث من لم یهاجر و لا أثبت له ولایه حتّی یهاجر. فقال: ما حجّتک فیہ؟ و علمائی که فتوای علی را پذیرفتند فتوایشان خلاف فتوای اینهاست، نوح بن درّاج رأی علی بن ابی طالب را پذیرفته و بر آن حکم داده و خلیفه او را حاکم بصره و کوفه کرد، او قضاوت نمود و خبر به خلیفه رسید، دستور داد او و مخالفینش، سفیان ثوری، ابراهیم مدنی و فضیل بن عیاض را حاضر کنند، آنها شهادت دادند که این رأی علی بن ابی طالب هست، امیر المؤمنین گفت: چرا شما به این فتوی نداده و نوح طبق آن قضاوت کرده، آنها گفتند: نوح جرأت داشت و ما ترسیدیم، امیر المؤمنین طبق گفته علمای اهل سنّت که از رسول خدا «اقضاکم علی» را نقل کرده اند قضاوت نوح را امضا کرد، عمر بن خطاب گفته: «بهترین قاضی ما علی است»، قضاء جامع اوصاف پسندیده است، الفاظی مثل قرائت و اداء واجبات و علم که پیامبر برای مدح اصحاب بکار برده داخل در قضاء است، هارون گفت: بیفزای ای موسی! گفتیم: انسان در مجلس ایمن است، خصوصاً مجلس شما! گفت: خطری نیست، گفتم: دلیل دیگر بر ارث نبردن عباس، این که پیامبر کسانی را که مهاجرت نکردند از ارث محروم کرد و ولایت آنها را امضا نکرد، هارون گفت: دلیلت چیست؟

فقلت: قول الله تعالى وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَا يَتَّبِعُهُمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَإِنَّ عَمِّي الْعَبَّاسَ لَمْ يَهَاجِرْ. فقال لي: أسألك يا موسى هل أفيتت بذلك أحدا من أعدائنا أم أخبرت أحدا من الفقهاء في هذه المسألة بشيء. فقلت: اللهم لا وما سألتني عنها إلا أمير المؤمنين ثم قال: لم جوّزتم للعامة و الخاصه أن ينسبواكم إلى رسول الله صلى الله عليه وآله و يقولون لكم يا بنى رسول الله صلى الله عليه وآله و أنتم بنو عليّ و إنما ينسب المرء إلى أبيه و فاطمه إنما هي و عاء و النبيّ صلى الله عليه وآله جدّكم من قبل أمّكم؟ فقلت: يا أمير المؤمنين لو أنّ النبيّ صلى الله عليه وآله نشر فخطب إليك كريمتك هل كنت تجيبه؟ فقال: سبحان الله و لم لا أجيبه بل أفخر على العرب و العجم و قريش بذلك. فقلت له: لكنّه صلى الله عليه وآله لا يخطب إليّ و لا أزوجه. فقال: و لم؟ فقلت: لأنّه صلى الله عليه وآله ولدني و لم يلدك فقال أحسنت يا موسى. ثم قال: كيف قلت إنا ذريّه النبيّ صلى الله عليه وآله و النبيّ صلى الله عليه وآله لم يعقب و إنما العقب للذكر لا للإنثى و أنتم ولد البنات و لا يكون لها عقب؟ فقلت: أسألك يا أمير المؤمنين بحقّ القرابه و القبر و من فيه إلا ما [أعفاني] گفتم: قول خدا «كسانی که ایمان آورده و هجرت نکرده اند، بین شما و آنها ولایت وجود ندارد تا هجرت کنند»، عمویم عباس هجرت نکرد، گفت:

ای موسی! آیا این را به دشمنان و فقهای ما بیان کرده ای؟ گفتم: جز امیر المؤمنین کسی از من سؤال نکرده، گفت: چرا اجازه می دهید مردم شما را به پیامبر منتسب کرده و بگویند: فرزندان رسول خدا! شما فرزندان علی هستید و اشخاص به پدرشان منتسب شوند، فاطمه ظرف است و پیامبر جدّ مادری شماست، گفتم: یا امیر المؤمنین! اگر پیامبر زنده شوند و دختر شما را خواستگاری کنند، جواب مثبت می دهید؟ گفت: سبحان الله! چرا اجابت نکنم، بلکه بر عرب و عجم و قریش افتخار می کنم. گفتم: ولی آن حضرت نه از دختر من خواستگاری می کند و نه من دخترم را به ازدواج او در می آورم، گفت: چرا؟ گفتم: زیرا ایشان پدر من است و پدر شما نیست، گفت: احسنت ای موسی! گفت: چرا می گوید ذریه پیامبر هستید، پیامبر نسلی بر جای نگذاشت و نسل از اولاد ذکور است نه اناث، شما فرزندان دختر او هستید و دختر نسل ندارد، گفتم: به حقّ خویشاوندی و به حقّ قبر و آن کس که در آن است مرا از پاسخ این سؤال معاف دارید

أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ تَبْتَهَلُ فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» و لم يدع أحد أنه أدخل النبي صلى الله عليه وآله تحت الكساء عند المباهله للنصاري إلا علي بن أبي طالب و فاطمه و الحسن و الحسين فكان تأويل قوله تعالى أبناءنا الحسن و الحسين و نساءنا فاطمه و أنفسنا علي بن أبي طالب عليه السلام على أن العلماء قد أجمعوا على أن جبرئيل عليه السلام قال يوم أحد: يا محمد إن هذه لهي المواساه من علي. قال: لأنه مني و أنا منه فقال جبرئيل: و أنا منكما يا رسول الله صلى الله عليه وآله ثم قال: لا سيف إلا ذو الفقار و لا فتى إلا علي فكان كما مدح الله تعالى به خليفه عليه السلام إذ يقول «فَتَى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ» إنما معشر بني عمك نفتخر بقول جبرئيل إنه منا فقال: أحسنت يا موسى ارفع إلينا حوائجك. فقلت له: أول حاجه أن تأذن لابن عمك أن يرجع إلى حرم جدّه و إلى عياله. فقال: ننظر إن شاء الله تعالى.

فروى أنه أنزله عند السندی بن شاهك فرعم أنه توفي عنده و الله أعلم.

وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ تَبْتَهَلُ فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» کسی دعوی نکرده که آن حضرت در روز مباهله با نصاری کسی را زیر رداء خود درآورده باشد مگر علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام، مراد از «ابناءنا» حسن و حسین و مراد از «نساءنا» فاطمه و مراد از «انفسنا» علی بن ابی طالب علیهم السلام است، همه علما نیز متفق القول هستند بر اینکه جبرئیل علیه السلام روز احد گفت: ای محمد! این کار علی نشانه جانفشانی است و رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: زیرا او از من است و من از او، جبرئیل گفت: و من از شما هستم یا رسول الله! سپس گفت: «لا سيف إلا ذو الفقار و لا فتى إلا علي» و اطلاق جوانمرد بر علی همانند آن است که خداوند خلیل خود ابراهیم علیه السلام را به آن مدح نمود و فرمود: «فتی یذکرهم یقال له ابراهیم» ما پسران عمومی تو فخر می کنیم به قول جبرئیل که او از ماست، گفت: احسنت یا موسی! حاجات خود را به ما بگو، گفتیم: اول آن که اذن دهی پسر عمت را تا به حرم جد خود و عیال خود بازگردد، گفت: ببینم ان شاء الله، و روایت شده که هارون آن حضرت را نزد سندی بن شاهک فرود آورد و او دعوی کرد که وفات یافت نزد او و الله اعلم.

10 91 حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقانيّ رضی اللّٰه عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى الصّوليّ قال: حدّثنا أبو العباس أحمد بن عبد اللّٰه عن عليّ بن محمّد بن سليمان التّوفليّ قال: سمعت أبي يقول: لمّا قبض الرّشيد على موسى بن جعفر عليه السّلام قبض عليه و هو عند رأس النّبىّ صلّى اللّٰه عليه وآله قائما يصلّى فقطع عليه صلّاته و حمل و هو يبكي و يقول: أشكو إليك يا رسول اللّٰه ما ألقى و أقبل النّاس من كلّ جانب يبكون و يصيحون. فلمّا حمل إلى بين يدي الرّشيد شتمه و جفاه فلمّا جنّ عليه اللّيل أمر بيّتين فهبّتا له فحمل موسى بن جعفر إلى أحدهما في خفاء و دفعه إلى حسان السّرويّ و أمره بأن يصير به في قبّه إلى البصره فيسلّم إلى عيسى بن جعفر بن أبي جعفر و هو أميرها و وجّه قبّه أخرى علانيه نهارا إلى الكوفه معها جماعه ليعمّي على النّاس أمر موسى بن جعفر عليه السّلام فقدم حسان البصره قبل التّرويه بيوم فدفعه إلى عيسى بن جعفر بن أبي جعفر نهارا علانيه حتّى عرف ذلك و 10 91 محمّد بن ابراهيم بن اسحاق طالقانيّ گوید: روایت کرد برای ما محمد بن يحيى صولى از ابو العباس احمد بن عبد الله از على بن محمد بن سليمان نوفلى كه گفت: از پدر خود شنيدم كه مى گفت: هارون موسى بن جعفر عليهما السّلام را گرفت زمانى كه در حرم رسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه و آله در حال نماز بود كه نمازش را قطع كردند و او را بردند، در حالى كه مى گريست و مى گفت: «به تو شكايتم مى كنم اى رسول خدا از اين ستم» مردم از هر طرف روى آوردند و مى گريستند و ناله مى كردند، چون او را پيش رشيد بردند او را دشنام داد و بى احترامى كرد و چون شب در آمد فرمود دو كجاوه مهيا نمودند، حضرت را در يكي از آن دو پنهان از مردم نشانديد و به حسان سرورى سپرد و فرمود كه ايشان را به بصره برد و تسليم عيسى بن جعفر بن ابى جعفر امير بصره كند و قبه ديگر را آشكارا و در روز به جانب كوفه روان كردند و با آن جماعتى بودند، پنهان ماند بر مردم كه او را كجا بردند، حسان يك روز قبل از ترويه به بصره رسيد، در روز و آشكارا او را به عيسى سپرد تا همه كس دانستند

شاع خبره فحبسه عيسى في بيت من بيوت المجلس الذي كان يجلس فيه و أقفل عليه و شغله العيد عنه فكان لا يفتح عنه الباب إلا في حالتين حاله يخرج فيها إلى الظهور و حاله يدخل فيها الطعام قال أبي: فقال لي الفيض بن أبي صالح و كان نصرانياً ثم أظهر الإسلام و كان زنديقا و كان يكتب لعيسى بن جعفر و كان بي خاصاً فقال: يا أبا عبد الله لقد سمع هذا الرجل الصالح في أيامه هذه في هذه الدار التي هو فيها من ضروب الفواحش و المناكير ما أعلم و لا أشك أنه لم يخطر بباله. قال أبي:

و سعی بی فی تلك الأيام إلى عيسى بن جعفر بن أبي جعفر علي بن يعقوب بن عون بن العباس بن ربيعة في رقعته دفعها إليه أحمد بن أسيد حاجب عيسى. قال: و كان علي بن يعقوب من مشايخ بني هاشم و كان أكبرهم سنّاً و كان مع كبر سنّه يشرب الشراب و يدعو أحمد بن أسيد إلى منزله فيحتفل له و يأتيه بالمغنين و المغنيات يطمع في أن يذكره لعيسى فكان في رقعته التي رفعها إليه إنك تقدم علينا محمد بن سليمان في إذنك و إكرامك و تخصّصه و خبر شايع شد، عيسى آن حضرت را در اتاقي از عمارت خود حبس نمود و بر آن قفل نهاد و عيد قربان چنان او را مشغول ساخت که از حضرت غافل بود، نمی گشودند در را مگر دو وقت یک وقت برای طهارت و ديگر برای آوردن آب و نان، پدرم گفت: فيض بن ابي صالح که اول نصرانی بود سپس اسلام ظاهر آورد، زنديق و کاتب عيسى بن ابي جعفر بود و با من ارتباط داشت گفت: يا ابا عبد الله! اين مرد صالح در اين روزها که در اين خانه بوده انواع اعمال ناپسند و فواحش و منکرات را شنیده، شک ندارم که ملتفت آنها نشده و دل به آنها نداده، بس که مشغول عبادت بوده، پدرم گفت: در اين ایام علی بن يعقوب بن عون بن عباس بن ربيعة بدگویی و سعایت من به عيسى بن جعفر کرد و توسط احمد بن اسيد حاجب عيسى رقعته به او فرستاد و گفت: علی بن يعقوب از مشايخ بني هاشم بود و بزرگتر از همه و با آن پيري شراب می خورد، احمد بن اسيد را می خواند و با او مجلس می گیرد او مرد و زن مغنی و مغنيه می آورد و امید داشت که احمد او را نزد عيسى یاد کرده و باعث ربط گردد و در رقعته نوشته بود: تو محمد بن سليمان را بر ما مقدم می داری در اکرام و او را مخصوص می سازی

بالمسك و فينا من هو أسنّ منه و هو يدين بطاعه موسى بن جعفر المحبوس عندك؟ قال أبي: فإني لقائل في يوم قانظ إذ حرّكت حلقة الباب عليّ، فقلت: ما هذا؟ قال لي الغلام: قعنب بن يحيى علي الباب يقول لا بدّ من لقائك السّاعه. فقلت: ما جاء إلّا لأمر ائذنوا له فدخل فخبّرني عن الفيض بن أبي صالح بهذه القصّه و الرّقععه قال و قد كان قال لي الفيض بعد ما أخبرني لا تخبر أبا عبد الله فتحزنه فإنّ الرّافع عند الأمير لم يجد فيه مساعا و قد قلت للأمير أفي نفسك من هذا شيء حتّى أخبر أبا عبد الله فيأتيك و يحلف علي كذبه فقال لا تخبره فتغمّه فإنّ ابن عمّه إنّما حمّله علي هذا الحسد له فقلت له يا أيّها الأمير أنت تعلم أنّك لا تخلو بأحد خلوتك به فهل حملك علي أحد قطّ؟ قال: معاذ الله قلت:

فلو كان له مذهب يخالف فيه النّاس لأحبّ أن يحملك عليه قال أجل و معرفتي به أكثر قال أبي فدعوت بدائتي و ركبت إلى الفيض من ساعتی فصرت إليه و معي قعنب في الظّهيره فاستأذنت إليه فأرسل إليّ و قال جعلت فداك قد جلست مجلسا و به او مشك هديه می دهی و در میان ما از او مسن تر نیز هست، دین او طاعت موسى بن جعفر است که نزد تو محبوس است، پدرم گفت: من در نیم روز گرمی به قیلوله استراحت می کردم که حلقه در کوفتند، گفتم: کیست؟ غلام گفت: قعنب بن يحيى می گوید: هم اکنون می خواهد شما را ببیند، گفتم: برای کار ضروری آمده، اذن دهید وارد شد و از جانب فيض بن صالح آن حکایت کرد و گفت: فيض بعد از بیان آن واقعه گفت: جریان را به ابا عبد الله مگو که غمگین می کنی او را زیرا آن رقععه در امیر تأثیر نکرد و من به امیر گفتم: آیا در خاطرت شبهه ای داری تا ابا عبد الله را بگویم بر دروغ بودن قول او قسم یاد کند، گفت: نه! مگو که غمگین میکنی او را زیرا که این افترا گوید، گفتم: ای امیر! می دانی که هیچ کس چون نوفلی همدم شما نیست، تاکنون شما را بر کسی شورانده؟ گفت: معاذ الله! گفتم: اگر او مذهبی مخالف داشت، تو را بر آن وامی داشت گفت: آری! او را بهتر از تو می شناسم، پدرم گفت: چون این خبر شنیدم، مرکبم را طلبیدم و همان ساعت با قعنب به خانه فيض رفتم، اذن خواستم، پیغام فرستاد: فدای تو شوم مجلسی ناخوش دارم لایق قدر تو نیست

أرفع قدرک عنه و إذا هو جالس علی شرابه فأرسلت إليه و الله لا بدّ من لقائک فخرج الیّ فی قمیص رقیق و إزار مورّد فأخبرته بما بلغنی فقال لقعنب لا جزیت خیراً لم أتقدّم إلیک أن لا تخبر أباً عبد الله فتغمّه ثمّ قال لی لا بأس فلیس فی قلب الأمیر من ذلك شیء قال فما مضت بعد ذلك إلاّ آیام یسیره حتّی حمل موسی بن جعفر علیه السّلام سرّاً إلی بغداد و حبس ثمّ أطلق ثمّ حبس ثمّ سلّم إلی السّندی بن شاهک فحبسه و ضیق علیه ثمّ بعث إلیه الرّشید بسّم فی رطب و أمره أن یقدّمه إلیه و یحتم علیه فی تناوله منه ففعل فمات صلوات الله علیه

11 92 حدّثنا علی بن عبد الله الوّراق و الحسین بن ابراهیم بن أحمد بن هشام المکتّب و أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانیّ و الحسین بن ابراهیم بن تاتانه و أحمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم و محمّد بن علی ماجیلویه و محمّد بن موسی بن المتوکل رضی الله عنهم قالوا: حدّثنا علی بن در شراب خوردن بود، پیغام فرستادم به خدا ناچارم تورا بینم، پس بیرون آمد با پیراهنی نازک و ازاری گلگون، آن خبر که از او شنیده بودم به او گفتم، به قعنب گفتم: جزای خیر نیابی به تو سفارش نکردم که این خبر با ابا عبد الله نگویی که غمگین می کنی او را، سپس به من گفتم: هیچ باکی نیست که در خاطر امیر از آن باب هیچ نیست، این گفتم و نگذشت بر آن مگر چند روزی که موسی بن جعفر را پنهان از آنجا سوی بغداد برده تسلیم سندی بن شاهک نمودند، او را حبس کرد و بر او تنگ گرفت بعد از آن رشید زهری در رطب نزد او فرستاد و دستور داد پیش آن حضرت برده و او را بر تناول آن بدارد و او از آن بخورد و وفات یافت.

11 92 علی بن عبد الله بن وّراق و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتب و احمد بن زیاد بن جعفر همدانی و حسین بن ابراهیم بن تاتانه و احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم و محمد بن علی ماجیلویه و محمد بن موسی بن متوکل گویند: روایت کرد برای ما ابراهیم بن هاشم از پدرش از عثمان بن عیسی از سفیان

إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن عثمان بن عيسى عن سفیان بن نزار قال: كنت يوماً على رأس المأمون فقال: أتدرون من علمنى التّشيع؟ فقال القوم جميعاً: لا والله ما نعلم قال: علمنيه الرّشيد. قيل له وكيف ذلك والرّشيد كان يقتل أهل هذا البيت؟ قال: كان يقتلهم على الملك لأنّ الملك عقيم ولقد حججت معه سنة فلما صار إلى المدينة تقدّم إلى حجّابه وقال: لا يدخلنّ علىّ رجل من أهل المدينة و مكّه من أهل المهاجرين و الأنصار و بنى هاشم و سائر بطون قریش إلاّ نسب نفسه و كان الرّجل إذا دخل عليه قال أنا فلان بن فلان حتّى ينتهى إلى جدّه من هاشمىّ أو قرشىّ أو مهاجرىّ أو أنصارىّ فيصله من المال بخمسة آلاف دينار و ما دونها إلى مائتى دينار على قدر شرفه و هجره آبائه، فأنا ذات يوم واقف إذ دخل الفضل بن الرّبيع فقال: يا أمير المؤمنين على الباب رجل يزعم أنّه موسى بن جعفر بن محمّد بن علىّ بن الحسين بن علىّ بن أبى طالب عليهم السّلام فأقبل علينا ونحن قيام على رأسه و الأيمن و المؤتمن و سائر القواد فقال: احفظوا علىّ بن نزار كه گفت: روزی بالای سر مأمون ایستاده بودم، گفت: می دانید چه کسی تشیع را به من آموخت؟ همه گفتند: نه! به خدا نمی دانیم، گفت: رشید به من آموخته، گفتند:

این چه گونه بود و حال آنکه رشید اهل این بیت را می کشت، گفت: برای بقاء ملک و پادشاهی می کشت که عقیم است، مأمون گفت: سالی همراه هارون به حج رفتم، وقتی به مدینه رسیدیم، مأمون به حاجبان گفت: کسی بر من داخل نشود از اهل مدینه یا مکه از پسران مهاجر و انصار و بنی هاشم و سایر قریش مگر این که نسب خود را بازگوید، پس هر که داخل می شد می گفت: من فلان بن فلانم تا به جد بالای خود یا هاشم یا قریش یا مهاجر یا انصار بر می شمرد پس او را عطا می داد از پنج هزار تا دویست دینار به اندازه شرافت او و سابقه پدرانش در هجرت، روزی ایستاده بودم که فضل بن ربيع وارد شد و گفت: یا امیر المومنین! بر در کسی ایستاده که به اعتقاد خود موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب است، هارون رو به ما کرد و من و امین و مؤتمن و سایر سرهنگان بالای سرش ایستاده بودیم، گفت: خود را محافظت کنید

أنفسكم، ثم قال لأذنه ائذن له و لا ينزل إلا على بساطي فإننا كذلك إذ دخل شيخ مسخّذ قد أنهكته العباده كأنه شنّ بال قد كلم من السجود وجهه و أنفه، فلما رأى الرّشيد رمى بنفسه عن حمار كان راكبه فصاح الرّشيد لا والله إلا على بساطي فمنعه الحجاب من التّرجل و نظرنا إليه بأجمعنا بالإجلال و الإعظام فما زال يسير على حمارة حتى صار إلى البساط و الحجاب و القوادم محذوقون به فنزل فقام إليه الرّشيد و استقبله إلى آخر البساط فقبل وجهه و عينيه و أخذ بيده حتى صيره في صدر المجلس و أجلسه معه فيه و جعل يحدثه و يقبل بوجهه عليه و يسأله عن أحواله ثم قال له: يا أبا الحسن ما عليك من العيال؟ فقال: يزيدون على الخمسمائة قال أولاد كلهم قال لا أكثرهم موالى و حشم؛ أمّا الولد فلي يتف و ثلاثون و الذّكران منهم كذا و النّسوان منهم كذا. قال فلم لا تزوج النّسوان من بنى عمومتهنّ و أكفائهنّ؟ قال: اليد تقصر عن ذلك. قال:

فما حال الضّيعه قال تعطى في وقت و تمنع في آخر. قال: فهل عليك دين؟ قال: نعم. قال: كم؟ گفت: اذن دهید او را و فرود نیاید مگر بر بساط من و ما در این بودیم که دیدیم شیخی خمیده داخل شد، عبادت او را گذاخته و همچو پوست کهنه گشته و کثرت سجود بر بینی او زخم کرده، چون رشید را دید از مرکب خود فرود آمد، رشید بانگ زد نه و الله فرود میا مگر بر بساط من، پس حاجبان از پیاده شدن او مانع گشته همه به نظر اجلال بر او نگاه می کردیم تا همچنان سوار بر الاغ بیامد و به بساط رسید و سرهنگان همه گرد او جمع شدند، پس فرود آمد و رشید برخاست و او را تا آخر بساط استقبال نموده و رویش و دو چشمش بوسید و دستش بگرفت و او را به صدر مجلس در آورد، همراه او بنشست و سخن می گفت و روی به او داشت و از او احوال می پرسید، پس گفت: یا ابا الحسن اعیال تو چند می شوند؟ فرمود: از پانصد در می گذرند، گفت:

همه فرزندان تو هستند؟ فرمود: اکثر خادمانند فرزندانم بیش از سی هستند، اینقدر پسر و اینقدر دختر، گفت: چرا دختران را با بنی اعمام و اکفاء ایشان تزویج نمی کنی؟ فرمود: دسترسی آنقدر نیست. گفت: ملک و مزرعه تو چون است؟ فرمود: گاه حاصل می دهد و گاه نمی دهد، گفت:

قرضی داری؟ فرمود: آری، گفت: چند می شود

قال: نحو عشره [ألف] آلاف دينار فقال له الرّشيد يا ابن عمّ أنا أعطيك من المال ما تزوّج الذّكران و النّسوان و تقضى الدّين و تعمر الصّبايع فقال له وصلتك رحم يا ابن عمّ و شكر الله لك هذه النّبيّه الجميله و الرّحم ماسّه و القرابه و اشجه و النّسب واحد و العباس عمّ النّبيّ صلّى الله عليه و آله و صنو أبيه و عمّ عليّ بن أبي طالب عليه السّلام و صنو أبيه و ما أبعدك الله من أن تفعل ذلك و قد بسط يدك و أكرم عنصرك و أعلى محتدك.

فقال: أفعل ذلك يا أبا الحسن و كرامه فقال: يا أمير المؤمنين إنّ الله عزّ و جلّ قد فرض على و لاه عهده أن ينعشوا فقراء الأّمّه و يقضوا عن الغارمين و يؤدّوا عن المثقل و يكسوا العارى و يحسنوا إلى العاني فأنت أولى من يفعل ذلك. فقال: أفعل يا أبا الحسن ثمّ قام فقام الرّشيد لقيامه و قبل عينيه و وجهه ثمّ أقبل علىّ و على الأمين و المؤمن، فقال: يا عبد الله و يا محمّد و يا إبراهيم امشوا بين يدي عمّكم و سيّدكم خذوا بركابه و سوّوا عليه ثيابه و شيّعوه إلى منزله فأقبل علىّ أبو الحسن موسى بن جعفر عليه السّلام سرّاً بيني و بينه فبشّرني بالخلافه فرمود: ده هزار دينار، هارون گفت: عموزاده آنقدر عطا کنم که پسران و دختران را تزویج، قرضت را پرداخت و زمینت را آباد کنی، فرمود: عموزاده! امیدوارم خویشان نیز حقّ خویشاوندی را در شما به جای آورند، خدای تو را مزد دهد برای نیت نیک، خویشاوندی ما صمیمی است، نسب ما یکی است، عباس عموی پیامبر و علی بن ابی طالب است و با پدرانشان چون دو تنه درخت هستند که از ریشه به هم متصلند، خداوند دور نکند تو را از توفیق این کار، تو را کریم ساخته و رایت مجد تو برافراخته، گفت: این کار را خواهم کرد، سپس فرمود: یا امیر! خداوند واجب کرده بر والیان که فقیران امت را دریابند و وامهایشان گذارده و صاحب عیالان را دستگیری کنند، برهنه را بپوشانند و با اسیران نیکی کنند و تو اولی تر آنانی، گفت: می کنم یا ابا الحسن! سپس برخاست و رشید با او برخاست و صورت و چشمانش ببوسید پس روی به من و امین و موتمن کرد و گفت: یا ابا عبد الله! یا محمد! یا ابراهیم! همراه عمو و سید خود بروید، رکاب او گرفته و او را سوار کنید و جامه هایش درست کرده تا منزل او را مشایعت نمایید، در راه ابو الحسن پنهان روی به من کرد و مرا به خلافت بشارت داد

فقال لي: إذا ملكت هذا الأمر فأحسن إلى ولدي. ثم انصرفنا و كنت أجزى ولد أبي عليه فلما خلا المجلس قلت: يا أمير المؤمنين من هذا الرجل الذي قد أعظمته و أجلته و قمت من مجلسك إليه فاستقبلته و أعددته في صدر المجلس و جلست دونه ثم أمرتنا بأخذ الركاب له؟ قال: هذا إمام الناس و حجه الله على خلقه و خليفته على عباده. فقلت: يا أمير المؤمنين أ و ليست هذه الصفات كلها لك و فيك؟ فقال: أنا إمام الجماعة في الظاهر و الغلبه و القهر و موسى بن جعفر إمام حق و الله يا بني إنه لأحق بمقام رسول الله صلى الله عليه و آله مني و من الخلق جميعا و و الله لو نازعتني هذا الأمر لأخذت الذي فيه عيناك فإن الملك عقيم. فلما أراد الرحيل من المدينة إلى مكة أمر بصره سوداء فيها مائتا دينار ثم أقبل على الفضل بن الربيع فقال له:

اذهب بهذه إلى موسى بن جعفر و قل له: يقول لك أمير المؤمنين نحن في ضيقه و سيأتيك برنا بعد الوقت. فقمتم في صدره فقلت: يا أمير المؤمنين تعطى أبناء المهاجرين و الأنصار و سائر قریش و بنی هاشم و من لا تعرف و گفت: چون مالک این امر شوی با اولاد من نیکی کن، پس بازگشتم و من از فرزندان دیگر بر پدر جرات بیشتر داشتم چون مجلس خالی شد گفتم: یا امیر المومنین! این مرد که بود که تو او را تعظیم نمودی و برای او از مجلس خود برخاستی و بر صدر مجلس نشاندی و از او فروتر نشستی و سپس ما را فرمودی تا رکاب او گرفتیم؟ گفت: این امام و حجت خداست بر مردم و خلیفه اوست میان بندگان، گفتم: یا امیر المومنین! این صفتها که گفتمی همه از آن توست، گفت: من امام جماعتم در ظاهر به قهر و غلبه و موسی بن جعفر امام حق است و الله ای پسرکم! او سزاوارتر است به مقام رسول خدا صلى الله عليه و آله از من و از همه خلق، به خدا اگر تو در خلافت با من نزاع کنی گردنت می زخم زیرا ملک عقیم است و چون هارون خواست از مدینه به مکه برود، فرمود تا دوست دینار در کیسه سیاهی کردند و به فضل گفت: این را نزد موسی بن جعفر برده بگو امیر المومنین می گوید: در این وقت دست تنگ بودیم و عطای ما به تو خواهد آمد، برخاستم و گفتم: یا امیر المومنین! مهاجران و انصار، قریش و بنی هاشم و آنان که نسبشان را نمی دانی پنج هزار دینار و کمتر می دهی

حسبه و نسبه خمسه آلاف دينار إلى ما دونها و تعطى موسى بن جعفر و قد أعظمته و أجللته مائتي دينار أحس عطية أعطيتها أحدا من الناس؟ فقال: اسكت لا أم لك فإني لو أعطيت هذا ما ضمنته له ما كنت أمنت أن يضرب وجهي غدا بمائه ألف سيف من شيعته و موالیه و فقر هذا و أهل بيته أسلم لي و لكم من بسط أيديهم و أعينهم. فلما نظر إلى ذلك مخارق المغنى دخله في ذلك غيظ فقام إلى الرشيد فقال:

يا أمير المؤمنين قد دخلت المدينة و أكثر أهلها يطلبون مني شيئا و إن خرجت و لم أقسم فيهم شيئا لم يتبين لهم تفضل أمير المؤمنين عليّ و منزلتي عنده فأمر له بعشرة آلاف دينار فقال: يا أمير المؤمنين هذا لأهل المدينة و عليّ دين أحاج أن أقضيه فأمر له بعشرة آلاف دينار أخرى.

فقال له: يا أمير المؤمنين بناتي أريد أن أزوجهنّ و أنا محتاج إلى جهازهنّ فأمر له بعشرة آلاف دينار أخرى. فقال له: يا أمير المؤمنين لا بدّ من غلّه تعطينها تردّ عليّ و على عيالي و بناتي و أزواجهنّ القوت فأمر له بأقطاع ما تبلغ غلّته في السنة و موسى بن جعفر را دوست دينار می دهی که کمترین عطائی است که به مردمان می دهی و حال آنکه او را اجلال و اعظام نمودی، گفت:

خاموش باش مادر مباد تو را، اگر مالی که وعده دادم عطا کنم ایمن نباشم از او که فردا با صد هزار شمشیر از شیعیان و تابعان خود بر من بتازد، تنگدستی او و اهل بیتش بهتر است برای من و شما از اینکه فراه باشند، چون مخارق مغنی [آواز خوان] استخفاف او نسبت به آن حضرت بدید از خشم بجوشید و به رشید گفت: یا امیر المومنین! چون به مدینه وارد شدم، اکثر اهل مدینه از من توقع عطا دارند و اگر از اینجا بروم و مالی میان ایشان قسمت نکنم قرب و منزلت من نزد امیر المومنین بر مردم روشن نخواهد شد، هارون گفت ده هزار دینار به او بدهند، مخارق گفت: یا امیر! این مال اهل مدینه است و من وام دارم می خواهم بگذارم ده هزار دینار دیگر بفرمود، گفت: یا امیر! دختران خود را می خواهم شوهر دهم و به جهازشان محتاجم، ده هزار دینار دیگر فرمود، گفت: یا امیر! مرا ملکی بخش که حاصل آن قوت من و عیال و دختران و شوهران ایشان شود، بفرمود او را قطاعی دادند که هر سال ده هزار دینار از آن خیزد

عشره آلاف دينار و أمر أن يعجل ذلك عليه من ساعته. ثم قام مخارق من فوره و قصد موسى بن جعفر عليه السلام و قال له: قد وقتت على ما عاملك به هذا الملعون و ما أمر لك به و قد احتلت عليه لك و أخذت منه صلوات ثلاثين ألف دينار و أقطاعا يغل في السنة عشره آلاف دينار و لا والله يا سيدي ما أحتاج إلى شيء من ذلك ما أخذته إلا لك و أنا أشهد لك بهذه الأقطاع و قد حملت المال إليك. فقال:

بارك الله لك في مالك و أحسن جزاك، ما كنت لأخذ منه درهما واحدا و لا من هذه الأقطاع شيئا و قد قبلت صلتك و برک فانصرف راشدا و لا تراجعني في ذلك.

فقبل يده و انصرف.

12 93 حدثنا أبي رضی الله عنه قال: حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن الریان بن شبيب قال: سمعت المأمون يقول ما زلت أحب أهل البيت: و أظهر للرشيدهم تقربا إليه فلما حج الرشيده كنت و محمد و القاسم معه فلما كان بالمدينه و فرمود در ساعت آنها به او رسانند و مخارق سریع برخاست و نزد موسى بن جعفر عليهما السلام آمد و گفت: واقف شدم که آن ملعون با تو چه معامله نمود و تو را چه قدر عطا فرمود و من تدبیر کردم و از او سی هزار دینار صله گرفتم با اقطاعی که هر سال ده هزار دینار بخشد، به خدا ای سید من! اینها در کار ندارم همه از آن توست آن اقطاع را هم برای تو گرفتم، حضرت فرمود:

خداوند مال تو را برکت دهد و تو را جزای نیک رساند من درهمی از این مال و اقطاع از تو چیزی نگیرم و لیکن صله و احسان تو قبول کردم، خداوند هادی تو باشد، بازگرد و در این باره دیگر به من مراجعه مکن، پس دست حضرت بوسید و بازگشت.

12 93 علی بن ابراهیم بن هاشم از ریّان بن شیبب نقل می کند که گفت: از مأمون شنیدم که می گفت: من همیشه محب اهل بیت بودم ولی نزد رشید بغض ایشان ظاهر می نمودم تا نزد او تقرب داشتم، چون رشید حج بگذارد من و محمد و قاسم با او بودیم چون به مدینه آمد

ص: 140

استأذن عليه النَّاسُ و كان آخر من أذن له موسى بن جعفر عليه السَّلام فدخل فلَمَّا نظر إليه الرَّشيد تحرَّك و مدَّ بصره و عنقه إليه حتَّى دخل البيت الَّذي كان فيه فلمَّا قرب جثى الرَّشيد على ركبتيه و عانقه ثمَّ أقبل عليه فقال له: كيف أنت يا أبا الحسن و كيف عيالک و عيال أبيک كيف أنتم ما حالکم فما زال يسأله هذا و أبو الحسن يقول خير خیر و فلمَّا قام أراد الرَّشيد أن ينهض فأقسم عليه أبو الحسن فأقعده و عانقه و سلَّم عليه و ودَّعه: قال المأمون: و كنت أجرى ولد أبي عليه فلمَّا خرج أبو الحسن موسى بن جعفر قلت لأبي: يا أمير المؤمنين لقد رأيتك عملت بهذا الرَّجل شيئًا ما رأيتك فعلته بأحد من أبناء المهاجرين و الأنصار و لا ببني هاشم فمن هذا الرَّجل؟ فقال: يا بنيَّ هذا وارث علم النَّبيِّين هذا موسى بن جعفر بن محمَّد، إن أردت العلم الصَّحيح فعند هذا. قال المأمون: فحينئذ انغرس في قلبي محبَّتهم.

مردم می آمدند و اذن دخول می خواستند و آخر کسی را که اذن دادند موسى بن جعفر عليه السَّلام بود، چون داخل شد و رشید او را بدید بجنیید و چشم و گردن سوی او دراز کرد تا داخل خانه شد و نزدیک او رسید به دوزانو درآمد و دست در گردن او انداخت و روی به او کرد، گفت: یا ابا الحسن! خود چگونه ای و عیالانت و عیالان پدرت چه حال دارند و شما چونید حالتان چون است، متصل می پرسید از او و او می گفت خیر است و چون برخاست رشید خواست که برخیزد او را قسم داد که برنخیزد پس بنشست و او را دربرگرفت و سلام کرد و وداع نمود. مأمون گفت: من از برادران بر پدر جرات بیشتر داشتم چون او رفت گفتم یا امیر المومنین دیدم با او طوری سلوک کردی که با هیچ کس از فرزندان مهاجر و انصار و بنی هاشم آنگونه سلوک نکردی، این مرد کیست؟ گفت: ای پسرک من! این وارث علم انبیاست موسی بن جعفر بن محمَّد، اگر علم صحیح خواهی نزد این مرد است، مأمون گفت: از آن وقت محبَّت اهل بیت در دل من ریشه دوآید.

13 94 حدّثنا محمّد بن علیّ ماجیلویه رضی اللّٰه عنه قال: حدّثنا علیّ بن ابراهیم بن هاشم عن ابيه قال: سمعت رجلا من أصحابنا يقول: لمّا حبس الرّشید موسی بن جعفر علیه السّلام جنّ علیه اللّیل فخاف ناحیه هارون أن یقتله فجذّد موسی بن جعفر علیه السّلام طهوره فاستقبل بوجهه القبله و صلّى لله عزّ و جلّ أربع رکعات ثمّ دعا بهذه الدّعوات فقال: یا سیّدی نجّنی من حبس هارون و خلّصنی من یدیه یا مخلص الشّجر من بین رمل و طین و یا مخلص اللّبن من بین فرث و دم و یا مخلص الولد من بین مشیمه و رحم و یا مخلص التّار من الحديد و الحجر و یا مخلص الرّوح من بین الأحشاء و الأمعاء خلّصنی من ید هارون.

قال: فلمّا دعا موسی علیه السّلام بهذه الدّعوات أتى هارون رجل أسود فی منامه و یدیه سیف قد سلّه و وقف علی رأس هارون و هو یقول: یا هارون أطلق موسی بن جعفر و إلاّ ضربت علاوتک بسیفی هذا. فخاف هارون من هیئته ثمّ دعا الحاجب فجاء 13 94 محمد بن علیّ ماجیلویه گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش که گفت: شنیدم از بعضی از اصحاب ما که می گفتند:

زمانی که رشید موسی بن جعفر علیهما السّلام را محبوس ساخت، موسی می ترسید از جانب رشید که او را بکشد چون شب درآمد وضو تازه کرد و روی به قبله نمود و چهار رکعت نماز بگزارد، پس این دعا بخواند: «ای آقای من، سرور من، مرا از زندان هارون نجات بده و از دست او رهایم کن، ای که درخت را از بین گل و شن بیرون می آوری، ای که شیر را از مجرای خون و سرگین خارج می کنی، ای که جنین را از میان رحم و مشیمه خارج می کنی! ای که آتش را از آهن و سنگ بیرون می آوری! ای که روح را از بین امعاء و احشاء خارج می کنی! مرا از دست هارون نجات بده».

راوی گوید: چون موسی این دعا کرد مردی سیاه در خواب هارون آمد شمشیری برهنه بر دست و بر سر او بایستاد و می گفت: یا هارون! رها کن موسی بن جعفر را وگرنه گردنت به این شمشیر بزنم و هارون بترسید و حاجب را بخواند و گفت: به زندان برو و موسی بن جعفر را آزاد

الحاجب فقال له: اذهب إلى السجن فأطلق عن موسى بن جعفر عليه السلام. قال: فخرج الحاجب ففرع باب السجن فأجابه صاحب السجن فقال: من ذا؟ قال إن الخليفة يدعو موسى بن جعفر عليه السلام فأخرجه من سجنك وأطلق عنه فصاح السجنان: يا موسى إن الخليفة يدعوك.

فقام موسى عليه السلام مذعورا فرعا وهو يقول: لا يدعوني في جوف هذا الليل إلا لشرير يريده بي فقام باكيا حزينا مغموما آيسا من حياته فجاء إلى هارون وهو يرتعد فرائضه فقال: سلام على هارون فردّ عليه السلام ثم قال له هارون: ناشدتك بالله هل دعوت في جوف هذا الليل بدعوات؟ فقال: نعم. قال: وما هن؟ قال: جدّدت طهورا و صلّيت لله عزّ وجلّ أربع ركعات و رفعت طرفي إلى السماء و قلت: يا سيدي خلّصني من يد هارون و شرّه و ذكر له ما كان من دعائه. فقال هارون: قد استجاب الله دعوتك يا حاجب أطلق عن هذا.

ثم دعا بخلع عليه ثلاثا و حملة على فرسه و أكرمه و صيّرته نديما لنفسه ثم قال:

هات الكلمات فعلمه قال فأطلق عنه و سلّمه إلى الحاجب ليسلمه إلى الدار و يكون كن، راوی گوید: حاجب بیرون آمد به سمت زندان حرکت کرد، چون به زندان رسید درب زندان بکوفت و زندان بان گفت: کیست؟ گفت:

خليفة موسى بن جعفر را فراخوانده است، او را از زندان بیرون بیاور و آزادش کن، زندان بان فریاد زد و گفت: یا موسی! خلیفه تو را فراخوانده است.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام هراسان و نگران برخاست و گفت: مرا نیمه های شب جز برای شر نخوانند. پس گریان و غمگین و ناامید از حیات خود برخاست و با اندامی لرزان نزد هارون آمد و سلام کرد. هارون جواب سلام داد و گفت: تو را به خدا قسم می دهم که در این شب هیچ دعا کردی؟ فرمود: آری، گفت: چه بود؟ فرمود: وضو تازه کردم و چهار رکعت نماز گزاردم و چشم به آسمان برداشتم و گفتم: ای سید من مرا از دست هارون و شرّ او خلاص گردان، تا آخر دعا را ذکر فرمود، هارون گفت:

خدای عزّ و جل دعای تو را اجابت نمود، ای دربان! او را آزاد کن.

پس او را سه خلعت داد و اسب خود مرکوب او ساخت و اکرام نمود و همدم خود کرد و گفت: مرا آن کلمات بیاموز. امام او را آموخت. پس او را آزاد کرده و به حاجب سپرد که به سلامت به منزل برساند و

معه فصار موسى بن جعفر عليه السلام كريما شريفا عند هارون و كان يدخل عليه في كل خميس إلى أن حبسه الثانيه فلم يطلق عنه حتى سلّمه إلى السندي بن شاهك و قتلته بالسّم.

14 95 حدّثنا أبو بكر محمد بن علي بن محمد بن حاتم قال: حدّثنا عبد الله بن بحر الشيباني قال: حدّثني الخرزّي أبو العباس بالكوفه قال: حدّثنا الثوباني قال: كانت لأبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام بضع عشره سنه كل يوم سجده بعد انقضاء الشمس إلى وقت الزّوال فكان هارون ربّما صعد سطحها يشرف منه على الحبس الّذي حبس فيه أبو الحسن عليه السلام فكان يرى أبا الحسن عليه السلام ساجدا.

فقال للرّبيع: يا ربيع! ما ذاك الثّوب الّذي أراه كل يوم في ذلك الموضع؟ فقال: يا أمير المؤمنين ما ذاك بثوب و إنّما هو موسى بن جعفر عليه السلام له كل يوم سجده بعد طلوع الشمس إلى وقت الزّوال. قال الرّبيع:

فقال لي هارون: أما إنّ هذا من رهبان بني هاشم. قلت: فما لك قد ضيّقت عليه في الحبس. قال: هيّهات لا بدّ من ذلك.

امام کاظم عليه السلام همواره نزد هارون شریف و کریم بود و هر پنج شنبه، نزد او وارد می شد تا بار دیگری که او را حبس کرده و دیگر او را آزاد نکرد تا به سندی بن شاهک سپرده و او امام را با سم شهید کرد.

14 95 ابو بكر محمد بن علي بن محمد بن حاتم از عبد الله بن بحر الشيباني و او از خرزّي ابو عباس در كوفه روايت می كند كه او از ثوباني روايت می كند كه امام موسى كاظم عليه السلام، بيش از ده سال، هر روز بعد از روشنايي آفتاب تا ظهرگاه به سجده می رفت. گاهي هارون در جايي كه بر زنداني كه امام كاظم عليه السلام در آن محبوس بود، اشراف داشت، قرار می گرفت و امام را در حال سجده می دید.

روزی به ربيع گفت: این پارچه ای که هماره آن را در آن موضع می بینم، چیست؟ ربيع گفت: آن پارچه نیست، بلکه موسى بن جعفر است که هر روز از طلوع آفتاب تا گاه ظهر در سجده است. ربيع می گوید: هارون گفت: همانا این مرد از راهبان بني هاشم است. به او گفتم:

پس چرا چنین بر او در حبس تنگ گرفته ای؟ گفت: هيّهات! كه چاره ای از این كار نیست.

8 باب الأخبار التي رويت في صحه وفاه أبي إبراهيم موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام 1
96 حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار و سعد بن عبد الله جميعا عن أحمد بن
محمد بن عيسى عن الحسن بن علي بن يقطين عن أخيه الحسين عن أبيه علي بن يقطين قال: استدعى الرشيد رجلا يبطل به أمر أبي الحسن
موسى بن جعفر عليه السلام و يقطعه و يخجله في المجلس فانتدب له رجل معزم فلما أحضرت المائدة عمل ناموسا على الخبز فكان كلما
رام أبو الحسن عليه السلام تناول رغيف من الخبز طار من بين يديه و استقر من هارون الفرح

8- خبرهایی که در صحت وفات ابی ابراهیم موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام روایت شده

8- خبرهایی که در صحت وفات ابی ابراهیم موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام روایت
شده

1 96 محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفار و سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عيسى از حسن بن علي بن يقطين از برادرش حسين از
پدرش علي بن يقطين که گفت: هارون الرشيد به دنبال کسی می گشت که بتواند توسط او از احترام موسى بن جعفر عليه السلام بکاهد و او
را در مجلس خجل سازد، مردی جادوگر برای این کار حاضر شد و چون خوان بنهادند، آن حضرت هر وقت دست سوی نان می برد آن مرد
جادوگر حيله و افسونی کرده بود که نان پر می کشید، هارون شاد شد و بخندید

ص: 145

و الصَّحْكُ لذلِكَ، فلم يلبث أبو الحسن عليه السَّلام أن رفع رأسه إلى أسد مصوّر على بعض السُّتور فقال له: يا أسد خذ عدوّ الله. قال: فوثبت تلك الصُّورة كأعظم ما يكون من السَّباع فافتربت ذلك المعزّم فخرّ هارون و ندمأوه على وجوههم مغشياً عليهم فطارت عقولهم خوفاً من هول ما رأوه، فلمّا أفاقوا من ذلك قال هارون لأبي الحسن عليه السَّلام، سألتك بحقّي عليك لمّا سألت الصُّورة أن تردّ الرّجل فقال: إن كانت عصا موسى ردّت ما ابتلعتته من حبال القوم و عصيّهم فإنّ هذه الصُّورة تردّ ما ابتلعتته من هذا الرّجل. فكان ذلك أعمل الأشياء في إفاته نفسه.

97 2 حدّثنا أبي رضی الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن عيسى اليقطينيّ عن الحسن بن محمد بن بشار قال: حدّثني شيخ من أهل قطيعه الرّبيع من العامّة ممّن كان يقبل قوله قال قال لي:

رأيت بعض من يقرّون بفضله من أهل هذا البيت فما رأيت مثله قطّ في نسكه و فضله.

آن حضرت سر برداشت، شیری بر پرده مصور دید و فرمود: ای شیر این دشمن خدا را بگیر، آن صورت همچو یک شیر درنده بزرگ از جای بجست و آن جادوگر را از هم بدرید و بکشت (نابود کرد) هارون و اهل مجلس از هیبت آن غش کرده و بر روی زمین افتادند و چون به خود آمدند هارون به آن حضرت گفت: از تو می خواهم به حق من بر تو که این صورت را بگویی این مرد را بازگرداند، فرمود: اگر عصای موسی آنچه از عصاها و طنابها که بلعیده بود بازگرداند، این عکس نیز این مرد را که بلع کرده است بازگرداند، راوی گفت: این مسأله از اسباب مهم شهادت آن حضرت بود.

97 2 سعد بن عبد الله از محمد بن عيسى يقطيني از حسن بن محمد بن بشار روایت کرده که گفت: شخصی از اهل قطيعه الرّبيع که سنّی مذهب و راستگو بود به من گفت: من بعضی از سادات را که مردم اقرار به فضل و کمال آنها دارند دیده ام، اما مثل او (موسی علیه السَّلام) در فضل و تقوی و عبادت ندیدم.

قال قلت: من هو وكيف رأيته؟ قال: جمعنا أيام السّندى بن شاهك و نحن ثمانون رجلا فأدخلنا على موسى بن جعفر عليه السّلام فقال لنا السّندى: يا هؤلاء انظروا إلى هذا الرّجل هل حدث به حدث فإنّ النّاس يزعمون أنّه فعل به مكروه و يكثر في ذلك و هذا منزله و فراشه موسّع عليه غير مضيقّ و لم يرد به أمير المؤمنين سوءاً و إنّما ينتظره أن يقدم فيناظره أمير المؤمنين و ها هو ذا هو صحيح فسلوه فقال: أمّا ما ذكر من التّوسعه فهو على ما ذكر غير أنّي أخبركم أيّها التّفرّائيّ قد سممت في تسع تمرات و أنّي أخضرتّ غدا و بعد غد أموت.

قال: فنظرت إلى السّندى بن شاهك ترتعد فرائضه و يضطرب مثل السّعفه.

قال الحسن: و كان هذا الشّيخ من خيار العامّة شيخ صدوق مقبول القول ثقّه جدّاً عند النّاس.

3 98 حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطّالقانيّ رضی الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن عامر قال: حدّثني الحسن بن گفتم: او کیست و چگونه دیدی او را؟ گفت: در ایام سندی بن شاهک ما را جمع کردند و ما هشتاد مرد بودیم و ما را بر موسی بن جعفر علیه السّلام داخل کردند، سندی گفت: ای مردم! نگاه کنید به این مرد ببینید هیچ مکروهی به او رسیده است؟ که مردم سخن ها بسیار می گویند و این منزل و فراش اوست، بر او تنگ نگرفته و جفایی نرسانده ایم و امیر المومنین با او بدی در خاطر ندارد و ما او را برای آن داریم که امیر المومنین بیاید و با او گفتگویی بکند، اینک او را ببینید صحیح است و ضرری به او نرسیده و از خودش پرسید، آن حضرت فرمود: اینک می گوید تنگ نگرفته ام، چنان است اما با شما بگویم ای جماعت! مرا زهر خوراندند در نه دانه خرما و من سبزی می شوم فردا و بعد از فردا می میرم. آن شخص می گوید من به سندی نگاه کردم دیدم می لرزد و مضطرب است همچو شاخه خرما.

حسن گفت: این شیخ از خوبان اهل سنّت و راستگو است و نزد مردم مورد اعتماد و مقبول است.

3 98 محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی گوید: روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن عامر از حسن بن محمد قطعی که گفت: روایت

محمّد القطعی قال: حدّثنا الحسن بن علی النّخّاس العدل قال: حدّثنا الحسن بن عبد الواحد الخزّاز قال: حدّثنا علی بن جعفر بن عمر قال: حدّثنی عمر بن واقد قال أرسل الی السّندی بن شاهک فی بعض اللّیل و أنا ببغداد یستحضرنی فخشیت أن یكون ذلك لسوء یریده بی قال: فأوصیت عیالی بما احتجت الیه و قلت: **إِنَّمَا لِلَّهِ وَ إِنَّمَا إِلَهُهُ رَاجِعُونَ**، ثمّ رکت الیه فلمّا رأنی مقبلاً قال: یا أبا حفص لعلّنا أربناک و أفرعناک؟ قلت: نعم قال: فلیس هناك إلاّ خیر. قلت:

فرسول تبعته الی منزلی یخبرهم بخبری.

فقال: نعم ثمّ قال: یا أبا حفص أتدری لم أرسلت الیک؟ فقلت: لا قال أ تعرف موسی بن جعفر علیه السّلام قلت: ای و الله إنّی لأعرفه و بینی و بینة صداقه منذ دهر فقال من هاهنا ببغداد یعرفه ممّن یقبل قوله فسمّیت له أقواما و وقع فی نفسی أنّه علیه السّلام قد مات. قال: فبعث فجاء بهم كما جاء بی فقال: هل تعرفون قوما یعرفون موسی بن جعفر فسمّوا له قوما فجاء بهم فأصبحنا و نحن فی الدّار نئیف و خمسون رجلا ممّن یعرف موسی بن جعفر علیه السّلام و قد صحبه.

کرد برای ما حسن بن علی نخاس از حسن بن عبد الواحد خزاز از علی بن جعفر بن عمر که گفت: روایت کرد برای ما عمر بن واقد که گفت:

سندی شبی در بغداد مرا طلبید، ترسیدم که مبادا قصد بدی داشته باشد، با عیال خود وصیت کردم و گفتم: «اِنَّمَا لِلَّهِ وَ اِنَّمَا إِلَهُهُ رَاجِعُونَ» سوار مرکب شده و رفتم، چون مرا دید گفت:

ای ابا حفص! شاید تو را ترسانیده باشم، گفتم:

آری، گفت: خیر است و دغدغه نیست، گفتم:

پس رسولی به منزل من برود و خبر خیری ببرد، گفت: برود و سپس گفت: می دانی چه برای چه تو را طلبیدم؟ گفتم: نه، گفت: تو موسی بن جعفر علیه السّلام را می شناسی؟ گفتم: او را می شناسم و از مدتها پیش با او دوست بوده ایم، گفت: در بغداد کسانی که او را بشناسند و مردم حرفشان را قبول کنند می شناسی؟ جماعتی را نام بردم و در دلم افتاد که موسی علیه السّلام وفات یافته است، ایشان را نیز طلبید و با ایشان نیز گفت: هیچ می شناسید کسانی که موسی را بشناسند؟ ایشان نیز جماعتی نام بردند، آنان را نیز طلبید و ما پنجاه و چند نفر شدیم که آن حضرت را می شناختیم و به او رسیده و او را دیده بودیم.

قال: ثم قام و دخل و صلينا فخرج كاتبه و معه طومار و كتب اسماءنا و منازلنا و اعمالنا و حلالنا ثم دخل إلى السندی قال فخرج السندی فضرب يده إلى، فقال لي:

قم يا ابا حفص فنهضت و نهض أصحابنا و دخلنا فقال لي: يا ابا حفص اكشف الثوب عن وجه موسى بن جعفر فكشفته فرأيتته ميتا فبكيت و استرجعت.

ثم قال للقوم: انظروا إليه. فدنا واحد بعد واحد فنظروا إليه ثم قال: تشهدون كلکم أن هذا موسى بن جعفر بن محمد؟ قال قلنا: نعم نشهد أنه موسى بن جعفر بن محمد عليه السلام ثم قال: يا غلام اطرح على عورته منديلا و اكشفه. قال: ففعل قال أترون به أثرا تنكرونه فقلنا: لا ما نرى به شيئا و لا نراه إلا ميتا. قال: فلا تبرحوا حتى تغسلوه و تكفّنوه. قال فلم نبرح حتى غسل و كفّن و حمل إلى المصلّى فصلى عليه السندی بن شاهك و دفناه و رجعنا.

و كان عمر بن واقد يقول: ما أحد هو أعلم بموسى بن جعفر عليه السلام مني كيف يقولون إنه حيّ و أنا دفنته.

برخاست و به اتاق دیگر رفت، ما نماز خواندیم، کاتب بیرون آمد طوماری در دست اسامی، آدرس، شغل و اوصاف ما نوشت و سپس نزد سندی رفت، سندی بیرون آمد و به من اشاره کرد و گفت: برخیز یا ابا حفص! من و جماعت وارد اتاق شدیم، به من گفت: یا ابا حفص! جامه از روی موسی بن جعفر بردار، جامه برداشتم، دیدم فوت کرده، اشکم جاری شد استرجاع نمودم.

بعد از آن به جماعت گفت: همه نظر کنید.

یک یک نزدیک آمدند و بدیدند، پس گفت:

شاهد هستید که این موسی بن جعفر است، گفتم: آری، گفت: ای غلام! بر عورت او پارچه پوشان و او را برهنه کن، او نیز چنان کرد و گفت:

هیچ در تن او اثر جراحت می بینید؟ گفتیم:

نمی بینیم، غیر اینکه به مرگ طبیعی مرده است، گفت: همین جا باشید تا او را غسل دهید و کفن کنید و دفن نمایید، ما ماندیم تا غسل داده شد و کفن کرده شد و جنازه مبارکش برداشتند و سندی بر او نماز کرد و دفن کردیم و بازگشتیم.

و عمر بن واقد می گفت: او را هیچ کس همچون من نمی شناخت، مردم چگونه می گویند او زنده است و حال آن که من خود دفنش کردم.

99 4 حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ زَكَرِيَّا بِمَدِينَةِ السَّلَامِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ خَلِيلَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَتَّابِ بْنِ أُسَيْدٍ عَنْ جَمَاعَةٍ مِنْ مَشَايِخِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ قَالُوا: لَمَّا مَضَى خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً مِنْ مَلِكِ الرَّشِيدِ اسْتَشْهَدَ وَلِيُّ اللَّهِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَسْمُومًا سَمَّهُ السَّنْدِيُّ بْنُ شَاهِكٍ بِأَمْرِ الرَّشِيدِ فِي الْحَبْسِ الْمَعْرُوفِ بِدَارِ الْمَسِيَّبِ بِيَابِ الْكُوفَةِ وَفِيهِ السِّدْرَةُ وَ مَضَى إِلَى رِضْوَانَ اللَّهِ تَعَالَى وَ كَرَامَتِهِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ لِخَمْسِ خُلُوفٍ مِنْ رَجَبِ سَنَةِ ثَلَاثٍ وَ ثَمَانِينَ وَ مِائَةٍ مِنَ الْهَجْرَةِ وَ قَدْ تَمَّ عَمْرُهُ أَرْبَعًا وَ خَمْسِينَ سَنَةً وَ تَرَبَّتْهُ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ فِي الْجَانِبِ الْغَرْبِيِّ بِيَابِ التَّبَنِ فِي الْمَقْبَرَةِ الْمَعْرُوفَةِ بِمَقَابِرِ قَرِيشٍ.

100 5 حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِوَسِّ الْعَطَّارِ النَّيْسَابُورِيِّ بِنَيْسَابُورٍ فِي 99 4 مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ طَالِقَانِيٍّ كَوَيْدٍ: رَوَيْتُ كَرْدَ بَرَايَ مَا حَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ زَكَرِيَّا مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَلِيلَانَ كَمَا كَفْتُ:

روایت کرد برای ما پدرم از پدرش از جدش از عتاب بن اسید از جماعتی از مشایخ بغداد که گفتند: چون پانزده سال از سلطنت رشید گذشت ولی خدا موسی بن جعفر علیه السلام به زهر شهید شد، او را سندی زهر خوراند به امر رشید در زندان معروف «دار المسیب» در «باب الکوفه» که سدره در آن قرار دارد و آن حضرت روز جمعه پنجم رجب سال صد و هشتاد و سه واصل رحمت ایزدی گشت و عمر او پنجاه و چهار تمام شده بود. تربت شریفش در بغداد است در جانب غربی به باب التبن در مقبره معروف به مقابر قریش قرار دارد.

100 5 عبد الواحد بن محمد بن عبدوس عطار نیشابوری به سال سیصد و پنجاه و دو در نیشابور

شعبان سنه اثنتین و خمسين و ثلاث مائه قال: حدّثنا علی بن محمّد بن قتیبه عن حمدان بن سلیمان النّیسابوری عن الحسن بن عبد اللّٰه الصّیرفی عن ابيه قال: توفّي موسى بن جعفر عليه السّلام فی يد السندي بن شاهک فحمل علی نعش و نودی علیه: هذا إمام الرافضه فاعرفوه، فلمّا أتى به مجلس الشّروطه أقام أربعة نفر فنادوا: ألا- من أراد أن يرى الخبيث بن الخبيث فليخرج و خرج سلیمان بن أبي جعفر الجعفري عن قصره إلى الشّطّ فسمع الصّياح و الضّوضاء فقال لغلمانه و لولده ما هذا؟ قالوا:

السندي بن شاهک ينادی علی موسى بن جعفر عليه السّلام علی نعشه. فقال لولده و غلمانه:

يوشك أن يفعل هذا به في الجانب الغربيّ فإذا عبر به فانزلوا مع غلمانكم فخذوه من أيديهم فإن مانعوكم فاضربوهم و خرّقوا ما عليهم من السّواد فلمّا عبروا به نزلوا إليهم فأخذوه من أيديهم و ضربوهم و خرّقوا عليهم من سوادهم و وضعوه في مفرق أربعة طرق و أقام المنادين ينادی ألا- و من أراد أن يرى الطّيب بن الطّيب موسى بن جعفر فليخرج و حضر الخلق علی بن محمّد بن قتیبه از حمدان بن سلیمان نیشابوری از از حسن بن عبد اللّٰه صیرفی از پدرش روایت کرده که گفت: موسی علیه السّلام به دست سندی وفات یافت، او را بر تابوتی نهاده ندا کردند که این امام رافضیان است، بشناسید و چون حضرت را به محل شرطه ها آورد چهار کس بر پاداشت تا ندا کنند که هرکه می خواهد خبیث بن خبیث (العیاذ باللّٰه) را ببیند، بیاید، سلیمان بن ابی جعفر از قصر خود درآمد و نظر در شط کرد آواز و غوغای مردم شنید، به غلامان و فرزندان گفت: چه خبر است؟ گفتند: این سندی بن شاهک است نعش موسی علیه السّلام را برداشته، و مردم را می خواند، او به فرزندان و غلامانش گفت: آنها به جانب غربی شهر می روند چون از آنجا عبور کردند با غلامان به آنجا روید و جنازه را از دست ایشان بگیرید و اگر ندهند آنها را بزنید و جامه ها و علم های سیاهشان را پاره کنید، چون به آنجا رسیدند غلامان آنها را زدند و لباسهایشان را پاره کردند و جنازه حضرت را گرفتند و بر سر چهارراه بر زمین نهادند و ندا دادند که هرکس می خواهد طیب بن طیب موسی بن جعفر علیهما السّلام را ببیند، بیاید، مردم جمع شدند و حضرت را غسل دادند

و غَسَّلَ و حَنَطَ بَحْنُوطٍ فَآخِرَ و كَفَّنَهُ بِكَفْنٍ فِيهِ حَبْرَةٌ اسْتَعْمَلَتْ لَهُ بِالْفَيْنِ و خَمْسَمِائَةَ دِينَارٍ عَلَيْهَا الْقُرْآنُ كُلُّهُ و اِحْتَفَى و مَشَى فِي جَنَازَتِهِ مُتَسَلِّبًا مَشْقُوقَ الْجَيْبِ إِلَى مَقَابِرِ قَرِيشٍ فَدَفَنَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُنَاكَ و كَتَبَ بِخَبْرِهِ إِلَى الرَّشِيدِ فَكَتَبَ الرَّشِيدُ إِلَى سَلِيمَانَ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ: وَصَلْتَكَ رَحِمَ يَا عَمِّ و أَحْسَنَ اللَّهُ جَزَاكَ و اللَّهُ مَا فَعَلَ السَّنْدِيُّ بْنُ شَاهِكٍ لَعْنَهُ اللَّهُ تَعَالَى مَا فَعَلَهُ عَنَّا أَمْرًا.

1016 حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ الْأَنْصَارِيِّ عَنِ سَلِيمَانَ بْنِ جَعْفَرِ الْبَصْرِيِّ عَنْ عُمَرَ بْنِ وَاقِدٍ قَالَ: إِنَّ هَارُونَ الرَّشِيدَ لَمَّا ضَاقَ صَدْرُهُ مِمَّا كَانَ يَظْهَرُ لَهُ مِنْ فَضْلِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ و مَا كَانَ يَبْلُغُهُ مِنْ قَوْلِ الشَّيْخِ بِإِمَامَتِهِ و اِخْتِلَافِهِمْ فِي السِّرِّ إِلَيْهِ بِاللَّيْلِ و النَّهَارِ خَشِيَ عَلَى نَفْسِهِ و مَلَكَه فَفَكَّرَ فِي قَتْلِهِ بِالسَّمِّ فَدَعَا بِرَطْبٍ و أَكَلَ مِنْهُ، ثُمَّ أَخَذَ صَيْنِيَّةَ فَوَضَعَ عَلَيْهَا عَشْرِينَ رَطْبَةً و أَخَذَ سَلْكَ فَعَرَكَهُ فِي السَّمِّ و أَدْخَلَهُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ و بِأَحْنُوطِي فَآخِرَ حَضْرَتِ رَا حَنْوُطِ كَرَدْنَدِ و سَلِيمَانَ حَضْرَتِ رَا بَرْدِ يِمَانِي كَه بَه دُو هَزَارِ و پَانصَدِ دِينَارِ سَرخِ تَمَامِ شُدِه و تَمَامِ قُرْآنِ بَرِ آنِ مَكْتُوبِ بُوْد، كَفَنِ كَرْدِ و خُودِ بَا پَايِ بَرَهْنَه جَامِه مَاتَمِ پُوشِيْدِه، گَرِيْبَانَ دَرِيْدَه اُو رَا تَا مَقَابِرِ قَرِيشِ تَشْيِيْعِ كَرْدِ و آنجَا مَدْفُونِ سَاخْتِ و جَرِيَانَ رَا بَه رَشِيْدِ نُوْشْتِ، رَشِيْدِ دَرِ جَوَابِ سَلِيمَانَ نُوْشْتِ: اِي عَمِّ! پَاسِ قَرَابَتِ و صِلَه رَحِمِ دَاشْتِي، خَدَاوَنْدِ بَه تُو جَزَايِ خَيْرِ دَهْدِ، و اللَّهُ أَنْجَه سَنَدِي كَرْدِ مِنْ نَفَرِ مُودِه بُوْدَمِ.

1016 تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ الْأَنْصَارِيِّ عَنِ سَلِيمَانَ بْنِ جَعْفَرِ الْبَصْرِيِّ عَنْ عُمَرَ بْنِ وَاقِدٍ قَالَ: إِنَّ هَارُونَ الرَّشِيدَ لَمَّا ضَاقَ صَدْرُهُ مِمَّا كَانَ يَظْهَرُ لَهُ مِنْ فَضْلِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ و مَا كَانَ يَبْلُغُهُ مِنْ قَوْلِ الشَّيْخِ بِإِمَامَتِهِ و اِخْتِلَافِهِمْ فِي السِّرِّ إِلَيْهِ بِاللَّيْلِ و النَّهَارِ خَشِيَ عَلَى نَفْسِهِ و مَلَكَه فَفَكَّرَ فِي قَتْلِهِ بِالسَّمِّ فَدَعَا بِرَطْبٍ و أَكَلَ مِنْهُ، ثُمَّ أَخَذَ صَيْنِيَّةَ فَوَضَعَ عَلَيْهَا عَشْرِينَ رَطْبَةً و أَخَذَ سَلْكَ فَعَرَكَهُ فِي السَّمِّ و أَدْخَلَهُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ و بِأَحْنُوطِي فَآخِرَ حَضْرَتِ رَا حَنْوُطِ كَرَدْنَدِ و سَلِيمَانَ حَضْرَتِ رَا بَرْدِ يِمَانِي كَه بَه دُو هَزَارِ و پَانصَدِ دِينَارِ سَرخِ تَمَامِ شُدِه و تَمَامِ قُرْآنِ بَرِ آنِ مَكْتُوبِ بُوْد، كَفَنِ كَرْدِ و خُودِ بَا پَايِ بَرَهْنَه جَامِه مَاتَمِ پُوشِيْدِه، گَرِيْبَانَ دَرِيْدَه اُو رَا تَا مَقَابِرِ قَرِيشِ تَشْيِيْعِ كَرْدِ و آنجَا مَدْفُونِ سَاخْتِ و جَرِيَانَ رَا بَه رَشِيْدِ نُوْشْتِ، رَشِيْدِ دَرِ جَوَابِ سَلِيمَانَ نُوْشْتِ: اِي عَمِّ! پَاسِ قَرَابَتِ و صِلَه رَحِمِ دَاشْتِي، خَدَاوَنْدِ بَه تُو جَزَايِ خَيْرِ دَهْدِ، و اللَّهُ أَنْجَه سَنَدِي كَرْدِ مِنْ نَفَرِ مُودِه بُوْدَمِ.

چون هارون الرشید سینه اش تنگ شد، به سبب احوالی که ظاهر می شد بر او در فضل و بزرگی موسی بن جعفر علیه السلام و اقوالی که از فرق شیعه در امامت او و آمد و شد ایشان روز و شب پنهان و آشکارا نزد او می شنید، بر خود و دولت خود بترسید پس عزم کرد که او را زهر خوراند. پس رطب طلبید و از آن بخورد سپس یک سینی طلبید و در آن بیست عدد رطب نهاد پس رشته برگرفت و آن را به زهر آغشته کرد و در سوزن کشید و رطبی از آنها برگرفت

فأخذ رطبه من ذلك الرطبه فأقبل يردد إليها ذلك السمّ بذلك الخيط حتى قد علم أنه قد حصل السمّ فيها فاستكثر منه ثم ردّها في ذلك الرطّب وقال لخدام له:

احمل هذه الصّينيه إلى موسى بن جعفر وقل له: إنّ أمير المؤمنين أكل من هذا الرطّب و تنغصّ لك ما به و هو يقسم عليك بحقّه لَمّا أكلتها عن آخر رطبه فإنّي اخترتها لك ببدي و لا تتركه ببقى منها شيئا و لا تطعم منه أحدا. فأثابه بها الخادم و أبلغه الرّساله. فقال: ايتنى بخلال فناوله خلالا و قام بإزائه و هو يأكل من الرطّب و كانت للرّشيد كلبه تعزّ عليه فجذبت نفسها و خرجت تجرّ سلاسلها من ذهب و جوهر حتى حاذت موسى بن جعفر عليه السّلام فبادر بالخلال إلى الرطبه المسمومه و رمى بها إلى الكلبه فأكلتها فلم تلبث أن ضربت بنفسها الأرض و عوت و تهرّت قطعه قطعه.

و استوفى عليه السّلام باقى الرطّب و حمل الغلام الصّينيه حتى صار بها إلى الرّشيد فقال له: قد أكل الرطّب عن آخره؟ قال: نعم يا أمير المؤمنين قال: فكيف رأيت؟ قال: ما و آن رشته زهر آلود در او گذرانيد و مكرر مى آورد و مى برد تا دانست كه زهر در او خوب اثر کرده است، پس میان رطب ها گذاشت و به خادمش گفت: اين صيني را نزد موسى بن جعفر مى برى و مى گويى امير المومنين از اين رطب بخورد و اين را براى تو فرستاده و تورا به حق خود قسم مى دهد كه همه را بخورى كه من اينها را به دست خود براى تو چيده ام و چيزى از آن باقى نگذار و به كسى ديگر نخوران، خادم رطب آورد و آن رسالت بگذار و آن حضرت به او فرمود: خلالى به من ده، بداد و برابر او بايستاد و او رطب ها مى خورد و رشيد را سگى بود كه نزد او بسيار عزيز بود، خود را بكند و بيرون آمد و زنجير مرصع به طلا و جواهر را مى كشيد تا بيامد و در برابر آن حضرت ايستاد، حضرت خلال در آن رطب زهر آلود فرو كرد و آن را نزد سگ انداخت، سگ آن رطب بخورد و خود را بر زمين مى زد و فرياد مى كرد تا بمرد و گوشتش تكه تكه شد.

حضرت باقى رطب بخورد و غلام صيني را باز گردانيد، رشيد گفت: همه رطب ها را خورد؟ گفت: آرى يا امير المومنين! گفت: حالت غريبي از او مشاهده كردى؟ گفت: نه حال بدى نديدم.

أنكرت منه شيئاً يا أمير المؤمنين ثم قال ثم ورد عليه خبر الكلبه بأنها قد تهرت و ماتت فقلق الرشيد لذلك قلقاً شديداً و استعظمه و وقف على الكلبه فوجدها متهرته بالسّم فأحضر الخادم و دعا بسيف و نطع و قال له لتصدّقني عن خبر الرّطب أو لأقتلّك؟ فقال له: يا أمير المؤمنين إني حملت الرّطب إلى موسى بن جعفر و أبلغته سلامك و قمت بإزائه و طلب منّي خلالاً فدفعته إليه فأقبل يغرز في الرّطب بعد الرّطب و يأكلها حتّى مرّت الكلبه فغرز الخلال في رطبه من ذلك الرّطب فرمى بها فأكلتها الكلبه و أكل هو باقي الرّطب فكان ما ترى يا أمير المؤمنين.

فقال الرشيد: ما ربحنا من موسى عليه السلام إلاّ أنّا أطعمناه جيّد الرّطب و ضيّعنا سمنا و قتل كلبتنا ما في موسى بن جعفر حيله.

ثم إنّ سيّدنا موسى عليه السلام دعا بالمسيّب و ذلك قبل وفاته بثلاثة أيّام و كان موكّلاً به فقال له: يا مسيّب قال: لبيك يا مولاي قال إني ظاعن في هذه اللّيلة إلى المدینه مدینه جدی رسول الله صلّى الله عليه و آله لأعهد إلى علیّ ابني ما عهدت إلىّ أبي و أجعله وصيّي بعد از آن خبر سگ را به رشید گفتند، سخت مضطرب شد و آن را عظیم شمرد و سگ را دید که به زهر از هم ریخته است، خادم را حاضر گردانید و شمشیر و زیراندازی خواست و به غلام گفت: خبر رطب با من راست می گویی یا تو را بکشم؟ گفت: یا امیر! من رطب ها را نزد موسی بن جعفر علیهما السلام بردم و سلام تو را به او رسانیدم و برابر او ایستادم از من خلالی خواست به او دادم، او خلال را بر یک یک رطب ها فرومی برد و برمی گرفت و می خورد این سگ از آنجا بگذشت خلالی در رطب زد و برگرفت و جلوی آن سگ افکند سگ بخورد و او باقی رطب ها بخورد، این حال شد که می بینی.

رشید گفت: ما هیچ سودی از موسی نبردیم، غیر اینکه بهترین رطب ها به او خوردانیم و زهر و سگ خود تلف کردیم با موسی بن جعفر راه چاره ای نیست، راوی گوید:

حضرت سه روز قبل از وفاتش مسیب را خواند و فرمود: مسیب! گفت: بله مولای من، فرمود:

من امشب به مدینه جدم رسول خدا صلّى الله عليه و آله می روم تا با علیّ پسر من وصیت کنم آنچه که پدرم با من وصیت کرد و او را وصی خود گردانم

و خلیفتی و آمره امری. قال المسیب:

فقلت یا مولای کیف تأمرنی أن أفتح لك الأبواب و أقفالها و الحرس معی علی الأبواب؟ فقال: یا مسیب ضعف یقینک باللّه عزّ و جلّ و فینا قلت: لا یا سیدی قال:

فمه؟ قلت: یا سیدی ادع اللّه أن یتبتنی.

فقال: اللّهم ثبته ثمّ قال إتی أدعو اللّه عزّ و جلّ باسمه العظیم الذی دعا آصف حتّی جاء بسریر بلقیس و وضعه بین یدی سلیمان قبل ارتداد طرفه إلیه حتّی یجمع بینی و بین ابنی علیّ بالمدینه. قال المسیب: فسمعتّه علیه السّلام یدعو ففقدته عن مصلاه فلم أزل قائما علی قدمی حتّی رأیته قد عاد إلی مکانه و أعاد الحدید إلی رجلیه فخررت للّه ساجدا لوجهی شکرا علی ما أنعم به علیّ من معرفته. فقال لی:

ارفع رأسک یا مسیب و اعلم أنّی راحل إلی اللّه عزّ و جلّ فی ثالث هذا الیوم.

قال: فبکیت فقال لی: لا تبک یا مسیب فإنّ علیّ ابنی هو إمامک و مولاک بعدی فاستمسک بولایتہ فإنتک لن تضلّ ما لزمتہ. فقلت: الحمد للّه.

و امر خود به او فرمایم، گفتم: ای مولای من، مرا امر می کنی که درها بر تو بگشایم و حال آن که دیگر نگهبانان با من هستند، فرمود: ای مسیب! یقین تو به خدا درباره ما ضعیف است، گفتم: نه! ای سید من، فرمود: پس چیست؟ گفتم: ای سید من، دعا کن و از خدا بخواه تا مرا ثابت گرداند، فرمود: خدایا ثابت گردان او را، سپس فرمود: من خدای عزّ و جل را به اسم عظیم او می خوانم - آن اسمی که آصف آن اسم را خواند و تخت بلقیس را پیش سلیمان حاضر ساخت پیش از چشم زدنی - تا جمع کند میان من و پسر علی به مدینه، مسیب گفت: شنیدم از آن حضرت که دعا می کرد پس او را در مصلاهی خود ندیدم همچنان بر پا ایستاده بودم که دیدم به مکان خود بازگردید و آن آهن بر دو پای خود نهاده، پس سجده کردم و خدا را بر آن نعمت که مرا داد از معرفت حال آن حضرت شکر کردم، پس به من فرمود: سر بردار یا مسیب و بدان که من در روز سوم نزد خدای عزّ و جل خواهم رفت، گریستم، فرمود: گریه نکن ای مسیب! که پسر علی امام و مولای توست، بعد از من چنگ در ولایت او زن که تو گمراه نمی گردی تا زمانی که از او جدا نشده ای، گفتم: الحمد للّه.

قال: ثم إن سيدي عليه السلام دعاني في ليله اليوم الثالث فقال لي: إني على ما عرفتك من الرحيل إلى الله عز وجل فإذا دعوت بشربه من ماء فشربتها ورأيتني قد انتفخت وارتفع بطني واصفر لوني واحمر و اخضر وتلون ألوانا فخبّر الطاغية بوفاتي فإذا رأيت بي هذا الحدث فيأياك أن تظهر عليه أحدا ولا على من عندي إلا بعد وفاتي: قال المسيب بن زهير: فلم أزل أرقب وعده حتى دعا عليه السلام بالشربه فشربها ثم دعاني فقال لي: يا مسيب إن هذا الرجس الذي بن شاهك سيزعم أنه يتولّى غسلني و دفني هيئات هيئات أن يكون ذلك أبدا فإذا حملت إلى المقبره المعروفه بمقابر قريش فالحدوني بها ولا ترفعوا قبري فوق أربع أصابع مفرجات ولا تأخذوا من تربتي شيئا لتتبركوا به فإن كل تربه لنا محرّمه إلا تربه جدّي الحسين بن عليّ عليه السلام فإنّ الله تعالى جعلها شفاء لشيعتنا وأوليائنا.

قال: ثم رأيت شخصا أشبه الأشخاص به جالسا إلى جانبه وكان عهدي بسيدي الرضا عليه السلام وهو غلام فأردت سؤاله فصاح مسيب گوید: در شب روز سوم سيد من مرا خواند و فرمود: من بر آن حالم که به تو گفتم، زمان رحل است به سوی خدای عالمیان، هرگاه از تو شربتی خواستم و آشامیدم و دیدی که نفخ کردم و شکمم برآمد، و رنگم زرد و سرخ و سبز شد، و رنگ به رنگ گشتم، خبر وفات مرا به آن طاغی برسان و هرگاه این احوال که گفتم در من دیدی، کسی را از آن خبر نده و به کسی که نزد من است اطلاع نده، مگر بعد از وفات من، مسیب گفت: پس پیوسته منتظر بودم تا آب بطلبید و بیاشامید پس مرا بخواند و فرمود: ای مسیب! این پلید، سندی بن شاهک گمان خواهد کرد که او مرا غسل می دهد و دفن می کند، هیئات! هیئات! این هرگز نشود و چون مرا به مقبره معروف به مقابر قريش برند مرا لحد کنید و قبر مرا چهار انگشت گشاده برتر [از زمین] مگیرید و از تربت من برای شفا برمگیرید که هر تربتی دیگر حرام است برای این کار مگر تربت جدم حسین عليه السلام، زیرا خدای عزّ و جل آن تربت را شفاء شیعیان و موالیان ما گردانیده است.

گوید: دیدم شخصی شبیه حضرت کنارش نشسته، من مولایم حضرت رضا عليه السلام را در کودکی دیده بودم، خواستم از او بپرسم، آواز داد مرا

بی سیدی موسی علیه السلام فقال: أليس قد نهيتك يا مسيب؟ فلم أزل صابرا حتى مضى وغاب الشخص ثم أنهيت الخبر إلى الرشيد فوافي السندی بن شاهک فوالله لقد رأيتهم بعيني و هم يظنون أنهم يغسلونه فلا تصل أيديهم إليه و يظنون أنهم يحنطونه و يكفونونه و أراهم لا يصنعون به شيئا و رأيت ذلك الشخص يتولّى غسله و تحنيطه و تكفينه و هو يظهر المعاونه لهم و هم لا يعرفونه فلما فرغ من أمره قال لى ذلك الشخص: يا مسيب مهما شككت فيه فلا تشكّن فيّ فإني إمامك و مولاك و حجّه الله عليك بعد أبي عليه السلام يا مسيب مثلى مثل يوسف الصديق عليه السلام و مثلهم مثل إخوته حين دخلوا عليه فعرفهم و هم له منكرون.

ثم حمل عليه السلام حتى دفن في مقابر قریش و لم يرفع قبره أكثر ممّا أمر به ثم رفعوا قبره بعد ذلك و بنوا عليه.

1027 حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رضی الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم سيّد موسى عليه السلام که ای مسيب تو را نهی نکردم؟ هیچ نگفتم تا حضرت وفات کردند و آن شخص غایب گشت، خبر را به رشید رسانیدم، سندی بن شاهک آمد، به خدا قسم ایشان گمان می کردند حضرت را غسل می دهند و حنوط و کفن می کنند ولی دستشان به او نمی رسید و هیچ کاری انجام نمی دادند و آن شخص حضرت را غسل می داد و حنوط و کفن می کرد، آنها او را می دیدند ولی نمی شناختند و او وانمود می کرد که معاونت ایشان می کند، چون از کار او فارغ شد آن شخص با من گفت: ای مسيب! اگر شک کردی در او، در مورد من در شک مباش، من مولای تو و حجت خدایم بر تو بعد از پدرم، ای مسيب! مثل من مثل يوسف صديق عليه السلام است و مثل ایشان مثل برادران، چون بر يوسف وارد شدند، يوسف ایشان را شناخت و آنها او را نمی شناختند.

حضرت را به مقابر قریش برده و دفن نمودند و قبرش زیاده از آنچه فرموده بود برنداشتند و سپس قبر را بالا آورده و روی آن بنا نهادند.

1027 احمد بن زياد بن جعفر همدانی گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از

بن هاشم عن أبيه عن سليمان بن حفص المروزي قال إنَّ هارون الرشيد قبض على موسى بن جعفر عليه السلام سنة تسع و سبعين و مائه و توفي في حبسه ببغداد لخمس ليال بقين من رجب سنة ثلاث و ثمانين و مائه و هو ابن سبع و أربعين سنة و دفن في مقابر قریش و كانت إمامته خمسا و ثلاثين سنة و أشهرها و أمه أم ولد يقال له حميده و هي أم أخويه إسحاق و محمد ابني جعفر بن محمد عليه السلام و نصَّ على ابنه علي بن موسى الرضا عليه السلام بالإمامه بعده

1038 حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن محمد بن صدقه العنبري قال لما توفي أبو إبراهيم موسى بن جعفر جمع هارون الرشيد شيوخ الطالبييه و بني العباس و سائر أهل المملكة و الحكام و أحضر أبا إبراهيم موسى بن جعفر عليه السلام فقال هذا موسى بن جعفر قد مات حتف أنفه و ما كان بيني و بينه ما أستغفر الله منه في أمره يعني في قتله فانظروا سليمان بن حفص مروزي که گفت: هارون الرشيد موسى بن جعفر را عليه السلام در سال صد و هفتاد و نه دستگیر کرد. آن حضرت در بغداد پنج شب از ماه رجب مانده در سال صد و هشتاد و سه در حبس وفات کرد و عمر حضرت چهل و هفت سال بود و در مقابر قریش مدفون شد و مدت امامتش سی و پنج سال و چند ماه بود.

مادرش ام ولد بود که او را حميده می گفتند. وی مادر اسحق و محمد دو پسر دیگر است از پسران جعفر عليه السلام. حضرت به امامت پسرش علی بن موسى عليه السلام بعد از خود تصریح فرمود.

1038 احمد بن زياد بن جعفر همدانی گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن صدقه العنبري که گفت:

چون ابو ابراهیم موسى بن جعفر عليه السلام وفات یافت، هارون بزرگان سادات و بني عباس و سایر اهل مملکت و حکام را جمع نمود و آن حضرت را حاضر ساخت و گفت: این موسى بن جعفر است وفات یافته به اجل خود، و میان من و او چیزی رخ نداده که استغفار کنم به خدای عزّ و جل از آن، یعنی مقتول نگشته است، در او نظر کنید.

إليه فدخلوا عليه سبعون رجلا من شيعته فنظروا إلى موسى بن جعفر عليه السلام و ليس به أثر جراحه و لا خنق و كان في رجله أثر الحنّاء فأخذه سليمان بن أبي جعفر فتولّى غسله و تكفينه و تحفّى و تحسّر في جنازته قال مصنف هذا الكتاب إنما أوردت هذه الأخبار في هذا الكتاب ردا على الواقفه على موسى بن جعفر عليه السلام فإنهم يزعمون أنه حي و ينكرون إمامه الرضا عليه السلام و إمامه من بعده من الأئمة عليهم السلام و في صحه وفاه موسى بن جعفر عليهما السلام إبطال مذهبهم و لهم في هذه الأخبار كلام يقولون إن الصادق عليه السلام قال الإمام لا يغسله إلا الإمام و لو كان الرضا عليه السلام إماما كما ذكرتم لغسله و في هذه الأخبار أن موسى عليه السلام غسله غيره.

و لا- حجه لهم علينا في ذلك لأن الصادق عليه السلام إنما نهى أن يغسل الإمام إلا من يكون إماما فإن دخل من يغسل الإمام في نهيه فغسله لم يبطل بذلك إمامه الإمام بعده و لم يقل عليه السلام أن الإمام لا يكون إلا الذي يغسل من قبله من الأئمة عليه السلام فبطل تعلقهم علينا بذلك.

پس هفتاد مرد از شیعه بر حضرت داخل شدند و اثری از جراحت و خفگی ندیدند، در پای مبارک آن حضرت اثر حنا بود. سلیمان بن ابی جعفر حضرت را غسل داد و تکفین نمود و در پای جنازه او سر و پای برهنه کرد.

مصنف کتاب گوید: این خبرها در این کتاب برای آن آوردم که ظاهر کنم بطلان قول واقفیه را در مورد موسی علیه السلام که اعتقادشان آن است که او زنده است و امامت رضا علیه السلام و دیگر امامان بعد از او را انکار می کنند و چون وفات موسی علیه السلام ثابت شد قول ایشان باطل شد و ایشان در این خبرها سخنی دارند که می گویند:

صادق علیه السلام گفت امام را غسل ندهد مگر امام و اگر رضا علیه السلام امام می بود چنانچه شما می گویند بایستی موسی علیه السلام را غیر او کسی غسل ندهد.

حجت ایشان برای ما کامل نیست که حضرت صادق علیه السلام نهی کرده که امام را غیر امام غسل دهد و اگر کسی نهی او نشنود و داخل شود در غسل امام باطل نشود امامت امام بعد از آن و حضرت صادق علیه السلام نفرموده که امام نباشد مگر آن کس که غسل دهد امام سابق را، در نتیجه تمسک آنان به این خبر باطل می شود.

علیٰ انا قد روينا في بعض هذه الاخبار أن الرضا عليه السلام قد غسل أباه موسى بن جعفر عليه السلام من حيث خفي على الحاضرين لغسله غير من اطلع عليه ولا تنكر الواقفيه أن الإمام يجوز أن يطوى الله تعالى له البعد حتى يقطع المسافه البعيده في المده اليسيره

104 9 حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْرُورٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَامِرٍ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ رِبَاطٍ قَالَ قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ عِنْدَنَا رَجُلًا يَذْكُرُ أَنَّ أَبَاكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيٌّ وَأَنْتَ تَعْلَمُ مِنْ ذَلِكَ مَا تَعْلَمُ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ مَا تَرَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ لَمْ يَمُتْ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَلَى وَاللَّهِ لَقَدْ مَاتَ وَقَسَّ مَتَ أَمْوَالَهُ وَ نَكَحَتْ جَوَارِيَهُ

105 10 حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى الْيَقْطِينِيِّ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عِلاوَه بِرَ اِين، ما اخباری روایت کردیم که رضا علیه السلام غسل داد پدر خود موسی علیه السلام را بر وجهی که بر حاضران پوشیده ماند مگر آن کسی که اطلاع داده شد و واقفیه منکر نیستند که جایز است اینکه خدای تعالی زمین را برای امام بیچاند تا مسافت دور را به اندک زمانی طی نماید.

104 9 جعفر بن محمد بن مسرور گوید: روایت کرد برای ما حسین بن محمد بن عامر از معلی بن محمد بصری از علی بن رباط که گفت: به علی بن موسی علیه السلام عرض کردم: نزد ما مردی است که می گوید پدر تو علیه السلام زنده است و می گوید تو می دانی این سخن را که او می گوید، فرمود:

سبحان الله! رسول خدا صلی الله علیه و آله بمیرد و موسی بن جعفر علیه السلام نمیرد، بله، و الله! وفات کرد و اموالش تقسیم شد و کنیزانش را دیگران نکاح نمودند.

105 10 علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن عیسیٰ یقطینی از احمد بن عبد الله غروی از پدرش روایت کرده که گفت: بر فضل بن ربیع

الغروی عن أبيه قال دخلت على الفضل بن الربيع وهو جالس على سطح فقال لي ادن فدنوت حتى حاذيته ثم قال لي أشرف إلى بيت في الدار فأشرفت فقال ما ترى في البيت فقلت ثوبا مطروحا فقال انظر حسنا فتأملت ونظرت فتبينت فقلت رجل ساجد فقال لي تعرفه قلت لا قال هذا مولاك قلت ومن مولاي فقال تتجاهل عليّ فقلت ما أتجاهل ولكنّي لا أعرف لي مولى فقال هذا أبو الحسن موسى بن جعفر عليه السلام إني أتفقده الليل والنهار فلا أجده في وقت من الأوقات إلا على الحال التي أخبرك بها إنّه يصلّي الفجر فيعقب ساعه في دبر الصلاه إلى أن تطلع الشمس ثم يسجد سجده فلا يزال ساجدا حتى تزول الشمس وقد وكل من يترصد له الزوال فلست أدرى متى يقول الغلام قد زالت الشمس إذ يثب فيبتدئ الصلاه من غير أن يحدث فأعلم أنّه لم ينم في سجوده ولا أغفى.

ولا يزال إلى أن يفرغ من صلاه العصر فإذا صلّى سجد سجده فلا يزال ساجدا إلى أن تغيب الشمس فإذا غابت الشمس وثب من سجده فصلّى المغرب من غير أن وارد شدم و او بر بام خانه نشسته بود، گفت:

نزدیک آی، نزدیک شدم، گفت: به داخل اتاقی از خانه روبه رو نگاه کن، نگاه کردم، گفت: چه می بینی در خانه؟ گفتم: جامه ای افتاده، گفت:

خوب نظر کن، تامل نمودم و گفتم مردی به سجده رفته، گفت: او را می شناسی؟ گفتم: نه، گفت: او مولای توست، گفتم: مولای من کیست؟ گفت: تتجاهل می کنی بر من؟ گفتم: تتجاهل نمی کنم، اما من مولایی برای خود نمی شناسم، گفت: او موسی بن جعفر علیه السلام است، من روز و شب جست و جوی حال او می کنم، نمی بینم او را مگر بر این حالت که به تو می گویم، او نماز فجر می کند، سپس ساعتی تعقیب می خواند تا آفتاب طلوع می کند، به سجده می رود و تا وقت ظهر در سجده هست و کسی را موکل کرده که وقت زوال را به او بگوید، نمی دانم چه وقت آن شخص با او می گوید ظهر شده که او برمی جهد و نماز می خواند، بدون تجدید وضو و از این می دانم که او به خواب نرفته و چرت زده است.

چون از نماز عصر فارغ می شود به سجده می رود و پیوسته در سجده است تا آفتاب غایب شود، پس از سجده برمی جهد و نماز مغرب می کند بی آنکه تجدید وضو کند

يحدث حدثا ولا يزال في صلاته و تعقيبه إلى أن يصلّي العتمه فإذا صلّى العتمه أفطر على شوى يؤتى به ثم يجدد الوضوء ثم يسجد ثم يرفع رأسه فينام نومته خفيفه ثم يقوم فيجدد الوضوء ثم يقوم فلا يزال يصلّي في جوف الليل حتى يطلع الفجر فلست أدرى متى يقول الغلام إن الفجر قد طلع إذ قد وثب هو لصلاه الفجر فهذا دأبه منذ حوّل إلى.

فقلت اتق الله و لا تحدثن في أمره حدثا يكون فيه زوال النعمه فقد تعلم أنه لم يفعل أحد بأحد منهم سوءا إلا كانت نعمته زائله فقال قد أرسلوا إلى غير مرّه يأمرؤى بقتله فلم أجبهم إلى ذلك و أعلمتهم أنّى لا أفعل ذلك و لو قتلوني ما أحببتهم إلى ما سألوني.

فلما كان بعد ذلك حوّل عليه السلام إلى الفضل بن يحيى البرمكى فحبس عنده أياما فكان الفضل بن الربيع يبعث إليه في كل يوم مائده حتى مضى ثلاثه أيام و لياليها فلما كانت الليله الرابعه قدّمت إليه مائده للفضل بن يحيى فرفع عليه السلام يده إلى السماء فقال يا ربّ إنك تعلم أنّى لو أكلت قبل و همچنان در نماز و تعقيب است تا از نماز عشاء فارغ شود، سپس به اندک طعامی افطار می کند و بعد وضو تازه می کند و به سجده می رود، سپس اندک خوابی می کند و بعد برمی خیزد و وضو تازه می کند پس به نماز می ایستد و هم چنان در میان شب تا طلوع صبح در نماز است، نمی دانم چه وقت غلام به او می گوید صبح طالع شد که برای نماز صبح برمی خیزد و این شیوه اوست از زمانی که من مراقب او بودم.

گفتم: از خدا بترس و درباره او کاری نکنی که موجب زوال نعمت گردد، همانا تو می دانی که کسی با کسی از ایشان بدی نکرد، مگر این که نعمت خود را زایل ساخت. گفت: چند بار مرا پیغام داده و امر کرده اند که او را به قتل رسانم، قبول نکرده و گفته ام من این کار را نمی کنم و اگر مرا بکشند این کار را انجام ندهم.

راوی گوید: بعد از آن حضرت را به فضل بن یحی برمکی سپردند، چند روز محبوس بود، فضل بن ربیع هرروز غذایی نزد حضرت می فرستاد، چون سه روز بگذشت شب چهارم از جانب فضل بن یحیی غذایی آوردند، حضرت دست به آسمان برداشت و فرمود: خدایا! تو می دانی که اگر پیشتر چنین غذایی می خوردم

اليوم كنت قد أعنت على نفسي فأكل فمرض فلما كان من الغد جاءه الطيب فعرض عليه خضره في بطن راحته و كان السم الذي سم به قد اجتمع في ذلك الموضع فانصرف الطيب إليهم فقال و الله لهو أعلم بما فعلتم به منكم ثم توفى عليه السلام.

بر هلاک خود اعانت نموده بودم، پس بخورد و بیمار شد، فردا طیب آمد، حضرت دست خود به طیب بنمود، سبز گشته بود از آن زهر که به او خورنده بودند، طیب بازگشت و با ایشان گفت: به خدا قسم او داناتر است از شما به آنچه که با او کرده اید، سپس حضرت وفات نمود.

9 باب ذکر من قتله الرشید من اولاد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ بعد قتله لموسی بن جعفر علیہ السلام بالسم فی لیلہ واحده سوی من قتل منهم فی سائر الأيام و اللیالی 106 1 حدّثنا أبو الحسن أحمد بن محمد بن الحسین البرّاز قال حدّثنا أبو طاهر السّامانی قال حدّثنا أبو القاسم بشر بن محمد بن بشیر قال حدّثنی أبو الحسین أحمد بن سهل بن ماهان قال حدّثنی عبید اللّٰه البرّاز التّیسابوری و کان مستأ قال کان بینی و بین حمید بن قحطبه الطّائنی الطّوسیّ معامله فرحلت إلیه فی بعض الأیّام فبلغه خبر قدومی فاستحضرنی للوقت و علیّ ثیاب السّففر لم أغیّرھا و ذلک فی شهر رمضان وقت صلاه الظّھر فلما دخلت علیہ رأیته فی بیت یجرى فیہ الماء فسلمت علیہ و جلست فأتی بطشت

9- در بیان قتل اولاد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ که هارون بعد از کشتن موسی بن جعفر علیہ السلام در یک شب کشت، غیر از آنانی که در سایر روزها کشته

9- در بیان قتل اولاد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ که هارون بعد از کشتن موسی بن جعفر علیہ السلام در یک شب کشت، غیر از آنانی که در سایر روزها کشته

106 1 ابو الحسن احمد بن محمد بن حسین بزّاز گوید: روایت کرد برای ما ابو طاهر سامانی از ابو القاسم بن بشر بن محمد بن بشیر از احمد بن سهل بن ماهان از عبید اللّٰه بزّاز نیشابوری که مردی سالخورده بوده، گفت: میان من و میان حمید بن قحطبه طائنی طوسی معامله ای بود، عزم سفر کرده به جانب او رفتم، خبر آمدن مرا شنید و فی الفور مرا احضار کرد، هنوز جامه سفر تغییر نداده بودم، وقت ظهر نزدش رفتم و این جریان در ماه رمضان بود.

وقتی که داخل شدم او را در خانه ای دیدم که جوی آب از آنجا می گذشت، سلام کردم و نشستم، طشت و تنگی آوردند و او دستهایش

و إبريق فغسل يديه ثم أمرني فغسلت يديّ وأحضرت المائدة و ذهب عني آتي صائم و آتي في شهر رمضان ثم ذكرت فأمسكت يدي فقال لي حميد ما لك لا تأكل فقلت أيها الأمير هذا شهر رمضان و لست بمريض و لا بي علة توجب الإفطار و لعل الأمير له عذر في ذلك أو علة توجب الإفطار فقال ما بي علة توجب الإفطار و إتي لصحيح البدن ثم دمعت عيناه و بكى فقلت له بعد ما فرغ من طعامه ما يبكيك أيها الأمير فقال أنفذ إليّ هارون الرشيد وقت كونه بطوس في بعض الليل أن أجب فلما دخلت عليه [رأيتة] رأيت بين يديه شمعه تنقد و سيفاً [أخضر] أحضر مسلولا و بين يديه خادم واقف فلما قمت بين يديه رفع رأسه إليّ فقال كيف طاعتك لأمر المؤمنين فقلت بالنفس و المال فأطرق ثم أذن لي في الانصراف فلم ألبث في منزلي حتى عاد الرسول إليّ و قال أجب أمير المؤمنين فقلت في نفسي إنا لله أخاف أن يكون قد عزم على قتلي و أنه لما رأني استحيا مني قعدت إلي بين يديه فرفع رأسه إليّ فقال كيف طاعتك لأمر را شست و مرا نیز فرمود تا دست بشستم، پس غذا آوردند و به یادم نبود که روزه ام و ماه رمضان است پس یادم آمد و دست بکشیدم، حمید گفت: چرا نمی خوری؟ گفتم: ای امیر! ماه رمضان است و من بیمار نیستم و علتی ندارم که روزه بخورم، شاید امیر را عذری هست که روزه می خورد، گفت: نه من هیچ علتی ندارم که موجب روزه خوردن باشد و من صحیح و سالم هستم، سپس دو چشمش پر از اشک شد و بگریست، بعد از آن که از طعام فارغ شد، با او گفتم: ای امیر! علت گریه چه بود؟ گفت: هارون وقتی که در طوس بود، یکی از شب ها مرا بخواند، چون برفتم دیدم پیش روی او شمعی برافروخته و شمشیری سبز نهاده و خادمی ایستاده، چون پیش او ایستادم سر بالا کرد و گفت: اطاعت تو از امیر المومنین تا کجاست؟ گفتم: تا جان و مال، سر به زیر انداخت و مرا رخصت داد که بازگردم، چون به منزل رسیدم در دم رسول آمد و مرا بخواند با خود گفتم: به خدا می ترسم عزم کشتن من داشته باشد و مگر مرا بار اول که دید شرم داشت، نزد او بازگشتم، سر بالا کرد و گفت:

اطاعت تو از امیر المومنین تا کجاست؟

المؤمنين فقلت بالنفس و المال و الأهل و الولد فتبسّم ضاحكا ثم أذن لي في الانصراف فلما دخلت منزلي لم ألبث أن عاد إليّ الرسول فقال أجب أمير المؤمنين فحضرت بين يديه و هو على حاله فرفع رأسه إليّ و قال لي كيف طاعتك لأمر المؤمنين فقلت بالنفس و المال و الأهل و الولد و الدّين فضحك ثم قال لي خذ هذا السّيف و امثل ما يأمرك به الخادم قال فتناول الخادم السّيف و ناولنيه و جاء بي إلى بيت بابه مغلق ففتحه فإذا فيه بئر في وسطه و ثلاثة بيوت أبوابها مغلقة ففتح باب بيت منها فإذا فيه عشرون نفسا عليهم الشّعور و الدّوائب شيوخ و كهول و شبّان مقيّدون فقال لي إنّ أمير المؤمنين يأمرك بقتل هؤلاء و كانوا كلّهم علويّه من ولد عليّ و فاطمه عليهما السّلام فجعل يخرج إليّ واحدا بعد واحد فأضرب عنقه حتّى أتيت على آخرهم ثم رمى بأجسادهم و رءوسهم في تلك البئر ثم فتح باب بيت آخر فإذا فيه أيضا عشرون نفسا من العلويّه من ولد عليّ و فاطمه عليهما السّلام مقيّدون فقال لي إنّ أمير المؤمنين يأمرك بقتل هؤلاء فجعل يخرج كغتم: تا جان و مال و اهل و ولد. خنده کرد و مرا اذن بازگشت داد، چون به منزل رسیدم، دیگر بار نیز مرا طلبید، چون حاضر شدم او بر همان حال بود سر بالا کرد و به من گفت: اطاعت تو از امیر المومنین تا کجاست؟ گفتم: تا مال و نفس و اهل و ولد و دین، پس بخندید و با من گفت:

این شمشیر را برگیر و آنچه این غلام به تو می گوید به جای آر. خادم شمشیر را گرفت و به من داد و مرا به خانه ای آورد که درش بسته بود، در را بگشود و در آنجا چاهی بود در میان خانه و سه اتاق دیگر که درهاش بسته بود، در یکی از آنها را بگشود، بیست نفر پیر و جوان که در بند بودند و گیسوانشان بلند شده بود، در آنجا بودند، غلام به من گفت: امیر المومنین می فرماید اینها را بکش. همه آنها علوی بودند از اولاد علی و فاطمه علیهما السّلام پس یک یک آنها را بیرون می آورد و من گردن می زدم تا تمام ایشان را من به تنهایی کشتم و بدنهای سرهای ایشان را در آن چاه افکند، بعد از آن در اتاق دیگری را گشود و در آنجا نیز بیست تن از اولاد علی و فاطمه علیهما السّلام بود که همه در بند بودند، غلام به من گفت: امیر المومنین تو را امر می کند که اینها را بکشی. پس یک یک آنها را بیرون

إلى واحد بعد واحد فأضرب عنقه و يرمى به في تلك البئر حتى أتيت إلى آخرهم ثم فتح باب البيت الثالث فإذا فيه مثلهم عشرون نفسا من ولد علي و فاطمه عليهما السلام مقيّدون عليهما السّحور و الدّواب فقال لي إنّ أمير المؤمنين يأمرک بقتل هؤلاء أيضا فجعل يخرج إلى واحد بعد واحد فأضرب عنقه و يرمى به في تلك البئر حتى أتيت على تسعة عشر نفسا منهم و بقي شيخ منهم عليه شعر فقال لي تبا لك يا ميشوم أيّ عذر لك يوم القيامة إذا قدمت [عليه] على جدنا رسول الله صلّى الله عليه و آله و قد قتلت من أولاده ستين نفسا قد ولد هم علي و فاطمه عليهما السلام فارتعشت يدي و ارتعدت فرائصي فنظر إلى الخادم مغضبا و زبرني فأتيت على ذلك الشيخ أيضا فقتلته و رمي به في تلك البئر فإذا كان فعلى هذا و قد قتلت ستين نفسا من ولد رسول الله صلّى الله عليه و آله فما ينفعني صومي و صلاتي و أنا لا أشكّ أنّي مخلّد في النار.

قال مصنف هذا الكتاب للمنصور مثل هذه الفعله في ذريه رسول الله صلّى الله عليه و آله.

می آورد و من گردن می زدم و او هم اجساد را در آن چاه می افکند، سپس در اتاق سوم را باز کرد در آن نیز چون دو اتاق دیگر بیست تن از سادات با گیسوان بلند در بند بودند، غلام دیگر بار گفت: امیر المؤمنین تو را مأمور قتل اینها کرده، پس یکی یکی آنها را بیرون آورد و من سر از بدنشان جدا کردم و او جنازه ها را در چاه انداخت تا نوزده نفر بکشتم، مردی پیر با موهای بلند باقی ماند رو به من کرد و گفت:

خداوند تو را نابود کند ای پلید! چه جواب خواهی گفت روز قیامت چون نزد جد ما رسول خدا صلّى الله عليه و آله آبی در حالی که از اولاد او شصت تن را کشته ای که همه فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام بودند، پس بر دست من ریشه افتاد و اندامم به لرزه درآمد و خادم به غضب نگاه کرد و مرا تهدید کرد، پیش رفتم و آن پیر مرد را نیز کشتم و جسد او را در آن چاه افکند، هرگاه این کار کرده باشم و شصت نفر از اولاد رسول خدا صلّى الله عليه و آله را کشته باشم، مرا روزه و نماز چه سود دهد، شک ندارم که در آتش مخلّد خواهم بود.

مصنّف کتاب گوید: منصور نیز مثل این ذریّه رسول خدا صلّى الله عليه و آله را می کشت.

1072 حدثنا أحمد بن محمد بن الحسين البزاز قال حدثنا أبو منصور المطرّز قال سمعت الحاكم أبا أحمد محمد بن محمد بن إسحاق الأنماطيّ النيسابوريّ يقول بإسناد متصل ذكر أنّه لمّا بنى المنصور الأبنية ببغداد جعل يطلب العلويّه طلبا شديدا و يجعل من ظفر به منهم في الأسطوانات المجوّفه المبنّيه من الجصّ و الأجرّ فظفر ذات يوم بسلام متهّم حسن الوجه عليه شعر أسود من ولد الحسن بن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام فسلمه إلى البتاء الذي كان بيني له و أمره أن يجعله في جوف أسطوانه و بيني عليه و وگل عليه من ثقاته من يراعي ذلك حتّى يجعله في جوف أسطوانه بمشاهده فجعله البتاء في جوف أسطوانه فدخلته رقّه عليه و رحمه له فترك في الأسطوانه فرجه يدخل منها الرّوح فقال للسلام لا بأس عليك فاصبر فإنّي سأخرجك من جوف هذه الأسطوانه إذا جنّ اللّيل فلمّا جنّ اللّيل جاء البتاء في ظلمه فأخرج ذلك العلويّ من جوف تلك 1072 احمد بن محمد بن حسين بن بزاز گوید:

روایت کرد برای ما ابو منصور مطرّز که گفت:

شنیدم که حاکم ابا احمد محمد بن محمد بن اسحاق انماطی به اسناد متصلی که ذکر کرده می گوید: زمانی که منصور در بغداد عمارت ها بنا می کرد، پیوسته در جست وجوی علویان بود و هرکسی از ایشان را می یافت در میان ستون های مجوف و توخالی قرار می داد و با گچ و آجر می پوشاند. روزی به سیّد نوجوان و خوش سیمائی که از اولاد حسن بن علی بن ابی طالب علیه السّلام بود و موهای مشکی داشت، دست یافت و او را به بتاء داد و گفت که در جوف اسطوانه گذارد و کسی از معتمدان خود را به نگهبانی او گمارد تا سیّد نوجوان را در حضور وی در اسطوانه نهد، بتا او را در اسطوانه نهاد، ولی دلش به حال جوان سوخت و در اسطوانه برای او سوراخی گذاشت تا هوا از آنجا داخل شود و به او گفت: غم مخور صبر کن که من امشب می آیم و تو را بیرون می آورم، چون شب شد، بتا در تاریکی شب آن سیّد نوجوان را از اسطوانه بیرون آورد و گفت: مواظب باش

ص: 168

الأسطوانه وقال له اتق الله في دمي ودم الفعله الآذین معی و غیب شخصک فیائی إنما أخرجتک فی ظلمه هذه اللیله من جوف هذه الأسطوانه لآئی خفت إن ترکتک فی جوفها أن یكون جدک رسول الله صلی الله علیه و آله یوم القیامه خصمی بین یدی الله عزّ و جلّ ثم أخذ شعره بآلات الجصاصین كما أمکن و قال غیب شخصک و انج بنفسک و لا ترجع إلی أمک فقال الغلام فإن کان هذا هكذا فعرف أمی آئی قد نجوت و هربت لتطیب نفسها و یقلّ جزعها و بکاؤها و إن لم یکن لعودی إلیها وجه فهرب الغلام و لا یدری آین قصد من وجه أرض الله تعالی و لا- إلی آئی بلد وقع قال ذلك البناء و قد کان الغلام عرفنی مکان أمّه و أعطانی العلامه فانتھیت إلیها فی الموضع الآذی دلّنی علیه فسمعت دویا کدوی التّحل من البکاء فعلمت أنّها أمّه فدنوت منها و عرفتها خبر ابنها و أعطیتها شعره و انصرفت.

که خون خود و این کارگران که با من هستند مریز و بیرون رو و خود را غایب کن، من تو را در این ظلمت شب نجات دادم از ترس آن که جد تو رسول خدا صلی الله علیه و آله روز قیامت پیش خدای عزّ و جلّ به دشمنی با من برخیزد، پس مقداری از موی آن نوجوان را برید و به او گفت:

غایب شو و جان خود را نجات بده، و سوی مادر بازنگرد، سیّد نوجوان گفت: هرگاه چنین است پس تو به مادر من خبر برسان و بگو که من خلاص شدم و گریختم تا خوش دل شود و جزع و گریه کم کند، چون بازگشتن من سوی او صورتی ندارد پس پسر بگریخت و کس ندانست که کجا رفت و به کدام شهر افتاد، بتّا می گفت: او مکان مادر خود با من گفته و نشانی داده بود، به آنجا که گفته بود رفتم، آواز گریه و ناله شنیدم همچو آواز زنبوران عسل، دانستم که مادر اوست و ماتم او می دارند نزدیک رفتم و خبر پسر وی گفتم و موی او به وی دادم و بازگشتم.

10 باب السبب الذی قیل من أجله بالوقف علی موسی بن جعفر علیه السلام 108 1 حدّثنا علی بن عبد الله الوزّاق رضی الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله قال حدّثنا أحمد بن أبی عبد الله البرقی عن أبیه عن ربیع بن عبد الرحمن قال کان و الله موسی بن جعفر علیه السلام من المتوسّمین یعلم من یقف علیه بعد موته و یجحد الإمام بعد إمامته فكان یکظم غیظه علیهم و لا یدى لهم ما یعرفه منهم فسّمی الکاظم لذلك

109 2 حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الولید رضی الله عنه قال حدّثنا محمّد بن یحیی العطار عن أحمد بن الحسین بن سعید عن محمّد بن جمهور عن أحمد بن

10- در بیان علت واقفی شدن واقفی ها بر موسی بن جعفر علیه السلام

10- در بیان علت واقفی شدن واقفی ها بر موسی بن جعفر علیه السلام

108 1 علی بن عبد الله وزّاق گوید: روایت کرد برای ما سعد بن عبد الله از احمد بن ابی عبد الله برقی از ربیع بن عبد الرحمن که گفت: به خدا موسی بن جعفر علیه السلام بسیار تیزبین بود و می دانست که چه کسانی بعد از وفات او در امامت او توقف کرده و امام بعد از او را منکر می شوند، پس خشم خود فرو می برد و ظاهر نمی ساخت به ایشان آنچه را که می دانست، از این روی او را کاظم نامیدند.

109 2 محمد بن حسن بن احمد بن ولید گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن یحیی عطار و گفت: روایت کرد برای ما احمد بن حسین بن سعید از محمد بن جمهور از احمد بن فضل از

الفضل عن يونس بن عبد الرحمن قال لَمَّا مات أبو الحسن عليه السَّلام و ليس من قَوَامِهِ أَحَدٌ إِلَّا و عنده المال الكثير فكان ذلك سبب وقفهم و جحودهم لموته و كان عند زياد القنديّ سبعون ألف دينار و عند عليّ بن أبي حمزه ثلاثون ألف دينار قال فلَمَّا رأيت ذلك و تبين لي الحقّ و عرفت من أمر أبي الحسن الرضا عليه السَّلام ما عرفت تكلمت و دعوت النَّاس إليه قال فبعثنا إليّ و قالوا لي ما يدعوك إلى هذا إن كنت تريد المال فنحن نغنيك و ضمنا لي عشره [ألف] آلاف دينار.

و قال- لي كَفَّ فأبيت فقلت لهما إِنَّا رَوينا عن الصّادقين عليهما السَّلام أَنَّهُم قالوا إذا ظهرت البدع فعلى العالم أن يظهر علمه فإن لم يفعل سلب نور الإيمان و ما كنت لأدع الجهاد في أمر الله عزّ و جلّ على كلّ حال فناصباني و أظهرها لي العداوة

1103 حدّثنا أبي و محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی الله عنه قالوا حدّثنا محمّد بن يحيى العطار عن أحمد بن الحسين بن سعيد عن محمّد بن جمهور عن أحمد بن يونس بن عبد الرحمن كه گفت: چون موسی بن جعفر علیه السلام وفات یافت، نزد هریک از کارگزاران حضرت اموال زیادی جمع شده بود و این سبب شد كه مرگ او را انكار كردند و بر امامت ایشان توقف كردند، نزد «زیاد قندی» هفتاد هزار دینار بود و نزد علی بن حمزه سی هزار دینار، من چون این حال دیدم و حق ظاهر شد و از احوال رضا علیه السلام دانستم آنچه دانستم به سخن درآمدم و مردم را به او می خواندم، آن دو كس به من پیغام فرستادند و گفتند: تو را بر این كار چه باعث شده؟ اگر مال می خواهی ما تو را بدهیم و ده هزار دینار به من وعده دادند. آن دو گفتند: خاموش باش، گفتم: از صادقان علیهما السلام روایت رسیده كه به وقت ظهور بدعت ها واجب است عالم علم خود را ظاهر سازد و اگر ظاهر نکند، خدا نور ایمان را از او سلب کند و من جهاد در كار خدا را به هیچ حال ترك نکنم.

پس با من دشمن شده، كینه مرا در دل گرفتند.

1103 محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن یحیی عطار از احمد بن حسین بن سعید از محمد بن جمهور از احمد بن حماد كه گفت: یکی از ملازمان امام

ص: 171

حمّاد قال كان أحد القوّام عثمان بن عيسى الرّواسیّ و كان يكون بمصر و كان عنده مال كثير و ستّ جوارى قال فبعث إليه أبو الحسن الرضا عليه السّلام فيهنّ و في المال.

قال فكتب إليه أنّ أباك لم يمت قال فكتب إليه أنّ أبى قد مات و قد قسّ منا ميراثه و قد صحت الأخبار بموته و احتجّ عليه فيه قال فكتب إليه إنّ لم يكن أبوك مات فليس لك من ذلك شيء و إنّ كان قد مات على ما تحكى فلم يأمرنى بدفع شيء إليك و قد أعتقت الجوارى و تزوّجتهنّ.

قال مصنف هذا الكتاب لم يكن موسى بن جعفر عليه السّلام ممن يجمع المال و لكنه حصل فى وقت الرشيد و كثر أعداؤه و لم يقدر على تفريق ما كان يجتمع إلا على القليل ممن يثق بهم فى كتمان السر فاجتمعت هذه الأموال لأجل ذلك و أراد أن لا يحقق على نفسه قول من كان يسعى به إلى الرشيد و يقول إنه تحمل [عليه] إليه الأموال و يعتقد له الإمامه و يحمل على الخروج عليه و لولا ذلك لفرق ما اجتمع من هذه الأموال على أنها لم تكن أموال الفقراء و إنما كانت أموالا يصل بها موالیه ليكون له إكراماً منهم له و برا منهم به عليه السّلام

موسى بن جعفر عليه السّلام عيسى بن عثمان رواسى بود، او در مصر مقام داشت و نزد او مالی بسیار با شش کنیز بود، حضرت رضا عليه السّلام شخصی را نزد او فرستاد و آن کنیزان و مال را خواست.

در جواب نوشت: پدر تو نمرده، حضرت نوشت که پدر من بمرد و ما میراث او قسمت نمودیم و خبر صحیح به موت او رسید و بر او حجت ها اقامه کرد. در جواب نوشت: اگر پدر تو نمرده است، چیزی به تو نمی رسد و اگر مرده است چنانچه تو می گویی، مرا نفرموده است که آن مال به تو دهم و من کنیزان را آزاد کردم و نکاح نمودم.

مصنّف گوید: موسى بن جعفر عليه السّلام کسی نبود که مال جمع کند ولی دشمنانش در دوران رشيد بسیار بودند و نمی توانست اموال جمع شده را به دست مستحقين رسانده و برای تقسیم به افراد دهد مگر به عده ای از موثقين و به صورت پنهانی، از این روی آن مالها جمع شده بود و حضرت نمی خواست نزد هارون قول بدگویان محقق شود که می گفتند:

مال ها از هر طرف به سوی او می آید و مردم او را امام دانسته و به خروج ترغیب می کنند و اگر این نبود، این اموال را متفرق کرده بود، با آن که آنها، اموال فقرا نبود بلکه مال حضرت بود و شیعیان آنها را به ایشان برای اکرام او و نیکویی با او صله می نمودند.

11 باب ما جاء عن الرضا علي بن موسى عليه السلام من الأخبار في التوحيد 111 1 حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن أبيه عن الصّقر بن دلف عن ياسر الخادم قال سمعت أبا الحسن علی بن موسى الرضا عليه السلام يقول من شبّه اللّٰه تعالیٰ بخلقه فهو مشرک و من نسب إليه ما نهی عنه فهو کافر

112 2 حدّثنا علی بن أحمد بن محمّد بن عمران الدّقاق رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا محمّد بن هارون الصّوفی قال حدّثنا عبید اللّٰه بن موسى الرّویانی قال حدّثنا عبد العظیم بن عبد اللّٰه بن علی بن الحسن بن

11- خبرهایی که از حضرت رضا علیه السلام در توحید و شناختن حق تعالی آمده

اشاره

11- خبرهایی که از حضرت رضا علیه السلام در توحید و شناختن حق تعالی آمده

111 1 محمد بن موسى بن متوکل گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از صقر بن دلف از یاسر خادم که گفت: شنیدم از ابا الحسن علی بن موسى الرضا علیه السلام که می فرمود: هرکه خدا را به خلق او تشبیه کند، مشرک است و هرکه نسبت دهد به خدا آنچه را که نهی شده است، کافر است.

112 2 علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق گوید: روایت کرد برای ما محمد بن هارون صوفی از عبید اللّٰه بن موسى رویانی که گفت:

روایت کرد برای ما عبد العظیم بن عبد اللّٰه بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن

زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليهم السلام عن إبراهيم بن أبي محمود قال قال علي بن موسى الرضا عليه السلام في قول الله تعالى
«وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» قال يعنى مشرقه ينتظر ثواب ربها

3 113 حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال حدّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه إبراهيم بن هاشم عن عبد السلام بن صالح الهروي قال قلت لعلي بن موسى الرضا عليه السلام يا ابن رسول الله صلّى الله عليه وآله ما تقول في الحديث الذي يرويه أهل الحديث أنّ المؤمنين يزورون ربهم في منازلهم في الجنة فقال عليه السلام يا أبا الصلت إنّ الله تبارك وتعالى فضّل نبيّه محمداً صلّى الله عليه وآله على جميع خلقه من النبيين والملائكة وجعل طاعته طاعته واتباعته متابعتة وزيارته في الدنيا والآخرة زيارته فقال عزّ وجلّ «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» وقال «إِنَّ الَّذِينَ يُيَاغِرُونَكَ إِنَّمَا يُيَاغِرُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» وقال النبيّ من زارني في حياتي أو بعد موتي فقد زار الله تعالى و ابي طالب عليهم السلام از ابراهيم بن ابى محمود كه گفت: علي بن موسى عليه السلام در قول خدای عزّ و جلّ «وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ* إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» فرمود: این صورته در خشان بوده و منتظر ثواب پروردگارش است.

3 113 روایت می کند از عبد السلام بن صالح هروی كه گفت: به علي بن موسى الرضا عليه السلام عرض كردم: يا بن رسول الله! چه می گویی در حدیثی كه روایت می كنند كه «مؤمنان زیارت می كنند پروردگار خود را از منازل خود در بهشت» فرمود: ای ابا الصلت! خدای تبارك و تعالی پیغمبر خود را بر جميع خلق خود از انبیا و ملائكه برتری داد و طاعت او را طاعت خود گردانید و بیعت با او را بیعت خود و زیارت او را در دنیا و آخرت زیارت خود قرار داد و فرمود: «هر كه رسول را اطاعت كند اطاعت خدا كرده است» و نیز فرمود: «آنان كه با تو بیعت كنند با خدای خود بیعت كرده اند دست خدا بالای دست های ایشان است» و نیز نبی صلّى الله عليه وآله فرمود: «هر كس مرا در زمان حیاتم یا بعد از مرگم زیارت كند، خداوند را زیارت نموده است»

درجه النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْجَنَّةِ أَرْفَعُ الدَّرَجَاتِ فَمَنْ زَارَهُ فِي دَرَجَتِهِ فِي الْجَنَّةِ مِنْ مَنْزِلِهِ فَقَدْ زَارَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى.

قال فقلت له يا ابن رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَمَا مَعْنَى الْخَبْرِ الَّذِي رَوَاهُ أَنَّ ثَوَابَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ النَّظَرُ إِلَى وَجهِ اللَّهِ تَعَالَى فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَبَا الصَّلْتِ مَنْ وَصَفَ اللَّهَ تَعَالَى بِوَجْهِهِ كَالْوَجْهِ فَقَدْ كَفَرَ وَلَكِنَّ وَجْهَ اللَّهِ تَعَالَى أَنْبِيَآؤُهُ وَرَسَلُهُ وَحُجَجُهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هُمُ الَّذِينَ بِهِمْ يَتَوَجَّهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِلَى دِينِهِ وَمَعْرِفَتِهِ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى «كُلُّ مَنْ عَلِيَّهَا فَإِنَّ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» فَالْتَّظَرُ إِلَى أَنْبِيَآءِ اللَّهِ تَعَالَى وَرَسَلِهِ وَحُجَجِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي دَرَجَاتِهِمْ ثَوَابٌ عَظِيمٌ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ أَبْغَضَ أَهْلَ بَيْتِي وَعَتَرْتِي لَمْ يَرِنِي وَلَمْ أَرَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقَالَ إِنَّ فِيكُمْ مَنْ لَا يَرَانِي بَعْدَ أَنْ يَفَارِقَنِي يَا أَبَا الصَّلْتِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُوَصِّفُ بِمَكَانٍ وَلَا يَدْرِكُ بِالْأَبْصَارِ وَالْأَوْهَامِ.

قال قلت له يا ابن رسول الله فأخبرني عن الجنة والتار أهما اليوم مخلوقتان ودرجة نبي صلى الله عليه وآله برترین درجات بهشت است، هرکه زیارت کند او را در درجه او در بهشت از منزل خود، همانا خداوند را زیارت کرده است.

راوی گوید: عرض کردم: یا ابن رسول الله! پس چه معنی دارد خبری که ثواب «لا اله الا الله» نگاه کردن به صورت خداست؟ فرمود: ای ابا الصلت! هر که خدا را دارای صورت همچو صورت مخلوقین توصیف کند، کافر است، چهره خدا، انبیا و پیامبر و حجتهای اویند که با ایشان مردم به سوی خداوند، دین او و معرفت او روی می آورند و خداوند فرمود:

«هرکه روی زمین است از بین خواهد رفت، فقط وجه با عظمت و کریم پروردگارت باقی می ماند،» و فرمود: «همه چیز تباہ است مگر وجه خداوند» پس نظر به انبیا خدا و پیامبر و حجتهای او در درجات ایشان ثواب عظیمی است برای مؤمنان روز قیامت و پیغمبر ما صلی الله علیه و آله می فرمود: هرکس با اهل بیت و عترتم دشمنی کند مرا نمی بیند و نمی بینم او را در روز قیامت و فرمود: در میان شما بعضی مرا نبینند بعد از آن که از من مفارقت کنند، ای ابا الصلت! خداوند توصیف نشود به مکانی و دریافته نشود به دیدها و اندیشه ها.

راوی گوید، عرض کردم: یا ابن رسول الله! با من بگو که بهشت و دوزخ امروز مخلوقند

فقال نعم وإن رسول الله صَلَّى الله عليه وآله قد دخل الجنة ورأى النار لما عرج به إلى السماء قال فقلت له إن قوما يقولون إنهما اليوم مقدرتان غير مخلوقتين فقال عليه السلام لا هم منا ولا نحن منهم من أنكر خلق الجنة والنار فقد كذب النبي صَلَّى الله عليه وآله وكذبنا وليس من ولايتنا على شيء ويخلد في نار جهنم قال الله تعالى «هذه جهنم التي يكذب بها المجرمون يطوفون بينها وبين حميم آن» وقال النبي صَلَّى الله عليه وآله لما عرج بي إلى السماء أخذ بيدي جبرئيل عليه السلام فأدخلني الجنة فناولني من رطبها فأكلته فتحول ذلك نطفه في صلبى فلما هبطت إلى الأرض وقعت خديجه فحملت بفاطمه عليها السلام ففاطمه حوراء إنسيه فكلما اشتقت إلى رائحة الجنة شممت رائحة ابنتي فاطمه عليها السلام

1144 حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رضى الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن الریان بن الصّلت عن علي بن موسى الرضا عن أبيه عن آبائه عن أمير المؤمنين عليه السلام قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله فرمود: آری، وقتی پیامبر صَلَّى الله عليه وآله به معراج رفت، وارد بهشت شد و جهنم را نیز دید، گفتم: گروهی می گویند: بهشت و دوزخ امروز مقدرند و مخلوق نشده اند، فرمود: ایشان از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم، هرکه منکر خلق بهشت و دوزخ شود، پیامبر صَلَّى الله عليه وآله و ما را تکذیب کرده و از ولایت بهره ندارد و در آتش جهنم مخلد ماند، خداوند فرمود: «این جهنمی است که معجزین آن را انکار می کنند و بین آن و آبی داغ در رفت و آمدند»، و پیامبر صَلَّى الله عليه وآله فرمود: وقتی مرا به آسمان عروج دادند، جبرئیل دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و از رطب بهشت به من داد، خوردم، آن نطفه شد در صلب من، چون به زمین فرود آمدم با خدیجه موافقه نمودم به فاطمه عليها السلام حامله شد، پس فاطمه حورا و انسیه است، هرگاه مشتاق بوی بهشت می شوم، دخترم فاطمه را می بویم.

1144 محمد بن موسى بن متوکل از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ریان بن الصلت از علی بن موسی الرضا از پدرش و از پدرانش علیهم السلام نقل کردند که امیر المومنین علیه السلام از رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله چنین نقل کرده که خداوند فرموده

قال الله جلّ جلاله ما آمن بي من فسّر برأيه كلامي و ما عرفني من شبّهني بخلقى و ما على دينى من استعمل القياس فى دينى

115 5 حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار قال حدّثنا أحمد بن محمّد بن خالد عن بعض أصحابنا قال مرّ أبو الحسن الرّضا عليه السّلام بقبر من قبور أهل بيته فوضع يده عليه ثمّ قال إلهى بدت قدرتك و لم تبد واهيه فجهلوك و قدّروك و التّقدير على غير ما به وصفوك و إني برىء يا إلهى من الذين بالتّشبيه طلبوك ليس كمثلك شىء إلهى و لن يدركوك و ظاهر ما بهم من نعمك دليلهم عليك لو عرفوك و فى خلقك يا إلهى مندوحة أن يتناولوك بل سوّوك بخلقك فمن ثمّ لم يعرفوك و اتّخذوا بعض آياتك ربّاً فبذلک وصفوك فتعاليت ربّي عمّا به المشبّهون نعتوك.

است: «ایمان نیاورده است به من کسی که تفسیر کند برای خود کلام مرا، نشناخته است مرا کسی که مرا تشبیه کند به خلق، بر دین من نیست هرکه قیاس در دین من را به کار برد.

115 5 احمد برقى از بعضی از راویان حدیث نقل می کند که حضرت رضا علیه السّلام از مقابل قبری از قبور بستگانشان عبور می فرمودند، دست خویش را بر آن قبر نهاده و فرمود: إلهى! قدرت آشکار است و فتوری از تو آشکار نیست، پس تو را نشناختند و به اندازه سنجش کردند و اندازه برای غیر چون تویی وصف می شود و من بیزارم از کسانی که تو را با تشبیه طلب کردند. هیچ چیز چون تو نیست. إلهى! تو را درک نکردند و ظواهر نعمت هایت بر تو دلیل است، اگر تو را بشناسند. اندیشه برای شناخت تو کافی بود و ایشان تو را با مخلوقات مساوی دیدند و از این رو تو را نشناختند و بعضی از نشانه های تو را پروردگار خویش پنداشتند و از این رو تو را به وصف درآوردند. إلهى! تو برتری از آن چه تشبیه کنندگان تو را به آن وصف کنند.

1166 حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ جَاءَ قَوْمٌ مِنْ وَرَاءِ النَّهْرِ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالُوا لَهُ جِئْنَاكَ نَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثِ مَسَائِلٍ فَإِنْ أَجَبْتَنَا فِيهَا عَلِمْنَا أَنَّكَ عَالِمٌ فَقَالَ سَلُوا فَقَالُوا أَخْبِرْنَا عَنِ اللَّهِ تَعَالَى أَيْنَ كَانَ كَيْفَ كَانَ وَعَلَى أَيْ شَيْءٍ كَانَ اعْتِمَادُهُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَيْفَ الْكَيْفُ فَهُوَ بِلَا كَيْفٍ وَ أَيْنَ الْأَيْنُ فَهُوَ بِلَا أَيْنٍ وَ كَانَ اعْتِمَادُهُ عَلَى قُدْرَتِهِ فَقَالُوا نَشْهَدُ أَنَّكَ عَالِمٌ.

قال مصنف هذا الكتاب يعنى بقوله و كان اعتماده على قدرته أى على ذاته لأن القدره من صفات ذات الله تعالى

1177 حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السَّنَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ 1166 سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ گوید: روایت کرد برای ما محمد بن حسین بن ابی الخطاب که گفت:

قومی از ماوراء النهر نزد ابو الحسن علیه السلام آمدند و عرضه داشتند: آمده ایم تا سه مسئله پرسیم، اگر جواب ما را در آنها دهی، دانیم که تو عالمی.

فرمود: پرسید، گفتند: ما را از خدای خبر ده کجا بود و چگونه بود و بر چه چیز اعتمادش بود؟ فرمود: خدای عزّ و جل چگونگی را چگونگی گردانیده است، پس او بی چگونگی است، و کجا را کجا کرده است پس او بی نیاز از مکان است و اعتمادش بر قدرت خود است.

گفتند: شهادت می دهیم که تو دانشمندی.

مصنّف گوید: قول حضرت که فرمود: «خدا بر قدرتش تکیه دارد» یعنی: بر ذات خود تکیه کرده زیرا قدرت از صفات ذات خداست.

1177 محمد بن احمد سنانی گوید: روایت کرد برای ما محمد بن عبد الله کوفی از محمد بن اسماعیل برمکی که گفت: روایت کرد برای ما حسین بن حسن از محمد بن عیسی از محمد

قال حدثنا محمد بن عيسى عن محمد بن عرفة قال قلت للرضا عليه السلام لا يجوز أن يكون خلق الأشياء بالقدره لأنك إذا قلت خلق الأشياء بالقدره فكأنك قد جعلت القدره شيئاً غيره و جعلتها آله له بها خلق الأشياء و هذا شرك و إذا قلت خلق الأشياء بغير قدره فإتما تصفه أنه جعلها باقتدار عليها و قدره و لكن ليس هو بضعيف و لا عاجز و لا محتاج إلى غيره بل هو سبحانه قادر لذاته لا بالقدره

1188 حدثنا عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب القرشي قال حدثنا أحمد بن الفضل بن المغيرة قال حدثنا أبو نصر منصور بن عبد الله بن إبراهيم الأصبهاني قال حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا الحسين بن بشار عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام قال سألته أ يعلم الله الشيء الذي لم يكن أن لو كان كيف كان يكون قال إن الله تعالى هو العالم بالأشياء قبل كون الأشياء قال عز وجل «إنا كنا بن عرفة كه گفت: به امام رضا عليه السلام عرض كردم:

خداوند اشياء را با قدرت خلق کرد يا بدون قدرت؟ فرمود: نمی توان گفت كه با قدرت خلق کرده؛ زیرا در این حال قدرت را چیزی غیر از خدا دانسته و آن را وسیله خلقت اشياء پنداشته ای و این شرك است، و چون بگویی كه بدون قدرت خلق کرده، او را وصف کرده ای به این كه اشياء را با اقتدار خویش خلق کرد نه قدرت و خداوند نیز ضعیف و عاجز و محتاج به دیگری نیست، بلکه او به ذات قادر است، نه به قدرت زاید بر ذات.

1188 عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب قرشي گوید: روایت کرد برای ما احمد بن فضل بن مغیره از ابو نصر منصور بن عبد الله بن ابراهيم اصبهانی كه گفت: روایت کرد برای ما حسين بن بشار كه گفت: از حضرت رضا عليه السلام پرسیدم:

آیا خداوند می داند چیزی كه موجود نیست اگر قرار بود موجود باشد، چگونه خواهد بود؟ فرمود:

خدای عز و جل داناست به اشیا پیش از بودن اشیا، خداوند می فرماید: «ما آنچه را كه شما انجام می دادید، می نوشتیم» درباره اهل آتش

نَسَّ تَسِيْحُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» و قال لأهل النار «و لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكَادِبُونَ» فقد علم عزّ و جلّ أنّه لو [ردوهم] ردّهم لعادوا لما نهوا عنه.

و قال للملائكة لَمَّا قَالَتْ «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» فلم يزل الله عزّ و جلّ علمه سابقا للأشياء قديما قبل أن يخلقها فتبارك الله ربّنا و تعالى علوّا كبيرا خلق الأشياء و علمه بها سابق لها كما شاء كذلك ربّنا لم يزل عالما سميعا بصيرا.

1199 حدّثنا عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس العطار النيسابوريّ بنيسابور في شعبان سنة اثنتين و خمسين و ثلاثمائة قال حدّثنا عليّ بن محمّد بن قتيبه النيسابوريّ عن الفضل بن شاذان قال سمعت الرضا عليه السّلام يقول في دعائه سبحانه من خلق الخلق بقدرته و أتقن ما خلق بحكمته و وضع كلّ شيء منه موضعه بعلمه سبحانه من يعلم خائنه الأعين و ما تخفى الصدور و ليس فرموده: «اگر به دنیا بازگردانده می شدند به کارهای نهی شده، روی می آوردند و آنها دروغ می گویند» پس خدا می دانست که اگر آنان به دنیا بازگردند، کارهای نهی شده را انجام می دهند.

و در جواب ملائکه گفت: وقتیکه ملائکه گفتند: «آیا در زمین کسی را خلیفه می گردانی که فساد می کند و خون ها می ریزد و ما تسبیح می کنیم به حمد تو و تقدیس می کنیم تو را»؟ خداوند پاسخ فرمود: «من می دانم آنچه را که شما نمی دانید»، پس همیشه علم خداوند سابق بود بر اشیا و قدیم بود پیش از خلق اشیا و هم چنین خدای ما همیشه دانا و شنوا و بینا بود.

1199 عبد الواحد بن محمد بن عبدوس عطار نیشابوری گوید: محمد بن قتیبه نیشابوری از فضل بن شاذان روایت کرده که گفت: شنیدم امام رضا علیه السّلام در دعایش می گوید: «منزه است خدایی که به قدرت خود خلایق را خلق کرده و آنها را به حکمت خود متقن آفرید، با علم خویش هر چیزی را در جای خود قرار داد، منزّه است کسی که نگاه های خیانت بار چشم ها و نیت های پنهان را در دل می داند، هیچ چیز مثل او

10 120 حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَمْرَانَ الدَّقَاقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ سَلِيمَانَ الْكُوفِيُّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ سَمِعْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ تَعَالَى عَالِمًا قَادِرًا حَيًّا قَدِيمًا سَمِيعًا بَصِيرًا فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ قَوْمًا يَقُولُونَ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَالِمًا بَعْلَمَ وَقَادِرًا بَقَدْرِهِ وَحَيًّا بِحَيَاةٍ وَقَدِيمًا بِقَدَمٍ وَسَمِيعًا بِسَمْعٍ وَبَصِيرًا [بَبَصْرِهِ] فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ قَالَ ذَلِكَ وَدَانَ بِهِ فَقَدْ اتَّخَذَ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَى وَلَيْسَ مِنْ وِلَايَتِنَا عَلَى شَيْءٍ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلِيمًا قَادِرًا حَيًّا قَدِيمًا سَمِيعًا بَصِيرًا لِذَاتِهِ تَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ الْمُشْرِكُونَ وَالْمُشَبِّهُونَ عَلَوًا كَبِيرًا.

11 121 حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ نَيْسْتٍ وَوَشَنَوَانَ وَبَيْنَا سَتٍ.

10 120 عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَمْرَانَ الدَّقَاقِ گويد: روايت کرد برای ما محمد بن ابی عبد الله کوفی، از محمد بن اسماعیل برمکی از فضل بن سلیمان کوفی از حسین بن خالد که گفت: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود:

خداوند همیشه عالم، قادر، حی، قدیم، سمیع و بصیر بود. گفتم: یا بن رسول الله! گروهی می گویند: خداوند همیشه با علم عالم بود، قادر بود به قدرت، زنده بود به حیات، قدیم بود به قدم و سمیع بود به سمع و بصیر بود به بصر.

فرمود: هر که این قول گوید و آن را دین خود گرداند با خدای عز و جل خدایان دیگر گرفته باشد و او را از ولایت ما بهره ای نیست، سپس فرمود: خداوند همیشه به ذات خود عالم، قادر، حی، سمیع و بصیر بود، خداوند منزّه است از آنچه مشرکان و مشبهان می گویند.

11 121 حسین بن احمد بن ادريس از پدرش از محمد بن عبد الجبار از صفوان بن يحيى

بن یحیی قال قلت لأبی الحسن علیه السّلام أخبرنی عن الإراده من اللّٰه تعالی و من الخلق فقال الإراده من المخلوق الصّٰمیر و ما یبدو له بعد ذلك من الفعل و أمّا من اللّٰه عزّ و جلّ فإراده إحداثه لا غیر ذلك لأنّه لا یروى و لا یهمّ و لا یتفکّر و هذه الصّٰفات منفیّه عنه و هی من صفات الخلق فإراده اللّٰه تعالی هی الفعل لا غیر ذلك یقول له کن فیکون بلا لفظ و لا نطق بلسان و لا همّه و لا تفکّر و لا کیف كذلك كما أنّه بلا کیف

122 12 حدّثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن أبیه عن علی بن معبد عن الحسین بن خالد قال قلت للرّضا علیه السّلام یا ابن رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله إنّ التّاس یروون أنّ رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله قال إنّ اللّٰه عزّ و جلّ خلق آدم علی صورته فقال قاتلهم اللّٰه لقد حذفوا أوّل الحدیث إنّ رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله مرّ برجلین یتساّبان فسمع أحدهما یقول لصاحبه قبح اللّٰه وجهک و وجه من یشبهک فقال صلّی اللّٰه علیه و آله روایت کرده که گفت: به امام رضا علیه السّلام عرض کردم: فرق بین اراده خداوند و اراده مخلوق چیست؟ فرمود: اراده مخلوق، فکر و اندیشه و تصمیم به کار صحیح است، اما اراده خداوند عبارت است از ایجاد، زیرا او اندیشه نمی کند و در خاطر نمی گذراند و فکر نمی کند و این صفات از او نفی شده؛ چراکه این صفات خلق است، پس اراده خدا فعل است نه چیز دیگر، می گوید:

«موجود شو پس موجود می شود» بدون لفظ و نطق به زبان و اندیشه و تفکّر، و اراده خداوند را چگونگی نیست چنانچه او بی چگونگی است.

122 12 احمد بن زیاد بن جعفر همدانی از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن معبد از حسین بن خالد که گفت: به امام رضا علیه السّلام عرض کردم: یا ابن رسول اللّٰه! مردم معتقدند که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: خداوند آدم را به شکل خود خلق کرد، فرمود: خداوند آنها را بکشد، اول حدیث را حذف کرده اند، رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله دو مرد را دید که یکدیگر را دشنام می دادند، یکی به دیگری گفت: خدا روی تو و روی کسی را که شبیه توست، قبیح گرداند، رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود:

له يا عبد الله لا تقبل هذا لأخيك فإن الله عزّ وجلّ خلق آدم على صورته

123 13 حدّثنا محمّد بن محمّد بن عاصم الكلينيّ رضی الله عنه قال حدّثنا محمّد بن يعقوب الكلينيّ قال حدّثنا أحمد بن إدريس عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن عليّ بن سيف عن محمّد بن عبيده قال سألت الرضا عليه السّلام عن قول الله عزّ وجلّ لإبليس «ما منعك أن تسجدَ لما خلقتُ بيديّ» قال عليه السّلام يعني بقدرتي وقوتي

قال مصنف هذا الكتاب سمعت بعض مشايخ الشيعة يذكر في هذه الآية أن الأئمة كانوا يقفون على قوله ما منعك أن تسجد لما خلقت ثم يتدءون بقوله عزّ وجلّ بيديّ أستكبرت أم كنت من العالين قال وهذا مثل قول القائل بسيفي تقاتلني و برمحي تطاعنتي كأنه يقول عزّ وجلّ بنعمتي عليك وإحساني إليك قويت على الاستكبار والعصيان

ای بنده خدا! با برادرت چنین مگو که خداوند آدم را بر صورت خود آفرید.

123 13 محمد بن محمد بن عاصم کلینی گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن یعقوب کلینی از احمد بن ادريس از احمد بن محمد بن محمد بن عيسى از محمد بن عبيده که گفت: از امام رضا عليه السّلام پرسیدم معنی قول خداوند که به ابليس فرمود:

«ای ابليس چه چیز تو را بر آن داشت که در مقابل آنچه به دست خود آفریدم سجده نکنی» چیست؟ فرمود: منظور قدرت و نیرو است.

مصنف گوید: از بعضی از مشايخ شيعة شنيدم که ائمه عليهم السّلام بر لفظ «ما خلقت» وقف می کردند و از «بيدي و استكبرت ام كنت من العالمين» شروع می کردند، این مثل آن است که کسی گوید: با شمشیر خودم با من می جنگی؟ با نیزه خودم به من نیزه می زنی؟ معنی آیه نیز چنین شود «با نعمت و احسان و نيکوئی من، بر استكبار و عصيان من توانا شده ای».

ص: 183

طالب عليه السلام قال خطب أمير المؤمنين عليه السلام النَّاس في مسجد الكوفة فقال الحمد لله الذي لا من شيء كان ولا من شيء كَوْن ما قد كان المستشهد بحدوث الأشياء على أزلِّيته وبما وسمها به من العجز على قدرته وبما اضطرَّها إليه من الفناء على دوامه لم يخل منه مكان فيدرك بأبيته ولا له شبح مثال فيوصف بكيفيته ولم يغب عن شيء فيعلم بحيثيته.

مباين لجميع ما أحدث في الصفات و ممتنع عن الإدراك بما ابتدع من تصريف الذوات و خارج بالكبرياء و العظمه من جميع تصرف الحالات محرم على بوارع ناقيات الفطن تجديدها و على غوامض ثاقبات الفكر تكييفه و على غوائص سابحات النظر تصويره لا تحويه الأماكن لعظمته و لا- تدركه المقادير لجلاله و لا تقطعه المقاييس لكبريائه ممتنع عن الأوهام أن تكتننه و عن الأفهام أن تستغرقه و عن الأذهان أن تمثله و قد يست من استنباط الإحاطه به طوامح العقول و نصبت عن الإشاره إليه بالاكتناه بحار العلوم و رجعت بالصَّغْر عن السَّمِّ امير المومنين عليه السلام در مسجد كوفه در خطبه ای فرمود: حمد خدایی را که هستی او از چیزی نیست و از چیزی کاینات را هستی نداد، حدوث کائنات شاهد همیشگی او بوده و داغ عجز بر ایشان نهاد برای ظهور قدرت خود، همه را بیچاره زوال کرد برای دلالت بر دوام خود، مکانی از او خالی نیست تا او را ادراک کنند که کجاست و او را مثالی نیست تا وصف کنند که چگونه است آن ذات، غایب نمی شود از چیزی تا دانسته شود اینجا است یا آنجا، از آنچه احداث نموده جداسـت در صفات و درک نشود به آنچه خود ایجاد کرده، بیرون است به عظمت از تغییر حالات، حرام است بر اندیشمندان تیزبین که حدی برای او نهند و بر ژرف اندیشان ممنوع است که کیفیتی برای او تعیین کنند، غواصان دریای اندیشه او را به صورتی تصویر نکنند، عظمت او را مکان ها فرانگیرد، در نیابد مقدارها جلالت او را و قیاس ها کبریا او را مشخص نکند، امتناع اندیشه ها از تصور کنه او، افهام او را نشناسند، اذهان او را مجسم نکنند، عقول بلندپرواز از فهم مایوس گشته و دریاهاى علوم از اشاره به او بی مایه شده، از وصف قدرتش اندیشه های باریک بین به حقارت برگشته اند

إلى وصف قدرته لطائف الخصوم واحد لا- من عدد و دائم لا- بأمد و قائم لا بعمد ليس بجنس فتعداد له الأجناس و لا بشبح فتضارعه الأشباح و لا كالأشياء فتقع عليه الصفات قد ضلّت العقول في أمواج تيار إدراكه و تحيّر الأوهام عن إحاطه ذكر أزلّيته و حصرت الأفهام عن استشعار وصف قدرته و غرقت الأذهان في لجج أفلاك ملكوته مقتدر بالآلاء و ممتنع بالكبرياء و متملك على الأشياء فلا دهر يخلقه و لا زمان يبليه و لا وصف يحيط به و قد خضعت له الرقاب الصّعب في محلّ تخوم قرارها و أذعنت له رواصن الأسباب في منتهى شواهد أقطارها مستشهد بكليّه الأجناس على ربوبيّته و بعجزها على قدرته و بفتورها على قدمته و بزوالها على بقائه فلا لها محيص عن إدراكه إيّاه و لا خروج من إحاطته بها و لا احتجاب عن إحصائه لها و لا امتناع من قدرته عليها كفى باتقان الصّنع لها آية و بمركب الطّبع عليها دلالة و بحدوث الفطر عليها قدمه و بإحكام الصّنع لها عبره فلا إليه حدّ منسوب و لا له مثل مضروب و لا شيء واحد است نه در عدد، دایم است بی انتهای مدّت، قائم است نه با عمود، جنس نیست تا اجناس همانندی او کنند، شخص نیست تا اشخاص چون او باشند، مانند اشیاء نیست تا وصفش کنند، عقول در بیکران ادراکش گمراهند، اوهام از درک چگونگی ازلی بودنش متحیرند، افهام از علم به چگونگی قدرتش در بندند، اذهان در امواج حوزه های قدرتش غرقند، بر همه آلاء و نعم تواناست، حریم وصفش برتر و سلطان قدرتش محاط، دهر او را فرسوده و زمان او را کهنه نسازد، وصف او را مشخص نکند، موجودات ریشه دار به فرمانش خاضعند، کوههای عظیم در بزرگی خویش رام فرمانش، همه موجودات را گواه مالکیت خویش و رام بودنشان را دلیل بر توان خود کرده، حدویشان شاهد قدیم بودن او و نابودیشان گواه همیشگی بودن اوست، موجودات را مجال فرار از فرمان او و خروج از حیطة قدرتش نباشد، موجودات توان ندارند خود را از دیوانش پنهان سازند، محال است سرپیچی آنها از سلطه قدرتش، نظام و استواری خلقت به تنهایی، نشانه ای و ترکیب طبع آن ها، دلالتی بر اوست و بر ازلی بودن او ایجاد فرسودگی و خرابی آن ها دلالت می کند و استحکام آفرینش بر اعتبارش. برای او حدّ محدود و ضرب المثلی نیست و چیزی

عنه محجوب تعالی عن ضرب الأمثال و الصفات المخلوقه علواً کبیرا.

و أشهد أن لا إله إلا هو إیماناً بربوبیتته و خلافاً علی من أنکره و أشهد أن محمداً عبده و رسوله المقرّ فی خیر المستقرّ المتناسخ من أکرم الأصلاب و مطهّرات الأرحام المخرج من أکرم المعادن محتداً و أفضل المنابت منبتاً من أمنع ذروه و أعزّ أرومه من الشجره التي صاغ الله منها أنبیاءه و انتجب منها أمناء الطیبه العود المعتدله العمود الباسقه الفروع التاضره الغصون الیانعه الثمار الکریمه الجناه فی کرم غرست و فی حرم أنبتت و فیه تشعبت و أثمرت و عزّت و امتنعت فسمت به و شمخت حتّى [أکرم] أکرمه الله تعالی بالروح الأمين و التور المبین و الكتاب المستبین و سخر له البراق و صافحته الملائکه و أربع به الأبالیس و هدم به الأصنام و الالهه المعبوده دونه سنّته الرشد و سیره العدل و حکمه الحقّ صدع بما أمره به ربّه و بلّغ ما حمّله حتّى أفصح بالتوحید دعوته و أظهر فی الخلق أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له حتّى خلصت از او پوشیده نیست، از اینکه بر وجودش مثلی زنند یا صفت مخلوقی را ذکر کنند، برتر است.

گواهی می دهم معبودی جز او نیست با ایمان به پروردگاریش و مخالفت با منکران و جودش، و گواهی می دهم که محمد بنده و رسول اوست که در بهترین قرارگاه مستقر بوده و روزگار او را از صلبهای مکرم و رحمهای پاکیزه منتقل کرده، از کریم ترین نژاد، بالاترین ریشه و مقام و عزیزترین تبار خارج گشته، نهالی که خدا انبیاء را از آن به وجود آورد و امناء را برگزید، چوبش پاک، تنه اش راست، ساقهایش سرفراز، شاخه هایش دلربا، میوه اش خوشگوار، درونش جوانمردی، در مقرّ کرامت کاشته شد و در حریم محترم روئید و گسترش یافت و شوکت پذیرفت، آن گاه اوج گرفت و خدا به ارسال روح الامین گرامیش داشت و به نور آشکار و کتاب روشن مفتخر ساخت، براق را مسخر او کرد، فرشتگان با او مصافحه کردند و با او شیاطین را ترساند، بتها را به دست او از بین برد، سنتش صواب، سیره اش عدل، حکمش حقّ، به آنچه پروردگارش فرمان داده بود آغاز کرد، پیامش را ابلاغ و آشکارا به یکتاپرستی دعوت کرد، در بین خلق «لا اله الا الله وحده لا شریک له» را رواج داد و وحدانیت حقّ را از شرک خالص گردانید.

الوحدانیه و صفت الربوبیه فأظهر الله بالتوحيد حجته و أعلى بالإسلام درجته و اختار الله عزّ و جلّ لنبیه ما عنده من الرّوح و الدرجه و الوسیله صلی الله علیه و علی آله الطّاهرین.

126 16 حدّثنا محمّد بن أحمد السنائی رضی الله عنه قال حدّثنا محمّد بن أبی عبد الله الكوفی عن سهل بن زیاد الآدمی عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی رضی الله عنه عن إبراهیم بن أبی محمود قال سألت أبا الحسن الرضا علیه السلام عن قول الله تعالى «وَتَرْكُهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ» فقال إنّ الله تبارك و تعالی لا یوصف بالترك كما یوصف خلقه و لكنّه متى علم أنّهم لا یرجعون عن الكفر و الضلال منعهم المعاونه و اللطف و خلّی بینهم و بین اختیارهم.

قال و سألته عن قول الله عزّ و جلّ «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ» قال الختم هو الطّبع علی قلوب الكفّار عقوبه علی كفرهم كما قال عزّ و جلّ «بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا خُدَاطِيسِي رَا از شرک پاک نمود، پس خدا حجت او را به توحيد ظاهر ساخت، به وسیله اسلام درجه اش را بالا برد، خدایش برای او آنچه آسایش و رتبه و مقام قرب بود، فراهم آورد، درود خداوند بر او و آل طاهرینش باد.

126 16 محمد بن احمد سنائی گوید: روایت کرد برای ما محمد بن ابی عبد الله کوفی از سهل بن زیاد بن آدمی از عبد العظیم بن عبد الله حسنی، از ابراهیم بن ابی محمود که گفت: از امام رضا علیه السلام از قول خداوند که فرمود: «آنها را در حالی که هیچ نمی بینند در ظلمات رها می کند» پرسیدم، فرمود: خداوند به «ترک کردن» موصوف نگردد، چنانچه خلق او به آن موصوف می گردند، چون دانست که ایشان از کفر بر نمی گردند، معاونت و لطف خود از ایشان بازداشت و ایشان را به اختیار و حال خودشان رها کرد.

عرض کردم: معنای قول حقّ «خداوند بر دلها و گوشهای آنان مهر نهاده» چیست؟ فرمود:

«ختم، مهر کردن دل کفار است، به جزای کفرشان» همان طور که خدا می فرماید: «بلکه

يَكْفُرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا» قال و سألته عن الله عزّ و جلّ هل يجبر عباده على المعاصي فقال بل يخيرهم و يمهلهم حتّى يتوبوا قلت فهل يكلف عباده ما لا يطيقون فقال كيف يفعل ذلك و هو يقول «و ما رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ» ثمّ قال عليه السّلام حدّثني أبي موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمّد عليه السّلام أنّه قال من زعم أنّ الله تعالى يجبر عباده على المعاصي أو يكلفهم ما لا يطيقون فلا تأكلوا ذبيحته و لا تقبلوا شهادته و لا تصلّوا وراءه و لا تعطوه من الزّكاه شيئا.

127 17 حدّثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشيّ رضی الله عنه قال حدّثنا أبي عن أحمد بن عليّ الأنصاريّ عن بريد بن عمير بن معاوية الشّاميّ قال دخلت على عليّ بن موسى الرضا عليهما السلام بمر و فقلت له يا ابن رسول الله روى لنا عن الصادق جعفر بن محمّد عليه السلام قال إنّ لا جبر و لا تفويض بل أمر بين أمرين فما معناه قال من زعم أنّ الله يفعل أفعالنا ثمّ يعدّنا عليها فقد قال بالجبر و من زعم أنّ الله عزّ و جلّ فوّض خدا بر دلهايشان مهر نهاده و جز اندکی ایمان نخواهند آورد» پرسیدم: خدا بندگان را به معاصی اجبار می کند؟ فرمود: اختیار و مهلت می دهد تا توبه کنند، گفتم: آیا عباد را تکلیف می کند به آنچه طاقت ندارند؟ فرمود: چگونه این کار کند و خود می گوید: «پروردگار توبه بندگان ظلم نمی کند» فرمود: حدیث کرد پدرم از پدرش علیه السّلام که فرمود: هر که معتقد باشد که خدا عباد را بر معاصی اجبار یا به آنچه طاقت ندارند، تکلیف می کند، گوشت قربانی اش را مخورید، شهادتش را قبول نکنید، به او اقتدا نکنید و از زکات به او ندهید.

127 17 تميم بن عبد الله بن تميم قرشي گوید:

روایت کرد برای ما پدرم از احمد بن علی انصاری از بريد بن عمير بن معاوية شامی که گفت: در مرو خدمت امام رضا علیه السّلام رسیدم و عرض کردم: یا بن رسول الله! به ما روایت رسیده است از صادق علیه السّلام که فرمود: «نه جبر است و نه تفويض بلکه امری بین دو امر» معنای حدیث چیست؟ فرمود: هر که را اعتقاد باشد که خدا افعال ما را انجام می دهد و ما را بر آنها عذاب می کند، به جبر قائل شده، هر که معتقد باشد

أمر الخلق و الرزق إلى حجبته فقد قال بالتقويض و القائل بالجبر كافر و القائل بالتقويض مشرك فقلت له يا ابن رسول الله فما أمر بين أمرين فقال وجود السبيل إلى إتيان ما أمروا به و ترك ما نهوا عنه فقلت له فهل لله عزّ و جلّ مشيّه و إرادته في ذلك فقال فأما الطاعات فإرادة الله و مشيّه فيها الأمر بها و الرضا لها و المعاونه عليها و إرادته و مشيّه في المعاصي النهي عنها و السخط لها و الخذلان عليها قلت فهل لله فيها القضاء قال نعم ما من فعل يفعل العباد من خير أو شرّ إلاّ و لله فيه قضاء قلت ما معنى هذا القضاء قال الحكم عليهم بما يستحقونه على أفعالهم من الثواب و العقاب في الدنيا و الآخرة

128 18 حدّثنا محمّد بن عصام قال حدّثنا محمّد بن يعقوب الكلينيّ قال حدّثنا عليّ بن محمّد المعروف بعلاءن قال حدّثنا أبو حامد عمران بن موسى بن إبراهيم عن الحسين بن القاسم الرّقام عن القاسم بن كه امر روزی دادن را به ائمه عليهم السّلام واگذار نموده است، قائل به تقويض شده، قائل به جبر كافر است و قائل به تقويض مشرك، گفتم: «امر بين امرين» یعنی چه؟ فرمود: راه باز است که آنچه را خدا دستور داده، انجام دهند و آنچه را نهی فرموده، ترك کنند» و گفتم: در اعمال بندگان اراده خداوند جاری نیست؟ فرمود: اراده خداوند در طاعات، امر و رضایت او به آن و كمك نمودن بر انجام آن و اراده او در معاصي، نهی از آن و خشم و یاری نکردن به انجام آن است، گفتم: خدا در اعمال بندگان قضاء دارد؟ فرمود: آری، هیچ فعلی از خیر و شر نیست که بندگان انجام دهند مگر این که خدا در آن قضائی دارد، گفتم: قضاء چه معنی دارد؟ فرمود: حكم بر افعال ایشان به آنچه مستحقّ آند از ثواب و عقاب، در دنیا و آخرت.

128 18 محمد بن محمد بن عصام گوید: روایت کرد برای ما محمد بن يعقوب كليني از علی بن محمد از ابو حامد عمران بن موسى بن ابراهيم از حسين بن قاسم از قاسم بن مسلم از برادرش عبد العزيز بن مسلم گوید: از امام رضا عليه السّلام

مسلم عن أخيه عبد العزيز بن مسلم قال سألت الرضا عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» فقال إنّ الله تعالى لا ينسى و لا يسهو و إنّما ينسى و يسهو المخلوق المحدث ألا تسمعه عزّ وجلّ يقول «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» و إنّما يجازى من نسيه و نسى لقاء يومه بأن ينسيهم أنفسهم كما قال الله عزّ وجلّ «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» و قال تعالى «فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا» أى نتركهم كما تركوا الاستعداد للقاء يومهم هذا.

قال المصنف قوله نتركهم أى لا نجعل لهم ثواب من كان يرجو لقاء يومه لأن الترك لا يجوز على الله تعالى فأما قول الله تعالى و نتركهم فى ظلمات لا يبصرون أى لا يعالجهم [يعالجهم] بالعقوبه و أمهلهم ليتوبوا.

129 19 حدّثنا محمد بن أحمد بن إبراهيم المعاذى قال حدّثنا أحمد بن محمد بن سعيد الكوفى الهمدانيّ قال حدّثنا على بن از قول حقّ «خدا را فراموش کردند و او هم آنها را فراموش کرد» پرسیدم، فرمود: خداوند سهو و نسیان ندارد، سهو و نسیان برای مخلوقات است، این آیه را شنیده ای «پروردگارت فراموشکار نیست» معنی آیه چنین است: خدا فراموشکاران او و قیامتش را چنین جزا می دهد که خودشان را از یاد خودشان می برد، و فرمود: «مانند آنها نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را از یاد خودشان برد، ایشان فاسقاند» نیز فرمود: «امروز آنها را فراموش می کنیم همان طور که آنها این روز را فراموش کردند» یعنی رهایشان می کنیم همچنان که آنها آمادگی این روز را ترک کردند.

مصنّف گوید: «رهایشان می کنیم» منظور این است که ثواب امیدواران به قیامت را به او نمی دهیم، زیرا «ترک کردن» در مورد خدا جایز نیست، قول خدا «آنها را در تاریکی، آنچنان که چیزی نمی بینند، رهایشان کرد» معنایش این است که در عقوبت آنها تسریع نفرموده و مهلت داده تا توبه کنند.

129 19 محمد بن احمد بن احمد بن ابراهيم معاذى گوید:

روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن سعید کوفی از علی بن حسن بن علی بن فضال که

الحسن بن علی بن فضال عن أبيه قال سألت الرضا عليه السلام عن قول الله عز وجل «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمِئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» فقال إن الله تعالى لا يوصف بمكان يحل فيه فيحجب عنه فيه عباده ولكنه يعنى أنهم عن ثواب ربهم محجوبون قال وسألته عن قول الله عز وجل «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا» فقال إن الله تعالى لا يوصف بالمجىء والذهاب تعالى عن الانتقال إنما يعنى بذلك وجاء أمر ربك والملك صفًا صفًا.

قال وسألته عن قول الله عز وجل «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ» قال يقول هل ينظرون إلا أن يأتيهم الله بالملائكة في ظلل من الغمام وهكذا نزلت.

قال وسألته عن قوله تعالى سخر الله منهم وعن قوله الله يستهزئ بهم وعن قوله «مَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ» وعن قوله يخادعون الله وهو خادعهم فقال إن الله تعالى لا يسخر ولا يستهزئ ولا يمكر ولا يخادع ولكنه تعالى يجازيهم جزاء السخرية وجزاء الاستهزاء وجزاء المكر كفت: از امام رضا عليه السلام پرسیدم از قول خدا:

«چنین نیست، همانا ایشان از پروردگار خود آن روز محجوب خواهند بود» فرمود: خدا موصوف نشود به مکانی که در آن درآید و نگذارند که بندگان به آن مکان درآیند، بلکه منظور این است که ایشان از ثواب پروردگارشان محجوب شوند، و نیز از قول خداوند که فرمود: «پروردگارت و فرشتگان صف به صف آمدند» پرسیدم، فرمود: خدا موصوف به آمدوشد نگردد، خدا از انتقال برتر است، بلکه مراد آن است که امر پروردگار تو آمد و فرشتگان صف به صف بودند، از قول خدا که فرمود: «آیا منتظرند که خدا در پاره های ابرها و نیز ملائکه به نزدشان بیایند» پرسیدم: فرمود: یعنی آیا منتظرند که خداوند ملائکه را در میان ابرها نزدشان بفرستد و همین گونه نیز این آیه نازل شده است.

راوی گوید: از این آیات سؤال کردم: «خدا آنها را مسخره کرد»، «خدا آنها را استهزاء می کند»، «آنها فریب به کار بستند، خدا نیز فریب به کار برد»، «می خواهند در مورد خدا نیرنگ به کار برند، ولی خدا به آنها خدعه می زند»، حضرت فرمود: خدا مسخره نمی کند و استهزاء و فریب و نیرنگ به کار نمی برد، بلکه مطابق عمل استهزاء

الخدیعه تعالی الله عمّا یقول الظالمون علواً کبیراً.

130 20 حدّثنا أبی رضی الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله قال حدّثنا أحمد بن محمّد بن عیسی عن الحسن بن علی الخزاز عن أبی الحسن الرضا علیه السلام قال إنّ رسول الله یوم القیامه آخذ بحجزه الله تعالی و نحن آخذون بحجزه نبینا و شیعتنا آخذون بحجزتنا ثم قال و الحجزه النور و قال فی حدیث آخر معنی الحجزه الدّین

131 21 حدّثنا علی بن أحمد بن محمّد بن عمران الدّقاق رضی الله عنه قال حدّثنا محمّد بن هارون الصّوفی قال حدّثنا عبید الله بن موسی بن آیوب الرّویانی عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی رضی الله عنه عن ابراهیم بن أبی محمود قال قلت للرّضا علیه السلام یا ابن رسول الله ما تقول فی الحدیث الّذی یرویه الدّاس عن رسول الله صلّی الله علیه و آله أنّه قال إنّ الله تبارک و تعالی و نیرنگ آنان جزایشان می دهد، خداوند برتر است از آنچه که ظالمین می گویند.

130 20 سعد بن عبد الله گوید: روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن علی خزاز از علی بن موسی الرضا علیه السلام که فرمود:

رسول خدا صلّی الله علیه و آله روز قیامت به دامان خداوند چنگ می زند، ما نیز به دامان پیامبرمان و شیعیان نیز به دامان ما چنگ می زنند، سپس فرمود: مراد از دامان، نور است و در حدیث دیگر فرموده: مراد از دامان، دین است.

131 21 علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق گوید: روایت کرد برای ما محمد بن هارون صوفی که گفت: روایت کرد برای ما عبید الله بن موسی بن ایوب رویانی که گفت: روایت کرد برای ما عبد العظیم بن عبد الله حسنی از ابراهیم بن ابی محمود که گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: یا بن رسول الله! چه می گویی در حدیثی که مردم از رسول خدا صلّی الله علیه و آله روایت می کنند که فرمود: خداوند تبارک و تعالی هر

ينزل كل ليلة جمعه إلى السماء الدنيا فقال لعن الله المحرّفين الكلم عن مواضعه و الله ما قال رسول الله كذلك إنّما قال إنّ الله تعالى ينزل ملكا إلى السماء الدنيا كلّ ليلة في الثلث الأخير و ليلة الجمعة في أول الليل فيأمره فينادي هل من سائل فأعطيه هل من تائب فأتوب عليه هل من مستغفر فأغفر له يا طالب الخير أقبل و يا طالب الشرّ أقصر فلا يزال ينادي بهذا حتّى يطلع الفجر فإذا طلع الفجر عاد إلى محلّه من ملكوت السماء حدّثني بذلك أبي عن جدّي عن آبائه عن رسول الله صلّى الله عليه و آله

132 22 حدّثنا أبو عبد الله الحسين بن محمّد الأشناني الرّازي العدل ببلخ قال حدّثنا عليّ بن مهرويه القزويني عن داود بن سليمان الفراء عن عليّ بن موسى الرضا عليه السّلام عن أبيه عن آبائه عليهم السّلام عن عليّ عليه السّلام قال قال رسول الله صلّى الله عليه و آله إنّ موسى بن عمران لما ناجى ربّه عزّ و جلّ قال يا ربّ أبعيد أنت منّي فأناديك أم قريب فأناجيك فأوحى الله عزّ و جلّ إليه أنا جليس من شب جمعه به آسمان دنيا فرود می آید، فرمود:

خدا تحريف کنندگان کلمات از مواضع خود را لعنت کند، به خدا رسول خدا چنین نفرمود، بلکه فرمود: در ثلث آخر و در شب جمعه، اول شب خدا ملکی را می فرستد و امر می کند تا ندا دهد: آیا هیچ سائلی هست که او را عطا کنم؟ آیا هیچ تائبی هست که توبه اش را بپذیرم؟ آیا هیچ مستغفري هست که او را بیامرزم؟ ای طالب خیر! روی آر، ای طالب شر! باز ایست، همچنان منادی ندا می کند تا فجر طالع شود، پس به محل خود به آسمان باز می گردد، این را حدیث کرد به من پدرم از جدم از پدرانش عليهم السّلام از رسول خدا صلّى الله عليه و آله.

132 22 ابو عبد الله حسين بن محمد اشناني رازی عدل گوید: روایت کرد برای ما علی بن مهرویه قزوینی از داوود بن سلیمان فراء که گفت: امام رضا علیه السّلام از پدرش از پدرانش عليهم السّلام از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل کرده که فرمود: رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: موسی بن عمران چون مناجات نمود به پروردگار خود، گفت:

خدایا آیا تو از من دوری تا تو را ندا کنم یا به من نزدیکی تا با تو مناجات کنم، خدای جلّ جلاله به او وحی کرد: من هم نشین آن کسم که مرا یاد کند.

ذکرنی فقال موسیٰ علیه السّلام یا ربّ إنّی اکون فی حال أجلك أن أذکرک فیها فقال یا موسیٰ اذکرنی علی کلّ حال

133 23 حدّثنا محمّد بن علیّ ماجیلویه رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا علیّ بن ابراهیم بن هاشم عن المختار بن محمّد بن المختار الهمدانی عن الفتح بن یزید الجرجانی عن أبی الحسن علیه السّلام قال سمعته یقول فی اللّٰه عزّ و جلّ هو اللّطیف الخبیر... السّميع البصیر الواحد الأحد الصّمد الّذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا أحد منشئ الأشياء و مجسّم الأجسام و مصوّر الصّور لو کان كما یقولون لم یعرف الخالق من المخلوق و لا المنشئ من المنشأ لکنّه المنشئ فرق بین من جسّمه و صوّره و أنشأه إذ کان لا یشبهه شیء و لا یشبهه هو شیئا.

قلت أجل جعلنی اللّٰه فداک لکنّک قلت الأحد الصّمد و قلت لا یشبهه شیئا و اللّٰه واحد و الإنسان واحد ألیس قد تشابهت الوحدائیّه قال یا فتح أحلت موسیٰ گفت: چه بسا در حالتی هستم که شأن تو را برتر از آن می دانم که تو را در آن حال یاد کنم، خداوند فرمود: ای موسیٰ! در هر حال مرا یاد کن.

133 23 محمد بن علیّ ماجیلویه گوید: روایت کرد برای ما علیّ بن ابراهیم بن هاشم از فتح بن یزید جرجانی که گفت: از ابو الحسن رضا علیه السّلام شنیدم که در وصف خدا می فرمود: او لطیف و خبیر است، شنوا و بیناست، واحد و بی نیاز است، نزائیده و زائیده نشده است، همانندی ندارد، اشیا را ایجاد کرده، به اجسام جسمیت داده و نقشها را صورت و شکل داده، اگر آن طور بود که می گویند: خالق و مخلوق شناخته نمی شدند، ایجادکننده از ایجاد شونده شناخته نمی شد، لکن او ایجادکننده است، فرق است بین خدا و بین آن چیزی که خدا به او صورت بخشیده و ایجاد کرده، چون هیچ چیز شبیه خدا و خدا شبیه هیچ چیز نیست.

گفتم: فدای تو، فرمودی خدا احد و بی نیاز است و به چیزی شبیه نیست و حال آنکه خدا یکی است و انسان نیز یکی است پس آیا در یکی بودن شبیه نشدند؟ فرمود: ای فتح! محال گفتی

تَبَسُّكَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّمَا التَّشْبِيهِ فِي الْمَعَانِي فَأَمَّا فِي الْأَسْمَاءِ فَهِيَ وَاحِدَةٌ وَهِيَ دَلَالَةٌ عَلَى الْمَسْمُومِ وَذَلِكَ أَنَّ الْإِنْسَانَ وَإِنْ قِيلَ وَاحِدٌ فَإِنَّمَا يُخْبَرُ أَنَّهُ جُثَّةٌ وَاحِدَةٌ وَ لَيْسَ بِأَتَيْنِ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ نَفْسَهُ لَيْسَتْ بِوَاحِدَةٍ لِأَنَّ أَعْضَاءَهُ مُخْتَلِفَةٌ وَأَلْوَانُهُ مُخْتَلِفَةٌ كَثِيرَةٌ غَيْرَ وَاحِدَةٍ وَهُوَ أَجْزَاءٌ مُجْرَّاهُ لَيْسَتْ بِسِوَاءِ دَمِهِ غَيْرِ لَحْمِهِ وَ لَحْمِهِ غَيْرِ دَمِهِ وَ عَصَبِهِ غَيْرِ عِرْوَقِهِ وَ شَعْرِهِ غَيْرِ بَشَرِهِ وَ سِوَادِهِ غَيْرِ بِيَاضِهِ وَ كَذَلِكَ سَائِرُ جَمْعِ الْخَلْقِ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ وَاحِدٌ فِي الْأَسْمَاءِ لَا وَاحِدٌ فِي الْمَعْنَى وَاللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ وَاحِدٌ لَا وَاحِدٌ غَيْرُهُ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ وَ لَا تَفَاوُتَ وَ لَا زِيَادَةَ وَ لَا نَقْصَانَ فَأَمَّا الْإِنْسَانَ الْمَخْلُوقَ الْمَصْنُوعَ الْمُؤَلَّفَ مِنْ أَجْزَاءٍ مُخْتَلِفَةٍ وَ جِوَاهِرِ شَتَّى غَيْرِ أَنَّهُ بِالْاجْتِمَاعِ شَيْءٌ وَاحِدٌ.

قلت جعلت فداك فرجت عني فرج الله عنك فقولك اللطيف الخبير فسره لي كما فسرت الواحد فإني أعلم أن لطفه علي خلاف لطف خلقه للفصل غير أنني أحب أن تشرح لي ذلك فقال يا فتاح إنما قلنا اللطيف للخلق اللطيف ولعلمه بالشئ اللطيف وغير اللطيف وفي الخلق اللطيف خدا تورا ثابت قدم بدارد، تشبيه در معنی می باشد، اما اسم در مورد همه یکی است و نشان دهنده مسمی است، اگر بگوئیم انسان یکی هست، معنی این است که یک جثه است نه دو جثه، اما در ذات خود و در معنی یکی نیست که او را اعضا و رنگهای مختلف است، یکی نباشد و جزءها دارد مختلف، خونس غیر گوشت است و گوشتش غیر خون و عروق و مو غیر پوست، و بیاضش غیر سواد و هم چنین سایر خلق. پس انسان یکی است در نام نه در معنی و خدای جلّ جلاله یکی است به همه جهت، غیر او خلقی به این وصف نیست در او اختلاف و تفاوت و زیاده و نقصان نیست اما انسان مخلوقی است مصنوع، مرکب از اجزاء مختلف و گوهرهای پراکنده، که به اجتماع یک چیز شده، گفتم: فدایت شوم، اندوه مرا بردی، خدا اندوه از تو ببرد و اینکه فرمودی خدا لطیف خبیر است، برای من تفسیر کن چنانچه واحد را تفسیر کردی که می دانم لطیف بودن خدا مانند لطیف بودن خلق او نیست، برای جدایی خالق و مخلوق و فضل او بر مخلوق، دوست می دارم که برایم شرح دهی، فرمود: ای فتاح! برای آن گفتم لطیف است که خالق خلق لطیف است و در خلق اشیا کمال لطف به کار برده

من الحيوان الصَّغار من البعوض و الجرجس و ما هو أصغر منها ما لا تكاد تستبينه العيون بل لا يكاد يستبان لصغره الذَّكر من الأُنثى و الحدث المولود من القديم فلَمَّا رأينا صغر ذلك في لطفه و اهتدائه للسَّفاد و الهرب من الموت و الجمع لما يصلحه ممَّا في لجج البحار و ما في لحاء الأشجار و المفاوز و القفار و فهم بعضها عن بعض منطقها و ما تفهم به أولادها عنها و نقلها الغذاء إليها ثمَّ تأليف ألوانها حمرة مع صفرة و بياضها مع خضرة و ما لا تكاد عيوننا تستبينه بتمام خلقها و لا تراه عيوننا و لا تلمسه أيدينا علمنا أنَّ خالق هذا الخلق لطيف لطف في خلق ما سمَّينا بلا علاج و لا أداة و لا آله إنَّ كلَّ صانع شيء فمَن شيء صنعه و الله الخالق اللطيف الجليل خلق و صنع لا من شيء

134 24 حدَّثنا أبي رضی الله عنه قال حدَّثنا أحمد بن إدريس عن الحسين بن عبد الله عن محمد بن عبيد الله و موسى بن عمر و الحسن بن علي بن أبي عثمان عن محمد عالم به لطيف است، ندیدی صنع او را در گیاهان لطيف و غير لطيف، در خلق حیوانات ظريف کوچک مثل پشه و پشه ریزه که کوچک تر بوده و چشم به سختی آن را می بیند و از فرط کوچکی، نر و ماده و بچه و بزرگ شناخته نشود، چون کوچکی را در عین ظرافت، و آشنایی آنها را به آمیزش و فرار از مرگ، جمع معاش از دریاها و پوست درختان و پهنه بیابانها، سخن گفتن و نحوه فهم سخن و درک کلام بزرگترها توسط بچه ها و غذا آوردن والدین برای فرزندانسان را می بینیم، وقتی رنگ آمیزی آنها را می بینیم، سرخی با زردی، سفیدی با سبزی و احوال دیگر که به چشم دیده نشود و به دست لمس نگردد، می دانیم که خالق این خلق لطيف است و خلق مخلوقات را با ظرافت و بدون ادوات انجام داده، هر خالقی مخلوق خود را از چیزی می آفریند و خدای لطيف و جلیل مخلوق خود را از هیچ آفریده.

134 24 احمد بن ادريس از حسين بن عبد الله از محمد بن عبيد الله و موسى بن عمر و حسن بن علي بن عثمان از محمد بن سنان روایت کرده که گفت: از امام رضا عليه السلام پرسیدم: آیا خداوند

بن سنان قال سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام هل كان الله عارفا بنفسه قبل أن يخلق الخلق قال نعم قلت يريها و يسمعها قال ما كان محتاجا إلى ذلك لأنه لم يكن يسألها و لا يطلب منها هو نفسه و نفسه هو قدرته نافذه فليس يحتاج إلى أن يسمى نفسه و لكنه اختار لنفسه أسماء لغيره يدعوه بها لأنه إذا لم يدع باسمه لم يعرف فأول ما اختاره لنفسه العلي العظيم لأنه أعلى الأشياء كلها فمعناه الله و اسمه العلي العظيم هو أول أسمائه لأنه علا على كل شيء.

135 25 و بهذا الإسناد عن محمد بن سنان قال سألته يعني الرضا عليه السلام عن الاسم ما هو فقال صفة لموصوف

136 26 حدثنا محمد بن بكران النقاش رضی الله عنه بالكوفة سنة أربع و خمسين و ثلاثمائة قال حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد الهمداني مولى بني هاشم قال حدثنا عارف بود به خود پیش از آنکه خلق را بیافریند، فرمود: آری، گفتم: خود را می دید و کلام خود را می شنید، فرمود: به آن محتاج نبود زیرا از خود چیزی درخواست نمی کرد، او خود هستیش و هستیش خودش است، قدرتش نافذ است، نیاز به نامی برای خود ندارد، اما برای خود نام هایی برگزید تا دیگران او را به آن نامها بخوانند، زیرا که تا او را به نام او نخوانند شناخته نگردد و آن نام که برای خود اختیار نمود «العلی العظيم» است زیرا او برتر است از همه اشیاء، پس معنی او «الله» است و اسم او «العلی العظيم» است و آن اولین نام های اوست؛ زیرا او علی است و مافوق همه چیز است.

135 25 محمد بن سنان گفت: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: اسم چیست؟ فرمود: صفتی برای موصوف.

136 26 محمد بن بكران نقاش در سال 345 در كوفه گوید: روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن سعيد همدانی مولى بني هاشم از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش از علی بن موسی الرضا علیه السلام که

علی بن الحسن بن علی بن فضال عن ابيه عن ابي الحسن علی بن موسى الرضا عليه السلام قال إن أول ما خلق الله تعالى ليعرف به خلقه الكتابه الحروف المعجم وإن الرجل إذا ضرب على رأسه بعصا فزعم أنه لا يفصح ببعض الكلام فالحكم فيه أن تعرض عليه حروف المعجم ثم يعطى الديه بقدر ما لم يفصح منها ولقد حدثني أبي عن أبيه عن جدّه عن أمير المؤمنين في «أ ب ت ث» قال الألف آلاء الله و الباء بهجه الله و التاء تمام الأمر لقائم آل محمد صلّى الله عليه وآله و الثاء ثواب المؤمنين على أعمالهم الصالحه.

«ج ح خ» فالجيم جمال الله و جلاله و الحاء حلم الله عن المذنبين و الخاء خمول ذكر أهل المعاصي عند الله عزّ و جلّ.

«د ذ» فالذال دين الله و الذال من ذى الجلال.

«ر ز» فالراء من الرؤوف الرحيم و الزاء زلازل القيامة.

«س ش» فالسين سناء الله و الشين شاء الله ما شاء و أراد ما أراد و ما تشاؤون إلا أن يشاء الله.

«ص ض» فالصاد من صادق الوعد في فرمود: اول چیزی که خدای عزّ و جل خلق کرد تا به آن شناخته گردد، نوشتن و حروف معجم و الفبا بود و چون کسی عصا بر سر مردی زند و او دعوی کند که از ضربه آن زبانش را خلل رسیده است و نمی تواند خوب سخن بگوید، حکم شرع آن است که بر او حرف معجم عرض کنند پس هرچه خوب نتواند گفتن به قدر آن او را ادب رسانند و حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از جدش امیر المومنین علیه السلام در «ا ب ت ث» که فرمود: «الف» نعمت های خداست، «ب» بهجت و سرور خداست، «ت» تمام شدن امرست به قائم آل محمد علیهم السلام، «ث» ثواب مؤمنان بر اعمال نیکشان.

«ج ح خ» جیم جمال و جلال خداست و حاء حلم خداست درباره گناهکاران و خاء بی نشان بودن گناهکاران نزد حق تعالی می باشد.

«د ذ» دال دین خداست و ذال از ذی الجلال و صاحب جبروت مأخوذ است.

«ر ز» راء از رؤوف و رحیم مأخوذ است و زاء زلزله های قیامت است.

«س ش» سین بزرگی و نور خداست و شین خدا خواست آنچه خواست، اراده کرد آنچه اراده کرد، نخواهند بندگان مگر آنچه خدا خواهد.

«ص ض» صاد از صادق الوعد است برای

حمل النَّاسِ عَلَى الصَّرَاطِ وَحَسِبَ الظَّالِمِينَ عِنْدَ المَرَصَدِ وَ الصَّادِ ضَلَّ مِنْ خَالَفَ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ.

«ط ظ» فالطاء طوبى للمؤمنين و حسن مآب و الظاء ظنّ المؤمنين بالله خيرا و ظنّ الكافرين سوءا.

«ع غ» فالعين من العلم و الغين من الغنى.

«ف ق» فالفاء فوج من أفواج الثّار و القاف قرآن على الله جمعه و قرآنه.

«ك ل» فالكاف من الكافى و اللّام لغو الكافرين فى افترائهم على الله الكذب.

«م ن» فالميم ملك الله يوم لا- مالک غيره و يقول عزّ و جلّ لمن الملك اليوم ثمّ ينطق أرواح أنبيائه و رسله و حججه فيقولون لله الواحد القهار فيقول جلّ جلاله اليوم تجزى كلّ نفس بما كسبت لا ظلم اليوم إنّ الله سريع الحساب و التّون نوال الله للمؤمنين و نكاله بالكافرين.

«و ه» فالواو ويل لمن عصى الله و الهاء هان على الله من عصاه.

«لا- ي» فلام- ألف لا- إله إلاّ الله و هى كلمه الإخلاص ما من عبد قالها مخلصا إلاّ بردن مردم بر صراط و بازداشتن ظالمين در کمینگاه الهی، ضدا گمراه شد هرکه مخالفت محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله نمود.

«ط ظ» طاء خوشی و حسن عاقبت برای مؤمنان است و ظا ظن نیکوی مؤمنان به خدا و ظنّ بد کافران به خدا هست.

«ع غ» عین از علم است غین از غناء و بی نیازی است.

«ف ق» فاء شعله ای از شعله های آتش و قاف قرآن است که بر خداست جمع و بیان آن.

«ک ل» کاف از کافی است و لام لغوگویی کافین است در دروغهایی که به خدا می بندند.

«م ن» ميم ملك خداست روزی که جز او مالک نیست، خدا می گوید: ملك امروز برای کیست؟ ارواح انبیا، حجّت ها، رسولان گویا شده، می گویند: برای خدای واحد قهار، خدا می گوید:

امروز جزا داده شود هر نفس به آنچه کسب کرده، امروز ظلم نیست، خدا زود حساب کند خلائق را، نون نعم خدا بر مؤمنان و عذاب او بر کافران است.

«و ه» واو وای بر کسی که عصیان خدا کرد و هاء خوار است نزد خدا هرکه معصیت او را کرد.

«لا ی» لام الف «لا اله الا الله» و كلمه اخلاص است و عبدی با اخلاص این كلمه را نگفت مگر

وجبت له الجنة و الياء يد الله فوق خلقه باسطة بالرزق سبحانه و تعالى عما يشركون.

ثم قال عليه السلام إن الله تبارك و تعالى أنزل هذا القرآن بهذه الحروف التي يتداولها جميع العرب ثم قال «قُلْ لَّيْنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً» .

137 27 حدّثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس العطار رضى الله عنه قال حدّثنا على بن محمد بن قتيبة النيسابورى عن حمدان بن سليمان النيسابورى قال سألت الرضا عليه السلام عن قول الله عزّ و جلّ «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً» قال عليه السلام من يرد الله أن يهديه يأيمنه في الدنيا إلى جنّته و دار كرامته في الآخرة يشرح صدره للتسليم لله و التّقّه به و السّكون إلى ما وعده من ثوابه حتّى يطمئنّ إليه و من يرد أن يضلّه اين كه جنّت بر او واجب شد و ياء دست خدا بالاي دست های ایشان است، گشاده است به رزق خلائق و خدا برتر است از آنچه مشرکان می گویند.

سپس فرمود: خدای تبارك و تعالى نازل ساخت این قرآن را به این حروف كه میان جمع عرب متداول است و سپس فرمود: اگر جمع شوند انس و جن بر این كار كه بیاورند مثل این قرآن را نتوانند، هر چند بعضی بعضی را كمك و مددكار باشد.

137 27 عبد الواحد بن محمد بن عبدوس عطار از على بن محمد بن قتيبة نيشابورى از حمدان بن سليمان نيشابورى كه گفت: از امام رضا عليه السلام از قول حق تعالى كه فرمود: «خدا هر كس را بخواهد هدايت كند، او را به اسلام راضى نموده و هر كس را نخواهد كه از گمراهى نجات يابد، سینه او را تنگ مى كند» پرسيدم، فرمود: هر كس را خدا بخواهد با ايمانى كه در دنيا داشته به بهشت راهنمايى مى كند و سینه او را براى تسليم در برابر خدا، و وثوق به او، آرام گرفتن به آنچه وعده داده از ثواب تا مطمئن گردد به آن و هر كه را خواهد كه گمراه گرداند از جنت و

عن جنّته و دار كرامته فى الآخرة لكفره به و عصيانه له فى الدنيا يجعل صدره ضيقا حرجا حتّى يشكّ فى كفره و يضطرب من اعتقاد قلبه حتّى يصير كأنّما يصعّد فى السماء كذلك يجعل الله الرجس على الذين لا يؤمنون

138 28 حدّثنا محمّد بن على ماجيلويه رضى الله عنه قال حدّثنى عمّى محمّد بن أبى القاسم قال حدّثنى أبو سمينه محمّد بن على الكوفى الصّيرفى عن محمّد بن عبد الله الخراسانى خادم الرضا عليه السّلام قال دخل رجل من الزّنادقه على الرضا عليه السّلام و عنده جماعه فقال له أبو الحسن عليه السّلام أ رأيت إن كان القول قولكم و ليس هو كما تقولون ألسنا و إياكم [شرع سواه] شرعا سواء و لا يضرنّا ما صلّينا و صمنا و زكّينا و أقرنا فسكت فقال أبو الحسن عليه السّلام و إن يكن القول قولنا و هو قولنا و كما نقول أ لستم قد هلكتم و نجونا.

قال رحمك الله فأوجدنى كيف هو و أين هو قال و إليك إنّ الذى ذهب إليه غلط دار كرامت او در آخرت، برای کفر او و عصیان او در دنیا، سینه اش را تنگ و گرفته می گرداند تا در شک افتد و مضطرب شود، از اعتقاد او دلش چنان شود که گویا به آسمان بالا می رود، خدا این چنین رجس و ناپاکی را بر آنان که ایمان نمی آورند، قرار می دهد.

138 28 محمد بن على ماجيلويه گوید: روایت کرد برای ما محمد بن ابى القاسم از ابو سمينه محمد بن على كوفى صيرفى از محمد بن عبد الله خراسانى خادم امام رضا عليه السّلام که گفت:

وارد شد مردى از زنادقه بر امام رضا عليه السّلام و نزد او جماعتى بودند، امام رضا عليه السّلام به او فرمود: اگر قول شما حق باشد-هرچند حق نیست- آیا ما و شما یکسان نیستیم؟ نماز و روزه و زکات و اعتقادات ما به ما ضررى نرسانده، مرد هیچ نگفت. امام رضا عليه السّلام فرمود: و اگر قول ما حق باشد-و قول ما به حتم حق است- در این صورت شما به هلاکت نیفتاده اید و ما نجات نیافته ایم؟

گفت: خدایت رحمت کند، بگو خدا چگونه است و کجاست؟ فرمود: وای بر تو! آنچه گمان

و هو أئین الأئین و كان و لا- أئین و كيف الكيف و كان و لا- كيف فلا يعرف بكيفوفيه و لا بأينوفيه و لا يدرك بحاسه و لا يقاس بشيء قال الرجل فإذا إنّه لا شيء إذا لم يدرك بحاسه من الحواس فقال أبو الحسن عليه السلام و يلك لما عجزت حواسك عن إدراكه أنكرت ربوبيته و نحن إذا عجزت حواسنا عن إدراكه أيقنا أنه ربنا و أنه شيء بخلاف الأشياء قال الرجل فأخبرني متى كان.

قال أبو الحسن عليه السلام أخبرني متى لم يكن فأخبرك متى كان قال الرجل فما الدليل عليه قال أبو الحسن إنّي لما نظرت إلى جسدی فلم يمكّني زياده و لا نقصان في العرض و طول و دفع المكاره عنه و جرّ المنفعه إليه علمت أنّ لهذا البنيان بانیا فأقررت به مع ما أرى من دوران الفلك بقدرته و إنشاء السحاب و تصريف الرياح و مجرى الشمس و القمر و التّجوم و غير ذلك من الآيات العجيبات المتقنات علمت أنّ لهذا مقدّرا و منشأ.

قال الرجل فلم احتجب فقال أبو الحسن إنّ الحجاب على الخلق لكثره ذنوبهم فأما کرده ای غلط است، او کجا را کجا کرده، او بود و مکانی نبود، او چگونگی را چگونگی کرده، او بود و چگونگی نبود، پس او را نتوان شناخت به نحو چگونگی و کجا بودن، و نتوان به یکی از حواس دریافت و به چیزی قیاس نمود، گفت: پس چون به حواس درک نشود، نیست، حضرت فرمود:

وای بر تو! چون تو از ادراک او عاجز شدی ربوبیت او را منکر شدی، چون حواس ما عاجز شد از ادراک او یقین کردیم که او پروردگار ماست و او چیزی بر خلاف اشیاست، گفت: بگو خدا چه وقت بود؟

فرمود: بگو چه وقت نبود تا بگویم چه وقت بود، مرد گفت: دلیل بر او چیست؟ فرمود: چون من نظر کردم به جسم خود و مرا ممکن نبود در او چیزی بیفزایم یا کم کنم و سختی ها را از او دفع کنم و نفعی به او کنم، دانستم که این بنیان را بناکننده ای است، اقرار کردم به او، با این آیات عجیب مصنوعات که می بینم از دوران فلک به کمال قدرت او و احداث ابر در هوا و آمد و شد بادها و سیر آفتاب و ماه و ستارگان و غیر آن از آثار عجیب، پس دانستم که این ها را مقدری و موجدی هست.

مرد گفت: چرا ظاهر نشد؟ فرمود: حجاب از خلق به سبب بسیاری گناهان خلق است اما در

هو فلا۔ یخفی علیہ خافیہ فی آناء اللیل و النهار قال فلم لا یدرکہ حاسہ الأَبصار قال للفرق بینہ و بین خلقہ الذین تدرکہم حاسہ الأَبصار منہم و من غیرہم ثمّ هو أجلّ من أن یدرکہ بصر أو یحیطہ و ہم أو یضبطہ عقل.

قال فحدّہ لی قال لا حدّ له قال و لم قال لأنّ کلّ محدود متناه إلى حدّ و إذا احتمل التّحدید احتمال الزّیادہ و إذا احتمل الزّیادہ احتمال التّقصان فهو غیر محدود و لا متزاند و لا متناقص و لا متجزّئ و لا متوہّم.

قال الرّجل فأخبرنی عن قولکم إنّہ لطیف و سمیع و حکیم و بصیر و علیم أ یكون السّميع إلاّ بأذن و البصیر إلاّ بالعين و اللّطیف إلاّ بالعمل بالیدین و الحکیم إلاّ بالصّنع فقال أبو الحسن علیہ السّلام إنّ اللّطیف منّا علی حدّ اتّخاذ الصّنعہ أ و ما رأیت الرّجل یتخذ شیئا یلطف فی اتّخاذہ فیقال ما أطف فلانا فكیف لا یقال للخالق الجلیل لطیف إذ خلق خلقا لطيفا و جلیلا و ركب فی الحيوان منه أرواحها و خلق کلّ جنس متباینا من جنسه فی الصّوره ساعات شب و روز چیزی برای او پنهان نیست، گفت: چرا چشم او را در نیابد؟ فرمود: تا برای این که میان او و خلق او که قابل رؤیت هستند، فرقی باشد، مضافا به این، او بزرگتر است از آن چشم که او را ببیند، یا اندیشه به او احاطه نماید یا عقل او را درک کند، گفت: پس برایم حدّ و وصف خدا را بگو، فرمود: او را حدّ و وصفی نباشد، گفت: چرا؟ فرمود: برای آن که هر چه حدی دارد به آن حد منتهی می شود و در او زیادہ و نقصان ممکن شود، او حد ندارد پس زیادہ و نقصان در او ممکن نباشد، نه جزء در او باشد و نه به اندیشه در آید.

مرد گفت: تو می گویی او لطیف، سمیع، بصیر، علیم و حکیم است، آیا چیزی شنوا باشد مگر به گوش و بینا باشد مگر به چشم و لطیف گویند مگر کارهای نازک به عمل دست از او صادر گردد و حکیم گویند مگر آنکه صنعت نیکو کند یا داند. امام فرمود: ما را لطیف گویند به اعتبار صنعی لطیف که از ما صادر شود، گویند فلانی چه لطیف است در صنعت خود، پس چرا جلیل را نتوان لطیف گفت که خلقی چنین لطیف و جلیل بکرد و در حیوان جان بنهاد و هر جنس را از جنس دیگر جدا ساخت، در صورت، هیچ کسی

لا- يشبه بعضه بعضا فكلّ له لطف من الخالق اللطيف الخبير في تركيب صورته ثمّ نظرنا إلى الأشجار و حملها أطائبها المأكولة فقلنا عند ذلك إنّ خالقنا لطيف لا كلطف خلقه في صنعتهم و قلنا إنّ سميع لا يخفى عليه أصوات خلقه ما بين العرش إلى الثرى من الذّره إلى أكبر منها في برّها و بحرّها و لا يشتهه عليه لغاتها فقلنا عند ذلك إنّ سميع لا بأذن و قلنا إنّ بصير لا ببصر لأنّه يرى أثر الذّره السّحماء في اللّيله الظّلماء على الصّخره السّوداء و يرى ديبب التّمّل في اللّيله الدّجّته و يرى مضارّها و منافعها و أثر سفادها و فراخها و نسلها فقلنا عند ذلك إنّ بصير لا كبصر خلقه قال فما برح حتّى أسلم و فيه كلام غير هذا.

139 29 حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا عليّ بن ابراهيم بن هاشم عن مختار بن محمّد بن المختار الهمدانيّ عن الفتح بن يزيد الجرجانيّ عن أبي الحسن عليه السّلام قال سألته عن أدنى المعرفه به ديگری نماند، هرچه می بینی در تركيب ظاهري اش لطفي هست از جانب خالق لطيف، نیز به درختان و میوه های خوراکی و غیر خوراکی دقت کردیم و گفتیم: خالق ما لطيف است نه مانند لطف خلق در کارهایشان که محتاج به آلات و اعضا باشند و گفتیم او شنواست، اصوات خلق بر او پنهان نماند از عرش تا خاک و از مورچه تا بزرگتر از آن، در خشکی و دریا، و مشتبه نشود بر او صفات ایشان و از این رو گفتیم او شنواست اما نه به گوش، گفتیم بیناست نه به چشم و آلت بینایی، زیرا او اثر دانه بسیار ریز و سیاه خردل را در شب ظلمانی بر روی سنگ سیاه و حرکت مورچه را در شب تاریک می بیند و از نفع و ضرر آن مطلع است، آمیزش، بچه ها و نسل آن را می بیند، در نتیجه گفتیم او بیناست نه مانند بینایی خلق، راوی گوید: زندیق از آنجا نرفت تا اسلام آورد.

139 29 محمد بن علی ماجیلویه گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از مختار بن محمد بن مختار همدانی از فتح بن یزید جرجانی که گفت: از ابو الحسن رضا علیه السّلام پرسیدم: کمترین معرفت و شناخت چیست؟

قال الإقرار بأنه لا إله غيره ولا شبيه له ولا نظير له وأنه مثبت قديم موجود غير فقيد وأنه ليس كمثله شيء

140 30 حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَمْرَانَ الدَّقَّاقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنِي بَكْرُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمَهْتَدِيِّ قَالَ سَأَلْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ التَّوْحِيدِ فَقَالَ كُلٌّ مِنْ قَرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَآمَنَ بِهَا فَقَدْ عَرَفَ التَّوْحِيدَ قُلْتُ كَيْفَ يَقْرؤها قَالَ كَمَا يَقْرؤها النَّاسُ وَزَادَ فِيهِ كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي ثَلَاثًا.

141 31 حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَنْدَارٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْخِرَاسَانِيِّ خَادِمِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ بَعْضُ الزَّنَادِقَةِ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُودُ: اِقْرَارُ اسْتِ بِه خِدا بِرِ اَيْنِ وَجِهْ كِه نِيَسْتِ الهِي جِزِ او وَشَبِيهِي بِرِايِ او نِيَسْتِ وَ او قَدِيمِ، ثَابِتِ وَ مَوْجُودِ اسْتِ وَ مِثْلِ او هِيچِ چيزِ نِيَسْتِ.

140 30 عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَمْرَانَ دَقَّاقٍ گوید: محمد بن ابی عبد الله کوفی برای ما روایت کرده و گفت: روایت کرد برای ما محمد بن اسماعیل برمکی از حسین بن حسن از بکر بن زیاد از عبد العزیز بن المهتدی که گفت: از امام رضا علیه السلام درباره توحید پرسیدم، فرمود: هر که «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخواند و به آن ایمان آورد، توحید را شناخته است. گفتم: چگونه بخواند؟ فرمود: چنانچه مردم می خوانند و این جمله را اضافه فرمود: «خدای من چنین است» سه مرتبه.

141 31 حسین بن احمد بن ادريس گوید: روایت کرد برای ما محمد بن بندار که گفت: روایت کرد برای ما محمد بن علی کوفی از محمد بن علی خراسانی خادم امام رضا علیه السلام که گفت: زنديقی به امام رضا علیه السلام گفت: آیا می توان گفت:

هل يقال لله إنه شيء فقال نعم وقد سمى نفسه بذلك في كتابه فقال قل أي شيء أكبر شهادة قل الله شهيد بيني وبينكم فهو شيء ليس كمثل شيء.

142 32 حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدَ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا الدَّلِيلُ عَلَى حَدُوثِ الْعَالَمِ فَقَالَ أَنْتَ لَمْ تَكُنْ ثُمَّ كُنْتَ وَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّكَ لَمْ تَكُونَ نَفْسَكَ وَلَا كَوْنَكَ مِنْ هُوَ مِثْلَكَ.

143 33 حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ أَبِي الصَّلْتِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ سَأَلَ الْمَأْمُونَ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَخَلَقَ خَلْقَ شَيْءٍ» است؟ فرمود: آری، او خود را در قرآن «شئی» نامیده و فرموده: «بگو شهادت چه چیزی بزرگتر و مهمتر است؟ بگو خدا بین من و شما گواه است» او شیئی است که هیچ چیز مثل او نیست.

142 32 احمد بن محمد بن يحيى عطار گوید:

روایت کرد برای ما سعد بن عبد الله از ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد از حسین بن خالد که گفت: مردی بر امام رضا علیه السلام وارد شد و عرض کرد: یابن رسول الله! دلیل بر حدوث عالم چیست؟ فرمود: تو نبودی بعد از آن شدی و توبه تحقیق می دانی که تو خود را هستی نداده ای و نیز کسی که مانند تو هست تو را هستی نداده.

143 33 تميم بن عبد الله بن تميم قرشي گوید:

روایت کرد برای ما پدرم از احمد بن علی انصاری از ابی الصلت عبد الله بن صالح هروی که گفت: روزی مأمون از امام رضا علیه السلام درباره این آیه پرسید: «او کسی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، در حالی

الْأَرْضَ فِي سِتِّهِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» فقال إنّ الله تبارك و تعالی خلق العرش و الماء و الملائكة قبل خلق السموات و الأرض فكانت الملائكة تستدلّ بأنفسها و بالعرش و بالماء على الله عزّ و جلّ ثمّ جعل عرشه على الماء ليظهر بذلك قدرته للملائكة فتعلموا أنّه على كلّ شيء قدير ثمّ رفع العرش بقدرته و نقله و جعله فوق السموات السبع ثمّ خلق السموات و الأرض في ستّة أيّام و هو [مستولی] مستول على عرشه و كان قادرا على أن يخلقها في طرفه عين و لكنّه تعالی خلقها في ستّة أيّام ليظهر للملائكة ما يخلقه منها شيئا بعد شيء فيستدلّ بحدوث ما يحدث على الله تعالی مرّه بعد مرّه و لم يخلق الله العرش لحاجه به إليه لأنّه غنی عن العرش و عن جميع ما خلق لا يوصف بالكون على العرش لأنّه ليس بجسم تعالی عن صفه خلقه علوا كبيرا.

و اما قوله عزّ و جلّ «لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» فإنّه عزّ و جلّ خلقهم ليلوهم بتكليف طاعته و عبادته لا على سبيل تخت پادشاهی اش بر روی آب بوده، تا شما را بیازماید و ببیند عمل کدامیک از شما بهتر است»؟ فرمود: خدای تبارک و تعالی، عرش، آب و ملائکه را قبل از خلق آسمان ها و زمین خلق کرد، ملائکه با توجه نمودن به خود و عرش و آب، بر وجود خداوند استدلال می نمودند. پس خداوند عرش خود را بر آب نهاد تا ظاهر سازد به آن قدرت خود را برای فرشتگان تا بدانند که او بر همه چیز قادر است، آنگاه عرش را به قدرت خود بالای آسمان های هفتگانه قرار داد، پس آسمان ها و زمین را در شش روز بیافرید و او بر عرش خود مستولی بود و قادر بود که آن ها را در یک چشم زدن بیافریند، لیکن در شش روز آفرید تا برای ملائکه قدرت او ظاهر شود و آنچه او می آفریند نوبت به نوبت، پس استدلال کنند بر او به حدوث آنچه حادث می سازد چند بار و مرتبه مرتبه و خلق نکرد خدای عرش را برای احتیاج به آن، زیرا بی نیاز است از عرش و جميع آنچه خلق کرده است و نشاید گفت او بر عرش است زیرا که او جسم نیست و از صفات خلق متعالی و برتر است.

و اما آیه «تا شما را بیازماید و ببیند عمل کدامیک بهتر است» یعنی خلق کرد تا به تکلیف طاعت و عبادت بیازماید، نه به عنوان آزمایش و امتحان

الامتحان و التجربه لانه لم يزل عليهما بكل شيء فقال المأمون فرجت عني يا أبا الحسن عليه السلام فرج الله عنك.

ثم قال له يا ابن رسول الله فما معنى قول الله عز وجل «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» فقال الرضا عليه السلام حدثني أبي موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين بن أبيه الحسين بن علي عن أبيه علي بن أبي طالب عليه السلام قال إن المسلمين قالوا لرسول الله صلى الله عليه وآله لو أكرهت يا رسول الله من قدرت عليه من الناس على الإسلام لكثير عددنا وقوينا على عدونا فقال رسول الله صلى الله عليه وآله ما كنت لألقى الله عز وجل ببدعه لم يحدث إلي فيها شيئاً وما أنا من المتكلمين فأنزل الله تعالى عليه يا محمد ولو شاء ربك لآمن من في الأرض كلهم جميعاً على سبيل الإلجاء والاضطرار في الدنيا كما يؤمنون عند المعايين ورؤيه البأس في الآخرة ولو فعلت ذلك بهم لم يستحقوا مني ثواباً ولا - كه برای مخلوق می باشد، زیرا او همیشه به همه چیز دانا بود. مأمون گفت: اندوه از دل من بردی یا ابا الحسن! خدا اندوه و غم از تو ببرد.

سپس گفت: یا ابن رسول الله! معنی قول خداوند «اگر پروردگارت می خواست همه افراد روی زمین را مجبور می کرد تا همگی ایمان می آوردند، آیا تو می خواهی مردم را مجبور کنی تا مؤمن شوند، حال آن که کسی ایمان نمی آورد مگر به اذن خدا» چیست؟ فرمود: مرا حدیث کرد پدرم از پدرش از پدرانیش که علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: مسلمانان به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: یا رسول الله! اگر اکراه کنی بر اسلام هرکس را که بر او دست یابی تعداد ما بسیار می شود و بر دشمن غالب می شویم.

فرمود: شایسته نیست که ملاقات کنم با خدای عز وجل به بدعتی که در آن باب چیزی با من نگفته باشد و من از متکلمین نیستم، خدای عز وجل نازل ساخت که یا محمد! اگر خداوند بخواهد ایمان می آورد هرکه در زمین است جمیعاً بر سبیل اضطرار در دنیا چنانچه ایمان می آورد وقت مشاهده عذاب و بلا در آخرت» اگر این کار را با آنها انجام می دادم دیگر مستحق مدح و ثواب از جانب من نبودند.

مدحا لکنی أريد منهم أن يؤمنوا مختارين غير مضطرين ليستحقوا مني الزلفى و الكرامه و دوام الخلود فى جنّ الخلد أفانت تكره الناس حتى يكونوا مؤمنين و أمّا قوله تعالى «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» فليس ذلك على سبيل تحريم الإيمان عليها و لكن على معنى أنّها ما كانت لتؤمن إلا بإذن الله و إذنه أمره لها بالإيمان ما كانت مكلفه متعبده و ألجأه إياها إلى الإيمان عند زوال التكليف و [التباعد] التّعبّد عنها.

فقال المأمون فرّجت عني يا أبا الحسن فرّج الله عنك فأخبرني عن قول الله تعالى «الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَ كَانُوا لَا يَسْخَرُونَ سَمْعًا» فقال عليه السلام إن غطاء العين لا يمنع من الذكر و الذّكر لا يرى بالعين و لكنّ الله عزّ و جلّ شبّه الكافرين بولايه على بن أبى طالب عليه السلام بالعميان لأنهم كانوا يستقلون قول النّبى صلّى الله عليه و آله فيه فلا يستطيعون له سمعا فقال المأمون فرّجت عني فرّج الله عنك.

بلکه من می خواهم که ایمان آورند به اختیار نه به اضطرار تا از جانب من مستحق قرب و کرامت و دوام در جنّت باشند، آیا تو مردم را اکراه می کنی تا مؤمن باشند. اما قول خداوند عزّ و جلّ که فرمود: «هیچ نفسی را نیست که ایمان آورد مگر به اذن خدا» این نه بر این وجه است که ایمان بر او حرام است بلکه به این معنی است که ایمان نمی آورد بی اذن خدا و اذن خدا آن است که او را امر به ایمان و تکلیف به آن می کند، زمانی که تکلیف از آنها برداشته شود.

مأمون گفت: غم از من بردی خدا غم از تو ببرد، به من بگو خدای عزّ و جلّ می فرماید:

«آنان که چشم هاشان در پرده بود از یاد من و توانای شنیدن هم نداشتند» امام علیه السلام فرمود:

پرده چشم مانع از ذکر نگردد و ذکر به چشم دیده نشود اما خدای عزّ و جلّ منکران ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را به افراد نابینا تشبیه کرد، زیرا بر خاطر ایشان گران بود قول نبی صلّى الله عليه و آله درباره علی علیه السلام و نمی توانستند به آن سخنان گوش فرادهند. مأمون گفت: غم از من بردی خدای غم از تو ببرد.

144 34 حدّثنا عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس النّيسابوری العطّار رضی الله عنه قال حدّثنا علی بن محمّد بن قتیبه النّیسابوری عن حمدان بن سلیمان قال کتبت إلى الرّضا علیه السّلام أسأله عن أفعال العباد أ مخلوقة أم غیر مخلوقة فکتب علیه السّلام أفعال العباد مقدّره فی علم الله قبل خلق العباد بألفی عام.

145 35 حدّثنا أبی رضی الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله قال حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن أبیه عن علی بن معبد عن الحسین بن خالد عن علی بن موسی الرّضا علیه السّلام عن أبیه عن آبائه علیهم السّلام عن أمير المؤمنین علیه السّلام قال قال رسول الله صلّی الله علیه و آله من لم یؤمن بحوضی فلا أوردّه الله حوضی و من لم یؤمن بشفاعتی فلا أناله الله شفاعتی ثمّ قال علیه السّلام إنّما شفاعتی لأهل الكبائر من أمّتی فأما المحسنون فما علیهم من سبیل قال الحسین بن خالد فقلت 144 34 عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطّار گوید: روایت کرد برای ما علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری از حمدان بن سلیمان که گفت: به امام رضا علیه السّلام نوشتیم که افعال عباد مخلوق است یا مخلوق نیست؟ مکتوب فرمود: افعال عباد مقدر بود در علم خدای عزّ و جل، دو هزار سال پیش از این که خدا عباد را خلق کند.

145 35 سعد بن عبد الله از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن معبد از حسین بن خالد از علی بن موسی الرّضا علیه السّلام از پدرش از پدرانش از امیر المومنین علیهم السّلام که فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: هرکه ایمان نیاورد به حوض من، وارد نسازد او را خدا بر حوض من و هرکه ایمان نیاورد به شفاعت من، نرساند خدا به او شفاعت مرا، سپس فرمود: شفاعت من برای اهل کبایر از امّت من است، اما نیکوکاران، خدای عزّ و جل ایشان را مواخذه نکند و بی حاجت به شفاعت نجات بخشد.

حسین بن خالد گفت: به امام علیه السّلام گفتم: یا بن

لِلرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى» قَالَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى اللَّهُ دِينَهُ.

قال المصنف المؤمن هو الذي تسره حسنته و تسوؤه سيئته لقول النبي صلى الله عليه و آله من سرته حسنته و ساءته سيئته فهو مؤمن و متى ساءه سيئته ندم عليها و الندم توبه و التائب مستحق للشفاعة و الغفران و من لم تسوؤه سيئته فليس بمؤمن و إذا لم يكن مؤمناً لم يستحق الشفاعة لأن الله عز و جل غير مرتضى لدينه.

146 36 حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمَفْسَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي يَوْسُفُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّارٍ عَنْ أَبِيهِمَا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْآرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً» قَالَ جَعَلَهَا مَلَأْتُمْهَا لَطِبَائِعَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ! مَعْنَى قَوْلِ خُدا: «شَفَاعَتِ نَمِي كَنَنْد مَگر كَسِي رَا كَه خُدا پِسَنْدَد» فَرَمُود: شَفَاعَتِ نَمِي كَنَنْد، جَز كَسِي رَا كَه خُدا دِيَش رَا پَذِيرَفْتَه بَاشَد.

مصنّف گوید: مؤمن کسی است که نیکی ها او را شاد و سیئات او را ناراحت کند. زیرا نبی صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که از نیکی ها خوشحال و از بدی ها ناراحت شود، مؤمن است. و چون از سیئات خود پشیمان شود، پشیمانی توبه است و توبه کننده مستحق شفاعت است و هرکس از سیئات خود ناراحت نشود، مؤمن نیست و مستحق شفاعت نخواهد بود، زیرا خدا دین او را نمی پسندد.

146 36 محمد بن قاسم مفسر گوید: روایت کرد برای ما یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار از پدرانشان از حسن بن علی از پدرش علی بن محمد علیه السلام از پدرش محمد بن علی علیه السلام از پدرش علی بن موسی الرضا علیه السلام تا حضرت علی بن الحسین علیهم السلام در تفسیر قول خدای عزّ و جل که فرمود: «آن کس که برای شما زمین را همچون بستر و آسمان را همچون ساختمان گردانید» فرمود: خداوند زمین را با طبیعت های شما مناسب

موافقه لأجسادكم و لم يجعلها شديده الحمى و الحراره فتحرقكم و لا شديده البروده فتجمدكم و لا شديده طيب الريح فتصدع هاماتكم و لا شديده التّن فتعطبكم و لا شديده اللين كالماء فتغرقكم و لا شديده الصّلابه فتمتنع عليكم فى دوركم و أبنتكم و قبور موتاكم و لكنّه عزّ و جلّ جعل فيها من المتانه ما تتفعون به و تتماسكون و تتماسك عليها أبدانكم و بنيانكم و جعل فيها ما تنقاد به لدوركم و قبوركم و كثير من منافعكم فلذلك جعل الأرض فراشا لكم ثمّ قال عزّ و جلّ و السّماء بناء سقفا من فوقكم محفوظا يدير فيها شمسها و قمرها و نجومها لمنافعكم ثمّ قال عزّ و جلّ و أنزل من السّماء ماء يعنى المطر ينزله من علا ليلغ قلال جبالكم و تلالكم و هضابكم و أوهادكم ثمّ فرّقه رذاذا و وابلا و هطلا لتشفه أرضوكم و لم يجعل ذلك المطر نازلا عليكم قطعه واحده فيفسد أرضيكم و أشجاركم و زروعكم و ثماركم ثمّ قال عزّ و جلّ فأخرج به من الثّمرات رزقا لكم يعنى ممّا يخرج من الأرض رزقا لكم فلا تجعلوا لله أندادا و با بدنهای شما موافق ساخت، نه بسیار گرم که شما را بسوزاند و نه بسیار سرد که شما را منجمد گرداند، نه بسیار خوشبو که دماغتان را بشکافد و نه بسیار بدبو که شما را در تعب اندازد، نه بسیار نرم همچو آب که در او غرق شوید و نه بسیار سخت که نتوانید در او خانه نهید و برای مردگان قبر کنید، اما به قدری استواری داد که به آن منتفع شوید و ابدان و بنیان شما بر او قرار گیرد و آن قدر فرمان برداری داد که خانه و بنا و قبرها و سایر نفع ها از او حاصل شود و فرمود: «آسمان را مانند ساختمان گردانید» سقفی که در آن آفتاب و ماه و ستارگان را برای منافع شما به حرکت درآورد، پس خدا فرمود: «از آسمان آب را نازل ساخت» یعنی بارانی که از بالا فرومی فرستد تا بلندی و پستی و کوه و دشت از او بهره یابد و باران را چند نوع ساخت، ریز و درشت، شدید و نرم، تا زمین های شما آن آب را به خود بکشد و یک دفعه بر شما نازل نکرد تا زمین ها و اشجار و زروع شما را تلف کند، سپس خدا فرمود: «به وسیله آن آب، روزی شما را از زمین بیرون آورد» یعنی از آن چه از زمین می روید برای شما روزی قرار داد، «پس برای خداوند شبیه قرار ندهید»

أى أشباها و أمثالا من الأصنام التى لا تعقل و لا تسمع و لا تبصر و لا تقدر على شىء و أنتم تعلمون أنّها لا تقدر على شىء من هذه النعم الجليله التى أنعمها عليكم ربكم تبارك و تعالى.

147 37 حدّثنا محمّد بن أحمد السنانى رضی الله عنه قال حدّثنا محمّد بن أبی عبد الله الكوفی قال حدّثنا سهل بن زیاد الآدمی عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی عن الإمام علی بن محمّد عن أبیه محمّد بن علی عن أبیه علی بن موسى الرضا علیهم السّلام قال خرج أبو حنیفه ذات یوم عند الصّادق علیه السّلام فاستقبله موسى بن جعفر علیه السّلام فقال له یا غلام ممّن المعصیه قال لا تخلو من ثلاث إمّا أن تكون من الله تعالى و لیست منه و لا ینبغی للکریم أن یعدّب عبده بما لا یکتسبه و إمّا أن تكون من الله عزّ و جلّ و من العبد فلا ینبغی للشّریک القویّ أن یظلم الشّریک الضّعیف و إمّا أن تكون من العبد و هی منه فإن عاقبه الله تعالى فبذنبه و إن عفی عنه فبکرمه و جوده.

از بتهایی که عقل ندارند و نمی شنوند و نمی بینند و بر هیچ چیز قادر نیستند و شما می دانید که این بتها بر نعمت های بزرگی که پروردگار متعال به شما داده است، قادر نیستند.

147 37 محمد بن احمد سناني گوید: روایت کرد برای ما محمد بن ابی عبد الله کوفی که گفت: سهل بن زیاد آدمی از عبد العظیم بن عبد الله حسنی از امام علی بن محمد علیه السّلام از پدرش محمد بن علی علیه السّلام از پدرش علی بن موسى الرضا علیه السّلام نقل کرده اند که روزی ابو حنیفه از نزد امام صادق علیه السّلام خارج شد و در راه با امام کاظم علیه السّلام برخورد کرد و از آن حضرت سؤال کرد: ای پسر! معصیت از چه کسی بروز می کند؟ فرمود: خالی از سه احتمال نیست یا از خدای عزّ و جل است و چنین نیست پس لایق نباشد کریم را که عذاب کند بنده خود را به آن چه نکرده است و یا از خدا و بنده هست، پس لایق نیست شریک قوی را که ظلم کند بر شریک ضعیف و یا از بنده است و چنین است پس اگر عقوبت کند او را خدای به سبب گناه اوست و اگر عفو کند از کرم و جود خداوند متعال است.

148 38 حدّثنا علی بن أحمد بن محمّد بن عمران الدّقاق رضی الله عنه قال حدّثنا محمّد بن الحسن الطّائفی قال حدّثنی أبو سعید سهل بن زیاد الآدمی الرّازی عن علی بن جعفر الکوفی قال سمعت سیّدی علی بن محمّد علیه السّلام یقول حدّثنی اُبی محمّد بن علی عن اُبیهِ الرّضا علی بن موسی عن اُبیهِ موسی بن جعفر عن اُبیهِ جعفر بن محمّد عن اُبیهِ محمّد بن علی عن اُبیهِ علی بن الحسین عن اُبیهِ الحسین بن علی علیهم السّلام و حدّثنا محمّد بن عمر الحافظ البغدادی قال حدّثنی أبو القاسم إسحاق بن جعفر العلوی قال حدّثنی اُبی جعفر بن محمّد بن علی عن سلیمان بن محمّد القرشی عن إسماعیل بن اُبی زیاد عن جعفر بن محمّد عن اُبیهِ عن جدّه علی بن الحسین عن علی علیه السّلام و حدّثنا أبو الحسین محمّد بن ابراهیم بن إسحاق الفارسی الغرائمی قال حدّثنا أبو سعید أحمد بن محمّد بن رمیح النّسوی بجرجان قال حدّثنا عبد العزیز بن إسحاق بن جعفر ببغداد قال حدّثنی عبد الوهّاب 148 38 علی بن احمد بن محمّد بن عمران دقاق گوید: روایت کرد برای ما محمد بن حسن طائی از ابو سعید سهل بن زیاد آدمی رازی از علی بن جعفر کوفی که گفت: شنیدم مولایم علی بن محمد علیها السّلام می فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از پدرش علی بن موسی الرضا از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن حسین از پدرش حسین بن علی علیهم السّلام و روایت کرد برای ما محمد بن عمر حافظ بغدادی که گفت: روایت کرد مرا ابو القاسم اسحاق بن جعفر علوی که گفت: روایت کرد برای ما پدرم جعفر بن محمد بن علی از سلیمان بن محمد قرشی از اسماعیل بن زیاد از جعفر بن محمد از پدرش از جدّ بزرگوارش علی بن حسین علیه السّلام از جدّ بزرگوارش علی بن ابی طالب علیه السّلام، و نیز روایت کرد برای ما ابو الحسین محمد بن ابراهیم بن اسحاق فارسی غرائمی که گفت: روایت کرد برای ما ابو سعید احمد بن محمد بن رمیح نسوی از عبد العزیز بن اسحاق بن جعفر از عبد الوهّاب بن عیسی مروزی که گفت: روایت کرد برای ما حسن بن علی بن

بن عیسیٰ المروری قال حدّثنی الحسن بن علی بن محمّد البلوی قال حدّثنی محمّد بن عبد اللّٰه بن نجیح عن جعفر بن محمّد عن أبیه عن جدّه عن أبیه علیه السّلام و حدّثنا أحمد بن الحسن القطن قال حدّثنا الحسن بن علی السّکری قال حدّثنا محمّد بن زکریّا الجوهری قال حدّثنا العبّاس بن بکار الضّبّی قال حدّثنا أبو بکر الهذلی عن عکرمه عن ابن عبّاس قال لّمّا انصرف أمير المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السّلام من الصّفّین قام إليه شیخ [من] ممّن شهد معه الواقعة فقال یا امیر المؤمنین أخبرنا عن مسیرنا هذا بقضاء من اللّٰه تعالیٰ و قدره و قال الرّضا علیه السّلام فی روایتہ عن آباءه عن علی بن الحسین بن علی علیه السّلام دخل رجل من أهل العراق علی امیر المؤمنین فقال أخبرنی عن خروجنا إلى أهل الشّام أبقضاء من اللّٰه تعالیٰ و قدره فقال له امیر المؤمنین علیه السّلام أجل یا شیخ فواللّٰه ما علوتم تلعه و لا هبطتم بطن واد إلاّ بقضاء من اللّٰه و قدره فقال الشّیخ عند اللّٰه احتسب عنائی یا امیر المؤمنین فقال علیه السّلام مهلا یا شیخ لعلّک تظنّ قضاء حتما و قدرا لازما محمّد بلوی که گفت: روایت کرد برای ما محمّد بن عبد اللّٰه بن نجیح از پدرش از جعفر بن محمّد از پدرش از جدّ بزرگوارش علیهم السّلام، و نیز روایت کرد برای ما احمد بن حسن قطن که گفت: روایت کرد برای ما محمّد بن زکریای جوهری از عبّاس بن بکار ضّبّی از ابو بکر هذلی از عکرمه از ابن عبّاس که گفت:

زمانی که امیر المؤمنین از صفّین بازگشتند، پیرمردی از بین کسانی که در جنگ همراه حضرت بودند، گفت: ای امیر المؤمنین! آیا این حرکت ما به صفّین به قضا و قدر الهی بوده است؟ (در روایتی که از طریق امام رضا علیه السّلام و به نقل از پدران بزرگوارشان روایت شده چنین آمده که مردی از اهل عراق بر امیر المؤمنین وارد شد و درباره حرکت سپاه به سوی شام پرسید که آیا این حرکت به قضا و قدر الهی بوده یا نه؟) امیر المؤمنین فرمود: بله ای شیخ و اللّٰه که از هیچ بلندی بالا نرفتید و به هیچ وادی فرو نرفتید مگر به قضا و قدر خدا، شیخ گفت: آیا برای مشکلاتی که تحمّل کردم نزد خدا اجر و ثوابی هست؟ فرمود: چنین مگو ای شیخ! مگر تو گمان می کنی منظور من قضا و قدر حتمی بوده؟

لو كان كذلك لبطل الثواب والعقاب والأمر والنهي والزجر وأسقط معنى الوعد والوعيد ولم تكن على المسيء لائمته ولا لمحسن محمده و لكان المحسن أولى باللائمة من المذنب والمذنب أولى بالإحسان من المحسن تلك مقالة عبده الأوثان و خصماء الرحمن و قدرية هذه الأمة و مجوسها يا شيخ إن الله تعالى كلف تخييرا و نهى تحذيرا و أعطى على القليل كثيرا و لم يعص مغلوبا و لم يطع مكرها و لم يخلق السماوات و الأرض و ما بينهما باطلا ذلك ظن الذين كفروا فويل للذين كفروا من النار قال فنهض الشيخ و هو يقول:

أنت الإمام الذي نرجو بطاعته

يوم النجاة من الرحمن غفرانا

أوضحت من ديننا ما كان ملتبسا

جزاك ربك عنا فيه إحسانا

فليس معذره في فعل فاحشه

قد كنت راكبا فسقا و عصيانا

لا لا و لا قاتلا ناهيه أوقعه

فيها عبت إذا يا قوم شيطانا

اگر چنین باشد، ثواب و عقاب، امر و نهی، وعده و وعید الهی بی معنا خواهد بود، گناهکار قابل سرزنش و نیکوکار لایق احسان نباشد، نیکوکار از بدکار به سرزنش سزاوارتر و بدکار از نیکوکار به ستایش شایسته تر، این سخن بت پرستان و دشمنان خدا و قدریه و مجوس است، ای مرد! خدا مردم را مکلف کرده ولی آنها مختارند، آنان را نهی کرده ولی با این نهی از اعمال بد ممانعت نکرده، فقط برحذر داشته، کار اندک بندگان را ثواب بسیار عنایت فرموده، اگر نافرمانی خدا می شود، ناتوانی خدا نیست و اگر اطاعت می شود اجباری نیست، آسمان و زمین و مابین آنها را بیهوده خلق نکرده، این اندیشه کفار است و وای بر کفار از عذاب آتش، پس پیرمرد برخاست و این شعر را می خواند:

تو آن امامی هستی که ما با اطاعت از او

امید داریم خدا در روز نجات ما را بیامرزد

بخشی از دین ما که برای ما مبهم بود، روشن

کردی، خدا به جای ما به تو جزای نیک دهد

عذری نیست در انجام کار زشت که من

مرتکب آن باشم از فسق و خروج از امر خدا

هرگز نمی پذیرم که ناهی از کار زشت، شخص

را به آن وادارد که شیطان را پیروی کرده ام

ص: 217

و لا أحبّ و لا شاء الفسوق و لا

قتل الوليّ له ظلما و عدوانا

أتى يحبّ و قد صحّت عزیّمته

ذو العرش أعلن ذاك الله إعلانا

و لم يذكر محمد بن عمر الحافظ فی آخر هذا الحديث من الشعر إلا بیتین من أوله.

149 39 حدّثنا أبو منصور أحمد بن إبراهيم بن بكر الخوزیّ بنیسا بور قال حدّثنا أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن مروان الخوزیّ قال حدّثنا جعفر بن محمد بن زیاد الفقیه الخوزیّ قال حدّثنا أحمد بن عبد الله الجویباری الشیبانی عن علی بن موسی الرضا عن أبیه عن آباءه عن علیّ علیهم السّلام قال قال رسول الله صلّی الله علیه و آله إنّ الله عزّ و جلّ قدر المقادیر و دبر التدابیر قبل أن یخلق آدم بألفی عام.

خدا دوست ندارد و زشتی ها را نخواسته

و کشتن ولیّ خدا را از روی ظلم جایز ندانسته

از کجا چنین خواسته باشد که سنّت صاحب

عرش آن را اعلام فرموده و آشکار ساخته

مصنّف گوید: محمد بن عمر حافظ در آخر این حدیث فقط دو بیت اول را روایت کرده است.

149 39 ابو منصور احمد بن ابراهیم بن بكر خوری گفت: روایت کرد برای ما ابو اسحاق ابراهیم بن محمد بن مروان خوری از محمد بن زیاد فقیه خوری که گفت: روایت کرد برای ما احمد بن عبد الله جویباری شیبانی از علی بن موسی الرضا علیه السّلام از پدرش از پدراناش از علی بن ابی طالب علیهم السّلام که فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود:

خدای عزّ و جلّ تقدیر مقادیر و تدبیر تدابیر کرد پیش از خلق آدم به دو هزار سال.

150 40 حدّثنا الحسين بن محمّد الأشنانيّ الرّازيّ العدل ببلخ قال حدّثنا علی بن مهرویه القزوينيّ قال حدّثنا داود بن سلیمان الفراء قال حدّثنا علی بن موسى الرضا عن أبيه عن آباءه عن الحسين بن علی علیهم السّلام قال إنّ یهودیّا سألت أمير المؤمنین علی بن أبی طالب علیهم السّلام فقال أخبرنی عمّا لیس لله و عمّا لیس عند الله و عمّا لا یعلمه الله فقال علی علیه السّلام أمّا ما لا یعلمه الله فذلک قولکم یا معشر اليهود إنّ عزیرا ابن الله و الله لا یعلم له ولدا و أمّا قولک ما لیس عند الله فلیس عند الله ظلم للعباد و أمّا قولک ما لیس لله فلیس لله شریک فقال اليهودیّ أشهد أنّ لا إله إلاّ الله و أشهد أنّ محمّدا رسول الله.

151 41 حدّثنا أبی رضی الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله عن إبراهيم بن هاشم عن أحمد بن سلیمان قال سألت رجلأبا الحسن علیه السّلام و هو فی الطّواف فقال له 150 40 حسین بن محمد اشنانی از علی بن مهرویه قزوینی از داود بن سلیمان فراء از علی بن موسی الرضا علیه السّلام از پدرش از پدرانش از حسین بن علی علیه السّلام روایت کرد که فرمود:

یهودی از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام سؤال کرد و گفت: خبر ده ما را که چه چیزی است که خدا آن را ندارد و چه چیزی نزد خدای نیست و چه چیز است که خدا آن را نمی داند. فرمود: آن چه خدا آن را نمی داند، قول شما طایفه یهود است که می گویند عزیر پسر خدا است و خدای برای خود پسر نمی داند، امّا آن چه نزد خدا نیست ظلم بر عباد است که نزد او نیست و اما آن چه خدا ندارد، برای خدا شریک نیست، یهودی گفت: گواهی می دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست و محمد فرستاده و رسول او است.

151 41 سعد بن عبد الله از ابراهیم بن هاشم از احمد بن سلیمان روایت کرده که گفت: مردی به امام رضا علیه السّلام (در حالی که حضرت در طواف بود) عرض کرد: به من بگو جواد چه کسی

أخبرني عن الجواد فقال إن لكلامك وجهين فإن كنت تسأل عن المخلوق فإنّ الجواد آذى يؤدّي ما افترض الله تعالى عليه و البخيل من بخل بما افترض الله تعالى عليه و إن كنت تعنى الخالق فهو الجواد إن أعطى [فهو] و هو الجواد إن منع لأنّه إن أعطى عبدا أعطاه ما ليس له و إن منع منع ما ليس له.

152 42 حدّثنا الحسين بن إبراهيم بن أحمد المؤدّب رضی الله عنه قال حدّثنا علی بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن علی بن معبد عن الحسين بن خالد عن علی بن موسى الرضا عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علی عن أبيه علی بن الحسين عن أبيه الحسين بن علی عن أبيه علی بن أبي طالب عليهم السّلام قال سمعت رسولا لله صلّى الله عليه و آله يقول قال الله جلّ جلاله من لم يرض بقضائي و من لم يؤمن بقدری فليلمس إلها غیری و قال رسول الله صلّى الله عليه و آله فی كلّ قضاء الله عزّ و جلّ خيره للمؤمن.

است؟ فرمود: کلام تو دوروی دارد، اگر از مخلوق می پرسی جواد کسی است که واجب خدا را ادا کند و بخیل ادا نکند و اگر خالق را می خواهی، خدای جواد است اگر بخشد و اگر نبخشد، زیرا اگر بنده را عطا کند عطا کرده است چیزی را که او را نیست و اگر منع کند منع کرده است از او چیزی را که برای او در آن حقّی نیست.

152 42 حسین بن ابراهیم بن احمد مؤدب گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن معبد از حسین بن خالد از علی بن موسی الرضا علیه السّلام از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن حسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب علیهم السّلام که فرمود: از رسول خدا صلّى الله عليه و آله شنیدم که می فرمود: خدای عزّ و جلّ فرمود: هر که راضی نشود به قضای من و ایمان نیاورد به قدر من، پس بجوید معبودی غیر من. و رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: در هر چه خدا قضا می کند برای مؤمن خیر است.

153 43 حدّثنا الحاکم أبو علیّ الحسین بن أحمد البیهقی قال حدّثنی محمّد بن یحیی الصّولی قال حدّثنا أبو ذکوان قال سمعت ابراهیم بن العباس یقول سمعت الرّضا علیه السّلام وقد سأله رجل أیکلّف الله العباد ما لا یطیقون فقال هو أعدل من ذلك قال أفیقّدرون علی کلّ ما أرادوه قال هم أعجز من ذلك.

154 44 حدّثنا أبو الحسن محمّد بن عمرو بن علیّ البصریّ قال حدّثنا أبو الحسن علیّ بن الحسن بن المیثمیّ قال حدّثنا أبو الحسن علیّ بن مہرویہ القزوینیّ قال حدّثنا أبو أحمد الغازی قال حدّثنا أبو الحسن علیّ بن موسی الرّضا علیه السّلام قال حدّثنا أبی موسی بن جعفر قال حدّثنا أبی جعفر بن محمّد قال حدّثنا أبی محمّد بن علیّ قال حدّثنا أبی علیّ بن الحسنین قال حدّثنا أبی الحسنین بن علیّ علیه السّلام قال سمعت أبی علیّ بن أبی طالب علیه السّلام یقول الأعمال 153 43 ابو علی حسین بن احمد بیهقی گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن یحیی صولی از ابو ذکوان که گفت: شنیدم ابراهیم بن عباس می گوید: مردی از امام رضا علیه السّلام پرسید: آیا خدا بندگان را به چیزی که طاقت آن را ندارند، تکلیف می کند؟ فرمود: خدا عادل تر از آن است، گفت: پس قادرند بر هر چه اراده کنند، فرمود: ایشان از آن عاجزترند.

154 44 ابو الحسن محمد بن عمرو بن علی بصری گوید: روایت کرد برای ما ابو الحسن علی بن حسن بن میثمی که گفت: روایت کرد برای ما ابو الحسن علی بن مہرویہ قزوینی که گفت:

روایت کرد برای ما ابو احمد غازی از ابو الحسن علی بن موسی الرّضا علیه السّلام که فرمود: حدیث کرد مرا پدرم موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن حسین از پدرش حسین بن علی علیهم السّلام که فرمود: شنیدم از پدر خود علی بن ابی طالب علیه السّلام که می فرمود: اعمال بر سه حالند

على ثلاثه احوال فرائض و فضائل و معاصى فأما الفرائض فبأمر الله و برضاء الله و بقضاء الله و تقديره و مشيئته و علمه و أما الفضائل فليست بأمر الله و لكن برضاء الله و بقضاء الله و تقديره و مشيئته و بعلمه و أما المعاصى فليست بأمر الله و لكن بقدر الله و بعلمه ثم يعاقب عليها.

155 45 حدّثنا أحمد بن إبراهيم بن هارون الفامى فى مسجد الكوفه قال حدّثنا محمّد بن عبد الله بن جعفر الحميرى عن أبيه قال حدّثنا إبراهيم بن هاشم عن عليّ بن معبد عن الحسين بن خالد عن أبى الحسن عليّ بن موسى الرضا عليه السّلام قال قلت له يا ابن رسول الله إنّ التّاس ينسبوننا إلى القول بالتّشبيه و الجبر لما روى من الأخبار فى ذلك عن آبائك الأئمّه عليهم السّلام فقال يا ابن خالد أخبرنى عن الأخبار التى رويت عن آبائى الأئمّه عليهم السّلام فى التّشبيه و الجبر أكثر أم الأخبار التى رويت عن النّبى صلّى الله عليه و آله فى ذلك فقلت بل ما روى عن النّبى فى ذلك أكثر قال فليقولوا إنّ رسول الله صلّى الله عليه و آله كان فرائض و فضائل و معاصى، اما فرائض به امر خدا و به رضایت و قضا و قدر او و به مشیت او و علم او انجام می شود، و اما فضایل به امر و جویى خدا نیست لكن به آنها راضی و خشنود بوده و بر طبق قضا و قدر و مشیت و علم او انجام می گیرد، اما معاصی به امر خدا نیست و لیکن به قدر خدا و علم خدا است و عقاب می کند.

155 45 احمد بن ابراهيم بن هارون فامى گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری از پدرش که گفت: روایت کرد برای ما ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد از حسین بن خالد که گفت: به امام رضا علیه السّلام عرض کردم:

یا بن رسول الله! مردم ما را به مذهب تشبیه و جبر نسبت می دهند به خاطر اخباری که از پدران شما امامان علیهم السّلام روایت شده است.

فرمود: یا بن خالد! به من بگو اخباری که در باب تشبیه و جبر از پدرانم روایت شده بیشتر است یا اخباری که از رسول خدا صلّى الله علیه و آله در این باب مروی است؟ عرض کردم: اخباری که از رسول خدا صلّى الله علیه و آله روایت شده، بیشتر است. فرمود: پس باید بگویند رسول خدا صلّى الله علیه و آله قائل به جبر و

يقول بالتشبيه و الجبر إذا فقلت له إنهم يقولون إن رسول الله لم يقل من ذلك شيئاً و إنما روى عليه قال فليقولوا في آباءى الأئمة عليهم السلام إنهم لم يقولوا من ذلك شيئاً و إنما روى ذلك عليهم ثم قال عليه السلام من قال بالتشبيه و الجبر فهو كافر مشرك و نحن منه برآء في الدنيا و الآخرة يا ابن خالد إنما وضع الأخبار عتاً في التشبيه و الجبر الغلاة الآذنين صغروا عظمه الله تعالى فمن أحبهم فقد أبغضنا و من أبغضهم فقد أحبنا و من والاهم فقد عادانا و من عاداهم فقد والانا و من وصلهم فقد قطعنا و من قطعهم فقد وصلنا و من جفاهم فقد برنا و من برهم فقد جفانا و من أكرمهم فقد أهاننا و من أهانهم فقد أكرمنا و من قبلهم فقد ردنا و من ردهم فقد قبلنا و من أحسن إليهم فقد أساء إلينا و من أساء إليهم فقد أحسن إلينا و من صدقهم فقد كذبتنا و من كذبهم فقد صدقنا و من أعطاهم فقد حرمنا و من حرمهم فقد أعطانا يا ابن خالد من كان من شيعتنا فلا يتخذنّ منهم وليّاً و لا نصيراً.

تشبيه بود. گفتم: می گویند رسول خدا صلی الله علیه و آله آن ها را نگفته، بر او افترا کرده اند، فرمود: پس باید بگویند بر پدران من نیز افترا کرده اند، سپس فرمود: هرکه به تشبیه و جبر قائل شود کافر و مشرک است، ما از او بیزاریم در دنیا و آخرت. یابن خالد آن اخبار را غلات بر ما افترا کرده اند، قومی که خرد شمردند عظمت خدا را، دوستدار ایشان دشمن ما و دشمن ایشان دوستدار ماست، هرکه موالات نماید با ایشان با ما معادات نموده و معادات کننده با ایشان، با ما موالات کرده، هرکه با ایشان پیوندد از ما ببرد و هرکه از ایشان ببرد با ما پیوندد، جفاکننده به ایشان، نیکی کننده ما و نیکی کننده به ایشان جفا کننده به ماست، اکرام کننده ایشان، اهانت کننده به ما و اهانت کننده به ایشان، اکرام کننده به ماست، قبول کننده ایشان ردکننده ما و ردکننده ایشان قبول کننده ماست، احسان کننده با ایشان، بدی کننده به ما و بدی کننده با ایشان، احسان کننده به ماست، تصدیق کننده ایشان، تکذیب کننده ما و تکذیب کننده ایشان، تصدیق کننده ماست، عطا کننده به ایشان محروم کننده ما و محروم کننده ایشان، عطاکننده ماست، یابن خالد! شیعه ما نباید کسی از ایشان را دوست و ناصر خود گرداند.

156 46 حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسرور رضی الله عنه قال حدّثنا الحسین بن محمّد بن عامر عن معلی بن محمّد البصری عن الحسن بن علی الوشاء عن ابي الحسن الرضا قال سألته فقلت الله فوض الأمر إلى العباد فقال هو أعزّ من ذلك فقلت أجبرهم على المعاصی قال الله أعدل وأحكم من ذلك ثم قال قال الله عزّ وجلّ يا ابن آدم أنا أولى بحسناتك منك و أنت أولى بسيئاتك مني عملت المعاصی بقوتی التي جعلتها فيك.

157 47 حدّثنا محمّد بن ابراهيم بن إسحاق المؤدّب رضی الله عنه قال حدّثنا أحمد بن علی الأنصاری عن عبد السلام بن صالح الهروی قال سمعت أبا الحسن علی بن موسى بن جعفر عليه السّلام يقول من قال بالجبر فلا تعطوه من الزّكاه شيئا ولا تقبلوا له شهادة أبدا إن الله تعالى لا يكلف نفسا إلاّ وسعها ولا يحملها فوق طاقتها ولا تكسب 156 46 جعفر بن محمد بن مسرور از حسين بن محمد بن عامر از معلی بن محمد بصری از حسن بن علی الوشاء روایت کرده که گفت: به امام رضا عليه السّلام عرض کردم: آیا خدا کار را به بندگان تفویض کرده است؟ فرمود: خدا از آن عزیزتر، غالب تر و قوی تر است، گفتم: پس اجبار کرده است ایشان را به معاصی؟ فرمود: خدا از آن عادل تر و حکیم تر است. سپس فرمود: خدای عزّ و جل فرمود: ای فرزند آدم! من سزاوارترم به حسنات تو از تو و تو سزاوارتری به سیئات خود از من، معاصی را به قوتی که من در تو گذاشتم مرتکب می گردی.

157 47 محمد بن ابراهيم بن اسحاق مؤدب گوید:

روایت کرد برای ما احمد بن علی انصاری از عبد السلام بن صالح هروی که گفت: شنیدم امام رضا عليه السّلام فرمود: هر که به جبر قایل شود، او را زکات ندهید و شهادت او را قبول نکنید، خدای تبارک و تعالی تکلیف نکرده است کسی را مگر آن چه می تواند انجام دهد و بر او آن چه را که طاقت آن را ندارد، تحمیل نکرده، هر نفس

كُلِّ نَفْسٌ إِلَّا عَلَيْهَا وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى.

158 48 حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَلِيمَانَ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ ذَكَرَ عِنْدَهُ الْجَبْرُ وَ التَّقْوِيضُ فَقَالَ أَلَا أُعْطِيكُمْ فِي هَذَا أَصْلًا لَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَ لَا يَخَاصِمُكُمْ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا كَسَرْتُمُوهُ قَلْنَا إِنْ رَأَيْتَ ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَطْعَ بِإِكْرَاهٍ وَ لَمْ يَعْصَ بِغَلْبَةٍ وَ لَمْ يَهْمَلِ الْعِبَادَ فِي مَلِكِهِ هُوَ الْمَالِكُ لِمَا مَلَكَهُمْ وَ الْقَادِرُ عَلَى مَا أَقْدَرَهُمْ عَلَيْهِ فَإِنْ أَتَمَرَ الْعِبَادُ بِطَاعَتِهِ لَمْ يَكُنِ اللَّهُ عَنْهَا صَادًّا وَ لَا مِنْهَا مَانِعًا وَ إِنْ أَتَمَرُوا بِمَعْصِيَتِهِ فَشَاءَ أَنْ يَحُولَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ ذَلِكَ فَعَلٍ وَ إِنْ لَمْ يَحُلْ فَفَعَلُوا فَلَيْسَ هُوَ الَّذِي أَدْخَلَهُمْ فِيهِ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ يَضْبِطُ حُدُودَ هَذَا الْكَلَامِ فَقَدْ خَصِمَ مِنْ خَالِفِهِ.

159 49 حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ چِه كند بر خود كند و گناه دیگری بر او نباشد.

158 48 نزد امام رضا علیه السلام حرف جبر و تقویض مذکور شد، فرمود: آیا می خواهید در این باب اصلی را به شما آموزش دهم که در آن اختلاف نکنید و منازعی بر شما غالب نیاید؟ اصحاب گفتند:

آری کرم کن، فرمود: خدای عزّ و جل را به اجبار طاعت نکردند و به غلبه معصیت نمودند و بندگان را در ملک خویش خودسر رها نکرد، او مالک است هرچه به تملیک ایشان داده است و قادر است بر هرچه ایشان را قدرت بر آن داده است، اگر بندگان فرمان پذیری کردند به طاعتی، خدای عزّ و جل ایشان را مانع نگردد و اگر پذیرای معصیت شوند خواهد میان ایشان و معصیت حایل شود و اگر حایل نشود و معصیت را بکنند، خدای عزّ و جل ایشان را در آن کار داخل نساخته است، سپس فرمود: هرکه ضبط کند حدود این کلام را، غلبه می کند بر مخالف در وقت بحث و خصومت.

159 49 محمد بن حسن بن احمد بن ولید گوید:

روایت کرد برای ما سعد بن عبد الله از احمد بن

قالا حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطيّ عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال قلت له إنّ أصحابنا بعضهم يقول بالجبر وبعضهم يقول بالاستطاعة فقال لي اكتب قال الله تعالى يا ابن آدم بمشيئتي كنت أنت الذي تشاء وبقوتی أدیت لی فرائضی وبنعمتی قویت علی معصیتی جعلتک سمیعاً بصیراً قویّاً ما أصابک من سیئه فمن نفسک وذلک أتى أولى بحسناتک منک و أنت أولى بسیئاتک منی وذلک أتى لا أسأل عمّا فعل و أنتم تسألون وقد نظمت لک کلّ شیء تريد.

160 50 حدّثنا علی بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رضی الله عنه قال حدّثنا محمد بن یعقوب الكلینی قال حدّثنا علی بن محمد المعروف بعلاء عن محمد بن عيسى عن الحسين بن خالد عن أبي الحسن الرضا عليه السلام أنّه قال اعلم علّمک الله الخیر أنّ الله تبارک و تعالی قديم و القدم محمد بن ابی نصر بزنطی روایت کرده که گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: اصحاب ما بعضی قائل به جبرند و بعضی قائل به استطاعت، فرمود:

بنویس خدای تبارک و تعالی فرمود: ای فرزند آدم! به مشیت من تو آن شدی که مشیت می کنی و به قوت من فرایض مرا ادا می کنی، به نعمت من بر معصیت من قوی گشته ای، گردانیدم تو را شنوا و بینا و توانا، هر حسنه که به تو می رسد از جانب خداست و هر سیئه که به تو می رسد از نفس تو است و به همین سبب است که من سزاوارترم به حسنات تو از تو و تو سزاوارتری به سیئات خود از من، من سؤال کرده نشوم از آن چه می کنم و ایشان سؤال کرده می شوند، همانا منظم کرده ام برای تو هر چیزی را که می خواهی.

160 50 علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق گوید: روایت کرد برای ما محمد بن یعقوب کلینی از علی بن محمد که گفت: روایت کرد برای ما محمد بن عيسى از حسين بن خالد که گفت: امام رضا علیه السلام فرمود: خداوند دانایت کند، بدان که خدای تعالی قديم است و از ازلی بودن صفتی است که به عاقل می فهماند که چیزی

صفه دلّت العاقل علی أنّه لا شیء قبله و لا شیء معه فی دیمومته فقد بان لنا بإقرار العامّة معجزه الصّفة أنّه لا شیء قبل الله و لا شیء مع الله فی بقائه و بطل قول من زعم أنّه كان قبله أو كان معه شیء و ذلك أنّه لو كان معه شیء فی بقائه لم یجز أن یكون خالقا له لأنّه لم یزل معه فكیف یكون خالقا لمن لم یزل معه و لو كان قبله شیء كان الأوّل ذلك الشیء لا هذا و كان الأوّل أولى بأن یكون خالقا للأوّل.

ثمّ وصف نفسه تبارک و تعالی بأسماء دعا الخلق إذ خلقهم و تعبدهم و ابتلاهم إلى أن یدعوه بها فسمی نفسه سمیعا بصیرا قادرا قاهرا حیّا قیوما ظاهرا باطنا لطیفا خبیرا قویا عزیزا حکیما علیما و ما أشبه هذه الأسماء فلما رأى ذلك من أسمائه الغالون المکذّبون و قد سمعونا نحدّث عن الله أنّه لا شیء مثله و لا شیء من الخلق فی حاله قالوا أخبرونا إذ زعمتم أنّه لا مثل لله و لا شبه له کیف شارکتّموه فی أسماء الحسنی فتسمّیتم بجمیعها فإنّ فی ذلك دلیلا علی أنّکم مثله فی حالاته کلّها أو فی بعضها دون بعض إذ قد جمعتکم قبل از او نیست و در بقائش چیزی همراه او نیست. با اقرار عامه و معجزه صفت برای ما روشن می شود که چیزی قبل از خدا نبوده و در بقائش نیز چیزی به همراهش نخواهد بود و گفتار کسانی که گمان می کنند قبل از او یا همراه او چیزی بوده، باطل می گردد، زیرا اگر چیزی با او بود، خدا نمی توانست خالق آن چیز باشد که همچو او دایم بوده و به خود بقا داشته است. و اگر پیش از او چیزی بودی آن چیز مبدا هستی و خالق ما بعد خود می باشد.

خدای تعالی خود را به نامهایی وصف کرد و آن نام ها بر خود افکند و بندگان را به آن نام ها اطلاع داد تا او را وقت عبادت و دعا به آن ها بخوانند و عبودیت ظاهر گردانند، مثل سمیع، بصیر، قادر، قاهر، حی، قیوم، ظاهر، باطن، لطیف، خبیر، قوی، عزیز، حکیم، علیم و دیگر نام ها و چون غالون مکذّبون این نام ها دیدند و از ما شنیدند که می گفتیم: خدا در هیچ حال به بنده شبیه نباشد، گفتند: به ما بگوئید هرگاه خدای شبیه ندارد چگونه شما در این نام های حسنی خود را با خداوند شریک ساختید و این نام ها بر خود افکندید، پس ناچار شبیه خدا باشید از همه جهت یا بعضی جهت زیرا شما و او دارای

الأسماء الطَّيِّبَة قيل لهم إنّ الله تبارك و تعالی ألزم العباد أسماء من أسمائه على اختلاف المعانى و ذلك كما يجمع الاسم الواحد معنيين مختلفين و الدليل على ذلك قول النَّاس الجائز عندهم السَّانِع و هو الَّذى خاطب الله عزَّ و جلَّ به الخلق فكلمهم بما يعقلون ليكون عليهم حُجَّة فى تضييع ما ضيَّعوا و قد يقال للرَّجل كلب و حمار و ثور و سكره و علقمه و أسد و كلَّ ذلك على خلافه لأنَّه لم تقع الأسماء على معانيها الَّتى كانت بنيت عليها لأنَّ الإنسان ليس بأسد و لا كلب فافهم ذلك يرحمك الله.

و إنّما يسمّى الله عزَّ و جلَّ بالعالم لغير علم حادث علم به الأشياء و استعان به على حفظ ما يستقبل من أمره و الرّويّه فيما يخلق من خلقه و تقنيه ما مضى ممّا أفنى من خلقه ممّا لو لم يحضره ذلك العلم و يغييه كان جاهلا ضعيفا كما أنّا رأينا علماء الخلق إنّما سمّوا بالعلم لعلم حادث إذ كانوا قبله جهله و ربّما فارقهم العلم بالأشياء فصاروا إلى الجهل و إنّما سمّى الله عالما لأنَّه لا يجهل شيئا فقد جمع الخالق و نام های نیکو هستيد، جواب ایشان آن است که خدا بعضی از نام های خود را برای عباد ثابت ساخت و لیکن بر معنی دیگر، اگر نام یکی است معنی یکی نیست و بسیار است یک نام بر چند معنی مختلف اطلاق شود، دلیل بر این مدعی زبان و گفتار شایع مردم است، خدا نیز با همین زبان و روش با آنها صحبت کرده تا بفهمند و تا حجتی باشد در آنچه تضييع کرده، به مردی گفته می شود: کلب، حمار، گاو، شکر، تلخ، شیر، این اسامی برخلاف معانی آنهاست، زیرا این نامها بر آن معانی که در مقابل آن وضع شده اند، نیستند، زیرا انسان شیر یا سگ نیست، خوب دقت کن و بفهم، خدا تو را مورد رحمت قرار دهد.

ما خدا را عالم می دانیم نه این که علمی به دست آورده و با آن چیزی را بداند و حفظ نماید، و در خلقت مخلوقاتش اندیشه کند، چنین چیزی ممکن نیست حال آن که گذشتگانی را که نابود ساخته در محضرش حاضرند، که اگر آن علم نباشد جاهل بماند، اما علماء خلق به علم حادث عالم هستند، جاهل بودند بعد عالم شدند، چه بسا که علم از ایشان زایل گردد و به جهل اول بازگردند. خدا عالم است چون محال است که جاهل به امری باشد، پس این نام بر خالق

المخلوق اسم العلم و اختلف المعنى على ما رأيت.

و سَمِيَ رَبَّنَا سَمِيْعًا لَا جُزْءَ فِيْهِ يَسْمَعُ بِه الصَّوْتِ وَلَا يَبْصُرُ بِه كَمَا أَنَّ جِزْأَنَا الَّذِي نَسْمَعُ بِه لَا تَقْوَى عَلَي التَّنْظَرِ بِه وَ لَكِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَخْبَرَ أَنَّهُ لَا تَخْفَى عَلَيْهِ الْأَصْوَاتُ لَيْسَ عَلَي حَدِّ مَا سَمَّيْنَا نَحْنُ فَقَدْ جَمَعْنَا الْأَسْمَاءَ بِالسَّمِيْعِ وَ اِخْتَلَفَ الْمَعْنَى.

و هكذا البصير لا لجزء به أبصر كما أننا نبصر بجزء مما لا ينتفع به في غيره و لكن الله بصير لا يجهل شخصا منظورا إليه فقد جمعنا الاسم و اختلف المعنى و هو قائم ليس على معنى انتصاب و قيام على ساق في كبد كما قامت الأشياء و لكن أخبر أنه قائم يخبر أنه حافظ كقول الرجل القائم بأمرنا فلان و هو عز و جل القائم على كل نفس بما كسبت و القائم أيضا في كلام الناس الباقي و القائم أيضا يخبر عن الكفاية كقولك للرجل قم بأمر فلان أي اكفه و القائم مما قائم على ساق فقد جمعنا الاسم و لم يجمعنا المعنى.

و أمّا اللطيف فليس على قلبه و قضاؤه و صغر و لكن ذلك على التفاضل في الأشياء و و مخلوق اطلاق شد لكن معنى آن دو باهم متفاوت است.

و هم چنین پروردگار ما سمیع است لكن نه به عضوی که با آن بشنود و نتواند ببیند، ما با عضوی که می شنویم نمی توانیم ببینیم، خداوند فرموده: هیچ صدایی بر او پوشیده نیست و مثل ما نیست، اسم سمیع بر ما و خدا اطلاق می شود ولی معنی و مصداق آن دو فرق دارد.

بصیر است نه این که به عضوی ببیند مثل ما که به عضوی می بینیم و استفاده دیگری نمی بریم، خدا بیناست و به چیزی جهل ندارد، اسم مشترک است و معنی متفاوت، خدا قائم است نه به ایستادن روی پا با سختی مثل ایستادن اشیا، وقتی می فرماید: خدا قائم است، یعنی حافظ اشیا است، مانند: فلانی قائم به امر ماست، خداوند قائم بر هر نفسی است در آن چه که کسب می کند، قائم در کلام مردم به معنی «باقی» و «کفایت» نیز هست، وقتی گفته شود: کار فلانی را انجام بده یعنی نیازش را برطرف کن، و قائم در بین انسانها به معنی کسی است که روی پا ایستاده، اسم مشترک و معنی متفاوت است.

خدا لطیف است نه به این که خرد و نازک و باریک است بلکه به معنی نفوذ در همه اشیا

الامتناع من أن يدرك كقولك لطف عن هذا الأمر و لطف فلان في مذهبه وقوله يخبرك أنه غمض فبهر العقل وفات الطلب وعاد متعمقا [متلظفا] متلظفا لا يدركه الوهم فهكذا لطف الله تبارك و تعالی عن أن يدرك بحدّ أو یحدّ بوصف و اللطافه منّا الصّـغر و القلّه فقد جمعنا الاسم و اختلف المعنى.

و أمّا الخبير فالآذى لا يعزب عنه شيء و لا يفوته ليس للتّجربه و الاعتبار بالأشياء فتفيدة التّجربه و الاعتبار علما لو لا هما ما علم لأنّ من كان كذلك كان جاهلا و الله تعالى لم يزل خبيرا بما يخلق و الخبير من التّاس المستخبر عن جهل المتعلّم و قد جمعنا الاسم و اختلف المعنى.

و أمّا الظّاهر فليس من أجل أنّه علا للأشياء برکوب فوقها و قعود عليها و تستم لذراها و لكن ذلك لقهره و لغبه الأشياء و قدرته عليها كقول الرّجل ظهرت على أعدائي و أظهرني الله على خصمي يخبر على الفلج و الغلبه فهكذا ظهور الله على الأشياء و وجه آخر و هو أنّه و هو الظّاهر لمن أرادته لا- يخفى عليه شيء و أنّه مدبّر و ممتنع از ادراك است، مثل: «فلان امر از من پنهان شد» یا «فلانی در گفتارش لطیف است» یعنی روش پیچیده ای دارد، عقل متعجب گشته، از دسترس به دور، بسیار عمیق و ظریف بوده و وهم به او نمی رسد، خدا نیز چنین است، دقیق تر و پیچیده تر از آن است که به حدّی درک شود یا به وصفی توصیف گردد، لطافت آدمیان کوچکی و کمی است، اسم مشترک و معنی متفاوت است.

اما خبير کسی است که چیزی از او پنهان نیست و چیزی از او فوت نمی شود، نه با تجربه که چیزی از آن بیاموزد، اگر تجربه نبود هیچ نمی دانست، آنکه چنین باشد جاهل است و خدا از ازل به مخلوقات خود آگاه بوده و در میان مردم به کسی خبير گفته می شود که درصدد یادگیری برآید، پس لفظ یکی و معنی متفاوت است.

اما ظاهر به این معنی نیست که بر بالای چیزی برآمده و در چیزی پنهان نیست، به این معنی که قاهر و غالب است بر همه چیز، و قادر است به همه کار، عرب گوید: «بر دشمنان فایق آمدم»، «خدا مرا بر دشمنم پیروز گردانید» چنین است ظهور خدا بر اشیاء، دیگر این که خدا ظاهر است برای هرکس که او را بخواهد، پنهان نیست بر او چیزی از امور پیدا و پنهان، و اوست مدبر

لكلّ ما يرى فأىّ ظاهر أظهر و أوضح أمرا من الله تعالى فإنك لا تعدم صنعته حيثما توجّهت و فيك من آثاره ما يغنيك و الظاهر منّا البارز بنفسه و المعلوم بحده فقد جمعنا الاسم و لم يجمعنا المعنى.

و أمّا الباطن فليس على معنى الاستبطان للأشياء بأن يغور فيها و لكن ذلك منه على استبطانه للأشياء علما و حفظا و تدبيرا كقول القائل أبطنته يعني خبرته و علمت مكتوم سرّه و الباطن منّا بمعنى الغائر فى الشئ المستتر فقد جمعنا الاسم و اختلف المعنى.

و أمّا القاهر فإنه ليس على معنى علاج و نصب و احتيال و مداراه و مكر كما يقهر العباد بعضهم بعضا فالمقهور منهم يعود قاهرا و القاهر يعود مقهورا و لكن ذلك من الله تبارك و تعالى على أنّ جميع ما يخلق ملتبس به الدّلّ لفاعله و قلّه الامتناع لما أراد به لم يخرج منه طرفه عين غير أنّه يقول له كن فيكون و القاهر منّا على ما ذكرت و وصفت فقد جمعنا الاسم و اختلف المعنى و هكذا جميع الأسماء و إن كنا لم نسّمها كلّها فقد يكتفى الاعتبار بما ألقينا هر چیز جهان، و کدام ظاهر از خدا ظاهرتر و واضح تر است، در هر چیزی صنع او بینی، در خود نظر کنی آثاری از او تو را کفایت کند، لكن ظاهر در انسانها فردی را گویند که وجودش آشکار و به حدّ معلوم باشد، نام یکی و معنی مختلف است.

اما باطن، به معنی درون اشياء و نفوذ در آنها نیست بلکه به درون اشياء علم و آگاهی دارد و تدبیر آنها به دست اوست، عرب گوید:

«از آن آگاه شدم»؛ اما باطن در مورد انسانها شخصی را گویند که به درون اشياء نفوذ کرده و پنهان شود، بنابراین اسم مشترک و معنی متفاوت است.

اما قاهر، به ممارست و رنج و حيله و کنار زدن دیگری نیست، چنان که بعضی از مردم بر بعضی دیگر چیره می گردند، میان مردم ممکن است مقهور، قاهر و قاهر مقهور گردد، قاهر در مورد خدا یعنی مخلوقات در برابر او ذلیل هستند و از فرمانش نمی توانند خودداری کنند و از ساحت قدرت او به قدر یک چشم برهم زدن نیز خارج نشوند، فقط می گویند: ایجاد شو و ایجاد می شود، قاهر در مورد ما آن بود که گفتیم، اسم مشترک و معنی متفاوت است، چنین است تمام نامها، هر چند آنها را ذکر نکردیم، به همین اکتفا می کنیم

إليك و الله عزّ و جلّ عوننا و عونك في إرشادنا و توفيقنا.

161 51 خطبه الرضا عليه السلام في التوحيد حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی الله عنه قال حدّثنا محمّد بن عمر الكاتب عن محمّد بن زياد القلزمي عن محمّد بن أبي زياد الجدّي صاحب الصّلاه بجده قال حدّثني محمّد بن يحيى بن عمر بن عليّ بن أبي طالب قال سمعت أبا الحسن الرضا عليه السلام يتكلّم بهذا الكلام عند المأمون في التّوحيد قال ابن أبي زياد ورواه لي و أملى أيضا أحمد بن عبد الله العلويّ مولى لهم و خالا- لبعضهم عن القاسم بن أيوب العلويّ أنّ المأمون لما أراد أن يستعمل الرضا عليه السلام جمع بني هاشم فقال لهم إني أريد أن أستعمل الرضا على هذا الأمر من بعدى فحسده بنو هاشم وقالوا أوّلى رجلا جاهلا ليس له بصر بتدبير الخلفه فابعث إليه رجلا يأتنا فترى من جهله ما تستدلّ به عليه فبعث إليه فأتاه بقيه را می توان با اینها مقایسه کرد، خداوند در راهنمایی و توفیق یاور ما و شماست.

161 51

خطبه امام رضا عليه السلام در توحيد

خطبه امام رضا عليه السلام در توحيد

محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن عمر کاتب از محمد بن زیاد قلزمی از محمد بن ابی زیاد جدی که گفت: حدیث کرد مرا محمد بن یحیی بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام که گفت: از امام رضا علیه السلام شنیدم که در باب توحید نزد مأمون چنین تکلم فرمود، ابن ابی زیاد گوید: همچنین احمد بن عبد الله علوی از قاسم بن ایوب علوی برایم روایت و املاء کرد و گفت: زمانی که مأمون خواست امام رضا علیه السلام را ولایتعهدی منصوب کند، بنی هاشم را جمع نموده و گفت: قصد دارم پس از خود امام رضا علیه السلام را به خلافت اختیار کنم، بنی هاشم از روی حسادت گفتند: می خواهی مردی نادان را که با خلافت و سیاست آشنایی ندارد، به ولایتعهدی برگزینی؟ کسی را نزد او بفرست تا بیاید و نمونه های جهل او را که دلیل علیه او خواهد بود، ببینی، حضرت را احضار کرد،

ص: 232

فقال له بنو هاشم يا أبا الحسن اصعد المنبر و انصب لنا علما نعبد الله عليه فصعد عليه السلام المنبر فقعد مليا لا يتكلم مطرقا ثم انتفض انتفاضه و استوى قائما و حمد الله تعالى و أثنى عليه و صلى على نبيه و أهل بيته.

ثم قال أول عباده الله تعالى معرفته و أصل معرفه الله توحيده و نظام توحيد الله تعالى نفى الصفات عنه لشهاده العقول أن كل صفة و موصوف مخلوق و شهاده كل موصوف أن له خالقا ليس بصفه و لا- موصوف و شهاده كل صفة و موصوف بالافتراق و شهاده الاقتران بالحدوث و شهاده الحدوث بالامتناع من الأزل الممتنع من الحدوث فليس الله عرف من عرف بالتشبيه ذاته و لا إياه وحده من اكتنحه و لا حقيقته أصاب من مثله و لا به صدق من نهاه و لا صمد صمده من أشار إليه و لا إياه عنى من شبهه و لا له تدلل من بعضه و لا إياه أراد من توهمه كل معروف بنفسه مصنوع و كل قائم فى سواه معلول بصنع الله يستدل عليه و بالعقول تعتقد معرفته و بالفطره تثبت حجته خلق الله الخلق حجابا بينه و بينهم و مباينته بنى هاشم گفتند: ای ابو الحسن بر منبر برو و ما را راهنمایی کن تا خدا را شناخته و عبادت کنیم.

حضرت بر منبر رفت، مدتی به سکوت نشست، سپس حرکت کرده و برخاست، حمد و ثنای خدا گفت، بر پیامبر و اهل بیتش درود فرستاد.

سپس فرمود: اول مرتبه عبادت، شناخت اوست، اصل معرفت و حدانیت او، و اساس توحید نفی صفات از ذات خداست، عقل داند که دارنده صفت و موصوف، مخلوق است، مخلوق دارای خالق است که صفت و موصوف نیست، همراهی صفت و موصوف به حادث بودن، و حادث بودن به نفی ازلی بودن گواهی می دهد، هر که بخواهد خدا را با تشبیه بشناسد، خدا را نشناخته، بخواهد کنه ذات او را دریابد قائل به توحید نیست، قائل به مانندی برای خدا، ناآگاه به حقیقت او است، قائل به نهایت او، او را تصدیق ننموده، اشاره کننده به او، به سوی خدا نرفته، تشبیه کننده او، خدا را قصد نکرده، قائل به اجزاء برای خدا، در مقابل او تدلل نکرده، توهم کننده خدا، او را اراده نکرده، هر شناخته شده ای مصنوع و هروایسته به دیگری معلول است، مخلوقات دال بر وجود اویند، با عقل شناخت او ممکن شود، با فطرت حجت بر مردم تمام شود، خلق و مخلوقات، حجابی است بین او و

إيَّاهم و مفارقته أَيْنَيْتَهُم و ابتداءه إيَّاهم دليلهم على أن لا ابتداء له لعجز كلِّ مبتدئ عن ابتداء غيره و [أدوات] أدوه إيَّاهم [دليلهم] دليل على أن لا أدوات فيه لشهادة الأدوات بفاقه [المادين] المتأدِّين.

فأسماؤه تعبير و أفعاله تفهيم و ذاته حقيقه و كنهه تفریق بينه و بين خلقه و غيرهه تحديد لما سواه فقد جهل الله من استوصفه و قد تعدَّاه من اشتمله و قد أخطأه من اکتتهه و من قال كيف فقد شبَّهه و من قال لم فقد علَّله و من قال متى فقد وقَّته و من قال فيم فقد ضمَّته و من قال إلى م فقد نهَّاه و من قال حتَّى م فقد غيَّاه و من غيَّاه فقد غيَّاه و من غيَّاه فقد جزَّاه و من جزَّاه فقد وصفه و من وصفه فقد ألحد فيه.

و لا يتغيَّر الله بانغيار المخلوق كما لا يتحدَّد بتحديد المحدود أحد لا بتأويل عدد ظاهر لا بتأويل المباشرة [متجلى] متجلَّ لا باستقلال رؤيه باطن لا بمزايله مابين لا بمسافه قريب لا بمداناه لطيف لا بتجسَّم موجود لا بعد عدم فاعل لا باضطرار مقدر لا بحول فكره مدبر لا بحركه مرید لا آنها، از مخلوقات جداست، آنان دليل هستند كه ابتدائی برای خدا نیست به دليل ناتوانی هر ابتداكننده از غير خودش، عطای ادوات از خدا به بندگان دليل بر عدم ادوات در خداست، ادوات گواه تهي دستي صاحب آنهاست.

اسامی خدا عبارات، افعال او صرف تفهيم، ذاتش حقيقت، كنهش جدائی بين او و مخلوقات است. غير، وسيله تحديد است، نادان است آنكه او را توصيف كند، متجاوز است آنكه او را شامل صفات بندگان قرار دهد و خطاكار است هر كه برای او انتهائی قرار دهد، آن كه گوید چگونه است، او را تشبيه كرده؛ آن كه گوید چرا، او را معلول ساخته، هر كه گوید چه وقت (كي)، او را در زمان فرض كرده، آن كه گوید در كجا، او را محدود به مكان كرده، هر كه گوید تا كجا، برای او نهايت قرار داده، هر كه گوید تا به كجا، او را غايت دار فرض كرده، هر كه او را غايت دار بدانند، او را جزء دار دانسته، هر كه او را جزء دار بدانند، او را وصف كرده، هر كه او را وصف كند در او الحاد ورزیده است. با تغيير مخلوق تغيير نكند، با تحديد ايشان محدود نشود، يكي است نه با شمارش؛ ظاهر است نه با مباشرت؛ جلی است نه با رؤیت مستقيم؛ باطن است نه با غيبیت؛ دور است نه با مسافت؛ نزديك است نه با الصاق؛ لطيف است

بهماهه شء لا بهمه مدرک لا بمحسه سمیع لا باله بصیر لا بأداه لا تصحبه الأوقات ولا تضمّنه الأماكن ولا تأخذه السّنات ولا تحدّه الصّفات ولا تقیّده الأدوات سابق الأوقات كونه والعدم وجوده والابتداء أزله.

بتشعیره المشاعر عرف أن لا- مشعر له وبتجهیره الجواهر عرف أن لا- جوهر له وبمضادّته بین الأشياء عرف أن لا ضدّ له وبمقارنته بین الأمور عرف أن لا قرین له ضادّ التّور بالظلمه و الجلايه بالبهم و الحسو بالبلل و الصّرد بالحرور مؤلّف بین متعادیاتها مفرّق بین متدانیاتها دالّه بتفریقها على مفرّقها وبتألیفها على مؤلّفها ذلك قوله تعالى وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ففرّق بها بین قبل و بعد لیعلم أن لا- قبل له و لا- بعد شاهده بغرائزها أن لا غریزه لمغزّها دالّه بتفاوتها أن لا تفاوت لمفاوتها مخبره بتوقیّتها أن لا وقت لموقّتها حجب بعضها عن بعض لیعلم أن لا- حجاب بینه و بینها غیرها له معنی الرّبویّیه إذ لا مربوب و حقیقه الإلهیّه إذ لا نه با جسمیت؛ موجود است نه بعد از نبودن، فاعل است نه به اجبار؛ قادر است نه به نیروی تفکر؛ گرداننده است نه به حرکت؛ اراده می کند نه با همت؛ درک می کند نه با احساس، می شنود نه با وسیله، می بیند نه به دیده؛ زمان بر او نمی گذرد؛ مکان او را نمی گیرد؛ خواب ندارد، صفات او را محدود نمی کند و وسایل بر او قید نمی بندد. بودن او بر وقت، وجودش بر عدم و ازلیتش بر ابتدا پیشی گرفته. حواس بخشی او، او را از آنها و جوهر بخشی او، او را از جوهره بی نیاز می کند. ضدّیت میان اشیاء می نمایاند که او را ضدی نیست و مقارنت بین امور، می فهماند که او را قرینی نباشد. نور را ضد ظلمت، جلی را ضد خفی، خشک را ضد تر و سرد را ضد گرم قرار داد. بین دو ضد، تألیف کرد و میان دو ملایم، تفریق. تفریق بر جدا کننده و تألیف بر بهم رساننده دلالت دارد. و این معنای قول خداست: «از هر چیز جفت قرار دادیم، باشد که فکر کنید.» میان قبل و بعد مخلوقات جدایی انداخت، تا دانسته شود که او را قبل و بعد نیست.

غریزه موجودات را دلیل بر این است که او را غریزه نیست و تفاوت میان آنها دلیل بر آنکه تفاوت دهنده را در خویش تفاوتی نیست. وقت دار بودن را دلیل بر این که او زمان دار نیست. حجاب میان بعضی را دلیل بر این است که او را حجاب نیست. قبل از مربوب

مألوه و معنی العالم و لا معلوم و معنی الخالق و لا مخلوق و تأویل السمع و لا مسموع لیس مذ خلق استحق معنی الخالق و لا بإحداثه البرایا استفاد معنی البرائیة کیف و لا- تعیبه مذ و لا- تدنیه قد و لا یحجبه لعلّ و لا توقّته متی و لا یشتمله حین و لا تقاربه مع إنّما تحدّد الأدوات أنفسها و تشیر الآله إلى نظائرها و فی الأشياء یوجد أفعالها منعتها مذ القدیمه و حمتها قد الأزلّیه لو لا الکلمه افتقرت فدلّت علی مفرّقها و تباینت فأعربت عن مباینها لّمّا تجلّی صانعها للعقول و بها احتجب عن الرّویه و إليها تحاکم الأوهام و فیها أثبت غیره و منها أنیط الدلیل و بها عرّفها الإقرار و بالعقول یعتقد التّصدیق باللّه و بالإقرار یکمل الإیمان به و لا دیانه إلاّ بعد معرفه و لا معرفه إلاّ بالإخلاص و لا إخلاص مع التّشبیه و لا نفی مع إثبات الصّفات للتّشبیه فکلّ ما فی الخلق لا یوجد فی خالقه و کلّ ما یمکن فیه یمتنع فی صانعه لا تجری علیها الحرکه و السّکون و کیف یجری علیه ما هو أجراه أو یعود فیه ما هو ابتداءه إذا لتفاوتت ذاته و او رب بود و قبل از پرستنده او اله؛ معنا عالم بود، گاهی که معلومی نبود و خالق بود گاهی که مخلوقی نبود، و سامع بود، گاهی که مسموعی نبود. نه از گاهی که آفرید، آفریننده شد و نه از گاهی که بارئیت آغاز کرد باریء شد، چگونه؟ و حال آن که با «ازوکی؟» در زمان نیاید و با «به تحقیق» نزدیک نشود. «شاید» او را پنهان نکند و «کی» او را صاحب مکان ننماید.

«وقتی که» او را شامل نشود و «با» همراهی برای او نیاورد؛ زیرا ادوات خویش را محدود می سازد و آلات به سوی چون خودی اشاره می کند و در اشیاء حرکت یافت می شود. «از وقتی» اشیاء را از قدمت می اندازد و «به تحقیق» آن ها را از ازلیت بازمی دارد و «اگر نه این بود» آن ها را از تکامل می اندازد. متفرقند، پس جداکننده دارند و متباینند، پس متباین کننده ای برای ایشان هست. به وسیله آنها صانع بر عقول تجلی کرده و نیز بدان ها از دیدگان محجوب شده است و اوهام را بر آنها به حکم واداشته است و در آن ها اثبات غیر ایشان قرار داده است. از آنها دلیل استنباط می شود و به وسیله آن ها اقرار را شناسانده است. با عقول، تصدیق به خدا حاصل می شود و با اقرار، ایمان به او کامل می گردد. دیانتی نیست، مگر بعد از شناخت و شناختی نیست، مگر با اخلاص، و اخلاصی با وجود تشبیه نیست و نفیی نیست با

لتجزأ كنهه ولا تمتنع من الأزل معناه و لما كان للبارى معنى غير معنى المبروء و لو حدّ له وراء إذا لحدّ له أمام و لو التمس له التمام إذا لزمه التّقصان كيف يستحقّ الأزل من لا يمتنع من الحدوث و كيف ينشئ الأشياء من الإنشاء و إذا لقامت فيه آية المصنوع و لتحوّل دليلاً بعد ما كان مدلولاً عليه ليس فى مجال القول حجّه و لا فى المسأله عنه جواب و لا فى معناه لله تعظيم و لا فى إبانته عن الخلق ضميم إلاّ بامتناع الأزل أن يثنى و لما لا بدأ له أن يبتدأ لا إله إلاّ الله العليّ العظيم كذب العادلون و ضلّوا ضلالاً بعيداً و خسروا خساراً مبيناً و صلّى الله على محمّد و أهل بيته الطاهرين.

اثبات صفات برای تشبیه. پس هرچه در خلق است، در خالق یافت نشود و هرچه در خلق ممکن است، در صانع ممتنع. در او حرکت و سکون جاری نیست و چگونه در او چیزی که خود جاری کننده است، جاری باشد، یا چیزی که او آغاز کرده، در او بازگشت نماید؟ چه که در این حال ذات او متفاوت و کنهش بخش پذیر می شد و ازلیت در او معنا نمی داشت و در آن حال خالق چون مخلوق می شد.

اگر او به «وراء» محدود شود، به «جلو» نیز محدود خواهد بود. اگر از او تمامیت خواهند، پس نقص لازمه اوست و چگونه کسی که حدوث درباره او ممنوع نیست، مستحق ازلیت باشد؟ و چگونه اشیاء را بیافریند، در حالی که ایجاد بر خود او ممتنع نیست؟ در این گاه نشانه مصنوع بودن در او ظاهر می شود و خود نشانه ای بر خالق دیگر بود. گفتار ناممکن، دلیل نیست و سؤال درباره او را جواب نباشد. در معنای آن تعظیم برای خداوند نیست و در جدایی اش از مخلوقات ستم نیست، مگر آن که ازلی را دوئیت ممنوع باشد و آن که را ابتدا نیست، نمی توان آغازید. هیچ خدایی جز خدای علیّ عظیم نیست. آنها که او را همسنگ دیگران قرار می دهند، دروغ گویانند و در خسران مبین گرفتار شده اند و صلوات بر محمد صلّى الله علیه و آله و اهل بیت طاهرين او باد.

12 باب ذکر مجلس الرضا عليه السلام مع أهل الأديان و أصحاب المقالات فى التوحيد عند المأمون 162 1 حدّثنا أبو محمّد جعفر بن على بن أحمد الفقيه القمّي ثمّ الإيلاقيّ رضی اللّٰه عنه قال أخبرنا أبو محمّد الحسن بن محمّد بن على بن صدقه القمّي قال حدّثنى أبو عمرو و محمّد بن عمر بن عبد العزيز الأنصارى الكجّى قال حدّثنى من سمع الحسن بن محمّد التّوفلىّ ثمّ الهاشمىّ يقول لمّا قدم علىّ بن موسى الرّضا عليه السلام على المأمون أمر الفضل بن سهل أن يجمع له أصحاب المقالات مثل الجاثليق و رأس الجالوت و رؤساء الصّابئين و الهرّبذ الأكبر و أصحاب زردهشت و نسطاس الرّومىّ و المتكلّمين ليسمع كلامه و كلامهم فجمعهم الفضل بن

12- باب ذکر مناظره امام رضا عليه السلام با اهل ادیان و اصحاب مقالات در توحيد و معرفت حق تعالى در نزد مأمون

12- باب ذکر مناظره امام رضا عليه السلام با اهل ادیان و اصحاب مقالات در توحيد و معرفت حق تعالى در نزد مأمون

162 1 ابو محمد جعفر بن على بن احمد فقيه قمى از ابو محمد حسن بن محمد بن على بن صدقه قمى روايت کرده که گفت: روايت کرد برای من ابو عمرو و محمد بن عبد العزيز انصارى از كسى که از حسن بن محمد نوفلى شنیده که گفت: چون امام رضا عليه السلام بر مأمون قدم نمود، مأمون به فضل بن سهل گفت تا اصحاب مقالات؛ از جمله جاثليق بزرگ علمای نصارى، رأس الجالوت بزرگ علمای يهود، رؤسای صابئين و هرّبذ بزرگ و اصحاب زرتشت، نسطاس رومى، متکلّمان اسلام را گرد آورد تا با آن حضرت گفتگو کنند و مأمون کلامشان را بشنود، فضل همه را جمع کرد و به مأمون اعلام

سهل ثم أعلم المأمون باجتماعهم فقال أدخلهم عليّ ففعل فرحب بهم المأمون ثم قال لهم إنّي إنّما جمعتمكم لخير و أحببت أن تناظروا ابن عمّي هذا المدنيّ القادم عليّ فإذا كان بكرة فاغدوا عليّ و لا يتخلّف منكم أحد فقالوا السمع و الطاعة يا أمير المؤمنين نحن مبكرون إن شاء الله.

قال الحسن بن محمّد التوفليّ فينا نحن في حديث لنا عند أبي الحسن الرضا عليه السلام إذ دخل علينا ياسر الخادم و كان يتولّى أمر أبي الحسن عليه السلام فقال له يا سيدي إنّ أمير المؤمنين يقرئك السلام و يقول فداك أخوك إنّه [أجمع] اجتمع إليّ أصحاب المقالات و أهل الأديان و المتكلّمون من جميع الملل فرأيتك في البكور إلينا إن أحببت كلامهم و إن كرهت ذلك فلا تتجشّم و إن أحببت أن نصير إليك خفّ ذلك علينا فقال أبو الحسن أبلغه السلام و قل له قد علمت ما أردت و أنا صابر إليك بكرة إن شاء الله.

قال الحسن بن محمّد التوفليّ فلمّا مضى ياسر التفت إلينا ثم قال لي يا نوفليّ أنت عراقيّ و رقه العراقيّ غير غليظه فما نمود. گفت: ایشان را بیاور. چون پیامدند مأمون ایشان را حرمت داشت و گفت: من شما را برای آن جمع کردم که با پسر عمّ من این مدنیّ که از مدینه آمده است، مناظره و مباحثه کنید، فردا همه صبح گاه نزد من آیند و هیچ کس تخلف نکند. گفتند: ای امیر المؤمنین اطاعت می کنیم.

حسن بن محمد نوفلی گوید: ما نزد امام رضا علیه السلام مشغول صحبت بودیم که یاسر خادم امام رضا علیه السلام وارد شده و گفت: یا سیّدی امیر المؤمنین تو را سلام می رساند و می گوید:

برادرت فدای تو باد! اصحاب مقالات و ارباب ادیان و متکلّمان همه ملّت ها نزد من مجتمع شده اند، آیا تمایل دارید نزد ما بیایید و با آنان بحث و گفتگو کنید؟ و اگر تمایل ندارید خود را به سختی میندازید و اگر تمایل داری که ما نزد تو بیاییم، آن نیز بر ما گران نیست. امام رضا علیه السلام فرمود: او را سلام برسان و بگو اراده و منظور تو را دانستم و فردا اوّل روز خواهیم آمد، ان شاء الله.

حسن بن محمد نوفلی گوید: چون یاسر رفت حضرت روی به ما کرد و فرمود: ای نوفلی! تو عراقي هستی و عراقي ها طبع نکته سنجی دارند

عندک فی جمع ابن عمّک علینا أهل الشّٰرک و أصحاب المقالات فقلت جعلت فداک یرید الامتحان و یحبّ أن یرعرف ما عندک و لقد بنی علی أساس غیر وثیق البنیان و بئس و الله ما بنی فقال لی و ما بناؤه فی هذا الباب قلت إنّ أصحاب الکلام و البدعه خلاف العلماء و ذلك أنّ العالم لا ینکر غیر المنکر و أصحاب المقالات و المتکلمون و أهل الشّٰرک أصحاب إنکار و مباهته إن احتججت علیهم بأنّ الله واحد قالوا[صح]صحّ و حدائیته و إن قلت إنّ محمّدا رسول الله صلّی الله علیه و آله قالوا أثبت رسالته ثمّ یباهتون الرّجل و هو یبطل علیهم بحجّته و یغالطونه حتّی یترک قوله فاحذرهم جعلت فداک قال فتبسّم ثمّ قال لی یا نوفلیّ أفتخاف أن یقطعوا علیّ حجّتی فقلت لا و الله ما خفت علیک قطّ و ائی لأرجو أن یظفرک الله بهم إن شاء الله تعالی فقال لی یا نوفلیّ أ تحبّ أن تعلم متى یندم المأمون قلت نعم قال إذا سمع احتجاجی علی أهل التّوراه بتوراتهم و علی أهل الإنجیل بانجیلهم و علی أهل الزّبور بزبورهم و علی الصّابئین بعبرائیّتهم نظر تو درباره کار پسر عمّت که اهل شرک و اصحاب مقالات را جمع کرده چیست؟ گفتم:

فدایت شوم، قصد امتحان تو را دارد تا بداند نزد تو چیست؟ کاری می کند بنیانش محکم نیست، به خدا چه بدبنیانی است؟ فرمود: چه بنا نهاده؟ گفتم: اصحاب کلام و بدعت خلاف علما هستند، زیرا عالم منکر نمی شود مگر سخنی ناصواب را و اصحاب مقالات و متکلمان و اهل شرک کارشان انکار و ناصواب گفتن است، چون حجّت آوری که خدا یکتاست، گویند ثابت کن یگانگی او را و اگر بگویی محمد رسول خداست، گویند: ثابت کن رسالت او را. پس شخص را متحیّر کنند و حجّت او جز خواب را باطل سازند و او را در غلط افکنند تا سخن خود ترک دهد، فدایت شوم از ایشان حذر کن، حضرت تبسم نمود و فرمود: ای نوفلی! می ترسی که ایشان مرا ملزم گردانند و حجّت من باطل سازند؟ گفتم: نه! به خدا هرگز از این نمی ترسم و امیدوارم که خدا تو را بر ایشان ظفر بخشد. فرمود: ای نوفلی! می خواهی بدانی که مأمون چه وقت پشیمان خواهد شد؟! گفتم:

آری! فرمود: زمانی که بشنود حجّت من بر اهل تورات به تورات و بر اهل انجیل با انجیل و بر اهل زبور به زبورشان و بر صابئین به زبان عبرانی

و علی أهل الهرا بذه بفارسیّتهم و علی أهل الروم برومیّتهم و علی أصحاب المقالات بلغاتهم فإذا قطعت کلّ صنف و دحضت حجّته و ترک مقاله و رجع إلى قولى علم المأمون الموضع الّذی هو سبيله لیس بمستحقّ له فعند ذلك یكون التّدامه و لا حول و لا قوه إلاّ باللّٰه العلیّ العظیم.

فلما أصبحنا أتانا الفضل بن سهل فقال له جعلت فداک إنّ ابن عمّک [ینظرک] ینتظرک و قد اجتمع القوم فما رأیک فی إتیانه فقال له الرضا علیه السّلام تقدّمنی فإتی صائر إلی ناحیتکم إن شاء اللّٰه.

ثمّ توضّأ وضوء للصّلاه و شرب شربه سویق و سقانا منه ثمّ خرج و خرجنا معه حتّى دخلنا علی المأمون و إذا المجلس غاصّ بأهله و محمّد بن جعفر و جماعه من الطّالبيين و الهاشميين و القوادم حضور فلما دخل الرضا علیه السّلام قام المأمون و قام محمّد بن جعفر و جمیع بنی هاشم فما زالوا وقفا و الرضا علیه السّلام جالس مع المأمون حتّى أمرهم بالجلوس فجلسوا فلم یزل المأمون مقبلا علیه یحدّثه ساعه ثمّ التفت إلی الجاثلیق فقال یا جاثلیق هذا ابن عمّی و بر هرا بذه به زبان فارسی شان و بر اهل روم به زبان رومی شان و بر صاحبان مقالات به لغت هاشان است و چون هر صنف را خاموش کنم و حجّت ایشان باطل کنم ترک قول خود گویند و به قول من بازگردند، آن وقت مأمون داند که مکانی که او راه آن در پیش دارد استحقاق آن ندارد و آن وقت پشیمان شود، هر نیرو و قدرتی از جانب خداوند است.

چون صبح شد، فضل آمد و گفت: فدای تو شوم پسر عمّت انتظار تو می برد و جماعت مجتمع شده اند چه می فرمایی؟ افرمود: تو پیش برو که من اینک به آن جانب می آیم، پس وضو بساخت و شربتی سویق بخورد و ما را نیز بخوراند. پس بیرون آمد و ما با او همراه بودیم تا داخل مجلس مأمون شدیم. مجلسی مالا مال از مردم و محمّد بن جعفر در جماعت طالبین و هاشمین و امیران و مقدمان لشکر همه حاضر بودند. چون امام رضا علیه السّلام داخل شد مأمون برخاست و محمّد بن جعفر و جمیع بنی هاشم برخاستند و چندان برپا بودند که آن حضرت با مأمون بنشست. پس فرمود بنشستند و آنان نیز نشستند و مأمون روی به او آورده بود و سخن می کرد. پس روی به جاثلیق کرد و گفت: این پسر عموی من

علی بن موسی بن جعفر و هو من ولد فاطمه بنت نبینا صلی الله علیه و آله و ابن علی بن ابی طالب علیه السلام فأحب أن تکلمه أو تحاجّه و تصفه فقال الجاثلیق یا امیر المؤمنین کیف أحاج رجلا یحتج علی بکتاب أنا منکره و نبی لا أومن به فقال له الرضا علیه السلام یا نصرانی فإن احتججت علیک یانجیلک أ تقرّ به قال الجاثلیق و هل أقدر علی رفع ما نطق به الإنجیل نعم و الله أقرّ به علی رغم أنفی فقال له الرضا علیه السلام سل عما بدا لک و اسمع الجواب.

فقال الجاثلیق ما تقول فی نبوه عیسی و کتابه هل تنکر منهما شیئا قال الرضا أنا مقرّ بنبوه عیسی و کتابه و ما بشر به أمته و أقرت به الحواریون و کافر بنبوه کلّ عیسی لم یقرّ بنبوه محمد صلی الله علیه و آله و بکتابه و لم یبشّر به أمته قال الجاثلیق أ لیس إتما تقطع الأحکام بشاهدی عدل قال علیه السلام بلی قال فأقم شاهدین من غیر أهل ملّتك علی نبوه محمد صلی الله علیه و آله ممّن لا تنکره النصرانیّه و سلنا مثل ذلك من غیر أهل ملّتنا قال الرضا علیه السلام أ لآن جئت بالتّصفه یا نصرانی ألا تقبل منّی العدل المقدم عند المسیح علی بن موسی بن جعفر و از فرزندان فاطمه دختر نبی ما صلی الله علیه و آله ما و پسر علی بن ابی طالب است، با او سخن کن و حجّت خویش باز نما و انصاف نگهدار. جاثلیق گفت: یا امیر المؤمنین! چگونه بحث کنم با مردی که احتجاج می کند بر من به کتابی که منکرم و به قول پیغمبری که به او ایمان ندارم. حضرت فرمود: ای نصرانی! اگر احتجاج کنم به انجیل تو اقرار می کنی. گفت: مگر می توانم اقرار نکنم، آری به خدا اقرار می کنم برخلاف میل خود، فرمود:

هرچه به خاطرت می رسد پیرس و جواب بشنو.

جاثلیق گفت: نبوت عیسی و چیزی از کتاب او را منکر هستی؟ فرمود: من به نبوت عیسی، کتاب او و بشارت او به امت خود مقرّم و حواریون نیز مقرّند و منکرم نبوت عیسی را که اقرار به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و کتاب او نکرده و امت را به او بشارت نداده. جاثلیق گفت: آیا نباید سخن را قطع کنیم به دو شاهد عادل. فرمود:

بلی! گفت: پس دو شاهد از غیر اصحاب دین خود که در دین نصرانی مقبول باشند بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله اقامه کن و از من دو گواه از غیر اهل دین ما بخواه. فرمود: انصاف دادی ای نصرانی! آیا قبول نداری عادل صاحب مرتبه نزد مسیح علیه السلام را؟!!

عیسی ابن مریم علیه السلام قال الجاثلیق و من هذا العدل سمّه لی قال ما تقول فی یوحنا الدیلمی قال بخ بخ ذكرت أحبّ الناس إلى المسیح قال فأقسمت علیک هل نطق الإنجیل أن یوحنا قال إنّما المسیح أخبرنی بدین محمّد العربی و بشرنی به أنّه یكون من بعده فبشرت به الحواریین فأمنوا به قال الجاثلیق قد ذکر ذلك یوحنا عن المسیح و بشر بنبوّه رجل و بأهل بیته و وصیّه و لم یلخص متی یكون ذلك و لم [تسم] یسمّ لنا القوم فنعرفهم قال الرضا علیه السلام فإن جنناک بمن یقرأ الإنجیل فتلا علیک ذکر محمّد و أهل بیته و أمّته أ تؤمن به قال سدیداً قال الرضا علیه السلام لنسطاس الرومیّ کیف حفظک للسفر الثالث من الإنجیل قال ما أحفظنی له ثمّ التفت إلى رأس الجالوت فقال أ لست تقرأ الإنجیل قال بلی لعمری قال فخذ علی السفر فإن کان فیہ ذکر محمّد و أهل بیته و أمّته فاشهدوا لی و إن لم یکن فیہ ذکره فلا تشهدوا لی ثمّ قرأ علیه السلام السفر الثالث حتّی بلغ ذکر النبی صلی الله علیه و آله وقف ثمّ قال یا نصرانیّ إنّی أسألك بحقّ المسیح و أمّه أ تعلم أنّی عالم گفتم: آن عادل کیست، نامش ببر؟ فرمود:

یوحنا دیلمی. گفتم: کسی را نام بردی که نزد مسیح دوست ترین مردم بود. فرمود: تو را قسم می دهم که آیا انجیل ناطق هست به این که یوحنا گفت که مسیح علیه السلام خبر داد مرا به این محمد عربی صلی الله علیه و آله و بشارت داد که او بعد از او خواهد بود و حواریون را به آن بشارت داده و به او ایمان آوردند. جاثلیق گفت: یوحنا این سخن از مسیح علیه السلام نقل می کند و بشارت به نبوت مردی می دهد با اهل بیت و وصی او، اما نمی گوید که او کی خواهد بود و آن قوم را نام نمی برد تا ما بشناسیم. حضرت فرمود: اگر کسی بیاورم که انجیل بداند و نام محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او و امت او بر تو بخواند به آن ایمان می آوری؟ گفتم:

صواب گفتمی، حضرت، نسطاس رومی را فرمود:

سفر سوم انجیل در حفظ داری؟ گفتم: آری، پس ملتفت رأس الجالوت شد و فرمود: انجیل خوانده ای، گفتم: آری. فرمود: این سفر از من گوش کنی اگر در آن ذکر محمد و اهل بیت و امت او شده گواهی دهی و اگر نباشد گواهی ندهی، پس سفر سوم را خواند تا به ذکر نبی صلی الله علیه و آله رسید، ایستاد و فرمود: ای نصرانی! از تو می پرسم به حقّ مسیح و مادرش که آیا می دانی که من انجیل می دانم؟

بالإنجيل قال نعم ثم تلا علينا ذكر محمد و أهل بيته و أمته ثم قال ما تقول يا نصراني هذا قول عيسى ابن مريم عليه السلام فإن كذبت بما ينطق به الإنجيل فقد كذبت موسى و عيسى عليه السلام و متى أنكرت هذا الذكر و جب عليك القتل لأنك تكون قد كفرت برّبك و نبيك و بكتابتك قال الجاثليق لا أنكر ما قد بان لي في الإنجيل و إني لمقرّ به قال الرضا عليه السلام اشهدوا على إقراره.

ثم قال يا جاثليق سل عمّا بدا لك قال الجاثليق أخبرني عن حوارى عيسى ابن مريم عليه السلام كم كان عدّتهم و عن علماء الإنجيل كم كانوا قال الرضا عليه السلام على الخبير سقطت أمّا الحواريون فكانوا اثني عشر رجلا و كان أعلمهم و أفضلهم ألقا و أمّا علماء النصارى فكانوا ثلاثة رجال يوحنا الأكبر بأج و يوحنا بقرقيسيا و يوحنا الديلمي برجاز و عنده كان ذكر النبي صلى الله عليه و آله و ذكر أهل بيته و أمته و هو الذي بشر أمّه عيسى و بنى إسرائيل به.

ثم قال له يا نصراني و الله إنا لنؤمن بعيسى الذي آمن بمحمد صلى الله عليه و آله و ما ننقم على عيساك شيئا إلاّ ضعفه و قلّه صيامه و گفت: آری، پس ذکر محمد و امت او بخواند و فرمود: چه می گویی ای نصرانی! این قول عیسی بن مریم است؟ اگر تکذیب می کنی به آنچه انجیل به آن ناطق است موسی و عیسی علیهما السلام را تکذیب کرده ای و قتل تو واجب شود زیرا که کافر شده باشی به خدا و پیغمبر و کتاب خود. جاثلیق گفت: منکر نیستم به آن چه که ظاهر شود نزد من در انجیل و به آن اقرار دارم. حضرت فرمود: گواه باشید بر اقرار او.

و سپس امام رضا علیه السلام فرمود: ای جاثلیق! بپرس هر آن چه را که به خاطر می رسد.

گفت: به من بگو حواری عیسی بن مریم علیها السلام و علمای انجیل چند تن بودند. فرمود: به شخص دانا برخوردی اما تعداد حواریون، آنان دوازده مرد بودند و افضل و اعلم ایشان ألقا بود.

و اما علمای نصاری سه مرد بودند: یوحنا اکبر بأج و یوحنا به قرقيسيا و یوحنا دیلمی برجاز و نزد او بود ذکر نبی و اهل بیت و امت او و او همان است که امت عیسی علیه السلام و بنی اسرائیل را بشارت داده است.

پس فرمود: ای نصرانی! به خدا ما ایمان آوریم به عیسی که ایمان آورد به محمد صلى الله عليه و آله و از او هیچ آزرده نداشتیم جز ضعف و کمی نماز و روزه.

صلاته قال الجاثلیق أفسدت و الله علمک و ضعفت أمرک و ما كنت ظننت إلا أنك أعلم أهل الإسلام قال الرضا عليه السلام و كيف ذاک قال الجاثلیق من قولک أن عیسی کان ضعيفا قليل الصيام قليل الصلاه و ما أفطر عیسی یوما قَطّ و لا نام بلیل قَطّ و ما زال صائم الدهر و قائم اللیل قال الرضا عليه السلام فلمن کان یصوم و یصلی قال فخرس الجاثلیق و انقطع.

قال الرضا عليه السلام یا نصرانی أسألك عن مسأله قال سل فإن کان عندی علمها أجبتک قال الرضا عليه السلام ما أنكرت أن عیسی علیه السلام کان یحیی الموتی بإذن الله عزّ و جلّ قال الجاثلیق أنكرت ذلك من أجل أن من أحیا الموتی و أبرأ الأکمه و الأبرص فهوربّ مستحقّ لأن یعبد قال الرضا عليه السلام فإنّ یسع قد صنع مثل ما صنع عیسی علیه السلام مشی علی الماء و أحیا الموتی و أبرأ الأکمه و الأبرص فلم تتّخذہ أمته ربّا و لم یعبده أحد من دون الله عزّ و جلّ و لقد صنع حزقیل التّبیّ علیه السلام مثل ما صنع عیسی ابن مریم فأحیا خمسہ و ثلاثین ألف رجل من بعد موتهم بستین سنه ثمّ التفت إلى جاثلیق گفت: به خدا، فاسد کردی علم خود را و بی اعتقاد کردی مرا، می پنداشتم که تو عالم تری از همه علمای اسلام. حضرت فرمود:

چرا؟ گفت: به این دلیل که گفتم عیسی ضعیف بود و روزه و نماز کم می گزارد، حال آن که هرگز روزی روزه نخورد و هیچ شب نخفت و صائم الدهر و قائم اللیل بود. حضرت فرمود: پس بگوی او برای که روزه می داشت و نماز می کرد.

جاثلیق از کلام افتاد و هیچ نگفت. حضرت فرمود: ای نصرانی! از تو سه مسئله می پرسم.

گفت: پرس اگر بدانم جواب گویم، حضرت فرمود: چرا منکر خدایی که عیسی علیه السلام به اذن خدا مرده زنده کرد، پس بنده باشد نه پروردگار و شریک آفریدگار. گفت: از آن روی منکرم که هر که مرده زنده کند و کور مادرزاد و ابرص شفا بخشد او پروردگار است و مستحق عبادت.

حضرت فرمود: پس یسع علیه السلام نیز کرده آن چه را عیسی علیه السلام کرده، بر آب راه رفته و مرده زنده کرده و اکمه و ابرص شفا داده است و امت او را پروردگار ندانند و جز خدا را عبادت نکنند. و حزقیل پیامبر نیز مثل آن چه عیسی بن مریم کرد، کرده است، سی و پنج هزار مرد را بعد از مردن شصت سال زنده گردانید. بعد رو به رأس الجالوت نمود،

رأس الجالوت فقال له يا رأس الجالوت أتجد هؤلاء في شباب بني إسرائيل في التوراه اختارهم بخت نصر من سبي بني إسرائيل حين غزا بيت المقدس ثم انصرف بهم إلى بابل فأرسله الله عزّ وجلّ إليهم فأحياهم هذا في التوراه لا يدفعه إلا كافر منكم قال رأس الجالوت قد سمعنا به و عرفناه قال صدقت ثم قال يا يهودي خذ على هذا السفر من التوراه فتلا عليه السلام علينا من التوراه آيات فأقبل اليهودي يترجّج لقراءته و يتعجّب ثم أقبل على النصراني فقال يا نصراني أهؤلاء كانوا قبل عيسى أم عيسى كان قبلهم قال بل كانوا قبله فقال الرضا عليه السلام لقد اجتمعت قریش على رسول الله صلّى الله عليه و آله فسألوه أن يحيى لهم موتاهم فوجّه معهم على بن أبي طالب عليه السلام فقال له اذهب إلى الجبانه فناد بأسماء هؤلاء الرهط الذين يسألون عنهم بأعلى صوتك يا فلان و يا فلان و يا فلان يقول لكم محمّد رسول الله قوموا بإذن الله عزّ وجلّ فقاموا ينفضون التراب عن رءوسهم فأقبلت قریش يسألهم عن أمورهم ثم أخبروهم أنّ محمّد قد بعث نبيا فقالوا وددنا أنّا أدركناه و فرمود: ای رأس الجالوت! آیا احوال جوانان بنی اسرائیل را در تورات خوانده ای، بخت نصر آنان را از اسرای بنی اسرائیل در حمله بیت المقدس اختیار نمود و به بابل برد، پس خدا حزقیل را فرستاد تا آنان را زنده کرد. این در تورات است و منکر آن کافر است، رأس الجالوت گفت: حق است و ما این را شنیده و دانسته ایم.

پس فرمود: ای یهودی! این سفر تورات را از من بشنو، آیات از تورات بخواند و یهودی حیران بماند، پس روی به نصرانی کرد و فرمود: این انبیا پیش از عیسی بودند یا عیسی پیش از ایشان بود گفتند: ایشان پیش بودند و عیسی از تورات ذکر ایشان خوانده، پس فرمود: قریش نزد رسول صلّى الله عليه و آله آمده و درخواست کردند برای ایشان چند مرده را زنده گرداند، پیامبر علی بن ابی طالب علیه السلام را با ایشان فرستاد و فرمود: برو به قبرستان کنار شهر و این جماعت را به نام هاشان به آواز بلند بخوان، ای فلان! ای فلان! ای فلان! محمد صلّى الله عليه و آله می گوید که برخیزید به اذن خداوند، همه برخاستند و خاک از سرهاشان می افشاندند قریش روی آوردند و از ایشان خبرها می گرفتند، سپس به ایشان خبر دادند که محمد به نبوت مبعوث است، گفتند: کاش ما او را درمی یافتیم

فَنُؤْمِنُ بِهِ وَ لَقَدْ أَبْرَأَ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَالْمَجَانِينَ وَ كَلَّمَهُ الْبَهَائِمَ وَ الطَّيْرَ وَ الْجَنِّ وَ الشَّيَاطِينَ وَ لَمْ نَتَّخِذْهُ رَبًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَمْ نَنْكُرْ لِأَحَدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ فَضْلَهُمْ فَمَتَى اتَّخَذْتُمْ عِيسَى رَبًّا جَازَ لَكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْيَسَعَ وَ حَزْقِيلَ رَبًّا لِأَنَّهُمَا قَدْ صَنَعَا مِثْلَ مَا صَنَعَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ إِحْيَاءِ الْمَوْتَى وَ غَيْرِهِ وَ إِنَّ قَوْمًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ خَرَجُوا مِنْ بِلَادِهِمْ مِنَ الطَّاعُونَ وَ هُمْ أَلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتَ فَأَمَاتَهُمُ اللَّهُ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ فَعَمِدَ أَهْلُ تِلْكَ الْقَرْيَةِ فَحَضَرُوا عَلَيْهِمْ حَظِيرَهُ فَلَمْ يَزَالُوا فِيهَا حَتَّى نَخَرَتْ عِظَامُهُمْ وَ صَارُوا رَمِيمًا فَمَرَّ بِهِمْ نَبِيٌّ مِنْ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَتَعَجَّبَ مِنْهُمْ وَ مِنْ كَثَرَةِ الْعِظَامِ الْبَالِيَةِ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ أَلَيْسَ بِأَنَّ أَحْيَيْتُمْ لَكُمْ فَتَنْذَرْتُمْ قَالُوا نَعَمْ يَا رَبُّ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ أَنْ نَادَهُمْ فَقَالَ أَيُّهَا الْعِظَامُ الْبَالِيَةُ قَوْمِي يَا ذَنُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَامُوا أَحْيَاءً أَجْمَعُونَ يَنْفُضُونَ التُّرَابَ عَنْ رِءُوسِهِمْ ثُمَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلَ الرَّحْمَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ أَخَذَ الطَّيْرَ فَقَطَعَهُنَّ قِطْعًا ثُمَّ وَضَعَ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جِزَاءً ثُمَّ نَادَاهُنَّ فَأَقْبَلْنَ سَعْيًا إِلَيْهِ ثُمَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَصْحَابَهُ وَ بِهِ أَوْ إِيمَانَ مِي آوَرِدِيمُ، رَسُولَ مَا أَكَمَهُ وَ اِبْرَصَ وَ مَجَانِينَ رَاشِفَا دَادَ وَ بَهَائِمَ وَ طَيْرَ وَ جِنَّ وَ شَيْطَانِينَ بَا أَوْ سَخْنَ مِي كَفْتَنْدَ وَ مَا أَوْ رَا پَرُورْدِگَارَ نَدَانَسْتِيمَ وَ فَضْلَ انبِيَاءِ سَابِقَ رَا مَنكَرَ نَشْدِيمُ، پَسَ هَرگَاهَ شَمَا عِيسَى رَا پَرُورْدِگَارَ دَانِيدَ بَايْدَ يَسَعَ وَ حَزْقِيلَ رَا نِيَزَ پَرُورْدِگَارَ دَانِيدَ كِهَ ايشان همان کردند که عیسی علیه السلام کرد، قومی از بنی اسرائیل از دیار خود بیرون آمدند به سبب طاعون و ایشان چندین هزار بودند از خوف مرگ، خداوند همه را در یک ساعت بمیراند و اطراف قریه را حصار کشیدند و مردگان به همان حال بودند تا استخوان هاشان پوسید و خاک گشتند. یکی از انبیا بنی اسرائیل بر ایشان عبور کرد و از آن حال و زیادی استخوان پوسیده متعجب شد، خداوند وحی فرستاد دوست داری ایشان را زنده کنم تا انذار کنی، گفت: آری ای پروردگار! پس خداوند وحی کرد که ایشان را آواز ده، گفت: ای استخوان های پوسیده برخیزید. به اذن خداوند همه برخاسته و زنده گشته و خاک از سرها می افشانند. دیگر ابراهیم خلیل خدا علیه السلام چند مرغ گرفت و تکه تکه کرد و در هرکوه پاره ای بنهاد و بعد آواز داد همه شتابان به سوی او آمدند، دیگر موسی بن عمران علیه السلام که هفتاد نفر از اصحاب خود را

السَّبعون الذين اختارهم صاروا معه إلى الجبل فقالوا له إنك قد رأيت الله سبحانه فأرنا كما رأيت فقال لهم إني لم أره فقالوا لن نؤمن لك حتى نرى الله جهره...

فأخذتهم الصَّاعقه فاحترقوا عن آخرهم وبقى موسى وحيدا فقال يا رب اخترت سبعين رجلا من بنى إسرائيل فجئت بهم وأرجع وحدي فكيف يصدّقنى قومی بما أخبرهم به ف لو شئت أهلكتهم من قبل و إیّای أ تهلکنا بما فعل السّفهاء منّا فأحياهم الله عزّ و جلّ من بعد موتهم و کلّ شیء ذکرته لك من هذا لا تقدر على دفعه لأنّ التّوراه و الإنجیل و الرّبور و الفرقان قد نطقت به فإن كان کلّ من أحيا الموتى و أبرأ الأکمه و الأبرص و المجانین يتخذ ربّا من دون الله فاتخذ هؤلاء کلّهم أربابا ما تقول یا نصرانی فقال الجائلق القول قولک و لا إله إلاّ الله.

ثمّ التفت إلى رأس الجالوت فقال یا یهودیّ أقبل علیّ أسألك بالعشر الآيات الّتی أنزلت علی موسى بن عمران علیه السّلام هل تجد فی التّوراه مکتوبا بنبا محمّد صلّی الله علیه و آله و أمّته إذا جاءت الأمّة الأخیره أتباع راكب اختیار نمود و وقت مناجات به کوه برد، گفتند: تو خدا را دیدی، به ما نیز بنما چنان چه خود دیدی. گفت: من ندیدم. گفتند: ما ایمان نمی آوریم تا خدا را آشکار ببینیم. ایشان را صاعقه درگرفت و همه سوختند. موسی تنها ماند و گفت: یا رب! هفتاد مرد از بنی اسرائیل اختیار نمودم همه را سوختی و من با ایشان آمدم و تنها می روم، با قوم خود چه گویم و مرا کجا تصدیق کنند در این خبر، و اگر می خواستی، پیش از این من و ایشان را هلاک می کردی، آیا ما را هلاک می کنی به آن چه سفیهان ما کردند. خدا آنان را زنده گردانید و این خبرها که با تو گفتم نتوانی منکر شوی زیرا تورات و انجیل و زیور و فرقان به آن ناطق شده اند و اگر هرکه مرده زنده کند و اکمه و ابرص و مجانین را شفا بخشد پروردگار باشد همه اینها را باید پروردگار دانید چه می گویی ای نصرانی! جائلق گفت: حق می گویی و جز خدای تعالی پروردگاری نیست.

پس رو به رأس الجالوت فرمود: یا یهودی! تو را قسم می دهم به حقّ ده آیه که بر موسی بن عمران نازل شد، آیا خبر محمّد صلّی الله علیه و آله و امت او در تورات موجود است به این نحو که؛ هرگاه امت آخر پیروانش شترسوار بیایند و خداوند را

البعير يسبحون الرَّبَّ جَدًّا جَدًّا تَسْبِيحًا جَدِيدًا فِي الْكِنَائِسِ الْجَدِيدِ [فَلْيَفْرَحْ] فَيَفْرَحُ بَنُو إِسْرَائِيلَ إِلَيْهِمْ وَإِلَى مُلْكِهِمْ لِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُهُمْ فَإِنَّ بَأْيَدِهِمْ سِوْفًا يَنْتَقِمُونَ بِهَا مِنَ الْأُمَمِ الْكَافِرَةِ فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِ أَهْكَذَا هُوَ فِي التَّوْرَةِ مَكْتُوبٌ قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ نَعَمْ إِنَّا لَنَجِدُهُ كَذَلِكَ.

ثمَّ قَالَ لِلجَائِلِيقِ يَا نَصْرَانِي كَيْفَ عِلْمُكَ بِكِتَابِ شَعْيَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَعْرَفُهُ حَرْفًا حَرْفًا قَالَ لِهَمَّا أَعْرَفَانِ هَذَا مِنْ كَلَامِهِ يَا قَوْمِ إِنِّي رَأَيْتُ صُورَهُ رَاكِبِ الْحِمَارِ لَابَسًا جَلَابِيبَ النَّوْرِ وَرَأَيْتُ رَاكِبَ الْبَعِيرِ ضَوْءٌ مِثْلُ ضَوْءِ الْقَمَرِ فَقَالَا قَدْ قَالَ ذَلِكَ شَعْيَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا نَصْرَانِي هَلْ تَعْرِفُ فِي الْإِنْجِيلِ قَوْلَ عِيسَى إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رِبِّي وَمِ رَّبِّي وَ الْبَارْقَلِيطَا جَاءَ هُوَ الَّذِي يَشْهَدُ لِي بِالْحَقِّ كَمَا شَهِدْتَ لَهُ وَ هُوَ الَّذِي يَفْسِّرُ لَكُمْ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ الَّذِي يَبْدِئُ فَضَائِحَ الْأُمَمِ وَ هُوَ الَّذِي يَكْسِرُ عَمُودَ الْكُفْرِ فَقَالَ الْجَائِلِيقُ مَا ذَكَرْتَ شَيْئًا مِنَ الْإِنْجِيلِ إِلَّا وَ نَحْنُ مَقْرُونُونَ بِهِ فَقَالَ أَعْجَبُ هَذَا فِي الْإِنْجِيلِ ثَابِتًا يَا جَائِلِيقُ قَالَ نَعَمْ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا جَائِلِيقُ أَلَا تَخْبِرُنِي عَنِ الْإِنْجِيلِ الْأَوَّلِ حِينَ بَسِيَارَ بَسِيَارٍ تَسْبِيحُ گُویند تَسْبِيحِي جَدِيدٌ دَرِ كَنِيسَه هَائِي جَدِيدٌ، بَنِي إِسْرَائِيلَ بَائِدَ بِهِ سَوِي أَنَانِ وَ پَادشَاهِ أَنَانِ بَرُونَدِ تَا قَلْبِهَائِشَانِ آرَامِ گِیرِدِ، زَیْرَا أَنَانِ شَمَشِیرَهَائِي بِهِ دَسْتِ دَارِنَدِ كِهَ اَزِ كَافِرَانِ هَرَامَّتِ اِنْتِقَامِ مِی گِیرِنَدِ، آيَا اِنِ اِنِ دَرِ تَوْرَاتِ مَكْتُوبِ اسْتِ. رَأْسُ الْجَالُوتِ كَفَّتْ: آری دَرِ تَوْرَاتِ چَنِینِ اسْتِ، پَسِ بِهِ جَائِلِيقُ فَرَمُودِ: يَا نَصْرَانِي! عِلْمُ تَوْبِهِ كِتَابِ شَعْيَا چِگُونَه اسْتِ؟ كَفَّتْ: حَرْفٌ بِهِ حَرْفٌ مِی دَانِمِ. پَسِ بِهِ رَأْسُ الْجَالُوتِ وَ جَائِلِيقُ فَرَمُودِ: آيَا اِنِ اِنِ اَزِ كَلَامِ اَوْسْتِ كِهَ اِي قَوْمِ مِنْ صُورَتِ رَاكِبِ حِمَارٍ رَا دِیدِمُ كِهَ بِهِ پَارِچَه اِي اَزِ نُوْرِ پُوْشِیدَه بُوْدِ، اَنِ شَتْرَسُوَارِ رَا دِیدِمُ كِهَ نُوْرِشِ چُوْنِ نُوْرِ مَاهِ بُوْدِ؟ كَفَّتِنَدِ: رَاسْتِ اسْتِ شَعْيَا اِنِ سَخْنِ كَفْتُ.

حضرت فرمود: یا نصرانی! در انجیل خوانده ای که عیسی می گوید: من نزد پروردگار خود و شما می روم و فارقلیطا می آید و او به نفع من و به حقّ شهادت می دهد چنان چه برای او شهادت دادم و او تفسیر می کند برای شما همه چیز را و اوست که ظاهر می سازد رسوائی امت ها را و اوست که می شکند عمود کفر را. جاثلیق گفت: هرچه تو از انجیل می گویی ما به آن اقرار داریم. فرمود: این در انجیل هست؟! گفت: آری. فرمود: یا جاثلیق! به من نمی گویی که چون انجیل اوّل را گم کردند

افتقدتموه عند من وجدتموه و من وضع لكم هذا الإنجيل فقال له ما افتقدنا الإنجيل إلا يوماً واحداً حتى وجدناه غصاً طرياً فأخرجه إلينا يوحنا و متى فقال له الرضا عليه السلام ما أقل معرفتك بسنن الإنجيل و علمائه فإن كان هذا كما تزعم فلم اختلفتم في الإنجيل وإنما وقع الاختلاف في هذا الإنجيل الآدى في أيادكم اليوم فلو كان على العهد الأول لم تختلفوا فيه و لكنى مفيدك علم ذلك اعلم أنه لما افتقد الإنجيل الأول اجتمعت النصارى إلى علمائهم فقالوا لهم قتل عيسى ابن مريم عليه السلام و افتقدنا الإنجيل و أنتم العلماء فما عندكم؟

فقال لهم ألوفا و مرقابوس إن الإنجيل في صدورنا و نحن نخرجه إليكم سفراً سفراً في كل أحد فلا تحزنوا عليه و لا تخلوا الكنائس فاتاً سنتلوه عليكم في كل أحد سفراً سفراً حتى نجمعه كله فقعد ألوفا و مرقابوس و يوحنا و متى فوضعوا لكم هذا الإنجيل بعد ما افتقدتم الإنجيل الأول و إنما كان هؤلاء الأربعة تلاميذ تلاميذ الأولين أعلمت ذلك؟ فقال الجاثليق أما نزد چه کسی یافتید و این انجیل را چه کسی برای شما وضع کرد؟ گفت: ما انجیل را گم نکردیم مگر یک روز و آن را تروتازه یافتیم، یوحنا و متی آن را برای ما بیرون آوردند.

حضرت فرمود: چقدر به احوال انجیل کم اطلاع هستی، اگر چنان است که تو می گویی چرا اختلاف کردید در انجیل، اگر انجیل اول بود اختلاف نمی کردید و این اختلاف در این انجیلی است که امروز در دست شماست. اما من خبر آن با تو بگویم: بدان که چون انجیل اول گم شد، نصاری مجتمع شده، نزد علما آمدند و گفتند: عیسی بن مريم كشته شد و ما انجیل را گم کردیم، شما علما چه می گوید و چه تدبیری اندیشه می کنید؟

الوقا و مرقابوس گفتند: انجیل در سینه های ماست، سفر به سفر آن را برای شما در هر یکشنبه می گوئیم، غمگین نبوده و کنیسه ها را خالی مگذارید که هر یکشنبه یک سفر انجیل را خواهیم خواند تا تمام آن را جمع کنیم. الوقا و مرقابوس و یوحنا و متی این انجیل را وضع کردند بعد از گم کردن انجیل اول، و این چهار کس شاگرد شاگردان نخستین بودند، آیا این را می دانستی؟ جاثلیق گفت: نمی دانستم، اینک

هذا فلم أعلمه و قد علمته الآن و قد بان لي من فضل علمك بالإنجيل و سمعت أشياء مما علمته شهد قلبي أنها حق فاستزدت كثيرا من الفهم.

فقال له الرضا عليه السلام فكيف شهادة هؤلاء عندك قال جائزه هؤلاء علماء الإنجيل و كلما شهدوا به فهو حق.

قال الرضا عليه السلام للمأمون و من حضره من أهل بيته و من غيرهم اشهدوا عليه قالوا قد شهدنا ثم قال عليه السلام للجاثليق بحق الابن و أمه هل تعلم أن متى قال إن المسيح هو ابن داود بن إبراهيم بن إسحاق بن يعقوب بن يهوذا بن خضر بن مرقابوس في نسبه عيسى ابن مريم عليه السلام إنه كلمة الله أحلها في جسد الأدمي فصارت إنسانا و قال ألقا إن عيسى ابن مريم عليه السلام و أمه كانا إنسانين من لحم و دم فدخل فيها الروح القدس ثم أتك تقول من شهادة عيسى على نفسه حقا أقول لكم يا معشر الحواريين إنه لا يصعد إلى السماء إلا من نزل منها إلا ركب البعير خاتم الأنبياء فإنه يصعد إلى السماء و ينزل فما تقول في هذا القول قال الجاثليق هذا قول عيسى برايم روشن شد و دلم گواهی می دهد که تو حق می گویی؛ زیرا که علم تو به انجیل در کمال است و از تو فوایدی را شنیدم و مقاصدی را اخذ کردم.

حضرت فرمود: شهادت این چهار تن از علما نزد تو چه حال دارد؟ گفت: شهادت ایشان مقبول و مسموع است که علمای انجیل ند.

امام رضا عليه السلام به مأمون و حاضران فرمود:

گواه باشید. سپس به جاثلیق فرمود: به حق پسر و مادرش هیچ می دانی متى گفت: مسیح پسر داود بن ابراهیم بن اسحق بن یهوذا بن خضر بن مرقابوس گفت: عیسی بن مریم کلمه خدا است که او را خداوند در جسد آدم در آورد و به شکل آدم شد، الوقا گفت:

عیسی بن مریم و مادرش دو انسان بودند از گوشت و خون، پس داخل شد در ایشان روح القدس، حال تو می گویی که عیسی علیه السلام بر خود این شهادت داد و فرمود: حق است این که با شما می گویم ای حواریون که بالا نرود به آسمان مگر کسی که فرود آمده باشد از آسمان، مگر سوار شتر، خاتم پیغمبران که او بالا رود بر آسمان و فرود آید، چه می گویی در این سخن؟ جاثلیق گفت: این سخن عیسی است، منکر نمی شوم.

لا ننكره قال الرضا عليه السلام فما تقول في شهادة الوقا و مرقابوس و متى على عيسى و ما نسبوه إليه قال الجاثليق كذبوا على عيسى فقال الرضا عليه السلام يا قوم أليس قد زكاهم و شهد أنهم علماء الإنجيل و قولهم حقّ فقال الجاثليق يا عالم المسلمين أحبّ أن تعفيني من أمر هؤلاء قال الرضا عليه السلام فإنّا قد فعلنا سل يا نصرانيّ عمّا بدا لك قال الجاثليق ليسألك غيري فلا و حقّ المسيح ما ظننت أنّ في علماء المسلمين مثلك.

فالتفت الرضا عليه السلام إلى رأس الجالوت فقال له تسألني أو أسألك فقال بل أسألك و لست أقبل منك حجّة إلاّ من التّوراه أو من الإنجيل أو من زبور داود أو بما في صحف إبراهيم و موسى قال الرضا عليه السلام لا تقبل منّي حجّة إلاّ بما تنطق به التّوراه على لسان موسى بن عمران و الإنجيل على لسان عيسى ابن مريم و الزبور على لسان داود.

فقال رأس الجالوت من أين تثبت نبوّه محمّد صلّى الله عليه و آله قال الرضا عليه السلام شهد بنبوّته موسى بن عمران و عيسى ابن مريم و داود خليفه الله عزّ و جلّ في الأرض فقال له امام فرمود: چه می گویی در شهادت الوقا و مرقابوس و متى بر عيسى عليه السلام و آن چه به او نسبت دادند؟ جاثليق گفت: ایشان دروغ بستند بر عيسى عليه السلام.

فرمود: ای قوم! پیش از این ایشان را صادق و عادل دانست و گواهی داد که از علمای انجیل اند و قولشان حق است. گفت: ای عالم مسلمانان مرا از حرف این چندین معاف دار. فرمود: درگذشتیم پیرس ای نصرانی آن چه به خاطر می رسد.

جاثليق گفت: دیگری پیرسد، مرا بس است به حقّ مسیح که در علمای اسلام مانند تو ندیدم.

حضرت متوجه رأس الجالوت شد و فرمود:

تو می پرسی یا من از تو می پرسم؟ گفت: من می پرسم و از تو هیچ حجّتی را قبول نمی کنم مگر این که حجّت از تورات یا زبور داود علیه السلام یا از صحف ابراهیم و موسى بیاوری. حضرت فرمود: از من هیچ قبول مکن مگر آن چه را که تورات به زبان موسى بن عمران و انجیل به زبان عيسى بن مريم و زبور به زبان داود ناطق باشد.

رأس الجالوت گفت: از چه طریق نبوت محمّد صلّى الله عليه و آله ثابت می کنی. فرمود: چون موسى بن عمران، عيسى بن مريم و داود خليفه خدا در زمین به نبوت محمّد شهادت داده. پس گفت:

ثبت قول موسى بن عمران فقال له الرضا عليه السلام هل تعلم يا يهودي ان موسى اوصى بنى اسرائيل فقال لهم انه سيأتيكم نبي من اخوانكم فيه فصدقوا و منه فاسمعوا فهل تعلم ان لبنى اسرائيل اخوه غير ولد اسماعيل ان كنت تعرف قرابه اسرائيل من اسماعيل و السبب الذي بينهما من قبل ابراهيم عليه السلام.

فقال رأس الجالوت هذا قول موسى لا ندفعه فقال له الرضا عليه السلام هل جاءكم من اخوه بنى اسرائيل نبي غير محمد صلى الله عليه و آله قال لا قال الرضا عليه السلام ا و ليس قد صح هذا عندكم قال نعم و لكنني احب ان تصححه الي من التوراه.

فقال له الرضا عليه السلام هل تنكر ان التوراه تقول لكم جاء النور من قبل طور سيناء و اضاء لنا من جبل ساعير و استعلن علينا من جبل فاران قال رأس الجالوت اعرف هذه الكلمات و ما اعرف تفسيرها قال الرضا عليه السلام انا اخبرك به اما قوله جاء التور من قبل طور سيناء فذلك وحي الله تبارك و تعالي الذي انزله على موسى عليه السلام على جبل طور سيناء و اما قوله و اضاء لنا ثابت كن قول موسى عليه السلام را. امام رضا عليه السلام فرمود: اي يهودي! آيا مي داني موسى بن عمران وصيت کرد به بنى اسرائيل و گفت: به زودي پيغمبري از برادران شما بياید، او را تصديق كنيد و قول او را بشنويد، هيچ برادري براي بنى اسرائيل غير اولاد اسماعيل مي شناسي اگر نسبت اسرائيل را با اسماعيل از جانب ابراهيم عليه السلام بداني.

گفت: اين قول موسى عليه السلام است و منكر نيستم، حضرت فرمود: هيچ پيغمبري از برادران بنى اسرائيل غير محمد صلى الله عليه و آله آمده است؟ گفت: نه! حضرت فرمود: آيا اين صحيح است؟ گفت: آري صحيح است و مي خواهم مدعا را در تورات براي من باز کرده و ثابت گرداني.

امام رضا عليه السلام فرمود: آيا منكر اين هستي كه در تورات آمده است: «نور از كوه طور سينا آمد و از كوه ساعير بر ما درخشيد و از كوه فاران بر ما آشكار گرديد»؟ رأس الجالوت گفت: اين كلمات را مي دانم و تفسيرش را نمي دانم. امام رضا عليه السلام فرمود: من خبر مي دهم تو را، اما اين كه نور از كوه طور سينا آمد، اشاره است به وحي خداوند كه در كوه طور سيناء بر موسى عليه السلام نازل شد و اما آن كه گفت: روشن شد براي ما

من جبل ساعیر فهو الجبل الذی أوحى الله عزّ وجلّ إلى عیسی ابن مریم علیه السّلام و هو علیه و أمّا قوله و استعلن علينا من جبل فاران فذاک جبل من جبال مکّه بینہ و بینہا یوم و قال شعیاء النّبیّ علیه السّلام فیما تقول أنت و أصحابک فی التّوراه رأیت راکبین أضواء [لهم] لهما الأرض أحدهما علی حمار و الآخر علی جمل فمن راکب الحمار و من راکب الجمل قال رأس الجالوت لا أعرفهما فخبّرنی بهما قال أمّا راکب الحمار فعیسی علیه السّلام و أمّا راکب الجمل فمحمّد صلّی الله علیه و آله أنتکر هذا من التّوراه قال لا ما أنکره.

ثمّ قال الرّضا علیه السّلام هل تعرف حیقوق النّبیّ علیه السّلام قال نعم إتی به لعارف قال فإنّه قال و کتابکم ینطق به جاء الله تعالی بالبیان من جبل فاران و امتلأت السّماوات من تسبیح أحمد و أمّته یحمل خیلہ فی البحر کما یحمل فی البرّ یأتینا بکتاب جدید بعد خراب بیت المقدس یعنی بالکتاب الفرقان أتعرف هذا و تؤمن به قال رأس الجالوت قد قال ذلك حیقوق النّبیّ علیه السّلام و لا ننکر قوله. قال الرّضا علیه السّلام فقد قال داود فی زبورہ و أنت تقرّوه اللّهمّ از کوه ساعیر، کوهی که خداوند در آن جا به عیسی علیه السّلام وحی فرستاد. اما آن که گفت: عیان شد بر ما از کوه فاران، آن کوهی از کوه های مکّه است و یک روز راه (فاصله زمانی) دارد.

و شعیای نبی گفت: بنابر قول تو و اصحابت در تورات گفته: دو سوار را می بینم که زمین بر ایشان می درخشد و یکی از آنان سوار بر حمار و دیگری سوار بر شتر است، سوار بر شتر و حمار کیست؟ رأس الجالوت گفت: نمی دانم تو بگو کیستند؟! فرمود: راکب حمار عیسی علیه السّلام و راکب جمل محمد صلّی الله علیه و آله است، این که خواندم اقرار داری که در تورات است؟! گفت: آری.

سپس فرمود: حیقوق نبی را می شناسی؟! گفت: آری، فرمود: او گفته و کتاب شما با کتاب او بنابر اختلاف نسخ به آن ناطق است که خدا بیان را از کوه فاران آورد و آسمان ها از تسبیح محمد و امّتش پر شده و سوارانش را بر دریا و خشکی سوار می کند، برای ما کتاب تازه بعد از خراب شدن بیت المقدس آورد و مراد از کتاب تازه قرآن است. آیا حیقوق نبی این گفته و به آن تصدیق می کنی؟! رأس الجالوت گفت: آری. حیقوق نبی این گفت و منکر نیستم. حضرت فرمود: همانا داود علیه السّلام در زبور خود گفته و تو آن را می خوانی

ابعث مقيم السنه بعد الفتره فهل تعرف نبيا أقام السنه بعد الفتره غير محمد صلى الله عليه وآله قال رأس الجالوت هذا قول داود نعرفه و لا ننكر و لكن عنى بذلك عيسى و أيامه هى الفتره.

قال له الرضا عليه السلام جهلت إن عيسى عليه السلام لم يخالف السنه و كان موافقا لسنه التوراه حتى رفعه الله إليه و فى الإنجيل مكتوب أن ابن البره ذاهب و البارقليطا جاء من بعده و هو الذى يحفظ الأصار و يفسر لكم كل شىء و يشهد لى كما شهدت له أنا جئتكم بالأمثال و هو يأتىكم بالتأويل أتؤمن بهذا فى الإنجيل.

قال نعم.

فقال له الرضا عليه السلام يا رأس الجالوت أسألك عن نبيك موسى بن عمران عليه السلام فقال سل.

قال ما الحجّه على أن موسى ثبتت نبوته قال اليهودي إنه جاء بما لم يجئ به أحد من الأنبياء قبله قال له مثل ما ذا قال مثل فلق البحر و قلبه العصا حيّه تسعى و ضرب به الحجر فانفجرت منه العيون و إخراج يده بيضاء للنّاطرين و علامات خدایا آن كه سنت را بعد از فترت برپا می كند مبعوث كن، آیا پیغمبری غير محمد صلى الله عليه وآله می شناسی كه سنت را بعد از فترت برپا كند؟ گفت: آن چه گفتمی قول داود عليه السلام است و منكر نيستم، اما مراد از آن عيسى عليه السلام است و ایام او روزگار فترت بود. حضرت فرمود: غلط گفتمی عيسى سنتی مخالف نیاورد و سنت او با سنت تورات موافق بود تا آن زمان كه خدا او را به آسمان برد و در انجيل آمده كه «پسر زن نيكوكار می رود و فارقليطا خواهد آمد و او سختی ها را آسان كرده و همه چیز را برایتان تفسير می كند، همان طور كه من برای او شهادت می دهم او نیز برای من شهادت می دهد، من امثال را برای شما آوردم و او تأویل را برایتان خواهد آورد» این در انجيل هست و به آن ایمان داری؟! گفت: آری منكر نيستيم. حضرت فرمود:

ای رأس الجالوت! خبر پیغمبرت از تو می پرسم.

گفت: بپرس. فرمود: چه حجّت داری بر نبوت موسى عليه السلام؟ يهودی گفت: كاری چند كرد كه هيچ پیغمبری پیش از او نكرده بود، فرمود:

مثل چه؟ گفت: مثل شكافتن دریا، مار شدن عصا بر دست او، پدید آمدن چشمه ها از سنگ چون عصا را بر او زد و يد بيضا و ديگر آیات

ص: 255

لا يقدر الخلق على مثلها قال له الرضا عليه السلام صدقت في أنه كانت حجته على نبوته أنه جاء بما لا يقدر الخلق على مثله أفليس كل من ادعى أنه نبي ثم جاء بما لا يقدر الخلق على مثله وجب عليكم تصديقه قال لا لأن موسى عليه السلام لم يكن له نظير لمكانه من ربه و قربه منه و لا يجب علينا الإقرار بنبوه من ادعاها حتى يأتي من الأعلام بمثل ما جاء به فقال الرضا عليه السلام فكيف أقرتم بالأنبياء الذين كانوا قبل موسى عليه السلام و لم يفلقوا البحر و لم يفجروا من الحجر اثنتي عشرة عينا و لم يخرجوا أيديهم مثل إخراج موسى يده بيضاء و لم يقلبوا العصا حيّه تسعى قال اليهودي قد خبرت أنك أنه متى ما جاءوا على نبوتهم من الآيات بما لا يقدر الخلق على مثله و لو جاءوا بما لم يحيى به موسى أو كان على غير ما جاء به موسى وجب تصديقهم.

قال له الرضا عليه السلام يا رأس الجالوت فما يمنعك من الإقرار بعيسى ابن مريم و قد كان يحيى الموتى و يبرئ الأكمه و الأبرص و يخلق من الطين كهيئة الطير ثم ينفخ فيه فيكون طيرا بإذن الله تعالى قال كه خلق بر مثل آن قادر نیستند. حضرت فرمود:

راست گفتمی که آن افعال حجت است بر نبوت او؛ زیرا که خلق بر آن قادر نیستند. پس هرکه دعوی نبوت کند و ظاهر سازد کاری چند که خلق بر آن قادر نباشند واجب است بر شما که او را تصدیق کنید. گفت: نه، زیرا که موسی علیه السلام را نظیری نبود از راه منزلت و قربی که به پروردگار خود داشت و بر ما واجب نیست که اقرار کنیم به هرکه دعوی نبوت کند تا از نشانه ها مثل آن چه برای موسی علیه السلام بود بیاورد، حضرت فرمود: پس چگونه اقرار به انبیاء که قبل از موسی آمدند دارید در حالی که ایشان دریا نشکافتند و از سنگ به عصا دوازده چشمه پدید نیاوردند و ید بیضا ظاهر نساختند و عصا مار و اژدها نکردند. یهودی گفت من خود با تو گفتم که هر پیغمبر که بر نبوت خود علامات آورد که خلق بر آن قادر نباشند او را تصدیق کنیم و به او اقرار و ایمان آوریم هر چند آن علامات و آیات که موسی علیه السلام آورد، نیاورد.

امام رضا علیه السلام فرمود: ای رأس الجالوت! پس چرا اقرار به عیسی بن مریم علیهما السلام نکنی و او مرده زنده می کرد و اکمه و ابرص شفا می داد و از گل صورت مرغ می ساخت، پس در او می دمید به اذن خدا و مرغ طایر می شد؟

رأس الجالوت يقال إنه فعل ذلك و لم نشهده قال الرضا عليه السلام أ رأيت ما جاء به موسى من الآيات شاهده أ ليس إنما جاءت الأخبار من ثقات أصحاب موسى أنه فعل ذلك قال بلى قال فكذلك أيضا أتتكم الأخبار المتواتره بما فعل عيسى ابن مريم عليه السلام فكيف صدقتم بموسى و لم تصدقوا بعيسى فلم يحر جوابا.

قال الرضا عليه السلام و كذلك أمر محمد صلى الله عليه و آله و ما جاء به و أمر كل نبي بعثه الله و من آياته أنه كان يتيما فقيرا راعيا أجيرا لم يتعلم كتابا و لم يختلف إلى معلم ثم جاء بالقرآن الذي فيه قصص الأنبياء و أخبارهم حرفا حرفا و أخبار من مضى و من بقى إلى يوم القيامة ثم كان يخبرهم بأسرارهم و ما يعملون في بيوتهم و جاء بآيات كثيره لا تحصي قال رأس الجالوت لم يصح عندنا خبر عيسى و لا خبر محمد صلى الله عليه و آله و لا يجوز لنا أن نقرّ لهما بما لا يصح قال الرضا عليه السلام فالشاهد الذي شهد لعيسى و لمحمد صلى الله عليه و آله شاهد زور فلم يحر جوابا ثم دعا عليه السلام بالهربد الأكبر فقال له الرضا عليه السلام أخبرني عن زردهشت الذي تزعم أنه نبي ما رأس الجالوت گفت: این ها کرد و ما حاضر نبودیم و ندیدیم. حضرت فرمود: مگر آن چه موسى عليه السلام آورد دیدی و حاضر بودی یا خبر آن از اصحاب امین موسى عليه السلام شنیدی؟! گفت:

آری خبر آن شنیدم. فرمود: خبرهای متواتر نیز شنیدی به معجزاتی که عيسى آورده چرا نگرويدی و حال یکسان است؟ در ماند و جواب نگفت. حضرت فرمود: هم چنین است امر محمد صلى الله عليه و آله و سایر پیغمبران که از جانب خدا مبعوث شد. از جمله آیات محمد صلى الله عليه و آله این بود که یتیمی فقیر بود و چوپانی می کرد و اجرت می گرفت و نزد معلمی نرفته بود و این قرآن را آورد که قصه های پیامبران و اخبار ایشان و گذشتگان و آیندگان تا قیامت در آن مسطور است، مردم را خبر می داد به اسرار ایشان و آن چه می کردند در خانه ها، آیات و معجزات بیش از احصا آورد. رأس الجالوت گفت: خبر عيسى عليه السلام و خبر محمد صلى الله عليه و آله هیچ یک نزد ما ثابت نگشت و تا امری ثابت نگردد اقرار نکنیم.

حضرت فرمود: پس دروغ گفتند این گواهان که گواهی دادند برای عيسى و محمد علیهما السلام، جواب نگفت. سپس حضرت هربد اکبر را خواند و فرمود:

حجّت خود بر نبوت زرتشت را به من بگو.

حجتک علی نبوتہ قال إني بما لم يأتنا أحد قبله و لم نشهده و لكن الأخبار من أسلافنا وردت علينا بأنه أحل لنا ما لم يحله غيره فاتبعناه قال أفليس إنما أتتكم الأخبار فاتبعتموه قال بلى قال فكذلك سائر الأمم السالفه أتتهم الأخبار بما أتى به النبيون و أتى به موسى و عيسى و محمد صلى الله عليه و آله فما عذرکم فی ترک الإقرار لهم إذ كنتم إنما أقررتم بزردهشت من قبل الأخبار المتواتره بأنه جاء بما لم يجئ به غيره فانقطع الهربذ مكانه.

فقال الرضا عليه السلام يا قوم إن كان فيكم أحد يخالف الإسلام و أراد أن يسأل فليسأل غير محتشم فقام إليه عمران الصابي و كان واحدا من المتكلمين.

فقال يا عالم الناس لو لا- أتك دعوت إلى مسألتك لم أقدم عليك بالمسائل فلقد دخلت بالكوفه و البصره و الشام و الجزيره و لقيت المتكلمين فلم أقع على أحد يثبت لى واحدا ليس غيره قائما بوحدايته أفتأذن لى أن أسألك قال الرضا عليه السلام إن كان فى الجماعه عمران الصابى فأنت هو قال أنا هو قال سل يا كفت: معجزاتى آورد كه پیش از او كسى نیاورده و ما او را ندیدیم ولیکن اخبار او از اسلاف خود شنیدیم كه او برای ما حلال كرد آن چه را كه غير او حلال نكرده بود. فرمود:

خبرى شنیده و تابع گشتید؟ گفتند: بلى! فرمود: سایر امت های گذشته نیز خبر انبیا و معجزات ایشان شنیدند، و اقرار كردند، شما به چه عذرى اقرار به ایشان نمى كنید، چراكه اقرار به زرتشت از راه خبر متواتر و نقل مردم مى كنید و حال يكسان است؟ هربذ ساكت شد.

حضرت فرمود: ای قوم! اگر كسى در میان شما مخالف اسلام هست و هرسوالی دارد پرسد و شرم و حیا را کنار بگذارد. عمران صابى یکی از متكلمين برخاست و گفت: ای عالم مردمان! اگر ما را به سؤال خود دعوت نمى نمودى جرأت بر سؤال از تو نمى كردیم. من به بصره و شام و جزيره سفر کرده و با متكلمين و علما ملاقات نموده و به كسى نرسیدم كه برایم ثابت گرداند كه قدیم اولی است قائم به وحدانیت خویش است و جز او نیست، اذن مى دهی از تو پرسم. حضرت فرمود: اگر در میان این جماعت عمران صابى هست آن تویی.

گفت: بلى من عمران صابى ام. فرمود: پرس ای

عمران و عليك بالنصفه وإياك و الخطل و الجور فقال و الله يا سيدي ما أريد إلا أن تثبت لي شيئاً أتعلق به فلا أجوزه.

قال سل عمّا بدا لك فاذحم الناس و انضمّ بعضهم إلى بعض فقال عمران الصّابي أخبرني عن الكائن الأوّل و عمّا خلق فقال له سألت فافهم أمّا الواحد فلم يزل واحداً كائناً لا شيء معه بلا حدود و لا أعراض و لا يزال كذلك ثمّ خلق خلقاً مبتدعاً مختلفاً بأعراض و حدود مختلفة لا في شيء أقامه و لا في شيء حدّه و لا على شيء حداه و مثله له فجعل الخلق من بعد ذلك صفوه و غير صفوه و اختلافاً و اتلافاً و ألواناً و ذوقاً و طعماً لا لحاجه كانت منه إلى ذلك و لا لفضل منزله لم يبلغها إلاّ به و لا [أرى] رأى لنفسه فيما خلق زياده و لا نقصاناً تعقل هذا يا عمران؟

قال نعم و الله يا سيدي قال و اعلم يا عمران أنّه لو كان خلق ما خلق لحاجه لم يخلق إلاّ من يستعين به على حاجته لكان ينبغي أن يخلق أضعاف ما خلق لأنّ الأعوان كلّما كثروا كان صاحبهم أقوى و الحاجه يا عمران لا يسعها لأنّه كان لم عمران و انصاف نكه دار و از باطل بپرهيز. گفت:

و الله يا سيدي كه من غير اين قصدي ندارم كه ثابت كني تا از آن درنگذرم. فرمود: بپرس هرچه به خاطرت مي رسد. مردم جمع شدند، عمران گفت: به من بگو اولين موجود چه بود؟ فرمود:

پرسیدی پس دقت کن، واحد همیشه واحد بوده و با او چیزی نبود، بی حدود و بی اعراض و پیوسته چنین بود بعد از آن بیافرید خلقی نو، مختلف به اعراض و حدود، در چیزی او را برپا نداشت و در او چیزی معین نساخت و بر چیزی او را مثل نگردانید، پس خلق را بعد از آن جعل نمود به صور مختلف، خالص و ناخالص، مختلف و یکسان، به رنگها و طعمهای متفاوت، نه از روی نیاز به آن ها و برای علوّ قدر و فضل مرتبه که بدون آن خلق به آن پایه نرسد و نه از آن جهت که آن خلق مصدر زیاده و نقصان در او گردد، ای عمران در این که گفتم تعقل کن. گفت: یا سیّدی تعقل کردم.

فرمود: بدان ای عمران! اگر خداوند برای احتیاج نیاز و با هدف استعانت از اشیاء آنها را خلق می کرد و از ایشان نصرت می طلبید، پس بایستی اضعاف این بیافریند که اعوان هرچند بیشتر باشد کس قوی تر گردد، ای عمران! خداوند گنجایش ندارد که محتاج باشد

یحدث من الخلق شيئاً إلا حدثت فيه حاجة أخرى و لذلك أقول لم يخلق الخلق لحاجة و لكن نقل بالخلق الحوائج بعضهم إلى بعض و فضّل بعضهم على بعض بلا حاجة منه إلى من فضّل و لا نعمة منه على من أذلّ فلهذا خلق.

قال عمران يا سيّدي هل كان الكائن معلوما في نفسه عند نفسه قال الرضا عليه السلام إنّما يكون المعلمه بالشّيء لِنفي خلافه و ليكون الشّيء نفسه بما نفي عنه موجودا و لم يكن هناك شيء يخالفه فتدعوه الحاجة إلى نفي ذلك الشّيء عن نفسه بتحديد ما علم منها أفهمت يا عمران قال نعم و الله يا سيّدي فأخبرني بأيّ شيء علم ما علم أ بضمير أم بغير ذلك.

قال الرضا عليه السلام أ رأيت إذا علم بضمير هل يجد بداً من أن يجعل لذلك الضمير حداً تنتهي إليه المعرفة قال عمران لا بدّ من ذلك قال الرضا عليه السلام فما ذلك الصّميم فانقطع و لم يحر جواباً قال الرضا عليه السلام لا بأس إن سألتك عن الضمير نفسه تعرفه بضمير آخر فإن قلت نعم أفسدت عليك قولك و دعواك يا عمران أليس ينبغي أن دليل خلق رفع نیاز بوده که در این صورت صاحب حاجت بوده و خلق را برای رفع نیاز آفریده و یا با این خلق حاجت ها را از بعضی به بعضی نقل داد و بعضی را بر بعضی تفضیل داد بدون نیاز به شخص برتر یا این که بخواهد از زیر دست انتقام بگیرد.

عمران گفت: یا سیّدی! آیا موجودات در نفس او معلوم بود؟ فرمود: دانستن چیزی برای نفي خلاف اوست و از برای آن که این چیز خودش به نفي خلاف موجود باشد و آن جا چیزی نبود مخالف او که محتاج شود به نفي آن از نفس خود، به تعیین آن چه از آن می داند، آیا فهمیدی ای عمران؟! گفت: آری و الله یا سیّدی. پس به من بگو به چه چیز دانست آن چه را دانست، به اندیشه و ضمیر یا به غیر آن؟

حضرت فرمود: به من بگو اگر او اشیا به ضمیر داند هیچ چاره از آن می یابی که ضمیر را حدی باشد که به آن منتهی شود و معرفت ناچار است از آن، آن ضمیر چه خواهد بود؟ عمران جوابی نگفت. حضرت فرمود: غم نیست اگر ما از تو پرسیم از آن ضمیر که آیا او را به ضمیر دیگر می داند که اگر بگویی آری فاسد کرده باشی بر خود قول دعوی خود را. ای عمران! شایسته

تعلم أنّ الواحد ليس يوصف بضمير و ليس يقال له أكثر من فعل و عمل و صنع و ليس يتوهم منه مذاهب و تجزیه کمذاهب المخلوقين و تجزيتهم فاعقل ذلك و ابن عليه ما علمت صوابا قال عمران يا سيدي ألا تخبرني عن حدود خلقه كيف هي و ما معانيها و على كم نوع يكون قال قد سألت فاعلم أنّ حدود خلقه على سته أنواع ملموس و موزون و منظور إليه و ما لا ذوق له و هو الروح و منها منظور إليه و ليس له وزن و لا لمس و لا حس و لا لون و لا ذوق و التقدير و الأعراض و الصور و الطول و العرض و منها العمل و الحركات التي تصنع الأشياء و عملها و تغييرها من حال إلى حال و تزيدها و تنقصها فأما الأعمال و الحركات فإنها تنطلق لأنه لا وقت لها أكثر من قدر ما يحتاج إليه فإذا فرغ من الشيء انطلق بالحركة و بقي الأثر و يجري مجرى الكلام الذي يذهب و يبقى أثره.

قال عمران يا سيدي ألا تخبرني عن الخالق إذا كان واحدا لا شيء غيره و لا شيء معه أليس قد تغير بخلقه الخلق قال ليست كه بداني واحد به ضمير وصف نمی شود و برای او زیاده از فعل و عمل و صنع نتوان گفت، همچون مخلوقین برای او جهات و اجزاء مختلف قابل تصور نیست، این را خوب بفهم و دانسته های صحیح خود را بر آن اساس قرار بده. عمران گفت: ای سیّدی! ما از حدود خلق او و معانی و انواع آن آگاه می کنی؟ فرمود: خوب دقت کن تا بفهمی، حدود خلق او بر شش نوع است، لمس کردنی، وزن کردنی، دیدنی، آن چه که دیده نشود که همان روح است، آن چه که دیدنی است ولی وزن ندارد و قابل لمس نیست، رنگ ندارد و قابل چشیدن نیست، اندازه و عرض و صورت و طول و عرض ندارد که عمل و حرکاتی است که اشیاء را می سازد و از حالی به حال دیگر تغییرش می دهد و زیاد و کم می کند، اعمال و حرکات می روند و زمانی بیشتر از آنچه برای آنها نیاز بوده ندارند، چون خلاصی از آن فعل صورت گیرد، نیست شده و اثرش باقی بماند، این جاری مجری کلام است که می رود و اثرش باقی می ماند.

عمران گفت: اگر خالق واحد باشد و چیزی غیر از او و به همراهش نباشد آیا خلقت خلق خود تغییری می کند؟ حضرت فرمود: خدا

له الرضا عليه السلام قدِيم لم يتغيّر عزّ وجلّ بخلقه الخلق و لكنّ الخلق يتغيّر بتغيّره قال عمران يا سيّدي فبأى شيء عرفناه قال بغيره قال فأى شيء غيره قال الرضا عليه السلام مشيئته و اسمه و صفته و ما أشبه ذلك و كلّ ذلك محدث مخلوق مدبّر.

قال عمران يا سيّدي فأى شيء هو قال هو نور بمعنى أنّه هاد خلقه من أهل السّماء و أهل الأرض و ليس لك على أكثر من توحيدى إيّاه.

قال عمران يا سيّدي أليس قد كان ساكتا قبل الخلق لا ينطق ثمّ نطق قال الرضا عليه السلام لا يكون السّكوت إلّا عن نطق قبله و المثل في ذلك أنّه لا يقال للسّراج هو ساكت لا ينطق و لا يقال إنّ السّراج ليضئ فيما يريد أن يفعل بنا لأنّ الصّوء من السّراج ليس بفعل منه و لا كون و إنّما هو ليس شيء غيره فلمّا استضاء لنا قلنا قد أضاء لنا حتّى استضاءنا به فهذا تستبصر أمرك قال عمران يا سيّدي فإنّ الذي كان عندي أنّ الكائن قد تغيّر في فعله عن حاله بخلقه الخلق قال الرضا عليه السلام أحلت يا عمران في قولك إنّ الكائن يتغيّر في وجهه، با خلقت خلائق تغيّر نمی کند، خلائق با تغییراتی که خدا ایجاد می کند تغییر می کنند.

گفت: خدا را با چه چیز شناخته ایم؟ فرمود: با چیزی غیر از او، گفت: غیر او چیست؟ فرمود:

مشيئت، اسم و صفت او و هرچیز دیگر شبیه اینها که همگی مخلوق، حادث و تدبیرشده خدایند.

گفت: او چیست؟ فرمود: نور است و مخلوقات خود را از اهل آسمان و زمین هدایت می کند و غیر از بیان و اثبات وحدانیت او چیز دیگری بر من واجب نیست.

گفت: چنین نبوده که قبل از آفرینش ساکت بوده و سپس به نطق آمده؟ فرمود: سکوت جایی است که قبلا نطقی بوده، به عنوان مثال به چراغ ساکت گفته نمی شود و نمی توان گفت: چراغ درخشید، زیرا نور و درخشش کار و وجودی از چراغ نیستند و فعل چراغ محسوب نمی شوند و خود چیزی جز نور نیستند، هنگامی که ما را روشنی می بخشد گوئیم برای ما روشن شد و توبه آن روشنی امر خود را می یابی و بینا می گردی. گفت: گمان کردم خالق با خلق و تغییر در کارش از حالت خود دگرگون می شود.

حضرت فرمود: سخن محالی گفتمی موجود تغییر نمی کند مگر این که چیزی آن را تغییر

من الوجوه حتّى يصيب الدّات منه ما يغيّره يا عمران هل تجد النّار تغيّرها تغيّر نفسها و هل تجد الحراره تحرق نفسها أو هل رأيت بصيرا قَطّ رأى بصره قال عمران لم أر هذا إلاّ أن تخبرنى يا سيّدى أ هو فى الخلق أم الخلق فيه قال الرّضا عليه السّلام أجلّ يا عمران عن ذلك ليس هو فى الخلق ولا الخلق فيه تعالى عن ذلك و ساء علمك ما تعرفه و لا قوّه إلاّ باللّه أخبرنى عن المرآه أنت فيها أم هى فىك فإن كان ليس واحد منكما فى صاحبه فبأى شىء استدلت بها على نفسك يا عمران قال بضوء بينى و بينها قال الرّضا عليه السّلام هل ترى من ذلك الضّوء فى المرآه أكثر ممّا تراه فى عينك قال نعم قال الرّضا عليه السّلام فأرنا فلم يحر جوابا قال فلا أرى التّور إلاّ و قد دلّك و دلّ المرآه على أنفسكما من غير أن يكون فى واحد منكما و لهذا أمثال كثيره غير هذا لا يجد الجاهل فيها مقالا و لله المثل الأعلى.

ثمّ التفت إلى المأمون فقال الصّلاه قد حضرت فقال عمران يا سيّدى لا تقطع علىّ مسألتى فقد رقّ قلبى قال الرّضا عليه السّلام نصلىّ دهد، آیا دیده ای که تغییراتش آن را تغییر دهد؟ آیا دیده ای که حرارت خودش را بسوزاند، آیا دیده ای که شخص بینا بینائی خود را ببیند؟ عمران گفت: ندیده ام، مرا خبر ده که او در مخلوقات است یا مخلوقات در اویند؟ حضرت فرمود: او برتر از اینهاست، نه او در مخلوقات بوده نه مخلوقات در او بوده، برتر از این حالت است، به حول و قوه الهی برایت توضیح خواهم داد، اینک بگو تو در آینه هستی یا آینه در تو؟ اگر هیچ کدام در دیگری نیستید پس چگونه خودت را در آینه می بینی؟ عمران گفت: به نوری که بین من و آن هست. حضرت فرمود: آیا آن نور را بیشتر از آن چه در چشم خود می بینی در آینه می بینی؟ عمران گفت:

بله، حضرت فرمود: نشانش بده. عمران جوابی نداد، حضرت فرمود: از نظر من، نور بدون این که در یکی از شما دو تا باشد، تو و آینه را به خودتان نشان داده، برای این موضوع مثالهای دیگری هست که جاهل را در آنها راهی نیست، و برای خداوند مثل اعلى است.

حضرت روی به مأمون نمود و فرمود: وقت نماز شده، عمران گفت: سؤالم را قطع نکن دلم نرم شده. فرمود: نماز می گزاریم و باز

و نعود فنهض و نهض المأمون فصلی الرضا علیه السلام داخلا و صلی الناس خارجا خلف محمد بن جعفر ثم خرجا فعاد الرضا إلى مجلسه و دعا بعمران فقال سل يا عمران قال يا سيدي ألا تخبرني عن الله عز و جل هل يوحد بحقيقه أو يوحد بوصف؟

قال الرضا عليه السلام إن الله المبدئ الواحد الكائن الأول لم يزل واحدا لا شيء معه فردا لا ثاني معه لا معلوما ولا مجهولا ولا محكما ولا متشابها ولا مذكورا ولا منسيا ولا شيئا يقع عليه اسم شيء من الأشياء غيره ولا من وقت كان ولا إلى وقت يكون ولا بشيء قام ولا إلى شيء يقوم ولا إلى شيء استند ولا في شيء استكنّ و ذلك كله قبل الخلق إذ لا شيء غيره و ما أوقعت عليه من الكل فهي صفات محدثه و ترجمه يفهم بها من فهم.

و اعلم أنّ الإبداع و المشيئة و الإرادة معناها واحد و أسماؤها ثلاثة و كان أول إبداعه و إرادته و مشيئته الحروف التي جعلها أصلا لكل شيء و دليلا على كل مدرک و فاصلا لكل مشكل و بتلك می گردیم، مأمون نیز از جای برخاست، حضرت در داخل نماز خواندند و مردم به امامت محمد بن جعفر در بیرون نماز گزارند، حضرت برگشتند و عمران را فراخوانده و فرمودند: سؤالهايت را عنوان کن، گفت: یکتایی خدا به حقیقت درک می شود یا به وصف؟ حضرت فرمود: خداوندی که یکتایی را ایجاد کرده، از اول بوده و یکتا بوده، بدون این که چیزی همراهش باشد، دومی ندارد، معلوم و مجهول نیست، محکم و متشابه نیست، نه در یادهاست و نه فراموش شده، چیز دیگری نیست که نام چیز دیگری غیر از اشیاء بر او نهاده شود، چنین نیست که از زمان خاصی موجود شده و تا وقت معینی باشد، قائم به چیز دیگری نبوده و تا مرز چیز دیگری برپا نیست، به چیزی تکیه نکرده و در چیزی پنهان نشده، اینها همه قبل از خلقت خلق است، چیزی غیر از خودش نبوده و هرصفتی بر او قرار دهی همگی حادث و ترجمانی است که موجب فهمیدن می شود.

إبداع، مشيئة و اراده سه اسم برای یک چیز هستند، اول ابداع، اراده و مشيئة او حرفی بود که آنها را اصل هرچیزی قرار داد و بر هر مدرک، راهنمایی و بر هرامر مشتبهی، روشنگری نمود، با آن حروف هرچیز؛ اعم از حق و باطل،

الحروف تفریق کلاً شیء من اسم حق و باطل أو فعل أو مفعول أو معنى أو غير معنى و علیها اجتمعت الأمور کلاً و لم يجعل للحروف فی إبداعه لها معنى غير أنفسها تنهاهی و لا وجود لها لأنها مبدعه بالإبداع و التّور فی هذا الموضوع أول فعل الله الّذی هو نور السّماوات و الأرض و الحروف هی المفعول بذلک الفعل و هی الحروف الّتی علیها مدار الكلام و العبادات کلاً من الله عزّ و جلّ [علیها] علمها خلقه و هی ثلاثه و ثلاثون حرفاً فمنها ثمانیه و عشرون حرفاً تدلّ علی لغات العربیّه و من الثّمانیه و العشرين اثنان و عشرون حرفاً تدلّ علی لغات السّریانیّه و العبرانیّه و منها خمسہ أحرف متحرّفه فی سائر اللّغات من العجم و الأقالیم و اللّغات کلاً و هی خمسہ أحرف تحرّفت من الثّمانیه و العشرين حرفاً من اللّغات فصارت الحروف ثلاثه و ثلاثین حرفاً فأما الخمسہ المختلفه [فیتجحجح] فیحجج لا یجوز ذکرها أكثر ممّا ذکرناه ثمّ جعل الحروف بعد إحصائها و إحکام عدّتها فعلاً منه کقوله عزّ و جلّ کن فیکون و کن فعل و مفعول، معنى و غیر معنى، از هم جدا و شناخته می شود و همه این امور بر آنها جمع شده است و در آفرینش این حروف برای آنها معنای متناهی و وجودی غیر از نفس آنها قرار نداد، زیرا آنها با ابداع به وجود آمده اند و نور در این جا اولین فعل خداست، خدایی که خود نور آسمانها و زمین است و حروف از آن فعل به فعلیت رسیده اند، حروفی که اساس گفتار بر آنهاست و همه عبارات از خداوند است که خداوند به خلق خود آموخته است، این حروف سی و سه حرف هستند، بیست و هشت حرف از آنها نشانگر زبانهای عربی است و از بیست و هشت حرف، بیست و دو حرف نشانگر زبانهای سریانی و عبری است و از میان آنها پنج حرف در سائر زبانهای عجم در مناطق مختلف متفرق است و اینها پنج حرف هستند که از بیست و هشت حرف جدا شده اند، پس حروف سی و سه حرف شد و این پنج حرف به دلایلی است که بیش از آن چه گفتیم جایز نیست ذکر شود، سپس حروف را بعد از احصاء و شمردن آنها فعل خود نمود، مثل کلام خداوند که فرمود: «موجود شو، موجود می شود» کن صفت خداست و آن چه از آن ایجاد می شود، مصنوع

منه صنع و ما يكون به المصنوع فالخلق الأول من الله عزّ وجلّ الإبداع لا وزن له ولا حركه ولا سمع ولا لون ولا حسّ والخلق الثّاني الحروف لا- وزن لها ولا- لون و هي مسموعه موصوفه غير منظور إليها والخلق الثّالث ما كان من الأنواع كلّها محسوسا ملموسا ذا ذوق منظورا إليه والله تبارك و تعالی سابق للإبداع لأنّه ليس قبله عزّ وجلّ شيء و لا كان معه شيء و الإبداع سابق للحروف و الحروف لا تدلّ على غير نفسها.

قال المأمون و كيف لا تدلّ على غير أنفسها قال الرضا عليه السّلام لأنّ الله تبارك و تعالی لا يجمع منها شيئا لغير معنى أبدا فإذا ألف منها أحرفا أربعة أو خمسة أو ستة أو أكثر من ذلك أو أقلّ لم يؤلّفها بغير معنى و لم يكن إلّا لمعنى محدث لم يكن قبل ذلك شيء قال عمران فكيف لنا بمعرفه ذلك قال الرضا عليه السّلام أمّا المعرفه فوجه ذلك و بيانه أنّك تذكر الحروف إذا لم ترد بها غير نفسها ذكرتها فردا فقلت ا ب ت ث ج ح خ حتّى تأتي على آخرها فلم تجد لها معنى غير أنفسها و إذا ألّفتها و است. اولين خلقت خداوند ابداع است، بدون وزن و حرکت است، مسموع نیست، رنگ ندارد، قابل حسّ نیست. دومین مخلوق خدا حروف هستند که وزن و رنگ ندارند، قابل شنیدن و وصف کردن هستند، ولی قابل دیدن نیستند. سومین مخلوق چیزی است از همه انواع محسوس ملموس، قابل چشیدن و دیدن است. خداوند قبل از ابداع بوده است، زیرا قبل از خداوند و همراه او چیز دیگری نبوده و ابداع قبل از حروف بوده و حروف چیز دیگری غیر از خود را نشان نمی دهد.

مأمون گفت: چطور غیر از خود چیز دیگری را نشان نمی دهند؟ حضرت فرمود:

زیرا خداوند آنها را برای معنی کنار هم قرار می دهد، وقتی چند حرف، مثلا چهار یا پنج یا شش حرف یا بیشتر و کمتر از آنها را کنار هم قرار می دهد، برای معنایی جدید است که قبلا نبوده. عمران گفت: راه درک بهتر این مطلب چیست؟ حضرت فرمود: توضیح چنین است که اگر مقصود تو از این حروف، خود آنها باشد نه چیز دیگر، آنها را جدا جدا ذکر می کنی و می گوئی: ا، ب، ت، ث، ج، ح، خ، تا آخر، در این صورت معنایی غیر از حروف درک نمی کنی،

جمعت منها أحرفا و جعلتها اسما و صفه لمعنى ما طلبت و وجه ما عنيت كانت دليله على معانيها داعيه إلى الموصوف بها أفهمته قال نعم.

قال الرضا عليه السلام و اعلم أنه لا يكون صفه لغير موصوف و لا اسم لغير معنى و لا حدّ لغير محدود و الصّفات و الأسماء كلّها تدلّ على الكمال و الوجود و لا تدلّ على الإحاطه كما تدلّ الحدود التي هي التّربيع و التّثليث و التّسدیس لأنّ الله عزّ و جلّ تدرك معرفته بالصّفات و الأسماء و لا تدرك بالتّحديد بالطّول و العرض و القلّه و الكثره و اللّون و الوزن و ما أشبه ذلك و ليس يحلّ بالله جلّ و تقدّس شيء من ذلك حتّى يعرفه خلقه بمعرفتهم أنفسهم بالصّوره التي ذكرنا و لكن يدلّ على الله عزّ و جلّ بصفاته و يدرك بأسمائه و يستدلّ عليه بخلقه [حق] حتّى لا يحتاج في ذلك الطّالب المرتاد إلى رؤيه عين و لا استماع أذن و لا لمس كفّ و لا إحاطه بقلب و لو كانت صفاته جلّ ثناؤه لا تدلّ عليه و أسماءه لا تدعو إليه و المعلمه من الخلق لا تدركه لمعناه كانت العباده من الخلق چون آنها را کنار هم قرار دهی و اسم و صفت برای معنى مورد نظر خود قرار دهی نشانگر معنى و موصوف خود خواهند بود، آیا فهمیدی؟ گفت: بله.

فرمود: بدان که صفت بدون موصوف، اسم بدون معنى و حدّ بدون محدود نمی تواند باشد، صفات و اسماء دال بر کمال و وجود هستند و مانند حدود مثل تربيع، تثليث و تسديس دلالتی بر احاطه ندارند، زیرا معرفت خداوند با صفات و اسماء درک می شود و با حدّ نهادن از طریق طول و عرض، قلّت و کثرت، رنگ و وزن و نظائر آنها درک نمی شود و هیچ یک از آن چه گفتیم در مورد خداوند مصداق ندارد تا مخلوقات بتوانند با شناخت خود او را بشناسند. این مطلب ضرورتا از گفته ها و دلایل ما ثابت می شود، اما صفات خداوند دال بر خداوند هستند. خدا با اسماء خویش درک می گردد و با وجود مخلوقات می توان بر وجود او استدلال کرد، طوری که انسان طالب حقیقت نیازی به دیدن با چشم و شنیدن با گوش و لمس با دست و احاطه کردن با جان و دل نخواهد داشت. اگر صفات و اسماء الهی نشانگر او نبود و علم مخلوق معنای او را درک نمی کرد، مخلوق اسماء و صفات او را

لأسمائه وصفاته دون معناه فلو لا أنّ ذلك كذلك لكان المعبود الموحّد غير الله لأنّ صفاته وأسماءه غيره أفهمت قال نعم يا سيّدي زدني.

قال الرضا عليه السلام إيتاك وقول الجهّال من أهل العمى والضلال الذين يزعمون أنّ الله جلّ وتقدّس موجود في الآخرة للحساب في الثواب والعقاب وليس بموجود في الدنيا للطّاعه والرّجاء ولو كان في الوجود لله عزّ وجلّ نقص واهتضام لم يوجد في الآخرة أبداً ولكنّ القوم تاهوا وعموا وصمّوا عن الحقّ من حيث لا يعلمون وذلك قوله عزّ وجلّ وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا يعني أعمى عن الحقائق الموجوده وقد علم ذوو الألباب أنّ الاستدلال على ما هناك لا يكون إلاّ بما هاهنا ومن أخذ علم ذلك برأيه و طلب وجوده وإدراكه عن نفسه دون غيرها لم يزد من علم ذلك إلاّ بعداً لأنّ الله عزّ وجلّ جعل علم ذلك خاصّه عند قوم يعقلون و يعلمون ويفهمون. قال عمران يا سيّدي ألا تخبرني عن الإبداع أخلق هو أم غير مي پرستيد نه معنای او را، اگر غیر از آن بود معبود یکتا غیر از الله بود، زیرا اسماء و صفات غیر از او هستند. آیا فهمیدی؟

عمران گفت: بله، بیشتر توضیح بدهید.

حضرت فرمود: مبدا سخنان جاهلان گمراه و کوردل را بر زبان آوری، آنان که می پندارند خداوند برای ثواب و عقاب در آخرت حضور دارد ولی در دنیا برای اطاعت و امیدواری بندگان حضور ندارد، اگر قرار حضور خداوند برای او مایهٔ نقص و شکستگی باشد، در آخرت هم حضور نمی داشت، افراد با چنین پنداری به سرگردانی دچار گشته و ندانسته نسبت به حقّ، کور و کر شده اند و خداوند می فرماید: «هرکس در این جهان کور باشد در آخرت نیز کور است و گمراه تر» منظور کوری از حقایق است و عاقلان می دانند که استدلال بر آن جهان ممکن نیست جز با آن چه در این جهان است و هرکس بخواهد با رأی خود و از پیش خود به آن عالم گردد و آن را درک نماید با این کار فقط از درک آن حقایق فاصله می گیرد، زیرا خداوند علم آن را نزد کسانی قرار داده که عاقل و عالم و اهل فهم می باشند.

عمران گفت: ای سرورم! آیا مرا آگاه نمی کنی که ابداع مخلوق است یا غیر مخلوق؟

خلق قال الرضا عليه السلام بل خلق ساكن لا يدرك بالسكون وإنما صار خلقا لأنه شيء محدث والله تعالى الذي أحدثه فصار خلقا له وإنما هو الله عز وجل و خلقه لا ثالث بينهما و لا ثالث غيرهما فما خلق الله عز وجل لم يعد أن يكون خلقه و قد يكون الخلق ساكنا و متحركا و مختلفا و مؤتلفا و معلوما و متشابهها و كل ما وقع عليه حد فهو خلق الله عز وجل و اعلم أن كل ما أوجدت الحواس فهو معنى مدرک للحواس و كل حاسه تدل على ما جعل الله عز وجل لها في إدراكها و الفهم من القلب بجميع ذلك كله.

و اعلم أن الواحد الذي هو قائم بغير تقدير و لا تحديد خلق خلقا مقدرًا بتحديد و تقدير و كان الذي خلق خلقين اثنين التقدير و المقدر و ليس في كل واحد منهما لون و لا وزن و لا ذوق فجعل أحدهما يدرك بالآخر و جعلهما مدركين بنفسها و لم يخلق شيئا فردا قائما بنفسه دون غيره للذي أراد من الدلالة على نفسه و إثبات وجوده فالله تبارك و تعالى فرد واحد لا ثاني معه يقيمه و لا يعضده و لا يکنه و الخلق يمسک حضرت فرمود: خلقی است ساکن که با سکون درک نمی شود، از این جهت مخلوق است که شیئی است محدث، خدا او را ایجاد نمود و در نتیجه او مخلوق شده، خداوند است و مخلوقاتش، چیز سومی در این میان نیست، آنچه خداوند خلق کند از مخلوق بودن سرباز نمی زند، خلق خدا یا ساکن است یا متحرک، یا مختلف است یا یکسان، یا معلوم است یا مشتبه، هر آن چه حد پذیرد مخلوق خدا است. بدان هر آن چه که حواس آن را ایجاد کند، معنایی است که با حواس قابل درک است و هر حسی نشانگر چیزی است که خدا در ادراکش برایش قرار داده و فهم از قلب سرچشمه می گیرد. بدان آن یکتایی که همیشه برپاست بدون هیچ اندازه و حدودی، مخلوقی با اندازه و حد آفرید، آنچه آفرید دو چیز بود: اندازه و چیز با اندازه، هیچ یک رنگ و وزن نداشت و قابل چشیدن نبود و یکی را وسیله ادراک دیگری قرار داد و آن دو را به گونه ای قرار داد که به خودی خود درک شوند، چیزی را به صورت تک و قائم به خود نه غیر از خود نیافرید، خداوند یکتاست و دومی ندارد که آن دومی بخواهد او را کمک کند یا مصون دارد، ولی مخلوقات با اذن خدا

بعضه بعضا بإذن الله تعالى و مشيئته وإنما اختلف الناس في هذا الباب حتى تاهوا و تحيروا و طلبوا الخلاص من الظلمه بالظلمه في وصفهم الله تعالى بصفه أنفسهم فازدادوا من الحقّ بعدا و لو وصفوا الله عزّ و جلّ بصفاته و وصفوا الله المخلوقين بصفاتهم لقالوا بالفهم و اليقين و لما اختلفوا فلمّا طلبوا من ذلك ما تحيروا فيه ارتكبوا و الله يهدى من يشاء إلى صراط مستقيم.

قال عمران يا سيّدي أشهد أنّه كما وصفت و لكن بقيت لي مسأله قال سل عمّا أردت قال أسألك عن الحكيم في أيّ شيء هو و هل يحيط به شيء و هل يتحوّل من شيء إلى شيء أو به حاجه إلى شيء قال الرضا عليه السلام أخبرك يا عمران فاعقل ما سألت عنه فإنّه من أغمض ما يرد على الخلق في مسائلهم و ليس يفهم المتفاوت عقله العازب حلمه و لا يعجز عن فهمه أو لو العقل المنصفون أمّا أوّل ذلك فلو كان خلق ما خلق لحاجه منه لجاز لقائل أن يقول يتحوّل إلى ما خلق لحاجته إلى ذلك و لكنّه عزّ و جلّ لم يخلق شيئا لحاجه و لم بعضى بعض دیگر را حفظ می کنند، مردم در این مسأله باهم اختلاف کرده و به حیرت افتادند و با تاریکی برای رهایی از تاریکی کوشیدند، چون خدا را با اوصاف خودشان وصف کرده و از حقّ دور شدند، اگر خدا را با صفات خود خدا و مخلوقات را با صفات خودشان وصف می کردند به صواب سخن گفته و دچار اختلاف نمی شدند، اما چون به دنبال چیزی رفتند که در آن سرگردان می شدند گرفتار شدند و خداوند هر آن کس را که بخواهد به راه راست هدایت می فرماید.

عمران گفت: سرورم شهادت می دهم که او همان گونه است که وصفش نمودی؛ ولی سؤال دیگری دارم. فرمود: سؤال کن. پرسید: حکیم در چه چیزی قرار دارد؟ چیزی او را احاطه نموده؟ از جایی به جای دیگر تغییر مکان می دهد؟ نیازی به چیزی دارد؟ فرمود: از نکات پیچیده ای است که برای مردم سؤال است و افرادی که دچار کاستی در عقل و فقدان علم هستند آن را نمی فهمند و عقلای منصف از درک آن عاجز نیستند، اوّل آن که اگر خدا مخلوقات را به خاطر نیاز به آنان خلق کرده بود جایز بود که به سمت مخلوقاتش تغییر مکان دهد: چون نیاز به آنها دارد، ولی او چیزی را از روی نیاز خلق نکرده؛

يزل ثابتا لا في شيء ولا على شيء إلا أن الخلق يمسك بعضه بعضا ويدخل بعضه في بعض ويخرج منه والله جلّ وتقدّس بقدرته يمسك ذلك كله وليس يدخل في شيء ولا يخرج منه ولا يتوده حفظه ولا يعجز عن إمساكه ولا يعرف أحد من الخلق كيف ذلك إلا الله عزّ وجلّ ومن أطلعه عليه من رسله وأهل سرّه والمستحفظين لأمره وخزّانه القائمين بشريعته وإنّما أمره كلمح البصر أو هو أقرب إذا شاء شيئا فإنّما يقول له كن فيكون بمشيئته وإرادته وليس شيء من خلقه أقرب إليه من شيء ولا شيء أبعد منه من شيء أفهمت يا عمران.

قال نعم يا سيدي قد فهمت وأشهد أنّ الله تعالى على ما وصفت ووحدت وأشهد أنّ محمّدا صلّى الله عليه واله عبده المبعوث بالهدى ودين الحقّ ثمّ خرّ ساجدا نحو القبلة وأسلم.

قال الحسن بن محمّد النوفليّ فلما نظر المتكلّمون إلى كلام عمران الصّابي وكان جدلا لم يقطعه عن حجّته أحد منهم قطّ لم يدن من الرضا عليه السّلام أحد منهم ولم يسأله عن شيء وأمسينا فنهض المأمون والرضا عليه السّلام فدخلا وانصرف الناس وكنت همیشه ثابت بوده، نه بر چیزی و نه روی چیزی است، مخلوقات یکدیگر را حفظ کرده، برخی در برخی دیگر داخل و برخی از برخی خارج می شوند.

خدا با قدرت خود اینها را نگه می دارد، در چیزی داخل و از چیزی خارج نمی شود و از نگاهداری آنها خسته و عاجز نمی گردد. مخلوقات، چگونگی این را نمی دانند جز خدا و کسانی که خدا آنها را مطلع ساخته؛ پیامبران و آشنایان سرّ و حافظان شریعت خدا. امر او در چشم به هم زدنی و زودتر اجرا می شود، آنچه را اراده فرماید فقط می گوید: موجود شو و به اراده الهی موجود می شود، هیچ چیز از مخلوقات از چیز دیگر به او نزدیکتر و هیچ چیز از چیز دیگر از او دورتر نیست، فهمیدی ای عمران! گفت: بله سرورم فهمیدم، گواهی می دهم خدا چنان است که به یکتایی و صفش نمودی، و محمد بنده او به نور هدایت و دین حق مبعوث شده. پس رو به قبله به سجده افتاد و اسلام آورد.

حسن بن محمد نوفلی گوید: چون متکلمان، عمران را چنین دیدند کسی از حضرت سؤالی نکرد، تا این که غروب شد و مأمون و امام رضا علیه السّلام به داخل رفتند و مردم متفرق شدند. من با عده ای از دوستان خود نشسته بودیم که محمد بن جعفر مرا احضار

مع جماعه من أصحابنا إذ بعث إليّ محمّد بن جعفر فأتيته فقال لي يا نوفليّ أما رأيت ما جاء به صديقك لا والله ما ظننت أنّ عليّ بن موسى الرضا عليه السّلام خاض في شيء من هذا قطّ و لا عرفناه به أنّه كان يتكلّم بالمدينه أو يجتمع إليه أصحاب الكلام قلت قد كان الحاجّ يأتونه فيسألونه عن أشياء من حلالهم و حرامهم فيجيبهم و ربّما كلّم من يأتيه يحاجّه.

فقال محمّد بن جعفر يا أبا محمّد إنّي أخاف عليه أن يحسده عليه هذا الرّجل فيسمّه أو يفعل به بليّه فأشّر عليه بالإمساك عن هذه الأشياء قلت إذا لا يقبل منّي و ما أراد الرّجل إلّا امتحانه ليعلم هل عنده شيء من علوم آبائه عليه السّلام فقال لي قل له إنّ عمّك قد كره هذا الباب و أحبّ أن تمسك عن هذه الأشياء لخصال شتى فلما انقلبت إلى منزل الرضا عليه السّلام أخبرته بما كان عن عمّه محمّد بن جعفر فتبسّم عليه السّلام.

ثمّ قال حفظ الله عمّي ما أعرفني به لم كره ذلك يا غلام صر إلى عمران الصّابي فأتني به فقلت جعلت فداك أنا أعرف موضعه و هو عند بعض إخواننا من الشيعه كرد، به نزدش رفتم، گفتم: ای نوفلی! دیدی دوستت چه کرد؟ به خدا قسم، گمان نداشتم که علی بن موسی الرضا علیه السّلام توان غوص در چنین مسائلی را داشته باشد، او را این گونه نمی شناختیم که در مدینه از کلام صحبت کند یا علماء کلام نزد او جمع شوند. من گفتم: حجّاج نزد او می آمدند و مسائل مختلفی در باب حلال و حرام از او سؤال می کردند و جواب می گرفتند و گاهی افرادی نزد حضرت آمده با ایشان بحث و مناظره می کردند. محمد بن جعفر گفت: ای ابو محمد! می ترسم این مرد بر او حسد ورزد و او را مسموم نماید یا بلائی سر او بیاورد، به او بگو از این کارها دست بردارد، گفتم: از من نخواهد پذیرفت، آن مرد می خواست او را امتحان نماید تا بفهمد آیا از علوم پدرانش چیزی می داند یا نه؟ محمد بن جعفر به من گفت: به او بگو عمویت به علل مختلف از این موضوع خوشش نمی آید و دوست دارد از این کارها دست برداری. چون به منزل حضرت بازگشتم پیام عمویشان محمد بن جعفر را رساندم، امام تبسمی کرده، فرمودند: خدا عمویم را حفظ کند، او را خوب می شناسم، چرا از این موضوع ناراحت است، سپس فرمود: ای غلام نزد عمران صابی برو و او را نزد من بیاور، گفتم:

قال فلا بأس قَرَّبوا إليه دابَّةً فصرت إلى عمران فأتيته به فرحَّب به و دعا بكسوه فخلعها عليه و حملة و دعا بعشـره آلاف درهم فوصله بها قلت جعلت فداك حـكيت فعل جدك أمير المؤمنين عليه السلام قال عليه السلام هكذا نحب.

ثم دعا عليه السلام بالعشاء فأجلسني عن يمينه و أجلس عمران عن يساره حتى إذا فرغنا قال لعمران انصرف مصاحباً و بكر علينا نطعمك طعام المدينة فكان عمران بعد ذلك يجتمع إليه المتكلمون من أصحاب المقالات فيبطل أمرهم حتى اجتنبوه و وصله المأمون بعشـره آلاف درهم و أعطاه الفضل مالا و حملة و ولَّاه الرضا عليه السلام صدقات بلخ فأصاب الرغائب

فدايت شوم می دانم او کجاست او نزد یکی از برادران شیعی است، حضرت فرمود: عیبی ندارد مرکبی به او بدهید تا سوار شود. به نزد عمران رفته او را آوردم، حضرت به او خوش آمد گفتند و لباس طلبیدند و بر او پوشانیدند و مرکب و ده هزار دینار به او هدیه دادند، عرض کردم: فدايت شوم مثل جدت امير المؤمنين عليه السلام رفتار کردید، فرمود: این گونه دوست داریم و بعد دستور شام داده و مرا سمت راست و عمران را سمت چپ خود نشانند، بعد از شام به عمران فرمود: به منزل برو و فردا اول وقت نزد ما بیا تا از غذای مدینه به تو بدهیم.

بعد از این متکلمین از گروه های مختلف نزد عمران می آمدند و او سخنان آنان را باطل می کرد، تا از او کناره گرفتند و مأمون ده هزار درهم به او هدیه داد و فضل اموالی به او بخشید و مرکبی به او داد و امام رضا علیه السلام او را مأمور صدقات بلخ نمود و از این راه به منافع زیادی دست یافت.

13 باب فی ذکر مجلس الرضا علیه السلام مع سلیمان المروزی متکلم خراسان عند المأمون فی التوحید 1 163 حدّثنا أبو محمد جعفر بن علی بن أحمد الفقیه رضی الله عنه قال حدّثنا أبو محمد الحسن بن محمد بن علی بن صدقه القمّی قال حدّثنا أبو عمرو محمد بن عمرو بن عبد العزیز الأنصاری کجّی قال حدّثنی من سمع الحسن بن محمد النوفلیّ یقول قدم سلیمان المروزیّ متکلم خراسان علی المأمون فأکرمه ووصله ثمّ قال له إنّ ابن عمّی علی بن موسی الرضا علیه السلام قدم علیّ من الحجاز و هو یحبّ الکلام و أصحابه فلا علیک أن تصیر إلینا یوم الترویة لمناظرته فقال سلیمان یا امیر المؤمنین إنّی أکره أن أسأل مثله فی مجلسک فی

13- ذکر مناظره امام رضا علیه السلام با سلیمان مروزی متکلم خراسان نزد مأمون در توحید

13- ذکر مناظره امام رضا علیه السلام با سلیمان مروزی متکلم خراسان نزد مأمون در توحید

1 163 ابو محمد جعفر بن علی بن احمد فقیه از ابو محمد حسن بن محمد بن علی بن صدقه قمی از ابو عمرو محمد بن عمر بن عبد العزیز انصاری کجّی روایت کرده که گفت: روایت کرد برای من کسی که از حسن بن محمد نوفلی شنیده که گفت: سلیمان مروزی متکلم خراسان بر مأمون وارد شد، مأمون او را اکرام بسیاری کرد و هدایایی به او داد و گفت: پسر عمّ من علی بن موسی الرضا علیه السلام از حجاز آمده است و او و اصحابش می خواهند با مردم سخن کنند، چه می شود اگر تو روز ترویة نزد ما آیی و با او مناظره کنی؟ سلیمان گفت: یا امیر المؤمنین! دوستم ندارم در مجلس شما و در حضور بنی هاشم از چنین کسی

جماعه من بنی هاشم فینتقض عند القوم إذا کلمنی و لا يجوز الاستقصاء علیه قال المأمون إنَّما وَّجَّهت [إلیه] إلیک لمعرفتی بقوَّتک و لیس مرادی إلاَّ أن تقطعه عن حجَّه واحده فقط فقال سلیمان حسبک یا امیر المؤمنین اجمع بینی و بینه و خلّنی و الدّم فوجَّه المأمون إلی الرضا علیه السّلام فقال إنّه قدم إلینا رجل من أهل مرو و هو واحد خراسان من أصحاب الکلام فإن خفّ علیک أن تتجشّم المصیر إلینا فعلت فنهض للوضوء و قال لنا تقدّمونی و عمران الصّابی معنا فصرنا إلی الباب فأخذ یاسر و خالد بیدی فأدخلانی علی المأمون فلما سلّمت قال این أخي أبو الحسن أبقاه الله تعالی قلت خلفته یلبس ثیابه و أمرنا أن نتقدّم ثمّ قلت یا امیر المؤمنین إنَّ عمران مولاک معی و هو علی الباب فقال و من عمران قلت الصّابی الّذی أسلم علی یدک قال فلیدخل فدخل فرحّب به المأمون ثمّ قال له یا عمران لم تمت حتّی صرت من بنی هاشم قال الحمد لله الّذی شرفنی بکم یا امیر المؤمنین فقال له المأمون یا عمران هذا سلیمان المروزی متکلّم خراسان سؤال کنم و او شکسته گردد و با او نمی توان زیاد بحث کرد. مأمون گفت: تو را برای آن طلبیده ام که قوّت دانش تو می دانم، می خواهم او را ملزم سازی، کافی است او را در یک سخن عاجز کنی.

سلیمان گفت: همین که گفتمی مرا بس است، میان من و او جمع کن و مرا با او گذار و خود شاهد باش. مأمون نزد حضرت فرستاد و گفت: مردی از اهل مرو نزد ما آمده و در خراسان و میان اصحاب کلام ثانی ندارد و اگر تو را زحمت نباشد نزد ما بیا.

حضرت برای وضو برخاست و فرمود: شما پیش بروید، عمران صابی همراه ما بود. نوفلی گوید:

یاسر و خالد دو دست من گرفتند و مرا بر مأمون داخل کردند، چون سلام کردم. گفت: کجاست برادرم ابو الحسن، خدا او را حفظ کند، گفتم:

جامه می پوشد و ما را پیش بفرستاد، پس گفتم: یا امیر المؤمنین! عمران ارادت مند شما با من و پشت در است، گفت: عمران کیست؟ گفتم: آن صابی که به دست تو اسلام آورد. گفت: داخل شود و چون بیامد مأمون او را مرحبا گفت. و گفت:

یا عمران! نمردی تا از بنی هاشم گشتی. گفت:

حمد خدا را که مرا به شما کرامت بخشید یا امیر المؤمنین! مأمون گفت: عمران! این سلیمان مروزی متکلّم خراسان است.

قال عمران يا أمير المؤمنين إنه يزعم أنه واحد خراسان في النظر و ينكر البداء قال فلم لا تناظرونه قال عمران ذلك إليه فدخل الرضا عليه السلام فقال في أي شيء كنتم قال عمران يا ابن رسول الله هذا سليمان المروزي فقال له سليمان أترضى بأبي الحسن و بقوله فيه فقال عمران قد رضيت بقول أبي الحسن في البداء على أن يأتيني فيه بحجّه أحتجّ بها على نظرائي من أهل النظر قال المأمون يا أبا الحسن ما تقول فيما تشاجرا فيه قال و ما أنكرت من البداء يا سليمان و الله عزّ و جلّ يقول أ و لم ير الإنسان أنا خلقناه من قبل و لم يك شيئا و يقول عزّ و جلّ و هو الذي يبدؤا الخلق ثم يعيده و يقول بديع السماوات و الأرض و يقول عزّ و جلّ يزيد في الخلق ما يشاء و يقول و بدأ خلق الإنسان من طين و يقول عزّ و جلّ و آخرون مارجون لأمر الله إما يعذبهم و إما يتوب عليهم و يقول عزّ و جلّ و ما يعمر من معمر و لا ينقص من عمره إلا في كتاب قال سليمان هل رويت فيه من آبائك شيئا قال نعم رويت عن أبي عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال إن لله عزّ و جلّ عمران گفت: یا امیر او خود را در خراسان بی نظیر در مناظره می داند و «بداء» را انکار می کند. مأمون گفت: چرا با او مناظره نمی کنی؟ گفت: اگر راضی شود. در این اثنا حضرت داخل شد و فرمود: در چه حرف بودید؟ عمران گفت: یا بن رسول الله! این سلیمان مروزی است. سلیمان گفت: راضی هستی به هر چه ابو الحسن میان ما حکم کند. گفت: آری ولیکن باید برای من حجّتی بیاورد که من با آن بر دیگران حجت کنم، مأمون گفت: یا ابا الحسن! چه می گویی در این باب؟ فرمود: یا سلیمان! تو از بداء چه چیز را منکری و خدا فرماید: «آیا انسان نمی بیند که ما خلق کردیم او را پیش از این و او چیزی نبود» و «ابتدا می کند خلق را بعد از آن اعاده می کند» و نیز فرماید: «پدید آورنده آسمان و زمین» و فرماید: «هر آن چه بخواهد در خلقت می افزاید» و نیز فرماید: «خلقت انسان را از گل آغاز نمود» و نیز فرماید: «دیگران به امر خدا واگذار شده اند، یا عذاب می کند یا لطف کرده و توبه شان می پذیرد» و فرماید: «کسی پیر نمی شود و عمر کس کم نمی گردد؛ مگر این که در کتابی ثبت است»؟ سلیمان گفت: در این باره از پدران خود روایتی داری؟ فرمود: آری! از ابی عبد الله علیه السلام روایت رسیده که فرمود: برای خدا

علمین علما مخزوناً مکنوناً لا- یعلمه إلا- هو من ذلك یكون البداء و علما علمه ملائکته و رسله فالعلماء من أهل بیت نبینا یعلمونه قال سلیمان أحب أن تنزعه لی من کتاب الله عزّ و جلّ قال قول الله عزّ و جلّ لنبیّه صلی الله علیه و آله فتولّ عنهم فما أنت بملموم أراد هلاکهم ثمّ بدا لله تعالی فقال وَ ذَكَرْنَا الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ قال سلیمان زدنی جعلت فداک قال الرضا لقد أخبرنی أبی عن آباءه علیهم السلام عن رسول الله صلی الله علیه و آله قال إن الله عزّ و جلّ أوحى إلى نبی من أنبیائه أن أخبر فلانا الملك أنّی متوفیه إلى کذا و کذا فأتاه ذلك النبی فأخبره فدعا الله الملك و هو علی سریره حتّی سقط من السریر و قال یا ربّ أجلنی حتّی یشبّ طفلی و [قضی] یقضی امری فأوحى الله عزّ و جلّ إلى ذلك النبی أن انت فلانا الملك فأعلم أنّی قد أنسیت فی أجله و زدت فی عمره إلى خمس عشره سنه فقال ذلك النبی علیه السلام یا ربّ إنّک لتعلم أنّی لم أكذب قطّ فأوحى الله عزّ و جلّ إلیه إنّما أنت عبد مأمور فأبلغه ذلك و الله لا یسئل عمّا یفعل ثمّ التفت إلى سلیمان فقال أحسبک دو علم است: علمی مخزون که غیر او نمی داند، بداء از آن می باشد و علمی که تعلیم کرده آن را به ملائکته و رسولان خود، پس آن را علمای اهل بیت نبی ما می دانند. سلیمان گفت: می خواهم که این مطلب را از کتاب خدا بیرون آوری، فرمود: خدا به نبی خود فرمود: «از ایشان اعراض کن بر تو ملامتی متوجه نیست» خدا اراده هلاک ایشان نمود و بعد از آن بداء کرد و فرمود: «تذکر بده زیرا تذکر دادن برای مؤمنین مفید است». سلیمان گفت: دیگر بگو فدایت شوم، فرمود: مرا خبر داد پدرم از پدران خود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

خدا وحی کرد به یکی از انبیا که به فلان ملک بگو که من او را وفات می دهم در فلان وقت، پیامبر به ملک گفت، ملک دعا کرد و مسئلت نمود و او بر تخت بود تا از تخت بیفتاد. و گفت: یا رب مرا مهلت ده تا طفلم بزرگ شود و کار خود بسازم، خدا به آن نبی وحی کرد که نزد آن ملک برو و او را اعلام کن من در أجل تأخیر کردم و بر عمرش پانزده سال افزودم، آن نبی گفت: یا رب تو می دانی که من هرگز دروغ نگفته ام، خدا به او وحی کرد که تو بنده مأموری، این خبر برسان و خدا از آن چه می کند سؤال کرده نمی شود.

پس ملتفت سلیمان شد و فرمود: می پندارم مثل

ضاهیت الیهود فی هذا الباب قال أعود بالله من ذلك و ما قالت الیهود قال قالت الیهود ید الله مغلوله یعنون أن الله تعالی قد فرغ من الأمر فلیس یحدث شیئا فقال الله عزّ و جلّ غُلَّتْ أیدیهم و لَعْنُوا بما قالوا و لقد سمعت قوما سألوا أبی موسی بن جعفر علیه السلام عن البداء فقال و ما ینکر الناس من البداء و أن یقف الله قوما یرجیهم لأمره قال سلیمان أ لا تخبرنی عن إنا أنزلناه فی لیلہ القدر فی أی شیء أنزلت قال یا سلیمان لیلہ القدر یقدر الله عزّ و جلّ فیها ما یکون من السنه إلی السنه من حیاة أو موت أو خیر أو شرّ أو رزق فما قدره فی تلك اللیله فهو من المحتوم قال سلیمان الآن قد فهمت جعلت فداک فردنی قال یا سلیمان إن من الأمور أمورا موقوفه عند الله عزّ و جلّ یقدم منها ما یشاء و یؤخر ما یشاء و یمحو ما یشاء یا سلیمان إن علیا علیه السلام کان یقول العلم علما فعمل علمه الله ملائکته و رسله فما علمه ملائکته و رسله فإنه یکون و لا یکذب نفسه و لا ملائکته و لا رسله و علم عنده مخزون لم یطلع علیه أحدا من خلقه یقدم منه ما یشاء و یؤخر یهود می اندیشی؟ گفت: به خدا پناه می برم، یهود چه می گوید؟ فرمود: یهود می گوید: «دست خدا بسته است» این معنا که خدا از کار فارغ شده و چیزی ایجاد نمی کند، خدا فرمود:

«دست هاشان در غل و بر ایشان لعنت باد به آن چه گفته اند» شنیدم قومی از پدرم علیه السلام از بداء پرسیدند، فرمود: مردم چرا منکر هستند بداء و این که خدا امر قومی را به تأخیر اندازد. سلیمان گفت: بفرما إنا أنزلناه فی لیلہ القدر در چه چیز نازل شده؟ فرمود: یا سلیمان! خدا در شب قدر تقدیر می کند آن چه از این سال تا سال آینده می شود از زندگی و مرگ، خیر و شر، رزق و روزی، هر چه در آن شب تقدیر می کند قطعی است، در آن تخلف و تبدیل نیست. سلیمان گفت: فدایت شوم دیگر بگو. فرمود: سلیمان! بعضی از امور موقوف است نزد خدا، مقدم می سازد از آن ها هر چه خواهد و مؤخر می سازد هر چه را خواهد، سلیمان، علی علیه السلام می فرمود: دو علم است، علمی که خدا به ملائکه و رسل تعلیم کرده انجام خواهد شد و خدا به خود و ملائکه و پیامبران خلاف نمی کند، علم دیگر نزد خود او مخزون بوده و احدی بر آن آگاه نیست، با آن مقدم می سازد هر چه را خواهد و مؤخر می سازد هر چه را خواهد

منه ما يشاء و يمحو ما يشاء و يثبت ما يشاء قال سليمان للمؤمن يا أمير المؤمنين لا أنكر بعد يومى هذا البداء و لا أكذب به إن شاء الله فقال المؤمن يا سليمان سل أبا الحسن عمّا بدا لك و عليك بحسن الاستماع و الإنصاف قال سليمان يا سيدي أسألك قال الرضا عليه السلام سل عمّا بدا لك قال ما تقول فيمن جعل الإرادة اسما و صفه مثل حيّ و سمیع و بصیر و قدیر قال الرضا عليه السلام إنّما قلت حدثت الأشياء و اختلفت لأته شاء و أراد و لم تقولوا حدثت الأشياء و اختلفت لأته سمیع بصیر فهذا دليل على أنّهما ليستا مثل سمیع و لا بصیر و لا قدیر قال سليمان فإنه لم يزل مریدا قال عليه السلام يا سليمان فإرادته غيره قال نعم قال فقد أثبتّ معه شيئا غيره لم يزل قال سليمان ما أثبتّ قال الرضا عليه السلام أ هي محدثه قال سليمان لا ما هي محدثه فصاح به المؤمن و قال يا سليمان مثله يعايا أو يكابر عليك بالإنصاف أ ما ترى من حولك من أهل النظر ثمّ قال كلمه يا أبا الحسن فإنه متكلّم خراسان فأعاد عليه المسأله فقال هي و محو می کند آن چه خواهد و اثبات می کند آن چه خواهد. سليمان به مأمون گفت: يا امير! ديگر بداء را منكر نخواهم شد. مأمون گفت: يا سليمان پيرس از ابو الحسن هر چه به خاطرت می رسد و خوب گوش ده و انصاف نگه دار.

سليمان گفت: سرورم پيرسم؟ فرمود: پيرس هر چه می خواهی. گفت: چه می گویی در کسی که اراده را مثل حيّ، سمیع، بصیر و قدیر نام و صفت می گرداند؟ فرمود: شما گفتید اشيا از آن جا حادث و گوناگون شد که خدا اراده نمود و نگفتید از آن جا حادث شد که او سمیع و بصیر است. دليل است که آنها مثل سمیع، بصیر و قدیر نیستند. سليمان گفت: او همیشه مرید بود.

حضرت فرمود: اراده غير اوست. گفت: آری! فرمود: اثبات کردی با او چیز قدیم غير از او را، گفت: اثبات نکردم. فرمود: پس اراده محدث باشد. گفت: نه، محدث نیست. مأمون بانگ کرد که ای سليمان با چنین کسی مکابره می کنی، انصاف نگه دار، نمی بینی در مجلس جماعتی از اهل نظر هستند. سپس گفت: ای ابا الحسن! با او سخن کن که او متكلّم خراسان است، حضرت یک بار ديگر مسأله را بر او بازگردانید. و فرمود: يا سليمان! اراده محدث باشد زیرا هر چیز اگر قدیم

محدثه یا سلیمان فإنّ الشیء إذا لم یکن أزلّیا کان محدثا و إذا لم یکن محدثا کان أزلّیا قال سلیمان إرادته منه كما أنّ سمعه و بصره و علمه منه قال الرضا فأراد نفسه قال لا قال فلیس المرید مثل السّميع و البصیر قال سلیمان إنّما أراد نفسه كما سمع نفسه و أبصر نفسه و علم نفسه قال الرضا علیه السّلام ما معنی أراد نفسه أراد أن یكون شیئا و أراد أن یكون حیّا أو سمیعا أو بصیرا أو قدیرا قال نعم قال الرضا علیه السّلام أ یارادته کان ذلك قال سلیمان نعم قال الرضا علیه السّلام فلیس لقولک أراد أن یكون حیّا سمیعا بصیرا معنی إذا لم یکن ذلك یارادته قال سلیمان بلی قد کان ذلك یارادته فضحک المأمون و من حوله و ضحک الرضا علیه السّلام ثمّ قال لهم ارفقوا بمتکلم خراسان یا سلیمان فقد حال عندکم عن حاله و تغیر عنها و هذا ما لا یوصف الله عز و جلّ به فانقطع ثمّ قال الرضا علیه السّلام یا سلیمان أسألك عن مسأله قال سل جعلت فداک قال أخبرنی عنک و عن أصحابک تکلمون النّاس بما تفقهون و تعرفون أو بما لا تفقهون و لا تعرفون قال بل بما نفقه و نعلم نباشد محدث باشد و اگر حادث نباشد قدیم باشد، از این دو بیرون نیست. گفت: اراده اش چون سمع و بصر و علم از خود اوست، فرمود: خود را اراده کرده؟ گفت: نه! فرمود: مرید هم چو سمیع و بصیر نباشد.

گفت: او خود را اراده کرد چنان چه صدای خود را می شنود و خود را می بیند. فرمود: «خود را اراده کرد» چه معنی دارد؟ اراده کرده که چیزی یا حیّ و سمیع و بصیر و قدیر باشد. گفت: آری. فرمود: به اراده خود چنین شده؟ گفت: نه، فرمود: قول تو که اراده کرد که حیّ و سمیع و بصیر باشد بی معنی شد هرگاه به اراده او نشده. گفت: البته به اراده او شده.

مأمون و حاضران و آن حضرت بخندیدند و فرمود: با متکلم خراسان مدارا کنید. ای سلیمان! خدا از حال خود تغیر کرد زیرا بنا بر قول سلیمان به اراده خود سمیع و بصیر شد و چون اراده حادث باشد این ها همه حادث گردد و لازم آید که خدا همیشه سمیع و بصیر نباشد و صفات در او حادث شده و خدا منزّه است از تغیر و حدوث شیئی در ذات او. سلیمان در ماند. فرمود: یا سلیمان! از تو مسأله می پرسم. گفت: پیرس فدایت شوم. فرمود: تو و اصحابت با مردم به آن چه می دانید و می فهمید تکلم می کنید یا به آن چه نمی فهمید و نمی دانید، گفت: به آن چه می فهمیم و می دانیم.

قال الرضا عليه السلام فالذي يعلم الناس أن المرید غیر الإراده و أن المرید قبل الإراده و أن الفاعل قبل المفعول و هذا يبطل قولكم أن الإراده و المرید شیء واحد قال جعلت فداک لیس ذلك منه علی ما يعرف الناس و لا علی ما یفقهون قال الرضا علیه السلام فأراکم ادعیتم علم ذلك بلا- معرفه و قلتم الإراده کالسه مع و البصر إذا کان ذلك عندکم علی ما لا يعرف و لا یعقل فلم یحر جوابا ثم قال الرضا علیه السلام یا سلیمان هل یعلم الله جمیع ما فی الجنه و النار قال سلیمان نعم قال أفیکون ما علم الله تعالی أنه یكون من ذلك قال نعم قال فإذا کان حتی لا یبقى منه شیء إلا کان أیزیدهم أو یطویه عنهم قال سلیمان بل یزیدهم قال فأراه فی قولک قد زادهم ما لم یکن فی علمه أنه یكون قال جعلت فداک فالمزید لا- غایه له قال فلیس یحیط علمه عندکم بما یكون فیهما إذا لم یعرف غایه ذلك و إذا لم یحیط علمه بما یكون فیهما لم یعلم ما یكون فیهما قبل أن یكون تعالی الله عزّ و جلّ عن ذلك علواً کبیرا قال سلیمان إنّما قلت لا یعلمه لأنه لا غایه لهذا لأنّ الله عزّ و جلّ فرمود: پس آن چه مردم می دانند این است که مرید غیر اراده است و اراده کننده قبل از اراده موجود بوده و فاعل غیر از مفعول است و این باطل می کند قول شما را که اراده و مرید را یکی می دانید. گفت: فدایت شوم این اراده بر آن معنی نیست که مردم می دانند و ایشان می فهمند، فرمود: می بینم که شما این قول را بدون معرفت دعوی می کنید و این اعتقاد شما براساس عقل و علم نیست، سلیمان جوابی نگفت. حضرت فرمود: یا سلیمان! آیا خدا می داند جمیع آن چه در جنت و نار است.

گفت: آری، فرمود: پس خواهد شد آن چه خدا دانسته است که می شود از احوال جنت و نار.

گفت: آری، فرمود: هرگاه آن ها بشود آیا زیاد می کند خدا برای ایشان یا کم می کند و باز می دارد. سلیمان گفت: بلکه زیاد می کند.

فرمود: بنابراین قول تو زیاد می کند آن چه در علم او نبود. گفت: فدایت شوم! خود زیاده شدن نهایی ندارد. فرمود: پس علم خدا نیز محیط نشد به آن چه در جنت و نار است هرگاه نهایت آن نداند و دانسته او تمام شود. سلیمان گفت: برای آن گفتم نمی داند که آن دو [بهشت و جهنم] تمام شدن ندارد که خداوند آن ها را به خلود وصف کند

وصفهما بالخلود و کرهنا أن نجعل لهما انقطاعا قال الرضا عليه السلام ليس علمه بذلك بموجب لا تقطاعه عنهم لأنه قد يعلم ذلك ثم يزيدهم ثم لا يقطعهم عنهم و كذلك قال الله عز و جل في كتابه كَلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ و قال لأهل الجنة عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُوذٍ و قال عز و جل وَ فَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ فَهُوَ عَزَّ وَ جَلَّ يَعْلَمُ ذَلِكَ وَ لَا يَقْطَعُ عَنْهُمْ الزَّيَادَةَ أَرَأَيْتَ مَا أَكَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ وَ مَا شَرَبُوا لَيْسَ يَخْلَفُ مَكَانَهُ قَالَ بَلَى قَالَ أَفَيَكُونُ يَقْطَعُ ذَلِكَ عَنْهُمْ وَ قَدْ أَخْلَفَ مَكَانَهُ قَالَ سَلِيمَانُ لَا قَالَ فَكَذَلِكَ كَلَّمَا يَكُونُ فِيهَا إِذَا أَخْلَفَ مَكَانَهُ فَلَيْسَ بِمَقْطُوعٍ عَنْهُمْ قَالَ سَلِيمَانُ بَلَى يَقْطَعُهُ عَنْهُمْ وَ لَا يَزِيدُهُمْ قَالَ الرضا عليه السلام إِذَا بَيَّيْدَ فِيهَا وَ هَذَا يَا سَلِيمَانَ إِبْطَالَ الْخُلُودِ وَ خِلَافَ الْكِتَابِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ وَ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُوذٍ وَ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ وَ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ فَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ فَلَمْ يَحِرْ وَ نَحْوِاسْتِيمَ بَرَأى أَنَّهُا پایانی قرار دهیم. فرمود: علم خدا موجب تناهی آنها نمی شود، خدا به آنها علم دارد، بر آنها افزوده و زیادی را از آن قطع نمی نماید، و خدا فرمود: «چون پوستهایشان می پخت، پوستهایی جدید جایگزین می کردیم تا عذاب را بچشند»، در مورد بهشتیان فرمود: «عطائی بی پایان» و «میوه های فراوان، همیشگی بدون این که کسی مانع شود» خدا این زیادی ها را می داند و دریغ نمی کند، آیا آنچه اهل بهشت مصرف می کنند خدا جایگزین آن نمی کند؟ گفت: بله، فرمود: آیا به جای آن چه مصرف شده، چیزی جایگزین کرده، آیا عطاء خود را قطع کرده؟ گفت: نه، فرمود: پس هر چه در بهشت باشد و مصرف شود و چیز دیگری را جای آن قرار دهد، آن چه جایگزین شده از اهل بهشت منقطع نخواهد شد. گفت: اضافی را دریغ کرده و زیادی به آنان نمی دهد، فرمود: پس آن چه در بهشت و جهنم است تمام خواهد شد، ای سلیمان! این خلاف کتاب و جاودانگی است چون خدا فرماید: «برای آنان هر چه خواهند موجود است و نزد ما اضافی است» و «عطائی بی پایان» و «آنان از آنجا بیرون رانده نمی شوند» و «در آن جاودان هستند» و «میوه های فراوان و همیشگی بدون این که کسی مانع می شود». سلیمان جوابی نداشت.

ثم قال الرضا عليه السلام: يا سليمان ألا تخبرني عن الإرادة فعل هي أم غير فعل قال بلى هي فعل قال عليه السلام فهي محدثة لأن الفعل كله محدث قال ليست بفعل قال فمعه غيره لم يزل قال سليمان الإرادة هي الإنشاء قال يا سليمان هذا الذي عبتموه على ضرار وأصحابه من قولهم إن كل ما خلق الله عز وجل في سماء أو أرض أو بحر أو بر من كلب أو خنزير أو قرد أو إنسان أو دابة إرادته الله وإن إرادته الله تحيا وتموت وتذهب وتأكّل وتشرب وتنكح وتلدّ وتظلم وتفعل الفواحش وتكفر وتشرك فيبأ منها ويعاد بها وهذا حدّها قال سليمان إنّها كالسّم مع والبصر والعلم قال الرضا عليه السلام قد رجعت إلى هذا ثانيه فأخبرني عن السّم والبصر والعلم أمصنوع قال سليمان لا قال الرضا عليه السلام فكيف نفيتموه قلت لم يرد ومرّه قلت أريد و ليس بمفعول له قال سليمان إنّما ذلك كقولنا مرّه علم ومرّه لم يعلم قال الرضا عليه السلام ليس ذلك سواء لأنّ نفى المعلوم ليس بنفى العلم ونفى المراد نفى الإرادة أن تكون إنّ الشّيء إذا لم يرد لم فرمود: أي سليمان! آیا اراده فعل است یا غیرفعل.

گفت: فعل است، فرمود: پس حادث باشد زیرا فعل حادث است. گفت: فعل نیست. فرمود: پس با خدا قدیمی دیگر باشد. گفت: اراده انشاء است.

فرمود: سليمان! این قولی است که عیب می کنند ضرار و اصحابش را بر آن که می گویند هرچه خدا خلق کرده در آسمان، زمین در بر و بحر از سنگ یا خوک یا انسان یا چارپایان اراده خدا هستند و اراده خدا می میرد و زنده می شود، می خورد و می آشامد و نکاح می کند و می زاید، ظلم و فواحش می کند و کافر و مشرک می گردد. پس خدا از او بیزار می شود و او را عذاب می کند و این حدّ اراده است بر آن قول. گفت: اراده همچو سمع و بصر و علم است. فرمود: باز برگشتی به آن سخن، پس به من بگو که سمع و بصر و علم مصنوعند گفت: نه، فرمود: پس چگونه نفی می کنید اراده را یک بار می گویند اراده نکرد باز می گویند اراده کرد، هرگاه او هم چو سمع و بصر و علم مصنوع نیست. گفت: مانند آن است که یک بار می گوئیم دانست و باز می گوئیم ندانست، فرمود: این ها یکسان نیستند، که نفی معلوم، نفی علم نیست. و نفی مراد نفی اراده است، زیرا تا چیزی اراده کرده نشود اراده نباشد

تکن اراده فقد يكون العلم ثابتا و إن لم يكن المعلوم بمنزله البصر فقد يكون الإنسان بصيرا و إن لم يكن المبصر و قد يكون العلم ثابتا و إن لم يكن المعلوم قال سليمان إنَّها مصنوعة قال فهي محدثة ليست كالسمع و البصر لأنَّ السَّمع و البصر ليسا بمصنوعين و هذه مصنوعة قال سليمان إنَّها صفة من صفاته لم تزل قال فينبغي أن يكون الإنسان لم يزل لأنَّ صفته لم تزل قال سليمان لا لأنَّه لم يفعلها قال الرضا عليه السلام يا خراساني ما أكثر غلطك أفليس يارادته و قوله تكون الأشياء قال سليمان لا قال فإذا لم تكن يارادته و لا مشيئته و لا أمره و لا بالمباشرة فكيف يكون ذلك تعالى الله عن ذلك فلم يحر جوابا ثمَّ قال الرضا عليه السلام أ لا تخبرني عن قول الله عزَّ و جلَّ و إذا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَسَّ قَوْمًا فِيهَا يَعْنِي بذلك أنَّه يحدث اراده قال له نعم قال عليه السلام فإذا حدث اراده كان قولك إنَّ الإراده هي هو أو شيء منه باطلا لأنَّه لا يكون أن يحدث نفسه و لا يتغيَّر عن حاله تعالى الله عن ذلك قال سليمان إنَّه لم يكن عنى بذلك أنَّه يحدث اراده.

و اما زمانی که معلوم نباشد علم می تواند باشد همچو دیدن که آدمی بیننده باشد هر چند شيء دیدنی نباشد. گفت: اراده مصنوع است.

فرمود: پس حادث باشد نه همچو سَمع و بصر زیرا که سَمع و بصر مصنوع نیستند و این مصنوع است. گفت: این صفتی است از صفات آن قدیم و ازلی. فرمود: پس لازم است که انسان قدیم و ازلی باشد. گفت: نه! او آن را صفت نساخته و فرمود: ای خراسانی! چه قدر اشتباه می کنی، آیا اشیا به اراده و قول خدا موجود شد. گفت: نه، فرمود: هرگاه به اراده و مشییت و امر او نشد و نه به مباشرت او، پس این موجودات چگونه ایجاد شدند؟ عاجز ماند و جواب نگفت، سپس فرمود: به من نمی گویی قول خدای عزَّ و جلَّ: و إذا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا آیا منظور از اراده کردن خداوند در این آیه این است که خدا اراده را ایجاد می کند؟ گفت: آری، فرمود:

هرگاه اراده را ایجاد کند، پس قول تو که اراده همان اوست یا جزئی از اوست، باطل باشد زیرا که خود را ایجاد نکنند و از حالت فعلی خود تغییر نمی کند و خداوند برتر از این است. گفت: منظور خدا این نیست که اراده ای ایجاد می کند.

قال فما عنى به قال عنى فعل الشىء قال الرضا عليه السلام ويلك كم تردّد فى هذه المسأله وقد أخبرتك أنّ الإراده محدثه لأنّ فعل الشىء محدث قال فليس لها معنى قال الرضا عليه السلام قد وصف نفسه عندكم حتّى وصفها بالإراده بما لا معنى له فإذا لم يكن لها معنى قديم و لا حديث بطل قولكم إنّ الله عزّ و جلّ لم يزل مریدا قال سليمان إنّما عنيت أنّها فعل من الله تعالى لم يزل قال ألم تعلم أنّ ما لم يزل لا يكون مفعولا و قديما و حديثا فى حاله واحده فلم يحر جوابا قال الرضا عليه السلام لا بأس أتمم مسألتك قال سليمان قلت إنّ الإراده صفه من صفاته قال كم تردّد على أنّها صفه من صفاته فصفته محدثه أو لم تزل قال سليمان محدثه قال الرضا عليه السلام الله أكبر فالإراده محدثه و إن كانت صفه من صفاته لم تزل فلم يرد شيئا قال الرضا عليه السلام إنّ ما لم يزل لا يكون مفعولا قال سليمان ليس الأشياء إراده و لم يرد شيئا قال الرضا عليه السلام وسوست يا سليمان فقد فعل و خلق ما لم يزل خلقه و فعله و هذه صفه من لا يدري ما فعل تعالى الله عن ذلك قال فرمود: منظورش چیست؟ گفت: یعنی کاری انجام می دهد. فرمود: وای بر تو! چند این سخن را تکرار می کنی، گفتم اراده حادث است زیرا فعل و ایجاد شىء حادث است. گفت: پس اراده معنى ندارد. فرمود: خدا خود را وصف کرد و اراده را وصف خود قرار داد، اراده ای که معنى ندارد، پس اگر اراده ازلی یا حادث نباشد سخن شما که می گوید خدا از ازل اراده می کرده، باطل خواهد بود. گفت: مقصود من آن است که اراده فعل ازلی اوست. فرمود: نمی دانی شىء ازلی نمی تواند در آن واحد مصنوع، محدث، قديم و ازلی باشد؟ سليمان در ماند و جواب نگفت.

فرمود: باک نیست سؤال را تمام کن. گفت: گفتم اراده صفتی است از صفات او، فرمود: چقدر این سخن را می گویی، این صفت حادث است یا قديم و ازلی؟ گفت: حادث است. فرمود: الله أكبر پس اراده حادث است هر چند صفتی است ازلی و قديم، در ماند و جواب نگفت. فرمود: هر چه ازلی است مفعول و مصنوع نگرده. گفت: اشياء عين اراده نیستند و خدا چیزی اراده نکرده، فرمود: وسوسه می کنی، آیا چیزی را که آفرینش آن را اراده نکرده، آفریده، این حال کسی است که نمی داند چه می کند، خدا منزّه است. گفت:

سلیمان یا سیدی فقد أخبرتک أنّها كالسمع والبصر والعلم قال المأمون و یلک یا سلیمان کم هذا الغلط و الترداد اقطع هذا و خذ فی غیره إذ لست تقوی علی غیر هذا الرّد قال الرضا علیه السّلام دعه یا امیر المؤمنین لا تقطع علیه مسألته فیجعلها حجّه تکلم یا سلیمان قال قد أخبرتک أنّها كالسمع والبصر والعلم قال الرضا علیه السّلام لا بأس أخبرنی عن معنی هذه أ معنی واحد أم معان مختلفه قال سلیمان معنی واحد قال الرضا علیه السّلام فمعنی الإرادات کلّها معنی واحد قال سلیمان نعم قال الرضا علیه السّلام فإن کان معناها معنی واحد ا كانت إرادته القیام إرادته القعود و إرادته الحیاه إرادته الموت إذا كانت إرادته واحد لم تتقدّم بعضها بعضا و لم یخالف بعضها بعضا و كانت شیئا واحدا قال سلیمان إنّ معناها مختلف قال علیه السّلام فأخبرنی عن المرید أ هو الإراده أو غیرها قال سلیمان بل هو الإراده قال الرضا علیه السّلام فالمرید عندکم مختلف إذ كان هو الإراده قال یا سیدی لیس الإراده المرید قال فالإرادته محدثه و إلا فمعنه غیره افهم و زد فی مسألتک قال سلیمان فإنّها اسم من من گفتم که مانند سمع و بصر و علم است.

مأمون گفت: وای بر تو ای سلیمان! چقدر اشتباه می کنی و این کلام را تکرار می کنی سخن دیگری را شروع کن. حضرت فرمود:

بگذار سؤالش را بگوید، سخنش را قطع مکن تا حجّت خود را ظاهر سازد، سپس فرمود: ای سلیمان ادامه بده. سلیمان گفت: من گفتم که این همچو سمع و بصر و علم است. حضرت فرمود: با من بگو معنی اراده یکی است یا چند معنی مختلف است؟ سلیمان گفت: یکی است.

حضرت فرمود: پس معنی همه اراده ها یکی است، سلیمان گفت: آری، حضرت فرمود: پس لازم آید که اراده قیام اراده قعود باشد و اراده حیات اراده موت، چون اراده ها همه یکی است یعنی بعضی بر بعضی مقدّم نیستند و یک چیزند. سلیمان گفت: معنی اراده مختلف است. حضرت فرمود: به من بگو که مرید اراده است یا غیر اراده؟ گفت: بلکه اراده است. حضرت فرمود: پس مرید نزد شما مختلف شد هرگاه عین اراده باشد. گفت: ای سرورم! اراده عین مرید نیست. فرمود: پس محدث باشد و اگر نه با او قدیمی دیگر خواهد بود، ای سلیمان! بفهم.

سلیمان گفت: بلکه اراده نامی است از نام های او.

أسمائه قال الرضا عليه السلام هل سمى نفسه بذلك قال سليمان لا لم يسم به نفسه بذلك قال الرضا عليه السلام فليس لك أن تسميه بما لم يسم به نفسه قال قد وصف نفسه بأنه مرید قال الرضا عليه السلام ليس صفته نفسه أنه مرید إخباراً عن أنه إرادة ولا إخباراً عن أن الإرادة اسم من أسمائه قال سليمان لأن إرادته علمه قال الرضا عليه السلام يا جاهل فإذا علم الشيء فقد أرادته قال سليمان أجل فقال فإذا لم يرده لم يعلمه قال سليمان أجل قال من أين قلت ذاك وما الدليل على أن إرادته علمه وقد يعلم ما لا يریده أبداً وذلك قوله عز وجل ولئن شئنا لنذهبن بالذي أوحينا إليك فهو يعلم كيف يذهب به وهو لا يذهب به أبداً قال سليمان لأنه قد فرغ من الأمر فليس يزيد فيه شيئاً قال الرضا عليه السلام هذا قول اليهود فكيف قال تعالى ادعوني أستجب لكم قال سليمان إنما عنى بذلك أنه قادر عليه قال أفيعد ما لا يفى به فكيف قال يزيد في الخلق ما يشاء وقال عز وجل يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِدَّتَهُ أُمُّ الْكِتَابِ وقد فرغ من الأمر فلم يحرج جواباً قال الرضا عليه السلام يا سليمان هل كنت: او خود این نام بر خود نهاد. فرمود: پس تو را نرسد که او را این نام نهی. گفت: بلی او خود را وصف کرده که مرید است. فرمود: هرگاه خود را به آن وصف کرد معنایش این نیست که بگوید: او اراده است و یا این که اراده نامی از نامهای اوست. گفت:

اراده او علم او است. فرمود: ای نادان! اگر خدا به چیزی عالم است چنین معنا می دهد که آن را اراده کرده؟ گفت: آری، فرمود: اگر اراده نکند ندانسته است؟ گفت: آری، فرمود: این را از کجا می گویی و چه دلیل داری بر این که اراده، علم است و حال آن که او می داند و علم دارد به آن چه هرگز اراده نمی کند مثل آن که فرمود: «اگر بخواهیم آن چه را بر تو وحی نموده ایم خواهیم برد» خدا می داند چگونه آن را ببرد و هرگز این کار را نخواهد کرد. گفت: چون از کار فارغ شده و بر آن چه مقدر کرده چیزی نخواهد افزود. فرمود: این قول یهود است اگر چنین باشد پس خدا چگونه فرمود: «بخوانید تا اجابت کنم شما را»؟ گفت: یعنی قادر است بر انجام آن. فرمود: آیا وعده می دهد به چیزی که وفا نمی کند، پس چطور فرمود: «هرآنچه بخواهد در خلقت اضافه می کند» و فرمود: «هرآنچه بخواهد محو می کند و هرآنچه بخواهد ثابت می کند و ام الكتاب نزد اوست» حال آنکه از کار فارغ شده؟ جواب نگفت.

یعلم أنّ إنسانا یكون ولا یرید أن یخلق إنسانا أبدا و أنّ إنسانا یموت الیوم و لا یرید أن یموت الیوم قال سلیمان نعم قال الرضا علیه السلام فیعلم أنّه یكون ما یرید أن یكون أو یعلم أنّه یكون ما لا یرید أن یكون قال یعلم أنّهما یكونان جمیعا قال الرضا علیه السلام إذا یعلم أنّ إنسانا حیّ میت قائم قاعد أعمی بصیر فی حاله واحده و هذا هو المحال قال جعلت فداک فإِنَّه یعلم أنّه یكون أحدهما دون الآخر قال لا بأس فإِنَّهما یكون الّذی أراد أن یكون أو الّذی لم یرد أن یكون قال سلیمان الّذی أراد أن یكون فضحك الرضا علیه السلام و المأمون و أصحاب المقالات قال الرضا علیه السلام غلطت و ترکت قولک أنّه یعلم أنّ إنسانا یموت الیوم و هو لا یرید أن یموت الیوم و أنّه یخلق خلقا و أنّه لا یرید أن یخلقهم و إذا لم یجز العلم عندکم بما لم یرد أن یكون فإِنَّما یعلم أن یكون ما أراد أن یكون قال سلیمان فإِنَّما قولی إنّ الإراده لیست هو و لا غیره قال الرضا علیه السلام یا جاهل إذا قلت لیست هو فقد جعلتها غیره و إذا قلت لیست هی غیره فقد جعلتها هو قال سلیمان فهو یعلم کیف یصنع الشیء قال فرمود: سلیمان! آیا خدا می داند که انسانی موجود خواهد شد در حالی که اراده نکرده انسانی خلق کند، آیا می داند که انسانی امروز می میرد در حالی که اراده نکرده که امروز بمیرد؟ گفت: آری، فرمود:

پس آیا می داند که آنچه که اراده کرده موجود خواهد شد؟ یا آنچه را که اراده نکرده؟ گفت: هر دو را می داند که می شود. فرمود: پس باید بدانند که شخص زنده و مرده است و ایستاده و نشسته و کور و بینا در یک حال و این محال است. گفت: فدایت شوم می داند که یکی می شود نه آن دیگری، فرمود:

کدام می شود؟ آنچه اراده کرده بشود یا آنچه اراده نکرده بشود؟ گفت: آنچه اراده کرده. حضرت رضا علیه السلام و مأمون و اصحاب مقالات خندیدند.

حضرت فرمود: این غیر آن شد که می گفتمی خدا می داند که فلانی امروز می میرد و اراده نکرده بود که امروز بمیرد و این که خلق می کند و اراده داشت که آن خلق نکند. پس هرگاه جایز ندانید که بدانند آن چه اراده ندارد که بشود پس آن می داند که اراده دارد که بشود. گفت: سخن من این است که اراده نه او است و نه غیر او. فرمود: یا جاهل این که گفتمی او نیست یعنی غیر او است و این که گفتمی غیر او نیست یعنی اوست پس هم اوست و هم او نیست. گفت: آیا خدا می داند چگونه چیزی را خلق کند؟

نعم قال سليمان فإن ذلك إثبات للشيء قال الرضا عليه السلام أحلت لأن الرجل قد يحسن البناء وإن لم يبن ويحسن الخياطه وإن لم يخط ويحسن صنعه الشيء وإن لم يصنعه أبدا ثم قال له يا سليمان هل تعلم أنه واحد لا شيء معه قال نعم قال الرضا عليه السلام فيكون ذلك إثباتا للشيء قال سليمان ليس يعلم أنه واحد لا شيء معه قال الرضا عليه السلام أفتعلم أنت ذاك قال نعم قال فأنت يا سليمان إذا أعلم منه قال سليمان المسأله محال قال محال عندك أنه واحد لا شيء معه وأنه سميع بصير حكيم قادر قال نعم قال فكيف أخبر عز وجل أنه واحد حتى سميع بصير حكيم قادر عليهم خبير وهو لا يعلم ذلك وهذا رد ما قال وتكذيبه تعالى الله عن ذلك ثم قال له الرضا عليه السلام فكيف يريد صنع ما لا يدري صنعه ولا ما هو وإذا كان الصانع لا يدري كيف يصنع الشيء قبل أن يصنعه فإتما هو متحير تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا قال سليمان فإن الإراده القدره قال الرضا عليه السلام وهو عز وجل يقدر على ما لا يريد أبدا ولا بد من ذلك لأنه قال تبارك وتعالى ولئن شئنا لنذهبن بالآذي فرمود: آری. گفت: پس اقتضا می کند که از ازل موجود باشد. فرمود: محال گفتمی، چه بسا شخصی بتایی می داند و خانه ای نمی سازد، می تواند بدوزد و نمی دوزد و بالجمله صفتی خوب می داند و هرگز نمی کند. ای سلیمان! خدا می داند که یکی است چیزی با او نیست؟ گفت:

آری، فرمود: پس این نیز اقتضا کند که اثبات آن چیز کرده باشد. گفت: نمی داند که یکی است و با او چیزی نیست. فرمود: تو این را می دانی؟! گفت:

آری، فرمود: پس تو از او عالم تر باشی. گفت: این مسأله محال است. فرمود: محال است نزد تو که او یکی باشد و با او چیزی نباشد و سمیع و بصیر و حکیم و قدیر باشد. گفت: آری، فرمود: چگونه ما را خبر داد که او واحد و حی و سمیع و بصیر و علیم و خبیر است و او این ها نمی داند و این ردی بر قول خدا و تکذیب اوست و خدا برتر از آن است. فرمود:

چگونه می خواهد چیزی را بسازد که ساختن آن را نمی داند؟ صانعی که قبل از ساختن نمی داند که چگونه باید آن را بسازد، حیران است و خدا از این برتر است. گفت: از آن جا که اراده قدرت است.

فرمود: خدا قادر است بر آن چه هرگز اراده نمی کند، گریزی از این نیست و خدا فرمود: «اگر خواهیم می بریم آن چه را وحی کرده ایم به تو».

أوحينا إليك فلو كانت الإرادة هي القدره كان قد أراد أن يذهب به لقدرته فانقطع سليمان فقال المأمون عند ذلك يا سليمان هذا أعلم هاشمي ثم تفرق القوم.

قال مصنف هذا الكتاب رضى الله عنه كان المأمون يجلب على الرضا عليه السلام من متكلمى الفرق و الأهواء المضله كل من سمع به حرصا على انقطاع الرضا عليه السلام عن الحججه مع واحد منهم و ذلك حسدا منه له و لمنزلته من العلم فكان لا يكلمه أحد إلا أقر له بالفضل و التزم الحججه له عليه لأن الله تعالى ذكره يأبى إلا أن يعلى كلمته و يتم نوره و ينصر حجته و هكذا وعد تبارك و تعالى فى كتابه فقال **إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا** يعنى بالذين آمنوا الأئمه الهداه و أتباعهم العارفين بهم و الآخذين عنهم بنصرهم بالحججه على مخالفيهم ما داموا فى الدنيا و كذلك يفعل بهم فى الآخره و إن الله عز و جل لا يخلف الميعاد.

اگر اراده همان قدرت می بود، خدا اراده کرده که آن را ببرد، چون قدرت بر این کار را داشت. سلیمان در جواب در ماند. مأمون گفت: سلیمان! او عالم ترین هاشمی است و سپس مردم پراکنده شدند.

مصنّف گوید: مأمون علمای فرق خارج از صراط مستقیم و افرادی را که می شناخت و یا شنیده بود را به دلیل حرص بر مقام علمی حضرت رضا علیه السلام از تمام عالم جمع می کرد که با آن حضرت مناظره کنند و او را مجاب سازند تا آتش حسدش خاموش شده و از این طریق شأن علمی ایشان را لکه دار نماید، اما هیچ کدام از علمای فرق با آن جناب به بحث نپرداخت جز این که به مقام بلند علمی او اعتراف نمود و دلایل حضرت او را مجاب می کرد، چون خدا ابا داشت که فردی بر ایشان چیره شده و نور خدا را تمام کند، خدا حجّت خود را یاری می دهد و خدا چنین به وعده ای که داده و فرموده «ما یاری می کنیم فرستادگان خود را و کسانی که در این جهان ایمان آورده اند» عمل می کند، منظور از کسانی که ایمان آورده اند ائمه هدی هستند و پیروان با معرفت آنان و کسانی که از ایشان علیه مخالفین اخذ حجّت نموده اند، تا زمانی که در این جهان هستند، هم چنین رفتار می کند با آنان در عالم دیگر، و خدا هرگز خلف وعده نخواهد کرد.

14 باب ذکر مجلس آخر للرضا عليه السلام عند المأمون مع أهل الملل و المقالات و ما أجاب به علي بن محمد بن الجهم في عصمه الأنبياء سلام الله عليهم أجمعين 164 1 حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه و الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتّب و علي بن عبد الله الوراق رضي الله عنهم قالوا حدّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم قال حدّثنا القاسم بن محمد البرمكي قال حدّثنا أبو الصلت الهروي قال لما جمع المأمون لعلي بن موسى الرضا عليه السلام أهل المقالات من أهل الإسلام و الديانات من اليهود و النصارى و المجوس و الصابئين و سائر أهل المقالات فلم يقم أحد إلا و قد ألزمه حجّته

14- ذکر مجلس دیگر امام رضا عليه السلام که نزد مأمون با اهل ملل و مقالات واقع شد و جوابهایی که به علی بن محمد بن جهم داد در عصمت انبیا عليهم السلام

14- ذکر مجلس دیگر امام رضا عليه السلام که نزد مأمون با اهل ملل و مقالات واقع شد و جوابهایی که به علی بن محمد بن جهم داد در عصمت انبیا عليهم السلام

164 1 احمد بن زياد بن جعفر همداني و حسين بن ابراهيم بن احمد بن هشام مكتب و علي بن عبد الله وراق گویند: علي بن ابراهيم گوید:

قاسم بن محمد برمکی گوید: روایت کرد برای ما ابو الصلت هروی که گفت: چون مأمون برای مناظره علی بن موسی الرضا عليه السلام و ارباب مقالات از اهل اسلام و سایر ادیان مثل یهود و نصاری و مجوس و صائبان و سایر اصحاب کلام را جمع کرد، هیچ یک با آن حضرت سخن نکردند، مگر حجّت بر ایشان تمام کرد، گویی سنگ بر گلویشان افکند. علی بن جهم

كَانَهُ الْقَمِ حَجْرًا قَامَ إِلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْجَهْمِ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَتَقُولُ بِعَصْمَةِ الْأَنْبِيَاءِ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَمَا تَعْمَلُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
 وَعَصَى آدَمَ رَبَّهُ فَغَوَىٰ وَفِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ وَفِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَقَدْ
 هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا وَفِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي دَاوُدَ ظَنَّ دَاوُدَ أَنَّهَا فَتْنَاهُ وَقَوْلُهُ تَعَالَىٰ فِي نَبِيِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ
 مُبْدِيهِ فَقَالَ الرِّضَا وَيَحْكُ يَا عَلِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تَنْسِبْ إِلَى أَنْبِيَاءِ اللَّهِ الْفَوَاحِشَ وَلَا تَتَأَوَّلْ كِتَابَ اللَّهِ بِرَأْيِكَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ قَالَ وَمَا يَعْلَمُ
 تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ وَأَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي آدَمَ وَعَصَى آدَمَ رَبَّهُ فَغَوَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ آدَمَ حَجَّجَهُ فِي أَرْضِهِ وَخَلِيفَهُ فِي بِلَادِهِ لَمْ
 يَخْلُقْهُ لِلْجَنَّةِ وَكَانَتْ الْمَعْصِيَةُ مِنْ آدَمَ فِي الْجَنَّةِ لَا فِي الْأَرْضِ وَعَصْمَتُهُ تَجِبُ أَنْ يَكُونَ فِي الْأَرْضِ لِيَتِمَّ مَقَادِيرُ أَمْرِ اللَّهِ فَلَمَّا أَهْبَطَ إِلَى
 الْأَرْضِ وَجَعَلَ حَجَّجَهُ وَخَلِيفَهُ عَصَمَ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ وَأَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ
 سَوَىٰ أَوْ قِيَامَ نَمُودَ وَكَانَتْ الْمَعْصِيَةُ مِنْ آدَمَ فِي الْجَنَّةِ لَا فِي الْأَرْضِ وَعَصْمَتُهُ تَجِبُ أَنْ يَكُونَ فِي الْأَرْضِ لِيَتِمَّ مَقَادِيرُ أَمْرِ اللَّهِ فَلَمَّا أَهْبَطَ إِلَى
 آدَمَ رَبَّهُ فَغَوَىٰ وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ وَقَوْلُ خُدا دَرَبَارَهٗ يُوْسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا وَقَوْلُ خُدا
 دَرَبَارَهٗ دَاوُدَ وَظَنَّ دَاوُدَ أَنَّهَا فَتْنَاهُ وَقَوْلُ خُدا دَرَبَارَهٗ يَبْيَعْمُرَ خُودَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ؟ فَرَمُودُ: وَآيَ بَر
 تَوَالِي عَلِيٍّ! اذ خدا بترس و به انبيای خدا فواحش و قبايح نسبت مکن و کتاب خدا را برای گمان خود تأویل مکن؛ زیرا خدا می فرماید: «نمی
 داند تأویل آن را مگر خدا و استواران ثابت قدم در علم». اما آن که خدا درباره آدم علیه السلام فرمود: وَعَصَى آدَمَ رَبَّهُ فَغَوَىٰ خدا آدم را برای
 آن خلق کرد که در زمین او حجّت و در بلاد خلیفه باشد و برای حجّت او را خلق نکرد و معصیت از او در حجّت صادر شد نه در زمین و
 عصمت او در زمین واجب بود تا مقادیر امر خدا تمام گردد و چون به زمین فرود آورد او را خلیفه خود گردانید و معصوم شد. به دلالت قول
 خدا که فرمود: «خدا برگزید آدم، نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان» اما قول خدا:

ذَا التُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِيَةً بِأَفْظِنٍّ أَنْ لَنْ تَقْدِرَ عَلَيْهِ إِلَّا مَا ظَنَّ بِمَعْنَى اسْتَيْقِنَ أَنَّ اللَّهَ لَنْ يَضَيِّقَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ إِلَّا تَسْمَعُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ أَيْ ضَيِّقَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ وَ لَوْ ظَنَّ أَنَّ اللَّهَ لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ لَكَانَ قَدْ كَفَرَ وَأَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي يُوسُفَ وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا فَإِنَّهَا هَمَّتْ بِالْمَعْصِيَةِ وَ هَمَّ يُوسُفُ بِقَتْلِهَا إِنْ أَجْبَرْتَهُ لِعَظَمِ مَا تَدَاخَلَهُ فَصَرَفَ اللَّهُ عَنْهُ قَتْلَهَا وَ الْفَاحِشَةَ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ يَعْنِي الْقَتْلَ وَ الزِّنَاءَ وَ أَمَّا دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَا يَقُولُ مَنْ قَبْلَكُمْ فِيهِ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْجَهْمِ يَقُولُونَ إِنَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ فِي مُحْرَابَةٍ يَصَلِّيُ فَتَصَوَّرَ لَهُ إِبْلِيسُ عَلَى صُورِهِ طَيْرَ أَحْسَنَ مَا يَكُونُ مِنَ الطَّيُورِ فَقَطَعَ دَاوُدَ صَلَاتَهُ وَ قَامَ لِيَأْخُذَ الطَّيْرَ فَخَرَجَ الطَّيْرُ إِلَى الدَّارِ فَخَرَجَ الطَّيْرُ إِلَى السَّطْحِ فَصَعِدَ فِي طَلْبِهِ فَسَقَطَ الطَّيْرُ فِي دَارِ أُورِيَا بْنِ حَنَّانٍ فَاطَّلَعَ دَاوُدُ فِي أَثَرِ الطَّيْرِ فَإِذَا بِأَمْرَأَةٍ أُورِيَا تَغْتَسِلُ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا هَوَاهَا وَ كَانَ قَدْ أَخْرَجَ أُورِيَا فِي بَعْضِ غَزَوَاتِهِ فَكَتَبَ إِلَى صَاحِبِهِ أَنْ قَدِّمَ أُورِيَا أَمَامَ التَّابُوتِ فَقَدَّمَ فَظَفَرَ أُورِيَا بِالْمَشْرُوكِينَ وَ ذَا التُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِيَةً بِأَفْظِنٍّ أَنْ لَنْ تَقْدِرَ عَلَيْهِ «ظَنَّ» بِهِ مَعْنَى يَقِينٌ كَرَدَ كَمَا رُوِيَ رَأَى رَأَى تَنَگَ نَكِيرًا، أَيَا إِيْنِ آيَةَ رَأَى نَشْنِيْدَةَ أَيْ «وَقْتِي خَدَا إِنْسَانٍ رَأَى بِيَا مَآئِدٍ بِسَ رُوِي رَأَى رَأَى تَنَگَ كُنَدَ»، يَعْنِي إِنْ كَرَدَ يُونُسَ كَمَا رُوِيَ كَرَدَ كَمَا خَدَا تَوَانِيِي نَادَرَدَ، قَطَعَا كَافِرٌ شَدِيدٌ. أَمَا قَوْلُ خَدَا دَرِبَارَةَ يُونُسَ وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا زَلِيخَا قَصْدَ مَعْصِيَةٍ كَرَدَ وَ يُونُسَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَصْدَ كَرَدَ كَمَا أَوْ رَأَى بَكَشَدَ إِنْ كَرَدَ أَوْ رَأَى بِرَ أَنْ كَرَدَ إِنْجِبَارَ كُنَدَ، چُونِ أَنْ أَمْرٌ دَرِ دَلِ أَوْ بَزْرَگَ نَمُودَ. خَدَا أَوْ رَأَى إِنْ رَتَكَابَ قَتْلٍ وَ زِنَا بَزْدَاشْتِ وَ فَرَمُودَ: «إِنِ بَرَأَى أَنْ أَسْتُ كَمَا بَزْ گَرْدَانِيْمَ أَوْ بَدِ وَ عَمَلِ قَبِيحِ رَأَى» قَتْلٍ وَ فَحْشَا أَسْتُ.

و اما در مورد داود عليه السلام قوم شما چه می گویند؟ ابن جهم گفت: می گویند داود علیه السلام در محراب نماز می گزارد که ابلیس به صورت مرغی نیکو خود را بر او عرضه کرد داود نماز ببرید و برخاست تا مرغ را بگیرد، مرغ از خانه بیرون شد از پی او پیامد به بام پرید در بام شد مرغ در خانه اوریا بن حنان افتاد. داود بر آن خانه برآمد زن او را دید که غسل می کند چون بدید به او علاقه مند شد، داود اوریا را به جنگ فرستاده بود، به صاحب آن لشکر نوشت که اوریا را جلوتر از تابوت عهد بفرست، اوریا بر مشرکان ظفر یافت

فصعب ذلك على داود فكتب إليه ثانياً أن قدمه أمام التابوت فقتل أوریا فتزوج داود بامرأته قال فضرب الرضا عليه السلام بيده على جبهته وقال إنا لله وإنا إليه راجعون لقد نسبتم نبياً من أنبياء الله إلى التهاون بصلاته حتى خرج في أثر الطير ثم بالفاحشه ثم بالقتل فقال يا ابن رسول الله فما كان خطيئته فقال ويحك إن داود إنما ظن أن ما خلق الله عز وجل خلقاً هو أعلم منه فبعث الله عز وجل إليه الملكين فتسورا المحراب فقالا خصمان بغى بعضنا على بعض فاحكم بيننا بالحق ولا تشطط واهدنا إلى سواء الصراط إن هذا أخى له تسع وتسعون نعجه ولي نعجه واحده فقال أكفلنيتها وعزني في الخطاب فعجل داود عليه السلام على المدعى عليه فقال لقد ظلمك بسؤال نعجتك إلى نعاجه ولم يسأل المدعى البيئه على ذلك ولم يقبل على المدعى عليه فيقول له ما تقول فكان هذا خطيئته رسم الحكم لا ما ذهبتم إليه ألا تسمع الله عز وجل يقول يا داود إنا جعلناك خليفه في الأرض فأحكم بين الناس بالحق ولا تتبع الهوى إلى آخر این حال بر داود عليه السلام گران آمد، دوباره نوشت که اوریا را پیش تابوت دار و او کشته شد، داود زن اوریا را بخواست. حضرت دست مبارک بر پیشانی زد و فرمود: «انا لله و انا اليه راجعون» به یکی از پیامبران خدا تهاون و عدم مبالا به نماز نسبت داده و می گوید: نماز را رها کرده و به دنبال او رفت و به او عمل منافی عفت و قتل نسبت دادید؟! گفت: یا بن رسول الله! خطای داود چه بود؟ فرمود: وای بر تو! داود گمان کرد خدا کسی داناتر از او را خلق نکرد، لذا خدا دو ملک سوی او فرستاد و آن دو از دیوار محراب بالا رفته و به او گفتند: «ما دو نفر باهم اختلاف داریم و یکی از ما بر دیگری ظلم کرده، بین ما به حق حکم کن و خلاف نگو و ما را به درستی راهنمایی کن، این برادر من نود و نه گوسفند دارد و من یک گوسفند دارم، به من گفته آن یکی را به من بسپار و در این گفتگو حریف او نشدم» داود علیه السلام عجله کرد و به «مدعی علیه» گفت: «با این درخواست بر تو ظلم کرده» و از مدعی بیینه ای نخواست و حتی به مدعی علیه نگفت که تو چه می گویی؟ این خطا، خطای رسم داوری بود نه خطایی که شما معتقدید، آیا نشنیده ای که خدا فرمود: «ای داود ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم، به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی نکن» تا آخر آیه؟

الآیه فقال يا ابن رسول الله فما قصّته مع أوريا فقال الرضا عليه السلام إنّ المرأة في أيام داود عليه السلام كانت إذا مات بعلها أو قتل لا تتزوج بعده أبداً و أول من أباح الله له أن يتزوج بامرأه قتل بعلها كان داود عليه السلام فتزوج بامرأه أوريا لما قتل و انقضت عدتها منه فذلك الذي شقّ على الناس من قبل أوريا و أمّا محمّد صلّى الله عليه و آله و قول الله عزّ و جلّ وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَرَفَ نَبِيَّهَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَسْمَاءَ أَزْوَاجِهِ فِي دَارِ الدُّنْيَا وَ أَسْمَاءَ أَزْوَاجِهِ فِي دَارِ الآخِرَةِ وَ أَنَّهُنَّ أُمَّهَاتُ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِحْدَاهُنَّ مِنْ سَمَى لَهُ زَيْنَبُ بِنْتُ جَحْشٍ وَ هِيَ يَوْمئِذٍ تَحْتَ زَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ فَأَخْفَى اسْمَهَا فِي نَفْسِهِ وَ لَمْ يَبْدِهِ لِكَيْلَا يَقُولَ أَحَدٌ مِنَ الْمُنَافِقِينَ إِنَّهُ قَالَ فِي امْرَأَةٍ فِي بَيْتِ رَجُلٍ إِنَّهَا إِحْدَى أَزْوَاجِهِ مِنْ أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ وَ خَشِيَ قَوْلَ الْمُنَافِقِينَ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ يَعْنِي فِي نَفْسِكَ وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مَا تَوَلَّى تَرْوِيجَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ إِلَّا تَرْوِيجَ حَوَاءَ مِنْ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ زَيْنَبَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِقَوْلِهِ فَلَمَّا قَضَى كَيْفَ قَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! بِسْ قِصَّةِ أَوْ بَا أوريا چگونه بوده؟ فرمود: در ایام داود علیه السلام هر زن که شوهرش می مرد یا کشته می شد بعد از او شوهر نمی کرد، اول کسی که خدا مباح کرد برای او که بخواهد زنی را که شوهرش کشته شده، داود علیه السلام بود. پس زن او را بخواست. پس از قتل او و انقضای عده او، این حال بر مردمان شاق آمد از کشته شدن او را و اما محمّد صلّى الله عليه و آله که خدا درباره او فرمود: «در خاطر خود پنهان می داری آن چه خدا آن را آشکار می کنند، می ترسی از مردمان و خدا سزاوارتر است که از او ترسی»، خداوند اسامی همسران آن حضرت در دنیا و آخرت را به آن حضرت اطلاع داد و اعلام نمود که آنها «ام المؤمنین» هستند، یکی از ایشان زینب دختر جحش بود که در آن روز همسر زید بن حارثه بود، حضرت نام او را در نفس خود پنهان داشت و ظاهر نکرد تا کسی از منافقان نگوید که او زن مردی را که در خانه او است از زنان خود و امهات مؤمنان نام می برد و از قول منافقان ترسید. خدا فرمود: «از مردم می ترسی و خدا سزاوارتر است که از او ترسی» و خدا متولی تزویج کسی نشد مگر تزویج حوا و آدم و زینب و رسول خدا صلّى الله عليه و آله که قول خدا نیز به این اشاره دارد که فرمود:

زید منها وطرا زوّجناکها الآیه و فاطمه من علیّ علیه السّلام قال فبکی علیّ بن محمّد بن الجهم فقال یا ابن رسول اللّٰه أنا تائب إلى اللّٰه عزّ و
جلّ من أن أنطق فی أنبیاء اللّٰه علیهم السّلام بعد یومی هذا إلاّ بما ذکرته.

«چون زید کام خود از او برگرفت او را به عقد تو درآوردیم و نیز فاطمه و علی علیه السّلام را، راوی گفت: پس علی بن محمد بن جهم
بگریست و گفت: یا بن رسول اللّٰه! من توبه می کنم به خدای عزّ و جلّ که بعد از این درباره انبیای او سخن نگویم، مگر به آن چه تو گفتی.

15 باب ذکر مجلس آخر للرضا عليه السلام عند المأمون في عصمه الأنبياء عليهم السلام 165 1 حدّثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشيّ رضی الله عنه قال حدّثني أبي عن حمدان بن سليمان التيسابوريّ عن عليّ بن محمّد بن الجهم قال حضرت مجلس المأمون وعنده الرضا عليّ بن موسى عليه السلام فقال له المأمون يا ابن رسول الله أليس من قولك أنّ الأنبياء معصومون قال بلى قال فما معنى قول الله عزّ وجلّ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَالَ لَأَدَمُ أُسْكُنُ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ وَأشار لهما إلى شجره الحنطه فتكونا من الظالمين ولم يقل لهما لا تأكلا من هذه الشجرة ولا ممّا كان من جنسها

15- ذکر مجلسی دیگر از امام رضا علیه السلام نزد مأمون در عصمت انبیاء عليهم السلام

15- ذکر مجلسی دیگر از امام رضا علیه السلام نزد مأمون در عصمت انبیاء عليهم السلام

165 1 تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی گوید:

روایت کرد برای من پدرم از حمدان بن سلیمان نیشابوری از علی بن محمد بن جهم که گفت: به مجلس مأمون وارد شدم و امام رضا علیه السلام نیز نزد او بود. مأمون به آن حضرت گفت: یا بن رسول الله! تو می گویی که انبیا معصوم هستند؟ فرمود: بلی، گفت: پس چه معنی دارد قول خداوند: وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى حضرت فرمود: خداوند به آدم فرمود:

أُسْكُنُ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ که اشاره به درخت گندم نمود و خداوند به ایشان نفرمود: از این درخت و هرچه از جنس این درخت باشد، نخورید. پس از غیر آن درخت

فلم يقربا تلك الشجره و لم يأكلا منها و إنما أكلا من غيرها لَمَا أن وسوس الشيطان إليهما و قال ما نهاكما ربكما عن هذه الشجره و إنما ينهاكما أن تقربا غيرها و لم ينهكما عن الأكل منها إلا أن تكونا ملكين أو تكونا من الخالدين و قاسمهما إني لكما لمن الناصحين و لم يكن آدم و حواء شاهدا قبل ذلك من يحلف بالله كاذبا فدلاهما بغرور فأكلا منها ثقه بيمينه بالله و كان ذلك من آدم قبل النبوه و لم يكن ذلك بذنب كبير استحق به دخول النار و إنما كان من الصغائر الموهوبه التي تجوز على الأنبياء قبل نزول الوحي عليهم فلما اجتباه الله تعالى و جعله نبيا كان معصوما لا يذنب صغيره و لا كبيره قال الله عز و جل وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ .

فقال له المأمون فما معنى قول الله عز و جل فلما آتاها صالحا جعلنا له شركاء فيما آتاها فقال له الرضا عليه السلام إن حواء ولدت لآدم خمسمائه بطن ذكرا و أنثى و خوردند چه شیطان و سوسه کرد و گفت:

«پروردگار شما، شما را از این درخت نهی نکرده» و فقط شما را از نزدیک شدن به غیر آنها نهی کرده مگر به این خاطر که فرشته نشوید و جاودانه نگردید و قسم خورد که من خیرخواه شما هستم و آدم و حواء قبل از آن کسی را ندیده بودند که به دروغ به خدا قسم یاد کند، «ایشان را فریب داد» آنها نیز با اطمینان به قسم او از درخت خوردند و این قبل از نبوت آدم واقع شد و گناهی نبود که به آن مستحق دخول نار گردد، بلکه از گناهان صغیره بود که خدا می بخشد و بر انبیا قبل از نزول وحی جایز است و چون خدا او را برگزید و نبوت داد، معصوم شد و کبیره و صغیره مرتکب نشد، چنان چه خدا فرمود: «آدم پروردگارش را نافرمانی کرد و به گمراهی افتاد، سپس او را برگزید و پروردگار توبه او را پذیرفت و هدایت نمود و فرمود: «خدا آدم، نوح، آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان برتری داد». مأمون گفت: چیست معنی قول خدا که فرمود: «وقتی خداوند فرزند صالح به آنان داد، آنان در مورد این فرزند شریکهایى برای خدا قائل شدند»؟ حضرت فرمود: حوا برای آدم علیه السلام پانصد شکم بزیاید و در هر شکم یک پسر و یک دختر، و آدم

إِنَّ آدَمَ وَ حَوَّاءَ عَاهَدَا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ دَعَوَاهُ وَ قَالَا لئن آتَيْتِنَا صَالِحًا لَنكوننَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا مِنَ النَّسْلِ خَلَقَا سوِيًّا بَرِيئًا مِنَ الزَّمانِ وَ العَاهَةِ وَ كانَ ما آتَاهُمَا صَنفِينَ صَنفًا ذَكَرنا وَ صَنفًا إِنائًا فَجَعَلَ الصَّ نَفانَ لِلَّهِ تَعَالَى ذَكَرَهُ شَرِكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا وَ لَمْ يَشْكُرَاهُ كَشَكَرَ أَبُو يَهُيَما لَهُ عَزَّ وَ جَلَّ قالَ اللَّهُ تَبارَكَ وَ تَعَالَى فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ.

فقال المأمون أشهد أنك ابن رسول الله صلى الله عليه و آله حقًا فأخبرني عن قول الله عزَّ و جلَّ في حقِّ إبراهيم عليه السَّلام فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قالَ هَذَا رَبِّي فَقَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلامُ إِنَّ إبراهيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَقَعَ إِلى ثَلاثَةِ أَصنافِ صَنفٍ يَعْبُدُ الزَّهْرَةَ وَ صَنفٍ يَعْبُدُ القَمَرَ وَ صَنفٍ يَعْبُدُ الشَّمْسَ وَ ذَلكَ حِينَ خَرَجَ مِنَ السَّرْبِ الَّذِي أَخْفَى فِيهِ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ فَرَأَى الزَّهْرَةَ قالَ هَذَا رَبِّي عَلى الإِنكارِ وَ الاسْتِخْبارِ فَلَمَّا أَفَلَ الكَوْكَبَ قالَ لا أَحَبُّ الأَفْلينَ لِأَنَّ الأَفُولَ مِنَ صَفاةِ المَحْداثِ لا مِنَ صَفاةِ القَدَمِ فَلَمَّا رَأَى القَمَرَ بازْغَا قالَ هَذَا رَبِّي عَلى الإِنكارِ وَ الاسْتِخْبارِ فَلَمَّا أَفَلَ قالَ لئن لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكوننَّ مِنَ القَوْمِ وَ حَوا بِا خِدا عَهْدَ كَردِهِ وَ دَعَا كَردِهِ وَ كَفتِهِ بوَدَدنِ كَه «اگر ما را نسل نیکو بخشی ما از شاکران خواهیم بود و چون آنان را نسل صالحی بخشید» نسلی که درست اندام و پاک از عیب و آفت و دو صنف بودند، بعضی نر و بعضی ماده و آن دو صنف برای خدا شریک قرار دادند در آن چه ایشان را عطا کرده بود و شکر خدا نکردند؛ چنان چه پدر و مادر ایشان کردند. و خدا می فرماید: «خدا برتر و بیزار از شرک آنهاست».

مأمون گفت: گواهی می دهم حقاً فرزند رسول خدا هستید، از قول خدا درباره ابراهیم علیه السَّلام بگو که فرمود: «چون شب شد ستاره ای دید و گفت: این پروردگار من است». حضرت فرمود: ابراهیم علیه السَّلام در میان سه صنف بود، گروهی ستاره را و گروهی ماه را و گروهی دیگر خورشید را می پرستیدند، این وقتی بود که از زیر زمین که او را آن جا پنهان کرده بودند بیرون آمده بود. چون شب شد زهره را دید از روی انکار و استخبار گفت: این پروردگار من است و چون فرو شد گفت: دوست نمی دارم هر چه را که غایب گردد، فروشدن صفت حادث است نه قدیم و چون ماه درخشان را دید به وجه انکار و استخبار گفت:

این پروردگار من است و چون غایب شد گفت: اگر پروردگارم هدایت نمی کرد هر آینه از گمراهان بودم

الضَّالِّينَ يَقُولُ لَوْلَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ فَلَمَّا أَصْبَحَ وَرَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ مِنَ الزَّهْرَةِ وَالْقَمَرِ عَلَى الْإِنْكَارِ وَالِاسْتِخْبَارِ لَا عَلَى الْإِخْبَارِ وَالْإِقْرَارِ فَلَمَّا أَفْلَتَ قَالَ لِلْأَصْنَافِ الثَّلَاثَةِ مِنْ عِبَادَةِ الزَّهْرَةِ وَالْقَمَرِ وَالشَّمْسِ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَشْرِكُونَ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَإِنَّمَا أَرَادَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَا قَالَ أَنْ يَبَيِّنَ لَهُمْ بَطْلَانَ دِينِهِمْ وَيُثَبِّتَ عِنْدَهُمْ أَنَّ الْعِبَادَةَ لَا تَحَقُّ لِمَا كَانَ بِصِفَةِ الزَّهْرَةِ وَالْقَمَرِ وَالشَّمْسِ وَإِنَّمَا تَحَقُّ الْعِبَادَةُ لِخَالِقِهَا وَخَالِقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ مَا احْتَجَّ بِهِ عَلَى قَوْمِهِ مِمَّا أَلْهَمَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَآتَاهُ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَتَلَّكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ لِلَّهِ دَرَكٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَأَخْبَرَنِي عَنْ قَوْلِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَ لَكِنْ لِيُطَمِّئَنَّ قَلْبِي قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَانَ أَوْحَى إِلَى إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنِّي مَتَّخِذٌ مِنْ عِبَادِي خَلِيلًا إِنْ وَ چُون صَبِيحٌ شَدَّ آفَتَابَ دَرُخْشَانَ رَا دِيدَ وَ بَه وَجَهَ انْكَارَ كَفْتُ: اَيْنَ پُرُورْدْگَارِ مِنْ اسْتِ، اَيْنَ بَزْرَگْتَرِ اسْتِ از زَهْرَه وَ مَاهِ، وَ چُون خُورْشِيدِ هَمْ غَايِبِ شَدَّ بَه آن سَه صَنْفِ كَفْتُ: «اِي قَوْمِ مِنْ بِيْزَارَمِ از آن چَه شَمَا آن رَا بَا خُدَا شَرِيكِ مِي گِرْدَانِيدِ، مِنْ رُويِ خُودِ بَه آن خُدَاوَنْدِي كِرْدَمِ كَه اِيْجَادِ كِرْدَ اسْمَانِ هَا وَ زَمِينِ رَا بَرِ وَجَهَ اِخْلَاصِ وَ مِنْ اَزِ مُشْرِكِينَ نِيْسْتَمِ». اِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خُوَاسْتِ بَا اَيْنِ كَلَامِ بَطْلَانِ دِينِ ايشَانِ رَا آشْكَارَ كَنْدَ وَ ثَابِتَ كَنْدَ كَه نَزْدِ ايشَانِ عِبَادَتِ حَقِّ نِيْسْتِ كَسِي رَا كَه بَه صِفْتِ زَهْرَه وَ قَمَرِ وَ شَمْسِ بَاشَدِ، بَلْكَه عِبَادَتِ بَرَايِ خَالِقِ آن هَا حَقِّ وَ ثَابِتِ اسْتِ وَ حِجَّتِ هَايِي كَه بَرَايِ قَوْمِ خُودِ مِي آوَرْدِ اِلْهَامِ خُدَا وَ از دَادَه هَايِ او بُوْد. چِنَانِ چَه خُدَاوَنْدِ مِي فَرْمَايَدِ: «وَ اَنَّهُا اِدْلَه مَا بُوْد كَه بَه اِبْرَاهِيمَ دَاوِيْمِ تَا دَرِ مِقَابِلِ قَوْمِ خُودِ بَه اَنَّهُا اسْتِدْلَالِ كَنْدِ». مَأْمُونُ كَفْتُ: اِي پَسْرِ رَسُوْلِ خُدَا آفَرِيْنِ بَرِ شَمَا! دَر بَارَه اَيْنِ آيَه بَگُو كَه خُدَا فَرْمُوْد: «اِبْرَاهِيمُ كَفْتُ: خُدَايَا نِشَانِمِ بَدَه كَه چَگُوْنَه مَرْدَه هَا رَا زَنْدَه مِي كَنِي، خُدَا فَرْمُوْد: آيَا اِيْمَانِ نَدَارِي؟ كَفْتُ: اِيْمَانِ دَارَمِ وُلِي بَه خَاطِرِ اِطْمِينَانِ قَلْبِمِ». حَضْرَتِ فَرْمُوْد: خُدَا بَه اِبْرَاهِيمَ وَحِي فَرْمُوْد كَه مِنْ اَزِ بَنْدِگَانِ دُوسْتِي اِنْتِخَابِ خُوَاسْمِ كِرْدَ كَه اِگَرِ ازِ مِنْ بَخُوَاهَدِ كَه

سألني إحياء الموتى أجبته فوقع في نفس إبراهيم أنه ذلك الخليل فقال رب أرني كيف تحي الموتى قال أ ولم تؤمن قال بلى ولكن ليطمئن قلبي على الخلة قال فنخذ أربعة من الطير فصرهن إليك ثم اجعل على كل جبل منهن جزءا ثم ادعهن يأتينك سعيا واعلم أن الله عزيز حكيم فأخذ إبراهيم عليه السلام نسرا و طاوسا و بطا و ديكا فقتعهن و خلطهن ثم جعل على كل جبل من الجبل التي حوله و كانت عشرة منهن جزءا و جعل مناقيرهن بين أصابعه ثم دعاهن بأسمائهن و وضع عنده حبا و ماء فتطايرت تلك الأجزاء بعضها إلى بعض حتى استوت الأبدان و جاء كل بدن حتى انضم إلى رقبته و رأسه فخلّى إبراهيم عليه السلام عن مناقيرهن فطرن ثم وقعن فشربن من ذلك الماء و التقطن من ذلك الحب و قلن يا نبي الله أحييتنا أحياك الله فقال إبراهيم بل الله يحيي و يميت و هو على كل شيء قدير.

قال المأمون بارك الله فيك يا أبا الحسن فأخبرني عن قول الله عزّ و جلّ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ مُرَدِّهِ كُنْتُمْ أَوْ رَأَيْتُمْ مُرَدِّهِ كُنْتُمْ أَجَابْتُمْ مِي كُنْتُمْ) در خاطر ابراهيم افتاد كه آن خليل او باشد، گفت: خدايا نشانم بده كه چگونه زنده مي كني مرده را. خدا فرمود: مگر ايمان نداری؟ گفت: ايمان دارم و مي خواهم دلم مطمئن شود كه آن خليل من هستم. خدا فرمود: «چهار پرنده بگير، آنها را تكه تكه كن، سپس بر هر كوهي بخشي از آن را قرار داده و آنها را بخوان، فوري خود را به تو مي رسانند و بدان كه خدا عزيز و حكيم است».

ابراهيم يك كركس و مرغابي و طاووس و خروس گرفته و آنها را تكه تكه كرد و باهم در آميخت و هر بخش از آن را بر سر كوهي از ده كوهي كه در حوالی او بود نهاد و منقار هاشان را در میان انگشتان خود گرفت و آن ها را به نام شان خواند و نزد خود دانه و آب نهاد، اجزا پريدن گرفته و بعضی با بعضی پیوستند تا بدن هایشان راست شد و هر بدنی به گردن و سر خود پیوست. ابراهيم منقار هایشان رها كرد، پريدند از آن آب خوردند و از آن دانه برچيدند و گفتند: يا نبي الله ما را زنده كردی خدا تو را زنده كند، ابراهيم گفت: خدا زنده ها را مرده و مرده ها را زنده مي گرداند او بر همه چيز قادر است.

مأمون گفت: آفرين بر شما يا ابا الحسن! خبر ده از قول خدا كه فرمود: «موسی او را با مشت زد و او مرد، گفت: اين از كار شيطان است».

الشَّيْطَانِ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ مُوسَى دَخَلَ مَدِينَهُ مِنْ مَدَائِنِ فِرْعَوْنَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا وَذَلِكَ بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يُقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتِغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَقَضَى مُوسَى عَلَى الْعَدُوِّ بِحُكْمِ اللَّهِ تَعَالَى ذَكَرَهُ فَوَكَزَهُ فَمَاتَ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ يَعْنِي الْاِقْتِتَالَ الَّذِي كَانَ وَقَعَ بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ لَا مَا فَعَلَهُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قَتْلِهِ إِنَّهُ يَعْنِي الشَّيْطَانَ عَدُوَّ مُضَلِّ مَبِينٍ.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ فَمَا مَعْنَى قَوْلِ مُوسَى رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي قَالَ يَقُولُ إِنِّي وَضَعْتُ نَفْسِي غَيْرَ مَوْضِعِهَا بِدُخُولِي هَذَا الْمَدِينَةَ فَاغْفِرْ لِي أَيْ اسْتَرْنِي مِنْ أَعْدَائِكَ لِثَلَاثٍ يَظْفَرُوا بِى فَيَقْتُلُونِى فَاغْفِرْ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ قَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ مِنَ الْقُوَّةِ حَتَّى قَتَلْتُ رَجُلًا بَوَكْرَهُ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ بَلْ أَجَاهِدُ فِى سَبِيلِكَ بِهَذِهِ الْقُوَّةِ حَتَّى تَرْضَى فَأَصْبَحَ مُوسَى فِى الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ عَلَى آخِرِ قَالِ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مَبِينٌ حَضَرَتْ فَرَمُودُ: مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ دَاخِلٌ شَدَّ بِهِ شَهْرِيَّ مِنْ شَهْرِهِائِى فِرْعَوْنَ، زَمَانِيَّ كَمَا أَهْلُشْ غَافِلٌ بُوَدُنْدُ، مِيَانِ مَغْرِبِ وَ عِشَاءِ دِيدِ دُو مَرْدِ بَاهِمِ جَنْغِ مِي كِنُنْدُ، يَكِيَّ اَزْ شِيْعِيَانِ اُو وَ دِيْغِرِيَّ اَزْ دِشْمَنَانِ، اَنْ كَمَا اَزْ شِيْعِيَانِ بُوَدُ، اسْتِغَاثَهُ نَمُودُ اَزْ مُوسَى بَرِ اَنْ يَكِ كَمَا اَزْ دِشْمَنَانِ بُوَدُ، مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ اُو رَا مِشْتِيَّ زِدْ بِي حَكْمِ خُدَا. پَسْ بِي مَرْدِ كَفْتِ: اَيْنِ اَزْ عَمَلِ شَيْطَانِ بُوَدِ يَعْنِي اَنْ جَنْغِ كَمَا بَيْنِ اَنْ دُو مَرْدِ بُوَدِ نَهْ كِشْتَنِ اَنْ مَرْدِ تَوْسُطِ مُوسَى، هَمَانَا اُو يَعْنِي شَيْطَانِ دِشْمَنِيَّ كَمْرَاهِ كِنُنْدُ وَ اَشْكَارِ اسْتِ.

مأمون گفت: معنی قول موسی علیه السلام چیست؟ «خدایا به خودم ظلم کردم، مرا بیامرز»؟ حضرت فرمود: یعنی با ورود به این شهر خود را در شرایطی قرار دادم که نباید قرار می دادم «فاغفر لی» مرا از دشمنان بیوشان تا بر من ظفر نیابند و مرا نکشند و «خدا او را آمرزید همانا او آمرزنده و مهربان است».

موسی علیه السلام گفت: «خدایا به ازاء این که تمام کردی بر من قوتی را که مردی را به یک مشت بکشتم، جهاد می کنم در راه تو به این قوت تا راضی شوی». صبح موسی علیه السلام در آن شهر ترسان و منتظر بود، مردی که دیروز از او نصرت خواست او را به مدد خود می خواند، موسی علیه السلام به او گفت: تو اهل شر هستی

قاتلت رجلا بالأمس و تقاتل هذا اليوم [الأوذینک] لأوذینک و أراد أن يبطش به فلما أن أراد أن يبطش بالأذى هو عدو لهما و هو من شيعته قال يا موسى أ تريد أن تقتلني كما قتلت نفسا بالأمس إن تريد إلا أن تكون جبّارا في الأرض و ما تريد أن تكون من المصلحين.

قال المأمون جزاك الله عن أنبيائه خيرا يا أبا الحسن فما معنى قول موسى لفرعون فَعَلْتُهَا إِذَا وَ أَنَا مِنَ الصَّالِّينَ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ فرعون قال لموسى لَمَّا أتاه و فعلت فعلتك التي فعلت و أنت من الكافرين بي قال موسى فعلتها إذا و أنا من الصَّالِّينَ عن الطَّرِيقِ بوقوعي إلى مدینه من مدائنك ففررت منكم لَمَّا خفتكم فوهب لي ربّي حكما و جعلني من المرسلين و قد قال الله عزّ و جلّ لنبیّه محمّد صلّى الله عليه و آله ألم يجدك يتيما فأوى يقول ألم يجدك و حيدا فأوى إليك النَّاسُ و وجدك ضالًّا یعنی عند قومك فهدي أي هداهم إلى معرفتك و وجدك عائلا- فأعني يقول أغناك بأن جعل دعاءك مستجابا قال المأمون بارک الله فيک يا ابن رسول الله ديروز با یکی نزاع می کردی و امروز با دیگری! تو را ادب خواهم کرد، چون اراده کرد که حمله کند بر آن که دشمن آن دو و از شیعه او بود. گفت: یا موسی می خواهی مرا بکشی هم چنان که دیروز یکی را کشتی. می خواهی جبار باشی و نمی خواهی از مصلحین باشی؟ مأمون گفت: خدا از طرف انبیايش به شما جزای خیر دهد یا ابا الحسن! معنی این آیه چیست؟ «موسی به فرعون گفت: آن کار که مرتکب شدم در آن موقع گمراه بودم». حضرت فرمود: وقتی موسی از مدین نزد فرعون برگشت، فرعون گفت:

«آن کار را مرتکب شدی و نسبت به من ناسپاس بودی». موسی علیه السلام گفت: آن کار را زمانی کردم که راه را گم کرده و به آن سبب به شهری از شهرهای تو افتادم و از آن جا بگریختم چون از شما ترسیدم.

پروردگارم به من حکمت بخشید و مرا از رسولان گردانید و خدا به نبی خود محمد صلّى الله عليه و آله فرمود: «آیا تو را یتیم نیافت پس برایت سرپرست قرار داد» یعنی تو را تنها یافت و مردم را به سوی تو سوق داد، «و تو را گم شده یافت» یعنی نزد قوم خود ناشناخته بودی.

«پس هدایت کرد» یعنی مردم را به شناخت تو راهنمایی کرد، «تو را فقیر یافت و غنی نمود» یعنی دعای تو مستجاب ساخت و تو را غنی نمود. مأمون گفت: آفرین بر شما ای پسر رسول خدا

فما معنى قول الله عزّ وجلّ وَ لَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرَ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَانِي كَيْفَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ كَلِمَ اللَّهِ مُوسَى بن عمران عليه السّلام لا يعلم أنّ الله تبارك و تعالی ذكره لا يجوز عليه الرّؤية حتّى يسأله هذا السّؤال فقال الرّضا عليه السّلام إنّ كليّم الله موسى بن عمران عليه السّلام علم أنّ الله تعالی أعزّ أن يرى بالأبصار و لكنّه لمّا كَلَّمَهُ اللَّهُ عزّ و جلّ و قرّبه نجياً رجع إلى قومه فأخبرهم أنّ الله عزّ و جلّ كَلَّمَهُ و قرّبه و ناجاه فقالوا لن نؤمن لك حتّى نستمتع كلامه كما سمعت و كان القوم سبعمائنه ألف رجل فاختر منهم سبعين ألفاً ثمّ اختار منهم سبعة آلاف ثمّ اختار منهم سبعمائنه ثمّ اختار منهم سبعين رجلاً لميقات ربّهم.

فخرج بهم إلى طور سيناء فأقامهم في سفح الجبل و صعد موسى إلى الطّور و سأل الله تعالی أن يكلمه و يسمعهم كلامه فكلمه الله تعالی ذكره و سمعوا كلامه من فوق و أسفل و يمين و شمال و وراء و أمام لأنّ الله عزّ و جلّ أحدثه في الشّجرة و جعله منبعثاً منها حتّى سمعوه من جميع سبب گفت: چیست معنى قول خدا که فرمود:

«وقتی موسی در موعدی که معین کرده بودیم آمد و پروردگارش با او سخن گفت، گفت: خدایا خود را به من نشان بده تا به تو بنگرم، گفت: مرا نتوانی دید» چگونه جایز بود که موسی علیه السّلام کلیّم الله نداند که خدا دیده نمی شود تا این مسألت از او کند؟ حضرت فرمود: موسی کلیّم الله می دانست که خدا منزّه است از آن که دیده شود به دیده ها و لیکن چون خدا با او سخن کرد و قرب داد و بازگشت به سوی قوم خود و ایشان را از آن خبر داد، گفتند: ما ایمان نیاوریم به تو تا کلام خدا بشنویم چنان چه تو شنیدی و آن قوم هفت صد هزار مرد بودند، از ایشان هفتاد هزار اختیار کرد. پس از ایشان هفت هزار اختیار کرد پس از ایشان هفت صد مرد و از آن هفت صد، هفتاد مرد اختیار نمود برای میقات رب خود.

ایشان را با خود به طور سینا برد و در دامن کوه بداشت و خود بالا شد و از خدا مسألت کرد که با او سخن کند و کلام خود به آن جماعت بشنوند خدا با او سخن کرد و ایشان آن سخن بشنیدند، از بالا و زیر، از راست و چپ، و از پس و پیش؛ زیرا خدا آن کلام را در درخت ایجاد کرد و از آن جا به هر طرف منبعث کرد تا آن را از هر طرف شنیدند.

الوجه فقالوا لن نؤمن لك بأن هذا الذي سمعناه كلام الله حتى نرى الله جهره فلما قالوا هذا القول العظيم و استكبروا و عتوا بعث الله عز و جلّ عليهم صاعقه فأخذتهم بظلمهم فماتوا فقال موسى يا ربّ ما أقول لبني إسرائيل إذا رجعت إليهم و قالوا إنك ذهبت بهم فقتلتهم لأنك لم تكن صادقاً فيما ادّعت من مناجاه الله عزّ و جلّ إياك فأحياهم الله و بعثهم معه فقالوا إنك لو سألت الله أن يريك نظراً إليه لأجابك و كنت تخبرنا كيف هو فنعرفه حقّ معرفته فقال موسى يا قوم إنّ الله تعالى لا يرى بالأبصار و لا كيفيّه له و إنّما يعرف بآياته و يعلم بأعلامه.

فقالوا لن نؤمن لك حتى تسأله فقال موسى يا ربّ إنك قد سمعت مقاله بنى إسرائيل و أنت أعلم بصلاحهم فأوحى الله جلّ جلاله يا موسى سلني ما سألوك فلن أؤخذك بجهلهم فعند ذلك قال موسى عليه السّلام ربّ أرني أنظر إليك قال لن تراني و لكن انظر إلى الجبل فإن استقرّ مكانه و هو يهوى فسوف تراني فلمّا تجلّى ربّه للجبل بآيه من آياته جعله دكّا و خرّ گفتند: ايمان نمی آوریم که آن چه شنیدیم کلام خداست تا خدا را آشکارا ببینیم. چون این سخن بزرگ را گفته و استکبار نمودند، خدا صاعقه فرستاد و به ظلمشان مواخذه نمود و مردند. موسی علیه السّلام گفت: یا رب! چون نزد بنی اسرائیل بازگردم، به من خواهند گفت: ایشان را بردی و کشتی چون صادق نبودی در آن دعوی که خدا با تو مناجات می کند.

پس خدا ایشان را زنده کرد و با او فرستاد، گفتند: اگر تو از خدا مسألت می کردی که خود را به تو بنماید تا به او نظر کنی تو را اجابت می نمود و تو ما را خبر می دادی او چگونه است و معرفت او بر وجه کمال بر ما حاصل می شد. موسی علیه السّلام گفت: ای قوم! خدا به دیده ها دیده نمی شود، او را چگونگی نبود، او را به آیات او شناسند و به اعلام او دانند. گفتند: ايمان نمی آوریم تا تو این مسألت کنی. موسی علیه السّلام گفت:

یا رب! تو می شنوی گفتگوی بنی اسرائیل را و می دانی صلاح حالشان را، خدا وحی کرد؛ ای موسی! سؤال کن آن چه از تو سؤال می کنند که من تو را به جهل ایشان مواخذه نکنم. در این وقت گفت:

«ای پروردگار من خود را به من بنما تا نظر کنم به تو، گفت: مرا هرگز نمی بینی، به کوه نظر کن اگر در جای خود قرار گرفت مرا خواهی دید، چون خدا با آیه ای از آیات خود بر کوه تجلی کرد، کوه را خرد نمود

موسی صعباً فلما أفاق قال سبحانك تبت إليك يقول رجعت إلى معرفتي بك عن جهل قومي و أنا أول المؤمنين منهم بأنك لا ترى.

فقال المأمون لله درك يا أبا الحسن فأخبرني عن قول الله عز وجل وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ لَهَمَّ بِهَا كَمَا هَمَّتْ بِهِ لَكِنَّهُ كَانَ مَعْصُومًا وَ الْمَعْصُومَ لَا يَهْمُ بِذَنْبٍ وَ لَا يَأْتِيهِ وَ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ هَمَّتْ بِأَنْ تَفْعَلَ وَ هَمَّ بِأَنْ لَا يَفْعَلَ.

فقال المأمون لله درك يا أبا الحسن فأخبرني عن قول الله عز وجل وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاكَ يونس بن متى عليه السلام ذهب مغاضباً لقومه فظنّ بمعنى استيقن أن لن نقدر عليه أى لن نصيّق عليه رزقه و منه قوله عز وجل وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ [أَوْ] أَيْ ضَيَّقَ وَ قَتَّرَ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَيْ ظَلَمَهُ اللَّيْلُ وَ ظَلَمَهُ الْبَحْرُ وَ ظَلَمَهُ بَطْنُ الْحَوْتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ بتركي موسى بيهوش بر زمین افتاد، وقتی به هوش آمد گفت: منزهی، توبه کرده و به سوی تو برمی گردم» یعنی از جهل قوم خود به معرفت تو بازمی گردم و من اول مومنانم به این که تو دیده نمی شوی.

مأمون گفت: ای ابا الحسن! آفرین بر شما! در مورد قول خدا بگو که فرمود: وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ . حضرت فرمود:

زلیخا قصد یوسف کرد و او اگر برهان پروردگار خود را نمی دید قصد زلیخا می کرد، لکن او معصوم بود و معصوم قصد گناه نکند و گناه نکند. و حدیث کرد مرا پدرم از پدرش که فرمود: قصد کرد زلیخا به این که انجام دهد و او قصد کرد که انجام ندهد. مأمون گفت: آفرین بر شما ای ابا الحسن! در مورد قول خدا بگو که فرمود: وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ . حضرت فرمود: او یونس بن متی است که بر قوم خود خشمگین شد و از میان آنها رفت و «ظنّ» به این معناست که یقین کرد که «أن لن نقدر علیه» یعنی ما روزی اش را بر او تنگ نمی کنیم، مثل قول خدا که فرمود: وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ «قدر علیه» به معنی تنگ کردن معیشت است. به هر حال فنادی فی الظُّلُمَاتِ یعنی خدا را در ظلمت شب و دریا و شکم ماهی خواند أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ

مثل هذه العبادة التي قد فرغتني لها في بطن الحوت فاستجاب الله له وقال عز وجل فلو لا أنه كان من المسبحين للرب في بطنه إلى يوم يبعثون.

فقال المأمون لله دَرَك يا أبا الحسن عليه السلام فأخبرني عن قول الله عز وجل حَتَّى إِذَا اسْتَيْسَرَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى إِذَا اسْتَيْسَرَ الرُّسُلُ مِنْ قَوْمِهِمْ وَظَنَّ قَوْمُهُمْ أَنَّ الرِّسْلَ قَدْ كَذَّبُوا جَاءَ الرِّسْلَ نَصْرَنَا.

فقال المأمون لله دَرَك يا أبا الحسن فأخبرني عن قول الله عز وجل لِيَعْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ عِنْدَ مُشْرِكِي أَهْلِ مَكَّةَ أَعْظَمَ ذَنْبًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ثَلَاثَمِائَةَ وَسِتِّينَ صَنَمًا فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالذِّعْوَةِ إِلَى كَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ كَبُرَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَعَظُمَ وَقَالُوا أَجْعَلُ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ وَانْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ اْمْشَوْا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمَلَّةِ الْآخِرَةِ إِنَّ هَذَا إِلَّا إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ مِنْ بَعْضِ خَاطِرِ تَرْكِ عِبَادَتِي كَمَا فِي شَكْمِ مَا هِيَ امْكَانِشْ رَا فِرَاهِمِ نَمُودِي ظَالِمِ هَسْتَمِ، خِدا دَعَايِ اْوِ رَا مَسْتَجَابِ كَرْدِ وَ فِرْمُودِ:

«اگر از مسبحین نبود تا روز رستاخیز در شکم ماهی می ماند». مأمون گفت: آفرین بر شما ای ابا الحسن! در مورد قول خدا بگو که فرمود:

حَتَّى إِذَا اسْتَيْسَرَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا حضرت فرمود: یعنی زمانی که پیامبران از قوم خود ناامید شدند و قومشان آنان را دروغ پنداشتند، یاری ما به پیامبران رسید.

مأمون گفت: آفرین بر شما ای ابا الحسن! معنی این آیه چیست لِيَعْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ؟ حضرت فرمود: در نظر مشرکین مکه کسی گناهکارتر از رسول خدا نبود، آنان قبل از بعثت سیصد و شصت بت را می پرستیدند و آن حضرت آنان را به سوی کلمه اخلاص دعوت کرد، این امر بر آنان گران آمد و گفتند: «آیا به جای خدایان، یک خدا قرار داده، این عجیب است، سرانشان گفتند: بر اعتقاد به خدایان خود استوار بمانید، این چیزی است که از شما خواسته می شود، ما چنین حرفهایی را در بین امت آخر نشنیده ایم، این سخن جز

اختلاق فلما فتح الله عزّ وجلّ على نبيّه صلّى الله عليه وآله مكّه قال له يا محمّد إنّنا فتحنا لك مكّه فتحا مينا ليغفر لك الله ما تقدّم من ذنبك و ما تأخّر عند مشركى أهل مكّه بدعائك الى توحيد الله فيما تقدّم و ما تأخّر لأنّ مشركى مكّه أسلم بعضهم و خرج بعضهم عن مكّه و من بقى منهم لم يقدر على إنكار التّوحيد عليه إذا دعا النّاس إليه فصار ذنبه عندهم فى ذلك مغفورا بظهوره عليهم.

فقال المأمون لله درك يا أبا الحسن فأخبرنى عن قول الله عزّ وجلّ عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذَا مِمَّا نَزَلَ بِإِيَّكَ أَعْنَى وَاسْمَعَى يَا جَارَهُ خَاطَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِذَلِكَ نَبِيِّهِ وَ أَرَادَ بِهِ أُمَّتَهُ وَ كَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى لئنْ أَشْرَكَتْ لِيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَوْ لَا أَن تَبْتَنَّاكَ لَقَد تَرَكْنَا إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا.

قال صدقت يا ابن رسول الله صلّى الله عليه وآله فأخبرنى عن قول الله عزّ وجلّ وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذى أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ تُخْفَى فِى دَرُوعٍ نَيْسَتْ) و قَتَى خُدا مَكّه رَا بَرَاى پيامبرش فَتَحَ نَمُود، فَرَمُود: «اى مَحْمَد! ما مَكّه رَا با فَتَحَى قَطْعَى وَ أَشْكَارَ بَرَاى تَوَفَّتَحَ كَرْدِيمَ تا خُدا گناه قَبَلَى وَ بَعْدَى تورا بپوشاند» هَمَان چيزى رَا كَه نَزْدَ مَشْرَكِينَ مَكّه دَر گزشتَه وَ بَعْدَ از آن بَه خَاطِرَ دَعْوَتِ بَه تَوْحِيدِ گناه بُوَد، زِيْرَا بَرُخَى از مَشْرَكِينَ مَكّه مَسْلَمَان وَ بَرُخَى از مَكّه خَارِجَ شُدُنْدَ وَ آنان كَه دَر مَكّه مَانَدُنْدَ زَمَانِ دَعْوَتِ مَرْدَمِ بَه تَوْحِيدِ قَادِرِ بَه اِنْكَارِ آن نَبُوْدَه وَ با غلبه حَضْرَتِ آنچَه از نَظَرِ آنان گناه مَحْسُوبِ مِى شُد، پُوشِيْدَه كَرْدِيد.

مأمون گفت: آفرین بر شما ای ابا الحسن! درباره این آیه بگو: عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ. حضرت فرمود: این از قبیل «به تو می گویم همسایه گوش کن» می باشد، خدا به ظاهر با پیامبرش صحبت کرده، منظور امت بوده است نظیر این آیه «اگر مشرک شوی، عملت باطل شده و از زیانکاران خواهی بود» و «اگر تورا تثبیت نمی کردیم نزدیک بود کمی به آنان میل کنی».

مأمون گفت: درست گفتمی ای پسر رسول خدا! معنی این آیه چیست؟ وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذى أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ تُخْفَى فِى نَفْسِكَ مَا اللَّهُ

نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخَشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله قَصَدَ دَارَ زَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ
بَنِ شَرَاهِيلَ الْكَلْبِيِّ فِي أَمْرٍ أَرَادَهُ فَرَأَى امْرَأَتَهُ تَغْتَسِلُ فَقَالَ لَهَا سَبْحَانَ الَّذِي خَلَقَكَ وَ إِنَّمَا أَرَادَ بِذَلِكَ تَنْزِيهِ الْبَارِي عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ قَوْلٍ مِنْ زَعَمَ
أَنَّ الْمَلَائِكَةَ بَنَاتُ اللَّهِ.

فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا فَقَالَ النَّبِيُّ لَمَّا رَأَاهَا تَغْتَسِلُ سَبْحَانَ الَّذِي
خَلَقَكَ أَنْ يَتَّخِذَ لَهُ وَلَدًا يَحْتَاجُ إِلَى هَذَا التَّطَهِيرِ وَ الْاِغْتِسَالِ فَلَمَّا عَادَ زَيْدٌ إِلَى مَنْزِلِهِ أَخْبَرَتْهُ امْرَأَتُهُ بِمَجِيءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ
قَوْلِهِ لَهَا سَبْحَانَ الَّذِي خَلَقَكَ فَلَمْ يَعْلَمْ زَيْدٌ مَا أَرَادَ بِذَلِكَ وَ ظَنَّ أَنَّهُ قَالَ ذَلِكَ لَمَّا أَعْجَبَهُ مِنْ حَسَنَةِ فِجَاءِ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله.

وَ قَالَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله إِنَّ امْرَأَتِي فِي خَلْقِهَا سُوءٌ وَ إِنِّي أُرِيدُ طَلَاقَهَا فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله أَمْسِكْ عَلَيْكَ
زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ قَدْ كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَرَفَهُ عِدَّةَ أَزْوَاجِهِ وَ أَنَّ تِلْكَ الْمَرْأَةَ مِنْهُنَّ فَأَخْفَى ذَلِكَ فِي نَفْسِهِ وَ لَمْ يَبْدِهِ لَزَيْدٍ وَ خَشِيَ مُبْدِيَهُ وَ
تَخَشَّى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ حَضْرَتِ فَرَمُودِ: رَسُولِ خُدا بَرای کَاری تَصْمِيمِ گَرَفْتَنَد بَه خَانَه زَیدِ بَنِ حَارِثَه بَرَوَنَد، زَن زَید رَا دَر حَالِ
غَسَلِ کَرْدَن دِیدَنَد وَ بَه او فَرَمُودَنَد: مَنزَه اسْت کَسی کَه تورا خَلقِ کَرده اسْت وَ مَنظورِ پِیامبرِ این بُوَد کَه خُدا رَا تَنْزِیَه کَنَد ازِ گَفْتَه کَسانی کَه
می گویَنَد مَلَائِکَه دَخترانِ خُدا هَسْتَنَد.

خُدا نِیز فَرَمُود: «آیا خُدا پسرانِ رَا بَرای شِما گِذاشْتَه وَ بَرای خُود دَخترانی ازِ مَلَائِکَه بَرگزِیدَه؟ سَخَن بزرگی بَر زَبانِ می آوریَد» لَذا وَ قَتی
حَضْرَتِ آن زَن رَا دَر حَالِ غَسَلِ دِید، گَفْت: آن کَه تورا خَلقِ کَرده بَر تَر اسْت کَه فَرزندی نِیاز مَنَد تَطهیرِ دَاشْتَه باشَد، وَ قَتی زَید بَه خَانَه
بَرگِشْت، هَمسَرش آَمَدَن حَضْرَتِ رَسُولِ وَ گَفْتَه آن حَضْرَتِ «سَبْحَانَ الَّذِي خَلَقَكَ» رَا بَه او خَبَرِ داد، زَید مَنظورِ حَضْرَتِ رَا نَفهَمِید وَ گِمانِ
کَرْد کَه سَخَن حَضْرَتِ بَه این خَاطِرِ بُوَده کَه آن حَضْرَتِ ازِ زَن او خُوششِ آَمَدَه، نَزْد حَضْرَتِ آَمَد. وَ عَرَضِ کَرْد: یا رَسُولِ اللَّهِ! هَمسَرِ مَن
بِداخلاقِ اسْت وَ می خُواهمِ او رَا طَلاقِ دَهَم، حَضْرَتِ بَه او فَرَمُود: «هَمسَرِ تِرا نِگاهِ دارِ وَ ازِ خُدا بَتَرَس» وَ خُدا یِ تَعالیِ تَعَدادِ هَمسَرانِ آن
حَضْرَتِ وَ این کَه این زَن ازِ آنانِ اسْت رَا بَه او خَبَرِ دادَه بُوَد، حَضْرَتِ این امرِ رَا ازِ زَیدِ پَنهانِ دَاشْتَه وَ ازِ این می تَرسِید

النَّاسُ أَنْ يَقُولُوا إِنَّ مُحَمَّدًا يَقُولُ لِمَوْلَاهُ إِنَّ أُمَّرَأَتَكَ سَتَكُونُ لِي زَوْجَةً يَعِيبُونَهُ بِذَلِكَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَعْنِي بِالْإِسْلَامِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ يَعْنِي بِالْعَتَقِ أَمْسَكَ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتَخْفَى فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ ثُمَّ إِنَّ زَيْدَ بْنَ حَارِثَةَ طَلَّقَهَا وَاعْتَدَّتْ مِنْهُ فَزَوَّجَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنْزَلَ بِذَلِكَ قُرْآنًا فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرَ زَوْجِنَا كَمَا لَكِي لَا يَكُونُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرَ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ثُمَّ عَلَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّ الْمُنَافِقِينَ سَيَعِيبُونَهُ بِتَزْوِيجِهَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ لَقَدْ شَفِيتُ صَدْرِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَأَوْضَحْتَ لِي مَا كَانَ مُلْتَبَسًا عَلَيَّ فَجَزَاكَ اللَّهُ عَنْ أَنْبِيَائِهِ وَعَنِ الْإِسْلَامِ خَيْرًا قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ الْجَهْمِ فَقَامَ الْمَأْمُونُ إِلَى صَلَاةٍ وَأَخَذَ بِيَدِ مُحَمَّدٍ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ حَاضِرَ الْمَجْلِسِ وَتَبِعْتَهُمَا فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ كَيْفَ رَأَيْتَ ابْنَ كَيْفَ مَرَدَمٌ بَغَوْا مِنْ مُحَمَّدٍ بِهِ بَرَدَةٌ أَشْ كَمَا أَزَادَ كَرْدَةً، مِي كَوَيْدُ: زَنْ تَوَهْمَسِرْ مِنْ خَوَاهِدْ شَدَّ وَبِرْ حَضْرَتِ ائِرَادِ بَغِيرِنْدَ، لَذَا فَرَمُودُ: «كَسَى كَهْ خَدَا بَهْ وَاسْطَهْ اِسْلَامِ بَهْ اَوْ نَعْمَتِ دَادَهْ، تَوْبَا اَزَادْ كَرْدَنْ اَوْ، وِي رَا مُورِدْ عَنَايَتِ قَرَارِ دَادِي، اَزْ خَدَا بَتْرَسْ وَهَمْسِرَتِ رَا نَگَهْ دَارْ وَدَرِ دَلْ چِيزِي رَا پَنَهَانِ مِي دَارِي كَهْ خَدَا اَن رَا اَشْكَارِ خَوَاهِدْ كَرْدْ وَ اَزْ مَرْدَمِ مِي تَرَسِي وَ خَدَا سَزَاوَارْتَرِ اسْتِ كَهْ اَزْ اَوْ بَتْرَسِي»، سِپَسْ زَيْدِ اَو رَا طَلَاقِ دَادِ وَ پَسْ اَزْ عَدَهْ طَلَاقِ خَدَا اَو رَا بَهْ عَقْدِ پِيَامِيرِ دَر اَوْرَدَهْ وَ فَرَمُودُ: «اَن گَاهْ كَهْ زَيْدِ كَامِ خَوِيْشِ رَا اَزْ اَوْ گَرَفْتِ، اَو رَا بَهْ عَقْدِ تَو دَر اَوْرَدِيمِ تَا بَرِ مُؤْمِنِيْنَ دَرِ اَزْدَوَاچِ بَا هَمْسِرَانِ فَرَزَنْدِ خَوَانْدَهْ هَايِ خُودِ، گَنَاهِي نَبَاشْدِ وَ خَوَاسْتَهْ خَدَا شَدْنِي اسْتِ» خَدَا وَنَدِ دَانَسْتِ كَهْ مَنَافِقِيْنَ بَهْ خَاْطِرِ اَيْنِ اَزْدَوَاچِ بَرِ اَن حَضْرَتِ خَرْدَهْ خَوَاهِنْدِ گَرَفْتِ، لَذَا فَرَمُودُ: «دَرِ اَنچَهْ خَدَا بَهْ پِيَامِيرِشِ رَخْصَتِ دَادَهْ بَرِ پِيَامِيرِ گَنَاهِي نِيَسْتِ».

مأمون گفت: قلبم را آرام کردی ای پسر رسول خدا! او آنچه بر من مشتبه شده برایم آشکار کردی، خدا از طرف انبیا و اسلام شما را جزای خیر دهد.

علی بن محمد بن جهم گوید: مأمون برای نماز برخاست و دست محمد بن جعفر بن محمد را که در مجلس بود گرفت و با خود برد، من به دنبال آنان رفتم، مأمون گفت: برادرزاده ات را چگونه یافتی؟

أخيك فقال له عالم و لم نره يختلف إلى أحد من أهل العلم فقال المأمون إن ابن أخيك من أهل بيت النبي الذين قال فيهم النبي صلى الله عليه وآله ألا إن أبرار عترتي وأطائب أرومتي أحلم الناس صغاراً وأعلم الناس كباراً فلا تعلموهم فإنهم أعلم منكم لا يخرجونكم من باب هدى ولا يدخلونكم في باب ضلاله وانصرف الرضا إلى منزله فلما كان من الغد غدوت عليه وأعلمته ما كان من قول المأمون وجواب عمه محمد بن جعفر له فضحك عليه السلام ثم قال يا ابن الجهم لا يغرتك ما سمعته منه فإنه سيغتنى والله تعالى ينتقم لى منه.

قال مصنف هذا الكتاب هذا الحديث غريب من طريق علي بن محمد بن الجهم مع نصبه وبغضه وعداوته لأهل البيت عليهم السلام

گفت: دانشمند است و ندیده ام که با اهل علم مرتبط باشد، مأمون گفت: برادرزاده ات از خاندان پیامبر است که پیامبر فرموده: «نیکان خاندان من و پاکان نسل من، در کودکی از همه مردم بردبارتر و در بزرگی از همه مردم داناترند، به آنان چیزی یاد ندهید که از شما داناترند، از در هدایت شما را خارج نمی کنند و در ضلالت داخل نخواهند کرد». سپس حضرت به منزل رهسپار شدند، فردا آن حضرت رفته و صحبتهای مأمون و محمد بن جعفر را به ایشان عرض کردم، حضرت تبسم کرده و فرمود:

ای ابن جهم! آنچه شنیده ای فریبت ندهد، او مرا به نیرنگ خواهد کشت و خدا برای من از او انتقام خواهد گرفت.

مؤلف گوید: با توجه به ناصبی بودن علی بن محمد بن جهم و بغض و عداوتش نسبت به اهل بیت علیهم السلام چنین حدیثی از او بعید است.

16 باب ما جاء عن الرضا عليه السلام من حديث أصحاب الرس 166 1 حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الصَّلْتِ عَبْدِ السَّلَامِ بْنُ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَتَى عَلِيٌّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبْلَ مَقْتَلِهِ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ مِنْ أَشْرَافِ تَمِيمٍ يُقَالُ لَهُ عَمْرُو فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي عَنْ أَصْحَابِ الرَّسِّ فِي أَيِّ عَصْرِ كَانُوا وَأَيْنَ كَانَتْ مَنَازِلُهُمْ وَمَنْ كَانَ مُلْكُهُمْ وَهَلْ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِمْ رَسُولًا أَمْ لَا وَبِمَاذَا هَلَكُوا فَأْتَنِي أَجِدُ فِي كِتَابِ اللَّهِ

16- ذکر آن چه از امام رضا علیه السلام درباره اصحاب رس آمده است

16- ذکر آن چه از امام رضا علیه السلام درباره اصحاب رس آمده است

166 1 احمد بن زياد بن جعفر همدانی از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابو صلت عبد السلام بن صالح هروی از امام رضا علیه السلام روایت می کند که ایشان از امام کاظم علیه السلام از امام صادق، از امام باقر، از امام سجاد از امام حسین علیهم السلام روایت می کنند که سه روز قبل از شهادت امیر المؤمنین علیه السلام مردی از بزرگان تميم به نام عمرو خدمت ایشان شرفیاب شده، عرض کرد: ای امیر المؤمنین! مرا از اصحاب رس خبر ده، در چه زمانی بودند؟ محل زندگی ایشان کجا بود؟ پادشاهشان که بود؟ آیا خداوند برای ایشان پیامبری ارسال کرده بود یا نه؟ و از چه رو هلاک شدند، همانا من در کتاب خدای

ص: 312

تعالی ذکرهم و لا أجد [خبرهم] فقال له عليّ لقد سألتني عن حديث ما سألتني عنه أحد قبلك و لا يحدثك به أحد بعدى إلا عني و ما في كتاب الله عزّ و جلّ آية إلاّ و أنا أعرفها و أعرف تفسيرها و في أيّ مكان نزلت من سهل أو جبل و في أيّ وقت من ليل أو نهار و إنّ هاهنا لعلمنا جمّا و أشار إلى صدره و لكنّ طلابه يسير و عن قليل يندمون لو فقدوني.

كان من قصّة تهم يا أبا تميم أنّهم كانوا قوما يعبدون شجرة صنوبره يقال لها شاه درخت كان يافث بن نوح غرسها على شفير عين يقال لها دوشاب كانت أنبقت لنوح عليه السّلام بعد الطوفان و إنّما سمّوا أصحاب الرّسّ لأنّهم رسّوا بيتهم في الأرض و ذلك بعد سليمان بن داود عليه السّلام و كانت لهم اثنتا عشرة قرية على شاطئ نهر يقال لها رسّ من بلاد المشرق و بهم سمّي ذلك النّهر و لم يكن يومئذ في الأرض نهر أغزر منه و لا أعذب منه و لا قرى أكثر و لا أعمر منها تسمّى إحدهنّ آبان و الثّانية أذر و الثّالثة دي و الرّابعة بهمن و الخامسة إسفندار و السّادسه فروردين و السّابعة اردبهبشت و يادی از ایشان دیده ام و خبرشان را در جای دیگر نیافته ام. امام فرمود: از امری سؤال کردی که کسی پیش از تو نپرسیده بود و سپس نیز کسی تو را خبر ندهد. در کتاب خدا آیه ای نیست، مگر آن که من آن را می دانم و تفسیرش را و محل نزول آن را از دشت و کوه و زمان نزول آن را از شب و روز می دانم. سپس به سینه مبارک خویش اشاره کرد و فرمود: این جا علم فراوانی است، لکن خواهندگانش کم اند و به زودی چون مرا نیابند، پشیمان خواهند شد.

ای برادر تمیمی! قصّه ایشان چنین است که ایشان درخت صنوبر را می پرستیدند و آن را شاه درخت می گفتند. یافث بن نوح آن را کنار چشمه ای به نام دوشاب که پس از طوفان برای نوح جوشیده بود، غرس کرده بود. ایشان را اصحاب رسّ می گفتند، زیرا خانه های خویش را در زمین حفر می کردند. زمان ایشان پس از سلیمان بود و دوازده روستا بر کرانه رود رسّ در بلاد شرق داشتند و نام رود نیز برگرفته از نام ایشان بود. رودی پر بارتر و شیرین تر از آن و بلادی بیشتر و آبادتر از بلاد ایشان نبود. نام روستاهای ایشان به ترتیب اول آبان، دوم آذر، سوم دی، چهارم بهمن، پنجم اسفندار، ششم فروردين،

الثَّامنه خرداد و التَّاسعه مرداد و العاشره تير و الحاديه عشر مهر و الثَّانيه عشر شهريور و كانت أعظم مدائنهم إسفندار و هي التي ينزلها ملكهم و كان يسمّى تركوذ بن غابور بن يارش بن سازن بن نمرود بن كنعان، فرعون إبراهيم عليه السَّلام.

و بها العين و الصَّ نوبره و قد غرسوا في كلِّ قريه منها حبّه من طلع تلك الصَّ نوبره فنبتت الحبّه و صارت شجره عظيمه و حرّموا ماء العين و الأنهار فلا يشربون منها و لا أنعامهم و من فعل ذلك قتلوهم و يقولون هو حياه آلّهتنا فلا ينبغي لأحد أن ينقص من حياتها و يشربونهم و أنعامهم من نهر الرّسّ الذي عليه قراهم و قد جعلوا في كلِّ شهر من السنّه في كلِّ قريه عيداً يجمع إليه أهلها فيضربون على الشَّجره التي بها كلّه من يريد فيها من أنواع الصَّور ثمّ يأتون بشاه و بقر فيذبحونها قربانا للشَّجره و يشعلون فيها التيران بالحطب فإذا سطع دخان تلك الذبائح و قتاها في الهواء و حال بينهم و بين النّظر إلى السَّماء خرّوا للشَّجره سجداً و يكون و يتضرّعون إليها أن ترضى عنهم فكان الشيطان يجيء هفتم ارداديهشت، هشتم خرداد، نهم مرداد، دهم تير، يازدهم مهر و دوازدهم شهريور بود.

بزرگترین بلد ایشان اسفندار بود و پادشاهشان که در آن سکونت داشت، ترکوذ بن غابور بن یارش بن سازن بن نمرود بن کنعان، فرعون زمان ابراهیم بود.

در آن بلد، چشمه دوشاب و صنوبر «شاه درخت» بود. در هر شهری، شاخه ای از آن صنوبر را کاشته بودند و درخت عظیمی شده بود. آب چشمه و نهر آن را حرام می دانستند و نمی نوشیدند و به حیوانات نمی دادند و هر که از آن آب می آشامید، او را می کشتند و می گفتند این زندگانی خدای ماست و کسی را نمی رسد که از زندگانی او بکاهد و آبشخور خود و حیواناتشان از رود رس بود که بر کرانه آن بودند. هر ماهی را در روستایی عیدی قرار داده بودند که در آن روز جمع شده، بر آن درخت پرده ای پر از نقوش می آویختند و گوسفند و گاو بر آن قربانی می کردند و با هیزم آتش می افروختند. چون دود آتش ذبایح بر آسمان بلند می شد و مانع نگاه ایشان به آسمان می شد، به سجده می افتادند و می گریستند و تضرع می کردند که از ایشان راضی شود،

فيحرّك أغصانها و يصيح من ساقها صياح الصَّبِيِّ و يقول قد رضيت عنكم عبادي فطيبوا نفسا و قرّوا عينا فيرفعون رءوسهم عند ذلك و يشربون الخمر و يضربون بالمعارف و يأخذون الدّستبند فيكونون على ذلك يومهم و ليلتهم ثمّ ينصرفون.

و إنّما سمّت العجم شهورها بأبناهما و آذرماه و غيرهما اشتقاقا من أسماء تلك القرى لقول أهلها بعضهم لبعض هذا عيد شهر كذا و عيد شهر كذا حتّى إذا كان عيد شهر قريتهم العظمى اجتمع إليه صغيرهم فضربوا عند الصّنوبره و العين سرادقا من ديباج عليه من أنواع الصّور له اثنا عشر بابا كلّ باب لأهل قريه منهم و يسجدون للصّنوبره خارجا من السّرادق و يقربون له الذّبائح أضعاف ما قربوا للشّجره الّتي فى قراهم فيجىء إبليس عند ذلك فيحرّك الصّنوبره تحريكا شديدا و يتكلّم من جوفها كلاما جهوريّا و يعدهم و يمّنيهم بأكثر ممّا وعدتهم و منّتهم الشّياطين كلّها فيرفعون رءوسهم من السّجود و بهم من الفرح و النّشاط ما لا يفيقون و لا يتكلّمون من الشّرب و العزف فيكونون على ذلك پس شيطان بر ايشان فرومى آمد و شاخه هاى درخت را مى جنبانيد و چون بچه اى صدا مى داد كه: از شما راضى شديم، دلتان خوش و چشمتان روشن. پس سر برداشته، شراب نوشيده، چنگ و سنج مى زدند و آن روز و شب را تا وقت برگشت چنين بودند.

پارسيان ايام ماهشان را از روى آن شهرها به اين اسامى خواندند و هر ماه مى گفتند كه عيد فلان ماه و فلان ماه است. چون عيد شهر اصلى ايشان مى شد، نزد چشمه و صنوبر، كوچك و بزرگ جمع شده، خيمه اى بزرگ از ديوا مى زدند كه بر روى آن انواع چهره ها نقاشى شده و دوازده در داشت، هر درى براى قريه اى. بيرون خيمه براى صنوبر سجده مى كردند و بيش از آن چه براى درخت خودشان قربانى مى كردند، آن جا قربانى مى نمودند. در آن گاه ابليس مى آمد و درخت را به شدت تكان مى داد و از ميانۀ درخت با ايشان صحبت مى كرد و ايشان را وعده ها مى داد و آرزومندشان مى كرد بيشتر از آروزها و وعده هاى شياطين ديگر. پس سر از سجده بر مى داشتند و بى اندازه خوشحال مى شدند و شراب مى نوشيدند و چنگ مى زدند و در اين

اثنی عشر یوما و لیالیها بعدد اعیادهم سائر السنه ثم ینصرفون فلما طال کفرهم باللّه عزّ و جلّ و عبادتهم غیره بعث اللّه عزّ و جلّ إلیهم نبیا من بنی اسرائیل من ولد یهود بن یعقوب فلبث فیهم زمانا طویلا یدعوهم إلی عبادہ اللّه عزّ و جلّ و معرفہ ربوبیّته فلا یتبعونه فلما رأى شدّه تمادیهم فی الغیّ و الضلال و ترکهم قبول ما دعاهم إلیه من الرّشد و التّجّاح و حضر عید قریتهم العظمی.

قال یا ربّ إنّ عبادک أبوا إلاّ تکذیبی و الکفر بک و غدوا یعبدون شجره لا تنفع و لا تضرّ فأیسس شجرهم أجمع و أرهم قدرتک و سلطانتک فأصبح القوم و قد یسّ شجرهم فهالهم ذلک و قطع بهم و صاروا فرقتین فرقه قالت سحر آلهتکم هذا الرّجل الذی یزعم أنّه رسول ربّ السّماء و الأرض إلیکم لیصرف و جوهمکم عن آلهتکم إلی إلهه و فرقه قالت لا بل غضبت آلهتکم حین رأّت هذا الرّجل یعیبها و یقع فیها و یدعوکم إلی عبادہ غیرها فحجبت حسنہا و بهاءها لکی تغضبوا لها فتتصروا منه فأجمع رأیهم علی قتله فاتّخذوا أنابیبا حال تا دوازده روز به اندازه باقی اعیادشان باقی می ماندند و سپس می رفتند. چون کفر ایشان به خداوند و عبادت غیر او به طول انجامید، خداوند ملکی از بنی اسرائیل از تبار یهود بن یعقوب را فرستاد که مدت زمان زیادی در بین ایشان بود و ایشان را به عبادت خدا و شناخت ربوبیت او خواند و پیرویش نکردند. پس چون شدت اصرار ایشان بر سرکشی و ضلال را دید و نیز رد کردن طریق رشد و صلاح را و عید بزرگشان نیز نزدیک شد، گفت: خدایا! بندگان مرا تکذیب و به تو کفر ورزیدند و صبح می کنند در حالی که درختی را می پرستند که نه نفع می رساند و نه ضرر. پس درختشان را خشک کن و قدرت و غلبه خویش را به ایشان بنما. صبحگاه درخت خویش را خشک یافتند و در هول و ناامیدی واقع شدند.

فرقه ای از ایشان گفتند: این مرد که گمان می کند فرستاده خدای آسمان و زمین است، خدای شما را سحر کرد تا شما را به خدای خود بگرداند و عده ای گفتند: بلکه خدای شما به خاطر این مرد که او را عیب کرده، شما را به پرستش دیگری می خواند، غضب کرد و نیکی و عظمت خودش را از شما دریغ کرد، پس یاریش کنید.

طوالاً- من رصاص واسعہ الأفواه ثم أرسلوها في قرار العين إلى أعلى الماء واحده فوق و الأخرى مثل البرابخ و نزحوا ما فيها من الماء ثم حفروا في قرارها بئرًا ضيقه المدخل عميقه و أرسلوا فيها نبيهم و ألقموا فاهها صخره عظيمه ثم أخرجوا الأنبيي من الماء و قالوا نرجوا الآن أن ترضى عنه آلهتنا إذ رأيت أننا قد قتلنا من كان يقع فيها و يصد عن عبادتها و دفناتها تحت كبرها يتشفي منه فيعود لنا نورها و نضارتها كما كان فبقوا عامه يومهم يسمعون أنين نبيهم عليه السلام.

و هو يقول سيدي قد ترى ضيق مكاني و شدّه كربي فارحم ضعف ركني و قلّه حيلتي و عجل بقبض روعي و لا تؤخر إجابة دعوتي حتى مات عليه السلام فقال الله عزّ و جلّ لجبرئيل عليه السلام يا جبرئيل أنظر عبادي هؤلاء الذين غرهم حلمي و أمنوا مكري و عبدوا غيري و قتلوا رسولي أن يقوموا لغضبي أو يخرجوا من سلطاني كيف و أنا المنتقم ممن عصاني و لم يخش عقابي و إني حلفت بعزّتي لأجعلنهم عبره و نكالا للعالمين فلم يرعهم و هم في عيدهم پس بر كشتن او هم رأی شدند و لوله هايی از سرب با دهانه ای پهن چون لوله های آبراه بر روی هم سوار کردند آن را داخل چشمه اصلی قرار دادند و آب لوله ها را کشیدند و در ته لوله ها، چاهی با دهانه تنگ حفر کردند و پیامبر را در آن چاه انداخته، سنگی بزرگ روی آن قرار دادند و سپس لوله ها را خارج کردند و گفتند: امید است که اکنون خدای ما از ما راضی شده باشد که کسی که ما را از عبادت او باز می داشت، کشتیم و زیر چشمه بزرگش دفن کردیم، باشد که شفا یافته، نور و روشنی خویش را کماکان به ما بازگرداند.

ایشان در طول روز ناله پیامبرشان را می شنیدند که می فرمود: «خدایا! جای تنگ من و نداشتن گریزگاه مرا می بینی! مرا به زودی بمیران و درخواست مرا به تأخیر مینداز!» تا این که به جوار حق شتافت. خدای عزّ و جلّ جبرئیل را فرمود: ای جبرئیل! بندگان مرا ببین که حلم من ایشان را فریب داده تا از مکر من ایمن شده، غیر مرا پرستیدند و فرستاده ام را کشتند، گمان کردند از غضب من ایمن شدند و از حیطة قدرت من خارج شدند. چگونه؟ و حال آن که از عصیانگران خویش انتقام خواهم ستاند و من به عزت خویش قسم می خورم که ایشان را عبرت جهانیان سازم.

ذَٰلِكَ إِلَّا بِرِيحٍ عَاصِفٍ شَدِيدَةٍ الْحَمْرَةَ فَتَحَيَّرُوا فِيهَا وَذَعَرُوا مِنْهَا وَانضَمَّ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ ثُمَّ صَارَتْ الْأَرْضُ مِنْ تَحْتِهِمْ كَحَجَرٍ كَبِيرٍ يَتَوَقَّدُ وَاطَّلَتْهُمْ سَحَابَةٌ سَوْدَاءَ فَأَلْقَتْ عَلَيْهِمْ كَالْقَبَةِ جَمْرًا تَلْتَهَبُ فذَابَتْ أَبْدَانَهُمْ فِي النَّارِ كَمَا يَذُوبُ الرَّصَاصُ فِي النَّارِ فَنَعُوذُ بِاللَّهِ تَعَالَىٰ ذَكَرَهُ مِنْ غَضَبِهِ وَنَزُولِ نَقْمَتِهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

پس آن روز ایشان را فقط با بادی تند با سرخی بسیار ترساند که در آن حیران شده از آن ترسیدند و بعضی به بعضی چسبیدند. پس از چندی زمین زیر پای ایشان، چون سنگ کبریت شعله ور شد و ابری سیاه بر ایشان سایه افکند، پس چون قبه آتش بر ایشان فرود آمد و ایشان را به لهیب کشید. پس بدن های ایشان در آتش چون سرب گداخت. به خداوند متعال از غضبش و نزول نقمش پناه می بریم. و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.

17 باب ما جاء عن الرضا عليه السلام في تفسير قول الله عز وجل «وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ» 167 1 حدّثنا عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس النّيسابوريّ العطار بنيسابور في شعبان سنة اثنتين و خمسين و ثلاثمائه قال حدّثنا محمّد بن عليّ بن محمّد بن قتيبه النّيسابوريّ عن الفضل بن شاذان قال سمعت الرضا عليه السلام يقول لما أمر الله تبارك و تعالى إبراهيم عليه السلام أن يذبح مكان ابنه إسماعيل الكبش الذي أنزله عليه تمّنى إبراهيم عليه السلام أن يكون يذبح ابنه إسماعيل عليه السلام بيده و أنّه لم يؤمر بذبح الكبش مكانه ليرجع إلى قلبه ما يرجع إلى قلب الوالد الذي يذبح أعزّ ولده بيده فيستحقّ بذلك أرفع درجات أهل الثواب

17- ذکر آن چه از امام رضا عليه السلام درباره تفسیر کلام خدا «و او را به ذبحی عظیم فدا دادیم» آمده است

17- ذکر آن چه از امام رضا عليه السلام درباره تفسیر کلام خدا «و او را به ذبحی عظیم فدا دادیم» آمده است

167 1 عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار در شعبان سال 352 از محمد بن علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری از فضل بن شاذان روایت می کند که امام رضا عليه السلام فرمود: هنگامی که خداوند تبارک و تعالى ابراهيم عليه السلام را امر فرمود که به جای اسماعیل قوچ را ذبح نماید، ابراهيم تمنا نمود که فرزند خویش را به دست خویش ذبح کند و امر به ذبح قوچ از او برداشته شود تا بر قلب او وارد شود، آن چه به قلب پدری که بهترین فرزند خویش را با دست خود کشته است، وارد می شود، تا بدین طریق شایسته بالاترین درجات اهل ثواب بر مصایب گردد.

على المصائب فأوحى الله عزّ وجلّ إليه يا إبراهيم من أحبّ خلقى إليك فقال يا ربّ ما خلقت خلقا هو أحبّ إليّ من حبيبيك محمد صلّى الله عليه وآله فأوحى الله عزّ وجلّ إليه يا إبراهيم أفهو أحبّ إليك أو نفسك قال بل هو أحبّ إليّ من نفسى قال فولده أحبّ إليك أو ولدك قال بل ولده قال فذبح ولده ظلما على أعدائه أوجع لقلبك أو ذبح ولدك بيدك فى طاعتى قال يا ربّ بل ذبحه على أيدى أعدائه أوجع لقلبي قال يا إبراهيم فإنّ طائفه تزعم أنّها من أمّه محمد ستقتل الحسين عليه السّلام ابنه من بعده ظلما وعدوانا كما يذبح الكباش فيستوجبون بذلك سخطى فجزع إبراهيم عليه السّلام لذلك وتوجّع قلبه وأقبل يبكي فأوحى الله عزّ وجلّ إليه يا إبراهيم قد فديت جزعك على ابنك إسماعيل لو ذبحته بيدك بجزعك على الحسين وقتله وأوجبت لك أرفع درجات أهل الثّواب على المصائب فذلك قول الله عزّ وجلّ وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

خداوند به او وحى فرستاد که محبوب ترین خلائق نزد تو کیست؟ عرض کرد: خدایا! خلقی نیافریده ای که نزد من محبوب تر از نبیّ تو محمد صلّى الله عليه وآله باشد. وحی فرمود: آیا او نزد تو محبوب تر است یا جان تو؟ عرض کرد: او محبوب تر است. وحی فرمود: فرزند او محبوب تر است یا فرزند تو؟ عرض کرد: فرزند او! وحی فرمود: آیا ذبح فرزند او به دست دشمنانش بر قلب تو دردناک تر است یا ذبح فرزندت در طاعت من؟ عرض کرد: ذبح فرزند او به دست دشمنانش دردناک تر است. وحی فرمود: ای ابراهیم! همانا گروهی که گمان می کنند، امت محمدند، فرزند او را پس از او به ظلم و دشمنی می کشند، چنانچه قوچ را ذبح می کنند و بدین عمل مستوجب غضب من می شوند. ابراهیم جزع آغاز کرد و قلبش به درد آمد و نوحه سرآید. خداوند وحی فرمود: ای ابراهیم! جزع بر حسین را به جای جزع تو بر فرزندت اسماعیل، اگر او را می کشتی، جایگزین کردم و تو را بدین سبب شایسته بالاترین درجات اهل ثواب بر مصایب قرار دادم.

و این معنی قول خداوند است: «او را به ذبحی عظیم فدا قرار دادیم» و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظيم.

18 باب ما جاء عن الرضا عليه السلام في قول النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَا ابْنُ الذَّبِيحِينَ 168 1 حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْقَطَّانُ قَالَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدِ الْكُوفِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَعْنَى قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَا ابْنُ الذَّبِيحِينَ قَالَ يَعْنِي إِسْمَاعِيلَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَمَّا إِسْمَاعِيلُ فَهُوَ الْغَلَامُ الْحَلِيمُ الَّذِي بَشَّرَ اللَّهُ بِهِ إِبْرَاهِيمَ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيُ وَهُوَ لَمَّا عَمِلَ مِثْلَ عَمَلِهِ قَالَ يَا بَنِيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتُ افْعَلْ مَا تَوَمَّرُ وَ لَمْ يَقُلْ يَا أَبَتُ افْعَلْ مَا رَأَيْتَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ فَلَمَّا عَزَمَ عَلِيٌّ ذَبْحَهُ فَدَاهُ اللَّهُ

18- آن چه از امام رضا علیه السلام در گفتار پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «من فرزند دو ذبیح» آمده است

18- آن چه از امام رضا علیه السلام در گفتار پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «من فرزند دو ذبیح» آمده است

168 1 احمد بن حسين قطان از احمد بن محمد بن سعيد کوفی از علی بن حسین بن علی بن فضال از پدرش روایت می کند که گفت: از امام رضا علیه السلام درباره معنی گفتار پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «من فرزند دو ذبیح» سؤال کردم.

فرمود: مراد اسماعیل فرزند ابراهیم خلیل علیه السلام و عبد الله فرزند عبد المطلب است.

اما اسماعیل جوانی بردبار بود که خداوند او را به ابراهیم وعده داده بود. چون بزرگ شد و پا به پای پدر به کوشش پرداخت، به او فرمود: ای فرزند! من در خواب دیده ام که تو را می کشم.

چه می بینی؟ عرض کرد: پدر آن چه مأموری انجام ده و نگفت: آن چه دیده ای انجام ده، مرا از بردباران می یابی ان شاء الله.

بذبح عظیم بکبش املح یا کل فی سواد و یشرب فی سواد و ینظر فی سواد و یمشی فی سواد و یبول فی سواد و یبعر فی سواد و کان یرتع قبل ذلك فی ریاض الجنّه أربعین عاما و ما خرج من رحم أنثی و إنما قال الله له عزّ و جلّ کن فیکون فکان لیفدی به إسماعیل فکلّ ما یذبح فی منی فهو فدیة لإسماعیل إلی یوم القیامه فهذا أحد الذبیحین.

و أمّا الآخر فإنّ عبد المطلب کان تعلق بحلقه باب الکعبه و دعا الله أن یرزقه عشره بنین و نذر لله عزّ و جلّ أن یدبح واحدا منهم متى أجاب الله دعوته فلما بلغوا عشره قال قد وفى الله لی فلاوفینّ لله عزّ و جلّ فأدخل ولده الکعبه و أسهم بینهم فخرج سهم عبد الله أبی رسول الله صلی الله علیه و آله و کان أحبّ ولده إلیه ثمّ أجالها ثانیه فخرج سهم عبد الله ثمّ أجالها ثالثه فخرج سهم عبد الله فأخذه و حبسه و عزم علی ذبحه فاجتمعت قریش و منعتهم من ذلك و اجتمع نساء عبد المطلب یمکین و یصحن فقالت له ابنته عاتکه یا أبتاه اغدر فیما بینک و بین الله عزّ و جلّ فی قتل و چون عزم بر ذبح نمود، خدای تعالی او را به قوچی نمکین فدا داد که در سیاهی می خورد، در سیاهی می نوشید، در سیاهی می دید و در سیاهی بول و سرگین می کرد. پیش از آن چهل سال در باغات بهشت چریده و از رحم ماده ای زاده نشده بود، بلکه با فرمان «کن» از جانب حق تعالی خلق شده بود. او فدای اسماعیل قرار گرفت و هرچه تا روز قیامت در منا قربانی شود، فدای اسماعیل است. این یک ذبیح.

اما دیگری: همانا عبد المطلب به حلقه کعبه آویخت و دعا فرمود که خداوند او را ده پسر کرامت فرماید و نذر کرد که پس از این کرامت یکی از ایشان به درگاه خدا قربانی کند.

چون ده پسر به او رسید، گفت: خداوند به وعده خویش وفا کرد و من نیز وفا خواهم کرد. پسران به کعبه برده، بین ایشان با تیر قرعه انداخت.

قرعه به نام عبد الله پدر پیامبر افتاد و او محبوبترین فرزندان بود، دوباره و سه باره قرعه به نام او افتاد. او را گرفته، حبس کرد و تصمیم به ذبح او گرفت. قریش گرد او را گرفته، منعش کردند و زنان گریه و صیحه سردادند. دخترش عاتکه او را گفت: ای پدر در این عهدی که میان تو و خداست بر قتل فرزندت، حيله ای بساز.

ابنک قال و کیف أغدر يا بنيّه فإنّك مبارکه قالت اعمد إلى تلك السّوائم الّتی لك فی الحرم فاضرب بالقداح علی ابنک و علی الإبل و أعط ربّک حتّی یرضی فبعث عبد المطلب إلى إبله فأحضرها و أعزل منها عشرا و ضرب بالسّهام فخرج سهم عبد الله فما زال یزید عشرا عشرا حتّی بلغت مائه فاضرب فخرج السّهم علی الإبل فکبرت قریش تکبیره ارتجت لها جبال تهامة فقال عبد المطلب لا حتّی أضرب بالقداح ثلاث مرّات فاضرب ثلاثا کلّ ذلك یرج السّهم علی الإبل فلما كانت فی الثلاثه اجتذبه الزّیبر و أبو طالب و أخواتهما من تحت رجلیه فحملوه و قد انسلخت جلده خده الّذی كانت علی الأرض و أقبلوا یرفعونه و یقبّلونه و یمسحون عنه التراب فأمر عبد المطلب أن تنحر الإبل بالحزوره و لا یمنع أحد منها و كانت مائه.

فكانت لعبد المطلب خمس من السنن أجراها الله عزّ و جلّ فی الإسلام حرّم نساء الآباء علی الأبناء و سنّ الدّیه فی القتل مائه من الإبل و كان یطوف عبد المطلب گفت: تو که عاقلی، بگو چگونه حیلّه سازم؟ گفت: شتران حرم را بیاور، میان ایشان و فرزندان قرعه انداز و آن قدر بر شتران بیفزای تا خداوند راضی شود. عبد المطلب شتران را خواست و ده نفر از ایشان را جدا کرده، میان ایشان و عبد الله قرعه زد، قرعه به نام عبد الله افتاد. ده شتر، ده شتر به ایشان افزود و همچنان قرعه به نام عبد الله بود، تا آن که به صد شتر رسید. قریش چنان تکبیر گفتند که کوه های تهامة لرزید. عبد المطلب گفت: هرگز، تا گاهی که سه بار قرعه به نام شتران افتد. چون سه بار به نام شتران افتاد، ابو طالب و زبیر و دیگر برادرانش، عبد الله را از زیر پاهای او کشیدند و بردند، به صورتی که گوشت صورتش پاره شد. او را بر دوش برداشتند، بردند، بوسیدند و خاک را از او پاک کردند. عبد المطلب نیز امر کرد که صد شتر را در حزوره ذبح کرده و کسی را از گوشت ایشان مانع نشوند.

عبد المطلب را پنج سنت بود که خداوند آنها را در اسلام امضا کرد. همسران پدران را بر فرزندان حرام کرد. دیه قتل را صد شتر قرار داد، هفت بار دور خانه کعبه طواف کرد، گنجی

بالبیت سبعة أشواط و وجد كنزا فأخرج منه الخمس و سمى زمزم حين حفرها سقايه الحاج و لو لا أن عمل عبد المطلب كان حجّه و أنّ عزمه كان على ذبح ابنه عبد الله شبيها بعزم إبراهيم على ذبح ابنه إسماعيل لما افتخر النبي بالانتساب إليهما لأجل أنّهما الذبيحان في قوله صلى الله عليه و آله أنا ابن الذبيحين.

و العله التي من أجلها دفع الله عزّ و جلّ الذبح عن إسماعيل هي العله التي من أجلها دفع الذبح عن عبد الله و هي كون النبي صلى الله عليه و آله و الأئمة المعصومين عليهم السلام في صلبيهما فبركه النبي صلى الله عليه و آله و الأئمة عليهم السلام دفع الله الذبح عنهما فلم تجر السنّة في الناس بقتل أولادهم و لو لا ذلك لوجب على الناس كلّ أضحى التقرّب إلى الله تعالى بقتل أولادهم و كلّ ما يتقرّب الناس به إلى الله عزّ و جلّ من أضحيّه فهو فداء لإسماعيل عليه السلام إلى يوم القيامة

قال مصنف هذا الكتاب قد اختلفت الروايات في الذبح فمنها ما ورد بأنه إسحاق و منها ما ورد بأنه إسماعيل عليه السلام و لا سبيل إلى رد الأخبار متى صح طرقها و يافت و خمس آن را خارج کرد و همچنین زمزم را حين حفر، سقايه الحاج نام نهاد. اگر این کار عبد المطلب حجّت نمی بود و نیز عزم او بر کشتن عبد الله فرزندش، شبيه عزم ابراهيم خليل در کشتن اسماعيل؛ پیامبر به این انتساب افتخار نمی کرد که خود را فرزند این دو ذبیح بخواند در فرمایشش که «من فرزند دو ذبیحم».

خداوند به همان علت که ذبح را از اسماعیل دفع کرد، به همان دلیل نیز ذبح را از عبد الله دفع نمود و آن این بود که پیامبر صلى الله عليه و آله و ائمه عليهم السلام از صلب این دو نفرند. پس به برکت پیامبر و ائمه، خداوند ذبح را از آنها برداشت و سنت قتل فرزندان جاری نشد و اگر نه این بود، بر مردمان واجب بود، که در هر عید قربان، با کشتن فرزندانشان به سوی خداوند تبارک و تعالی تقرب جویند. اما هر چه در عید قربان، ذبح می شود، فدایی اسماعیل است تا روز قیامت.

مصنف گوید: اخبار بر دو دسته اند، دسته ای ذبیح را اسحاق و دسته ای اسماعیل می دانند و چون احادیث از طرق صحیح وارد شده است، راهی برای رد آنها وجود ندارد

كان الذبيح إسماعيل عليه السلام لكن إسحاق لما ولد بعد ذلك تمنى أن يكون هو الذي أمر أبوه بذبحه فكان يصبر لأمر الله عز وجل و
يسلم له كصبر أخيه و تسليمه فينال بذلك درجته في الثواب فعلم الله عز وجل ذلك من قلبه فسماه بين ملائكته ذبيحا لتمنيه لذلك و قد
أخرجت الخبر في ذلك مسندا في كتاب النبوه

البتة ذبيح اسماعيل بود و اسحاق پس از او به دنيا آمد. لكن آرزو کرد که کاش او ذبيح می بود و به فرمان خدای تعالی چون اسماعیل صبر
می نمود. از این رو به درجه اسماعیل در ثواب می رسید. خداوند عز و جل این را در قلب او یافت، لذا به خاطر این آرزو در بین ملائکه او را
ذبيح نامید. و من روایت این خبر را با اسناد آن در کتاب النبوه آورده ام.

ص: 325

19 باب ما جاء عن الرضا عليه السلام في علامات الإمام 169 1 حدّثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال حدّثنا أحمد بن محمد بن سعيد بن عقده الكوفي قال حدّثنا علي بن الحسن بن علي بن فضال عن أبيه عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام قال للإمام علامات يكون أعلم الناس وأحكم الناس وأتقى الناس وأحلم الناس وأشجع الناس وأسخر الناس وأعبد الناس و يولد مختونا ويكون مطهرا و يرى من خلفه كما يرى من بين يديه و لا يكون له ظلّ و إذا وقع إلى الأرض من بطن أمه وقع على راحتيه رافعا صوته بالشهادتين و لا يحتلم و ينام عينه و لا ينام قلبه و يكون محدّثا و يستوى عليه

19-آن چه از امام رضا عليه السلام در علایم امام آمده است

19-آن چه از امام رضا عليه السلام در علایم امام آمده است

169 1 محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی از احمد بن محمد بن سعید عقده کوفی از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش روایت می کند که گفت: امام رضا علیه السلام فرمود:

امام را علاماتی است: او داناترین، حاکم ترین، متقی ترین، حلیم ترین، شجاع ترین و بخشنده ترین مردمان است و از همه مردم نسبت به خدا عابدتر است. ختنه شده به دنیا آید و پاکیزه باشد و از پشت سر می بیند، همان سان که از جلوی رو، بیند. او را سایه نباشد و چون از شکم مادر زاده شود، با کف دست فرو آید و صدا به شهادتین بلند کند. او محتلم نشود. چشمان امام به خواب رود، لیک قلب او هرگز به خواب نمی رود، حدیث شنود و زره

درع رسول الله صَلَّى الله عليه وآله ولا يرى له بول ولا غائط لأن الله عز وجل قد وكل الأرض بابتلاع ما يخرج منه.

و يكون رائحته أطيب من رائحة المسك و يكون أولى بالناس منهم بأنفسهم و أشفق عليهم من آبائهم و أمهاتهم و يكون أشد الناس تواضعا لله عز وجل و يكون أخذ الناس بما يأمره به و أكف الناس عمّا ينهى عنه و يكون دعاؤه مستجابا حتى إنه لو دعا على صخره لانشقت بنصفين و يكون عنده سلاح رسول الله صَلَّى الله عليه وآله و سيفه ذو الفقار و يكون عنده صحيفة فيها أسماء شيعتهم إلى يوم القيامة و صحيفة فيها أسماء أعدائهم إلى يوم القيامة و يكون عنده الجامعه و هي صحيفة طولها سبعون ذراعا فيها جميع ما يحتاج إليه ولد آدم و يكون عنده الجفر الأكبر و الأصغر و إهاب ماعز و إهاب كبش فيهما جميع العلوم حتى أرش الخدش و حتى الجلده و نصف الجلده و يكون عنده مصحف فاطمه عليها السلام.

رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله همسان قامت اوست. بول و غایط او دیده نشود، چراکه خداوند زمین را به بلع آن ها مأمور کرده است.

بوی بدن او از مشک خوشبو تر است. اولی بر مردم از جان های ایشان است و مهربانتر از پدران و مادران ایشان به ایشان. تواضع او نسبت به خدای تبارک و تعالی از همه بیشتر است و مردم را به او امر خدا بگیرد و از نواهی او بازدارد. دعای او مستجاب است، به نحوی که اگر دعا کند، صخره ای بر دو نیم شود. نزد او سلاح رسول خدا و شمشیر ذوالفقار است و نیز صحیفه ای نزد اوست که اسامی شیعیان او تا روز قیامت در آن است و نیز صحیفه ای که اسامی دشمنان او تا روز قیامت در آن باشد.

جامعه نزد اوست و او صحیفه ای به طول هفتاد ذراع است که تمام ما یحتاج آدمی در آن است و نیز جفر اعظم و جفر اصغر نزد اوست که پوست بز و پوست قوچی است که در آن تمامی علوم است، حتی مجازات خراش یا تازیانه یا نیم تازیانه زدنی و نیز مصحف حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها نزد اوست.

1702 و فی حدیث آخر إنّ الإمام مؤید بروح القدس و بینہ و بین اللہ عمود من نور یری فیہ أعمال العباد و کلمًا احتاج إلیہ لدلالہ اطلع علیہ و یبسطہ فیعلم و یقبض عنہ فلا یعلم.

و الإمام یولد و یلد و یصحّ و یمرض و یأکل و یشرب و یبول و یتغوّط و ینکح و ینام و ینسی و یسهو و یفرح و یحزن و یضحک و یبکی و یحیی و یموت و یقبر و یزار و یحشر و یوقف و یرض و یسأل و یناب و یکرم و یشفع و دلالتہ فی خصلتین فی العلم و استجابہ للدعویہ و کلّ ما أخبر بہ من الحوادث الّتی تحدث قبل کونها فذلک بعهد معہود إلیہ من رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ توارثہ و عن آبائہ عنہ علیہ السّلام و یکون ذلک ممّا عهد إلیہ جبرئیل من علامّ الغیوب عزّ و جلّ.

و جمیع الأئمّہ الأحد عشر بعد النّبی صلی اللہ علیہ و آلہ قتلوا منهم بالسّیف و هو امیر المؤمنین و الحسین علیہ السّلام و الباقون قتلوا بالسّم قتل کلّ واحد منهم طاغیہ زمانہ و 1702 و در حدیث دیگری فرمود: امام با روح القدس تأیید می شود و میان او و خدا ستونی از نور است کہ در آن اعمال بندگان را می بیند و هرگاہ بہ راهنمایی نیاز شود، بر آن مطلع می شود، چون باز شود، می داند و چون بسته شود، نمی داند. امام زادوولد می کند، صحت و مرض می یابد، نوشیدن و خوردن و بول و غایط دارد. ازدواج می کند و خواب و فراموشی و نسیان بر او عارض می شود. خوشی و غم، گریه و خنده، مرگ و زندگی بر او عارض می شود. در قبر قرار می گیرد، زیارت می شود، محشور شدہ، می ایستد و سؤال و جواب می شود و جزای خوب و بد می ستاند و شفاعتش پذیرفته می شود و اختصاص او بہ شجاعت و مستجاب الدعویہ بودن است و هرچه را کہ پیش از آمدن خبر می دهد، از جانب رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و آبائش علیہم السّلام بہ او خبر شدہ و آن از ناحیہ جبرئیل و خداست.

و تمامی ائمہ یازده نفر پس از پیامبرند.

حضرت امیر و امام حسین علیہ السّلام بہ شمشیر کشته شدند و باقی بہ زهر. و طاغی زمان هرکدام، قاتل اوست و شہادت ایشان

جری ذلك عليهم على الحقيقة و الصَّحَّه لا- كما تقوله الغلايه و المفوضه لعنهم الله فإنهم يقولون إنهم لم يقتلوا على الحقيقة و إنَّه شبَّه للنَّاس أمرهم فكذبوا عليهم غضب الله فإنَّه ما شبَّه أمر أحد من أنبياء الله و حججه للنَّاس إلاَّ أمر عيسى ابن مريم عليه السَّلام و حده لأنَّه رفع من الأرض حيًّا و قبض روحه بين السَّماء و الأرض ثمَّ رفع إلى السَّماء و ردَّ عليه روحه و ذلك قول الله تعالى إذ قال الله يا عيسى إني متوفيك و رافعك إليّ و مطهرك و قال عزَّ و جلَّ حكاية لقول عيسى عليه السَّلام يوم القيامة: وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ.

و يقولون المتجاوزون للحدِّ في أمر الأئمة عليهم السَّلام إنَّه إن جاز أن يشبَّه أمر عيسى عليه السَّلام للنَّاس فلم لا يجوز أن يشبَّه أمرهم أيضا و الذي يجب أن يقال لهم أن عيسى هو مولود من غير أب فلم لا يجوز أن يكونوا مولودين من غير آباء فإنَّهم لا يجتزون على إظهار مذهبهم لعنهم الله في ذلك و متى جاز أن يكون جميع أنبياء الله حقيقتا صورت مي گیرد نه بدان گونه كه غلاه و مفوضه لعنهم الله مي گویند كه ایشان حقيقتا كشته شده اند و امر به مردمان مشتبّه شده است. ایشان دروغ مي گویند، غضب خدا بر ایشان باد. امر هيچ پیامبر و حجتی بر مردم مخفی نشد، مگر امر عيسى بن مريم، فقط.

زيرا او از زمين در حال حيات به آسمان برده شد و روح او میان آسمان و زمين قبض شد.

سپس به آسمان رفت و روح او در آن جا به او بازگشت. این معنی قول خداست كه به عيسى مي فرمايد: «من تورا مي ميرانم و به سوي خود مي برم و پاكيزه مي كنم.» و نیز معنی قول عيسى به خدا چنان چه در قرآن است: «بر آنها شاهد بودم تا در میان ایشان بودم و چون مرا ميراندي، تو بر ایشان نگهبان بودی و تو بر هر چيز شاهدي.» زياده گويان در حق ائمه مي گویند اگر جايز است كه امر عيسى بر مردم مشتبّه شود، چرا امر ائمه مشتبّه نشود؟ در جواب ایشان بايستی گفت: عيسى بدون پدر زاده شد، چرا ائمه را نمی رسد كه بدون پدر زاده شوند؟ ایشان را لعنهم الله، جرأت بر اظهار نظر در اين نيست. و اگر جايز است كه همه پیامبران و رسل و حجج الهی، بعد از آدم

ورسله و حججه بعد آدم مولودين من الآباء و الأمهات و كان عيسى عليه السلام من بينهم مولودا من غير أب جاز أن يشبه أمر غيره من الأنبياء و الحجج كما جاز أن يولد من غير أب دونهم و إنما أراد الله عزّ و جلّ أن يجعل أمره آية و علامه ليعلم بذلك أنه على كلّ شيء قدير.

از پدر و مادر به دنیا آیند و عیسی نیز در زمره ایشان است، پس جایز است که امر دیگر انبیا و حجج الهی مشتبه شده باشد، کما این که جایز است که او به جز ایشان بدون پدر، متولد شده باشد. و البته خداوند اراده فرمود که امر عیسی نشانه و علامتی باشد تا بدانند که او بر هرکاری تواناست.

ص: 330

20 باب ما جاء عن الرضا عليه السلام في وصف الإمامه و الإمام و ذكر فضل الإمام و رتبته 171 1 حدّثنا أبو العباس محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال حدّثنا أبو أحمد القاسم بن محمد بن عليّ الهارونيّ قال حدّثني أبو حامد عمران بن موسى بن إبراهيم عن الحسن بن القاسم الرّقام قال حدّثني القاسم بن مسلم عن أخيه عبد العزيز بن مسلم قال كتّنا في أيام عليّ بن موسى الرضا عليه السلام بمرو و اجتمعنا في مسجد جامعها في يوم الجمعة في بدء مقدمنا فإذا رأى الناس أمر الإمامه و ذكروا كثرة اختلاف الناس فيها فدخلت علي سيّدي و مولائي الرضا عليه السلام فأعلمته ما خاض الناس فيه فتبسّم عليه السلام ثمّ قال يا عبد العزيز

20- در آنچه از حضرت رضا عليه السلام منقول است در وصف امامت و امام و ذكر فضل و رتبه امام

20- در آنچه از حضرت رضا عليه السلام منقول است در وصف امامت و امام و ذكر فضل و رتبه امام

171 1 أبو العباس محمد بن إبراهيم بن إسحاق طالقاني گوید: روایت کرد برای ما ابو احمد قاسم بن محمد بن علي هاروني که گفت:

روایت کرد برای ما ابو حامد عمران بن موسى بن إبراهيم که گفت: روایت کرد برای ما حسن بن قاسم رقام از قاسم بن مسلم از برادرش عبد العزيز که گفت: ما در ایام امام رضا عليه السلام در مرو بودیم، روز جمعه در مسجد جامع آن جا مجتمع شدیم، مردم باهم در مورد امامت بحث می کردند و اختلاف بسیار کردند. من بر مولای خود امام رضا عليه السلام داخل شدم و آن حکایات و سخن ها را خدمت آن حضرت عرض کردم، تبسّم نمود و فرمود: یا عبد العزيز

جهل القوم و خدعوا عن أديانهم إنّ الله تبارك و تعالی لم يقبض نبيّه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله حَتَّى أَكْمَلَ لَهُ الدِّينَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ فِيهِ تَفْصِيلُ كُلِّ شَيْءٍ بَيَّنَّ فِيهِ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ الْحُدُودَ وَ الْأَحْكَامَ وَ جَمِيعَ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ كَمَلًا فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ وَ أَنْزَلَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ وَ هِيَ آخِرُ عَمْرِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا .

و أمر الإمامه من تمام الدّين و لم يمض صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله حَتَّى بَيَّنَّ لِأُمَّتِهِ مَعَالِمَ دِينِهِمْ وَ أَوْضَحَ لَهُمْ سَبِيلَهُمْ وَ تَرَكَهُمْ عَلَى قَصْدِ الْحَقِّ وَ أَقَامَ لَهُمْ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامَ عِلْمًا وَ إِمَامًا وَ مَا تَرَكَ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةَ إِلَّا بَيَّنَّهُ فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَكْمَلْ دِينَهُ فَقَدْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مِنْ رَدِّ كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى فَهُوَ كَافِرٌ هَلْ يَعْرِفُونَ قَدْرَ الْإِمَامَةِ وَ مَحَلَّهَا مِنَ الْأُمَّةِ فَيَجُوزُ فِيهَا اخْتِيَارَهُمْ .

إنّ الإمامه أجلّ قدرا و أعظم شأنًا و أعلى مكانًا و أمتع جانبًا و أبعد غورا من أن يبلغها النَّاسُ بعقولهم أو ينالوها بأرائهم أو يقيموا إماما باختيارهم إنّ الإمامه خصّ جاهل شده و در دینشان نیرنگ کردند، خدا پیامبر را از دنیا نبرد تا دین را برای او کامل گردانید و قرآن را که در آن تفصیل همه چیزهاست، نازل کرد، حلال و حرام، حدود و احکام و همه نیازها را کاملا بیان کرده و فرمود:

«در کتاب از هیچ چیزی کوتاهی نکرده ایم» در حجّه الوداع در آخر عمر حضرت فرمود: «امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان دین برای شما پسندیدم» و امر امامت تمام کننده دین است و آن حضرت قبل از وفات خود دین را برای مردم بیان ساخت و راه آن را برای آنان آشکار کرده، در مسیر حق قرار داد، علی علیه السّلام را امام ایشان قرار داد و رها نکرد نیازهای امت را مگر این که بیان کرد. پس هر که گمان کند خدا دین خود را کامل نکرده، کتاب خدا را رد کرده و هر که کتاب خدا را رد کند او کافر است. آیا مردم به ارزش امامت در امت آگاهند تا انتخابات آنان در آن مورد قبول باشد، امامت بزرگ تر در قدر و عظیم تر در شأن و برتر در مکان و منیع تر است که مردم با عقل خود آن را درک کنند یا با عقاید خویش آن را بفهمند و یا بتوانند با انتخاب خود امامی برگزینند، امامت مقامی است که خداوند، ابراهیم را پس از

اللّٰهُ بِهَا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ النَّبَوَّةِ وَالْخَلَّةِ مَرْتَبَةً ثَالِثَةً وَفَضِيلَةً شَرَفَهُ بِهَا وَأَشَادَ بِهَا ذَكَرَهُ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَقَالَ الْخَلِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُرُورًا بِهَا وَمِنْ ذَرِّيَّتِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ فَأَبْطَلَتْ هَذِهِ الْآيَةَ إِمَامَهُ كُلَّ ظَالِمٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَصَارَتْ فِي الصِّفْوَةِ ثُمَّ أَكْرَمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِأَنْ جَعَلَهَا ذَرِّيَّتَهُ أَهْلَ الصِّفْوَةِ وَالطَّهَارَةِ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكَلَّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ.

فَلَمْ يَزَلْ فِي ذَرِّيَّتِهِ يَرِثُهَا بَعْضٌ عَنْ بَعْضٍ قَرْنَا فَقَرْنَا حَتَّى وَرِثَهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ فَكَانَتْ لَهُ خَاصَّةً فَقَدَّادَهَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيْهِ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى رِسْمِ مَا فَرَضَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَصَارَتْ فِي ذَرِّيَّتِهِ الْأَصْفِيَاءَ الَّذِينَ آتَاهُمُ اللَّهُ الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِئْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهِيَ فِي مَقَامِ نَبَوَّةٍ وَخَلَّتْ، فِي مَرْتَبَةِ سَوْمٍ أَوْ رَا بِهَ أَنْ مَفْتَخِرٍ سَاخَتْ وَبِهَ أَنْ فَضِيلَتٍ مَشْرَفٍ فَرَمُودٍ وَخَدَا فَرَمُودٍ:

«من تو را برای مردم امام می گردانم». ابراهیم گفت:

«از ذریه من نیز امام برگزیده ای؟» خدا فرمود: «عهد من به ظالمین نمی رسد». پس باطل شد به این آیه، امامت هرظالمی تا روز قیامت و امامت در خواص قرار گرفت، خدا با قرار دادن امامت در خواص و پاکان از نسل او، وی را گرامی داشت و فرمود:

«اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و آنان را از صالحین قرار دادیم، آنان را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کردند، انجام کارهای نیک، اقامه نماز و پرداخت زکات را به آنان وحی کردیم و ما را عبادت می کردند». پیوسته امامت در ذریه ابراهیم بود و یکی بعد از دیگری آن را به ارث می بردند تا این که پیامبر وارث آن گردید. خدا می فرماید:

«اولی ترین مردم به ابراهیم آنان هستند که او را متابعت نمودند و آنان پیامبر و مؤمنین هستند و خدا ولی مؤمنین است» امامت که خاص آن حضرت بود به امر خدا به عهده علی علیه السلام قرار داد و سپس در آن دسته از نسل او که خدا به ایشان علم و ایمان بخشید، چنان که فرمود: «کسانی که علم و ایمان به ایشان داده شده بود، گفتند: شما در کتاب و علم خدا تا روز قیامت در قبر مانده اید و امروز قیامت

ولد علیّ علیه السّلام خاصّه إلى يوم القيامة إذ لا نبیّ بعد محمّد صلّی الله علیه و آله فمن أين یختار هؤلاء الجهّال.

إنّ الإمامه هی منزله الأنبياء و إرث الأوصیاء إنّ الإمامه خلافه الله عزّ و جلّ و خلافه الرّسول و مقام أمير المؤمنین و میراث الحسن و الحسين علیهم السّلام

إنّ الإمامه زمام الدّین و نظام المسلمین و صلاح الدّنيا و عزّ المؤمنین إنّ الإمامه أسّ الإسلام التّامی و فرعه السّامی بالإمام تمام الصّلاه و الرّكاه و الصّیام و الحجّ و الجهاد و توفیر الفیء و الصّدقات و إمضاء الحدود و الأحكام و منع الثّغور و الأطراف.

الإمام یحلّ حلال الله و یحرّم حرام الله و یقیم حدود الله و یدبّ عن دین الله و یدعو إلى سبیل ربّه بالحكمه و الموعظه الحسنه و الحجّه البالغه الإمام كالشمس الطّالعه للعالم و هی بالأفق بحيث لا تنالها الأیدی و الأبصار.

الإمام البدر المنیر و السّراج الزّاهر و الثّور السّاطع و النّجم الهادی فی غیاهب الدّجی و الیید القفار و لجاج البحار الإمام است» پس امامت تارستاخیز در اولاد علی است، زیرا پیغمبری بعد از محمد صلّی الله علیه و آله نبود، این جاهلان چگونه می خواهند امام انتخاب کنند؟

امامت مقام انبیاء و ارث اوصیاء است، امامت خلافت خدای عزّ و جلّ و خلافت رسول صلّی الله علیه و آله و مقام امیر المومنین علیه السّلام و میراث حسن و حسین علیهما السّلام است.

امامت زمام دین و نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است و امامت اساس بالندة اسلام و فرع عالی مقدار او است و به او اتمام می شود نماز و زکات و روزه و حج و جهاد، و به او صدقات زیاد می شود و به امضا او می رسد حدود و احکام، و به او محفوظ می ماند مرزها و اطراف.

امام حلال می کند حلال خدا را و حرام می کند حرام خدا را و برپا می دارد حدود خدا را و دفع می کند ضرر را از دین خدا و می خواند به راه پروردگار به حکمت و موعظت نیکو و حجّت رسا.

امام همچو آفتاب تابان است برای عالم و او در افق آسمان است، دست ها و دیده ها به او نمی رسد.

امام ماه نورانی و چراغ تابان و نور درخشان و ستاره راهنما در تاریکی های ظلمت ها و در دیار دور از آبادی و موجهای دریاها است.

الماء العذب على الظِّمِّاءِ و الدَّالُّ على الهدى و المنجى من الرّدى و الإمام النّار على اليفاع الحارّ لمن اصطلى به و الدليل فى المهالك من فارقه فهالك.

الإمام السّحاب الماطر و الغيث الهاطل و الشّمس المضيئه و الأرض البسيطة و العين الغزيره و الغدير و الرّوضه.

الإمام الأمين الرّفيق و الوالد الرّقيق و الأخ الشّفيق و مفرع العباد فى الدّاهيه.

الإمام أمين الله فى أرضه و حجّته على عباده و خليفته فى بلاده الدّاعى إلى الله و الذّابّ عن حرم الله.

الإمام المطهّر من الذّنوب المبرّأ من العيوب مخصوص بالعلم مرسوم بالحلم نظام الدّين و عزّ المسلمين و غيظ المنافقين و بوار الكافرين.

الإمام واحد دهره لا يدانيه أحد و لا يعادله عالم و لا يوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير مخصوص بالفضل كلّه من غير طلب منه له و لا اكتساب بل اختصاص من المفضل الوهّاب فمن ذا الذى يبلغ معرفه امام آب گوارا برای تشنه و نجات برای سرگشته است. آتشی در بیابان است که گرم می کند پناه جو را، و راهنمای مهلکه است، کسی که از آن دور شود، به هلاکت دچار می شود.

امام ابری است باران زا و بارانی سیل آسا؛ آفتابی است درخشان و زمینی بی کران؛ امام چشمه جوشان است و برکه و باغستان.

امام امین است و رفیق، پدری با قلبی رفیق، برادری مهربان و شفیق و پناهگاه بندگان خداوند است، در گرفتاری ها و ناگواری ها.

امام، امین خداست بر زمینش، و حاجتی بر ساکنینش، و جانشین خدا در سرزمینش. او به خدا می خواند و از حرم خدا دفاع می کند.

امام، از گناه عاری است و از عیوب خالی؛ به علم خدایی مخصوص و به حلم او مرسوم. دین را نظام است و مسلمین را عزت. منافقین را خشمناک سازد و کافران را هلاک.

امام، یکتای دهر است، برابری در زمانه ندارد و دانشمندی چون او نیاید. مثل و ماندی او را نیست. فضیلت خاص اوست، بدون این که آن را بجوید و کسب کند. بلکه اختصاصی است از ناحیه فضل بخش وهّاب. پس که را معرفت

الإمام و يمكنه اختياره هيهات هيهات ضلّت العقول و تاهت الحلوم و حارت الألباب و حسرت العيون و تصاغر العظماء و تحيرت الحكماء و تقاصرت الحلماء و حصرت الخطباء و جهلت الألباء و كَلَّت السَّعراء و عجزت الأدباء و عيبت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيله من فضائله فأقرت بالعجز و التقصير و كيف يوصف له أو ينعت بكنهه أو يفهم شيء من أمره أو يوجد من يقام مقامه و يغنى عنه لا كيف و أتى و هو [بحيث] بحيث التَّجَم من أيدي المتناولين و وصف الواصفين.

فأين الاختيار من هذا و أين العقول عن هذا و أين يوجد مثل هذا أظنوا أن يوجد ذلك في غير آل الرسول صلّى الله عليه و آله كذبتهم و الله أنفسهم و متّهم الباطل فارتقوا مرتقى صعبا دحضا تزلّ عنه إلى الحضيض أقدامهم راموا إقامة الإمام بعقول [جائره] حائره بائر ناقصه و آراء مضلّه فلم يزدادوا منه إلاّ بعدا قاتلهم الله أتى يؤفكون لقد راموا صعبا و قالوا إفاكا و ضلّوا ضلّالا بعيدا و وقعوا في الحيره إذ امام حاصل مى شود و كه را انتخاب او ممكن؟ هرگز! عقل ها گمراه، اندیشه ها سرگشته، تفكرها حيران، چشم ها در حسرت، بزرگان كوچك، حكيمان متحير، دانشمندان کوتاه دست، خطيبان دست و پاى بسته، عقلا نادان، شعرا ناتوان، ادبيان عاجز و بليغان خسته از وصف يكي از اوصاف او، يا بيان فضيلتى از فضائل او، و همگى به عجز و تقصير معترف! او را چسان توان وصف نمودن، يا به كنه او رسيدن، يا امرى از امور را فهم كردن، يا كسى را جاىگزین او نمودن و به غناى او دست يافتن! چگونه و چسان كه او ستاره اى است دور از دست مردمان و وصف وصف كندگان!

مردم را چه رسد به چنین اختیاری و عقول را چه به چنین فهمی؟ خیال داشته اند که در غیر آل پیامبر چنین یافت شود؟ نفس ایشان به ایشان دروغ گفت و آرزوی باطل کرده اند! بر بلندای سخت و سستی بالا رفته اند که گامهایشان به زیرشان خواهد افکند. با عقول ستمکار، ناقص و حیران خویش و آرای گمراه، امام نصب می کنند؟ جز دوری نصیبشان نمی شود! خداوند بکشدشان، سخت راهی رفتند و بدگفتاری گفتند و به دور وادی ای، دور افتادند و در حیرت افتادند، از آن گاه

تركوا الإمام عن بصيره وزيّن لهم الشيطان أعمالهم فصدّهم عن السبيل و ما كانوا مستبصرين و رغبوا عن اختيار الله و اختيار رسوله إلى اختيارهم و القرآن يناديهم و ربك يخلق ما يشاء و يختار ما كان لهم الخيره سبحانه الله و تعالى عمّا يشركون و قال الله عزّ و جلّ و ما كان لمؤمنٍ و لا مؤمنه إذا قضى الله و رسوله أمراً أن يكون لهم الخيره من أمرهم.

و قال عزّ و جلّ ما لكم كيف تحكمون أم لكم كتاب فيه تدرسون إن لكم فيه لما تخيرون أم لكم أيمان علينا بالغه إلى يوم القيامة إن لكم لما تحكمون سلهم أيهم بذلك زعيم أم لهم شركاء فليأتوا بشركائهم إن كانوا صادقين و قال عزّ و جلّ أفلا يتدبرون القرآن أم على قلوب أقفالها أم طبع الله على قلوبهم فهم لا يفقهون أم قالوا سمعنا و لا يسمعون إن شرّ الدوابّ عند الله الصمّ البكم الذين لا يعقلون و لو علم الله فيهم خيراً لآسأ معهم و لو آسأ معهم لتولّوا و هم معرضون و قالوا سمعنا و عصينا بل هو فضل الله يؤتيه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم فكيف لهم باختيار كه امام را دیدند و رها کردند و شیطان اعمالشان را برایشان زینت داد و از راه بدرشان کرد و نخواستند که ببینند. مختار خدا و پیامبر را گذاشتند و مختار خویش گرفتند، و حال آنکه قرآن می خواندشان؟ خدا هرچه خواهد آفریند و هرکه خواهد می گزیند! ایشان را چه به اختیار؟ خداوند منزّه است از آنچه شریک گرفتند و همو فرماید: مردان و زنان مؤمن را نرسد که در برابر قضای خدا و رسول از خویش اختیار کنند و خدا فرماید: شما را چه می شود؟ چگونه حکم می کنید؟ آیا کتاب آسمانی دارید که در آن می خوانید که آن چه بخواهید، از آن شماست یا پیمانی از ما گرفته اید که بر احکام خویش خواهید بود؟ ایشان را بپرس که کدامشان ضمانت می کنند. آیا شریکانی دارند؟ پس ایشان را بیاورند، اگر راست می گویند؟ و نیز می فرماید: آیا در قرآن تدبر نمی کنند، یا بر دل هایشان قفلی است؟ یا خدا بر دل هایشان مهر نهاد، پس نمی فهمند و یا این که گفتند: شنیدیم و نشنیدند. همانا که بدتر حیوانات نزد خدا کر و لالی است که عقل بکار نمی برد و اگر خدا در ایشان خیری سراغ داشت، ایشان را می شنواند و اگر می شنیدند، باز می گشتند و اعراض می کردند. گفتند شنیدیم و عصیان کردیم، بلکه آن فضل خداست که هرکه خواهد عطا کند و خدا

الإمام و الإمام عالم لا يجهل راع لا ينكل معدن القدس و الطّهاره و التّسك و الزّهاده و العلم و العباده مخصوص بدعوه الرّسول و هو نسل المطهّره البتول لا مغمز فيه في نسب و لا يدانيه ذو حسب فالنسب من قريش و الدّروه من هاشم و العتره من آل الرّسول صلّى الله عليه و آله و الرّضى من الله شرف الأشراف و الفرع من عبد مناف نامى العلم كامل الحلم مضطلع بالإمامه عالم بالسياسه مفروض الطّاعه قائم بأمر الله عزّ و جلّ ناصح لعباد الله حافظ لدين الله إنّ الأنبياء و الأئمّه عليهم السّلام يوفّقهم الله و يؤتّيهم من مخزون علمه و حكمه ما لا يؤتّيه غيرهم فيكون علمهم فوق كلّ علم أهل زمانهم في قوله تعالى.

أفمن يهدى إلى الحقّ أحقّ أن يتّبع أمّن لا يهدى إلاّ أن يهدى فما لكم كيف تحكمون و قوله عزّ و جلّ و من يؤتّ الحكمة فقد أوّتى خيراً كثيراً و قوله عزّ و جلّ في طالوت إنّ الله اصّطفاه عليكم و زاده بسّطه في العِلْمِ و الجِسْمِ و الله يؤتّى ملكه من يشاء و الله واسعٌ عليمٌ و قال عزّ و جلّ لنبيّه صلّى الله عليه و آله و كان فضّلاً لله عليك صاحب فضل عظيم است. ایشان را چه به اختيار امام و حال كه امام عالمی است كه نادان نشود، رعایت كند و سخت نگیرد و معدن قدس، پاکی، رفتار، زهد، علم و عبادت است، مخصوص به دعوت رسول است و از نسل بتول.

در نسب او عیب و در حسب او پستی راه ندارد.

نسب از قریش می برد و از خاندان هاشم است و عترت رسول و مورد رضایت خدای. شرف اشراف است و شاخه ای از عبد مناف. علم او افزون، حلم او کامل، به امامت استوار، به سیاست دانا، اطاعتش واجب، به امر خدا قائم، بندگان را ناصح، و علم و حکمت خدا را مخزون. دیگران را علم او ندهند، پس دانایان از دانایان زمانه است. در قول خداوند است: آیا آن که به حق می خواند، سزاوار پیروی است یا آن که هدایت نمی کند، مگر آن که هدایتش کنند. شما را چه شده است؟ چه حکم می کنید؟ و نیز گفتار خدای: آن که را حکمت عطا شد، خیر کثیر عطا شده است و نیز قول خدا در طالوت: خداوند او را بر شما برگزید و گشایشی در علم و بدن عطا فرمود و خدا ملک خویش را به هر که بخواهد عطا می کند و خداوند گشایشگر و دانا است. و گفتار خدای به پیامبرش:

فضل خداوند بر تو عظیم است و نیز گفتار خدا

عَظِيمًا وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْأَثْمَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَعُتْرَتِهِ وَذُرِّيَّتِهِ أَمْ يَحْسَدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَى بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا.

وإنَّ العبد إذا اختاره الله عزَّ و جلَّ لأمر عباده شرح الله صدره لذلك و أودع قلبه ينابيع الحكمة و ألهمه العلم إلهاماً فلم يعى بعده بجواب و لا يحيد فيه عن الصواب و هو معصوم مؤيد موفق مسدد قد أمن الخطايا و الزلل و العثار يخصه الله بذلك ليكون حجته على عباده و شاهده على خلقه و ذلك فضل الله يؤتیه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم فهل يقدرון على مثل هذا فيختاروه أو يكون مختارهم بهذه الصفة فيقدموه تعدوا و بيت الله الحق و نبذوا كتاب الله وراء ظهورهم كأنهم لا يعلمون و في كتاب الله الهدى و الشفاء فنبذوه و اتبعوا أهواءهم فذمهم الله و مقتهم و اتعسهم فقال عزَّ و جلَّ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ و درباره ائمه از اهل بيت و عترت و اهل بيتش عليهم السلام آیا مردمان حسد می برند بر آن چه که خداوند از فضلش بر ایشان عطا کرده است. همانا ما آل داود را نیز کتاب و حکمت عطا کردیم و ملک عظیم دادیم. از ایشان کسانی ایمان آوردند و کسانی کافر شدند و آتش جهنم ایشان را کافی است.

و چون بنده را خدای برای امور بندگانش اختیار کند، سینه اش را گشایش می دهد و چشمه های حکمت در قلبش می نهد. علم بدو الهام می کند و لذا در پاسخ در نمی ماند و از صواب بدور نمی افتد. او معصوم است و مؤید، موفق است و مسدد. از خطا و لغزش و گناه در امان است. خدا او را اینسان مخصوص فرموده تا بر بندگانش حجت باشد و بر خلائقش شاهد و این فضل خداست که هر که را خواهد عطا کند و خدا را فضل عظیم است. آیا بندگان قادرند بر این شخص تا او را برگزینند یا مختارشان را این صفات هست که او را پیش اندازند؟ قسم به خانه خدا که تعدی کردند و کتاب خدا را پشت سر انداختند، گویا هیچ نمی دانند. در کتاب خدا هدایت و شفا بود و آن را انداختند و پیروی هوای خویش کردند. پس خداوند ایشان را ملامت کرده، بر ایشان غضب نموده، هلاکشان کرد و خدا فرماید: چه کسی گمراهتر از آن است که

قال عزّ وجلّ فَتَعَسَّأَ لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ وقال عزّ وجلّ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ.

حدّثنا و حدّثنی بهذا الحديث محمد بن محمد بن عصام الكلينيّ و عليّ بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق و عليّ بن عبد الله الوراق و الحسن بن أحمد المؤدّب و الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المؤدّب رضی الله عنهم قالوا حدّثنا محمد بن يعقوب الكلينيّ قال حدّثنا أبو محمد القاسم بن العلا قال حدّثنا القاسم بن مسلم عن أخيه عبد العزيز بن مسلم عن الرضا عليه السلام.

پیروی هوای خویش کرد، بدون هدایت از جانب خدا، و خداوند ظالمان را هدایت نمی کند و فرمود: هلاک بر ایشان باد و اعمالشان در گمراهی است. و نیز: بزرگ نفرتی است نزد خدا و مؤمنان. این سان خدا بر قلب متکبر جبار مهر می نهد.

ما را حدیث کرد محمد بن محمد بن عصام کلینی و علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق و علی بن عبد الله وراق و حسن بن احمد مؤدّب و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدّب نیز ما را روایت کردند که محمد بن یعقوب کلینی از ابو محمد قاسم بن علا از قاسم بن مسلم از برادرش عبد العزيز بن مسلم از امام رضا عليه السلام نیز این روایت را بیان فرمود.

21 باب ما جاء عن الرضا في تزويج فاطمه عليها السلام 172 1 حدّثنا أبو الحسن محمد بن عليّ بن الشّاه بمرورود قال حدّثنا أبو العباس أحمد بن المظفر بن الحسين قال حدّثنا أبو عبد الله محمد بن زكريّا البصريّ قال حدّثني المهديّ بن سابق قال حدّثنا عليّ بن موسى بن جعفر عليه السلام قال حدّثني أبي عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه عليهم السلام قال قال عليّ بن أبي طالب عليه السلام لقد هممت بالتزويج فلم أجتريّ أن أذكر ذلك لرسول الله صلّى الله عليه وآله وإنّ ذلك اختلج في صدري ليلي و نهاري حتّى دخلت علي رسول الله صلّى الله عليه وآله فقال لي يا عليّ قلت لبيك يا رسول الله قال هل لك في التزويج قلت رسول الله أعلم و ظننت أنّه يريد أن يزوّجني بعض

21- آن چه از امام رضا عليه السلام در باب تزويج حضرت فاطمه عليها السلام وارد شده

21- آن چه از امام رضا عليه السلام در باب تزويج حضرت فاطمه عليها السلام وارد شده

172 1 ابو الحسن محمد بن علي بن الشاه از ابو العباس احمد بن مظفر بن حسين از ابو عبد الله محمد بن زكريا بصرى از مهدي بن سابق روايت كرد كه گفت: حديث كرد براي ما حضرت رضا عليه السلام از پدرش و او از پدرش جعفر بن محمد از پدرانش كه فرمود: علي بن ابي طالب عليه السلام فرمود: من قصد تزويج نمودم و جرأت نداشتم كه آن را به رسول خدا صلّى الله عليه وآله عرض كنم، اين موضوع شب و روز در سينه ام بود، روزی بر رسول خدا وارد شدم، فرمود: ای علي! عرض كردم: لبيك يا رسول الله! فرمود:

اراده تزويج داری؟ عرض كردم: رسول خدا داناترست و گمان بردم كه می خواهد بعضی از زنان قریش را برای من بخواهد

نساء قریش و ائمی لخائف علی فوت فاطمه فما شعرت بشیء إذ دعانی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ فأتیتہ فی بیت أم سلمہ فلما نظر إلی تهلل وجهہ و تبسم حتی نظرت إلی بیاض أسنانه بیرق فقال لی یا علی أبشر فإن اللہ تبارک و تعالی قد کفانی ما کان هممی من أمر تزویجک قلت و کیف کان ذاک یا رسول اللہ قال أتانی جبرئیل علیہ السّلام و معہ من سنبل الجنّہ و قرنفلها فناولنیہما فأخذتہما فشممتہما و قلت یا جبرئیل ما سبب هذا السنبل و القرنفل.

فقال إن اللہ تبارک و تعالی أمر سگان الجنان من الملائکة و من فیها أن یزینوا الجنان کلّھا بمغارسھا و أنهارھا و ثمارھا و أشجارھا و قصورها و أمر ریاحھا فهبّت بأنواع العطر و الطیب و أمر حور عینھا بالقراءہ فیھا طہ و طس و حمعسق ثم أمر اللہ عزّ و جلّ منادیا فنادی ألا یا ملائکتی و سگان جنّتی اشهدوا أنّی قد زوجت فاطمه بنت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ من علی بن ابی طالب رضی منی بعضہما لبعض ثم أمر اللہ تبارک و تعالی ملکا من ملائکة الجنّہ یقال له راحیل و لیس فی الملائکة أبلغ منه و من ترسیدم کہ فاطمه علیها السّلام را برای من انتخاب نکنند، متوجه نشدم کہ چه شد کہ حضرت مرا خواند و در خانہ ام سلمہ بہ خدمتشان رسیدم، چون بہ من نظر کرد، چہرہ اش درخشید و چنان تبسم نمود کہ سفیدی دندان های او ظاهر شد، پس فرمود: یا علی! بشارت باد تو را کہ خداوند از من کفایت نمود اندیشہ ای کہ در کار تزویج تو داشتم.

عرض کردم: چگونہ بود یا رسول اللہ! فرمود:

جبرئیل با سنبل و قرنفل بہشتی نزد من آمد و بہ من داد، گرفتم و بوییدم و گفتم: یا جبرئیل سبب آوردن این سنبل و قرنفل چه بود؟ گفت:

خداوند ساکنان جنّت از ملائکة و دیگران را امر نمود کہ تمام بہشتها را با درختها، رودخانه ها، میوہ ها و قصرهایش آذین بندند و بہ بادهای بہشتی دستور دادہ کہ با بوی انواع عطر بوزند و حور العین را بہ قرائت سورہ «طہ» و «طس» و «حمعسق» بعد از آن امر نمود، منادی را تا ندا کرد کہ ای ملائکة من و ساکنان جنّت من شاهد باشید کہ من تزویج کردم فاطمه بنت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ را بہ علی بن ابی طالب علیہ السّلام پس امر کرد ملکی از ملائکة جنّت را کہ او را راحیل گویند و در ملائکة از او بلیغ تر نیست

فخطب بخطبه لم يخطب بمثلها أهل السماء ولا أهل الأرض ثم أمر مناديا فنادى ألا يا ملانكتي وسكان جنّتي باركوا على عليّ بن أبي طالب عليه السلام حبيب محمد صلّى الله عليه وآله وفاطمه بنت محمد صلّى الله عليه وآله فإني قد باركت عليهما.

فقال راحيل يا ربّ و ما برکتک علیهما أكثر ممّا رأينا لهما فی جنانک و دارک فقال الله عزّ و جلّ یا راحیل إنّ من برکتی علیهما أنّی أجمعهما علی [مجتبی] محبتی و أجمعهما حجّتی علی خلقی و عزّتی و جلالی لأخلقنّ منهما خلقا و لأشئنّ منهما ذریّه أجمعهم خزّانی فی أرضی و معادن لحکمی بهم أحتجّ علی خلقی بعد التّبیین و المرسلین فأبشر یا علیّ فإنی قد زوّجتک ابنتی فاطمه علی ما زوّجک الرّحمن و قد رضیت لها بما رضی الله لها فدوّنک أهلك فإتک أحقّ بها منی و لقد أخبرنی جبریل علیه السلام أنّ الجنّه و أهلها مشتاقون إلیکما و لولا أنّ الله تبارک و تعالی أراد أن یتخذ منکما ما یتخذ به علی الخلق حجّه لأجاب فیکما الجنّه و أهلها فنعم الأخ أنت و نعم الختن أنت و نعم الصّاحب أنت خطبه خواند، خطبه ای که مثل آن در میان اهل آسمان و زمین خوانده نشده. امر کرد تا منادی ندا کرد: ای ملانکه و ساکنان جنّت من مبارک باد کنید بر علی بن ابی طالب حیب محمد صلّى الله عليه وآله و نیز فاطمه بنت محمد صلّى الله عليه وآله که من مبارک کردم بر ایشان. راحیل گفت: یا رب! چه برکت کردی برایشان زیاده از آن چه در جنّات و سرای تو دیده ایم؟ فرمود: یا راحیل از برکاتی که بر ایشان کردم این که ایشان را جمع کنم بر محبت خود و بگردانم ایشان را حجّت خود بر خلق خود و به حق عزت و جلالم، خلق کنم از ایشان ذریّتی که در زمین خازنان خود و معادن حکمت خود گردانم و به ایشان حجّت گیرم بر خلق خود بعد از انبیای مرسلین. پس رسول خدا فرمود: ای علی! بشارت باد تو را که من تزویج کردم به تو دختر خود فاطمه را بر آن وجه که خدای رحمان تزویج نمود، پسندیدم برای او آن چه را که خدا پسندیده. پس بگیر اهل خود را که سزاوارتری از من. و جبرئیل خبر داد که جنّت و اهل آن مشتاق هستند به شما و اگر خدا نمی خواست از نسل شما حجّتی بر خلق برگزیند، خواسته اهل جنت را در مورد شما اجابت می فرمود، تو چه خوب برادر و چه خوب داماد و چه خوب یاری هستی،

و کفاک برضاء الله رضی فقال علی علیه السلام ربّ أوزعنی أن أشکر نعمتک الّتی أنعمت علیّی فقال رسول الله صلّی الله علیه و آله آمین.

173 2 حَدَّثَنِي بِهَذَا الْحَدِيثِ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَنْدَبٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَرِثِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو معاوية عن الأعمش عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه عن أبيه عن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام قال لقد هممت بتزويج فاطمه عليها السّلام ولم أجترّ أن أذكر ذلك لرسول الله و ذكر الحديث مثله سواء.

و لهذا الحديث طريق آخر قد أخرجته في مدينة العلم.

174 3 حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ جَعْفَرُ بْنُ التَّعِيمِ الشَّاذَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ رِضَايَةِ خَدَا بَرَايَ تُو كَافِي اسْت. عَلِي عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُود:

خدایا! مرا یاری نما تا شکر نعمتی که به من دادی به جای آورم، پس رسول خدا آمین گفتند.

173 2 علی بن محمد بن عمران دقاق گوید:

روایت کرد برای ما احمد بن یحیی بن زکریا قطان که گفت: روایت کرد برای ما ابو محمد بکر بن عبد الله بن جندب که گفت: روایت کرد برای ما احمد بن حرث از ابو معاویه از اعمش از جعفر بن محمد از پدرش از جدش از پدرش از علی بن ابی طالب علیهم السّلام که فرمود: تصمیم به ازدواج با فاطمه داشتم ولی جرأت نمی کردم آن را با رسول خدا صلّی الله علیه و آله در میان گذارم- و حدیث قبلی را عینا تکرار کرد-

و حدیث فوق به طرق دیگری نیز روایت شده که در کتاب مدينة العلم بیان شده است.

174 3 ابو محمد جعفر بن نعیم شاذانی گوید:

روایت کرد برای ما احمد بن ادريس که گفت:

روایت کرد برای ما ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد از حسین بن خالد از ابی الحسن علی بن

أبي الحسن عليّ بن موسى الرضا عن أبيه عن آبائه عن عليّ عليهم السّلام قال قال لي رسول الله صلّى الله عليه وآله يا عليّ لقد عاتبني رجال من قريش في أمر فاطمه وقالوا خطبناها إليك فمنعتنا وتزوجت عليّاً فقلت لهم والله ما أنا منعتكم وزوجته بل الله تعالى منعكم وزوجه فهبط عليّ جبرئيل فقال يا محمد إنّ الله جلّ جلاله يقول لو لم أخلق عليّاً عليه السّلام لما كان لفاطمه ابنتك كفو علي وجه الأرض آدم فمن دونه.

حدّثنا بهذا الحديث أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رضی الله عنه حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن عليّ بن معبد عن الحسين بن خالد عن الرضا عن آبائه عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام عن رسول الله صلّى الله عليه وآله.

وقد أخرج ما روّيته في هذا المعنى في كتاب مولد فاطمه عليها السّلام وفضائلها.

موسی الرضا علیه السّلام از پدرش از پدران از علی علیه السّلام که فرمود: رسول خدا صلّى الله علیه وآله به من فرمود: ای علی! بزرگانی از قریش در ازدواج فاطمه با تو مرا سرزنش کرده و گفتند: ما او را از تو خواستگاری کردیم ولی به ما ندادی و به عقد علی درآوردی، به آنان گفتم: قسم به خدا، من این کار را نکردم، خدا او را به عقد علی درآورد، جبرئیل بر من نازل شد و گفت: ای محمد! خداوند می فرماید: اگر علی را خلق نکرده بودم، برای دخترت فاطمه در زمین از آدم تا خاتم همتمایی نبود.

این حدیث را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن معبد از حسین بن خالد از امام رضا علیه السّلام از پدران بزرگوارش از امیر المؤمنین علیه السّلام از رسول خدا صلّى الله علیه وآله نیز روایت کرد.

و من هرچه در این باب دیدم در کتاب مولد فاطمه سلام الله علیها آورده ام.

22 باب ما جاء عن الرضا عليه السلام في الإيمان و أنه معرفه بالجنان و إقرار باللسان و عمل بالأركان 175 1 حدّثنا أحمد بن محمّد بن عبد الرّحمن القرشيّ الحاكم قال حدّثنا أبو بكر محمّد بن خالد بن الحسن المطوّعيّ البخاريّ قال حدّثنا أبو بكر بن أبي داود ببغداد قال حدّثنا عليّ بن حرب الملائنيّ قال حدّثنا أبو الصّلت الهرويّ قال حدّثنا عليّ بن موسى الرضا عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمّد عن أبيه محمّد بن عليّ عن أبيه عليّ بن الحسين بن عليّ عن أبيه عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام قال قال رسول الله صلّى الله عليه و آله الإيمان معرفه بالقلب و إقرار باللسان و عمل بالأركان

22- آن چه از امام رضا عليه السّلام در ایمان آمده است و اینکه آن معرفت به قلب و اقرار به زبان و عمل به ارکان است

22- آن چه از امام رضا عليه السّلام در ایمان آمده است و اینکه آن معرفت به قلب و اقرار به زبان و عمل به ارکان است

175 1 احمد بن محمد بن عبد الرحمن قرشي حاکم از ابو بکر محمد بن خالد بن حسن مطوعي بخاری از ابو بکر بن ابی داود در بغداد روایت می کند که از علی بن حرب ملایی از ابو صلت هروی روایت می کند که امام رضا عليه السّلام از آبای گرامی اش از امیر المؤمنین عليهم السّلام و ایشان از رسول خدا صلّى الله عليه و آله روایت می کند که فرمود:

ایمان، معرفت به قلب، و اقرار به زبان، و عمل به اعضا و جوارح است.

الإيمان فقال عليه السلام الإيمان عقد بالقلب و لفظ باللسان و عمل بالجوارح لا يكون الإيمان إلا هكذا

178 4 أخبرني سليمان بن أحمد بن أيوب اللخمي فيما كتب إلي من أصبهان قال حدثنا علي بن عبد العزيز و معاذ بن المثني قال حدثنا عبد السلام بن صالح الهروي قال حدثنا علي بن موسى الرضا عليه السلام عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين بن أبيه الحسين بن علي عن علي عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله الإيمان معرفة بالقلب و إقرار باللسان و عمل بالأركان

179 5 حدثنا حمزه بن محمد بن أحمد بن جعفر بن محمد بن زيد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام بقم في رجب سنة تسع و ثلاثين و ثلاثمائة قال حدثني أبو الحسن علي بن محمد البراز قال حدثنا إيمان، اعتقاد بالقلب و گویش با زبان و عمل کردن با اعضا و جوارح است و ایمان جز این چیز دیگری نیست.

178 4 نیز سليمان بن احمد بن ايوب لخمى از اصفهان به من نوشت كه على بن عبد العزيز و معاذ بن مثنى از عبد السلام بن صالح هروى از امام رضا عليه السلام و ایشان از پدران گرامیشان، از امير المؤمنين عليهم السلام و ایشان از رسول خدا صلى الله عليه و آله روایت کرد كه فرمود: ایمان، معرفت به قلب، اقرار به زبان و عمل با اعضا و جوارح است.

179 5 حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زيد بن علي بن حسين بن علي بن ابي طالب عليهم السلام در رجب سال سيصد و سى و نه در قم از ابو الحسن على بن محمد بزاز روایت می کنند كه او از ابو احمد داود بن سليمان غازی از امام

أبو أحمد داود بن سليمان الغازي قال حدثنا علي بن موسى الرضا عليه السلام قال حدثنا أبي موسى بن جعفر قال حدثني أبي جعفر بن محمد قال حدثني أبي محمد بن علي الباقر قال حدثني أبي علي بن الحسين قال حدثني أبي الحسين بن علي قال حدثني أبي أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله الإيمان إقرار باللسان و معرفه بالقلب و عمل بالأركان.

قال حمزه بن محمد العلوي رضي الله عنه و سمعت عبد الرحمن بن أبي حاتم يقول و سمعت أبي يقول و قد روى هذا الحديث عن أبي الصلت الهروي عبد السلام بن صالح عن علي بن موسى الرضا عليه السلام بإسناده مثله قال أبو حاتم لو قرئ هذا الإسناد على مجنون لبرأ

1806 حدثنا أبي رحمه الله قال حدثنا محمد بن معقل القرميسيني عن محمد بن عبد الله بن طاهر قال كنت واقفا على رأس أبي و عنده أبو الصلت الهروي و إسحاق بن رضا عليه السلام رواية می کند که ایشان از پدران گرامیشان از امیر المؤمنین علیه السلام و آن حضرت از رسول خدا صلى الله عليه وآله رواية می کند که حضرت فرمود: ایمان، اقرار به زبان و معرفت به قلب و عمل به اعضا و جوارح است.

حمزه بن محمد می گوید: از عبد الرحمن بن ابی حاتم شنیدم که از پدرش و او از ابی صلت این روایت را از امام رضا علیه السلام ذکر می کرد. ابو حاتم می گوید: اگر اسناد این روایت را بر دیوانه بخوانند، شفا می یابد.

1806 مرحوم والدهم از محمد بن معقل قرميسيني از محمد بن عبد الله بن طاهر نقل می کند که بالای سر پدرم ایستاده بودم و ابی صلت هروی و اسحاق بن راهویه و احمد بن

راهویه و أحمد بن محمد بن حنبل فقال أبي ليحدثني كل رجل منكم بحديث فقال أبو الصّلت الهرويّ حدثني عليّ بن موسى الرضا عليه السلام وكان والله رضى كما سمى عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن عليّ عن أبيه عليّ بن الحسين عن أبيه الحسين بن عليّ عن أبيه عليّ بن أبي طالب عليه السلام قال قال رسول الله صلّى الله عليه وآله الإيمان قول و عمل - فلما خرجنا قال أحمد بن محمد بن حنبل ما هذا الإسناد فقال له أبي هذا سعوط المجانين إذا سعط به المجنون أفاق.

محمد بن حنبل نیز در آن جا بودند، پدرم گفت: هرکدام از شما حدیثی نقل کنید.

ابو صلت هروی گفت: امام رضا علیه السلام که به حق از سوی پدرش رضا نامیده شد، به من از پدران گرامی اش از امیر المؤمنین علیه السلام روایت فرمود که ایشان از رسول خدا صلّى الله عليه وآله چنین روایت فرمود که: ایمان، گفتار و کردار است.

چون خارج شدیم، احمد بن محمد بن حنبل گفت: عجب اسنادی در این روایت بود.

پدرم گفت: این دوی دیوانگان است. چون به دیوانه ای بدهند، او را شفا دهد.

23 باب ذكر مجلس الرضا عليه السلام مع المأمون في الفرق بين العترة و الأمه 181 1 حدّثنا عليّ بن الحسين بن شاذويه المؤدّب و جعفر بن محمّد بن مسرور رضی الله عنهما قالَا حدّثنا محمّد بن عبد الله بن جعفر الحميريّ عن أبيه عن الرّيان بن الصّلت قال حضر الرّضا عليه السلام مجلس المأمون بمر و قد اجتمع في مجلسه جماعه من علماء أهل العراق و خراسان فقال المأمون أخبروني عن معنى هذه الآيه ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصَّطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمَا لَ الْعُلَمَاءُ أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِذَلِكَ الْأُمَّةَ كُلَّهَا فَقَالَ الْمَأْمُونُ مَا تَقُولُ يَا أبا الْحَسَنِ فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا أَقُولُ كَمَا قَالُوا وَ لَكِنِّي أَقُولُ أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِذَلِكَ الْعِتْرَةَ الطَّاهِرَةَ فَقَالَ الْمَأْمُونُ وَ كَيْفَ عَنِ الْعِتْرَةَ

23- مناظره حضرت رضا عليه السلام با مأمون پیرامون فرق بین عترت و امت

23- مناظره حضرت رضا عليه السلام با مأمون پیرامون فرق بین عترت و امت

181 1 علی بن حسین بن شاذویه و جعفر بن محمد بن مسرور گویند: روایت کرد برای ما محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری از پدرش از ریان بن صلت که گفت: امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون در مرو حاضر شد، که در آن برخی از علمای عراق و خراسان حضور داشتند، مأمون گفت: معنی این آیه را برایم بگوئید: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصَّطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا علما گفتند: مراد خدا تمامی امت است، مأمون گفت: یا ابا الحسن! نظر شما چیست؟ حضرت فرمود: آنچه آنها گفتند، من نمی گویم، بلکه می گویم: مراد خداوند عترت پاک پیامبر بوده است. مأمون گفت: چگونه خداوند فقط عترت را اراده کرد نه امت را؟ حضرت فرمود: اگر امت

من دون الأمة فقال له الرضا عليه السلام إنه لو أراد الأمة لكانت أجمعها في الجنة لقول الله عز وجل فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإذن الله ذلك هو الفضل الكبير ثم جمعهم كلهم في الجنة فقال عز وجل جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ الآيه فصارت الوراثه للعترة الطاهره لا لغيرهم فقال المأمون من العترة الطاهره فقال الرضا عليه السلام الذين وصفهم الله في كتابه فقال عز وجل إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا وهم الذين قال رسول الله صلى الله عليه وآله إني مخلّف فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي أهل بيتي ألا وإتھما لن يفترقا حتى يردا على الحوض فانظروا كيف تخلفون فيهما أيها الناس لا تعلموهم فإنهم أعلم منكم.

قالت العلماء أخبرنا يا أبا الحسن عن العترة أ هم الآل أم غير الآل فقال الرضا عليه السلام هم الآل فقالت العلماء فهذا رسول الله صلى الله عليه وآله يوثر عنه أنه قال أمتي آلي وهؤلاء أصحابه يقولون بالخبر المستفاض الذي لا يمكن دفعه آل محمد أمته فقال اراده کرده بود، پس همه آنها باید بهشتی باشند و خدا می فرماید: «بعضی از آنان به خود ستم می کنند، بعضی میانه رو و بعضی دیگر به اذن خدا در خیرات پیش قدم هستند، این است فضل بزرگ» سپس همه را اهل بهشت قرار داده، فرمود:

«بهشتهای دائمی که وارد آن می شوند و دست بندهای طلا به آنان می دهند» پس وراثت مختص عترت طاهره هست نه دیگران. مأمون گفت: عترت طاهره چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: کسانی که خدا در کتابش در توصیف آنان چنین فرموده:

«خداوند می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کرده، شما را مطهر نماید» و آنان کسانی هستند که پیامبر صلی الله علیه وآله فرموده: «من دو چیز گرانبها، کتاب خدا و اهل بیتم را در میان شما می گذارم، از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در حوض بر من وارد شوند، ببینید بعد از من چگونه با آن دو رفتار می کنید، ای مردم به آنان چیزی نیاموزید؛ زیرا از شما دانشمندترند».

علماء گفتند: ای ابا الحسن! آیا عترت همان آل است یا غیر آل؟ حضرت فرمود: آنان همان آل هستند. علماء گفتند: پیامبر فرموده:

امت من آل من هستند، این حدیث را صحابه به سند مستفیض و غیر قابل انکار نقل کرده اند که آل محمد امت اویند. حضرت فرمود:

أبو الحسن عليه السلام أخبروني فهل تحرم الصدقه على الآل فقالوا نعم قال فتحرم على الأمة قالوا لا قال هذا فرق بين الآل و الأمة و يحكم أين يذهب بكم أضربتم عن الذّكر صفحا أم أنتم قوم مسرفون أما علمتم أنّه وقعت الوراثه و الطّهارة على المصطفين المهتدين دون سائرهم.

قالوا و من أين يا أبا الحسن فقال من قول الله عزّ و جلّ و لقد أرسَلنا نُوحاً و إبراهيم و جعلنا في ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ و الْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ و كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ فصارت وراثه النّبوه و الكتاب للمهتدين دون الفاسقين أما علمتم أنّ نوحا حين سأل ربّه عزّ و جلّ فقال ربّ إنّ ابني من أهلي و إنّ وعدك الحقّ و أنت أحكم الحاكمين و ذلك أنّ الله عزّ و جلّ و وعده أن ينجيه و أهله فقال ربّه عزّ و جلّ يا نُوحُ ... إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلِنَ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ.

فقال المأمون هل فضّل الله العتره على سائر النَّاس فقال أبو الحسن إنّ الله عزّ و جلّ أبان فضل العتره على سائر النَّاس في محكم كتابه فقال له المأمون و أين ذلك بگوئید صدقه حرام هست بر آل؟ گفتند: آری، فرمود: پس بر همه امت حرام است، گفتند: نه.

فرمود: این فرق آل و امت است، وای بر شما به کدام راه می روید آیا از قرآن اعراض و از حد تجاوز کرده اید؟ نمی دانید که وراثت و طهارت در مورد برگزیدگان هدایت یافته است؟ گفتند:

این از کجاست یا ابا الحسن؟ فرمود: از قول خدا که فرمود: «نوح و ابراهیم را به رسالت فرستادیم و در ذریّه ایشان نبوت و کتاب را قرار دادیم، بعضی از آنان هدایت یافته و اغلب آنان فاسقند» پس وراثت نبوت و کتاب مختص به هدایت یافته گان است نه فاسقین، آیا نمی دانید وقتی نوح علیه السلام از پروردگارش مسئلت کرد: «خدایا پسر من از اهل من است و وعده تو حق است و تو بهترین حاکمان هستی» به این جهت بود که خدا وعده داده بود که او و اهل او را نجات دهد، خداوند به او فرمود: «ای نوح! او اهل تو نیست، عمل او، عمل ناپسندیده است، از من مخواه آن چه را که تو علم به آن نداری، پسند می دهم که از جاهلان نباشی». مأمون گفت: آیا خدا عترت را بر سایر مردمان تفضیل داده؟ فرمود: خدا فضل عترت را بر سایر مردمان در کتاب خود ظاهر ساخته. مأمون گفت: کدام است؟

من کتاب الله فقال له الرضا عليه السلام في قول الله عز وجل إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ وَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا ثُمَّ رَدَّ الْمَخَاطِبَةَ فِي أَثَرِ هَذِهِ إِلَى سَائِرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ يَعْنِي الَّذِي قَرَنَهُم بِالْكِتَابِ وَ الْحِكْمَةِ وَ حَسَدُوا عَلَيْهِمَا فَقَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا يَعْنِي الطَّاعَةَ لِلْمُصْطَفِينَ الطَّاهِرِينَ فَالْمَلِكُ هَاهُنَا هُوَ الطَّاعَةُ لَهُمْ فَقَالَتِ الْعُلَمَاءُ فَأَخْبَرْنَا هَلْ فَسَّرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْأَصْطَفَاءَ فِي الْكِتَابِ فَقَالَ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَّرَ الْأَصْطَفَاءَ فِي الظَّاهِرِ سِوَى الْبَاطِنِ فِي اثْنَيْ عَشَرَ مَوْضِعًا وَ مَوْضِعًا.

فَأُولَٰئِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَ رَهْطَكَ الْمُخْلِصِينَ فَرَمُودٌ: دَرِ آيَةِ أَيِ كِه فَرَمُودٌ: «هَمَانَا خِدَاوَنَدِ آدَمِ وَ نُوحِ وَ آلِ اِبْرَاهِيمِ وَ آلِ عِمْرَانَ رَا بَرِ عَالَمِيَانِ بَرِگَزِيدِ، أَنَانِ نَسَلِي هَسْتَنَدِ كِه اَزِ يَكْدِيگَرِ مِي بَاشَنَدِ وَ خِدَاوَنَدِ شَنُوا وَ دَانَاَسْتِ» دَرِ آيَةِ دِيگَرِ فَرَمُودٌ: «أَيَا مَرْدَمَانَ بَرِ آنِ چِه خِدَا بَه ايشان داده حسد می برند، ما به آل ابراهيم كتاب و حکمت داديم و ايشان را پادشاهی بزرگ عطا نموديم» بعد از اين آيه به ساير مؤمنين خطاب نموده و می فرمايد: «ای کسانی که ايمان آورده ايد از خدا اطاعت کنید و از پیامبر و اولی الامر اطاعت کنید» يعنی کسانی که خدا ايشان را با کتاب و حکمت مقرون گردانيد و به آن دو، مردم برايشان حسد بردند، پس منظور آيه أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا اطاعت از برگزیدگان و پاکان است، پس پادشاهی در اين آيه همان اطاعت از ايشان است. علماء گفتند: آگاه کن ما را که آیا خدا برگزیدن را در کتاب خویش تفسير کرده؟ فرمود: برگزیدن را در ظاهر قرآن در دوازده موضع تفسير فرموده است.

اول: آيه ای که فرمود: «فاميل نزدیک و خویشان مخلص خود را انداز کن» اين آيه

هكذا في قراءة أبي بن كعب وهي ثابتة في مصحف عبد الله بن مسعود وهذه منزلة رفيعة وفضل عظيم وشرف عال حين عنى الله عز وجل بذلك الآل فذكره لرسول الله صلى الله عليه وآله فهذه واحدة والآية الثانية في الاصطفاء قوله عز وجل إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً وهذا الفضل الذي لا يجمله أحد إلا معاند ضال لأنه فضل بعد طهاره تنتظر فهذه الثانية.

وَأَمَّا الثَّالِثَةُ فحين ميّز الله الطاهرين من خلقه فأمر نبيه بالمباهلة بهم في آية الابتهاال فقال عز وجل يا محمد فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهَلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ فبرز النبي صلى الله عليه وآله علياً والحسن والحسين وفاطمة عليهم السلام وقرن أنفسهم بنفسه فهل تدرون ما معنى قوله وأنفسنا وأنفسكم قالت العلماء عنى به نفسه فقال أبو الحسن عليه السلام لقد غلطتم إنما عنى بها علي بن أبي طالب عليه السلام ومما يدل على ذلك قول النبي صلى الله عليه وآله حين قال در قرائت ابى بن كعب چنین بوده و در مصحف عبد الله بن مسعود نیز موجود بوده است، این مقامی رفیع، فضلی عظیم، و شرافتی بزرگ است زمانی که خدا با این کلام آل را اراده کرد و برای رسول خدا ذکر فرمود. این اول آیه. آیه دوم در معنی برگزیدن این آیه است: «خدا می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک کند» کسی از این فضل بی اطلاع نیست و جز معاند آن را انکار نکند، چون بالاتر از طهارت، فضلی متصور نیست. این آیه دوم.

آیه سوم؛ وقتی که خدا پاکان خلق خود را جدا نمود و در آیه مباهله پیامبرش را امر به مباهله کرد و فرمود: ای محمد! «بعد از این که حق را دانستی، هر که در این مورد با تو بحث کرد، به او بگو: بیائید پسران خودمان و خودتان و زنان خودمان و خودتان و نیز خودمان و خودتان را فراخوانیم و دعا کرده و نفرین خدا را برای دروغگویان طلب کنیم» پس پیامبر صلى الله عليه وآله علی، حسن، حسین و فاطمه عليهم السلام را با خود همراه کرد، می دانید معنی «خودمان و خودتان» چیست؟ گفتند: پیامبر خودش را در نظر داشته. فرمود:

اشتباه می کنید، پیامبر علی بن ابی طالب را اراده کرده، دلیل بر این، کلام پیامبر است که فرمود:

لینتھین بنو ولیعہ او لأبعثن إلیہم رجلا کنفسی یعنی علی بن ابی طالب علیہ السلام و عنی بالأبناء الحسن و الحسین علیہ السلام و عنی بالنساء فاطمہ علیہ السلام فہذہ خصوصیتہ لا یتقدّمہم فیہا أحد و فضل لا یلحقہم فیہ بشر و شرف لا یسبقہم إلیہ خلق إذ جعل نفس علی علیہ السلام کنفسہ فہذہ الثالثہ.

و أمّا الرّابعہ فإخراجه صلّی اللّٰہ علیہ و آلہ النّاس من مسجده ما خلا العترہ حتّٰی تکلم النّاس فی ذلك و تکلم العباس فقال یا رسول اللّٰہ ترکت علیّا و أخرجتنا فقال رسول اللّٰہ صلّی اللّٰہ علیہ و آلہ ما أنا ترکته و أخرجتکم و لکنّ اللّٰہ عزّ و جلّ ترکہ و أخرجکم و فی هذا تبيان قوله صلّی اللّٰہ علیہ و آلہ لعلّٰی علیہ السلام أنت منّٰی بمنزله ہارون من موسی قالت العلماء و این هذا من القرآن؟

قال أبو الحسن أوجدکم فی ذلك قرآنا و أقرؤہ علیکم قالوا ہات قال قول اللّٰہ عزّ و جلّ و أوحینا إلی موسی و أخیه أن تبوءا لقومکم بما صدّرت بیوتاً و اجعلوا بیوتکم قبلاً ففی هذه الآیہ منزله ہارون من موسی و فیہا أيضا منزله علیّ علیہ السلام من رسول اللّٰہ صلّی اللّٰہ علیہ و آلہ و مع هذا دلیل واضح فی قول «بنو ولیعہ از کارہایش منصرف می شود یا مردی همانند خودم را بفرستم» یعنی علی بن ابیطالب، مراد از ابناء، حسن و حسین علیہم السلام و مراد از نساء، فاطمہ علیہا السلام است، کسی در این ویژگی بر ایشان تقدم ندارد و در آن فضیلت بہ آنان نمی رسد، در آن شرف بر آنان سبقت نگیرد، زیرا نفس علی را همانند نفس خود قرار دادہ. این آیہ سوم.

آیہ چهارم؛ خارج کردن ہمہ مردم بہ جز عترت توسط پیامبر از مسجد، طوری کہ ہمہ مردم اعتراض کردند، حتی عباس عموی پیامبر گفت: یا رسول اللّٰہ! علی را باقی گذاشتہ و ما را خارج کردی؟ حضرت فرمود: من او را باقی نگذاشتہ و شما را خارج نکردہ ام؛ بلکہ خداوند چنین کردہ است. این مطلب کلام پیامبر بہ علی را کہ فرمود: «تو نسبت بہ من بہ منزله ہارون نسبت بہ موسی هستی» روشن می کند. علماء گفتند: این در کجای قرآن است؟

فرمود: در این باب از قرآن شاهد می آورم و بر شما می خوانم، گفتند: بیاور، فرمود: خداوند فرماید: «بہ موسی و برادرش وحی کردیم کہ برای قوم خود در مصر خانہ هایی انتخاب کنید و خانہ های خود را قبلہ قرار دهید» در آیہ نسبت ہارون بہ موسی و علی علیہ السلام بہ پیامبر صلّی اللّٰہ علیہ و آلہ روشن شدہ، افزون بر این در فرمایش

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ قَالَ أَلَا إِنَّ هَذَا الْمَسْجِدَ لَا يَحِلُّ لِحَنْبٍ إِلَّا لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ.

قَالَتِ الْعُلَمَاءُ يَا أَبَا الْحَسَنِ هَذَا الشَّرْحُ وَهَذَا الْبَيَانُ لَا يَوْجَدُ إِلَّا عِنْدَكُمْ مَعَاشِرَ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

فَقَالَ وَمَنْ يَنْكَرُ لَنَا ذَلِكَ وَرَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بِأَبِهَا فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا ففِيمَا أَوْضَحْنَا وَشَرَحْنَا مِنَ الْفَضْلِ وَالشَّرْفِ وَالتَّقَدُّمِ وَالْإِصْطِفَاءِ وَالطَّهَارَةِ مَا لَا يَنْكَرُهُ إِلَّا مُعَانِدٌ وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَالْحَمْدُ عَلَى ذَلِكَ فَهَذِهِ الرَّابِعَةُ.

وَالْآيَةُ الْخَامِسَةُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ خُصُوصِيَّةً خَصَّهِمُ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ بِهَا وَاصْطِفَاهُمْ عَلَى الْأُمَّةِ فَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ ادْعُوا إِلَيَّ فَاطِمَةَ فَدَعَيْتَ لَهُ فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ قَالَتْ لَيْتَنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ هَذِهِ فَدَكَ مِمَّا هِيَ لَمْ يَوْجِفْ عَلَيْهِ بِالْخَيْلِ وَلَا رِكَابٍ وَهِيَ لِي خَاصَّةٌ دُونَ الْمُسْلِمِينَ وَقَدْ جَعَلْتَهَا لَكَ لَمَّا أَمَرَنِي اللَّهُ تَعَالَى بِهَذَا فَخَذِيهَا لَكَ وَلَوْلَدِكَ فَهَذِهِ الْخَامِسَةُ بِمَامِرٍ كَمَا فَرَمُودُ: «إِنَّ مَسْجِدَ بَرَاءِ هَيْجِ جَنْبِي جَزَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ حَلَالٌ نَيْسَتْ» دَلِيلِي أَشْكَارٌ اسْت.

عُلَمَاءُ كَفَتُوا: يَا أَبَا الْحَسَنِ! إِنَّ شَرْحَ وَبَيَانَ فِي جَايِ دِيْغَرِ غَيْرِ أَزْ شَمَا وَاهِلِ بَيْتِ بِمَامِرِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَافِتْ نَمِي شُود.

فَرَمُودُ: كَيْسَتْ كِهْ اَيْنِ مَوْقَعِيَّتِ مَا رَا مَنكَرَ بَاشَدُ وَبِمَامِرِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِي فَرَمَايْدُ: «مَنْ شَهَرَ عِلْمَ هَسْتَمِ وَعَلَى دَرَبِ آن، هَرَكَسِ بَخَوَاهِدُ وَاوَرَدُ شَهْرُ شُودَ بَايْدُ أَزْ دَرَبِ آن وَاوَرَدُ گَرْدَدُ» دَرِ آن چِه شَرْحِ دَادِيمِ، نَمُونِهْ هَايِي أَزْ فَضْلِ، شَرْفِ، بَرْتَرِي، بَرگَزِيْدِنِ الهِي وَپَاكِيْزِگِي اسْت كِهْ كَسِي جَزَ مُعَانِدِ آن رَا اِنْكَارَ نَكُنْدُ، خُدا رَا بَرِ اَيْنِ مَنزَلْتِ سِپَاسِ مِي گُوِيْمِ. اَيْنِ آيَهْ چَهَارَمِ.

آيَهْ پَنْجَمِ؛ خُدا مِي فَرَمَايْدُ: «حَقِّ خُوِيْشَاوَنْدِ رَا بَدِهْ» خُصُوصِيَّتِي كِهْ خُداوَنْدِ عَزِيزُ جَبَّارُ اَنَّا نِ رَا بِهْ اَيْنِ اِخْتِصَاصِ دَاوَدِ وَبَرَامْتِ بَرگَزِيْدِهْ، زَمَانِي كِهْ اَيْنِ آيَهْ بَرِ بِمَامِرِ نَاذِلِ شُدْ، فَرَمُودُ: فَاطِمَةَ رَا فَرَا خَوَانِيْدِ، فَاطِمَةَ رَا فَرَاخَوَانَدَنْدِ، فَرَمُودُ: اِي فَاطِمَةَ! عَرَضِ كَرْدُ: بَلِهْ يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَرَمُودُ: فَدَكَ أَزْ غَنَائِمِي اسْت كِهْ بَدُوْنِ جَنگِ بِهْ دَسْتِ آمَدِهْ، مَالِ مِنْ اسْتِ وَدِيْگَرَانِ سَهْمِي دَرِ آن نَدَارَنْدِ، حَالِ كِهْ خُدا مَرَا اَمْرَ فَرَمُودُ، آن رَا بِهْ تُو بَخْشِيْدِمِ، آن رَا بَگِيْرِ، مَالِ تُو وَفَرَزَنْدَانِ تُوَسْتِ. اَيْنِ آيَهْ پَنْجَمِ.

و الآیه السادسة قول الله عزّ و جلّ قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَ هذِهِ خُصُوصِيهِ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ خُصُوصِيَّةٍ لِلآلِ دُونَ غَيْرِهِمْ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حَكِي فِي ذِكْرِ نُوحٍ فِي كِتَابِهِ يَا قَوْمِ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أُجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مَلَاقُوا رَبَّهُمْ وَ لَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ وَ حَكِي عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ هُودٍ أَنَّهُ قَالَ يَا قَوْمِ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أُجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ لِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قُلْ يَا مُحَمَّدُ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَ لَمْ يَفْرَضِ اللَّهُ تَعَالَى مَوَدَّتَهُمْ إِلَّا وَ قَدْ عَلِمَ أَنَّهُمْ لَا يَرْتَدُّونَ عَنِ الدِّينِ أَبَدًا وَ لَا يَرْجِعُونَ إِلَى ضَلَالٍ أَبَدًا وَ أُخْرَى أَنْ يَكُونَ الرَّجُلُ وَادًّا لِلرَّجُلِ فَيَكُونُ بَعْضُ أَهْلِ بَيْتِهِ عَدُوًّا لَهُ فَلَا يَسْلَمُ لَهُ قَلْبُ الرَّجُلِ فَأَحَبَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ لَا يَكُونَ فِي قَلْبِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ شَيْءٌ فَفَرَضَ عَلَيْهِمُ اللَّهُ مَوَدَّةَ ذَوِي الْقُرْبَىٰ فَمَنْ أَخَذَ بِهَا وَ أَحَبَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَحَبَّ أَهْلَ بَيْتِهِ لَمْ يَسْتَطِعْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنْ يَبْغِضَهُ وَ مَنْ تَرَكَهَا وَ لَمْ يَأْخُذْ بِآيَةِ شَيْءٍ؛ خُدا فرمود: «بگو به خاطر رسالت اجری از شما نمی خواهم، مگر دوستی خویشاوندان» این خصوصیتی است خاص پیامبر و آل او نه دیگران تا روز قیامت، خداوند در قرآن از نوح نقل فرمود: «ای مردم به خاطر این رسالت از شما مالی نمی خواهم، اجر من با خداست، مؤمنین را از خود طرد نمی کنم، آنها پروردگار خود را ملاقات خواهند کرد، در نظر من شما مردمی نابخرد هستید» از هود نیز نقل کرده که گفت: «بگو به خاطر رسالت اجری از شما نمی خواهم، اجر من با کسی است که مرا آفریده، آیا فکر نمی کنید؟» ولی خدا به پیامبرش محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ می فرماید: «بگو برای رسالت از شما اجری نمی خواهم جز دوستی خویشاوندان» خدادوستی آنان را واجب نکرد مگر این که دانست آنان هرگز از دین بر نمی گردند و به گمراهی نخواهند رفت.

دیگر این که چه بسا فرد، شخصی را دوست بدارد و برخی از خانواده اش دشمن او باشند، لذا قلب فرد نمی تواند خالصانه او را دوست بدارد، خدا دوست دارد در دل پیامبر نسبت به مؤمنین چیزی نباشد لذا دوستی خویشان پیامبر را بر آنان واجب کرد و هر که چنین کند و پیامبر و اهل بیتش را دوست بدارد، رسول خدا نمی تواند از او بدش بیاید و هر که این امر ترک کند

قوم قد أخذ الله ميثاقهم على الوفاء وعاند أهل الشقاق والتفاق والحدوا في ذلك فصرفوه عن حده الذي حده الله عز وجل فقالوا القرباه هم العرب كلها وأهل دعوته فعلى أي الحالتين كان فقد علمنا أن المودّه هي للقرباه فأقربهم من النبي صلى الله عليه وآله أولاهم بالمودّه وكلمما قربت القرباه كانت المودّه على قدرها وما أنصفوا نبي الله صلى الله عليه وآله في حيطته وأفته وما من الله به على أمته ممّا تعجز الألسن عن وصف الشكر عليه أن لا- يؤدّوه في ذرّيته وأهل بيته وأن يجعلوهم فيهم بمنزله العين من الرأس حفظا لرسول الله فيهم وحبّا لهم فكيف والقرآن ينطق به ويدعو إليه والأخبار ثابتة بأنهم أهل المودّه والذين فرض الله تعالى مودّتهم و وعد الجزاء عليها فما وفي أحد بها فهذه المودّه لا يأتي بها أحد مؤمنا مخلصا إلا استوجب الجنّة لقول الله عز وجل في هذه الآية.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ذَلِكَ الَّذِي يَبْشُرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وفاداری از آنان گرفته بود، پایدار ماندند و اهل تفاق و شقاوت کافر شده و آن را از حدودی که خدا قرار داده بود، کنار زده و گفتند: «خویشان» تمام عرب و اهل دعوت هستند، در هر حال دانستیم که دوستی برای خویشان پیامبر است و نزدیک ترین آنان به پیامبر اولی تر به دوستی است، هرچه به پیامبر نزدیک تر باشند دوستی بیشتر است، ولی به انصاف رفتار نکردند با پیامبر درباره خاندان او و مهربانی اش و منتی که خدا بر امتش نهاده که زیان از شکر آن عاجز است، آن را در حق فرزندان و خاندان پیامبر انجام ندادند، موقعیت آنان را در بین خود همانند چشم در سر ندانستند که این رعایت حال پیامبر و نشانه محبت به او بود، چگونه؟! در حالی که قرآن به آن سخن می گوید و دعوت می کند و اخبار قطعی است که خدا مودّت آنان را واجب فرموده و وعده پاداش به آن داده. اما کسی به وعده ای که داده عمل نکرد، کسی این مودت را با اخلاص و ایمان ظاهر نکند مگر سزاوار بهشت گردد، چون خدا می فرماید: «آنان که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند، در بهشت های سرسبز هستند و هرچه خواهند نزد خدا خواهند داشت، این است فضل بزرگ، این همان است که خدا بندگان خود را که ایمان آورده و عمل صالح انجام

قل لا أسئلكم عليه أجراً إلا المودة في القربى مفسراً و مبیناً ثم قال أبو الحسن عليه السلام حدّثني أبي عن جدّي عن آبائه عن الحسين بن عليّ عليه السلام قال اجتمع المهاجرون والأنصار إلى رسول الله صلّى الله عليه وآله فقالوا إنّ لك يا رسول الله مئونة في نفقتك و فيمن يأتيك من الوفود و هذه أموالنا مع دماننا فاحكم فيها بارّاً ما جورا أعط ما شئت و أمسك ما شئت من غير حرج.

قال فأنزل الله عزّ و جلّ عليه الرّوح الأمين فقال يا محمد قل لا أسئلكم عليه أجراً إلا المودة في القربى يعني أن تودّوا قرابتي من بعدى فخرجوا فقال المنافقون ما حمل رسول الله صلّى الله عليه وآله على ترك ما عرضنا عليه إلا ليحسنا على قرابته من بعد إن هو إلا شيء افتراه في مجلسه و كان ذلك من قولهم عظيماً فأنزل الله عزّ و جلّ هذه الآية أم يقولون افتراه قل إنّ افتريته فلا تملكون لي من الله شيئاً هو أعلم بما تقيضون فيه كفى به شهيداً بيني و بينكم و هو الغفور الرحيم فبعث عليهم النبيّ صلّى الله عليه وآله فقال هل من حدث؟ فقالوا إي و الله يا دهنده به آن بشارت داده، «بگو اجری جز مودت خویشاوندان از شما نمی خواهم» صدر و ذیل این آیه تفسیر شده و معلوم می باشد، حضرت فرمود: پدرم از پدرش از حسین بن علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: مهاجرین و انصار به پیامبر گفتند: یا رسول الله! شما در مخارج خود و افرادی که در خدمت شما هستند ممکن است به سختی بیفتید، اموال ما همچون جانهایمان در اختیار شماست، هر طور در آنها عمل کنید مشکلی ندارد، هر چه می خواهید ببخشید و نزد خود نگه دارید.

خدا جبرئیل امین را فرستاد و گفت: ای محمد! قل لا أسئلكم عليه أجراً إلا المودة في القربى یعنی خویشانم را بعد از من دوست داشته باشید، پس خارج شدند و منافقین گفتند:

برای اینکه ما را به رعایت حال خویشانش ترغیب کند پیشنهاد ما را ترک کرد، این چیزی است که در آن مجلس به دروغ بیان کرد، این سخن بزرگی بود، خدا فرمود: «آیا می گویند ساخته محمد است، بگو اگر من آن را به دروغ بیان کرده باشم، زیانش برای من است و شما نمی توانید در مقابل خدا مرا حفظ کنید و او به آنچه بحث می کنید آگاه تر است، بین من و شما همان بس که خدا شاهد باشد و او آمرزنده و مهربان است». پیامبر آنان را احضار کرده و فرمود: اتفاقی رخ داده؟

رسول الله لقد قال بعضنا كلاما غليظا كرهناه فتلا عليهم رسول الله صَلَّى الله عليه و آله الآية فبكوا و اشتدّ بكاؤهم فأنزل عزّ و جلّ و هو الذي يقبل التّوبه عن عباده و يعفوا عن السيّئات و يعلم ما تفعلون فهذه السّادسه.

و أمّا الآية السّابعه فقول الله عزّ و جلّ إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ عَرَفْنَا التَّسْلِيمَ عَلَيْكَ فَكَيْفَ الصَّلَاةُ عَلَيْكَ فَقَالَ تَقُولُونَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ.

فهل بينكم معاشر النّاس في هذا خلاف؟ فقالوا لا.

فقال المأمون هذا ممّا لا خلاف فيه أصلا و عليه إجماع الأمّه فهل عندك في الآل شيء أوضح من هذا في القرآن؟

فقال أبو الحسن نعم أخبروني عن قول الله عزّ و جلّ يس وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ فمن عنى بقوله يس؟

قالت العلماء يس محمد صَلَّى الله عليه و آله لم يشكّ گفتند: بله يا رسول الله! گروهی از ما سخن ناشایستی گفته و ما نیز ناخرسندیم، پس حضرت این آیه را تلاوت کرد. سخت گریستند و خدا این آیه را نازل کرد: «اوست که از بندگانش توبه می پذیرد و از بدی ها گذشت می کند و آنچه را انجام می دهد می داند».

اما آیه هفتم که خدا فرمود: «خدا و ملائکه اش بر پیامبر درود می فرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید، بر او درود فرستاده و سلام کنید».

گفتند: یا رسول الله! سلام کردن بر شما را می دانیم ولی چگونگی درود فرستادن را نه.

فرمود: می گویند: خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست همان طور که بر ابراهیم و آل ابراهیم درود فرستاده ای، تو ستوده و بزرگ هستی.

ای مردم آیا در این کلام اختلافی دارید؟ گفتند: نه.

مأمون گفت: در این امر اختلافی نیست و همه امت بر آن اتفاق دارند، اما در مورد «آل» آیه واضح تر از این در قرآن به یاد دارید؟

امام رضا علیه السلام فرمود: بله، يس وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ اینک به من بگویند در این آیه منظور از «یس» چیست؟

علما گفتند: يس محمد صَلَّى الله عليه و آله است، کسی

فيه أحد قال أبو الحسن فإن الله عزّ وجلّ أعطى محمّدا و آل محمّد من ذلك فضلا لا يبلغ أحد كنه وصفه إلا من عقله و ذلك أنّ الله عزّ و جلّ لم يسلم على أحد إلا على الأنبياء صلّى الله عليه و آله فقال تبارك و تعالی سلامٌ على نُوحٍ في العالمين و قال سلامٌ على إبراهيم و قال سلامٌ على موسى و هارون و لم يقل سلام على آل نوح و لم يقل سلام على آل إبراهيم و لا قال سلام على آل موسى و هارون و قال عزّ و جلّ سلامٌ على آل ياسينَ یعنی آل محمّد صلّى الله عليه و آله فقال المأمون لقد علمت أنّ فی معدن التّبوّه شرح هذا و بيانه فهذه السّابعه.

و أمّا الثّامنه فقول الله عزّ و جلّ و اعلموا أنّما غنمتم من شئٍ فإنّ لله خمسه و للرّسول و لذی القربى فقرن سهم ذی القربى بسهمه و بسهم رسول الله صلّى الله عليه و آله فهذا فضل أيضا بين الآل و الأئمّه لأنّ الله تعالی جعلهم في حیّز و جعل النّاس في حیّز دون ذلك و رضی لهم ما رضی لنفسه و اصطفاهم فيه فبدأ بنفسه ثمّ ثنی برسوله ثمّ بذی القربى فی کلّ ما كان من الفیء و الغنیمه و غیر ذلك ممّا رضیه عزّ و جلّ شکى ندارد. حضرت فرمود: خداوند عزّ و جلّ به محمد و آل محمد فضلی عنایت کرده که هیچ کس به کنه وصف آن نمی رسد، مگر این که در آن اندیشه کند، زیرا خداوند به جز انبیا بر کسی سلام نفرستاده، خداوند می فرماید:

«سلام و درود بر نوح در بین مردم» و نیز فرموده:

«سلام و درود بر ابراهیم» و نیز فرمود: «سلام و درود بر موسی و هارون» ولی خداوند نفرموده:

سلام بر آل نوح و آل ابراهیم و آل موسی و هارون، اما فرموده: «سلام و درود بر آل یاسین» یعنی آل محمد صلّى الله عليه و آله، در این هنگام مأمون گفت: شرح این نیز نزد اهل بیت است.

این آیه هفتم.

آیه هشتم؛ خدا فرمود: «بدانید در هر منفعتی یک پنجم آن متعلق به خدا و رسول و خویشان است»، پس قرین ساخت سهم خویشان را به سهم خود و رسول الله، این تفاوت دیگر آل و امت است، زیرا خدا آنان را در مکانی قرار داده و مردم را در مکانی دیگر، برای آنان همان را پسندیده که برای خود پسندیده، در آن مورد آنان را برگزیده و اول از خود شروع کرده و سپس پیامبر را ذکر کرده و بعد خویشان را، در هر آنچه که با جنگ و بدون جنگ به دست آمده، چیزهایی که خدا برای خود پسندیده

لنفسه فرضی لهم فقال وقوله الحق وَاَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ فَهَذَا تَأْكِيدٌ مُّوَكَّدٌ وَ أَثْرٌ قَائِمٌ لَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فِي كِتَابِ اللَّهِ التَّاطِقِ الَّذِي لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ فَإِنَّ الْيَتِيمَ إِذَا انْقَطَعَ يَتَمُهُ خَرَجَ مِنَ الْغَنَائِمِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ فِيهَا نَصِيبٌ وَكَذَلِكَ الْمَسْكِينُ إِذَا انْقَطَعَتْ مَسْكِنَتُهُ لَمْ يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنَ الْمَغْنَمِ وَلَا يَحِلُّ لَهُ أَخْذُهُ وَسَهْمُ ذِي الْقُرْبَىٰ قَائِمٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فِيهِمْ لِلْغَنَىٰ وَالْفَقِيرِ مِنْهُمْ لِأَنَّهُ لَا أَحَدٌ أَغْنَىٰ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَجَعَلَ لِنَفْسِهِ مِنْهَا سَهْمًا وَلِرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَهْمًا فَمَا رَضِيَهُ لِنَفْسِهِ وَلِرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَضِيَهُ لَهُمْ.

وَكَذَلِكَ الْفِيءُ مَا رَضِيَهُ مِنْهُ لِنَفْسِهِ وَلِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَضِيَهُ لِذِي الْقُرْبَىٰ كَمَا أَجْرَاهُمْ فِي الْغَنِيمَةِ فَبَدَأَ بِنَفْسِهِ جَلَّ جَلَالُهُ ثُمَّ بَرَسُولَهُ ثُمَّ بِهِمْ وَقَرْنَ سَهْمَهُمْ بِسَهْمِ اللَّهِ وَسَهْمِ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَذَلِكَ فِي الطَّاعَةِ قَالَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَبَدَأَ بِنَفْسِهِ ثُمَّ بِرَأْسِ الْأَمْرِ نِيزِ پَسَنَدِيدِهِ وَفَرَمُودِهِ وَكَفْتَهُ اشْ حَقِّ اسْتِ:

إِعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ تَأْكِيدٌ مُّوَكَّدٌ وَ أَثْرٌ اسْتِ كِه تَا قِيَامَتِ دَر كِتَابِ خُدَا بَرَايِ آنَا نِ بَا قِي اسْتِ، كِتَابِي نَا طِقْ كِه «بَا طِلَّ از پيش رو و پشت سر در آن راه ندارد، و از خدای حكيم و حميد نازل گشته است».

اما قول خدا وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ هر گاه یتیمی یتیم تمام شود از غنائم خارج می شود و سهمی از آن نخواهد داشت، همچنین است مسکین، زمانی که فقر او پایان یابد از غنائم بهره ای نمی برد و حلال نیست که از آن چیزی برگیرد، اما سهم «ذی القربى» تا قیامت دوام داشته و بر آنان جاری است، چه غنی باشند و چه فقیر، زیرا کسی از خدا و رسولش غنی تر نیست ولی سهمی از غنیمت برای خود و رسولش قرار داده، پس آنچه برای خود و رسولش پسندیده بر ایشان نیز پسندیده است.

همچنین در فیء، هر چه برای خود پسندیده برای ذی القربى نیز پسندیده، چنان که در غنیمت برای آنان سهم قرار داده، از خود آغاز کرده و سپس رسولش را ذکر کرده و بعد آنان را، سهم آنان را به سهم خود و رسولش قرین کرده. نیز در اطاعت؛ خدا فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده اید خدا، پیامبر و اولی الامر را اطاعت کنید» خدا از خود آغاز کرده،

برسوله ثم بأهل بيته كذلك آية الولاية إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة و يؤتُونَ الزكاة وَ هُمْ رَاكِعُونَ فجعل طاعتهم مع طاعة الرسول مقرونه بطاعته كذلك ولايتهم مع ولاية الرسول مقرونه بطاعته كما جعل سهمهم مع سهم الرسول مقرونًا بسهمه في الغنيمه و الفىء فتبارك الله و تعالى ما أعظم نعمته على أهل هذا البيت؟

فلَمَّا جاءت قصه الصّدقّه نَزّه نفسه ورسوله و نَزّه أهل بيته فقال إنّما الصّدقات للفقراء و المساكين و العاملين عليها و المؤلّفه قلوبهم و فى الرّقاب و الغارمين و فى سبيل الله و ابن السبيل فريضه من الله فهل تجد فى شىء من ذلك أنّه سمى لنفسه أو لرسوله أو لذى القربى لأنّه لمّا نَزّه نفسه عن الصّدقّه و نَزّه رسوله و نَزّه أهل بيته لا- بل حَرَم عليهم لأنّ الصّدقّه محرّمه على محمّد صلّى الله عليه و آله و آله و هى أوساخ أيدى النَّاس لا يحلّ لهم لأنّهم طهّروا من كلّ دنس و وسخ فلَمَّا طهّروهم الله عزّ و جلّ و اصطفاهم رضى لهم ما رضى لنفسه و كره لهم ما كره لنفسه عزّ و جلّ فهذه الثّامنه.

سپس رسول و اهل بيت او را ذکر کرده، نیز در ولایت فرمود: «ولّى و سرپرست شما تنها خدا، پیامبر و کسانی هستند که در حال رکوع زکات می دهند» پس اطاعت آنان و اطاعت رسول را قرین اطاعت خود کرد، نیز ولایت آنان را همراه ولایت رسول و خود کرد، چنان که سهم آنان و سهم رسول را از غنیمت و فیه با سهم خود قرین نمود، منزّه است خدا و چه عظیم است نعمت او بر اهل این خانه!

در قضیه صدقات، خود و پیامبر و اهل بیتش را منزّه دانسته و فرموده: «مصرف صدقات منحصر است به فقرا، مساکین، متصدیان صدقات، برای تألیف قلوب، آزادی بندگان، بدهکاران، در راه خدا و در راه ماندگان، این ها از جانب خدا واجب است و خدا دانا و آگاه است» آیا موردی می یابید که خود یا رسول یا خویشان او را نام ببرد؟ وقتی خود را از صدقه منزّه دانست، پیامبر و اهل بیت او را نیز منزّه بلکه حرام نمود، چون صدقه بر محمد و آل او حرام است، زکات چرک های دست مردم است و بر آنان حلال نیست، چون آنان از هرکثیفی و پلیدی پاک شدند، خدا آنان را پاک نمود و برگزید، برای آنان همان پسندید که برای خود پسندید و همان بد دانست که برای خود بد دانست، این آیه هشتم.

وَأَمَّا التَّاسِعَةُ فَنَحْنُ أَهْلَ الذِّكْرِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَسَدَّ مَلَأُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ فَنَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ فَاسْأَلُونَا إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ فَقَالَتِ الْعُلَمَاءُ إِنَّمَا عَنِ اللَّهِ بِذَلِكَ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ هَلْ يَجُوزُ ذَلِكَ إِذَا يَدْعُونَا إِلَى دِينِهِمْ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ أَفْضَلُ مِنْ دِينِ الْإِسْلَامِ.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ فَهَلْ عِنْدَكَ فِي ذَلِكَ شَرْحٌ بِخِلَافِ مَا قَالُوهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ نَعَمْ الذِّكْرُ رَسُولُ اللَّهِ وَ نَحْنُ أَهْلُهُ وَ ذَلِكَ بَيِّنٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَيْثُ يَقُولُ فِي سُورَةِ الطَّلَاقِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ فَالذِّكْرُ رَسُولُ اللَّهِ وَ نَحْنُ أَهْلُهُ فَهَذِهِ التَّاسِعَةُ.

وَأَمَّا الْعَاشِرَةُ فَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي آيَةِ التَّحْرِيمِ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ وَ أَخَوَاتُكُمْ الْآيَةَ فَأَخْبِرُونِي هَلْ تَصْلِحُ ابْنَتِي وَ ابْنَةُ ابْنِي وَ مَا تَنَاسَلُ مِنْ صُلْبِي لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا لَوْ كَانَ حَيًّا قَالُوا لَا - قَالَ فَأَخْبِرُونِي هَلْ كَانَتْ ابْنَةُ آيَةَ نَهْمٍ؛ «مَا أَهْلُ ذِكْرٍ هَسْتُمْ» قَرَأَنِي مِي فَرَمَايِدُ: «اگر نمی دانید از اهل ذکر سؤال کنید» ما اهل ذکر هستيم، پس اگر نمی دانيد از ما پيرسيد. علما گفتند: منظور خدا از اهل ذکر يهود و نصاری هستند، حضرت فرمود:

سُبْحَانَ اللَّهِ! أَيَا چنين چیزی جایز است؟ بر این فرض آنان ما را به دین خود دعوت کرده و می گویند: دین آنان از دین اسلام برتر است.

مَأْمُونُ كَقَالَ: أَيَا بِيَانِي بِرِخْلَافِ كَقْتَهُ عِلْمَا دَارِيْدُ؟ حَضْرَتُ فَرْمُوْدُ: بَلَى، «ذِكْرٌ» رَسُوْلُ خِدَاسْتِ وَ مَا أَهْلُ اُو هَسْتِيْمِ، اِيْنِ مَطْلَبِ دَرِ قَرَأَنِ دَرِ سُورَةِ طَلَاقِ رُوْشَنِ اسْتِ، خِدَا مِي فَرَمَايِدُ: «پس از خدا بترسيد اى عاقلان، اى كسانى كه ايمان آورده ايد، خدا بر شما ذكر فرستاده، رسولى كه آياتِ رُوْشَنِ الهى را بر شما تلاوت مى كند» پس «ذِكْرٌ» رَسُوْلُ خِدَاسْتِ وَ مَا أَهْلُ اُو هَسْتِيْمِ. اِيْنِ آيَةَ نَهْمِ.

آيه دهم كه خدا در آيه تحريم فرمود:

«مادران، دختران و خواهران شما بر شما حرام شد» بگويد اگر رسول خدا ميان ما بود آيا دختر من و دختر پسر من و ساير دخترانى كه از نسل من هستند بر ايشان حلال بودند؟ گفتند:

خير، حضرت فرمود: آيا دختران شما بر ايشان

أحدكم تصلح له أن يتزوّجها لو كان حيّاً قالوا نعم قال ففي هذا بيان لأنّي أنا من آلّه و لستم من آلّه و لو كنتم من آلّه لحرم عليه بناتكم كما حرم عليه بناتي لأنّي من آلّه و أنتم من أمّته فهذا فرق بين آلّه و الأمّه لأنّ آلّه منه و الأمّه إذا لم تكن من آلّه فليست منه فهذه العاشره.

و أمّا الحاديّه عشره فقول الله عزّ و جلّ في سوره المؤمن حكاية عن قول رجل مؤمن من آل فرعون و قال رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ إِلَى تَمَامِ الْآيَةِ فَكَانَ ابْنُ خَالِ فِرْعَوْنَ فَنَسَبَهُ إِلَى فِرْعَوْنَ بِنَسَبِهِ وَ لَمْ يَضْفِهِ إِلَيْهِ بَدِينِهِ وَ كَذَلِكَ خَصَّصْنَا نَحْنُ إِذْ كُنَّا مِنْ آلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بَوْلَادَتَنَا مِنْهُ وَ عَمَّمْنَا النَّاسَ بِالَّذِينَ فَهَذَا فَرَقٌ بَيْنَ الْآلِ وَ الْآمَةِ فَهَذِهِ الْحَادِيهْ عَشْرَه.

و أمّا الثانيه عشره فقوله عزّ و جلّ وَ أُمِرَ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَ اضْطُرِّ عَلَيْهَا فَخَصَّصْنَا اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِهَذِهِ الْخُصُوصِيَّهِ إِذْ أَمَرْنَا مَعَ الْآمَةِ بِإِقَامَةِ الصَّلَاةِ ثُمَّ خَصَّصْنَا مِنْ دُونِ الْآمَةِ فَكَانَ حَلَالٌ هَسْتَنْدُ؟ كَفْتَنْدُ: بله، حضرت فرمود: این دلیل است که من از آل او هستم و شما از آل او نیستید، اگر شما از آل او بودید، دخترانتان همچون دختران من بر ایشان حرام بود، چون من از آل او هستم و شما از امت او هستید، این تفاوت دیگر آل و امت است، زیرا آل از اوست و امت اگر از آل نباشد از او نیست. این آیه دهم.

آیه یازدهم؛ خدا در سوره مؤمن از قول مردی مؤمن از آل فرعون نقل می فرماید:

«مردی مؤمن از آل فرعون که ایمان خود را پنهان می کرد، گفت: آیا مردی را که می گوید:

ربّ من الله است، می کشید، در حالی که دلایل روشنی از نزد پروردگارتان آورده» تا آخر آیه، آن مرد پسر دایی فرعون بود و خدا او را به فرعون نسبت داد نه دین او، ما نیز چنین هستیم، ما چون از رسول خدا متولد شده ایم، از آل ایشان هستیم و در دین با بقیه مشترک هستیم، این تفاوت آل و امت است، این آیه یازدهم.

آیه دوازدهم؛ خدا فرمود: «خاندانت را به نماز امر کن و بر آن پایداری نما»، خدا این ویژگی را مختص ما کرد، ما را با امت امر به اقامه نماز فرموده و بعد از آن جدا از سایر امت این خصیصه را به ما عطا نموده و رسول خدا صلی الله علیه و آله

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَجِيءُ إِلَى بَابِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بَعْدَ نَزُولِ هَذِهِ الْآيَةِ تَسْعَةَ أَشْهُرٍ كُلِّ يَوْمٍ عِنْدَ حَضُورِ كُلِّ صَلَاةٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ يَقُولُ الصَّلَاةُ رَحِمَكُمُ اللَّهُ وَ مَا أَكْرَمَ اللَّهُ أَحَدًا مِنْ ذُرِّيِّ الْأَنْبِيَاءِ بِمِثْلِ هَذِهِ الْكِرَامَةِ الَّتِي أَكْرَمْنَا بِهَا وَ خَصَّصْنَا مِنْ دُونِ جَمِيعِ أَهْلِ بَيْتِهِمْ.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ وَالْعُلَمَاءُ جَزَاكُمُ اللَّهُ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ خَيْرًا فَمَا نَجِدُ الشَّرْحَ وَالْبَيَانَ فِيهَا اشْتَبَهَ عَلَيْنَا إِلَّا عِنْدَكُمْ.

بعد از نزول این آیه، نه ماه هرروز در وقت نماز پنج بار به در خانه علی و فاطمه علیهما السّلام آمده و می فرمود: نماز، لطف و رحمت خدا بر شما باد. خدا فرزندان هیچ کدام از انبیا را به چنین کرامتی که ما را به آن اکرام نموده، اکرام نکرده است، از خاندان انبیا تنها ما را مخصوص گردانیده است.

مأمون و علمای مجلس گفتند: خداوند به جای این امت به شما اهل بیت پیامبر علیهم السّلام جزای خیر دهد، در آن چه بر ما مشتبه شده، شرح و بیان آن را جز نزد شما نمی یابیم.

ص: 368

24 باب ما جاء عن الرضا عليه السلام من خبر الشامي و ما سأل عنه أمير المؤمنين عليه السلام في جامع الكوفة 182 1 حدّثنا أبو الحسن محمد بن عمرو بن علي بن عبد الله البصريّ بإيلاق قال حدّثنا أبو عبد الله محمد بن عبد الله بن أحمد بن جبله الواعظ قال حدّثنا أبو القاسم عبد الله بن أحمد بن عامر الطائيّ قال حدّثنا أبي قال حدّثنا علي بن موسى الرضا عليه السلام قال حدّثنا أبي موسى بن جعفر قال حدّثنا أبي جعفر بن محمد قال حدّثنا أبي محمد بن عليّ قال حدّثنا أبي علي بن الحسين قال حدّثنا أبي الحسين بن عليّ عليهم السلام قال كان علي بن أبي طالب عليه السلام بالكوفة في الجامع إذ قام إليه رجل من أهل الشام فقال يا أمير المؤمنين إنّي

24- کلام امام رضا عليه السلام در مورد مرد شامي و سؤالات او از امير المؤمنين در مسجد کوفه

24- کلام امام رضا عليه السلام در مورد مرد شامي و سؤالات او از امير المؤمنين در مسجد کوفه

182 1 ابو الحسن محمد بن عمرو بن علي بن عبد الله بصري گوید: روایت کرد برای ما ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن احمد بن جبله که گفت: روایت کرد برای ما ابو القاسم عبد الله بن احمد بن عامر طائي که گفت: روایت کرد برای ما علي بن موسى الرضا عليه السلام که فرمود: روایت کرد برای ما پدرم موسى بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علي از پدرش علي بن حسين از پدرش حسين بن علي عليهم السلام روایت کرده که فرمود: علي بن ابي طالب عليه السلام در مسجد کوفه بود که مردی از اهل شام برخاست و عرض کرد: يا امير المؤمنين! سؤالاتی چند می خواهم از تو بپرسم.

ص: 369

أسألك عن أشياء فقال سل تفقها ولا تسأل تعنتا فأحدق الناس بأبصارهم.

فقال أخبرني عن أول ما خلق الله تعالى فقال عليه السلام لام خلق التور قال فمم خلقت السموات قال عليه السلام لام من بخار الماء قال فمم خلقت الأرض قال عليه السلام لام من زبد الماء قال فمم خلقت الجبال قال من الأمواج قال فلم سميت مكة أم القرى قال عليه السلام لأن الأرض دحيت من تحتها.

وسأله عن السماء الدنيا ممّا هي قال عليه السلام لام من موج مكفوف وسأله عن طول الشمس والقمر وعرضهما قال تسعمائة فرسخ في تسعمائة فرسخ وسأله كم طول الكوكب وعرضه قال اثنا عشر فرسخا في مثلها وسأله عن ألوان السموات السبع وأسمائها فقال له اسم [أسماء] السماء الدنيا رفيع وهي من ماء ودخان واسم السماء الثانية فيدوم وهي على لون النحاس والسماء الثالثة اسمها الماروم وهي على لون الشبه والسماء الرابعة اسمها أرفلون وهي على لون الفضة والسماء الخامسة اسمها هيعون وهي على لون الذهب والسماء السادسة اسمها عروس وهي فرمود: بپرس به قصد تفقه وتعلم نه به قصد سخت گرفتن و در سختی افکندن. مردم همه خیره نگاه کردند. گفت: به من بگو خدا اول چه چیز خلق کرد؟ فرمود: نور خلق کرد. گفت: از چه چیز آسمان ها را خلق کرد؟ فرمود: از بخار آب. گفت: زمین را از چه چیز خلق کرد؟ فرمود:

آب. گفت: جبال را از چه چیز خلق کرد؟ فرمود:

از امواج. گفت: از چه جهت مکه را ام القرى نامید؟ فرمود: چون زمین از زیر آن گسترده شد.

و پرسید: آسمان دنیا از چه چیز است؟ فرمود: از موج باز داشته شده. و آن مرد از طول و عرض ماه و خورشید سؤال کرد. فرمود: نهصد فرسخ در نهصد فرسخ. از طول و عرض ستاره سؤال کرد. فرمود: دوازده فرسخ در دوازده فرسخ و از رنگ های هفت آسمان و نام هاشان پرسید، فرمود: نام آسمان دنیا «رفیع» و او از آب و دود است و نام آسمان دوم «فیدوم» است و به رنگ نحاس است و نام آسمان سوم «ماروم» است و او به رنگ شبه است و نام آسمان چهارم «ارقلون» است و او به رنگ نقره است و نام آسمان پنجم «هيعون» است و او به رنگ طلاست و نام آسمان ششم «عروس» است و او خود یک یاقوت سبز است

ياقوته خضرآء و السماء السابعة اسمها عجماء و هي درّه بيضاء.

و سألته عن الثور ما باله غاض طرفه لم يرفع رأسه إلى السماء قال عليه السلام حياء من الله عزّ و جلّ لمّا عبد قوم موسى العجل نكس رأسه.

و سألته عن من جمع بين الأختين فقال عليه السلام يعقوب بن إسحاق جمع بين حبار و راحيل فحرم بعد ذلك فأنزل و أن تجمعوا بين الأختين.

و سألته عن المدّ و الجزر ما هما فقال ملك من ملائكة الله عزّ و جلّ موكلّ بالبحار يقال له رومان فإذا وضع قدميه في البحر فاض فإذا أخرجهما غاض و سألته عن اسم أبي الجحّ فقال شومان و هو الذي خلق من مارج من نار و سألته هل بعث الله عزّ و جلّ نبيّا إلى الجحّ فقال عليه السلام نعم بعث إليهم نبيّا يقال له يوسف فدعاهم إلى الله عزّ و جلّ فقتلوه و سألته عن اسم إبليس ما كان في السماء قال كان اسمه الحارث و سألته لم سمّي آدم قال عليه السلام لأنّه خلق من أديم الأرض و سألته لم صارت الميراث للذكر مثل حظّ الأنثيين فقال عليه السلام من قبل و نام آسمان هفتم «عجماء» است و او مرواريد سفيد است.

آن مرد از گاو پرسيد که چرا چشم به زمين افکنده و سوي آسمان برنمی دارد؟ فرمود: از حياي خدای عز و جل چون قوم موسی گوساله پرست شدند سر به زیر افکند.

نام کسی که دو خواهر همزمان در عقد داشت، پرسيد، فرمود: يعقوب بن اسحاق که حبار و راحيل را در عقد داشت، اين کار تحریم شد و خدا فرمود: «بر شما حرام است که بين دو خواهر جمع کنید».

از جزر و مد سؤال کرد، فرمود: ملکی است موکل بر درياها، نام او مارون است و هرگاه دو قدم خود را در دريا نهد آب سرآيد و چون بيرون آورد فروشود. از نام پدر جن پرسيد، فرمود: شومان و او مخلوق است از شعله آتش.

پرسيد: آیا خدای عز و جل پيغمبری به سوي جن فرستاد؟ فرمود: آری، پيغمبری که او را يوسف می گفتند، به سوي ايشان فرستاد، آنان را به سوي خدا خواند او را کشتند. پرسيد: نام ابليس در آسمان چه بود؟ فرمود: نامش حارث بود. پرسيد: چرا آدم را آدم ناميد؟ فرمود: زیرا از اديم زمين مخلوق شد. و پرسيد: چرا ارث مرد دو برابر ارث زن است؟ فرمود:

السَّنْبَلَةُ كَانَتْ عَلَيْهَا ثَلَاثُ حَبَّاتٍ فَبَادَرَتْ إِلَيْهَا حَوْءٌ فَأَكَلَتْ مِنْهَا حَبَّةً وَأَطْعَمَتْ آدَمَ حَبَّتَيْنِ فَمِنْ ذَلِكَ وَرَثَ لِلذَّكَرِ مِثْلَ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ.

وَسَأَلَهُ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مَخْتُونًا فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ آدَمَ مَخْتُونًا وَوَلَدَ شِيثَ مَخْتُونًا وَإِدْرِيْسَ وَنُوحَ وَسَامَ بْنَ نُوحَ وَابْرَاهِيمَ وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَلُوطَ وَإِسْمَاعِيلَ وَمُوسَى وَعِيسَى عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَمُحَمَّدَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

وَسَأَلَهُ كَمْ كَانَ عُمْرُ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ تِسْعَمِائَةٌ سَنَةً وَثَلَاثِينَ سَنَةً وَسَأَلَهُ عَنْ أَوَّلِ مَنْ قَالَ الشَّعْرَ فَقَالَ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ وَمَا كَانَ شَعْرُهُ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا أَنْزَلَ إِلَى الْأَرْضِ مِنَ السَّمَاءِ فَرَأَى تَرْبَتَهَا وَسَعَتَهَا وَهَوَاهَا وَقَتْلَ قَابِيلَ هَابِيلَ قَالَ

تَغَيَّرَتِ الْبِلَادُ وَمِنْ عَلَيْهَا

فُوجُهُ الْأَرْضِ مَغْبَرٌ قَبِيحٌ

تَغَيَّرَ كُلُّ ذِي طَعْمٍ وَلَوْنٍ

وَقَلَّ بِشَاشِهِ الْوَجْهَ الْمَلِيحُ

أَرَى طُولَ الْحَيَاةِ عَلَيَّ غَمًّا

وَ هَلْ أَنَا مِنْ حَيَاتِي مُسْتَرِيحٌ

از جهت آن که بر آن سنبله سه دانه بود، حوا پیش دستی کرد یک دانه را بخورد، دو دانه دیگر به آدم خورانید، از این جهت پسر دو نصیب دختر برد.

مرد شامی پرسید: خداوند کدام یک از انبیا را مختون آفریده؟ فرمود: آدم را مختون آفرید و شِيث مختون به دنیا آمد، ادريس و نوح و سام بن نوح و ابراهيم و داود و سليمان و لوط و اسماعيل و موسى و عيسى عليهم السلام و محمد صلى الله عليه و آله مختون متولد شدند.

مرد شامی از عمر آدم سؤال کرد؟ فرمود:

نهصد و سی سال، پرسید: اول کسی که شعر گفت چه کسی بود؟ فرمود: آدم. گفت: آن شعر چه بود؟ وقتی از آسمان به زمین آورده شد و خاک و وسعت و هوای آن را دید و قابیل هابیل را کشت، آدم گفت:

متغیر شد بلاد و آنان که بر اویند

پس روی زمین سیاه و ناخوش است

تغیر کرد هر چه طعم و لونی داشت

و اندک شد بشاشت روی نیکو.

طول مدت زندگی را بر خود غم می بینم

آیا امکان دارد از این زندگی راحت شوم؟

ص: 372

و مالی لا أجود بسكب دمع

و هابیل تضمّنه الضّریح

قتل قایل هابیلأ أخاه

فوا حزنی لقد فقد الملیح

فأجابہ إبلیس لعنه الله

تنحّ عن البلاد و ساکنیها

فبی فی الخلد ضاق بك الفسیح

و كنت بها و زوجك فی قرار

و قلبك من أذى الدّنیا مریح

فلم تنفكّ من كیدی و مكری

إلی أن فاتك الثّمن الرّییح

و بدّل أهلها أثلا و خمطا

بحبّات و أبواب منیح

فلو لا رحمه الجبّار أضحی

بكفكّ من جنان الخلد ریح

و سأله عن بكاء آدم على الجثّه و كم كانت دموعه التي جرت من عينيه فقال عليه السّلام بكى مائه سنه أى و خرج من عينه اليمنى مثل الدّجله و العين الأخرى مثل الفرات سأله كم حجّ آدم من حجّه فقال عليه السّلام سبعين حجّه ماشيا على قدميه و أوّل حجّه حجّها كان معه الصّرد يدلّه على مواضع الماء و خرج معه من الجثّه و قد نهى عن أكل چراغريه سر نداده و اشك نريزم

در حالی كه هابیل را قبر دربر گرفته

قایل برادرش هابیل را كشت

ای وای! فرزند نمکین چهره از دستم رفت

ابلیس در جواب او گفت:

دور شو از این بلاد و ساکنان او

توسط من جای وسیع بهشت بر تو تنگ شد

تو با جفت خود آن جا قرار گرفته بودی

و دلت از جفای دنیا در راحت و فراغت بود.

پس رها نشدی از چنگ کید و مکر من

تا فوت شد از تو آن نقد پرسود

خدا به اهل زمین درخت گز و خمط را

به جای بهشت برین و انعام آن داد

اگر رحمت از خدای جبار بارز نمی شد

به دست تو از جنّات خلد بادی بود

آن مرد از گریه آدم و مقدار اشک او سؤال کرد، فرمود: صد سال گریست و از چشم راستش همچون دجله و از چشم چپش همچون فرات اشک جاری شد. پرسید:

آدم علیه السلام چند بار حج کرد؟ فرمود: هفتاد حج پیاده و در اوایل حج که سرد با او بود و او را به مواضع آب راه می نمود و با او از جنت بیرون آمده بود و به تحقیق نهی شده است از اکل سرد

ص: 373

الصَّرد و الخطاف و سألہ ما بالہ لا یمشی قال لأنہ ناح علی بیت المقدس فطاف حولہ أربعین عاما بیکی علیہ و لم یزل بیکی مع آدم علیہ السلام فمن هناک سکن البیوت و معه تسع آیات من کتاب اللہ عزّ و جلّ ممّا کان آدم علیہ السلام یقرؤها فی الجنّہ و هی معه إلی یوم القیامہ ثلاث آیات من أوّل الکھف و ثلاث آیات من سبحان الذی أصری و هی إذا قرأت القرآن و ثلاث آیات من یس و هی و جعلنا من بین أيديهم سدًا .

و سألہ عن أوّل من کفر و أنشأ الکفر فقال علیہ السلام إبلیس لعنه اللہ و سألہ عن اسم نوح ما کان فقال اسمه السکن و إنما سمی نوحا لأنہ ناح علی قومه ألف سنه إلاّ خمسين عاما و سألہ عن سفینه نوح ما کان عرضها و طولها فقال کان طولها ثمانمائه ذراع و عرضها خمسمائه ذراع و ارتفاعها فی السماء ثمانین ذراعا .

ثمّ جلس الرجل فقام إلیه آخر فقال یا امیر المؤمنین أخبرنا عن أوّل شجره غرست فی الأرض فقال العوسجه و منها عصا موسی علیہ السلام و سألہ عن أوّل شجره نبتت فی الأرض فقال هی الدباء و هو و پرستو . پرسید: چرا پرستو روی زمین راه نمی رود؟ فرمود: چون او نوحه کرد بر بیت المقدس، او چهل سال طواف می نمود و می گریست و همیشه با آدم می گریست از این جهت در خانه ها ساکن گشت و با او نه آیه است از کتاب خدای عزّ و جل از آن آیه ها که آدم علیہ السلام در جنّت می خواند و آن آیه ها با اوست تا روز قیامت؛ سه آیه از اول کھف و سه آیه از سوره اسراء از آیه فاذا قرأت القرآن و سه آیه از آیه و جعلنا من بین أيديهم سدًا و من خلفهم سدًا .

و پرسید از اول کسی که کافر شد و کفر پدید آورد؟ فرمود: ابلیس لعنه اللہ . پرسید: نام نوح علیہ السلام چه بود؟ فرمود: «سکن» و برای آن نوح علیہ السلام نامیده شد که بر قوم خود هزار سال و پنجاه سال کمتر نوحه کرد . پرسید: کشتی نوح علیہ السلام طول و عرضش چه بود؟ فرمود:

طولش هشتصد ذراع و عرضش پانصد ذراع و ارتفاعش در هوا هشتاد ذراع . پس آن مرد بنشست . و شخصی دیگر برخاست و گفت: یا امیر المؤمنین! بگو به من اوّل درختی که در زمین نشانده شد چه بود؟ فرمود: عوسجه و عصای موسی علیہ السلام از آن بود . پرسید: اوّل درختی که بر زمین روئید، چه بود؟ فرمود: درخت کدو .

القرع و سألته عن أول من حجّ من أهل السماء فقال له جبرئيل و سألته عن أول بقعه بسطت من الأرض أيام الطوفان فقال له موضع الكعبه و كانت زبرجده خضراء و سألته عن أكرم واد على وجه الأرض فقال له واد يقال له سرنديب فسقط فيه آدم عليه السلام من السماء و سألته عن شرّ واد على وجه الأرض فقال واد باليمن يقال له برهوت و هو من أوديه جهنّم و سألته عن سجن سار بصاحبه فقال الحوت سار بيونس بن متّى و سألته عن ستّه لم يركضوا في رحم.

فقال آدم و حوّاء و كبش إبراهيم و عصا موسى و ناقه صالح و الخفّاش الذي عمله عيسى ابن مريم عليه السلام و طار بإذن الله عزّ و جلّ و سألته عن شيء مكذوب عليه ليس من الجنّ و لا من الإنس فقال الذّئب الذي كذب عليه إخوه يوسف و سألته عن شيء أوحى إليه ليس من الجنّ و لا من الإنس فقال أوحى الله عزّ و جلّ إلى النحل و سألته عن أظهر موضع على وجه الأرض لا تحلّ الصّلاه فيه فقال له ظهر الكعبه و سألته عن موضع طلعت عليه الشّمس ساعه من التّهار و لا تطلع عليه أبدا فقال ذلك البحر آن مرد پرسيد: اول کسی از اهل آسمان که حج گزارد؟ فرمود: جبرئيل عليه السلام. پرسيد: از اول بقعه ای که گشاده شد از زمین در ایام طوفان؟ فرمود: موضع کعبه که زبرجدی سبز بود.

پرسيد از گرامی ترین وادی بر روی زمین؟ فرمود: وادی است که سرنديب نامیده می شود و آدم از آسمان به آن جا فرود آمد، آن مرد از بدترین دره زمین پرسيد، فرمود. دره ای است در یمن آن را برهوت می گویند و آن از وادی های جهنم است. و پرسيد از زندان که حرکت می داد یار خود را؟ فرمود: حوت که یونس بن متی را سیر می داد. و پرسيد: کدام شش چیز است که از مادر متولد نشده است؟ فرمود: آدم و حوا، گوسفند ابراهيم، عصای موسی، ناقه صالح و خفاشی که عیسی عليه السلام از گل ساخت و به اذن خدا طایر شد. و پرسيد: چه چیز است بر او دروغ بستند و او نه از جن بود و نه از انس؟ فرمود: گرگی که برادران یوسف به او دروغ بستند. پرسيد:

چه چیز است که به او وحی رسیده و نه از جن است و نه از انس؟ فرمود: خدای عزّ و جل به زنبور عسل وحی کرد. پرسيد: از موضعی که آفتاب بر او یک ساعت از روز طالع شد و دیگر هرگز طالع نشد؟ فرمود: این دریاست وقتی که

حين فلقه الله لموسى عليه السلام فأصابت أرضه الشمس و [أطبق] أطبق عليه الماء فلن [يصبه] تصبیه الشمس و سأله عن شىء شرب و هو حى و أكل و هو میت فقال تلك عصا موسى عليه السلام و سأله عن نذير أنذر قومه ليس من الجنّ و لا من الإنس فقال هى النملة و سأله عن أول ما أمر بالختان فقال إبراهيم عليه السلام و سأله عن أول من خفض من النساء فقال هاجر أم إسماعيل خفضتها ساره لتخرج من يمينها و سأله عن أول امرأه جرّت ذيلها فقال هاجر لما هربت من ساره و سأله عن أول من جرّ ذيله من الرجال قال قارون و سأله عن أول من لبس التعلين فقال إبراهيم.

و سأله عن أكرم الناس نسبا فقال صديق الله يوسف بن يعقوب إسرائيل الله بن إسحاق ذبيح الله بن إبراهيم خليل الله صلّى الله عليه و آله و سأله عن ستّه من الأنبياء لهم اسمان فقال يوشع بن نون و هو ذو الكفل و يعقوب و هو إسرائيل و الخضر و هو حلقيا و يونس و هو ذو النون و عيسى و هو المسيح و محمّد و هو أحمد صلّى الله عليه و اله و سأله عن شىء يتنفس ليس له لحم و لا دم فقال له خدا آن را برای موسى عليه السلام شكافت. پس آفتاب به زمین او تابید و باز سر به هم آورد و دیگر آفتاب به او نرسید. پرسید: چیست که در حال حیات آشامید و در حال مرگ خورد؟ فرمود: عصای موسى عليه السلام. پرسید: کدام نذیر است که قوم خود را انذار نمود ولی از جن و انس نبود؟ فرمود: آن مورچه است، پرسید: چه کسی اولین بار به ختنه امر کرد؟ فرمود: ابراهیم عليه السلام. پرسید: اول زنی که او را ختنه کردند که بود؟ فرمود: هاجر مادر اسماعیل او را ساره خفض کرد تا از عهده قسم خود بیرون آید. پرسید: اول زنی که دامن خود کشید که بود؟ فرمود: هاجر وقتی که از ساره گریخت. پرسید: اول مردی که دامن کشید که بود؟ فرمود: قارون. پرسید: اول کسی که نعلین پوشید؟ فرمود: ابراهیم عليه السلام. پرسید: کریم ترین مردمان در نسب کیست؟ فرمود: دوست خدا، يوسف بن يعقوب اسرائيل الله بن اسحاق، ذبيح الله بن ابراهيم خليل الله. پرسید: آن شش نبی که دو نام دارند؟ فرمود: يوشع بن نون و او ذوالکفل، يعقوب و او اسرائيل، خضر و او حلقيا، يونس و او ذوالنون، عيسى و او مسيح عليهم السلام است و محمد و او احمد صلّى الله عليه و آله است پرسید: چیست که تنفس می کند و گوشت و خون ندارد

ذاك الصّبح إذا تنفّس و سأله عن خمسہ من الأنبياء تكلموا بالعربيّہ فقال عليه السّلام هو هود و شعيب و صالح و إسماعيل و محمّد صلّي اللّٰه عليه و آله.

ثمّ جلس و قام رجل آخر سأله و تعنّته فقال يا أمير المؤمنين أخبرنا عن قول اللّٰه عزّ و جلّ يَوْمَ يَفْرُ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ من هم فقال عليه السّلام قابيل يفرّ من هابيل و الّذي يفرّ من أمّه موسى و الّذي يفرّ من أبيه إبراهيم يعني الأب المرّبي لا- الوالد و الّذي يفرّ من صاحبتة لوط و الّذي يفرّ من ابنه نوح يفرّ من ابنه كنعان و سأله عن أوّل من مات فجأه فقال عليه السّلام داود مات على منبره يوم الأربعاء و سأله عن أربعة لا يشبعن من أربع فقال و الأرض من المطر و الأثني من الذّكر و العين من النّظر و العالم من العلم و سأله عن أوّل من وضع سكّه الدّنانير و الدّراهم فقال نمرود بن كنعان بعد نوح عليه السّلام و سأله عن أوّل من عمل عمل قوم لوط فقال عليه السّلام إبليس لأنّه أمكن من نفسه و سأله عن معني هدير الحمام الرّاعيّہ فقال تدعو فرمود: آن صبح است، پرسید: کدامند آن پنج پیغمبر که به عربی تکلم نمودند؟ فرمود: هود، شعيب، صالح، اسماعيل و محمد عليهم السّلام. پس بنشست و دیگری برخاست و خواست حضرت را در مشقّت افکند، گفت: يا امير المومنين! به ما بگو از قول خداوند که فرمود: يَوْمَ يَفْرُ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ اين افراد چه کسانی هستند؟ فرمود: هابيل از برادر خود قابيل می گريزد و آن که از مادر خود می گريزد موسى است و آن که از پدرش يعني سرپرستش نه پدرش می گريزد ابراهيم است و آن که از جفت خود می گريزد لوط است و آن که از پسرش می گريزد نوح است که از پسرش كنعان می گريزد.

پرسید: اول کسی که به مرگ ناگهانی مرد؟ فرمود:

داود بر منبر خود او روز چهارشنبه بمرد. پرسید:

کدام چهارند که از چهار سیر نمی شوند؟ فرمود: زمین از باران، ماده از نر، چشم از نظر و عالم از علم. پرسید: اوّل کسی که سکه و دنانیر و دراهم وضع کرد؟ فرمود: نمرود بعد از كنعان بن نوح. پرسید: اوّل کسی که عمل قوم لوط کرد؟ فرمود: إبليس که از خود تمکین این عمل داد.

پرسید: کبوتر راعیبه چه می گوید؟ فرمود:

علی اهل المعازف و القیان و المزامیر و العیدان.

و سألہ عن کنیہ البراق فقال علیہ السّلام یکنّی أبا هلال و سألہ لم سمّی تبع الملک تبعاً فقال علیہ السّلام لأنّہ کان غلاماً کاتباً و کان یکتب للملک الّذی کان قبله و کان إذا کتب کتب باسم اللّٰه الّذی خلق صبحاً و ریحا فقال الملک اکتب و ابدأ باسم ملک الرّعد فقال لا أبداً إلاّ باسم إلهی ثمّ أعطف علی حاجتک فشکر اللّٰه عزّ و جلّ له ذلك فأعطاه ملک ذلك الملک فتابعه النّاس علی ذلك فسّمی تبعاً.

و سألہ ما بال الماعز مرفوعه الذّنب بادیه الحیاء و العوره فقال علیہ السّلام لأنّ الماعز عصت نوحاً علیہ السّلام لمّا أدخلها السّفینہ فدفعها فکسر ذنبها و التّعجبه مستوره الحیاء و العوره لأنّ التّعجبه بادرت بالدّخول إلی السّفینہ فمسح نوح علیہ السّلام یده علی حیاهها و ذنبها فاستترت بالألیه.

و سألہ عن کلام اهل الجنّہ فقال کلام اهل الجنّہ بالعربیّہ و سألہ عن کلام اهل النّار فقال بالمجوسیّہ و سألہ عن النّوم علی کم وجه هو فقال أمير المؤمنین علیہ السّلام فرمود: نفرین می کند بر اهل ساز و آواز و صاحبان مزمار و عود. از کنیه براق پرسید؟ فرمود: ابا هلال کنیه داشت. پرسید: چرا تبع پادشاه را تبع گفتند؟ فرمود: زیرا غلامی بود کاتب ملک سابق و چون نامه می نوشت، چنین ابتدا می کرد بسم اللّٰه الّذی خلق صبحاً و ریحا ملک به او می گفت: بنویس ابتدا به نام ملک رعد. او می گفت: ابتدا نمی کنم مگر به نام اله خود، سپس بر سر مطلب تو می آیم، خدای عز و جل این کار را از او سپاس گزاری نمود و مملکت آن ملک به او بخشید سپس مردم او را بر آن کار متابعت نمودند از آن سبب تبع نامیده شد. پرسید: چرا دم بز رو به بالاست و عورتش ظاهر گشته؟ فرمود: زیرا بز فرمان نوح نبرد وقتی که او را به کشتی داخل می کرد.

پس او را به کشتی انداخت و دمش را بشکست و اما گوسفند پوشیده است حیا و عورتش، زیرا که او زود داخل کشتی شد پس نوح دست بر حیا و دمش مالید پس دنبه اش درست گردید.

پرسید: از زبان اهل جنت؟ فرمود: زبانشان عربی است، پرسید: از زبان اهل آتش. فرمود:

زبان ایشان مجوسی است. پرسید: خواب بر چند وجه است؟ امیر المومنین علیہ السّلام فرمود:

التَّوَمَّ عَلَى أَرْبَعَةِ أَصْنَافِ الْأَنْبِيَاءِ تَنَامَ عَلَى أَقْفِيَّتِهَا مُسْتَلْقِيَةً وَأَعْيُنُهَا لَا تَنَامُ مَتَوَقَّعَةً لَوْحَى رَبِّهَا عَزَّ وَجَلَّ وَالْمُؤْمِنُ يَنَامُ عَلَى يَمِينِهِ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ وَالْمَلُوكُ وَأَبْنَاؤُهَا تَنَامُ عَلَى شِمَالِهَا لِيَسْتَمِرَّ عَوا مَا يَأْكُلُونَ وَإِبْلِيسُ وَأَخْوَاتُهُ وَكُلُّ مَجْنُونٍ وَذُو عَاهَةٍ يَنَامُونَ عَلَى وَجْهِهِمْ مُنْبَطِحِينَ.

ثمَّ جَلَسَ وَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ آخَرٌ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي عَنْ يَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ وَتَطَيَّرْنَا مِنْهُ وَثَقَلْنَا مِنْهُ وَأَيُّ الْأَرْبَعَاءِ هُوَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ آخِرُ الْأَرْبَعَاءِ فِي الشُّهُورِ وَهُوَ الْمَحَاقُ وَفِيهِ قَتْلُ قَابِيلَ هَابِيلَ أَخَاهُ وَيَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ أَلْقَى إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي النَّارِ وَيَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ وَضَعُوهُ فِي الْمَنْجَنِيْقِ وَ يَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ غَرَقَ اللَّهُ فِرْعَوْنَ وَ يَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَرِيهَ لُوطَ عَالِيهَا سَافِلَهَا وَ يَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ أَرْسَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الرِّيحَ عَلَى قَوْمِ عَادٍ وَ يَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ أَصْبَحَتْ كَالصَّارِيمِ وَ يَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ سَلَّطَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى نَمْرُودَ الْبَقَّةَ وَ يَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ طَلَبَ فِرْعَوْنَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيَقْتُلَهُ وَ يَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ خَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ يَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ أَمَرَ فِرْعَوْنَ بِذَبْحِ غُلْمَانَ وَ يَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ خَرَّبَ چَهَارَ قَسَمٍ؛ أَنْبِيَاءَ بَرَقَقَا خَوَابِنْدَ رُوى بَهِ آسْمَانَ وَ چَشْمَ هَايَشَانَ خَوَابِ نَرُودِ وَ دَرِ اَنْتِظَارِ وَحَى پَرُورْدِگَارِ، مُؤْمِنِ بَرِ جَانِبِ رَاسْتِ خَوَابِنْدِ رُوى بَهِ قِبْلَهُ، مَلُوكِ وَ اِبْنَايِ مَلُوكِ بَرِ جَانِبِ چَپِ تَا آن چَهِ مِى خُورِنْدِ بَرِ ايشان گوارا باشد، ابليس و برادرانش و هر مجنونى و علت دارى به صورت (رو) مى خوابند.

سپس نشست و مردى ديگر برخاست و گفت: يا امير المومنين! بگو كه روز چهارشنبه، شومى و گرانى او به چه سبب است و اين كدام چهارشنبه است؟ فرمود: آخر چهارشنبه در ماه و آن محاق است و در او قابيل، هابيل را كشت و روز چهارشنبه ابراهيم خليل را در آتش افكندند و چهارشنبه او را در منجنيق نهادند و چهارشنبه خدای عز و جل فرعون را غرق كرد و روز چهارشنبه خدای عز و جل قريه لوط را زير و رو كرد و عالی آن را سافل گردانيد و چهارشنبه باد بر قوم عاد فرستاد و چهارشنبه باغ تباه شد و چهارشنبه مسلط كرد پشه را بر نمرود و چهارشنبه فرعون موسى را طلب كرد تا بكشد و چهارشنبه سقف بر سر ايشان فرو افتاد و چهارشنبه فرعون فرمان داد پسران بنى اسرائيل را ذبح كنند چهارشنبه بيت المقدس

بیت المقدس و یوم الأربعاء أحرقت مسجد سلیمان بن داود بإصطخر من كوره فارس و یوم الأربعاء قتل یحیی بن زکریّا و یوم الأربعاء أظلم قوم فرعون أول العذاب و یوم الأربعاء خسف الله عزّ و جلّ بقارون و یوم الأربعاء ابتلى أيوب عليه السلام بذهاب أهله و ولده و ماله و یوم الأربعاء أدخل يوسف عليه السلام السجن و یوم الأربعاء قال الله عزّ و جلّ أنا دمّرناهم و قومهم أجمعین و یوم الأربعاء أخذتهم الصیحه و یوم الأربعاء عقروا التّاقه و یوم الأربعاء أمطرت عليهم حجاره من سجّیل و یوم الأربعاء شجّ النّبیّ صلّی الله علیه و آله و كسرت رباعيته و یوم الأربعاء أخذت العمالقه التّابوت و سأله عن الأیّام و ما یجوز فیها من العمل فقال امیر المؤمنین علیه السلام یوم السّبت یوم مكر و خدیعه و یوم الأحد یوم غرس و بناء و یوم الإثنين یوم حرب و دم و یوم الثّلاثاء یوم سفر و طلب و یوم الأربعاء یوم شؤم یتطیر فیہ النّاس و یوم الخمیس یوم الدّخول علی الأمراء و قضاء الحوائج و یوم الجمعة یوم خطبه و نکاح.

خراب شد و چهارشنبه مسجد سلیمان بن داود علیهما السلام در اصطخر فارس سوزانده شد، چهارشنبه یحیی بن زکریا کشته شد و چهارشنبه آغاز عذاب قوم فرعون را فرا گرفت، چهارشنبه خدای عزّ و جلّ قارون را به زمین فرو برد، چهارشنبه مبتلا شد ایوب علیه السلام به تلف شدن اهل و مال و ولد، چهارشنبه داخل کردند یوسف علیه السلام را در زندان و روز چهارشنبه خدای عزّ و جلّ فرمود: «آنان و قومشان را همگی نابود کردیم» چهارشنبه ایشان را صیحه آسمانی فراگرفت، چهارشنبه قوم صالح علیه السلام شتر را پی کردند، چهارشنبه بر ایشان باریده شد سنگی از سجیل، چهارشنبه سر مبارک نبی ما و دو دندان رباعیه او شکسته شد، چهارشنبه عمالقه تابوت را از بنی اسرائیل گرفتند. پرسید: از روزها و آن چه در هر روز موافق است از عمل امیر المؤمنین علیه السلام؟ فرمود: روز شنبه روز مکر و خدعه است، یکشنبه روز درخت نشانیدن و بناکردن، دوشنبه روز جنگ و خون ریختن، سه شنبه روز سفر و طلب، چهارشنبه روز شومی است مردم آن روز را به فال بد گرفته اند و پنج شنبه روز دخول بر امرا است و قضای حوائج، روز جمعه روز خطبه و نکاح است.

183 2 حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَامِرِ الطَّائِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ يَوْمَ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ مِنْ احْتِجَمَ فِيهِ خَيْفٌ عَلَيْهِ أَنْ تَخْضَرَ مُحَاجِمُهُ وَ مِنْ تَنْوَّرَ فِيهِ خَيْفٌ عَلَيْهِ الْبَرَصُ.

183 2 مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَامِرِ طَائِيِّ رَوَيْتَ كَرْدَه كَهْ كَفْت: شَنِيدَم اِمَامِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِي فَرَمُود: رُوزِ چَهَارِ شَنَبَه رُوزِ نَحُوسْتِ دَائِمِي اسْت، هِرَكَه دَرِ اَن رُوزِ حِجَامَتِ كَنَدِ بِيَمِ اَن اسْت كَه خُونِ بَرِنِيَايدِ وَ كَبُودِ شُودِ جَايِ حِجَامَتِ وَ هِرَكَه نُورَه كَشَدِ دَرِ اَن رُوزِ بِيَمِ هَسْتِ كَه بَه بَرِصِ مِبْتَلَا كَرُدَدِ.

ص: 381

25 باب ما جاء عن الرضا عليه السلام في زيد بن علي عليه السلام 184 1 حدّثنا أحمد بن يحيى المكتّب قال أخبرنا محمد بن يحيى الصّوليّ قال حدّثنا محمد بن يزيد النّحويّ قال حدّثني ابن أبي عبدون عن أبيه قال لمّا حمل زيد بن موسى بن جعفر إلى المأمون وقد كان خرج بالبصرة وأحرق دور ولد العباس وهب المأمون جرّمه لأخيه عليّ بن موسى الرضا عليه السلام وقال له يا أبا الحسن لئن خرج أخوك وفعل ما فعل لقد خرج قبله زيد بن عليّ فقتل ولو لا مكانك متى لقتلته فليس ما أتاه بصغير فقال الرضا عليه السلام يا أمير المؤمنين لا تقس أخى زيدا إلى زيد بن عليّ فإنّه كان من علماء آل محمد غضب لله عزّ وجلّ فجاهد أعداءه حتّى قتل في

25- آنچه از امام رضا عليه السلام درباره زيد بن علي عليه السلام رسیده است

25- آنچه از امام رضا عليه السلام درباره زيد بن علي عليه السلام رسیده است

184 1 احمد بن يحيى مکتب از محمد بن يحيى صولی از محمد بن يزيد نحوی از ابن ابی عبدون روایت کرده که گفت: چون زيد بن موسى برادر حضرت رضا عليه السلام را گرفته نزد مأمون آوردند و او در بصره خروج کرده و خانه های اولاد عباس را آتش زده بود، مأمون گناه او را به برادرش امام رضا عليه السلام بخشید و گفت: يا ابا الحسن! اگر برادر تو خروج کرد و این کارها کرد پیش از او زيد بن علي نیز خروج کرده بود و او را کشتند و اگر نه برای نسبت تو می بود من نیز او را می کشتم که آنچه او کرده است کاری کوچک نیست. امام رضا عليه السلام فرمود: يا امير المؤمنين! برادر من زيد را قیاس مکن با زيد بن علي که او از علمای آل محمد صلی الله علیه و آله بود و در غضب شد برای خدای عزّ و جل پس جهاد نمود با دشمنان او تا در راه او کشته

سبيله و لقد حدّثني أبي موسى بن جعفر عليه السّلام أنّه سمع أبا جعفر بن محمّد بن عليّ عليه السّلام يقول رحم الله عمّي زيدا إنّّه دعا إلى الرّضا من آل محمّد و لو ظفر لوفى بما دعا إليه و لقد استشارني في خروجه فقلت له يا عمّ إن رضيت أن تكون المقتول المصلوب بالكناسه فشانك فلما ولى قال جعفر بن محمّد ويل لمن سمع واعيته فلم يجبه فقال المأمون يا أبا الحسن أليس قد جاء فيمن ادّعى الإمامه بغير حقّها ما جاء فقال الرضا عليه السّلام إنّ زيد بن عليّ لم يدّع ما ليس له بحقّ و إنّّه كان أتقى لله من ذلك إنّّه قال أدعوكم إلى الرضا من آل محمّد عليهم السّلام و إنّما جاء ما جاء فيمن يدّعي أنّ الله تعالى نصّ عليه ثمّ يدعو إلى غير دين الله و يضلّ عن سبيله بغير علم و كان زيد و الله ممّن خوطب بهذه الآيه و جاهدوا في الله حقّ جهاده هو اجتباكم

قال محمد بن علي بن الحسين مصنف هذا الكتاب رضی الله عنه لزيد بن علي فضائل كثيره عن غير الرضا أحببت إيراد بعضها على أثر هذا الحديث ليعلم من ينظر في كتابنا هذا اعتقاد الإماميه فيه

شد. مرا حديث کرد پدرم و او از پدرش جعفر عليه السّلام شنید که فرمود: خدا رحمت کند بر عمّ من زيد که او خواند مردم را به رضایت از آل محمد صلی الله عليه و آله و اگر ظفر می یافت وفا می کرد به آن چه خوانده بود، با من مشورت نمود در خروج، به او گفتم: ای عمّ! اگر راضی هستی مقتول مصلوب در کناسه باشی خودت می دانی. و چون او برفت، جعفر بن محمد علیهما السّلام فرمود: وای بر کسی که فریاد او بشنود و اجابت نکند.

مأمون گفت: یا ابا الحسن، روایاتی وارد نشده در باب کسی که ادعای امامت به غیر حق کند؟ فرمود: زید بن علی دعوی نکرد آن چه او را حق نبود و او از این پرهیزگارتر بود. او گفت: من شما را به مرضیّ آل محمد صلی الله عليه و آله می خوانم، آن چه وارد شده درباره کسی است که دعوی کند خداوند بر او نص کرده و او را به امامت تعیین نموده پس مردم را به غیر دین خدا بخواند و از راه خدا گمراه گرداند، و الله زید از مخاطبین این آیه بود «جهاد کنید در راه خدا آن چه حق جهاد است او شما را برگزیده است».

مصنّف کتاب می گوید: برای زید بن علی فضایل بسیاری است که از غیر امام رضا علیه السّلام مروی است، می خواهم بعضی از آن را از پی این حدیث ذکر کنم تا هر که در این کتاب نظر کند اعتقاد امامیه را درباره او بداند.

2 الف حدّثنا أحمد بن هارون الفامی فی مسجد الکوفه سنه أربع و خمسين و ثلاثمائه قال حدّثنا محمّد بن عبد الله بن جعفر الحمیری عن أبيه عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطاب عن الحسين بن علوان عن عمر بن ثابت عن داود بن عبد الجبار عن جابر بن يزيد الجعفی عن أبي جعفر محمّد بن عليّ الباقر عن آبائه عن عليّ عليهم السّلام قال قال رسول الله صلّى الله عليه و آله للحسين عليه السّلام يا حسين يخرج من صلبك رجل يقال له زيد يتخطّى هو و أصحابه يوم القيامة رقاب النّاس غرّاً محجّلين يدخلون الجنّه بلا حساب

3 ب حدّثنا أحمد بن محمّد بن رزقه القزوينی قال حدّثنا أحمد بن عيسى العلوی الحسينی قال حدّثنا عبّاد بن يعقوب الأسدی قال حدّثنا حبيب بن أرطاه عن محمّد بن ذکوان عن عمرو بن خالد قال حدّثني زيد بن عليّ بن الحسين عليه السّلام و هو 2 الف احمد بن هارون فامی به سال 354 در مسجد کوفه می گفت: روایت کرد برای ما محمّد بن عبد الله بن جعفر حمیری از پدرش از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از حسین بن علوان از عمر بن ثابت از داود بن عبد الجبار از جابر بن يزيد جعفی از ابی جعفر محمد بن علی باقر علیه السّلام از پدرانش از علی علیه السّلام که فرمود:

رسول خدا صلّى الله عليه و آله به امام حسین علیه السّلام فرمود: یا حسین! بیرون آید از صلب تو مردی که او را زید گویند، گام می نهد او و اصحابش روز قیامت بر گردن های مردم با چهره های نورانی، و بدون حساب وارد بهشت می شوند.

3 ب احمد بن محمد بن رزقه قزوينی گوید: روایت کرد برای ما احمد بن عيسى علوی حسینی از عبّاد بن يعقوب اسدی از حبيب بن ارطاه از محمد بن ذکوان از عمرو بن خالد که گفت:

روایت کرد برای ما زید بن علی بن حسین علیه السّلام در حالی که موی خود را به دست گرفته

أخذ بشعره قال حدثني أبي علي بن الحسين عليه السلام وهو أخذ بشعره قال حدثني علي بن أبي طالب عليه السلام وهو أخذ بشعره عن رسول الله صلى الله عليه وآله وهو أخذ بشعره قال من آذى شعره مني فقد آذاني ومن آذاني فقد آذى الله عز وجل ومن آذى الله عز وجل لعنه الله ملء السماء والأرض.

4 ج حدثنا علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رضي الله عنه قال حدثنا علي بن الحسين العلوي قال حدثني الحسين بن علي التائصري قدس الله روحه قال حدثني أحمد بن رشيد عن عمه أبي معمر سعيد بن خيثم عن أخيه معمر قال كنت جالسا عند الصادق جعفر بن محمد عليه السلام فجاء زيد بن علي بن الحسين عليه السلام فأخذ بعصا دتي الباب فقال له الصادق جعفر بن محمد عليه السلام يا عم أعيذك بالله أن تكون المصلوب بالكناسه فقالت أم زيد والله لا يحملك على هذا القول بود، گفت: مرا حدیث کرد علی بن حسین علیهما السلام و او موی خود گرفته بود از حسین بن علی علیهما السلام و او موی خود گرفته بود از رسول خدا صلی الله علیه و آله که او موی خود گرفته بود، حدیث کرد و فرمود: هر که برنجاند و آزار رساند یک تار مویم را، مرا آزار رسانده و آزرده است و هر که مرا آزار دهد خدا را آزرده و هر که خدا را بیازارد بر او لعنت خداست به اندازه آسمان ها و زمین.

4 ج علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق گوید: روایت کرد برای ما علی بن حسین علوی که گفت: روایت کرد برای ما حسین بن علی ناصری که گفت: روایت کرد برای ما احمد بن رشید از عمویش ابی معمر سعید بن خيثم از برادرش معمر که گفت: ما نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودیم که زيد بن علی بن حسین علیه السلام وارد شد و چارچوب در را گرفت، امام صادق علیه السلام به او فرمود: ای عم! تو را به پناه خدا می سپارم حال آن که در کناسه به دار آویخته می شوی. مادر زيد گفت: به خدا قسم که این حرف را به خاطر حسادت به پسر می گویی. فرمود:

غیر الحسد لابنی فقال علیه السّلام یا لیته حسدا یا لیته حسدا ثلاثا حدّثنی أبی عن جدّی علیه السّلام أنّه قال ینخرج من ولده رجل یقال له زید یقتل بالکوفه و یصلب بالکناسه ینخرج من قبره حین ینشر تفتّح لروحه أبواب السّماء یتهجم به أهل السّماوات و الأرض یجعل روحه فی حوصله طیر أخضر یسرح فی الجنّه حین یشاء

5 د حدّثنا الحسن بن عبد الله بن سعید العسکریّ قال حدّثنا عبد العزیز بن یحیی قال حدّثنا الأشعث بن محمّد الصّنبیّ قال حدّثنی شعیب بن عمرو عن أبیه عن جابر الجعفیّ قال دخلت علی أبی جعفر محمّد بن علیّ علیه السّلام و عنده زید أخوه فدخل علیه معروف بن خربوذ المکّیّ قال له أبو جعفر علیه السّلام یا معروف أنشدنی من طرائف ما عندک فأنشده

لعمرك ما إن أبو مالک

بوان و لا بضعیف قواه

و لا بالّد لدی قوله

یعدی الحکیم إذا ما نهاه

کاش حسادت بود، سه بار فرمود، سپس فرمود:

پدرم مرا حدیث کرد از جدم علیه السّلام که بیرون می آید از اولاد من مردی که او را زید گویند. و در کوفه کشته می شود و در کناسه مصلوب می گردد بیرون می آید از قبر خود وقتی که قیامت می شود، در حالی که گشوده می شود برای روح او درهای آسمان و اهل آسمان و زمین به او مسرورند و وحش در درون مرغی سبز می چرد در جنت هر جا می خواهد.

5 د حسن بن عبد الله بن سعید عسکری گوید:

روایت کرد برای ما عبد العزیز بن یحیی از اشعث بن محمد صنبی از شعیب بن عمرو از پدرش از جابر جعفی که گفت: داخل شدم بر ابی جعفر محمّد باقر علیه السّلام و نزد او برادرش زید بود. پس داخل شد بر او معروف بن خربوذ مکی حضرت فرمود: یا معروف! برای من شعرهای تازه و خوب که می دانی بخوان.

این ابیات بخواند:

قسم به جان خودت همانا ابو مالک

قوایش ضعیف نیست

در سخن گفتن معاند نیست که هرگاه

حکیمی او را نهی کند با او دشمنی کند

و لکنّه سیّد بارع

کریم الطّبائع حلّو ثناه

إذا سدتّه سدت مطواعه

و مهما وکلت إليه کفاه

قال فوضع محمّد بن علیّ یده علی کتفی زید و قال هذه صفتک یا ابا الحسن

6 ه حدّثنا أحمد بن الحسين القطّان قال حدّثنا الحسن بن علیّ السّکریّ قال حدّثنا محمّد بن زکریّا الجوهریّ عن جعفر بن محمّد بن عماره عن أبيه عن عمرو بن خالد قال حدّثنی عبد الله بن سیابه قال خرجنا و نحن سبعة نفر فأتینا المدینة فدخلنا علی ابي عبد الله الصّادق علیه السّلام فقال لنا عندکم خبر عمی زید فقلنا قد خرج أو هو خارج قال فإن أتاکم خبر فأخبرونی فمکثنا آیّاما فأتی رسول بسّام الصّیرفیّ بکتاب فيه أمّا بعد فإنّ زید بن علیّ علیه السّلام قد خرج يوم الأربعاء عمّره صفر فمکث الأربعاء و الخميس و قتل يوم الجمعة و قتل معه فلان و فلان فدخلنا علی الصّادق علیه السّلام فدفعنا إليه الکتابه فقرأه و بکی ثمّ قال إنّ الله و إنّا إليه آقایی است که بر نزدیکان خود برتر است

اخلاق نیکو دارد و او را به نیکی یاد کنند

اگر بر او سیادت یابی در اوج اطاعت می یابی

آنچه بر او واگذاری به خوبی کفایت می کند

گفت: حضرت دست خود بر دوش زید نهاد و فرمود: این صفت توست یا ابا الحسن.

6 ه احمد بن حسین قطّان از حسن بن علی سکرى از محمد بن زکریا جوهري از جعفر بن محمد بن عماره از پدرش از عمرو بن خالد از عبد الله بن سیابه روایت کرده که گفت: ما هفت نفر قاصد مدینه شدیم و بر امام صادق علیه السّلام داخل شدیم، فرمود: آیا از عمویم زید خبری دارید. گفتیم: خروج کرده، فرمود: اگر خبری به شما رسید به من بگوئید. ما چند روزی که در مدینه بودیم پیکی از رسول بسّام صیرفی نامه آورد و در آن نوشته بود؛ اما بعد زید بن علی روز چهارشنبه اول صفر خروج کرد و آن روز و روز پنج شنبه بماند و در جمعه کشته شد و با او فلان و فلان کشته شدند، خدمت امام صادق علیه السّلام رسیدیم و نامه را تقدیم کردیم، حضرت نامه را خواند و گریست و فرمود: «إِنَّا لِلّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ»

ص: 387

راجعون عند الله تعالى أحتسب عمي إنّه كان نعم العمّ إن عمّي كان رجلا لدنيانا و آخرتنا مضي و الله عمّي شهيدا كشهداء استشهدوا مع رسول الله صلّى الله عليه و آله و عليّ و الحسن و الحسين عليهم السّلام.

7 و حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی الله عنه قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي عن أبيه عن محمّد بن الحسن بن شّمون عن عبد الله بن سنان عن الفضيل بن يسار قال انتهيت إلى زيد بن عليّ بن الحسين صبيحه يوم خرج بالكوفة فسمعتة يقول من يعينني منكم على قتال أنباط أهل الشّام فوالذي بعث محمّدا بالحقّ بشيرا و نذيرا لا يعينني منكم على قتالهم أحد إلا أخذت بيده يوم القيامة فأدخلته الجنّة بإذن الله عزّ و جلّ.

فلما قتل اكترت راحله و توجّهت نحو المدينة فدخلت على أبي عبد الله عليه السّلام فقلت في نفسي و الله لأخبرته بقتل زيد بن عليّ فيجزع عليه فلما دخلت عليه قال ما اجر مصيبت عم خود را از خدا طلب می کنم، عموی خوبی بود، همانا عمویم مردی برای دنیا و آخرت ما بود، قسم به خدا که عم من شهید رفت هم چو آنان که شهید شدند با نبی خدا و با علی و حسن و حسین عليهم السّلام.

7 و محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفار از احمد بن ابی عبد الله برقی از پدرش از محمد بن حسن بن شّمون از عبد الله بن سنان از فضل بن يسار که گفت: صبح آن روز که زيد بن علي به کوفه خروج کرده بود نزد او رفتم، شنیدم از او که می گفت: چه کسی از بین شما مرا اعانت می کند بر قتال انباط اهل شام، به حق خدایی که محمد صلّى الله عليه و آله را فرستاد، به حق پیغمبری بشیر و نذیر، اعانت نکند مرا به قتال ایشان کسی، مگر روز قیامت دستش بگیرم و در جنّت داخل کنم به اذن خدای عزّ و جلّ.

و چون کشته شد، مرکبی کرایه کردم و به مدینه رفته و به خدمت امام صادق علیه السّلام داخل شدم و با خود گفتم: و الله! او را به مرگ زيد آگاه نسازم که بر آن جزع خواهد کرد. به من فرمود:

فعل عمّی زید فخنقتنی العبره فقال قتلوه قلت إی و الله قتلوه قال فصلبوه قلت إی و الله فصلبوه قال فأقبل بیکی دموعه تنحدر عن جانبی خدّه کأنّھا الجمان ثمّ قال یا فضیل شهدت مع عمّی زید قتال أهل السّام قلت نعم فقال فکم قتلتم قلت منهم قلت سته قال فلعلک شاک فی دمانهم قلت لو کنت شاکاً ما قتلتم فسمعتهم و هو یقول أشکرنی الله فی تلك الدّماء ما مضی و الله زید عمّی و أصحابه إلاّ شهداء مثل ما مضی علیه علیّ بن أبی طالب علیه السّلام و أصحابه

أخذنا من الحدیث موضع الحاجه و الله تعالی هو الموفق

عمویم زید چه کرد؟ مرا گریه در گلو گرفت.

فرمود: او را کشتند؟ گفتم: بله، قسم به خدا کشتند. فرمود: و به دار آویختند؟ گفتم: بله، قسم به خدا به دار آویختند. پس گریه حضرت را در گرفت و اشکش بر دو جانب او چون مروارید می چکید. سپس فرمود: یا فضیل! حاضر شدی با عمویم زید در قتال شامیان؟! گفتم: آری. فرمود: چند کس از ایشان کشتی؟ گفتم: شش کس. فرمود: شاید تو در شک باشی از خون های ایشان. گفتم: اگر در شک می بودم، نمی کشتم. پس از حضرت شنیدم که فرمود:

خدای مرا شریک گرداند در آن خون ها، به خدا عمویم و اصحابش شهید رفتند همچون علی بن ابی طالب علیه السّلام و اصحابش.

مصنف گوید: از این احادیث بخشی که مورد نیاز بود نقل کردم، و خدای تعالی توفیق دهنده است.

26 باب ما جاء عن الرضا عليه السلام من الأخبار النادرة في فنون شتى 185 1 حدّثنا أبي رضى الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله قال حدّثني محمد بن عيسى عن عباس مولى الرضا عليه السلام عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال سمعته يقول من قال حين يسمع أذان الصبح اللهم إني أسألك بإقبال نهارك وإدبار ليلك وحضور صلواتك وأصوات دعائك أن تصلّي على محمد وآل محمد وأن تتوب عليّ إنك التّوّاب الرّحيم وقال مثل ذلك إذا سمع أذان المغرب ثمّ مات من يومه أو من ليلته مات تائباً.

26- در آنچه از امام رضا عليه السلام در اخبار نادره در فنون پراکنده آمده

26- در آنچه از امام رضا عليه السلام در اخبار نادره در فنون پراکنده آمده

185 1 سعد بن عبد الله گوید: روایت کرد برای ما محمد بن عيسى از عباس بن هلال شامی خادم امام رضا عليه السلام که گفت: شنیدم که امام رضا عليه السلام می فرمود: هرکس وقتی که اذان صبح و مغرب را می شنود، بگوید: «خدایا از توبه حق آمدن روزت و رفتن شبت و داخل شدن وقت نمازهایت و صدای دعاکنندگان می خواهم که بر محمد و آل محمد درود فرستی و توبه ام را پذیرا باشی، همانا تو توبه پذیر و مهربانی» سپس در آن روز یا شب بمیرد، تائب باشد.

ص: 390

186 2 حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عِيسَى الْمَجَاوِرِ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ رَزِينَ أَخِي دَعْبِلِ بْنِ عَلِيٍّ الْخِزَاعِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا دَعْبِلُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله أربعه أنا لهم شفيع يوم القيامة المكرم لذريتي من بعدى والقاضى لهم حوائجهم والساعى لهم فى أمورهم عند اضطرارهم إليه و المحب لهم بقلبه و لسانه

187 3 حَدَّثَنَا أَبُو طَالِبِ الْمُظَفَّرِ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعُلَوِيِّ السَّمَرْقَنْدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ أَبِي النَّضْرِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودِ الْعِيَّاشِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ شِجَاعٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَثْمَانَ عَنْ حَمِيدِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الصَّالِحِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْفَتْحِ بْنِ يَزِيدَ 186 2 عَلَى بْنِ عِيسَى مَجَاوِرِ مَسْجِدِ كُوفَةِ كَوَيْدٌ:

روایت کرد برای ما اسماعیل بن علی بن رزین از دعبل بن علی خزاعی (برادرش) که گفت:

حدیث کرد مرا ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرش از پدراش از پدرانش از علی علیه السلام که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار کس را من روز قیامت شفیع باشم: کسی که ذریه مرا اکرام کند بعد از من، کسی که حاجت های ایشان گزارد، کسی که در کارهای ایشان سعی نماید وقت اضطرار ایشان و کسی که دوست دارد ایشان را به دل و زبان.

187 3 ابو طالب مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی گوید: روایت کرد برای ما جعفر بن محمد بن مسعود از پدرش ابی نصر محمد بن مسعود عیاشی که گفت: روایت کرد برای ما جعفر بن محمد از علی بن محمد بن شجاع که گفت: روایت کرد برای ما محمد بن عثمان از حمید بن محمد از احمد بن حسن بن صالح از پدرش فتح بن یزید جرجانی که گفت:

الجرجانیّ أنّه کتب إلى أبي الحسن عليه السلام يسأله عن رجل واقع امرأه في شهر رمضان من حلال أو حرام في يوم واحد عشر مرّات قال عليه عشر كفّارات لكلّ مرّة كفّاره فإن أكل أو شرب فكفّاره يوم واحد.

1884 حدّثنا محمّد بن القاسم المفسّر المعروف بأبي الحسن الجرجانیّ رضی الله عنه قال حدّثنا يوسف بن محمّد بن زیاد عن أبيه عن الحسن بن علیّ عن أبيه علیّ بن محمّد عن أبيه محمّد بن علیّ عن أبيه الرضا علیّ بن موسی عن أبيه موسی بن جعفر عن أبيه الصادق جعفر بن محمّد عن أبيه محمّد بن علیّ الباقر عن أبيه زین العابدین علیّ بن الحسين عن أبيه الحسين بن علیّ عن أبيه علیّ بن أبي طالب عليهم السلام قال كان رسول الله صلّى الله عليه وآله لما جاءه جعفر بن أبي طالب من حبشه قام إليه واستقبله اثنتي عشرة خطوه وعانقه وقبّل ما بين عينيه وبكى وقال فما أدرى بأيّهما أنا أشدّ سرورا بقدمك يا جعفر أم بفتح الله على يد به امام رضا عليه السلام نوشتم: حکم مردی که در یک روز ماه رمضان ده بار با زنی مواجهه کند-حلال یا حرام-چیست؟ فرمود: بر او ده كفاره است، برای هر نوبت یک كفاره می دهد، اما اگر چیزی بخورد یا بیاشامد كفاره یک روز برعهده اش می باشد.

1884 محمد بن قاسم مفسر معروف به ابی الحسن جرجانی گوید: روایت کرد برای ما یوسف بن محمد بن زیاد از پدرش از حسن بن علی از پدرش علی بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن موسی الرضا از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن حسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب علیهم السلام که فرمود: زمانی که جعفر بن ابی طالب از حبشه آمد رسول خدا صلّى الله عليه وآله برخواست و او را دوازده گام استقبال نمود و در کنار گرفت و میان دو چشمش بوسید و بگریست. و فرمود: نمی دانم به کدام یک سرور من بیشتر است، از آمدن تو ای جعفر! یا از اینکه خدا خیبر را به دست برادرت

189 5 حدّثنا أبی قال حدّثنا عبد اللّٰه بن جعفر الحمیری عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن الحسن بن علی الوشاء عن أبی الحسن الرضا عن أبیه عن آباءه عن علی علیهم السّلام قال قال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله لمّا أسرى بی إلى السّماء رأیت رحما متعلّقه بالعرش تشکو رحما إلى ربّها فقلت لها کم بینک و بینها من أب فقالت نلتقی فی أربعین أباً.

190 6 حدّثنا المظفّر بن جعفر بن المظفّر العلوی السمرقندی قال حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسعود عن أبیه قال حدّثنا علی بن الحسن بن علی بن فضّال قال حدّثنا محمّد بن الولید عن العباس بن هلال قال سمعت أبا الحسن علی بن موسی الرضا علیه السّلام یقول من صام من شعبان یوما واحدا ابتغاء ثواب اللّٰه دخل الجنّه و من استغفر اللّٰه سبعین مرّه فی کلّ یوم من شعبان حشره اللّٰه یوم القیامه فی زمرة فتح نمود، از خوشحالی دیدار او گریست.

189 5 پدرم از عبد اللّٰه بن جعفر حمیری از ابی الحسن رضا علیه السّلام از پدرش از پدرانش از علی بن ابی طالب علیهم السّلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: چون مرا به آسمان بردند، خویشاوندی را دیدم که به عرش الهی در آویخته بود و از خویشاوند دیگرش به خدا شکایت می کرد، گفتم: میان تو و او چند نسل فاصله است؟ گفت: در جد چهلم به هم می رسیم.

190 6 مظفّر بن جعفر بن مظفّر علوی سمرقندی گوید: روایت کرد برای ما جعفر بن محمد بن مسعود از پدرش از علی بن حسن بن علی بن فضّال که گفت: روایت کرد برای ما محمد بن ولید از عباس بن هلال که گفت: شنیدم امام رضا علیه السّلام می فرمود: هرکه روزه دارد از ماه شعبان یک روز برای طلب ثواب خدا، داخل جنّت شود و هرکه استغفار کند به خدا در هر روز از ماه شعبان هفتاد بار، خداوند او را روز قیامت در زمرة امت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله در آورد

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَجِبَتْ لَهُ مِنَ اللَّهِ [الكرمه] الكرامه و من تصدَّق في شعبان بصدقه و لو بشقِّ تمره حرَّم اللهُ جسده على النَّارِ
و من صام ثلاثه أيام من شعبان وصلها بصيام شهر رمضان كتب اللهُ صوم شهرين متتابعين

1917 حدَّثنا أبي رضى الله عنه قال حدَّثنا محمَّد بن يحيى العطَّار و أحمد بن إدريس جميعا عن محمَّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ قال حدَّثنى الحسين بن عبد الله عن آدم بن عبد الله الأشعريّ عن زكريّا بن آدم عن أبي الحسن الرضا عليه السّلام قال سمعته يقول الصّلاه لها أربعة آلاف باب

1928 حدَّثنا محمَّد بن عليّ بن بشَّار رضى الله عنه قال حدَّثنا أبو الفرج المظفر بن أحمد بن الحسن القزوينيّ قال أخبرنا أبو الفضل العبَّاس بن محمَّد بن القاسم بن حمزه بن موسى بن جعفر قال حدَّثنى و كرامتى از جانب خدا بر او واجب گردد، هرکه صدقه دهد در شعبان، هرچند نصف خرما باشد خدای عز و جل جسد او را بر آتش حرام گرداند و هرکه سه روز از شعبان را روزه دارد و آن را به روزه ماه رمضان متصل کند خدای عزّ و جل برای او روزه دو ماه متتابع را بنویسد.

1917 پدرم از محمد بن يحيى عطَّار و احمد بن ادريس از محمد بن احمد بن يحيى بن عمران اشعري روایت کرده گویند: روایت کرد برای ما حسین بن عبد الله که گفت: روایت کرد برای ما آدم بن عبد الله اشعري از زكريا بن آدم از امام رضا عليه السّلام که فرمود: نماز را چهار هزار باب است.

1928 محمد بن علي بن بشار گوید: روایت کرد برای ما ابو الفرج مظفر بن احمد بن حسن قزويني که گفت: خبر داد ما را ابو الفضل عباس بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسى بن جعفر که گفت: روایت کرد برای ما حسن بن

الحسن بن سهل القمّي عن محمد بن حامد عن أبي هاشم الجعفری عن أبي الحسن عليه السلام قال سألته عن الصّلاه على المصلوب قال أ ما علمت أنّ جدّي عليه السّلام صلّى على عمّه قلت أعلم ذلك و لكنّي لم أفهمه مبیناً قال نبینّه لك إن كان وجه المصلوب إلى القبلة فقم على منكبہ الأيمن و إن كان قفاؤه إلى القبلة فقم على منكبہ الأيسر فإنّ ما بین المشرق و المغرب قبله و إن كان منكبہ الأيسر إلى القبلة فقم على منكبہ الأيمن و إن كان منكبہ الأيسر و كيف كان منحرفاً فلا تزايلنّ مناكبه و لیكن وجهك إلى ما بین المشرق و المغرب و لا تستقبله و لا تستدبره البتّه قال أبو هاشم ثمّ قال الرّضا عليه السّلام قد فهمت إن شاء الله.

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله هذا حديث غريب لم أجده في شيء من الأصول و المصنفات و لا أعرفه إلا بهذا الإسناد.

سهل قمی از محمد بن حامد از ابی هاشم جعفری که گفت: از امام رضا علیه السّلام درباره نماز بر مصلوب پرسیدم. فرمود: آیا نمی دانی که جدّ [امام صادق علیه السّلام] من بر عم [زید بن علی بن الحسین علیه السّلام] خود نماز گزارد؟ گفتم: می دانم اما خوب نمی دانم. فرمود: من برای تو بیان می کنم، اگر روی مصلوب به قبله است به جانب راست او بایست و اگر سر او به قبله است به جانب چپ او بایست زیرا که میان مشرق و مغرب قبله است و اگر دوش چپش به قبله است به دوش راست بایست و اگر دوش راستش به قبله است به دوش چپش بایست و به هر جانب منحرف باشد تو از جانب دوش او جدا مشو، اما باید روی تو میان مشرق و مغرب باشد. و به او رو مکن و پشت بکن.

ابو هاشم گوید: سپس حضرت فرمود: ان شاء الله فهمیدی.

مصنّف می گوید: این حدیث غریب است در جایی ندیدم و به غیر این اسناد نمی شناسم.

1939 حدیثنا ابی رضی اللہ عنہ قال حدیثنا أحمد بن إدريس قال حدیثنا محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري قال حدیثنا سهل بن زياد عن الحارث بن الدلهات مولى الرضا عليه السلام قال سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول لا يكون المؤمن مؤمنا حتى يكون فيه ثلاث خصال سنه من ربه و سنه من نبيه و سنه من وليه فالسنه من ربه كتمان سره قال الله عز و جل عالم الغيب فلا يظهر على غيبه أحدا إلا من ارتضى من رسول و أما السنه من نبيه فمداراه الناس فإن الله عز و جل أمر نبيه صلى الله عليه و آله بمداراه الناس فقال خذ العفو و أمر بالعرف و أعرض عن الجاهلين و أما السنه من وليه فالصبر فى البأساء و الضراء فإن الله عز و جل يقول و الصابرين فى البأساء و الضراء

19410 حدیثنا محمد بن علی ماجیلویه رضی اللہ عنہ قال حدیثنا عمی محمد بن أبی 1939 پدرم از احمد بن ادريس گوید: روایت کرد برای ما محمد بن احمد بن يحيى بن عمران اشعري از حارث بن دلهاث مولای رضا عليه السلام که گفت: شنیدم از ابو الحسن عليه السلام که می فرمود: تا سه خصلت در مؤمن نباشد، مؤمن نیست، یک سنت از پروردگار او و سنتی از نبی او و سنتی از ولی او، و اما سنت پروردگار: پوشیدن اسرار خویش است و خداوند می فرماید: «خداوند عالم به غیب است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند مگر کسی که او را پسندد و از او راضی باشد» اما سنت نبی صلى الله عليه و آله او مدارا کردن با مردم زیرا که خدای عز و جل نبی خود را به مدارا امر کرد و فرمود: «عفو را پیشه کن و امر به معروف کرده و از نادانان درگذر» اما سنت ولی او صبر بر سختی ها و ضررها. زیرا که خدای عز و جل می فرماید: «کسانی که در سختی و مشکلات صبر می کنند».

19410 محمد بن علی ماجیلویه گوید: روایت کرد برای ما عمویم محمد بن ابی القاسم از احمد

القاسم عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي عن علي بن محمد عن أبي أيوب المدني عن سليمان بن جعفر الجعفری عن الرضا عن أبائه عن علي عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله تعلموا من الغراب خصالا ثلاثا استتاره بالسفاد و بكوره في طلب الرزق و حذره

11 195 حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن حمزه الأشعري قال حدثني ياسر الخادم قال سمعت أبا الحسن الرضا عليه السلام يقول إن أوحش ما يكون هذا الخلق في ثلاثه مواطن يوم يولد و يخرج من بطن أمه فيرى الدنيا و يوم يموت فيعابن الآخرة و أهلها و يوم يبعث فيرى أحكاما لم يرها في دار الدنيا و قد سلم الله عز و جل على يحيى عليه السلام في هذه الثلاثه المواطن و آمن روعته.

فقال و سلام عليه يوم ولد و يوم يموت و يوم يبعث حيا و قد سلم عيسى ابن مريم على نفسه في هذه الثلاثه المواطن فقال و بن ابى عبد الله برقي عن علي بن محمد عن ابى ايوب مدني عن سليمان بن جعفر جعفری عن ابى الحسن موسى الرضا عليه السلام و او از پدرانش از علي بن ابى طالب عليهم السلام که فرمود: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: از کلاغ سه خصلت بیاموزید: آمیزش پنهانی، صبحگاه در طلب رزق رفتن و حذر کردن.

11 195 محمد بن حسن بن احمد بن وليد از سعد بن عبد الله از احمد بن حمزه اشعري از ياسر خادم که گفت: از ابو الحسن رضا عليه السلام شنیدم که می فرمود: وحشتناکترین موقعيتها برای خلق در سه موطن است؛ روزی که متولد می شود.

پس از شکم مادر بیرون می آید و دنیا می بیند و روزی که می میرد و آخرت و اهل آن را عیان می بیند و روزی که از خاک برانگیخته می شود، می بیند احکامی که در دار دنیا ندیده بود و خدای عز و جل بر يحيى عليه السلام سلام کرد در این سه موطن، و ایمن گردانید هم و خوف او را.

فرمود: «سلام بر او روزی که زائیده شد و روزی که می میرد و روزی که زنده می گردد» و عیسی بر خود سلام کرد، در این سه موطن و گفت:

12 196 حدّثنا أبی قال حدّثنا أحمد بن إدريس عن محمّد بن أحمد بن یحیی بن عمران الأشعریّ عن سلمه بن الخطّاب عن أحمد بن علیّ عن الحسین بن علیّ الدیلمیّ مولى الرّضا علیه السّلام قال سمعت الرّضا علیه السّلام یقول من حجّ بثلاثه من المؤمنین فقد اشترى نفسه من اللّهِ عزّ و جلّ بالثّمن و لم یسأله من این اکتسب ماله من حلال أو حرام

قال مصنف هذا الكتاب یعنی بذلك أنه لم یسأله عما وقع فی ماله من الشبهه و یرضی عنه خصماءه بالعوض

13 197 حدّثنا محمّد بن علیّ ماجیلویه رضی اللّهُ عنه قال حدّثنی أبی عن أحمد بن أبی عبد اللّهِ البرقیّ عن السّیّاریّ عن الحارث بن الدّلهات عن أبیه عن أبی الحسن الرّضا علیه السّلام قال إنّ اللّهُ عزّ و جلّ أمر بثلاثه سلام بر من روزی که زاده شدم و روزی که می میرم و روزی که زنده می شوم.

12 196 احمد بن ادريس از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری روایت کرده که گفت:

روایت کرد برای ما سلمه بن خطّاب از احمد بن علیّ از حسین بن علیّ الدیلمیّ مولای امام رضا علیه السّلام که گفت: از امام رضا علیه السّلام شنیدم که فرمود: هرکس سه مؤمن را به حجّ بفرستد، با آن پول، خود را از خداوند خریده است و خدا از او نمی پرسد که مالش را از کجا به دست آورده از حلال یا حرام؟

مصنّف گوید: منظور این است که خدا از اموال شبهه ناک او سؤال نمی کند و با عوض هایی که به دشمنان می دهد از او راضی خواهد بود.

13 197 محمد بن علیّ ماجیلویه گوید: روایت کرد برای ما پدرم از احمد بن ابی عبد اللّهِ برقیّ از سیاری از حارث بن دلهات از پدرش از امام رضا علیه السّلام که گفت: امام رضا علیه السّلام می فرمود: خدا به سه چیزی امر نموده که با سه چیز دیگر

مقرون بها ثلاثه أخرى أمر بالصلاه و الزكاه فمن صَلَّى و لم يزكّ لم يقبل منه صلاته و أمر بالشكر له و للوالدين فمن لم يشكر والديه لم يشكر الله و أمر باتقاء الله و صله الرّحم فمن لم يصل رحمه لم يتق الله عزّ و جلّ

14 198 حدّثنا أبي رضی الله عنه قال حدّثنا علی بن موسی بن جعفر بن ابي جعفر الكمیدانی عن أحمد بن محمد بن عیسی عن أحمد بن محمد بن ابي نصر البزنطی قال قال أبو الحسن علیه السّلام من علامات الفقیه الحلم و العلم و الصّمت إنّ الصّمت باب من أبواب الحکمه إنّ الصّمت یکسب المحبّه إنّّه دلیل علی کلّ خیر

15 199 حدّثنا علی بن أحمد بن محمد بن عمران الدّقاق رضی الله عنه.

قال حدّثنی محمد بن ابي عبد الله الكوفی عن أحمد بن محمد بن صالح الرّازی عن حمدان الدیوانی قال قال همراهند، نماز بخواند و زکات ندهد، نمازش قبول نخواهد شد، به سپاسگزاری از خود و والدین امر نموده که هرکس از والدینش سپاسگزاری و تشکر نکند، خدا را سپاس نگفته، امر به تقوی و صله رحم کرد، هرکس صله رحم نکند، در واقع تقوی ندارد.

14 198 علی بن موسی بن جعفر بن ابي جعفر کمیدانی از احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن محمد بن ابي نصر بزنطی روایت کرده که گفت: امام رضا علیه السّلام فرمود: از نشانه های فقیه است: حلم، علم و سکوت. سکوت دری از درهای حکمت است و محبت را جلب می کند و راهنما و دلیل هر خیری است.

15 199 علی بن احمد بن محمد بن عمران دّقاق برای ما روایت کرده و گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن ابي عبد الله کوفی از احمد بن محمد بن صالح رازی از حمدان بن دیوانی که گفت: امام رضا علیه السّلام

16 200 حدّثنا أبو منصور أحمد بن إبراهيم الخوريّ قال حدّثنا زيد بن محمّد البغداديّ قال حدّثنا أبو القاسم عبد الله بن محمّد الطّائبيّ بالبصرة قال حدّثنا أبي قال حدّثنا عليّ بن موسى الرّضا عن أبيه عن آباءه عن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام أنّه دعاه رجل فقال له عليّ عليه السّلام عليّ أن تضمن لي ثلاث خصال قال و ما هي يا أمير المؤمنين قال لا تدخل علينا شيئا من خارج و لا تدّخر عنّا شيئا في البيت و لا تجحف بالعيال قال ذلك لك فأجابه عليّ بن أبي طالب عليه السّلام

17 201 حدّثنا عبد الله بن محمّد بن عبد الوهّاب قال حدّثنا أبو نصر منصور بن عبد الله بن إبراهيم الأصفهانيّ قال حدّثنا عليّ بن أبي عبد الله قال حدّثنا داود بن سليمان عن عليّ بن موسى الرّضا عن أبيه عن آباءه عن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام قال قال فرمود: دوست انسان عقل او و دشمنش نادانی اوست.

16 200 ابو منصور احمد بن ابراهيم خوري از زيد بن محمد بغدادی از ابو القاسم عبد الله بن محمد طائی که گفت: روایت کرد برای ما پدرم از علی بن موسی الرضا علیه السّلام از پدرانش که فرمود: مردی علی بن ابی طالب علیه السّلام را به میهمانی دعوت کرد، فرمود: به شرطی که سه چیز را قول بدهی، گفت: این سه چیست؟ فرمود: از بیرون از منزل چیزی برای من نیاوری، از آنچه در منزل است از من دریغ نکنی، عیالت را به مشقّت نیندازی، مرد گفت: قول می دهم، حضرت نیز دعوت او را پذیرفتند.

17 201 عبد الله بن محمد بن عبد الوهّاب گوید:

روایت کرد برای ما منصور بن عبد الله بن ابراهيم اصفهانی که گفت: روایت کرد برای ما علی بن عبد الله از داود بن سليمان از علی بن موسی الرضا از پدرش از پدرانش از علی بن ابی طالب عليهم السّلام که فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود:

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَرْبَعَةٌ أَنَا شَفِيعُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَوْ أَتَوْنِي بِذُنُوبِ أَهْلِ الْأَرْضِ مَعِينِ أَهْلِ بَيْتِي وَ الْقَاضِي لَهُمْ حَوَائِجُهُمْ عِنْدَ مَا اضْطَرُّوا إِلَيْهِ وَ الْمُحِبُّ لَهُمْ بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ وَ الدَّفَاعُ عَنْهُمْ بِيَدِهِ

18 202 حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ احْتَبَسَ الْقَمَرُ عَنِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مُوسَى أَنْ أَخْرِجْ عِظَامَ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مِصْرَ وَ وَعَدَهُ طُلُوعَ الْقَمَرِ إِذَا أَخْرِجَ عِظَامَهُ فَسَأَلَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَنْ يَعْلَمُ مَوْضِعَهُ فَقِيلَ لَهُ إِنَّ هَاهُنَا عَجُوزٌ تَعْلَمُ عِلْمَهُ فَبَعَثَ إِلَيْهَا فَأَتَتْ بِعَجُوزٍ مَقْعَدُهُ عَمِيَاءُ فَقَالَ لَهَا أَتَعْرِفِينَ مَوْضِعَ قَبْرِ يُوسُفَ قَالَتْ نَعَمْ قَالَ فَأَخْبِرِينِي بِهِ فَقَالَتْ لَا حَتَّى تَعْطِينِي أَرْبَعَ خِصَالٍ تَطْلُقُ لِي رَجُلِي وَ تَعِيدُ إِلَيَّ شَبَابِي وَ تَرُدُّ إِلَيَّ بَصْرِي وَ تَجْعَلُنِي مَعَكَ فِي الْجَنَّةِ قَالَ فَكَبَّرَ ذَلِكَ عَلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ يَا مُوسَى أَعْطَاهَا مَا سَأَلْتَ فَإِنَّكَ إِنَّمَا تَعْطَى عَلَيَّ مِنْ چَهَارِ گِرُوهِ رَا دَرِ قِيَامَتِ شَفَاعَتِ خَوَاهِمِ كَرْدِ هَرْچِنْدِ بَا گِنَاهِ تَمَامِ أَهْلِ زَمِينِ نَزْدِ مِنْ آيِنْدِ؛ يَارِي كِنْنِدَهٗ أَهْلِ بَيْتِمِ، هَرْكِهٖ حَوَائِجِ ايشانِ رَا دَرِ زَمَانِ نِيَازِ بَرَأُورْدِ، دُوسْتَدَارِ ايشانِ بَهٗ دَلِ وَ زَبَانِ وَ كَسِي كِهٖ بَا دَسْتِ خُودِ اَزِ اَنَانِ دِفَاعِ كِنْدِ.

18 202 سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ اَزِ اَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى اَزِ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ اَزِ ابِي الْحَسَنِ اِمَامِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَايَتِ كَرْدِهٖ كِهٖ فَرَمُود: مَدَّتِي مَاهِ بَرِ بَنِي اِسْرَائِيلَ طُلُوعِ نَكْرَدِ، خِداوندِ بَهٗ مُوسَى وَحِي فَرَمُود: اسْتِخَوَانِهَائِ يوسُفَ رَا اَزِ مِصْرَ خَارِجِ كِنِ وَ وَعَدَهٗ فَرَمُود كِهٖ هَرْوَقْتِ اسْتِخَوَانِهَا رَا خَارِجِ كَرْدِ، مَاهِ طُلُوعِ كِنْدِ، مُوسَى دَرِ جَسْتِجُوي كَسِي شَدِ كِهٖ مَحَلِ اسْتِخَوَانِهَا رَا بَدَانْدِ، كَفْتِنْدِ: پيرزنی اَزِ اَيْنِ مَطْلَبِ آگاهِ اسْتِ، مُوسَى دَرِ پِي اَوْ فَرَسْتَادِ، پيرزنی زَمِينِ گيرِ وَ نَابِينَا رَا آوَرْدِنْدِ، مُوسَى سَوَّالِ كَرْدِ: قَبْرِ يوسُفَ رَا مِي دَانِي؟ كَفْتِ: بَلِهٖ، مُوسَى كَفْتِ: بَگُو كِجاسْتِ؟ كَفْتِ: بَهٗ چَهَارِ شَرَطِ: پايِمِ رَا شِفا دِهِي، جِوانِي وَ بِيْنايِي اِمِ رَا بَا زِگَرْدَانِي وَ مَرَا دَرِ بَهْشْتِ هَمْرَاهِ خُودِ قَرَارِ دِهِي، خِواستِهٖ هَايِ زَنِ بَرِ مُوسَى گِرَانِ آمَدِ، خِداوندِ بَهٗ مُوسَى وَحِي نَمُود: خِواستِهٖ هَايشِ رَا بِيذِيرِ وَ اَيْنِ كَارِ رَا اَزِ جَانِبِ مِنْ مِي كِنِي

ففعّل فدلتّه عليه فاستخرجه من شاطئ النّيل في صندوق مرمر فلّمّا أخرجّه طلع القمر فحمله إلى الشّام فلذلك يحمل أهل الكتاب موتاهم إلى الشّام

203 19 حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطّالقانيّ رضی الله عنه قال حدّثنا أحمد بن محمّد بن سعید مولى بنی هاشم عن علی بن الحسن بن علی بن فضّال عن أبيه قال سألت الرّضا عليه السّلام عن بسم الله قال معنی قول القائل بسم الله أى أسم على نفسى بسمه من سمات الله عزّ وجلّ وهى العبودیّه قال فقلت له ما السّمه قال العلامه

204 20 حدّثنا عبد الله بن محمّد بن عبد الوهّاب قال أخبرنا أبو نصر منصور بن عبد الله قال حدّثنا المنذر بن محمّد قال حدّثنا الحسين بن محمّد قال حدّثنا سليمان بن جعفر عن الرّضا عليه السّلام قال حدّثنى أبى عن جدّى عن آبائه عن علی بن أبى طالب عليهم السّلام موسى عمل کرد، آن زن قبر را نشان داد، موسى قبر را که در صندوق مرمری بود از نیل بیرون آورد و ماه بر آن طلوع کرد، سپس آن را به شام برد، لذا اهل کتاب اموات خود را به شام می برند.

203 19 محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی گوید: روایت کرد برای ما محمد بن سعید مولای بنی هاشم از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش که گفت: از امام رضا علیه السّلام راجع به «بسم الله» سؤال کردم، فرمود: چون کسی بگوید «بسم الله» معنایش چنین است که داغی از نشانه های الهی را بر خود می نهم که همان عبودیت است. راوی گوید: عرض کردم: سمه به چه معناست؟ فرمود: علامت.

204 20 عبد الله بن محمد بن عبد الوهّاب از ابو نصر منصور بن عبد الله از منذر بن محمد که گفت:

روایت کرد برای ما حسین بن محمد که گفت:

روایت کرد برای ما سلیمان بن جعفر از امام رضا علیه السّلام که فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از جدم از پدرانش از علی بن ابی طالب علیهم السّلام که فرمود:

قال في جناح كل هدهد خلقه الله عز وجل مكتوب بالسريانيته آل محمد خير البرية

21 205 حدثنا عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب قال أخبرنا أبو نصر منصور بن عبد الله بن إبراهيم الأصفهاني قال حدثنا علي بن عبد الله الإسكندراني قال حدثنا أبو علي أحمد بن علي بن مهدي الرقي قال حدثنا أبي قال حدثنا علي بن موسى الرضا قال حدثني أبي موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه الحسين بن علي عن أبيه علي بن أبي طالب عليهم السلام.

قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله يا علي طوبى لمن أحببك وصدق بك وويل لمن أبغضك وكذب بك محبوك معروفون في السماء السابعة والأرض السابعة السفلى وما بين ذلك هم أهل الدين والورع والسمت الحسن والتواضع لله عز وجل خاشع أبصارهم وجله قلوبهم لذكر الله عز وجل وقد عرفوا حق ولايتك وأسننتهم ناطقه بفضلك وأعينهم ساكبه بر بال هرهددی که خدا خلق می کند، به زبان سریانی نوشته: آل محمد بهترین مخلوقات هستند.

21 205 عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب از ابو نصر منصور بن عبد الله بن ابراهيم اصفهاني از علي بن عبد الله اسكندراني از ابو علي احمد بن علي بن مهدي رقي از پدرش روایت کرده که گفت:

علي بن موسى الرضا عليه السلام فرمود: حديث کرد مرا پدرم موسى بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علي از پدرش علي بن حسين از پدرش حسين بن علي از پدرش علي بن ابي طالب عليهم السلام که فرمود: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود:

ای علی! خوشا به حال کسی که تو را دوست داشته و تصدیق کند، و وای به حال کسی که از تو بدش بیاید و تو را تکذیب کند. دوستداران تو در آسمان هفتم و زمین هفتم و فاصله بین این دو شناخته شده هستند، آنان اهل دین، ورع، روش نیکو و تواضع در برابر خدا هستند، چشمهایشان به زیر افتاده و قلبهایشان به یاد خدا ترسان است، حق ولایت تو را شناخته و زبانهایشان به ذکر فضایل تو مشغول است، چشمهایشان از محبت به تو و امامان از نسل تو گریان است،

تَحَنُّنًا عَلَيْكَ وَ عَلِيَّ الْأَثَمَةَ مِنْ وَلَدِكَ يَدِينُونَ لِلَّهِ بِمَا أَمَرَهُمْ بِهِ فِي كِتَابِهِ وَ جَاءَهُمْ بِهِ الْبِرْهَانَ مِنْ سُنَّةِ نَبِيِّهِ عَامِلُونَ بِمَا يَأْمُرُهُمْ بِهِ أَوْلُو الْأَمْرِ مِنْهُمْ
مُتَوَاصِلُونَ غَيْرَ مُتَقَاطِعِينَ مُتَحَابِّينَ غَيْرَ مُتَبَاغِضِينَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لِتُصَلِّيَ عَلَيْهِمْ وَ تُؤْمِنُ عَلَيَّ دَعَائِهِمْ وَ تَسْتَغْفِرُ لِلْمُذْنِبِ مِنْهُمْ وَ تَشْهَدُ حَضْرَتَهُ
وَ تَسْتَوْحِشُ لِفَقْدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

22 206 حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ الْهَاشِمِيِّ الْكُوفِيِّ بِالْكُوفَةِ سَنَةَ أَرْبَعٍ وَ خَمْسِينَ وَ ثَلَاثِينَ قَالَ حَدَّثَنَا فِرَاتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ فِرَاتِ
الْكُوفِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْفَضْلِ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْبَخَارِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ
إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ
مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ
كُتَابِشِ وَ سُنَّتِهَايَ نَبِيٍّ كَيْفَ بَرَّهَانَ بِرَآنِ أَقَامَهُ شُدَّةً، مُتَدِينٍ بُوْدَةُ، بِهَ أَنْجُوْهُ أَوْلُو الْأَمْرِ دَسْتُوْر دَاوِدَةَ عَمَلٍ مِي كُنُنُدُ، بِا يَكْدِيْكَرِ اِرْتِبَاطِ دَارُنْدِ وَ اَزْ هَمْ
نَبْرِيْدَةُ اَنْدُ، يَكْدِيْكَرِ رَا دُوْست دَاشْتَةُ وَ كِيْنَةُ اِيْ اَزْ هَمْ نَدَارُنْدُ، مَلَائِكَةُ تَا قِيَامَتِ بِرَ اَنَانِ دِرُوْدِ فَرَسْتَاوِدَةُ وَ بِرَ دَعَائِشَانِ اَمِيْنِ مِي گُوِيْنْدِ وَ بِرَايِ
گَنَاهَكَرِ اَزْ اَنَانِ اسْتِغْفَارِ كَرْدَةُ وَ بِهَ جَنَازَهُ اَشْ حَاضِرِ مِي شُوْنْدِ وَ دَرِ نَبُوْدِشِ نَارَاْحَتِ هَسْتَنْدُ.

22 206 حَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ الْهَاشِمِيِّ الْكُوفِيِّ دَرِ سَالِ 354 گُوِيْدُ: رُوَايَتِ كَرْدِ بِرَايِ مَا فِرَاتِ بْنِ اِبْرَاهِيْمِ بْنِ فِرَاتِ كُوفِيٍّ كَيْفَ گُفْتُ: رُوَايَتِ
كَرْدِ بِرَايِ مَا مُحَمَّدِ بْنِ اَحْمَدِ بْنِ عَلِيِّ الْهَمْدَانِيِّ كَيْفَ گُفْتُ: رُوَايَتِ كَرْدِ بِرَايِ مَا اَبُو الْفَضْلِ عَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَخَارِيِّ كَيْفَ گُفْتُ: رُوَايَتِ كَرْدِ بِرَايِ
مَا مُحَمَّدِ بْنِ قَاسِمِ بْنِ اِبْرَاهِيْمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ كَيْفَ گُفْتُ: رُوَايَتِ كَرْدِ بِرَايِ مَا عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ هَرَوِيِّ
اَزْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ اَزْ پَدْرِشِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ اَزْ پَدْرِشِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ اَزْ پَدْرِشِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ اَزْ پَدْرِشِ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنِ
اَزْ پَدْرِشِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ اَزْ پَدْرِشِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ كَيْفَ

علی بن ابی طالب علیهم السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما خلق الله خلقا أفضل منی و لا أكرم علیه منی قال علی علیه السلام فقلت یا رسول الله فأنت أفضل أم جبرئیل فقال صلی الله علیه و آله یا علی إن الله تبارک و تعالی فضل أنبیاء المرسلین علی ملائکته المقربین و فضة منی علی جمیع التبیین و المرسلین و الفضل بعدی لک یا علی و للأئمة من بعدک و إن الملائکة لخدّامنا و خدام محبّینا یا علی الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربّهم... و یتستغفرون للذین آمنوا بولايتنا یا علی لو لا نحن ما خلق الله آدم علیه السلام و لا الحواء و لا الجنّة و لا التّار و لا السماء و لا الأرض فكيف لا نكون أفضل من الملائکة و قد سبقناهم إلى معرفه ربّنا و تسبیحه و تهليله و تقدیسه لأنّ أوّل ما خلق الله عزّ و جلّ أرواحنا فأنطقها بتوحیده و تمجیده ثم خلق الملائکة فلمّا شاهدوا أرواحنا نورا واحدا استعظمت أمرنا فسبّحنا لتعلم الملائکة أنّا خلق مخلوقون و أنّه منزّه عن صفاتنا فسبّحت الملائکة بتسبیحنا و نزّهته عن صفاتنا فلمّا شاهدوا عظم شأننا هلّلنا لتعلم الملائکة أنّ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند کسی را فاضل تر و گرامی تر از من خلق نکرد، علی علیه السلام فرمود: یا رسول الله! آیا تو فاضل تری یا جبرئیل علیه السلام؟ فرمود: یا علی! خداوند انبیای مرسلین خود را بر ملائکه مقربین و مرا بر همه انبیا و مرسلین برتری داده و بعد از من فضیلت برای تو و امامان بعد از توست، همانا ملائکه خادمان، حافظان و محبّان ما هستند، یا علی! ملائکه ای که حامل عرش الهی و اطرافیان هستند و همراه حمد خدا تسبیح او نیز می کنند، استغفار می کنند برای آنان که ایمان آورده اند به ولایت ما، یا علی اگر ما نمی بودیم خداوند آدم و حوا، جنّت و جهنم، آسمان و زمین را خلق نمی کرد، پس چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم در حالی که سبقت کردیم بر ایشان به معرفت ربّ خود و تسبیح و تهلیل و تقدیس او، زیرا اوّل خلق خدا ارواح ما بود پس ناطق گردانید آن ارواح را به توحید و تمجید خود، سپس خلق کرد ملائکه را و چون ایشان ارواح ما را یک نور واحد دیدند، بزرگ داشتند امر ما را، ما تسبیح خدا کردیم تا بدانند ملائکه که ما مخلوقیم و خدا منزّه است از صفات ما، پس تسبیح کردند ملائکه به تسبیح ما و تنزیه کردند خدا را از صفات ما و چون مشاهده کردند بزرگی شأن ما را، ما تهلیل کردیم تا بدانند

لا إله إلا الله و أتأ عبيد و لسننا بألهه يجب أن نعبد معه أو دونه فقالوا لا إله إلا الله فلما شاهدوا كبر محلنا كبرنا لتعلم الملائكة أن الله أكبر من أن ينال عظم المحل إلا به فلما شاهدوا ما جعله الله لنا من العزه و القوه فقلنا لا حول و لا قوه إلا بالله لتعلم الملائكة أنه لا حول لنا و لا قوه إلا بالله فلما شاهدوا ما أنعم الله به علينا و أوجه لنا من فرض الطاعة قلنا الحمد لله لتعلم الملائكة ما يستحق لله تعالى ذكره علينا من الحمد على نعمه فقالت الملائكة الحمد لله.

فبنا اهتدوا إلى معرفه توحيد الله عزّ و جلّ و تسبيحه و تهليله و تحميده و تمجيده ثمّ إنّ الله تبارك و تعالى خلق آدم فأودعنا صلبه و أمر الملائكة بالله سجود له تعظيما لنا و إكراما و كان سجودهم لله عزّ و جلّ عبوديه و لآدم إكراما و طاعه لكوننا في صلبه فكيف لا نكون أفضل من الملائكة و قد سجدوا لآدم كلّهم أجمعون و إنه لما عرج بي إلى السماء أذن جبرئيل مشى مشى و أقام مشى مشى ثمّ قال لي تقدّم يا محمّد فقلت له [يا جبرئيل] أتقدّم عليك ملايكة كه غير او خدایی نیست و ما همه بندگانیم نه خدایان که ما را با خدا یا بعد از او عبادت کنند، ملايکه نیز گفتند: لا اله الا الله و چون مشاهده کردند بزرگی محل ما را تکبیر کردیم تا بدانند خدا بزرگ تر از آن است که کسی و چیزی بزرگی یابد مگر به او و چون مشاهده کردند عزّت و قوت را که خدا ما را داده، گفتیم: لا حول و لا قوه الا بالله تا بدانند قوت و توان ما از خداست و چون آن چه خدا بر ما انعام کرده و اطاعت ما را واجب کرده بود، دیدند، گفتیم:

الحمد لله تا بدانند آن چه حق خداوند بر ماست، حمد نعمت های اوست، پس گفتند ملايکه:

الحمد لله پس توسط ما راه یافتند به توحيد و معرفت خدا و تسبيح و تهليل و تمجيد خدا، سپس خداوند آدم را خلق کرد و ما را ودیعه نهاد در صلب او و امر کرد ملايکه را به سجود او از روی تعظیم و اکرام ما و سجود ایشان برای خدا از راه عبودیت و برای آدم از راه اکرام و طاعت بود، زیرا ما در صلب او بودیم. پس چگونه نباشیم ما فاضل تر از ملايکه و حال آن که ایشان همه آدم را سجده بردند و وقتی که مرا به آسمان عروج فرمودند، جبرئیل علیه السلام اذان گفت، دوبار دوبار و اقامت گفت دوبار دوبار و به من گفت: پیش بایست یا محمّد! گفتیم: جبرئیل بر تو تقدّم کنم؟

قال نعم لأن الله تبارك و تعالی فضل انبیاء علی ملائکته أجمعین و فضّل ملک خاصّه قال فتقدّمت فصلیت بهم و لا [فحز] فخر فلما انتهیت
إلی حجب النور قال لی جبرئیل تقدّم یا محمّد و تخلف عنی فقلت له یا جبرئیل فی مثل هذا الموضوع تفارقنی فقال یا محمّد إنّ انتهاء

حدی الذی وضعنی الله عزّ و جلّ فیہ إلی هذا المكان فإن تجاوزته احترقت أجنحتی بتعدی حدود ربّی جلّ جلاله فزخّ بی النور زخّه حتّی
انتهیت إلی ما شاء الله عزّ و جلّ من علوّ مکانه فنودیت فقلت لبیک ربّی و سعیدیک تبارکت و تعالیت فنودیت یا محمّد أنت عبدی و أنا
ربّک فایّای فاعبد و علیّ فتوکل فإنّک نوری فی عبادی و رسولی إلی خلقی و حجّتی علی بریّتی لک و لمن تبعک خلقت جنّتی و لمن
خالفک خلقت ناری و لأوصیائک أوجبت کرامتی و لشیعتهم أوجبت ثوابی.

فقلت یا ربّ و من أوصیائی فنودیت یا محمّد أوصیائک المکتوبون علی ساق عرشی فنظرت و أنا بین یدی ربّی جلّ جلاله إلی ساق العرش
فرأیت اثنی عشر گفت: آری، زیرا خداوند انبیائش را بر تمام ملائکه برتری داده و تو را خاصّه برتری داده است، پیش ایستادم و با ایشان نماز
گزاردم نه از روی فخر، چون با جبرئیل علیه السّلام به حجب نور رسیدم، جبرئیل علیه السّلام گفت: پیش رو یا محمّد و از من جدا
شو. گفتم: یا جبرئیل در چنین جایی از من مفارقت می کنی! گفت: یا محمّد! انتهای حدّی که خدا برای من نهاده این مکان است اگر از این
جا بگذرم پرم بسوزد به سبب تعدی از حدود ربّ خود. پس مرا پیش انداختند در میان نور تا رسیدم به آن جا که خدا می خواست از علو
پادشاهی او، پس ندا شد یا محمّد. گفتم: بله پروردگارم، بلند مرتبه و والا مقام هستی، ندا شد یا محمّد تو بنده منی و من ربّ تو هستم، مرا
عبادت و بر من توکل کن؛ زیرا تو نور من در میان عباد من و رسول من به خلق من و حجّت من بر آفریدگان من هستی، برای تو و تابعان تو
خلق کردم جنّت خود را و برای مخالفان تو خلق کردم آتش را و واجب ساختم کرامت خود را برای اوصیای تو و ثواب خود را برای شیعه
ایشان، گفتم: یا ربّ اوصیای من کیستند؟ ندا شد: یا محمّد اوصیای تو آنان هستند که بر ساق عرش مکتوبند. نظر کردم به ساق عرش و من
مقابل ربّ خود بودم دوازده نور دیدم در هر نور، سطری سبز که بر هر سطری نام

نورا فی کلّ نور سطر أخضر علیه اسم وصیّ من أوصیائی أولهم علی بن ابی طالب علیه السّلام و آخرهم مهدیّ اُمّتی فقلت یا ربّ هؤلاء أوصیائی بعدی فنودیت یا محمّد هؤلاء أوصیائی و أحبّائی و أصفیائی و حججی بعدک علی بریتی و هم أوصیاءوک و خلفاءوک و خیر خلقی بعدک و عزّتی و جلالی لأظهرنّ بهم دینی و لأعلینّ بهم کلمتی و لأظهرنّ الأرض بأخرهم من أعدائی و لأملکنّه مشارق الأرض و مغاربها و لأسخرنّ له الرّیاح و لأذللنّ له السّحاب الصّعب و لأرقیّنه فی الأسباب و لأنصرته بجندی و لأمدّنه بملائکتی حتّی یعلن دعوتی و یجمع الخلق علی توحیدی ثمّ لأدیمنّ ملکه و لأداولنّ الأیام بین اولیائی إلی یوم القیامه

207 23 و بهذا الإسناد قال قال الرّضا علیه السّلام الحیاء من الإیمان

یکی از اوصیای من نوشته، اولشان علی بن ابی طالب علیه السّلام و آخرشان مهدی اّمّت من، گفتم: آیا این ها اوصیای من هستند بعد از من. ندا آمد: یا محمّد! اینان اولیاء و احبّبا و اصفیاء و حجج من هستند بعد از تو بر خلق و اوصیاء و خلفای تو هستند و بهترین خلق من هستند بعد از تو، به حق عزّت و جلالم، ظاهر می گردانم با ایشان دین خود و بلند می سازم با ایشان کلمه خود و پاک می گردانم زمین را با آخرین ایشان از دشمنان و مالک می سازم او را بر مشارق زمین و مغارب آن و مسخر می سازم برای او بادها را و رام می گردانم برای او ابرهای دشوار سرکش را و بالا می برم او را در اسباب و نصرت می کنم به شکر خود و امداد می کنم به ملایکه خود تا آشکار گرداند دعوت مرا و جمع کند بر توحید من خلق مرا، سپس دایم می گردانم ملک او را و روزگار را تا قیامت در اختیار اولیایم می نهم.

207 23 و به همین اسناد امام رضا علیه السّلام فرمود:

حیاء از ایمان است.

ص: 408

208 24 حدّثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا علیّ بن ابراهیم بن هاشم عن اُبیہ عن علیّ بن معبد عن الحسین بن خالد عن اُبی الحسن علیّ بن موسی الرّضا عن اُبیہ موسی بن جعفر عن اُبیہ جعفر بن محمّد عن اُبیہ محمّد بن علیّ علیه السّلام قال إنّ سلیمان بن داود قال ذات یوم لأصحابه إنّ اللّٰه تبارک و تعالی قد وهب لی ملکاً لا ینبغی لأحد من بعدی سخر لی الرّیح و الإنس و الجنّ و الطّیر و الوحوش و علّمنی منطق الطّیر و آتانی من کلّ شیء و مع جمیع ما أوتیت من الملک ما تمّ لی سرور یوم إلی اللّیل قد أحببت أن أدخل قصری فی غد فأصعد أعلاه و أنظر إلی ممالکی فلا تأذّنوا لأحد علیّ بالدّخول لئلاّ یرد علیّ ما ینغص علیّ یومی فقالوا نعم.

فلما کان من الغد أخذ عصاه بیده و صعد إلی أعلى موضع من قصره و وقف متکئاً علی عصاه ینظر إلی ممالکه سروراً بما أوتی فرحاً بما أعطی إذ نظر إلی شابّ 208 24 احمد بن زیاد بن جعفر همدانی گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن معبد از حسین بن خالد از ابی الحسن علی بن موسی از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی علیهم السّلام که فرمود: سلیمان بن داود علیه السّلام روزی به اصحاب خود گفت: خداوند مرا ملکی بخشیده که سزاوار نیست برای کسی بعد از من. باد و انس و جن و طیر و وحش را مسخر من کرده و مرا زبان مرغان تعلیم کرده و مرا بخشیده است از همه چیز و با این همه پادشاهی و دولت، یک روز تا شب خوشحال نبودم، دوست دارم فردا در قصر خود روم و به بالای قصر برشوم و بر ممالک خود نظر کنم، کسی را اذن دخول بر من ندهید تا چیزی روی ندهد که سرور آن روز را بر من منغص گرداند.

گفتند: چنین می کنیم.

فردا عصا به دست گرفت و بر بالای قصر تکیه بر عصا ایستاد و نظر می کرد به ممالک از روی شادی به آن چه او را عطا شده و خوشحال به آن چه که خدا به او بخشیده، جوانی زیبارو و خوش لباس را دید

حسن الوجه و اللباس قد خرج عليه من بعض زوايا قصره فلما أبصر به سليمان عليه السلام قال له من أدخلك إلى هذا القصر وقد أردت أن أخلو فيه اليوم فبإذن من دخلت فقال الشاب أدخلني هذا القصر ربّه و بإذنه دخلت فقال ربّه أحقّ به منّي فمن أنت قال أنا ملك الموت قال و فيما جئت قال لأقبض روحك فقال امض بما أمرت به فيّ هذا يوم سروري و أبي الله عزّ و جلّ أن يكون لي سرور دون لفائك فقبض ملك الموت روحه و هو متكى على عصاه فبقى سليمان متكئا على عصاه و هو ميت ما شاء الله و الناس ينظرون إليه و هم يقدرّون أنّه حيّ فافتنوا فيه و اختلفوا فمنهم من قال إنّ سليمان قد بقى متكئا على عصاه هذه الأيام الكثيره و لم يأكل و لم يشرب و لم يتعب و لم ينم إنّه لربنا الذي يجب علينا أن نعبدّه و قال قوم إنّ سليمان لساحر و إنّه يرينا أنّه واقف متكى على عصاه يسحر أعيننا و ليس كذلك فقال المؤمنون إنّ سليمان هو عبد الله و نبيّه يدبر الله أمره بما شاء فلما اختلفوا بعث الله عزّ و جلّ الأرضه فدبت في عصاه فلما أكلت جوفها كه از قصر او بيرون آمد و آهنگ او كرد. سليمان گفت: چه کسی تو را در اين قصر داخل ساخت و می خواستم امروز خلوت کنم، به اذن كه داخل شدی؟ گفت: مرا پروردگار اين قصر داخل ساخت و به اذن او داخل شدم. سليمان گفت: پروردگار اين قصر سزاوارتر است به آن، تو کیستی؟! گفت: من ملك الموتم. گفت: برای چه آمده ای؟ گفت: قبض روح تو کنم. گفت: آن چه مأمور شده بكن كه امروز روز سرور من بود و خدا راضی نشد كه مرا سروري با لقای او باشد. ملك الموت روح او قبض كرد و او هم چنان بر عصای خود تكيه كرده بود و بر آن حال بماند، چنان چه خدا می خواست و مردم به او نظر می كردند و می پنداشتند زنده است. پس در فتنه و امتحان افتادند درباره او و اختلاف كردند، بعضی گفتند سليمان روزهای زياد بر عصا تكيه كرده و خسته نشد و نخفت و نخورد و نياشاميد، او پروردگار ماست واجب است او را عبادت كنيم. گروهی گفتند سليمان ساحر است و او چنين وانمود می كند كه او ايستاده و بر عصا تكيه كرده، به سحر چشم بندی می كند ما را و چنين نيست. مؤمنان گفتند: سليمان بنده خداست و نبيّ او، خدا امر خود را تدبير می كند چنان چه می خواهد، چون اختلاف كردند خدا مورياته ای فرستاد، داخل عصا شده و آن را خورد

انكسرت العصا و [خرت] خرّ سليمان من قصره على وجهه فشكرت الجنّ الأرضه على صنعها فلأجل ذلك لا توجد الأرضه فى مكان إلاّ و عندها ماء و طين و ذلك قول الله عزّ و جلّ فلما قضينا عليه الموت ما دلّهم على موته إلاّ دابّه الأرض تأكل منسأته يعنى عصاه فلما خرّ تبينّت الجنّ أن لو كانوا يعلمون الغيب ما لبثوا فى العذاب المهين.

قال الصادق عليه السلام و ما نزلت هذه الآية هكذا و إنّما نزلت فلما خرّ تبينّت الإنس أنّ الجنّ لو كانوا يعلمون الغيب ما لبثوا فى العذاب المهين

عصا بشكست و سليمان به صورت افتاد.

جن ها از موربانه تشكر كردند و از اين جهت موربانه يافت نمى شود در مكاني مگر آن جا كه آب و گل باشد و قول خداوند كه مى فرمايد:

«چون ما بر سليمان مرگ او را مأمور ساختيم، بر مرگ او جز حيوان چوب خوارى كه عصاى او را خورد كسى ديگر رهبر نگشت، اجنه كه از مرگ سليمان آگاه شدند، اگر از غيب آگاه بودند تا دير زمانى در عذاب ذلت و خوارى باقى نماندند.»

سپس امام صادق عليه السلام فرمود: و اين آيه چنين نازل نشده بلكه چنين نازل شده كه «چون بيفتاد انس دانستند كه اگر جن غيب مى دانستند در عذاب چنين نمى ماندند.»

27 باب ما جاء عن الرضا عليه السلام في هاروت و ماروت 209 1 حدَّثنا محمد بن القاسم المفسر المعروف بأبي الحسن الجرجاني رضي الله عنه قال حدَّثنا يوسف بن محمد بن زياد و علي بن محمد بن سيار عن أبيهما عن الحسن بن علي عن أبيه محمد بن علي عن أبيه الرضا علي بن موسى عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه الصادق جعفر بن محمد عليهم السلام في قول الله عزَّ و جلَّ وَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سَلِيمَانَ وَ مَا كَفَرَ سَلِيمَانُ قَالَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا كَفَرَهُ الشَّيَاطِينُ مِنَ السِّحْرِ وَ التَّيْرِنَجَاتِ عَلَىٰ مَلِكِ سَلِيمَانَ الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّ سَلِيمَانَ بِهِ مَلِكٌ وَ نَحْنُ أَيْضًا بِهِ [فَظَهَرَ] نَظَاهِرَ الْعَجَائِبِ حَتَّىٰ يَنْقَادَ لَنَا النَّاسُ وَ قَالُوا

27- در آنچه از امام رضا عليه السلام مروی است درباره هاروت و ماروت

27- در آنچه از امام رضا عليه السلام مروی است درباره هاروت و ماروت

209 1 محمد بن قاسم مفسر معروف به ابی الحسن جرجانی از علی بن محمد بن سیار از امام حسن عسگری عليه السلام از پدرش علی تقی عليه السلام از پدرش محمد تقی عليه السلام از پدرش علی بن موسی الرضا علیهما السلام از پدرش موسی عليه السلام از پدرش جعفر عليه السلام روایت شده که در قول خدای عزَّ و جلَّ: وَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سَلِيمَانَ وَ مَا كَفَرَ سَلِيمَانُ فرمودند:

شیاطین کافر، سحر و جادوهایی می خوانند بر سلطنت سلیمان و از آن جادوها را پیروی کرده، گمان می کردند سلیمان با آن جادوها پادشاهی می کرده، ما نیز با همان روش معجزاتی نشان می دهیم تا مردم از ما اطاعت کرده و بگویند: سلیمان ساحری ماهر بود

كان سليمان كافرا ساحرا ماهرا بسحره ملك ما ملك و قدر ما قدر فردّ الله عزّ و جلّ عليهم فقال و ما كفر سليمان و لا استعمل السحر الّذي نسبوه إلى سليمان و إلى ما أنزل على الملكين بابل هاروت و ماروت و كان بعد نوح عليه السّلام قد كثر السّحرة و الممّوهون فبعث الله عزّ و جلّ ملكين إلى نبيّ ذلك الزّمان بذكر ما تسحر به السّحرة و ذكر ما يبطل به سحرهم و يرّد به كيدهم فتلقاه النّبيّ عليه السّلام عن الملكين و أداه إلى عباد الله بأمر الله عزّ و جلّ فأمرهم أن يقفوا به على السّحر و أن يبطلوه و نهاهم أن يسحروا به النّاس و هذا كما يدلّ على السّمّ ما هو و على ما يدفع به غائله السّمّ ثمّ قال عزّ و جلّ و ما يُعلّمان من أحدٍ حتّى يقولوا إنّما نحنُ فِتْنَةٌ فلا تكفّرُ يعني أنّ ذلك النّبيّ عليه السّلام أمر الملكين أن يظهرها للنّاس بصورة بشرين و يعلّماهم ما علّمهما الله من ذلك.

فقال الله عزّ و جلّ و ما يُعلّمان من أحدٍ ذلك السّحر و إبطاله حتّى يقولوا للمتعلّم إنّما نحنُ فتنه و امتحان للعباد ليطيعوا الله عزّ و جلّ فيما يتعلّمون من هذا و يبطلوا به و با سحرش به ملك و قدرت رسیده، خدا سخن آنان رد کرده و فرمود: «سليمان كافر نبود» و چنان كه اينها مي گویند سحر به كار نبرد «لكن شياطين كافر شدند و به مردم سحر آموختند» سحری كه به سليمان و دو فرشته هاروت و ماروت كه در بابل نازل شده بود، نسبت می دادند، بعد از نوح، جادوگران و ساحران زياد شده بودند، خدا دو فرشته را بر پیامبر آن زمان فرستاد و آنان را مأمور كرد كه سحر و چگونگی ابطال آن را به پیامبر بیاموزند، او آن را از دو فرشته گرفته و به امر خدا به مردم آموخت و به آن دو دستور داد كه با آن در مقابل سحر بایستند و آن را باطل نمایند و نهی كرد از این كه مردم را سحر كنند، چنان كه انسان سمی را معرفی كند و پادزهر آن را نیز بدهد، خداوند نیز فرمود: «و آن دو به کسی چیزی نمی آموختند مگر این كه می گفتند ما وسیله امتحان هستیم كافر نشو» آن پیامبر به دو فرشته امر كرد تا به شكل بشر درآمده و آنچه خدا به آنان آموخته به مردم یاد دهند.

خداوند می فرماید: «سحر و ابطال آن را به کسی نمی آموختند مگر این كه به او بگویند: ما وسیله امتحان بندگان هستیم تا با آموخته های خود خدا را اطاعت کرده و جادو را ابطال كنند و مردم را جادو

کید السحره و لا يسحروهم فلا تكفر باستعمال هذا السحر و طلب الإضرار به و دعاء الناس إلى أن يعتقدوا أنك به تحيي و تميت و تفعل ما لا يقدر عليه إلا الله عزّ و جلّ فإنّ ذلك كفر قال الله عزّ و جلّ فَيَتَعَلَّمُونَ يَعْنِي طَالِبِي السَّحْرِ مِنْهُمَا يَعْنِي مِمَّا كَتَبَتِ الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مَلِكِ سُلَيْمَانَ مِنَ التَّيْرِ نَجَاتٍ وَمِمَّا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَكِينَ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ يَتَعَلَّمُونَ مِنْ هَذَيْنِ الصَّانِعِينَ مَا يَفْرَقُونَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ هَذَا مَا يَتَعَلَّمُ الْإِضْرَارَ بِالنَّاسِ يَتَعَلَّمُونَ التَّضْرِيبَ بِضُرُوبِ الْحَيْلِ وَ التَّمَائِمِ وَ الْإِبْهَامِ وَ أَنَّهُ قَدْ دَفِنَ فِي مَوْضِعٍ كَذَا وَ عَمِلَ كَذَا لِيَحْبَبَ الْمَرْأَةَ إِلَى الرَّجُلِ وَ الرَّجُلَ إِلَى الْمَرْأَةِ وَ يُؤَدِّي إِلَى الْفِرَاقِ بَيْنَهُمَا فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ أَيُّ مَا الْمَتَعَلَّمُونَ بِذَلِكَ بِضَارِّينَ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ يَعْنِي بِتَخْلِيهِ اللَّهُ وَ عِلْمِهِ فَإِنَّهُ لَوْ شَاءَ لَمَنْعَهُمْ بِالْجَبْرِ وَ الْقَهْرِ.

ثمّ قال و يتعلّمون ما يضرّهم و لا ينفعهم لأنّهم إذا تعلّموا ذلك السحر ليسحروا به و يضرّوا فقد تعلّموا ما يضرّهم في دينهم و لا ينفعهم فيه بل ينسلخون عن دين الله نكثت، تو نیز با استفاده از جادو با ضرر رساندن به مردم و یا اعتقاد آنان به این که تو با سحر زندگی می کنی و می میرانی و انجام می دهی آن چه که غیر خدا نمی تواند انجام دهد، کافر نشو؛ زیرا اینها کفر است و خدا می فرماید: طالبان سحر از سحرهای شیاطین بر مملکت سلیمان و از آن چه بر دو فرشته هاروت و ماروت در بابل نازل گردید، ایجاد اختلاف بین زن و شوهر را آموختند، این کسی است که اضرار به مردم را می آموزد، آنان با حيله ها و ايهامات و اشتباه انداختن و این که در فلان جا فلان چیز دفن شده و فلانی فلان کار را کرد، روش ضرر و اختلاف را یاد می گرفتند، تا زنی را محبوب مردی و مردی را محبوب زنی کرده و بین زن و شوهر جدایی اندازند، خدا می فرماید: «آنان نمی توانند به کسی آزار رسانند مگر به اذن خدا» یعنی طالبان سحر نمی توانند به کسی آزار رسانند مگر با اذن خدا، خدا از کارشان آگاه بوده و آنان را به خود رها کرده، اگر می خواست با جبر آنان را مانع می شد، سپس می فرماید: «چیزی را یاد می گیرند که به آنان ضرر رسانده و نفعی ندارد» زیرا وقتی هدفشان از سحر، جادو و ضرر به دیگران باشد، همانا چیزی را آموختند که به دینشان ضرر زده و نفعی به حالشان نداشته، بلکه از دین خدا خارج می شوند.

بذلك و لقد علموا هؤلاء المتعلمون لمن اشتراه بدينه الذي ينسلخ عنه بتعلمه ما له في الآخرة من خلاق أي من نصيب في ثواب الجنة ثم قال عز وجل و لبس ما شروا به أنفسهم و رهنوها بالعذاب لو كانوا يعلمون أنهم قد باعوا الآخرة و تركوا نصيبهم من الجنة لأن المتعلمين لهذا السحر الذين يعتقدون أن لا رسول و لا إله و لا بعث و لا نشور فقال و لقد علموا لمن اشتراه ما له في الآخرة من خلاق لأنهم يعتقدون أن لا آخرة فهم يعتقدون أنها إذا لم تكن آخرة فلا خلاق لهم في دار بعد الدنيا و إن كانت بعد الدنيا آخرة فهم مع كفرهم بها لا خلاق لهم فيها ثم قال و لبس ما شروا به أنفسهم بالعذاب إذ باعوا الآخرة بالدنيا و رهنوا بالعذاب الدائم أنفسهم لو كانوا يعلمون أنهم قد باعوا أنفسهم بالعذاب و لكن لا يعلمون ذلك لكفرهم به فلما تركوا النظر في حجج الله حتى يعلموا عذبهم على اعتقادهم الباطل و جحدتهم الحق.

قال يوسف بن محمد بن زياد و علي بن محمد بن سيار عن أبيهما أنهما قالوا- فقلنا مردم می دانستند که هرکس دین خود را به اینها بفروشد، در آخرت بهره ای از بهشت نخواهد داشت، خدا می فرماید: «خود را به بد چیزی فروختند (خود را در گرو عذاب قرار دادند) اگر می دانستند» همانا آخرت را فروخته و نصیب خود از بهشت را رها کردند، متعلمان سحر اعتقاد داشتند که پیامبر، خدا و قیامت نیست، و خدا می فرماید: «آنان می دانستند که هرکس خریدار این باشد در آخرت بهره ای ندارد» زیرا آنها معتقد بودند که آخرتی وجود ندارد. پس اگر آخرتی نباشد پس بهره ای از آن نیز وجود ندارد، و اگر آخرتی وجود داشته باشد با کفرشان بهره ای از آن نخواهند داشت.

سپس خدا فرمود: «خود را به بد چیزی فروختند» یعنی به عذاب، زمانی که آخرت را به دنیا فروخته و خود را در عذاب دائمی قرار دادند، «اگر می دانستند» که خود را به عذاب فروخته اند، ولی نمی دانند چون به آن ایمان ندارند و چون در حجت‌های خدا تأمل نکردند تا علم بیابند، خدا آنان را به اعتقاد باطل و انکار حق عذاب نمود.

یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سيار از پدران خود نقل کرده اند که آن دو به

للحسن بن علیّ علیه السّلام فإنّ قوما عندنا يزعمون أنّ هاروت و ماروت ملكان اختارهما الله من الملائكة لما كثر عصيان بنی آدم و أنزلهما مع ثالث لهما إلى دار الدنیا و أنّهما افتتنا بالزّهره و أرادا الزّناء بها و شربا الخمر و قتلا النّفس المحرّمه و أنّ الله عزّ و جلّ يعذبهما ببابل و أنّ السّحره منهما يتعلّمون السّحر و أنّ الله تعالى مسح تلك المرأه هذا الكوكب الذی هو الزّهره.

فقال الإمام علیه السّلام معاذ الله من ذلك إنّ ملائکه الله معصومون محفوظون من الكفر و القبائح بالطّاف الله تعالى قال الله عزّ و جلّ فيهم لا- يعصون الله ما أمرهم و يفعلون ما يؤمّرون و قال الله عزّ و جلّ و له من فی السّماوات و الآرّض و من عنده یعنی الملائکه لا يستکبرون عن عبادته و لا- يستحسرون یسبّحون اللیل و النهار لا یفترون و قال عزّ و جلّ فی الملائکه أيضا بلّ عباد مکرّمون لا یسّ بقونه بالقول و هم بأمره یعملون یعلّم ما بین أيديهم و ما خلفهم و لا یسّ فعون إلاّ لمن ارضی و هم من خشیته مشفقون ثمّ قال علیه السّلام لو کان کما امام عسکری علیه السّلام عرض کردند: عده ای نزد ما گمان می کنند که هاروت و ماروت دو فرشته بودند که چون عصیان بنی آدم زیاد شد خدا آن دو را از ملائکه برگزید و با ملک دیگری به دنیا فرستاد، آنان مجذوب زهره شده و خواستند با او زنا کنند، شراب خورده و قتل مرتکب شدند و خدا آنان را در بابل عذاب نمود و جادوگران از آنان سحر می آموختند و خدا آن زن را به شکل ستاره زهره در آورد، حضرت فرمود: پناه بر خدا! ملائکه معصومند و از کفر و قبایح به لطف خدا مصون هستند و خدا در مورد آنان می فرماید: «خدا را در اوامرش نافرمانی نمی کنند و هر آنچه را دستور دارند انجام می دهند» و نیز می فرماید: «برای اوست هر آنچه در زمین و آسمان است و آنان که نزد او هستند از عبادت او سرباز نمی زنند و خسته نمی شوند، شبانه روز در تسبیح او بوده و باز نمی ایستند» و درباره ملائکه می فرماید: «بلکه بندگان گرامی خدا هستند که در گفتار بر خدا سبقت نگرفته و به دستور او کار می کنند، علم خدا محیط به آنهاست و جز برای رضای خدا شفاعت نمی کنند و از خشیت الهی در نگرانی هستند». سپس حضرت فرمود: اگر همان طور که آنان می گویند باشد،

الملائكة المقربين و ما اختارهم إلاّ على علم منه بهم أنّهم لا يوقعون ما يخرجون عن ولايته و ينقطعون به عن عصمته و ينتمون به إلى المستحقين لعذابه و نعمته قالوا- فقلنا له قد روى لنا أنّ عليّاً عليه السّلام لمّا نصّ عليه رسول الله بالإمامه عرض الله عزّ و جلّ ولايته في السّماء على فئام من النّاس و فئام من الملائكة فأبواها فمسخهم الله ضفادع فقال عليه السّلام معاذ الله هؤلاء المكذّبون لنا المفترون علينا الملائكة هم رسل الله فهم كسائر أنبياء الله و رسله إلى الخلق أفيكون منهم الكفر بالله قلنا لا قال فكذلك الملائكة إنّ شأن الملائكة لعظيم و إنّ خطبهم لجليل

2102 حدثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشيّ رضی الله عنه قال حدّثني أبي عن أحمد بن عليّ الأنصاريّ عن عليّ بن محمّد بن الجهم قال سمعت المأمون يسأل الرضا عليّ بن موسى عليه السّلام عمّا يرويه النّاس من أمر الزّهره و أنّها كانت امرأه فتن بها هاروت و ماروت و ما يروونه من به این دلیل که آنان کاری نخواهند کرد که با آن از ولایتش خارج گردند و از حفاظتش باز مانند و در گروه افرادی که لایق عذاب و نعمت او هستند در آیند. عرض کردیم: روایت شده که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله امامت علی علیه السّلام را اعلام نمود، خدا ولایت آن حضرت را در آسمان بر گروهی از مردم و ملائکه عرضه کرد، آنان ابا کردند، خدا آنان را به شکل قورباغه مسخ نمود.

حضرت فرمود: پناه بر خدا! ما را تکذیب می کنند و بر ما افترا می زنند، ملائکه رسولان الهی هستند و مانند سایر انبیا و رسولان هستند، آیا آنان کفر می ورزند؟ گفتیم: خیر، فرمود: ملائکه نیز چنین هستند، شأن ملائکه عظیم و امرشان با جلالت است.

2102 تميم بن عبد الله بن تميم قرشي گوید:

روایت کرد برای من پدرم از احمد بن علی انصاری از علی بن محمد بن جهم که گفت:

شنیدم که مأمون از امام رضا علیه السّلام می پرسید:

این سخن را که مردم روایت می کنند: زهره زنی بود که هاروت و ماروت به او مفتون شدند و از آن چه روایت می کنند درباره سهیل که او

جمع

أمر سهيل أنه كان عشاراً باليمن فقال الرضا عليه السلام كذبوا في قولهم إنهما كوكبان وإنما كانتا دابّتين من دوابّ البحر فغلط الناس وظنّوا أنّهما الكوكبان وما كان الله عزّ وجلّ ليمسح أعداءه أنواراً مضيئة ثمّ يبقّيها ما بقيت السماوات والأرض وإنّ المسوخ لم يبق أكثر من ثلاثة أيّام حتّى ماتت وما تناسل منها شيء وما على وجه الأرض اليوم مسخ وإنّ التي وقع عليه اسم المسوخية مثل القرد والخنزير والدبّ وأشباهها إنّما هي مثل ما مسخ الله على صورها قوما غضب الله عليهم ولعنهم بإنكارهم توحيد الله وتكذيبهم رسوله وأما هاروت وماروت فكانا ملكين علّما للناس السحر ليحترزوا عن سحر السحرة ويطلّوا به كيدهم وما علّما أحداً من ذلك شيئاً إلّا قالوا له إنّما نحن فتنه فلا تكفر فكفر قوم باستعمالهم لما أمروا بالاحتراز منه وجعلوا يفرّقون بما تعلّموه بين المرء وزوجه قال الله عزّ وجلّ وما هم بضارّين به من أحدٍ إلّا بإذن الله يعني بعلمه.

کننده مالیات در یمن بود، حضرت فرمود:

دروغ گفتند که آن دو، ستاره بوده اند، بلکه دو جانور آبی بودند و مردم اشتباه کردند و پنداشتند آن دو، ستاره بودند، خدای عزّ و جلّ چنین نکند که دشمنان خود را نورهای تابان کند و بعد از آن باقی سازد چندان که آسمانها و زمین باقی است و هرچه مسخ گشت سه روز پیش نماند بلکه مرد و از ایشان تناسلی واقع نشد و امروز بر روی زمین هیچ مسوخی نیست و آن چه نام مسوخ می نهد مثل بوزینه و خوک و خرس و مانند آن بر صورت آن مسوخت هستند که خدای عزّ و جلّ بر ایشان غضب و لعنت کرد به سبب انکار توحید خدا و تکذیبشان بر رسولان او. و اما هاروت و ماروت دو ملک بودند مردم را سحر تعلیم می کردند تا پرهیز کنند به آن از سحر ساحران و باطل کنند به آن کید ایشان را و کسی را تعلیم نکردند از آن چیزی مگر که به او گفتند: «ما فتنه ایم تو کافر مشو». پس کافر شد قومی با به کار بردن سحری که مامور به احتراز آن شده بودند و به آن سحر که تعلیم می گرفتند جدایی می انداختند میان مرد و زن. خدای عزّ و جلّ فرمود: «با آن سحر به کسی ضرر نمی زنند مگر به اذن خدا» یعنی به علم خدا.

28 باب فيما جاء عن الإمام علي بن موسى عليه السلام من الأخبار المتفرقة 211 1 حدّثنا أبي رضی الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى وعلی بن إسماعیل بن عیسی عن العباس بن معروف عن علی بن مهزیار عن محمد بن الهیثم عن محمد بن الفضل عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال قلت له تكون الأرض ولا إمام فيها فقال عليه السلام لا إذا لساخت بأهلها

2 212 حدّثنا أبي قال حدّثنا سعد بن عبد الله عن عبّاد بن سلیمان عن سعد بن سعد الأشعريّ عن أحمد بن عمر عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال قلت له هل تبقى الأرض

28- آنچه از امام رضا عليه السلام در اخبار متفرقه روایت شده است

28- آنچه از امام رضا عليه السلام در اخبار متفرقه روایت شده است

1 211 مرحوم والد از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی و علی بن اسماعیل بن عیسی و ایشان از عباس بن معروف از علی بن مهزیار از محمد بن هیثم از محمد بن فضل روایت کردند که گفت: از امام رضا عليه السلام پرسیدم: آیا ممکن است که زمین باشد و در آن امام نباشد؟ فرمود: نه! در آن گاه اهل خویش را خواهد بلعید.

2 212 مرحوم والد از سعد بن عبد الله از عبّاد بن سلیمان از سعد بن سعد اشعری از احمد بن عمر روایت می کند که به امام رضا عليه السلام عرض کردم: آیا زمین بدون وجود امام باقی می ماند؟ فرمود: خیر!

بغير إمام فقال لا قلت فإنا نروى عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال لا تبقى إلا أن يسخط الله على العباد فقال لا تبقى إذا لساخت

213 3 حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور رضى الله عنه قال حدثنا الحسين بن محمد بن عامر عن المعلّى بن محمد البصرى عن الحسن بن عليّ الوشاء قال قلت لأبي الحسن الرضا عليه السلام هل تبقى الأرض بغير إمام فقال لا فقلت فإنا نروى أنّها لا تبقى إلا أن يسخط الله على العباد فقال لا تبقى إذا لساخت

214 4 حدثنا أبي رضى الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن الحسن بن عليّ الرّيتونىّ و محمد بن أحمد بن أبي قتاده عن أحمد بن هلال عن سعيد بن سليمان عن سليمان بن جعفر الحميرىّ قال سألت الرضا عليه السلام فقلت تخلو الأرض من حجّه فقال عليه السلام لو خلت الأرض طرفه عين من حجّه لساخت بأهلها

عرض کردم: از امام صادق علیه السلام روایت است: زمین باقی نمی ماند، مگر آن که خدا بر بندگان غضب می کند. فرمود: باقی نمی ماند و اهلش را فرومی برد.

213 3 جعفر بن محمد بن مسرور از حسین بن محمد بن عامر از معلی بن محمد بصری از حسن بن علی و شاء روایت می کند که از امام رضا علیه السلام پرسیدم: آیا زمین بدون امام باقی می ماند؟ فرمود: نه! گفتم: روایت کرده اند که باقی نمی ماند، مگر آن که خدا بر اهلش غضب می کند. فرمود: باقی نمی ماند، مگر آن که اهلش را فرومی برد.

214 4 مرحوم والد از سعد بن عبد الله از حسن بن علی زیتونی و محمد بن احمد بن ابی قتاده از احمد بن هلال از سعید بن سلیمان از سلیمان بن جعفر حمیری روایت می کند که از امام رضا علیه السلام پرسیدم: آیا زمین از حجت خدا خالی می شود؟ فرمود: اگر زمین چشم بر هم زدنی از حجت خدا خالی شود، اهل خویش را می بلعد.

215 5 حدّثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن ابيه عن عبد السلام بن صالح الهروي قال قلت لأبي الحسن الرضا عليه السلام يا ابن رسول الله ما تقول في حديث روى عن الصادق عليه السلام أنه قال إذا خرج القائم عليه السلام قتل ذراري قتله الحسين عليه السلام بفعال آبائهم فقال عليه السلام هو كذلك فقلت وقول الله عزّ وجلّ ولا تزرنّوا زرنّوا أخرى ما معناه قال صدق الله في جميع أقواله ولكن ذراري قتله الحسين عليه السلام يرضون بأفعال آبائهم ويفتخرون بها ومن رضی شیئا كان كمن أتاه ولو أنّ رجلا قتل بالمشرق فرضی بقتله رجل في المغرب لكان الرّاضی عند الله عزّ وجلّ شريك القاتل وإنّما يقتلهم القائم عليه السلام إذا خرج لرضاهم بفعل آبائهم قال فقلت له بأيّ شیء يبدأ القائم منكم إذا قام قال يبدأ ببني شيبه فيقطع أيديهم لأنّهم سراق بيت الله عزّ وجلّ

215 5 احمد بن زیاد بن جعفر همدانی از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از عبد السلام بن صالح هروی روایت می کند که به امام رضا علیه السلام عرض کردم: در این روایت امام صادق علیه السلام که می فرماید هنگام قیام قائم علیه السلام آن جناب، فرزندان قاتلان امام حسین علیه السلام را می کشد، چه می فرمایید؟ فرمود: چنین است.

عرض کردم: پس معنای گفتار خداوند متعال که «کسی را به گناه دیگری نگیرند» چه می شود؟ فرمود: خداوند در تمام کلامش راستگوست. لکن فرزندان قاتلین امام حسین علیه السلام به کردار پدرانشان راضی می باشند و به آن افتخار می کنند.

اگر مردی در مشرق کشته شود و در مغرب کسی به آن راضی باشد، نزد خدا در قتل او شراکت دارد و قائم علیه السلام ایشان را به سبب رضایت بر کار پدرانشان به قتل می آورد. عرض کردم: چون قائم برخیزد، اول به چه کاری اقدام می فرماید؟ فرمود: ابتدا دست بنی شیبه را قطع می کند، چراکه اموال خانه خدا را دزدیدند.

2166 حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ كَأَنِّي بِالسَّيِّعَةِ عِنْدَ فَقْدِهِمُ الثَّلَاثَ مِنْ وَلَدِي يَطْلُبُونَ الْمَرْعَى وَلَا يَجِدُونَهُ قَلْتُ لَهُ وَ لَمْ ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ لِأَنَّ إِمَامَهُمْ يَغِيبُ عَنْهُمْ قَلْتُ وَ لَمْ قَالَ لِئَلَّا يَكُونَ فِي عُنُقِهِ لِأَحَدٍ بَيْعَةٌ إِذَا قَامَ بِالسَّيْفِ

2177 حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي جَعْفَرِ الْكَمِيدَانِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمَهْتَدِيِّ عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِتْمَا يَغْسَلُ بِالْأَشْتَانِ خَارِجَ الْفَمِ فَأَمَّا دَاخِلَ الْفَمِ فَلَا يَقْبَلُ الْغَمْرَ

2166 محمد بن ابراهيم بن اسحاق از محمد بن احمد همدانی از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش از امام رضا علیه السلام نقل می کند که فرمود: گویا شیعیان را می نگرم که هنگام نبودن سومین فرزند [فرزند] من، به دنبال پناهگاه می گردند و نمی یابند. عرض کردم: از چه رو، یا بن رسول الله؟ فرمود: زیرا که امام ایشان از ایشان غایب می شود؟ پرسیدم:

از چه رو؟ فرمود: برای این که چون قیام می کند، بر گردن او بیعت کسی نباشد.

2177 مرحوم والد از علی بن موسی بن جعفر بن ابی جعفر کمیدانی از احمد بن محمد بن عیسی از عبد العزیز بن مهتدی از امام رضا علیه السلام نقل می کند که فرمود: بیرون دهان با اشنان «ماده پاک کننده آن زمان» شسته می شود، لیک داخل دهان چربی به خویش نمی گیرد.

2188 حدّثنا الحسين بن أحمد بن إدريس رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا أبی عن محمّد بن أحمد بن یحیی بن عمران الأشعری عن ابراهیم بن هاشم و غیره عن صفوان بن یحیی عن أبی الحسن الرضا علیه السّلام أنّه قال نهی رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله أن یجیب الرّجل أحدا و هو علی الغائط أو یكلّمه حتّٰی یفرغ

2199 حدّثنا محمّد بن القاسم المفسّر المعروف بأبی الحسن الجرجانی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا أحمد بن الحسن الحسینی عن الحسن بن علی عن أبیه عن جدّه الرضا عن أبیه موسی بن جعفر علیهم السّلام قال قیل للصادق علیه السّلام صف لنا الموت قال للمؤمن كأطیب ریح یشمّه فینعس لطیبه و ینقطع التعب و الألم کلّه عنه و للكافر کلسع الأفاعی و لدغ العقارب و أشدّ قیل فإنّ قوما یقولون إنّّه أشدّ من نشر بالمناشیر و قرض بالمقاریض و رضخ بالأحجار و تدویر قطب الأرحیه علی الأحداق قال 2188 حسین بن احمد بن ادريس از پدرش از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از ابراهیم بن هاشم و دیگران از صفوان بن یحیی از امام رضا علیه السّلام روایت نمود که ایشان فرمود:

رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله نهی فرمود از این که کسی که در حال غایطکردن است، تا قبل از فراغت دیگران را پاسخ گفته یا با ایشان صحبت کند.

2199 محمد بن قاسم مفسّر، معروف به ابی الحسن جرجانی از احمد بن حسن حسینی از حسن بن علی از پدرش از جدش امام رضا از پدرش امام کاظم علیهم السّلام روایت کرد که به امام صادق علیه السّلام گفتند: مرگ را برای ما توصیف کن.

فرمود: برای مؤمن چون نیکوترین عطر است که او را بوییده، پس به خواب رفته، رنج او پایان یافته و درد او قطع می شود. لکن مرگ کافر، چون گزش افعی ها و عقرب ها و بدتر است.

گفتند: گروهی می گویند که از تکه شدن با اژه و پاره شدن با قیچی و کوبیده شدن با سنگ و چرخیدن چشم ها زیر قطب آسیا، بدتر است.

كذلك هو على بعض الكافرين و الفاجرين أ لا ترون منهم من يعاين تلك الشدائد فذلکم الذي هو أشد من هذا الأمر عذاب الآخرة فإنه أشد من عذاب الدنيا قيل فما بالنار كافرًا يسهل عليه النزاع فينطفئ و هو يحدث و يضحك و يتكلم و في المؤمنين أيضا من يكون كذلك و في المؤمنين و الكافرين من يقاسى عند سكرات الموت هذه الشدائد فقال ما كان من راحة للمؤمن هناك فهو تعجيل ثواب و ما كان من شديد فتمحيصه من ذنوبه ليرد الآخرة نقياً نظيفاً مستحقاً للثواب الأبد لا مانع له دونه و ما كان من سهوله هناك على الكافر فليوفى أجر حسناته في الدنيا ليرد الآخرة و ليس له إلا ما يوجب عليه العذاب و ما كان من شدة على الكافر هناك فهو ابتداء عذاب الله له ذلكم بأن الله عدل لا يجور قال و قيل للصادق عليه السلام أخبرنا عن الطاعون فقال عذاب الله لقوم و رحمه لآخرين قالوا و كيف تكون الرحمة عذاباً قال أما تعرفون أن نيران جهنم عذاب على الكافرين و خزنة جهنم معهم فيها و هي رحمه عليهم

فرمود: برای بعضی از کافران و فاجران چنین است. آیا نمی بینید که بعضی از ایشان این سختی ها را می بینند و سخت تر از این عذاب آخرت است. گفتند: از چه رو بعضی از کافران را می بینیم که می گویند و می خندند و در همان حال می میرند و نیز در بعضی از مؤمنین چنین است؟ و از دیگر سو در بعضی از مؤمنین و کافرین چنان سختی ها و بلاهایی دیده می شود؟ فرمود: آن چه برای مؤمن در راحتی جان کردن می بینید، تعجیل ثواب آخرتی ایشان است و شدت جان کردن در مؤمنین برای پاک شدن ایشان از گناهان و ورود پاکیزه و بدون گناه ایشان به آخرت و استحقاق ثواب دائمی برای ایشان است و راحتی جان کردن کافر، از این روست که اجر حسنائش را در دنیا ببیند و در آخرت چیزی برای او به جز عذاب و عقاب نباشد و شدت جان کردن برای کافرین از آن روست که این ابتدای عذاب آخرت است و این از آن روست که خداوند عادل است و ظلم نمی کند. از امام صادق علیه السلام درباره طاعون پرسیدند. فرمود: عذاب خدا بر بعضی و رحمت بر بعضی است. گفتند: چگونه رحمت، عذاب خواهد بود؟ فرمود: آیا نمی دانید که آتش جهنم، عذاب بر کافرین است و خزنة جهنم با ایشانند و برای ایشان رحمت است.

10 220 حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ وَمُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى الْبَرْقِيُّ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ مَاجِيلَوِيَّةٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ هَاشِمٍ وَعَلِيُّ بْنُ عَيْسَى الْمَجَاوِرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ مَاجِيلَوِيَّةٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ السَّيَّارِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ قَالَ قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَحْدُثُ الْأَمْرُ لَا أَجِدُ بَدَأَ مِنْ مَعْرِفَتِهِ وَ لَيْسَ فِي الْبَلَدِ الَّذِي أَنَا فِيهِ أَحَدٌ أَسْتَفْتِيهِ مِنْ مَوَالِيكَ قَالَ فَقَالَ آيَةُ فُقَيْهِ الْبَلَدِ فَاسْتَفْتِهِ فِي أَمْرِكَ فَإِذَا أَفْتَاكَ بِشَيْءٍ فَخُذْ بِخِلَافِهِ فَإِنَّ الْحَقَّ فِيهِ

11 221 حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْمَدِينِيِّ عَنْ سَلِيمَانَ الْجَعْفَرِيِّ عَنِ الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الشَّيْبُ فِي مَقْدَمِ الرَّأْسِ يَمْنٌ وَفِي الْعَارِضِينَ سُخَاءٌ وَفِي 10 220 عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ وَمُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى الْبَرْقِيُّ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ مَاجِيلَوِيَّةٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ هَاشِمٍ وَعَلِيُّ بْنُ عَيْسَى الْمَجَاوِرِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ مَاجِيلَوِيَّةٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ سِيَارِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ نَقَلَ مَعِيَ كُنْتُ أَنْ أَقُولَ: إِنَّ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ پَرَسِيدَم: گاهی امری رخ می دهد و چاره ای از دانستن حکم آن نیست و در دیار ما نیز کسی از موالی شما که آن را بدانند، نیست. حضرت فرمود: در این گاه به فقیه شهر رجوع کن و برعکس حکم او را عمل کن که حق در آن است.

11 221 مرحوم والد از سعید بن عبد الله از احمد بن ابی عبد الله برقی از علی بن محمد از ابی ایوب مدینی از سلیمان جعفری از امام رضا علیه السلام و ایشان از پدران بزرگوارشان از امیر المؤمنین علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود:

موی سپید در جلوی سر، علامت برکت، در اطراف سر، علامت بخشندگی، در جلوی پیشانی

222 12 حَدَّثَنَا أَبُو الْفَضْلِ تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمِ الْقُرَشِيُّ الْحَمِيرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ الْأَنْصَارِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الصَّبَّاحِ عَبْدِ السَّلَامِ بْنُ صَالِحِ الْهَرَوِيُّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيَّ مِنْ أَنْبِيَائِهِ إِذَا أَصْبَحْتَ فَأَوَّلُ شَيْءٍ يَسْتَقْبَلُكَ فَكَلِّهِ وَالثَّانِي فَاسْتَقْبَلِهِ وَالثَّلَاثُ فَاقْبَلِهِ وَالرَّابِعُ فَلَا تُؤَيِّسُهُ وَالخَامِسُ فَاهْرَبْ مِنْهُ فَلَمَّا أَصْبَحَ مَضَى فَاسْتَقْبَلَهُ جَبَلٌ أَسْوَدٌ عَظِيمٌ فَوَقَّفَ وَقَالَ أَمْرُنِي رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ أَنْ أَكُلَ هَذَا وَبَقِيَ مَتَحِيرًا.

ثُمَّ رَجَعَ إِلَى نَفْسِهِ وَقَالَ إِنَّ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ لَا يَأْمُرُنِي إِلَّا بِمَا أُطِيقُ فَمَشَى إِلَيْهِ لِيَأْكُلَهُ فَكَلَّمَا دَنَا مِنْهُ صَغُرَ حَتَّى انْتَهَى إِلَيْهِ فَوَجَدَهُ لِقْمَةً فَأَكَلَهَا فَوَجَدَهَا أَطِيبَ شَيْءٍ أَكَلَهُ ثُمَّ مَضَى فَوَجَدَ طُسْتًا مِنْ ذَهَبٍ فَقَالَ لَهُ أَمْرُنِي رَبِّي أَنْ أَكْتُمَ هَذَا فَحَفَرَ لَهُ حَفْرَهُ وَجَعَلَهُ فِيهَا وَأَلْقَى عَلَيْهِ التُّرَابَ ثُمَّ مَضَى فَالْتَفَتَ فَإِذَا بِالطُّسْتِ قَدْ ظَهَرَ قَالَ قَدْ فَعَلْتَ عِلْمًا شَجَاعَةً وَدَرِيشَتَ سِرًّا، شَوْمٌ اسْت.

222 12 أَبُو الْفَضْلِ تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمِ الْقُرَشِيُّ حَمِيرِيُّ مِنْ أَبْنَاءِ أَبِي عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ الْأَنْصَارِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الصَّبَّاحِ عَبْدِ السَّلَامِ بْنُ صَالِحِ الْهَرَوِيُّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيَّ مِنْ أَنْبِيَائِهِ إِذَا أَصْبَحْتَ فَأَوَّلُ شَيْءٍ يَسْتَقْبَلُكَ فَكَلِّهِ وَالثَّانِي فَاسْتَقْبَلِهِ وَالثَّلَاثُ فَاقْبَلِهِ وَالرَّابِعُ فَلَا تُؤَيِّسُهُ وَالخَامِسُ فَاهْرَبْ مِنْهُ فَلَمَّا أَصْبَحَ مَضَى فَاسْتَقْبَلَهُ جَبَلٌ أَسْوَدٌ عَظِيمٌ فَوَقَّفَ وَقَالَ أَمْرُنِي رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ أَنْ أَكُلَ هَذَا وَبَقِيَ مَتَحِيرًا.

خداوند تبارک و تعالی یکی از پیامبران را وحی فرمود: چون صبح شد، اول چیزی که با تو روبرو شد، آن را بنخور؛ دومی را پنهان کن؛ سومی را دریاب، چهارم را مایوس نکن و از پنجمی می گریز! چون صبح شد، پیامبر به حرکت آمد. ابتدا کوه سیاه بزرگی در نظرش نمایان شد. متحیر ایستاد و گفت: خداوند امر به خوردن این کوه فرموده. سپس با خویش گفت: خدا مرا بر کاری که توان نداشته باشم، امر نمی کند. سپس به سوی آن گام برداشت و هرچه نزدیکتر شد، آن کوه کوچکتر شد تا به صورت لقمه ای درآمد. چون آن را خورد، بسیار گوارا یافت. سپس گذشت تا به تشتی از طلا رسید. با خود گفت: خدا امر به اخفای آن نموده، پس آن را دفن کرده، خاک بر آن ریخت.

چون کمی گذشت و به سوی طشت نگریست،

ما أمرنی ربی عزّ و جلّ فمضی فإذا هو طیر و خلفه بازی فطاف الطیر حوله فقال أمرنی ربی عزّ و جلّ أن أقبل هذا ففتح كفه فدخل الطیر فیه فقال له البازی أخذت صیدی و أنا خلفه منذ أيام فقال إن ربی عزّ و جلّ أمرنی أن لا أویس هذا فقطع من فخذہ قطعه فألقاها إلیه ثم مضی فلما مضی إذا هو بلحم میتة منتن مدود.

فقال أمرنی ربی عزّ و جلّ أن أهرب من هذا فهرب منه و رجع فرأی فی المنام كأنه قد قیل له إنك قد فعلت ما أمرت به فهل تدری ما ذاك كان قال لا قیل له أما الجبل فهو الغضب لعبد إذا غضب لم یر نفسه و جهل قدره من عظم الغضب فإذا حفظ نفسه و عرف قدره و سكن غضبه كانت عاقبته كاللقمه الطیبه التي أكلها و أما الطست فهو العمل الصالح إذا كتّمه العبد و أخفاه أبی الله عزّ و جلّ إلا أن یره لیزیته به مع ما یدخر له من ثواب الآخرة و أما الطیر فهو الرجل الذی یأتیک بنصیحه فقبله و اقبل نصیحته و أما البازی فهو الرجل الذی یأتیک فی حاجه فلا تؤیسه و أما اللحم المنتن فهو الغیبه فاهرب منها

آن را عیان دید، گفت: فرمان خدا را انجام دادم و گذشت. پس به پرنده ای رسید که از بازی می گریخت. با خویش گفت: خدا امر کرده آن را پناه دهم، پس آن را در آستین خویش جا داد. باز به حضرت عرض کرد: صید مرا که چند روز در پی آن بودم گرفتی. پیامبر خدا گفت: خدا امر کرده که او را ناامید نکنم. قطعه ای از ران خویش کنده به او داد و در نهایت به مرداری متعفن و بدبو رسید، گفت:

خدا امر کرده که بگریزم. پس از آن گریخت. چون بازگشت، در خواب به او گفتند: او امر پروردگارت را انجام دادی، لکن آیا دانستی که آن ها چه بودند؟ عرض کرد: نه! گفتند: آن کوه، غضب بود. چون بنده غضب می کند، از شدت آن قدر و منزلت خویش فراموش می کند. پس اگر بنده خویش را نگاه دارد و قدر خویش بداند و غضب خود آرام کند، در نهایت چون لقمه گوارایی خواهد بود که آن را می خورد. اما تشت، عمل صالح بود که بنده آن را مخفی می کند و خداوند آن را آشکار می فرماید تا زینت او باشد و نیز ثواب او پابرجاست. پرنده ای که پناهش دادی، نصیحتگوی توست که بایستی نصیحت او را بپذیری و آن باز حاجتمندی بود که مایوسش نبایست کرد و آن مردار، غیبت بود که از او بایست گریخت.

223 13 حدَّثنا أحمد بن هارون الفامی رضی الله عنه قال حدَّثنا محمد بن جعفر بن بَطَّه قال حدَّثنا محمد بن علی بن محبوب عن محمد بن عیسی عن محمد بن إسماعیل بن بزیع قال سمعت الرضا علیه السلام يقول لا یجتمع المال إلا بخصال خمس ببخل شدید و أمل طویل و حرص غالب و قطیعه الرِّحم و إثثار الدنیا علی الآخرة

224 14 حدَّثنا أبو رضی الله عنه قال حدَّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن أبي عبد الله البرقی عن علی بن محمد القاسانی عن أبي أيوب المدینی عن سلیمان بن جعفر الجعفری عن الرضا علیه السلام عن أبائه عن علی علیه السلام.

إن رسول الله صلَّى الله عليه و آله نهى عن قتل خمسة الصَّرد و الصَّوام و الهدهد و النَّحل و التَّملة و الصَّفدع و أمر بقتل خمسة الغراب و الحداء و الحیة و العقرب و الكلب العقور

223 13 احمد بن هارون فامی از محمد بن جعفر بن بَطَّه از محمد بن علی بن محبوب از محمد بن عیسی از محمد بن اسماعیل بن بزیع روایت می کند که امام رضا علیه السلام فرمود:

مالی جمع نمی شود مگر با پنج خصلت: ببخل شدید، آرزوی دراز، حرص غالب، قطع رحم و مقدم داشتن دنیا بر آخرت.

224 14 مرحوم والد از سعد بن عبد الله از احمد بن ابی عبد الله برقی از علی بن محمد کاشانی از ابی ایوب مدینی از سلیمان بن جعفر جعفری از امام رضا علیه السلام و ایشان از پدران بزرگوارشان از امیر المؤمنین علیهم السلام روایت کردند که فرمود:

رسول خدا صلَّى الله عليه و آله از کشتن پنج چیز نهی فرمود: [صرد] نوعی گنجشک، هدهد، زنبور عسل، مورچه و قورباغه و به کشتن پنج چیز امر فرمود: زاغ و زغن و مار و عقرب و سگ گزنده.

قال مصنف هذا الكتاب هذا أمر إطلاق و رخصه لا أمر وجوب و فرض

225 15 حدّثنا أبي رضی الله عنه قال حدّثنا أحمد بن إدريس عن محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ عن إبراهيم بن حمّويه عن محمّد بن عيسى اليقطينيّ قال قال الرضا عليه السّلام في الديك الأبيض خمس خصال من خصال الأنبياء معرفته بأوقات الصّلاه و الغيره و السّخاء و الشّجاعه و كثره الطّروقه

226 16 حدّثنا الحسين بن إبراهيم بن تاتانه و الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتّب و أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ و عليّ بن عبد الله الورّاق رضی الله عنهم قالوا حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن ياسر الخادم قال حدّثنا عليّ بن موسى الرضا عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمّد عن أبيه محمّد بن عليّ عن أبيه عليّ بن الحسين عن أبيه الحسين مصنف گوید: امر حضرت، وجوب نیست بلکه منظور رخصت و اجازه است.

225 15 مرحوم والد از احمد بن ادريس از محمد بن احمد بن يحيى بن عمران اشعري از ابراهيم بن حمويه از محمد بن عيسى يقطيني از امام رضا عليه السّلام روايت می کند که فرمود: خروس سفيد را پنج خصلت از خصال انبياست: شناخت اوقات نماز، غيرت، بخشندي، شجاعت و همبستر شدن زياد با زنان.

226 16 حسين بن ابراهيم بن تاتانه و حسين بن ابراهيم بن احمد بن هشام مكّتب و احمد بن زياد بن جعفر همداني و علي بن عبد الله وراق از علي بن ابراهيم بن هاشم از پدرش از ياسر خادم روايت نمودند که او از امام رضا عليه السّلام و ايشان از پدر بزرگوارش امام كاظم عليه السّلام و ايشان از پدران بزرگوارشان از امام حسين عليه السّلام از پدرش امير المؤمنين عليه السّلام و آن حضرت از رسول خدا صليّ الله عليه و آله روايت فرمود که آن

بن علی عن أبیه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله یا علی اِنّی سألت ربّی عزّ و جلّ فیک خمس خصال فأعطانی أما أولها فإتی سألته أن تنشقّ الأرض عنّی و[نفض]أنفض التراب عن رأسی و أنت معی فأعطانی و أما الثانیه فإتی سألته أن یقضی عند کفه المیزان و أنت معی فأعطانی و أما الثالثه فسألته ربّی عزّ و جلّ أن یجعلک حامل لوائی و هو لواء الله الأکبر علیه مکتوب المفلحون هم الفائزون بالجنّه فأعطانی و أما الرابعه فإتی سألته أن تسقی أمّتی من حوضی فأعطانی و أما الخامسه فإتی سألته أن یجعلک قائد أمّتی إلی الجنّه فأعطانی و الحمد لله الذی منّ علیّ به

17 227 حدّثنا أبی رضی الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله عن محمّد بن عیسی بن عبید عن القاسم بن یحیی عن جدّه عن یعقوب الجعفری قال سمعت أبا الحسن علیه السلام یقول لا بأس بالعزل فی ستّه وجوه المرأه الّتی أیقنت أنّها لا تلد و المسنّه و المرأه حضرت فرمود: ای علی! من از خدا برای تو پنج خصلت خواستم و اجابت فرمود. اول این که خواستم هنگامی که خاک شکافته و از خاک بر می خیزم و خاک از سر می تکانم تو با من باشی پس اجابت فرمود. دوم این که خواستم که هنگام قضاوت نزد میزان حق تعالی تو نزد من باشی پس اجابت فرمود. سوم این که خواستم که تو حامل لوائی من باشی که همان لوائی خداوند متعال است و بر آن نوشته است «المفلحون هم الفائزون بالجنّه»، پس به من عطا فرمود. چهارم این که خواستم که تو امت من را بر حوض من سقاییت نمایی پس خداوند اجابت فرمود. پنجم آن که خواستم که تو پیشوای امت من به سوی بهشت باشی پس خداوند تبارک و تعالی اجابت فرمود.

و سپاس خدای را که بدین جهت بر من منّت نهاد.

17 227 مرحوم والد از سعد بن عبد الله از محمد بن عیسی بن عبید از قاسم بن یحیی از جدش از یعقوب جعفری روایت کرد: از امام ابو الحسن علیه السلام شنیدم که می فرمود: باردار نساختن پنج زن جایز است: زنی که اطمینان به بیچه دار نشدن اوست، زن سالمند، زن سلیطه وزن بد زبان و نیز

السَّليطه و البديّه و المرأه التي لا ترضع ولدها و الأمه

قال مصنف هذا الكتاب يجوز أن يكون أبو الحسن صاحب هذا الحديث موسى بن جعفر عليه السلام و يجوز أن يكون الرضا عليه السلام لأن يعقوب الجعفری قد لقيهما جميعا

228 18 حدّثنا أبي رضی الله عنه قال حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن أبيه عن أحمد بن عبد الله الخلنجی عن أبي علی الحسن بن راشد قال سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام عن تكبيره الافتتاح فقال سبع قلت روى عن النبي صلى الله عليه وآله أنه كان يكبر واحده فقال إن النبي كان يكبر واحده يجهر بها و يسر سنا

229 19 حدّثنا محمد بن قاسم الأسترآبادی رضی الله عنه قال حدّثني يوسف بن محمد بن زياد عن أبيه عن الحسن بن علی عن أبيه عن محمد بن علی عن أبيه عن موسى الرضا عليه السلام عن أبيه موسى بن جعفر عن آبائه عن علی عليهم السلام قال إن زني که از شیر دادن فرزند خویش خودداری می کند و همچنین کنیز را.

مرحوم مصنف می فرماید: احتمال دارد این حدیث از امام کاظم و یا امام رضا علیهما السلام روایت شده باشد، چراکه یعقوب جعفری هردوی ایشان را ملاقات کرده است.

228 18 مرحوم والد از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از احمد بن عبد الله خلنجی از ابی علی حسن بن راشد روایت می کند که از امام رضا علیه السلام در مورد تکبیر شروع نماز پرسیدم.

فرمود: هفت تکبیر است. عرض کردم: روایت می کنند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یک بار می گفت.

فرمود: یک بار به جهر و شش بار به ستر می فرمود.

229 19 محمد بن قاسم استرآبادی از یوسف بن محمد بن زیاد از پدرش از امام حسن عسکری از امام هادی و ایشان از امام جواد و ایشان از امام رضا و ایشان از امام کاظم و ایشان از پدران بزرگوارشان و ایشان از امیر المؤمنین علیهم السلام روایت کردند که چون

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا أَتَاهُ جَبْرَائِيلُ بِنَعْيِ النَّجَاشِيِّ بَكَاءَ حَزِينٍ عَلَيْهِ وَقَالَ إِنَّ أَخَاكُمْ أَصْحَمَهُ وَهُوَ اسْمُ النَّجَاشِيِّ مَاتَ ثُمَّ خَرَجَ إِلَى الْجَبَّانَةِ وَكَبَّرَ سَبْعًا فَخَفَضَ اللَّهُ لَهُ كُلَّ مَرْتَعٍ حَتَّى رَأَى جَنَازَتَهُ وَهُوَ بِالْحَبِشَةِ

20 230 حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ مُحَمَّدٌ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَأَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعًا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ قَلَّمُوا أَظْفَارَكُمْ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ وَاسْتَحَمُوا يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ وَاصْبُوا مِنَ الْحَجَامَةِ حَاجَتَكُمْ يَوْمَ الْخَمِيسِ وَتَطَيَّبُوا بِأَطْيَبِ طَيِّبِكُمْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ

21 231 حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ جَبْرَائِيلَ مَرَّ نَجَاشِيًّا رَأَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَيْرَ دَادٍ، إِيشَانَ، مَحْزُونَانَهُ غَرِيْسَةً وَفَرْمُودَ: بَرَادِرْتَانَ أَصْحَمَهُ (نَامُ نَجَاشِيٍّ) مَرْدٍ. سَبَسَ بِهِ صَحْرًا رَفْتَهُ وَهَفَّتْ بَارُ تَكْبِيرٍ كَقَوْلِهِ: خَدَا تَمَامَ بَلَنْدِي هَا رَا پَسْت كَرْد تَا إِيشَانَ جَنَازَةَ نَجَاشِيٍّ رَا دَر حَبِشَةِ رَوَيْتَ فَرْمُودَ.

20 230 مَرْحُومِ وَالِدِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَطَّارٍ وَ أَحْمَدِ بْنِ إِدْرِيسَ وَ إِيشَانَ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ مِنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ مِنْ جَعْفَرِيِّ رَوَيْتَ مِي كَنْنَدَ كَه كَقَوْلِهِ: إِامَامُ رَضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ شَنِيدَم كَه مِي فَرْمُودَ: رُوز سَه شَنْبَه نَاخَن هَايْتَان رَا كُوتَاه كَنْنِيد، رُوز چَهَار شَنْبَه حَمَام كَنْنِيد وَ رُوز پَنْج شَنْبَه حَاجَتِ خُود رَا مِنْ حَجَامَتِ رُوَا كَنْنِيد وَ رُوز جَمْعَه خُويْش رَا بَه بَهْتَرِيْنَ عَطْر هَايْتَان بِيَا لِيِيد.

21 231 أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَطَّارٍ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ وَ أُوَا مِنْ مَعَاوِيَه بِنِ حَكِيْمٍ وَ مَعَاوِيَه مِنْ مَعْمَرِ بْنِ

معاویه بن حکیم عن معمر بن خلاد عن ابي الحسن عليه السلام قال لا ينبغي للرجل ان يدع الطيب في كل يوم فان لم يقدر فيوم و يوم لا فان لم يقدر ففي كل جمعه و لا يدع ذلك

22 232 حدثنا أبو الحسن علي بن عيسى المجاور في مسجد الكوفة قال حدثنا إسماعيل بن علي بن رزين ابن أخي دعبل بن علي الخزاعي عن أبيه قال حدثنا الإمام أبو الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام قال حدثني أبي موسى بن جعفر قال حدثني أبي جعفر بن محمد قال حدثني أبي محمد بن علي قال حدثني أبي علي بن الحسين قال حدثني أبي الحسين بن علي عن أبيه علي بن أبي طالب عليهم السلام قال إن رسول الله تلا هذه الآية لا يسه توي أصحاب النار و أصحاب الجنة هم الفائزون فقال صلى الله عليه و آله أصحاب الجنة من أطاعني و سلم لعلي بن أبي طالب عليه السلام بعدى و أقر بولايته و أصحاب النار من سخط الولايه و نقض العهد و قاتله بعدى

خلاد روایت می کند که امام رضا علیه السلام فرمود: برای مرد سزاوار نیست که هر روز عطر نزند و اگر نمی تواند، یک روز در میان بزند و اگر نمی تواند، جمعه ها را عطر بزند و آن را ترک نکند.

22 232 ابو الحسن علی بن عیسی مجاور مسجد کوفه از اسماعیل بن علی بن رزین، برادرزاده دعبل بن علی خزاعی از پدرش از امام رضا علیه السلام و ایشان از پدر گرامیش امام کاظم علیه السلام و آن جناب از امام صادق علیه السلام و ایشان از امام باقر علیه السلام و ایشان از امام سجاده علیه السلام و آن حضرت از امام حسین علیه السلام از پدر گرامی اش امیر المؤمنین علیه السلام روایت فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود: «مساوی نیستند اصحاب بهشت و اصحاب دوزخ؛ اصحاب بهشت فوزیافتگانند» سپس فرمود: اصحاب بهشت آناند که مرا اطاعت کنند و نسبت به علی بن ابی طالب پس از من تسلیم باشند و به ولایت او اقرار کنند و اصحاب دوزخ آناند که از ولایت او خشمگین باشند و پیمان او را نقض کنند و با او بجنگند بعد از مرگ من.

23 233 حدّثنا أبي رضی الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن عيسى بن عبيد عن سليمان بن حفص المروزي قال كتب إليّ أبو الحسن عليه السّلام قل في سجده الشّكر مائة مرّة شكرا شكرا وإن شئت عفوا عفوا

قال مصنف هذا الكتاب لقي سليمان بن حفص موسى بن جعفر و الرضا عليهم السّلام جميعا و لا أدري هذا الخبر عن أيهما هو

24 234 حدّثنا أبي رضی الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله عن يعقوب بن يزيد عن الحسن بن عليّ الوشاء قال سمعت الرّضا عليه السّلام يقول إذا نام العبد و هو ساجد قال الله تبارك و تعالیّ عبدی قبضت روحه و هو فی طاعتی

25 235 حدّثنا عليّ بن عبد الله الوّراق رضی الله عنه قال حدّثنا عليّ بن محمد بن 23 233 مرحوم والد از سعد بن عبد الله از محمد بن عيسى بن عبيد از سليمان بن حفص مروزي روایت می کند که امام ابو الحسن عليه السّلام برای من نوشت: در سجده شکر صد مرتبه «شکرا شکرا» بگو و اگر خواستی صد مرتبه «عفوا، عفوا».

مصنف گوید: سليمان بن حفص، امام کاظم و امام رضا عليهم السّلام هر دو را درک نموده است و نمی دانم این حدیث از کدام ایشان است.

24 234 مرحوم والد از سعد بن عبد الله از يعقوب بن يزيد از حسن بن علي و شاء روایت می کند: از امام رضا عليه السّلام شنیدم که می فرمود: هنگامی که بنده در سجده به خواب رود، خداوند تبارک و تعالیّ می گوید: روح بنده ام را قبض کرده ام، در حالی که در طاعت من است.

25 235 علی بن عبد الله وّراق از علی بن محمد بن مهرویه قزوینی روایت می کند و او نیز از

مهروه القزوينی قال حدّثنا داود بن سليمان الغازی عن أبي الحسن علی بن موسى الرضا عليه السلام عن أبيه عن آباءه عن أمير المؤمنين عليهم السلام أنه قال الدنیا کلّها جهل إلا مواضع العلم و العلم کلّه حجه إلا ما عمل به و العمل کلّه رياء إلا ما كان مخلصا و الإخلاص علی خطر حتّى ينظر العبد بما يختم له

236 26 حدّثنا محمد بن عمر الحافظ البغدادي قال حدّثنا أبو محمد الحسن بن علی الممتّع قال حدّثنا حمدان بن المختار قال حدّثنا محمد بن خالد البرقي قال حدّثني سيدي أبو جعفر محمد بن علی عليه السلام عن أبيه علی بن موسى الرضا عليه السلام عن أبيه موسى بن جعفر عليه السلام قال حدّثني الأجلح الكندي عن ابن بريده عن أبيه أن النبي صلی الله عليه و آله قال علی إمام کلّ مؤمن بعدی

237 27 حدّثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني قال حدّثنا أحمد بن محمد بن داود بن سليمان غازی و او از حضرت رضا عليه السلام که ایشان به نقل از پدر بزرگوارش به نقل از پدران گرامیشان به نقل از امیر المؤمنین عليهم السلام که فرمود: دنیا سراسر جهل است، مگر مواضع علم و علم نیز حجتی خواهد بود، مگر آن که بدان عمل شود و عمل در معرض ریا است، مگر آن که خالص باشد و اخلاص نیز در معرض خطر است تا عاقبت آدمی چه باشد.

236 26 محمد بن عمر حافظ بغدادی از ابو محمد حسن بن علی ممتّع از حمدان بن مختار از محمد بن خالد برقي از امام محمد جواد از پدر گرامی اش امام رضا از پدر گرامی اش امام کاظم عليهم السلام و ایشان از اجلح کندی از ابن بريده از پدرش از رسول خدا صلی الله عليه و آله روایت کرد که حضرت فرمود:

علی عليه السلام امام هر مؤمنی پس از من است.

237 27 محمد بن ابراهيم بن اسحاق طالقانی از احمد بن محمد بن سعید کوفی روایت کرد که

سعيد الكوفي قال حدثنا علي بن الحسن بن علي بن فضال عن أبيه عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال سجده بعد الفريضة شكرا لله تعالى ذكره علي ما وفق له العبد من أداء فريضته وأدنى ما يجزى فيها من القول أن يقال شكرا لله شكرا لله ثلاث مرّات قلت فما معنى قوله شكرا لله قال يقول هذه السجده منّي شكرا لله عزّ وجلّ علي ما وقّفتي له من خدمته وأداء فرائضه والشكر موجب للزيادة فإن كان في الصلاه تقصير لم يتم بالتوافل تم بهذه السجده

238 28 حدثنا أبي رضی الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن يعقوب بن يزيد عن إسماعيل بن موسى عن أخيه علي بن موسى الرضا عن أبيه عن جدّه عليهم السلام قال:

سئل علي بن الحسين عليه السلام ما بال المتهجّدين بالليل من أحسن الناس وجها؟

قال: لأنهم خلوا بالله فكساهم الله من نوره.

او از علي بن حسن بن علي بن فضال و او از پدرش از امام رضا عليه السلام روایت کرد که فرمود: سجده بعد از هر نماز، شکر خداوند تعالی است بر این که او را به ادای فريضه اش توفيق عطا کرده است و کمتر گفتار مجاز در آن شکرا لله، شكرا لله است سه بار! گفتیم: معنی شكرا لله چیست؟ فرمود: یعنی فرد می گوید: این سجده من شکر خداوند عزّ و جل است به خاطر این که مرا بر خدمت خویش و ادای فرایضش موفق کرد. این شکر موجب زیادت است، پس اگر در نماز کوتاهی شده باشد، به نحوی که با نوافل تمام نشود، به این سجده تمام می گردد.

238 28 مرحوم والد از سعد بن عبد الله از يعقوب بن يزيد از اسماعيل برادر امام رضا عليه السلام از امام رضا عليه السلام از پدر گراميش از جدش عليهم السلام نقل می کند که از امام سجاد عليه السلام پرسیدند: از چه رو شب زنده داران، چهره نیکوتری از باقی مردمان دارند؟ فرمود: برای این که ایشان برای خدا خلوت کردند و خدا نیز ایشان را به نور خود پوشاند.

239 29 حدّثنا أبو رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا محمّد بن یحیی العطار عن محمّد بن الحسین بن أبی الخطّاب عن علیّ بن أسباط عن محمّد بن علیّ بن أبی عبد اللّٰه عن أبی الحسن علیه السّلام فی قول اللّٰه عزّ و جلّ و رهبانیّه ابتدعوها ما کتبتها علیهم إلاّ ابتغاء رضوان اللّٰه قال صلاه اللّیل

240 30 حدّثنا محمّد بن القاسم الأسترآبادی المفسّر رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا یوسف بن محمّد بن زیاد و علیّ بن محمّد بن سیّار عن أبویهما عن الحسن بن علیّ بن محمّد بن علیّ بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علیّ بن الحسین بن علیّ بن أبی طالب علیهم السّلام عن أبیه عن جدّه علیهم السّلام قال جاء رجل إلى الرضا علیه السّلام فقال له یا ابن رسول اللّٰه أخبرنی عن قول اللّٰه عزّ و جلّ الحمد لله ربّ العالمین ما تفسیره فقال لقد حدّثنی أبی عن جدی عن الباقر عن زین العابدین عن أبیه علیه السّلام أنّ رجلا جاء إلى 239 29 مرحوم والد از محمد بن یحیی عطار از محمد بن حسین بن ابی خطاب از علی بن اسباط از محمد بن علی بن ابی عبد اللّٰه از امام رضا علیه السّلام روایت می کند که درباره قول خداوند عزّ و جل در آیه «ورهبانیته ابتدعوها ما کتبتها علیهم بودیم، مگر برای جلب خشنودی خدا» فرمود: نماز شب منظور است.

240 30 محمد بن قاسم استرآبادی مفسّر از یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار از پدرانشان از امام حسن عسکری علیه السّلام از پدرش امام هادی علیه السّلام از جدّش روایت می کند که شخصی نزد حضرت رضا علیه السّلام آمد و عرض کرد: یا بن رسول اللّٰه! مرا از تفسیره آیه مبارکه «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» خبر ده! فرمود: پدرم از جدم از امام باقر از امام سجاد از سید الشهداء علیهم السّلام روایت کرد که شخصی نزد امیر المؤمنین علیه السّلام آمده، عرض کرد: از تفسیر آیه مبارکه «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» مرا خبر ده!

أمیر المؤمنین علیه السلام فقال أخبرنی عن قول الله عزّ وجلّ الحمد لله ربّ العالمین ما تفسیره فقال الحمد لله هو أن عرّف عباده بعض نعمه علیهم جملاً إذ لا یقدرون علی معرفه جمیعها بالتّفصیل لأنّها أكثر من أن تحصی أو تعرف فقال لهم قولوا الحمد لله علی ما أنعم به علینا ربّ العالمین و هم الجماعات من کلّ مخلوق من الجمادات و الحيوانات و أمّا الحيوانات فهو یقلبها فی قدرته و یغذوها من رزقه و یحوّطها بکنفه و یدبّر کلاً منها بمصلحته و أمّا الجمادات فهو یمسکها بقدرته و یمسک المتّصل منها أن یتهافت و یمسک المتهافت منها أن یتلاصق و یمسک السّماء أن تقع علی الأرض إلاّ یأذنه و یمسک الأرض أن تنخسف إلاّ بأمره إنّه بعباده لرؤف رحیم.

و قال علیه السلام ربّ العالمین مالکهم و خالقهم و سائق أرزاقهم إلیهم من حیث یعلمون و من حیث لا یعلمون فالرزق مقسوم و هو یأتی ابن آدم علی أیّ سیره سارها من الدّنیاء لیس تقوی متّق بزائده و لا فجور فاجر بناقصه و بینه و بینه ستر و هو طالبه فلو أن أحدکم یفرّ من رزقه لطلبه فرمود: الحمد لله این است که خداوند بعضی از نعمت هایش را به نحو اجمال به بندگانش شناساند، زیرا که قادر بر شناخت جمیع آن ها به تفصیل نبودند، چرا که از حیطة شمارش و شناخت خارج است. پس گفت که بگوئید: «الحمد لله بر آن چه که بر ما ربّ العالمین انعام کرد» و آن شامل جماعتی از حیوانات و جمادات است. حیوانات را با قدرت خویش می چرخاند، از خوان خویش روزی می دهد و در کنف حمایت خویش احاطه می کند و هرکدام از ایشان را به مصلحت خویش تدبیر می نماید. اما جمادات، پس ایشان را به قدرت خویش حفظ می کند، از به هم ریختن آن چه را که به هم متصلند، جلوگیری می نماید و از به هم چسبیدن آن چه از هم سوائند نیز. آسمان را از این که بر زمین افتد، نگاه می دارد و زمین را نیز از این که فرورود، مگر آن جا که امر او صادر شود. چرا که او نسبت به بندگانش رؤوف و رحیم است. سپس فرمود: ربّ العالمین، یعنی مالک و خالق و روزی ده ایشان، از طریقی که بدانند یا ندانند. روزی قسمت شده است و بر بنی آدم خواهد آمد، هرگونه که زندگی کند. تقوای متقی آن را زیاد نخواهد کرد و فجور فاجر از آن نخواهد کاست. بین آدمی و روزی او پرده ای است و آدمی به دنبال روزی است. هرگاه

رزقه كما يطلبه الموت فقال الله جلّ جلاله قولوا الحمد لله على ما أنعم به علينا و ذكرنا به من خير في كتب الأولين قبل أن نكون ففي هذا إيجاب على محمد و آل محمد صلى الله عليه و آله و على شيعتهم أن يشكروه بما فضلهم و ذلك أن رسول الله صلى الله عليه و آله قال لما بعث الله عزّ و جلّ موسى بن عمران عليه السلام و اصطفاه نجياً و فلق له البحر و نجّى بنى إسرائيل و أعطاه التوراه و الألواح رأى مكانه من ربّه عزّ و جلّ فقال يا ربّ لقد أكرمتني بكرامه لم تكرم بها أحدا قبلي فقال الله جلّ جلاله يا موسى أما علمت أن محمداً عندي أفضل من جميع ملائكتي و جميع خلقي.

قال موسى عليه السلام يا ربّ فإن كان محمد صلى الله عليه و آله أكرم عندك من جميع خلقك فهل في آل الأنبياء أكرم من آلي قال الله جلّ جلاله يا موسى أما علمت أن فضل آل محمد على جميع آل النبيين كفضل محمد على جميع المرسلين فقال موسى يا ربّ فإن كان آل محمد كذلك فهل في أمم الأنبياء أفضل عندك من أمّتي ظللت عليهم الغمام و أنزلت عليهم المنّ و از روزی خویش بگریزد، چون مرگ که به دنبال وی خواهد آمد، در پی او می آید. پس خداوند فرمود بگوئید الحمد لله بر آن چه خداوند بر ما انعام کرد و ما را از قبل از وجود در کتب گذشتگان به نیکی یاد کرد. و این بر محمد صلى الله عليه و آله و آل محمد عليهم السلام و شيعه ايشان شکر خدای را به خاطر تفضيلشان واجب می کند و آن از این روست که رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود:

چون خداوند موسى را مبعوث فرموده و او را به عنوان نجاگر خویش برگزید، دریا را برایش شکافت و به دست او بنی اسرائیل را نجات داد، و تورات و الواح را بر او نازل ساخت و موسى مکانت خویش را نزد حق تعالی مشاهده کرد، عرض کرد: خدایا، ما را به کرامتی گرامی داشتی که قبل از من هیچ یک از عالمیان را نبخشیده بودی، خطاب رسید که ای موسى! آیا ندانسته ای که محمد بنده من برتر از تمامی بندگان و فرشتگان من است؟ موسى گفت:

خدایا اگر محمد نزد تو برتر است، آیا در آل انبیا، از خاندان نزد تو برتری هست؟ خطاب شد: ای موسى آیا ندانسته ای که برتری آل محمد بر خاندان انبیا، چونان برتری محمد بر تمام مرسلین است؟ موسى عرض کرد: خدایا اگر آل محمد چنانند، آیا امتی از امت های انبیا بر امت من برتری دارند، چراکه ابر را بر ایشان سایه سار ساختی و من و سلوی بر ایشان

السَّلوى و فلقت لهم البحر فقال الله جلّ جلاله يا موسى أ ما علمت أنّ فضل أمّه محمّد على جميع الأمم كفضله على جميع خلقى.

فقال موسى عليه السلام يا ربّ ليتنى كنت أراهم فأوحى الله عزّ و جلّ إليه يا موسى إنّك لن تراهم و ليس هذا أوان ظهورهم و لكن سوف تراهم فى الجنّات جنّات عدن و الفردوس بحضرة محمّد فى نعيمها يتقلّبون و فى خيراتها يتحبّبون أفتحّب أنّ أسمعك كلامهم فقال نعم إلهى قال الله جلّ جلاله قم بين يدىّ و اشدّد مئزرک قیام العبد الذّلیل بین یدی الملک الجلیل ففعل ذلك موسى فنادى ربّنا عزّ و جلّ يا أمّه محمد فأجابوه كلّهم و هم فى أصلاب آبائهم و أرحام أمّهاتهم لبّیک اللّهم لبّیک لا شریک لا شریک لك لبّیک إنّ الحمد و النّعمه و الملک لك لا شریک لك قال فجعل الله عزّ و جلّ تلك الإجابة شعار الحاجّ.

ثمّ نادى ربّنا عزّ و جلّ يا أمّه محمّد إنّ قضائى علیکم أنّ رحمتى سبقت غضبى و عفوى قبل عقابى فقد استجبت لكم من نازل فرمودى و دریا را برایشان شکافتی؟ خداوند فرمود: ای موسى! آیا ندانسته ای که برترى امت محمد بر جميع امم، چونان برترى او بر تمام مخلوقات من است؟ موسى عرض کرد: ای کاش می شد بینمشان! خداوند وحی فرمود: ایشان را نخواهی دید و اکنون زمان ظهور ایشان نیست. لكن ایشان را در بهشت عدن و فردوس نزد محمد، آنگاه که در نعمت های آن بگردند و در خیرات آن گردش کنند، مشاهده خواهی کرد. آیا دوست داری صدای ایشان را بشنوی؟ عرض کرد: بله خدای من! خطاب کرد: در پیشگاه من بایست و لباس خودت را جمع کن، چون ایستادن بنده ذلیل در پیشگاه ربّ جلیل. چون موسى چنین کرد:

پروردگار ما صدا زد: ای امت محمد! پس تمامی ایشان در اصلاب پدران و ارحام مادرانشان پاسخ دادند: لبّیک! اللّهم لبّیک! لا شریک لك لبّیک! إنّ الحمد و النّعمه و الملک لك، لا شریک لك! پس خدای تعالی این پاسخ را شعار حاجیان قرار داد.

سپس خدای ندا داد: ای امت محمد! همانا بر شما حکم کردم که رحمتم بر غضبم پیشی گیرد و عفوم بر انتقامم! شما را اجابت کردم

قبل أن تدعوني وأعطيتكم من قبل أن تسألوني من لقيني منكم بشهادة أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأن محمدا عبده ورسوله صادق في أقواله محقق في أفعاله وأن علي بن أبي طالب أخوه وصيّه من بعده ووليّه و يلتزم طاعته كما يلتزم طاعه محمّد وأن أولياءه المصطفين الطاهرين المطهرين المنبئين بعجائب آيات الله و دلائل حجج الله من بعدهما أولياؤه أدخلته جنّتي وإن كانت ذنوبه مثل زبد البحر قال عليه السلام فلما بعث الله عزّ وجلّ نبينا محمّدا صلّى الله عليه وآله قال يا محمّد و ما كنت بجانب الطور إذ نادينا أمتك بهذه الكرامه ثم قال عزّ وجلّ لمحمّد صلّى الله عليه وآله قل الحمد لله ربّ العالمين على ما اختصّني به من هذه الفضيله و قال لأمتّه قولوا أنتم الحمد لله ربّ العالمين على ما اختصّنا به من هذه الفضائل.

31 241 حدّثنا أبي رضی الله عنه قال حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن أبيه عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر البزنطيّ قال سألت پیش از این که مرا بخوانید و به شما قبل از درخواست شما عطا کردم. و آن که از شما مرا دیدار کند با شهادت صادقانه بر لا اله الا الله وحده لا شریک له و أنّ محمدا عبده ورسوله، به زبان و کردار بر حقیقت، و نیز این که علی بن ابی طالب، برادر و وصی پیامبر و نیز ولیّ اوست و طاعت او را چون طاعت رسول بدانند و نیز اولیای منتخب پاک و پاکیزه را که به عجایب نشانه های خداوند و دلایل حجت او برگزیده هستند، پس از آن دو، اولیای خود بدانند، او را داخل بهشت می کنم، گرچه گناهانش چون کف دریاها باشد. سپس امام فرمود:

چون خدا محمد صلّى الله عليه وآله را به رسالت برگزید، فرمود:

یا محمد! آن گاه که ما امت تو را به این کرامت ندا کردیم، در کنار طور نبودى، سپس خدا به محمد صلّى الله عليه وآله فرمود: بگو «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» به خاطر اختصاص من به این فضیلت» و به امت فرمود: بگوید «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» به خاطر اختصاصی که به ما داد از این فضایل».

31 241 مرحوم والد از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی روایت می کند که گفت: از امام رضا علیه السلام

أبا الحسن الرضا عليه السلام عن الحرم وأعلامه كيف صار بعضها أقرب من بعض وبعضها أبعد من بعض فقال إن الله عز وجل لما أهبط آدم من الجنة أهبط على أبي قبيس فشكا إلى ربه عز وجل الوحشه وأنه لا يسمع ما كان يسمع في الجنة فأهبط الله عز وجل إليه ياقوته حمراء فوضعها في موضع البيت فكان يطوف بها آدم عليه السلام وكان ضوءها يبلغ موضع الأعلام فعلمت الأعلام على ضوءها فجعله الله حرما

حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن أبي همام إسماعيل بن همام عن أبي الحسن الرضا عليه السلام نحو هذا وحدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن العباس بن معروف عن صفوان بن يحيى قال سئل أبو الحسن عليه السلام عن الحرم وأعلامه فذكر مثله سواء

پرسیدم: چرا علامات حرم امن الهی، در مکان های مختلف قرار دارد؟ بعضی نزدیک تر و بعضی دورتر؟ فرمود: چون خداوند آدم را از بهشت بیرون راند، او را بر کوه ابوقبیس فرو آورد. آدم به خداوند از وحشت شکایت کرد و این که دیگر آوای موزون بهشتی را نمی شنود. خداوند نیز یاقوتی سرخ فرو فرستاد. آدم آن را در محل حرم نصب کرد و بر گرد آن طواف می نمود. نور آن یاقوت تا هرکجا که گرفت، علامت حرم از روی آن شناخت و محدوده نور خداوند محدوده حرم اعلام فرمود.

محمد بن حسن بن احمد بن وليد از محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عيسى از ابى همام اسماعيل بن همام از امام رضا عليه السلام همين گونه نقل کرد. نیز محمد بن حسن بن احمد بن وليد از محمد بن حسن صفار از عباس بن معروف از صفوان بن يحيى نقل کرده که گفت: از امام رضا عليه السلام درباره حرم و اعلام آن پرسیدند، به همين گونه حديث را نقل فرمود.

مکر الله عزّ و جلّ لأنّ الله عزّ و جلّ يقول فلا يأمن مکر الله إلاّ القوم الخاسرون و منها عقوق الوالدين لأنّ الله عزّ و جلّ جعل العاق جباراً شقیّاً فی قوله حکایه قال عیسی علیه السّلام و برّاً بوالدتی و لم یجعلنی جباراً شقیّاً و قتل النّفس الّتی حرّم الله إلاّ بالحقّ لأنّ الله عزّ و جلّ يقول و مَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَبِعَرَاؤُهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا إِلَىٰ آخِرِ الْأَيَّهِ وَ قَذْفَ الْمُحْصَنَاتِ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ يَقُولُ إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَ الْأُخْرَىٰ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ وَ أَكَلَ مَالِ الْيَتِيمِ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصَّبُونَ سَاءَ عِوَابًا وَ الْفِرَارِ مِنَ الرَّحْفِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ مَنْ يُؤْلِهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبْرُهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَكَذَّبَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمَ وَ بَسَّ الْمَصِيرُ وَ أَكَلَ الرِّبَا لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَوْمُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ وَ السَّحَرِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ زِيْرَا خَدَاوَنَد عَاق وَ الْوَالِدِيْنَ رَا جَبَار وَ شَقِي وَ صَف كَرَدَه، دَر قَوْل خُود اَز زَبَان عِيْسَى مِي فَرْمَايَد: «و مرا نسبت به مادر، نیکوکار قرار داده. و جبار و شقی قرار نداده» و اَز آن جَمَلَه قَتْل نَفْس اَسْت، زِيْرَا خُود مِي فَرْمَايَد: «و آن که مؤمنی را متعمداً بکشد، جزای او جهنم است جاویدان در آن...» تا آخِر آيَه. و نِيْز قَذْف زَنان عَفِيْفَه چَرَاكَه خُود مِي فَرْمَايَد: «كسانی که زنان پاکدامن و بی خبر و مؤمن را متهم می سازند، در دنیا و آخرت از رحمت الهی بدورند و عذاب بزرگی برای آنهاست.» و خُورْدَن مَال يَتِيْم، بَه قَوْل خُود اَوْنَد:

«كسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند، تنها آتش می خورند و به زودی در شعله های آتش می سوزند». و ديگر فرار از جنگ، به قول خُود اَوْنَد: «و هرکس در آن هنگام به آنها پشت کند، مگر به خاطر جنگ دوباره، یا پیوستن به گروهی، همانا به غضب خدا گرفتار شده و جایگاه او جهنم و بدجایگاهی است.» و نِيْز خُورْدَن رِيْبَا، بَه قَوْل خُود اَوْنَد: «كسانی که ربا می خورند، برنمی خیزند، مگر مانند کسی که به خاطر مسّ شیطان دیوانه شده است.» و نِيْز سَحَر بَه قَوْل خُود اَوْنَد: «و می دانستند هرکس خریدار این متاع باشد، در آخرت بهره ای نخواهد داشت.» و نِيْز زَنان، بَه قَوْل

و الزَّناءَ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَاماً يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخَلَّدُ فِيهِ مُهَاناً إِلَّا مَنْ تَابَ وَ اليمين الغموس لأنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتُرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ الْآيَةَ وَ الغلول يقول اللَّه عزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ يَعْدُلْ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ منع الزَّكَاةِ الْمَفْرُوضَةِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَادُّوهُمَا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ وَ شهادة الزور وَ كتمان الشَّهادَةِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ الْآيَةَ وَ يَقُولُ وَ مَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَ شرب الخمر لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عدل بها عباده الأوثان وَ ترك الصَّلاةِ متعمداً أو شيئاً ممَّا فرض اللَّه عزَّ وَ جَلَّ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله قال من ترك الصَّلاةِ متعمداً من غير علة فقد برئ من ذمِّ اللَّه وَ ذمِّ رسوله وَ نقض العهد وَ قطيعه الرَّحْمَ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ.

خداوند: «هرکس چنین کند، مجازات سختی خواهد دید و عذاب او در قیامت دو برابر خواهد بود و همیشه با خواری در آن خواهد ماند؛ مگر آن که توبه کند». و دیگری قسم دروغ است، زیرا خداوند می فرماید: «آنان که پیمان به خدا و سوگند به او را به بهایی کم می فروشند، در آخرت بهره ای نخواهند داشت.» و نیز خیانت است، چراکه می فرماید: «آن که خیانت کند را در قیامت با خیانتش خواهد آورد.» و منع زکات واجب است، زیرا خدا می فرماید: «روزی که اموال در جهنم گداخته و با آنها پیشانی، پهلو و پشتهایشان داغ زده می گردد. این همان است که اندوخته بودید.» و شهادت دروغ و کتمان شهادت، زیرا خدا می فرماید: «آنان که شهادت باطل می دهند...» و نیز می فرماید: «هرکس شهادت را کتمان کند، قلبش گنهکار است.» و نوشیدن شراب، زیرا خدا آن را همسان پرستش بت قرار داده است، و ترک نماز از روی عمد یا یکی از واجبات خداوند، زیرا رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود: کسی که نماز را متعمداً بدون دلیل ترک کند، از ذمه خدا و رسولش خارج است. و نقض عهد و قطع رحم، زیرا خدا می فرماید: «بر ایشان باد لعنت و سرای بد».

قال فخرج عمرو بن عبید و له صراخ من بکائه و هو یقول هلک و اللّٰه من قال برأیه و نازعکم فی الفضل و العلم

243 33 حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا علیّ بن سلیمان الرّازی قال حدّثنا محمّد بن الحسین بن أبی الخطّاب عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر البزنطی عن أبی الحسن الرّضا علیه السّلام قال قلت کیف کان أوّل الطّیب فقال لی ما یقول من قبلکم فیہ قلت یقولون إنّ آدم لمّا هبط بأرض الهند فبکی علی الجنّه سالت دموعه فصارت عروقاً فی الأرض فصارت طیبا فقال لیس كما یقولون و لكن حواء كانت تغلّف قرونها من أطراف شجر الجنّه فلمّا هبطت إلی الأرض و بلیت بالمعصیه رأّت الحیض فأمرت بالغسل فنقضت قرونها فبعث اللّٰه عزّ و جلّ ریحا طارت به و خفضته فذرت حیث شاء اللّٰه عزّ و جلّ فمن ذلک الطّیب

راوی می گوید: عمرو بن عبید خارج شد، در حالی که صدای او به گریه و ناله بلند بود و می گفت: به خدا سوگند هلاک شد کسی که به رأی خویش صحبت کرد و با شما در فضل و علم منازعه نمود.

243 33 مرحوم والد از علی بن سلیمان رازی از محمد بن حسین بن ابی خطاب از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی روایت می کند: به امام رضا علیه السّلام عرض کردم: اولین عطر چگونه به وجود آمد؟ فرمود: از سوی شما چه می گویند؟ عرض کردم: می گویند: چون آدم به زمین هند فرود آمد، به خاطر بهشت گریست. پس اشک او در زمین ریشه کرد و عطر شد. حضرت فرمود: چنین نیست، بلکه حواء، موهای خویش را با برگ های بهشتی می بست. چون به زمین آمده به معصیت مبتلا شد، حیض گردید. پس به غسل امر شد. چون موها را گشود، خداوند عزّ و جل بادی فرستاد، آن ها را حرکت داد و پراکند و در هر کجا که خدا فرمان داده بود، قرار داد و از آن جا عطر به وجود آمد.

244 34 حدّثنا محمّد بن أحمد بن السّنانی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا محمّد بن أبی عبد اللّٰه الكوفیّ قال حدّثنا سهل بن زیاد الآدمیّ عن عبد العظیم بن عبد اللّٰه الحسنیّ قال حدّثنی علیّ بن محمّد العسکریّ عن أبیه محمّد بن علیّ عن أبیه الرّضا عن أبیه موسی بن جعفر عن أبیه علیهم السّلام قال یکره للرجل أن یجامع فی أوّل لیلہ من الشّهر و فی وسطه و فی آخره فإنّه من فعل ذلك خرج الولد مجنوناً ألا ترى أنّ المجنون أكثر ما یصرع فی أوّل الشّهر و وسطه و آخره و قال علیہ السّلام من تزوّج و القمر فی العقرب لم یر الحسنی و قال علیہ السّلام من تزوّج فی محاق الشّهر فلیسلّم لسقط الولد

245 35 حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا أحمد بن إدريس قال حدّثنا محمّد بن أحمد بن یحیی بن عمران الأشعریّ عن محمّد بن عیسی بن عبید رفعه إلى أبی الحسن 244 34 محمّد بن احمد سنانی گوید: محمّد بن ابی عبد اللّٰه کوفی گفت حدیث کرد برای ما سهل بن زیاد آدمی: از عبد العظیم بن عبد اللّٰه حسنی روایت کرده که گفت: روایت کرد برای ما علی بن محمّد عسکری از پدرش محمّد بن علی از پدرش علی بن موسی الرضا از پدرش موسی بن جعفر از پدرش علیهم السّلام که فرمود:

مکروه است که مرد مجامعت کند در شب اوّل ماه و در وسط ماه و آخر آن؛ زیرا که هر که این کار کند فرزند مجنون برآید. نمی بینی که مجنون غالباً در اوّل ماه و وسط و آخر آن مصروع گردد. و فرمود: هر که زن خواهد در حالی که قمر در عقرب باشد خوبی نبیند و هر که زن خواهد در محاق ماه باید تن در دهد به ساقط شدن فرزند.

245 35 پدرم از احمد بن ادريس گوید: روایت کرد برای ما محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از محمّد بن عیسی بن عبید که گفت: امام رضا علیه السّلام فرمود:

چون بنده دزدی کند، خدا کار او را مستور دارد

الرّضا عليه السّلام أنّه قال لا يزال العبد يسرق حتّى إذا استوفى ثمن ديه يده أظهره الله عليه.

36 246 حدّثنا أبى رضى الله عنه قال حدّثنا القاسم بن محمّد بن على بن إبراهيم النّهاوندى عن صالح بن راهويه عن أبى حيّون مولى الرّضا عليه السّلام قال نزل جبرئيل على النّبىّ صلّى الله عليه وآله فقال يا محمّد إنّ ربك يقربك السّلام ويقول إنّ الأبكار من النّساء بمنزله الثّمرة على الشّجر فإذا أئبغ الثّمرة فلا دواء له إلاّ اجتنأوه وإلاّ أفسدته الشّمس وغيّرت الرّيح وإنّ الأبكار إذا أدركن ما يدركن النّساء فلا دواء لهنّ إلاّ البعول وإلاّ لم يؤمن عليهنّ الفتنه فصعد رسول الله صلّى الله عليه وآله المنبر فخطب النّاس ثمّ أعلمهم ما أمرهم الله به فقالوا ممّن يا رسول الله فقال من الأكفاء فقالوا ومن الأكفاء فقال المؤمنون بعضهم أكفاء بعض ثمّ لم ينزل حتّى زوّج ضباعه بنت زبير بن عبد المطلب لمقداد بن أسود ثمّ قال أيّها النّاس إنّما زوّجت ابنة عمّى المقداد ليتضع النّكاح

آن قدر که بهای دست خود را تمام کند پس خدای عزّ و جل او را گرفتار سازد تا دستش بیرند.

36 246 پدرم از قاسم بن محمد بن علی بن ابراهیم نهاوندی از صالح بن راهویه از ابی حیّون مولای امام رضا علیه السّلام روایت کرده: امام رضا علیه السّلام فرمود:

جبرئیل علیه السّلام بر نبی صلّى الله عليه وآله فرود آمد و گفت: یا محمد! رب تو، تو را سلام می رساند و می گوید: زنان باکره به منزله میوه هستند بر درخت، هرگاه میوه رسید علاجی نیست مگر چیدن آن و اگر نه آفتاب آن را فاسد می گرداند و تغیر می دهد و دختران چون به حد زنی رسیدند دوایی نیست ایشان را مگر شوهر وگرنه از فتنه ایمن نباشند. پس بر منبر رفت برای مردم خطبه خواند و بعد از آن ایشان را اعلام نمود به آن چه خدای عزّ و جل ایشان را امر کرده بود. گفتند: دختران را به چه کس بدهیم؟ فرمود: به هم کفوشان و کسی که مناسب ایشان باشد. گفتند: هم کفو کیست؟ فرمود: مؤمنان کفو یکدیگرند و فرود نیامد از منبر تا ضباعه دختر زبیر بن عبد المطلب را به مقداد بن الاسود تزویج نمود.

بعد از آن فرمود: ای مردمان من دختر عمّ خود را به مقداد تزویج نمودم تا نکاح برای شما آسان گردد.

247 37 حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا عبد اللّٰه بن جعفر الحمیری عن الرّیان بن الصّلت قال جاء قوم بخراسان إلى الرّضا علیه السّلام فقالوا إنّ قوما من أهل بیتک يتعاطون أمورا قبیحه فلو نهیتهم عنها فقال لا أفعل فقیل و لم قال لأنّی سمعت أبی يقول التّصحیحہ خشنه

248 38 حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن أبیه عن أبی حیّون مولى الرّضا علیه السّلام قال من ردّ متشابه القرآن إلى محکمہ هدی إلى صراط مستقیم ثمّ قال إنّ فی أخبارنا متشابهها کمتشابه القرآن و محکما کمحکم القرآن فردّوا متشابهها إلى محکمها و لا تتّبعا متشابهها دون محکمها فتضلّوا

249 39 حدّثنا محمّد بن ابراهیم بن إسحاق الطّالقانی قال حدّثنا أحمد بن محمّد بن 247 37 پدرم از عبد اللّٰه بن جعفر حمیری گوید:

ریان بن الصّلت گفت: قومی به خراسان نزد امام رضا علیه السّلام آمده و گفتند: قومی از اهل بیت کارهای ناخوش می کنند، اگر ایشان را از آن نهی کنی به موقع باشد. فرمود: نهی نمی کنم.

گفتند: چرا؟ فرمود: از پدرم شنیدم که فرمود:

نصیحت ناخوشایند است.

248 38 پدرم از علی بن ابراهیم از پدرش از ابی حیّون مولای امام رضا علیه السّلام گوید: امام رضا علیه السّلام فرمود: هر که بازگرداند متشابه قرآن را به محکم آن، راه یافته است به صراط مستقیم. سپس فرمود: در خبرهای ما متشابه هست همچو متشابه قرآن، و محکم هست همچو محکم قرآن، پس بازگردانید متشابه آن ها را به محکم آن ها، نه آن که متابعت کنید متشابه آن ها را بدون بازگرداندن به محکم را، پس گمراه گردید.

249 39 محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی گوید:

روایت کرد برای ما احمد بن محمّد بن سعید

سعيد الهمداني عن علي بن الحسن بن علي بن فضال عن أبيه عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام قال من صام أول يوم من رجب رغبه في ثواب الله عز وجل وحببت له الجنة و من صام يوما في وسطه شفع في مثل ربيعته و مضر و من صام في آخره جعله الله عز وجل من ملوك الجنة و شفعه في أبيه و أمه و ابنه و ابنته و أخته و أخيه و عمه و عمته و خاله و خالته و معارفه و جيرانه و إن كان فيهم مستوجبا للثأر

250 40 حدثنا محمد بن القاسم المعروف بأبي الحسن المفسر الجرجاني رضي الله عنه قال حدثنا يوسف بن محمد بن زياد و علي بن محمد بن سيار عن أبيهما عن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عن آبائه عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله [لأصحابه] لبعض أصحابه ذات يوم يا عبد الله أحب في الله و أبغض في الله و وال في الله و عاد في الله فإنه از علي بن حسن بن علي بن فضل از پدرش که گفت: امام رضا عليه السلام فرمود: هر که روزه دارد روز اول ماه رجب را از روی رغبت در ثواب خداوند، واجب کند برای او جنت و هر که روزه دارد روزی از اواسط ماه رجب را، شفاعت او قبول شود در قومی به شمار قبيله ربيعته و مضر، هر که روزه دارد روزی از آخر رجب را، خداوند او را از ملوک جنت گرداند و شفاعت او قبول کند درباره مادر، پدر، پسر، برادر، خواهر، عمو، عمه، دایی و خاله اش و آشنایان و همسایگانش، هر چند بعضی از ایشان مستوجب آتش باشند.

250 40 محمد بن قاسم معروف به ابی الحسن مفسر جرجانی گوید: روایت کرد برای ما یوسف بن محمد بن زیاد از علی بن محمد بن سیار از پدرانشان از حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب از آباء گرامیش علیهم السلام که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی به بعضی از اصحاب فرمود: یا عبد الله دوست دار در راه خدا و دشمن دار در راه خدا، موالات کن در راه خدا و معادات کن در راه خدا؛ زیرا به

لا تتال ولايه الله إلا بذلك ولا يجد رجل طعم الإيمان وإن كثرت صلاته وصيامه حتى يكون كذلك وقد صارت مواخاه الناس يومكم هذا أكثرها في الدنيا عليها يتوادون وعليها يتباغضون وذلك لا يغني عنهم من الله شيئا فقال له وكيف لي أن أعلم أنني قد واليت وعاديت في الله عز وجل ومن ولي الله حتى أوليه ومن عدوه حتى أعاديه فأشار رسول الله إلى علي عليه السلام فقال أ ترى هذا فقال بلى قال ولي هذا ولي الله فواله و عدو هذا عدو الله فعاده و وال ولي هذا و لو أنه قاتل أبيك و ولدك و عاد عدو هذا و لو أنه أبوك و ولدك

41 251 حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق رضي الله عنه قال حدثنا أحمد بن محمد الهمداني قال أخبرنا علي بن الحسن بن علي بن فضال عن أبيه قال سمعت علي بن موسى الرضا عليه السلام يقول من استغفر الله تبارك و تعالی في شعبان سبعين مره غفر الله له ذنوبه و لو كانت مثل عدد النجوم

ولایت خدا جز به این طریق نتوان رسید و مرد طعم ایمان در نیابد هر چند نماز و روزه اش بسیار بود تا چنین نباشد و امروز اکثر برادری های مردم در امر دنیا است، بر سر دنیا با هم دوست و دشمن می شوند و این دوستی و دشمنی ایشان را از جانب خدا سودی نمی رساند. صحابی گفت: من چگونه بدانم که موالات و یا معادات من در راه خداست و چه دانم ولی خدا کیست تا با او موالات کنم و دشمن خدا کیست تا با او معادات کنم؟ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره کرد به علی بن ابی طالب علیه السلام و فرمود: این را می بینی. گفتم: بلی، فرمود: ولی این، ولی خداست پس با او موالات کن و دشمن این، دشمن خداست، پس با او معادات کن و دوست دار ولی این را، هر چند او قاتل پدر و فرزندت باشد و دشمن دار عدوی این را اگر چه پدر و فرزندت باشد.

41 251 محمد بن ابراهیم بن اسحاق گوید: روایت کرد برای ما احمد بن محمد همدانی که گفت:

خبر داد ما را علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش که گفت: شنیدم علی بن موسی الرضا علیه السلام می فرمود: هر که استغفار کند در ماه شعبان هفتاد بار، خداوند گناهان او را بیامرزد هر چند به عدد ستارگان باشد.

252 42 حدّثنا حمزه بن محمّد بن أحمد بن جعفر بن محمّد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السّلام بقمّ فی رجب سنه تسع و ثلاثین و ثلاثمائه قال أخبرنا علی بن ابراهیم بن هاشم سنه سبع و ثلاثمائه عن أبیه عن علی بن معبد عن الحسین بن خالد عن أبی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السّلام عن أبیه عن آباءه عن علی علیه السّلام قال قال رسول الله صلّى الله عليه وآله من أحبّ أن یركب سفینه التّجاه و یستمسک بالعرّوه الوثقی و یعتصم بحبل الله المتین فلیوال علیّا بعدی و لیعاد عدوّه و لیأتّم بالأئمّه الهداه من ولده فإنهم خلفائی و أوصیائی و حجج الله علی الخلق بعدی و سادّه أمّتی و قاده الأتقیاء إلی الجنّه حزبههم حزبی و حزبی حزب الله عزّ و جلّ و حزب أعدائهم حزب الشّیطان

253 43 حدّثنا محمّد بن موسی بن المتوکل رضی الله عنه قال حدّثنا علی بن الحسین 252 42 حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام به سال 339 در قم گوید: خبر داد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش که گفت: امام رضا علیه السّلام از پدرانش نقل فرمود که رسول خدا صلّى الله علیه و آله فرمود: هرکس دوست دارد بر سفینه نجات سوار گردد و چنگ به عروه الوثقی زند و اعتصام به حبل المتین نماید، پس باید دوستدار باشد علی علیه السّلام را بعد از من، دشمن دارد دشمن او را و باید اقتدا به امامان راهنما نماید از فرزندان او که ایشان خلفا و اوصیای من و حجّت های خدا هستند بر خلق بعد از من، و بزرگان امّت من هستند و پیشوایان متّقیان هستند به بهشت، حزب ایشان حزب من است و گروه من گروه خداوند عزّ و جلّ و گروه دشمنان ایشان گروه شیطانند.

253 43 محمد بن موسی بن متوکل گوید: روایت کرد برای ما علی بن حسین سعدآبادی از

عزّ و جلّ و من الاستغفار و الدّعاء فإنّ أبی علیه السّلام کان یقول الدّعاء فیها مستجاب قلت له إنّ النّاس یقولون إنّها لیله الصّکاک فقال
تلك لیله القدر فی شهر رمضان

255 45 و بهذا الإسناد عن أبی الحسن الرّضا علیه السّلام عن أبیه عن آباءه عن علیّ علیهم السّلام قال قال رسول الله صلّی الله علیه و آله
إنّ شهر رمضان شهر عظیم یضاعف الله فیهِ الحسنات و یمحو فیهِ السيّئات و یرفع فیهِ الدّرجات من تصدّق فی هذا الشّهر بصدقه غفر الله
له و من أحسن فیهِ إلى ما ملکت یمینه غفر الله له و من حسن فیهِ خلقه غفر الله له و من كظم فیهِ غیظه غفر الله له و من وصل فیهِ رحمه غفر
الله له. ثمّ قال علیه السّلام إنّ شهرکم هذا لیس كالشّهور إنّه إذا أقبل إليکم أقبل بالبرکه و الرّحمه و إذا أدبر عنکم أدبر بغفران الذّنوب هذا
شهر الحسنات فیهِ مضاعفه و أعمال الخیر فیهِ مقبوله من صلّی منکم فی هذا الشّهر لله عزّ و جلّ رکعتین يتطوّع بهما غفر الله له ثمّ قال علیه
السّلام إنّ الشّقیّ حقّ الشّقیّ من خرج عنه هذا زیرا پدرم می فرمود: دعا در آن شب اجابت می شود، عرض کردم می گویند: آن شب، شب
صکاک است، فرمود: شب صکاک، شب قدر در ماه رمضان است.

255 45 امام رضا علیه السّلام از آباء گرامیش از علی بن ابی طالب علیهم السّلام نقل می فرماید: رسول خدا صلّی الله علیه و آله
فرمود: ماه رمضان ماهی بزرگ است، خدای عزّ و جلّ در این ماه حسنات را مضاعف و سیئات را محو و درجات را رفیع می کند، در این
ماه هرکس چیزی تصدّق کند و به مملوک خود نیکی کند خدا او را بیامرزد و هرکه نیک سازد خلق خود را و فروخورد خشم خود را خدا او
را بیامرزد، هرکه صله کند در آن، رحم خود را خدای او را بیامرزد.

سپس فرمود: این ماه شما نه همچو سایر ماه هاست، چون روی می آورد با برکت و رحمت می آید و چون پشت می کند باز می گردد از
شما با غفران گناهان شما، این ماه است که حسنات در او مضاعف و اعمال خیر در او مقبول است. هرکه در این ماه دو رکعت نماز نافله
گزارد خدای عزّ و جلّ گناهان او را بیامرزد. سپس فرمود: شقیّ واقعی، کسی است که این ماه تمام شود و گناهانش

الشَّهْرَ وَلَمْ يَغْفِرْ ذَنْبَهُ فَيُخْسِرُ حِينَ يَفُوزُ الْمُحْسِنُونَ بِجَوَائِزِ الرَّبِّ الْكَرِيمِ

256 46 حَدَّثَنَا حَمْزَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمِ بْنِ سَبْعٍ وَثَلَاثُمِائَةٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَخِي وَوَزِيرِي وَصَاحِبُ لَوَائِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَنْتَ صَاحِبُ حَوْضِي مِنْ أَحَبِّكَ أَحَبَّنِي وَمِنْ أَبْغَضِكَ أَبْغَضَنِي

257 47 حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ وَمُحَمَّدُ بْنُ بَكْرَانَ النَّقَّاشُ وَمُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ تَذَكُّرٍ مَصَابِنَا فَبِكِي أَمْرِيذِهِ نَشُودُ، پَسِ زِيَانِ كَارِ مَانَدِ وَقْتِي كِه نِيكوكَارَانِ فِيرُوزِي مِي يَابَنْدِ بِه جَوَائِزِ پَرُورْدِگَارِ.

256 46 حَمْزَةُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ كَوَيْدُ: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمِ بْنِ سَالِ 309 كَقْتِ: رَوَايَتُ كَرْدِ پِدْرَمِ اَزِ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدِ اَزِ حُسَيْنِ بْنِ خَالِدِ اَزِ اِمَامِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ اَزِ پِدْرَشِ اَزِ پِدْرَانِشِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اَزِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كِه فَرَمُودُ:

رَسُولُ خِذَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَمُودُ: يَا عَلِيُّ تُو بَرَادَرِ مَن وَوَزِيرِ مَن وَصَاحِبِ لَوَاءِ مَن هَسْتِي دَرِ دُنْيَا وَآخِرَتِ، وَتُو صَاحِبِ حَوْضِ مَن هَسْتِي. هِرَكِه تُو رَا دُوسْتِ دَارِدِ مَرَا دُوسْتِ دَاشْتِه وَهِرَكِه تُو رَا دَشْمَنِ دَارِدِ مَرَا دَشْمَنِ دَاشْتِه اَسْتِ.

257 47 أَحْمَدُ بْنُ حَسَنِ بْنِ قَطَّانٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ بَكْرَانَ وَمُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ طَالِقَانِي كَوَيْدُ:

رَوَايَتُ كَرْدِ بَرَايِ مَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ الْهَمْدَانِي كِه كَقْتِ: عَلِيُّ بْنُ حَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالِ اَزِ پِدْرَشِ نَقْلِ مِي كَنْدُ: اِمَامِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُودُ:

هِرَكِه يَادِ كَنْدِ مِصِيْبِتِ هَايِ مَا رَا پَسِ بَغْرِيْدِ

وَأبكى لم تبك عينه يوم تبكى العيون و من جلس مجلسا يحيا فيه أمرنا لم يمت قلبه يوم تموت القلب

258 48 قال وقال الرضا عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ إن أحسنتم أحسنتم لأنفسكم وإن أسأتم فلها قال عليه السلام إن أحسنتم أحسنتم لأنفسكم وإن أسأتم فلها ربّ يغفر لها

259 49 قال وقال الرضا عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ فأصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ قال العفو من غير عتاب

260 50 قال وقال الرضا عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا قال عليه السلام خوفا للمسافر و طمعا للمقيم

261 51 قال وقال الرضا عليه السلام من لم يقدر على ما يكفّر به ذنوبه فليكثر من الصّلاه على و مردم را بگریاند، نگرید چشمش روزی که چشم ها گریان است. و هرکه بنشیند در مجلسی که امر ما را زنده گرداند، نمیرد دلش روزی که دل ها می میرد.

258 48 امام رضا علیه السلام در قول خداوند که فرمود: «اگر نیکی کنید برای خود کرده اید و اگر بدی کنید برای خود است» فرمود: اگر نیکی کنید برای خود کرده اید و اگر بدی کنید خدایی هست که آن را می آمرزد.

259 49 امام رضا علیه السلام در قول خدا که فرمود: «به نیکی گذشت کن» فرمود: منظور عفو بی عتاب است.

260 50 امام رضا علیه السلام در قول خدا که فرمود: «او کسی است که برق را به شما می دهد که می ترسید و امیدوارید» فرمود: مسافر می ترسد و مقیم امید دارد.

261 51 امام رضا علیه السلام می فرماید: هرکس بر کفاره گناهانش قادر نباشد، پس بر محمد و آل محمد

محمّد و آله فإنّها تهديم الذّنوب هدمًا و قال الصّلاه على محمّد و آله تعدل عند الله عزّ و جلّ التّسبيح و التّهليل و التّكبير

262 52 حدّثنا محمّد بن بكر بن التّقاش و أحمد بن الحسن القطّان و محمّد بن أحمد بن إبراهيم المعاذيّ و محمّد بن إبراهيم بن إسحاق المكتّب قالوا حدّثنا أبو العباس أحمد بن محمّد بن سعيد الهمدانيّ مولى بنى هاشم قال حدّثنا عليّ بن الحسن بن عليّ بن فضّال عن أبيه عن أبي الحسن عليّ بن موسى الرّضا عليه السّلام عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه الصّادق جعفر بن محمّد عن أبيه الباقر محمّد بن عليّ عن أبيه زين العابدين عليّ بن الحسين عن أبيه سيّد الشّهداء الحسين بن عليّ عن أبيه سيّد الوصيّين أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام قال إنّ رسول الله صلّى الله عليه و آله خطبنا ذات يوم فقال أيّها النّاس إنّّه قد أقبل إليكم شهر الله بالبركه و الرّحمه و المغفره شهر هو عند الله أفضل الشّهور و أيّامه أفضل الأيّام و لياليه أفضل الليالي و ساعاته زياد صلوات بفرستد، چون گناهان را محو می کند، و فرمود: صلوات بر محمد و آل محمد در نزد خداوند عزّ و جلّ معادل تسبیح، تهلیل و تکبیر است.

262 52 محمد بن بكر بن نقاش و احمد بن حسن قطان و محمد بن احمد بن ابراهيم معاذي و محمد بن ابراهيم بن اسحاق مكتب از ابو العباس احمد بن محمد بن سعيد همداني مولاى بنى هاشم از علي بن حسن بن علي بن فضال از پدرش از امام رضا عليه السّلام از امام كاظم از امام صادق از امام باقر از امام سجاد از امام حسين از امير المؤمنين عليهم السّلام روايت می فرمايند كه ایشان فرمود: روزی رسول خدا صلّى الله عليه و آله برای ما این گونه خطبه انشاء فرمود: ای مردمان! همانا ماه خدا، همراه با برکت و رحمت و مغفرت، به شما روی آورده است ماهی كه نزد خدا برترین ماه هاست و روزهای آن پرفضل ترین ایام و شبانش پرخیرترین شبان و ساعات آن برترین ساعات.

این ماهی است كه در آن به مهمانی خدا خوانده شده اید و از اهل كرامت خدا قرار داده شده اید. نفس های شما در این ماه تسبیح،

أفضل الساعات و هو شهر دعيتم فيه إلى ضيافته الله و جعلتم فيه من أهل كرامه الله أنفاسكم فيه تسبيح و نومكم فيه عباده و عملكم فيه مقبول و دعاؤكم فيه مستجاب فاسألوا الله ربكم بنيات صادقه و قلوب طاهره أن يوفقكم لصيامه و تلاوه كتابه فإن الشقى من حرم غفران الله فى هذا الشهر العظيم و اذكروا بجوعكم و عطشكم فيه جوع يوم القيامه و عطشه و تصدقوا على فقرائكم و مساكينكم و وقروا كباركم و ارحموا صغاركم و صلوا أرحامكم و احفظوا ألسنتكم و غضبوا عما لا يحل الاستماع إليه أسماعكم و تحننوا على أيتام الناس كما يتحنن على أيتامكم و توبوا إلى الله من ذنوبكم و ارفعوا إليه أيديكم بالدعاء فى أوقات صلواتكم فإنها أفضل الساعات ينظر الله عز و جل فيها بالرحمه إلى عباده يجيبهم إذا ناجوه و يلبثهم إذا نادوه و يستجيب لهم إذا دعوه أيها الناس إن أنفوسكم مرهونه بأعمالكم ففكّوها باستغفاركم و ظهوركم ثقيله من أوزاركم فخففوها عنها بطول سجودكم و اعلموا أن الله تعالى ذكره أقسم بعزته أن خواب شما عبادت، عمل شما مقبول و دعای شما مستجاب است. پس پروردگار خویش را با نیت های صادقانه و قلوب پاکیزه بخوانید تا شما را برای برپایی روزه اش و تلاوت کتابش موفق بدارد.

همانا آن که از غفران خدا در این ماه محروم شود، بدبخت است. با گرسنگی و تشنگی خویش، گرسنگی و تشنگی قیامت را یاد کنید و به فقرا و مساکین صدقه بدهید، بزرگانان را احترام کنید و کودکان را ترحم، صلۀ رحم به جای آورید و زیانتان را حفظ کنید. و گوشتان را از آن چه شنیدن آن حرام است، نگه دارید. یتیمان مردم را مهربان باشید، چنان چه با یتیمان شما مهربانی می کنند و به سوی خدا از گناهان خویش توبه کنید و دست هایتان را برای دعا در اوقات نماز بالا ببرید، چراکه آن اوقات بهترین ساعت هایی است که خدای عز و جل در آن به نظر رحمت به بندگانش می نگرد.

چون او را صدا زدند، پاسخ می دهد و ندای ایشان را لبیک می گوید و دعای ایشان را مستجاب می سازد. ای مردم! جان های شما در گرو اعمال شماست، پس آن را به استغفار آزاد کنید و پشت های شما از گناه سنگین شده است، پس آن را به طول سجده

لا يعدّب المصلّين و السّاجدين و أن لا يروّعهم بالنّار يوم يقوم النّاس لربّ العالمين أيّها النّاس من فطر منكم صائما مؤمنا في هذا الشّهر كان له بذلك عند الله عزّ و جلّ عتق رقبة و مغفره لما مضى من ذنوبه فليل له يا رسول الله ليس كلّنا يقدر على ذلك.

فقال صلّى الله عليه و آله اتّقوا النّار و لو بشقّ تمره اتّقوا النّار و لو بشربه من ماء أيّها النّاس من حسن منكم في هذا الشّهر خلقه كان له جوازا على الصّراط يوم تزلّ فيه الأقدام و من خفف في هذا الشّهر عمّا ملكت يمينه خفف الله عليه حسابه و من كفّ فيه شرّه [كفف] كفّ الله عنه غضبه يوم يلقاه و من أكرم فيه يتيما أكرمه الله يوم يلقاه و من وصل فيه رحمه وصله الله برحمته يوم يلقاه و من قطع فيه رحمه قطع الله عنه رحمته يوم يلقاه و من تطوّع فيه بصلاه كتب الله له براءه من النّار و من أدّى فيه فرضا كان له ثواب من أدّى سبعين فريضة فيما سواه من الشّهور و من أكثر فيه من الصّلاه علىّ ثقل الله ميزانه يوم تخفّ الموازين و من تلا فيه آيه من القرآن كان سبب سائده و بدانيد كه خدای تبارک و تعالی به عزت خودش سوگند خورده است که نمازگزاران و ساجدین را عذاب نکند و در روزی که مردم نزد رب العالمین حاضر می شوند، به آتش نترسانند. ای مردم! همانا آن که روزه دار مؤمنی را در این ماه افطار دهد، نزد خدا چون آزادی برده ای است و مغفرت گناهان گذشته اوست. عرض کردند: ای رسول خدا! همه ما را توان این نیست. فرمود: از آتش بترسید ولو به نیمه خرما! از آتش بترسید ولو به جرعه ای آب! ای مردم! آنکه در این ماه خلق خویش را نکو کند، جواز عبور بر صراط خواهد یافت، روزی که قدم ها بر آن می لرزد! هرکه در این ماه بر بندگانش تخفیف دهد، خدا حساب او را تخفیف خواهد داد. هرکه شر خودش را کم کند، خدا غضبش را از او کم خواهد کرد. هرکه یتیمی را اکرام کند، خدا در روزی که او را خواهد دید، اکرامش خواهد نمود. هرکه صلّه رحم کند، خدا رحمتش را در روز قیامت وصل و هرکه قطع رحم کند، خدا رحمتش را از او قطع خواهد کرد. آن که نماز مستحبی اقامه کند، خداوند بر او براءت از آتش را خواهد نوشت و هرکه فريضة ای به جای آورد، خدا ثواب هفتاد فريضة خارج از این ماه را به وی خواهد داد. آن که در این ماه صلوات بر من را فزون کند،

له مثل أجر من ختم القرآن في غيره من الشهر هور أيها الناس إن أبواب الجنان في هذا الشهر مفتحة فاسألوا ربكم أن لا يغلقها عليكم و أبواب التيران مغلقه فاسألوا ربكم أن لا يفتحها عليكم و الشياطين مغلوله فاسألوا ربكم أن لا يسلطها عليكم.

قال أمير المؤمنين عليه السلام فقلت يا رسول الله ما أفضل الأعمال في هذا الشهر فقال يا أبا الحسن أفضل الأعمال في هذا الشهر الورع عن محارم الله عز و جل ثم بكى فقلت يا رسول الله ما يبكيك فقال يا علي أبكى لما يستحل منك في هذا الشهر كأتى بك و أنت تصلى لربك و قد انبعث أشقى الأولين و الآخرين شقيق عاقر ناقه ثمود فضربك ضربه على قرنك فخصب منها لحيتك.

قال أمير المؤمنين عليه السلام فقلت يا رسول الله و ذلك في سلامه من ديني فقال صلى الله عليه و آله في سلامه من دينك ثم قال يا علي من قتلك فقد قتلني و من أبغضك فقد أبغضني و من سبك فقد سبني لأنك مني كنفسى روحك من روحى و طينتك من خدا ميزان او را در روزى كه ميزان ها سبک است، سنگین خواهد كرد. و آن كه آیه ای بخواند، چون كسى خواهد بود كه ختم قرآن را در غير این ماه به انجام رسانده. ای مردم! درهای بهشت در این ماه باز است، از خدا بخواهید كه آن را بر شما نبندد و درهای جهنم بسته، از خدایتان بخواهید كه آن را بر شما نگشاید. شیاطین در این ماه بسته اند، از خدا بخواهید كه ایشان را بر شما مسلط نکند.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: من ایستادم و پرسیدم: ای رسول خدا! چه عملی نزد خدا در این ماه برتر است. فرمود: ای ابا الحسن! همانا دوری از محرمات خدا در این ماه افضل است. سپس حضرت گریست! عرض كردم: چه شما را به گریه انداخته؟ فرمود: ای علی! به خاطر آن چه در این ماه بر تو روا می دارند، می گریم. گویا می بینم تو را، در حالی كه برای خدا نماز می گزاری و شقی ترین اولین و آخرین آدمیان، چونان عاقر ناقه ثمود! بر سر تو ضربه ای می زند و محاسن تو را از خونت خضاب می کند! امیر المؤمنین می گوید: عرض كردم، آیا در آن حال بر سلامت دین هستم؟ فرمود: آری در سلامت دین هستی! سپس فرمود: ای علی! آن كه تو را بکشد، مرا كشته، آن كه تو را به خشم آورد، مرا غضبناك ساخته، آن كه تو را سب کند، مرا سب

طینتی إنّ الله تبارک و تعالی خلقنی و ایّاک و اصطفانی و ایّاک و اختارنی للتّبوّه و اختارک للإمامه فمن أنکر إمامتک فقد أنکر نبوّتی یا علیّ
أنت وصیّی و أبو ولدی و زوج ابنتی و خلیفتی علیّ أمتی فی حیاتی و بعد موتی أمرک امری و نهیک نهیّی أقسم بالذی بعثنی بالتّبوّه و جعلنی
خیر البریّه إنّک لحبّه الله علی خلقه و أمینه علی سرّه و خلیفته علی عباده

263 53 حدّثنا محمّد بن القاسم المفسّر رضی الله عنه قال حدّثنا أحمد بن الحسن الحسینی عن الحسن بن علیّ عن أبیه علیّ بن محمّد
عن أبیه محمّد بن علیّ عن أبیه الرضا علیّ بن موسی عن موسی بن جعفر عن أبیه جعفر بن محمّد عن أبیه محمّد بن علیّ عن أبیه علیّ بن
الحسین بن علیّ علیهم السّلام قال قال امیر المؤمنین علیه السّلام کم من غافل ینسج ثوبا لیلبسه و إنّما هو کفنه و ینی بیتا لیسکنه و إنّما هو
موضع قبره

کرده، چراکه تو مانند جان منی، روح تو از روح من و گل تو از گل من است. همانا خدا من و تو را باهم آفرید و من و تو را باهم برگزید، مرا
برای نبوّت و تو را برای امامت اختیار کرد. آن که امامت تو را انکار کند، نبوّت مرا انکار کرده است. ای علی! تو وصی من، پدر
فرزند من، همسر دختر من و خلیفه من بر امت در حیات و بعد از ممات منی، امر و نهی تو امر و نهی من است. قسم به آن که مرا برای نبوت
برگزید و افضل خلایق قرار داد، تو حجت خدا بر خلق او و امین خدا بر اسرار او و خلیفه خدا بر بندگان او هستی!

263 53 محمد بن قاسم مفسّر از احمد بن حسن حسینی از امام حسن علیه السّلام از امام هادی علیه السّلام از امام جواد علیه السّلام از
امام رضا علیه السّلام از امام کاظم علیه السّلام از امام صادق علیه السّلام از امام باقر علیه السّلام از امام سجّاد علیه السّلام از امیر
المؤمنین علیه السّلام روایت می کنند که آن جناب فرمود:

چه بسیار غافلی که جامه می بافد و آن کفن او قرار می گیرد و خانه می سازد و آن قبر او خواهد شد.

264 54 و بهذا الإسناد قال قيل لأمير المؤمنين ما الاستعداد للموت قال أداء الفرائض و اجتناب المحارم و الاشتغال على المكارم ثم لا يبالي أن وقع على الموت أو وقع عليه و الله لا يبالي ابن أبي طالب أن وقع على الموت أو الموت وقع عليه

265 55 و بهذا الإسناد قال قال أمير المؤمنين عليه السلام في بعض خطبته أيها الناس ألا إن الدنيا دار فناء و الآخرة دار بقاء فخذوا من ممرکم لمقرکم و لا تهتكوا أستارکم عند ما لا تخفى عليه أسرارکم و أخرجوا من الدنيا قلوبکم من قبل أن تخرج منها أبدانکم ففي الدنيا حیات و للآخرة خلقتم إنما الدنيا كالسّم يأكله من لا يعرفه إن العبد إذا مات قالت الملائكة ما قدم و قال الناس ما أحرر فقدّموا فضلا یکن لکم و لا تؤخّروا کیلا یكون حسره علیکم فإنّ المحروم من حرم خیر ماله و المغبوط من ثقل بالصّدقات و الخیرات موازینه و 264 54 و نیز به ایشان عرض کردند: آمادگی برای مرگ چیست؟ فرمود: ادای واجبات، اجتناب از محرمات و دربرگرفتن نیکی ها. پس از آن مهم نیست که شخص بر مرگ بیفتد یا مرگ بر وی.

به خدا سوگند که فرزند ابی طالب را نگرانی نیست که بر مرگ فروافتد یا مرگ او را در بر گیرد.

265 55 و نیز نقل شده که حضرت فرمود: ای مردم! دنیا خانه فنا و آخرت خانه بقاست، از جاده خود برای خانه خود توشه بردارید و نزد کسی که رازی نزد او پنهان نیست، پرده دری نکنید. قلوب خود را از دنیا خارج کنید، پیش از آن که بدن های شما از آن خارج شود. زندگی شما در دنیاست، لیکن برای آخرت آفریده شده اید. دنیا چون سمی است که کسی که نشناسدش، آن را می خورد. چون بنده ای مرد، فرشتگان گویند: چه فرستاد و مردمان گویند: چه باز گذاشت؟! نیکی از پیش فرستید که برای شما بماند و اموال باقی نگذارید که حسرتی برای شما باشد. همانا محروم آن است که از خیر مالش محروم شود و نافع آن است که میزان خویش را با صدقات و

266 56 حدثنا محمد بن بكران النقاش في مسجد الكوفة و محمد بن إبراهيم بن إسحاق المكتب رضى الله عنه بالرى قال حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد الهمداني مولى بني هاشم قال حدثنا علي بن الحسن بن علي بن فضال عن أبيه عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام قال من ترك السعي في حوائج يوم عاشوراء قضى الله له حوائج الدنيا والآخرة و من كان يوم عاشوراء يوم مصيبته و حزنه و بكائه جعل الله عز و جل يوم القيامة يوم فرحه و سروره و قرّت بنا في الجنان عينه و من سمى يوم عاشوراء يوم بركة و ادّخر فيه لمنزله شيئا لم يبارك له فيما ادّخر و حشر يوم القيامة مع يزيد و عبيد الله بن زياد و عمر بن سعد لعنهم الله تعالى إلى أسفل دركه من النار

خيرات سنگين کند و جایگاه خود را در بهشت به آن آماده سازد و راه خود در صراط را بدان نیکو کند.

266 56 محمد بن بكران نقاش در مسجد کوفه و محمد بن ابراهيم بن اسحاق مکتب در ری از احمد بن محمد بن سعيد همدانی مولای بنی هاشم از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش از امام رضا علیه السلام روایت کردند که فرمود:

آن که تلاش در جهت حوایج خویش را در روز عاشورا ترک کند، خدا حوایج دنیا و آخرت او را برآورد و آن که عاشورا را روز غم و اندوه و گریه خویش قرار دهد، خدا روز قیامت را روز شادی و خوشی او قرار می دهد و چشم او به ما در بهشت روشن می شود و آن که روز عاشورا را روز برکت قرار دهد و برای خانه اش از ساز و برگ چیزی تهیه کند، خدا آن را برای او مبارک نخواهد کرد و روز قیامت با یزید و عبيد الله بن زياد و عمر بن سعد در پایین ترین درکات جهنم محشور خواهد شد، لعنت الله عليهم.

267 57 حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ شَيْبٍ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَوَّلِ يَوْمٍ مِنَ الْمُحَرَّمِ فَقَالَ يَا ابْنَ شَيْبٍ أَصَائِمُ أَنْتَ قُلْتَ لَا فَقَالَ إِنَّ هَذَا الْيَوْمَ هُوَ الْيَوْمَ الَّذِي دَعَا فِيهِ زَكْرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.

فَقَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ فَاسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ وَآمَرَ الْمَلَائِكَةَ فَنَادَتْ زَكْرِيَّا وَهُوَ قَائِمٌ يَصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى فَمَنْ صَامَ هَذَا الْيَوْمَ ثُمَّ دَعَا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ كَمَا اسْتَجَابَ اللَّهُ لَزَكْرِيَّا.

ثُمَّ قَالَ يَا ابْنَ شَيْبٍ إِنَّ الْمُحَرَّمُ هُوَ الشَّهْرُ الَّذِي كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يَحْرَمُونَ فِيهِ الظُّلْمَ وَالْقِتَالَ لِحُرْمَتِهِ فَمَا عَرَفْتَ هَذِهِ الْأُمَّةَ حُرْمَةَ شَهْرِهَا وَ لَا حُرْمَةَ نَبِيِّهَا لَقَدْ قَتَلُوا فِي هَذَا الشَّهْرِ ذُرِّيَّتَهُ وَ سَبَوْا نِسَاءَهُ وَ انْتَهَبُوا ثَقْلَهُ فَلَا غُفْرَانَ لَهُمْ ذَلِكَ أَبَدًا يَا ابْنَ شَيْبٍ إِنْ كُنْتَ بَاكِيًا لِشَيْءٍ فَأَبِكْ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ 267 57 مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ أَنَّ زَكْرِيَّا بْنَ شَيْبٍ رَوَيْتَ كَرْدَةَ كَمَا كُنْتَ رَوَيْتَ: رَوْزِ أَوَّلِ مُحَرَّمٍ بِهَ نَزْدِ أَمَامِ رَضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مُشْرَفٌ شَدَمَ. فَرَمُودُ: أَيِ ابْنِ شَيْبٍ! أَيَا رَوْزِ أَي؟! عَرَضَ كَرْدَمَ: خَيْرًا فَرَمُودَ: أَمْرُوزِ رَوْزِي أَسْتُ كَمَا زَكْرِيَّا دَعَا كَرْدَ: «خُدَايَا بِهَ مِنْ أَزْ نَزْدِ خُودِ ذَرِيَّةِ أَيِ پَاكِ بَخْشِ كَمَا تُو شَنُونَدَةُ دَعَا هَسْتِي» پَسْ خُدَا دَعَايِ أَوْ رَا مُسْتَجَابَ فَرَمُودَ وَ فَرَشْتِگَانِ رَا أَمْرُ كَرْدَ، پَسْ «أَوْ رَا دَرِ مُحْرَابِ نَدَا فَرَمُودَ، دَرِ حَالِي كَمَا أَيْسْتَادَهُ مُشْغُولَ نَمَازِ بُوَدَ: خُدَا تُو رَا بِهَ يَحْيَى بَشَارَتِ مِي دَهْدَ.» پَسْ هَرَكَةُ دَرِ أَيْنِ رَوْزِ رَوْزِ بَغِيرِدَ، سِپَسْ خُدَا رَا بِخَوَانَدَ أَوْ رَا اسْتَجَابَتِ كُنْدَ، چَنَانِ چَهَ زَكْرِيَّا رَا اسْتَجَابَتِ فَرَمُودَ.

سپس حضرت فرمود: ای ابن شیب! همانا محرم ماهی است که اهل جاهلیت در آن ظلم و کشتار را حرام می دانستند. لکن این امت حرمت آن را نشناخت و حرمت پیامبرش را نگاه نداشت و در این ماه ذریه پیامبرش را کشتند و زنانش را اسیر و اموالش را غارت کردند. خداوند هرگز ایشان را نیامرزد. ای ابن شیب! اگر اهل گریستن هستی، بر حسین بن علی بن ابی طالب گریه کن، همانا او ذبح شد، چون قوچی که او را بکشند و همراه او هیچده

ذبح كما يذبح الكبش و قتل معه من أهل بيته ثمانيه عشر رجلا ما لهم في الأرض شبيهون و لقد بكت السماوات السبع و الأرضون لقتله و لقد نزل إلى الأرض من الملائكة أربعه آلاف لنصره فلم يؤذن لهم فهم عند قبره شعث غبر إلى أن يقوم القائم عليه السلام فيكونون من أنصاره و شعارهم يا لثارات الحسين عليه السلام يا ابن شبيب لقد حدثني أبي عن أبيه عن جدّه عليهم السلام أنّه لما قتل جدّي الحسين أمطرت السماء دما و ترابا أحمر يا ابن شبيب إن بكيت على الحسين حتى تصير دموعك على خديك غفر الله لك كلّ ذنب أذنبته صغيرا كان أو كبيرا قليلا كان أو كثيرا يا ابن شبيب إن سرّك أن تلقى الله عزّ و جلّ و لا ذنب عليك فزر الحسين عليه السلام يا ابن شبيب إن سرّك أن تسكن الغرف المبنية في الجنة مع النبيّ صلّى الله عليه و آله فالعن قتله الحسين يا ابن شبيب إن سرّك أن يكون لك من الثواب مثل ما لمن استشهد مع الحسين بن عليّ عليه السلام فقل متى ذكرته يا ليتني كنت معهم فأفوز فوزا عظيما يا ابن شبيب إن سرّك أن تكون معنا في الدرجات العلى نفر از مردانی کشته شدند که در زمین شبیه نداشتند و همانا آسمان های هفتگانه و زمین ها برای قتل او گریستند. همانا چهار هزار فرشته برای یاری او آمدند، پس به ایشان اذن نداد و ایشان همواره نزد قبر او محزون و خاک آلود هستند تا گاهی که قائم علیه السلام قیام فرماید و از انصار او باشند و شعار ایشان «یا لثارات الحسين» است. ای ابن شبيب! همانا پدرم از پدرش از جدش روایت فرمود که هنگامی که جدم حسین علیه السلام کشته شد، آسمان خون بارید و خاک سرخ. ای ابن شبيب! اگر بر حسین گریستی تا جایی که اشک بر گونه ات روان شد، خداوند همه گناهان تو را، کوچک و بزرگ، و کم و زیاد می آمرزد. ای ابن شبيب! اگر خوشحال می شوی که خدا را ملاقات کنی در حالی که گناهی بر گردن تو نباشد، حسین را زیارت کن. ای ابن شبيب! اگر خوشحال می شوی که در خانه بهشتی با پیامبر همنشین گردی، قاتلین حسین را لعنت کن. ای ابن شبيب! اگر خوشنود می شوی که ثواب شهدای همراه حسین را داشته باشی، هرگاه یاد او کردی بگو: «ای کاش با شما بودم، پس فوز فراوان می بردم». ای ابن شبيب! اگر بودن با ما در درجات بالای بهشت تو را خوشحال می کند، از حزن ما محزون باشد و از خوشی ما خوشحال و بر تو باد ولایت ما،

من الجنان فاحزن لحزننا و افرح لفرحنا و عليك بولايتنا فلو أن رجلا أحب حجرا لحشره الله عزّ و جلّ معه يوم القيامة

268 58 حدّثنا محمد بن القاسم المفسّر الأسترآبادي رضي الله عنه قال حدّثنا يوسف بن محمد بن زياد و علي بن محمد بن سيّار عن أبيهما عن الحسن بن علي عن أبيه علي بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه الرضا علي بن موسى عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه الحسين بن علي عن أبيه أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليهم السّلام قال قال رسول الله صلّى الله عليه و آله: قال الله عزّ و جلّ:

قسمت فاتحه الكتاب بيني و بين عبدی فنصفها لي و نصفها لعبدی و لعبدی ما سأل إذا قال العبد بسم الله الرحمن الرحيم قال الله جلّ جلاله بدأ عبدی باسمی و حقّ عليّ أن أتمّم له أموره و أبارك له في أحواله فإذا قال الحمد لله ربّ العالمين قال الله جلّ جلاله حمدني عبدی و علم أنّ همانا اگر مردی سنگی را دوست داشته باشد، خدا او را در روز قیامت با آن سنگ محشور می سازد.

268 58 محمد بن قاسم مفسر استرآبادی از يوسف بن محمد بن زياد و علي بن محمد بن سيّار از پدرانشان از امام حسن از امام هادی از امام جواد از امام رضا از امام کاظم از امام صادق از امام باقر از امام سجّاد از امام حسين از امير المؤمنين عليهم السّلام روايت نمودند که آن حضرت فرمود: رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: خداوند عزّ و جلّ فرمود: سورة فاتحه را با بنده ام قسمت کرده ام، نیمی از آن من و نیمی از آن بنده من است. چون بنده می گوید:

«بسم الله الرحمن الرحيم» خدا می گوید: بنده ام به نام من آغاز کرد، پس و بر من این حق را گذارد که کار او را به پایان رسانم و احوال او را مبارک کنم. چون بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» خدای جلّ جلاله می گوید: بنده ام مرا حمد کرد و دانست که نعمت های نزد او از پیش من است و بلاهایی که از او دفع شده، به قدرت من است.

شما را شاهد می گیرم که به نعمتهای دنیا، نعمتهای آخرت را نیز اضافه کنم و بلاي

التَّعَمُّ التَّتَى لَهُ مِنْ عِنْدَى وَأَنَّ الْبَلَايَا الَّتَى دَفَعَتْ عَنْهُ فَبَطُولَى أَشْهَدُكُمْ أَنَّى أَضْيَفُ لَهُ إِلَى نَعْمِ الدُّنْيَا نَعْمَ الْآخِرَةَ وَأَدْفَعُ عَنْهُ بَلَايَا الْآخِرَةَ كَمَا دَفَعَتْ عَنْهُ بَلَايَا الدُّنْيَا فَإِذَا قَالَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ شَهِدْ لِي عَبْدَى أَنَّى الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ أَشْهَدُكُمْ لِأَوْفَرْنَ مِنْ رَحْمَتَى حَظَّهُ وَ لِأَجْزَلْنَ مِنْ عَطَائِي نَصِيْبِهِ فَإِذَا قَالَ مَالِكُ يَوْمَ الدِّينِ قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ أَشْهَدُكُمْ كَمَا اعْتَرَفَ أَنَّى أَنَا مَالِكُ يَوْمَ الدِّينِ لِأَسْهَلَنَّ يَوْمَ الْحِسَابِ حِسَابَهُ وَ لِأَتَجَاوِزَنَّ عَنْ سَيِّئَاتِهِ فَإِذَا قَالَ إِيَّاكَ نَعْبُدُ .

قال الله عزَّ و جلَّ صدق عبدى إيتى يعبد أشهدكم لأثبته على عبادته ثوابا يغبطه كلَّ من خالفه فى عبادته لى فإذا قال و إياك نستعينُ قال الله عزَّ و جلَّ بى استعان عبدى و التجأ إلى أشهدكم لأعينته على أمره و لأغيثته فى شدائده و لآخذنَّ بيده يوم نوابه فإذا قال إهدنا الصراطَ المُستقيمَ إلى آخر السورة قال الله عزَّ و جلَّ هذا لعبدى و لعبدى ما سأل فقد استجبت لعبدى و أعطيته ما أمل و آمنته ممَّا منه و جل قال و قيل لأمير المؤمنين عليه السلام آخرت را از او چون بلاى دنيا دفع گردانم.

هنگامى كه بگويد: «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» خدا مى گوید: بنده ام شهادت داد كه من رحمان و رحيمم، شما را شاهد مى گيرم كه از رحمت خویش حظَّ او را وافر گردانم و از عطای خویش نصيبش را فراوان كنم. چون بگويد: «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» خدا مى فرمايد: شما را شاهد مى گيرم كه چون بنده ام شهادت داد كه من مالك روز قيامتم، در آن روز حساب او را سهل بگيرم و از گناهانش بگذرم. چون بگويد: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» خدا بفرمايد: بنده ام راست گفتم، مرا مى پرستد، شما را شاهد مى گيرم كه بر عبادتش ثوابى بنويسم كه مخالفين عبادتش بر آن حسرت برند. چون بگويد: «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» خداوند مى فرمايد:

بنده ام از من يارى خواست و به من پناه آورد، شما را شاهد مى گيرم كه بر امرش يارى اش كنم و در سختيها به فريادش برسم و روز مشكلات دستش را خواهم گرفت. چون بگويد: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» تا آخر سوره، خداى بفرمايد: اين براى بنده من است و براى او خواهد بود آن چه سؤال کرده است اجابت كردم و آرزويش را به او بخشيدم و از قبل خویش ايمن كردم. و نیز گفتند: به امير المؤمنين عليه السلام عرض كردند: از «بِسْمِ اللَّهِ

یا امیر المؤمنین أخبرنا عن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أ هي من فاتحه الكتاب فقال نعم كان رسول الله صَلَّى الله عليه وآله يقرأها و يعدّها آیه منها و يقول فاتحه الكتاب هي السبع المثاني

269 59 حدّثنا محمد بن القاسم المفسّر المعروف بأبي الحسن الجرجانيّ رضی الله عنه قال حدّثنا يوسف بن محمد بن زياد و علی بن محمد بن سیار عن أبيهما عن الحسن بن علی عن أبيه علی بن محمد عن أبيه محمد بن علی عن أبيه الرضا علی بن موسى عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علی عن أبيه علی بن الحسين بن علی عن أخيه الحسن بن علی عليهم السّلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام إنّ بسم الله الرحمن الرحيم-آیه من فاتحه الكتاب و هي سبع آيات تمامها بسم الله الرحمن الرحيم سمعت رسول الله صَلَّى الله عليه وآله يقول إنّ الله عزّ و جلّ قال لی یا محمد و لقد آتيناك سبعا من المثاني و القرآن العظيم فأفرد الامتنان الرحمن الرحيم) ما را اخبار کن! آیا جزئی از فاتحه الكتاب است؟ فرمود: بله! رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله آن را قرائت می فرمود و آیه ای از سوره فرض می نمود و می فرمود: فاتحه الكتاب همان «سبع مثانی» است.

269 59 محمد بن قاسم مفسر معروف به ابی الحسن جرجانی از یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار از پدرانشان از امام حسن از امام هادی از امام جواد از امام رضا از امام کاظم از امام صادق از امام باقر از امام سجّاد از امام حسین از امام حسن از امیر المؤمنین علیهم السّلام روایت نمودند که فرمود:

همانا «بسم الله الرحمن الرحيم» آیه ای از سوره فاتحه است و آن هفت آیه است که «بسم الله الرحمن الرحيم» تکمیل کننده آنهاست. از رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله شنیدم که می فرمود: خداوند عزّ و جل فرمود: ای محمد! «به تو سبع از مثانی و قرآن عظیم را بخشیدیم»، پس من را به تنهایی با سوره فاتحه منت بخشید و آن را به ازای قرآن کریم قرار داد. همانا فاتحه الكتاب شریف ترین چیز در گنج های عرش است و

عَلَيْ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَجَعَلَهَا بِيَاذِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَإِنَّ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ أَشْرَفَ مَا فِي كَنْوَزِ الْعَرْشِ وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَصَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَشَرَّفَهُ بِهَا وَلَمْ يَشْرِكْ مَعَهُ فِيهَا أَحَدًا مِنْ أَنْبِيَائِهِ مَا خَلَا سَلِيمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ أَعْطَاهُ مِنْهَا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَحْكِي عَنْ بَلْقِيسَ حِينَ قَالَتْ أَلْقَى إِلَيَّ كِتَابَ كَرِيمٍ إِنَّهُ مِنْ سَلِيمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلَا فَمَنْ قَرَأَهَا مَعْتَقِدًا لِمَوْلَاهُ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ مَنَقَادًا لَأَمْرِهَا مَوْمِنًا بظَاهِرِهَا وَبِاطْنِهَا أَعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِكُلِّ حَرْفٍ مِنْهَا حَسَنَةً كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا أَفْضَلُ لَهُ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا مِنْ أَصْنَافِ أَمْوَالِهَا وَخَيْرَاتِهَا وَمَنْ اسْتَمَعَ إِلَى قَارِئٍ يَقْرؤها كَانَ لَهُ بِقَدْرِ مَا لِلْقَارِئِ فَلَيْسَتْ كَثْرَةُ أَحْدَاكُمْ مِنْ هَذَا الْخَيْرِ الْمَعْرُوضِ لَكُمْ فَإِنَّهُ غَنِيمَةٌ لَا يَذْهَبُ أَوَانُهُ فَتَبَقَى قُلُوبَكُمْ فِي الْحَسْرَةِ

270 60 حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ عَنْ هَمَانَ خَدَاوَنْدِ عَزَّ وَجَلَّ حَضَرَتْ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَا بِهِ أَنَّ مَخْصُوصٌ كَرِهَهُ، شَرَفَتْ دَادَ وَهَيْجَ بِبِامْبَرِي رَا بَا اُو دَرِ اَن شَرَفَتْ شَرِيكَ نَكْرَد. بَه جَز سَلِيمَانَ كِه بَه اُو فَقَطُ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». رَا عَطَا كَرَد، حَكَايَتَا اَز بَلْقِيسَ كِه مِي گُوِيْد: «بِه سُوِي مِنْ نَامِه اَز سُوِي سَلِيمَانَ اَمْدِه اَسْت وَ اَن اَيْن اَسْت: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» هَمَانَ كَسِي كِه اَن رَا بَا اِعْتِقَادَ بَه مَوَالَاتِ بِبِامْبَرِ وَ اَلْ پَاكَ اُو قِرَائَتِ كَنْد وَ فَرَامِيْنِ اَن رَا مَنَقَاد، وَ بَه ظَاهِرِ وَ بِاطْنِ اَيْشَانِ اِيْمَانَ دَاشْتَه بَاشَد، خُدَايِ عَزَّ وَجَلَّ اُو رَا بَه هَرْ حَرْفٍ اَز اَن حَسَنَه اِي عَطَا مِي كَنْد كِه هَرْ حَسَنَه اِي اَز دُنْيَا وَ اَن چِه دَر اُو اَز اَمْوَالِ وَ خَيْرَاتِ اَسْت، بَهْتَرِ اَسْت وَ هَرْ كِه اَن رَا اَز تَلَاوَتِ كَنْنَدِه اِي بَشْنُوْد، اُو رَا نِيْزَ بَه اَنْدَاذَه قَارِي بَدَهَنْد. پَس اَز اَيْنِ خَيْرِ دَر دَسْتَرَسِ بَسِيَارِ اسْتَفَادَه كَنْيِد كِه زَمَانَ اَن نَكْذَرْد وَ حَسْرَتِ اَن بَر دَلِ هَايِ شَمَا بَمَانَْد.

270 60 مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ اَز عَلِيِّ بْنِ اِبْرَاهِيْمِ بْنِ هَاشِمِ اَز پَدْرَشِ اَز رِيَانِ بِنِ صِلْتِ اَز اِمَامِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ اَز پَدْرَانَ گَرَامِي اَشْ اَز اِمَامِ

الرّضا علیّ بن موسی عن أبیه موسی بن جعفر عن أبیه جعفر بن محمّد بن عبید الله عن أبیه علیّ بن الحسن بن علیّ بن الحسين بن علیّ بن علیهم السّلام قال رأى أمير المؤمنين عليه السّلام رجلا من شيعته من بعد عهد طويل و قد أثر السنّ فيه و كان يتجلّد في مشيته فقال عليه السّلام كبر سنّك يا رجل قال في طاعتك يا أمير المؤمنين فقال أجد فيك بقيّة قال هي لك يا أمير المؤمنين

61 271 حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق المؤدّب رضی الله عنه قال حدّثنا أحمد بن محمّد بن سعید الكوفی قال حدّثنا علیّ بن الحسن بن علیّ بن فضال عن أبیه عن أبی الحسن علیّ بن موسی الرضا عليه السّلام عن أبیه موسی بن جعفر عن أبیه جعفر بن محمّد بن علیّ بن علیهم السّلام قال لما حضرت الحسن بن علیّ الوفاء بكی فقیل له يا ابن رسول الله أتبکی و مكانك من رسول الله صلّى الله عليه و آله مكانك الذی أنت فيه و قد قال رسول الله صلّى الله عليه و آله فيك ما قال و قد حسين عليهم السّلام روایت نموده که فرمود:

امير المؤمنين عليه السّلام مردی از شيعيانش را بعد از مدتی طولانی دید که پیری در او اثر کرده و در راه رفتن شکسته شده بود. حضرت فرمود: ای مرد سنّ تو زیاد شده است. عرض کرد: در اطاعت تو آن را صرف کرده ام. حضرت فرمود: می بینم هنوز در تو از عمر چیزی باقی مانده است. آن مرد عرض کرد: آن نیز برای شما باشد، ای امیر المؤمنین.

61 271 محمّد بن ابراهيم بن اسحاق مؤدّب از احمد بن محمد بن سعید کوفی از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش از امام رضا عليه السّلام از پدرش از پدرانش از امام حسين عليهم السّلام روایت فرمود که آن حضرت فرمود: چون هنگام درگذشت امام مجتبی عليه السّلام فرارسید، گریست. به او گفتم: آیا می گریی و حال آن که مکان تو نزد رسول خدا چنین است و حضرت رسول درباره تو سخن ها گفته است. بیست حج پیاده گزارده ای و سه بار دارایی خود را با پروردگارت

حجبت عشرين حجه ماشيا وقد قاسمت ربك مالک ثلاث مرّات حتّى النعل بالنعل فقال إنّما أبکی لخصلتين لهول المطلع و فراق الأحبه

272 62 حدثنا أبي رضی الله عنه قال حدثنا الحسين بن أحمد المالکی عن أبيه عن إبراهيم بن أبي محمود عن علی بن موسى الرضا عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علی عن أبيه علی بن الحسين عن أبيه الحسين بن علی عليهم السلام قال قال رسول الله صلّى الله عليه وآله يا علی أنت المظلوم من بعدی فویل لمن ظلمک و اعتدى عليك و طوبى لمن تبعک و لم يختر عليك يا علی أنت المقاتل بعدی فویل لمن قاتلک و طوبى لمن قاتل معک يا علی أنت الآذى تتطق بكلامی و تتکلم بلسانی بعدی فویل لمن ردّ عليك و طوبى لمن قبل كلامک يا علی أنت سيّد هذه الأمّة بعدی و أنت إمامها و خليفتي عليها من فارقك فارقني يوم القيامة و من كان معک كان معي يوم القيامة يا علی أنت قسمت کرده ای، حتی کفش های خود را؟! حضرت فرمود: برای دو چیز می گریم، یکی هول مطلع و دیگری فراق دوستان.

272 62 مرحوم والد از حسین بن احمد مالکی از پدرش از ابراهیم بن ابی محمود از امام رضا از پدران گرامی اش از امام حسین عليهم السلام از رسول خدا صلّى الله عليه وآله روایت می فرماید که فرمود: ای علی! تو پس از من مظلوم خواهی شد! اوای بر آن که بر تو ظلم و ستم روا دارد و خوشا به حال آن که تو را تبعیت کند و کسی را بر تو برنگزیند. یا علی! تو پس از من می جنگی و اوای بر آن که با تو بجنگد و خوشا به حال آن که با دشمن تو بجنگد! یا علی! تو به گفتار من تکلم می کنی و با زبان من سخن می گویی! اوای بر آن که تو را ردّ کند و خوشا به حال آن که سخن تو را بپذیرد. ای علی! تو آقای این امت پس از من و خلیفه من بر امت هستی! آن که از تو دوری جوید، روز قیامت از من دور است و آن که با تو باشد، روز قیامت با من است. یا علی! تو اول کسی هستی که به من ایمان آوردی و من را تصدیق کردی و تو اول کسی هستی که مرا یاری نموده و با دشمن من

أول من آمن بي وصدقني وأنت أول من أعانني على أمري وجاهد معي عدوي وأنت أول من صلى معي والناس يومئذ في غفلة الجهالة يا علي أنت أول من تنشق عنه الأرض معي وأنت أول من يجوز الصراط معي وإن ربي عز وجل أقسم بعزته أنه لا يجوز عقبه الصراط إلا من معه براه بولايتك وولاية الأئمة من ولدك وأنت أول من يرد حوضي تسقى منه أولياءك وتذود عنه أعداءك وأنت صاحبى إذا قمت المقام المحمود تشفع لمحبينا فتشفع فيهم وأنت أول من يدخل الجنة ويبدك لوائى وهو لواء الحمد وهو سبعون شقه الشقه منه أوسع من الشمس والقمر وأنت صاحب شجره طوبى فى الجنة أصلها فى دارك وأغصانها فى دور شيعتك ومحبيك.

قال إبراهيم بن أبي محمود فقلت للرضا يا ابن رسول الله إن عندنا أخبارا فى فضائل أمير المؤمنين عليه السلام وفضلكم أهل البيت و هي من روايه مخالفيكم ولا نعرف مثلها عندكم أفندين بها فقال يا ابن أبي محمود لقد أخبرني أبي عن أبيه عن جنگيدى تو اول کسی هستى که با من نماز گزاردى و مردمان در آن روز در غفلت گمراهى بودند. اى على! تو اول کسی هستى که با من برای او زمین شکافته خواهد شد. تو اول کسی هستى که با من جواز گذر از صراط بگیری! خدا سوگند یاد کرده است به عزت خودش که اجازه گذر از صراط به کسی ندهد، مگر آنکه برگه برات از جهنم را از تو و ائمه فرزندان به همراه داشته باشد و تو اول کسی هستى که بر حوض من وارد مى شوى، اوليائى را مى نوشانى و دشمنان را دور مى سازى! تو با من خواهى بود، هنگامى که در مقام محمود بایستم، تو شفاعت مى کنى دوستان ما را و شفاعت تو در حق ایشان مقبول است. تو اول کسی هستى که داخل بهشت مى شود و در دست تو پرچم حمد است که هفتاد قسمت است و قسمتى از آن از آفتاب و ماه بزرگتر است و تو صاحب درخت طوبا در بهشت هستى که ریشه آن در خانه تو و شاخه هاى آن به خانه هاى شيعيان و دوستان تنيده شده است.

ابراهيم بن ابى محمود مى گويد: به حضرت عرض کردم: بعضى از روايات از فضائل امير المؤمنين و فضائل شما اهل بيت نزد ماست که از مخالفين شما روايت شده است. آيا آنها را بپذيريم؟ حضرت فرمود: اى ابن ابى محمود! پدرم مرا از پدرانش از

جده عليه السلام أنّ رسول الله صَلَّى الله عليه و آله قال من أصغى إلى ناطق فقد عبده فإن كان الناطق عن الله عزّ و جلّ فقد عبد الله و إن كان الناطق عن إبليس فقد عبد إبليس.

ثمّ قال الرضا يا ابن أبي محمود إنّ مخالفينا وضعوا أخبارا في فضائلنا و جعلوها على ثلاثه أقسام أحدها الغلوّ و ثانيها التّقصير في أمرنا و ثالثها التّصريح بمثالب أعدائنا فإذا سمع الناس الغلوّ فينا كفّروا شيعتنا و نسبوههم إلى القول بربوبيتنا و إذا سمعوا التّقصير اعتقدوه فينا و إذا سمعوا مثالب أعدائنا بأسمائهم ثلبونا بأسمائنا و قد قال الله عزّ و جلّ وَ لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ يَا ابْنَ أَبِي مَحْمُودٍ إِذَا أَخَذَ النَّاسُ يَمِينًا وَ شِمَالًا فَالْزِمِ طَرِيقَتَنَا فَإِنَّهُ مَنْ لَزَمَنَا لَزَمَنَا وَ مَنْ فَارَقَنَا فَارَقَنَا إِنَّ أَدْنَى مَا يَخْرُجُ بِهِ الرَّجُلُ مِنَ الْإِيمَانِ أَنْ يَقُولَ لِلْحِصَاةِ هَذِهِ نَوَاهٍ ثُمَّ يَدِينُ بِذَلِكَ وَ يَبْرَأُ مِمَّنْ خَالَفَهُ يَا ابْنَ أَبِي مَحْمُودٍ احْفَظْ مَا حَدَّثَكَ بِهِ فَقَدْ جَمَعْتَ لَكَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ

رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله خبر داد که هرکس به سخن گوینده گوش فرادهد، او را پرستیده است. اگر گوینده از خدای سخن گوید، او خدا را پرستیده و اگر از سوی شیطان سخن گوید، شیطان را پرستیده است.

سپس فرمود: ای ابن ابی محمود! همانا دشمنان ما اخباری را در فضایل ما وضع کردند که بر سه گونه است: اول در غلو، دوم در تقصیر و سوم در عیوب دشمنان ما. اگر مردمان غلو در ما را بشنوند، شیعیان ما را تکفیر می کنند و به ایشان نسبت می دهند که به ربوبیت ما قایلند و اگر تقصیر را در ما بشنوند، به ما نسبت می دهند و اگر عیب دشمنان ما را بشنوند، آن را به ما نسبت می دهند و خداوند فرموده است:

«دشنام ندهید کسانی را که غیر خدا را می پرستند که ایشان نیز خدا را بدون علم دشنام خواهند داد.» ای ابن ابی محمود! هنگامی که مردم راه چپ و راست را گرفتند، راه ما را در پیش بگیر، آن که راه ما را در پیش بگیرد، ما نیز ملازم او خواهیم شد و آن که از ما دوری جوید، از او دور خواهیم شد. همانا کمتر چیزی که مرد را از ایمان به در می کند، این است که سنگریزه را هسته خرما بگوید، سپس به آن ایمان آورده از مخالفینش برائت جوید. ای ابن ابی محمود آن چه را به تو گفتیم، حفظ کند که در آن خیر دنیا و آخرت را برای تو جمع کرده ام.

273 63 حدّثنا أبو الحسن أحمد بن محمّد بن صقر الصّائغ و أبو الحسن علی بن محمّد بن مهرویه قالا حدّثنا عبد الرّحمن بن ابي حاتم قال حدّثنا ابي قال حدّثنا الحسن بن الفضل أبو محمّد مولى الهاشميين بالمدينة قال حدّثنا علی بن موسى بن جعفر بن محمّد عن ابيه عليهم السّلام قال أرسل أبو جعفر الدّوانیقیّ إلى جعفر بن محمّد عليه السّلام ليقتله و طرح له سيفاً و نطعاً.

و قال للرّبيع إذا أنا كلّمته ثمّ ضربت يا حدى يدى على الأخرى فاضرب عنقه فلمّا دخل جعفر بن محمّد عليه السّلام و نظر إليه من بعيد يحرك شفّتيه و أبو جعفر على فراشه و قال مرحبا و أهلا بك يا أبا عبد الله ما أرسلنا إليك إلاّ رجاء أن نقضى دينك و نقضى ذمامك.

ثمّ سئله مسئله لطيفه عن أهل بيته و قال قد قضى الله دينك و أخرج [حائزتك] جائزتك يا ربيع لا تمضينّ ثلثه حتّى يرجع جعفر إلى أهله فلمّا خرج قال له الرّبيع يا أبا عبد الله أ رأيت السّيف إنّما 273 63 ابو الحسن احمد بن محمد بن صقر صائغ و ابو الحسن على بن محمد بن مهرويه از عبد الرحمن بن ابي حاتم از پدرش از حسن بن فضل ابو محمد، مولاى هاشميين در مدينه از امام رضا عليه السّلام از پدرش امام كاظم عليه السّلام روايت مى كند كه فرمود: ابو جعفر دوانيقى، امام صادق عليه السّلام را خواست تا به شهادت برساند و برای او شمشير و نطع آماده ساخت به ربيع گفت: چون او را خواستم و با او صحبت كردم و دست برهم زدم، گردنش را بزن. چون امام صادق عليه السّلام داخل شد و منصور را از دور دید، لب هایش به زمزمه آمد. منصور بر فراش خود نشسته بود. چون حضرت را دید، گفت: مرحبا و خوش آمدی! تو را نخواستیم مگر برای این كه دين و ذمّه تو را ادا كنيم. سپس با لطافت از اهل بيت او سؤال كرد و گفت: خدای دين تو را پرداخت و اجر تو را داد. سپس به ربيع گفت:

ای ربيع سومین عمل از تو سر نزنند تا جعفر به نزد خانواده اش بازگردد. چون حضرت خارج شد، ربيع به او گفت: آیا شمشير را دیدی، همانا با آن نطع بر تو آن جا

كان وضع لك و النّطع فأىّ شىء رأيتك تحرك به شفتيك قال جعفر عليه السّلام نعم يا ربّيع لمّا رأيت الشّرّ فى وجهه قلت حسبى الرّبّ من المربوبين و حسبى الخالق من المخلوقين و حسبى الرّازق من المرزوقين و حسبى اللّهُ ربّ العالمين حسبى من هو حسبى حسبى من لم يزل حسبى حسبى اللّهُ لا إله إلاّ هو عليه توكلت و هو ربّ العرش العظيم.

274 64 حدّثنا محمّد بن القاسم الأسترآبادى المفسّر رضى اللّهُ عنه قال حدّثنا يوسف بن محمّد بن زياد و علىّ بن محمّد بن سيّار عن أبويهما عن الحسن بن علىّ عن أبيه علىّ بن محمّد عن أبيه موسى بن موسى عن أبيه موسى بن جعفر عليهم السّلام قال: قال جعفر بن محمّد الصّادق عليه السّلام فى قول اللّهُ عزّ و جلّ إهدنا الصّراط المّستقيّم.

قال يقول أرشدنا إلى الطّريق المستقيم أى أرشدنا للزوم الطّريق المؤدّى إلى محبّتك و المبلّغ دينك و المانع من أن گسترده شده بود. تورا دیدم زمزمه می کردی؟ به چه زمزمه کردی؟ حضرت فرمود: بله! ای ربّيع! چون در چهره او شر را دیدم، گفتم:

«حسبى الرّبّ من المربوبين و حسبى الخالق من المخلوقين و حسبى الرّازق من المرزوقين و حسبى اللّهُ ربّ العالمين حسبى من هو حسبى حسبى من لم يزل حسبى حسبى اللّهُ لا إله إلاّ هو عليه توكلت و هو ربّ العرش العظيم»

274 64 محمّد بن قاسم استرآبادى مفسر از يوسف بن محمد بن زياد و على بن محمد بن سيار از پدرانشان از امام حسن از امام هادى از امام جواد از امام رضا از امام كاظم عليهم السّلام از امام صادق عليه السّلام روايت مى كنند كه درباره گفتار خداوند «خدايا ما را به راه راست هدايت فرما»، چنين فرمود:

خداوند مى فرمايد: ما را به راه راست راهنمايى ساز، يعنى ما را به راهى كه به محبّت تو مى رسد و به دين تو مى پيوند، ملتزم ساز و نيز راهى كه مانع از تبعيت هواى نفس شود، يا مستوجب اخذ به رأى گردد كه

تَبِعَ أَهْوَاءَنَا فَنَعَطِبُ أَوْ نَأْخُذُ بِأَرَائِنَا فَنَهْلِكُ.

275 65 حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا فَقَالَ الْأَمَانَةُ الْوَلَايَةُ مِنْ ادِّعَايَا بَعْضِهِمْ بِبَعْضٍ فَكَفَرُوا.

276 66 حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ دُوسِ النَّيْسَابُورِيِّ الْعَطَّارِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قَتَيْبَةَ عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سَلِيمَانَ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنِ الشَّجَرَةِ الَّتِي أَكَلَ مِنْهَا آدَمُ وَحَوَّاءُ مَا كَانَتْ فَقَدْ اخْتَلَفَ النَّاسُ فِيهَا فَمِنْهُمْ مَنْ يَرَوِي أَنَّهَا الْحِنْطَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَرَوِي أَنَّهَا الْعَنْبُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَرَوِي أَنَّهَا شَجَرَةُ الْحَسَدِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُلُّ ذَلِكَ حَقٌّ قُلْتُ دَرِ أَنْ غَاةً هَلَكَ خَوَاهِيمُ شَدَّ.

275 65 أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ هَمْدَانِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ قَتَيْبَةَ بْنِ قَتَيْبَةَ عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سَلِيمَانَ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَا أَمَانَةُ رَأْسِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَزَمِينِ عَرَضِهِ كَرْدِيمٍ، مِنْ حَمَلِ أَنْ سَرِيَا زَدْنَدَ»، سَأَلْتُ كَرْدِيمَ. فَرَمُودُ: «إِنَّ أَمَانَةَ الْوَلَايَةَ اسْتَأْتَمَرَ. كَسَى كَيْ بِنَاحِقِ ادِّعَايَا أَنْ رَا بِنَمَايِدُ، كَافِرٌ شَدَّ اسْتَأْتَمَرَ.

276 66 عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ دُوسِ نَيْسَابُورِيِّ عَطَّارِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قَتَيْبَةَ عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سَلِيمَانَ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ رَوَايَتِي مِي كَنْدُ كَيْ كَفْتُ: «بِهْ أَمَامِ رَضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَرَضُ كَرْدِيمٍ: مِنْ دَرِخْتِي كَيْ آدَمُ وَحَوَّاءُ مِنْ أَنْ خَوْرَدَنْدُ، مَرَا خَبَرَ فَرَمَا، مَرْدَمَانَ دَرِ أَنْ اخْتِلَافِ دَارَنْدُ. كَرُوهُ مِي كُوِينْدُ كَنْدَمُ، كَرُوهُ أَنْگُورُ وَكَرُوهُ مِي كُوِينْدُ: دَرِخْتِ حَسَدِ اسْتَأْتَمَرَ.

فَرَمُودُ: تَمَامِي إِيشَانَ صَحِيحِ مِي كُوِينْدُ. عَرَضُ كَرْدِيمٍ: بِسْ إِينِ مَعْنِي وَائِنْ وَجُوهُ وَاخْتِلَافِ أَنْهَا

فما معنی هذه الوجوه على اختلافها فقال يا أبا الصلّت إنّ شجرة الجنّة تحمل أنواعا فكانت شجرة الحنطه و فيها عنب و ليست كشجرة الدّنيا و إنّ آدم عليه السّلام لما أكرمه الله تعالى ذكره بإسجاد ملائكته و بإدخاله الجنّة قال فى نفسه هل خلق الله بشرا أفضل منّى فعلم الله عزّ و جلّ ما وقع فى نفسه فناداه ارفع رأسك يا آدم و انظر إلى ساق العرش فرفع آدم رأسه فنظر إلى ساق العرش فوجد عليه مكتوبا لا إله إلاّ الله محمّد رسول الله صلّى الله عليه و آله و علىّ بن أبى طالب عليه السّلام أمير المؤمنين و زوجته فاطمه سيّده نساء العالمين و الحسن و الحسين سيّدا شباب أهل الجنّة.

فقال آدم عليه السّلام يا ربّ من هؤلاء فقال عزّ و جلّ هؤلاء من ذرّيّتك و هم خير منك و من جميع خلقى و لو لا هم ما خلقتك و لا خلقت الجنّة و النار و لا السّماء و الأرض فإياك أن تنظر إليهم بعين الحسد فأخرجك عن جوارى فنظر إليهم بعين الحسد و تمنّى منزلتهم فتسلّط عليه الشّيطان حتّى أكل من الشّجرة الّتى نهى عنها و تسلّط على حواء لنظرها إلى چیست؟ فرمود: ای ابا صلت! همانا درخت بهشتی انواع میوه ها آرد. آن درخت گندم بود و انگور نیز به بار آورده بود و چونان درخت دنیا نیست. همچنانچه خداوند آدم را به سجده فرشتگان و دخول در بهشت کرامت بخشید، در خاطر خویش بروز داد که آیا خداوند بشری از من برتر آفریده است؟ خداوند مکنون خاطر او بداندست و وحی فرمود: سر بالا- کن و به ساق عرش نظر انداز. چون آدم سر بالا کرده، بر ساق عرش نظر نمود، در آن چنین نوشته یافت: «لا اله الاّ الله، محمد رسول الله و على بن ابى طالب امير مؤمنين و همسرش فاطمه بانوى زنان عالميان و حسن و حسين دو آقاى جوانان اهل بهشتند.» آدم عرض کرد: خداوند! ایشان کیانند؟ خداوند وحی فرستاد: ایشان از نسل تو و از تو و تمام خلق من بهترند و اگر ایشان نبودند، تو را نمى آفریدم و نیز بهشت و دوزخ و آسمان و زمین را نمى آفریدم. پس هشدار که ایشان را به نگاه حسد بنگری که تو را از جوار خویش خواهم راند. پس آدم به ایشان به دیده حسد نگریست و در دل، آرزوی منزلت ایشان را نمود. پس خداوند شیطان را بر او مسلّط ساخت تا آنگاه که از درخت ممنوعه تناول

فاطمه عليها السلام بعين الحسد حتى أكلت من الشجره كما أكل آدم عليه السلام فأخرجهما الله عز و جلّ عن جنّته فأهبطهما عن جواره إلى الأرض

277 67 حدّثنا أبي رضی الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله عن يعقوب بن يزيد عن عبيد بن هلال قال سمعت أبا الحسن الرضا عليه السلام يقول إنّي أحبّ أن يكون المؤمن محدّثا قال قلت و أيّ شيء المحدث قال المفهم

278 68 حدّثنا عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس النيسابوري العطّار رضی الله عنه قال حدّثنا عليّ بن محمّد بن قتيبه النيسابوري عن حمدان بن سليمان عن عبد السلام بن صالح الهرويّ قال سمعت أبا الحسن عليّ بن موسى الرضا عليه السلام يقول رحم الله عبدا أحيا أمرنا فقلت له و كيف يحيى أمركم قال يتعلّم علومنا و يعلمّها الناس فإنّ الناس لو علموا محاسن كلامنا نموده و بر حوا مسلط نمود، تا بر فاطمه سلام الله عليها به نگاه حسد نگریست، تا او نیز چون آدم از درخت خورد. پس خداوند ایشان را از بهشت و جوار خویش به سوی زمین اخراج فرمود.

277 67 مرحوم والد از سعد بن عبد الله از يعقوب بن يزيد از عبيد بن هلال روایت می کند که گفت:

از امام رضا عليه السلام شنيدم که فرمود: دوست می دارم که مؤمن محدّث باشد. عرض کردم:

محدّث چیست؟ فرمود: فهميده.

278 68 عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نيشابوري عطّار از علي بن محمد بن قتيبه نيشابوري از حمدان بن سليمان از عبد السلام بن صالح هروي روایت می کند که از امام رضا عليه السلام شنيدم که می فرمود: خداوند رحمت کند بنده ای که امر ما را زنده کند. عرض کردم: چگونه امر شما زنده می شود؟ فرمود: علوم ما را فراگيرد و آن را به مردم بياموزد. هرگاه که مردمان حسن کلام ما را بدانند، ما را پيروي می کنند. راوی گوید: عرض کردم:

لا تَبْعُونَا قَال قَلْت يَا ابْن رَسُول اللّٰه فَقَدْ رَوَى لَنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰه عَلَيْهِ السَّلَام أَنَّهُ قَالَ مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا لِيَمَارِيَ بِهِ السَّفَهَاءُ أَوْ يِبَاهِيَ بِهِ الْعُلَمَاءُ أَوْ لِيَقْبَلَ بِوَجْهِ النَّاسِ إِلَيْهِ فَهُوَ فِي النَّارِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَام صَدَقَ جَدِّي عَلَيْهِ السَّلَام أَفْتَدْرِي مَنْ السَّفَهَاءُ فَقُلْت لَا يَا ابْنَ رَسُول اللّٰه قَالَ عَلَيْهِ السَّلَام هُمْ قِصَاصُ مُخَالَفِينَا أَوْ تَدْرِي مِنَ الْعُلَمَاءِ فَقُلْت لَا يَا ابْنَ رَسُول اللّٰه صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ هُمْ عُلَمَاءُ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَام الَّذِينَ فَرَضَ اللّٰهُ طَاعَتَهُمْ وَأَوْجِبَ مَوَدَّتَهُمْ ثُمَّ قَالَ أَوْ تَدْرِي مَا مَعْنَى قَوْلِهِ أَوْ لِيَقْبَلَ بِوَجْهِ النَّاسِ إِلَيْهِ فَقُلْت لَا فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَام يَعْنِي وَاللّٰهُ بِذَلِكَ ادِّعَاءَ الْإِمَامَةِ بِغَيْرِ حَقِّهَا وَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ فِي النَّارِ

279 69 حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ الرَّزَائِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى بِجُزْءٍ مِنْ مَالِهِ فَقَالَ سَبْعَ ثَلَاثَةٍ

يا بن رسول الله! از امام صادق عليه السلام روایت شده که فرمود: هر کس علمی بیاموزد و بدان بر بی خردان ریا، یا بر علما فخر نماید، یا مردمان به سوی او توجه کنند، جایگاهش در آتش است.

فرمود: جدّ من صحیح فرموده است. آیا می دانی که بی خردان کیانند؟ عرض کردم: نه! یا بن رسول الله! فرمود: قصّه پردازان مخالفین مایند. آیا می دانی که علما کیانند؟ عرض کردم: نه! یا بن رسول الله! فرمود: ایشان دانشمندان آل محمدند که خداوند اطاعت و مودت ایشان را واجب و لازم ساخته است. آیا می دانی معنی قول ایشان «مردمان به سوی او توجه کنند» چیست؟ عرض کردم: خیر! فرمود: یعنی قسم به خدا که بدان وسیله ادعای امامت مردمان را به ناحق نماید و کسی که چنین کند، جایگاه او در آتش است.

279 69 مرحوم والد از احمد بن ادريس از احمد بن محمد بن يحيى بن عمران اشعري از ابو عبد الله رازی از احمد بن محمد بن ابی نصر از حسین بن خالد روایت می کند که گفت: از امام رضا علیه السلام روایت درباره مردی که به «جزئی» از مالش وصیت کرده، سؤال کردم، فرمود: یک هفتم از ثلث مالش، «جزئی» از مالش است.

280 70 حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدٌ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعًا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عَمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ مُحَمَّدِ النَّهْدِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ دَخَلَ ابْنُ أَبِي سَعِيدٍ الْمَكَارِي عَلَى الرَّضَا فَقَالَ لَهُ أَبْلُغِ اللَّهَ مِنْ قَدْرِكَ أَنْ تَدَّعِيَ مَا ادَّعَى أَبُوكَ.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ مَا لَكَ أَطْفَأَ اللَّهُ نوركَ وَ أَدْخَلَ الْفَقْرَ بَيْتَكَ أ مَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحَى إِلَى عَمْرَانَ أَنِّي وَاهِبٌ لَكَ ذِكْرًا فَوَهَبَ لَهُ مَرْيَمَ وَ وَهَبَ لِمَرْيَمَ عِيسَى فِعِيسَى مِنْ مَرْيَمَ وَ مَرْيَمَ مِنْ عِيسَى وَ عِيسَى وَ مَرْيَمَ عَلَيْهَا السَّلَامُ شَيْءٌ وَاحِدٌ وَ أَنَا مِنْ أَبِي وَ أَبِي مِنْ أَبِي وَ أَنَا مِنْ أَبِي شَيْءٌ وَاحِدٌ فَقَالَ لَهُ ابْنُ أَبِي سَعِيدٍ فَأَسْأَلُكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَقَالَ لَا إِخَالَكَ تَقْبَلُ مِنِّي وَ لَسْتُ مِنْ غَنَمِي وَ لَكِنْ هَلُمَّهَا فَقَالَ رَجُلٌ قَالَ عِنْدَ مَوْتِهِ كُلِّ مَمْلُوكٍ لِي قَدِيمٌ فَهُوَ حَرٌّ لَوْجَهَ اللَّهُ فَقَالَ نَعَمْ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ حَتَّى عَادَ 280 70 مَرْحُومَ وَالِدٍ وَ نِيزَ مُحَمَّدُ بْنُ حَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ وَ لِيدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ مِنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ عَمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ مِنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ مِنْ دَاوُدَ بْنِ مُحَمَّدِ النَّهْدِيِّ مِنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَوَيْتُ مِنْ أَبِي سَعِيدٍ الْمَكَارِي بِرَأْسِ امَامِ رَضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ ارْدَ شَدَّ وَ جَسَارَتِ كَرْدِهِ، كَقَوْلِهِ: كَرُّ تَوْرًا خَدًا تَابِدَانِ جَارِسَانِدِهِ كَقَوْلِهِ: هَمَّجُونِ ادَّعَايَ پَدْرَتِ مِي نَمَائِي؟ امَامُ فَرَمُودُ: چَهْ مِي خَوَاهِي؟ خَدَا نُورِ تَوْرًا خَامُوشِ كَنْدِ وَ فَقْرَ رَا دَرِ خَانَهَاتِ دَاخِلِ نَمَائِدِ.

آیا ندانسته ای که خداوند به عمران وحی کرد که به تو پسری خواهم داد. سپس به او مریم را عطا فرمود و به مریم، عیسی را؟ پس عیسی از مریم و مریم از عیسی است و هر دو یک چیزند. من از پدرم هستم و پدرم از من است و هر دو یک چیز هستیم. ابن سعید گفت: از تو مسأله ای می پرسم.

حضرت فرمود: تو را نمی بینم که بپذیری و از موالی من نیستی، لکن بپرس! گفت: مردی هنگام مرگ وصیت کرده که برده های قدیمی من برای رضای خدا آزادند. حضرت فرمود: بلی! خدا در قرآن می فرماید: «حَتَّى عَادَ

كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ فَمَا كَانَ مِنْ مَمَالِيكِهِ أَتَى لَهُ سِتَّةَ أَشْهُرٍ فَهُوَ قَدِيمٌ حَرَّ قَالَ فَخَرَجَ الرَّجُلُ فَافْتَقَرَ حَتَّى مَاتَ وَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ مَبِيَّتٌ لَيْلَهُ لَعَنَهُ اللَّهُ

281 71 حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ الْخُرَاسَانِيِّ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَيْسَ الْحَمِيَّةُ مِنَ الشَّيْءِ تَرَكَهُ إِنَّمَا الْحَمِيَّةُ مِنَ الشَّيْءِ الْإِقْلَالُ مِنْهُ

282 72 حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعًا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عَمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ هَمْدَانَ رَحِمَهُمُ اللَّهُ وَ كَانَ مَعَنَا حَاجًّا قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى يَدِ أَبِي جَعْلَتٍ فَذَاكَ إِنَّ أَصْحَابَنَا اخْتَلَفُوا فِي الصَّاعِ فَبَعْضُهُمْ يَقُولُ الْفَطْرَةَ بِصَاعٍ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ، پس آن بردگانی که از شش ماه پیش نزد اویند، آزادند. راوی گوید: آن مرد از نزد حضرت خارج شد و تا زمان مرگ به فقر مبتلا شد و در حالی مرد که قوت یک شب نزد او نبود. لعنه الله.

281 71 مرحوم والد از محمد بن یحیی عطار از احمد بن محمد بن عیسی از ابراهیم بن اسحاق از عبد الله بن احمد از اسماعیل خراسانی از امام رضا علیه السلام روایت می کند که فرمود: امتناع از امری، ترک آن نیست، بلکه کم کردن آن است.

282 72 مرحوم والد و نیز محمد بن حسن بن احمد بن ولید از محمد بن یحیی عطار و احمد بن ادريس از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از جعفر بن ابراهیم بن محمد همدانی که با ما حج می گزارد، روایت کرد که برای امام رضا علیه السلام نوشتم که اصحاب ما در میزان صاع اختلاف کرده اند. عده ای از ایشان می گویند زکات فطره به صاع مدینه است و عده ای می گویند به صاع عراقی. حضرت

المدینه و بعضهم يقول بصاع العراق فكتب إلى الصّاع ستّة أرطال بالمدنیّ و تسعه أرطال بالعراقیّ قال و أخبرنی بالوزن فقال یكون ألفا و مائه و سبعین درهما

283 73 حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا الحسن بن أحمد المالکیّ قال حدّثنا عبد اللّٰه بن طاوس سنه إحدى و أربعین و مائتین قال قلت لأبی الحسن الرضا علیه السّلام إنّ لی ابن أخ زوجته ابنتی و هو یشرب الشّراب و یكثر ذکر الطّلاق فقال إنّ کان من إخوانک فلا شیء علیه و إنّ کان من هؤلاء فأبناها منه فإنّه عنی الفراق قال قلت جعلت فداک ألیس روی عن أبی عبد اللّٰه علیه السّلام أنّه قال إیاکم و المطلّقات ثلاثه فی مجلس واحد فإنّهنّ ذوات أزواج فقال ذلك ممّن کان من إخوانکم لا ممّن کان من هؤلاء إنّّه من دان بدین قوم لزمته أحكامهم

برای من مکتوب فرمود که یک صاع، شش رطل مدنی و نه رطل عراقی است و نیز مرا به وزن آن خبر کرد و فرمود: هر صاع یک هزار و صد و هفتاد درهم است.

283 73 مرحوم والد از حسن بن احمد مالکی از عبد اللّٰه بن طاوس در سال 241 روایت می کند که گفت: به امام رضا علیه السّلام عرض کردم:

مرا برادرزاده ای است که دختر من همسر اوست. او شراب می نوشد و صیغه طلاق را بسیار جاری می کند. فرمود: اگر از برادران توست، حرجی نیست و اگر از آن طایفه (عامّه) است، دختری را از او جدا کن که او اراده طلاق دارد. عرض کردم: نه این است که امام صادق علیه السّلام می فرماید: بر حذر باشید از طلاق های سه گانه در یک مجلس که ایشان هنوز صاحبان همسرند. فرمود: این در صورتی است که از برادران شما باشند، نه از ایشان، چرا که هر کس ملتزم دینی شد، احکام آن دین بر او لازم است.

284 74 حدَّثنا أبو رضى الله عنه قال حدَّثنا أحمد بن إدريس قال حدَّثنى على بن الرِّيان قال حدَّثنى عبيد الله بن عبد الله الدهقان الواسطى عن الحسين بن خالد الكوفى عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال قلت جعلت فداك حديث كان يرويه عبد الله بن بكير عن عبيد بن زرارہ قال فقال عليه السلام لى و ما هو قلت روى عن عبيد بن زرارہ أنه لقي أبا عبد الله عليه السلام فى السنه التى خرج فيها إبراهيم بن عبد الله بن الحسن.

فقال له جعلت فداك إن هذا قد آلف الكلام و سارع الناس إليه فما الذى تأمر به قال فقال اتقوا الله و اسكنوا ما سكنت السماء و الأرض قال و كان عبد الله بن بكير يقول و الله لئن كان عبيد بن زرارہ صادقا فما من خروج و ما من قائم.

قال فقال لى أبو الحسن عليه السلام إن الحديث على ما رواه عبيد و ليس على ما تأوله عبد الله بن بكير إنما عنى أبو عبد الله عليه السلام بقوله ما سكنت السماء من النداء 284 74 مرحوم والد از احمد بن ادريس از على بن ريان از عبيد الله بن عبد الله دهقان واسطى از حسين بن خالد كوفى روايت مى كند كه به امام رضا عليه السلام عرض كردم: جانم فدای شما! حدیثی را عبد الله بن بكير از عبيد بن زرارہ نقل مى كند، فرمود: چیست؟ عرض كردم:

عبيد بن زرارہ مى گوید كه با امام صادق عليه السلام در سالى كه ابراهيم بن عبد الله بن حسن خروج كرد، ملاقات کرده است.

و به ایشان عرض کرده است: جانم فدای شما! این مرد، به كلامى تمسك جسته است و مردمان به سوى او شتافته اند، شما چه امر مى فرمایید؟ امام فرمود: از خدا بترسید و تا زمین و آسمان آرام است، آرام باشید. عبد الله بن بكير مى گوید: اگر عبيد بن زرارہ راستگوست، پس خروج نیست و قائم وجود ندارد؟

پس امام رضا عليه السلام فرمود: حدیث چنین است كه عبيد روايت کرده، لكن تأویل، آن نیست كه عبد الله بن بكير کرده، منظور امام صادق عليه السلام، تا زمانى است كه آسمان از

باسم صاحبکم و ما سکنت الأرض من الخسف بالجيش

285 75 حدّثنا أبی و محمّد بن الحسن بن أحمد [بن] الولید رضی اللّٰه عنهما و أحمد بن محمّد بن یحیی العطار و محمّد بن علی ماجیلویه و محمّد بن موسی بن المتوکّل رضی اللّٰه عنهم قالوا حدّثنا محمّد بن یحیی العطار و أحمد بن إدريس جميعا عن سهل بن زیاد الآدمی عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر البزنطی قال سألت أبا الحسن علی بن موسی الرضا علیه السّلام عن قبر فاطمه علیها السّلام فقال دفنت فی بیتها فلما زادت بنو أمیّه فی المسجد صارت فی المسجد.

286 76 حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا سعد بن عبد اللّٰه عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن موسی بن القاسم البجلی عن علی بن أسباط عن الحسن بن الجهم قال قال أبو الحسن علیه السّلام کان أمير المؤمنین علیه السّلام یقول لا یأبی الکرامه إلاّ حمار قلت ما ندای به نام صاحب شما و زمین از خسف جيش ساکن است.

285 75 مرحوم والد از محمد بن حسن بن احمد وليد و احمد بن محمد بن يحيى عطار و محمد بن علي ماجيلويه و محمد بن موسى بن متوکل از محمد بن يحيى عطار و احمد بن ادريس و ایشان از سهل بن زیاد آدمی از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی روایت کردند که گفت:

از امام رضا علیه السّلام از مکان قبر حضرت فاطمه سلام اللّٰه علیها پرسیدم، فرمود:

در خانه دفن شد. چون بنی امیه مسجد را بزرگ کردند، در مسجد افتاد.

286 76 مرحوم والد از سعد بن عبد اللّٰه از احمد بن محمد بن عیسی از موسی بن قاسم بجلی از علی بن اسباط از حسن بن جهم روایت می کند که گفت: امام رضا علیه السّلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السّلام می فرمود: کرامت را مگر حمار رد نمی کند. به امام عرض کردم: معنی

ص: 485

معنی ذلك قال التّوسعه فی المجلس و الطّیب يعرض علیه

287 77 حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الولید رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن الحسن بن علی بن فضال عن علی بن الجهم قال سمعت أبا الحسن علیه السّلام یقول لا یأبی الكرامه إلاّ حمار قلت أيّ شیء الكرامه قال مثل الطّیب و ما یكرم به الرّجل الرّجل

288 78 حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا سعد بن عبد اللّٰه عن أحمد بن أبی عبد اللّٰه البرقی عن علی بن میسر عن أبی زید المالکی قال سمعت أبا الحسن علیه السّلام یقول لا یأبی الكرامه إلاّ حمار یعنی بذلك فی الطّیب و الوساده

این چیست؟ فرمود: جایی که در مجلس برای کسی باز کنند و عطری که به او تعارف شود.

287 77 محمد بن حسن بن احمد بن وليد از محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضال از علی بن جهم روایت می کند که از امام رضا علیه السّلام شنیدم که می فرمود: کرامت را رد نمی کند مگر حمار، عرض کردم: کرامت چیست؟ فرمود:

بوی خوش و احترامی که مرد برای مرد دیگر می نهد.

288 78 مرحوم والد از سعد بن عبد اللّٰه از احمد بن ابی عبد اللّٰه برقی از علی بن میسر از ابی زید مالکی روایت می کند که گفت: از امام رضا علیه السّلام شنیدم که فرمود: کرامت را به جز حمار رد نمی کند و مقصود ایشان از کرامت، عطر و بالش بود.

ص: 486

289 79 حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا سعد بن عبد اللّٰه قال حدّثنا أحمد بن محمّد بن عیسیٰ قال حدّثنا أبو همّام إسماعیل بن همّام عن الرّضا علیه السّلام أنّه قال لرجل أیّ شیء السّکینه عندکم فلم یدر القوم ما هی فقالوا جعلنا اللّٰه فداک ما هی قال ریح تخرج من الجنّه طیّبه لها صورہ کصورہ الإنسان تكون مع الأنبیاء علیهم السّلام و هی الّتی أنزلت علی إبراهیم علیه السّلام حین بنی الکعبه فجعلت تأخذ کذا و کذا و [تبنی] ابنی الأساس علیها.

290 80 حدّثنا أبو الحسن محمّد بن القاسم المفسّر الجرجانی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا أحمد بن الحسن الحسینی عن الحسن بن علی عن أبیه علی بن محمّد عن أبیه محمّد بن علی عن أبیه علی الرّضا عن أبیه موسی بن جعفر علیهم السّلام قال سئل الصّادق علیه السّلام عن الرّاهد فی الدّنیاء قال الذی یترک حلالها مخافه حسابہ و یترک حرامها مخافه عقابہ

289 79 مرحوم والد از سعد بن عبد اللّٰه از احمد بن محمد بن عیسیٰ از ابو همّام اسماعیل بن همّام از امام رضا علیه السّلام روایت می کند که ایشان به مردی فرمود: معنی «سکینه» نزد شما چیست؟ گروه جواب ندانسته، عرض کردند: خدا ما را فدای تو گرداند، چیست؟ فرمود: بادی است که از بهشت خارج می شود و صورتی انسانی دارد و همراه انبیاست. او بر ابراهیم آن گاه که خانه کعبه را بنا می کرد، نازل شد و او را به چگونگی ساخت رهنمون شد و ابراهیم بر آن اساس خانه را ساخت.

290 80 ابو الحسن محمد بن قاسم مفسر جرجانی از احمد بن حسن حسینی از امام حسن از پدرش امام هادی از پدرش امام جواد از پدرش امام رضا از پدرش امام کاظم علیهم السّلام روایت می کند که از امام صادق علیه السّلام درباره زهد در دنیا سؤال شد. فرمود: آن است که حلال دنیا را از ترس حساب واگذارند و حرام آن را از ترس عقاب.

293 83 حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلُوه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سَلِيمَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الْعَبْدَ مِنْ عِبَادِي لِيَأْتِيَنِي بِالْحَسَنَةِ فَأَدْخِلْهُ الْجَنَّةَ قَالَ يَا رَبِّ وَمَا تِلْكَ الْحَسَنَةُ قَالَ يَفْرَجُ عَنِ الْمُؤْمِنِ كَرْبَتَهُ وَ لَوْ بِتَمْرَةٍ قَالَ فَقَالَ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَقٌّ لِمَنْ عَرَفَكَ أَنْ لَا يَنْقُطِعَ رَجَاؤُهُ مِنْكَ

294 84 حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ بِنْتِ الْيَاسِ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ أَحْدَثَ حَدِيثًا أَوْ آوَى مَحْدِثًا قَلَّتْ وَ مَا الْحَدِيثُ قَالَ الْقَتْلُ

293 83 مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلُوه از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از داود بن سلیمان از امام رضا علیه السلام از پدرش امام کاظم علیه السلام از پدرش امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: خداوند عزّ و جلّ به داود وحی فرمود که همانا بنده ای از بندگان من اگر حسنه ای به جای آورد، او را داخل جنت می کنم. داود عرض کرد: خدایا! آن حسنه چیست؟ وحی فرمود: از مؤمن سختی ای را بزداید، حتی اگر به اندازه خرمایی باشد. امام فرمود: پس داود گفت: برای کسی که تو را بشناسد، حق این است که از تو قطع امید نکند.

294 84 مُحَمَّدُ بْنُ حَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ از حسین بن ولید از حسین بن حسن از ابان از حسین بن سعید از حسن بن بنت الیاس روایت می کند که از امام رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: لعنت خدا بر کسی که حدیثی احداث کند یا محدثی را پناه دهد. عرض کردم:

حدیث چیست؟ فرمود: قتل.

القیامه و مسئولون عن ولايته و ذلك قول الله عز و جل و قفوههم إنهم مسئولون

296 86 حدّثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانيّ رضی الله عنه قال حدّثنا علیّ بن ابراهیم بن هاشم عن أبيه عن علیّ بن معبد عن الحسين بن خالد عن علیّ بن موسى الرضا عليه السّلام عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمّد عليهم السّلام أنّه قال إنّ الله تبارک و تعالی لیبغض اللّحم و اللّحم السّمین فقال له بعض أصحابه یا ابن رسول الله صلّی الله علیه و آله إنّنا لنحبّ اللّحم و ما تخلو بیوتنا منه فكيف ذلك فقال علیه السّلام ليس حيث تذهب إنّما البيت اللّحم الّذی تؤکل فيه لحوم النّاس بالغبیه و أمّا اللّحم السّمین فهو المتجبّر المتکبّر المختال فی مشیته

297 87 حدّثنا عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس العطار النّیسابوریّ رضی الله عنه قال حدّثنا علیّ بن محمّد بن قتیبه النّیسابوریّ عن حمدان بن سلیمان عن او پرسش خواهند شد و این گفتار خداوند است که می فرماید: «آنان را نگه دارید ایشان سؤال شدگانند».

296 86 احمد بن زیاد بن جعفر همدانی از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن معبد از حسین بن خالد از امام رضا علیه السّلام و ایشان از پدرش امام کاظم و ایشان از پدرش امام صادق علیهما السّلام نقل می فرماید که فرمود: خداوند تبارک و تعالی گوشت و گوشت پرچرب را دشمن می دارد! بعضی از اصحاب عرض کردند: یا بن رسول الله ما گوشت را دوست می داریم و خانه ما از آن خالی نمی شود. این چگونه است؟ فرمود: راه چنان نیست که رفته ای! خانه گوشت، خانه ای است که در آن گوشت مردمان با غیبت خورده می شود و گوشت پرچرب، راه رفتن انسان جابر متکبر است.

297 87 عبد الواحد بن محمد بن عبدوس عطار نیشابوری روایت می کند از علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری و او روایت می کند از حمدان بن سلیمان و او نیز از عبد السّلام بن صالح

عبد السلام بن صالح الهروي قال قلت للرّضا عليه السّلام يا ابن رسول الله قد روى عن آبائك فيمن جامع في شهر رمضان أو أفطر فيه ثلاث كفّارات و روى عنهم أيضا كفّاره واحده فبأى الخبرين نأخذ فقال عليه السّلام بهما جميعا.

قال متى جامع الرّجل حراما أو أفطر على حرام في شهر رمضان فعليه ثلاث كفّارات عتق رقبة و صيام شهرين متتابعين و إطعام ستين مسكينا و قضاء ذلك اليوم و إن كان نكح حلالا أو أفطر على حلال فعليه كفّاره واحده و قضاء ذلك اليوم و إن كان ناسيا فلا شيء عليه

298 88 حدّثنا أبي قال رضی الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن عليّ بن فضال عن أحمد بن أشيم عن الرّضا عليه السّلام قال قلت له جعلت فداك لم سمّوا العرب أولادهم بكلب و نمر و فهد و أشباه ذلك قال كانت العرب أصحاب حرب فكانت تهوّل على العدوّ بأسماء أولادهم و يسمّون عبيدهم هروي رواية می کند که به خدمت امام رضا عليه السّلام عرض کردم که از پدران گرامی شما روایت شده که هر که در ماه مبارک رمضان نزدیکی کند یا افطار نماید، بایستی سه كفّاره (كفّارة جمع) بدهد و نیز روایت شده که یک كفّاره کافی است، کدام یک را لحاظ کنیم؟ فرمود: هر دو! هرگاه مرد، به حرام نزدیکی کند یا با حرام افطار نماید، آزادی بنده و دو ماه پیپی روزه و اطعام شصت فقیر و قضای آن روز بر او لازم است و اگر با حلال نزدیکی نماید یا با حلال افطار کند، یک كفّاره و قضای آن روز بر او لازم می آید و اگر فراموشکار باشد، اشکالی بر او نیست.

298 88 مرحوم والد از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عيسى از حسن بن علي بن فضال از احمد بن اشيم روایت می کند که گفت: به حضرت رضا عليه السّلام عرض کردم: جانم فدای شما! چرا عرب، فرزندان خود را سگ و پلنگ و یوزپلنگ و مانند آن می نامند؟ فرمود:

عرب اهل جنگ بود. با نام های فرزندان خود بر دل دشمن هراس می اندازند و بندگان خود را

فرج و مبارک و میمون و أشباه ذلك يتيمنون بها

299 89 حدّثنا عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس النّيسابوريّ العطار رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا علیّ بن محمّد بن قتیبه عن حمدان سلیمان النّيسابوريّ عن عبد السّلام بن صالح الهرويّ قال سمعت أبا الحسن علیّ بن موسى الرّضا علیه السّلام يقول أفعال العباد مخلوقه قلت له یا ابن رسول اللّٰه ما معنی مخلوقه قال مقدّره

300 90 حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه و علیّ بن عبد اللّٰه الورّاق قالا حدّثنا سعد بن عبد اللّٰه قال حدّثنی علیّ بن الحسین الخیاط النّيسابوريّ قال حدّثنی ابراهیم بن محمّد بن عبد اللّٰه بن موسى بن جعفر عن یاسر الخادم عن أبی الحسن العسکریّ عن أبیه عن جدّه علیّ بن موسى الرّضا علیه السّلام أنّه کان یلبس ثیابه ممّا یلی یمینه فیذا لبس ثوبا جدیدا دعا بقدرح من ماء فقرأ علیه برای تبرک و خوش یمنی فرج، مبارک، میمون و چون این ها می نامند.

299 89 عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار از علی بن محمد بن قتیبه از حمدان سلیمان نیشابوری از عبد السّلام بن صالح هروی نقل می کند که امام رضا علیه السّلام می فرمود: افعال بندگان، مخلوق است.

عرض کردم: یا بن رسول اللّٰه معنی مخلوق است، چیست؟

فرمود: یعنی مقدّر است.

300 90 مرحوم والد و علی بن عبد اللّٰه وراق از سعد بن عبد اللّٰه و او از علی بن حسین خیاط نیشابوری از ابراهیم بن محمد بن عبد اللّٰه بن موسى بن جعفر علیهما السّلام از یاسر خادم از ابی الحسن عسکری علیه السّلام از پدر بزرگوارش از جدش امام رضا روایت فرمود که ایشان لباس های خویش را از سمت راست شروع به پوشیدن می فرمود و چون می خواست لباس جدیدی بپوشد، کاسه ای آب می طلبید،

ص: 493

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ عَشْرَ مَرَّاتٍ وَقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ عَشْرَ مَرَّاتٍ وَقُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ عَشْرَ مَرَّاتٍ ثُمَّ نَضَحَهُ عَلَى ذَلِكَ الثَّوْبِ ثُمَّ قَالَ مَنْ فَعَلَ هَذَا بَثْوَبَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَلْبَسَهُ لَمْ يَزَلْ فِي رِغْدٍ مِنْ عَيْشِهِ مَا بَقِيَ مِنْهُ سَلَكٌ.

قال مصنف هذا الكتاب ره ياسر الخادم قد لقي الرضا عليه السلام و حديثه عن أبي الحسن العسكري عليه السلام غريب

سپس بر آن ده بار انا انزلناه و ده بار قل هو الله احد و ده بار قل يا ايها الكافرون مي خواند، سپس آن را بر لباس مي پاشيد و مي فرمود:

هر كه قبل از پوشيدن لباس يا جامه چنين كند، هميشه در ناز و نعمت روزي خواهد بود، تا زماني كه از آن لباس رشته اي موجود باشد.

مصنف كتاب مي گويد: ياسر خادم، امام رضا عليه السلام را ملاقات کرده و حديث او از ابى الحسن عسكرى عليه السلام غريب مى نمايد.

ص: 494

29 ما جاء عن الرضا عليه السلام في صفة النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ 301 1 حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدِ الْعَسْكَرِيِّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مَنِيعٍ قَالَ حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَدِينَةِ الرَّسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ [عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ] أَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَأَلْتُ خَالَيَ هَنْدَ بْنَ أَبِي هَالَةَ عَنْ حَلِيهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَانَ وَصَافًا لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ فَخْمًا مَفْخَمًا يَتَلَأَلُ وَجْهَهُ تَلَأُلُ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ أَطْوَلَ مِنَ الْمَرْبُوعِ وَأَقْصَرَ

29- آنچه از امام رضا علیه السلام در صفت پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است

29- آنچه از امام رضا علیه السلام در صفت پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است

301 1 ابو احمد حسن بن عبد الله بن سعيد عسکری گوید: روایت کرد برای ما ابو القاسم عبد الله بن محمد بن عبد العزيز بن منيع که گفت:

روایت کرد برای من اسماعیل بن محمد بن اسحاق بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین در مدینه که گفت: روایت کرد برای من علی بن موسی بن جعفر بن محمد از موسی بن جعفر از جعفر بن محمد از پدرش از علی بن حسین علیهم السلام که فرمود: امام حسن علیه السلام فرمود: از خالوی خود هند بن ابی هاله در شمائل و اوصاف رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم و او خوب توصیف می کرد، گفت آن چه ترجمه اش نزدیک به این است: آن حضرت صلی الله علیه و آله بزرگ بود در دیده‌ها، نور از روی مبارکش می تابید همچو ماه در شب بدر، نه کم قامت و نه بلند قامت.

ص: 495

من المشدّب عظیم الهامه رجل الشّعر إذا انفرت عقیقته فرق و إلا فلا یجاوز شعره شحمه أذنيه إذا هو وفّره أزهر اللّون واسع الجبین أزجّ الحاجبین سوابغ فی غیر قرن بینهما عرق یدرّه الغضب أفتی العرنین له نور یعلوه یحسبه من لم یتأمله أشمّ کتّ اللّحیه سهل الخدّین ضلیع الفمّ أشنب مفلج الأسنان دقیق المسربه کأنّ عنقه جید دمیّه فی صفاء الفضّه معتدل الخلق بادنا متماسکا سواء البطن و الصّدر بعید ما بین المنکیبین ضخم الکرادیس أنور المتجرّد موصول ما بین اللّبه و السّره بشعر یجرى کالخطّ عاری الثّدیین و البطن و ما سوى ذلك أشعر الذّراعین و المنکیبین و أعالی الصّدر طویل الزّندین رحب الرّاحه شنّ الکفّین و القدمین سائل الأطراف سبط العصب خمصان الأخصمین فسیح القدمین ینبوعنهما الماء إذا زال زال تقلّعا یخطو تکفّیا و یمشی هونا ذریع المشیه إذا مشی کأثما ینحطّ من صعب و إذا التفت التفت جمیعا خافض الطّرف نظره إلى الأرض أطول من نظره إلى السّماء جلّ نظره الملاحظه یدر من لقیه بالسّلام قال قلت سرش بزرگ بود، مویش مجعد و صاف نبود، بلندی موی سر مبارک از لاله گوش نمی گذشت و چنان چه جدا کردنش میسر بود، جدا می ساخت، رنگش درخشان، پیشانی گشاده، ابروها کشیده، کامل و پر، میان دو ابرویش رگی بود که وقت غضب برمی آمد، پشت بینی بلند و از او نوری برمی آمد که بیننده در اوّلین نظر می دید، محاسن مبارکش پر مو بود و گونه اش هموار و دهان بزرگ و دندان ها گشاده، از سینه تا به ناف خطی باریک از موی کشیده، گردن مبارکش می گفتی گردن صورت هاست در صفای نقره، معتدل خلقت، تمام اندام به هم پیوسته، شکم با سینه مساوی، میان دو دوش از هم دور، سربند استخوان ها درشت، بدنی مبارک و نورانی، خطی از مو کشیده بود از سینه تا به ناف او و جز این بدن و شکم مونداشت، ساعد، شانه ها و بالای سینه مونداشت و دو دستش دراز و کفش فراخ و دست و پا متناسب، استخوانهایش صاف، کف پایشان گود و از مچ پا به پایین پرگوش نبود، آب از روی پایش رد می شد، در حرکت گام کامل برداشته، مایل، باوقار و سریع راه می رفت، گویی در سرازیری می رود، به تمام بدن برمی گشت، چشمانش به زیر افتاده و نگاهش به زمین طولانی تر از نگاه به آسمان بود، خیره نگاه نمی کرد و مبادرت به سلام اول داشت.

صف لى منطقہ فقال كان صلى الله عليه وآله متواصل الأجزاء دائم الفكره ليست له راحه و لا يتكلم فى غير حاجه يفتتح الكلام و يختمه بأشداقه يتكلم بجوامع الكلم فصلا لا فضول فيه و لا تقصير دمثا ليس بالجافى و لا بالمهين تعظم عنده النعمه و إن دقت لا يذم منها شيئا غير أنه كان لا يذم ذواقا و لا يمدحه و لا تغضبه الدنيا و ما كان لها فإذا تعوطى الحق لم يعرفه أحد و لم يقم لغضبه شيء حتى ينتصر له و إذا أشار أشار بكفه كلها و إذا تعجب قلبها و إذا تحدت قارب يده اليمنى من اليسرى فضرب يابها يمينى راحه اليسرى و إذا غضب أعرض بوجهه و أشاح و إذا فرح غص طرفه جلّ ضحكته التبس يفتّر عن مثل حب الغمام.

قال الحسن عليه السلام فكتمت هذا الخبر عن الحسين عليه السلام زمانا ثم حدثته فوجدته قد سبقنى إليه و سأله عمّا سألته عنه فوجدته قد سأل أباه عن مدخل النبى صلى الله عليه وآله و مخرجه و مجلسه و شكله فلم يدع منه شيئا قال الحسين عليه السلام سألت أبى عليه السلام عن مدخل رسول الله صلى الله عليه وآله فقال كان دخوله لنفسه مأذونا له فى ذلك فإذا أوى إلى منزله جزأ فرمود: گفتم: برايم وصف كن گفتار او را. گفت:

پيوسته محزون و در فكر بود، آسایش نداشت، بدون حاجت سخن نمى كرد، گفتارش كامل، نه زياد سخن مى نمود و نه كم، جوامع كلم ادا مى نمود، بى فضول و تقصير، نه به درشتى نه به خوارى، نعمت بزرگ مى داشت هر چند كوچك بود، نعمتى را مذمت نمى كرد، طعم غذا را مدح و ذم نمى كرد، او را در غضب نمى كرد دنيا و آن چه براى دنيا بود، چون كار حق در ميان مى آمد كسى او را نمى شناخت و پيش غضب او هيچ نمى ايستاد تا نصرت مى نمود حق را، چون اشاره مى كرد به تمام كف اشاره مى كرد، وقت تعجب كف بر مى گردانيد، چون در غضب مى شد اعراض مى كرد و تند مى شد و چون شاد مى شد چشم زير مى داشت، اكثر خنده اش تبسم بود و از آن ها دندان هاى همچو حبّ غمام لب مى گشود. امام حسن عليه السلام فرمود: مدتى اين خبر را به حسين عليه السلام نگفتم. چون گفتم، ديدم كه او پيشتر اين خبر گرفته و اين حديث از او و پدر خود پرسيده كه آن حضرت صلى الله عليه وآله چگونه بود داخل شدن و بيرون آمدن و نشستن و شكل او، هيچ نگذاشته بود.

حسين عليه السلام گفت: از پدرم از نحوه داخل شدن رسول خدا پرسيدم. فرمود: داخل مى شد و به اذن حاجت نداشت و مأذون بود، چون به منزل مى رفت

دخوله ثلاثه أجزاء جزءا لله تعالى و جزءا لأهله و جزءا لنفسه ثم جزءا جزأه بينه و بين الناس فيرد ذلك بالخاصه على العامه و لا يدخر عنهم منه شيئا و كان من سيرته في جزء الأمة إيثار أهل الفضل بإذنه و قسمه على قدر فضلهم في الدين فمنهم ذو الحاجه و منهم ذو الحاجتين و منهم ذو الحوائج فيتشاغل و يشغلهم فيما أصلحهم و أصلح الأمة من مسأله عنهم و إخبارهم بالذي ينبغي و يقول ليبلغ الشاهد منكم الغائب و أبلغوني حاجه من لا يقدر على إيلاغ حاجته فإنه من أبلغ سلطانا حاجه من لا يقدر على إيلاغها ثبت الله قدميه يوم القيامة لا يذكر عنده إلا ذلك و لا يقبل من أحد غيره يدخلون روادا و لا يفترون إلا عن ذواق و يخرجون أدله فقهاء فسألته عن مخرج رسول الله صلى الله عليه و آله كيف كان يصنع فيه فقال كان رسول الله صلى الله عليه و آله يخزن لسانه إلا عمّا يعنيه و يؤلفهم و لا ينفرهم.

و يكرم كريم كل قوم و يؤليه عليهم و يحذر الناس و يحترس منهم من غير أن يطوى عن أحد بشره و لا خلقه و يتفقد أصحابه و يسأل الناس عمّا في الناس و زمان خود را سه جزء می کرد، طاعت و بندگی خداوند، اشتغال به خانواده و برای خود، بهره خود را میان خود و مردم تقسیم می نمود، مطالب لایق هرکس را به ایشان می رسانید و از ایشان دریغ نمی کرد، به اذن او اهل فضل و کمال ترجیح یافتند و به فضیلت در دین از این بهره قسمتی بردند، بعضی را یک حاجت، دو حاجت و یا حاجات زیادی بود، مشغول به عمل ایشان شده و به معرفت الهی آموزگاری می نمود، اصلاح امور ایشان می فرمود، امت از او هرگونه مسایل می پرسید، پاسخ می فرمود، هرگونه که مصلحت است ایشان را اخبار کنید، حاضر، غایب را آگاهی دهد و هرکس دستش به من نمی رسد سخن به نزدیک من شرح دهد، همانا هرکس حاجت کسی را که خود نمی تواند، به پادشاه برساند، خدا در قیامت دو قدم او را ثابت دارد، در نزدش جز سخنان معرفت الهی، مسائل دین و اصلاح امور مؤمنین و خلق ذکر نمی شد، احدی را در سختی نمی دید مگر رفع می نمود، چون مردم بر حضرتش داخل می شدند، اگر صاحب مطلب بودند وقت رجوع با حاجات برمی گشتند و چون از محضرش بیرون می شدند خود را ذلیل می دانستند، حضرت فرمود: از پدرم از مشی آن جناب در بیرون خانه پرسیدم، فرمود: جز سخن سودمند زبان نگشودی، تألیف قلوب کرده و مردم را نمی راند، کریم قوم را گرامی و او را ریاست می داد، مردم را از نافرمانی ترسانده

يَحْسَنُ الْحَسَنَ وَيَقْوِيهِ وَيَقْبَحُ الْقَبِيحَ وَيُوهِنُهُ مَعْتَدِلُ الْأَمْرِ غَيْرُ مُخْتَلِفٍ لَا يَغْفُلُ مَخَافَهُ أَنْ يَغْفُلُوا أَوْ يَمِيلُوا وَلَا يَقْصِرُ عَنِ الْحَقِّ وَلَا يَجُوزُهُ الَّذِينَ يَلُونَهُ مِنَ النَّاسِ خِيَارَهُمْ أَفْضَلُهُمْ عِنْدَهُ وَأَعَمَّهُمْ نَصِيحَهُ لِلْمُسْلِمِينَ وَأَعْظَمَهُمْ عِنْدَهُ مَنْزِلَهُ أَحْسَنُهُمْ مَوَاسَاهُ وَمَوَازِرَهُ.

قال فسألته عن مجلسه فقال كان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا يَجْلِسُ وَلَا يَقُومُ إِلَّا عَلَى ذِكْرٍ وَلَا يُوَطِّنُ الْأَمَاكِنَ وَيَنْهَى عَنِ إِطَانِهَا وَإِذَا انْتَهَى إِلَى قَوْمٍ جَلَسَ حَيْثُ يَنْتَهَى بِهِ الْمَجْلِسُ وَيَأْمُرُ بِذَلِكَ وَيُعْطِي كُلَّ جَلْسَانَةٍ نَصِيْبَهُ حَتَّى لَا يَحْسَبُ أَحَدٌ مِنْ جَلْسَانِهِ أَنَّ أَحَدًا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنْهُ مِنْ جَالِسِهِ صَابِرَهُ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمَنْصَرَفُ عَنْهُ مِنْ سَأَلِهِ حَاجَهُ لَمْ يَرْجِعْ إِلَّا بِهَا أَوْ بِمِسْوَءٍ مِنَ الْقَوْلِ قَدْ وَسَّعَ النَّاسُ مِنْهُ خَلْقَهُ وَصَارَ لَهُمْ أَبَا رَحِيمًا وَصَارُوا عِنْدَهُ فِي الْحَقِّ سِوَاءَ مَجْلِسِهِ مَجْلِسِ حِلْمٍ وَحَيَاءٍ وَصَدْقٍ وَأَمَانَةٍ لَا تَرْفَعُ فِيهِ الْأَصْوَاتُ وَلَا تُؤَبِّنُ فِيهِ الْحَرَمَ وَلَا تُتَنَّى فَلَئِنَّهُ مُتَعَادِلِينَ مُتَوَاصِلِينَ فِيهِ بِالتَّقْوَى مُتَوَاضِعِينَ يُوقِّرُونَ الْكَبِيرَ وَيَرْحَمُونَ الصَّغِيرَ وَيُؤَثِّرُونَ ذَا الْحَاجَةِ وَيَحْفَظُونَ الْغَرِيبَ.

و خود را از ایشان نگاه داشتی، از اصحاب دلجویی و از حاضر سؤال غایب می نمود، نیک را ستوده و زشت را تقبیح می کرد، میانه رو بود و از کسی غافل نشده، مباد مردم غافل یا وازده شوند. از حق کوتاه نمی آمد و اجازه نیز نمی داد. اطرافیان شان، بهترین مردم بودند و ناصحین را بافضل تر می داشت و اهل مواسات و همدردی را نزد خود منزلت بالاتری عطا می فرمود.

امام می فرماید: از مجلس حضرت پرسیدم.

گفت: نمی نشست و بر نمی خاست مگر ذکر می گفت. در جاهای همگانی اقامت نکرده و نهی می کرد. در مجالس در آخرین نقطه خالی می نشست و بدان امر می فرمود. به همنشینان چنان تفضّل می فرمود که همه را گمان این بود، نزد او بهترینند. همنشین خویش را تحمل می فرمود تا برود. سائل را حاجت روا یا با کلامی نرم، باز می گرداند. مردم از اخلاق او در آسایش بودند و پدری مهربان برای مردم و در حقوق با ایشان مساوی بود. مجلس او مجلس حلم و حیاء و راستی و امانتداری بود. در آن مجلس صدای بلند شنیده نمی شد و حرمت نمی شکست و لغزش، دوباره گویی نمی شد. همه باهم متعادل و متصل به هم با ریسمان تقوا، متواضع. پیر را تواضع می کردند و کوچک را ترحم. حاجتمند را حاجت روا و غریب را محافظت می کردند.

فقلت كيف كان سيرته في جلسائه فقال كان دائم البشر سهل الخلق لين الجانب ليس بفظ ولا غليظ ولا صحاب ولا فحاش ولا عياب و لا مزاح و لا مداح يتغافل عما لا يشتهي فلا يؤيس منه و لا يخيب فيه مؤمليه قد ترك نفسه من ثلاث المراء و الاكثر و ما لا يعنيه و ترك الناس من ثلاث كان لا يذم احدا و لا يعيره و لا يطلب عثراته و لا عورته و لا يتكلم الا فيما رجا ثوابه اذا تكلم اطلق جلساؤه كأنما على رءوسهم الطير و اذا سكت تكلموا و لا يتنازعون عنده الحديث و اذا تكلم عنده احد انصتوا له حتى يفرغ من حديثه يضحك مما يضحكون منه و يتعجب مما يتعجبون منه و يصبر للغريب على الجفوه في المسأله و المنطق حتى ان كان أصحابه ليستجلبونهم و يقول اذا رأيتم طالب حاجه يطلبها فاردوه و لا يقبل الثناء الا من مكافئ و لا يقطع على احد كلامه حتى يجوزه فيقطعه بنهي أو قيام قال فسألته عن سكوت رسول الله صلى الله عليه و آله فقال كان سكوته على أربع الحلم و الحذر و امام می فرماید: گفتم روش او درباره همنشینانش چگونه بود؟ فرمود: همیشه خوشرو، ملایم و خوش برخورد. نه سخت و تندانه فریاد کن و بدزبان و نه عیبجو و ستایش گر! نسبت به آن چه نمی پسندید، تغافل می کرد. آرزومند از او ناامید و مأیوس نمی شد. خویش را از جدل، زیاده گویی و کار نامربوط برحذر و در مردمان از مذمت، عیب جویی و لغزش بینی خودداری می فرمود.

مگر در چیزی که امید ثواب نبود، سخن نمی گفت.

چون سخن می گفت، همگان گویا که پرنده بر سرشان نشسته باشد، ساکت بودند و چون ساکت می شد، سخن می گفتند. نزد او در گفتار نزاع نمی کردند و چون کسی سخن می گفت، دیگران سکوت می کردند تا سخنش پایان یابد. با مردم می خندید، با ایشان تعجب می کرد و در مقابل درخواست نابجای غریبان صبور بود و بدین گونه با اصحاب نیز بود و می فرمود: صاحبان حاجت را بجویید و اعانت کنید. از کسی ثناء نمی پذیرفت، مگر در برابر ثنای خویش و کلام کسی را قطع نمی فرمود، مگر آن که تجاوز کند که یا نهی کرده و یا مجلس را ترک می فرمود.

می فرماید: از سکوت حضرت پرسیدم، فرمود:

سکوتش بر چهار چیز منتهی بود: حلم و حذر

ص: 500

التَّقْدِيرِ وَالتَّفَكُّرِ فَأَمَّا التَّقْدِيرُ فَفِي تَسْوِيهِ النَّظَرِ وَالاسْتِمَاعِ بَيْنَ النَّاسِ وَ أَمَّا تَفَكُّرَهُ ففِيمَا بَقِيَ وَ يَفْنَى وَ جَمَعَ لَهُ الْحِلْمَ فِي الصَّبْرِ فَكَانَ لَا يَغْضِبُهُ شَيْءٌ وَ لَا يَسْتَفْزَهُ وَ جَمَعَ لَهُ الْحَذَرَ فِي أَرْبَعِ أَخْذِهِ الْحَسَنَ لِيَقْتَدِيَ بِهِ وَ تَرَكَ الْقَبِيحَ لِيَنْتَهِيَ عَنْهُ وَ اجْتِهَادَهُ الرَّأْيَ فِي إِصْلَاحِ أُمَّتِهِ وَ الْقِيَامَ فِيمَا جَمَعَ لَهُمْ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

و قد رویت هذه الصفه عن مشايخ بأسانيد مختلفه قد أخرجتها في كتاب النبوه و إنما ذكرت من طرقى إليها ما كان فيها عن الرضا عليه السلام لأن هذا الكتاب مصنف في ذكر عيون أخباره عليه السلام و قد أخرجت تفسيرها في كتاب معانى الأخبار.

و تقدیر و تکفیر؛ اما تقدیر در تساوی نظر و استماع میان مردم بود و اما تفکر در آن می کرد که باقی کدام است و فانی کدام، و جمع بود برای او حلم، پس چیزی او را در غضب نمی افکند و از جا بر نمی انگیخت و سبک و تند نمی ساخت. و مجتمع بود برای او حذر در چهار چیز؛ فرامی گرفت کار نیکورا تا به او اقتدا کنند و ترک می کرد قبیح را تا از آن باز ایستند و سعی می کرد در تدبیر آن چه موجب صلاح امت باشد و قیام می نمود به آن چه خیر دنیا و آخرت برای ایشان جمع کند، درود خدا بر او و خاندان پاکش باد.

مصنّف می گوید این صفات را از مشایخ به سندهای مختلفه روایت دارم و در کتاب نبوت آورده ام و این جا بعضی از آن که از حضرت رضا علیه السلام مروی بود آوردم و تفسیر تعلیمات مشکله کتاب در معانى الاخبار ذکر کرده ام.

30 باب فیما جاء عن الرضا عليه السلام من الأخبار المنثوره 302 1 ما حدّثنا به أبو الحسن محمد بن القاسم المفسّر الجرجانی رضی الله عنه قال حدّثنا أحمد بن الحسن الحسینی عن الحسن بن علی عن أبيه عن محمد بن علی عن أبيه الرضا عن أبيه موسى بن جعفر عليهم السلام قال نعى إلى الصادق جعفر بن محمد عليه السلام إسماعيل بن جعفر وهو أكبر أولاده وهو يريد أن يأكل وقد اجتمع ندماؤه فتبسّم ثم دعا بطعامه وقعد مع ندمائيه وجعل يأكل أحسن من أكله سائر الأيام ويحثّ ندماؤه ويضع بين أيديهم ويعجبون منه أن لا يرون للحزن أثرا فلما فرغ قالوا يا ابن رسول الله لقد رأينا عجبا أصبت بمثل هذا الابن وأنت كما ترى قال

30- و از جمله اخبار متفرقه که از رضا عليه السلام مروی است

30- و از جمله اخبار متفرقه که از رضا عليه السلام مروی است

302 1 مفسّر جرجانی روایت می کند از امام حسن عسکری عليه السلام او از پدرش علی نقی و او از پدرش رضا و او از پدر خود کاظم عليهم السلام روایت می کند که به امام صادق عليه السلام خبر وفات اسماعیل را که بزرگترین اولاد او بود، دادند. ایشان بر سر سفره بود، با اصحاب خود تبسّم نمود و به اکل مشغول شد و بهتر از همه روزها چیزی خورد و اصحاب را تکلیف خوردن می کرد و خوردنی به نزد ایشان می نهاد و ایشان در تعجب بودند که هیچ اثر حزن در او نمی دیدند. چون فارغ شدند، گفتند: یا بن رسول الله صلّی الله علیه و آله ما عجب ماندیم از تو که چنین پسری از تو فوت شد تو را بر این حالت می بینیم. گفت: چرا بر این حالت نباشم که به من خبر رسیده است از

و ما لی لا اکون کما ترون و قد جاء فی خبر اصدق الصادقین اَنی میت و ایتاکم اِن قوما عرفوا الموت فجعلوه نصب اعینهم و لم ینکروا من یخطفه الموت منهم و سلّموا لأمر خالقهم عزّ و جلّ

303 2 و بهذا الإسناد عن الرضا علیه السلام عن أبیه موسی بن جعفر علیهما السلام قال کان قوم من خواصّ الصادق علیه السلام جلوسا بحضرته فی لیلہ مقمرة مضحیه فقالوا یا ابن رسول الله ما أحسن أديم هذه السماء و أنوار هذه النجوم و الکواکب فقال الصادق علیه السلام ایتکم لتقولون هذا و اِنّ المدبرّات الأربعة جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت علیهم السلام ینظرون إلی الأرض فیرونکم و إخوانکم فی أقطار الأرض و نورکم إلی السماوات و إلیهم أحسن من أنوار هذه الکواکب و ایتهم لیقولون کما تقولون ما أحسن أنوار هؤلاء المؤمنین

صادق ترین صادقان که من می میرم و شما نیز؛ همانا گروهی که مرگ را شناخته و آن را نصب عین خود ساختند، هرکه را از ایشان ربود، انکار نمی کنند و بر امر پروردگار خویش تسلیمیند.

303 2 و به همین اسناد آن حضرت از پدرش علیه السلام روایت کرده اند که روزی خاصان امام صادق علیه السلام نزد او نشسته بودند، در شب ماهتاب که خالی از ابر بود، گفتند: یا بن رسول الله چه نیکو می نماید این آسمان، و انوار این کواکب و اختران چه نیکو است. فرمود:

«مدبرّات اربع که جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت هستند، نظر می کنند به زمین و می بینند شما و برادران شما را در اطراف زمین و نور شما که می تابد به سوی آسمان ها و به سوی ایشان در حسن افزون است از انوار این اختران، و ایشان می گویند چنان چه شما می گویند: چه خوش می نماید نور این مؤمنان.»

304 3 و بهذا الإسناد عن الرضا عليه السلام عن أبيه موسى بن جعفر عليه السلام قال جاء رجل إلى الصادق عليه السلام فقال قد سئمت الدنيا فأتمنى على الله الموت فقال تمنّ الحياه لتطيع لا لتعصى فلأن تعيش فتطيع خير لك من أن تموت فلا تعصى و لا تطيع

305 4 و بهذا الإسناد عن الرضا عليه السلام عن أبيه موسى بن جعفر عليه السلام قال قال الصادق عليه السلام إن الرجل ليكون بينه وبين الجنة أكثر مما بين الثرى و العرش لكثرة ذنوبه فما هو إلا أن يبكى من خشية الله عزّ و جلّ ندما عليها حتى يصير بينه و بينها أقرب من جفنه إلى مقلته

306 5 و بهذا الإسناد عن الرضا عليه السلام عن أبيه موسى بن جعفر عليه السلام قال قيل للصادق أخبرنا عن الطاعون قال عذاب الله لقوم و رحمه لآخرين قالوا و كيف تكون الرّحمة عذابا 304 3 و به همان اسناد امام رضا عليه السلام از پدر خود روایت می کند که مردی به خدمت امام صادق علیه السلام آمد و گفت: دلتنگ شدم از دنیا و از خدا مرگ می طلبم. فرمود: زندگی آرزو کن تا طاعت کنی نه معصیت. زندگی با طاعت بهتر است تو را از مرگ بدون طاعت و معصیت.

305 4 به همان اسناد امام رضا از امام صادق علیه السلام فرمود: مردی باشد که میان او و جنّت بیشتر دوری باشد که از زیر زمین تا عرش است به خاطر گناه زیاد وی. پس جز این نباشد که او بگرید از ترس خدای عزّ و جلّ از پشیمانی بر کار خویش تا آن که میان او و جنّت نزدیک تر شود از پلک چشم به چشم.

306 5 به همان اسناد مروی است که گفت به امام صادق علیه السلام گفتند: خبر ده ما را از طاعون. گفت:

عذاب خدا برای کافران و رحمت برای دیگران است. گفتند: چسان رحمت، عذاب باشد؟

قال لَمَّا جاوزت سدره المنتهى وبلغت أغصانها وقضبانها رأيت بعض ثمار قضبانها أثداؤه معلقه يقطر من بعضها اللبن و من بعضها العسل و من بعضها الدهن و يخرج من بعضها شبه دقيق السميد و من بعضها الثبات و من بعضها كالتبق فيهوى ذلك كله إلى نحو الأرض فقلت في نفسي أين مفرّ هذه الخارجات عن هذه الأثداء و ذلك أنه لم يكن معي جبرئيل لأني كنت جاوزت مرتبته و اختزل دوني فناداني ربّي عزّ و جلّ في سرّي يا محمّد هذه أنبتّها في هذا المكان الأرفع لأغذو منها بنات المؤمنين من أمّتك و بنيهم فقل لأبائ البنات لا تضيقنّ صدوركم على فاقتهنّ فإني كما خلقتهنّ أرزقهنّ

309 8 و بهذا الإسناد عن الرضا عليه السلام عن أبيه موسى بن جعفر عليه السلام قال كتب الصادق عليه السلام إلى بعض الناس إن أردت أن يختم بخير عملك حتى تقبض و أنت في أفضل الأعمال فعظم لله حقّه أن لا تبذل نعماءه في معاصيه و أن تغتتر بحلمه عنك و أكرم از سدره المنتهى گذشتم و به شاخه های او رسیدم، دیدم بر بعضی از شاخه های آن پستان های آویخته بود. از بعضی شیر، بعضی روغن، بعضی عسل و بعضی چون آرد سپید می ریخت و همه به جانب زمین سرازیر بود. با خود گفتم: آیا قرارگاه این ها، کجا باشد؟ و جبرئیل علیه السلام با من نبود تا از او پرسم که از مکان او در گذشته بودم و او از من باز پرس مانده بود؛ پس ربّ من ندا کرد با من در ضمیر من که:

ای محمّد! این ها را ظاهر ساخته ام در این مکان رفیع تر، تا غذا دهم از آن ها دختران مؤمنان را از امت تو و پسران ایشان را، پس بگو با پدران دختران که تنگ نگرند سینه هاشان بر پریشانی و احتیاج دختران که من ایشان را چنان چه خلق کردم رزق می دهم.

309 8 به همان اسناد مروی است که امام صادق علیه السلام به بعضی از مردم نوشت: اگر خواهی عاقبت تو خیر باشد تا آن که از دنیا وقتی که بر وی مشغول بهترین اعمال باشی؛ پس حق خدای را بر خود بزرگ شمار و روا مدار که نعمت های او در معاصی بذل کنی و به حلم او مغرور گردی

كُلِّ من وجدته يذكر مَنَّا أو ينتحل مودتنا ثمَّ ليس عليك صادقاً كان أو كاذباً إنَّما لك نيتك و عليه كذبه

3109 و بهذا الإسناد عن الرضا عن أبيه موسى بن جعفر عليه السلام قال كان الصادق عليه السلام في طريق و معه قوم معهم أموال و ذكر لهم أن بارقه في الطريق يقطعون على الناس فارتعدت فرائصهم فقال لهم الصادق عليه السلام ما لكم قالوا معنا أموالنا نخاف عليها أن تؤخذ مَنَّا فتأخذها مَنَّا فلعلهم يندفعون عنها إذا رأوا أنها لك فقال و ما يدريكم لعلهم لا يقصدون غيري و لعلكم تعرضوني بها للتلّف فقالوا فكيف نصنع ندفعها قال ذلك أضيع لها فعمل طاريا يطرى عليها فيأخذها و لعلكم لا تغتدون إليها بعد فقالوا كيف نصنع دلنا قال أودعوها من يحفظها و يدفع عنها و يرببها و يجعل الواحد منها أعظم من الدنيا و ما فيها ثمَّ يردّها و يوقرها عليكم أحوج ما تكونون إليها قالوا من ذاك قال ذاك رب العالمين قالوا و كيف نودعه قال تصدّقون و اكرام كن هرکه ما را یاد کرده و ادعای دوستی ما می کند و صدق و کذب او بر تو نیست، تو بر نیت خویشی و کذب او برای اوست.

3109 و به همین اسناد مروی است که امام صادق علیه السلام در طریقی بود و با او صاحبان اموال بودند و خبر شنیدند که راهزنان در سر راهند و راه می زنند، مردم ترسیدند. امام فرمود: شما را چه می شود؟ گفتند: با ما مال هاست می ترسیم از ما بستانند. می شود تو آن ها را بستانی؟ شاید ایشان چون ببینند که مال ها از توست، از ما دست بردارند. گفت: چه می دانید، شاید ایشان قصد کسی جز من نداشته باشند و مرا به این سبب در معرض تلف افکنید.

گفتند: آیا در زمین دفن کنیم؟ فرمود: شاید کسی برسد و آن ها را برآورد و یا چون بازگردید آن را نیابید. گفتند: چه کنیم؟ دلالتی کن.

گفت: به ودیعت نهید نزد کسی که آن ها را حفظ کرده، شرّ مردم را برگرداند و آن ها را نمود داده از دنیا و مافیها بهتر کرده، در وقت شدت حاجت به شما برگرداند. گفتند: او کیست؟ فرمود:

رب العالمین! گفتند: چگونه ودیعت نهیم نزد او.

به علی ضعیفاء المسلمین قالوا و اتی لنا الضّعفاء بحضرتنا هذه قال فاعرضوا علی أن تتصدّقوا بثلاثها لیدفع الله عن باقیها من تخافون قالوا قد عزمنا قال فأنتم فی أمان الله فامضوا فمضوا فظهرت لهم البارقه فخافوا فقال الصادق علیه السلام کیف تخافون و أنتم فی أمان الله عزّ و جلّ فتقدّم البارقه و ترجلوا و قبلوا ید الصادق علیه السلام و قالوا رأینا البارحه فی منامنا رسول الله صلی الله علیه و آله یا مرنا بعرض أنفسنا علیک فنحن بین یدیک و نصحبک و هؤلاء لندفع عنهم الأعداء و اللصوص فقال الصادق علیه السلام لا حاجه بنا إلیکم فإنّ الذی دفعکم عنّا یدفعهم فمضوا سالمین و تصدّقوا بالثلث و بورك لهم فی تجارتهم فربحوا للدرهم عشره فقالوا ما أعظم برکه الصادق علیه السلام فقال الصادق علیه السلام قد تعرّفتم البرکه فی معامله الله عزّ و جلّ فدوموا علیها

10 311 و بهذا الإسناد عن الرضا عن أبیه موسی بن جعفر علیه السلام قال رأى الصادق رجلا قد اشتدّ جزعه علی ولده فقال یا هذا گفت: تصدّق کنید به آن اموال بر ضعیفان.

گفتند: ضعیفان این جا نیستند. گفت: عزم کنید که یک سوم آن را به تصدّق دهید تا خدا باقی را از شر ایشان محافظت کند. گفتند: عزم کردیم. گفت: در امان خدا روانه شوید. روانه شدند چون راه زنان ظاهر شدند، ترسیدند.

فرمود: چرا می ترسید شما در امان خدایید! ایشان آمدند و پیاده شده، دست امام بوسیدند و گفتند: در خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدیم ما را امر به خدمت شما فرمود. اینک ما در خدمت توایم تا از شما شرّ دشمنان و دزدان دفع کنیم.

فرمود: ما را به شما احتیاج نیست که آن که شرّ شما از ما دفع کرد، دیگران نیز دفع کند. پس جماعت به سلامت رفتند و یک سوم مال را صدقه دادند و آن تجارت مبارک آمد و از ده برابر سود یافتند و گفتند: چه بزرگ بود برکت صادق علیه السلام. فرمود: دانستید سود معامله برای خدا؛ پس پیوسته با او معامله کنید و از او سود بگیرید.

10 311 به همان اسناد حضرت رضا علیه السلام روایت کند از پدرش علیه السلام که گفت: امام صادق علیه السلام مردی را دید که بر فوت فرزند خود سخت جزع می نمود.

جزعت للمصيبة الصّغرى و غفلت عن المصيبة الكبرى و لو كنت لما صار إليه ولدك مستعدّا لما اشتدّ عليه جزعك فمصابك بترکک الاستعداد أعظم من مصابك بولدك

312 11 حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه قال حدّثنا محمّد بن يحيى العطار عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن محمّد بن سنان عن الرضا علىّ بن موسى عليه السّلام أنّه قال إنّ بسم الله الرّحمن الرّحيم-أقرب إلى اسم الله الأعظم من سواد العين إلى بياضها قال و قال الرضا عليه السّلام كان أبى عليه السّلام إذا خرج من منزله قال بسم الله الرّحمن الرّحيم خرجت بحول الله و قوّته لا بحولى و قوّتى بل بحولك و قوّتك يا ربّ متعرّضا به لرزقك فأتنى به فى عافيه

313 12 حدّثنا أحمد بن علىّ بن إبراهيم بن هاشم رضى الله عنه قال حدّثنى أبى عن گفت: برای مصیبت کوچک جزع می کنی و از مصیبت بزرگ غافل! اگر تو مهیای این حال بودی، چنین جزع نمی کردی و مصیبتی که تو به خاطر عدم آمادگی برای مرگ بدان گرفتاری از مصیبت فرزندت بزرگ تر است.

312 11 به همان اسناد از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده که آن حضرت فرمود:

بسم الله الرّحمن الرّحيم نزدیک تر است به اسم اعظم از سیاهی چشم به سپیدی آن. و هم گفت: «پدر من چون از منزل بیرون می آمد می گفت: بسم الله الرّحمن الرّحيم؛ به حول و قوّه خداوند تبارک و تعالی خارج شدم نه به حول و قوّه خودم، بلکه به حول خدای تعالی. خدایا! متعرض روزی تو شده ام، پس مرا در عافیت از آن عطا فرما».

313 12 احمد بن على بن ابراهيم بن هاشم از پدرش از جدّش از على بن معبد از حسين بن خالد

جدی ابراهیم بن هاشم عن علی بن معبد عن الحسن بن خالد قال قال الرضا عليه السلام سمعت أبي يحدث عن أبيه عليه السلام أن أول سورة نزلت بسم الله الرحمن الرحيم اقرأ باسم ربك و آخر سورة نزلت إذا جاء نصر الله و الفتح

13 314 حدّثنا حمزه بن محمّد بن أحمد بن جعفر بن محمّد بن زيد بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام بقمّ فی رجب سنه تسع و ثلاثین و ثلاثمائه قال حدّثنی ابي عن یاسر الخادم عن ابي الحسن علی بن موسی الرضا عن ابيه عن آباءه عن الحسن بن علی علیهم السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی علیه السلام یا علی أنت حجّه الله و أنت باب الله و أنت الطریق إلى الله و أنت التّبّ العظیم و أنت الصّراط المستقیم و أنت المثل الأعلى یا علی أنت إمام المسلمین و أمير المؤمنین و خیر الوصیین و سیّد الصّدیقین یا علی أنت الفاروق الأعظم و أنت الصّدیق الأكبر یا علی أنت خلیفتی علی امتی و أنت قاضی دینی و أنت منجز عداتی یا علی أنت المظلوم بعدی یا علی از حضرت رضا علیه السلام گفت: از پدر خود شنیدم که از پدر خود حدیث می کرد که اول سوره که نازل شد: بسم الله الرحمن الرحيم * اقرأ باسم ربك و آخر سوره که نازل شد إذا جاء نصر الله و الفتح بود.

13 314 حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زيد بن علی بن حسین بن علی ابی طالب در رجب سال 339 در قم گفت: پدرم روایت می کند از یاسر خادم و او نیز روایت می کند از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و ایشان نیز روایت می کند از امام حسین بن علی علیه السلام روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله با علی گفت:

یا علی تو حجّت خدایی و نیز تو باب خدایی و راهی به سوی خدا و تویی نبأ عظیم (یعنی خبر بزرگ که در سوره نبأ مذکور است) و تویی صراط مستقیم و تویی مثل اعلی! یا علی تویی امام مسلمانان و امیر مؤمنان و بهترین وصیین و بزرگترین و برترین صدیقین! یا علی تویی فاروق اعظم و تویی صدیق اکبر.

یا علی تو مظلومی بعد از من. یا علی

أنت المفارق بعدى يا على أنت المحجور بعدى أشهد الله تعالى و من حضر من أمتى أن حزبك حزبي و حزبي حزب الله و أن حزب أعدائك حزب الشيطان.

315 14 حدّثنا أبى رضى الله عنه قال حدّثنا عبد الله بن جعفر بن جامع الحميرى عن أحمد بن هلال العبرتائى عن الحسن بن محبوب عن أبى الحسن الرضا عليه السلام قال قال لى لا بدّ من فتنه صمّاء صيلم تسقط فيها كلّ بطانه و وليجه و ذلك عند فقدان الشيعه الثالث من ولدى يبكى عليه السّماء و أهل الأرض و كلّ حرّى و حرّان و كلّ حزين لهفان ثمّ قال بأبى و أمى سمى جدّى شبيهى و شبيهه موسى بن عمران عليه جيوب الثور تتوقّد بشعاع ضياء القدس كم من حرّى مؤمنه و كم مؤمن متأسّف حيران حزين عند فقدان الماء المعين كأتى بهم آيس ما كانوا قد نودوا نداء يسمع من بعد كما يسمع من قرب يكون رحمه على المؤمنين و عذابا على الكافرين.

پس از من از تو مفارقت جست، تورا مهجور گذارند. گواه می سازم خدا و حاضرین امت خود را که حزب تو، حزب من و حزب من، حزب خدا و گروه دشمنان تو حزب شیطانند.

315 14 حضرت رضا عليه السلام فرمود: ناچار است از فتنه ای کر و سخت که در آن هر رفاقت و دوستی زایل گردد و این وقتی است که شیعه فرزند سوّم مرا نیابد و از ایشان گم گردد و بگریند بر او و اهل آسمان و اهل زمین و هر زن و مرد جگر سوخته و هر غمگین حسرت زده.

بعد از آن گفت: پدر و مادرم فدای هم نام جدّ من، شبيه من و شبيهه موسى بن عمران عليه السلام مشتمل است بر او جیب های نور که فروزان باشد به شعاع ضياء قدس، بسا زنان جگر سوخته و بسا مؤمنان متأسّف حیرت زده غمگین، وقتی که نیابند ماء معین را، گویا من نظر می کنم به ایشان وقتی که از آن نومیدتر نباشند، ناگاه ندا کرده شود، به ندایی که از دور شنیده شود چنان چه از نزدیک شنیده می شود و آن رحمت باشد بر مؤمنان و عذاب باشد بر کافران.

316 15 حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا سعد بن عبد اللّٰه عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن الحسن بن علیّ الوشاء قال سمعت الرّضا علیه السّلام یقول أقرب ما یكون العبد من اللّٰه عزّ و جلّ و هو ساجد و ذلك قوله تبارک و تعالی و اسجد و اقترب

317 16 حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا سعد بن عبد اللّٰه عن محمّد بن الحسین بن أبی الخطّاب عن محمّد بن الفضیل عن أبی الحسن الرّضا علیه السّلام قال الصّلاه قربان کلّ تقیّ

318 17 حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا سعد بن عبد اللّٰه و محمّد بن یحیی العطّار جمیعا عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن الحجّال عن سلیمان الجعفریّ قال قال الرّضا علیه السّلام جاءت ریح و أنا ساجد و جعل کلّ إنسان یطلب موضعا و أنا ساجد ملّح 316 15 پدرم از سعد بن عبد اللّٰه از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن علی و شاء از امام رضا علیه السّلام روایت می کند که فرمود: نزدیک ترین حالت بنده به خدا در حالت سجده است، از این روست که خداوند می فرماید: و اسجد و اقترب، سجده کن و نزدیک شو.

317 16 مرحوم والد از سعد بن عبد اللّٰه از محمد بن حسین بن ابی الخطّاب از محمد بن فضیل از امام رضا علیه السّلام نقل می کند که فرمود:

نماز، موجب تقرّب انسان متقی است.

318 17 مرحوم والد از سعد بن عبد اللّٰه و محمد بن یحیی عطّار از احمد بن محمد بن عیسی از حجّال از سلیمان جعفری از امام رضا علیه السّلام روایت می کند که فرمود:

بادی آمد و من در سجده بودم، هرکس از آن هول، مکانی طلب می کرد و من در سجده

319 18 حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الولید رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن محمّد بن إسماعیل بن بزّیع قال رأیت أبا الحسن علیه السّلام إذا سجّد یحرّک ثلاث أصابع من أصابعه واحده بعد واحده تحریکا خفیفا کأنّه یعدّ التّسبیح ثمّ یرفع رأسه قال ورأیته یرکع رکوعا أخفض من رکوع کلّ من رأیته یرکع کان إذا رکع جنّح بیديه

320 19 حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا سعد بن عبد اللّٰه عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن الحسن بن علیّ الوشاء عن أبی الحسن الرّضا علیه السّلام قال سمعته یقول إذا نام العبد و هو ساجد قال اللّٰه عزّ و جلّ للملائکه انظروا إلی عبدی قبضت روحه و هو فی طاعتی بودم و الحاح می کردم در دعا با پروردگار خود، تا ساکن گشت.

319 18 محمّد بن حسن بن احمد بن ولید از محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن اسماعیل بن بزّیع روایت می کند که امام رضا علیه السّلام را که چون به سجده می رفت، سه انگشت از انگشتان خود را حرکت می داد، یکی بعد از دیگری، حرکتی سبک، گویا تسبیح را می شمرد، بعد از آن سر بر می داشت. و گفت: دیدم او را که خم می شد در رکوع زیاده از راکعان که دیده بودم، گویا چون به رکوع می رفت دو بال خود می گشود.

320 19 مرحوم والد از سعد بن عبد اللّٰه از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی و شاء از امام رضا علیه السّلام نقل می کرد که فرمود: هرگاه بنده در حال سجود به خواب رود، خدای عزّ و جلّ با ملایکه گوید: نظر کنید به بنده که روح او قبض کرده ام و او در طاعت من است.

321 20 حدّثنا أبي و محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی الله عنهما قالا حدّثنا محمد بن يحيى العطار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي قال قرأت كتاب أبي الحسن الرضا عليه السلام إلى أبي جعفر يا أبا جعفر بلغني أنّ الموالى إذا ركبت أخرجوك من الباب الصّغير فإتّما ذلك من بخل بهم لئلاّ ينال منك أحد خيراً فأسألك بحقّي عليك لا يكن مدخلك و مخرجك إلاّ من الباب الكبير و إذا ركبت فليكن منك معك ذهب و فضّه ثمّ لا يسألك أحد إلاّ أعطيته و من سألك من عمومته أن تبرّه فلا تعطه أقلّ من خمسين ديناراً و الكثير إليك و من سألك من عمّاتك فلا تعطها أقلّ من خمسة و عشرين ديناراً و الكثير إليك إني أريد أن يرفعك الله فأنتفق و لا تخش من ذى العرش إفتاراً

321 20 مرحوم والد و محمد بن حسن بن احمد بن وليد از محمد بن يحيى عطار از احمد بن محمد بن عيسى از احمد بن محمد بن ابى نصر بزنطى روايت کرده اند که گفت: خواندم نامه اى که ابو الحسن رضا عليه السلام به ابى جعفر عليه السلام نوشته بود به اين مضمون: به من رسيد که هرگاه تو سوار مى شوى موالى تو را از در کوچک بيرون مى برند از راه بخلى که دارند تا كسى از تو به چيزى نرسد. پس مى خواهم از تو به حقّى که دارم بر تو که داخل نشوى و بيرون نروى مگر از در بزرگ و هرگاه سوار شوى بايد با تو نقره و طلا باشد و بعد از آن هيچ کس از تو سؤال نکند؛ مگر او را عطايى کنى و از عموهاى تو هرکه از تو احساس توقع کند او را کمتر از پنجاه زر سرخ ندهى و در بيشتري از اين اختيار دارى و از عمّه هاى تو هرکه از تو چيزى خواهد او را کمتر از بيست و پنج زر سرخ ندهى و در بيشتري از آن اختيار دارى و جز اين نيست که من مى خواهم که خدای عزّ و جلّ تو را بردارد و رفعت دهد؛ پس خرج کن و مترس از جانب خداوند عرش، تنگ ساختن روزى را.

322 21 حدّثنا أبو علیّ أحمد بن أبی جعفر البیهقی قال حدّثنا أبو علیّ أحمد بن علیّ بن جبرئیل الجرجانی البزاز قال حدّثنا إسماعیل بن أبی عبد الله أبو عمرو القطان قال حدّثنا أحمد بن عبد الله بن عامر الطائی ببغداد علی باب صقر السکری عند جسر أبی الزنج قال حدّثنی أبو أحمد بن سلیمان الطائی عن علیّ بن موسی الرضا علیه السّلام بالمدينة سنه أربع و تسعین و مائه قال حدّثنی أبی موسی بن جعفر عن أبیه جعفر بن محمّد عن أبیه محمّد بن علیّ عن أبیه علیّ بن الحسین قال حدّثنی أبی الحسین بن علیّ قال حدّثنی أبی علیّ بن أبی طالب علیهم السّلام قال قال النبی صلی الله علیه و آله تحشر ابنتی فاطمه علیها السّلام یوم القیامه و معها ثیاب مصبوغه بالدماء تتعلّق بقائمه من قوائم العرش تقول یا أحکم الحاکمین احکم بینی و بین قاتل ولدی قال علیّ بن أبی طالب علیه السّلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله و یحکم لابنتی فاطمه و ربّ الکعبه

322 21 ابو علی احمد بن ابی جعفر بیهقی از ابو علی احمد بن علی بن جبرئیل جرجانی بزاز از اسماعیل بن ابی عبد الله ابو عمر قطان از احمد بن عبد الله بن عامر طایی در بغداد کنار پل ابی الزنج بر دروازه «صقر السکری» روایت کرد که ابو احمد بن سلیمان طایی از علی بن موسی الرضا علیه السّلام در مدینه در سال 194 از پدر بزرگوارش امام موسی کاظم علیه السّلام از پدر بزرگوارش امام صادق علیه السّلام از پدر بزرگوارش امام باقر علیه السّلام از پدر بزرگوارش امام سجاد علیه السّلام از پدر بزرگوارش امام حسین علیه السّلام از پدر بزرگوارش امیر المؤمنین علیه السّلام و ایشان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:

محشور گردد دختر من، فاطمه روز قیامت و با او جامه ها باشد به خون های رنگ شده و در آویزد به قائمه ای از قوائم عرش و گوید: یا احکم الحاکمین حکم کن میان من و میان قاتل فرزندم و گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و حکم برای دختر من فاطمه شود به حق ربّ کعبه.

323 22 حدّثنا أبو أسد عبد الصّمد بن عبد الشّهيد الأنصاريّ رضی اللّٰه عنه بسمرقند قال حدّثنا أبي قال حدّثنا أحمد بن إسحاق العلويّ الموسويّ قال حدّثنا أبي قال أخبرني عمّي الحسن بن إسحاق قال سمعت عمّي عليّ بن موسى الرضا عليه السّلام يقول حدّثني أبي عن أبيه عن جدّه عن أمير المؤمنين عليهم السّلام قال قال رسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه و اله من دان بغير سماع ألزمه اللّٰه البتّه إلى الفناء و من دان بسماع من غير الباب الّذي فتحه اللّٰه عزّ و جلّ لخلقه فهو مشرك و الباب المأمون على وحي اللّٰه تبارك و تعالی محمد صلّى اللّٰه عليه و آله

324 23 حدّثنا أبو الحسن محمد بن إبراهيم بن إسحاق رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا أبو سعيد التّسويّ قال حدّثنا إبراهيم بن محمد بن هارون قال حدّثنا أحمد بن أبو الفضل البلخيّ قال حدّثني خال يحيى بن سعيد البلخيّ عن عليّ بن موسى الرضا عن أبيه 323 22 أبو اسد عبد الصمد بن عبد الشّهيد انصاري در سمرقند از پدرش از احمد بن اسحاق علوي موسوي از پدرش از عمويش حسن بن اسحاق از عمويش امام رضا عليه السّلام نقل می کند که فرمود پدرم از پدرش از جدش امير المؤمنين عليهم السّلام روايت نمود که رسول خدا صلّى اللّٰه عليه و آله فرمود: هرکه بدون شنيدن، دين اتخاذ کند، خدای او را به فنا اندازد و هرکه دين گیرد به شنيدن از غير دري که گشوده است آن را خدای عزّ و جل برای خلق خود، او مشرک است و آن دري که مورد وثوق و اطمینان است بر وحي خدای تبارک و تعالی محمد صلّى اللّٰه عليه و آله است.

324 23 أبو الحسن محمد بن إبراهيم بن إسحاق روايت می کند از ابو سعيد نسوي از ابراهيم بن محمد بن هارون از احمد بن ابو الفضل بلخي و او از دایي يحيى بن سعيد بلخي از امام علي بن موسى الرضا عليه السّلام روايت می کند که آن حضرت از پدران گرامی خویش از مولای

موسی بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين عن أبيه الحسين بن علي عن أبيه علي بن أبي طالب عليهم السلام قال بينما أنا أمشي مع النبي صلى الله عليه وآله في بعض طرقات المدينة إذ لقينا شيخ طويل كثر اللحية بعيد ما بين المنكبين فسلم على النبي صلى الله عليه وآله ورحب به ثم التفت إلي.

فقال السلام عليك يا رابع الخلفاء ورحمه الله وبركاته أليس كذلك هو يا رسول الله فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله بلى ثم مضى فقلت يا رسول الله ما هذا الذي قال لي هذا الشيخ وتصديقك له قال أنت كذلك والحمد لله إن الله عز وجل قال في كتابه إني جاعل في الأرض خليفة والخليفة المبعوث فيها آدم عليه السلام وقال يا داود إنا جعلناك خليفة في الأرض فاحكم بين الناس بالحق فهو الثاني وقال عز وجل حكاية عن موسى حين قال لهارون اخلفني في قومي وأصلح فهو هارون إذا استخلفه موسى عليه السلام في قومه فهو الثالث وقال عز وجل وأذان من الله ورسوله إلى الناس يوم الحج الأكبر فكنت متقيان أمير المؤمنين عليه السلام رواية می کند که فرمود:

با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در بعضی از کوچه ها و راه های مدینه می رفتم که شیخی طویل موی، ریشش انبوه، میان دوشش از هم دور، به ما برخورد. پس بر نبی خدا سلام کرد و ترحیب نمود؛ پس به من ملتفت شد و گفت: السلام عليك يا رابع الخلفاء ورحمه الله و برکاته، چنین است یا رسول الله؟ گفت با او رسول خدا صلی الله علیه و آله: بلی. پس بگذشت. گفتم: یا رسول الله چه بود این که گفت این شیخ و حضرتت تصدیق نمودی؟ فرمود: تو چنانی که گفت، چرا که خدای تعالی می فرماید: «من در زمین خلیفه ای خواهم گماشت»، و آن حضرت آدم بود که اول خلیفه بود، و نیز فرموده است: «ای داوود! ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم، پس میان مردم به حق حکم کن» و او دوم خلیفه است و نیز خداوند از قول موسی به هارون نقل می فرماید که گفت: ای هارون! خلیفه من در قوم من باش و اصلاح کن و او سوم خلیفه است.

و نیز خداوند می فرماید: «و اعلامی است از خدا و رسولش به مردمان در روز حج اکبر...» و تو آن اعلام کننده از جانب خدا و رسولش بودی و تو

أنت المبلّغ عن الله وعن رسوله وأنت وصيّ ووزير وقاضى دينى والمؤدّى عني وأنت منى بمنزله هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي فأنت رابع الخلفاء كما سلّم عليك الشيخ أو لا تدري من هو قلت لا قال ذاك أخوك الخضر عليه السلام فاعلم

325 24 حدّثنا عليّ بن عبد الله الوردّاق رضی الله عنه قال حدّثنا محمّد بن أبي عبد الله الكوفيّ عن سهل بن زياد الآدميّ عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنی عن محمّد بن عليّ الرضا عن أبيه الرضا عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمّد عن أبيه محمّد بن عليّ عن أبيه عليّ بن الحسين عن أبيه الحسين بن عليّ عن أبيه أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليهم السلام قال دخلت أنا وفاطمة على رسول الله صلّى الله عليه وآله فوجدته يبكي بكاء شديدا فقلت فداك أبي وأمّي يا رسول الله ما الذى أبكاك فقال يا عليّ ليله أسرى بي إلى السماء رأيت نساء من أمّتي فى عذاب شديد فأنكرت شأنهنّ فبكيت لما رأيت من شدّه عذابهنّ ورأيت وصي من وزير من وقاضى دين من واداكنده از جانب من می باشی، توبه من بر منزلت هارون به موسى عليه السلام هستی، غیر این که پیغمبر نباشد بعد از من و تو چهارم خلفایی، چنان چه این شیخ بر تو سلام کرد، آیا نمی دانی او که بود؟ گفتم: نه. گفت: او برادر تو خضر علیه السلام است.

325 24 و هم از طریق آن حضرت علیه السلام و پدران گرامی اش علیهم السلام مروی است که امیر المؤمنین علیه السلام گفت: داخل شدیم من وفاطمه بر رسول خدا صلّى الله عليه وآله، دیدم او را که سخت می گریست. گفتم: فدای تو باد پدر و مادرم، یا رسول الله چه چیز تو را می گریاند؟ گفت: یا علی شبی که مرا به آسمان بردند دیدم زنی چند را از امت من در عذابی سخت، عجب ماندم که آن چه حالت است و گریستم به جهت عذابی سخت که بر ایشان می رفت، دیدم زنی را به موی او آویخته بودند مغز سرش می جوشید و دیدم زنی را به زبانش آویخته بودند و آب جوش در حلقش می ریختند و دیدم زنی را به پستانش آویخته بودند و زنی دیدم گوشت تن خود می خورد و آتش از زیر او می افروخت و زنی دیدم دو پایش

امراه معلقه بشعرها يغلى دماغ رأسها و رأيت امراه معلقه بلسانها و الحميم يصبّ في حلقها و رأيت امراه معلقه بشديها و رأيت امراه تأكل لحم جسدها و النار توقد من تحتها و رأيت امراه قد شدّ رجلاها إلى يديها و قد سلط عليها الحيات و العقارب و رأيت امراه صمّاء عمياء خرساء في تابوت من نار يخرج دماغ رأسها من منخرها و بدنها متقطع من الجذام و البرص و رأيت امراه معلقه برجليها في تنور من نار و رأيت امراه تقطع لحم جسدها من مقدمها و مؤخرها بمقاريض من نار و رأيت امراه يحرق وجهها و يداها و هي تأكل أمعاءها و رأيت امراه رأسها رأس الخنزير و بدنها بدن الحمار و عليها ألف ألف لون من العذاب و رأيت امراه على صورة الكلب و النار تدخل في دبرها و تخرج من فيها و الملائكة يضربون رأسها و بدنها بمقامع من نار فقالت فاطمه عليها السلام حبيبي و قره عيني أخبرني ما كان عملهنّ و سيرتهنّ حتى وضع الله عليهنّ هذا العذاب فقال يا بنيتي أمّا المعلقه بشعرها فإنّها كانت لا تغطّي شعرها من الرجال و أمّا المعلقه بلسانها به دو دست بسته بودند و بر او مارها و عقربها مسلط ساخته و زني ديدم كر و كور و گنگ در تابوتی از آتش دماغ سرش از بينی او بيرون آمده و بدنش پاره پاره بود از جذام و برص، و زني ديدم آويخته شده به دو پای خود در تنوری از آتش، و زني ديدم كه پاره می كردند گوشت جسد او را از پیش رو و از پس سر به فيچی هایی از آتش، و زني ديدم می سوخت روی او و روی دو دست او را و او روده های خود می خورد، و زني ديدم كه سرش، سر خوك بود و بدنش بدن حمار، در هزار گونه عذاب، و زني ديدم به صورت سگ، و آتش داخل می شد در مقعدش و بيرون می آمد از دهانش، و ملايکه می زدند بر سر و بدنش گرزها از آتش.

فاطمه عليها السلام گفت: ای حبيب من و قره عين من مرا خبر ده كه عمل و سيرت ایشان چه بود كه اين گونه عذاب ها خدای عزّ و جل بر ایشان گماشت؟ فرمود: ای دختر من آن كه به موی آويخته شده بود، او موی خود از مردمان [نامحرم] نمی پوشيد و آن كه به زبان آويخته شده بود شوهر خود را می رنجانيد و آن كه به پستان آويخته شده بود سر او می زد از فراش شوهر خود، و آن كه به پا آويخته شده بود بی اذن

فإنّها كانت تؤذی زوجها و أمّا المعلقه بشدیهها فإنّها كانت تمتنع من فراش زوجها و أمّا المعلقه برجلیهها فإنّها كانت تخرج من بیتها بغير إذن زوجها و أمّا الّتی كانت تأکل لحم جسدها فإنّها كانت تریّن بدنّها للنّاس و أمّا الّتی شدّ یدها إلى رجلیها و سلّط علیها الحیات و العقارب فإنّها كانت قذره الوضوء قذره الثّیاب و كانت لا تغتسل من الجنابه و الحيض و لا تنتظف و كانت تستهین بالصّلاه و أمّا الصّماء العمیاء الخرساء فإنّها كانت تلد من الزّناء فتعلقه فی عنق زوجها و أمّا الّتی كانت تقرض لحمها بالمقاریض فإنّها كانت تعرض نفسها علی الرّجال و أمّا الّتی كانت تحرق وجهها و بدنّها و هی تأکل أمعاءها فإنّها كانت قوّاده و أمّا الّتی کان رأسها رأس الخنزیر و بدنّها بدن الحمار فإنّها كانت نمّامه کذّابه و أمّا الّتی كانت علی صوره الکلّب و النّار تدخل فی دبرها و تخرج من فیها فإنّها كانت قینه نوّاحه حاسده ثمّ قال صلّی الله علیه و آله و یل لامرأه أغضبت زوجها و طوبی لامرأه رضی عنها زوجها

شوهر از خانه بیرون می رفت، و آن که گوشت تن خود می خورد او تن خود را برای مردم می آراست، و آن که دو دستش به دو پای هم بر بسته بودند و مارها و عقرب ها بر او مسلط کرده، او زنی است ناپاک وضو و ناپاک جامه و از جنابت و حیض غسل نمی کرد و خود را پاکیزه نمی ساخت و امر نماز خار می داشت، و امّا آن زن کور گنگ، او فرزند از زنا می زاید و بر گردن شوهر می بست، و آن که گوشتش را به قیچی می بریدند، خود را بر مردم عرض می کرد، آن که روی و بدنش می سوختند و روده های خود می خورد زنی دلّاله بود، و آن که سرش سر خوک و بدنش بدن خر بود او زن سخن چین و دروغگو بود، و آن که به صورت سگ بود آتش در پشتش می رفت و از دهانش بر می آمد او زن فتنه انگیز نوحه گر حسود بود بعد از آن حضرت صلّی الله علیه و آله گفت: وای بر زنی که در غضب اندازد شوهر خود را و خوشا به حال زنی که شوهر از او راضی باشد.

326 25 حدّثنا أبي رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا علیّ بن ابراهیم بن هاشم عن محمّد بن عیسی بن عبید عن محمّد بن عرفه قال قال أبو الحسن الرّضا علیه السّلام یا ابن عرفه إن التّعّم كالإبل المعقوله فی عطنها علی القوم ما أحسنوا جوارها فإذا أساءوا معاملتها وإنالتهما نفرت عنهم.

327 26 حدّثنا أبي رضی اللّٰه عنه قال حدّثنی علیّ بن ابراهیم بن هاشم عن یاسر الخادم عن أبي الحسن الرّضا علیه السّلام قال السّخّی يأكل من طعام النّاس لیأكلوا من طعامه و البخیل لا يأكل من طعام النّاس لئلاّ يأكلوا من طعامه.

328 27 حدّثنا محمّد بن جعفر بن مسرور رضی اللّٰه عنه قال حدّثنی الحسین بن محمّد بن عامر عن معلی بن محمّد البصریّ عن الحسن بن علیّ الوشاء قال سمعت أبا 326 25 مرحوم والد از علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن عیسی بن عبید از محمد بن عرفه روایت می کند که حضرت رضا علیه السّلام با او گفت:

یابن عرفه به درستی که نعمت ها به شتران مانند که برقرارگاه خود هستند تا چندان که با آن ها خوب مجاورت کنند، هرگاه بد سر کنند با ایشان و نگهداری نکنند، سر بکشند و بگریزند.

327 26 مرحوم والد از علی بن ابراهیم بن هاشم از یاسر خادم روایت می کند که حضرت رضا علیه السّلام فرمود: مرد سخاوتمند از غذای مردمان می خورد، تا ایشان نیز از غذای او بخورند و بخیل از غذای مردمان نمی خورد، مبادا ایشان از غذای او بخورند.

328 27 محمد بن جعفر بن مسرور از حسین بن محمد بن عامر از معلی بن محمد بصری از حسن بن علی وشاء روایت می کند که گفت از امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام شنیدم

الحسن عليه السلام يقول السخى قريب من الله قريب من الجنة قريب من الناس بعيد من النار والبخيل بعيد من الجنة بعيد من الناس قريب من النار قال وسمعتة يقول السخاء شجره فى الجنة أغصانها فى الدنيا من تعلق بغصن من أغصانها دخل الجنة.

329 28 حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصّدّق عن محمّد بن الحسين بن أبى الخطّاب و أحمد بن محمّد بن أبىه عن على بن أسباط و الحجاج أنّهما سمعا الرضا عليه السلام يقول كان العابد من بنى إسرائيل لا يتعبّد حتّى يصمت عشر سنين.

330 29 حدّثنا أبو الحسن محمّد بن القاسم المفسّر رضى الله عنه قال حدّثنا يوسف بن محمّد بن زياد و على بن محمّد بن صياد عن أبويهما عن الحسن بن على بن أبىه عن على بن محمّد بن أبىه محمّد بن على عن كه فرمود: مرد سخاوتمند به خداوند تبارک و تعالى و بهشت و مردم نزدیک است و از آتش جهنم به دور، و مرد بخيل از خدا و بهشت و مردمان دور و به جهنم نزدیک. و نیز فرمود:

سخاوت درختی بهشتی است که شاخه های آن در این دنیا آویخته، هر که بدان بیاویند، لاجرم به بهشت رسد.

329 28 محمّد بن حسن بن احمد بن وليد از محمد بن حسن صفار از محمد بن حسين بن ابى خطاب و احمد بن محمد از پدرش از على بن اسباط و حجال روایت کردند که این دو نفر از امام رضا عليه السلام شنیدند که می فرمود:
عابد بنى اسرائيل به عبادت نمی پرداخت، تا وقتی که ده سال خاموشی می گزید.

330 29 ابو الحسن محمد بن قاسم مفسّر از يوسف بن محمد بن زياد و على بن محمد بن صياد و ایشان از پدرانشان و آن دو از حسن بن على عليهما السلام از پدرش على بن محمد عليهما السلام از پدرش امام رضا عليه السلام

بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين عن أبيه الحسين بن علي عن أبي طالب عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لكل أمه صديق وفاروق وصدق هذه الأمة وفاروقها علي بن أبي طالب عليه السلام وإنه سفينة نجاتها وباب حطتها وإنه يوشعها وشمعونها وذوقنيها معاشر الناس إن علياً خليفة الله وخليفته عليكم بعدى وإنه لأمر المؤمنين وخير الوصيين من نازعه فقد نازعني ومن ظلمه فقد ظلمني ومن غالبه فقد غالبني ومن برّه فقد برّني ومن جفاه فقد جفاني ومن عاداه فقد عاداني ومن والاه فقد والاني وذلك أنه أخي ووزيرى ومخلوق من طينتى وكنت أنا وهو نوراً واحداً.

31 332 حدثنا أبي رضى الله عنه قال حدثنا علي بن موسى بن جعفر بن أبي جعفر الكميداني ومحمد بن يحيى العطار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي قال سمعت أبا رويت مى كئند كه: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: هر امتى را صديقى و فاروقى است و صديق اين امت و فاروق او على بن ابى طالب است به درسى كه على عليه السلام سفينه نجات و باب توبه اين امت است، به درسى كه او يوشع و شمعون و ذو القرنين اين امت است. اى گروه مردمان به درسى كه على خليفه خدا و خليفه من است بر شما بعد از من، و او امير مؤمنين و بهترين وصيين است، هر كه با او بجنگند با من جنگيده، هر كه او را ستم كند، مرا ستم كرده، هر كه او را مغلوب كند، مرا مغلوب ساخته، هر كه با او نيكي كند، با من نيكي كرده و هر كه او را جفا كند، مرا جفا كرده است و دشمن او دشمن من و دوست او دوست من است، چرا كه او برادر من و وزير من است و از طينت من مخلوق است و من و او از يك نور بوده ايم.

31 332 مرحوم والد از على بن موسى بن جعفر بن ابى جعفر كميدانى و محمد بن يحيى عطار از احمد بن محمد بن عيسى از احمد بن محمد بن ابى نصر بزنطى از امام على بن موسى الرضا عليه آلاف التحية و الثناء روايت مى كند كه

الحسن الرضا عليه السلام يقول إنّ رجلا من بني إسرائيل قتل قرابه له ثم أخذه و طرحه على طريق أفضل سبط من أسباط بني إسرائيل ثم جاء يطلب بدمه فقالوا لموسى عليه السلام إنّ سبط آل فلان قتلوا فلانا فأخبرنا من قتله قال ايتوني ببقرة قالوا أ تخذنا هزوا قال أعود بالله أن أكون من الجاهلين و لو أنّهم عمدوا إلى أيّ بقرة أجزأتهم و لكن شدّدوا فشّدّ الله عليهم قالوا ادع لنا ربك بيّن لنا ما هي قال إنّ يقول إنّها بقرة لا فارض و لا بكر يعنى لا صغيره و لا كبيره عوان بين ذلك و لو أنّهم عمدوا إلى أيّ بقرة أجزأتهم و لكن شدّدوا فشّدّ الله عليهم قالوا ادع لنا ربك بيّن لنا ما لونها قال إنّ يقول إنّها بقرة صفراء فاقع لونها تسرّ الناظرين و لو أنّهم عمدوا إلى أيّ بقرة لأجزأتهم و لكن شدّدوا فشّدّ الله عليهم قالوا ادع لنا ربك بيّن لنا ما هي إنّ البقر تشابه علينا و إنّنا إن شاء الله لمهتدون قال إنّ يقول إنّها بقرة لا ذلول تثير الأرض و لا تسقى الحرث مسلّمه لا شيه فيها قالوا الآن جئت بالحقّ فطلبوها فوجدوها عند فتى من بني إسرائيل فقال لا أبيعها إلاّ فرمود: مردى از بنى اسرائيل يکى از خویشان خویش را به قتل رساند و جنازه او را در راه يکى از بزرگان اسباط رها کرد. سپس از موسى عليه السلام خونخواهى او نمود و گفت: سبط آل فلان، مردى از ما را کشته اند. قاتل او را به ما بنمايان. حضرت موسى گاوى طلبيد، گفتند: آيا ما را مسخره مى کنى، فرمود: به خدا پناه مى برم که از جاهلين باشم. اگر ايشان هرگاوى مى آوردند، کافى بود، لکن سخت گرفتند و خدا نيز با ايشان سخت گرفت. گفتند: که خدای خود را بگو چگونه گاوى باشد؟ فرمود: خدا مى فرمايد، نه بزرگ و نه کوچک و اگر باز به سراغ هرگاوى از اين دست مى رفتند، مقبول بود، لکن سخت گرفتند و خدا نيز سخت گرفت. گفتند: رنگ آن را بيان کن، فرمود: خدا مى فرمايد: زردى که بينندگان را به وجد آورد. باز اگر سراغ هرگاوى مى رفتند، کافى بود، لکن سخت گرفتند و خدای نيز سخت گرفت. گفتند: گاو بر ما مشتبه شد، پروردگارت را بگو براى ما بيان کند، تا شايد هدايت يابيم.

فرمود: گاوى که نه زمين شخم زده و نه آب کشيده باشد. و در آن رنگ يکنواخت و رنگى به جز آن در او نباشد. گفتند: الآن حق را آوردى! پس آن را نزد جوانى از بنى اسرائيل يافتند.

بملاء مسكها ذهباً فجاءوا إلى موسى عليه السلام فقالوا له ذلك فقال اشتروها فاشتروها و جاءوا بها فأمر بذبحها ثم أمر أن يضرب الميت بذنبها فلما فعلوا ذلك حياى المقتول وقال يا رسول الله إن ابن عمى قتلنى دون من يدعى عليه قتلى فعلموا بذلك قاتله فقال رسول الله موسى بن عمران عليه السلام لبعض أصحابه إن هذه البقره لها نبأ فقال و ما هو قال إن فتى من بنى إسرائيل كان بازا بأبيه و إنه اشترى تبعا فجاء إلى أبيه و رأى أن المقاليد تحت رأسه فكره أن يوقظه فترك ذلك البيع فاستيقظ أبوه فأخبره فقال له أحسنت خذ هذه البقره فهى لك عوضا لما فاتك قال فقال له رسول الله موسى بن عمران عليه السلام انظروا إلى البر ما بلغ بأهله

32 333 حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رضى الله عنه قال حدثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم قال حدثنا الرّيان بن الصّلمت قال سألت الرضا عليه السلام يوما بخراسان فقلت يا سيّدى إنّ إبراهيم بن هاشم العبّاسىّ حكى او كفت: أن را نمى فروشم مگر آن كه پوست آن را پر از طلا كنيد. نزد موسى عليه السلام آمدند و گفتند: چنین می گوید. فرمود: بخريد، پس آن را خریدند و آوردند. امر فرمود آن را ذبح كردند و دم آن را به ميت زدند. مرده زنده شده، برخاست و عرض كرد: پسر عموى من مرا كشته است، نه آن كه ايشان ادعا مى كنند. پس قاتل او را شناختند.

حضرت موسى عليه السلام به بعضى از اصحابش فرمود: اين گاو را داستانى است، گفتند: چيست؟ فرمود: جوانى از بنى اسرائيل نسبت به پدر خود نيكوكار بود، او را معامله اى پيش آمد و چون كليدها زير سر پدر او بود و پدر در خواب، جوان از معامله گذشت. چون پدر بيدار شد، جوان ماوقع را به او گفت. پدر در عوض سود آن معامله اين گاو را نصيب او كرد. سپس موسى عليه السلام فرمود:

بينيد، نيكي با اهلش چه مى كند؟!

32 333 احمد بن زياد بن جعفر همدانى از على بن ابراهيم بن هاشم از ريان بن صلت روايت مى كند كه روزى در خراسان از امام رضا عليه السلام پرسيدم: ابراهيم بن هاشم عباسى از شما روايت مى كند كه او را رخصت شنيدن

عنك أنك رخصت له في استماع الغناء فقال كذب الزنديق إنما سألتني عن ذلك فقلت له إن رجلا سأل أبا جعفر عليه السلام عن ذلك فقال له أبو جعفر إذا ميز الله بين الحق والباطل فأين يكون الغناء فقال مع الباطل فقال له أبو جعفر قد قضيت

33 334 حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن الریان بن الصّلت قال سمعت الرضا عليه السلام يقول ما بعث الله عزّ وجلّ نبيا إلاّ بتحريم الخمر وأن يقرّ له بأنّ الله يفعل ما يشاء وأن يكون في تراثه الكندر قال وسمعت عليه السلام يقول لا تدخلوا بالليل بيتا مظلمًا إلاّ مع السراج

34 335 حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن ياسر الخادم قال سألت بعض القواد أبا الحسن الرضا عليه السلام عن أكل الطين وقال إن بعض جواريه يأكلن الطين فغضب غناء اجازة داده اید. فرمود: این زنديق دروغ می گوید، چون از من پرسید، گفتم: از ابو جعفر عليه السلام در این زمینه سؤال کردند، فرمود:

اگر بین حق و باطل را جدا کنند، غنا در کدام سو است؟ سایل گفت: در باطل، حضرت به سایل فرمود: خود در این زمینه حکم کردی.

33 334 احمد بن زياد بن جعفر همدانی از علی بن ابراهیم بن هاشم از ریان بن صلت روایت می کند از امام رضا عليه السلام شنیدم که می فرمود:

خدای عزّ وجلّ هیچ نبی نفرستاد؛ مگر به حرام کردن خمر و این که: خدای عزّ وجلّ هرچه خواهد می کند و این که در ماترک او کندر باشد.

نیز فرمود: در شب تار، خانه تاریک را بی چراغ وارد نشوید.

34 335 احمد بن زياد بن جعفر همدانی از علی بن ابراهیم بن هاشم از ياسر خادم روایت می کند که یکی از امرا از امام رضا عليه السلام درباره خوردن گل پرسید و نیز به امام عرض کرد که یکی از کنیزکان او گل می خورد، امام در غضب

بن عیسی عن الحسن بن علی الوشاء بن بنت إلیاس عن أبي الحسن الرضا عليه السلام أنه قال إذا أهل هلال ذی الحجّه و نحن بالمدينه لم يكن لنا أن نحرّم إلا بالحجّ لأنّنا نحرّم من السّجّره و هو الذی وقت رسول الله صلّى الله عليه و آله و أنتم إذا قدمكم قدمتم من العراق فأهلّ الهلال فلکم أن تعتمروا لأنّ بین أيديکم ذات عرق و غيرها ممّا وقت لكم رسول الله صلّى الله عليه و آله فقال له الفضل فلی الآن أن أتمتّع و قد طفت بالبيت فقال له نعم فذهب بها محمّد بن جعفر إلى سفیان بن عیینه و أصحاب سفیان فقال لهم إنّ فلانا قال كذا و كذا فشتّع علی أبي الحسن علیه السلام

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله سفیان بن عیینه لقی الصادق علیه السلام و روى عنه و بقى إلى أيام الرضا علیه السلام

337 36 حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الولید رضی الله عنه قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن أحمد بن محمّد بن ابی نصر عیسی از حسن بن علی و شاء از امام رضا علیه السلام که فرمود: هرگاه ماه ذی الحجّه نو شود و ما به مدينه باشیم، ما را جایز نیست؛ مگر احرام بستن به حج زیرا که ما از شجره احرام می بندیم و آن میقاتی است که رسول خدا صلّى الله عليه و آله نهاده است و شما اگر از عراق بودید و هلال پیدا شود می توانید که عمره کنید چرا که پیش روی شما ذات عرق و غیر آن میل که در آن حکم ها، رسول خدا صلّى الله عليه و آله تعیین کرده است. پس فضل با آن حضرت گفت: پس حالا مرا جای آن است که متمتّع شوم و حال آن که طواف خانه کرده ام. گفت: آری. محمد بن جعفر به سفیان بن عیینه و اصحابش گفت که حضرت چنین و چنین می گوید. پس بر آن حضرت تشنیع نمود.

مصنّف کتاب گوید: سفیان بن عیینه با امام صادق علیه السلام ملاقات نمود و از او روایت کرد و تا ایّام امام رضا علیه السلام زنده بود.

337 36 محمّد بن حسن بن احمد بن ولید از محمد بن حسن صفّار روایت می کند و او از احمد بن محمد بن عیسی و او از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنی روایت می کند که

البزنطی قال قلت لأبی الحسن علیه السّلام کیف صنعت فی عامک فقال اعتمرت فی رجب و دخلت متمتعا و كذلك أفعل إذا اعتمرت

37 338 حدّثنا أبی رضی الله عنه قال حدّثنا محمّد بن یحیی العطّار عن محمّد بن أحمد بن یحیی بن عمران الأشعریّ قال حدّثنی أبو سعید الآدمیّ عن أحمد بن موسى بن سعد عن أبی الحسن الرضا علیه السّلام قال كنت معه فی الطّواف فلما صرنا معه بحذاء الرّكن الیمانیّ أقام علیه السّلام فرجع یدیه ثمّ قال یا الله یا ولیّ العافیة و یا خالق العافیة و یا رازق العافیة و المنعم بالعافیة و المنان بالعافیة و المتفضّل بالعافیة علیّ و علیّ جمیع خلقک یا رحمان الدّنيا و الآخرة و رحیمهما صلّ علیّ محمّد و آل محمّد و ارزقنا العافیة و دوام العافیة و تمام العافیة و شکر العافیة فی الدّنيا و الآخرة یا أرحم الرّاحمین

38 339 حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوکّل رضی الله عنه قال حدّثنا علیّ بن ابراهیم از امام رضا علیه السّلام پرسیدم: امسال چه کار کردی؟ گفت: عمره کرده ام در ماه رجب و داخل شدم متمتّع و هرگاه عمره می گزارم، چنین می کنم.

37 338 مرحوم والد از محمد بن یحیی عطّار از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از ابو سعید آدمی از احمد بن موسى بن سعد روایت می کند که گفت: به همراه امام رضا علیه السّلام در طواف بودیم، چون مقابل رکن یمانی رسیدیم ایستاد و دست ها را به دعا برداشت و فرمود: «یا الله! ای ولیّ و خالق عافیت و روزی بخش آن، ای انعام بخش و منتّ بخش به آن، ای تفضّل کننده عافیت بر من و جمیع خلقت! ای رحمان و رحیم دنیا و آخرت، بر محمد و آل محمد درود فرست و ما را عافیت عطا کن و آن را مداومت بخش و به تمامی به ما برسان و ما را شکر عافیت در دنیا و آخرت نصیب بفرما، ای مهربان ترین مهربانان!

38 339 محمد بن موسى بن متوکّل از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از اسحاق

بن هاشم عن أبيه عن إسحاق بن إبراهيم عن مقاتل بن مقاتل قال رأيت أبا الحسن الرضا عليه السلام في يوم الجمعة في وقت الزوال على ظهر الطريق يحتجم وهو محرم

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله في هذا الحديث فوائد إحداها إطلاق الحجامة في يوم الجمعة عند الضرورة و ليعلم أن ما ورد من كراهه ذلك إنما هو في حال الاختيار و الفائدة الثانية الإطلاق في الحجامة في وقت الزوال و الفائدة الثالثة أنه يجوز للمحرم أن يحتجم إذا اضطر و لا يحلق مكان الحجامة

340 39 حدّثنا الحاكم أبو محمد جعفر بن نعيم بن شاذان رضی اللّٰه عنه قال حدّثني عمّي محمد بن شاذان عن الفضل بن شاذان قال سمعت الرضا عليه السلام يحدث عن أبيه عن آبائه عن عليّ عليهم السلام أنّ رسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه و آله احتجم و هو صائم محرم

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله ليس هذا الخبر خلافا لخبر الذي روى عنه عليه السلام أنه قال أفطر الحاجم و بن إبراهيم از مقاتل بن مقاتل روایت می کند که گفت: امام رضا علیه السلام را دیدم که در ظهر جمعه بر کناره جاده حجامت می فرمود، در حالی که محرم بود.

مصنّف گوید در این حدیث چند فایده است: یکی آن که حجامت روز جمعه وقت ضرورت جایز است و آن چه در کراهت آن واقع است وقتی است که ضرورت نباشد دیگر آن که حجامت وقت زوال جایز است دیگر آن که محرم را جایز است در حالت ضرورت، حجامت کند و جای حجامت را نترشد.

340 39 حاکم ابو محمد جعفر بن نعيم بن شاذان از عمویش محمد بن شاذان از فضل بن شاذان نقل می کند که امام رضا علیه السلام از پدرش از پدرانش از امیر المؤمنین علیهم السلام روایت می کند که رسول خدا صلّى اللّٰه عليه و آله در حالی که روزه و محرم بود، حجامت می فرمود.

مصنّف کتاب گوید: این خبر مخالف نیست با آن خبر که از آن حضرت مروی است که حاجم و محجوم هر دو مفطرنند، زیرا که حجامت از اوامر

المحجوم لأن الحجامة مما أمر به عليه السلام وسنه واستعمله فمعنى قوله عليه السلام أفطر الحاجم والمحجوم هو أنهما دخلا بذلك في سنتي وفطرتي

341 40 حدّثنا أبي رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا سعد بن عبد اللّٰه عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن الحسن بن علی بن فضال قال رأیت أبا الحسن علیه السّلام وهو یرید أن یودّع للخروج إلى العمرة فأتی القبر عن موضع رأس النّبیّ صلی اللّٰه علیه وآله بعد المغرب فسلم علی النّبیّ صلی اللّٰه علیه وآله ولزق بالقبر ثم انصرف حتّی أتى القبر فقام إلى جانبه یصلّی فألّزق منكبہ الأیسر بالقبر قریبا من الأسطوانة الّتی دون الأسطوانة المخلفه عند رأس النّبیّ صلی اللّٰه علیه وآله وصلّی ستّ رکعات أو ثمان رکعات فی نعلیه قال وكان مقدار رکوعه وسجوده ثلاث تسبیحات أو أكثر فلما فرغ سجد سجده أطال فیها حتّی بلّ عرقه الحصى قال وذكر بعض أصحابه أنّه ألصق خدّه بأرض المسجد.

وسنت آن حضرت است و به آن فرمان داده، و خود انجام داده است. پس معنی آن کلام این است که حاجم و محجوم هر دو داخل در سنت و فطرت من شدند.

341 40 مرحوم والد از سعد بن عبد اللّٰه از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضال روایت می کند که گفت: دیدم ابا الحسن علیه السّلام را که برای رفتن به عمره می خواست با پیامبر وداع نماید نزد قبر نبی صلی اللّٰه علیه وآله آمد از بالای سر بعد از مغرب و سلام کرد بر نبی صلی اللّٰه علیه وآله و به قبر چسبید. پس برفت تا آمد به قبر و در جانب قبر و نماز گزارد و دوش چپ به قبر چسباند.

نزدیک به آن اسطوانه که پشت اسطوانه که نزد سر آن حضرت گذاشته اند. پس شش یا هشت رکعت نماز گزارد در حالی که نعلین بپا داشت و گفت راوی: و مقدار رکوع و سجود او به قدر سه تسبیح یا بیشتر بود؛ چون از نماز فارغ شد سجده ای طولانی کرد تا عرق او سنگریزها را تر کرد و گفت که بعضی از اصحاب ما مذکور ساختند که گونه خود را به زمین مسجد چسبانیدند.

342 41 حدَّثنا أبي رضی اللہ عنہ قال حدَّثنا أحمد بن إدريس عن محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري قال حدَّثنا موسى بن عمر عن محمد بن إسماعيل بن بزيع قال رأيت على يد أبي الحسن الرضا عليه السلام وهو محرم خاتما

343 42 حدَّثنا أبي رضی اللہ عنہ قال حدَّثنا أحمد بن إدريس عن محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري قال حدَّثني محمد بن أحمد عن الحسن بن علي بن كيسان عن موسى بن سلام قال اعتمر أبو الحسن الرضا عليه السلام فلما ودَّع البيت وصار إلى باب الحنَّاطين ليخرج منه وقف في صحن المسجد في ظهر الكعبة ثم رفع يديه فدعا ثم التفت إلينا فقال نعم المطلوب به الحاجه إليه الصَّلاه فيه أفضل من الصَّلاه في غيره ستين سنة أو شهرا فلما صار عند الباب قال اللهم إني خرجت على أن لا إله إلا أنت

342 41 مرحوم والد از احمد بن ادریس از محمد بن احمد بن يحيى بن عمران اشعري از موسى بن عمر از محمد بن اسماعيل بن بزيع روايت می کند که امام رضا عليه السلام را در حال احرام دیدم که به دست مبارک انگشتر داشت.

343 42 مرحوم والد از احمد بن ادریس از محمد بن احمد بن يحيى بن عمران اشعري از محمد بن احمد از حسن بن علي بن كيسان از موسى بن سلام روايت می کند که چون امام رضا عليه السلام عمره به جای آورد، به سوی باب حنَّاطين در پشت کعبه رفت و قبل از خروج دعا فرمود و سپس به ما گفت: این جا بهترین جای برای دعاست و نماز در این جا از نماز در جای دیگر به اندازه نماز شصت سال یا ماه بهتر است. پس چون به نزدیک در رسید، گفت:

خدایا! بر این عقیده که جز تو خدایی نیست، خارج می شوم.

344 43 حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مَحْمُودٍ قَالَ رَأَيْتَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدَعَّ الْبَيْتَ فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ خَرَّ سَاجِدًا ثُمَّ قَامَ فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ وَقَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَلَّبُ عَلَى أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

345 44 حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو مُحَمَّدٍ جَعْفَرُ بْنُ نَعِيمٍ بْنُ شَاذَانَ قَالَ حَدَّثَنِي عَمِّي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ شَاذَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتَهُ عَنِ الْقَنُوتِ فِي الْفَجْرِ وَالْوُتْرِ فَقَالَ قَبْلَ الرُّكُوعِ قَالَ وَسَأَلْتَهُ عَنِ شَرْبِ الْفَقَّاعِ فَكَرِهَهُ كَرَاهَةً شَدِيدَةً وَسَأَلْتَهُ عَنِ الصَّلَاةِ فِي الثُّوبِ الْمَعْلَمِ فَكَرِهَ مَا فِيهِ التَّمَاثِيلَ وَسَأَلْتَهُ عَنِ الصَّبِيِّهِ يَزُوجُهَا أَبُوهَا ثُمَّ يَمُوتُ وَهِيَ صَغِيرَةٌ ثُمَّ تَكْبُرُ قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا زَوْجُهَا أَيْجُوزُ عَلَيْهَا التَّرْوِيجُ أَوْ الْأَمْرُ إِلَيْهَا فَقَالَ 344 43 مُحَمَّدُ بْنُ حَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ وَالِدِ بْنِ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مَحْمُودٍ رَوَيْتُ مِى كُنْدَ كَهْ كَقْتُ: أَمَامَ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ رَا دِيدِمُ كَهْ خَانَةُ خُدَا رَا وَدَاعُ مِى كَقْتُ. هِنْكَامُ خُرُوجِ از خَانَه سَجْدَه كَرْدَه، سِپَس رُو بَه كَعْبَه ايسْتَاد وَ فَرْمُود: خُدَا يَا اِبْرَايْنِ عَقِيدَه بَا زَمِى كَرْدَمُ كَه كَز تُو خُدَايِى نَيْسْت.

345 44 حَاكِمُ اِبْرَاهِيمُ جَعْفَرُ بْنُ نَعِيمٍ بْنُ شَاذَانَ از عَمُویش اِبْرَاهِيمُ مُحَمَّدُ بْنُ شَاذَانَ از فَضْلِ بْنِ شَاذَانَ از مُحَمَّدُ بْنُ اِسْمَاعِيلِ بْنِ بَزِيْعٍ نَقَلَ مِى كُنْدَ كَه از اَمَامِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ از قَنُوتِ نَمَازِ صَبْحِ كَاهَانِ وَ نَمَازِ وَتْرِ پَرَسِيدَمُ، فَرْمُود: كَايْكَاهِ آنِ پِيشِ از رُكُوعِ اسْت. از نُوَشِيدَنِ فِقَاقِ از او پَرَسِيدَمُ، بَه شَدْتِ آنِ رَا بَد شَمَرْد. از نَمَازِ دَر لِبَاسِ عِلَامَتِ دَارِ پَرَسِيدَمُ. نَمَازِ دَر چَنانِ لِبَاسِى رَا نَاخُوشِ دَاشت. از دَخْتَرَكِى خَرْدَسَالِ پَرَسِيدَمُ كَه پَدَرشِ او رَا دَر خَرْدَسَالِى بَه شُوهرِ دَادِ وَ سِپَس مَرْد. دَخْتَرَكِ بَزُرْكَ شُد، دَر حَالِى كَه هِنُوزِ دَخْتَرِ بُوْد، آيَا اِبْرَايْنِ از دَوَاجِ بَرِ او لَازِمِ اسْتِ يَا

يجوز عليها تزويج أبيها وقال عليه السلام قال أبو جعفر عليه السلام لا ينقض الوضوء إلا ما خرج من طرفيك اللذين جعلهما الله لك أو قال اللذين أنعم الله عليك وسألته عن الصلاه بمكّه والمدينه تقصير أو تمام فقال قصر ما لم تعزم على مقام عشره وسألته عن قناع النساء من الخصيان.

فقال كانوا يدخلون على بنات أبي الحسن عليه السلام فلا يتقنعن وسألته عن أمّ الولد لها أن تكشف رأسها بين أيدي الرجال فقال تتقنع وسألته عن آية الذهب والفضّه فكرهها فقلت له قد روى بعض أصحابنا أنّه كانت لأبي الحسن موسى مرآه ملبسه فضّه فقال لا بحمد الله إنّما كانت لها حلقة فضّه وهى عندى الآن وقال إنّ العباس يعنى أخاه حين غدر عمل له عود ملبس فضّه من نحو ما يعمل للصبيان تكون فضّته نحو عشره دراهم فأمر به أبو الحسن عليه السلام فكسر وسألته عن الرجل له الجارية فيقبلها هل تحلّ لولده فقال بشهوه قلت نعم قال لا ما ترك شيئاً إذا قبلها بشهوه ثمّ قال عليه السلام ابتداء منه لو جرّدها فنظر إليها بشهوه حرمت على أبيه اختياراً با دختر است. فرمود: ازدواج پدر گفته را لازم است و نیز از قول ابو جعفر عليه السلام که فرمود:

وضوى تورا باطل نمى کند، مگر چیزی که از دو سوراخ دو طرف، که خدا آن ها را برایت قرار داده، (یا به تو تفصّل کرده) خارج شود. از شکستن نماز در مکّه و مدینه پرسیدم، فرمود:

تا زمانی که قصد ده روز نکند، شکسته است. از پوشاندن رواج خواجگان پرسیدم، فرمود:

ابی الحسن علیه السلام را دخترانش از ایشان رو نمی گرفتند. پرسیدم: آیا کنیز امّ ولد، بایستی از مردان رو بگیرد؟ فرمود: آری! از ظرف طلا و نقره پرسیدم، آن را ناخوش داشت. گفتم:

می گویند امام کاظم علیه السلام را آینه ای بود که جلد آن از نقره بود، فرمود: نه! الحمد لله! حلقه آن از نقره بود و آن اکنون نزد من است.

سپس فرمود: عباس (برادر حضرت) چون ختنه کرده بود، برای او چوبی ساخته بود که روی آن با ده درهم نقره پوشیده شده بود، حضرت فرمود که آن را شکستند. پرسیدم اگر مردی کنیز خود را ببوسد، آیا بر پسرش حرام می شود؟ فرمود: از روی شهوت؟ عرض کردم: بله! فرمود: چون او را به شهوت بوسیده، کار دیگری را ترک نکرده! سپس از نزد خود فرمود: اگر او را برهنه ساخته

و ابنه قلت إذا نظر إلى جسدها قال إذا نظر إلى فرجها و سألته عن حدّ الجارية الصّغيرة السنّ التي إذا لم تبلغه لم يكن على الرّجل استبراؤها فقال إذا لم تبلغ استبرئت بشهر قلت و إن كانت ابنه سبع سنين أو نحوها ممّن لا تحمل فقال هي صغيرة و لا يضرك أن لا تستبرئها فقلت ما بينها و بين تسع سنين فقال نعم.

تسع سنين و سألته عن امرأه ابتليت بشرب نبيذ فسكرت فزوّجت نفسها من رجل في سكرها ثمّ أفقت فأنكرت ذلك ثمّ ظنّنت أنّه يلزمها فزوّجت منه فأقامت مع الرّجل على ذلك التزويج أ حلال هو لها أم التزويج فاسد لمكان السّكر و لا سبيل للزّوج عليها قال إذا قامت بعد ما معه أقامت معه بعد ما أفقت فهو رضاها قلت و يجوز ذلك التزويج عليها قال نعم و سألته عن مملوكة كانت بين اثنين فأعتقها و لها أخ غائب و هي بكر أ يجوز لأحدهما أن يزوّجها أو لا يجوز إلّا بأمر أخيها فقال بلى يجوز أن يزوّجها قلت فيتزوّجها هو إن أراد ذلك قال نعم قال و قال عليه السّلام لي أحسن بالله الطّنّ فإنّ الله عزّ و جلّ يقول أنا عند و به شهوت او را نظر کرده، بر پدر و پسرش حرام است؟ عرض کردم: اگر به بدنش نگاه کند؟ فرمود: اگر به شرمگاهش بنگرد. عرض کردم:

اگر کنیزی کودک سال بخرد که هنوز به تکلیف نرسیده است، آیا استبرای او لازم است، فرمود: اگر بالغ نشده، یک ماه استبراء نیاز دارد. عرض کردم: هفت سال و نزدیک آن آن که حامله نمی شود؟ فرمود: استبرا نیازی نیست. عرض کردم: میان 7 تا 9 سال؟ فرمود:

بلی! عرض کردم: زنی نبيذ آشامیده و در حال مستی به ازدواج کسی تن در داده است. سپس در حالت عقل آن ازدواج را انکار کرده و چون گمان کرده که بایستی بدان تن در دهد، زن آن مرد شده است، آیا این ازدواج حلال است یا به خاطر شراب مردود است و مرد بدو راه ندارد؟ فرمود: چون بعد از مستی او را راه داده، دلیل رضایت زن است. گفتم: ازدواج صحیح است، فرمود: بلی! پرسیدم: دختری کنیز دو نفر بوده است، ایشان او را آزاد کردند و این دختر برادری آزاد دارد، آیا ازدواج یکی از ایشان با او جایز است یا اذن برادر شرط است؟ فرمود: جایز است. ایشان به من فرمود: ظن خویش به خداوند نیکو کن، همانا خداوند می فرماید: من

ظنّ عبدی إن خیرا فخیر وإن شرّا فشرّ وقال علیه السّلام فی الأئمّه إنهم علماء صادقون مفهّمون محدّثون قال وکتبت إليه علیه السّلام
اختلف النَّاس علیّ فی الرّبیثا فما تأمرنی فیها فکتب لا بأس بها

346 45 حدّثنا أبی و محمّد بن الحسن بن أحمد بن الولید رضی الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله قال حدّثنی محمّد بن عبد الله المسمعی قال حدّثنی أحمد بن الحسن المیثمی أنّه سئل الرضا علیه السّلام یوما وقد اجتمع عنده قوم من أصحابه وقد كانوا یتنازعون فی الحدیثین المختلفین عن رسول الله صلّی الله علیه و آله فی الشّیء الواحد فقال إنّ الله عزّ و جلّ حرّم حراما و أحلّ حلالا و فرض فرائض فما جاء فی تحلیل ما حرّم الله أو تحریم ما أحلّ الله أو دفع فریضه فی کتاب الله رسمها بیّن قائم بلا ناسخ نسخ ذلك فذلك ممّا لا یسع الأخذ به لأنّ رسول الله صلّی الله علیه و آله لم یکن لیحرّم ما أحلّ الله و لا لیحلّل ما حرّم الله و لا لیغیّر فرائض الله و أحكامه کان فی ذلك کلّه متّبعاً نزد ظن بنده خود هستم، اگر خیر است، نیکویم و اگر بد، بد. درباره ائمه علیهم السّلام فرمود:

ایشان علمای راستگو، فهمیده و محدّث هستند. در نامه ای از ایشان درباره خوردن ماهی ربیثا پرسیدم، فرمود: اشکال ندارد.

346 45 مرحوم والدهم و نیز محمد بن حسن بن احمد بن ولید از سعد بن عبد الله از محمد بن عبد الله مسمعی از احمد بن حسن میثمی روایت کردند که گفت: از امام رضا علیه السّلام در حضور جمعی از مردمان که درباره دو حدیث مختلف از رسول خدا صلّی الله علیه و آله در یک موضوع بحث می کردند، پرسیدم، امام فرمود:

خداوند تبارک و تعالی حلال و حرام را جدا فرموده و فرائضی نیز واجب گردانیده است. اگر حدیثی در حلّیت محرّمات یا حرمت محلّلات یا برداشتن فریضه ای از فرائض که هیچکدام نسخ نشده و مبین است، وارد شد، بدان اعتنا نمی شود. چراکه رسول خدا صلّی الله علیه و آله حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام نمی کند و فریضه و حکم خدای را تغییر نمی دهد، بلکه در این موارد تابع و تسلیم و امانتدار فرمان الهی

مسلماً مؤدّیا عن الله و ذلك قول الله عزّ و جلّ إنّ أتبع إلا ما يوحى إليّ فكان عليه السّلام متّبعاً لله مؤدّياً عن الله ما أمره به من تبليغ الرّسالة قلت فإنّه يرد عنكم الحديث فى السّوىء عن رسول الله صلّى الله عليه و آله ممّا ليس فى الكتاب و هو فى السنّه ثمّ يرد خلافه فقال و كذلك قد نهى رسول الله صلّى الله عليه و آله عن أشياء نهى حرام فوافق فى ذلك نهيه نهى الله تعالى و أمر بأشياء فصار ذلك الأمر واجبا لازما كعدل فرائض الله تعالى و وافق فى ذلك أمر الله تعالى فما جاء فى التّهى عن رسول الله صلّى الله عليه و آله نهى حرام ثمّ جاء خلافه لم يسع استعمال ذلك و كذلك فيما أمر به لأنّ لا نرخص فيما لم يرخص فيه رسول الله صلّى الله عليه و آله و لا نأمر بخلاف ما أمر رسول الله صلّى الله عليه و آله إلاّ لعلّه خوف ضروره فأما أن نستحلّ ما حرّم رسول الله صلّى الله عليه و آله أو نحرّم ما استحلّ رسول الله صلّى الله عليه و آله فلا يكون ذلك أبداً لأنّنا تابعون لرسول الله صلّى الله عليه و آله مسلمون له كما كان رسول الله صلّى الله عليه و آله تابعاً لأمر ربّه عزّ و جلّ مسلماً له.

و قال عزّ و جلّ ما آتاكم الرّسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا و إنّ رسول است و اين قول خداوند است كه فرمود:

«تبعيتّ نمى كنم، مگر آن چه به من وحى شده است». حضرت نيز تابع خدا و اداكننده امانت او از تبليغ بود. عرض كردم: گاهى از شما حديثى از پيامبر مى آيد در چيزى كه در كتاب خدا نيست، لكن در سنت هست و بعد از آن چيزى برخلاف آن از شما مى رسد. فرمود: گاهى نهيى از جانب پيامبر به حرمت مى رسد كه آن نهيى چون نهيى خداست و يا امرى از آن جناب، كه آن امر واجب و لازم است، چونان ديگر فرايض خدا و موافق امر خداست؛ پس اگر نهيى از جانب پيامبر آمد و سپس حديثى در خلافش وارد شد، استعمال آن جايز نيست، زيرا ما را نمى رسد كه در جايى كه رسول خدا صلّى الله عليه و آله بدان جايز نبود، جواز دهيم و امر به خلاف فرمان رسول خدا صلّى الله عليه و آله بدهيم، مگر از ترس و ضرورتى.

پس اين كه حلال بشمريم حرام رسول خدا صلّى الله عليه و آله يا حلال بشمريم حرام او را، هرگز اين گونه نمى باشد، زيرا ما تابع و تسليم رسول خدا صلّى الله عليه و آله هستيم، چنانچه او تابع و تسليم فرمان خداى عزّ و جل بود.

و خدا مى فرمايد: «آن چه را رسول براى شما آورد، بگيريد و آن چه نهيى كرد، رها كنيد».

اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَهَى عَنْ أَشْيَاءَ لَيْسَ نَهَى حَرَامٌ بَلْ إِعَافَةٌ وَكَرَاهَةٌ وَأَمْرٌ بِأَشْيَاءَ لَيْسَ أَمْرٌ فَرَضٌ وَلَا وَاجِبٌ بَلْ أَمْرٌ فَضْلٌ وَرَجْحَانٌ فِي الدِّينِ ثُمَّ رَخَّصَ فِي ذَلِكَ لِلْمَعْلُولِ وَغَيْرِ الْمَعْلُولِ فَمَا كَانَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَهَى إِعَافَةٌ أَوْ أَمْرٌ فَضْلٌ، فَذَلِكَ الَّذِي يَسَعُ اسْتِعْمَالَ الرَّخْصِ فِيهِ.

إذا ورد عليكم عنّا فيه الخبران باتّفاق يرويه من يرويه في النهي ولا ينكره و كان الخبران صحيحين معروفين باتّفاق التّأقلم فيهما يجب الأخذ بأحدهما أو بهما جميعاً أو بأنّهما شئت وأحببت موسّع ذلك لك من باب التّسليم لرسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالرّدّ إليه وإلينا و كان تارك ذلك من باب العناد والإنكار و ترك التّسليم لرسول الله مشركاً بالله العظيم فما ورد عليكم من خبرين مختلفين فاعرضوهما على كتاب الله فما كان في كتاب الله موجوداً حلالاً أو حراماً فاتّبِعُوا ما وافق الكتاب و ما لم يكن في الكتاب فاعرضوه على سنن النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فما كان في السنّة موجوداً منهياً عنه نهى حرام أو مأموراً به عن رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و آله أمر إلزام فاتّبِعُوا ما وافق نهى و گاهی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از چیزی نهی می کند، نه نهی حرام، بلکه نهی کراهت و بد داشت چیزی و امر به چیزی می کند، نه امر و جوب، بلکه امر استحباب و فضل در دین. سپس با علت یا بی علت در آن اجازه می فرماید. اگر در نهی کراهت یا امر استحبابی از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ چیزی به شما رسید، در آن مرخصید.

اگر از ناحیه ما دو خبر متفق به شما رسید، که راوی آن، همان راوی در نهی بود و انکار خبر دیگر را ننمود و هر دو خبر صحیح و معروف و تک راوی بود، واجب است گرفتن یکی از اخبار یا هر دو یا هر کدام که خواستی و دوست داشتی، وسعت در این باب، از روی تسلیم به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است. و ردکننده هر دو حدیث از باب عناد و انکار و ترک تسلیم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، شرک به خداوند عظیم است. پس هرگاه دو خبر مختلف به شما رسید، آن را به کتاب خدا عرضه کنید، اگر حلال و حرام آن در قرآن بود، موافق آن را بگیری و اگر در کتاب خدا نبود، بر سنت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عرضه کنید، اگر در سنت نهی حرام از آن یا امر و جوب به آن و یا فرمانی از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ درباره آن بود، موافق امر و نهی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را لحاظ

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآمَرَهُ وَمَا كَانَ فِي السَّيِّئَةِ نَهَى إِعَافَهُ أَوْ كَرَاهَهُ ثُمَّ كَانَ الْخَبْرُ الْآخِرُ خِلَافَهُ فَذَلِكَ رِخْصَةٌ فِيهِمَا عَافَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَرَاهَهُ وَ لَمْ يَحْرَمَهُ فَذَلِكَ الَّذِي يَسَعُ الْأَخْذَ بِهِمَا جَمِيعًا أَوْ بَأَيُّهُمَا شِئَتْ وَسَعَكَ الْإِخْتِيَارُ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَالِاتِّبَاعِ وَالرَّدِّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ وَ مَا لَمْ تَجِدُوهُ فِي شَيْءٍ مِنْ هَذِهِ الْوُجُوهِ فَرَدُّوا إِلَيْنَا عِلْمَهُ فَنَحْنُ أَوْلَى بِذَلِكَ وَ لَا تَقُولُوا فِيهِ بَأْرَائِكُمْ وَ عَلَيْكُمْ بِالْكَفِّ وَ التَّثْبِتِ وَ الْوُقُوفِ وَ أَنْتُمْ طَالِبُونَ بِأَحْثُونَ حَتَّى يَأْتِيَكُمُ الْبَيَانُ مِنْ عِنْدِنَا

قال مصنف هذا الكتاب رضى الله عنه كان شيخنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه سئى رأى فى محمد بن عبد الله المسمعى راوى هذا الحديث و إنما أخرجت هذا الخبر فى هذا الكتاب لأنه كان فى كتاب الرحمة و قد قرأته عليه فلم ينكره و رواه لى

347 46 حدّثنا أبى رضى الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله قال حدّثنا محمّد بن كنيد و اگر در سنت نهی به کراهت شده بود و خبری از ما به خلاف آن وارد شد، این رخصتی است برای شما در چیزی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآمَرَهُ وَمَا كَانَ فِي السَّيِّئَةِ نَهَى إِعَافَهُ أَوْ كَرَاهَهُ ثُمَّ كَانَ الْخَبْرُ الْآخِرُ خِلَافَهُ فَذَلِكَ رِخْصَةٌ فِيهِمَا عَافَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَرَاهَهُ وَ لَمْ يَحْرَمَهُ فَذَلِكَ الَّذِي يَسَعُ الْأَخْذَ بِهِمَا جَمِيعًا أَوْ بَأَيُّهُمَا شِئَتْ وَسَعَكَ الْإِخْتِيَارُ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَالِاتِّبَاعِ وَالرَّدِّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ وَ مَا لَمْ تَجِدُوهُ فِي شَيْءٍ مِنْ هَذِهِ الْوُجُوهِ فَرَدُّوا إِلَيْنَا عِلْمَهُ فَنَحْنُ أَوْلَى بِذَلِكَ وَ لَا تَقُولُوا فِيهِ بَأْرَائِكُمْ وَ عَلَيْكُمْ بِالْكَفِّ وَ التَّثْبِتِ وَ الْوُقُوفِ وَ أَنْتُمْ طَالِبُونَ بِأَحْثُونَ حَتَّى يَأْتِيَكُمُ الْبَيَانُ مِنْ عِنْدِنَا

مصنف کتاب گوید: شیخ ما محمد بن حسن بن احمد بن ولید، نسبت به راوی این خبر، محمد بن عبد الله مسمعی، بدبین بود، لکن چون این خبر در کتاب الرحمة بود، و چون آن را برای او خواندم، آن را تکذیب نکرد، و بر من روایت کرد، این خبر را ذکر کردم.

347 46 مرحوم والد من روایت می کند از سعد بن عبد الله و او از محمد بن حسین بن ابی خطاب

الحسين بن أبي الخطاب عن إبراهيم بن أبي محمود عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال سألته عن القيء والرّعاف والمده و الدم أيتقض الوضوء فقال لا يتقض شيئا

348 47 حدّثنا أبي رضی الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله قال حدّثنا أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن سهل عن زكريّا بن آدم قال سألت الرضا عليه السلام عن الناسور فقال عليه السلام إنّما تنقض الوضوء ثلاثة البول والغائط والريح

349 48 حدّثنا أبي رضی الله عنه قال حدّثنا أحمد بن سعد بن عبد الله قال حدّثنا أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن عليّ الوشاء عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال سألته عن الدّواء يكون على يدي الرّجل أيجزیه أن يمسح في الوضوء على الدّواء المطليّ عليه فقال نعم يمسح عليه ويجزیه

و او از ابراهيم بن ابی محمود از امام رضا عليه السلام روايت می کند که از ایشان درباره قی، خون دماغ و چرک و خون پرسیدم که آیا وضو را باطل می کند، فرمود: به وضو لطمه نمی زند.

348 47 مرحوم والد از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عيسى از محمد بن سهل از زكريا بن آدم روايت می کند که گفت از امام رضا عليه السلام درباره زخم چرکین پرسیدم. فرمود:

وضورا سه چیز باطل می کند: بول، غایط و ریح.

349 48 مرحوم والد از احمد بن سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عيسى از حسن بن علي و شاء از امام رضا عليه السلام روايت می کند که از ایشان درباره دارویی که بر دست است، پرسیدم که آیا شخص می تواند در وضو بر روی دارویی که بر روی بدن مالیده است، مسح کند، فرمود: بله، مسح کند و کفایت می کند.

350 49 حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا سعد بن عبد اللّٰه قال حدّثنا أحمد بن محمّد بن عیسی عن محمّد بن سهل عن أبیه قال سألت أبا الحسن الرضا علیه السّلام عن الرّجل یبقی عن وجهه إذا توضّأ فقال یجزیه أن یبلّه من بعض جسده

351 50 حدّثنا عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس النّیسابوری العطار رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا علی بن محمّد بن قتیبه عن الفضل بن شاذان قال سمعت الرضا علیه السّلام یقول لمّا حمل رأس الحسین بن علیّ علیه السّلام إلى الشّام أمر یزید لعنه اللّٰه فوضع و نصبت علیه مائه فأقبل هو لعنه اللّٰه و أصحابه یأکلون و یشربون الفقّاع فلمّا فرغوا أمر بالرّأس فوضع فی طست تحت سریره و بسط علیه رقعه الشّطرنج و جلس یزید علیه اللّعنه یلعب بالشّطرنج و یذکر الحسین و أباه و جدّه صلّی اللّٰه علیه و آله و یستهزی بذکرهم فمتی قمر صاحبه تناول الفقّاع 350 49 مرحوم والد از سعد بن عبد اللّٰه از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن سهل از پدرش روایت می کند که از امام رضا علیه السلام درباره مردی که در وضو، قدری از صورتش خشک می ماند، پرسیدم. فرمود: می تواند از آب قسمت های دیگر بدنش، خیس کند.

351 50 عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار از علی بن محمد بن قتیبه از فضل بن شاذان از امام رضا علیه السّلام روایت می کند که فرمود: هنگامی که سر مطهر امام حسین علیه السّلام به شام برده شد، یزید آن را گذاشت و بر روی آن غذا و آب قرار داد و خود و اصحابش از غذا خوردند و فقّاع نوشیدند. پس از فراغت از خوردن، امر کرد که سر مبارک را در طشتی زیر سریر منحوس او گذاشتند و بر روی سریر بساط شطرنج پهن کرده، مشغول به شطرنج شده، حضرت حسین و پدر گرامی علیهما السّلام و جد بزرگوارش صلّی اللّٰه علیه و آله را یاد کرده، مسخره می کرد. و چون در قمار می برد، سه بار

فشربه ثلاث مرّات ثم صبّ فضله على ما يلي الطست من الأرض فمن كان من شيعتنا فليتورّع عن شرب الفقّاع و اللّعب بالشطرنج و من نظر إلى الفقّاع أو إلى الشطرنج فليذكر الحسين عليه السّلام و ليلعن يزيد و آل زياد يمحو الله عزّ و جلّ بذلك ذنوبه و لو كانت بعدد النّجوم

352 51 حدّثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشيّ رضی الله عنه قال حدّثنا أبي عن أحمد بن عليّ الأنصاريّ عن عبد السّلام بن صالح الهرويّ قال سمعت أبا الحسن عليّ بن موسى الرضا عليه السّلام يقول أوّل من اتّخذ له الفقّاع في الإسلام بالشّام يزيد بن معاوية لعنه الله فأحضر و هو على المائدة و قد نصبها على رأس الحسين عليه السّلام فجعل يشربه و يسقى أصحابه.

و يقول لعنه الله اشربوا فهذا شراب مبارك و لو لم يكن من برّكته إلاّ أنا أوّل ما تناولناه و رأس عدونا بين أيدينا و مائدتنا منصوبه عليه و نحن نأكله و نفوسنا ساكنه و قلوبنا مطمئنّه فمن كان من شيعتنا فقّاع می خورد و باقی مانده آن را بر زمینی که طشت بر روی آن بود می ریخت. پس شیعیان ما بایستی که از شطرنج و شرب فقّاع بپرهیزند و چون چشمانشان به این ها افتاد، امام حسین علیه السّلام را یاد کنند و یزید و آل زیاد را لعن کنند، که به واسطه آن خداوند گناهان ایشان را می برد، گرچه به اندازه ستارگان باشد.

352 51 تميم بن عبد الله بن تميم قرشيّ از پدرش از احمد بن عليّ انصاريّ از عبد السّلام بن صالح هرويّ از امام رضا عليه السّلام روایت می کند که فرمود: اول کسی که در اسلام برای او فقّاع ساختند، یزید ملعون بود. بر سر غذا بود که برای او فقّاع آوردند، غذا می خورد و فقّاع می نوشید و اصحابش را امر به نوشیدن می کرد و می گفت: از این شراب مبارک بنوشید، در مبارک بودن آن همین بس که من اولین کسی هستم که آن را نوشیدم، در حالی که سر دشمن ما در جلوی ماست و غذای ما بر روی آن قرار گرفته است و ما آن را می خوریم و بدن های ما آرام و قلب های ما ساکن است.

پس هرکس که از شیعیان ماست، بایستی از

فلیتورّع عن شرب الفقّاع فإنّه من شراب أعدائنا فإن لم يفعل فليس منّا ولقد حدّثنی أبی عن أبیه عن أبائه عن علی بن أبی طالب علیهم السلام قال قال رسول الله صلّی الله علیه و آله لا تلبسوا لباس أعدائی و لا تطعموا مطاعم أعدائی و لا تسلكوا مسالك أعدائی فتكونوا أعدائی كما هم أعدائی

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله لباس الأعداء هو السواد و مطاعم الأعداء النبيذ المسكر و الفقاع و الطین و الجری من السمک و المارماهی و الزمیر و الطافی و کل ما لم یکن له فلوس من السمک و لحم الضب و الأرنب و الثعلب و ما لم یدف من الطیر و ما استوی طرفاه من البیض و الدبی من الجراد و هو الذی لا یستقل بالطیران و الطحال و مسالك الأعداء مواضع التهمه و مجالس شرب الخمر و المجالس التي فیها الملاهی و مجالس الذین لا یقضون بالحق و المجالس التي یعاب فیها الأئمه علیهم السلام و المؤمنون و مجالس أهل المعاصی و الظلم و الفساد و القمار و قد بلغنی أن فی أنواع شراب فقاع دوری کند که آن نوشیدنی دشمنان ماست و هرکه چنین نکند از ما نیست. همانا پدرم از پدرانش از امیر المؤمنین علیهم السلام از رسول خدا صلّی الله علیه و آله روایت کردند که فرمود: لباس دشمنان مرا نوشید و غذای ایشان را نخورید که در زمره دشمنان من قرار خواهید گرفت، چنان که ایشان از دشمنان منند.

مصنّف می گوید:

لباس دشمنان، لباس سیاه است.

و غذای ایشان شراب مست کننده و فقاع و خاک است و ماهی جری و مارماهی و زمیر و طافی و هرماهی که فلس نداشته باشد و نیز گوشت سوسمار و گوشت خرگوش و گوشت روباه و گوشت مرغان، آن چه در پریدن، پر نزنند و آن مرغان که دو طرف تخم ایشان مساوی باشد و ملخ که هنوز پر درنیاورده و نیز سپرز. و مسالك دشمنان مواضع تهمت و مجالس شرب خمر و مجالسی که در او اسباب لهو و لعب است و مجالسی که آن جائمه علیهم السلام را و مؤمنان را عیب می کنند و مجالس ارباب معاصی و ظلم و فساد و قمار. و به من رسیده است که نوشیدن مقدار زیاد فقاع

ص: 544

الفقاع ما قد يسكر كثيره و ما أسكر كثيره فقليله و كثيره حرام

353 52 حدّثنا عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس العطار رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا علی بن محمّد بن قتیبه النّیساپوری عن الفضل بن شاذان قال سمعت الرّضا علیه السّلام یقول استعمال العدل و الإحسان مؤذن بدوام النّعمه و لا حول و لا قوه إلا باللّٰه

قد تم المجلد الأول من کتاب عیون أخبار الرضا علی بن موسی بن جعفر علیهم السّلام تصنیف الشیخ أبی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی رحمه اللّٰه و یتلوه إن شاء اللّٰه تعالی الجزء الثانی من باب الثلاثین فی ما جاء عن الرضا علیه السّلام من الأخبار المنثوره

مست می کند و کم آن مست نمی کند، پس کم و زیاد آن هردو حرام است.

353 52 عبد الواحد بن محمد بن عبدوس عطار از علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری از فضل به شاذان از امام رضا علیه السّلام روایت می کند که فرمود: اجرای از عدل و نیکوکاری اعلام کردن به تداوم نعمت است و لا حول و لا قوه الا باللّٰه!

پایان جزء اوّل از کتاب «عیون اخبار الرضا علیه السّلام» تألیف ابو جعفر محمّد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی مقیم رحمه اللّٰه و در پی آن به خواست خداوند در مجلّد دوم و در آغاز آن باب آنچه از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السّلام از اخبار جمع آوری وارده خواهد آمد.

ص: 545

مشخصات کتاب

سرشناسه: ابن بابویه، محمد بن علی، 311 - 381 ق.

عنوان قرارداد: عیون اخبار الرضا (ع). فارسی - عربی

عنوان و نام پدیدآور: عیون اخبار الرضا علیه السلام / ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق؛ ترجمه محمد صالح روغنی قزوینی.

مشخصات نشر: قم: مسجد مقدس جمکران، 1389.

مشخصات ظاهری: 2 ج. : نمونه.

شابک: 475000 ریال: دوره 8-284-973-964-978 ؛ ج. 1 4-282-973-964-978 ؛ ج. 2 1-283-973-964-978 :

وضعیت فهرست نویسی: فاپا (چاپ سوم)

یادداشت: فارسی - عربی.

یادداشت: ج. 1 (چاپ سوم).

یادداشت: ج. 2 (چاپ سوم: 1393).

موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم، 153؟ - 203 ق. -- احادیث

موضوع: احادیث شیعه -- قرن 4 ق.

شناسه افزوده: قزوینی، محمد صالح بن محمد باقر، قرن 11 ق.، مترجم

شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره: BP129/الف2ع 1393 9041

رده بندی دیویی: 297/212

شماره کتابشناسی ملی: 2106118

31- باب فيما جاء عن الرضا عليه السلام من الأخبار المجموعه

اشاره

باب فيما جاء عن الرضا عليه السلام من

الأخبار المجموعه

354 1

قال الشيخ الفقيه أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القميّ نزيل الرّيّ قدّس الله روحه حدّثنا أبي رضی الله عنه و محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد-رضی الله عنهما-قالا حدّثنا سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر الحميريّ قالا حدّثنا إبراهيم بن هاشم عن الحسن بن الجهم قال: سمعت أبا الحسن عليّ بن موسى الرضا عليهما السلام يقول: صديق كلّ امرئ عقله و عدوّه جهله.

بسم الله الرحمن الرحيم

31- در باب دیگر هم، در آن چه از رضا عليه السلام منقول است از اخبار مجموعه

354 1

[شيخ فقيه ابو جعفر محمد بن علي بن حسين بن موسى بن بابويه قمي قدس سره ساکن ری گوید: پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن وليد گویند: روایت کرد برای ما سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر حمیری که گفتند:

روایت کرد برای ما ابراهیم بن هاشم از حسن بن جهم که گفت: از ابا الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام شنیدم که فرمود: دوست هرکس عقل او، و دشمن او جهل و نادانی اوست.

ص: 1

حدَّثنا علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدَّقَّاق و محمد بن أحمد السنَّانِي و الحسين بن إبراهيم بن أحمد المكتَّب -رحمهم الله- قالوا: حدَّثنا أبو الحسين محمد بن أبي عبد الله الكوفي، عن سهل بن زياد الأدمي، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنِي، عن محمود بن أبي البلاد، قال:

سمعت الرضا عليه السلام يقول: من لم يشكر المنعم من المخلوقين لم يشكر الله عزَّ و جلَّ.

و بهذا الإسناد عن إبراهيم بن أبي محمود، قال: قال الرضا عليه السلام المؤمن: الذي إذا أحسن استبشر و إذا أساء استغفر، و المسلم الذي يسلم المسلمون من لسانه و يده، ليس منّا من لم يأمن جاره بوائقه.

علی بن احمد بن محمد بن عمران دَقَّاق و محمد بن احمد سنَّانِي و حسین بن ابراهیم بن احمد مکتب گویند: روایت کرد برای ما محمد بن ابی عبد الله کوفی از سهل بن زیاد آدمی از عبد العظيم بن عبد الله حسنی از محمود بن ابی بلاد که گفت: از امام رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: هر که شکر منعم از مخلوقات نگذارد، شکر خداوند جهان نگزارد است.

ابراهیم بن ابی محمود گوید: امام رضا علیه السلام فرمود: مؤمن آن است که چون نیک کند، شاد شود و چون بد کند، استغفار کند و مسلمان آن است که سالم باشند مسلمانان از دست و زبان او. از ما نیست هرکسی که همسایه او از بلاهای او ایمن نباشد.

حدَّثنا أبو الحسن محمد بن علي بن الشَّاه الفقيه المروزيّ بمروود في داره قال: حدَّثنا أبو بكر بن محمد بن عبد الله النيسابوريّ قال: حدَّثنا أبو القاسم عبد الله بن أحمد بن عامر بن سليمان الطَّائِيّ بالبصره قال: حدَّثنا أبي في سنه ستين و مائتين قال: حدَّثني علي بن موسى الرضا عليهما السَّلام سنه أربع و تسعين و مائه؛ و حدَّثنا أبو منصور أحمد بن إبراهيم بن بكر الخوريّ بنيسابور قال: حدَّثنا أبو إسحاق إبراهيم بن هارون بن محمد الخوريّ قال: حدَّثنا جعفر بن محمد بن زياد الفقيه الخوريّ بنيسابور قال: حدَّثنا أحمد بن عبد الله الهرويّ الشَّيبانيّ، عن الرضا علي بن موسى عليهما السَّلام و حدَّثني أبو عبد الله الحسين بن محمد الأشنانيّ الرّازيّ العدل ببلخ قال: حدَّثنا علي بن محمد بن مهرويه القزوينيّ، عن داود بن سليمان الفراء، عن علي بن موسى الرضا عليهما السَّلام قال:

حدَّثني أبي موسى بن جعفر قال: حدَّثني أبي جعفر بن محمد قال:

ابو الحسن محمد بن علي بن شاه فقيه مروزي در خانه اش در مرو چنین گوید: روایت کرد برای ما ابو بكر محمد بن عبد الله نيشابوري از ابو القاسم عبد الله بن احمد بن عامر بن سليمان طائي که گفت: پدرم در سال دويست و شصت برای ما روایت کرد و گفت: علي بن موسى الرضا در سال صد و نود و چهار برایم روایت فرمود. و در نيشابور روایت کرد برای ما احمد بن ابراهيم بن بكر خوري و گفت: روایت کرد برای ما ابو اسحاق ابراهيم بن هارون بن محمد خوري که گفت: روایت کرد برای ما جعفر بن محمد بن زياد فقيه خوري که گفت:

روایت کرد برای ما احمد بن عبد الله هروي شيباني از امام رضا عليه السَّلام و روایت کرد برای ما ابو عبد الله حسين بن محمد اشناني رازي که گفت: روایت کرد برای ما علي بن محمد بن مهرويه قزويني از داود بن سليمان فراء از علي بن موسى الرضا عليه السَّلام که فرمود: روایت کرد برای من پدرم موسى بن جعفر عليه السَّلام که فرمود: روایت کرد پدرم جعفر بن محمد عليه السَّلام از پدرم محمد بن علي عليه السَّلام که فرمود: روایت کرد

حدّثني أبي محمد بن عليّ قال: حدّثني أبي الحسين بن عليّ قال: حدّثني أبي عليّ بن أبي طالب عليه السّلام عن رسول الله صلّى الله عليه وآله قال:

أربعة أنا لهم شفيع يوم القيامة المكرم لذريّتي والقاضي لهم حوائجهم، والسّاعي لهم في أمورهم عند ما اضطرّوا إليه والمحبّ لهم بقلبه ولسانه.

3585

وبهذا الإسناد عن عليّ بن موسى الرضا عليهما السّلام قال: حدّثني أبي موسى بن جعفر قال: حدّثني أبي جعفر بن محمد قال:

حدّثني أبي محمد بن عليّ قال: حدّثني أبي عليّ بن الحسين عليهما السّلام قال: [حدّثني] حدّثني أسماء بنت عميس قالت: حدّثني فاطمه عليها السّلام لما حملت بالحسن عليه السّلام وولده جاء النّبيّ صلّى الله عليه وآله فقال: يا أسماء هلّمي ابني فدفعته إليه في خرقة صفراء فرمى بها النّبيّ صلّى الله عليه وآله، وأذن في أذنه اليمنى وأقام في أذنه اليسرى، ثمّ قال لعليّ عليه السّلام: بأيّ شيء سمّيت ابني؟ قال: ما كنت أسبقك باسمه يا رسول الله وقد كنت أحبّ أن أسمّيه حربا پدرم علي بن حسين عليه السّلام از حسين بن علي عليه السّلام از پدرم علي بن ابی طالب عليه السّلام از رسول خدا صلّى الله عليه وآله که فرمود: چهار گروه را روز قیامت شفیع خواهم بود: یکی آن که اکرام کند ذریه مرا و دیگری آن که برآورد حاجت های ایشان را و دیگری آن که سعی کند در کارهای ایشان در زمانی که مضطر گردند و دیگری آن که دوستدار ایشان باشد به دل و زبان.

3585

علي بن موسى الرضا عليه السّلام فرمود: روایت کرد برای من پدرم موسی بن جعفر عليه السّلام از پدرش جعفر بن محمد عليه السّلام از پدرش محمد بن علي عليه السّلام از پدرش علی بن الحسين عليهما السّلام که فرمود: اسماء بنت عميس به من گفت: آنگاه که فاطمه عليها السّلام حسن عليه السّلام را بزایید، پیغمبر صلّى الله عليه وآله بیامد و گفت: یا اسما پسر مرا بیاور. من او را در پارچه زردی پیچیده به او دادم، پیامبر پارچه را دور کرد و در گوش راست او اذان و در چپ اقامه گفت: پس به علی عليه السّلام فرمود: پسر مرا نام چه نهادی؟ گفت: من بر شما سبقت نکنم به نام نهادن او یا رسول الله، و دوست می دارم که او را حرب نام نهم.

ص: 4

فقال النبي صَلَّى اللهُ عليه وآله: ولا- أنا أسبق باسمه ربّي، ثم هبط جبرئيل عليه السّلام فقال: يا محمّد! العليّ الأعلى يقرئك السّلام و يقول: عليّ منك بمنزله هارون من موسى و لا نبيّ بعدك سمّ ابنك هذا باسم ابن هارون.

فقال النبيّ صَلَّى اللهُ عليه وآله: و ما اسم ابن هارون؟

قال: شبّر قال النبيّ صَلَّى اللهُ عليه وآله: لسانى عربىّ قال جبرئيل عليه السّلام: سمّه الحسن، قالت أسماء:

فسمّاه الحسن، فلمّا كان يوم سابعه عقّى النبيّ صَلَّى اللهُ عليه وآله عنه بكبشين أملحين و أعطى القابله فخذاً و ديناراً ثمّ حلق رأسه و تصدّق بوزن الشّعر ورقاً و طلى رأسه بالخلوق.

ثمّ قال: يا أسماء الدّم فعل الجاهليّه.

قالت أسماء: فلمّا كان بعد حول ولد الحسين عليه السّلام، و جاء النبيّ صَلَّى اللهُ عليه وآله، فقال: يا أسماء هلّمى ابنى، فدفعته إليه فى خرقة بيضاء فأذّن فى أذنه اليمنى، و أقام فى اليسرى و وضعه فى حجره فبكى، فقالت أسماء:

بأبى أنت و أمى ممّ بكاؤك؟

قال: على ابنى هذا، قلت: إنّه ولد السّاعه يا رسول الله فقال: تقتله الفئة الباغيه من بعدى لا أنالهم الله شفاعتى، ثمّ قال:

بيغمبر صَلَّى اللهُ عليه وآله گفت: و من سبقت نكنم به پروردگار خود؛ پس جبرئيل عليه السّلام نازل شد و گفت:

يا محمد! على اعلى سلامت مى رساند و مى گويد:

على را به تو منزلت هارون است به موسى عليه السّلام و بعد از تو بيغمبرى نيست. پسرت را نام پسر هارون بنه. گفت: پسر هارون چه نام داشت؟

گفت: شبّر. بيغمبر صَلَّى اللهُ عليه وآله فرمود: زبان من عربى است. جبرئيل عليه السّلام گفت: حسن نام بنه.

اسماء گويد: پس او را حسن ناميد، چون روز هفتم شد، آن حضرت صَلَّى اللهُ عليه وآله دو بره ابلق عقيقه کرد و قابله را رانى از گوشت آنها و دينارى بداد.

سر او بتراشيد و به وزن مو، نقره تصدّق نمود و خلوق بر سرش بماليد.

پس فرمود: يا اسما خون ماليدن بر سر طريق جاهليت است. اسما گفت: چون يك سال بر آمد.

فاطمه عليها السّلام حسين را بزاييد. پيامبر صَلَّى اللهُ عليه وآله فرمود: يا اسما! پسر مرا بيار. او را در خرقة سفيد پيچيده آوردم در گوش راست او اذان گفت و در گوش چپ اقامه و در دامن خود نهاد و بگريست. عرض کردم:

فداى تو باد پدر و مادرم! از چه مى گريى؟

فرمود: بر این پسرم، گفتم: او اکنون به دنیا آمده یا رسول الله؟ فرمود: او را خواهند کشت گروه ستمکاران بعد از من، نرساند خداوند به ایشان

ص: 5

یا أسماء لا تخبری فاطمه بهذا فإنها قریبه عهد بولادته، ثم قال لعلی: أی شیء سمیت ابنی هذا؟

قال: ما كنت لأسبقک باسمه یا رسول الله، وقد كنت أحب أن أسمیه حربا، فقال النبى صلی الله علیه و آله: ولا أسبق باسمه ربی عزّ وجلّ، ثم هبط جبرئیل علیه السلام فقال:

یا محمّد! العلیّ الأعلى یقرئک السلام ویقول لک: علیّ منک کهارون من موسى، سمّ ابنک هذا باسم ابن هارون، قال النبى صلی الله علیه و آله: وما اسم ابن هارون؟

قال: شبیر. قال النبى صلی الله علیه و آله: لسانی عربیّ، قال جبرئیل علیه السلام: سمّه الحسین، فلما کان یوم سابعه عقّ عنه النبى صلی الله علیه و آله بکبشین أملحین و أعطى القابله فخذها و دینارا، ثم حلق رأسه و تصدّق بوزن الشّعر ورقا، و طلی رأسه بالخلوق. فقال: یا أسماء الدّم فعل الجاهلیّه.

3596

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

تحشر ابنتی فاطمه یوم القیامه و معها ثیاب مصبوغه بالدمّ، فتعلّق بقائمه من شفاعة مرا. پس فرمود: اسما این خبر به فاطمه مگو که او قریب العهد است به ولادت.

به علی علیه السلام فرمود: چه نام نهادی پسر مرا؟

گفت: من بر تو سبقت نکنم به نام نهادن او یا رسول الله! اما دوست می دارم که حرب نام نهم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: و من نیز سبقت به پروردگار خود نکنم. پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت:

یا محمّد! علیّ اعلی سلامت می رساند و می گوید علی را به تو منزلت هارون است به موسی علیه السلام، پسرت را نام پسر هارون بنه.

پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: پسر هارون را چه نام بود؟ گفت: شبیر. پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: زبان من عربی است. جبرئیل علیه السلام گفت: حسین نام بنه.

و چون روز هفتم شد برای او دوبره ابلق عقیقه کرد و قابله را ران آنها و دیناری بداد؛ پس سرش بتراشید و به وزن مو، نقره صدقه داد و سرش را به خلوق طلا نمود. و گفت: ای اسما خون کار جاهلیت است.

3596

و نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که فرمود:

دختر من فاطمه محشور گردد روز قیامت و با او جامه های خونین باشد و به قائمه ای از

قوائم العرش فتقول: يا عدل احكم بيني وبين قاتل ولدي. قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

فيحكم الله تعالى لابنتي ورب الكعبة، وإن الله عز وجل يغضب بغضب فاطمه ويرضى لرضاها.

3607

وبهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أَخَذَ جِبْرَائِيلُ بِيَدِي وَأَقْعَدَنِي عَلَى دَرَنُوكَ مِنْ دَرَانِيكَ الْجَنَّةِ، ثُمَّ نَاولَنِي سَفْرَجَلَهُ فَأَنَا [أَقْبَلُهَا] إِذَا انْفَلَقَتْ فَخَرَجَتْ مِنْهَا جَارِيَةٌ حُورَاءٌ لَمْ أَرِ أَحْسَنَ مِنْهَا. فَقَالَتْ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ! فَقُلْتُ: مَنْ أَنْتِ؟ قَالَتْ: أَنَا الرَّاضِيَةُ الْمَرْضِيَّةُ، خَلَقَنِي الْجِبَارُ مِنْ ثَلَاثَةِ أَصْنَافٍ، أَسْفَلِي مِنْ مَسْكٍ، وَوَسْطِي مِنْ كَافُورٍ، وَأَعْلَى مِنْ عَنَبٍ، وَعَجَنِي مِنْ مَاءِ الْحَيَوَانِ، وَقَالَ لِي الْجِبَارُ: كُونِي! فَكُنْتُ خَلَقَنِي لِأَخِيكَ وَابْنِ عَمِّكَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

3618

وبهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

قوائم عرش بياویزد و گوید: ای عادل حکم کن میان من و قاتل فرزندم. پس رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله گفت: قسم به رب کعبه که خدای عز و جل برای او حکم کند و همانا خدای عز و جل در غضب شود به غضب فاطمه علیها السلام و راضی گردد به رضای او.

3607

همچنین رسول الله صَلَّى الله عليه وآله فرمود: چون مرا به آسمان بردند جبرئیل علیه السلام دست من را گرفت و مرا بر فرشی از فرشهای جنت نشانید. پس دانه ای «به» به من داد و من آن را می گردانیدم که ناگاه بشکافت و حوریه ای زیبا از آن بیرون آمد. گفت: السلام عليك يا محمد. گفتم: تو کیستی؟ گفت: منم راضیه مرضیه که جبار تعالی مرا از سه صنف آفرید.

پایین مرا از مشک و میانه از کافور و بالای از عبیر و تخمیر من از آب حیوان کرد. مرا به بودن فرمان داد پس بود شدم و مرا برای برادر و پسر عمّت علی بن ابی طالب آفرید.

3618

و به این اسناد از رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله روایت

ص: 7

الولد ريحانه، وريحانتاي الحسن و الحسين.

362 9

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

يا عليّ إنّك قسيم الجنّه و النار، و إنّك لتقرع باب الجنّه و تدخلها بلا حساب.

363 10

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينه نوح من ركبها نجا، و من تخلف عنها زجّ في النار.

364 11

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

اشتد غضب الله و غضب رسوله علي من أهرق دمي، و آذاني في عترتي.

365 12

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

أتاني ملك فقال: يا محمد إنّ الله يقرئك السلام و يقول لك: قد زوجت فاطمه من عليّ فزوجها منه و قد أمرت شجره طوبى کرده که فرمود: فرزند، ريحانه است، و دو ريحانه من «حسن» و «حسين» هستند.

362 9

و نیز از رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله روایت کرده که فرمود: یا علی! تو قسیم بهشت و ناری [دوزخی] و درب بهشت را می کوبی و بی حساب داخل می شوی.

363 10

و نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: اهل بیت من چونان سفینه نوح علیه السلام است که هر که سوار شد، نجات یافت و هر که تخلف نمود، در آتش انداخته شد.

364 11

و روایت شده که رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود:

سخت است غضب خدا و غضب رسول او بر کسی که خون مرا بریزد، و با آزار عترت من مرا برنجاند.

365 12

و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته آمد و مرا گفت: یا محمد! خدا سلامت می رساند و می فرماید که من تزویج کردم فاطمه را به علی، تو هم به او تزویج کن و امر کردم شجره طوبی را

ص: 8

أن تحمل الدرّ والياقوت والمرجان وإنّ أهل السّماء قد فرحوا بذلك و سيولد منهما ولدان سيّدا شباب أهل الجنّة و بهما تتزيّن أهل الجنّة فأبشّر يا محمّد! فإنّك خير الأوّلين و الآخرين.

366 13

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

ستّه من المروءة؛ ثلاثه منها في الحضر و ثلاثه منها في السّفرة؛ فأما التي في الحضر فتلاوه كتاب الله عزّ و جلّ؛ و عماره مساجد الله، و اتّخاذ الإخوان في الله، و أمّا التي في السّفرة فبذل الزّاد و حسن الخلق و المزاح في غير المعاصي.

367 14

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

التّجوم أمان لأهل السّماء و أهل بيتي أمان لأمتي.

368 15

و بهذا الإسناد عن جعفر بن محمّد عليهما السّلام قال: كان على خاتم محمّد بن عليّ عليهما السّلام كه درّ و ياقوت و مرجان حاصل كند و آسمانيان به آن شاد شدند و زود باشد از او متولد شود دو فرزند كه مهتران جوانان اهل جنّت و زينت ايشان باشند. پس بشارت باد تورا يا محمّد كه تو بهترين اولين و آخريني.

366 13

و هم گفت كه رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: شش چيز از مروت است: سه در حضر و سه در سفر، امّا در حضر تلاوت كتاب خداي سبحانه و عمارت مساجد خدا و برادر قرار دادن مردمان در راه خدا و امّا در سفر: بذل زاد و حسن خلق و مزاح در غير معاصي خدا.

367 14

و گفت رسول خدا صلّى الله عليه و آله: ستارگان امانند اهل آسمان را و اهل بيت من امانند امت مرا.

368 15

و به همين اسناد از حضرت جعفر بن محمّد عليهما السّلام روايت كرد كه فرمود: بر خاتم

مکتوب:

ظنی بالله حسن

و بالتبی المؤمن

و بالوصی ذی المنن

و بالحسین و الحسن

369 16

و بهذا الإسناد عن علی بن ابی طالب علیه السلام فی قول الله عزّ و جلّ «أکالون للسّحت»؛

قال هو الرّجل الذی یقضی لأخیه الحاجه ثمّ یقبل هدیته.

370 17

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله:

الإیمان إقرار باللسان، و معرفه بالقلب و عمل بالأركان.

371 18

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله:

یقول الله تبارک و تعالی: یا ابن آدم ما تنصفتنی أتحبّ إلیک بالتّعم و تتمقّت إلیّ بالمعاصی خیری إلیک منزل و شرک إلیّ محمّد بن علی علیهما السّلام منقوش بود:

گمان من به خداوند نیکوست

و نیز بر نبیّ مورد اطمینان او

و بر وصی او نیز اعتماد دارم

چنان که بر حسین و حسن علیهم السّلام.

369 16

و هم از علی بن ابی طالب علیه السلام حدیث کرد در قول خدای تبارک و تعالی: «سخت خورندگان رشوه». که فرمود: آن برای کسی است

که حاجت مردمان روا کند؛ آن گاه هدیه ایشان قبول کند.

370 17

و گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ایمان اقرار به زبان، و معرفت به قلب و عمل با اعضا و جوارح است.

371 18

و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: خدای عزّ و جلّ می گوید: آدمیزاده! انصاف نمی ورزی؟ من با توبه نعمت ها دوستی می کنم و تو با گناهان با من دشمنی می نمایی؟ خیر من به سوی تو فرود

ص: 10

صاعد، و لا- یزال ملک کریم یأتینی عنک فی کلّ یوم و لیلہ بعمل قبیح منک، یا ابن آدم لو سمعت و صفک من غیرک و أنت لا تعلم من الموصوف لسارعت إلى مقتته.

372 19

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله:

اختنوا أولادکم یوم السّابع؛ فإنّه أطهر و أسرع لنبات اللّحم.

373 20

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله:

أفضل الأعمال عند الله عزّ و جلّ إيمان لا شکّ فيه و غزو لا غلول فيه و حجّ مبرور؛ و أوّل من یدخل الجنّة شهید و عبد مملوک أحسن عباده ربّه؛ و نصح لسیّده و رجل عقیف متعقّف ذو عیال؛ و أوّل من یدخل النّار أمير متسلّط لم یعدل؛ و ذو ثروه من المال لم یعط المال حقّه و فقیر فخور.

می آید و شرّ تو به سوی من بالا می آید و مدام فرشته کریمی از جانب تو در هر روز و شب عمل قبیحی می آورد. آدمیزاده! اگر تو وصف خود را از دیگری بشنوی و ندانی که وصف که را می کند، بی توقف او را دشمن می داری.

372 19

و گفت رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: ختنه کنيد اولاد خود را روز هفتم که آن پاکیزه تر است و زودتر گوشت او برويد.

373 20

و به این اسناد گفت: که رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: بافضیلت ترین اعمال نزد خدای عزّ و جلّ ایمانی است که در آن شک نباشد و جهادی است که در آن خیانت نباشد و حجی است مبرور. و اول کسی که داخل بهشت می شود شهید است و عبدی مملوک که عبادت پروردگار خود نیکو کند و با سیّد خود طریق نصیحت پیش گیرد و مردی عقیف متعقّف صاحب عیال؛ و اول کسی که داخل آتش می گردد، امیری است مسلط که عدل نمی کند و صاحب مالی که حق مال را نمی دهد و فقیری است که استکبار می کند.

ص: 11

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

لا يزال الشيطان ذعرا من المؤمن ما حافظ على الصلوات الخمس؛ فإذا ضيَّعهنَّ تجرَّأ عليه و أوقعه في العظائم.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

من أذى فريضة؛ فله عند الله دعوه مستجاب.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

العلم خزائن و مفاتيحه السُّؤال فاسألوا -يرحمكم الله- فإنه يؤجر فيه أربعة:

السُّائل و المعلِّم و المستمع و المجيب له.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

إنَّ الله عزَّ و جلَّ يبغض رجلا يدخل عليه في بيته و لا يقاتل.

و نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: شیطان پیوسته هراسان است از مؤمن تا هنگامی که محافظت بر نماز پنجگانه می کند و چون آن را ضایع ساخت جرأت می یابد و او را در خطاهای بزرگ می افکند.

و به این اسناد گفت: که رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: هرکه فريضة [یک نماز واجب] بگذارد، او را نزد خدای دعایی مستجاب است.

و نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: علم خزائن است و کلیدهای آن سؤال است. پس سؤال کنید-رحمت خدای بر شما- که در آن چهارکس اجر می یابند: سائل و متعلِّم و مستمع و مجيب.

و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای عزّ و جلّ دشمن می دارد آن مرد را که بر خانه او روند و به غلبه داخل شوند و مقاتله نکند و مانع نشود.

ص: 12

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

لا- تزال أمتي بخير ما تحابوا و تهادوا و أدوا الأمانة و اجتنبوا الحرام؛ و قرءوا الصّيف؛ و أقاموا الصّلاه و أتوا الزّكاه؛ فإذا لم يفعلوا ذلك ابتلوا بالقحط و السنين.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

ليس منّا من غشّ مسلماً أو ضرّه أو ما كره.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

قال الله تبارك و تعالی: یا ابن آدم لا یغرتک ذنب النّاس عن ذنبک، و لا نعمه النّاس عن نعمه الله علیک، و لا تقطّ النّاس من رحمہ الله و أنت ترجوها لنفسک.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

ثلاثه أخافهنّ علی أمتی من بعدی الضّلاله بعد المعرفه و مضلّات الفتن 378 25

و نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: پیوسته امت من در خیرند تا زمانی که با هم دوستی کرده، به یکدیگر هدیه دهند، امانت داری نموده، از حرام اجتناب کنند، مهمان را گرمی داشته، نماز برپا دارند و زکات دهند و اگر نکنند مبتلا به قحط و گرانی کردند.

رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: نیست از ما کسی که با مسلمانی تقلّب ورزد، یا او را ضرر رسانده یا مکر و حيله کند.

و نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: خدای عزّ و جلّ فرمود: آدمیزاده! گناه مردمان، تو را از گناه خود غافل نسازد و نیز نعمت مردمان از نعمت های خدا بر تو، و نومید مگردان مردم را از رحمت خدا در حالی که تو امیدواری برای خود رحمت او را.

و به این اسناد گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

از سه چیز می ترسم بر امت خود، بعد از خود، از ضلالت بعد از معرفت و فتنه ها که گمراه کند

ص: 13

و شهوه البطن و الفرج.

382 29

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

إذا سمّيتم الولد محمّدا فأكرموا و أوسعوا له في المجالس و لا تقبّحوا له وجهها.

383 30

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله ما من قوم كانت لهم مشوره فحضر معهم من اسمه محمّد و أحمد فأدخلوه في مشورتهم إلاّ خير لهم.

384 31

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

ما من مائده وضعت و حضر عليها من اسمه أحمد أو محمّد إلاّ قدّس ذلك المنزل في كلّ يوم مرّتين.

385 32

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

إنّا أهل بيت لا تحلّ لنا الصّدقه و قد أمرنا بإسباغ الطّهور؛ و أن لا ننزى حمارا على عتيقه.

و شهوت شكّم و گناهان جنسی.

382 29

و نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: چون فرزند را محمّد نام نهادید او را اکرام کنید و در مجلس برای او جا باز کنید و روی بر او ناخوش مکنید.

383 30

و نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: هرگروهی که مشورت کنند و کسی را با نام محمّد یا احمد در مشورت داخل سازند، جز خیر و ثواب ایشان را پیش نیاید.

384 31

و نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: هیچ مانده ای نگسترند و حاضر شود بر آن مانده کسی که نامش احمد یا محمّد باشد؛ مگر آن

که دوبار در روز بر آن منزل پاکی نازل شود.

385 32

و به این اسناد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ما اهل بیتیم که حلال نیست ما را صدقه و مأموریم به غسل و طهارت و ما نجهانیم
حمار بر عتیقه [اسب نجیب].

ص: 14

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

مثل المؤمن عند الله عزّ وجلّ كمثل ملك مقرب، وإنّ المؤمن عند الله أعظم من ذلك و ليس شيء أحبّ إلى الله من مؤمن تائب أو مؤمنه تائبه.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

من عامل الناس فلم يظلمهم؛ و حدّثهم فلم يكذبهم؛ و وعدهم فلم يخلفهم فهو ممّن كملت مروّته؛ و ظهرت عدالته؛ و وجبت أخوّته و حرمت غيبته.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

يا علىّ إنّى سألت ربّي فيك خمس خصال فأعطاني؛ أمّا أولها فسألت ربّي أن أكون أوّل من تنشقّ عنه الأرض و أنفض التراب عن رأسى و أنت معى فأعطاني؛ و أمّا الثانيه فسألت ربّي أن [يقضى] يقفنى عند كفه الميزان و أنت معى فأعطاني، و أمّا 386 33

و نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: مثل مؤمن نزد خدای عزّ و جلّ چونان فرشته مقرب است و بلکه از آن نیز بزرگ تر است و هیچ چیز دوست تر نباشد نزد خدای تعالی از مرد مؤمن تائب و زن مؤمنه تائبه.

و نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: هر که با مردم معامله کند و بر ایشان ظلم نکند و سخن گوید و دروغ نگوید و وعده دهد و خلف آن نکند، از آنان است که مروّشان کامل، عدالتشان ظاهر، و اخوتشان واجب و غیبتشان حرام شده است.

و به این اسناد گفت: رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود:

یا علی! از پروردگار خود درباره تو پنج خصلت مسألت نمودم و مرا عطا کرد. امّا اول آن ها سؤال کردم که من اوّل کسی باشم که زمین بشکافد از من و بپاشم خاک از سر خود و تو با من باشی، مرا عطا کرد. دوّم مسألت کردم که مرا نزد کفه میزان بدارد و تو با من باشی، مرا عطا کرد.

الثالثة فسألت ربّي أن تكون حامل لوائى و هو لواء الله الأكبر مكتوب عليه «المفلحون هم الفائزون بالجنّة» فأعطاني؛

و أمّا الرّابعة فسألت ربّي أن تسقى أمتى من حوضى بيدك، فأعطاني، و أمّا الخامسة فسألت ربّي أن يجعلك قائد أمتى إلى الجنّة، فأعطاني؛

فالحمد لله الذى منّ علىّ بذلك.

389 36

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

أتانى ملك فقال: يا محمّد إنّ ربك عزّ و جلّ يقرنك السّلام و يقول: إنّ شئت جعلت لك بطحاء مكّه ذهباً؛

قال: فرفع رأسه إلى السّماء و قال: يا ربّ أشبع يوماً فأحمدك، و أجوع يوماً فأسألك.

390 37

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

يا علىّ إذا كان يوم القيامة كنت أنت و ولدك على خيل بلق متوجّين بالدّرّ و الياقوت فيأمر الله بكم إلى الجنّة و التّاس ينظرون.

سوّم مسألت کردم که تو را بردارنده لواء من گرداند و آن لواء اکبر است و بر او مکتوب است:

«المفلحون هم الفائزون بالجنّة»، پس عطا کرد مرا. چهارم مسألت کردم که امّت مرا آب دهد از حوض من به دست تو، عطا کرد. پنجم

مسألت کردم از پروردگار خود که تو را سپهسالار امّت من گرداند به سوی جنّت پس عطا کرد مرا، حمد خدای را که بر من منّت نهاد به

این عطاها.

389 36

و نیز رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: فرشته آمد گفت: یا محمّد صلّى الله عليه و آله! پروردگار تو، تو را سلام می رساند و می

گوید. اگر خواهی بطحاء مکه را برای تو طلا کنم؟ راوی گفت: آن حضرت پس سر به آسمان برداشت و گفت: می خواهم یک روز سیر باشم

و تو را حمد کنم و روزی گرسنه باشم و از تو بخوام.

390 37

رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: یا علی! چون روز قیامت شود تو و فرزندانت بر اسبان ابلق سوار گشته، تاج ها از درّ و یاقوت بر

سر. امر کند خداوند تا به سوی جنّت روید و مردم نظر می کنند.

ص: 16

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

تحشر ابنتي فاطمه و عليها حلّه الكرامه و قد عجنت بماء الحيوان؛ فينظر إليها الخلائق فيتعجبون منها ثم تكسى أيضا من حبل الجنّه ألف حلّه مكتوب على كلّ حلّه بخط أخضر: أدخلوا بنت محمّد الجنّه على أحسن صورته و أحسن كرامته و أحسن منظر؛ فتزفّ إلى الجنّه كما تزفّ العروس فيوكلّ بها سبعون ألف جاريه.

392 39

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

إذا كان يوم القيامة نوديت من بطنان العرش: يا محمّد نعم الأب أبوك إبراهيم الخليل، و نعم الأخ أخوك عليّ بن أبي طالب عليه السّلام.

393 40

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

كأنّي قد دعيت فأجبت، و إنّي تارك فيكم 391 38

و نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: محشور شود دختر من فاطمه و او را حلّه کرامت دربر باشد، که معجون گشته به آب حیوان؛ نظر کنند خلائق به آن و متعجب گردند از آن. پس پوشانند او را از حلّه های جنّت، هزار حلّه که بر هر حلّه مكتوب باشد به خط سبز: داخل گردانید دختر محمّد را به بهشت بر بهترین صورت و کرامت و منظری. پس او را سوی بهشت برند چنان که عروسی را به حجله برند و موکل باشد به او هفتاد هزار جاریه.

392 39

و نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: چون روز قیامت شود، مرا ندا کنند از میانه عرش:

یا محمّد خوب پدری است پدر تو ابراهیم علیه السّلام و خوب برادری است برادر تو علی بن ابی طالب علیه السّلام.

393 40

و نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: گویا می بینم مرا خوانده اند و من اجابت کرده ام و من میان

الثقلین أحدهما أكبر من الآخر- کتاب الله- جبل ممدود من السماء إلى الأرض وعترتی- أهل بیتی- فانظروا كيف تخلفوننی فیهما.

394 41

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله:

علیکم بحسن الخلق فإنّ حسن الخلق فی الجنّه لا محاله، وإیاکم و سوء الخلق، فإنّ سوء الخلق فی النّار لا محاله.

395 42

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله:

من قال حين یدخل السوق «سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلاّ الله وحده لا شریک له، له الملك و له الحمد، یحیی و یمیت و هو حیّ لا یموت بیده الخیر، و هو علی کلّ شیء قدير» أعطی من الأجر عدد ما خلق الله إلى یوم القیامه.

396 43

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله:

إنّ لله عزّ و جلّ عمودا من یاقوت أحمر؛ شما می گذارم ثقلین را؛ یکی بزرگ تر است از دیگری- کتاب خدا- ریسمانی آویخته از آسمان به زمین و دیگری عترت من،- أهل بیت من- پس ببینید بعد از من با ایشان چسان سر می کنید.

394 41

و نیز رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: ملازم باشید بر حسن خلق، که حسن خلق در بهشت است حتما؛ البته حذر کنید از سوء خلق که سوء خلق در آتش است بی شک.

395 42

و به این اسناد گفت: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: هرکس آن گاه که داخل بازار می شود بگوید: سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلاّ الله وحده لا شریک له، له الملك و له الحمد، یحیی و یمیت و هو حیّ لا یموت، بیده الخیر، و هو علی کلّ شیء قدير از آن چه خدا تا روز قیامت خلق کرده است، به عدد آن اجر عطا می شود.

396 43

نیز رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: خدای عزّ و جلّ را عمودی است از یاقوت سرخ؛ سر آن

رأسه تحت العرش و أسفله على ظهر الحوت في الأرض السابعة السّ فلى فإذا قال العبد لا إله إلا الله وحده لا شريك له اهتزّ العرش و تحرك العمود، و تحرك الحوت؛ فيقول الله عزّ و جلّ: اسكن يا عرشى؛ فيقول: يا ربّ كيف أسكن و أنت لم تغفر لقائلها؛ فيقول الله تبارك و تعالى: اشهدوا سگان سماواتى أنّى قد غفرت لقائلها.

397 44

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

إنّ الله عزّ و جلّ قدر المقادير و دبر التدابير قبل أن يخلق آدم بألفى عام.

398 45

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

إذا كان يوم القيامة يدعى بالعبء؛ فأول شيء يسأل عنه الصّلاه فإن جاء بها تامّه و إلا زخّ به فى النار.

399 46

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

لا تضیعوا صلاتکم فإنّ من ضیع صلاته حشر زیر عرش و پایین آن بر پشت ماهی است در زمین هفتم. هرگاه بنده ای بگوید: «لا اله الاّ الله...»، عرش به جنبش درآید و عمود حرکت کند و ماهی حرکت کند. پس خدای عزّ و جلّ بگوید: ساکن شو ای عرش من! بگوید: یا ربّ؛ چگونه ساکن شوم در حالی که هنوز گوینده این کلمه را نیامرزیدی؟ گوید: گواه باشید ای ساکنان آسمان های من که من گوینده او را آمرزیدم.

397 44

نیز رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: خدای عزّ و جلّ مقادیر را تقدیر و تدابیر را تدبیر کرده است دو هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند.

398 45

و نیز رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: چون روز قیامت شود، بنده را بخوانند، اولین چیزی که از او پرسند، نماز باشد. اگر نماز تمام آورد خوب و اگر نه در آتش افکنندش.

399 46

نیز رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: ضایع مکنید نماز خود را که هرکه ضایع کند نماز خود را

مع قارون و هامان و كان حقًا على الله أن يدخله النار مع المنافقين فالويل لمن لم يحافظ على صلاته و أداء سنّه نبیّه.

400 47

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

إنّ موسى عليه السّلام سأل ربّه عزّ و جلّ فقال: يا ربّ اجعلني من أمّه محمّد صلّى الله عليه و آله فأوحى الله عزّ و جلّ إليه: يا موسى إنك لا تصل إلى ذلك.

401 48

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

لمّا أسرى بي إلى السّماء رأيت في السّماء الثّالثة رجلا قاعدا، رجل له في المشرق و رجل له في المغرب و بيده لوح ينظر فيه و يحرك رأسه، فقلت: يا جبرئيل من هذا؟ قال: هذا ملك الموت.

402 49

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

إنّ الله سخّر لي البراق و هي دابة من دوابّ الجنّه ليست بالقصير و لا بالطويل محشور شود با قارون و هامان و حق باشد بر خدا كه او را در آتش داخل كند با منافقان. پس وای بر کسی كه محافظت نكند بر نماز و ادای سنّت نبیّ خود.

400 47

نیز رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: موسى عليه السّلام مسألت کرد، پروردگار خود را و گفت: یا ربّ مرا از امتّ محمّد صلّى الله عليه و آله گردان. خدای عزّ و جلّ به او وحی کرد: ای موسى توبه این حاجت نمی رسی.

401 48

نیز رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: چون مرا به آسمان بردند، دیدم در آسمان سوّم، مردی نشسته، یک پای او در مشرق و پای دیگر در مغرب است و لوحی در دست دارد، در او نظر می کند و سر خود می جنباند. گفتم: ای جبرئیل! این کیست؟ گفت: ملک الموت عليه السّلام است.

402 49

نیز رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: خدای عزّ و جلّ مسخّر کرد برای من براق را و آن دابه ای است، از دوابّ جنّت، نه کوتاه و نه دراز،

فلو أن الله تعالى أذن لها لجالت الدنيا والآخرة في جريه واحده و هي أحسن الدواب لونا.

403 50

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

إذا كان يوم القيامة يقول الله عزّ وجلّ لملك الموت يا ملك الموت وعزّتى و جلالى و ارتفاعى فى علوى لأذيقنك طعام الموت كما أذقت عبادى.

404 51

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

لما نزلت هذه الآية إنيك مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ قلت يا ربّ أتموت الخلاق كلّهم و يبقى الأنبياء؟ فنزلت: كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ .

405 52

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله اختاروا الجنة على النار و لا تبطلوا أعمالكم فتقدفوا فى النار منكبين خالدين فيها أبدا. اگر خدای عزّ و جلّ او را اذن دهد، جولان کند دنیا و آخرت را در یک تاختن و او از همه دابّه ها خوش رنگ تر است.

403 50

نیز رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: چون روز قیامت فرا رسد، خدای عزّ و جلّ با ملک الموت خطاب کند که ای ملک الموت! قسم به عزّت و جلال و بلندی مرتبه ام که تو را طعام مرگ بچشانم، چنان که بندگانم را چشانده ای!

404 51

نیز رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: چون آیه «تو می میری و ایشان نیز می میرند» نازل شد، گفتم: یا رب! آیا خلائق می میرند و انبیاء می مانند؟ نازل شد: «تمام موجودات طعام مرگ را خواهند چشید و آن گاه به سوى ما باز خواهید گشت».

405 52

نیز رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: اختیار کنید جنت را بر نار و باطل مگردانید اعمال خود را.

چراکه سرنگون و جاویدان در آتش انداخته شوید.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

إِنَّ اللهَ أَمَرَنِي بِحَبِّ أَرْبَعَةٍ: عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ سَلْمَانَ وَ أَبَا ذَرٍّ وَ مَقْدَادَ بْنَ الْأَسْوَدِ.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

مَا يَنْقَلِبُ جَنَاحَ طَائِرٍ فِي الْهَوَاءِ إِلَّا وَ عِنْدَنَا فِيهِ عِلْمٌ.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٌ: يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ غَضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله الحسن و الحسين سيّدا شباب أهل الجنّة و أبوهما خير منهما.

نيز رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: خدای عزّ و جلّ مرا امر کرد به محبّت چهار کس:

علی علیه السّلام، سلمان، ابوذر و مقداد بن اسود (رضوان الله عليهم).

نيز رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: بال مرغی در هوا نمی گردد، مگر آن که ما را درباره آن علمی هست.

نيز رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: چون روز قیامت شود منادی ندا کند که ای گروه خلائق، چشم ها فرو بندید تا فاطمه دختر محمّد صَلَّى الله عليه وآله بگذرد.

نيز رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: حسن و حسين دو سيّد جوانان اهل بهشت هستند و پدر ایشان از ایشان بهتر است.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

إذا كان يوم القيامة تجلّى الله عزّ وجلّ لعبده المؤمن، فيوقفه على ذنوبه ذنبا ذنبا ثمّ يغفر الله له، لا يطلع الله على ذلك ملكا مقربا ولا نبيا مرسلًا، ويستر عليه ما يكره أن يقف عليه أحد، ثمّ يقول لسيّئاته: كوني حسنة.

قال مصنف هذا الكتاب-رحمه الله-:

معنى قوله تجلّى الله لعبده أى ظهر له آية من آياته يعلم بها أن الله يخاطبه.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

من استدلّ مؤمنا أو حقّره لفقره أو قلّه ذات يده، شهره الله يوم القيامة ثمّ يفضحه.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

ما كان وما يكون إلى يوم القيامة مؤمن إلاّ و له جار يؤذيه.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: چون روز قیامت شود، خدای عزّ و جلّ بر بنده مؤمن خود تجلّی کند. پس او را بر دانه دانه گناهانش واقف سازد.

آن گاه او را پیامرزد و بر آن مطلع نگرداند نه ملک مقرب و نه نبی مرسل را و بپوشاند بر او آن چه نمی خواهد کسی بر آن واقف شود. پس بگوید به سیئات او: حسنتا شوید.

مصنّف می گوید: معنی «تجلّی خدای عزّ و جلّ» آن است که بر او علامتی ظاهر شود که بداند خطاب کننده به او خداوند جهان است.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: کسی که مؤمنی را ذلیل کند یا به خاطر فقر و تنگدستی اش تحقیر نماید، روز قیامت خدا او را مشهور ساخته، سپس مفتضح سازد.

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مؤمنی نبوده و تا روز قیامت نخواهد بود مگر آن که او را همسایه ای باشد که برنجاندش.

ص: 23

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ غَافِرٌ كُلِّ ذَنْبٍ إِلَّا مِنْ أَحَدِثِ دِينَا أَوْ غَضِبَ أَجِيرًا أَوْ [رجل] رجلا باع حرًا.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» قَالَ: يَدْعَى كُلَّ قَوْمٍ بِإِمَامِ زَمَانِهِمْ وَ كِتَابِ رَبِّهِمْ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِمْ.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَعْرِفُ فِي السَّمَاءِ كَمَا يَعْرِفُ الرَّجُلَ أَهْلَهُ وَ وَلَدَهُ وَ إِنَّهُ لِأَكْرَمِ عَلَى اللَّهِ مِنْ مَلِكٍ مُقَرَّبٍ.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

مَنْ بَهَتَ مُؤْمِنًا أَوْ مُؤْمِنَةً أَوْ قَالَ فِيهِ مَا لَيْسَ فِيهِ أَقَامَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى تَلٍّ مِنْ نَارٍ حَتَّى يَخْرُجَ مِمَّا قَالَ فِيهِ.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: خدای تعالی آمرزنده است هرگناهی را؛ مگر کسی که دینی را احداث کند یا اجر مزدوری را غصب نماید یا آزاده ای را بفروشد.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: در قول حق تعالی «روزی که هرگروهی را به امامشان بخوانیم» هر قومی خواننده شوند به امام زمان خود، به کتاب خدا و سنت پیامبرشان.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: مؤمن را در آسمان می شناسند چنان که مرد، خانواده و فرزندان خود را می شناسد و مؤمن نزد خدا از فرشتهٔ مقرب، گرامی تر است.

نیز رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ فرمود: کسی کہ بر مؤمن یا مؤمنه ای بهتان زند، یا در حق او ناروایی بگوید، خدای عزّ و جلّ او را بر پشته ای آتش قرار می دهد، تا از آن چه گفته، خارج شود.

ص: 24

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

أتانى جبرئيل عليه السلام عن ربى تبارك و تعالى و هو يقول: إن ربك يقرئك السلام و يقول:

يا محمد بشر المؤمنين الذين يعملون الصالحات و يؤمنون بك و بأهل بيتك بالجنة فإن لهم عندى جزاء الحسنى، و سيدخلون الجنة.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

حرمت الجنة على من ظلم أهل بيتى و على من قاتلهم و على المعين عليهم و على من سبهم أولئك لا - خلاق لهم فى الآخرة و لا يكلمهم الله و لا ينظر إليهم يوم القيامة و لا يزكّيهم و لهم عذاب أليم.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

إن الله عزّ و جلّ يحاسب كلّ خلق إلاّ من أشرك بالله، فإنه لا يحاسب يوم القيامة و يؤمر به إلى النار.

نيز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: جبرئيل عليه السلام از جانب پروردگار متعال آمد و گفت: پروردگار من تو را سلام مى رساند و مى گويد: يا محمد! مؤمنانى را كه اعمال صالحه مى كنند و ايمان به تو و اهل بيت تو دارند به بهشت بشارت ده.

پس ايشان را نزد من نيكو پاداشى است و زود باشد داخل بهشت شوند.

نيز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: حرام است بهشت بر كسى كه بر اهل بيت من ظلم كند، يا با ايشان بجنگد، يا دشمنان ايشان را يارى كند يا دشنام دهدشان. نصيبى از خير در آخرت بر آنها نيست و خدا با ايشان سخن نگويد و به ايشان نظر نكند روز قيامت، و پاك نگرداند ايشان را و ايشان را عذابى اليم باشد.

نيز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: خداى تعالى حساب ستاند خلق را، مگر آن كس كه مشرك به خدا باشد كه از او حساب گرفته نشود و امر كرده شود كه به آتش انداخته شود.

420 67

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:
لا تسترضعوا الحمقاء ولا العمشاء، فإن اللبن يعدى.

421 68

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:
الَّذِي يَسْقُطُ مِنَ الْمَائِدَةِ مَهْوَرٌ حُورٍ الْعَيْنِ.

422 69

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:
ليس للصبّى لبن خير من لبن أمّه.

423 70

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:
من حسن فقهه فله حسنه.

424 71

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:
إذا أكلتم الثريد فكلوا من جوانبه فإنّ الدّروه فيها البركه.

420 67

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: دایه مگیرید زن احمق و زن ضعیف چشم را، چراکه شیر سراپت می کند.

421 68

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: آن چه از غذا می ریزد، مهریه حوریه های بهشتی است.

422 69

و به این اسناد گفت: رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله گفت:

طفل را شیری بهتر از شیر مادر نیست.

423 70

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که فقاهت خویش نیکو کند، او را حسنه ای باشد.

424 71

و به این اسناد گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت:

هرگاه ترید می خورید از جوانب آن بخورید که برکت در وسط ظرف است.

ص: 26

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

نعم الإدام الخَلّ لا يفتقر أهل بيت عندهم الخَلّ.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

اللَّهُمَّ بارك لأمتي في بكورها يوم سبّتها و خميسها.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

ادّهنوا بالبنفسج فإتّها بارد في الصّيف و حارّ في الشّتاء.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله التّوحيد نصف الدّين و استنزّلوا الرّزق بالصدّقه.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

نيز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: خوب نان خورشی است سرکه، خاندانی که نزد ایشان سرکه باشد، محتاج نشوند.

نيز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: خدايا! مبارک گردان برای امت من صبحگاهان روز شنبه و روز پنجشنبه را.

و به این اسناد گفت: رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: روغن بنفشه به کار برید که آن سرد است در تابستان و گرم است در زمستان.

و به این اسناد گفت: رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: توحید نصف دین است و رزق را به صدقه فرود آورید.

و به این اسناد گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: 27

اصطنع الخیر إلى من هو أهله وإلى من هو غیر أهله فإن لم تصب من هو أهله فأنت أهله.

430 77

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله:

رأس العقل بعد الإيمان بالله التّودّد إلى النّاس و اصطناع الخیر إلى کلّ برّ و فاجر.

431 78

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله:

سیّد طعام الدّنيا و الآخرة اللّحم، و سیّد شراب الدّنيا و الآخرة الماء، و أنا سیّد ولد آدم و لا فخر.

432 79

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله:

سیّد طعام أهل الدّنيا و الآخرة اللّحم ثمّ الأرزّ.

433 80

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله:

كلوا الرّمّان فلیست منه حبه تقع فی خیر و نیکی کن با کسی که اهل نیکی است و با کسی که اهل آن نیست، و اگر نیابی کسی که اهل آن باشد تو اهل آن هستی.

430 77

نیز رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: سر عقل بعد از ایمان به خدا، دوستی با مردم و نیکی کردن است با هر نیکوکار و بدکاری.

431 78

نیز رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: برترین طعام دنیا و آخرت گوشت است و برترین شراب دنیا و آخرت آب است و من سیّد ولد آدمم و فخر نمی کنم.

432 79

و به این اسناد گفت: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: بهترین طعام دنیا و آخرت گوشت است، سپس برنج.

و به این اسناد گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: انار بخورید که هیچ دانه از او در

ص: 28

المعدة إلا أنارت القلب وأخرجت الشيطان أربعين يوماً.

434 81

وبهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

عليكم بالزيت فإنه يكشف المره ويزهد البلغم، ويشد العصب ويزهد بالصنن، ويحسن الخلق ويطيب النفس ويزهد بالغم.

435 82

وبهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

كلوا العنب حبّه حبّه فإنه أهنا وأمرأ.

436 83

وبهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

إن يكن في شيء شفاء ففي شرطه حجام أو شربه عسل.

437 84

وبهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله لا تردوا شربه العسل على من أتاكم بها.

معدة نيفتد مگر آن که دل را روشن کند و شیطان را بیرون کند تا چهل روز.

434 81

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: ملازم باشید روغن زیتون را که خلط سودا یا صفرا را بر می دارد، بلغم را می برد، پی را محکم می کند، خستگی را زایل می سازد، خلق را نیکو ساخته و نفس را خوش می کند و می برد غم را.

435 82

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: انگور دانه دانه بخورید که گواراتر و خوش تر است.

436 83

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: اگر در چیزی شفاست در بیشتر حجامت کننده و در شربت عسل است.

437 84

نیز رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ فرمود: رد مکنید شربت غسل را، از هر کس که آن را بیاورد.

ص: 29

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

إذا طبختم فأكثرُوا القرع فإنه يسَلُّ القلب الحزين.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام أنّه قال: عليكم بالقرع فإنه يزيد في الدّماغ.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

أفضل أعمال أمتي انتظار فرج الله.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

ضعفت عن الصّلاه و الجماع فنزلت عليّ قدر من السّماء فأكلت منها فزاد في قوّتي قوّه أربعين رجلا في البطش و الجماع و هو الهريس.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: چون طبخ غذا می کنید کدو در آن بسیار کنید که کدو غمگین را شاد می کند.

و به این اسناد از علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: از کدو مگذرید که او زیاد می کند دماغ را.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: بهترین اعمال امت من انتظار فرج از سوی خدای عزّ و جلّ است.

و به این اسناد رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود:

ضعیف شدم از نماز و از جماع. پس نازل شد بر من دیگی از آسمان، از آن خوردم؛ پس افزود در قوّت من، قوّت چهل مرد در حمله و جهاد و جماع، و در آن دیگ هریس [حلیم] بود.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

ليس شيء أبغض إلى الله من بطن ملآن.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

يا عليّ من كرامه المؤمن على الله أنّه لم يجعل لأجله وقتا حتّى يهّم ببائقه فإذا هم ببائقه قبضه إليه.

قال: وقال جعفر بن محمد عليهما السّلام تجنّبوا البوائق يمدّ لكم في الأعمار.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

إذا لم يستطع الرّجل أن يصلّي قائما فليصلّ جالسا فإن لم يقدر أن يصلّي جالسا فليصلّ مستلقيا ناصبا رجليه بحيال القبلة يومئ إيماء.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

من صام يوم الجمعة صبيرا و احتسابا 442 89

و به این اسناد رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود:

چیزی دشمن تر نیست نزد خدا از شکم پر.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: یا علی! کرامت مؤمن بر خدای عزّ و جلّ این است که برای اجل او وقتی قرار ندهد تا آن که قصد کار بد و جفا کند. پس چون قصد کند او را سوی خود برد.

و جعفر بن محمد علیهما السّلام گفت: اجتناب کنید از بدی ها تا عمرهای شما کشیده شود.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: هرگاه نتواند مرد ایستاده نماز گزارد، نشسته نماز کند و اگر نتواند نشسته نماز کند، بر پشت خفته

نماز کند، در حالی که دو پای او به جانب قبله باشد و اشاره کند.

445 92

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که روز جمعه روزه دارد به طلب مزد و ثواب، عطا

ص: 31

أعطى ثواب صيام عشره أيام غرّ زهر، لا تشاكل أيام الدنيا.

446 93

وبهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

من ضمن لي واحده ضمننت له أربعة:

يصل رحمه؛ فيحبّه الله و يوسّع عليه في رزقه و يزيد في عمره و يدخله الجنّه التي وعده.

447 94

وبهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

اللهم ارحم خلفائي ثلاث مرّات قيل له:

و من خلفاؤك؟ قال: الذين يأتون من بعدى و يروون أحاديثي و سنتي فيعلمونها الناس من بعدى.

448 95

وبهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

الدعاء سلاح المؤمن، وعماد الدين، و نور السماوات و الأرض.

کرده شود، ثواب ده روز روشن تابان که مانند نباشد با روزهای دنیا.

446 93

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: هر که برای من یک خیر ضامن شود من برای او چهار خیر ضامن می شوم: چنانچه با رحم خود صله کند پس خدای عزّ و جلّ او را دوست دارد، رزق بر او وسیع سازد، عمر او بيفزاید و او را داخل جنتی که به او وعده داده است، بگرداند.

447 94

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله سه مرتبه فرمود:

«خداوندا! خلفای مرا رحمت کن.» گفتند:

خلفای شما کیانند؟ گفت: آنان که بعد از من می آیند و احادیث و سنت مرا روایت می کنند و مردمان پس از من را به آن تعلیم می کنند.

448 95

و به این اسناد گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دعا سلاح مؤمن و ستون دین و نور آسمان و زمین است.

ص: 32

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

الخلق السيئ يفسد العمل كما يفسد الخلّ العسل.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

إنّ العبد لينال بحسن خلقه درجة الصائم القائم.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

ما من شيء أثقل في الميزان من حسن الخلق.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

من حفظ من أمّتي أربعين حديثاً ينتفعون بها؛ بعثه الله يوم القيامة فقيها عالماً.

و بهذا الإسناد قال: كان رسول الله صَلَّى الله عليه وآله 449 96

و به این اسناد گفت: رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: خلق بد عمل را فاسد می کند؛ چنان که سرکه عسل را فاسد می سازد.

و به این اسناد گفت: رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: بنده با اخلاق نیکو به درجه روزه دار نماز خوان می رسد.

و به این اسناد گفت: رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: هیچ چیز در میزان، از اخلاق نیکو گران تر و سنگین تر نیست.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: هر که حفظ کند از امت من، 40 حدیث منتفع را، خدای عزّ و جلّ او را روز قیامت فقیه عالم

برانگیزانند.

453 100

و به این اسناد گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله پنجشنبه

ص: 33

يسافر يوم الخميس ويقول: فيه ترفع الأعمال إلى الله و تعقد فيه الولاية.

454 101

وبهذا الإسناد قال: قال علي بن أبي طالب عليه السلام: صَلَّى بنا رسول الله صَلَّى الله عليه وآله صلاة السفر، فقرأ في الأولى قل يا أيها الكافرون وفي الثانية قل هو الله أحد، ثم قال قرأت لكم ثلث القرآن وربعه.

455 102

وبهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

من قرأ سورة إذا زُلزِلَتِ الْأَرْضُ أَرَبْعَ مَرَّاتٍ كان كمن قرأ القرآن كله.

456 103

وبهذا الإسناد قال: قال علي بن أبي طالب عليه السلام: لا اعتكاف إلا بالصوم.

457 104

وبهذا الإسناد قال: قال أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام: أكملكم إيماناً أحسنكم خلقاً.

سفر می کرد و می فرمود: در این روز اعمال به سوی خدا بالا می رود و ولایت در این روز بسته می شود.

454 101

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله نماز سفر با ما به جا آورد، در رکعت اول سورة مباركة کافرون و در رکعت دیگر سورة مباركة اخلاص تلاوت فرمود.

سپس فرمود: برای شما ثلث قرآن و ربع قرآن را خواندم.

455 102

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: هر که سوره إذا زُلزِلَتِ الْأَرْضُ را چهار بار بخواند چنان است که همه قرآن را خوانده باشد.

456 103

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: اعتکاف نباشد؛ مگر با روزه.

457 104

و به این اسناد گفت: علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: کامل ترین شما در ایمان، نیکوترین شماست در خلق.

ص: 34

و بهذا الإسناد قال: قال علي بن أبي طالب عليه السلام: من كنوز البر إخفاء العمل و الصبر على الرزايا و كتمان المصائب.

و بهذا الإسناد قال: قال علي بن أبي طالب عليه السلام: حسن الخلق خير قرين.

و بهذا الإسناد قال: قال علي بن أبي طالب عليه السلام: سئل رسول الله صلى الله عليه و آله عن أكثر ما يدخل به الجنة؟ قال صلى الله عليه و آله: تقوى الله و حسن الخلق. و سئل عن أكثر ما يدخل به النار قال الأجوفان البطن و الفرج.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله:

أقربكم مني مجلسا يوم القيامة أحسنكم خلقا و خيركم لأهله.

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: از گنج های نیکوکاری است، پنهان کردن عمل و صبر بر بلا و کتمان مصیبت.

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: حسن خلق، خوب همنشینی است.

علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: آنچه بیشتر به سبب آن داخل بهشت شوند، چیست؟ فرمود: تقوای خدا و حسن خلق. [و پرسیدند: آنچه بیشتر به سبب آن داخل جهنم شوند، چیست؟ فرمود:

دو میان تهی: شکم و زیر شکم]

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نزدیک ترین شما به مجلس من در روز قیامت، نیکوترین شما است در خلق و بهترین شما برای اهل خود.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

أَحْسَنُ النَّاسِ إِيْمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا وَ أَلْطَفُهُمْ بِأَهْلِهِ، وَ أَنَا أَلْطَفُكُمْ بِأَهْلِي.

و بهذا الإسناد قال: قال عليّ بن أبي طالب عليه السّلام: في قول الله عزّ و جلّ ثُمَّ لَسْتُ لَنْ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ قال: الرّطب و الماء البارد.

و بهذا الإسناد قال: قال عليّ بن أبي طالب عليه السّلام: ثلاثه يزدن في الحفظ و يذهبن بالبلغم: قراءة القرآن و العسل و اللّبان.

و بهذا الإسناد قال: قال عليّ بن أبي طالب عليه السّلام: من أراد البقاء- و لا بقاء- فليباكر الغداء و ليجوّد الحذاء و ليخفّف الرّداء و ليقلّ غشيان النّساء.

و به این اسناد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود:

نیکوترین مردمان در ایمان، خوش خلق ترین و مهربان ترین ایشان با اهل خود است و من از شما مهربان ترم با اهل خود.

و به این اسناد گفت: علی بن ابی طالب علیه السّلام در قول خدای عزّ و جلّ: «سپس در آن روز از نعیم پرسیده خواهید شد.» فرمود: نعیم، رطب و آب سرد است.

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: سه چیز حافظه را زیاد کند و بلغم را ببرد: قرائت قرآن، عسل و کندر.

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود:

هرکه بقاء خواهد- بقاء نمی باشد مگر آن که- بامداد غذا خورد، کفش راحت بپوشد و عبای سبک بر دوش بیندازد و با زنان کم پیامیزد.

و بهذا الإسناد قال: قال عليّ بن أبي طالب عليه السّلام: أتى أبو جحيفه النّبيّ صلّى الله عليه وآله وهو يتجشّد أ فقال صلّى الله عليه وآله: أكف جشاءك؛ فإنّ أكثر النّاس في الدّنيا شبعوا أكثرهم جوعا يوم القيامة قال فما ملأ أبو جحيفه بطنه من طعام حتّى لحق بالله.

و بهذا الإسناد قال: قال الحسين بن عليّ عليهما السّلام: كان النّبيّ صلّى الله عليه وآله إذا أكل طعاما يقول: اللّهم بارك لنا فيه و ارزقنا خيرا منه و إذا أكل لبنا أو شربه يقول: اللّهم بارك لنا فيه و ارزقنا فيه.

و بهذا الإسناد قال: قال عليّ بن أبي طالب عليه السّلام: ثلاثه لا يعرض [لأحدكم] أحدكم نفسه لهنّ و هو صائم: الحمّام و الحجامه و المرأه الحسناء.

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: ابو جحیفه به خدمت حضرت رسول صلّى الله عليه وآله آمد و آروغ می زد. آن حضرت فرمود: بازدار آروغ را که از مردمان آن که در دنیا سیرتر باشد در قیامت گرسنه تر باشد.

گفت: ابو جحیفه دیگر شکم از طعام پر نکرد تا به خدای عزّ و جلّ رسید.

و به این اسناد حسین بن علی علیه السّلام فرمود:

رسول خدا صلّى الله عليه وآله وقتی که طعامی می خورد، می فرمود: «خداوندا، بر ما در آن برکت قرار ده و از آن بهتر نصیب ما فرما» و هرگاه شیر یا شربتی می نوشید، می فرمود: «خداوندا بر ما در آن برکت قرار ده و از آن روزی مان فرما».

و به این اسناد گفت: علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: سه چیز است که باید روزه دار نفس خود را بر آن عرضه نکند: حمام و حجامت و زن باجمال.

و بهذا الإسناد قال: قال عليّ عليه السّلام: للمرأة عشر عورات فإذا زوّجت سترت لها عوره واحده و إذا ماتت سترت عوراتها كلّها.

470 117

و بهذا الإسناد قال: قال عليّ بن أبي طالب عليه السّلام سئل النّبىّ صلّى الله عليه و آله عن امرأه قيل:

إنّها زنت، فذكرت المرأة أنّها بكر فأمرنى النّبىّ صلّى الله عليه و آله أن آمر النّساء أن ينظرن إليها فنظرن إليها [فوجدتها] فوجدنها بكرا فقال صلّى الله عليه و آله ما كنت لأضرب من عليه خاتم من الله، و كان يجيز شهاده النّساء فى مثل هذا.

471 118

و بهذا الإسناد عن عليّ عليه السّلام قال إذا سئلت المرأة من فجر بك؟

فقلت: فلان، ضربت حدّين حدّا لفريتها على الرّجل و حدّا لما أقرت على نفسها.

469 116

و به این اسناد حضرت علی علیه السّلام فرمود: زن را ده عورت است؛ هرگاه به شوهر رفت یک عورت پوشیده گشت و چون بمیرد عورت ها همه پوشیده شود.

470 117

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: از پیغمبر صلّى الله عليه و آله پرسیدند درباره زنی که می گویند زنا کرده است؛ پس آن زن گفت: من باکره هستم. آن حضرت مرا فرمود که زنان را فرمایم تا در او نظر کنند. زنان نظر کردند، بکر بود. پس گفت: من نخواهم حد زدن کسی را که بر او مهری از خدای عزّ و جلّ هست. و آن حضرت جایز می داشتند شهادت زنان را در مثل این مواقع.

471 118

و به این اسناد از علی علیه السّلام فرمود: هرگاه از زن پرسند با تو چه کسی زنا کرد؟ گوید: فلانی.

آن زن را دو حدّ باید زد یکی برای افترا که بر آن مرد کرده است و دیگری برای اقرار که بر خود به زنا کرده است.

و بهذا الإسناد عن عليّ عليه السّلام أنّه قال:

ليس في القرآن «يا أيّها الذين آمنوا» إلاّ وهي في التّوراه «يا أيّها النّاس» و في خبر آخر «يا أيّها المساكين».

473 120

و بهذا الإسناد قال عليّ بن أبي طالب عليه السّلام إنّ لو رأى العبد أجله و سرعته إليه لأبغض الأمل، و ترك طلب الدّنيا.

474 121

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: إنّ الحسن و الحسين كانا يلعبان عند النّبيّ صلّى الله عليه و آله حتّى مضى عامّه اللّيل ثمّ قال لهما: انصرفا إلى أمّكما، فبرقت برقه فما زالت تضىء لهما حتّى دخلا على فاطمه و النّبيّ صلّى الله عليه و آله ينظر إلى البرقه فقال: الحمد لله الّذي أكرمنا أهل البيت.

472 119

و به این اسناد از علی علیه السلام فرمود: در قرآن هیچ کجا «یا ایّها الذّین آمنوا» نیامده، مگر در تورات «یا ایّها النّاس» آمده و در خبری دیگر «یا ایّها المساکین» آمده است.

473 120

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

اگر بنده اجل و سرعت آن را به سوی خود ببیند، آرزو را دشمن دارد و طلب دنیا را ترک کند.

474 121

و به این اسناد از علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: حسن و حسین علیهما السلام بازی می کردند نزد رسول الله علیه و آله تا بسیاری از شب رفت، سپس فرمود: بروید نزد مادر خود. پس برقی درخشید و پیوسته روشنی می داد برای ایشان تا داخل شدند بر فاطمه علیها السلام و رسول الله علیه و آله می دید آن برق را. پس گفت:

سپاس خداوندی را که ما اهل بیت را کرامت بخشید.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: ورثت عن رسول الله صلّى الله عليه وآله كتابين: كتاب الله و كتابي في قراب سيفي قيل: يا أمير المؤمنين و ما الكتاب الذي في قراب سيفك؟ قال: من قتل غير قاتله أو ضرب غير ضاربه فعليه لعنة الله.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: كتّنا مع النّبيّ صلّى الله عليه وآله في حفر الخندق إذ جاءته فاطمه و معها كسره خبز؛ فدفعتها إلى النّبيّ صلّى الله عليه وآله، فقال النّبيّ عليه الصّلاه و السّلام: ما هذه الكسره؟ قالت:

قرصا خبزتها للحسن و الحسين جئتك منه بهذه الكسره؛ فقال النّبيّ صلّى الله عليه وآله: أما إنّه أوّل طعام دخل فم أيك منذ ثلاث.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: أتى النّبيّ صلّى الله عليه وآله بطعام فأدخل إصبعه فيه فإذا هو حازّ

و به این اسناد از علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: از رسول خدا دو کتاب به میراث یافتیم.

کتاب خدا و کتابی در غلاف شمشیرم. گفتند:

کتابی که در غلاف شمشیر توست کدام است؟ گفت: هر که بکشد غیر کشنده خود را یا بزند غیر زنده خود را پس بر او باد لعنت خدای.

و به این اسناد از علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: در حفر خندق با پیغمبر صلّى الله عليه وآله بودیم، فاطمه بیامد و با او پاره نانی بود. به آن حضرت داد. فرمود: این پاره نان چیست؟ گفت:

قرصی برای حسن و حسین پخته بودم، این پاره را از آن برای تو آوردم. فرمود: این اوّل طعامی است که داخل دهان پدرت شد در این سه روز.

و به این اسناد از علی بن ابی طالب علیه السّلام که فرمود: طعامی نزد رسول خدا صلّى الله عليه وآله آوردند، انگشت در آن کرد دید، داغ است.

فقال: دعوه حتى يبرد فإنه أعظم بركه وإن الله تعالى لم يطعمنا الحارّه.

478 125

وبهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: إذا أراد أحدكم الحاجه فليبكر في طلبها يوم الخميس و ليقرأ إذا خرج من منزله آخر سورة آل عمران، وآيه الكرسيّ وإنّا أنزلناه في ليله القدر و أمّ الكتاب فإنّ فيها قضاء حوائج الدّنيا والآخرة.

479 126

وبهذا الإسناد عن عليّ عليه السّلام: قال الطّيب نشره، و العسل نشره و الرّكوب نشره و التّنظر إلى الخضره نشره.

480 127

وبهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: كلوا خلّ الخمر فإنّه يقتل الدّيدان في البطن، وقال: كلوا خلّ الخمر ما فسد و لا تأكلوا ما أفسدتموه أنتم.

گفت: بگذارید تا سرد شود که برکتش بیشتر است.

خدای عزّ و جلّ ما را گرم نخورانیده است.

478 125

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: هرگاه هریک از شما حاجتی می خواهد باید بامداد روز پنجشنبه برای طلب آن رود. هرگاه از منزل بیرون رود آخر سوره آل عمران و آیه الكرسي و القدر و امّ الكتاب یعنی فاتحه بخواند که در آن برآمدن حاجت های دنیا و آخرت است.

479 126

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود:

بوی خوش حرز است و شستن حرز است و سواری حرز است و نظر به سبزه نیز حرز.

480 127

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: بخورید سرکه شراب را که می کشد کرم ها را در شکم و گفت: بخورید سرکه خمیری را که خود فاسد شده است و مخورید آنچه شما فاسد ساخته اید.

ص: 41

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: حباني رسول الله صلّى الله عليه وآله بالورد بكلتا يديه، فلمّا أدنيتّه إلى أنفيّ، قال: إنّه سيّد ريحان الجنّه بعد الآس.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: عليكم باللّحم، فإنّه ينبت اللّحم، و من ترك اللّحم أربعين يوماً ساء خلقه.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: ذكر عند النّبىّ صلّى الله عليه وآله اللّحم و الشّحم، فقال: ليس منهما بضعة تقع في المعده إلاّ أنبتت مكانها شفاء و أخرجت من مكانها داء.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: كان النّبىّ صلّى الله عليه وآله لا يأكل 481 128

و به این اسناد از علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل شده که فرمود: مرا پیغمبر خدا صلّى الله عليه وآله به هر دو دست گل داد؛ چون نزدیک بینی بردم، فرمود:

این سیّد ریحان بهشت است بعد از «مورد».

و به این اسناد از علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: بر شما باد به خوردن گوشت که او گوشت می رویاند. هر که چهل روز گوشت را ترک کند بدخو شود.

و به این اسناد از علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: نزد نبی صلّى الله عليه وآله ذکر گوشت و چربی شد؛ فرمود: از این دو، پاره ای در معده نیفتد؛ مگر به جای خود شفا برویاند و از مکان خود درد را بیرون کند.

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: پیغمبر صلّى الله عليه وآله از دو گرده (قلوه) گوسفند

الکلیتین من غیر آن یحرّمهما و یقول لقربهما من البول.

485 132

و بهذا الإسناد قال: قال علی بن أبی طالب علیه السّلام قال دخل طلحه بن عبید الله علی رسول الله صلّی الله علیه و آله و فی ید رسول الله صلّی الله علیه و آله سفر جله قد جاء بها إليه و قال: خذها یا أبا محمّد فإنّها تجمّ القلب.

486 133

و بهذا الإسناد عن علی بن أبی طالب علیه السّلام قال: من أكل إحدى و عشرين زبیه حمراء علی الرّیق لم یجد فی جسده شیئا یکرهه.

487 134

و بهذا الإسناد عن علی بن أبی طالب علیه السّلام قال کان النّبی صلّی الله علیه و آله إذا أكل التّمر یطرح النّوی علی ظهر کفّه ثمّ یقذف به.

488 135

و بهذا الإسناد عن علی بن أبی طالب علیه السّلام نمی خورد، بی آن که آن را حرام کند برای نزدیکی آن به محل ادرار.

485 132

و به این اسناد از علی بن ابی طالب علیه السّلام گفت: طلحه داخل شد بر پیغمبر صلّی الله علیه و آله و در دست آن حضرت «به» بود؛ و آن را به سوی او غلطانید و فرمود: بستان این را یا ابا محمّد که این آسایش می بخشد دل را.

486 133

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: هر که بیست و یک دانه مویز سرخ به ناشتا بخورد، بر تن خود نیابد حالتی که آن را ناخوش دارد.

487 134

و ایضا فرمود: رسول صلّی الله علیه و آله هرگاه خرما می خورد دانه آن را بر پشت کف خود می نهاد سپس آن را می انداخت.

488 135

و به این اسناد علی بن ابیطالب علیه السّلام

ص: 43

قال: جاء جبرئيل عليه السلام إلى النبي فقال صلى الله عليه وآله:

عليكم بالبرني فإنه خير تموركم يقرب من الله عز وجل ويبعد من النار.

489 136

وبهذا الإسناد عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال: قال لي رسول الله صلى الله عليه وآله عليكم بالعدس فإنه مبارك مقدس يرفق القلب ويكثر الدمه وقد بارك فيه سبعون نبيًا آخرهم عيسى ابن مريم عليهما السلام.

490 137

وبهذا الإسناد عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال: إنه قال عليكم بالقرع فإنه يزيد في الدماغ.

491 138

وبهذا الإسناد عن علي بن أبي طالب عليه السلام أنه دعا رجل فقال له: علي عليه السلام قد أجبته على أن تضمن لي ثلاث خصال، قال: وما هي يا أمير المؤمنين؟ قال لا تدخل علي شيئًا من خارج، ولا تدخر عني شيئًا في البيت ولا تجحف بالعيال، قال: ذاك لك يا أمير المؤمنين فأجابه علي بن أبي طالب عليه السلام.

فرمود: جبرئیل نزد رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت: برنی بخورید که بهترین خرماهای شماسست، شما را نزدیک می کند به خدای عز و جل و دور می کند از آتش.

489 136

و علی بن ابی طالب فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله [به من] فرمود: عدس بخورید که آن مبارک و مقدس است و دل را نازک کند و اشک بسیار کند و هفتاد پیغمبر در آن برکت نهاده اند که آخر ایشان عیسی بن مریم است.

490 137

و علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: بر شما باد مصرف کدو که در دماغ می افزاید.

491 138

و نیز از علی علیه السلام روایت است که او را مردی به مهمانی دعوت کرد. فرمود که به سه شرط اجابت می کنم. آن مرد گفت: کدام است؟ فرمود: چیزی از بیرون خانه برای من نیاوری و چیزی از خانه از من دریغ نداری و به عیال زحمت روا نداری. گفت: چنین باشد ای امیر المؤمنین. پس به مهمانی او رفت.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: الطّاعون ميتة و حيّته.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: سمعت رسول الله صلّى الله عليه و آله يقول: إنّي أخاف عليكم استخفافا بالدين و بيع الحكم، و قطيعه الرّحم و أن تتخذوا القرآن مزامير و تقدّمون أحدكم و ليس بأفضلكم في الدّين.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله: عليكم بالزّيّت فكله و ادهن به، فإنّ من أكله و ادهن به لم يقربه الشّيطان أربعين يوما.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله لعليّ عليه السّلام عليك بالملح، فإنّه شفاء من

و به این اسناد علی علیه السّلام فرمود: طاعون مردنی سریع است.

و علی علیه السّلام فرمود: شنیدم پیغمبر صلّى الله عليه و آله می فرمود: من می ترسم بر شما که استخفاف کنید به دین و بفروشید حکم را به رشوه و قطع رحم کنید و این که قرآن را مزامیر [مایه لهو و لعب] خود گردانید و مقدّم سازید از میان خود یکی را که فاضل تر از شما در دین نباشد.

و علی علیه السّلام فرمود که پیغمبر صلّى الله عليه و آله فرمود:

روغن زیتون را بخورید و به خود بمالید که هر که آن را بخورد و به خود مالد، شیطان تا چهل روز نزدیک او نشود.

و به این اسناد رسول صلّى الله عليه و آله به علی علیه السّلام فرمود: نمک را ترک مکن که در آن شفای

سبعین داء أدناها الجذام و البرص و الجنون.

496 143

و بهذا الإسناد عن علی بن ابی طالب علیه السّلام قال: إنّ التّبیّ صلی الله علیه و آله أتى ببطيخ و رطب، فأكل منهما و قال: هذان الأَطيبان.

497 144

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

من بدأ بالملح أذهب الله عنه سبعون داء أقلها الجذام.

498 145

و بهذا الإسناد عن الحسن بن علی علیهما السّلام أنّه سمی حسنا يوم السّابع و اشتقّ من اسم الحسن حسينا، و ذکر أنّه لم یکن بینهما إلاّ الحمل.

499 146

و بهذا الإسناد عن جعفر بن محمّد علیهما السّلام قال: السّبت لنا، و الأحد لشیعتنا و الإثنين لبنی أمیّه و الثّلاثاء لشیعتهم، و الأربعاء هفتاد درد است که کمترین آن خوره، پیسی و دیوانگی است.

496 143

و علی علیه السّلام فرمود: به نزد رسول صلی الله علیه و آله هندوانه و خرما آوردند و از هر دو بخورد و فرمود: این دو نیکوتر و خوشبوترند از همه چیزها.

497 144

و به این اسناد از علی علیه السّلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس غذا را به نمک آغاز کند، خداوند هفتاد درد را که کمترین آنها پیسی است از او بردارد.

498 145

و به این اسناد از امام حسن علیه السّلام از امام علی علیه السّلام فرمود: او را روز هفتم حسن نام نهادند و از نام او حسین را اشتقاق نمودند و فرمود که میان ایشان بیش از زمان حمل نبود.

499 146

و به این اسناد جعفر بن محمد علیهما السّلام فرمود:

شنبه از ماست، یک شنبه از شیعهٔ ما، دوشنبه از بنی امیه، سه شنبه از شیعهٔ ایشان، چهارشنبه

ص: 46

لبنى العباس والخميس لشيعتهم والجمعه لسائر الناس جميعا، وليس فيه سفر، قال الله تعالى: فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ يَوْمَ السَّبْتِ.

500 147

وبهذا الإسناد عن علي بن الحسين عليهما السلام أنه قال: إن النبي صلى الله عليه وآله أذن في أذن الحسن عليه السلام بالصلاة يوم ولد.

501 148

وبهذا الإسناد عن جعفر بن محمد عليهما السلام قال: دعا أبي بدهن ليدهن به رأسه فلمّا ادهن به قلت: ما الذي ادهنت؟ قال: إنّه البنفسج، قلت: وما فضل البنفسج؟ قال:

حدّثني أبي عن جدّي الحسين بن علي عن أبيه عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: فضل البنفسج على الأدهان كفضل الإسلام على سائر الأديان.

502 149

وبهذا الإسناد عن علي بن أبي از بنی عباس، پنج شنبه از شیعه ایشان و جمعه از دیگر مردم و در آن روز سفر نمی باشد و خدای عزّ و جلّ فرمود: «هرگاه نماز ادا شد، پس در زمین پراکنده شده و از فضل خدا بهره مند شوید» منظور روز شنبه است.

500 147

و به این اسناد امام سجّاد علیه السلام فرمود:

رسول صلی الله علیه و آله اذان گفت در گوش حسن علیه السلام به نماز، روزی که به دنیا آمد.

501 148

و به این اسناد حضرت صادق علیه السلام فرمود:

پدرم روغنی طلبید تا بر خود مالید. چون بمالید، گفتم: چه روغنی مالیدی؟ فرمود: این بنفشه بود. گفتم: بنفشه را چه فضیلت است؟ فرمود: پدرم از جدم حسین از پدرش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرد که فرمود: فضل بنفشه بر دیگر روغن ها چونان فضل اسلام بر دیگر دین ها می باشد.

502 149

و به این اسناد امام علی بن ابی طالب علیه السلام

طالب عليه السلام أنه قال: لا دين لمن دان بطاعه المخلوق و معصيه الخالق.

503 150

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السلام أنه قال: كلوا الرّمّان بشحمه فإنّه دباغ للمعدة.

504 151

و بهذا الإسناد عن عليّ بن الحسين عليهما السلام قال: قال أبو عبد الله الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليه السلام: إنّ عبد الله بن عباس كان يقول: إنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله كان إذا أكل الرّمّان لم يشرك أحدا فيها و يقول:

في كلّ رّمّانه حبّه من حبّات الجنّه.

505 152

و بهذا الإسناد عن الحسين بن عليّ عليهما السلام أنه قال: دخل رسول الله صلّى الله عليه وآله على عليّ بن أبي طالب عليه السلام و هو محموم فأمره بأكل الغبيراء.

506 153

و بهذا الإسناد عن الحسين بن عليّ عليهما السلام فرمود: دين نيست کسی را که اطاعت مخلوق را در معصيت خالق بنمايد.

503 150

و به این اسناد علی علیه السلام فرمود: انار را با پیه خودش بخورید که معده را پالایش کند.

504 151

به این اسناد امام سجاد علیه السلام از امام حسین علیه السلام روایت کرد که عبد الله بن عباس می گفت: رسول خدا صلّى الله عليه وآله چون انار می خورد کسی را با خود شریک نمی کرد و می فرمود: در هر اناری دانه ای از دانه های بهشت است.

505 152

و از حسین علیه السلام منقول است که رسول خدا صلّى الله عليه وآله داخل شد بر علی علیه السلام در حالی که او را تب گرفته بود، فرمود که سنجدل بخورد.

506 153

و حسین علیه السلام فرمود: دو مرد نزد علی علیه السلام

آنّه قال: اختصم إلى عليّ بن أبي طالب عليه السّلام رجلان أحدهما باع الآخر بعيرا و استثنى الرّأس و الجلد، ثمّ بدا له أن ينحره؟ قال:

هو شريكه في البعير على قدر الرّأس و الجلد.

507 154

و بهذا الإسناد عن الحسين بن عليّ عليهما السّلام أنّه دخل المستراح فوجد لقمه ملقاه، فدفعها إلى غلام له فقال: يا غلام اذكرني بهذه اللّقمه إذا خرجت، فأكلها الغلام، فلمّا خرج الحسين بن عليّ عليهما السّلام قال: يا غلام أين اللّقمه قال أكلتها يا مولاي، قال: أنت حرّ لوجه الله تعالى، قال له رجل: أعتقته يا سيّدي؟ قال: نعم، سمعت جدّي رسول الله صلّى الله عليه و آله يقول: من وجد لقمه ملقاه فمسح منها أو غسل ما عليها ثمّ أكلها لم تستقرّ في جوفه إلاّ أعتقه الله من النّار.

508 155

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام:

خمسه لو رحّلتهم فيهنّ المطايا لم [يقدروا] به مخاصمت آمدند. یکی به دیگری شتری فروخته بود و سر و پوست آن را استثنا کرده بود. بعد از آن به خاطر مشتری رسید که آن را نحر کند. حضرت فرمود: او شریک این است در شتر به قدر سر و پوست آن.

507 154

و روایت شده که حسین بن علی علیهما السّلام به مستراح رفت، لقمه ای نان دید. آن را به غلام خود داد و فرمود: این لقمه به یاد من آور، چون بیرون آیم. غلام آن را بخورد. چون حضرت بیرون آمد، فرمود: یا غلام! لقمه نان را بیاور. غلام گفت: آن را خوردم یا مولا. فرمود: تو در راه خدا آزادی! مردی گفت: سرور من! او را آزاد کردی؟ فرمود: آری شنیدم از رسول خدا صلّى الله عليه و آله که می فرمود که هر که لقمه نانی بیابد پس آن را پاک گرداند یا بشوید و بخورد، قرار نگیرد در شکمش مگر خدای تعالی از او آتش را بگرداند و من کسی نیستم که بنده گیرم مردی که خدا او را از آتش آزاد کرده است.

508 155

و علی علیه السّلام فرمود: پنج چیز است که اگر در طلب آن همه جا را بگردید بر مثل آن دست

ص: 49

تقدروا علی مثلهنّ: لا- یخاف عبد إلاّ ذنبه، و لا یرجو إلاّ ربّه، و لا یستحیی الجاهل إذا سئل عمّا لا یعلم أن یقول: لا أعلم و لا یستحیی أحدکم إذا لم یعلم أن یتعلّم؛ و الصّبر من الإیمان بمنزله الرّأس من الجسد، و لا إیمان لمن لا صبر له.

509 156

و بهذا الإسناد عن الحسین بن علیّ علیه السّلام قال: إنّ أعمال هذه الأمّه ما من صباح إلاّ و تعرض علی الله تعالی.

510 157

و بهذا الإسناد عن الحسین بن علیّ علیه السّلام أنّه قال: من سرّه أن ینسأ فی أجله و یزاد فی رزقه فلیصل رحمه.

511 158

و بهذا الإسناد عن الحسین بن علیّ علیه السّلام أنّه قال وجد لوح تحت حائط مدینه من المدائن فیہ مکتوب أنا الله لا إله إلاّ أنا و محمّد نبیّ و عجت لمن أیقن بالموت کیف یفرح؟ و عجت لمن أیقن بالقدر کیف نیاید: این که نترسد بنده مگر از گناه خود، و امید ندارد مگر به خدای خود و حیا نکند نادان چون از او پرسند از این که بگوید نمی دانم، و حیا نکند آن که نمی داند از این که تعلّم نماید و صبر نسبت به ایمان چون سر است نسبت به تن و ایمان نیست کسی را که صبر ندارد.

509 156

و از امام حسین علیه السّلام روایت شده که فرمود:

صبحگاهی نیست مگر این که اعمال این امت بر خدای تعالی عرضه می شود.

510 157

و حسین بن علی علیهما السّلام فرمود: هر که از آن شاد گردد که در اجلش تأخیر شود و رزقش افزوده گردد، باید صله رحم خود کند.

511 158

و نیز امام حسین علیه السّلام فرمود: زیر دیوار شهر مداین لوحی یافتند که بر آن نگاشته بود: من آن خدایی هستم که جز من نیست و محمد پیامبر من است؛ عجب دارم از کسی که به مرگ ایمان دارد، چسان شادی می کند؟ و کسی که به قدر ایمان دارد،

ص: 50

یحزن؟ و عجت لمن اختبر الدنیا کیف یطمئن و عجت لمن یقن بالحساب کیف یدنب؟

512 159

و بهذا الإسناد عن جعفر بن محمد علیهما السّلام أنّه سئل عن زیاره قبر الحسین بن علیّ علیهما السّلام قال: أخبرنی أبی علیّ علیه السّلام أنّ من زار قبر الحسین بن علیّ علیهما السّلام عارفا بحقّه کتبه الله فی علیّین. ثمّ قال: إنّ حول قبر الحسین علیه السّلام سبعین ألف ملک شعشاء غبراء یتکون علیه إلى یوم القیامه.

513 160

و بهذا الإسناد عن جعفر بن محمد علیهما السّلام أنّه قال: أدنی العقوق أفّ و لو علم الله شیئا أهون من الأفّ لنهی عنه.

514 161

و بهذا الإسناد عن علیّ بن الحسین علیهما السّلام أنّه قال: حدّثنی أسماء بنت عمیس قالت:

كنت عند فاطمه علیها السّلام إذ دخل علیها رسول الله صلّی الله علیه و آله و فی عنقها قلاده من ذهب کان چسان محزون می شود؟ و کسی که دنیا را آزموده، چسان به آن اطمینان می کند و کسی که به حساب ایمان دارد، چسان گناه می کند؟

512 159

و از جعفر صادق علیه السّلام پرسیدند درباره زیارت قبر امام حسین علیه السّلام فرمود: پدرم مرا خبر داد که هر که زیارت قبر حسین کند در حالتی که عارف باشد به حق او، حق تعالی او را در علین نویسد. بعد از آن فرمود: در اطراف قبر حسین علیه السّلام هفتاد هزار فرشته ژولیده موی غبار گرفته هست که بر او می گریند تا روز قیامت.

513 160

و امام صادق علیه السّلام فرمود: کمتر عقوق والدین افّ گفتن است و اگر خدای عزّ و جلّ چیزی از اف سهل تر می دانست از آن نهی می کرد.

514 161

و علی بن الحسین علیهما السّلام فرمود: اسماء مرا گفت: من نزد فاطمه علیها السّلام بودم که رسول صلّی الله علیه و آله بر او داخل شد و در گردن او گردنبندی از طلا بود که آن را علی علیه السّلام برای او خریده بود از

ص: 51

اشتراها لها علي بن أبي طالب عليه السلام من فيء فقال لها رسول الله صلى الله عليه وآله: يا فاطمه لا يقول الناس إن فاطمه بنت محمد تلبس لبس الجبابره. فقطعتها وباعتها واشترت بها رقبه فأعتقتها فسرّ بذلك رسول الله صلى الله عليه وآله.

515 162

وبهذا الإسناد عن علي بن الحسين عليهما السلام أنه قال في قول الله عزّ وجلّ: لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ قَالَ: قامت امرأه العزيز إلى الصنم فألقت عليه ثوبا فقال لها يوسف: ما هذا؟ قالت: أستحيي من الصنم أن يرانا فقال لها يوسف: أتعجبين ممن لا يسمع ولا يبصر ولا يفقه ولا يأكل ولا يشرب، ولا أستحيي أنا ممن خلق الإنسان وعلمه فذلك قوله عزّ وجلّ: لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ .

516 163

وبهذا الإسناد عن علي بن الحسين عليهما السلام أنه كان إذا رأى المريض قد برأ من العله قال: يهنّيك الطهور من الذنوب. مال غنيمت، رسول صلى الله عليه وآله فرمود: يا فاطمه! نگویند مردم که فاطمه دختر محمد لباس جبابره می پوشد. پس فاطمه علیها السلام آن را پاره کرد و بفروخت و به آن بنده ای خرید و آزاد نمود و رسول صلى الله عليه وآله به آن شاد شد.

515 162

و علی بن الحسین علیهما السلام در قول حق تعالی «اگر نمی دید برهان پروردگارش را» فرمود:

زن عزیز جامه ای بر روی بت انداخت، یوسف علیه السلام فرمود: چرا چنین کردی؟ گفت: از بت شرم کردم. یوسف علیه السلام فرمود: آیا تو شرم می کنی از آن که نمی شنود و نمی بیند و نمی فهمد و نمی خورد و نمی آشامد و من شرم نکنم از خداوندی که انسان را آفرید و او را تعلیم نمود. این معنای قول خدای عزّ وجلّ است که می گوید: اگر نمی دید او برهان پروردگارش را.

516 163

و علی بن الحسین علیهما السلام هرگاه بیماری را می دید که صحّت یافته است، می فرمود:

«گوارا باد تو را پاک شدن از گناهان».

ص: 52

517 164

و بهذا الإسناد عن عليّ بن الحسين عليهما السّلام قال: أخذ النَّاس ثلاثة من ثلاثة أخذوا الصّبر عن أيّوب عليه السّلام و الشّكر عن نوح عليه السّلام و الحسد من بني يعقوب.

518 165

و بهذا الإسناد عن جعفر بن محمّد عليهما السّلام قال: سئل محمّد بن عليّ عليهما السّلام عن الصّلاه في السّفر، فذكر أنّ أباه عليه السّلام كان يقصّر الصّلاه في السّفر.

519 166

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: لا تجد في أربعين أصلع رجل سوء و لا تجد في أربعين كوسجا رجلا صالحا و صلح سوء خير من كوسج صالح.

520 167

و بهذا الإسناد عن الحسين بن عليّ عليهما السّلام أنّه قال: رأيت النّبىّ صلّى الله عليه و آله أنّه كبر على حمزه خمس تكبيرات و كبر على الشّهداء بعد 517 164

و امام سجاد عليه السّلام فرمود: مردم سه چیز را از سه کس فرا گرفتند:

صبر را از أيّوب، شکر را از نوح و حسد را از پسران يعقوب.

518 165

و امام صادق عليه السّلام فرمود: از امام باقر عليه السّلام درباره نماز در سفر پرسیدند.

فرمود: پدر او نماز را در سفر شکسته می خواند.

519 166

و به این اسناد علی بن ابی طالب عليه السّلام فرمود:

در بین چهل مرد طاس، یک مرد بد نیایی و در بین چهل مرد کوسه، یک مرد صالح نیایی و طاس بد نزد من بهتر است از کوسه خوب.

520 167

و به این اسناد حسین بن علی عليه السّلام فرمود:

دیدم نبی صلی الله علیه و آله را تکبیر کرد به حمزه پنج تکبیر و تکبیر کرد بر شهدا بعد از حمزه هر

ص: 53

و بهذا الإسناد عن الحسين بن عليّ عليهما السّلام أنّه قال خطبنا أمير المؤمنين عليه السّلام فقال:

سيأتى على الناس زمان عضوض يعصّ المؤمن على ما فى يده و لم يؤمن بذلك قال الله تعالى: **وَلَا تَسْأُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ** و سيأتى زمان يقدّم فيه الأشرار و ينسى فيه الأخيار و يبايع المضطرّ و قد نهى رسول الله صلّى الله عليه و آله عن بيع المضطرّ و عن بيع الغرر فاتّقوا الله يا أيّها الناس و أصلحوا ذات بينكم و احفظونى فى أهلى.

و بهذا الإسناد عن جعفر بن محمّد عليهما السّلام، عن أبيه قال: سئل عليّ بن الحسين عليهما السّلام لم أؤتم التّبيّ صلّى الله عليه و آله من أبويه؟ قال: لئلاّ يجب عليه حقّ لمخلوق.

يك را پنج تكبير؛ پس لاحق شد حمزه را هفتاد تكبير.

امام حسين عليه السّلام فرمود: امير المؤمنين عليه السّلام بر ما خطبه خواند و فرمود: بر مردمان، زمانى سخت بيايد كه مؤمن بر آن چه در دست دارد بخل و رزد، در حالى كه به آن مأمور نيست؛ چه حق تعالى مى فرمايد: «فراموش نكنيد تفصل را در ميان خودتان، همانا خداوند به اعمال شما بيناست» و بيايد زمانى كه بدكاران بر نيكوکاران مقدم شوند و بيع مضطر شايع شود، حال آن كه رسول خدا صلّى الله عليه و آله از بيع مضطر و غرر نهى فرموده.

پس ای مردمان! از خدا بپرهيزيد و اصلاح كنيد احوال ميان خود را و اهل مرا پاس داريد.

و به اين اسناد جعفر بن محمد عليهما السّلام از پدرش عليه السّلام روايت کرده كه فرمود: از حضرت علي بن الحسين عليهما السّلام پرسيدند: چرا پيغمبر از پدر و مادر يتيم شد؟ فرمود: تا بر او حق مخلوقى ثابت نباشد.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن الحسين عليهما السّلام قال إنّ فاطمه عليها السّلام عقت عن الحسن و الحسين عليهما السّلام و أعطت القابله رجل شاه و ديناراً.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن الحسين عليهما السّلام عن أبيه عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام أنّه قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله: من أنعم الله تعالى عليه نعمه فليحمد الله تعالى و من استبطئ عليه الرّزق فليستغفر الله و من حزنه أمر فليقل: لا حول و لا قوه إلاّ بالله.

و بهذا الإسناد عن الحسين بن عليّ عليهما السّلام قال: إنّ يهوديّاً سأل عليّ بن أبي طالب عليه السّلام فقال: أخبرني عمّا ليس لله، و عمّا ليس عند الله و عمّا لا يعلمه الله تعالى قال عليّ عليه السّلام: أمّا ما لا يعلمه الله فذلك قولكم يا معشر اليهود عزيز ابن الله و الله لا يعلم له ابنا

علي بن حسين عليهما السّلام فرمود: فاطمه عليها السّلام برای حسنين عليهما السّلام عقيقه کرد و یک پای گوسفند عقيقه را با یک دينار به قابله داد.

و به این اسناد علی بن الحسين از پدرش عليهما السّلام از علی بن ابی طالب عليه السّلام مروی است که رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: کسی که حق تعالی نعمتش را بر او فراوان کند باید حمد کند خدا را و کسی که روزی او تنگ شود، باید استغفار کند خدا را و کسی که به جهت امری محزون شود باید بگوید: «لا حول و لا قوه الاّ بالله».

حسین بن علی عليهما السّلام فرمود: مردی یهودی از امیر المؤمنین علیه السّلام پرسید: خبر ده مرا از آنچه خدای را نیست و از آنچه نزد خدا نیست و از آنچه خدا آن را نمی داند، فرمود: آنچه خدا آن را نمی داند قول شما یهود است که می گویند عزیر پسر خداست و خدا برای خود

وَأَمَّا قَوْلُكَ مَا لَيْسَ لِلَّهِ فُلَيْسُ لَهُ شَرِيكٌ وَأَمَّا قَوْلُكَ مَا لَيْسَ عِنْدَ اللَّهِ فُلَيْسُ عِنْدَ اللَّهِ ظَلَمَ لِلْعِبَادِ فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

526 173

وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ لَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.

527 174

وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنِّي سَمَّيْتُ ابْنَتِي فَاطِمَةَ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَطَمَهَا وَفَطَمَ مِنْ أَحَبِّهَا مِنَ النَّارِ.

528 175

وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ سَأَلَ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَقَالَ: يَا رَبِّ أَبْعِدْ أَنْتَ مِنِّي فَأُنَادِيكَ أُمَّ قَرِيبٍ فَأُنَاجِيكَ فَأُوحِيَ اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ يَا مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ أَنَا جَلِيسٌ مِنْ ذِكْرِنِي.

پسر نمی داند و اما آن چه مر خدای را نیست خدای را شریک نیست و اما آن چه نزد خدای نیست، نزد خدای ظلم بر بندگان نیست. یهودی گفت: اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله صلى الله عليه و آله.

526 173

و به این اسناد از علی بن ابی طالب علیه السلام مروی است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هر که فتوی دهد مردمان را بی علم، لعنت کنند بر او فرشتگان آسمان ها و زمین.

527 174

و به این اسناد از علی بن ابی طالب علیه السلام مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی من نامیدم دختر خود را فاطمه، زیرا که خدا بازگرفت او را و هر که او را دوست داشت از آتش.

528 175

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: موسی علیه السلام سؤال کرد از پروردگار که یا رب! آیا تو دوری از من، پس تو را ندا کنم یا نزدیکی پس با تو راز گویم؟ خدای جل جلاله به او وحی کرد: یا موسی بن عمران! من جلیس آن کسم که مرا یاد کند.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله: إِنَّ الله تعالى يغضب لغضب فاطمه و يرضى لرضاها.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

الويل لظالمى أهل بيتى كأتى بهم غدا مع المنافقين فى الدرك الأسفل من النار.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

إنَّ قاتل الحسين بن علىّ عليهما السّلام فى تابوت من نار عليه نصف عذاب أهل الدّنيا و قد شدّت يداه و رجلاه بسلاسل من نار منكّس فى النّار حتّى يقع فى قعر جهنّم و له ريح يتعوّذ أهل النّار إلى ربّهم من شدّه ننته و هو فيها خالد ذائق العذاب الأليم مع جميع من شايع على قتله كلّما نضجت جلودهم بدّل الله عزّ و جلّ عليهم الجلود حتّى يذوقوا العذاب الأليم لا يفتّر عنهم ساعه و يسقون من حميم جهنّم فالويل لهم من عذاب الله تعالى فى النّار.

نيز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: همانا خدا غضب می کند برای غضب فاطمه و راضی می شود به رضای فاطمه علیها السّلام.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: وای بر ظالمان اهل بیت من! گویا می بینم ایشان را که فردا با منافقان در درک اسفل از آتشند.

رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: قاتل امام حسین علیه السّلام در تابوتی از آتش بوده، بر اوست نصف عذاب اهل دنیا، دست و پای او به زنجیرهایی از آتش بسته شده، سرنگون در آتش بوده و برای او بویی باشد که اهل آتش استعاده نمایند به پروردگار خود از سختی آن و او در آتش جاودان ماند و عذاب الیم چشد با جمیع آنان که متابعت بر قتل او کرده اند، هرگاه پخته شود پوست های ایشان خدای عزّ و جلّ تبدیل کند آن پوست ها را به دیگر پوست ها، تا بچشند عذاب الیم را، سست نشود آن عذاب از ایشان ساعتی و آشامیده شوند از حمیم جهنّم؛ پس وای بر ایشان از عذاب آتش.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

إِنَّ موسى بن عمران سأل ربّه عزّ وجلّ فقال: يا ربّ إنّ أخى هارون مات فاغفر له.

فأوحى الله تعالى إليه يا موسى لو سألتني في الأوّلين و الآخريّن لأجبتك ما خلا قاتل الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام فإني أنتمّم له من قاتله.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

تختّموا بالعقيق فإنّه لا يصيب أحدكم غمّ ما دام ذلك عليه.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

من قاتلنا آخر الزّمان فكأنّما قاتلنا مع الدّجال.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

يا عليّ إنّ الله تعالى قد غفر لك و 532 179

نيز رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: به درستی موسى بن عمران عليه السّلام سؤال کرد از پروردگار خود و گفت: یا رب! برادرم هارون مرد او را بیامرز.

وحی کرد خدای جلّ جلاله که یا موسى! اگر مسئلت کنی از من درباره اولین و آخرین هرآینه اجابت کنم تو را؛ مگر قاتل حسین بن علی علیهما السّلام؛ زیرا که انتقام می ستانم برای او از قاتل او.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: انگشتر عقیق در انگشت کنید؛ زیرا مادامی که انگشتر به دست دارید، غمی به شما نمی رسد.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: هر که جنگ کند با ما در آخر زمان، چنان است که جنگ کرده باشد با ما به همراه دجال.

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! به درستی خدای تعالی آمرزیده است تو را

ص: 58

لأهلك ولشيعتك و محبّي شيعتك و محبّي شيعتك فأبشر فإنك الأنزع البطين منزوع من الشّرك بطين من العلم.

536 183

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله:

من كنت مولاة فعليّ مولاة اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله.

537 184

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله:

المغبون لا محمود و لا مأجور.

538 185

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله:

كلوا التّمر على الرّيق فإنّه يقتل الدّيدان فى البطن.

قال مصنّف هذا الكتاب رحمه الله يعنى بذلك كل التمور إلا البرنى فإنّ أكله على الريق يورث الفالج.

و اهل بيت تورا و شيعة تورا و دوستان شيعة تورا. پس بشارت باد تورا؛ زیرا که شرک بر طرف شده از تو و قلب تو مملوّ از علم است.

536 183

رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: هرکه من مولای اویم علی مولای اوست، پروردگار! دوست دار دوستدار او را و دشمن دار دشمن او را و یاری ده آن را که او را یاری کند و خوار کن هرکه او را یاری نکند.

537 184

نیز رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: مغبون نه پسندیده شده و نه اجر داده شده است.

538 185

نیز رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: خرما را ناشتا بخورید که آن کرم های شکم را می کشد.

مصنّف کتاب می گوید: همه نوع خرما اینجا مراد است، غیر خرمای برنی که خوردن آن به ناشتا باعث فلج می شود.

و بهذا الإسناد قال: قال عليّ عليه السّلام: الحنّاء بعد التّوره أمان من الجذام و البرص.

540 187

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله:

يا عليّ لولاك لما عرف المؤمنون بعدى.

541 188

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله:

يا عليّ إنك أعطيت ثلاثا لم يعطها أحد من قبلك، قلت: فداك أبي و أمّى و ما أعطيت؟ قال: أعطيت صهرا مثلى و أعطيت مثل زوجتك و أعطيت مثل ولديك الحسن و الحسين.

542 189

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله:

يا عليّ ليس فى القيامة راكب غيرنا و نحن أربعة فقام إليه رجل من الأنصار فقال:

فداك أبى و أمّى و من هم؟ قال: أنا على دابّة الله: البراق و أخى صالح على ناقه الله 539 186

و به این اسناد امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود:

حنا بعد از نوره امان است از جذام و پیسی.

540 187

رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: یا علی! اگر تو نمى بودى مؤمنان بعد از من شناخته نمى شدند.

541 188

نیز رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: یا علی! سه چیز تو را عطا شده که به احدی پیش از تو داده نشده است، عرض کردم: پدرم و مادرم فدای تو باد چیست که به من عطا شده؟

گفت: پدرزنى مثل من، همسرى مثل فاطمه و دو فرزندى مثل حسن و حسین علیهما السّلام.

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! در قیامت کسی غیر از ما سواره نیست و ما چهار نفریم، مردی از انصار برخاست و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد آن چهار نفر کیانند؟ فرمود: منم که بر براق، دابه خداوند سوار

ص: 60

الَّتِي عَقَرْتُ وَعَمِّي حَمَزُهُ عَلَيَّ نَاقَتِي الْعَضْبَاءُ وَأَخِي عَلَيَّ عَلِيٌّ نَاقَهُ مِنْ نَوَاقِ الْجَنَّةِ وَبِيَدِهِ لَوَاءُ الْحَمْدِ يَنَادِي: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ.

فَيَقُولُ الْآدَمِيُّونَ: مَا هَذَا إِلَّا مَلِكٌ مَقْرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مَرْسَلٌ أَوْ حَامِلُ الْعَرْشِ.

فَيَجِيبُهُمْ مَلِكٌ مِنْ تَحْتِ بَطْنِ الْعَرْشِ: يَا مَعْاشِرَ الْآدَمِيِّينَ لَيْسَ هَذَا مَلِكٌ مَقْرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مَرْسَلٌ وَلَا حَامِلُ عَرْشِ هَذَا الصِّدِّيقِ الْأَكْبَرِ هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

543 190

وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: كَأَنِّي بِالْقُصُورِ قَدْ شَيْدْتُ حَوْلَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَكَأَنِّي بِالْحَامِلِ تَخْرُجُ مِنَ الْكُوفَةِ إِلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ، وَلَا تَذْهَبُ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامُ حَتَّى يَسَارَ إِلَيْهِ مِنَ الْآفَاقِ وَذَلِكَ عِنْدَ انْقِطَاعِ مَلِكِ بَنِي مُرْوَانَ.

هستم، برادرم صالح بر ناقه خدا که پی کرده شده؛ و عم من حمزه بر ناقه من عضبا و برادرم علی بر شتری از شترهای بهشتی و لوای حمد در دست او است و ندا می کند «لا اله الا الله محمد رسول الله.»

آدمیان گویند: این نیست مگر ملک مقرب یا نبی مرسل یا حامل عرش؛ فرشته ای از وسط عرش در جوابشان گوید: ای گروه آدمیان! این نه فرشته مقرب، نه نبی مرسل و نه حامل عرش است، این صدیق اکبر است، این علی بن ابی طالب علیه السلام است.

543 190

علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: گویا می بینم عمارتها و قصرهایی که ساخته شده در اطراف قبر حسین علیه السلام و گویا می بینم محمل هایی که بیرون می آید از کوفه به سوی قبر حسین علیه السلام و بسی نگذرد از روزها و شبها که روانه شوند مردم به سوی او از آفاق جهان و آن وقتی است که منقطع شود پادشاهی بنی مروان.

ص: 61

حدَّثنا الحسن بن محمد بن سعيد الهاشمي في مسجد الكوفة قال: حدَّثنا فرات بن إبراهيم بن فرات الكوفي قال:

حدَّثنا محمد بن ظهير قال: حدَّثنا أبو الحسن محمد بن الحسين ابن أخي يونس البغدادي ببغداد قال: حدَّثنا محمد بن يعقوب التَّهشلي قال: حدَّثنا علي بن موسى الرضا عليهما السلام، عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي، عن أبيه علي بن أبي طالب عليه السلام عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ جِبْرِئِيلَ، عَنْ مِيكَائِيلَ، عَنْ إِسْرَافِيلَ، عَنْ اللَّهِ تَعَالَى جَلَّ جَلَالُهُ أَنَّهُ قَالَ: أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا خَلَقْتُ الْخَلْقَ بِقُدْرَتِي فَاخْتَرْتُ مِنْهُمْ مَنْ شِئْتُ مِنْ أَنْبِيَائِي وَاخْتَرْتُ مِنْ جَمِيعِهِمْ مُحَمَّدًا حَبِيبًا وَخَلِيلًا وَصَفِيًّا، فَبَعَثْتُهُ رَسُولًا إِلَى خَلْقِي وَاصْطَفَيْتُ لَهُ عَلِيًّا فَجَعَلْتُ لَهُ أَخًا وَوَصِيًّا وَوَزِيرًا وَوَدِيًّا عَنْهُ مِنْ بَعْدِهِ إِلَى خَلْقِي وَخَلِيفَتِي إِلَى عِبَادِي، يَبَيِّنُ لَهُمْ كِتَابِي وَيَسِيرُ فِيهِمْ بِحُكْمِي وَجَعَلْتُهُ الْعِلْمَ الْهَادِي مِنَ الضَّلَالَةِ 544 191

حسن بن محمد بن سعيد هاشمی در مسجد کوفه گفت که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به توسط آباء گرامی خود از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارَافِيلَ و او از اسرافیل و او از میکائیل و او از جبرئیل و آن جناب از جبرئیل و او از میکائیل و او از اسرافیل و او از خداوند جلّ جلاله روایت کرده که خداوند علی اعلی فرمود: منم خدا، نیست خدایی غیر از من، خلق را به قدرت خود آفریدم؛ پس اختیار نمودم از ایشان هرکسی را که خواستم از پیغمبران خود برگزیدم و از میان جمیع پیغمبران محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارَافِيلَ و خلیل و صفی خود برگزیدم، پس او را به رسالت به سوی آفریدگان مبعوث گردانیدم. و علی را برای او برگزیدم و او را برادر و وصی و وزیر و ادا کننده احکام من بعد از محمد بر خلق من و خلیفه من بر بندگانم قرار دادم. اوست که بیان کند از برای ایشان کتاب مرا و سیر کند در میان ایشان با علم و حکمت من، و او را راهنما قرار دادم که گمراهان را هدایت کند و او را باب خود قرار دادم که خلق من از آن درآیند و او را خانه خود قرار دادم که هرکس در آن داخل شود

و بای الّذی اوتی منه و بیّتی الّذی من دخله کان آمناً من ناری، و حصنی الّذی من لجأ الیه حصّنته من مکروه الدّنیاء و الآخره، و وجهی الّذی من توجّه الیه لم اصرف وجهی عنه و حجّتی فی السّماوات و الارض علی جمیع من فیهنّ من خلقی لا اقبل عمل عامل منهم الاّ بالاقرار بولایته مع نبوّه محمّد رسولی و هو یدی المبسوطه علی عبادی و هو التّعمه الّتی انعمت بها علی من احببته من عبادی فمّن احببته من عبادی، و تولّیته عرفّته و لایته و معرفته و من ابغضته من عبادی ابغضته لعدوله عن معرفته و لایته، فبعزّتی حلفت و بجلالی قسمت انّه لا یتولّی علیّاً عبد من عبادی الاّ زحزحته عن النّار و ادخلته الجنّه و لا یبغضه عبد من عبادی و یعدل عن ولایته الاّ ابغضته و ادخلته النّار و بسّ المصیر.

اللّهمّ ثبّتی علی ولایته و ولایه الائمة من ولده صلوات الله علیهم اجمعین.

از آتش ایمن گردد، و او را ملجأ خود قرار دادم که هرکسی به او پناه برد او را از سختی دنیا و آخرت محفوظ دارد و او را وجه خود قرار دادم که هرکس به او توجه کند از او روی نگردانم و او را حجّت خود در آسمان ها و زمین ها قرار دادم بر جمیع کسانی که در آسمان زمین باشند، عمل احدی را قبول نکنم مگر آن که به ولایت او و نبوّت محمد، رسول من اقرار کند. اوست دست گشاده من بر بندگانم و نعمت من که آن را به هرکس از بندگانم که دوست دارم عطا کنم، پس هرکس از بندگانم را که دوست داشتم و او را می خواستم آموختم به او ولایت و معرفت علی را و هرکس او را دشمن دارد، من او را دشمن دارم زیرا که از معرفت و ولایت علی عدول نموده است، به عزّت و جلال خودم قسم که ولایت علی را بنده ای از بندگانم قبول نکند مگر آن که او را از آتش خودم دور کرده وارد بهشت کنم و دشمن ندارد او را بنده ای از بندگانم مگر آن که او را از بهشت دور ساخته و داخل آتش کنم و چه بد جایگاهی است جهنم.

حدَّثنا الحسين بن أحمد بن إدريس قال: حدَّثنا أبي قال: حدَّثنا أبو سعيد سهل بن زياد الأدمي قال: حدَّثنا الحسن بن علي بن النعمان، عن محمد بن أسباط، عن الحسن بن الجهم قال: سألت الرضا عليه السلام فقلت له: جعلت فداك ما حدّ التوكّل؟ فقال لي: أن لا تخاف مع الله أحدا. قال: قلت:

فما حدّ التواضع؟ قال: أن تعطى الناس من نفسك ما تحبّ أن يعطوك مثله. قال:

قلت: جعلت فداك أشتهى أن أعلم كيف أنا عندك؟ قال: انظر كيف أنا عندك.

حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه قال: حدَّثنا عبد الله بن جعفر الحميري، عن أحمد بن محمد السديّاري، عن علي بن نعمان، عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليهما السلام قال: قلت له: جعلت فداك إنّ بي ثأليل كثيرة قد اغتممت بأمرها فأسألك أن تعلمني شيئا أنتفع به فقال عليه السلام: خذ لكلّ ثؤلول سبع شعيرات 545 192

حسين بن احمد بن ادريس گوید: روایت کرد برای ما پدرم از سهل بن زیاد آدمی از حسین بن نعمان از علی بن اسباط از حسن بن جهم که گفت: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم:

فدای شما شوم حدّ توکل چیست؟ فرمود:

این که نترسی با خدا از کسی. گفتم: حدّ تواضع و فروتنی چیست؟ فرمود: این که به مردم آن دهی که دوست می داری که مثل آن را به تو دهند. گفتم: فدایت شوم می خواهم بدانم من نزد شما چگونه ام؟ فرمود: بنگر من نزد تو چگونه ام.

محمد بن حسین بن احمد بن ولید گوید:

روایت کرد برای ما عبد الله بن حمیری از احمد بن محمد سیّاری از علی بن نعمان که گفت:

به امام رضا علیه السلام عرض کردم: فدایتان شوم در تن من زگیل بسیار برمی آید و از این امر غمگینم، از شما می خواهم که چیزی مرا تعلیم کنی تا به آن منتفع شوم. فرمود: برای هرزگیل هفت دانه جو بردار و بر هر جو هفت

و اقرأ علی کل شعیره سبع مرّات إذا وقعت الواقعة إلى قوله فكانت هباءً منبثاً وقوله عزّ وجلّ و یستملونک عن الجبال فقل ینسفها ربّی نسفاً فیذرّها قاعاً صفاً فماً لا ترى فیها عوجاً ولا أمّماً تأخذ السّعیر شعیره شعیره فامسح بها علی کلّ ثلّول ثمّ صیرها فی خرقة جدیده فاربط علی الخرقة حجراً وألقها فی کنیف. قال:

ففعلت فنظرت إليها يوم السابع فإذا هي مثل راحتي. وینبغی أن یفعل ذلك فی محاق الشّهر.

547 194

حدّثنا محمد بن علی ماجیلویه رضی الله عنه قال: حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم، عن أبيه، عن علی بن معبد، عن الحسين بن خالد، عن أبي الحسن علی بن موسى الرضا علیهما السّلام عن أبيه، عن آباءه، عن علی بن علی السّلام قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله: من كان مسلماً فلا یمکر ولا یخدع، فإنی سمعت جبرئیل علیه السّلام یقول: إنّ المکر والخدیعه فی النار. ثمّ قال علیه السّلام: لیس منّا من غش مسلماً، و لیس منّا من خان مسلماً. ثمّ قال علیه السّلام:

مرتبه بخوان از اول «إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ» تا قول حق تعالی: «فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا» و هم چنین این آیه: «وَيَسْتَمْلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا* لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَ لَا أَمْتًا*» پس برگیر آن جوها را و بر هریک از آن زگیل ها بمال، سپس در پارچه نویی بنه و سنگی بر آن ببند و در کنیف انداز.

راوی گوید: چنان کردم و در روز هفتم در آن زگیل ها نظر کردم دیدم هموار شده، هم چون کف دستم. و سزاوار آن است که این کار در محاق ماه شود.

547 194

محمد بن علی ماجیلویه گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن معبد از حسین بن خالد از حضرت علی بن موسى الرضا علیه السّلام به توسط آبای گرامی خود از امیر المؤمنین علیه السّلام که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: کسی که مسلمان است مکر نمی کند و فریب نمی دهد؛ زیرا که من شنیدم از جبرئیل علیه السّلام که می گفت: مکر و فریب در آتش است. بعد از آن فرمود: نیست از ما کسی که غش کند با مسلمانی و خیانت کند با مسلمانی. سپس فرمود:

ص: 65

إِنَّ جِبْرِيْلَ الرُّوحِ الأَمِينِ نَزَلَ عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ عَلَيْكَ بِحَسَنِ الْخَلْقِ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، أَلَا وَإِنَّ أَشْبَهَكُمْ بِي أَحْسَنَكُمْ خَلْقًا.

548 195

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ:

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ ذِي الْفَقَارِ سَيْفِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ أَيْنَ هُوَ؟ فَقَالَ: هَبَطَ بِهِ جِبْرِيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ السَّمَاءِ وَكَانَ عَلَيْهِ حَلِيهٌ مِنْ فَضْنِهِ وَهُوَ عِنْدِي.

549 196

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّغَفَرِيُّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: النَّظَرُ إِلَى ذُرِّيَّتِنَا عِبَادَةٌ. فَقِيلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ النَّظَرُ إِلَى الْأَثَمَةِ مِنْكُمْ عِبَادَةٌ أَوْ النَّظَرُ جِبْرِيْلُ نَازِلٌ شَدِيدٌ وَكَقَوْلِكَ: يَا مُحَمَّدُ! إِنْ تَوَبَّادَ حَسَنُ خَلْقِكَ خَيْرٌ دُنْيَا وَآخِرَتًا بِأَنَّهَا اسْت.

آگاه باشید که شبیه ترین شما به من نیکوترین شما در خلق است.

548 195

محمد بن موسی بن متوکل گوید: روایت کرد برای ما محمد بن یحیی عطّار از محمد بن عیسی بن عبید از احمد بن عبد الله که گفت: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم: ذو الفقار شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله از کجا بود؟ فرمود:

جبرئیل علیه السلام آن را از آسمان فرود آورد و زیور او از نقره بود و آن نزد من است.

549 196

محمد بن حسن بن احمد بن ولید گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفار از ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد از حسین بن خالد که گفت: امام رضا علیه السلام فرمود: نظر کردن به ذریّه و فرزندان ما عبادت است.

عرض کردند: یا بن رسول الله! نظر کردن به ائمه از شما عبادت است یا نظر کردن

ص: 66

إلى جميع ذرّيه النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ قال: بل النَّظَرُ إلى جميع ذرّيه النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عبادَه ما لم يفارقوا منهاجَه و لم يتلوّثوا بالمعاصي.

550 197

حدّثنا أبي رحمه الله قال: حدّثني أحمد بن عليّ التّفليسيّ، عن أحمد بن محمّد الهمدانيّ، عن محمّد بن عليّ الهاديّ، عن عليّ بن موسى الرّضا عليه السّلام، عن الإمام موسى بن جعفر، عن الصّادق جعفر بن محمّد، عن الباقر محمّد بن عليّ، عن سيّد العابدين عليّ بن الحسين، عن سيّد شباب أهل الجنّه الحسين بن عليّ، عن سيّد الأوصياء عليّ بن أبي طالب عليه السّلام عن سيّد الأنبياء محمّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: لا تنظروا إلى كثرة صلاتهم و صومهم و كثرة الحجّ و المعروف و طنطنتهم بالليل و لكن انظروا إلى صدق الحديث و أداء الأمانة.

551 198

حدّثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشيّ قال: حدّثني أبي قال: حدّثني أحمد بن عليّ الأنصاريّ، عن عبد السّلام بن صالح به جميع ذرّيه بيغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ فرمود: نظر کردن به جميع ذرّيه بيغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مادام که از طريقه بيغمبر بيرون نرود و به گناهان آلوده نگردد.

550 197

حدیث کرد مرا پدرم گفت: حدیث کرد مرا احمد بن علی تفلیسی از احمد بن محمد همدانی از محمد بن علی هادی از علی بن موسی الرضا علیه السّلام از موسی بن جعفر علیه السّلام از جعفر بن محمد علیه السّلام از محمد بن علی علیه السّلام از علی بن حسین علیه السّلام از سید جوانان بهشت حسین بن علی علیه السّلام از سید اوصیاء علی بن ابی طالب علیه السّلام از سید انبیاء محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روایت کرده اند که آن جناب فرمود: نظر نکنید به بسیار نماز خواندن مردم و بسیار روزه گرفتن و زیاد حج کردن آنها و زمزمه آنها در شب، بلکه نظر کنید به راستگویی و ادای امانت آنها.

551 198

تميم بن عبد الله بن تميم قرشي از پدرش از احمد بن علی انصاری حدیث کرد که عبد السّلام بن صالح هروی گوید: در روز جمعه

ص: 67

الهروری قال: دخلت على أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليهما السلام في آخر جمعه من شعبان فقال لي: يا أبا الصّلمت إن شعبان قد مضى أكثره وهذا آخر جمعه منه فتدارك فيما بقي منه تقصيرك فيما مضى منه و عليك بالإقبال على ما يعينك و ترك ما لا يعينك و أكثر من الدّعاء و الاستغفار و تلاوه القرآن و تب إلى الله من ذنوبك ليقبل شهر الله إليك و أنت مخلص لله عزّ و جلّ و لا تدعنّ أمانه في عنقك إلاّ أديتها و لا في قلبك حقدا على مؤمن إلاّ نزعته و لا ذنبا أنت مرتكبه إلاّ قلعت عنه و اتق الله و توكل عليه في سرّ أمرك و علانيتك و من يتوكل على الله فهو حسبه إن الله بالغ أمره قد جعل الله لكلّ شيء قدرًا، و أكثر من أن تقول فيما بقي من هذا الشهر: اللهم إن لم تكن قد غفرت لنا في ما مضى من شعبان فاغفر لنا فيما بقي منه.

فإنّ الله تبارك و تعالی يعتق في هذا الشهر رقابا من التّار لحرمه شهر رمضان.

آخر ماه شعبان بر امام رضا عليه السّلام وارد شدم، فرمود: يا ابا صلت! بیشتر ماه شعبان گذشت و این جمعه آخر است، هرچه از عبادت در این ماه کوتاهی کرده ای در باقی آن تلافی کن، بر تو باد اهتمام نمودن در امور مهم و ترک آن چه مهم نباشد. زیاد دعا و استغفار کن و قرآن را تلاوت کن و از گناهان توبه کن تا این که ماه خدا به تو رو کند و تو از مخلصین باشی، امانتی در گردن خود مگذار مگر آن که ادا کنی، در قلب خود کینه بر مؤمنی جای نده مگر آن که بیرون بری، قصد نکن ارتکاب مناهی را مگر آن که خود را بازداری، از خدا پرهیز کن و در امور پوشیده و آشکار بر او توکل کن. همانا آن که بر خدا توکل کند، خداوند او را کافی است، خداوند امر خویش را به پایان خواهد برد، همانا خداوند برای هرامری زمانی قرار داده است. و در باقی مانده این ماه بسیار بگو: «اللهم إن لم تكن قد غفرت لنا في ما مضى من شعبان فاغفر لنا فيما بقي منه» همانا خداوند تبارک و تعالی در این ماه بسیاری را به حرمت ماه مبارک رمضان از آتش جهنم آزاد می کند.

حدّثنا أبو الحسن محمد بن القاسم المفسّر الجرجانی رضی اللّٰه عنه قال: حدّثنا أحمد بن الحسن الحسینی، عن الحسن بن علی، عن أبيه علی بن محمد، عن أبيه محمد بن علی، عن أبيه علی الرضا، عن أبيه موسى بن جعفر عليهم السّلام قال: سئل الصادق عليه السّلام عن الزاهد في الدّنيا؟ قال الذی یترک حلالها مخافه حسابہ و یترک حرامها مخافه عذابہ.

و بهذا الإسناد عن الرضا عن أبيه عليهما السّلام قال: رأى الصادق عليه السّلام رجلاً قد اشتدّ جزعه علي ولده فقال: يا هذا أجزعت للمصيبة الصّغرى و غفلت عن المصيبة الكبرى لو كنت لما صار إليه ولدك مستعدّاً لما اشتدّ جزعك عليه فمصائبك بتركك الاستعداد له أعظم من مصائبك بولدك.

ابو الحسن محمد بن قاسم مفسر جرجانی گوید: روایت کرد برای ما احمد بن حسن حسنی از حسن بن علی از پدرش علی بن محمد از محمد بن علی از علی بن موسی الرضا از موسی بن جعفر عليهم السّلام که فرمود: از امام صادق عليه السّلام پرسیده شد: زاهد در دنیا کیست؟ فرمود: زاهد کسی است که حلال دنیا را به جهت ترس از حساب آن و حرام آن را به جهت ترس از آتش ترک کند.

حضرت رضا عليه السّلام از پدر بزرگوارش روایت کرده که آن جناب فرمود: حضرت صادق عليه السّلام مردی را دید که بر فرزندش سخت جزع می نمود. فرمود: ای مرد جزع می کنی برای مصیبت کوچک و غافل گشته ای از مصیبت بزرگ، اگر آماده بودی از برای آن مکان که فرزندت رفته است، سخت بر او جزع نمی کردی. مصیبت تو به سبب ترک مهیا شدن سفر آخرت بزرگتر است از مصیبت فرزندت.

حدَّثنا الحسين بن إبراهيم بن تاتانه قال: حدَّثني عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه عن الرِّيّان بن الصّلت، عن أبي الحسن عليّ بن موسى الرّضا عليهما السّلام، عن أبيه، عن آباءه، عن عليّ عليه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله:

شيعة عليّ هم الفائزون يوم القيامة.

حدَّثنا الحسين بن أحمد بن إدريس رضی الله عنه قال: حدَّثنا أبي، عن جعفر بن محمّد بن مالك الكوفي، قال: حدَّثني محمّد بن أحمد المدائني، عن فضل بن كثير، عن عليّ بن موسى الرّضا عليهما السّلام قال: من لقي فقيرا مسلما فسلم عليه خلاف سلامه على الأغنياء لقي الله عزّ وجلّ يوم القيامة وهو عليه غضبان.

حدَّثنا عليّ بن أحمد بن محمّد بن عمران الدّقاق رضی الله عنه قال: حدَّثنا محمّد بن هارون الصّوفي قال: حدَّثنا أبو تراب عبید الله 201

حسين بن إبراهيم بن تاتانه گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از ریّان بن صلت از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السّلام از پدرش از پدرانیش از علی بن ابی طالب علیه السّلام که فرمود: رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود:

شیعیان علی رستگاران روز قیامت هستند.

حسین بن احمد بن ادريس گوید: روایت کرد برای ما پدرم از جعفر بن مالک کوفی از محمّد بن احمد مدائنی از فضل بن كثير از علی بن موسی الرضا علیه السّلام که آن جناب فرمود:

هرکس ملاقات کند فقیر مسلمانی را و بر او سلام کند به خلاف سلام کردن بر غنی، خداوند او را در روز قیامت غضبناک ملاقات کند.

علی بن احمد بن محمد بن عمران دّقاق گوید: روایت کرد برای ما محمد بن هارون صوفی از ابو تراب عبید الله بن موسی رویانی از

بن موسیٰ الرّویانیّ قال: حدّثنا عبد العظیم بن عبد اللّٰه الحسنیّ، عن الإمام محمّد بن علیّ، عن أبیه الرّضا علیّ بن موسیٰ، عن أبیه موسیٰ بن جعفر، عن أبیه الصّادق جعفر بن محمّد، عن أبیه، عن جدّه علیهم السّلام قال: دعا سلمان أبا ذرّ -رحمه الله علیهما- إلى منزله فقدم إليه رغیفین فأخذ أبو ذرّ الرّغیفین فقلبهما فقال سلمان: یا أبا ذرّ لائی شیء تغلب هذین الرّغیفین قال خفت أن لا یكونا نضیجین فغضب سلمان من ذلك غضبا شديدا، ثمّ قال: ما أجرأک حیث تغلب هذین الرّغیفین فوالله لقد عمل فی هذا الخبز الماء الّذی تحت العرش، و عملت فیہ الملائکة حتّی ألقوه إلى الرّیح و عملت فیہ الرّیح حتّی ألقته إلى السّحاب، و عمل فیہ السّحاب حتّی أمطره إلى الأرض و عمل فیہ الرّعد و البرق و الملائکة حتّی وضعوه مواضعه و عملت فیہ الأرض و الخشب و الحید و البهائم و التّار و الحطب و الملح و ما لا أحصیه أكثر، فكیف لك أن تقوم بهذا الشّکر؟ فقال أبو ذرّ: إلى الله أتوب و أستغفر إلیه ممّا أحدثت و إلیک أعترت ممّا کرهت.

عبد العظیم بن عبد الله حسنی از امام محمد تقی علیه السّلام به توسط آبای گرامی خود از حسین بن علی علیه السّلام روایت کرده که آن جناب فرمود: سلمان ابا ذر را به منزل خود خواند، دو نان پیش او آورد ابا ذر آن دو نان را برگرفت و به هر جانب گردانید. سلمان گفت: ای ابا ذر برای چه این دو نان را زیر و رو می کنی و به پشت آن ها می نگری؟ گفت: ترسیدم که پخته نباشد، سلمان از آن سخن ناراحت شد و گفت: تو سخت با جرأتی که این دو گرده نان را می گردانی، به خدا قسم در این نان آبی که در زیر عرش الهی است عمل کرده و در آن آب ملائکه عمل کرده اند که آن را به باد رسانیده اند و باد در این نان عمل کرده و آب را به ابر رسانیده و ابر در این نان عمل کرده است که آب را بارانیده، رعد و برق و ملایکه در این نان عمل کرده اند تا ابر را در محل خود گذاشته اند، زمین و چوب و آهن و چهارپایان و آتش و هیزم و نمک در این نان عمل کرده اند و آن چه نشمردم بیشتر از آن است که شمردم. پس چگونه می توانی از عهده شکر این همه نعمت بر آیی؟ ابا ذر گفت: به سوی خدا توبه می کنم و آمرزش می خواهم از او از این کار که کردم و معذرت می طلبم از آن چه ناخوش آمد تو را.

قال: و دعا سلمان أبا ذر رحمه الله ذات يوم إلى ضيافته فقدم إليه من جرابه كسره يابسه و بلها من ركوته فقال أبو ذر: ما أطيب هذا الخبز لو كان معه ملح فقام سلمان و خرج و رهن ركوته بملح و حمله إليه فجعل أبو ذر يأكل ذلك الخبز و يذّر عليه ذلك الملح و يقول: الحمد لله الذي رزقنا هذا القناعه.

فقال سلمان: لو كانت قناعه لم تكن ركوتي مرهونه.

557 204

حدّثنا عليّ بن أحمد بن عمران الدقاق قال: حدّثنا محمد بن هارون الصّوفيّ قال:

حدّثني أبو تراب عبيد الله بن موسى الرّويانيّ، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنيّ قال: قلت لأبي جعفر محمد بن عليّ الرضا عليهما السّلام: يا ابن رسول الله حدّثني بحديث عن آبائك عليهم السّلام فقال: حدّثني أبي عن جدّي عن آباءه عليهم السّلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السّلام: لا يزال النّاس بخير ما تفاوتوا فإذا استتوا هلكوا. قال: فقلت له:

زدني يا ابن رسول الله. قال: حدّثني أبي، گفت: روزی سلمان ابو ذر را به ضیافت خواند و از توشه دان پاره ای نان خشک پیش آورد و از ظرف آب آن را تر ساخت. اباذر گفت: چه خوب هست اگر با او نمکی می بود. سلمان بیرون رفت و ظرف آب خود را به گرو گذاشته، نمک گرفت، ابا ذر نان می خورد و بر آن نمک می پاشید و می گفت: حمد خدای را که ما را این قناعت روزی کرد.

سلمان گفت: اگر قناعت می بود ظرف آب من به گرو نرفتی.

557 204

علی بن احمد بن عمران دقاق گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن هارون صوفی از ابو تراب عبيد الله بن موسى رويانی از عبد العظيم بن عبد الله حسنی که گفت: به امام محمد تقی علیه السّلام عرض کردم: یا بن رسول الله! حدیثی از پدران خود از برای من بیان فرما.

فرمود: پدر بزرگوام از پدران خود روایت کرده است که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: مردم با همدیگر به اندک خوبی تفاوت دارند چون مساوی گردند، هلاک شوند. گفتم: یا بن رسول الله! زیاده از این بفرما، فرمود: پدرم از پدرانش روایت کرده که

ص: 72

عن جدّی، عن آبائه علیهم السّلام قال: قال أمير المؤمنین علیه السّلام: لو تکاشفتّم ما تدافنتّم.

قال: فقلت له: زدنی یا ابن رسول اللّٰه.

قال: حدّثنی أبی، عن جدّی، عن آبائه علیهم السّلام قال: قال أمير المؤمنین علیه السّلام: إنکم لن تسعوا النّاس بأموالکم فسعوهم بطلاقه الوجه و حسن اللّقاء، فإتی سمعت رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله یقول: إنکم لن تسعوا النّاس بأموالکم فسعوهم بأخلاقکم.

قال: فقلت له: زدنی یا ابن رسول اللّٰه، قال:

حدّثنی أبی، عن جدّی، عن آبائه علیهم السّلام قال:

قال أمير المؤمنین علیه السّلام: من عتب علی الزّمان طالت معتبته. فقلت له: زدنی یا ابن رسول اللّٰه، فقال: حدّثنی أبی عن جدّی، عن آبائه علیهم السّلام قال: قال أمير المؤمنین علیه السّلام:

مجالسه الأشرار تورث [السوء] سوء الظّنّ بالأخيار.

قال: فقلت له: زدنی یا ابن رسول اللّٰه. قال:

حدّثنی أبی، عن جدّی، عن آبائه علیهم السّلام قال:

قال أمير المؤمنین علیه السّلام: بئس الرّاد إلى المعاد العدوان علی العباد.

قال: فقلت له: زدنی یا ابن رسول اللّٰه فقال: حدّثنی أبی، عن جدّی، عن آبائه علیهم السّلام امام علی علیه السّلام فرمود: اگر بعضی از شما از ضمیر بعض دیگر آگاه بود، جنازه یکدیگر را به خاک نمی سپردید.

گفتم: یا بن رسول اللّٰه! زیاده بفرما. فرمود:

پدرم از پدرانش روایت کرده امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: شما به اموال خود وسعت نمی دهید مردم را پس به گشاده رویی آن ها را وسعت دهید، شنیدم رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله می فرمود: هر یک از شما که نمی توانید وسعت دهید مردم را به اموال خود، پس وسعت دهید آنها را به اخلاق خود.

گفتم: یا بن رسول اللّٰه! زیاده از این بفرما.

فرمود: خبر داد مرا پدرم از پدرانش علیهم السّلام که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: کسی که ملامت کند روزگار را ملامت او زیاد شده است. گفتم: یا بن رسول اللّٰه! زیاده از این بفرما. فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش علیهم السّلام که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: همنشینی با بدان مورث بدگمانی به نیکان است.

گفتم: یا بن رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله! زیاده از این بفرما. فرمود: حدیث کرد پدرم از پدرانش علیهم السّلام که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: ظلم و ستم بر بندگان برای سفر آخرت بد توشه ای است.

گفتم: یا بن رسول الله! زیاده از این بفرما.

فرمود: حدیث کرد پدرم از پدرانش علیهم السلام که

ص: 73

قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: قيمه كل امرئ ما يحسنه.

قال: فقلت له: زدني يا ابن رسول الله، فقال: حدثني أبي، عن جدّي، عن آبائه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام:

المرء مخبوء تحت لسانه.

قال: فقلت له: زدني يا ابن رسول الله، فقال: حدثني أبي، عن جدّي، عن آبائه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: ما هلك امرؤ

عرف قدره.

قال: فقلت له: زدني يا ابن رسول الله قال: حدثني أبي، عن جدّي، عن آبائه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: التدبير قبل العمل

يؤمنك من الندم.

قال: فقلت له: زدني يا ابن رسول الله فقال: حدثني أبي، عن جدّي، عن آبائه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: من وثق بالزمان

صرع.

قال: فقلت له: زدني يا ابن رسول الله فقال: حدثني أبي، عن جدّي، عن آبائه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام:

خاطر بنفسه من استغنى.

قال: فقلت له: زدني يا ابن رسول الله امير المؤمنين عليه السلام فرمود: ارزش مرد به اندازه عملی است که نیک انجام می دهد.

گفتم: یا بن رسول الله! زیاده از این بفرما.

فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش علیهم السلام که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: مرد در زیر زبان خود پنهان است.

گفتم: یا بن رسول الله! زیاده از این بفرما.

فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش علیهم السلام که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هلاک نشد کسی که قدر خود را شناخت.

گفتم: یا بن رسول الله! زیاده از این بفرما.

فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش علیهم السلام که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: تدبیر پیش از کار ایمن سازد تو را از پشیمانی.

گفتم: یا بن رسول الله! زیاده از این بفرما.

فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش علیهم السلام که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هر که بر زمانه اعتماد کند بر خاک افتد.

گفتم: یا بن رسول الله! زیاده از این بفرما.

فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش علیهم السلام که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هر که خود را بی نیاز بیند خود را در مخاطره

افکنند.

گفتم: یا بن رسول الله! زیاده از این بفرما.

ص: 74

فقال: حدّثنی اُبی، عن جدّی، عن آباءه علیهم السّلام قال: قال امیر المؤمنین علیه السّلام: قلّه العیال أحد الیسارین.

قال: فقلت له: زدنی یا ابن رسول الله فقال:

حدّثنی اُبی عن جدّی عن آباءه علیهم السّلام قال: قال امیر المؤمنین علیه السّلام من دخله العجب هلك.

قال: فقلت له: زدنی یا ابن رسول الله فقال: حدّثنی اُبی عن جدّی عن آباءه علیهم السّلام قال: قال امیر المؤمنین علیه السّلام من أیقن بالخلف جاد بالعطیه.

قال: فقلت له: زدنی یا ابن رسول الله فقال: حدّثنی اُبی عن جدّی عن آباءه علیهم السّلام قال: قال امیر المؤمنین علیه السّلام من رضی بالعافیة ممّن دونه رزق السّلامه ممّن فوقه قال: فقلت له: حسبی.

558 205

و بهذا الإسناد عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی قال: سألت محمّد بن علی الرّضا علیهما السّلام، عن قوله عزّ و جلّ اُولی لک فأُولی ثمّ اُولی لک فأُولی قال: يقول الله عزّ و جلّ: بعدا لک من خیر الدّنيا بعدا و بعدا لک من خیر الآخرة.

فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش علیهم السّلام که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود:

کمی عیال یکی از دو توانگری است.

گفتم: یا بن رسول الله! زیاده بفرما. فرمود:

حدیث کرد پدرم از پدرانش علیهم السّلام که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: هر که را خودستایی فراگیرد هلاک شود.

گفتم: یا بن رسول الله! زیاده بفرما، فرمود:

حدیث کرد پدرم از پدرانش علیهم السّلام که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: هر که یقین داند که هر چه بخشد، خدا او را عوض بخشد، پس عطا کند.

گفتم: یا بن رسول الله! زیاده از این بفرما.

فرمود: حدیث کرد پدرم مرا از پدرانش علیهم السّلام که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: هر که به عافیت و سلامت زبردست خود راضی شود، روزی شود او را سلامت از برتر خود. گفتم: بس است مرا.

558 205

و به همین اسناد از عبد العظیم بن عبد الله حسنی روایت شده که گفت از امام جواد علیه السّلام در مورد آیه شریفه «اُولی لک فأُولی ثمّ اُولی لک فأُولی» پرسیدم، فرمود: خداوند عزّ و جلّ گوید: بر توباد دوری از خیر دنیا و خیر آخرت.

حدَّثنا أبي رضی الله عنه قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن خالد، عن محمد بن علي الكوفي، عن الحسن بن أبي العقب الصيرفي، عن الحسين بن خالد الصيرفي قال: قلت لأبي الحسن علي بن موسى الرضا عليهما السلام: الرجل يستنجي و خاتمه في إصبعه و نقشه لا إله إلا الله.

فقال: أكره ذلك، فقلت له: جعلت فداك أو ليس كان رسول الله صَلَّى الله عليه وآله و كل واحد من آبائك عليهم السلام يفعل ذلك و خاتمه في إصبعه؟ فقال: بلى، ولكن كانوا يتختمون في اليد اليمنى، فاتقوا الله و انظروا لأنفسكم. قلت:

و ما كان نقش خاتم أمير المؤمنين عليه السلام؟ قال:

و لم لا تسألني عمّا كان قبله؟ قلت: فأنا أسألك، قال: نقش خاتم آدم عليه السلام: «لا إله إلا الله محمد رسول الله» هبط به معه و إن نوحا عليه السلام لمّا ركب السفينة أوحى الله عزّ و جلّ إليه: يا نوح إن خفت الغرق فهلّلتني ألفا، ثمّ سلني النّجاه أنجيك من الغرق و من آمن معك. قال: فلمّا استوى نوح و من معه في السفينة و رفع القلس 559 206

حسین بن خالد صیرفی گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم که مردی در حالت استنجا انگشتی در انگشت او است که نقش آن «لا اله الا الله» است، فرمود: من این کار را ناخوش دارم. عرض کردم: فدایت شوم آیا رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله و هریک از پدران تو چنین نمی کردند و حال آن که انگشت در انگشت مبارک آنها بود؟ فرمود: بلی! لیکن ایشان انگشت در دست راست می کردند. پس بپرهیزید از خدا و منظور دارید مصلحت امر خود را.

گفتم: نقش انگشت امیر المؤمنین علیه السلام چه بود؟ فرمود: چرا سؤال از آنان که پیش از او بودند نمی کنی؟ عرض کردم: سؤال می کنم.

فرمود: نقش انگشت آدم علیه السلام «لا اله الا الله محمد رسول الله» بود که از بهشت با خود فرود آورده بود، نوح چون سوار کشتی شد خدای تعالی به او وحی کرد یا نوح اگر از غرق شدن ترسانی هزار بار «لا اله الا الله» بگو، بعد از آن از من نجات بخواه تا از غرق شدن نجات دهم تو را و آنان را که با تو اند. فرمود: چون نوح علیه السلام و آنان که با او بودند در کشتی قرار گرفتند لنگر کشتی را برداشتند،

و عصفت الرّيح عليهم فلم يأمن نوح عليه السّلام الغرق و أعجلته الرّيح، فلم يدرك له أن يهّلل الله ألف مرّة فقال بالسّريانيّة:

«هيلوليا» ألفا ألفا «يا ماري يا ماري ايقن» قال: فاستوى القلس و استقرّت السّفينه، فقال نوح عليه السّلام: إنّ كلاما نجّاني الله به من الغرق لحقيق أن لا يفارقني، قال: فنقش في خاتمه «لا إله إلاّ الله ألف مرّة يا ربّ أصلحني».

قال: و إنّ إبراهيم عليه السّلام لما وضع في كفّه المنجنيق غضب جبرئيل عليه السّلام فأوحى الله عزّ و جلّ ما يغضبك يا جبرئيل؟ قال جبرئيل: يا ربّ خليلك، ليس من يعبدك على وجه الأرض غيره، سلّطت عليه عدوك و عدوّه، فأوحى الله عزّ و جلّ إليه اسكت إنّما يعجل العبد الّذى يخاف الفوت مثلك، فأما أنا فإنّه عبدى آخذه إذا شئت، قال: فطابت نفس جبرئيل عليه السّلام فالتفت إلى إبراهيم عليه السّلام فقال: هل لك من حاجه؟ قال: أمّا إليك فلا، فأهبط الله عزّ و جلّ عنده خاتما فيه ستّة أحرف: «لا إله إلاّ الله، محمّد رسول الله، لا حول و لا قوه إلاّ بالله، فوّضت امرى إلى الله [اشتدت] أسندت باد سختى و زيدن گرفت و نوح عليه السّلام از غرق شدن ترسيد و باد به او مهلت نداد و توانست هزار مرتبه تهليل کند، به زبان سرياني گفت:

«هيلوليا الفا الفا يا ماري، يا ماري ايقن». چون نوح اين سخن را گفت موج دريا فرونشست و کشتى آرام شد، نوح گفت: کلامى که خدای عزّ و جلّ مرا به آن از غرق برهانيد سزاوار است که از من جدا نشود پس نقش کرد در خاتم خود «لا اله الاّ الله الف مرّة يا ربّ اصلحني».

فرمود: چون ابراهيم عليه السّلام را در كفّه منجيق نهادند جبرئيل در غضب شد، خداوند وحى کرد چه چيز تو را در غضب آورد يا جبرئيل! گفت: يا رب! اين خليل توست و غير او روى زمين كسى نيست كه تو را عبادت كند، آيا بر او مسلّط كردى دشمن او و خودت را، خدا وحى كرد آرام باش يا جبرئيل! كسى شتاب مى كند كه چون تو از فوت بترسد؛ ابراهيم بنده من است هر زمان خواهم او را مى گيرم. خاطر جبرئيل خوش شد؛ ملتفت ابراهيم عليه السّلام شد و گفت: تو را حاجتى هست؟ گفت: به تو نه. در اين حال خداوند فرو فرستاد انگشتى كه بر آن شش نقش بود: «لا اله الاّ الله محمّد رسول الله، لا حول و لا قوه الاّ بالله، فوّضت امرى الى الله، اشتدت

ظهري إلى الله حسبي الله» فأوحى الله عزّ وجلّ إليه أن يتختم بهذا الخاتم فإني أجعل النار عليك بردا و سلاما.

قال: وكان نقش خاتم موسى عليه السلام حرفين اشتقهما من التوراه «اصبر تؤجر، اصدق تنج» قال: وكان نقش خاتم سليمان عليه السلام: «سبحان من أجمع الجنّ بكلماته».

و كان نقش خاتم عيسى عليه السلام حرفين اشتقهما من الإنجيل: «طوبى لعبد ذكر الله من أجله، وويل لعبد نسي الله من أجله» و كان نقش خاتم محمد صلى الله عليه وآله: «لا إله إلا الله محمد رسول الله» و كان نقش خاتم أمير المؤمنين عليه السلام: «الملك لله» و كان نقش خاتم الحسن بن عليّ عليهما السلام: «العزّه لله» و كان نقش خاتم الحسين عليه السلام: «إنّ الله بالغ أمره» و كان عليّ بن الحسين عليهما السلام يتختم بخاتم الحسين عليه السلام، و كان محمد بن عليّ عليهما السلام يتختم بخاتم الحسين بن عليّ عليهما السلام، و كان نقش خاتم جعفر بن محمد عليهما السلام: «إنّه وليّ وعصمتي من خلقه» و كان نقش خاتم أبي الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام: «حسبي الله».

ظهري الى الله، حسبي الله» و حق تعالى وحى فرمود كه اي ابراهيم اين انگشتر را در دست خود كن تا آتش را بر تو سرد و سلامت گردانم. و حضرت فرمود: نقش خاتم موسى عليه السلام دو حرف بود كه از تورات برداشته بود «اصبر تؤجر اصدق تنج» و حضرت فرمود: نقش خاتم سليمان عليه السلام «سبحان من أجمع الجنّ بكلماته» بود.

و نقش خاتم عيسى عليه السلام دو حرف بود كه از انجيل برداشته بود «طوبى لعبد ذكر الله لاجله وويل لعبد نسي الله من اجله». و نقش خاتم محمد صلى الله عليه وآله «لا اله الا الله محمد رسول الله» بود و نقش خاتم امير المؤمنين عليه السلام «الملك لله» بود و نقش خاتم حسن بن علي عليه السلام «العزّه لله» بود و نقش خاتم حسين بن علي عليه السلام «ان الله بالغ امره» بود و علي بن حسين عليهما السلام انگشتر پدر خود حسين بن علي عليه السلام را به انگشست مي كرد و محمد بن علي عليهما السلام به انگشتر حسن بن علي عليه السلام متختم بود و نقش خاتم جعفر بن محمد عليه السلام «الله ولي وعصمتي من خلقه» بود و نقش خاتم موسى بن جعفر عليه السلام «حسبي الله» بود.

قال الحسين بن خالد: وبسط أبو الحسن الرضا عليه السلام كفه و خاتم أبيه عليهم السلام في إصبعه حتى أراني النقش.

وروى في غير هذا الحديث أنه كان نقش خاتم علي بن الحسين عليهما السلام: «خزي و شقى قاتل الحسين بن علي عليهما السلام».

560 207

حدّثنا أبي رضی اللّٰه عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد اللّٰه قال: حدّثنا محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب عن علي بن أسباط قال: سمعت علي بن موسى الرضا عليهما السلام يحدث عن آبائه، عن علي عليه السلام أنّ رسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه و آله قال:

لم يبق من أمثال الأنبياء عليهم السلام إلا قول الناس: إذا لم تستحي فاصنع ما شئت.

561 208

حدّثنا أحمد بن علي بن إبراهيم بن هاشم قال: حدّثني أبي، عن جدّي، عن علي بن معبد، عن الحسين بن خالد، عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليهما السلام، عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمّد، عن أبيه محمّد بن علي، عن أبيه حسين بن خالد گوید که حضرت رضا عليه السلام دست مبارکش را گشود و خاتم پدر بزرگوارش در انگشش بود و نقش «حسبی اللّٰه» را به من نمایاند.

در غیر این حدیث روایت شده که نقش انگشتر علی بن حسین علیه السلام «خزی و شقی قاتل الحسين بن علی علیه السلام» بود.

560 207

سعد بن عبد اللّٰه گوید: روایت کرد برای ما محمد بن حسین بن ابی الخطّاب از علی بن اسباط که گفت: شنیدم از علی بن موسی الرضا علیه السلام که حدیث می کرد از پدران خود که رسول خدا صلّى اللّٰه عليه و آله فرمود: باقی نمانده است از مثل های انبیا؛ مگر این قول مردمان که «چون شرم نمی کنی، پس هرچه خواهی بکن».

561 208

احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم گوید:

روایت کرد برای ما پدرم از جدّم از علی بن معبد از حسین بن خالد از ابی الحسن امام رضا علیه السلام از پدرش موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش جعفر بن محمد علیه السلام از پدرش محمد بن علی علیه السلام از پدرش علی بن حسین علیه السلام

ص: 79

علی بن الحسین، عن أبیه الحسین بن علی، عن أبیه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله:

أخبرنی جبرئیل عن الله عزّ و جلّ أنّه قال:

علی بن ابی طالب حجّتی علی خلقی، و دیان دینی، أخرج من صلبه أنمّه یقومون بأمری و یدعون إلی سبیلی، بهم أذفع البلاء عن عبادی و إمائی، و بهم أنزل من رحمتی.

562 209

حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسرور قال:

حدّثنا محمّد بن عبد الله بن جعفر الحمیری، عن أبیه، عن إبراهیم بن هاشم، عن الرّیّان بن الصّلت، قال: قلت للرّضا علیه السّلام: یا ابن رسول الله ما تقول فی القرآن؟ فقال: کلام الله لا تتجاوزوه، و لا تطلبوا الهدی فی غیره فتضلّوا.

563 210

حدّثنا محمّد بن إبراهیم بن إسحاق رحمه الله قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن سعید الهمدانی، قال أخبرنا علی بن الحسن بن از پدرش امام حسین علیه السّلام از پدرش امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده که آن جناب فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: خبر داد جبرئیل از جانب خدای جلّ جلاله که خدای یگانه فرمود: علی بن ابی طالب حجّت من است بر خلق من و رواج دهنده دین من است، از صلب او بیرون می آورم پیشوایانی که قیام می کنند به امر من و خلق را به راه من دعوت می کنند، به ایشان دفع می کنم بلاها را از بندگان و کنیزان خود، و به واسطه ایشان فرو می فرستم رحمت خود را.

562 209

جعفر بن محمد بن مسرور گوید: روایت کرد برای ما محمد بن عبد الله بن حمیری از پدرش از ابراهیم بن هاشم از ریان بن صلت که گفت: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: یا بن رسول الله! چه می فرمایی درباره قرآن. فرمود:

قرآن کلام خداست از آن درمگذرید و از غیر او هدایت مجوید که گمراه می شوید.

563 210

محمد بن ابراهیم بن اسحاق گوید: روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن سعید همدانی از علی بن حسن بن علی بن فضال از

علی بن فضال، عن أبيه، عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليهما السلام أنه قال: نحن سادة في الدنيا و ملوك في الأرض.

564 211

حدّثنا محمّد بن علي ماجيلويه، وأحمد بن علي بن إبراهيم بن هاشم، والحسين بن إبراهيم بن تاتانه-رضي الله عنهم-قالوا:

حدّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن محمّد بن علي التميمي قال: حدّثني سيدي علي بن موسى الرضا عليهما السلام عن أبيه، عن آبائه، عن علي عليه السلام، عن النبي صلى الله عليه وآله أنه قال: من سرّه أن ينظر إلى القضيب الياقوت الأحمر الذي غرسه الله بيده و يكون مستمسكا به فليتولّ عليّا و الأئمّة من ولده فإنّهم خيرهم الله عزّ و جلّ و صفوته، و هم المعصومون من كلّ ذنب و خطيئه.

565 212

حدّثنا الحسين بن إبراهيم بن تاتانه قال: حدّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن الرّيان بن الصّلت قال: سمعت أبا الحسن علي بن موسى الرضا عليهما السلام يقول:

أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام كه آن جناب فرمود: ما بزرگان و مهتران در دنيا و پادشاهان در آخرت هستيم.

564 211

محمد بن علي ماجيلويه گوید: روایت کرد برای ما احمد بن علي بن إبراهيم بن هاشم از حسين بن إبراهيم بن تاتانه از علي بن إبراهيم بن هاشم از علي تميمي كه گفت: حضرت رضا عليه السلام از پدرانش از رسول خدا صلى الله عليه وآله روایت کرده كه آن جناب فرمود: هر كه را خوش آيد كه نظر كند به قضيب ياقوت سرخ كه خدای عز و جل به دست خود نشانده است و به آن متمسك گردد باید به علي و امامان از ولد او تولّي نماید؛ زیرا كه ایشان پسندیدگان خدا و برگزیدگان اویند و ایشان معصومند از هر گناه و خطا.

565 212

حسين بن إبراهيم بن تاتانه گوید: روایت کرد برای ما علي بن إبراهيم بن هاشم از پدرش از ريان بن صلت كه گفت: از حضرت رضا عليه السلام شنيدم كه فرمود: هر كس در هر روز از شعبان

ص: 81

من قال فی کلّ یوم من شعبان سبعین مرّه «استغفر الله و أسأله التّوبه» كتب الله تعالى له براءه من النار و جوازاً على الصّراط، و أحله دار القرار.

566 213

حدّثنا أبو علیّ أحمد بن أبی جعفر البیهقیّ بقیّد بعد منصرفی من حجّ بیت الله الحرام فی سنه أربع و خمسين و ثلاثمائه قال: حدّثنا علیّ بن جعفر المدنيّ قال:

حدّثنی علیّ بن محمّد بن مهروه القزوينیّ قال: حدّثنی داود بن سلیمان، قال: حدّثنی علیّ بن موسی الرضا علیهما السّلام، عن أبیه موسی بن جعفر، عن أبیه جعفر بن محمّد، عن أبیه محمّد بن علیّ، عن أبیه علیّ بن الحسین، عن أبیه الحسین بن علیّ، عن أبیه علیّ بن أبی طالب علیهم السّلام قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله: إذا كان یوم القیامه و لینا حساب شیعتنا فمن كانت مظلّمته فیما بینه و بین الله عزّ و جلّ حکمنا فیها فأجابنا، و من كانت مظلّمته فیما بینه و بین الناس استوهبناها فوهبت لنا، و من كانت مظلّمته بینه و بیننا کنا أحقّ ممّن عفی و صفح.

هفتاد مرتبه «استغفر الله و أسأله التّوبه» بگوید، خدای تعالی برات دوری از آتش و گذشتن از صراط را برای او بنویسد و او را در خانه قرار و ثبات داخل کند.

566 213

احمد بن ابی جعفر بیهقی در سال سیصد و پنجاه و چهار بعد از بازگشت از حجّ بیت الله الحرام چنین گوید: روایت کرد برای ما علی بن جعفر مدنی از علی بن محمد بن مهروه قزوینی از داود بن سلیمان از علی بن موسی الرضا علیه السّلام از پدرش موسی بن جعفر علیه السّلام از پدرش جعفر بن محمد علیه السّلام از پدرش محمد بن علی علیه السّلام از علی بن حسین علیه السّلام از حسین بن علی علیه السّلام از پدرش علی بن ابی طالب علیه السّلام که فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: چون روز قیامت شود ما را بر حساب شیعه ما والی گردانند؛ پس هرکه مظلّمه ای میان او و خدای تعالی باشد، حکم کنیم در آن و خدای تعالی ما را اجابت کند و هرکه مظلّمه ای میان او و مردمان باشد برای او بخشش خواهیم به ما ببخشید، هرکه مظلّمه ای میان او و ما باشد ما سزاوارتریم از آنکه عفو کرده و ببخشیم.

ص: 82

حدَّثنا محمد بن عمر بن محمد بن [سلم] بن البراء الجعابی قال: حدَّثني أبو محمد الحسن بن عبد الله بن محمد بن العباس الرازي التميمي قال: حدَّثني سيدي علي بن موسى الرضا عليهما السلام قال:

حدَّثني أبي موسى بن جعفر قال: حدَّثني أبي جعفر بن محمد بن محمد بن علي قال: حدَّثني أبي علي بن الحسين قال:

حدَّثني أبي علي بن أبي طالب عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من مات وليس له إمام من ولدي مات ميتة جاهليّة و يؤخذ بما عمل في الجاهليّة و الإسلام.

و بإسناده قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أنا و هذا-يعني عليًا-يوم القيامة كهاتين -و ضمّ بين إصبعيه- و شيعتنا معنا، و من أعان مظلومنا كذلك.

محمد بن عمر بن محمد بن سلم بن براء جعابی گوید: روایت کرد برای ما حسن بن عبد الله بن محمد بن عباس رازی تمیمی از علی بن موسی الرضا علیه السلام که فرمود: روایت کرد برای من پدرم موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن حسین از پدرش حسین بن علی از پدرش امیر المؤمنین علیهم السلام که فرمود:

رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: هر که بمیرد و او را امامی از فرزندان من نباشد به مرگ جاهلیت مرده است. مؤاخذه گردد به آن چه انجام داده است در جاهلیت و اسلام.

نیز رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: من و این-یعنی علی علیه السلام-روز قیامت همچو این دو هستیم-و دو انگشت را به هم چسبانند-و شیعه ما با ما هستند و نیز هر کس که مظلوم ما را یاری دهد.

و یاسناده قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله: من أحب أن يتمسك بالعروة الوثقى فليتمسك بحب علي و أهل بيتي.

و یاسناده قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

الأئمة من ولد الحسين عليه السلام، من أطاعهم فقد أطاع الله، و من عصاهم فقد عصى الله عز و جل، هم العروة الوثقى، و هم الوسيلة إلى الله عز و جل.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

أنت يا علي و ولداي خيره الله من خلقه.

و یاسناده قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

خلقت أنا و علي من نور واحد.

نیز رسول الله صَلَّى الله عليه و آله فرمود: هرکه دوست دارد به «عروه الوثقی» چنگ زند به محبت علی و اهل بیت من چنگ زند.

نیز رسول الله صَلَّى الله عليه و آله فرمود: امامان از فرزندان حسین علیه السلام هستند هرکه ایشان را اطاعت کند، اطاعت خدای کرده و هرکه ایشان را معصیت کند، خدای را معصیت کرده، ایشان عروه الوثقی و وسیله به سوی خدای عز و جل هستند.

نیز رسول الله صَلَّى الله عليه و آله فرمود: یا علی! تو و فرزندان من برگزیدگان خلق خدا هستید.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: من و علی از یک نور خلق شده ایم.

و یاسناده قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ حَشَرَهُ اللهُ تَعَالَى آمَنَّا يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

و یاسناده قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَلِيٍِّّ: مَنْ أَحَبَّكَ كَانَ مَعَ النَّبِيِّينَ فِي دَرَجَتِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ مَنْ مَاتَ وَ هُوَ يَبْغُضُكَ فَلَا يَبَالِي مَاتَ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: وَ قَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ قَالَ: عَنْ وِلايَةِ عَلِيٍِّّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

و یاسناده قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَلِيٍِّّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ الْعَبَّاسَ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ عَقِيلَ: أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارِبَكُمْ وَ سَلْمٌ لِمَنْ سَأَلَكُمْ.

نیز رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: هر که ما اهل بیت را دوست دارد، خدای تعالی او را روز قیامت در حالی که ایمن است، محشور فرماید.

نیز رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ علی را فرمود: هر که تو را دوست دارد روز قیامت با پیغمبران و در پایه ایشان باشد و هر که بمیرد و تو را دشمن دارد پس باکی نیست که یهودی یا نصرانی بمیرد.

نیز رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در قول خدا «باز دارید ایشان را همانا ایشان سؤال شدگانند» فرمود: از ولایت علی پرسیده می شوند.

نیز رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السَّلَامُ و عباس بن عبد المطلب و عقیل را فرمود: من در جنگم با کسی که با شما جنگ کند و صلحم با کسی که با شما صلح کند.

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله: ذكر عقيل وعباس غريب في هذا الحديث لم أسمعته إلا عن محمد بن عمر الجعابي في هذا الحديث.

577 224

وبهذا الإسناد قال: قال عليّ عليه السّلام: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: أنت متّي وأنا منك.

578 225

وبهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله:

يا عليّ أنت خير البشر لا يشكّ فيك إلاّ كافر.

579 226

وبهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله:

ما زوجت فاطمه إلاّ لما أمرني الله بتزويجها.

580 227

وبهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله:

من كنت مولاه فعليّ مولاه اللهمّ وال من والاه، وعاد من عاداه، وأعن من أعاناه، وانصر من نصره، واخذل من خذله، واخذل عدوّه وكن له ولولده، واخلفه مصنّف كتاب مي گوید: ذکر عباس و عقيل در اين حديث غريب است و نشنیده ام آن را مگر از محمد بن عمر الجعابي در اين حديث.

577 224

نيز رسول خدا صلّى الله عليه وآله علي را فرمود: تواز من هستي و من از توام.

578 225

نيز رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: اي علي! تو بهترين آدمياني، شك نمي كند در تو مگر كافر.

579 226

نيز رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: تزويج نکردم فاطمه را مگر از آن رو که خدای مرا امر به تزويج او کرد.

580 227

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست، خدایا دوستانش را دوست بدار و دشمنانش را دشمن؛ یاری کنندگانش را یاری فرما و ناصرائش را نصرت ده.

خوارکنندگان و دشمنانش را خوار ساز، برای او

ص: 86

فیهم بخیر، و بارک لهم فیما تعطیهم، و أیدهم بروح القدس، و احفظهم حیث توجّهوا من الأرض، و اجعل الإمامه فیهم و اشکر من أطاعهم و أهلك من عصاهم، إنک قریب مجیب.

581 228

و یاسناده قال: قال النبی صلی الله علیه و آله: علیّ أوّل من اتّبعنی و هو أوّل من یصافحنی بعد الحقّ.

582 229

و بهذا الإسناد قال: قال النبی صلی الله علیه و آله: یا علیّ أنت تبرئ ذمّتی، و أنت خلیفتی علی امتی.

583 230

و یاسناده قال: قال النبی صلی الله علیه و آله: لا تقوم الساعه حتّی یقوم قائم للحقّ منّا، و ذلك حین یأذن الله عزّ و جلّ له، و من تبعه نجا، و من تخلف عنه هلك الله عباد الله فأتوه و لو علی الثلج، فإنّه خلیفه الله عزّ و جلّ و خلیفتی.

و فرزندانش دوست باش و آنها را جاننشین خیر او گردان، عطایای خود را بر ایشان مبارک ساز و با روح القدس یاریشان کن و ایشان را در هر جای زمین حفظ فرما، امامت را در ایشان قرار ده، هرکه اطاعتشان کند سپاس دار، هرکه نافرمانیشان کند هلاک کن، که تو نزدیک و اجابت کننده ای.

581 228

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی اوّل کسی است که مرا متابعت نمود و او اوّل کسی است که حق تعالی با او مصافحه کند.

582 229

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی تو ذمّه مرا بری می سازی و خلیفه من بر امت من هستی.

583 230

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برپا نمی شود قیامت تا قائم بر حق ما قیام کند و این وقتی باشد که خدا او را اذن دهد؛ هرکه او را تابع شود، نجات یابد و هرکه از او جدا شود هلاک گردد. خدای را، خدای را، ای بندگان خدا به سوی او بیایید، اگرچه بر برف باشد که او خلیفه خدا است و خلیفه من.

ص: 87

و یاسناده قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله: و هو آخذ بيد عليّ عليه السّلام: من زعم أنّه يجتبي و لا يحبّ هذا فقد كذب.

و یاسناده قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

توضع يوم القيامة منابر حول العرش لشيعة و شيعة أهل بيتي المخلصين في ولايتنا، و يقول الله عزّ و جلّ: هلمّوا يا عبادي إليّ لأنشرنّ عليكم كرامتي، فقد أوديتم في الدّنيا.

و یاسناده عن عليّ قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله: خلقت يا عليّ من شجره خلقت منها، أنا أصلها و أنت فرعها و الحسين و الحسن أغصانها و محبّونا و ورقها، فمن تعلق بشيء منها أدخله الله عزّ و جلّ الجنّة.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله در حالی که دست علی علیه السّلام را گرفته بود فرمود: هرکه گمان کند مرا دوست دارد و این را دوست ندارد دروغ گفته است.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: روز قیامت منابری بر گرد عرش نهند برای شیعه من و شیعه اهل بیت من که مخلصانند در ولایت ما، و خدای عزّ و جلّ گوید: بیایید ای بندگان من به سوی من تا پخش کنم بر شما کرامت خود را، به تحقیق آزار رسید به شما در دنیا.

نیز علی علیه السّلام فرمود: رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمودند: تو از درختی خلق شدی که من از آن خلق شدم و من اصل آن درختم و تو فرع آن و حسین و حسن شاخه های آن و دوستان ما برگ های آن؛ هرکه در چیزی از آن آویزد، داخل کند او را خدای در بهشت.

587 234

و بإسناده عن الحسن بن عليّ، عن أبيه عليه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: لا يبغضك من الأنصار إلاّ من كان أصله يهوديًا.

588 235

و بإسناده قال: قال عليّ عليه السّلام: إنّه لعهد النّبىّ الأمّى صلّى الله عليه وآله إلىّ أنّه لا يحبّنى إلاّ مؤمن، ولا يبغضنى إلاّ منافق.

589 236

و بإسناده قال: قال النّبىّ صلّى الله عليه وآله: لا يحلّ لأحد يجنب فى هذا المسجد إلاّ أنا وعليّ وفاطمه والحسن والحسين و من كان من أهلى فإنّهم منّى.

590 237

و بإسناده قال: قال النّبىّ صلّى الله عليه وآله: لا يرى عورتى غير عليّ إلاّ كافر.

587 234

و نیز به اسناد از حسن بن علی از پدرش علی علیه السّلام فرمود که نبیّ صلّى الله علیه و آله فرمود: دشمن نمی دارد تو را از انصار، مگر کسی که اصل او یهودی باشد.

588 235

و به اسناد علی علیه السّلام فرمود که نبیّ امّی صلّى الله علیه و آله مرا فرمود: که دوست نمی دارد مرا مگر مؤمن و دشمن نمی دارد مرا مگر منافق.

589 236

نیز رسول خدا صلّى الله علیه و آله فرمود: حلال نیست کسی را که در این مسجد جنب شود، مگر من و علی و فاطمه و حسن و حسین و هر که از اهل بیت من باشد زیرا که ایشان از من هستند.

590 237

و به اسناد او گفت: نبیّ صلّى الله علیه و آله فرمود:

نمی بیند عورت مرا غیر از علی مگر کافر.

591 238

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله: ترد شیعتک یوم القیامه رواء غیر عطاش، و یرد عدوّک عطاشا یرتسقون فلا یسقون.

592 239

و یاسناده قال: قال النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله: بغض علیّ کفر و بغض بنی هاشم نفاق.

593 240

و یاسناده قال: قال علیّ علیه السّلام: دعا لی النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله فقال: اللّٰهم اهد قلبه و اشرح صدره، و ثبت لسانه و قه الحرّ و البرد.

594 241

و یاسناده قال: قال علیّ علیه السّلام: أمرت بقتال التّاکثین و القاسطین و المارقین.

595 242

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله: تعوّذوا باللّٰه من حبّ الحزن.

591 238

و علی علیه السّلام چنین فرمود که نبی صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: وارد کنند شیعه تو را روز قیامت سیراب و نه تشنه، و بازگردانند دشمن تو را تشنه، آب خواهند و ندهندشان.

592 239

و به اسناد او نبی صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: بغض علی کفر است و بغض بنی هاشم نفاق.

593 240

علی علیه السّلام فرمود: نبی صلّی اللّٰه علیه و آله برای من به دعا فرمود: خداوندا قلبش را هدایت، سینه او را فراخ، زبانش را ثابت و از گرما و سرما او را حفظ فرما.

594 241

علی علیه السّلام فرمود: مأمور شدم به قتال پیمان شکنان و ستمکاران و بیرون شدگان از دین.

595 242

نیز علی علیه السلام فرمود نبی صلی الله علیه و آله فرمود: به خدا پناه برید از لباس حزن.

ص: 90

596 243

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النّبیّ صلیّ اللّٰه علیہ و آله: لا یؤدّی عنّی إلاّ علیّ، و لا یقضی عداتّی إلاّ علیّ.

597 244

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام، عن النّبیّ صلیّ اللّٰه علیہ و آله أنّه قال لبّنی هاشم: أنتم المستضعفون بعدی.

598 245

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النّبیّ صلیّ اللّٰه علیہ و آله: خیر مال المرء و ذخائره الصّدقه.

599 246

و یاسناده عن النّبیّ صلیّ اللّٰه علیہ و آله قال: عفوت لكم عن صدقه الخیل و الرّقیق.

600 247

و یاسناده عن النّبیّ صلیّ اللّٰه علیہ و آله أنّه قال: خیر إخوانی علیّ، و خیر أعمامی حمزه، و العباس صنو أبی.

596 243

نیز علی علیه السّلام فرمود که نبی صلیّ اللّٰه علیہ و آله فرمود: ادا نمی کند از من مگر علی و عمل نمی کند وعده های مرا مگر علی.

597 244

نیز علی علیه السّلام فرمود نبی صلیّ اللّٰه علیہ و آله با بنی هاشم گفت: شما را بعد از من تضعیف خواهند کرد.

598 245

نیز علی علیه السّلام فرمود که نبی صلیّ اللّٰه علیہ و آله فرمود:

بهترین مال و ذخیره مردمان صدقه است.

599 246

نیز رسول خدا صلیّ اللّٰه علیہ و آله فرمود: عفو کردم شما را از صدقه اسب و بنده.

600 247

نیز رسول خدا صلیّ اللّٰه علیہ و آله فرمود: بهترین برادران من علی است و بهترین عموهایم حمزه و عباس از ریشه پدرم است.

601 248

و بإسناده عن عليّ، عن النبيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ:

الاثنان و ما فوقهما جماعه.

602 249

و بإسناده عن عليّ، عن النبيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ:

المؤذنون أطول الناس أعناقاً يوم القيامة.

603 250

و بإسناده عن عليّ، عن النبيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: المؤمن ينظر بنور الله.

604 251

و بإسناده عن عليّ، عن النبيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ:

باكروا بالصدقه، فمن باكر بها لم يتخطاه الدعاء.

605 252

و بإسناده قال النبيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الحسن و الحسين خير أهل الأرض بعدى و بعد أبيهما، و أمّهما أفضل نساء أهل الأرض.

601 248

على عليه السلام فرمود نبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: دو كس و بالاتر از آن جماعت اند.

602 249

نيز على عليه السلام از نبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روايت فرمود:

گردنهای مؤذنان در روز قيامت از ديگر مردمان بلندتر است.

603 250

نيز على عليه السلام از نبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روايت فرمود:

مؤمن به واسطه نور خدا باطن كارها را مي بيند.

و به اسناد او از علی علیه السلام که فرمود: نبی صلی الله علیه و آله فرمود: بامدادان صدقه دهید که هر که بامداد صدقه دهد دعای او به خطا نرود.

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حسن و حسین بهترین اهل زمین اند بعد از من و بعد از پدرشان، و مادرشان بهترین زنان اهل زمین است.

606 253

و یاسناده عن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: خَيْرُ نِسَاءِ رُكْبَنِ الْإِبِلِ نِسَاءُ قُرَيْشٍ أَحْنَاهُ عَلَى زَوْجٍ.

607 254

و یاسناده عن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: مَنْ جَاءَكُمْ يَرِيدُ أَنْ يَفْرُقَ الْجَمَاعَةَ وَيَغْضِبَ الْأُمَّةَ أَمْرَهَا وَيَتَوَلَّى مِنْ غَيْرِ مَشُورَةٍ فَاقْتُلُوهُ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ أَدْنَى ذَلِكَ.

608 255

و یاسناده عن رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ:

نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فِي عِلِّيٍّ.

609 256

و یاسناده عن عليٍّ عليه السلام قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَتَعَبَّهَا أُذُنٌ وَأَعْيَبَهَا قَالَ: دَعَا اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَهَا أُذُنَكَ يَا عَلِيُّ.

606 253

نیز رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: بهترین زنانی که بر شتر سوار شدند زنان قریش اند، شیفتگان بر شوهر.

607 254

نیز رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: هر که بیاید در میان شما و بخواهد در اجتماع شما جدایی افکند و امر امت را به غضب مالک شود و متولّی امر شود بی مشورت، او را بکشید که خدای عزّ و جلّ اذن داده است در آن.

608 255

و به اسناد او گفت: آیه «کسانی که اموال خود را در شب و روز و آشکار و پنهان صدقه می دهند» درباره علی علیه السلام نازل شد.

609 256

نیز علی علیه السلام از نبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روایت فرمود: در آیه «و حفظ و ضبط می کند آن را گوش نگهدارنده»، دعا کردم از خدا که آن را گوش تو گرداند یا علی!

610 257

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: ما رأیت أحدا أبعد ما بین المنکیین من رسول اللّٰه.

611 258

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النّبیّ صلیّ اللّٰه علیه و آله: أوّل ما یسأل عنه العبد حبّنا أهلّ البیت.

612 259

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النّبیّ صلیّ اللّٰه علیه و آله: إنّی تارک فیکم الثّقلین کتاب اللّٰه و عترتی، و لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض.

613 260

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: کان النّبیّ صلیّ اللّٰه علیه و آله یضحّی بکبشین أملحین أقرنین.

614 261

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام: دعا لی النّبیّ صلیّ اللّٰه علیه و آله أن یقینی اللّٰه عزّ و جلّ الحرّ و البرد.

610 257

نیز علی علیه السّلام فرمود: ندیدم کسی را که میان دو شانه او فراختر و از هم دورتر باشد از رسول خدا صلیّ اللّٰه علیه و آله.

611 258

نیز علی علیه السّلام از رسول خدا صلیّ اللّٰه علیه و آله روایت فرمود: اوّل چیزی که از بنده پرسیده شود محبّت ما اهل بیت است.

612 259

نیز علی علیه السّلام از رسول خدا صلیّ اللّٰه علیه و آله روایت فرمود: من وامی گذارم میان شما دو چیز گران بها را، کتاب خدا و عترت من، و از هم جدا نشوند تا نزد من آیند بر لب حوض کوثر.

613 260

نیز علی علیه السّلام فرمود: نبی صلیّ اللّٰه علیه و آله قربانی می کرد به دو بره نر زیبای شاخ دار.

614 261

و نیز علی علیه السّلام فرمود: دعا کرد برای من نبی صلی الله علیه و آله که نگهدار خدای عزّ و جلّ من را از سرما و گرما.

ص: 94

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: أنا عبد الله، و أخو رسوله، لا یقولها بعدی إلاّ کذاب.

[و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النّبیّ صلیّ الله علیه و آله:

أنت منّی بمنزله هارون من موسى علیه السّلام.]

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال لی النّبیّ صلیّ الله علیه و آله: فیک مثل من عیسیٰ أحبّه النّصارى حتّی کفروا، و أبغضه الیهود حتّی کفروا فی بغضه.

و یاسناده قال: قال النّبیّ صلیّ الله علیه و آله: إنّ فاطمه أحصنت فرجها، فحرّم الله ذرّیّتها علی التّار.

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النّبیّ صلیّ الله علیه و آله: محبّک محبّی و مبغضک مبغضی.

و نیز علی علیه السّلام فرمود: من بنده خدایم و برادر رسول او. نگوید این سخن را بعد از من مگر کذاب.

[نیز علی علیه السّلام روایت فرمود: نبی صلیّ الله علیه و آله به من فرمود: تو برای من به منزله هارونی برای موسی.]

نیز علی علیه السّلام فرمود: نبی صلیّ الله علیه و آله فرمود: در تو مثلی است از عیسیٰ علیه السّلام، دوست داشتند او را نصارا تا کافر شدند و دشمن داشتند یهود تا کافر شدند در دشمنی او.

نیز رسول خدا صلیّ الله علیه و آله فرمود: به درستی که فاطمه علیها السّلام دامن از آلودگی بازداشت، پس حرام ساخت خدای عزّ و جلّ ذریّه او را بر آتش.

نیز علی علیه السلام فرمود که نبی صلی الله علیه و آله به من فرمود: دوست دار تو دوست دار من و کینه ورز به تو دشمن من است و کینه ورز به من دشمن خداست.

ص: 95

620 267

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال النّبىّ صلّى الله عليه وآله: لا يحبّ عليّاً إلّا مؤمن ولا يبغضه إلّا كافر.

621 268

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال النّبىّ صلّى الله عليه وآله: التّاس من أشجار شتّى وأنا وأنت يا عليّ من شجره واحده.

622 269

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: إنّ النّبىّ صلّى الله عليه وآله يتختم في يمينه.

623 270

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال النّبىّ صلّى الله عليه وآله: تقتل عمّارا الفنّه الباغيه.

624 271

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال النّبىّ صلّى الله عليه وآله: من تولّى غير مواليه فعليه لعنه الله والملائكه و التّاس أجمعين.

620 267

نيز علي عليه السّلام از نبى صلّى الله عليه وآله روایت فرمود:

دوست ندارد علي را مگر مؤمن و دشمن ندارد مگر كافر.

621 268

نيز علي عليه السّلام گفت: نبى صلّى الله عليه وآله فرمود:

مردمان از درختان پراکنده اند و من و تو، ای علي! از یک درختیم.

622 269

نيز علي عليه السّلام فرمود: نبى صلّى الله عليه وآله انگشتر به دست راست می کرد.

623 270

نيز علي عليه السّلام از نبى صلّى الله عليه وآله روایت فرمود:

عمار را گروه جفاكار می كشند.

نیز علی علیه السلام از نبی صلی الله علیه و آله روایت فرمود: هر که مولا گیرد به غیر موالی او، بر او باد لعنت خدا و فرشتگان و مردمان
جمیعا.

ص: 96

625 272

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: نهی النَّبِیَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: عن وطيء الحبالی حتّی یضعن.

626 273

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النَّبِیُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الأئمّه من قریش.

627 274

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النَّبِیُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

من كان آخر كلامه الصّلاه علیّ و علی علیّ دخل الجنّه.

628 275

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: إنکم ستعرضون علی البراءه منّی، فلا تتبرّءوا منّی، فإتی علی دین محمّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

629 276

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال لقد علم المستحفظون من أصحاب محمّد أنّ أهل صفّین قد لعنهم الله علی لسان نبیّه و قد خاب من افتری.

625 272

نیز علی علیه السّلام فرمود: نهی کرد نبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از نزدیکی زنان آبستن تا بزایند.

626 273

نیز علی علیه السّلام از نبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روایت فرمود:

امامان از قریش اند.

627 274

نیز علی علیه السّلام از نبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روایت فرمود: هر که آخر کلام او درود بر من و علی باشد در جنّت درآید.

628 275

نیز علی علیه السّلام فرمود: زود باشد که شما را الزام کنند بر براءت از من، بری مشوید از من که من بر دین محمّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

نیز علی علیه السلام فرمود: هر آینه می دانند آنان که نزد ایشان اخبار محفوظ است از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله که اهل صفین را خدای بر زبان پیامبر خود لعنت کرده است و زیان کار شد هر که افترا کرد.

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال لى التّبيّ صَلَّى اللهُ عليه وآله: ما سلكت طريقاً ولا فجّاً إلاّ سلكت الشّيطان غير طريقك وفجّك.

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال التّبيّ صَلَّى اللهُ عليه وآله: يقتل الحسين شرّ الأمّة، ويتبرّأ من ولده من يكفر بى.

حدّثنا محمّد بن عمر الحافظ قال:

حدّثنا الحسن بن عبد الله التّميميّ قال:

حدّثنى أبى قال: حدّثنى سيّدى عليّ بن موسى الرّضا عليه السّلام، عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمّد، عن أبيه محمّد بن عليّ، عن أبيه عليّ بن الحسين، عن أبيه الحسين، عن فاطمه بنت رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله: أنّ التّبيّ عليه الصّلاه و السّلام قال لعليّ عليه السّلام: من كنت وليّه فعليّ وليّه و من كنت إمامه فعليّ إمامه.

نيز على عليه السّلام از نبى صَلَّى اللهُ عليه وآله روایت فرمود: تو از هيچ طريقى و گذرى نروى؛ مگر شيطان غير آن طريق و گذر رود.

نيز على عليه السّلام از نبى صَلَّى اللهُ عليه وآله روایت فرمود:

حسين را بدترين امت بکشد و برى گردد از فرزندان او هرکه به من کافر شود.

محمّد بن عمر حافظ گوید: روایت کرد برای ما حسن بن عبد الله تمیمی از پدرش که گفت: روایت کرد برای من مولایم علی بن موسی الرّضا عليه السّلام از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن حسین از پدرش حسین بن علی از فاطمه عليها السّلام دختر رسول خدا صَلَّى اللهُ عليه وآله که نبى صَلَّى اللهُ عليه وآله به علی عليه السّلام فرمود: هرکه را من وليّ او بودم على وليّ اوست و هرکه من امام او بودم على امام اوست.

633 280

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: دفع النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله الرّایه یوم خیبر إلیّ، فما برحت حتّیّ فتح اللّٰه علیّ یدیّ.

634 281

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله: أمرت أن أقاتل النّاس حتّیّ یقولوا: «لا إله إلاّ اللّٰه»، فإذا قالوها فقد حرّم علیّ دماؤهم و أموالهم.

635 282

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: ما شبع النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله من خبز برّ ثلاثه آیام حتّیّ مضی لسبیله.

636 283

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله: سلمان منّا أهل البيت.

637 284

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله: أبو ذرّ صدیق هذه الأمّه.

633 280

نیز علی علیه السّلام فرمود: نبی صلّی اللّٰه علیه و آله روز خیبر پرچم را به من داد، نرفتم از آن جا تا خدای عزّ و جلّ بر دست من آن را فتح کرد.

634 281

و نیز رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: من مأمور شدم که مقاتله کنم با مردم تا بگویند «لا اله الاّ اللّٰه» و هرگاه این گفتند، به تحقیق که حرام گردد بر من خون ها و مال های ایشان.

635 282

نیز علی علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله سیر نشد از نان گندم سه روز متوالی تا وفات یافت.

636 283

نیز علی علیه السّلام از رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله روایت فرمود: سلمان از ما اهل بیت است.

637 284

نیز علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت فرمود: ابوذر صدیق امت است.

ص: 99

و بهذا الإسناد عن عليّ عليه السّلام قال: قال النّبيّ صلّى الله عليه وآله: من قتل حيّه فقد قتل كافرا.

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال النّبيّ صلّى الله عليه وآله: يا عليّ لا تتبع النظرة النظرة فليس لك إلا أوّل نظره.

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: إنّ النّبيّ صلّى الله عليه وآله لما وجّهني إلى اليمن قال: إذا تقوضى إليك فلا تحكم لأحد الخصمين دون أن تسمع من الآخر، قال: فما شككت في قضاء بعد ذلك.

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: لعن الله الذين يجادلون في دينه، أولئك ملعونون على لسان نبيّه صلّى الله عليه وآله.

نیز علی علیه السّلام از رسول خدا صلّى الله علیه و آله روایت فرمود: هر که ماری بکشد گویا کافری کشته است.

نیز علی علیه السّلام از رسول خدا صلّى الله علیه و آله روایت فرمود: یا علی! از پی نظر، نظری دیگر میفکن که حلال نیست تو را مگر نظر اوّل.

نیز علی علیه السّلام فرمود: پیغمبر صلّى الله علیه و آله وقتی که مرا به یمن می فرستاد فرمود: هرگاه محاکمه آورند نزد تو حکم مکن برای یکی از دو خصم تا از آن دیگر سخن نشنوی. امام فرمود: بعد از آن در هیچ قضاوتی شک و تردید نکردم.

و به اسناد او از علی علیه السّلام گفت: لعنت کند خدای بر آنان که مجادله می کنند در دین او، ایشان لعن شده بر زبان نبی هستند.

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال:

و السّابِقُونَ السّابِقُونَ فِی نَزَلَتِ، وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ فِی نَزَلَتِ.

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النّبیّ صلیّ الله علیه و آله: من قرأ آیه الكرسيّ مائه مرّه كان كمن عبد الله طول حياته.

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال رسول الله صلیّ الله علیه و آله: خيركم من أطاب الكلام و أطمع الطّعام و صلّى باللیل و التّاس نيام.

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام أنّه ذكر الكوفه، فقال: يدفع عنها البلاء كما يدفع عن أخيه النّبیّ صلیّ الله علیه و آله.

نیز علی علیه السّلام فرمود: آیه و السّابِقُونَ السّابِقُونَ در حق من نازل شده و آیه:

أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ* الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ در حق من نازل شده است.

رسول خدا صلیّ الله علیه و آله فرمود: هرکس صد مرتبه آیه الكرسي را تلاوت کند، مانند کسی است که تمام عمر خود خدا را عبادت کرده است.

رسول خدا صلیّ الله علیه و آله فرمود: بهترین شما کسی است که کلامش را پاکیزه کرده و اطعام کند و در شب نماز بخواند در حالی که مردم خواب باشند.

علی علیه السّلام ذکر کوفه کرد و فرمود: خداوند دفع کند بلا را از آن، چنان که دفع کند از خیمه های پیغمبر صلیّ الله علیه و آله.

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: من کذّب بشفاعه رسول الله لم تنله.

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النّبیّ صلیّ الله علیه و آله: لا تذهب الدّنيا حتّیّ يقوم رجل من ولد الحسین یملؤها عدلا کما ملئت ظلما و جورا.

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام، أنّه شرب قائما و قال: هکذا رأیت النّبیّ صلیّ الله علیه و آله فعل.

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: العلم ضالّه المؤمن.

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النّبیّ صلیّ الله علیه و آله: من غشّ المسلمین فی مشوره فقد برئت منه.

علی علیه السّلام فرمود: هرکس شفاعت رسول خدا صلیّ الله علیه و آله را تکذیب کند به شفاعت او نرسد.

رسول خدا صلیّ الله علیه و آله فرمود: نگذرد دنیا تا این که قیام کند مردی از فرزندان حسین علیه السّلام که پر کند دنیا را از عدل، چنان که پر شده باشد از ظلم.

روایت شده که علی علیه السّلام ایستاده آب خورد و فرمود: دیدم که رسول خدا صلیّ الله علیه و آله چنین آب می خورد.

و به این اسناد از علی علیه السّلام روایت شده که فرمود: علم گمشده مؤمن است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که با مؤمنین در مشورت خیانت کند، من از او بیزارم.

ص: 102

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: نحن أهل البيت لا یقاس بنا أحد، فینا نزل القرآن و فینا معدن الرّسالة.

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله: أنا مدینه العلم و علیّ بابها.

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النّبیّ صلّی الله علیه و آله: إنّ الله عزّ و جلّ اطّلع علی أهل الأرض اطّلاعه فاخترنی، ثمّ اطّلع الثّانیه فاخترک بعدی، فجعلک القیمّ بأمر امتی من بعدی، و لیس أحد بعدنا مثلنا.

و بهذا الإسناد عن علیّ علیه السّلام فی قول الله عزّ و جلّ: وَ لَهُ الْجَوَارِ الْمُنشآتُ فِی الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ قال: السّفن.

و علی علیه السّلام فرمود: ما اهل بیتیم که با ما کسی را قیاس نتوان کرد، قرآن در شأن ما نازل شد و در ما است معدن رسالت.

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: من شهر علمم و علی در آن است.

از علی علیه السّلام روایت شده که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: خدای عزّ و جلّ نظر کرد در اهل زمین و مرا اختیار کرد؛ پس دوم بار نظر کرد و تورا اختیار کرد بعد از من. پس گردانید تورا قیمّ به امر امت بعد از من، و بعد از ما کسی مثل ما نیست.

و به این اسناد روایت شده که علی علیه السّلام درباره وَ لَهُ الْجَوَارِ الْمُنشآتُ فِی الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ فرمود: مقصود از «جوار» کشتیها است.

655 302

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النّبیّ صلیّ الله علیه و آله: عمّار علیّ الحقیّ حین یقتل بین الفئتين، إحدى الفئتين علی سبیلی و سنتی؛ و الأخری مارقه من الدّین خارجه عنه.

656 303

و یاسناده قال: قال النّبیّ صلیّ الله علیه و آله: سدّوا الأبواب الشّارعه فی المسجد إلّا باب علیّ علیه السّلام.

657 304

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النّبیّ صلیّ الله علیه و آله: إذا متّ ظهرت لك ضغانن فی صدور قوم یتمالئون علیک و یمنعونک حقیّک.

658 305

و یاسناده قال: قال النّبیّ صلیّ الله علیه و آله: كفّ علیّ کفّی.

655 302

از امام علی علیه السّلام که رسول خدا صلیّ الله علیه و آله فرمود:

عمار بر حق است تا وقتی که کشته می شود میان دو گروه: یکی از آن دو به راه و سنت من است و دیگری از سنت من بیرون رفته و از آن خارج شده.

656 303

و نیز رسول خدا صلیّ الله علیه و آله فرمود: درهایی که به مسجد راه دارد، ببندید مگر درب خانه علی علیه السّلام.

657 304

و نیز رسول خدا صلیّ الله علیه و آله فرمود: هرگاه من بمیرم آشکار شود برای تو کینه ها در سینه های قومی که منع می کنند از تو حقّ تورا.

658 305

و نیز رسول خدا صلیّ الله علیه و آله فرمود: دست علی دست من است.

ص: 104

و یاسناده عن الحسین بن علیّ علیه السّلام قال:

ما کتّا نعرف المنافقین علی عهد رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله إلاّ بیغضهم علیّا و ولده علیهم السّلام.

و یاسناده عن الحسین بن علیّ علیهما السّلام قال:

قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله: الجنّه تشتاق إلیک و إلی عمّار و سلمان و أبی ذرّ و المقداد.

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله: إنّ أمّتی ستغدر بک بعدی و یتبع ذلک برّها و فاجرّها.

و یاسناده قال: قال النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله: من سبّ علیّا، فقد سبّنی و من سبّنی فقد سبّ اللّٰه.

و یاسناده قال: قال النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله: أنت یا علیّ فی الجنّه و أنت ذوقنیها.

حسین بن علیّ علیهما السّلام فرمود: ما نمی شناختیم منافقین زمان رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله را مگر به دشمنی ایشان با علیّ و اولاد او علیهم السّلام.

از حسین بن علیّ علیهما السّلام روایت شده که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: جنّت مشتاق است به تو و به عمار و سلمان و ابو ذر و مقداد.

از علیّ علیه السّلام روایت شده که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: به زودی امت من بعد از من، با تو مکر کنند و نیکوکار و بدکار امت از این امر پیروی کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که دشنام دهد علی را، مرا دشنام داده و هر که مرا دشنام دهد خدا را دشنام داده.

663 310

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! تو در بهشتی و تو صاحب دو طرف بهشت هستی.

ص: 105

664 311

و یاسناده عن الحسين بن عليّ عليهما السّلام قال: خطبنا أمير المؤمنين عليه السّلام فقال: سلوني عن القرآن أخبركم عن آياته فيمن نزلت و أين نزلت.

665 312

و یاسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال التّبيّ صلّى الله عليه و آله: إني أحبّ لك ما أحبّ لنفسی و أكره لك ما أكره لها.

666 313

و یاسناده عن الحسين بن عليّ عليه السّلام قال:

قال لي بريده: أمرنا رسول الله صلّى الله عليه و آله أن أسلم عليّ أبيك بإمره المؤمنين.

667 314

و یاسناده عن الحسين بن عليّ عليه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و آله لعليّ: بشر لشيعتك أنّي الشّفيح لهم يوم القيامة، يوم لا ينفع إلاّ شفاعتی.

664 311

از حسين بن عليّ عليه السّلام روایت شده که امير المؤمنين عليه السّلام فرمود: پيوريد از من از قرآن تا خبر دهم شما را از آيات آنکه در کجا نازل شده و در حق چه کسی نازل شده.

665 312

رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: [يا عليّ!] دوست می دارم برای تو آن چه دوست دارم برای خودم و ناخوش دارم برای تو آن چه را که ناخوش دارم برای خودم.

666 313

حسين بن عليّ عليه السّلام فرمود: بريده با من گفت که رسول خدا صلّى الله عليه و آله ما را امر کرد تا بر پدر بزرگوارت سلام کنیم به امير بودن او بر مؤمنان.

667 314

از حسين بن عليّ عليه السّلام روایت شده که رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: [يا عليّ!] بشارت ده شيعه خود را که من شفيح ایشانم روز قيامت وقتی که نفع ندهد در آن؛ مگر شفاعت من.

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: وسط الجنّة لى ولأهل بيتى.

حدّثنا محمّد بن عمر الجعابيّ الحافظ البغداديّ قال: حدّثنى أبو جعفر محمّد بن عبد الله بن عليّ بن الحسين بن زيد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام قال: حدّثنى أبي عليّ بن موسى الرضا قال: حدّثنى أبي موسى قال:

حدّثنى أخى إسماعيل عن عليّ، عن أبيه، عن آبائه، عن الحسين بن عليّ عليهم السّلام، عن النّبىّ صلّى الله عليه وآله، عن جبرئيل، عن الله تعالى قال:

من عادى أوليائى فقد بارزنى بالمحاربة، و من حارب أهل بيت نبىّ فقد حلّ عليه عذابى و من تولّى غيرهم فقد حلّ عليه غضبى، و من أعزّ غيرهم فقد آذانى، و من آذانى فله النّار.

على عليه السّلام فرمود که رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود:

وسط بهشت از آن من و اهل بيت من است.

محمد بن عمر جعابى حافظ بغدادى گوید:

روایت کرد برای ما ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السّلام که گفت: علی بن موسی الرضا علیه السّلام از پدرش موسی علیه السّلام از برادرش اسماعیل از پدرش از پدرانش از حسین بن علی علیه السّلام از نبی صلّى الله عليه وآله و از جبرئیل علیه السّلام از خدای عزّ و جلّ روایت کرده که فرمود: هرکه دشمنی کند با دوستان من به جنگ من بیرون آمده است و هرکه جنگ کند با اهل بیت پیامبر من، عذابم بر او فرود آمده و هرکه به غیر ایشان تولّى کند، غضبم من بر او فرود آمده و هرکه عزیز دارد غیر ایشان را مرا رنجانده، و هرکه مرا برنجاند در آتش است.

حدَّثنا محمد بن عمر الحافظ البغدادي قال: حدَّثني أبو عبد الله جعفر بن محمد الحسيني قال: حدَّثني عيسى بن مهران قال: حدَّثني أبو الصلت عبد السلام بن صالح قال: حدَّثني علي بن موسى الرضا عليهما السلام، عن أبيه موسى، عن أبيه جعفر، عن أبيه محمد، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه الحسين، عن علي عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إذا لم يستطع الرجل أن يصلّي قائما فليصلّ جالسا، فإن لم يستطع أن يصلّي جالسا فليصلّ مستلقيا ناصبا رجليه حيال القبلة يومئذ إيماء.

حدَّثنا أبو بكر محمد بن أحمد بن الحسين بن يوسف بن زريق البغدادي قال: حدَّثني علي بن محمد بن عيينه مولى الرشد قال: حدَّثني دارم بن قبيصة بن نهشل بن مجمع النهشلي الصغاني - بسر من رأى - قال: حدَّثنا علي بن موسى الرضا عليهما السلام عن أبيه، عن جدّه، عن محمد

محمد بن عمر حافظ بغدادی گوید: روایت کرد برای ما جعفر بن محمد حسنی از عیسی بن مهران از ابا صلت عبد السلام بن صالح که گفت: امام رضا علیه السلام از پدرش موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش امام صادق علیه السلام و او از پدرش از پدرانش که علی علیه السلام روایت می کند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: هرگاه مرد را توان نماز گزاردن به صورت ایستاده نباشد، نشسته نماز کند و اگر آن را نیز نتوان ندارد، خوابیده نماز کند، چنان که پاهای او به طرف قبله باشد و به صورت اشاره نماز گزارد.

ابو بكر محمد بن احمد بن حسين بن يوسف بن زريق بغدادی گوید: روایت کرد برای ما علی بن محمد بن عیینه از دارم بن قبیصه بن نهشل بن مجمع نهشلی در سر من رأى که گفت: امام رضا علیه السلام، از پدرانش از جدش امیر المؤمنین علیه السلام روایت می کند که

بن علی، عن أبيه، عن جدّه، عن عليّ عليهم السّلام عن النّبّي صلّى الله عليه وآله قال: اصطنع المعروف إلى أهله وإلى غير أهله فإن كان أهله فهو أهله وإن لم يكن أهله فأنت أهله.

672 319

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله:

من أرضى سلطانا بما يسخط الله خرج عن دين الله عزّ وجلّ.

673 320

و بهذا الإسناد عن عليّ بن موسى الرضا عليهما السّلام قال: سمعت أبي يحدث عن أبيه عن جدّه عليهم السّلام، عن جابر بن عبد الله قال: كان رسول الله صلّى الله عليه وآله في قبه آدم و رأيت بلال الحبشيّ وقد خرج من عنده و معه فضل وضوء رسول الله فابتدره الناس فمن أصاب منه شيئا يمسح به وجهه و من لم يصب منه شيئا أخذ من يدي صاحبه فمسح به وجهه و كذلك فعل بفضل وضوء أمير المؤمنين عليه السّلام.

رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: با اهل و نااهل نیکی کن، که اگر اهل باشند، که هستند و اگر اهل نباشند، تو اهل خیر و نیکی هستی.

672 319

نیز رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: کسی که سلطانی را به وسیله چیزی که خدا را به خشم آورد، راضی سازد، از دین خدا خارج شده است.

673 320

نیز حضرت رضا علیه السّلام از پدرش از جدّش از جابر بن عبد الله روایت می کند که رسول خدا صلّى الله عليه وآله در خیمه ای از پوست بودند و بلال حبشی را دیدم که از نزد آن حضرت خارج شد و زیادی آب وضوی حضرت را به دست داشت.

مردم به او هجوم آورده، هرکه از آن آب یافت، به چهره مالید و هرکه نیافت، دست به دست دوستی که آب یافته بود زد و به چهره مالید و همین گونه با اضافه آب امیر المؤمنین علیه السّلام کردند.

ص: 109

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

اغسلوا صبيانكم من الغمر فإنَّ الشيطان يشمُّ الغمر فيفزع الصَّبِيَّ في رقاده و يتأذَى بها الكاتبان.

675 322

و بإسناده قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله: ما أخلص عبد لله عزَّ و جلَّ أربعين صباحاً إلاَّ جرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه.

676 323

و بإسناده قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

حَسَّنُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِكُمْ فَإِنَّ الصَّوْتِ الْحَسَنَ يَزِيدُ الْقُرْآنَ حَسَنًا و قُرْأَ و اللّٰهُ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ .

677 324

حدَّثنا أبو بكر محمد بن أحمد بن الحسين بن يوسف زريق البغدادي قال:

حدَّثنا علي بن محمد بن عيينه مولى الرّشيد قال: حدَّثنا دارم و نعيم بن صالح 674 321

نيز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: کودکان خویش را از چربی طعام بشوید، چراکه شیطان آن را می بوید و در بستر خواب، کودکانتان را می ترساند و دو موکل او نیز آزار می بینند.

675 322

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: هیچ بنده ای خود را تا چهل روز برای خدا خالص نکرد، مگر آن که چشمه های حکمت از قلبش بر زبانش جاری شد.

676 323

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: قرآن را با صدای نیکوی خویش تلاوت کنید که صدای زیبا، نیکی قرآن را می افزایشد، سپس آیه و اللّٰهُ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ را تلاوت کردند.

677 324

ابو بكر محمد بن احمد بن حسين بن يوسف زريق بغدادی گوید: روایت کرد برای ما علی بن محمد بن عيينه از دارم از نعيم بن صالح طبری که گفتند: روایت کرد برای ما علی

الطَّبْرِيُّ قَالَا: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله قَالَ: مَنْ حَقَّ الصَّيْفُ أَنْ تَمْشِيَ مَعَهُ فَتُخْرِجَهُ مِنْ حَرِيمِكِ إِلَى الْبَابِ.

678 325

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يُونُسَ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْنِيَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْعُلُوِيِّ وَ دَارِمُ بْنُ قَبِيصَةَ النَّهْشَلِيِّ قَالَا:

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله قَالَ: إِنَّمَا سَمَّوُا الْأَبْرَارَ لِأَنَّهُمْ بَرَّوُا الْآبَاءَ وَ الْأَبْنََاءَ وَ الْإِخْوَانَ.

679 326

وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ بْنِ مُوسَى بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَبِيهِ أَنَّ جَدَّشَ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ مِنْ جَدِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود: از جمله حقوق مهمان بر صاحب خانه این است که تا بیرون از حریم خویش و درب خانه مشایعتش کند.

678 325

محمد بن احمد بن حسین بن یوسف بغدادی گوید: روایت کرد برای ما علی بن عیینه از قاسم بن محمد بن عباس بن موسی بن جعفر علوی و دارم بن قبیصه نهشلی که گفتند: علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود:

شنیدم پدرم حدیث می کرد از پدرش از جدش محمد بن علی از علی بن حسین از پدرش و محمد بن حنفیه از امیر المؤمنین علیهم السلام که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نیکان را از آن رو نیکان نامیدند که به پدران و فرزندان و برادران خویش نیکی کردند.

679 326

روایت کرد برای ما علی بن محمد از ابو القاسم محمد بن عباس بن موسی بن جعفر

ص: 111

جعفر العلوی و دارم بن قبیصه النهشلی قال: حدّثنا علی بن موسی الرضا علیهما السلام قال:

سمعت ابي يحدث عن ابيه عن جده محمد بن علي، عن علي بن الحسين، عن ابيه و محمد بن الحنفية، عن علي بن ابي طالب عليهم السلام قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول: تحتموا بالعقيق فإنه أول جبل أقرّ لله تعالى بالوحدانية و لي بالنبوة و لك يا علي بالوصية و لشيعتك بالجنة.

680 327

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله:

أكثرنا من ذكر هادم اللذات.

681 328

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله:

من أذلّ مؤمنا أو حقره لفقره و قلّه ذات يده شهره الله على جسر جهنم يوم القيامة.

682 329

حدّثنا محمد بن أحمد بن الحسين بن يوسف البغدادي قال: حدّثنا علي بن محمد علوي و دارم بن قبيصه نهشلي که گفتند: علي بن موسی الرضا عليه السلام فرمود: شنیدم پدرم حدیث می کرد از پدرش از جدش محمد بن علی از علی بن حسین از پدرش و محمد بن حنفیه از علی بن ابی طالب علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: خاتم انگشتی خویش را از عقیق قرار دهید، چراکه آن اول کوهی بود که به وحدانیت خدا اقرار کرد و به نبوت من و به وصایت تو، و برای شیعیان تو به بهشت.

680 327

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از آنچه لذت ها را از بین می برد (مرگ) بسیار یاد کنید.

681 328

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که مؤمنی را خوار سازد یا تحقیر کند مؤمنی را به خاطر فقر و تنگدستی اش، خدا او را بر روی پل جهنم رسوا کند.

682 329

محمد بن احمد بن حسین بن یوسف بغدادی گوید: روایت کرد برای ما علی بن محمد

بن عیینہ قال: حدّثنی أبو الحسن بکر بن أحمد بن محمّد بن إبراهيم بن زیاد بن موسى بن مالک الأشجّ [العصری] القصری قال: حدّثنا فاطمه بنت علی بن موسى علیهما السّلام قالت: سمعت أبا علیّا یحدّث عن أبیه، عن جعفر بن محمّد، عن أبیه وعمّه زید، عن أبیهما علی بن الحسین، عن أبیه وعمّه عن علی بن أبی طالب علیهما السّلام قال: لا یحلّ لمسلم أن یروّع مسلماً.

683 330

و بهذا الإسناد عن النّبی صلی الله علیه و آله قال: من کفّ غضبه کفّ الله عنه عذابه و من حسن خلقه بلّغه الله درجه الصّائم القائم.

684 331

حدّثنا محمّد بن أحمد بن الحسین بن یوسف البغدادی قال: حدّثنا علی بن محمّد بن عیینہ قال: حدّثنا دارم بن قبیصه قال:

حدّثنا علی بن موسى الرضا علیهما السّلام قال: حدّثنا أبی موسى بن جعفر عن أبیه عن آبائه عن علی بن أبی طالب علیهما السّلام قال: کان رسول الله صلی الله علیه و آله إذا رأى الهلال قال: أيّها الخلق المطیع الدّائب عیینه از ابو الحسن بکر بن احمد بن محمد بن ابراهیم بن زیاد بن موسی بن مالک اشج عصری که گفت: فاطمه دختر علی بن موسی الرضا علیه السّلام گفت: شنیدم پدرم علی حدیث کرد از پدرش و عمّش زید از پدر ایشان علی بن الحسین از پدرش و عمّش از امیر المؤمنین علیهما السّلام که فرمود: حلال نیست مسلمان را این که بترساند مسلمانی را.

683 330

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرکه خشم خود فرو شوید، خدای تعالی از وی عذاب بازدارد و هرکه خلقش نیکو کند، خدای او را درجه روزه دار نمازگزار بدهد.

684 331

محمّد بن احمد بن حسین بن یوسف بغدادی از علی بن محمّد بن عیینہ از دارم بن قبیصه از امام رضا علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

پدرم از پدرانش از علی بن ابی طالب علیه السّلام روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله هرگاه ماه نو را می دید. می گفت: «ای مخلوق فرمان برنده رنج کشنده شتابنده، تصرف و آمد شد در

ص: 113

السَّريع المتصَرِّف في ملكوت الجبروت بالتَّقدير، رَبِّي وَرَبِّكَ اللَّهُ اللَّهُمَّ أَهْلُهُ عَلَيْنَا بِالْأَمْنِ وَالْإِيمَانِ وَالسَّلَامَةِ وَالْإِسْلَامِ وَالْإِحْسَانِ وَكَمَا بَلَّغْتَنَا أَوَّلَهُ فَبَلِّغْنَا آخِرَهُ وَاجْعَلْهُ شَهْرًا مَبَارَكًا تَمَحُّو فِيهِ السَّيِّئَاتِ وَتَثْبُتْ لَنَا فِيهِ الْحَسَنَاتِ وَتَرْفَعْ لَنَا فِيهِ الدَّرَجَاتِ يَا عَظِيمَ الْخَيْرَاتِ.

685 332

و بهذا الإسناد قال: كان رسول الله صَلَّى الله عليه وآله إذا دخل شهر شعبان يصومه في أوله ثلاثا وفي وسطه ثلاثا وفي آخره ثلاثا وإذا دخل شهر رمضان يفطر قبله بيومين ثم يصوم.

686 333

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

رجب شهر الله الأصمَّ يصبُّ الله فيه الرَّحمة على عباده و شهر شعبان تنشعب فيه الخيرات و في أول ليله من شهر رمضان تغلُّ المردة من الشَّيَاطِين و يغفر في كلِّ ليله سبعين ألفا فإذا كان في ليله القدر غفر الله بمثل ما غفر في رجب ملكوت جبروت كنده به تقدیر، پروردگار من و پروردگار تو الله است، هلال را بر ما امن و ایمان و اسلام و سلامت و احسان گردان و چنان که ما را به اول آن رسانیدی پس به آخر آن برسان و او را ماهی مبارک گردان، که در آن سیئات ما محو کنی و حسنات برای ما در او ثابت سازی و درجات ما را در او بلند گردانی، ای صاحب خیرات عظیم».

685 332

به این اسناد روایت کرده: رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله در هر ماه شعبان، سه روز ابتدا، سه روز وسط و سه روز انتها را روزه می داشت و چون ماه رمضان می شد، دو روز قبل از آن افطار کرده، آنگاه روزه می گرفت.

686 333

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: رجب ماه اصمّ خداست؛ می ریزد خدای تعالی در او رحمت را بر بندگان خود، و ماه شعبان در او خیرات مجتمع می شود و در اول روز از ماه رمضان شیاطین مارد در غل نهاده می شوند و در هر شب از آن هفتاد هزار نفر آمرزیده می شوند و در شب قدر خدای تعالی مثل آن که در رجب

ص: 114

و شعبان و شهر رمضان إلى ذلك اليوم إلا رجلا بينه و بين أخيه شحناء فيقول الله عزّ و جلّ أنظروا هؤلاء حتّى يصطلحوا.

687 334

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

يوحى الله عزّ و جلّ إلى الحفظة الكرام البرره لا تكتبوا على عبدى و أمتى ضجرهم و عثرتهم بعد العصر.

688 335

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

إنّ لله عزّ و جلّ ديكا عرفه تحت العرش و رجلاه فى تخوم الأرض السابعة السّفلى إذا كان فى الثلث الأخير من اللّيل سبح الله تعالى ذكره بصوت يسمعه كلّ شىء ما خلا الثّقلين الجنّ و الإنس فتصيح عند ذلك ديكه الدّنيا.

689 336

و بإسناده قال: كان النّبى صلّى الله عليه و آله يأكل الطّلع و الجّمّار بالتمر و يقول: إنّ إبليس لعنه الله يشتدّ غضبه و يقول: عاش ابن آدم حتّى أكل العتيق بالحديث.

و شعبان و ماه رمضان آمرزیده، بیامرزد، مگر مردی که میان او و برادرش دشمنی باشد.

خدای گوید: مهلت دهید آنان را تا صلح کنند.

687 334

و به این اسناد گفت: رسول الله صلّى الله عليه و آله فرمود:

خدای عزّ و جلّ وحی می کند به ملائکه کاتب اعمال که ننویسید بر بنده و کنیز من دل تنگی ها و لغزش هاشان را بعد از عصر.

688 335

و به این اسناد گفت: رسول الله صلّى الله عليه و آله فرمود:

خدای را خروسی است زیر عرش و دو پای او در آخر زمین هفتم رفته، هرگاه ثلث آخر شب شود آن خروس خدای را تسبیح کند به آوازی که همه چیز آن را بشنوند غیر از جنّ و انس؛ پس در آن وقت خروس های دنیا به آواز آیند.

689 336

و به این اسناد گفت: پیامبر صلّى الله عليه و آله شکوفه و پیه را با خرما می خورد و می فرمود: ابلیس غضبش سخت می شود و می گوید

ابن آدم چندان زیست که کهنه را با تازه خورد.

ص: 115

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: كنت جالسا عند الكعبه و إذا شيخ محدودب قد سقط حاجباه على عينيه من شدّه الكبر و في يده عكّازه و على رأسه برنس أحمر و عليه مدرعه من الشّعر فدنا إلى النّبيّ صلّى الله عليه و آله و هو مسند ظهره إلى الكعبه فقال: يا رسول الله ادع لي بالمغفره. فقال النّبيّ صلّى الله عليه و آله: خاب سعيك يا شيخ و ضلّ عملك فلمّا تولّى الشّيخ قال: يا أبا الحسن أ تعرفه؟ قلت: اللّهم لا، قال: ذلك اللّعين إبليس. قال عليّ عليه السّلام:

فعدوت خلفه حتّى لحقته و صرعته إلى الأرض و جلست على صدره و وضعت يدي في حلقة لأخنقه فقال لي: لا تفعل يا أبا الحسن فإنّي من المنظرين إلى يوم الوقت المعلوم، و والله يا عليّ إنّي لأحبك جدّا و ما أبغضك أحد إلاّ شركت أباه في أمّه فصار ولد الزّناء فضحكت و خلّيت سبيله.

به این اسناد امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: نزد کعبه نشسته بودم، شیخی خمیده قامت بیامد که ابروانش بر دو چشمش از غایت پیری افتاده بود و در دست عصایی داشت که آهنی در سر دارد و بر سرش کلاه دراز سرخ بود و لباسی از پشم دربر داشت. نزدیک نبی صلّى الله عليه و آله شد و نبی پشت بر کعبه داشت گفت: یا رسول الله صلّى الله عليه و آله دعا کن برای من به مغفرت، نبی صلّى الله عليه و آله گفت: سعی تویی فایده است. چون برفت، نبی صلّى الله عليه و آله با من گفت: یا ابا الحسن! شناختی؟ گفتم: نه. گفت: این لعین ابلیس است. علی علیه السّلام گفت: پس دویدم تا به او رسیده، بر زمینش زدم و بر سینه اش نشستم و دست در حلقش نهادم تا خفه اش کنم. گفت: مکن یا ابا الحسن که مرا خدا تا وقت معلوم مهلت داده است.

و الله يا علي من دوستت می دارم و هیچ کس تو را دشمن نداشت، مگر با پدر او در مادرش شریک شدم. پس زنازاده شد. پس من خندیدم و رهایش کردم.

حدَّثنا محمد بن أحمد بن الحسين بن يوسف البغدادي قال: حدَّثنا علي بن محمد بن عيينه قال: حدَّثنا دارم بن قبيصة النهشلي قال: حدَّثنا علي بن موسى الرضا عليهما السلام و محمد بن علي عليهما السلام قال:

سمعنا المأمون يحدث عن الرشيد عن المهدي عن المنصور عن أبيه عن جدّه قال: قال ابن عباس لمعاوية: أتدرى لم سميت فاطمه قال: لا، قال: لأنها فطمت هي و شيعتها من التار سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقوله.

حدَّثنا محمد بن أحمد بن الحسين بن يوسف البغدادي قال: حدَّثنا علي بن محمد بن عيينه قال: حدَّثنا الحسن بن سليمان الملقبي في مشهد علي بن أبي طالب عليه السلام قال: حدَّثنا محمد بن القاسم بن العباس بن موسى العلوي بقصر ابن هبيرة و دارم بن قبيصة بن نهشل النهشلي قالوا:

حدَّثنا علي بن موسى بن جعفر عن أبيه 691 338

محمد بن احمد بن حسين بن يوسف بغدادي از علي بن عيينه از دارم بن قبيصة از علي بن موسى الرضا و محمد بن علي عليهم السلام روايت کرده که فرمودند: از مامون شنيديم نقل می کرد از هارون الرشيد، او از مهدي او از منصور او از پدرش او از جدش که گفت: ابن عباس به معاويه گفت: آیا می دانی چرا فاطمه عليها السلام، فاطمه نامیده شده؟ گفت:

نمی دانم. گفت: برای آن که او و شيعه او از آتش بازگرفته شده اند و گفت: زیرا شنيدم از رسول الله صلى الله عليه و آله که این گونه می فرمود.

محمد بن احمد بن حسين بن يوسف بغدادي گوید: روايت کرد برای ما علي بن محمد بن عيينه از حسن بن سليمان بن ملطي در مشهد علي بن ابی طالب عليه السلام که گفت: روايت کرد برای ما محمد بن قاسم بن عباس بن موسى علوي در قصر ابن هبيرة و دارم بن قبيصة نهشلي که گفتند: روايت کرد برای ما امام رضا عليه السلام از پدرش از پدرانش از

عن آبائه عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: يا عليّ ما سألت أنا ربّي شيئاً إلاّ سألت لك مثله غير أنّه قال:

لا نبوّه بعدك أنت خاتم التّبيين وعلّيّ خاتم الوصيّين.

693 340

حدّثنا محمّد بن أحمد بن الحسين بن يوسف البغداديّ قال: حدّثنا عليّ بن محمّد بن عيينه قال: حدّثنا دارم بن قبيصه قال: حدّثني عليّ بن موسى الرّضا عليهما السّلام عن أبيه موسى عن أبيه جعفر عن [أبيه] محمّد عن أبيه عليّ عن أبيه الحسين عن أبيه عليّ عليه السّلام قال: دخلت علي رسول الله صلّى الله عليه وآله يوماً وفي يده سفرجله فجعل يأكل ويطعمني ويقول كل يا عليّ فإنّها هديّة الجبّار إليّ وإليك قال: فوجدت فيها كلّ لذه فقال: يا عليّ من أكل السّفرجله ثلاثه أيّام على الرّيق صفا ذهنه وامتلاً جوفه حلما وعلما ووقى من كيد إبليس و جنوده.

امير المؤمنين علي عليه السّلام که فرمود: رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: يا علي! سؤال نکردم از پروردگار خود چیزی مگر آن که برای تو نیز مثل آن را سؤال کردم، غیر این که حق تعالی گفت: بعد از تو نبوّت نیست، تو خاتم انبیایی و علی خاتم اوصیاء.

693 340

محمد بن احمد بن حسين بن يوسف بغدادي گوید: روایت کرد برای ما علی بن عیینه از دارم بن قبیصه که گفت: روایت کرد برای ما علی بن موسی الرضا علیهما السّلام از پدرانش علیهما السّلام که فرمود: داخل شدم بر رسول الله صلّى الله عليه وآله روزی و در دست او «به» بود.

پس آن را خورد و به من هم خورانید و می فرمود: بخور یا علی! که این هدیه خدای جبّار است به سوی من و تو. علی علیه السّلام فرمود:

یافتم در آن هر لذتی را. سپس به من فرمود:

یا علی! هر که سه روز ناشتا «به» بخورد، ذهنش صاف گردد و درونش از علم و حلم پر گردد و از کید ابلیس و جنود او محفوظ ماند.

ص: 118

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: قال التّبيّ صَلَّى اللهُ عليه و آله: يا عليّ إذا طبخت شيئا فأكثر المرقه فإنّها أحد اللّحمين و اغرف للجيران فإن لم يصيبوا من اللّحم يصيبوا من المرق.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و آله: يا عليّ خلق النّاس من شجر شتّى و خلقت أنا و أنت من شجره واحده أنا أصلها و أنت فرعها و الحسن و الحسين أغصانها و شيعتنا أوراقها فمن تعلق بغصن من أغصانها أدخله الله الجنّه.

حدّثنا محمّد بن أحمد بن الحسين بن يوسف البغداديّ قال: حدّثنا عليّ بن محمّد بن عيينه قال: حدّثنا الحسن بن سليمان الملقب و نعيم بن صالح الطّبريّ و دارم بن قبيصه التّهشليّ قالوا: حدّثنا عليّ بن موسى 694 341

به این اسناد امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود:

رسول خدا صَلَّى اللهُ عليه و آله فرمود: یا علی! هرگاه خواستی طبخ کنی، آب گوشت را بسیار کن که به جای گوشت است و به همسایگان بده که اگر به گوشت برنخورند به آب گوشت بر می خورند.

به این اسناد امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود:

رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و آله فرمود: یا علی! مردم از درختان مختلف هستند و من و تو از یک درخت مخلوق شدیم. من اصل آنم و تو فرع آن و حسن و حسین شاخه های آن و شیعۀ ما برگ آن؛ هر که چنگ زند به شاخه ای از شاخه های آن خدای عزّ و جلّ او را داخل جنّت گرداند.

محمد بن احمد بن حسین بن يوسف بغدادی گوید: روایت کرد برای ما علی بن عیینه از حسن بن سلیمان ملطی و نعیّم بن صالح مطیری و دارم بن قبیصه نهشلی که گفتند:

امام رضا علیه السّلام حدیث کرد از پدرانش از حضرت

الرّضا عليه السّلام عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر عن أبيه محمّد بن عليّ عليهم السّلام عن جابر بن عبد الله الأنصاريّ قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله أنا خزانه العلم وعلّيّ مفتاحها و من أراد الخزانه فليأت المفتاح.

697 344

حدّثنا محمّد بن أحمد بن الحسين بن يوسف البغداديّ قال: حدّثنا عيينه قال:

حدّثني نعيم بن صالح الطّبريّ قال: حدّثني عليّ بن موسى الرّضا عن أبيه عن آبائه عن عليّ عليهم السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: نعم الشّيء الهدية و هي مفتاح الحوائج.

698 345

وبهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله:

الهدية تذهب الصّغائر من الصّدور.

699 346

حدّثنا محمّد بن أحمد بن الحسين بن يوسف البغداديّ قال: حدّثنا عليّ بن محمّد بن عيينه قال: حدّثنا دارم بن قبيصة قال: حدّثنا عليّ بن موسى الرّضا عليهما السّلام عن أبيه باقر عليهم السّلام از جابر بن عبد الله انصاريّ که گفت:

رسول الله صلّى الله عليه وآله فرمود: من خزانه علم هستم و علی کلید آن خزانه است. هر که قصد خزانه علم می کند، بایستی نزد کلید آید.

697 344

محمد بن احمد بن حسين يوسف بغدادی گوید: روایت کرد برای ما علی بن عیینه از نعییم بن صالح مطیری از علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدران خود از امیر المؤمنین علیهم السلام که فرمود:

رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: خوب چیزی است هدیه، و آن کلید حاجت هاست.

698 345

و به این اسناد روایت کرده که رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: هدیه کینه ها را از سینه ها می برد.

699 346

نیز محمد بن احمد بن حسین بن یوسف بغدادی به اسناد خود از علی بن عیینه از دارم بن قبیصه از امام رضا علیه السلام روایت می کند که آن حضرت از پدران خود از امیر المؤمنین علیه السلام

عن آبائه عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: اطلبوا الخير عند حسان الوجوه فإن فعالهم أحرى أن تكون حسنا.

700 347

وبهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

أنا خاتم النبيين وعلّي خاتم الوصيين.

701 348

وبهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

لا تفردوا الجمعه بصوم.

702 349

وبهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

التائب من الذنب كمن لا ذنب له.

703 350

وبهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

أطفئوا المصابيح بالليل لا تجرّها الفويسقه فتحرق البيت و ما فيه.

روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خیر را طلب کنید نزد خوب روایان که افعال ایشان لایق تر است که نیکو باشد.

700 347

وبه این اسناد گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من خاتم انبیایم و علی خاتم اوصیا.

701 348

وبه این اسناد گفت: رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود:

جمعه را برای روزه مخصوص نکنید.

702 349

به این اسناد گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

توبه کار از گناه چون کسی است که او را گناه نباشد.

703 350

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: چراغ ها را شب خاموش کنید، مباد فویسقه (موش، حیوان موذی) فتیله آن را بکشد و خانه با آنچه در اوست بسوزد.

ص: 121

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

الكمأه من المنّ الذي أنزله الله على بنى إسرائيل و هي شفاء للعين و العجوه التي في البرني من الجته و هي شفاء من السم.

705 352

و بهذا الإسناد عن علي بن أبي طالب عليه السلام أنه ورث الخنثى من موضع مبالته.

704 351

نيز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: كمأه (سماروق یا ترنجبین) از «منّ» است که خدا بر بنی اسراییل فرستاد و شفای چشم است و عجوه برنی (نوعی خرمای برنی) از بهشت است و شفای زهر است.

705 352

و به این اسناد روایت شده از امیر المؤمنین علیه السلام که ایشان ارث خنثی را از موضع بول او مشخص می نمود.

ص: 122

باب فی ذکر ما جاء عن الرضا عليه السلام

من العلل

706 1 حدّثنا محمّد بن ابراهیم بن إسحاق الطالقانی رضی اللّٰه عنه قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن سعید الکوفی، عن علی بن الحسن بن علی بن فضّال، عن أبیه، عن أبی الحسن الرضا علیه السلام قال: قلت له: یا ابن رسول اللّٰه لم خلق اللّٰه عزّ و جلّ الخلق علی أنواع شتی و لم یخلقه نوعاً واحداً فقال: لتلاّ یقع فی الأوهام أنّه عاجز فلا تقع صورته فی وهم ملحد إلاّ وقد خلق اللّٰه عزّ و جلّ علیها خلقاً و لا یقول قائل هل یقدر اللّٰه عزّ و جلّ علی أن یخلق علی صورته کذا و کذا إلاّ وجد ذلك فی خلقه تبارک و تعالی فیعلم بالنظر إلی أنواع خلقه أنّه علی کلّ شیء قدير.

32- باب آنچه که از امام رضا علیه السلام در علت اشیاء وارد شده است

باب آنچه که از امام رضا علیه السلام در

علت اشیاء وارد شده است

706 1

محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی از احمد بن محمد بن سعید کوفی از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش روایت کرده که به امام رضا علیه السلام عرض کردم: چرا خدای تعالی خلق را به انواع مختلف آفرید و یک نوع نیافرید؟ فرمود: تا در اندیشه ها نیفتد که او عاجز است و هیچ صورت در اندیشه ملحدی نیفتاد مگر خدای تعالی بر آن صورت خلقی آفریده است و تا هیچ گوینده ای نگوید که آیا خدای قادر است که بر صورت چنین و چنان خلقی کند، مگر آن را در خلق او تبارک و تعالی ببیند. پس به سبب نظر در انواع خلق او بدانند که او البته بر همه چیز قادر است.

ص: 123

حدَّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رضى الله عنه قال: حدَّثنا إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن عبد السلام بن صالح الهرويّ، عن الرضا عليه السلام قال: قلت له: يا ابن رسول الله لأىّ علّه أغرق الله عزّ وجلّ الدنيا كلّها فى زمن نوح عليه السلام و فيهم الأطفال و فيهم من لا ذنب له فقال: ما كان فيهم الأطفال لأنّ الله عزّ وجلّ أعقم أصلاب قوم نوح و أرحام نسائهم أربعين عاما فانقطع نسلهم فغرقوا و لا طفل فيهم و ما كان الله عزّ وجلّ ليهلك بعدابه من لا ذنب له و أمّا الباقون من قوم نوح فأغرقوا لتكذيبهم لنبيّ الله نوح عليه السلام و سائرهم أغرقوا برضاهم بتكذيب المكذّبين و من غاب عن أمر فرضى به كان كمن شهده و أتاه.

احمد بن زياد بن جعفر همدانى از ابراهيم بن هاشم از پدرش از عبد السلام بن صالح هروى گفت: از امام رضا عليه السلام پرسيدم كه به چه علّت خداى عزّ و جلّ دنيا را غرق كرد در زمان نوح عليه السلام در حالى كه بعضى از ايشان اطفال بودند و بعضى گناه نداشتند؟ فرمود: در ايشان اطفال نبودند؛ زيرا كه خداى عزّ و جلّ عقيم گردانيد اصلاب قوم نوح و ارحام زنانشان را چهل سال؛ پس نسلشان منقطع بود؛ پس همه غرق شدند و در ايشان طفلى نبود، خداى عز و جل بي گناه را به عذاب خود هلاك نكند، امّا باقى قوم نوح براى آن غرق شدند كه تكذيب مى كردند نبى خدا را و بعضى ديگر هم كه غرق شدند راضى بودند به تكذيب ايشان.

و هر كه غايب باشد از كارى و راضى باشد به آن كار، مانند آن است كه حاضر باشد نزد آن كار و آن را انجام داده باشد.

حدَّثنا أبي رضی اللہ عنہ قال: حدَّثنا سعد بن عبد اللہ عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسن بن علی الوشاء، عن الرضا علیه السلام قال: سمعته يقول: قال أبي عليه السلام قال أبو عبد الله عليه السلام: إنَّ الله عزَّ وجلَّ قال لنوح: يا نوح إنَّه ليس من أهلك لأنَّه كان مخالفا له و جعل من أتبعه من أهله قال: وسألني كيف يقرءون هذه الآية في ابن نوح فقلت: يقرؤها النَّاس على وجهين إنَّه عمل غير صالح وإنَّه عمل غير صالح فقال: كذبوا هو ابنه و لكنَّ الله عزَّ وجلَّ نفاه عنه حين خالفه في دينه.

709 4

حدَّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضی اللہ عنہ قال: حدَّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن علي بن معبد عن الحسين بن خالد عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: سمعت أبي يحدث عن أبيه عليه السلام أنَّه قال: إنَّما اتَّخذ الله عزَّ وجلَّ إبراهيم خلیلا لأنَّه لم يردَّ أحدا و لم يسأل أحدا قطَّ غير الله عزَّ وجلَّ.

708 3

پدرم از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی و شاء روایت کرده که امام رضا علیه السلام فرمود: پدرم از امام صادق علیه السلام فرمود: حق تعالی به نوح فرمود: «فرزند تو هرگز با تو اهلیت ندارد»؛ زیرا مخالف عقیده او بود. و خداوند هرکه را تابع نوح بود از اهل او قرار داد. راوی گوید آن حضرت از من سؤال کرد که چگونه قرائت می کنند آیه شریفه «یا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ» گفتم: بر دو وجه می خوانند، «آن عمل شخص غیر صالح بود» و بعضی دیگر می خوانند «او عمل غیر صالحی انجام داد». حضرت فرمود: دروغ گفتند: او پسر نوح است؛ لیکن خدای عزَّ و جلَّ او را نفی کرد از نوح وقتی که مخالفت نمود او را در دین او.

709 4

احمد بن زياد بن جعفر همدانی گوید، روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از حضرت رضا علیه السلام که فرمود: شنیدم از پدرم از پدرش می فرمود: خدای عزَّ و جلَّ ابراهیم علیه السلام را برای آن خلیل خود قرار داد زیرا که ابراهیم هیچ کس را اراده نکرد و جز از خدای عزَّ و جلَّ هرگز از کسی چیزی نخواست.

ص: 125

حدَّثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي السمرقندي رضي الله عنه قال: حدَّثنا جعفر بن محمد بن مسعود عن أبيه قال: حدَّثنا أحمد بن عبد الله العلوي قال: حدَّثني علي بن محمد العلوي العمري قال: حدَّثني إسماعيل بن همام قال: قال الرضا عليه السلام في قول الله عز وجل قالوا إن يسرق فقد سرق أخ له من قبل فأسرها يوسف في نفسه ولم يبدها لهم قال كانت لإسحاق النبي عليه السلام منطقه يتوارثها الأنبياء الأكابر وكانت عند عمه يوسف وكان يوسف عندها وكانت تحبّه فبعث إليها أبوه وقال ابعثيه إليّ وأردّه إليك فبعثت إليه دعه عندي الليلة أشمه ثم أرسله إليك غدوه قال: فلما أصبحت أخذت المنطقه فربطتها في حقوه وألبسته قميصا وبعثت به إليه فلما خرج من عندها طلبت المنطقه وقالت سرقت المنطقه فوجدت عليه وكان إذا سرق أحد في ذلك الزمن دفع إلى صاحب السرقة فكان عبده.

مظفر بن جعفر بن مظفر علوي سمرقندي گوید: روایت کرد برای ما جعفر بن مسعود از پدرش از احمد بن عبد الله علوي از علی بن محمد علوي عمري از اسماعیل بن همام که گفت: حضرت رضا علیه السلام درباره قول حق تعالی «إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ» فرمود: اسحاق پیغمبر کمربندی داشت که میراث می بردند آن را پیغمبران بزرگ تر و آن نزد عمه یوسف علیه السلام بود که یوسف هم نزد او می بود و دوست می داشت یوسف را. پدرش پیغام فرستاد به او که یوسف را بفرست، باز به تو می فرستم، پیغام داد، امشب نزد من باشد و او را ببویم و صبح بفرستم؛ چون صبح شد کمر بند را برگرفت و در کمر یوسف زیر جامه ها بست و نزد پدر فرستاد. چون از پیش او بیرون آمد به ساختگی کمر بند را می جست تا در کمر او بیافت و در آن زمان مقرر آن بود که هر که چیزی بدزد او را به صاحب مال بدهند و بنده او گردد [و مقصود آن است که عمه اش این حيله کرد تا یوسف را به او سپارند].

حدَّثنا المظفر بن جعفر بن مظفر العلوي قال: حدَّثنا جعفر بن محمد بن مسعود، عن أبيه، عن عبيد الله بن محمد بن خالد قال: حدَّثني الحسن بن عليّ الوشاء قال: سمعت عليّ بن موسى الرضا عليه السلام يقول: كانت الحكومه في بني إسرائيل إذا سرق أحد شيئا استرق به و كان يوسف عليه السلام عند عمته و هو صغير و كانت تحبه و كانت لإسحاق عليه السلام منطقه ألبسها أباه يعقوب فكانت عند ابنته و إنَّ يعقوب طلب يوسف يأخذه من عمته فاغتمت لذلك و قالت له دعه حتى أرسله إليك فأرسلته و أخذت المنطقه و شدتها في وسطه تحت الثياب فلما أتى يوسف أباه جاءت فقالت سرقت المنطقه ففتشته فوجدتها في وسطه فلذلك قال إخوه يوسف حين جعل الصاع في وعاء أخيه إن يسرق فقد سرق أخ له من قبل فقال لهم يوسف ما جزاء من وجد في رحله قالوا هو جزاؤه كما جرت السنه التي تجرى فيهم فبدأ بأوعيتهم قبل وعاء أخيه ثم 7116

مظفر بن جعفر بن مظفر علوي روايت کرده که جعفر بن محمد بن مسعود از پدرش از عبيد الله بن محمد بن خالد روايت کرده که حسن بن علي بن وشاء از حضرت رضا عليهما السلام روايت کرده که فرمود: حکومت در بني اسرائيل چنين بود که هرکس چیزی می دزدید به سبب آن بنده می گردید. يوسف کوچک بود و نزد عمه اش بود، و عمه اش او را دوست می داشت. اسحاق را کمربندی بود که آن کمر بند را به يعقوب پوشانیده بود و آن نزد دختر اسحاق می بود و يعقوب، يوسف را از عمه اش می خواست، او از اين غمگين شد و گفت: بگذار برای تو می فرستم؛ پس کمر بند در کمر او زیر جامه ها بست و بفرستاد. چون نزد پدر آمد، از پی او پیامد و گفت: کمر بند را دزدیده اند و تفتيش کرد، در کمر يوسف بيافت. از اين جهت است که چون صاع پادشاه را در میان اسباب و ظروف برادران يوسف پنهان کردند، يوسف به ایشان فرمود: جزای کسی که مال دزدیده و در راحله او پیدا شده چیست؟ گفتند: خودش جزای آن است؛ از

استخرجها من وعاء أخيه و لذلك قال إخوه يوسف: إن يسرق فقد سرق أخ له من قبل يعنون المنطقه فأسرّها يوسف في نفسه و لم يبدها لهم.

7127

حدّثنا عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس التّيسابورىّ العطار رضى الله عنه قال:

حدّثنا عليّ بن محمّد بن قتيبه عن [جذان] حمدان بن سليمان التّيسابورىّ قال:

حدّثنى إبراهيم بن محمّد الهمدانيّ قال:

قلت لأبى الحسن عليّ بن موسى الرضا عليه السّلام: لأىّ علّه أغرق الله عزّ و جلّ فرعون و قد آمن به و أقرّ بتوحيده قال:

لأنّه آمن عند رؤيه البأس و الإيمان عند رؤيه البأس غير مقبول و ذلك حكم الله تعالى في السّلف و الخلف قال الله عزّ و جلّ: فلما رأوا بأسنا قالوا آمنا بالله وحده و كفرنا بما كنّا به مشركين فلم يك ينفعهم إيمانهم لما رأوا بأسنا و قال عزّ و جلّ: يوم يأتي بعض آيات ربك لا ينفع نفسا إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيرا و هكذا فرعون لما اين جهت برادران يوسف گفتند: اگر او دزدی کرده، وی را پیش از این برادری بوده که او نیز دزدی کرده بود. در آن حال يوسف واقعه را در قلب خود پنهان داشت و برای ایشان اظهار نکرد.

7127

ابراهيم بن محمد همدانی گوید به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: چرا خدای تعالی فرعون را غرق کرد، در حالی که ایمان آورد و به توحید اقرار نمود؟ فرمود: ایمان او وقتی بود که عذاب بدید و ایمان در آن گاه مقبول نبود و این است حکم خداوند در سلف و خلف، حق تعالی فرمود: «و آن گاه که شدت عقاب ما را به چشم دیدند گفتند ما به خدای یکتا ایمان آوردیم و به همه آنچه شریک خدا گرفتیم کافر شدیم اما ایمانشان پس از دیدن مرگ و عذاب ما بر آنها هیچ سودی نبخشید» و نیز خدای تعالی فرمود: «روزی که بعضی آیات خدای توبه آنها برسد آن روز هیچ کس را ایمان نفع نبخشد اگر پیش از آن ایمان نیاورده و یا در ایمان کسب خیر و سعادت نکرده باشند». فرعون نیز چون غرق می شد، گفت: «شهادت می دهم حقا جز کسی که

ص: 128

أدرکه الغرق قال آمنت أنه لا إله إلا الذي آمنت به بنوا إسرائيل و أنا من المسلمين فقليل له الآن و قد عصيت قبل و كنت من المفسدين فاليوم ننجيك ببدنك لتكون لمن خلفك آية و قد كان فرعون من قرنه إلى قدمه في الحديد و قد لبسه على بدنه فلما أغرق ألقاه الله على نحوه من الأرض ببدنه لتكون لمن بعده علامه فيرونه مع تثقله بالحديد على مرتفع من الأرض و سبيل التقييل أن يرسب و لا يرتفع و كان ذلك آية و علامه و لعله أخرى أغرق الله عزّ و جلّ فرعون و هي أنه استغاث بموسى لما أدرکه الغرق و لم يستغث بالله فأوحى الله عزّ و جلّ إليه يا موسى لم تغث فرعون لأنك لم تخلقه و لو استغاث بي لأغثته.

7138

حدّثنا عبد الله بن محمّد بن عبد الوهّاب القرشيّ قال: حدّثنا منصور بن عبد الله الأصفهانيّ الصّوفيّ قال: حدّثني عليّ بن مهرويه القزوينيّ قال: حدّثنا داود بن سليمان الغازي قال: سمعت عليّ بن موسى بن إسرائيل به او ايمان دارند، خدایي نیست و من هم تسليم فرمان او هستم». به او گفتند:

«ایمان آوردی و حال آن که پیش از این معصیت کردی و از مفسدان بودی؟ پس امروز بدن تو را در مکان بلندی اندازیم تا برای آیندگان علامت باشد». فرعون که سر تا پا در آهن بود؛ چون در دریا غرق شد، بدن او را خداوند بر بلندی انداخت تا او را ببینند که با آن همه آهن بر زمین بلندی افتاده در حالی که چیز سنگین در آب فرورود و بر نیاید؛ پس این نشانی باشد. علّت دیگر که خدا او را غرق نمود این که او هنگام غرق شدن به موسی علیه السّلام پناه برد و به خدا استغاثه نکرد، خدا وحی کرد:

یا موسی تو به فریاد او نرسیدی؛ زیرا تو او را خلق نکرده بودی، اگر به من استغاثه می نمود، به فریاد او می رسیدم.

7138

عبد الله بن محمد بن وهاب قرشي گوید:

روایت کرد برای ما منصور بن اصفهانی صوفی از علی بن مهرویه قزوینی از داود بن سلیمان غازی که گفت: از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم که از جدّ گرامی اش جعفر بن محمد علیهما السّلام روایت

ص: 129

الرّضا عليه السّلام يقول عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمّد عليهما السّلام في قوله عزّ و جلّ فتبسّم ضاحكا من قولها وقال لَمّا قالت التّملة يا أيّها التّمّل ادخلوا مساكنكم لا يحطمننكم سليمان و جنوده و هم لا يشعرون حملت الرّيح صوت التّملة إلى سليمان عليه السّلام و هو ماّر في الهواء و الرّيح قد حملته فوقف و قال: عليّ بالتّملة فلمّا أتى بها قال: سليمان يا أيّها التّملة أما علمت أنّي نبيّ الله و أنّي لا أظلم أحدا قالت التّملة:

بلى قال سليمان عليه السّلام: فلم حدّرتهم ظلمي فقلت: يا أيّها التّمّل ادخلوا مساكنكم قالت التّملة: خشيت أن [ينظر] ينظروا إلى زينتك فيفتنوا بها فيبعدون عن ذكر الله تعالى ثمّ قالت التّملة: أنت أكبر أم أبوك داود قال سليمان: بل أبي داود قالت التّملة: فلم زيد في حروف اسمك حرف علي حروف اسم أبيك داود قال سليمان:

ما لي بهذا علم قالت التّملة: لأنّ أباك داود عليه السّلام داوى جرحه بودّ فسّمى داود و أنت يا سليمان أرجو أن تلحق بأبيك.

قالت التّملة: هل تدري لم سخرت لك الرّيح من بين سائر المملکه قال می کرد که آن جناب در باب قول خداوند «فَتَبَسَّمَ ضَاحِكاً مِنْ قَوْلِهَا» فرمود: هنگامی که ملکه مورچه ها گفت: «ای مورچگان داخل خانه های خود شوید که سلیمان و لشکریان او شما را پایمال نکنند» باد صدای مورچه را به گوش سلیمان علیه السّلام رسانید در حالی که باد او را برداشته و در هوا عبور می داد؛ پس بایستاد و فرمود: آن مورچه را نزد من بیاورید؛ چون بیاوردند، فرمود:

ای مورچه! آیا نمی دانی که من نبی خدایم و ظلم نمی کنم؟ مورچه گفت: بلی می دانم! فرمود: پس چرا ایشان را از ظلم من ترسانیدی و گفתי ای مورچگان داخل خانه ها شوید، گفت: ترسیدم که زینت تو را ببینند و فریفته شوند و از خدا دور افتند.

سپس مورچه گفت: یا سلیمان تو بزرگ تری یا پدرت داود علیه السّلام؟ گفت: بلکه پدرم داود! مورچه گفت: پس چرا در حروف نام تو حرفی زاید است بر حروف پدر تو؟ سلیمان گفت: من به این علم ندارم.

مورچه گفت: برای آن است که پدر تو مداوا نمود جراحت خود را به «وَدّ» - دوستی - پس از آن عدّت داود نامیده شد و تو ای سلیمان! امیدوارم که به پدرت ملحق شوی!

مورچه گفت: آیا می دانی که چرا باد را مسخر تو کردند از میان سایر مملکت؟

سليمان: ما لى بهذا علم قالت التَّملة: يعنى عزّ و جلّ بذلك لو سَخَّرت لك جميع المملكه كما سَخَّرت لك هذه الرِّيح لكان زوالها من يدك كزوال الرِّيح فحينئذ تبسم ضاحكا من قولها.

7149

حدَّثنا أبي رضی اللہ عنہ قال: حدَّثنا سعد بن عبد اللہ، عن يعقوب بن يزيد، عن عليّ بن أحمد بن أشيم، عن سليمان الجعفری، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: أتدرى لم سمى إسماعيل صادق الوعد؟ قال: قلت: لا أدري، فقال: وعد رجلا فجلس له حولا ينتظره.

71510

حدَّثنا أبو العباس محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضی اللہ عنہ قال: حدَّثنا أحمد بن محمد بن سعيد الكوفي قال: حدَّثنا عليّ بن الحسن بن عليّ بن فضال، عن أبيه قال: قلت لأبي الحسن الرضا عليه السلام لم سمى الحواريين الحواريين قال: أمّا عند الناس فإنهم سموا حواريين لأنهم كانوا قصّة ارين يخلّصون الثياب من الوسخ بالغسل و هو گفت: نه. مورچه گفت: خدای عزّ و جلّ آن خواست که اگر تمام مملکت را برای تو مسخّر کنم، چنانچه باد را برای تو مسخّر کردم، هرآینه از چنگ تو بیرون رود و از تو همچو بادی بجهد؛ پس در این وقت سليمان عليه السلام بخندید از گفتار او.

7149

سعد بن عبد اللہ از يعقوب بن يزيد از علي بن اشيم از سليمان جعفری از حضرت رضا عليه السلام روایت کرده که فرمود: می دانی که چرا اسماعیل، «صادق الوعد» نامیده شد؟ گفتیم:

نه! فرمود: مردی را وعده داد پس یک سال نشسته، انتظار او می برد.

71510

محمد بن ابراهيم بن اسحاق طالقاني از احمد بن محمد بن سعيد كوفي از حسن بن علي بن فضال از پدرش روایت می کند که گفت: از علی بن موسی الرضا علیهما السلام پرسیدم:

چرا حواریون به این نامیده شدند؟ فرمود:

برای آن که نزد مردم جامه شوی بودند؛ یعنی گذر جامه ها از چرک پاک می کردند و این نام از خبز [نان] حواری یعنی گندم خالص و سپید

ص: 131

اسم مشتق من الخبز الحوار و أمّا عندنا فسمّى الحواريّون الحواريّين لأنّهم كانوا مخلصين في أنفسهم و مخلصين لغيرهم من أوساخ الذنوب بالوعظ و التذكير قال:

فقلت له: فلم سمّى النصارى نصارى قال لأنّهم من قريه اسمها ناصره من بلاد الشام نزلتها مريم و عيسى عليهما السلام بعد رجوعهما من مصر.

716 11

حدّثنا أبي رضی الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا أحمد بن أبي عبد الله، عن غير واحد عن أبي طاهر بن أبي حمزه، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: الطّبائع أربعة فمنهنّ البلغم و هو خصم جدل و منهنّ الدّم و هو عبد زنجی و ربّما قتل العبد سيّده و منهنّ الرّيح و هو ملك يدارى و منهنّ المرّه و هيّهات هيّهات هي الأرض إذا ارتجّت بما عليها.

717 12

حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسرور رضی الله عنه قال: حدّثنا الحسين بن محمّد بن عامر قال مشتق است و امّا نزد ما برای آن حواریین نامیده شدند که خالص و پاک می ساختند نفس های خود و دیگران را از چرک های گناهان به وعظ و تذکیر. گفت: گفتم: چرا نصارا به این نامیده شدند؟

فرمود: برای آن که ایشان از دهی ناصره نام، از بلاد شام که مريم و عيسى عليهما السلام آن جا فرود آمدند بعد از آن که از مصر بازگشتند.

716 11

سعد بن عبد الله از احمد بن ابی عبد الله از واحد از ابی طاهر بن ابی حمزه روایت کرده که گفت: امام رضا عليه السلام فرمود: طبایع چهارند، بلغم و او خصمی جدل کننده است؛ خون و او عبد است و بسیار باشد که عبد سیّد را بکشد؛ باد او ملکی است و باید به او مدارا کردن؛ و مرّه غالباً سودا امر او است. هیّهات! هیّهات! او زمین است، هرگاه به لرزه درآید هرچه بر سر اوست بلرزد.

717 12

جعفر بن محمّد بن مسرور از حسین بن محمّد بن عامر از ابو عبد الله سیاری از ابن

ص: 132

حدّثنا أبو عبد الله السّیاری، عن أبي يعقوب البغداديّ قال: قال ابن السّکّیت لأبي الحسن الرّضا عليه السّلام: لماذا بعث الله عزّ وجلّ موسى بن عمران بالعصا و يده البيضاء و آله السّحر و بعث عيسى عليه السّلام بالطّبّ و بعث محمّدا صلّى الله عليه و آله بالكلام و الخطب فقال له أبو الحسن عليه السّلام: إنّ الله تبارك و تعالیّ لمّا بعث موسى عليه السّلام كان الأغلب على أهل عصره السّحر فأتاهم من عند الله عزّ و جلّ بما لم يكن عند القوم و فی وسعهم مثله و بما أبطل به سحرهم و أثبت به الحجّه عليهم و إنّ الله تبارك و تعالیّ بعث عيسى عليه السّلام فی وقت ظهرت فيه الزّمانات و احتاج النّاس إلى الطّبّ فأتاهم من عند الله عزّ و جلّ بما لم يكن عندهم مثله و بما أحيا لهم الموتی و أبرأ لهم الأكمه و الأبرص بإذن الله تعالیّ و أثبت به الحجّه عليهم و إنّ الله تبارك و تعالیّ بعث محمّدا صلّى الله عليه و آله فی وقت كان الأغلب على أهل عصره الخطب و الكلام و أظنّه قال: و السّعر فأتاهم من كتاب الله عزّ و جلّ و مواعظه و أحكامه ما أبطل به قولهم و أثبت به الحجّه عليهم فقال ابن السّکّیت:

يعقوب بغدادی روایت کرده که گوید: ابن سکیت به حضرت رضا علیه السّلام عرض کرد: به چه سبب خدای عزّ و جلّ موسى عليه السّلام را به ید بیضا و عصا و آلت سحر مبعوث کرد و عیسی را به طب و محمّد صلّى الله عليه و آله را به کلام فصیح و خطبه های بلیغه مبعوث کرد؟ فرمود: خدای عزّ و جلّ چون موسى عليه السّلام را مبعوث کرد، اغلب افعال اهل زمان او جادوگری بود؛ پس از جانب حق تعالیّ چیزی برای آنها آورد که وسع قوم نرسد مثل آن بیاورند و سحر ایشان به آن ابطال نمود، حجّت بر ایشان اثبات کرد. عیسی را در وقتی فرستاد که امراض مزمنه در مردم ظاهر و بسیار شده بود و به طب احتیاج تمام داشتند، پس برای ایشان از جانب خداوند چیزی آورد که مثل آن نزد ایشان نبود، مرده زنده کرد و نابینای مادرزاد را و ابرص را به اذن خدا شفا داد و به آن حجّت بر ایشان ثابت کرد.

و حق تعالیّ محمّد صلّى الله عليه و آله را در وقتی مبعوث ساخت که اغلب افعال اهل عصر او خطبه و سخنوری بود و گمان دارم که فرمود شعر بود. پس آورد برایشان از کتاب خدا و مواعظ و احکام او آن چه باطل کرد به آن قول منکر آن را و حجّت ثابت کرد بر ایشان. ابن سکیت گفت:

تالله ما رأيت مثلك اليوم قطّ فما الحجّه على الخلق اليوم فقال عليه السّلام: العقل يعرف به الصّادق على الله فيصدّقه و الكاذب على الله فيكذّبه فقال ابن السّكّيت هذا والله الجواب.

718 13

حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطّالقانيّ رضی الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن سعید الكوفيّ الهمدانيّ قال: حدّثنا عليّ بن الحسن بن عليّ بن فضال، عن أبيه، عن أبي الحسن الرّضا عليه السّلام قال: إنّما سمّي أولو العزم أولى العزم لأنّهم كانوا أصحاب الشّرائع و العزائم و ذلك أنّ كلّ نبيّ بعد نوح عليه السّلام كان على شريعته و منهاجه و تابعا لكتابه إلى زمن إبراهيم الخليل عليه السّلام و كلّ نبيّ كان في أيّام إبراهيم و بعده كان على شريعته و منهاجه و تابعا لكتابه إلى زمن موسى عليه السّلام و كلّ نبيّ كان في زمن موسى و بعده كان على شريعته و منهاجه و تابعا لكتابه إلى أيّام عيسى عليه السّلام و كلّ نبيّ كان في أيّام عيسى عليه السّلام و بعده كان على منهاج عيسى و شريعته به خدا قسم مانند شما را در این زمانه ندیدم، پس حجّت بر خلق امروز چیست؟ فرمود: عقل که به آن می شناسی کسی را که بر خدا راست می گوید و او را تصدیق می کنی و به آن می شناسی کسی را که نسبت به خدا دروغ می گوید و او را تکذیب می کنی. ابن سکیت گفت: به خدا سوگند که جواب، همین است.

718 13

علی بن حسن بن علی بن فضال از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده که آن جناب فرمود:

«اولو العزم» را «اولو العزم» نامیدند، زیرا ایشان که صاحبان عزایم و شرایع بودند و این از آن جهت است که هر پیغمبری بعد از نوح علیه السّلام بر شریعت و طریقت او و تابع کتاب او بودند تا زمان ابراهیم خلیل علیه السّلام و هر پیغمبری که در ایّام ابراهیم و بعد از آن بودند بر شریعت و طریقت او و تابع کتاب او بودند تا زمان موسی علیه السّلام و هر پیغمبری که در زمان موسی و بعد از او بودند بر شریعت و طریقت او و تابع کتاب او بودند تا ایّام عیسی علیه السّلام و هر نبيّ که در ایّام عیسی علیه السّلام و بعد از آن بودند بر طریقت و شریعت او و تابع کتاب او بودند تا زمان نبيّ ما محمّد صلی الله علیه و آله؛ پس این پنج نفر اولو العزم و فاضل ترین انبیاء هستند و شریعت

ص: 134

و تابعا لكتابه إلى زمن نبينا محمد صلى الله عليه وآله فهؤلاء الخمسة أولو العزم فهم أفضل الأنبياء والرسل عليهم السلام و شريعته محمد صلى الله عليه وآله لا تتسخ إلى يوم القيامة و لا نبي بعده إلى يوم القيامة فمن ادعى بعده نبوه أو أتى بعد القرآن بكتاب فدمه مباح لكل من سمع ذلك منه.

719 14

حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي السمرقندي قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود، عن أبيه أبي النصر محمد بن مسعود العياشي قال: حدثنا علي بن الحسن بن علي بن فضال قال: حدثنا محمد بن الوليد، عن العباس بن هلال، عن علي بن موسى الرضا عليهما السلام، عن أبيه موسى، عن أبيه جعفر، عن أبيه محمد، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي، عن أبيه علي بن أبي طالب عليهم السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: خمس لا أدهن حتى الممات الأكل على الحضيض مع العبيد و ركوب الحمار مؤكفا و حلبى العنز بيدي و لبس الصوف و التسليم على الصبيان ليكون سنه من بعدى.

محمد صلى الله عليه وآله منسوخ نمی گردد و پیغمبری بعد از او تا روز قیامت نیست؛ پس هرکه بعد از او نبوتی ادعا کند یا کتابی بعد از قرآن بیاورد خون او مباح است برای هرکس که این ادعا را از او بشنود.

719 14

مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی گوید: روایت کرد برای ما جعفر بن مسعود از پدرش ابی النصر محمد بن مسعود عیاشی از علی بن حسن بن علی بن فضال از محمد بن ولید از عباس بن هلال از علی بن موسی علیه السلام از پدرش موسی علیه السلام از جعفر بن محمد علیه السلام از پدرش محمد علیه السلام از پدرش علی بن حسین علیه السلام از پدرش حسین بن علی علیه السلام از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پنج خصلت است که من آنها را تا هنگام مردن ترک نکنم؛ غذا خوردن با غلامان روی زمین، سوار شدن بر حمار پالان دار و دوشیدن بز به دست خود و پوشیدن لباس پشمینه و سلام کردن بر کودکان، این پنج خصلت را ترک نکنم تا بعد از من سنت شود.

ص: 135

حدَّثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال: حدَّثنا أحمد بن محمد بن سعيد الكوفي قال: حدَّثنا علي بن الحسن بن علي بن فضال، عن أبيه، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: سألته عن أمير المؤمنين عليه السلام: كيف مال الناس عنه إلى غيره وقد عرفوا فضله وسابقته ومكانه من رسول الله صلى الله عليه وآله. فقال: إنَّما مالوا عنه إلى غيره وقد عرفوا فضله لأنَّه قد كان قتل من آبائهم وأجدادهم وإخوانهم وأعمامهم وأخوالهم وأقربائهم المحاذين لله ولرسوله عددا كثيرا، فكان حقدهم عليه لذلك في قلوبهم فلم يحبوا أن يتولَّى عليهم، ولم يكن في قلوبهم على غيره مثل ذلك، لأنَّه لم يكن له في الجهاد بين يدي رسول الله صلى الله عليه وآله مثل ما كان له، فلذلك عدلوا عنه و مالوا إلى سواه.

721 16

حدَّثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال: حدَّثنا أبو سعيد الحسين 720 15

محمد بن ابراهيم بن اسحاق طالقانی گوید: روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن سعيد کوفی از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش که گفت از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم:

چگونه مردم از امیر المؤمنین علیه السلام اعراض کردند و حال آن که فضل و سابقه و منزلت او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانستند؟ فرمود: آری مردم اعراض کردند از او و حال آن که فضل او را می شناختند از این جهت بود که آن جناب بسیاری از پدران و اجداد و برادران و عموها و دایی ها و خویشاوندان ایشان را که با خدا و رسول مخالف بودند، کشته بود، از این رو کینه علی در قلب هایشان بود و دوست نداشتند که او بر آنها ولایت داشته باشد، و به غیر علی کینه ای نداشتند، زیرا برای جهاد علی در مقابل رسول خدا ماندی نبود، از این جهت بود که از او اعراض کرده و به غیر او مایل شدند.

721 16

محمد بن ابراهيم بن اسحاق طالقانی روایت کرده و می گوید: روایت کرد برای ما

ص: 136

بن علیّ العدویّ قال: حدّثنا الهیثم بن عبد الله الرّمائی قال: سألت علیّ بن موسی الرضا علیه السّلام فقلت له: یا ابن رسول الله أخبرنی عن علیّ بن ابی طالب علیه السّلام لم یجاهد أعداءه خمساً و عشرين سنة بعد رسول الله صلّی الله علیه و آله ثمّ جاهد فی ایّام ولایته فقال: لأنّه اقتدی برسول الله صلّی الله علیه و آله فی تركه جهاد المشركین بمكّه بعد التّبوّه ثلاث عشره سنة و بالمدينه تسعه عشر شهراً و ذلك لقلّه أعرانهم، و كذلك علیّ علیه السّلام ترك مجاهدته أعدائه لقلّه أعرانهم، فلما لم تبطل نبوّه رسول الله صلّی الله علیه و آله مع تركه الجهاد ثلاث عشره سنة و تسعه عشر شهراً، فكذلك لم تبطل إمامه علیّ مع تركه الجهاد خمساً و عشرين سنة، إذا كانت العلّه المانعاً لهما واحده.

722 17

حدّثنا علیّ بن أحمد بن عبد الله بن أحمد بن أبی عبد الله البرقیّ رضی الله عنه قال:

حدّثنا أبی عن جدی أحمد بن أبی عبد الله البرقیّ، عن محمّد بن عیسی، عن محمّد بن أبی یعقوب البلخیّ قال: سألت ابو سعید حسین بن علی عدوی از هیثم بن عبد الله رمانی که گفت: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: یا بن رسول الله! بگو به من که علی بن ابی طالب علیه السّلام چرا با دشمنان خود بعد از رسول خدا صلّی الله علیه و آله در بیست و پنج سال جهاد نکرد و بعد از آن در ایّام ولایت خود جهاد نمود؟ فرمود: زیرا او به رسول خدا صلّی الله علیه و آله اقتدا کرد که او با مشرکان در مکه سیزده سال و در مدینه نوزده ماه جهاد نمود و این به جهت کمی انصار و اعوان بود و علی علیه السّلام نیز به جهت کمی یاوران جهاد را ترک کرد، پس چنان چه نبوّت رسول خدا صلّی الله علیه و آله با ترک جهاد سیزده سال و نوزده ماه باطل نشد؛ امامت علی علیه السّلام نیز با ترک جهاد بیست و پنج سال باطل نشود، زیرا که مانع جهاد برای هردو بزرگوار یکسان است.

722 17

علی بن احمد بن عبد الله بن احمد بن ابی عبد الله برقی گوید: پدرم از جدم ابی عبد الله برقی از محمد بن عیسی از محمد بن یعقوب بلخی روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه السّلام پرسیدم: به چه علّت امامت در فرزندان

ص: 137

أبا الحسن الرضا عليه السلام فقلت له: لأئى عله صارت الإمامه فى ولد الحسين عليه السلام دون ولد الحسن عليه السلام فقال: لأن الله عز و
جل جعلها فى ولد الحسين عليه السلام و لم يجعلها فى ولد الحسن و الله لا يسئل عما يفعل.

723 18

حدّثنا أبى رضى الله عنه قال: حدّثنى سعد بن عبد الله قال: حدّثنا محمّد بن عيسى عن درست عن إبراهيم بن عبد الحميد عن أبى الحسن
عليه السلام قال: دخل رسول الله صلّى الله عليه و آله على عائشه و قد وضعت قمقمتهما على الشّمس فقال: يا حميراء ما هذا قالت أغسل
رأسى و جسدى قال لا تعودى فإنه يورث البرص.

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله: أبو الحسن صاحب هذا الحديث يجوز أن يكون الرضا، و يجوز أن يكون موسى بن جعفر عليهما السلام
لأن إبراهيم بن عبد الحميد قد لقيهما جميعا و هذا الحديث من المراسيل.

حسين عليه السلام استقرار یافت نه فرزندان حسن عليه السلام؟ فرمود: زیرا خدای تعالی امامت را در فرزندان حسین علیه السلام نهاد نه
فرزندان حسن علیه السلام و حق تعالی از آن چه کند سؤال نشود.

723 18

سعد بن عبد الله گوید: روایت کرد برای ما محمد بن عيسى از ابراهيم بن عبد الحميد که گفت: حضرت رضا علیه السلام فرمود: رسول خدا
صلّى الله عليه و آله بر عايشه وارد شد؛ در حالتى که او ظرف آب خود را در آفتاب گذاشته بود، فرمود: يا حميراء! اين ظرف چیست؟ گفت: مى
خواهم سر و تن خود را بشویم. فرمود: ديگر اين کار را نکن زیرا که اين کار موجب بيمارى برص و پيسى شود.

مصنّف گوید: ابو الحسن صاحب اين حديث مى تواند امام رضا عليه السلام باشد و مى تواند امام موسى عليه السلام؛ زیرا راوى که ابراهيم
است به هر دو برخورد کرده است و اين حديث از مرسله است.

ص: 138

حدَّثنا الحسين بن أحمد بن إدريس رضی اللہ عنہ قال: أخبرنا أبي، عن أبيه، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن النضر قال: سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام عن القوم يكونون في السفر فيموت منهم ميت و معهم جنب و معهم ماء قليل قدر ما يكتفي أحدهما به أيهما يبدأ به قال يغتسل الجنب و يترك الميت لأن هذا فريضة و هذا سنه.

725 20

حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی اللہ عنہ قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصفار، عن محمد بن عيسى، عن الحسن بن النضر قال: قلت للرّضا عليه السلام: ما العله في التّكبير على الميت خمس تكبيرات قال رووا أنّها اشتقت من خمس صلوات فقال:

هذا ظاهر الحديث فأما في وجه آخر فإنّ الله عزّ و جلّ قد فرض على العباد خمس فرائض الصّلاه و الزّكاه و الصّيام و الحجّ و الولاية فجعل للميت من كلّ فريضة تكبيره 724 19

حسين بن احمد بن ادريس گوید: روایت کرد برای ما احمد بن عیسی از حسین بن نصر که گفت: از حضرت رضا علیه السلام سؤال کردم از جماعتی که در سفر باشند و از ایشان یکی بمیرد و با ایشان جنبی باشد و اندک آب با ایشان یافت شود که یکی از آن دو را کفایت کند، به کدام ابتدا کنند؟ فرمود: جنب غسل کند و میت رها شود؛ زیرا غسل جنب، فريضة و غسل میت، سنت است.

725 20

محمد بن حسن بن احمد بن وليد رضی اللہ عنہ گوید:

محمد بن حسن صفار از محمد بن عیسی از حسن بن نصر روایت کرده که گوید: حضرت رضا علیه السلام فرمود: علت این که بر میت پنج تکبیر گفته می شود چیست؟ عرض کردم: روایت کرده اند که آن مشتق است از پنج نماز. فرمود: این ظاهر حدیث است و اما وجه دیگر این است که خدای عزّ و جلّ بر بندگان پنج فريضة واجب کرده است؛ نماز و زکات و روزه و حج و ولایت؛ پس برای میت از هر فريضة یک تکبیر گفته می شود؛ هر که ولایت

ص: 139

واحدہ فمن قبل الولاية كبر خمسا و من لم يقبل الولاية كبر أربعا فمن أجل ذلك تكبرون خمسا و من خالفكم يكبر أربعا.

726 21

حدَّثنا علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رضی الله عنه قال: حدَّثنا أبو الحسين محمد بن جعفر الأسدي، عن سهل بن زياد الأدمي، عن جعفر بن عثمان الدارمي، عن سليمان بن جعفر قال: سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام عن التلبيه وعلتها فقال إن الناس إذا أحرموا ناداهم الله عز وجل فقال: عبادي وإمائي لأحرمنكم على النار كما أحرمتكم لي فيقولون لبيك اللهم لبيك إجابة لله عز وجل على ندائه إياهم.

727 22

حدَّثنا أبي رحمه الله قال: حدَّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن علي بن معبد، عن الحسين بن خالد، عن أبي الحسن عليه السلام قال: قلت له: عن كم تجزي البدنه قال: عن نفس واحدته قلت: فالبقره؟ قال: تجزي عن خمسه إذا كانوا يأكلون بپذيرفت، پنج تكبير و هرکه بپذيرفت، چهار تكبير از پنج تكبير گفته شود، از این جهت است که شما شیعیان در نماز میت پنج تكبير گوید و مخالفین شما چهار تكبير گویند.

726 21

علي بن احمد بن محمد بن عمران دقاق گوید:... سلیمان بن جعفر گوید: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم از لبيك گفتن در حال احرام و علت آن؟ فرمود: مردم هرگاه احرام بستند، خدای تعالی ایشان را بخواند و بگوید: بندگان و کنیزان من هرآینه حرام گردانم بر شما آتش را چنان که شما احرام بستید از برای من. پس بندگان خدا بگویند: «لبيك اللهم لبيك»؛ این در جواب خدای عز وجل است که ایشان را می خواند.

727 22

حسین بن خالد گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: چون حاجیان یک شتر قربانی کنند از چند کس کفایت کند؟ فرمود: از یک نفس. عرض کردم: گاو چه؟ فرمود: آن از پنج کس بس باشد، هرگاه این پنج نفر شریک خرج بوده و از یک سفره غذا بخورند. عرض

ص: 140

على مائده واحده قلت كيف صارت البدنه لا تجزى إلا عن واحده و البقره تجزى عن خمسه قال: لأن البدنه لم تكن فيها من العله ما كان فى البقره إن الذين أمروا قوم موسى عليه السلام بعباده العجل كانوا خمسه أنفس و كانوا أهل بيت يأكلون على خوان واحد و هم أذنيه و أخوه مبذويه و ابن أخيه و ابنته و امرأته هم الذين أمروا بعباده العجل و هم الذين ذبحوا البقره التى أمر الله تبارك و تعالى بذبحها.

728 23

حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أبيه، عن الحسين بن خالد قال: قلت لأبي الحسن عليه السلام: لأبى شىء صار الحاج لا يكتب عليه ذنب أربعة أشهر قال: لأن الله تعالى أباح للمشركين الحرم أربعة أشهر إذ يقول فسيحوا فى الأرض أربعة أشهر فمن ثم وهب لمن حج من المؤمنين البيت الذنوب أربعة أشهر.

کردم: چگونه است که شتر بیشتر از یک کس را کفایت نکند و گاو از پنج کس بس است؟ فرمود: به جهت این که در شتر علتی است که در گاو نیست، زیرا کسانی که قوم موسی را به گوساله پرستیدن امر کردند، پنج کس بودند و در یک سفره غذا می خوردند و ایشان اذینونه و برادرش مبذونه و پسر برادرش و دخترش و زنش بودند و ایشان بودند که به گوساله پرستیدن امر کرده و گاو را که خدا به ذبح آن امر کرده بود ذبح کردند.

728 23

محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید: روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از پدرش از حسین بن خالد که گفت: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: برای چه حاجیان را تا چهار ماه گناه نوشته نشود؟ فرمود: زیرا خداوند مهلت داد مشرکین را در چهار ماه حرام، چه خدای تعالی می فرماید: «ای مشرکان! سیر کنید در زمین و هر جا که خواهید بروید» پس به همین جهت هر که از مؤمنین حج بگذارد تا چهار ماه گناهاش بخشوده می شود.

ص: 141

حدَّثنا أبي رحمه الله قال: حدَّثنا أحمد بن إدريس، عن محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري، عن محمد بن معروف، عن أخيه عمر، عن جعفر بن عيينه، عن أبي الحسن عليه السلام قال: إنَّ عليًّا عليه السلام لم يبت بمكَّه بعد إذ هاجر منها حتَّى قبضه الله عزَّ وجلَّ إليه قال: قلت له: و لم ذاك؟ قال: كان يكره أن يبيت بأرض قد هاجر منها و كان يصلِّي العصر و يخرج منها و يبيت بغيرها.

730 25

حدَّثنا محمد بن عليّ ماجيلويه قال:

حدَّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن عليّ بن معبد، عن الحسين بن خالد قال: سألت أبا الحسن عليه السلام عن مهر السنَّه كيف صار خمس مائه درهم فقال إنَّ الله تبارك و تعالی أوجب علي نفسه أن لا يكتِّره مؤمن مائه تكبيره و يحمّده مائه تحميده و يسبِّحه مائه تسبيحه و يهلِّله مائه تهليله و يصلِّي علي محمد و آله مائه مرَّه ثمَّ يقول اللهمَّ زوّجني من الحور 729 24

احمد بن ادريس از جعفر بن عيينه از حضرت رضا عليه السلام روايت کرده که آن جناب فرمود: علي عليه السلام بعد از آن که از مکه مهاجرت نمود، شب در مکه نمی ماند تا زمانی که خدای او را نزد خود برد. راوی گوید، عرض کردم: این از چه جهت بود؟ فرمود: خوش نمی داشت که شب بماند در زمینی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن مهاجرت کرده است و چون نماز عصر می کرد، بیرون می رفت از آن جا و به جای دیگر شب به سر می برد.

730 25

محمد بن عليّ ماجيلويه گوید: روايت کرد برای ما علي بن ابراهيم بن هاشم از پدرش از علي بن معبد از حسين بن خالد که گفت: از حضرت رضا عليه السلام پرسیدم: چگونه مهر السنَّه پانصد درهم شد؟ فرمود: خدای تعالی واجب ساخته بر خود که هر مؤمنی که صد تکبير گوید و صد تحمید و صد تسبیح و صد تهلیل و صلوات فرستد بر محمد و آل او صد بار، پس بگوید: «اللهمَّ زوّجني بحور العين» او را خدای تعالی تزویج کند حوری از جنّت و آن را مهر او

ص: 142

العین إلا زوجه الله حوراء من الجنه و جعل ذلك مهرها فمن ثم أوحى الله عز و جل إلى نبيّه صلى الله عليه و آله أن يسنّ مهر المؤمنات خمسمائه درهم ففعل ذلك رسول الله صلى الله عليه و آله.

731 26

حدّثنا الحسين بن أحمد بن إدريس، عن أبيه، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن أبي نصر، عن الحسين بن خالد قال: قلت لأبي الحسن الرضا عليه السلام: جعلت فداك كيف صار مهر النساء خمسمائه درهم اثنتي عشرة أوقيه و نش قال: إنّ الله عز و جلّ أوجب على نفسه ألاّ يكبره مؤمن مائه تكبيره و يسبّحه مائه تسبيحه و يحمّده مائه تحميده و يهلّله مائه تهليله و يصلّي على النبيّ صلى الله عليه و آله مائه مرّه ثمّ يقول اللهمّ زوّجني من الحور العين إلاّ زوجه الله حوراء فمن ثمّ جعل مهر النساء خمسمائه درهم و أيّما مؤمن خطب إلى أخيه حرمة و بذل له خمسمائه درهم و لم يزوجه فقد عقّه و استحق من الله عز و جلّ ألاّ يزوجه حوراء.

کند. از این جهت است که حق تعالی به پیغمبر خود وحی کرد که مهر زنان مؤمنه را پانصد درهم سنّت سازد و آن حضرت چنان کرد.

731 26

حسین بن احمد بن ادريس از پدرش از احمد بن محمد بن عيسى از ابن ابی نصر از حسین بن خالد روایت کرده که گفت: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: فدای تو شوم! چگونه مهر زنان پانصد درهم گردید که دوازده اوقیه و نصف اوقیه می شود؟ فرمود: زیرا خدا واجب ساخته بر خود که تکبیر نگوید مؤمنی مگر صد بار و تسبیح نکند خدا را مگر صد بار و حمد نگوید مگر صد بار و تهلیل نگوید مگر صد بار و صلوات بر محمد و آل محمد صد بار، سپس نگوید: «اللهم زوّجني بحور العين» مگر خدا حورالعین تزویج او کند؛ از آن جهت مهر زنان پانصد درهم شد و هر مؤمنی از برادر خود زنی را خواستگاری کند و بخواهد پانصد درهم مهر او کند و او را تزویج نکند، او را آزرده است و شایسته است که خدا برای او حورالعین تزویج نکند.

ص: 143

حدَّثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال: حدَّثنا أحمد بن محمد بن سعيد الهمداني، عن علي بن الحسن بن علي بن فضال، عن أبيه قال: سألت الرضا عليه السلام عن العله التي من أجلها لا تحل المطلقة للعدّه لزوجها حتى تنكح زوجها غيره فقال: إن الله تبارك و تعالی إنما أذن في الطلاق مرتين فقال عزّ وجلّ الطلاقُ مرّتانٍ فإمساکُ بمَعْرُوفٍ أو تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ یعنی فی التّطليقه الثالثه و لدخوله فيما كره الله عزّ وجلّ له من الطلاق الثالث حرّمها الله عليه فلا تحلّ له من بعد حتّى تنكح زوجها غيره لئلاّ يوقع الناس الاستخفاف بالطلاق و لا تضارّ النساء.

حدَّثنا محمد بن علي ماجيلويه قال:

حدَّثنا محمد بن يحيى العطار، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن جعفر بن محمد الأشعري، عن أبيه قال: سألت أبا الحسن 732 27

محمد بن ابراهيم بن اسحاق طالقاني گوید: روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن سعيد همدانی از علی بن حسن بن علی بن فضال که گفت: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم:

چه علت دارد که حلال نمی شود مطلقه به طلاق عدّه برای شوهرش مگر آن که به غیر او شوهر کند؟ فرمود: جز این نیست که خدا در طلاق دوبار اذن داده است و در مرتبه سوم یا او را نگه دارد و با یکدیگر سازش داشته باشد، یا او را طلاق دهد که دیگر نتواند بگیرد و چون در طلاق سوم که خدا آن را ناخوش دارد، داخل شود پس بر وی حرام شود تا شوهری دیگر کند و این از آن جهت است که مردم استخفاف نکنند طلاق را و به زنان ضرر نرسانند.

محمد اشعری گوید: از حضرت رضا علیه السلام درباره تزویج زنانی که سه طلاقه هستند سؤال کردم. فرمود: سه طلاقه کردن زنان، آنها را به غیر شما حلال نمی کند و طلاق دادن

الرّضا عليه السّلام عن تزويج المطلّقات ثلاثا فقال لى إنّ طلاقكم الثّلاث لا يحلّ لغيركم و طلاقهم يحلّ لكم لأنكم لا ترون الثّلاث شيئا و هم يوجبونها.

734 29

حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطّالقانيّ رضى الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن سعيد الكوفيّ قال: حدّثنا عليّ بن الحسن بن عليّ بن فضال، عن أبيه قال:

سألت أبا الحسن عليه السّلام فقلت له: لم كتّى النّبىّ صلّى الله عليه وآله بأبى القاسم فقال: لأنّه كان له ابن يقال له قاسم فكتّى به قال: فقلت له:

يا ابن رسول الله فهل ترانى أهلا للزياده فقال: نعم أما علمت أنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله قال:

أنا و عليّ أبوا هذه الأّمّه قلت: بلى قال:

أما علمت أنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله و آلّه أب لجميع أّمته و عليّ عليه السّلام منهم قلت: بلى قال: أما علمت أنّ عليّا عليه السّلام قاسم الجنّه و النّار قلت: بلى قال: فقيل له: أبو القاسم لأنّه أبو قسيم الجنّه و النّار فقلت له و ما معنى ذلك قال: إنّ شفقه النّبىّ صلّى الله عليه وآله و آلّه على أّمته شفقه الآباء على الأولاد و أفضل أّمته عليّ عليه السّلام و من بعده مخالفين زنان را برای شما حلال می کند، به این علت که شما سه طلاقه را سبب حرمت نمی دانید ولی ایشان آن را سبب حرمت می دانند.

734 29

حسن بن علی بن فضال از پدرش گوید: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: چرا کنیه رسول خدا صلّى الله عليه وآله ابو القاسم بود؟ فرمود: برای آن که او را پسری بود قاسم نام، پس به ابی القاسم مکنی شد. گفتم: یا بن رسول الله! آیا مرا شایسته زیاده از این می دانی؟ فرمود: آری! آیا نمی دانی که رسول الله صلّى الله عليه وآله فرمود: من و علی پدران این امتیم. عرض کردم: بلی! فرمود: آیا نمی دانی که علی علیه السّلام مقسّم بهشت و جهنم است. عرض کردم: بلی! فرمود: به این سبب آن حضرت به ابو القاسم مکنی شد؛ زیرا که او پدر تقسیم کننده بهشت و جهنم است. گفتم: معنی این چیست؟ فرمود: شفقت پیغمبر صلّى الله عليه وآله بر امت او مانند شفقت پدران است بر فرزندان، و افضل امت او علی علیه السّلام است. بعد از آن حضرت شفقت علی علیه السّلام بر امت چون شفقت پیغمبر صلّى الله عليه وآله و آلّه است؛ زیرا که وصی و خلیفه او است و امام بعد از او

ص: 145

شفقه علی علیه السلام علیهم کشفقته صلی الله علیه و آله لأنه وصیّه و خلیفته و الإمام بعده فلذلك قال:

أنا و علیّ أبوا هذه الأّمّه و صعد النّبیّ صلی الله علیه و آله المنبر فقال: من ترک دینا أو ضیاعا فعلیّ و إلیّ و من ترک مالا فلورثته فصار بذلك أولى بهم من آبائهم و أمّهاتهم و أولى بهم بأنفسهم و كذلك أمير المؤمنین علیه السلام بعده جرى ذلك له مثل ما جرى لرسول الله صلی الله علیه و آله.

735 30

حدّثنا تمیم بن عبد الله بن تمیم القرشیّ قال: حدّثنی أبی، عن أحمد بن علیّ الأنصاریّ، عن أبی الصّلت الهرویّ قال: قال المأمون یوما للرّضا علیه السلام: یا ابا الحسن أخبرنی عن جدّک أمير المؤمنین بأیّ وجه هو قسیم الجنّه و التّار و بأیّ معنی فقد کثر فکری فی ذلك فقال له الرّضا علیه السلام: یا أمير المؤمنین ألم تر و عن أبیک، عن آبائه، عن عبد الله بن عباس أنّه قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: حبّ علیّ ایمان و بغضه کفر؟ فقال: بلی فقال الرّضا علیه السلام: فقسّمه الجنّه و التّار إذا کانت است. از این جهت فرمود: من و علی، پدران این امتیم. پیغمبر صلی الله علیه و آله بر منبر شد و فرمود: کسی که قرضی یا عیالی داشته باشد، قرضش را باید من ادا کنم و عیالش را من باید نفقه دهم و هرکس که مال واگذاشته باشد، مال وارث اوست، پس از این جهت پیغمبر به مؤمنین از خودشان و پدران و مادرانشان سزاوارتر است و چنین است امام علی علیه السلام بعد از پیغمبر که از برای آن جناب جریان یافت آنچه از برای پیغمبر جریان یافته بود.

735 30

تمیم بن عبد الله قرشی به اسناد خود از ابو الصّلت هروی گفت: مأمون روزی به امام رضا علیه السلام گفت: یا ابا الحسن با من بگو جد تو علی بر چه وجهی قسیم جنّت و نار است و به چه معنی است، زیرا فکر من در این باب بسیار شده. امام رضا علیه السلام فرمود: یا امیر المؤمنین آیا تو روایت نکرده ای از پدرت از پدرانش از عبد الله بن عباس که گفت: شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که می گفت: حبّ علی ایمان است و بغض او کفر؟ گفت: بلی! امام رضا علیه السلام فرمود: پس چون قسمت جنّت و نار بر محبّت و عداوت او بود، پس او قسیم جنّت

ص: 146

على حبه و بغضه فهو قسيم الجنة و النار فقال المأمون لا أبقاني الله بعدك يا أبا الحسن أشهد أنك وارث علم رسول الله صلى الله عليه و آله قال أبو الصّلت الهروي: فلما انصرف الرضا عليه السلام إلى منزله أتته فقلت له: يا ابن رسول الله صلى الله عليه و آله ما أحسن ما أجبت به أمير المؤمنين فقال الرضا عليه السلام: يا أبا الصّلت إنما كلمته من حيث هو و لقد سمعت أبي يحدث عن آبائه عن عليّ عليه السلام أنّه قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: يا عليّ أنت قسيم الجنة يوم القيامة تقول للنار هذا لي و هذا لك.

736 31

حدّثنا أحمد بن الحسن القطان قال:

حدّثنا أحمد بن محمّد بن سعيد الهمدانيّ قال: حدّثنا عليّ بن الحسن بن عليّ بن فضّال، عن أبيه، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: سألته عن أمير المؤمنين عليه السلام لم لم يسترجع فدك لِمَا ولي أمر النَّاس فقال:

لأنّ أهل بيت إذا و لانا الله عزّ و جلّ لا يأخذ لنا حقوقنا ممّن ظلمنا إلّا هو و نحن أولياء المؤمنين إنّما نحكم لهم و نأخذ لهم حقوقهم ممّن يظلمهم و لا نأخذ لأنفسنا.

و نار است. مأمون گفت: مرا خدا بعد از تو باقی ندارد، گواهی می دهم که تو وارث علم رسول خدایی صلی الله علیه و آله. ابو الصّلت گفت: چون امام رضا علیه السلام به خانه بازگشت نزد او آمدم و به او گفتم: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله چه خوب او را جواب دادی؟ گفت: یا ابا الصّلت! با او سخن از آن جا کردم که او بود؛ یعنی سخن مناسب اعتقاد و رأی او گفتم. من از پدرم شنیدم که از پدران خود حدیث می کرد از علی علیه السلام که گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله به من فرمود: یا علی! تو قسیم جنت و ناری، روز قیامت می گویی یا نار، این مرا و این تو را.

736 31

احمد بن حسن قطان به اسناد خود از علی بن فضال روایت می کند از پدرش که گفت، از ابو الحسن رضا علیه السلام پرسیدم چرا امیر المؤمنین علیه السلام فدک را باز پس نگرفت وقتی که والی شد بر مردمان؟ فرمود: زیرا که ما اهل بیته هستیم که خدای عزّ و جلّ بر ما والی است یا ما را والی ساخته است، حقوق ما را از ظالم بر ما جز او نستاند و ما اولیای مؤمنانیم، حکم از برای ایشان کنیم و حقوق ایشان از ظالم بر ایشان بازستانیم اما برای خود بازستانیم.

ص: 147

وقد أخرجت لذلك علل في كتاب علل الشرائع و الأحكام و الأسباب، و اقتصرت في هذا الكتاب على ما روى فيه عن الرضا عليه السلام.

737 32

حدّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدّثنا محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدّثني القاسم بن إسماعيل أبي ذكوان قال: سمعت إبراهيم بن العباس يحدث عن الرضا، عن أبيه موسى بن جعفر عليهما السلام إنّ رجلاً سأل أبا عبد الله عليه السلام: ما بال القرآن لا يزداد عند النّشر و الدّراسه إلاّ غضاضه فقال: لأنّ الله لم ينزله لزمان دون زمان و لا لناس دون ناس فهو في كلّ زمان جديد و عند كلّ قوم غضّ إلى يوم القيامة.

738 33

حدّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدّثني محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدّثني محمد بن موسى بن نصر الرّازيّ قال: حدّثني أبي قال: سئل و من دلايليّ از برای این در کتاب علل الشرائع بیرون آورده ام و در این کتاب فقط اختصار کردم به آن چه از حضرت رضا عليه السلام مروی است.

737 32

حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از حضرت رضا علیه السلام از پدرش موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده که مردی از امام صادق علیه السلام پرسید: چگونه است که قرآن هر چند به روزگار آن خوانده می شود همان تازگی از او برجاست و می افزاید؟ فرمود: زیرا خداوند آن را نه برای زمانی معین کرده و نه برای مردمی معین؛ بلکه برای همه زمان ها و همه مردمان قرار داده؛ پس او همه زمانی و نزد همه قومی تازه است و مکرر نمی شود تا روز قیامت.

738 33

راوی گفت: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدند از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «اصحاب من چون ستارگان آسمانند، به هر کدام اقتدا کنید، هدایت می یابید» و نیز قول او «اصحاب

ص: 148

الرّضا عليه السّلام عن قول النّبىّ صلّى الله عليه وآله أصحابى كالنّجوم بأيّهم اقتديتم اهتديتم و عن قوله عليه السّلام دعوا لى أصحابى فقال عليه السّلام: هذا صحيح يريد من لم يغيّر بعده و لم يبدّل قيل و كيف يعلم أنّهم قد غيروا أو بدّلوا قال: لمّا يروونه من أنّه صلّى الله عليه وآله قال: ليذادنّ برجال من أصحابى يوم القيامة، عن حوضى كما تذاذ غرائب الإبل، عن الماء فأقول يا ربّ أصحابى أصحابى فيقال لى: إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك فيؤخذ بهم ذات السّمال فأقول بعدا لهم و سحقا لهم أفترى هذا لمن لم يغيّر و لم يبدّل.

739 34

حدّثنا الحاكم أبو علىّ الحسين بن أحمد البيهقى قال: حدّثنى محمّد بن يحيى الصّولى قال: حدّثنى أحمد بن محمّد بن إسحاق الطالقانى قال: حدّثنى أبى قال:

حلف رجل بخراسان بالطلاق أنّ معاويه ليس من أصحاب رسول الله صلّى الله عليه وآله أيام كان الرّضا عليه السّلام بها فأفتى الفقهاء بطلاقها فسئل الرّضا عليه السّلام فأفتى أنّها لا تطلق فكتب الفقهاء رقعته و أنفذوها إليه و قالوا له من من را به من واگذاريد؟ امام عليه السّلام فرمود: اين صحيح است؛ اما كسانى را اراده کرده كه بعد از او تغيير و تبديل [در دين] نداده باشند. گفتند:

چسان بدانيم كه تغيير کرده اند يا نه؟ فرمود: از آن جهت كه نبى صلّى الله عليه وآله فرمود: مردانى از اصحاب من روز قيامت از حوض رانده شوند، چنانچه شتران غريب را از آب مى رانند. پس مى گويم:

يا رب اينان اصحاب منند. گفته مى شود: تو ندانى بعد از تو چه احداث كردند؟ پس ايشان را بگيرند و به جانب چپ بکشند. پس من بگويم: «خدایا برايشان آتش باد!» چه گمان مى برى، آیا اين حال كسى است كه تغيير و تبديل نداده باشد.

739 34

ابن اسحاق طالقانى گوید: مردى در خراسان به طلاق قسم خورده بود كه معاويه از اصحاب رسول الله صلّى الله عليه وآله نيست در آن ايام كه حضرت رضا عليه السّلام در خراسان بود؛ پس فقها فتوى داده بودند كه زن او مطلقه است. پس آن مسئله از امام رضا عليه السّلام پرسيدند؛ فتوى داد كه زن مطلقه نيست. فقها رقعته به خدمت او نوشته فرستادند: از كجا گفتى يابن رسول الله كه مطلقه نيست؟ در رقعته ايشان نوشت كه از

ص: 149

أين؟ قلت: يا ابن رسول الله إنها لم تطلق فوقع عليه السلام في رقعتهم قلت: هذا من روايتكم عن أبي سعيد الخدري أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال لمسلمه يوم الفتح: وقد كثروا عليه أنتم خير وأصحابي خير ولا هجره بعد الفتح فأمطل الهجره ولم يجعل هؤلاء أصحابا له قال: فرجعوا إلى قوله.

740 35

حدّثنا محمد بن يحيى الصّوليّ قال:

حدّثنا عون بن محمد قال: حدّثنا سهل بن القاسم قال: سمع الرضا عليه السلام عن بعض أصحابه يقول: لعن الله من حارب أمير المؤمنين عليه السلام فقال له: قل إلا من تاب وأصلح ثم قال: ذنب من تخلف عنه ولم [يبت] أعظم من ذنب من قاتله ثم تاب.

روایت شما گفتم که از ابو سعید خدری روایت کرده اید: رسول الله صلى الله عليه وآله با مسلمانان بعد از فتح مکه گفت در حالی ایشان بر او مجتمع و انبوه شده بودند: شما خیرید و اصحاب من خیرند و بعد از فتح هجرت نیست؛ پس هجرت را باطل کرد و ایشان را اصحاب خود نساخت. پس فقها قول آن حضرت را قبول کردند.

740 35

و به اسناد او سهل بن القاسم گفت: امام رضا علیه السلام شنید از اصحاب که می گفتند: لعنت خدا بر آنان که با امیر المؤمنین علیه السلام جنگیدند.

با او فرمود: بگو مگر آنان که توبه کردند و اصلاح شدند. بعد از آن فرمود: گناه آنان که تخلف از او نمودند و توبه نکردند بزرگ تر است از گناه آنان که جنگ کردند با او، بعد از آن توبه کردند.

ص: 150

اشاره

باب فی ذکر ما کتب به الرضا علیه السلام

إلی محمد بن سنان فی جواب مسائله

فی العلل

1 741 حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَاجِلُويه رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ وَحَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرَانَ الدَّقَاقُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السَّنَانِيُّ وَعَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ وَالْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامِ الْمَكْتَبِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - قَالُوا:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الرَّبِيعِ الصَّحَّافُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ وَحَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ وَعَلِيُّ بْنُ عَيْسَى الْمَجَاوِرُ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ وَأَبُو جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ

33- در ذکر آنچه امام رضا علیه السلام به محمد بن سنان نوشته است در جواب سؤالات او از علل اشیاء و احکام

در ذکر آنچه امام رضا علیه السلام به محمد

بن سنان نوشته است در جواب

سؤالات او از علل اشیاء و احکام

1

741

محمد بن ماجیلویه روایت کرد از عموی خود محمد بن ابی القاسم که گفت: روایت کرد برای ما محمد بن علی کوفی از محمد بن سنان و نیز علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق و محمد بن احمد سنانی و علی بن عبد الله وراق و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتب روایت کردند از محمد بن ابی عبد الله کوفی از محمد بن اسماعیل از علی بن عباس که گفت: روایت کرد برای ما قاسم بن ربیع صحاف از محمد بن سنان و روایت کرد برای ما علی بن احمد بن عبد الله برقی و علی بن عیسی مجاور در مسجد کوفه و ابو جعفر محمد بن موسی برقی در ری،

ص: 151

موسی البرقیّ بالرّیّ رحمهم الله قالوا:

حدّثنا محمّد بن علیّ ماجیلویه، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عن محمّد بن سنان أنّ علیّ بن موسی الرضا علیه السّلام كتب إليه فی جواب مسأله:

علّه غسل الجنابه التّظافه و تطهیر الإنسان نفسه ممّا أصاب من أذاه و تطهیر سائر جسده لأنّ الجنابه خارجه من کلّ جسده فلذلك وجب علیه تطهیر جسده کلّه.

وعلّه التّخفيف فی البول و الغائط لأنّه أكثر و أدوم من الجنابه فرضی فیهِ بالوضوء لكثرتّه و مشقّته و مجیئه بغیر إرادته منهم و لا شهوه و الجنابه لا تكون إلّا باستلذاذ منهم و الإكراه لأنفسهم.

وعلّه غسل العیدین و الجمعة و غیر ذلك من الأغسال لما فیهِ من تعظیم العبد ربّه و استقباله الکریم الجلیل و طلب المغفره لذنوبه و لیكون لهم یوم عید معروف یجتمعون فیهِ علی ذکر الله تعالی فجعل فیهِ الغسل تعظیما لذلك الیوم و تفضیلا له علی سائر الأیام و زیاده فی التّوافل و العباده و لتكون تلك طهاره له من الجمعة إلى الجمعة.

که گفتند: روایت کرد برای ما محمد بن علی ماجیلویه از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از محمد بن سنان که گفت: ابا الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السّلام در جواب مسایل او نوشته است:

علّت غسل جنابت نظافت است و پاک شدن از آن چه او را رسیده است از ناخوشی. و تطهیر تمام تن از آن است که جنابت از همه تن برمی آید، از این جهت واجب شده تطهیر همه تن.

وعلّت تخفیف در بول و غایت آن است که آن از جنابت بیشتر است، پس به خاطر بیشتر بودن و مشقّت آن به وضو اکتفا شد؛ زیرا غیر ارادی و بدون لذّت است اما جنابت از راه لذّتی است که می جویند و خود را به آن به زحمت می دارند.

علّت غسل عید و جمعه و غیر آن از غسل ها آن است که در آن تعظیم پروردگار است و روی آوردن به حضرت کریم جلیل و مغفرت خواستن برای گناهان و برای آن که برای مردم عیدی معروف باشد و در او مجتمع شوند بر ذکر خدای تعالی؛ پس غسل معین شد برای تعظیم آن روز و تفضیل او بر دیگر روزها و زیادتی نوافل و عبادت و تا آن طهارتی باشد او را، از جمعه تا جمعه.

وَعَلَّه غَسَلَ الْمَيِّتَ أَنَّهُ يَغْسَلُ لِأَنَّهُ يَطَهَّرُ وَيَنْظِفُ مِنْ أَدْنَسِ أَمْرَاضِهِ وَمَا أَصَابَهُ مِنْ صَنُوفِ عِلَلِهِ لِأَنَّهُ يَلْقَى الْمَلَائِكَةَ وَيَبَاشِرُ أَهْلَ الْآخِرَةِ فَيَسْتَحِبُّ إِذَا وَرَدَ عَلَى اللَّهِ وَلَقِيَ أَهْلَ الطَّهَارَةِ وَيَمَاسُونَهُ وَيَمَاسَهُمْ أَنْ يَكُونَ طَاهِرًا نَظِيفًا مَوْجَّهًا بِهِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِيَطْلُبَ بِهِ وَيَشْفَعُ لَهُ. وَعَلَّه أُخْرَى أَنَّهُ يَخْرُجُ مِنْهُ الْمَنِيُّ الَّذِي مِنْهُ خَلِقُ فَيَجْنِبُ فَيَكُونُ غَسَلُهُ لَهُ.

وَعَلَّه اغْتَسَالَ مِنْ غَسَلِهِ أَوْ مَسَّهُ فَطَهَّرَهُ لَمَّا أَصَابَهُ مِنْ نَضْحِ الْمَيِّتِ لِأَنَّ الْمَيِّتَ إِذَا خَرَجَتِ الرُّوحُ مِنْهُ بَقِيَ أَكْثَرُ أَفْتِهِ فَلِذَلِكَ يَتَطَهَّرُ مِنْهُ وَيَطَهَّرُ.

وَعَلَّه الْوَضُوءُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا صَارَ غَسَلُ الْوَجْهِ وَالذَّرَاعَيْنِ وَمَسْحُ الرَّأْسِ وَالرَّجْلَيْنِ فَلِقِيَامِهِ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَاسْتِقْبَالِهِ إِيَّاهُ بِجَوَارِحِ الطَّاهِرَةِ وَمَلَاقَاتِهِ بِهَا الْكَرَامِ الْكَاتِبِينَ فَيَغْسِلُ الْوَجْهَ لِلتَّسْجُودِ وَالْخُضُوعِ وَغَسَلَ الْيَدَيْنِ لِيَقْلِبَهُمَا وَيَرْغَبَ بِهِمَا وَيَرْهَبَ وَيَتَبَتَّلَ وَمَسَحَ الرَّأْسَ وَالْقَدَمَيْنِ لِأَنَّهُمَا ظَاهِرَانِ مَكْشُوفَانِ يَسْتَقْبَلُ بِهِمَا فِي كُلِّ حَالَاتِهِ وَلَيْسَ فِيهِمَا مِنَ الْخُضُوعِ وَالتَّبَتُّلِ مَا فِي الْوَجْهِ وَالذَّرَاعَيْنِ.

وَعَلَّتْ غَسَلَ مَيِّتٍ أَيْنَ اسْتَدْرَجَتْ مِنْهُ أَلْوَدُغِي أَمْرَاضٍ شَسْتَةٍ وَبَاطِكٍ شُودٍ وَأَنَّ شَهَ مِنْ أَنْوَاعِ عِلَلٍ بِهِ أَوْ رَسِيدِهِ، زِيرَا مَلَائِكُهُ رَا مَلَاقَاتٍ وَبَا أَهْلِ آخِرَتِ مَبَاشِرَتِ مِي كُنْدُ، پَسِ شُودَ بِهِ خُدَا وَارِدِ مِي شُودَ وَبَا پَاكَانِ مَلَاقَاتِ وَهُمْدِيْغَرِ رَا لَمَسِ مِي كُنْدُ، لَائِقِ أَنْ اسْتَدْرَجَتْ كِهَ پَاكِ وَنَظِيفِ أَوْ رَا نَزْدِ خُدَا رَوَانِهِ سَا زَنْدِ بَرَايِ دَرِ خَوَاسْتِ رَحْمَتِ وَشَفَاعَتِ.

وَعَلَّتْ دِيْغَرِ أَنْكِهِ از او بیرون می آید «اذی» که از آن خلق شده، پس جنب شده بدان جهت غسلش می دهند.

عَلَّتْ وَجُوبِ غَسَلِ بَرِ غَسَلِ دِهَنْدِهِ يَا لَمَسِ كُنْدِهِ أَنْ اسْتَدْرَجَتْ كِهَ پَاكِ سَا زْدِ از خود آن چه از مَيِّتِ بِهِ او تَرَاوشِ نَمُودِهِ اسْتَدْرَجَتْ، زِيرَا كِهَ شُودَ جَانِ از مَيِّتِ بِيْرُونِ شُدُ، آفْتِ از او می ماند، از آن روی از او خود را پاک می کند.

عَلَّتِي كِهَ بَاعْثِ شُدُ دَرِ وَضُوءِ، چهره و دستها را شسته و سر و پاها را مسح کنند آن است که به واسطه آنها نزد خدا می ایستد و به او روی می آورد و با کرام الکاتبین ملاقات می کند. پس شستن روی برای سجود و خضوع است و شستن دو دست برای آن که به آن خواهش و مسألت می نماید و مسح سر و دو قدم برای آن که آن ها پیدا هستند و به آن ها روی می کند، اما آن خضوعی که در چهره و دستها هست در آن ها نیست.

وَعَلَّه الزَّكَاةَ مِنْ أَجْلِ قُوَّةِ الْفُقَرَاءِ وَتَحْصِينَ أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَلَّفَ أَهْلَ الصَّحَّةِ الْقِيَامَ بِشَأْنِ أَهْلِ الزَّمَانَةِ وَالْبَلْوَى كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لَتَبْلُوَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي أَمْوَالِكُمْ بِإِخْرَاجِ الزَّكَاةِ وَفِي أَنْفُسِكُمْ بِتَوَطُّبِ الْأَنْفُسِ عَلَى الصَّبْرِ مَعَ مَا فِي ذَلِكَ مِنْ أَدَاءِ شُكْرِ نِعْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالطَّمَعِ فِي الزِّيَادَةِ مَعَ مَا فِيهِ مِنَ الرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ لِأَهْلِ الصَّدْعِ وَالْعَطْفِ عَلَى أَهْلِ الْمَسْكِنَةِ وَالْحَثِّ لَهُمْ عَلَى الْمَوَاسَاةِ وَتَقْوِيَةِ الْفُقَرَاءِ وَالْمَعُونَةِ عَلَى أَمْرِ الدِّينِ وَهُمْ عِظَةُ لِأَهْلِ الْغِنَى وَعِبْرَةٌ لَهُمْ لِيَسْتَدَلُّوا عَلَى فُقَرَاءِ الْآخِرَةِ بِهِمْ وَ مَا لَهُمْ مِنَ الْحَثِّ فِي ذَلِكَ عَلَى الشُّكْرِ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِمَا خَوَّلَهُمْ وَأَعْطَاهُمْ وَالِدَّعَاءِ وَالتَّضَرُّعِ وَالْخَوْفِ مِنْ أَنْ يَصِيرُوا مِثْلَهُمْ فِي أُمُورٍ كَثِيرَةٍ فِي أَدَاءِ الزَّكَاةِ وَالصَّدَقَاتِ وَصَلَةِ الْأَرْحَامِ وَاصْطِنَاعِ الْمَعْرُوفِ.

وَعَلَّه الْحَجَّ الْوَفَادَةَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَطَلَبَ الزِّيَادَةَ وَالْخُرُوجَ مِنْ كُلِّ مَا اقْتَرَفَ وَليكون تائبًا مِمَّا مَضَى مُسْتَأْنَفًا لِمَا يَسْتَقْبَلُ وَ مَا فِيهِ مِنْ اسْتِخْرَاجِ الْأَمْوَالِ وَتَعَبِ عِلَّتْ زَكَاتٍ بِرَأْيِ رُوزِي فَقَرَا وَ مَحْفُوظِ سَاخْتِنِ اِمْوَالِ اِغْنِيَا سَتِ؛ زِيْرَا كِه خِدا تَكْلِيْفِ كَرْدِه صَا حِبَانِ صَحْتِ رَا كِه قِيَامِ كِنَنْدِ بِه حَالِ مِبْتَلَا يَانِ اِمْرَاضِ وَ آفَاتِ؛ چِنَانِ كِه فَرْمُودِ:

امتحان کرده می شوید در مال هایتان به زکات و نفس هایتان به صبر و در آن شکر نعمت های حق تعالی و طمع در زیادتی نعمت است. و در آن رحمت و رأفت با ضعیفان و بینوایان و مهربانی با مسکینان و برانگیختن مردمان است بر مواسات فقیران و تقویت و کمک به ایشان بر امر دین است چراکه ایشان پند توانگران و عبرت آنهایند تا استدلال کنند به فقر آنها در روز قیامت و در آن ترغیب است بر شکر خدا که نعمت بخشیده، و تشویق به دعا و تضرع نموده و بترسد از آن که مثل ایشان فقیر شود، در مصلحت های بسیار و منافع بی شمار که حاصل است خلق را از گذاردن زکات و صدقات و صله ارحام و نیکی کردن با یکدیگر.

عَلَّتْ حَجَّ أَنْ اسْتِ كِه بِه دَر گَاهِ خِدا رُوندِ وَ بِه زِيَارْتِ او گَرَا يَنْدِ وَ اَز گَنَاهَانِ وَ اَمُورِ باطلِ بِيرونِ آيَنْدِ وَ تُوْبَه كِنَنْدِ وَ عَمَلِ نِيكو از سر گیرند و اغراضِ ديگر؛ چُونِ اسْتِخْرَاجِ مالِ

الأبدان و حظرها عن الشهوات و اللذات و التقرب بالعبادة إلى الله عزّ و جلّ و الخضوع و الاستكانة و الدّلّ شاخصا إليه في الحرّ و البرد و الأمن و الخوف دائبا في ذلك دائما و ما في ذلك لجميع الخلق من المنافع و الرّغبة و الرّهبه إلى الله عزّ و جلّ و منه ترك قساوه القلب و جساره الأنفس و نسيان الذّكر و انقطاع الرّجاء و [العمل] الأمل و تجديد الحقوق و حظر النّفس عن الفساد و منفعه من في شرق الأرض و غربها و من في البرّ و البحر ممّن يحجّ و ممّن لا يحجّ من تاجر و جالب و بائع و مشتري و كاسب و مسكين و قضاء حوائج أهل الأطراف و المواضع الممكن لهم الاجتماع فيها كذلك ليشهدوا منافع لهم.

و علّه فرض الحجّ مرّه واحده لأنّ الله عزّ و جلّ وضع الفرائض على أدنى القوم قوه فمن تلك الفرائض الحجّ المفروض واحد ثمّ رغب أهل القوه على قدر طاقتهم.

و علّه وضع البيت وسط الأرض أنّه الموضع الّذي من تحته دحيت الأرض و سختي بدن و دورى از شهوات و لذات و تقرب جستن به عبادت حق و خضوع و افتادگی و تحمّل ذلّت و سختی و دوری از اهل و وطن، و گرما و سرما، و ایمنی و خوف، پیوسته رنج کشیدن و گداختن و در آن کار جمیع خلق را منفعت ها است و در آن رغبت و رهبت و خوف و طمع به حضرت عزّت است و موجب ترک قساوت دل و جسارت نفس ها و فراموشی از یاد خداست و سبب انقطاع آرزوها و تازه کردن حقوق و بازدارى نفوس از فساد، و نفع می رسد از آن اکثر اهل جهان را، هرکه در مشرق و مغرب است و در خشکی و دریا، چه حج گزارد یا نه، از تاجر و جالب، و فروشنده و خریدار، و کاسب و مسکین، و نیز برآمدن حاجات جماعتی که در اطرافند و می توانند آن جا اجتماع کنند. قال تعالی: لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ .

علّت این که حج یک بار واجب است آن است که خدا فرائض را به قدر طاعت ضعیف ترین وضع کرده، از این جهت حج مفروض یک بار است، پس آن را که قدرت بر بیشتر است، به آن رغبت نمود.

علّت این که خانه کعبه را وسط زمین نهاد آن است که زمین از تحت آن گسترده شده

و كل ریح تهبّ فی الدنیا فإنّها تخرج من تحت الركن الشّامیّ و هی أوّل بقعه وضعت فی الأرض لأنّها الوسط لیكون الفرض لأهل الشّرق و الغرب فی ذلك سواء.

و سمّیت مكّه مكّه لأنّ النّاس كانوا یمكنون فیها و كان یقال لمن قصدھا قد مكّا و ذلك قول الله عزّ و جلّ و ما كان صلاتهم عند البیت إلاّ مكاء و تصدیه فالكاء و التّصدیه صفق الیدین.

و علّه الطّواف بالبیت أنّ الله تبارك و تعالی قال رَبُّكَ لِلْمَلَأِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ فَرَدَّوْا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى هَذَا الْجَوَابُ فَنَدَمُوا وَ لاذوا بالعرش و استغفروا فأحبّ الله عزّ و جلّ أن يتعبّد بمثل ذلك العباد فوضع فی السّماء الرّابعه بیئا بحذاء العرش یسمّی الضّراح ثمّ وضع فی السّماء الدنیا بیئا یسمّی المعمور بحذاء الضّراح ثمّ وضع هذا البیت بحذاء البیت المعمور ثمّ أمر آدم علیه السّلام فطاف به فتاب الله عزّ و جلّ علیه و جرى ذلك فی ولده إلی یوم القیامه.

است و هربادی که در دنیا وزد از زیر رکن شامی برآید و آن اوّل بقعه ای است که در زمین نهاده شد و از این روی مکّه در وسط قرار داده شد تا فریضه برای اهل شرق و غرب در آن به صورت یکسان باشد.

و از آن رو مکّه نام گرفت که مردم در او صغیر می زدند و قاصد مکّه را می گفتند: قدمکا، یعنی به صغیر زدن رفت و این است که خدای عزّ و جلّ گفت: «و نبود صلات [نیایش] ایشان نزد بیت، مگر مکاء و تصدیه» مکاء صغیر کردن است و تصدیه دست به هم زدن.

و علّت طواف بیت این است که حق تعالی به ملائک فرمود: من در زمین خلیفه ای خواهم نهاد، گفتند آیا در آن کسی را می گماری که فساد کند و خون ها بریزد؛ چون این جواب گفتند، نادم شده، به عرش پناه برده، استغفار نمودند.

پس خدا دوست داشت که بندگان مثل آن عبادت کنند. پس در آسمان چهارم خانه ای وضع کرد برابر عرش مسّمی به ضّراح بعد از آن در آسمان دنیا خانه نهاد مسّمی به معمور برابر ضّراح بعد از آن این خانه را برابر بیت المعمور نهاد؛ پس آدم را امر به طواف آن کرد. پس خدای عزّ و جلّ توبه او پذیرفت و این طواف در فرزندان او مستمر شد تا روز قیامت.

وَعَلَّهِ اسْتِلامَ الحِجرِ أَنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا أَخَذَ مِيثَاقَ بَنِي آدَمَ التَّقَمَةَ الحِجرِ فَمَنْ ثَمَّ كَلَّفَ النَّاسَ تَعَاهِدَ ذَلِكَ المِيثَاقِ وَ مَنْ ثَمَّ يُقَالُ عِنْدَ الحِجرِ أَمَانَتِي أَدَّتِيهَا وَ[مِيثَاق] مِيثَاقِي تَعَاهَدْتَهُ لِتَشْهَدَ لِي بِالمِوَافَةِ وَ مِنْهُ قَوْلُ سَلْمَانَ رَحِمَهُ اللّٰهُ لِيُحْيِيَنَّ الحِجرَ يَوْمَ القِيَامَةِ مِثْلَ أَبِي قَبِيْسٍ لَهُ لِسَانٌ وَ شَفَتَانِ يَشْهَدُ لِمَنْ وَافَاهُ بِالمِوَافَةِ.

وَالْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا سَمِّيَتْ مَنِي مَنِي أَنَّ جَبْرئِيلَ قَالَ: هُنَاكَ لِإِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَمَنَّى عَلَى رَبِّكَ مَا شِئْتَ فَتَمَنَّى إِبْرَاهِيمُ فِي نَفْسِهِ أَنْ يَجْعَلَ اللّٰهُ مَكَانَ ابْنِهِ إِسْمَاعِيلَ كَبِشًا يَأْمُرُهُ بِذَبْحِهِ فِدَاءً لَهُ فَاعْطَى مَنَاهُ.

وَعَلَّهِ الصَّوْمُ لِعِرْفَانَ مَسِّ الجُوعِ وَ العَطَشِ لِيَكُونَ العَبْدُ ذَلِيلًا مَسْكِينًا مَأْجُورًا مُحْتَسِبًا صَابِرًا فَيَكُونُ ذَلِكَ دَلِيلًا لَهُ عَلَى شِدَائِدِ الآخِرَةِ مَعَ مَا فِيهِ مِنَ الانْكَسَارِ لَهُ عَنِ الشَّهَوَاتِ وَاعْظَا لَهُ فِي العَاجِلِ دَلِيلًا عَلَى الآجَلِ لِيَعْلَمَ شِدَّةَ مَبْلَغِ ذَلِكَ مِنْ أَهْلِ الفَقْرِ وَ المَسْكَنِ فِي الدُّنْيَا وَ الآخِرَةِ.

وَ حَرَّمَ اللّٰهُ قَتْلَ النَّفْسِ الَّتِي لِعَلَّةِ فسادِ الخَلْقِ فِي تَحْلِيلِهِ لَوْ أَحَلَّ وَ فَنَانِهِمْ وَ فسادِ التَّدْبِيرِ.

عَلَّتْ اسْتِلامَ حِجرِ اَيْنِ اسْتِ كه خِدا چُونِ از بَنِي آدَمِ مِيثَاقِ بَگَرَفْتِ، حِجرِ اَيْنِ را دَرِ خُودِ فَرُوبَرِدِ، از اَيْنِ جَا مَرْدَمَانَ مَكَلَّفِ شَدَنْدِ كه اَيْنِ مِيثَاقِ را تَعَاهِدِ كَنْنَدِ وَ از اَيْنِ رُويِ نَزْدِ حِجرِ كَافْتَهِ مِي شُودِ: اَمَانَتِ خُودِ كَذارِدمِ وَ مِيثَاقِ خُودِ اِنْجَامِ دَادَمِ تا تُو بَرَايِ مَنِ كُواهِيِ دَهِيِ كه وَفا كَرْدَمِ وَ اَيْنِ اسْتِ مَعْنِي قَوْلِ سَلْمَانَ كه مِي كُويِدِ: رُوزِ قِيَامَتِ حِجرِ چُونانِ كُوهِ اَبُو قَبِيْسِ مِي آيِدِ دَرِ حَالِيِ كه دَسْتِ وَ پا وَ زَبانِ دَارِدِ وَ بَرَايِ هَرَكِهِ بَهِ او وَفا كَرْدَه، شَهادَتِ مِي دَهَدِ.

عَلَّتْ اَيْنِ كه مَنِي، مَنِي نَامِيْدَهِ شَدِ اَيْنِ اسْتِ كه جَبْرئِيلِ اَيْنِ جَا اِبْرَاهِيمِ را كَافْتِ: تَمَنَّا كُنْ از خِدا اِنْچِهِ خُواهِيِ؛ او دَرِ ضَمِيرِ خُودِ از خِدا تَمَنَّا كَرْدِ كه بَجا يِ اسْماعِيلِ كَبِشِي عَطَا كَنْدِ كه بَهِ فَدِيَهٗ اسْماعِيلِ ذَبِحِ كَنْدِ وَ خِدا آرْزُويِ او بَدادِ.

عَلَّتْ رُوزَهِ اَيْنِ اسْتِ كه بَنْدِهِ كُرسَنگِيِ وَ تَشَنگِيِ بَدانَدِ وَ ذَلِيلِ وَ مَسْكِينِ كَرْدَدِ وَ اَجْرِ يابَدِ وَ صَبُورِيِ وَ رَزْدِ وَ ثُوابِ طَلَبِ كَنْدِ، وَ اَيْنِ نِشانِيِ باشَدِ او را بَرِ سَخْتِيِ هَايِ آخِرَتِ با اَيْنِ كه دَرِ او اِنْكَسارِ اسْتِ از شَهَوَاتِ، وَ تا وَاعِظِ باشَدِ دَرِ دُنْيَا وَ دَلِيلِ باشَدِ بَرِ آخِرَتِ، وَ تا بَدانَدِ كه از كُرسَنگِيِ وَ بِيْنَوايِيِ چِهِ سَخْتِيِ مِي رُودِ بَرِ فُقْرا وَ مَساكِينِ دَرِ دُنْيَا وَ آخِرَتِ.

قَتْلِ نَفْسِ حَرَامِ شَدِ، چِرا كِهِ دَرِ حَلِيَّتِ اَيْنِ فسادِ خَلْقِ وَ تَباهِيِ ايشانِ وَ نيزِ فسادِ تَدْبِيرِ بُوَدِ.

و حرّم الله عزّ و جلّ عقوق الوالدين لما فيه من الخروج عن التّوقير لطاعه الله عزّ و جلّ و التّوقير للوالدين و تجنّب كفر التّعمه و إبطال الشّكر و ما يدعو في ذلك إلى قلّه السّسل و انقطاعه لما في العقوق من قلّه توقير الوالدين و العرفان بحقّهما و قطع الأرحام و الزّهد من الوالدين في الولد و ترك التّربيه لعلّه ترك الولد برّهما.

و حرّم الزّناء لما فيه من الفساد من قتل الأنفس و ذهاب الأنساب و ترك التّربيه للأطفال و فساد المواريث و ما أشبه ذلك من وجوه الفساد.

و حرّم أكل مال اليتيم ظلماً لعلل كثيره من وجوه الفساد؛ أوّل ذلك أنّه إذا أكل الإنسان مال اليتيم ظلماً فقد أعان على قتله إذ اليتيم غير مستغن و لا محتمل لنفسه و لا عليم بشأنه و لا له من يقوم عليه و يكفيه كقيام و الديه فإذا أكل ماله فكأنّه قد قتله و صيرّه إلى الفقر و الفاقه مع ما خوّف الله عزّ و جلّ و جعل من العقوبه في قوله عزّ و جلّ: وَ لِيُنْخَسَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ و لقول أبي جعفر عليه السّلام إنّ الله و حرام كرد عقوق والدين را زیراکه در آن بیرون شدن از تعظیم طاعت خداوند و تعظیم والدين و کفران نعمت و ابطال شکر است که موجب کمی نسل و انقطاع آن شود؛ زیرا عقوق مستلزم این است که حرمت ایشان نگه داشته نشود و حق ایشان شناخته نگردد و قطع رحم گردد و رغبت والدين در فرزند کم شود و تربیت را کم کنند چرا که فرزندان با ایشان نیکی نکنند.

زنا از آن رو حرام شد که موجب فساد و قتل مردمان و برطرف شدن نسب ها و ترک تربیت اطفال و تباه شدن میراث ها و مانند این ها از فساد است.

خوردن مال یتیم از روی ظلم به جهت فساد بی شمار حرام شد؛ اوّل: هرگاه کسی مال یتیم را بخورد، به قتل او کمک کرده، زیرا یتیم بی نیاز نیست و از نگهداری خود عاجز است، به حال خود علم ندارد و کسی نگهبان نیست که کار او به انجام رساند، چنان که والدين نگهداری می کنند.

چون مال او خورد چنان است که او را کشته و به فقر مبتلا ساخته، با آنکه خدا در گفتار خود به عقوبت تهدید کرده: «باید پروا کنند کسانی که اگر از ایشان فرزندان ضعیف باقی بماند، پس از خدا بترسند و گفتار به صلاح گویند» و چون قول ابو جعفر علیه السّلام

عزّ و جلّ و عدّ فی اکل مال الیتیم عقوبتین عقوبه فی الدنیا و عقوبه فی الآخرة ففی تحریم مال الیتیم استبقاء الیتیم و استقلاله بنفسه و السلامه للعقب أن یصیبه ما أصابه لما وعد الله فیہ من العقوبه مع ما فی ذلك من طلب الیتیم بثأره إذا أدرك و وقوع الشّحناء و العداوه و البغضاء حتّی یتفانوا.

و حرّم الله الفرار من الرّحف لما فیہ من الوهن فی الدین و الاستخفاف بالرّسل و الأئمّه العادله علیهم السلام و ترک نصرتهم علی الأعداء و العقوبه لهم علی إنکار ما دعوا إلیه من الإقرار بالرّبویّیه و إظهار العدل و ترک الجور و إماتة الفساد لما فی ذلك من جرأه العدو علی المسلمین و ما یكون فی ذلك من السّبی و القتل و إبطال دین الله عزّ و جلّ و غیره من الفساد.

و حرّم التّعرب بعد الهجره للرّجوع عن الدین و ترک مؤازره الأنبیاء و الحجج علیهم السلام و ما فی ذلك من الفساد و إبطال حقّ کلّ ذی حقّ لا لعلّه سکنی البدو.

که خدا وعده داده در خوردن مال یتیم دو عقوبت را: عقوبت دنیا و عقوبت آخرت. پس ثمره تحریم آن این است که یتیم بی نیاز شده و استقلال یابد و سلامت فرزندان، از آن که چون ایشان شوند، زیرا خدا بر آن وعده به عقوبت کرده است و با این ها یتیم انتقام خود از او بخواهد چون به بلوغ رسد و دشمنی و نزاع در میان برخیزد تا به فنای ایشان کشد.

حرام کرد خدا فرار از جهاد را چون در آن سستی دین و سبک شمردن پیغمبران و امامان عادل است و نصرت نکردن بر دشمنان و عقوبت باشد ایشان را بر انکار آن چه گفته اند به آن، از اقرار به ربوبیت و اظهار عدل و ترک جور و میراندن آن و بر آن فساد بزرگ مترتب است، زیرا دشمن دلیر گردد و کار به آن کشد که مسلمانان کشته و اسیر گشته و دین خدا باطل شود و غیر این فسادها.

علّت حرام شدن بازگشت به تعرب بعد از هجرت آن است که در آن رجوع است از دین و ترک اعانت انبیا و حجّت های خدا، و در آن فساد و باطل شدن حق هر صاحب حق است و این نه محض از برای ساکن شدن بادیه است.

و كذلك لو عرف بالرجل الدين كاملا لم يجوز له مساكنه أهل الجهل و الخوف عليهم لأنه لا يؤمن أن يقع منه ترك العلم و الدخول مع أهل الجهل و التمدادى فى ذلك.

و حرم ما أهل به لغير الله للذى أوجب الله عز و جل على خلقه من الإقرار به و ذكر اسمه على الذبائح المحلله و لئلا يسوى بين ما تقرب به إليه و بين ما جعل عباده للشياطين و الأوثان لأن فى تسميه الله عز و جل الإقرار بربوبيته و توحيده و ما فى الإهلال لغير الله من الشرك به و التقرب به إلى غيره ليكون ذكر الله و تسميته على الذبيحه فرقا بين ما أحل الله و بين ما حرم الله.

و حرم سباع الطير و الوحش كلها لأكلها من الجيف و لحوم الناس و العذرة و ما أشبه ذلك فجعل الله عز و جل دلائل ما أحل من الوحش و الطير و ما حرم كما قال أبى ع كل ذى ناب من السباع و ذى مخلب من الطير حرام و كل ما كانت له قانصه من الطير فحلال و عله أخرى يفرق بين ما أحل من الطير و ما حرم قوله عليه السلام كل ما دف و لا تأكل ما صف.

و همچنين اگر مردى دين را بشناسد، جايز نيست او را همنشيني با اهل جهل؛ زيرا كه بيم آن است كه علم را ترك گفته و در جمله ايشان درآيد و بر آن حال متمدادى گردد.

علت حرام شدن آن قربانى كه نام غير خدا بر آن برده باشند آن است كه خدا واجب ساخته است كه اقرار به او كنند و نام او بر ذبايح برند كه حلال شود، تا يكسان نسازند ميان قربانى كه براى حق تعالى كنند و آن چه در عبادت شياطين و بتان كنند؛ زيرا كه در نام خدا بردن، اقرار به ربوبيت و توحيد اوست، و نام غير خدا بردن شرك است و تقرب به غير خدا است و تا نام خدا بردن بر ذبيحه جدا كند ميان آن چه حلال کرده و آن چه حرام کرده است.

حرام كرد تمامى درندگان را كه آنها مردار و بدن آدمى و نجاست مى خورند. پس خدا نشانى نهاد ميان حلال گوشتان و حرام گوشتان. چنان كه پدرم گفت: هر صاحب نيشى از درندگان و هر صاحب چنگالى از پرندگان حرام است و از مرغان هر چه سنگدان دارد حلال است. و علتى ديگر كه جدا مى كند ميان حلال و حرام مرغان قول او عليه السلام است كه بخور آنچه وقت پرواز بال ها بر هم زند و مخور آن چه در پرواز بال مرتب دارد.

و حرّم الأرنّب لأنها بمنزله السّنّور و لها مخاليب كمخاليب السّنّور و سباع الوحش فجرت مجراها مع قدرها في نفسها و ما يكون منها من الدّم كما يكون من السّنّاء لأنها مسخ.

و علّه تحريم الرّبا إنّما نهى الله عنه لما فيه من فساد الأموال لأنّ الإنسان إذا اشترى الدرهم بالدرهمين كان ثمن الدرهم درهما و ثمن الآخر باطلا فبيع الرّبا و كس على كلّ حال على المشتري و على البائع فحرّم الله تبارك و تعالى الرّبا لعلّه فساد الأموال كما حظر على السّف فيه أن يدفع ماله إليه لما يتخوّف عليه من إفساده حتّى يؤنس منه رشده فلله العله حرّم الله الرّبا و بيع الدرهم بالدرهمين يدا بيد.

و علّه تحريم الرّبا بعد البيّنه لما فيه من الاستخفاف بالحرام المحرّم و هي كبيره بعد البيان و تحريم الله تعالى لها و لم يكن ذلك منه إلاّ استخفاف بالتّحريم للحرام و الاستخفاف بذلك دخول في الكفر.

علّت حرام کردن خرگوش آن است که او جای گربه است و چنگال دارد همچو چنگال گربه و درندگان، پس در حکم ایشان است و فی نفسها نیز قدر و پلید است. از جمله این که همچون زنان حایض خون بیند، زیرا که مسخ شده است.

علّت تحريم ربا و این که نهی کرد از آن حقّ تعالى، زیرا در آن تباهی اموال است؛ آدمی هرگاه درهمی به دو درهم بخورد بهای آن درهم یک درهم باشد و بهای آن دیگر باطل شود؛ دادن و گرفتن ربا نقصان است بر مشتری و بایع. پس حرام کرد حقّ تعالى ربا را برای آن که فاسد می سازد اموال را، چنان چه حرام کرده بر سفیه که مال او بر دست او نهد چون بیم آن است که فاسد سازد، تا آن وقت که از او اثر رشد دیده شود. پس از این جهت حرام کرد ربا را و یک درهم به دو درهم فروختن دست به دست کردن را.

علّت تحريم ربا بعد از بیّنه، استخفاف به حرام و حرام کننده است بعد از بیان و حرام گردانیدن خداوند، و آن جرأت از او از راه آن است که سبک می کند امر خداوند را که حرام کننده آن است و این در حدّ کفر و داخل شدن در کفر است.

وَعَلَّه تَحْرِيمَ الرِّبَا بِالتَّسْيِئَةِ لَعَلَّهُ ذَهَابَ الْمَعْرُوفِ وَتَلْفَ الْأَمْوَالِ وَرَغْبَةَ النَّاسِ فِي الرِّبْحِ وَتَرْكَهُمُ الْقَرْضَ وَالفَرْضَ وَصِنَاعَ الْمَعْرُوفِ وَلَمَّا فِي ذَلِكَ مِنَ الْفَسَادِ وَالظُّلْمِ وَفَنَاءِ الْأَمْوَالِ.

وَحَرَّمَ الْخَنْزِيرَ لِأَنَّهُ مَشْوَى جَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عِظَةً لِلخَلْقِ وَعَبْرَةً وَتَخْوِيفًا وَدَلِيلًا عَلَى مَا مَسَخَ عَلَى خَلْقَتِهِ وَ لِأَنَّ غِذَاءَهُ أَقْذَرُ الْأَقْذَارِ مَعَ عِلَلٍ كَثِيرَةٍ وَكَذَلِكَ حَرَّمَ الْقِرْدَ لِأَنَّهُ مَسَخَ مِثْلَ الْخَنْزِيرِ وَجَعَلَ عِظَهُ وَعَبْرَةً لِلخَلْقِ وَدَلِيلًا عَلَى مَا مَسَخَ عَلَى خَلْقَتِهِ وَصُورَتِهِ وَجَعَلَ فِيهِ شَبَهَا مِنَ الْإِنْسَانِ لِيَدُلَّ عَلَى أَنَّهُ مِنَ الْخَلْقِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ.

وَ حَرَّمَتِ الْمَيْتَةَ لَمَّا فِيهَا مِنْ فِسَادِ الْأَبْدَانِ وَالْآفَةِ وَ لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَجْعَلَ تَسْمِيَتَهُ سَبَابًا لِلتَّحْلِيلِ وَفَرَقًا بَيْنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ.

وَ حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الدَّمَ كَتَحْرِيمِ الْمَيْتَةِ لَمَّا فِيهِ مِنْ فِسَادِ الْأَبْدَانِ وَ لِأَنَّهُ يُوْرثُ الْمَاءَ الْأَصْفَرَ وَ يَبْخِرُ الْفَمَ وَ يَنْتِنُ الرِّيحَ وَ يَسِيءُ الْخَلْقَ وَ يُوْرثُ الْقِسْوَةَ لِلْقَلْبِ وَ قَلَّةَ الرَّأْفَةِ وَ الرَّحْمَةَ حَتَّى لَا يُؤْمِنُ أَنْ يَقْتُلَ وَالِدَهُ وَصَاحِبَهُ.

عَلَّتْ تَحْرِيمَ رَبَايَ نَسِيهِ أَنْ اسْتَكْتَرَحَمَ مِنْ بَيْنِ مَرْدَمِ بَرْدَاثَتِهِ، اَمْوَالِ تَلْفَ شَدَّةٍ وَ مَرْدَمِ دَرِ سُوْدِ بَرْدَنِ رَاغِبِ مِي شُوْنَدِ وَ قَرْضِ كَرْدَنِ وَ قَرْضِ دَاْدَنِ وَ كَارِهَائِ نِيكَ تَرَكَ مِي شُوْنَدِ. نِيْزِ دَرِ اَنْ فِسَادِ وَ ظَلْمِ وَ ضَايِعِ شَدَنِ اَمْوَالِ اسْتِ.

عَلَّتْ تَحْرِيمَ غُوشَتِ خُوكِ اَنْ اسْتِ كِه قَبِيْحِ الْوَجْهِ اسْتِ وَ خُدَائِ عَزَّ وَجَلَّ اَنْ رَا مَائِهْ پَنْدِ وَ عِبْرَتِ وَ خُوفِ قَرَارِ دَاْدِ تَا دَلِيْلِ بَاشَدِ بَرَايِ مَسْخِ شَدْكَانِ اَزْ خَلْقِ، دِيْكَرِ اَنْكِهْ غِذَائِ خُوكِ پَلِيْدَتَرِيْنِ پَلِيْدِيْ هَاسْتِ وَ عِلَلِ دِيْكَرِ. هَمْ چِنِيْنِ حَرَامِ كَرْدِ بُوْزِيْنِهْ رَا كِه مَانَدِ خُوكِ مَسْخِ گِشْتِهْ وَ اَنْ رَا پَنْدِ وَ عِبْرَتِ قَرَارِ دَاْدِ تَا دَلِيْلِ بَاشَدِ بَرِ اَنْكِهْ مَسْخِ شَدِهْ بِهْ صُوْرَتِ اَوْ بُوْدِهْ وَ دَرِ اَوْ شَبَاهَتِيْ بَا اَدْمِيْ نِهَادِ تَا دَلَالَتِ كَنْدِ كِه اِنْسَانِيْ بُوْدِهْ كِه حَقِّ تَعَالِيْ بَرِ اَنْهَا غَضَبِ كَرْدِهْ اسْتِ.

وَ مَرْدَارِ اَزْ اَنْ رُوْ حَرَامِ شَدِ كِه دَرِ اَنْ فِسَادِ بَدَنِ وَ مَرَضِ اسْتِ، لَذَا خُدَا بَرْدَنِ نَامِ خُودِ رَا سَبَبِ حَلِيَّتِ اَنْ وَ فَرَقِ مِيَانِ حَلَالِ وَ حَرَامِ قَرَارِ دَاْدِ.

عَلَّتْ حَرَامَ كَرْدَنِ خُونِ كِه هَمْچُوْنِ مَرْدَارِ اسْتِ؛ زِيْرَا مَوْجِبِ فِسَادِ اَبْدَانِ اسْتِ وَ هَمْ مَوْجِبِ زَرْدَاْبِ گَرْدَدِ وَ تَنْ بَدْبُوِيْ وَ اَدْمِيْ بَدْخُوِيْ كَنْدِ وَ قَسَاوَتِ قَلْبِ اَوْرَدِ وَ رَحْمَتِ وَ رَأْفَتِ كَمْ كَنْدِ، تَا اَنْ كِه اَزْ اَوْ اِيْمَنْ نَبَاشِيْ كِه وِلْدِ خُودِ رَا بَكْشَدِ يَا وَاَلِدِ وَ صَاحِبِ خُودِ رَا.

و حرّم الطّحال لما فيه من الدّم و لأنّ علته و علّه الدّم و الميته واحده لأنّه يجرى مجراها في الفساد.

و علّه المهر و وجوبه على الرّجال و لا- يجب على النّساء أن يعطين أزواجهنّ لأنّ للرّجل مئونه المراه و لأنّ المراه بائعه نفسها و الرّجل مشتر و لا يكون البيع إلاّ بثمن و لا الشّراء بغير إعطاء الثّمن مع أنّ النّساء محظورات عن التّعامل و المتجر مع علل كثيره.

و علّه التّزويج للرّجل أربعة نسوه و تحريم أن تتزوّج المراه أكثر من واحد لأنّ الرّجل إذا تزوّج أربع نسوه كان الولد منسوباً إليه و المراه لو كان لها زوجان و أكثر من ذلك لم يعرف الولد لمن هو إذ هم مشتركون في نكاحها و في ذلك فساد الأنساب و المواريث و المعارف.

و علّه [التّزويج] تزويج العبد اثنتين لا أكثر منه لأنّه نصف رجل حرّ في الطّلاق و النّكاح لا يملك نفسه و لا له مال إنّما ينفق مولاه عليه و ليكون ذلك فرقا بينه و بين الحرّ و ليكون أقلّ لاشتغاله عن خدمه موالیه.

علّت حرام گردانیدن طحال آن است که در او خون است و علّت آن و علّت خون و ميته یکی است و در فساد همچو آن ها است.

علّت مهریه و وجوب آن بر مردان که مهر به زنان بدهند نه آن که زنان مهر به مردان دهند، زیرا خرج زن بر مرد است و زن خود را می فروشد و مرد می خرد و خریدن بی بها دادن و فروختن بی بها گرفتن نباشد. و آن که زنان را رخصت نیست که مرتکب معامله شوند، یا به دنبال کار روند و علّت های بسیار.

علّت این که روا است مرد چهار زن بخواهد و زن را بیش از یک شوهر روا نیست، آن است که اگر مرد چهار زن داشته باشد فرزند به او منسوب شود، برخلاف زن که اگر او را دو شوهر یا بیشتر باشد، معلوم نشود فرزند از کیست که ایشان در نکاح او مشترک اند و این سبب تباهی انساب و میراث و خاندان ها می شود.

علّت این که عبد دو زن بیشتر اختیار نکند این است که او نصف مرد آزاد است در طلاق و نکاح، مالک خود و مال خود نیست، خرج او با مولی است و باز برای این که فرق باشد میان بنده و آزاد، و دیگر آیه مشغولی و مانعی از خدمت مولی کمتر باشد.

وَعَلَّه الطَّلَاقُ ثَلَاثًا لِمَا فِيهِ مِنَ الْمَهَلَةِ فِيمَا بَيْنَ الْوَاحِدَةِ إِلَى الثَّلَاثِ لِرُغْبِهِ تَحْدِثُ أَوْ سَكُونِ غَضَبِهِ إِنْ كَانَ وَ لِيَكُونَ ذَلِكَ تَخْوِيفًا وَ تَأْدِيبًا لِلنِّسَاءِ وَ زَجْرًا لِهِنَّ عَنِ مَعْصِيَةِ أَزْوَاجِهِنَّ فَاسْتَحَقَّتِ الْمَرْأَةُ الْفَرْقَةَ وَ الْمُبَايَنَةَ لِدُخُولِهَا فِيهَا لَا يَنْبَغِي مِنَ مَعْصِيَةِ زَوْجِهَا.

وَعَلَّه [تَرْحِيمٌ] تَحْرِيمُ الْمَرْأَةِ بَعْدَ تَسْعِ تَطْلِيقَاتٍ فَلَا تَحِلُّ لَهُ أَبَدًا عَقُوبُهُ لِثَلَاثِ تَطْلِيقَاتٍ بِالطَّلَاقِ وَ لَا يَسْتَضْعَفُ الْمَرْأَةُ وَ لِيَكُونَ نَظَرًا فِي أُمُورِهِ مَتَّقِيًا مَعْتَبَرًا وَ لِيَكُونَ يَأْسًا لِهَمَا مِنَ الْاجْتِمَاعِ بَعْدَ تَسْعِ تَطْلِيقَاتٍ.

وَعَلَّه طَّلَاقُ الْمَمْلُوكِ اثْنَتَيْنِ لِأَنَّ طَّلَاقَ الْأَمَةِ عَلَى النِّصْفِ فَجَعَلَهُ اثْنَتَيْنِ احْتِيَاظًا لِكَمَالِ الْفَرَائِضِ وَ كَذَلِكَ فِي الْفَرْقِ فِي الْعِدَّةِ لِلْمَتَوَقِّفِ عَلَيْهَا زَوْجِهَا.

وَعَلَّه تَرَكَ شَهَادَةَ النِّسَاءِ فِي الطَّلَاقِ وَ الْهَلَالِ لَضَعْفِهِنَّ عَنِ الرُّؤْيَةِ وَ مُحَابَاةِهِنَّ فِي النِّسَاءِ الطَّلَاقِ فَلِذَلِكَ لَا يَجُوزُ شَهَادَتُهُنَّ إِلَّا فِي مَوْضِعِ ضَرُورَةٍ مِثْلَ شَهَادَةِ الْقَابِلَةِ وَ مَا لَا يَجُوزُ لِلرِّجَالِ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَيْهِ كَضَرُورَةٍ تَجْوِيزُ شَهَادَةَ أَهْلِ الْكِتَابِ إِذَا لَمْ يَوْجَدْ غَيْرَهُمْ وَ فِي عِلَّتِ أَيْنَ كَمَا طَّلَاقُ سَهٍ بَاشَدٍ وَ بَعْدَ مِنْ سَهٍ مُحَلَّلٍ لَازِمٌ أَسْتَأْنِ أَنْ كَمَا أَوْ رَا مَهَلْتِ بَاشَدٍ مِیَانِ یَكُ تَا سَهٍ، شَايِد رَغِبْتِ حَادِثِ شُودِ یَا غَضَبِشِ أِگَر بَاشَدِ، سَاكِنِ شُودِ وَ بَا زِ تَا أَنْكَه تَخْوِیْفِ وَ تَأْدِیْبِ زَنَانِ وَ زَجْرِ ایشَانِ بَاشَدِ اَز نَافَرْمَانِی شُوهَر؛ پَس اَز اَن زَن مَسْتَحَقِّ جَدَا شَدْنِ مِی شُودِ؛ زِیْرَا دَاخِلِ اَن شُدِه كَمَا سَزَاوَارِ نَبُودِ وَ اَن نَافَرْمَانِی شُوهَرِ اَسْتِ.

عِلَّتِ تَحْرِيمِ زَنِ بَعْدَ مِنْ طَّلَاقِ كَمَا دِیْگَرِ هَرگَزِ بَرِ اَوْ حَلَالِ نَشُودِ بَرَایِ عَقُوبَتِ اَسْتِ، تَا بَا طَّلَاقِ بَا زِی نَكْنَدِ وَ زَنِ رَا ضَعِیْفِ وَ خَوَارِ نَگِیْرِدِ وَ دَرِ كَارِهَیِ خُودِ نَظَرِ كَنْدِ وَ بَیْدَارِ بَاشَدِ وَ تَا اِیْنِ كَمَا هَرْدُودِ بَعْدَ مِنْ طَّلَاقِ اَز جَمْعِ شَدْنِ مَأْیُوسِ بَاشَدِنْدِ.

عِلَّتِ اِیْنِ كَمَا طَّلَاقِ مَمْلُوكِ دُوبَارِ اَسْتِ؛ زِیْرَا كَمَا طَّلَاقِ كَنْیِزِ بَرِ نِصْفِ اَسْتِ، بَرَایِ احْتِیَاظِ كَمَالِ فَرَایِضِ دُوشَدِ؛ هَمِ چَنِیْنِ اَسْتِ فَرْقِ دَرِ عِدَّةِ زَنِ كَمَا شُوهَرِشِ مَرْدِهِ اَسْتِ.

عِلَّتِ اِیْنِ كَمَا زَنَانِ رَا شَهَادَتِ دَرِ طَّلَاقِ وَ رُؤْيَتِ هَلَالِ نَبَاشَدِ اَن اَسْتِ كَمَا اِیْشَانِ ضَعِیْفِ اَنْدِ اَز دِیْدِنِ وَ بَا زَنَانِ دَرِ طَّلَاقِ هَمْرَاهِیِ كَنْنَدِ، بَهِ اِیْنِ عِلَّتِ شَهَادَتِ اِیْشَانِ نَشُونَدِ؛ مَگَرِ دَرِ ضَرُورَتِ هَمِچُونِ شَهَادَتِ قَابِلَةِ وَ اَمُورِیِ كَمَا مَرْدَانِ دَرِ اَن نَظَرِ نَتَوَانَدِ كَرْدِ، چُونِ شَهَادَتِ اِهْلِ كِتَابِ هَرگَاهِ غَیْرِ اِیْشَانِ یَا فْتِ نَشُونَدِ

کتاب الله عزّ و جلّ اثنان ذوا عدل منکم مسلمین أو آخراں من غیرکم کافرین و مثل شهادہ الصّبیان علی القتل إذا لم یوجد غیرهم.

و العله فی شهادہ اربعه فی الزّناء و اثین فی سائر الحقوق لشّدہ حدّ المحصن لأنّ فیہ القتل فجعلت الشّهادہ فیہ مضاعفه مغلّظہ لما فیہ من قتل نفسه و ذهاب نسب ولده و لفساد المیراث.

و عله تحلیل مال الولد لوالده بغير اذنه و ليس ذلك للولد لأنّ الولد مولود للوالد فی قول الله عزّ و جلّ یهب لمن یشاء إناثا و یهب لمن یشاء الذّکور مع أنّه المأخوذ بمؤنّته صغیرا أو کبیرا و المنسوب إلیه أو المدعوّ له لقول الله عزّ و جلّ ادعوهم لأبائهم هو أفسط عند الله و قول النّبیّ صلیّ الله علیه و آله أنت و مالک لأبیک و ليس للوالده كذلك لا تأخذ من ماله إلاّ بإذنه أو بإذن الأب لأنّ الأب مأخوذ بنفقہ الولد و لا تؤخذ المرأه بنفقہ ولدها.

و العله فی أنّ السبینه فی جمیع الحقوق علی المدّعی و الیمین علی المدّعی علیه ما خلا- الدّم لأنّ المدّعی علیه جاحد و در کتاب خداست: «دو شاهد عادل از خودتان (از مسلمین) یا غیر خودتان (از کافرین)» و همچو شهادت کودکان بر قتل، هرگاه غیر ایشان یافت نشوند.

علّت این که در زنا چهار شاهد و در دیگر حقوق دو شاهد لازم است؛ زیرا حد محصن، قتل است. پس شهادت در آن مضاعف و غلیظتر است که در آن قتل نفس و ضایع ساخت نسب ولد و فساد میراث است.

علّت این که مال فرزند بر پدر بی اذن او حلال است و نه برعکس، زیرا فرزند به پدر بخشیده شده در گفتار خداوند: «هرکه را اراده کند، دختر و هرکه را اراده کند پسر می بخشد.» و آن که مؤونه او در کودکی و بزرگی بر پدر و هم به او منسوب است، زیرا قول خداست: «ایشان را به نام پدرانشان بخوانید که نزد خدا به عدل نزدیکتر است» و پیامبر فرمود: تو و مالت از پدرت است و مادر را چنین حقی نیست و نتواند از مال پسر برگرفت، مگر به اذن او یا اذن پدر؛ زیرا نفقه پسر بر پدر است و از زن نفقه فرزند نخواهند.

علّت این که بیّنه در جمیع حقوق بر مدّعی است و قسم بر مدّعی علیه است غیر خون؛ زیرا که مدعی علیه منکر می باشد

و لا- يمكنه إقامة البيّنه على الجحود ولأنّه مجهول وصارت البيّنه في الدّم على المدّعى عليه و اليمين على المدّعى لأنّه حوط يحتاط به المسلمون لئلاّ يبطل دم امرئ مسلم و ليكون ذلك زاجرا و ناهيا للقاتل لشده إقامه البيّنه عليه لأنّ من يشهد على أنّه لم يفعل قليل.

و أمّا علّه القسامه أن جعلت خمسين رجلا فلما في ذلك من التّغليظ و التّشديد و الاحتياط لئلاّ يهدر دم امرئ مسلم.

و علّه قطع اليمين من السّارق لأنّه يباشر الأشياء بيمينه و هي أفضل أعضائه و أنفعها له فجعل قطعها نكالا و عبره للخلق لئلاّ يتغوا أخذ الأموال من غير حلّها و لأنّه أكثر ما يباشر السّرقه بيمينه.

و حرّم غصب الأموال و أخذها من غير حلّها لما فيه من أنواع الفساد و الفساد محرّم لما فيه من الفناء و غير ذلك من وجوه الفساد.

و حرّمه السّرقه لما فيه من فساد الأموال و قتل الأنفس لو كانت مباحه و لما يأتي في التّغاصب من القتل و التّنازع و التّحاسد و ما يدعو إلى ترك التّجارات و نتوان بيّنه بر منكر آورد چراکه آن مجهول است؛ امّا در خون بیّنه بر مدعی علیه است که منکر است و قسم بر مدعی که او را قاتل می داند برای احتیاط تا خون مسلمانی ضایع نشود و تا موجب زجر و نهی باشد از کشتن، زیرا که بیّنه آوردن بر آن دشوار است و کم دست دهد که کسی شهادت دهد که او نکرده است.

امّا علّت قسامه که پنجاه مرد معین شده برای تغلیظ و تشدید و احتیاط است تا هدر و باطل نشود خون شخص مسلمانی.

علّت قطع دست راست دزد، زیرا کارها را به دست راست می کند و بهتر و نافع ترین اعضای او دست راست است. پس قطع آن برای عبرت خلق است، تا مردم، مال از غیر حلال نجویند و نیز دست راست در دزدی بیشتر به کار آید.

حرام شده غصب اموال و به دست آوردن از غیر حلال را؛ زیرا انواع فساد در آن است و فساد حرام است چرا که به فنا می کشد و غیر این از ضررها و تباهی ها.

و دزدی حرام شد زیرا در آن تباه شدن مال و قتل نفوس است و دیگر این که مال یکدیگر به غیر حق بردن به جنگ و قتل و تنازع و فتنه و تحاسد و به حالاتی که مانع تجارات

و الصناعات في المكاسب واقتناء الأموال إذا كان الشيء المقتنى لا يكون أحد أحق به من أحد.

وعله ضرب الزاني على جسده بأشد الصّرب لمباشرته الزّناء واستلذاذ الجسد كلّ به فجعل الصّرب عقوبه له وعبره لغيره وهو أعظم الجنايات.

وعله ضرب القاذف وشارب الخمر ثمانين جلده لأنّ في القذف نفى الولد وقطع النفوس وذهاب النسب وكذلك شارب الخمر لأنّه إذا شرب هذى وإذا هذى افتري فوجب عليه حدّ المفترى.

وعله القتل بعد إقامه الحدّ في الثالثه على الزّاني والزّانية لاستحقاقهما وقله مبالا تهما بالضرب حتّى كأنّهما مطلق لهما ذلك الشيء وعله أخرى أنّ المستخفّ بالله وبالحدّ كافر فوجب عليه القتل لدخوله في الكفر.

وعله تحريم الذّكر ان للذّكران والإناث بالإناث لما ركّب في الإناث و ما طبع عليه الذّكران ولما في إتيان الذّكران الذّكران والإناث الإناث من انقطاع النسل وفساد التدبير و خراب الدّنيا.

وصناعات گردد و مكاسب و جمع آوری اموال دست ندهد، هرگاه مردم مالی جمع کنند و ذخیره نهند، یکی به دیگری از آن سزاوارتر نباشد.

علّت اینکه زانی را حدّ سخت تر زنند؛ زیراکه مباشرت زنا کرده است و تمام تن از آن لذت برده است پس آن زدن عقوبت او و عبرت دیگران باشد و این بزرگ ترین جنایت ها است.

علّت این که قاذف و شراب خوار را هشتاد تازیانه زنند؛ زیراکه در تهمت زنا نفی فرزند، قطع نسل و ضایع شدن نسب است و هم چنین شراب خوار، چون شراب خورد هذیان گوید و افترا نهد. پس واجب شد بر او حدّ افترا.

علّت قتل بعد از سه بار حدّ بر زانی و زانیه این که سبک شمردند و مبالاتی به زدن نکردند، پس لازم آمد کشتن، و علّت دیگر این که سبک شمارنده امر خدا و حدّ واجب او کافر است؛ پس قتل آن که در کفر داخل شود، واجب است.

علّت حرام شدن مردان برای مردان و زنان برای زنان از آن روست که زنان با مردان ترکیب شده و بر طبع مردان آفریده شده اند و نیز ایتیان مردان به مردان و زنان به زنان موجب انقطاع نسل و فساد تدبیر و خرابی دنیاست.

و أحلّ الله تبارك و تعالی لحوم البقر و الغنم و الإبل لكثرتها و إمكان وجودها و تحليل بقر الوحش و غيرها من أصناف ما يؤكل من الوحش المحلله لأنّ غذاءها غير مكروه و لا محرّم و لا هی مضرّه بعضها ببعض و لا مضرّه بالإنس و لا فی خلقتها تشویه.

و كره كلّ لحوم البغال و الحمير الأهلّیه لحاجه الناس إلى ظهورها و استعمالها و الخوف من قلتها لا لقدر خلقتها و لا لقدر غذائها.

و حرّم النظر إلى شعور النساء المحجوبات بالأزواج و إلى غیرهنّ من النساء لما فيه من تهییج الرجال و ما يدعو التهیج إليه من الفساد و الدّخول فیما لا یحلّ و لا یجمل و كذلك ما أشبه الشّعور إلاّ الذی قال الله تعالی وَ الْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ أَيْ غَيْرِ الْجَلْبَابِ فَلَا بَأْسَ بِالنَّظَرِ إِلَى شُعُورٍ مِثْلِهِنَّ.

و علّه إعطاء النساء نصف ما يعطى الرجال من الميراث لأنّ المرأه إذا تزوّجت أخذت و الرجل يعطى فلذلك وفرّ على و خدا حلال کرد گوشت گاو و گوسفند و شتر را زیرا که بسیارند و آسان به دست آیند و اما گاو وحشی و غیر آن از اصناف وحش که ماکول هستند، حلال شدند؛ زیرا غذای آن ها ناخوش و حرام نیست و نه آن ها مضرّند یکدیگر را و نه مضرّند آدمی را و در خلقت آن ها قبح نیست.

و مکروه شد خوردن گوشت استر و خر، چرا که مردم محتاج اند به سواری آنها و کار کشیدن از آنها و بیم آن است که فانی شوند و از جهت پلیدی و ناخوشی خلقت با غذای آن ها نیست.

و حرام شد نظر به موی زنانی که در حجاب شوهرانند و سایر زنان زیرا که موجب هیجان مردان است و آن به فساد کشاند و در حرام اندازد و نیز هرچه به موی ماند، مگر آن زنان که خدای عزّ و جلّ ذکر ایشان کرده است، به قول تعالی: «و سالخوردهگان و قاعده شدگان از زنان که امید نکاح ندارند، بر ایشان نیست اگر لباس خود بگذارند به شرطی که آراسته نباشند» به غیر زینت باشند. پس باک نیست که در موی امثال ایشان نظر کنند.

علّت این که زنان را میراث نصف مردان باشد این است که چون زن شوهر کرد، مهر می ستاند و مرد می دهد، از این روی فرق برای

الرَّجَالِ وَعَلَهُ أُخْرَى فِي إِعْطَاءِ الذَّكَرِ مِثْلِي مَا يُعْطَى الْأُنْثَى لِأَنَّ الْأُنْثَى فِي عِيَالِ الذَّكَرِ إِنْ احتاجت و عليه أن يعولها و عليه نفقتها و ليس على المرأة أن تعول الرجل و لا تؤخذ بنفقتها إن احتاج فوَقَّرَ اللهُ تعالى على الرجال لذلك و ذلك قول الله عزَّ و جلَّ الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ .

و عله المرأة أنها لا ترث من العقار شيئاً إلا قيمه الطوب و التفض لاً العقار لا يمكن تغييره و قلبه و المرأة يجوز أن ينقطع ما بينها و بينه من العصمه و يجوز تغييرها و تبديلها و ليس الولد و الوالد كذلك لأنه لا يمكن التفصّي منهما و المرأة يمكن الاستبدال بها فما يجوز أن يجيء و يذهب كان ميراثه فيما يجوز تبديله و تغييره إذا أشبهه و كان الثابت المقيم على حاله كمن كان مثله في الثبات و القيام.

مردان شد. و علت دیگر این که حق مرد دو برابر زن است این که زن هنگام احتیاج، عیال مرد است و نفقه او بر مرد واجب است و نفقه مرد هنگام احتیاج بر زن واجب نیست. از این رو خداوند حق مرد را دو برابر قرار داد چنانچه می فرماید: «مردان بر زنان قائم اند، از آن رو که خداوند بعضی را بر بعضی فضیلت داد و از آن رو که از اموال خویش نفقه می دهند.»

علت این که زن را از عقار و املاک میراث نرسد، مگر قیمت آن چه درهم شکند از بناها این است که عقار را تغییر نتوان دادن و از جای گردانیدن و زن می تواند عصمت و پیوندی که میان او و مرد است، بگسلد، و جدا شود، و اما فرزند و پدر چنین نیست؛ زیرا که جدا شدن از ایشان و تبدیل صورت نبندد و زن ممکن است که تبدیل یابد. پس هرچه جایز است و ممکن که بیاید و برود و مبدل گردد نیز فقط از چیزهایی است که می توان تغییر و تبدیل کرد چون شبیه آن است و آن چه ثابت و مقیم است، برای کسی است که مثل آن است در ثبات و قیام.

حدَّثنا محمد بن موسى بن المتوكل رحمه الله قال: حدَّثنا علي بن الحسين السَّعدآبادي قال: حدَّثنا أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن محمد بن سنان قال: سمعت أبا الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام يقول:

حرَّم الله الخمر لما فيها من الفساد و من تغييرها عقول شاربِها و حملها إِيَّاهم على إنكار الله عزَّ و جلَّ و الفرية عليه و على رسله و سائر ما يكون منهم من الفساد و القتل و القذف و الزَّناء و قلَّه الاحتجاز من شيء من الحرام فبذلك قضينا على كلِّ مسكر من الأثربة أنَّه حرام محرَّم لأنَّه يأتي من عاقبتها ما يأتي من عاقبه الخمر فليجتنبه من يؤمن بالله و اليوم الآخر و يتولَّنا و ينتحل مودَّتنا كلَّ شراب مسكر فإنَّه لا عصمه بيننا و بين شاربِها.

742 2

محمد بن موسى بن متوکل گوید: روایت کرد برای ما علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از محمد بن سنان که گفت: شنیدم از ابا الحسن رضا علیه السلام که می فرمود: حرام کرد خدای تعالی خمر را، زیرا که مایهٔ فساد است و عقل را بگرداند و فاسد سازد و باعث انکار حق عزَّ و جلَّ و افترا بر خدا و بر پیغمبران شود و دیگر خلل ها و فسادها و قتل و قذف و زنا و بی ملاحظگی از حرام، از این روی حکم کردیم که مشروب مسکر حرام است؛ زیرا که بر آن ها آن مفسدی مترتب شود که بر خمر است؛ پس باید اجتناب کند کسی که ایمان دارد به خدا و روز قیامت و به ولایت ما متمسک است و مودت به ولایت می کند از هر شراب مسکر؛ زیرا عصمت و نگاهداشتی نیست میان ما و میان هر که آن ها را آشامید.

ص: 170

34- باب العلل التي ذكر الفضل بن شاذان في آخرها أنه سمعها من الرضا علي بن موسى عليهما السلام مره بعده مره و شيئاً بعد شيء فجمعها و أطلق لعلي بن محمد بن قتيبه النيسابوري روايتها عنه عن الرضا عليه السلام

اشاره

باب العلل التي ذكر الفضل بن

شاذان في آخرها أنه سمعها من

الرضا علي بن موسى عليهما السلام مره بعده

مره و شيئاً بعد شيء فجمعها و أطلق

لعلي بن محمد بن قتيبه النيسابوري

روايتها عنه عن الرضا عليه السلام

1

743

حدّثنا عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس النّيسابوريّ العطار بنيسابور في شعبان سنه اثنتين و خمسين و ثلاثمائه قال: حدّثني أبو الحسن عليّ بن محمّد بن قتيبه النّيسابوريّ قال: قال أبو محمّد الفضل بن شاذان النّيسابوريّ و حدّثنا الحاكم أبو محمّد جعفر بن نعيم بن شاذان عن عمّه أبي عبد الله محمّد بن شاذان قال:

قال الفضل بن شاذان إن سألت سائل

34- باب عليّ كه فضل بن شاذان ذكر كرده است در آخر كسانی كه سخنان را طی چند بار یکی بعد از دیگری از امام رضا عليه السلام شنیده، جمع كرده و علي

بن محمّد بن قتيبه نيشابوري را اجازه داده تا روايت كند از او از حضرت رضا عليه السلام

باب عليّ كه فضل بن شاذان ذكر

كرده است در آخر كسانی كه سخنان

را طی چند بار یکی بعد از دیگری از

امام رضا عليه السلام شنیده، جمع كرده و علي

بن محمد بن قتیبه نیشابوری را

اجازه داده تا روایت کند از او از

حضرت رضا علیه السلام

1

743

ما را عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار در نیشابور در شعبان سال 352 روایت کرد از ابو الحسن علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری که گفت: روایت کرد برای ما ابو محمد فضل بن شاذان نیشابوری که گفت:

روایت کرد برای ما حاکم ابو محمد جعفر بن نعیم بن شاذان از عمویش ابو عبد الله محمد بن شاذان که گفت: فضل بن شاذان چنین روایت کرده و گفت: اگر پرسد کسی که آیا

ص: 171

فقال: أخبرني هل يجوز أن يكلف الحكيم عبده فعلا- من الأفعال لغير عله و لا- معنى قيل له: لا يجوز ذلك لأنه حكيم غير عاثر و لا جاهل فإن قال قائل: فأخبرني لم كلف الخلق قيل: لعل كثيره.

فإن قال قائل: فأخبرني عن تلك العلل معروفه موجوده هي؟ أم غير معروفه و لا موجوده قيل: بل هي معروفه موجوده عند أهلها.

فإن قال: أتعرفونها أنتم أم لا تعرفونها قيل لهم: منها ما نعرفه و منها ما لا نعرفه فإن قال قائل: فما أول الفرائض قيل له:

الإقرار بالله و برسوله و حجته و بما جاء من عند الله عزّ و جلّ.

فإن قال قائل: لم أمر الخلق بالإقرار بالله و برسوله و بحججه و بما جاء من عند الله عزّ و جلّ قيل: لعل كثيره منها أنّ من لم يقرّ بالله عزّ و جلّ و لم يجتنب معاصيه و لم ينته عن ارتكاب الكبائر و لم يراقب أحدا فيما يشتهي و يستلذّ عن الفساد و الظلم و إذا فعل الناس هذه الأشياء و ارتكب كلّ إنسان ما يشتهي و يهواه من غير مراقبه لأحد كان في ذلك فساد الخلق حكيم مي تواند تكليف كند بنده را به كاري از كارهاي بي علت و بي معنى، گفته مي شود:

نه از يراكه حكيم است نه هرزه كار و نه جاهل.

اگر بگويد پس چرا خلق را تكليف كرد؟

بگو: به سبب علت هاي زياد.

اگر بگويد: مرا از آن علتها آگاه كن كه آيا آن علتها معروف است و موجود يا غير معروف و ناموجودند؟ بگو: معروف و موجود است نزد اهل آن.

اگر بگويد: شما مي شناسيد يا نه؟

بگو: بعضي را مي دانم و بعضي را نه!

اگر بگويد: پس اول فرائض چيست؟

بگو: اقرار به خدا و رسول و حجت او و اقرار به آن چه آمده است از نزد خدای عزّ و جلّ.

اگر بگويد: چرا خلق مأمور شدند به اقرار خدای عزّ و جلّ و به رسولان او و حجّت هاي او و به آنچه آمده است از نزد او؟ بگو: براي علت هاي بسيار. از آن جمله اين كه هر كه اقرار به خدا نكند از معاصي او اجتناب نكند و از ارتكاب كبائر باز نايستد و خدای را پاس ندارد و منظور نسازد در چيزي كه دلش خواهد كه بي ملاحظه و پاس كسي اين به فساد امر تمامي خلق كشد، بعضي بر جهند بر

أجمعين و وثوب بعضهم على بعض فغضبوا الفروج و الأموال و أباحوا الدماء و النساء و قتل بعضهم بعضا من غير حقّ و لا جرم فيكون في ذلك خراب الدنيا و هلاك الخلق و فساد الحرث و التسلسل و منها أنّ الله عزّ و جلّ حكيم و لا يكون الحكيم و لا يوصف بالحكمه إلاّ الذي يحظر الفساد و يأمر بالصّلاح و يزرع عن الظلم و ينهى عن الفواحش و لا يكون حظر الفساد و الأمر بالصّلاح و التّهي عن الفواحش إلاّ بعد الإقرار بالله عزّ و جلّ و معرفه الأمر و التّاهي و لو ترك التّاس بغير إقرار بالله عزّ و جلّ و لا معرفته لم يثبت أمر بصلاح و لا نهى عن فساد إذ لا أمر و لا ناهي و منها أنّا وجدنا الخلق قد يفسدون بأمر باطنه مستوره عن الخلق فلو لا الإقرار بالله و خشيته بالغيب لم يكن أحد إذا خلا بشهوته و إرادته يراقب أحدا في ترك معصيه و انتهاك حرمه و ارتكاب كبيره إذا كان فعله ذلك مستورا عن الخلق غير مراقب لأحد فكان يكون في ذلك خلاف الخلق أجمعين فلم يكن قوام الخلق و صلاحهم إلاّ بالإقرار منهم بعضى و فروج را غصب كنند و خون ها و اموال و زنان و كودكان را مباح سازند و يكديگر را به غير حق و بى جرم بكشند و اين به خراب دنيا و هلاك خلق و تباه شدن كشت و زرع و نسل انجامد. و از آن جمله است اين كه خدای عزّ و جلّ حكيم است و حكيم نيست مگر كسى كه از فساد منع كند و به صلاح امر كند و از ظلم زجر كند و از فواحش نهى كند. اين كار راست نيابد تا اين كه بندگان اقرار نمايند به خداوند جهان و بشناسند امركننده و نهى كننده را و اگر ايشان رها كنند و اقرار به خدا و معرفت حق تعالى از ايشان نخواهند، امر به صلاح و نهى از فساد ثابت نشود چون آمر و ناهى را نشناسند.

و از آن جمله آن كه ما اين خلق را مى بينيم كه تباهى و فساد به ايشان راه مى يابد از جهت امرى چند پنهان و مستور از خلق. پس اگر اقرار به خدا و بيم از او در باطن و غيب نباشد كسى كه در خلوت ها، معصيت و شهوتى او را پيش آيد، از ارتكاب كبيره، در پشت پرده ها حرمت ها را ملاحظه نکنند؛ زیرا كه چشم كسى بر او نيست و از خلق مستور و مخفى است و امر خلق از اين تباه گردد. پس معلوم شد كه قوام امر خلق و صلاح حال ايشان به آن است كه اقرار نمايند

بعليم خبير يعلم السرّ وأخفى أمر بالصّلاح ناه عن الفساد و لا تخفى عليه خافيه ليكون في ذلك انزجار لهم عمّا يخلون به من أنواع الفساد.

فإن قال قائل: فلم وجب عليهم معرفه الرّسل و الإقرار بهم و الإذعان لهم بالطّاعه قيل: لأنّه لمّا أن لم يكن في خلقهم و قواهم ما يكملون به مصالحهم و كان الصّانع متعاليا عن أن يرى و كان ضعفهم و عجزهم عن إدراكه ظاهرا لم يكن بدّ لهم من رسول بينه و بينهم معصوم يؤدّي إليهم أمره و نهيه و أدبه و يقفهم على ما يكون به اجترار منافعهم و مضارّهم فلو لم يجب عليهم معرفته و طاعته لم يكن لهم في مجيء الرّسول منفعه و لا سدّ حاجه و لكان يكون إتيانه عبثا لغير منفعه و لا صلاح و ليس هذا من صفه الحكيم الّذي أنقن كلّ شيء.

فإن قال قائل: فلم جعل أولى الأمر و أمر بطاعتهم قيل: لعلل كثيره منها أنّ الخلق لمّا وقفوا على حدّ محدود و أمروا أن لا يتعدّوا ذلك الحدّ لما فيه من فسادهم لم يكن يثبت ذلك و لا يقوم إلّا بأن يجعل به خداوند دانا و آگاه، عالم به آشكار و نهان، که امر به صلاح و نهی از فساد کرده و بر او هیچ چیز پوشیده نماند تا این سبب انزجار آدمیان گردد از جرأت بر فسادها و معصیت ها در خلوت ها.

اگر بگویند: معرفت رسولان و اقرار به ایشان و اطاعت فرمان ایشان چرا واجب شد؟ گفته می شود: زیرا که در خلق و قول و قوای آدمیان آن استعداد نیست که مصالح خود به انجام رسانند و خداوند از آن برتر است که او را عیان بینند و ضعف و عجز آدمی از ادراک خدا ظاهر است. پس چاره نبود از رسول معصوم که واسطه شوند میان خدا و آدمیان و برسانند امر و نهی و آداب الهی را به ایشان و واقف گردانند بر آنچه سبب گردآوری منفعت ها و دفع مضرات است. پس اگر بر ایشان واجب نمی شد معرفت رسولان و اطاعت ایشان فایده ای نخواستنی بود، در آمدن رسولان و کاری ساخته نمی شد از ایشان و عبث بود آمدنشان بی نفعی و صلاحی و این نه صفت و طریقت حکیم است که هرکار بر وجه صواب کند.

و اگر بگویند چرا اولوالامر را به طاعت ایشان امر نمود؟ بگو: به علل بسیار، از آن جمله این که خلق را حدی معین نمودند و گذر از آن را ممنوع کردند، زیرا که در آن فساد ایشان است، پس این ممکن نیست مگر با حاکمی امین تا ایشان را از تعدی و تجاوز

عليهم فيه أمينا يمنعهم من التّعدي و الدّخول فيما حظر عليهم لأنّه لو لم يكن ذلك لكان أحد لا يترك لذّته و منفعتة لفساد غيره فجعل عليهم قيما يمنعهم من الفساد و يقيم فيهم الحدود و الأحكام.

و منها أنّا لا نجد فرقه من الفرق و لا ملّه من الملل بقوا و عاشوا إلا بقيم و رئيس و لما لا بدّ لهم منه في أمر الدّين و الدّنيا فلم يجز في حكمه الحكيم أن يترك الخلق ممّا يعلم أنّه لا بدّ له منه و لا قوام لهم إلاّ به فيقاتلون به عدوّهم و يقسمون فيهم و يقيم لهم جمهم و جماعتهم و يمنع ظالمهم من مظلومهم.

و منها أنّه لو لم يجعل لهم إماما قيما أمينا حافظا مستودعا لدرست الملّه و ذهب الدّين و غيرت السنن و الأحكام و لزد فيه المبتدعون و نقص منه الملحدون و شبّهوا ذلك على المسلمين لأنّنا وجدنا الخلق منقوصين محتاجين غير كاملين مع اختلافهم و اختلاف أهوائهم و تشتت أنحائهم فلو لم يجعل لهم قيما حافظا لما جاء به الرّسول صلّى الله عليه و آله لفسدوا على نحو ما بيّنا و غيرت الشرائع و السنن و الأحكام منع كند و نگذارد در محظور داخل شوند؛ زیرا که اگر چنین نباشد مردم ترک لذّت و منفعت خود ندهند برای ضرر و فساد دیگری، پس خدا قيمی صاحب فرما بر ایشان گماشت تا از فساد مانع شود و حدود و احكام را میان ایشان بر پای دارد.

و این که هیچ گروهی از خلق و هیچ ملتی نمی بینیم که بقا و منفعتشان مستقیم گردد؛ مگر به قيمی که ناگزیرند به او در امر دین و دنیا، پس از حکمت حکیم جایز نیست که خلق را بدون قيمی که ملت نیازمند اویند، وانهد و امورشان بدون او قوام نیابد، به امر او به جنگ قیام و غنایم را بین خود تقسیم کنند، جمعه و جماعت برای ایشان اقامه کند و دست ظلم به مظلوم را ببندد.

و از جمله این که اگر بر خلق امام، قيّم، امین و نگاهبان گماشته نشود، ملّت و دین از دست رفته و سنت ها و احكام تغییر کرده و صاحبان بدعت در دین زیاد و ملحدان از آن کم کنند و امر را بر مسلمانان مشتبه کنند؛ زیرا که ما خلق را ناقص و محتاج و غیر کامل یافته ایم با اختلاف ایشان و اختلاف هواهای نفسانی و تشتت مقاصدشان، پس اگر میان ایشان قيمی نباشد که احكام و قواعد پیامبر صلّى الله عليه و آله را اجرا کند، هر آینه فاسد شوند؛ چنان چه بیان کردیم و شرایع

و الإيمان و كان في ذلك فساد الخلق أجمعين.

فإن قال قائل: فلم لا يجوز أن لا يكون في الأرض إمامان في وقت واحد و أكثر من ذلك قيل: لعل منها أن الواحد لا يختلف فعله و تدبيره و الاثنان لا- يتفق فعلهما و تدبيرهما و ذلك أتا لم نجد اثنين إلا مختلفي الهمم و الإرادة فإذا كانا اثنين ثم اختلفت هممهما و إرادتهما و تدبيرهما و كانا كلاهما مفترضى الطاعة لم يكن أحدهما أولى بالطاعة من صاحبه فكان يكون في ذلك اختلاف الخلق و الشجر و الفساد ثم لا يكون أحد مطيعا لأحدهما إلا و هو عاص للآخر فتعم معصية أهل الأرض ثم لا يكون لهم مع ذلك السبيل إلى الطاعة و الإيمان و يكونون إنما أتوا في ذلك من قبل الصانع الذي وضع لهم باب الاختلاف و الشجر و الفساد إذ أمرهم باتباع المختلفين.

و منها أنه لو كانا إمامين لكان لكل من الخصمين أن يدعو إلى غير الذي يدعو إليه صاحبه في الحكومه ثم لا يكون أحدهما أولى بأن يتبع صاحبه فيبطل الحقوق و الأحكام و الحدود.

و سنتها و احكام و قوانين دگرگون شوند و همه امت به فساد کشیده شوند.

اگر بگویند: چرا جایز نیست در زمین در یک زمان یا بیشتر دو امام باشد؟ گفته می شود: به خاطر عللی؛ از جمله این که یک امام فعل و تدبیرش مختلف نشود بر خلاف دو امام که فعل و تدبیرشان متفق نشود؛ زیرا که ما دو شخص را نمی یابیم مگر آن که اندیشه ها و اراده هایشان مختلف باشد؛ پس اگر دو امام باشد و اراده ها و تدبیرشان مختلف شود و طاعت هر دو واجب باشد، یکی از آن دو به طاعت سزاوارتر از دیگری نخواهد بود. پس موجب اختلاف خلق و تنازع و فساد آن ها خواهد بود و هرکس که این یک را اطاعت کند، آن دیگر را مخالف و عاصی باشد. پس معصیت همه اهل زمین را شامل گردد و با وجود این مردم را راهی به ایمان نباشد و این امر از جانب صانع تعالی باشد که برای ایشان راه اختلاف و تنازع و فساد گشاده باشد؛ چون ایشان را امر کرده به طاعت دو شخص که با هم اختلاف دارند.

و دیگر، اگر دو امام باشند هر یک از دو خصم خواهد که ادعای خود را نزد امامی برد غیر آن امامی که دیگری خواهد که هیچ یک اولی تر به متابعت از آن دیگر نباشند. پس حقوق و احکام و حدود باطل گردد.

و منها أنه لا يكون واحد من الحجّتين أولى بالتّطق والحكم والأمر والنّهی من الآخر وإذا كان هذا كذلك وجب عليهما أن يبتدیا بالكلام و ليس لأحدهما أن يسبق صاحبه بشيء إذا كانا في الإمامه شرعا واحدا فإن جاز لأحدهما السّكوت جاز للسّكوت للآخر وإذا جاز لهما السّكوت بطلت الحقوق والأحكام و عظّلت الحدود و صار النّاس كأنّهم لا إمام لهم.

فإن قال قائل: فلم لا يجوز أن يكون الإمام من غير جنس الرّسول قيل: لعلل منها أنه لمّا كان الإمام مفترض الطّاعة لم يكن بدّ من دلاله تدلّ عليه و يتميّزه بها من غيره و هي القرابه المشهوره و الوصيّه الظّاهره ليعرف من غيره و يهتدى إليه بعينه.

و منها أنه لو جاز في غير جنس الرّسول لكان قد فضّل من ليس برسول على الرّسل إذ جعل أولاد الرّسول أتباعا لأولاد أعدائه كأبي جهل و ابن أبي معيط لأنّهم قد يجوز بزعمهم أن ينتقل ذلك في أولادهم إذا كانوا مؤمنين فيصير أولاد الرّسول تابعين و أولاد أعداء الله و أعداء و دیگر، هیچ یک از آن دو حجّت سزاوارتر به سخن گفتن و حکم کردن و امر و نهی نمودن از آن دیگری نباشد؛ پس هرگاه چنین است باید هر دو یک بار ابتدا کنند به سخن و هیچ یک را نرسد که بر آن دیگری سبقت گیرد، هرگاه در امامت و پیشوایی یکسانند و اگر جایز باشد یکی را که ساکت باشد، آن دیگر را نیز جایز باشد و هرگاه هر دو را جایز باشد که ساکت شوند باطل شود حقوق و احکام و حدود، و مردم بی امام و صاحب فرما بمانند.

اگر بگویند چرا جایز نیست که امام غیر از اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله باشد؟ گفته شود: برای عللی؛ از جمله این که چون امام مفترض الطّاعة است، ناچار است از دلالتی و نشانی که او را جدا کند از دیگران، و آن قرابت مشهوره و وصیّت ظاهره است تا او از دیگران ممتاز گردد و مردم او را بشناسند و به او راه برند و در شبهه و حیرت نمانند.

و از آن علل این که اگر امامت غیر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله جایز باشد، تفضیل غیر رسول بر رسولان لازم آید؛ زیرا که اولاد رسول صلی الله علیه و آله تابع اولاد دشمنان او شوند، همچون ابو جهل و ابن ابی معیط که معتقد به امامت در اولاد خود بودند؛ زیرا که از جمله مؤمنان شدند. پس اولاد رسول صلی الله علیه و آله تابع باشند و اولاد دشمنان

رسوله متبوعین فکان الرسول أولى بهذه الفضیله من غیره و احقّ.

و منها أنّ الخلق إذا أقروا للرسول بالرساله و أذعنوا له بالطّاعه لم یتکبر أحد منهم عن أن یتبع ولده و یطیع ذرّیته و لم یتعاضم ذلك فی أنفس النّاس و إذا کان ذلك فی غیر جنس الرسول کان کلّ واحد منهم فی نفسه أنّهم أولى به من غیره و دخلهم من ذلك الکبر و لم تسنح أنفسهم بالطّاعه لمن هو عندهم دونهم فکان [لکون] یكون ذلك داعیه لهم إلى الفساد و التّفاق و الاختلاف.

فإن قال قائل: فلم وجب علیهم الإقرار و المعرفه بأنّ الله واحد أحد قیل: لعلل منها أنّه لو لم یجب علیهم الإقرار و المعرفه لجاز لهم أن یتوهّموا مدبّرین أو أكثر من ذلك و إذا جاز ذلك لم یهتدوا إلى الصّانع لهم من غیره لأنّ کلّ إنسان منهم کان لا یدری لآته إنّما یعبد غیر الآدی خلقه و [یطیع] یطیع غیر الآدی أمره فلا یكونون علی حقیقه من صانعهم و خالقهم و لا یثبت عندهم أمر آمر و لا نهی ناه إذا لا یعرف الأمر بعینه و لا النّاهی من غیره.

خدا و رسول او متبوع؛ پس معلوم شد که رسول سزاوارتر است به این فضیلت از غیر.

و از آن علل این که هرگاه خلائق اقرار به رسالت رسول و اذعان طاعت او کردند، سر از طاعت اولاد نیچند و در دل های مردمان، بزرگ و بر خاطرهای ایشان، گران نیاید و اگر امامت در غیر جنس رسول صلی الله علیه و آله باشد، هرکس از ایشان در خاطر خود، خود را سزاوارتر داند از دیگران و کبر در نفس ایشان داخل شود و خاطرهایشان به اطاعت رضا ندهد و فرمان نبرند از خود خردتر را و این داعی فساد و نفاق و اختلاف باشد.

اگر بگوید: چرا واجب شد بر خلق اقرار و معرفت به این که خدای عزّ و جلّ واحد، أحد است؟ گفته می شود: برای علّت ها، از جمله اگر این واجب نباشد، جایز بود ایشان را که دو مدبر یا بیشتر توهم کند، هرگاه این جایز باشد راه به صانع خود نبرند و از دیگری فرق نکنند؛ زیرا انسان نداند شاید غیر خالق را که او را آفریده عبادت و غیر آن خداوندی که او را امر کرده، اطاعت نماید. لذا از شناخت صانع خود بر حقیقت نباشند و نزد ایشان ثابت نشود که آمر و ناهی کیست؛ زیرا که آمر را به عینه نمی شناسد و ناهی را از غیر تمیز نمی کند.

و منها آنه لو جاز ان يكون اثنين لم يكن أحد الشريكين أولى بأن يعبد و يطاع من الآخر وفي إجازة أن يطاع ذلك الشريك إجازة أن لا يطاع الله و في إجازة أن لا يطاع الله كفر بالله و بجميع كتبه و رسله و إثبات كل باطل و ترك كل حق و تحليل كل حرام و تحريم كل حلال و الدخول في كل معصية و الخروج من كل طاعة و إباحة كل فساد و إبطال كل حق.

و منها آنه لو جاز ان يكون أكثر من واحد لجاز لإبليس أن يدعى أنه ذلك الآخر حتى يضاد الله تعالى في جميع حكمه و يصرف العباد إلى نفسه فيكون في ذلك أعظم الكفر و أشد التناق.

فإن قال قائل: فلم وجب عليهم الإقرار بالله بأنه ليس كمثله شيء قيل: لعل منها أن لا يكونوا قاصدين نحوه بالعبادة و الطاعة دون غيره غير مشتبه عليهم أمر ربهم و صانعهم و رازقهم.

و منها أنهم لو [لا] لم يعلموا أنه ليس كمثله شيء لم يدروا لعل ربهم و صانعهم هذه الأصنام التي نصبها لهم آباؤهم و الشمس و القمر و الثيران إذا كان جائزاً أن و علت دیگر این که اگر دو خدا باشد، یکی از آن دو سزاوارتر از دیگری در عبادت نیست و اگر جایز بدانیم که آن شریک اطاعت شود بایستی جایز دانسته باشیم که خدا اطاعت نشود و این کفر به خدا و جميع کتب و رسولان اوست و اثبات هر باطلی و ترک هر حقی و حلال کردن هر حرامی و حرام گشتن هر حلالی و داخل شدن در هر معصیت و بیرون شدن از هر طاعت و مباح ساختن هر فساد و باطل کردن هر حق است.

و علت دیگر این که اگر جایز باشد خدا بیش از یکی باشد، ابلیس می تواند ادعا کند که من آن دیگرم و شریکم به خدای تعالی تا ضدیت و مخالفت کند با خدا در همه احکام او، و عباد را سوی خود گرداند و در این، بزرگ ترین کفر و سخت ترین نفاق مندرج است.

اگر گوید: چرا واجب شد که اقرار کنند که هیچ چیز مثل خداوند نیست؟ گفته می شود:

برای علت ها، از جمله اینکه رو سوی او کنند به عبادت و طاعت؛ نه غیر او در حالتی که بر ایشان مشتبه نباشد امر پروردگار و خالق و رازقشان.

و علت دیگر این که اگر ندانند که چیزی مانند او نیست، شاید تجویز کنند که پروردگارشان و صانعشان بتهایی هستند که پدرانشان برای ایشان برپا کرده اند و نیز آفتاب و ماه و آتش؛

يكون عليهم مشتبّه و كان يكون في ذلك الفساد و ترك طاعاته كلّها و ارتكاب معاصيه كلّها على قدر ما يتناهى إليهم من أخبار هذه الأرباب و أمرها و نهياها.

و منها أنّه لو لم يجب عليهم أن يعرفوا أن ليس كمثله شيء لجاز عندهم أن يجري عليه ما يجري على المخلوقين من العجز و الجهل و التّغيير و الزّوال و الفناء و الكذب و الاعتداء و من جازت عليه هذه الأشياء لم يؤمن فناؤه و لم يوثق بعدله و لم يحقّق قوله و أمره و نهيه و وعده و وعيده و ثوابه و عقابه و في ذلك فساد الخلق و إبطال الرّبوبيّه.

فإن قال قائل: لم أمر الله تعالى العباد و نهاهم قيل: لأنّه لا يكون بقاؤهم و صلاحهم إلّا بالأمر و التّهي و المنع من الفساد و التّغاصب.

فإن قال قائل: فلم تعبدهم قيل: لئلاّ يكونوا ناسين لذكّره و لا تاركين لأدبه و لا لاهين عن أمره و نهيه إذا كان فيه صلاحهم و قوامهم فلو تركوا بغير تعبّد لطلّ عليهم الأمد فقسست قلوبهم.

زيارکه جایز خواهد بود که این ها بر ایشان مشتبّه گردند و در این فساد است و ترك همه طاعت و ارتكاب همه معاصی به قدر آن چه به ایشان برسد از این اربابهای باطل و امر و نهی ایشان.

و نیز اگر واجب نباشد که بدانند که هیچ چیز چون او نیست بنابراین جایز باشد نزد ایشان که جاری گردد بر خداوند جهان آن چه جاری می گردد بر مخلوقات، از عجز و جهل و تغییر و زوال و فنا و کذب و تعدی، و هرکه بر او جایز باشد این اشیا، شاید فانی گردد و به قول او وثوق نباشد و گفتار و امر و نهی، و وعده و وعید، و ثواب و عقاب او محقق نشود و استوار نباشد و این موجب تباهی خلق و ابطال ربوبیت است.

اگر بگوید: چرا خدای تعالی بندگان را امر و نهی کرد؟ گفته می شود: زیرا که بقا و صلاح ایشان جز به امر و نهی، و منع از فساد و غضب اموال نباشد.

اگر بگوید: چرا از آن ها عبادت خواست؟ گفته می شود: تا یاد او را فراموش، و ادب او را ترك نکرده و از امر و نهی او غافل نشوند؛ زیرا صلاح و قوام ایشان در آن است و اگر ایشان را بدون بندگی بخواهند، درازی آرزو دلهايشان را سیاه کند.

فإن قال قائل: فلم أمروا بالصلاة قيل:

لأن في الصلاة الإقرار بالربوبية وهو صلاح عام لأن فيه خلع الأنداد والقيام بين يدي الجبار بالذل والاستكانة والخضوع والخشوع والاعتراف وطلب الإقالة من سالف الذنوب ووضع الجبهة على الأرض كل يوم وليله ليكون العبد ذاكرا لله غير ناس له ويكون خاشعا وجلال متذلا طالبا راغبا في الزيادة للدين والدنيا مع ما فيه من الانزجار عن الفساد وصار ذلك عليه في كل يوم وليله لتلا ينسى العبد مدبره وخالقه فيبطر ويطغى ويكون في طاعه خالقه والقيام بين يدي ربه زاجرا له عن المعاصي وحاجزا ومانعا له عن أنواع الفساد.

فإن قال قائل: فلم أمروا بالوضوء وبدئ به قيل له: لأن يكون العبد طاهرا إذا قام بين يدي الجبار وعند مناجاته إياه مطيعا له فيما أمره نقيًا من الأدناس والتجاسه مع ما فيه من ذهاب الكسل وطرده التماس وتزكيه الفؤاد للقيام بين يدي الجبار.

فإن قال قائل: فلم وجب ذلك على اگر بگوید: چرا به نماز مأمور شدند؟ گفته می شود: زیرا که در نماز اقرار به ربوبیت است و این صلاح عام است؛ زیرا که نماز متضمن نفی اضداد و انداد است و قیام در برابر حضرت جبار است به خواری و افتادگی و خضوع و اعتراف به تقصیر و درخواست عفو از گناهان گذشته و نهادن پیشانی بر زمین هر روز و شب، تا بنده خدا را یاد کرده و فراموش نکند و خاشع و متذلل باشد و طالب و راغب در خیرات دین و دنیا، علاوه بر آنکه در نماز انزجار است از فساد. نماز در هر روز و شب واجب شد تا بنده مدبر و خالق خود را فراموش نکند و در کبر و طغیان نیفتد و تا این که یاد خالق و حضور پیش خدا، او را از معاصی و انواع فساد مانع باشد.

اگر بگوید: چرا به وضو امر شد پیش از نماز؟ گفته می شود: برای آن که عبد طاهر باشد وقتی که پیش جبار بایستد برای مناجات، و مطیع باشد خدای را در فرمان او و پاک باشد از چرک ها و نجاسات، و نیز وضو موجب برطرف شدن کاهلی و خمیازه و پاکی قلب و دل است برای قیام در خدمت جبار.

اگر گوید: چرا وضو بر روی دو دست و سر

لأنَّ العبد إذا قام بین یدی الجبَّار فإتَّما ینکشف عن جوارحه و ینظر ما وجب فیہ الوضوء و ذلك بأنَّه بوجهه ینسجد و ینخضع و ینسأل و یرغب و یرهب و یتبتَّل و ینسک و برأسه ینستقبل فی رکوعه و سجوده و برجلیه یقوم و یقعد.

فإن قال قائل: فلم وجب الغسل علی الوجه و الیدين و جعل المسح علی الرأس و الرجلین و لم یجعل ذلك غسلاً کلَّه أو مسحاً کلَّه قیل: لعلل شتی منها أنَّ العباده العظمی إتَّما هی الرُّکوع و السَّجود و إتَّما ینسجد بالوجه و الیدين لا بالرأس و الرجلین.

و منها أنَّ الخلق لا یطیقون فی کلِّ وقت غسل الرأس و الرجلین و یشتدُّ ذلك علیهم فی البرد و السَّفر و المرض و أوقات من اللیل و النَّهار و غسل الوجه و الیدين أخفَّ من غسل الرأس و الرجلین و [إذا] إتَّما وضعت الفرائض علی قدر أقلِّ النَّاس طاقه من أهل الصَّحَّه ثمَّ عمَّ فیها القویّ و الضَّعیف.

و منها أنَّ الرأس و الرجلین لیس هما و دو پا معین شد؟ گفته می شود: زیرا که عبد هرگاه در خدمت خداوند جبَّار می ایستد، این اعضا در آن حال منکشف می گردد، چرا که به روی خود سجده می کند و به دست، سؤال و رغبت و زاری می کند و به سر، در رکوع و سجود استقبال می کند و به دو پا می ایستد و می نشیند.

اگر بگوید: چرا شستن صورت و دو دست واجب شده و برای دو پا و سر مسح لازم آمد و همه را شستن یا مسح کردن تنها دستور نیامد؟ گفته می شود: برای علّت های مختلف؛ از جمله آن که عبادت بزرگ تر، رکوع و سجود است و آن به وسیله صورت و دو دست می باشد نه به وسیله سر و دو پا.

و از جمله این که همه خلق نمی توانند سر و دو پا را بشویند و برایشان سخت باشد شستن سر و پاها در سفر و سرما و مرض و وقت های مختلف از شب و روز، و شستن روی و دو دست سزاوارتر است از سر و دو پا. همانا فرایض برای ضعیف ترین مردم وضع شده که طاقت و قوتشان از دیگران کمتر است، بعد از آن در قوی و ضعیف عمومیت یافته است.

و از جمله این که سر و دو پا، همه وقت

فی کلّ وقت بادیان ظاهران کالوجه و الیدین لموضع العمامه و الخفّین و غیر ذلک.

فإن قال قائل: فلم وجب الوضوء ممّا خرج من الطّرفین خاصّه و من التّوم دون سائر الأشياء قیل: لأنّ الطّرفین هما طریق التّجاسه و لیس للإنسان طریق تصیبه التّجاسه من نفسه إلاّ منهما فأمروا بالطّهاره عند ما تصیبه تلك التّجاسه من أنفسهم و أمّا التّوم فلأنّ التّائم إذا غلب علیه التّوم یفتح کلّ شیء منه و استرخی فکان أغلب الأشياء علیه فی الخروج منه الرّیح فوجب علیه الوضوء لهذه العلّه.

فإن قال قائل: فلم لم یؤمروا بالغسل من هذه التّجاسه كما أمروا بالغسل من الجنابه قیل: لأنّ هذا شیء دائم غیر ممکن للخلق الاغتسال منه کلّما یصیب ذلک و لا یکلّف الله نفسا إلاّ وسعها و الجنابه لیست هی أمر دائم إنّما هی شهوه تصیبه إذا أراد و یمکنه تعجیلها و تأخیرها الاّیام الثّلاثه و الاقلّ و الأكثر و لیس ذلک هكذا.

فإن قال قائل: فلم أمروا بالغسل من الجنابه و لم یؤمروا بالغسل من الخلاء ظاهر و آشکار نیست، همچون چهره و دو دست به خاطر عمامه و کفش و غیر اینها که می پوشند.

اگر بگویند: چرا وضو واجب شد به سبب ادرار و مدفوع و به سبب خواب نه غیر آن ها؟ گفته می شود: زیرا که این دو طرف دو طریق نجاستند و انسان را طریقی دیگر نیست از خودش که از آن طریق او را نجاست رسد جز این دو. پس مأمور شد به طهارت، هرگاه که از این نجاستات به او رسید و امّا خواب به این دلیل که چون شخصی بخفت همه اعضا و قوای او سست گردد و اغلب در این وقت است که از او باد برآید و از این سبب وضو واجب شد.

اگر بگوید: چرا از این نجاست به غسل مأمور نشدند همچون جنابت؟ گفته می شود:

این همیشگی است و ممکن نیست هرگاه او را نجاست رسید غسل کند «و خدا نفس را مگر به اندازه تکلیف نمی کند» برخلاف جنابت که همیشگی نیست و شهوتی است که شخص هرگاه خواهد، به او می رسد، ممکن است او را در آن تعجیل و تأخیر کند، سه روز کمتر و بیشتر، و آن هم چو این نیست.

اگر گوید: چرا از جنابت غسل واجب است

و هو أنجس من الجنابه وأقذر قيل: من أجل أن الجنابه من نفس الإنسان و هو شيء يخرج من جميع جسده و الخلاء ليس هو من نفس الإنسان إنما هو غذاء يدخل من باب و يخرج من باب.

فإن قال قائل: أخبرني عن الأذان لم أمروا قيل: لعل كثيره منها أن يكون تذكيرا للساهی و تنبيها للغافل و تعريفا لمن جهل الوقت و اشتغل عن الصلاه و ليكون ذلك داعيا إلى عباده الخالق مرغبا فيها مقرّا له بالتوحيد مجاهرا بالإيمان معلنا بالإسلام مؤذنا لمن نسيها و إنما يقال مؤذن لأنه يؤذن بالصلاه.

فإن قال قائل: فلم بدأ فيه بالتكبير قبل التهليل قيل: لأنه أراد أن يبدأ بذكره و اسمه لأن اسم الله تعالى في التكبير في أول الحرف و في التهليل اسم الله في آخر الحرف فبدأ بالحرف الذي اسم الله في أوله لا في آخره.

فإن قال قائل: فلم جعل مثنى مثنى قيل:

لأن يكون مكررا في أذان المستمعين مؤكدا عليهم إن سها أحد عن الأول لم يسه عن الثاني و لأن الصلاه ركعتان ركعتان و لذلك جعل الأذان مثنى مثنى.

و نه از خلا و این نجس تر از جنابت است؟ گفته می شود: از این روی که جنابت از نفس انسان است و او چیزی است که از همه تن برمی آید و خلا از نفس انسان نیست، جز این نیست که غذا از دری داخل و از دری بیرون می رود.

اگر بگوید: چرا به اذان امر شده؟ گفته می شود:

برای علل بسیار از جمله این که فراموش کار را به یاد آورد و غافل را متنبه سازد و کسی که وقت نداند و مشغول باشد را اعلام کند و به سبب آن به عبادت خالق بخواند و ترغیب کند و اقرار کند به توحید و آشکار کند ایمان را و هویدا سازد اسلام را و اعلام کند فراموش کاران را و برای آن مؤذن نامند که اعلام به نماز کند.

اگر بگوید: چرا ابتدا شده است در اذان به تکبیر پیش از تهلیل؟ گفته می شود: زیرا که خواسته است حق تعالی ابتدا به نام او شود؛ نام خدا در تکبیر در حروف اول و در تسبیح و تهلیل و تحمید در آخر آمده است، پس شروع می شود به جمله ای که نام خدا در اول آمده است.

اگر بگوید: چرا فصول اذان هریک دو بار مقرر شد؟ گفته می شود: زیرا که به گوش ها مکرر برسد و تأکید کند اگر کسی از اول غافل شود، از دوم نشود.

برای آن که نماز دو رکعت دو رکعت است؛ پس اذان نیز دو دو مقرر شد.

فإن قال قائل: فلم جعل التكبیر فی أوّل الأذان أربعاً قيل: لأنّ أوّل الأذان إنّما يبدأ غفله و ليس قبله كلام ینبّه المستمع له فجعل ذلك تنبیها للمستمعین لما بعده فی الأذان.

فإن قال قائل: فلم جعل بعد التكبیر شهادتین قيل: لأنّ أوّل الإیمان إنّما هو التّوحید و الإقرار لله عزّ و جلّ بالوحدانیة و الثّانی الإقرار للرّسول بالرّسالة و أنّ طاعتهما و معرفتهما مقرونتان و أنّ أصل الإیمان إنّما هو الشّهادة فجعل الشّهادتین فی الأذان كما جعل فی سائر الحقوق شهادتین فإذا أقرّ لله تعالی بالوحدانیة و [الإقرار] أقرّ للرّسول بالرّسالة فقد أقرّ بحمله الإیمان لأنّ أصل الإیمان إنّما هو الإقرار باللّٰه و برسوله.

فإن قال قائل: فلم جعل بعد الشّهادتین الدّعاء إلى الصّلاة قيل: لأنّ الأذان إنّما وضع لموضع الصّلاة و إنّما هو النّداء إلى الصّلاة فجعل النّداء إلى الصّلاة فی وسط الأذان فقدم المؤذّن قبلها أربعاً التكبیرتین و الشّهادتین و آخر بعدها أربعاً يدعو إلى الفلاح حتّٰا على البرّ و الصّلاة ثمّ دعا إلى اگر بگوید: چرا تکبیر در اول اذان چهار بار است؟ گفته می شود: زیرا اول اذان مردم غافل اند و پیش از آن کلامی نیست که مستمعین را آگاه کند، پس تنبیهی برای شنوندگان قرار داده شد که به پس از آن توجه کنند.

اگر بگوید: بعد از دو تکبیر چرا دو شهادت است؟ گفته می شود: زیرا که اوّل ایمان، توحید است و اقرار به وحدانیت خدا و دوّم اقرار به رسالت رسول و طاعت خدا و رسول است و معرفت ایشان به هم پیوسته اند؛ و اصل ایمان شهادت است و دو شهادت در اذان قرار شد، چرا که در سایر حقوق دو شهادت در کار است. پس هرگاه اقرار کرد به وحدانیت خدا و رسالت رسول صلیّ الله علیه و آله اقرار کرد، بالجمله به ایمان اقرار کرده زیرا اصل ایمان، دو اقرار است.

اگر بگوید: چرا بعد از دو شهادت، دعوت به نماز را قرار داد؟ گفته می شود: زیرا که اذان از برای نماز معین شده و آن ندای به نماز است؛ پس ندای به نماز در وسط اذان مقرر شده و پیش از اذان دو تکبیر و دو شهادت است و پس از آن چهار جمله یکی به فلاح خواند که نیکوی نماز است و جمله بعد از آن به بهترین عمل دعوت کند، پس به نماز و گزاردن آن

خير العمل مرغبا فيها و في عملها و في أدائها ثم نادى بالتكبير و التهليل ليتيم بعدها أربعا كما أتم قبلها أربعا و ليختم كلامه بذكر الله كما فتحه بذكر الله تعالى.

فإن قال قائل: فلم جعل آخرها التهليل و لم يجعل آخرها التكبير كما جعل في أولها التكبير قيل: لأن التهليل اسم الله في آخره فأحب الله تعالى أن يختم الكلام باسمه كما فتحه باسمه.

فإن قال قائل: فلم لم يجعل بدل التهليل التسبيح و التحميد و اسم الله في آخرهما قيل: لأن التهليل هو إقرار لله تعالى بالتوحيد و خلع الأنداد من دون الله و هو أول الإيمان و أعظم من التسبيح و التحميد.

فإن قال: فلم بدأ في الاستفتاح و الركوع و السجود و القيام و القعود بالتكبير قيل: لعله التي ذكرناها في الأذان.

فإن قال: فلم جعل الدعاء في الركعة الأولى قبل القراءة و لم جعل في الركعة الثانية القنوت بعد القراءة قيل: لأنه أحب أن يفتح قيامه لربه و عبادته بالتحميد و التقديس و الرغبة و الرهبه و يختمه بمثل ترغيب مي كند و بعد از آن ندا كند به تكبير و تهليل تا چهار جمله تمام شود. بعد از آن چنان که چهار است قبل از آن و باید كلام خود را به ذكر خدا ختم نماید؛ چنان که به آن فتح نموده بود.

اگر بگويد: پس چرا آخر آن جمله ها تهليل است نه تكبير؛ چنان که اول است؟ گفته می شود: زیرا که تهليل نام خدا در آخر دارد.

پس دوست داشت خداوند که كلام به نام او ختم شود؛ چنان که به نام او فتح شده بود.

اگر بگويد: چرا بدل تهليل، تسبيح يا تحميد نهاد و اسم خدا در آخر آن هاست؟ گفته می شود: زیرا که تهليل اقرار است به يگانگی خداوند و نفی اضداد و انداد غير او و اين اول ايمان است و از تسبيح و تحميد بزرگ تر است.

اگر بگويد: چرا در نماز و ركوع و سجود و قيام و قعود ابتدا تكبير گوید؟ گفته می شود:

به آن علل که در اذان گفته شد.

اگر بگويد: چرا دعا در ركعت اول پیش از قرائت است و در ركعت دوم قنوت است بعد از قرائت؟ گفته می شود: زیرا که خدا خواست قيام نماز کننده را برای خود به تحميد و تقديس و رغبت و رهبت، و ختم کند به مثل

ذلك و ليكون في القيام عند القنوت [أطول] طول فأحرى أن يدرك المدرك الركوع و لا يفقه الركعة في الجماعه.

فإن قال: فلم أمروا بالقراءة في الصلاة قيل: لئلا يكون القراءة مهجورا مضيئا و ليكون محفوظا فلا يضمحل و لا يجهل.

فإن قال: فلم بدأ بالحمد في كل قراءة دون سائر السور قيل: لأنه ليس شيء في القرآن و الكلام جمع فيه جوامع الخير و الحكمة ما جمع في سورة الحمد و ذلك أن قوله تعالى الحمد لله إنما هو أداء لما أوجب الله تعالى على خلقه من الشكر و شكره لما وفق عبده للخير رب العالمين تمجيد له و تحميد و إقرار [و أنه] بأنه هو الخالق المالك لا غيره الرحمن الرحيم استعطاف و ذكر لآلانه و نعمائه على جميع خلقه مالك يوم الدين إقرار له بالبعث و النشور و الحساب و المجازاة و إيجاب له ملك الآخرة كما أوجب له ملك الدنيا إياك نعبد رغبه و تقرب إلى الله عز و جل و إخلاص بالعمل له دون غيره و إياك نستعين استزاده من توفيقه و عبادته و استدامته لما أنعم الله عليه و بصره اهدنا آنچه در قيام به سبب قنوت زمانی توقف شود که اگر کسی لاحق شود رکوع را دریابد و آن رکعت به جماعت از او فوت نگردد.

اگر بگوید: چرا قرائت در نماز واجب شد؟ گفته می شود: تا قرآن ترک نشود و ضایع نگردد و محفوظ ماند و از بین نرود و مجهول نشود.

اگر بگوید: چرا در ابتدای هر قرائت حمد خوانده شود، نه دیگر سوره ها؟ گفته می شود:

زیرا که نیست در قرآن و کلام حق چیزی که در آن خیر و حکمت جمع شده باشد به قدر آن چه در سوره حمد جمع شده است؛ زیرا «الْحَمْدُ لِلَّهِ» گزاردن شکر واجب خدای عز و جل و شکر توفیق کار خیر است؛ «رَبِّ الْعَالَمِينَ» تمجید و تحمید پروردگار است و اقرار به خالق و مالک بودن او نه دیگری؛ «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» طلب عطوفت و رحمت است و یادآوری نعمت هایی که خداوند فرفرستاده؛ «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» اقرار به برگشت و حساب و مکافات اعمال و اثبات ملک آخرت برای حضرت عزت چنان که اثبات کرده ملک دنیا را؛ «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» تمنا و نزدیکی جستن به حضرت او و خالص ساختن عمل برای او نه غیر او؛ «وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» طلب توفیق عبادت او و دوام نعمت هایی که داده؛ «اهْدِنَا

الصَّراطِ الْمُسْتَقِيمِ اسْتِرْشَادَ لِأَدْبِهِ وَاعْتِصَامَ بِحَبْلِهِ وَاسْتِزَادَهُ فِي الْمَعْرِفَةِ بِرَبِّهِ وَبِعَظَمَتِهِ وَبِكَبْرِيائِهِ صِرَاطِ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ توكيد في السَّوَالِ وَالرَّغْبَةَ وَذَكَرَ لَمَّا تَقَدَّمَ مِنْ أَيْدِيهِ وَنِعْمَهُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَرَغْبَهُ فِي مِثْلِ تِلْكَ النَّعْمِ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ اسْتِعَاذَهُ مِنْ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمَعَانِدِينَ الْكَافِرِينَ الْمُسْتَخْفِينَ بِهِ وَبَأْمَرِهِ وَنَهْيِهِ وَلا الضَّالِّينَ اعْتِصَامَ مِنْ أَنْ يَكُونَ مِنَ الضَّالِّينَ الَّذِينَ ضَلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ مِنْ غَيْرِ مَعْرِفَةٍ وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يَحْسِنُونَ صَنَعًا فَقَدْ اجْتَمَعَ فِيهِ مِنْ جَوَامِعِ الْخَيْرِ وَالحِكْمَةِ فِي أَمْرِ الْآخِرَةِ وَالدُّنْيَا مَا لَا يَجْمَعُهُ شَيْءٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ.

فَإِنْ قَالَ: فَلَمْ جَعَلَ التَّسْبِيحَ فِي الرُّكُوعِ وَالسَّجُودِ قِيلَ: لَعَلَّ مِنْهَا أَنْ يَكُونَ الْعَبْدُ مَعَ خُضُوعِهِ وَخُشُوعِهِ وَتَعَبُّدِهِ وَتَوَرُّعِهِ وَاسْتِكَانَتِهِ وَتَذَلُّلِهِ وَتَوَاضَعِهِ وَتَقَرُّبِهِ إِلَى رَبِّهِ مَقْدَسًا لَهُ مَمَجَّدًا مَسْبُوحًا مَطْبُوعًا مَعْظَمًا شَاكِرًا لِخَالِقِهِ وَرَازِقَهُ فَلَا يَذْهَبُ بِهِ الْفِكْرُ وَالْأَمَانِيُّ إِلَى غَيْرِ اللَّهِ.

فَإِنْ قَالَ: فَلَمْ جَعَلَ أَصْلَ الصَّلَاةِ رُكْعَتَيْنِ وَ لَمْ يَزِدْ عَلَى بَعْضِهَا رُكْعَةً وَعَلَى بَعْضِهَا رُكْعَتَانِ وَ لَمْ يَزِدْ عَلَى بَعْضِهَا شَيْءً قِيلَ:

الصَّراطِ الْمُسْتَقِيمِ» طَلَبَ رَاحَةَ رَاسٍ وَ طَرِيقَ ادِّبٍ مِي كُنْدَ وَبِهِ حَبْلَ مَتِينٍ چَنگ زده وَ خَوَاهَانِ اَفزایش مَعْرِفَتِ پَروردگارِ وَ عَظَمَتِ وَ كَبْرِيایِ اَوْ؛ «صِرَاطِ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» تَأْكِيدَ فِي سَؤَالِ وَ رَغْبَتِ وَ ذَكَرَ نِعْمَتِ هَايِ گَذِشْتَه كِه خَدَاوَنْدِ اَرزَانِي دَاشْتَه؛ «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» مِي گَرِيزدِ اَز مَعَانِدَانِي كِه نَاجِيزِ شَمَارَنْدِ خَدَاوَنْدِ وَ اَمْرَ وَ نَهْيِ اَوْ رَا؛ «وَ لا الضَّالِّينَ» پَنَاهِ مِي بَرْدِ بَه خَدَاوَنْدِ اَز اَيْنِ كِه اَز گَمْرَاهَانِ رَاحَةَ مَعْرِفَتِ بَاشَدِ كِه بَه خُودِ گَمَانِ خُوبِ دَارَنْدِ؛ پَسِ اَيْنِ مَقْدَارِ اَز خَيْرِ وَ حَكْمَتِ فِي اَمْرِ آخِرَتِ وَ دُنْيَا فِي اَيْنِ سُورَه جَمْعِ شَدَه كِه فِي هِيچِ كَلَامِي جَمْعِ نَشَدَه.

اگر بگويد: چرا تسبیح در رکوع و سجود نهاده شد؟ گفته می شود: از برای عللی؛ از جمله این که بنده با خضوع و خشوع و نهایت بندگی و مسکنت و تذلل و تواضع و تقرب به سوی پروردگار خود باشد؛ در حالتی که تقدیس و تمجید و تسبیح و اطاعت و شکرگزاری خالق و رازق خود کند؛ پس فکر و آرزوها و اندیشه های او به غیر خدای تعالی نباشد.

اگر بگويد: چرا اصل نماز دو رکعت شد و چرا بر بعضی یک رکعت افزود و بر بعضی دو رکعت و بر بعضی هیچ نیفزود؟ گفته می شود:

لأنَّ أصل الصَّلاه إنّما هي ركعه واحده لأنَّ أصل العدد واحد فإنَّ نقصت من واحده فليست هي صلاه فعلم الله عزَّ وجلَّ أنَّ العباد لا يؤدُّون تلك الرُّكعه الواحده الّتي لا صلاه أقلَّ منها بكمالها و تمامها و الإقبال عليها فقرن إليها ركعه أخرى ليتِمَّ بالثَّانيه ما نقص من الأولى ففرض الله عزَّ وجلَّ أصل الصَّلاه ركعتين ثمَّ علم رسول الله صلَّى الله عليه و آله أنَّ العباد لا- يؤدُّون هاتين الرُّكعتين بتمام ما أمروا به و كماله فضمَّ إلى الظَّهر و العصر و العشاء الآخره ركعتين ركعتين ليكون فيها تمام الرُّكعتين الأوليين ثمَّ إنَّه علم أنَّ صلاه المغرب يكون شغل النَّاس في وقتها أكثر للانصراف إلى الإفطار و الأكل و الشَّرب و الوضوء و التَّهيئه للمبيت فزاد فيها ركعه واحده ليكون أخفَّ عليهم و لأنَّ تصير ركعات الصَّلاه في اليوم و اللَّيله فردا ثمَّ ترك الغداه على حالها لأنَّ الاشتغال في وقتها أكثر و المبادره إلى الحوائج فيها أعمَّ و لأنَّ القلوب فيها أخلى من الفكر لقلَّه معاملات النَّاس بالليل و لقلَّه الأخذ و الإعطاء فالإنسان فيها أقبل على صلاته زیراكه اصل نماز یک رکعت است چون که اصل عدد یک است که اگر یکی گزارده نشود نمازی نخواهد بود، خدای عزَّ و جلَّ دانست که بندگان این یک رکعت را که از آن کمتر نمی شود به تمام و کمال نمی گزارند و توجهی در رکعات نمی کنند، پس رکعتی دیگر بر آن مقرون ساخت تا به این زیادتی، کمی آن رکعت اصل تمام گردد؛ پس اصل نماز را دو رکعت فرض کرد، بعد از آن رسول خدا صلَّى الله عليه و آله دانست که بندگان این دو رکعت را با شرایط و آداب نمی گزارند، پس به ظهر و عصر و خفتن، به هریک دو رکعت افزود تا آن دو رکعت نقصان نیابد. پس چون دانست که مردم در وقت نماز شام مشغولی بیشتر دارند که می خواهند به خانه های خود بازگردند برای افطار و غذا و طهارت و استراحت، پس یک رکعت بیفزود تا برایشان سبک تر باشد تا رکعت های نماز شبانه روزی طاق شود و نماز صبح را بر حال خود گذاشت؛ زیراکه اشتغال مردم در آن وقت بیشتر است و اکثر مردم می خواهند سوی کارها و حاجت ها شتابند و دیگر دل ها در آن وقت خالی تر است از فکر، به سبب شب که معاملات و دادوستد مردم را در او کم می باشد. پس آدمی در آن وقت به نماز

منه في غيرها من الصلوات لأنّ الفكر أقلّ لعدم العمل من الليل.

فإن قال: فلم جعلت التّكبير في الاستفتاح سبع تكبيرات قيل: إنّما جعل ذلك لأنّ التّكبير في الرّكعه الأولى التي هي الأصل سبع تكبيرات تكبيره الاستفتاح و تكبيره الرّكوع و تكبيرتان للسهو و تكبيره أيضا للرّكوع و تكبيرتان للسهو فإذا كثر الإنسان أوّل الصّلاه سبع تكبيرات فقد أحرز التّكبير كلّها فإن سها في شيء منها أو تركها لم يدخل عليه نقص في صلاته.

فإن قال: فلم جعل ركعه و سجدة من قائل: لأنّ الرّكوع من فعل القيام و السّجود من فعل القعود و صلاه القاعد على النّصف من صلاه القائم فضوعف السّجود ليستوى بالرّكوع فلا يكون بينهما تفاوت لأنّ الصّلاه إنّما هي ركوع و سجود.

فإن قال: فلم جعل التّشهُد بعد الرّكعتين قيل: لأنّه كما تقدّم قبل الرّكوع و السّجود الأذان و الدّعاء و القراءه فكذلك أيضا أمر بعدها التّشهُد و التّحميد و الدّعاء.

بهتر اقبال می کند از دیگر نمازها؛ زیرا که فکر آن از شب داشته است.

اگر بگوید: چرا در نماز هفت مرتبه تکبیر مقرر گردید؟ گفته می شود: زیرا تکبیرات رکعت اول که اصل است هفت تکبیر است؛ تکبیر افتتاح و تکبیر رکوع و دو تکبیر از سجده اول و یک تکبیر نیز از برای رکوع و دو تکبیر از برای سجده دوم، پس هرگاه شخصی در نماز هفت تکبیر گوید تمام تکبیرات را درک کرده است و اگر در چیزی از آن ها سهوی حاصل شود یا ترک کند نقصی در نماز داخل نمی شود.

اگر بگوید: چرا رکوع یکی و سجود دو تا مقرر شد؟ گفته می شود: زیرا رکوع کار ایستادن است و سجود کار نشستن، و نماز نشسته نصف نماز ایستاده است، از این روی سجود دو چندان شد تا با رکوع مساوی شود و متفاوت نباشد؛ زیرا که نماز رکوع است و سجود.

اگر بگوید: چرا تشهُد بعد از دو رکعت است؟ گفته می شود: چنان که اذان و دعا و قرائت مقدم شد پیش از رکوع و سجود در رکعت، نیز مؤخر شد بعد از آن تشهُد و تحمید و دعا.

فإن قال: فلم جعل التسليم تحليل الصلاه و لم يجعل بدله تكبيرا أو تسبيحا أو ضربا آخر قيل: لأنه لما كان في الدخول في الصلاه تحريم الكلام للمخلوقين و التوجه إلى الخالق كان تحليلها كلام المخلوقين و الانتقال عنها و ابتداء المخلوقين في الكلام إنما هو بالتسليم.

فإن قال: فلم جعل القراءة في الركعتين الأوليين و التسبيح في الأخيرتين قيل:

للفرق بين ما فرض الله عز و جل من عنده و ما فرضه من عند رسوله.

فإن قال: فلم جعل الجماعه قيل: لئلا يكون الإخلاص و التوحيد و الإسلام و العباده لله إلا ظاهرا مكشوبا مشهورا لأن في إظهاره حجه على أهل الشرق و الغرب لله وحده عز و جل و ليكون المنافق و المستخف مؤدبا لما أقر به بظاهر الإسلام و المراقبه و ليكون شهادات الناس بالإسلام بعضهم لبعض جائزه ممكنه مع ما فيه من المساعدة على البر و التقوى و الزهد عن كثير من معاصي الله عز و جل.

فإن قال: فلم جعل الجهر في بعض اگر بگوید: چرا سلام تحلیل نماز شد و بدل از سلام، تکبیر، تسبیح و یا چیز دیگر قرار داده نشد؟ گفته می شود: چون در نماز داخل شود حرام شود کلام با مخلوق و باید همه توجه به خالق کند از این سبب تحلیل نماز و فراغ از آن، به کلام مخلوق شد و خلق در ابتدای سخن گفتن با یکدیگر، سلام گویند.

اگر بگوید: چرا قرائت در دو رکعت اول است و تسبیح در دو رکعت آخر؟ گفته می شود: تا فرق باشد میان آن چه خداوند واجب کرده و آن چه از نزد رسول صلی الله علیه و آله واجب شده است.

اگر بگوید: چرا جماعت در نماز مقرر شد؟ گفته می شود: تا اخلاص و توحید و اسلام و عبادت خداوند ظاهر و مکشوف و مشهود باشد؛ زیرا که در اظهار آن، حجت خدا ثابت شود بر اهل مشرق و غرب، و آن که منافق بوده و در صدد سبک شمردن دین خداست، آن چه را اقرار کند ادا کرده است و به ظاهر اسلام و خوف از خدا را ظاهر کند و از برای آن است که شهادت دادن بعضی از مردم برای بعضی دیگر جایز باشد.

علاوه بر این که در نماز جماعت سبقت بر کارهای نیک و دوری از معاصی خداوند باشد.

اگر بگوید: چرا در بعضی نمازها به جهر

الصَّلوات و لم يجعل في بعض قيل: لأنَّ الصَّلوات التي يجهر فيها إنّما هي صلوات تصلّى في أوقات مظلمه فوجب أن يجهر فيها لأن يمرّ المارّ فيعلم أنّ هاهنا جماعه فإذا أراد أن يصلّى صلّى و لأنّه إن لم ير جماعه تصلّى سمع و علم ذلك من جهه السّماع و الصّلاتان اللّتان لا يجهر فيهما فإنّما هما بالنّهار و في أوقات مضيئه فهي تدرك من جهه الرّؤيه فلا يحتاج فيها إلى السّماع.

فإن قال: فلم جعل الصَّلوات في هذه الأوقات و لم تقدّم و لم تؤخّر قيل: لأنّ الأوقات المشهوره المعلومه التي تعمّ أهل الأرض فيعرفها الجاهل و العالم أربعة غروب الشّمس معروف مشهور يجب عنده المغرب و سقوط الشّفق مشهور معلوم يجب عنده العشاء الآخره و طلوع الفجر مشهور معلوم يجب عنده الغداه و زوال الشّمس مشهور معلوم يجب عنده الظّهر و لم يكن للعصر وقت معلوم مشهور مثل هذه الأوقات فجعل وقتها عند الفراغ من الصّلاه التي قبلها.

و علّه أخرى أنّ الله عزّ و جلّ أحبّ أن يبدأ النّاس في كلّ عمل أوّلا بطاعته خواندن مقرر شده و در بعضی دیگر مقرر نشده است؟ گفته می شود: نمازی که به جهر است در اوقات تاریک گزارده می شود، پس واجب شد که جهر کنند تا کسی که می گذرد، بداند آن جا جماعت برپاست، اگر اراده نماز دارد، درآید؛ چه اگر جماعت را نبیند آوازشان بشنود و نمازی که در او جهر نمی شود، نمازهای روز است که عالم روشن است و می بیند و حاجت به شنیدن ندارد.

اگر بگوید: چرا نمازها در این اوقات معین شدند و پیش و پس نشده اند؟ گفته می شود:

زیرا اوقات مشهوره معلومه که همه اهل زمین آن را درک کنند و جاهل و عالم آن را شناسند چهار است، غروب شمس که معروف و مشهور است در آن وقت، نماز مغرب واجب شد و سقوط شفق مشهور است در آن وقت، نماز عشا معین شد و طلوع فجر مشهور و معلوم است در آن وقت نماز صبح معین شد، زوال شمس مشهور و معلوم است، نماز ظهر در آن وقت معین شد اما از برای عصر وقتی مشهور و معلوم نبود مثل این چهار وقت، از پس نماز ظهر معین شد.

دیگر این که خدای عزّ و جلّ خواست که مردم ابتدا کنند در هر عمل اوّل به طاعت

و عبادته فأمّهم أوّل النهار أن يبدءوا بعبادته ثمّ ينتشروا فيما أحبّوا من مرّته دنياهم فأوجب صلاه الغداه عليهم فإذا كان نصف النهار وتركوا ما كانوا فيه من الشغل و هو وقت يضع الناس فيه ثيابهم و يستريحون و يشتغلون بطعامهم و قيلولتهم فأمّهم أن يبدءوا أوّلا بذكره و عبادته فأوجب عليهم الظّهر ثمّ يتفرّغوا لما أحبّوا من ذلك فإذا قضوا و طهرهم و أرادوا الانتشار فى العمل لآخر النهار بدءوا أيضا بطاعته ثمّ صاروا إلى ما أحبّوا من ذلك فما [وجب] فأوجب عليهم العصر ثمّ ينتشرون فيما شاءوا من مرّته دنياهم فإذا جاء اللّيل و وضعوا زينتهم و عادوا إلى أوطانهم ابتدءوا أوّلا بعباده ربّهم ثمّ يتفرّغون لما أحبّوا من ذلك فأوجب عليهم المغرب فإذا جاء وقت التّوم و فرغوا ممّا كانوا به مشغولين أحبّ أن يبدءوا أوّلا بعبادته و طاعته ثمّ يصيرون إلى ما شاءوا أن يصيروا إليه من ذلك فيكونوا قد بدءوا فى كلّ عمل بطاعته و عبادته فأوجب عليهم العتمه فإذا فعلوا ذلك لم ينسوه و لم يغفلوا عنه و لم تقس قلوبهم و لم تقلّ رغبتهم.

و عبادت او؛ پس امر کرد اوّل روز که او را عبادت کنند بعد از آن پراکنده شوند در آن چه بخواهند از اصلاح امور دنیای خود، پس از این جهت نماز صبح را برایشان واجب کرد. پس چون نیمه روز شد و از شغل ها دست برداشتند که وقت استراحت و جامه کردن و خوردن و خفتن است، پس امر کرد که اوّل به ذکر و عبادت او ابتدا کنند، پس ایشان را مأمور کرد به نماز ظهر و پس از آن به امور خود پردازند. پس چون رفع حاجت خود کنند و بخواهند پراکنده شوند و به عمل خود مشغول شوند، در آخر روز ابتدا کنند به عبادت او و پس از آن مشغول شوند در عمل خود، پس از این جهت نماز عصر را برایشان واجب کرد و پس از آن در جهت اصلاح امور دنیایی خود داخل شوند. و چون شب درآید و از کار دست کشیده و به خانه هایشان مراجعت کنند اول عبادت پروردگار کنند و بعد به آن چه دوست دارند مشغول شوند، پس نماز مغرب را برایشان واجب کرد و چون وقت خواب درآید و از اعمال خود فارغ شوند چون خدا دوست داشت که اول ابتدا کنند به عبادت او، پس نماز عشاء را واجب کرد و چون چنین کنند خدای را فراموش نکنند و غافل نگردند و دل هاشان قساوت نگیرد و رغبت هاشان کم نشود.

فإن قال: فلم إذا لم يكن للعصر وقت مشهور مثل تلك الأوقات أوجبها بين الظهر والمغرب ولم يوجبها بين العتمه والغداه وبين الغداه و الظهر قيل: لأنه ليس على الناس أخف ولا أيسر ولا أحرى أن يعمّ فيه الضعيف والقوى بهذه الصلاه من هذا الوقت وذلك أن الناس عامتهم يشتغلون في أول النهار بالتجارات والمعاملات والذّهاب في الحوائج وإقامه الأسواق فأراد أن لا يشغلهم عن طلب معاشهم و مصلحه دنياهم.

و ليس يقدر الخلق كلّهم على قيام الليل ولا يشعرون به ولا ينتبهون لوقته لو كان واجبا ولا يمكنهم ذلك فخفف الله عنهم و لم يجعلها في أشدّ الأوقات عليهم و لكن جعلها في أخفّ الأوقات عليهم كما قال الله عزّ و جلّ يريد الله بكم اليسر و لا يريد بكم العسر.

فإن قال: فلم يرفع اليدين في التّكبير قيل: لأنّ رفع اليدين هو ضرب من الابتهاال و التّبّتل و التّضرّع فأحبّ الله عزّ و جلّ أن يكون العبد في وقت ذكره له متبّتلا متضرّعا مبتهالا و لأنّ في رفع اليدين إحضار التّيّه و إقبال القلب على ما قال و قصده.

اگر بگویند: اگر عصر را وقتی مشهور در میان وقت ها نبود، چرا آن را میان ظهر و مغرب واجب کرد و میان عشاء و صبح و یا صبح و ظهر واجب نکرد؟ گفته می شود: زیرا وقتی بر مردمان سبک تر و آسان تر از این وقت نیست و اولی تر به این که ضعیف و قوی را فراگیرد؛ زیرا عامّه مردم در اوّل روز مشغول تجارت و معاملات و آمد و شد در کارها و بازارها هستند، خواست که مشغولیتی در آن وقت ایشان را از طلب معاش و مصالح دنیاشان مانع نباشد.

اما شب همه کس نتوانند برپا باشند و آگاه نشوند و بیدار نشوند، اگر در آن وقت واجب گردد و این عمل برایشان ممکن نباشد، پس حق تعالی ایشان را تخفیف داد و در سخت ترین اوقات ایشان را تکلیف نکرد، بلکه در سبک ترین اوقات نهاد، چنان که فرمود: «خداوند برای شما راحتی و آسایش خواهد نه سختی».

اگر بگویند: چرا دو دست در هنگام تکبیر گفتن بلند کرد؟ گفته می شود: زیرا بلندکردن دو دست نوعی از تضرّع و زاری است. پس خداوند خواست که بنده، وقت ذکر او زاری کند و جزع کند و دیگر آن که در بلندکردن دو دست، حاضر ساختن نیت و اقبال قلب است به آن چه می گوید و قصد می کند.

فإن قال: فلم جعل صلاه السنّه أربعاً و ثلاثين ركعه قيل لأنّ الفريضة سبع عشره ركعه فجعلت السنّه مثلى الفريضة كاملاً للفريضة.

فإن قال: فلم جعل صلاه السنّه فى أوقات مختلفه و لم يجعل فى وقت واحد قيل: لأنّ أفضل الأوقات ثلاثه عند زوال الشمس و بعد المغرب و بالأسحار فأحبّ أن يصلّى له فى كلّ هذه الأوقات الثلاثه لأنّه إذا فرّقت السنّه فى أوقات شتى كان أداؤها أيسر و أخفّ من أن تجمع كلّها فى وقت واحد.

فإن قال: فلم صارت صلاه الجمعة إذا كانت مع الإمام ركعتين و إذا كانت بغير إمام ركعتين و ركعتين قيل: لعل شتى منها أنّ الناس يتخطّون إلى الجمعة من بعد فأحبّ الله عزّ و جلّ أن يخفّف عنهم لموضع التعب الذى صاروا إليه.

و منها أنّ الإمام يحبسهم للخطبه و هم منتظرون للصلاه و من انتظر الصلاه فهو فى صلاه فى حكم التمام.

و منها أنّ الصلاه مع الإمام أتمّ و أكمل لعلمه و فقهه و عدله و فضله و منها أنّ الجمعة عيد و صلاه العيد ركعتان و لم تقصّر لمكان الخطبتين.

اگر بگويد: چرا نماز مستحب سی و چهار رکعت شد؟ گفته می شود: زیرا که فريضة هفده رکعت است؛ پس مستحب دوچندان فريضة شد تا فريضة کامل گردد.

اگر بگويد: چرا نماز سنّت را در اوقات مختلفه نهاد و در یک وقت نهاد؟ گفته می شود:

زیرا که پر فضيلت ترين اوقات سه وقت است:

وقت زوال و بعد از مغرب و سحرها؛ پس خداوند دوست می داشت که در این سه وقت نماز گزارند، چرا که نماز گزاردن در چند وقت، آسان تر و سبک تر باشد از آن که در یک وقت جمع کنند.

اگر بگويد: چرا نماز جمعه با امام دو رکعت باشد و بی امام دو رکعت، دو رکعت؛ يعنى چهار رکعت دو اصل و دو فرع؟ گفته می شود: برای علّت ها از جمله این که مردم برای جمعه از راه دور می آیند. پس خداوند خواست سبک سازد برای تعبی که کشیده اند.

و از آن جمله این که امام ایشان را واداشت برای خطبه، در حالتی که منتظر نمازند و هر که انتظار نماز برد، او در نماز است.

و از آن جمله این که نماز با امام تمام تر و کامل تر است به سبب علم و فقه و عدل و فضل او؛ و نیز این که جمعه عيد است و نماز عيد دو رکعت است و به خاطر دو خطبه، دو رکعت را قصر نکرده اند.

فإن قال: فلم جعلت الخطبه قيل: لأن الجمعه مشهد عام فأراد أن يكون للإمام سببا لموعظتهم و ترغيبهم في الطاعة و ترهيبهم عن المعصيه و توقيفهم على ما أراد من مصلحه دينهم و دنياهم و يخبرهم بما ورد عليه من الأوقات و من الأحوال التي لهم فيها المضره و المنفعه.

فإن قال: فلم جعلت خطبتين قيل: لأن تكون واحده للثناء و التّحميد و التّقدیس لله عزّ و جلّ و الأخرى للحوائج و الإعداز و الإنذار و الدّعاء و ما يريد أن یعلمهم من أمره و نهيه بما فيه الصّلاح و الفساد.

فإن قال: فلم جعلت الخطبه يوم الجمعه قبل الصّلاه و جعلت في العیدین بعد الصّلاه قيل: لأنّ الجمعه أمر دائم يكون في الشّهر مرارا و في السنّه نه كثيرا فإذا أكثر ذلك على النّاس صلّوا و تركوه و لم یقیموا علیه و تفرّقوا عنه فجعلت قبل الصّلاه لیحتبسوا على الصّلاه و لا یتفرّقوا و لا یذهبوا و أمّا العیدان فإنّما هو فی السنّه مرّتان و هی أعظم من الجمعه و الزّحام فيه أكثر و النّاس منهم أرغب فإن تفرّق بعض النّاس بقی عامّتهم و لیس هو بكثير فیملوا و یتخفّوا به.

اگر بگوید: چرا خطبه وضع شد؟ گفته می شود: زیرا که جمعه محضر عام است. پس خواست خداوند که امام سبب موعظه و ترغیب ایشان در طاعت و تحذیر از معصیت شود، و مصلحت دین و دنیایشان را اعلام کند و از آفات و احوالی که در آن ایشان را نفع و ضرر است ایشان را خبر نماید.

اگر بگوید: چرا دو خطبه شد؟ گفته می شود: تا یکی برای ثنا و ستایش و تمجید و تقدیس خدا باشد و دیگری برای حوایج و عذر و بیم دادن و خواندن و امر و نهی مردمان در چیزهایی که صلاح و فساد ایشان در آن است.

اگر بگوید: چرا خطبه روز جمعه پیش از نماز است و در دو عید بعد از نماز؟ گفته می شود: زیرا جمعه امری دایمی است در هر ماه چند بار و در سالی بسیار واقع می شود و هرگاه بسیار شود مردم نماز کنند و خطبه را رها کرده و برای شنیدن آن نایستند و متفرق شوند؛ پس پیش از نماز نهاده شد تا بمانند و نروند و اما نماز دو عید در سالی دوبار واقع شود که از جمعه بزرگ تر است و ازدحام در او بیشتر و مردم در آن راغب تر، اگر بعضی بروند اکثر بمانند و مانند جمعه زیاد نیست تا مردم ملول شوند و آن را سبک گیرند.

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله: جاء هذا الخبر هكذا و الخطبتان في الجمعة و العيد بعد الصلاه لأنهما بمنزله الركعتين الأخيرتين و إن أول من قدم الخطبتين عثمان بن عفان لأنه لما أحدث ما أحدث لم يكن الناس يقفون على خطبه و يقولون ما نصنع بمواعظه و قد أحدث ما أحدث فقدم الخطبتين ليقف الناس انتظارا للصلاه و لا يتفرقوا عنه.

فإن قال لم وجبت الجمعة على من يكون على فرسخين لا أكثر من ذلك قيل:

لأن ما يقصر فيه الصلاه بريدان [ذاهب] ذاهبا أو بريد [ذاهب] ذاهبا و [جائي] جائيا و البريد أربعة فراسخ فوجبت الجمعة على من هو على نصف البريد الذي يجب فيه التقصير و ذلك أنه يجيء على فرسخين و يذهب فرسخين فذلك أربعة فراسخ و هو نصف طريق المسافر.

فإن قال: فلم زيد في الصلاه السنه يوم الجمعة أربع ركعات قيل: تعظيما لذلك اليوم و تفرقه بينه و بين سائر الأيام.

فإن قال: فلم قصرت الصلاه في السفر قيل: لأن الصلاه المفروضه أولا إنما هي مصنف رحمه الله كتاب گوید: این خبر چنین نیز آمده است که دو خطبه در جمعه و دو عید بعد از نماز است؛ زیرا که به جای دو رکعت آخر است و اول کسی که دو خطبه را مقدم داشت عثمان بن عفان بود؛ زیرا زمانی که بدعت گذاشت مردم بر خطبه او توقف نمی کردند و می گفتند: ما به مواعظ او گوش نمی دهیم زیرا بدعت نموده است، پس دو خطبه را بر نماز مقدم داشت تا مردم برای نماز مانده و متفرق نشوند.

اگر بگوید: چرا جمعه واجب شد بر کسی که دو فرسخ راه دارد، نه بیشتر؟ گفته می شود:

زیرا مسافت موجب قصر نماز دو بريد است یک بريد رفتن و یک بريد آمدن، بريد چهار فرسخ است. پس جمعه واجب شد بر کسی که مسافت او نصف دو بريد باشد که موجب قصر می شود؛ چرا که دو فرسخ می آید و دو فرسخ می رود و چهار فرسخ نصف راه مسافری است که نماز او قصر می شود.

اگر بگوید: چرا بر نماز مستحبی روز جمعه چهار رکعت افزوده شد؟ گفته می شود: برای تعظیم آن و فرق میان آن روز و سایر روزها.

اگر بگوید: چرا نماز در سفر قصر شد؟ گفته می شود: نماز واجب در اول امر ده رکعت بود،

عشر ركعات و السبع إنما زيدت عليها بعد فحفف الله عنهم تلك الزيادة لموضع السفر و تعب و نصبه و اشتغاله بأمر نفسه و طعنه و إقامة
لئلا يشتغل عما لا بد له من معيشه رحمه من الله عز و جل و تعطفاً عليه إلا صلاة المغرب فإنها لم تقصر لأنها صلاة مقصوره في الأصل.

فإن قال: فلم وجب التقصير في ثمانية فراسخ لا أقل من ذلك و لا أكثر قيل: لأن ثمانية فراسخ مسيره يوم للعامة و القوافل و الأتقال فوجب
التقصير في مسيره يوم.

فإن قال: فلم وجب التقصير في مسيره يوم لا أكثر قيل: لأنه لو لم يجب في مسيره يوم لما وجب في مسيره سنة و ذلك أن كل يوم يكون بعد
هذا اليوم فإنما هو نظير هذا اليوم فلو لم يجب في هذا اليوم لما وجب في نظيره إذ كان نظيره مثله و لا فرق بينهما.

فإن قال قد يختلف السير فلم جعلت مسيره يوم ثمانية فراسخ قيل: لأن ثمانية فراسخ مسير الجمال و القوافل و هو سير الذي تسيره الجمالون
و المكارون.

هفت ركعت افزوده شد، پس خداوند تخفيف داد از ایشان زیادی را برای سفر و سختی سفر و به سبب اشتغال مسافر به امور خود، از کوچ
کردن و فرود آمدن، تا دست نکشد از اموری که در سفر ناچار از آن هاست و این مرحمت و ترحمی است از خداوند بر مسافر، مگر نماز
مغرب که قصر نشد؛ زیرا که در اصل مقصور بود.

اگر بگوید: چرا قصر نماز در هشت فرسخ واجب شد نه کمتر و نه بیشتر؟ گفته می شود:

زیرا هشت فرسخ سیر یک روزه عامه مسافران، کاروانیان و قافله ها است.

اگر بگوید: چرا قصر کردن نماز در پیمودن یک روز راه مقرر شد؟ گفته می شود: اگر در پیمودن یک روز راه قصر واجب نمی شد پس در
پیمودن یک سال راه نیز واجب نشود؛ زیرا که هر روز بعد از روز سابق یک روز است که اگر در روز سابق واجب نشود در روز لاحق نیز
واجب نشود که فرقی در آنها نیست.

اگر بگوید: پیمودن راه برای مردم مختلف است، چرا معیار هشت فرسخ مقرر شد؟ گفته می شود: زیرا هشت فرسخ معیار پیمودن شتر و
قافله است که جمالیان و مکاریان می روند.

فإن قال: فلم ترك تطوع النهار و لم يترك تطوع الليل قيل: لأن كل صلاة لا تقصير فيها فلا تقصير في تطوعها و ذلك أن المغرب لا تقصير فيها فلا تقصير فيما بعدها من التطوع و كذلك الغداة لا تقصير فيما قبلها من التطوع.

فإن قال: فما بال العتمه مقصوره و ليس تترك ركعته قيل: إن تلك الركعتين ليستا من الخمسين و إنما هي زياده في الخمسين تطوعا لیتم بها بدل كل ركعه من الفريضة ركعتين من التطوع.

فإن قال: فلم جاز للمسافر و المريض أن يصليا صلاة الليل في أول الليل قيل:

لاشغاله و ضعفه ليحرز صلاته فليستريح المريض في وقت راحته و يشغل المسافر باشتغاله و ارتحاله و سفره.

فإن قال: فلم أمروا بالصلاة على الميت قيل: ليشفعوا له و يدعوا له بالمغفرة لأنه لم يكن في وقت من الأوقات أحوج إلى الشفاعة فيه و الطلب و الاستغفار من تلك الساعة.

فإن قال: فلم جعلت خمس تكبيرات دون أن يكبر أربعا أو ستا قيل: إن الخمس إنما أخذت من الخمس الصلوات في اليوم و الليله.

اگر بگوید: چرا نماز نافله روز در سفر متروک است و نماز نافله شب متروک نیست؟ گفته می شود: زیرا نمازی که در آن قصر نیست نافله آن نیز قصر نشود لذا مغرب در سفر قصر نبود، در نافله بعد از این هم قصر نشود و هم چنین است صبح که در نافله پیش از او قصر نشود.

اگر بگوید: پس چرا عشا قصر می شود و دو رکعت نافله آن قصر نمی شود؟ گفته می شود:

آن دو رکعت جزء پنجاه رکعت فريضة و نافله نیست بلکه زیادتی است برای آن که بدل از هر یک رکعت فريضة، دو رکعت نافله تمام شود.

اگر بگوید: چرا جایز است مسافر و مريض نماز شب را در اول شب ادا کنند؟ گفته شود: به خاطر مشغله مسافر و ضعف مريض، تا هر دو نماز را درک کرده و مريض در وقت، استراحت کند و مسافر به تهیه اسباب و مسافرت پردازد.

اگر بگوید: چرا مردم به نماز میت مأمور شدند؟ گفته می شود: برای این که شفیع میت شوند و از خدا آمرزش خواهند که او را در هیچ وقت به شفاعت دعا و استغفار محتاج تر از این وقت نباشد.

اگر بگوید: چرا پنج تکبیر معین شد نه چهار و یا شش؟ گفته می شود: زیرا این پنج، از پنج نماز شبانه روزی مأخوذ است.

فإن قال: فلم لم يكن فيها ركوع أو سجود قيل: لأنه إنما أريد بهذه الصلاه الشفاعة لهذا العبد الذي قد تخلى عما خلف واحتاج إلى ما قدم.

فإن قال: فلم أمر بغسل الميت قيل:

لأنه إذا مات كان الغالب عليه التجاسه والآفه والأذى فأحب أن يكون طاهرا إذا باشر أهل الطهاره من الملائكه الذين يلونه ويماسونه فيما بينهم نظيفا موجها به إلى الله عز وجل وليس من ميت يموت إلا خرجت منه الجنابه فلذلك أيضا وجب الغسل.

فإن قال: فلم أمروا بكفن الميت قيل:

ليلقى ربه عز وجل طاهر الجسد ولئلا تبدو عورته لمن يحمله ويدفنه ولئلا يظهر الناس على بعض حاله وقبح منظره وتغير ريحه ولئلا يقسو القلب من كثرة النظر إلى مثل ذلك للعاهه والفساد ويكون أطيب لأنفس الأحياء ولئلا يبغضه حميم فيلقى ذكره ومودته فلا يحفظه فيما خلف وأوصاه وأمره به واجبا كان أو ندبا.

اگر بگوید: چرا رکوع و سجود در او نیست؟ گفته می شود: مقصود این نماز شفاعت است برای آن بنده که آن چه برای او عقب افتاده و واگذاشته است و محتاج به آن اعمالی است که از پیش فرستاده است.

اگر بگوید: چرا امر شد به غسل دادن میت؟ گفته می شود: زیرا انسان چون بمیرد نجاست و آفت بر او غالب آید؛ پس خواست هنگامی که با پاکان و فرشتگان همنشینی می کند، پاک و پاکیزه باشد و چون او را به جانب خداوند برند پاک باشد و هیچ کس نیست که چون مرد، جنابت از او بیرون نیاید از این جهت غسل واجب شد.

اگر بگوید: چرا امر به کفن کردن میت شد؟ گفته می شود: تا با تن پاک خدا را ملاقات کند و عورتش بر کسانى که او را برداشته و دفن می کنند، ظاهر نشود و بعضی احوال و قبح منظر او را مطلع نشوند و از کثرت دیدن میت قساوت نگیرند، چراکه او را آفت رسیده و فاسد شده است و دیگر آن که در قلب بندگان نیکو باشد و مبعوض خویشان قرار نگیرد تا محبت او را از یاد ببرند و حفظ نکنند او را در آنچه در پی گذاشته و وصیت کرده؛ چه واجب و چه مستحب.

فإن قال: فلم أمر بدفنه قيل: لئلا يظهر الناس على فساد جسده و قبح منظره و تغیر ریحہ و لا يتأذى به الأحياء بريحه و بما يدخل عليه من الآفه و الفساد و ليكون مستورا عن الأولياء و الأعداء فلا يشمت عدوه و لا يحزن صديقه.

فإن قال: فلم أمر من يغسله بالغسل قيل: لعلة الطهاره مما أصابه من نضح الميت لأن الميت إذا خرج منه الروح بقي منه أكثر آفته.

فإن قال: فلم لم يجب الغسل على من مس شيئا من الأموات غير الإنسان كالطير و البهائم و السباع و غير ذلك قيل: لأن هذه الأشياء كلها ملبسه ريشا و صوفا و شعرا و وبرا هذا كله زكى طاهر و لا يموت و إنما يماس منه الشيء الذى هو زكى من الحي و الميت.

فإن قال: فلم جوزتم الصلاه على الميت بغير وضوء قيل: لأنه ليس فيها ركوع و لا سجود و إنما هي دعاء و مسأله و قد يجوز أن تدعو الله و تسأله على أى حال كنت و إنما يجب الوضوء فى الصلاه التى فيها الركوع و السجود.

اگر بگوید: چرا به دفن کردن امر شد؟ گفته می شود: تا مردم مطلع نشوند بر تباهی اندام و قبح منظر و تغییر بوی او، و زندگان آزار نینند از بوی بد او و آن آفت که به او رسیده تا از چشم دوستان و دشمنان پنهان باشد که دشمنش او را شماتت نکند و دوستش محزون نگردد.

اگر بگوید: چرا امر شد که غسل دهنده او غسل کند؟ گفته می شود: زیرا تا پاک شود از آلودگی که از میت به او رسیده است؛ زیرا میت چون جان از او برفت اکثر آفتش بماند.

اگر بگوید: چرا واجب نشد غسل بر کسی که مس کند مرده ای از غیر آدمی؛ مثل مرغان و چهارپایان و درندگان و غیر آن؟ گفته می شود: زیرا که این ها همه تنشان پوشیده است به پر یا پشم و مو و این ها همه پاک است و نمی میرد، پس کسی مس این ها کند، مس چیزی کرده که پاک است از زنده و مرده.

اگر بگوید: چرا تجویز کردند نماز بر مرده بی وضو؟ گفته می شود: زیرا که در این نماز رکوع و سجود نیست و دعا و مسألت است و جایز است که تو دعا کنی و از خدا مسألت نمایی به هر حالی که باشی، و جز این نیست که وضو در نمازی واجب شد که در او رکوع و سجود باشد.

فإن قال: فلم جوّزتم الصّلاه عليه قبل المغرب و بعد الفجر قيل: لأنّ هذه الصّلاه إنّما تجب في وقت الحضور و العله و ليست هي موقّته كسائر الصّلوات و إنّما هي صلاه تجب في وقت حدوث الحدث ليس للإنسان فيه اختيار و إنّما هو حقّ يؤدّي و جائز أن تؤدّي الحقوق في أيّ وقت إذا لم يكن الحقّ موقّتا.

فإن قال: فلم جعلت للكسوف صلاه قيل: لأنّه آيه من آيات الله عزّ و جلّ لا يدري لرحمه ظهرت أم لعذاب فأحبّ النّبىّ صلّى الله عليه و آله أن يفرغ أمته إلى خالقها و راحمها عند ذلك ليصرف عنهم شرّها و يقيهم مكروهها كما صرف عن قوم يونس عليه السّلام حين تضرّعوا إلى الله عزّ و جلّ.

فإن قال: فلم جعلت عشر ركعات قيل:

لأنّ الصّلاه التي نزل فرضها من السّماء إلى الأرض أوّلا في اليوم و الليله فإنّما هي عشر ركعات فجمعت تلك الرّكعات هاهنا و إنّما جعل فيها السّجود لأنّه لا يكون صلاه فيها ركوع إلاّ و فيها سجود و لأنّ يختتموا أيضا صلواتهم بالسّجود و الخضوع و إنّما جعلت أربع سجّادات لأنّ كلّ اگر بگويد: چرا تجویز کرده اید نماز میت را قبل از مغرب و پس از صبح؟ گفته می شود: زیرا این نمازی است که واجب می شود وقت حضور میت و تحقّق علّت، و مانند دیگر نمازها وقت معینی ندارد و نمازی است که هنگام حدوث واقعه و مرگ واجب گردد و کسی را در آن اختیار نیست، حقی است که ادا می شود و می توان حقوق را در هر وقت ادا کرد، اگر برای آن وقتی معین نبود.

اگر بگوید: چرا برای کسوف نماز معین شد؟ گفته می شود: زیرا آن آیتی از آیات خداست و معلوم نیست برای رحمت است یا عذاب؟ پس دوست داشت نبی صلّى الله عليه و آله که امت به سوی خالق و راحمشان بگریزند تا از ایشان شرّ آن را بگردانند و از مکروه آن حفظ کند، چنان که از قوم یونس بلا را گردانید، آنگاه که تضرّع کردند به خداوند.

اگر بگوید: چرا ده رکوع قرار داده شد؟ گفته می شود: زیرا که نمازی که در ابتدا از آسمان فرض آن نازل شد، در شبانه روزی ده رکعت بود؛ پس آن ده، در این نماز مجموع شد و برای آن سجود را معین کردند که هر نمازی که رکوع دارد، البته سجود دارد و برای آن که ختم کنند نماز را به سجود و خضوع، چهار سجده برای آن تعیین شد که هر نمازی که سجود آن از

صلاه نقص [سجود] سجودها من أربع سجديات لا يكون صلاه لأن أقل الفرض من السجود في الصلاه لا يكون إلا على أربع سجديات.

فإن قال: فلم لم يجعل بدل الركوع سجودا قيل: لأن الصلاه قائما أفضل من الصلاه قاعدا ولأن القائم يرى الكسوف والانجلاء والساجد لا يرى.

فإن قال: فلم غيّرت عن أصل الصلاه التي افترضها الله قيل: لأنه صلى لعله تغير أمر من الأمور وهو الكسوف فلما تغيّرت العلة تغير المعلول.

فإن قال: فلم جعل يوم الفطر العيد قيل:

لأن يكون للمسلمين مجمعا يجتمعون فيه ويرزون إلى الله عزّ وجلّ فيحمدونه على ما منّ عليهم فيكون يوم عيد و يوم اجتماع و يوم فطر و يوم زكاه و يوم رغبه و يوم تصرّع و لأنه أول يوم من السنه يحلّ فيه الأكل و الشرب لأن أول شهور السنه عند أهل الحق شهر رمضان فأحبّ الله عزّ وجلّ أن يكون لهم في ذلك اليوم مجمع يحمدونه فيه و يقدّسونه.

چهار رکعت کمتر باشد آن نماز نباشد که کمتر چیزی که واجب است در نماز، چهار سجده است.

اگر بگویند: چرا به جای رکوع، سجود قرار داده نشد؟ گفته می شود: زیرا که نماز ایستاده از نشسته بهتر است و نیز ایستاده کسوف و انجلاهی آن را می بیند و ساجد نمی بیند.

اگر بگویند: چرا هیأت این نماز تغییر یافت از اصل نماز واجب؟ گفته می شود: زیرا اصل نماز به سبب تغییر یکی از امور که همان کسوف است واجب شده و چون علت تغییر کرد معلول نیز تغییر می کند.

اگر بگویند: چرا روز فطر عید شد؟ گفته می شود: تا مسلمانان در او مجتمع شوند و به سوی خدا بیرون روند و حمد کنند برای نعمت و منتّ که با ایشان کرد. پس روز عید و اجتماع و افطار و زکات و روز خواهشگری و تصرّعشان باشد؛ زیرا اول روزی است از سال که حلال است در او اکل و شرب، چه اول ماه های سال نزد اهل حقّ، ماه رمضان است؛ پس دوست داشت خداوند که بندگان را در آن روز مجمعی باشد که در او حمد کنند و تقدیس او نمایند.

فإن قال: فلم جعل التَّكْبِيرِ فيها أكثر منه في غيرها من الصَّلَاة قِيلَ: لأنَّ التَّكْبِيرَ إنما هو تَكْبِيرُ اللَّهِ و تَمَجِيدُ عَلِيِّ مَا هَدَى وَ عَافَى كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِيَتَّكِمُوا الْعِدَّةَ وَ لِيَتَّكَبَّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ .

فإن قال: فلم جعل فيها اثنتا عشرة تكبیره قیل: لأنَّه یكون فی كلِّ ركعتین اثنتا عشرة تكبیره فلذلك جعل فیها اثنتا عشرة تكبیره.

فإن قال: فلم جعل سبع تكبیرات فی الأولى و خمس فی الثَّانِیة و لم یسَوِّ بينهما قیل: لأنَّ السَّنة فی صلاه الفریضه أن یستفتح بسبع تكبیرات فلذلك بدئ هاهنا بسبع تكبیرات و جعل فی الثَّانِیة خمس تكبیرات لأنَّ التَّحْرِیم من التَّكْبِيرِ فی الیوم و اللَّیلة خمس تكبیرات و لیكون التَّكْبِيرِ فی الرُّكْعَتَین جمیعا و ترا و ترا.

فإن قال: فلم أمر بالصَّوْم قیل: لكی یعرفوا ألم الجوع و العطش فلیستدلُّوا علی فقر الآخره و لیكون الصَّائم خاشعا ذلیلا مستكینا مأجورا محتسبا عارفا صابرا علی ما أصابه من الجوع و العطش اگر بگوید: چرا تكبیر آن بیش از دیگر نمازها است؟ گفته می شود: زیرا تعظیم خداست و مجد او بر هدایت و عافیتی که بخشیده؛ چنان که خدا فرمود: «ایام را تمام کنید و خدای را بزرگ دانید برای هدایتش، شاید او را شکر گوید».

اگر بگوید: چرا در او دوازده تكبیر معین شد؟ گفته می شود: زیرا که هر دو ركعت دوازده تكبیر دارد و لذا در آن نیز دوازده تكبیر قرار داده شد.

اگر بگوید: چرا هفت تكبیر در ركعت اوّل و پنج در دوم معین شد و مساوات نشد؟ گفته می شود: زیرا که سنّت در نماز فریضه آن است که استفتاح به هفت تكبیر کنند، از این جهت این جا در ركعت اول، هفت تكبیر شد و در دوم پنج تكبیر شد؛ زیرا که تكبیر احرام در نماز پنجگانه پنج است و نیز تا این که تكبیر هر دو ركعت طاق باشد.

اگر بگوید: چرا امر به روزه شد؟ گفته می شود: تا مردم گرسنگی و تشنگی را بدانند و به پریشانی و فقر آخرت استدلال نمایند و تا شخص به سبب روزه، خاشع و ذلیل و مسکین گردد و مزد ثواب، چشم دارد و شناسا و صابر

فيستوجب الثواب مع ما فيه من الانكسار عن الشهوات و ليكون ذلك واعظا لهم في العاجل و رائضا لهم على أداء ما كلفهم و دليلا لهم في الآجل و ليعرفوا شدته مبلغ ذلك على أهل الفقر و المسكنه في الدنيا فيؤدّوا إليهم ما افترض الله لهم في أموالهم.

فإن قال: فلم جعل الصوم في شهر رمضان خاصه دون سائر الشهور قيل: لأن شهر رمضان هو الشهر الذي أنزل الله تعالى فيه القرآن و فيه فرق بين الحق و الباطل كما قال الله عزّ و جلّ شهْرُ رَمَضانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدىً لِلنَّاسِ وَ بَيِّناتٍ مِنَ الْهُدىِ وَ الْفُرْقانِ وَ فِيهِ نَبِيُّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ فِيهِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ الَّتِي هِيَ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ وَ فِيهَا يَفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ وَ هُوَ رَأْسُ السَّنَةِ يَقْدَرُ فِيهَا مَا يَكُونُ فِي السَّنَةِ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ أَوْ مُضَرٍّ أَوْ مَنْفَعَةٍ أَوْ رِزْقٍ أَوْ أَجَلٍ وَ لِذَلِكَ سَمَّيْتُ لَيْلَةَ الْقَدْرِ.

فإن قال: فلم أمروا بصوم شهر رمضان لا أقلّ من ذلك و لا أكثر قيل: لأنّه قوّه العباده الّذى يعمّ فيها القويّ و الضّعيف و إنّما أوجب الله الفرائض على أغلب باشد بر زحمت روزه؛ پس مستوجب ثواب گردد.

علاوه بر آنکه شکستگی نفس است از شهوات، تا واعظ باشد در این جهان و ریاضت و عادت دهد خود را بر گذاردن تکالیف، و دلیل باشد بر احوال آخرت تا بدانند که بر فقرا و مساکین از فقر و گرسنگی چه می گذرد؛ پس حقوق ایشان را از اموال ادا نمایند.

اگر بگویند: چرا روزه در ماه رمضان شد، نه دیگر ماه ها؟ گفته می شود: زیرا ماه رمضان ماهی است که خدا در آن قرآن را نازل کرده و در آن ماه میان اهل حق و باطل فرق کرده؛ چنان که فرموده: «ماه رمضان ماهی است که در آن قرآن نازل شد برای هدایت مردمان و بیانی از هدایت و نیز فرقان» و در آن محمد صلی الله علیه و آله را نبوت داد و ليله القدر که بهتر از هزار ماه است در اوست «در آن هرامری با حکمت معین می گردد» و او ابتدای سال است که تقدیر کرده می شود در او آن چه در سال می شود از خیر و شرّ، یا ضرر و منفعت، یا رزق و اجل، و از این جهت ليله القدر نامیده شد.

اگر گویند: چرا مأمور شدند به روزه ماه رمضان نه کمتر و بیشتر؟ گفته می شود: زیرا این اندازه قوت بندگان است که شامل ضعیف و قوی است و خدا فرایض را بر اغلب اشیا و اعم قوی

الأشياء وأعمّ القوى ثم رخص لأهل الضعف ورغب أهل القوه في الفضل ولو كانوا يصلحون على أقل من ذلك لنقصهم ولو احتاجوا إلى أكثر من ذلك لزداهم.

فإن قال: فلم إذا حاضت المرأة لا تصوم ولا تصلي قيل: لأنّها في حدّ نجاسه فأحبّ الله أن لا تعبده إلاّ طاهرا ولأنّه لا صوم لمن لا صلاه له.

فإن قال: فلم صارت تقضى الصّوم ولا تقضى الصّلاه قيل: لعلل شتى فمنها أنّ الصّيام لا يمنعها من خدمه نفسها وخدمه زوجها وإصلاح بيتها والقيام بأمرها والاشتغال بمرمه معيشتها والصّلاه تمنعها من ذلك كلّّه لأنّ الصّلاه تكون في اليوم واللّيله مرارا فلا تقوى على ذلك و الصّوم ليس كذلك ومنها أنّ الصّلاه فيها عناء وتعب و اشتغال الأركان و ليس في الصّوم شيء من ذلك وإنّما هو الإمساك عن الطّعام والشّراب و ليس فيه اشتغال الأركان ومنها أنّه ليس من وقت يجيء إلاّ تجب عليها فيه صلاه جديده في يومها وليلتها و ليس الصّوم كذلك لأنّه ليس كلّما حدث يوم وجب عليها الصّوم وكلّما حدث وقت الصّلاه وجب عليها الصّلاه.

واجب ساخت، پس ضعفا مرخص در زياده و صاحبان قوت ترغيب به زياده شده اند و اگر صلاح ایشان در کمتر از اين می بود، کمتر می گردید و اگر بیشتر در کار می بود بیشتر.

اگر گوید: چرا حايض، روزه و نماز نگذارد؟ گفته می شود: چون او در حدّ نجس است و خدا دوست دارد عبادت پاک را. و به همین جهت روزه نیست برای کسی که نماز نیست.

اگر بگوید: چرا نماز قضا نکند و روزه را قضا نماید؟ گفته می شود: برای علّت ها؛ از جمله اين که روزه مانع نمی شود او را از خدمت خود و خدمت شوهر و امور مربوط به خانه و امور خویش و نماز از تمامی اين امور مانع می شود، زیرا نماز در شبانه روز پشت سر هم است و او طاقت آن ندارد و روزه چنین نیست. و از جمله اين که در نماز تعب و مشغولی جوارح هست و در روزه اين اشتغال نیست و روزه خودداری از خوراکی و آشامیدنی است و اعضای بدن به کار اشتغال ندارد و از جمله اين که هر وقت جدیدی که بیاید، نماز جدیدی بر شخص واجب آید و در روزه چنین نیست که در هر روز آن، روزه جدیدی واجب باشد چنان که در وقتهای نماز، نماز واجب پدید می آید.

فإن قال: فلم إذا مرض الرجل أو سافر في شهر رمضان فلم يخرج من سفره أو لم يفق من مرضه حتى يدخل عليه شهر رمضان آخر وجب عليه الفداء للأول وسقط القضاء فإذا أفاق بينهما أو أقام ولم يقضه وجب عليه القضاء و الفداء قيل: لأن ذلك الصوم إنما وجب عليه في تلك السنة في ذلك الشهر فأما الذي لم يفق فإنه لما أن مرت عليه السنة كلها وقد غلب الله تعالى عليه فلم [يجعله] يجعل له السبيل إلى أدائه سقط عنه و كذلك كلما غلب الله عليه مثل المغمی عليه الذي يغمی عليه يوما و ليله فلا يجب عليه قضاء الصلوات كما قال الصادق عليه السلام كلما غلب الله عليه العبد فهو أعذر له لأنه دخل الشهر و هو مريض فلم يجب عليه الصوم في شهره و لا سنته للمرض الذي كان فيه و وجب عليه الفداء لأنه بمنزله من وجب عليه صوم فلم يستطع أداءه فوجب عليه الفداء كما قال الله عز و جل فصية يوم شهريين متتابعين... فمن لم يستطع فإطعام ستين مسكينا و كما قال الله عز و جل ففدية من صيام أو صدقة أو نسك فأقام الصدقة مقام الصيام إذا عسر عليه.

اگر بگویند: چرا مرد که در ماه رمضان بیمار شود یا سفر رود و در آن سفر و بیماری بماند تا ماه رمضان آینده داخل شود، واجب است آن ماه را فدیة دهد و قضا ساقط است و لیکن اگر در این میانه صحت یابد یا مقیم شود و قضای آن ماه ندارد تا ماه دیگر بیاید، هم قضا واجب است و هم فدیة؟ گفته می شود: زیرا روزه واجب بود بر او در آن سال و در آن ماه؛ پس آن کسی که تمام سال سلامتی حاصل نکند، چون تمام سال خدای تعالی ناخوشی را بر او غلبه داده است، پس راه برای ادای تکلیف او قرار نداده و از این جهت تکلیف از او ساقط می شود و هم چنین است حکم هر چیزی که خدا بر او غلبه دهد، مانند شخصی که یک شبانه روز بیهوش شود پس قضای نمازها بر او واجب نباشد، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه خدای به بنده فروگیرد اولی تر است به عذر؛ زیرا ماه داخل شده است و او بیمار بوده است و تمام سال بر آن حال گذشته، پس قضای روزه واجب نیست و لیکن فدیة دهد. چنان که خداوند فرمود: «دو ماه پیایی... روزه بگیرد؛ و کسی که این را هم نتواند، شصت مسکین را اطعام کند» و نیز فرمود: «باید فدیة و کفاره ای از قبیل روزه یا صدقه یا گوسفندی بدهد» پس صدقه را به جای روزه نهاد هرگاه دشوار باشد.

فإن قال: فلم فإن لم يستطع إذ ذاك فهو الآن فيستطيع قيل له: لأنه لما دخل عليه شهر رمضان آخر وجب عليه الفداء للماضي لأنه كان بمنزله من وجب عليه صوم في كفارة فلم يستطعه فوجب عليه الفداء وإذا وجب الفداء سقط الصوم والصوم ساقط والفداء لازم فإن أفاق فيما بينهما ولم يصمه وجب عليه الفداء لتضييعه والصوم لاستطاعته.

فإن قال: فلم جعل الصوم السنه قيل:

ليكمل فيه الصوم الفرض.

فإن قال: فلم جعل في كل شهر ثلاثة أيام وفي كل عشرة أيام يوماً قيل: لأن الله تبارك وتعالى يقول مَنْ جَاء بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا فَمَنْ صَامَ فِي كُلِّ عَشْرَةٍ أَيَّامٍ يَوْمًا وَاحِدًا فَكَأَنَّمَا صَامَ الدَّهْرَ كُلَّهُ كَمَا قَالَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ صَوْمَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي شَهْرِ صَوْمِ الدَّهْرِ كُلِّهِ فَمَنْ وَجَدَ شَيْئًا غَيْرَ الدَّهْرِ فَلْيَصِّمِهِ.

فإن قال: فلم جعل أول خميس من العشر الأول وآخر خميس في العشر الآخر وأربعاء في العشر الأوسط قيل: أمّا الخميس فإنه قال الصادق عليه السلام يعرض في اگر بگوید: آن وقت استطاعت نداشته، الآن که ناخوشی از او رفع شده استطاعت دارد، گفته می شود: چون رمضان دیگر بر او داخل شده است، فدیة برای رمضان گذشته واجب است زیرا مانند کسی است که روزه كفارة بر او واجب باشد و استطاعت نداشته، فدا دهد و روزه ساقط شود، اگر در میانه سال بهبود یابد و تا رمضان دیگر روزه ندارد فدیة به جهت ضایع گذاشتن قضا و قضا به جهت استطاعت واجب گردد.

اگر بگوید: چرا روزه مستحبی معین شد؟ گفته می شود: تا روزه واجب به آن کامل گردد.

اگر بگوید: چرا در هر ماه سه روز است و در هر ده روز یک روز؟ گفته می شود: زیرا حق تعالی می فرماید: «هرکه یک حسنه آورد او را ده برابر آن پاداش باشد» پس هرکه در هر ده روز یک روز روزه دارد گویا همه عمر روزه داشته است هم چنان که سلمان فارسی گفت: روزه سه روز در هر ماه مانند روزه تمام روزگار است؛ پس هرکه غیر روزگار زمانی بیابد روزه دارد.

اگر بگوید: چرا در دهه اول روز پنجشنبه اول در دهه آخر روز پنجشنبه آخر و در دهه وسط روز چهارشنبه معین شد؟ گفته می شود:

أمّا پنجشنبه اول امام صادق علیه السلام فرمود:

كُلَّ خَمِيسٍ أَعْمَالَ الْعِبَادِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَأَحَبُّ أَنْ يَعْرِضَ عَمَلَ الْعَبْدِ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى وَهُوَ صَائِمٌ.

فإن قال: فلم جعل آخر [الخميس] خميس قيل: لأنه إذا عرض عليه عمل ثمانيه أيام و العبد صائم كان أشرف و أفضل من أن يعرض عمل يومين و هو صائم و إنما جعل الأربعاء في العشر الأوسط لأن الصادق عليه السلام أخبر بأن الله عزَّ و جلَّ خلق النَّارَ في ذلك اليوم و فيه أهلک القرون الأولى و هو يوم نحس مستمرّ فأحبّ أن يدفع العبد عن نفسه نحس ذلك اليوم بصومه.

فإن قال: فلم و جب في الكفّارة على من لم يجد تحرير رقبه الصّيام دون الحجّ و الصّلاه و غيرهما قيل: لأنّ الصّلاه و الحجّ و سائر الفرائض مانعه للإنسان من التّقلب في أمر دنياه و مصلحه معيشته مع تلك العلل التي ذكرناها في الحائض التي تقضى الصّيام و لا تقضى الصّلاه.

فإن قال: فلم و جب عليه صوم شهرين متتابعين دون أن يجب عليه شهر واحد أو ثلاثة أشهر قيل: لأنّ الفرض الذي فرض الله در هر پنج شنبه اعمال عباد بر خدای تعالی عرضه می شود، پس دوست داشت که بنده روزه دار باشد در وقتی که اعمال او عرضه می شود.

اگر بگویند: چرا پنج شنبه آخر معین شد؟ گفته می شود: زیرا هرگاه عمل هشت روز او بر خدای تعالی عرضه شود و بنده روزه باشد، افضل است از اینکه عمل دو روز عرضه شود و بنده روزه باشد و روزه چهارشنبه دهه وسط از این رو معین شد که امام صادق علیه السلام فرمود: آتش در این روز خلق شده و در این روز خدا امتهای گذشته را هلاک کرد و روز نحسی است، خداوند خواست بنده با روزه نحوست را دفع کند.

اگر گویند چرا در كفاره برکسی که نتواند بنده آزاد کند واجب شد روزه بگیرد نه اینکه حجّ کند یا نماز به جا آرد و غیر آن؟ گفته می شود: زیرا نماز و حج و دیگر فرائض انسان را مانع است از کاروبار و مصلحت و معیشت دنیا به آن علّت هایی که گفتیم در حق حایض که روزه را قضا کند نه نماز را.

اگر بگویند چرا واجب شد دو ماه پی درپی روزه بدارد و واجب نشد که یک ماه یا سه ماه روزه بدارد؟ گفته می شود: زیرا که روزه واجب

على الخلق و هو شهر واحد فضوعف في هذا الشهر في كفارته توكيدا و تغليظا عليه.

فإن قال: فلم جعلت متتابعين قيل: لئلا يهون عليه الأداء فيستخف به لأنه إذا قضاه متفرقا هان عليه القضاء.

فإن قال: فلم أمر بالحجّ قيل: لعلّه الوفاة إلى الله عزّ و جلّ و طلب الزّيادة و الخروج من كلّ ما اقترف العبد تائباً ممّا مضى مستأنفا لما يستقبل مع ما فيه من إخراج الأموال و تعب الأبدان و الاشتغال عن الأهل و الولد و حظر الأنفس عن اللذات [شاخص] [شاخصا] في الحرّ و البرد [ثابت] [ثابتا] ذلك عليه [دائم] [دائما] مع الخضوع و الاستكانة و التذللّ مع ما في ذلك لجميع الخلق من المنافع في شرق الأرض و غربها و من في البرد و الحرّ ممّن يحجّ و ممّن لا يحجّ من بين تاجر و جالب و بائع و مشتري و كاسب و مسكين و مكار و فقير و قضاء حوائج أهل الأطراف في المواضع الممكن لهم الاجتماع فيها مع ما فيه من التّفقه و نقل أخبار الأئمة عليهم السّلام إلى كلّ صقع و ناحيه كما قال الله تعالى: فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَيَتَفَقَّهُوا يَكُ مَاهُ اسْتِ وَ دَرُ كَفَارِهِ يَكُ مَاهُ بِيْ جِهَتِ تَأْكِيدِ وَ سَخْتِي بَرِ أَنْ اَفْزُودَهُ شُدْ.

اگر بگويد چرا پی در پی قرار داده شد؟ گفته می شود: برای آن که ادای آن بر او آسان نباشد و آن را کوچک بشمارد.

اگر بگويد چرا به حج امر شد؟ گفته شود:

برای رفتن به سوی خدا و طلب کردن ثواب و بیرون رفتن بنده از گناهان، در حالی که از گذشته توبه کند و بندگی را آغاز کند، با آن که در حج مال ها بیرون شده و بدن ها تعب می بیند و از خویشان دور شده و به حق مشغول می شوند و نفوس از لذات بازمانده و گرما و سرما را تحمل می کند، مدتی چنین کند تا با خضوع و تذلل باشد، علاوه بر این در حج، همه خلق را در مشرق و مغرب و در خشکی و دریا منافی است چه حج گذارند یا نگذارند، از تاجر و جالب و بائع و مشتری و کاسب و مسکین و مکاری و فقیر و حوائج اهل اطراف در مکانهای عمومی ادا شود، و برای آنها و حاجیان است از پیدا کردن دانش و نقل اخبار ائمه عليهم السّلام به هر ناحیه ای، چنان چه حق عزّ و جلّ فرمود: «چرا از هر طایفه ای جمعی برای جنگ گروهی برای آموختن علم

فی الدّین و لینذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلّهم يحذرون و ليشهدوا منافع لهم.

فإن قال: فلم أمروا بحجّه واحده لا- أكثر من ذلك قيل له: لأنّ الله تعالى وضع الفرائض على أدنى القوم مرّه كما قال الله عزّ و جلّ: فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ يعنى شاه ليسع له القويّ و الصّعب و كذلك سائر الفرائض إنّما وضعت على أدنى القوم قوّه فكان من تلك الفرائض الحجّ المفروض واحدا ثمّ رغب بعد أهل القوّه بقدر طاقتهم.

فإن قال: فلم أمروا بالتمتّع بالعمره إلى الحجّ قيل: ذلك تخفيف من ربّكم و رحمه لأن يسلم النّاس من إحرامهم و لا يطول عليهم ذلك فتداخل عليهم الفساد و لأن يكون الحجّ و العمره واجبين جميعا فلا تعطلّ العمره و لا تبطل و لأن يكون الحجّ مفردا من العمره و يكون بينهما فصل و تمييز و قال التّبيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله دخلت العمره فى الحجّ إلى يوم القيامة و لو لا أنّه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله كان ساق الهدى و لم يكن له أن يحلّ حتّى يبلغ الهدى محلّه لفعل كما أمر النّاس و لذلك قال لو استقبلت من أمرى ما مهيا نباشند و آن علمى كه آموخته اند به قومشان بياموزند شايد خدا ترس شده و از نافرمانى حذر کنند تا برای خود منافع بسيار فراهم کنند».

اگر بگويد چرا به يك حج امر شد نه بيشتر؟ گفته مى شود: زيرا حق تعالى فرايض را به ملاحظه ضعيف ترين مردم از نظر قوت معين كرد چنان چه فرمود: «فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ» يعنى يك گوسفند برای آن كه ضعيف و قوی وسعت داشته باشند، در ساير واجبات ملاحظه ضعيف ترين مردم شده و لذا حج يك بار واجب شد و آنان كه طاقت بيشتر دارند ترغيب نمود تا بيشتر حج کنند.

اگر بگويد چرا مامور شدند كه متمتع شوند به عمره حج؛ گفته شود: اين تخفيف و رحمتى از پروردگار است تا مردم از احرام سالم مانند و احرام طول نکشد تا آفتى به عمره وارد نشود، و حج و عمره هر دو واجب باشد و عمره باطل و معطل نگردد و حج از عمره جدا گردد و در اين ميان تميز باشد و پيامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود:

عمره در حج داخل است تا روز قيامت اگر آن حضرت قربانى نياورده بود، محلّ نمى شد تا آن هدى به محل برسد، هرآينه چنان مى كرد كه مردم را گفته بود، لذا فرمود: اگر بيشتر مى دانستم آن چه پس از آن دانستم چنان مى كردم

استدبرت لفعلت كما أمرتكم و لكنى سقت الهدى و ليس لسائق الهدى أن يحلّ حتى يبلغ الهدى محلّه فقام إليه رجل فقال يا رسول الله نخرج حجّاجا و رءوسنا تقطر من ماء الجنابه فقال إنك لن تؤمن بهذا أبدا.

فإن قال: فلم جعل وقتها عشر ذى الحجه قيل: لأنّ الله تعالى أحبّ أن يعبد بهذه العباده فى أيام التشريق و كان أوّل ما حجّت إليه الملائكه و طافت به فى هذا الوقت فجعله سنّه و وقتا إلى يوم القيامة فأما النّبيون آدم و نوح و إبراهيم و موسى و عيسى و محمّد صلّى الله عليه و عليهم أجمعين و غيرهم من الأنبياء إنّما حجّوا فى هذا الوقت فجعلت سنّه فى أولادهم إلى يوم القيامة.

فإن قال: فلم أمروا بالإحرام قيل: لأنّ يخشعوا قبل دخول حرم الله عزّ و جلّ و آمنه و لنلاّ يلهوا و يشتغلوا بشىء من أمر الدنيا و زينتها و لذاتها و [يكون] يكونوا جادّين فيما هم فيه قاصدين نحوه مقبلين عليه بكلّيّتهم مع ما فيه من التعظيم لله تعالى و لسببته و التذلل لأنفسهم عند قصدهم إلى الله تعالى و وفادتهم إليه راجين ثوابه راهبين من عقابه ماضين كه شما را فرمودم و ليكن من سياق هدى كرده ام و هر كه سياق هدى كرد، محلّ نگرده تا آن هدى به محل برسد مردى گفت: يا رسول الله! ما بيرون مى آيم براى عمره و آب جنابت از سرهاى ما مى چكد؛ فرمود: هرگز به حج ايمان نياوردى.

و اگر بگويد چرا وقت حج دهه ذى الحجه است؟ گفته مى شود: زيرا حق عزّ و جلّ دوست داشت كه به اين عبادت در ايام تشريق عبادت كرده شود و اول حجّ و طواف كه ملايكة كردند در اين وقت بود. پس آن را سنّت ساخت و آن را وقت آن عبادت قرار داد تا روز قيامت و اما انبيا مثل آدم و نوح و ابراهيم و موسى و عيسى عليهم السلام و محمّد صلّى الله عليه و آله و غير ايشان از پيغمبران حج در اين وقت گذارند.

پس اين سنّت و قانون شد در اولادشان تا روز جزا.

اگر گويد چرا مأمور به احرام شدند؟ گفته مى شود: تا پيش از دخول به حرم خداوند و محل امن او خاشع شوند و به كار لهو و شواغل دنيا و زينت و لذات آن مشغول نشوند و اهتمام نمايند در عملى كه از براى آن آمده اند و قصد كنند آن عمل را و رو سوي او آورند به تمام همّت و احرام مشتمل است بر تعظيم خداوند و پيغمبر او و خود را خوار داشتن، چون به جانب حق تعالى مى روند و روى به درگاه او مى آورند در حالى

حدّثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النیسابوری العطار رضی الله عنه قال:

حدّثنا علی بن محمد قتیبه النیسابوری قال قلت للفضل بن شاذان لما سمعت منه هذه العلیل أخبرنی عن هذه العلیل التي ذكرتها عن الاستنباط و الاستخراج و هي من نتائج العقل أو هي ممّا سمعته و رويته فقال لي ما كنت لأعلم مراد الله تعالى بما فرض و لا مراد رسول الله صلّی الله عليه و آله بما شرع و سنّ و لا أعلل ذلك من ذات نفسی بل سمعتها من مولای أبي الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام المرّه بعد المرّه و الشیء بعد الشیء فجمعتها فقلت فأحدّث بها عنک عن الرضا علیه السلام قال نعم.

حدّثنا الحاکم أبو محمد جعفر بن نعیم بن شاذان النیسابوری رضی الله عنه عن عمّه أبي عبد الله محمد بن شاذان، عن الفضل بن شاذان أنّه قال سمعت هذه العلیل من مولای أبي الحسن بن موسی الرضا علیه السلام فجمعتها متفرّقه و ألّفتها.

که به ثواب او امیدوار و از عقاب او هراسانند و از روی کنندگان به او باشند با خضوع و تذلل.

عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار رحمه الله از علی بن قتیبه نیشابوری روایت کرده که فضل بن شاذان گفتیم: وقتی که این علّت ها از او شنیدم که به من بگو این علّت ها که گفتمی استنباط و استخراج و از زادهای عقل است یا این ها را شنیده و روایت می کنی، گفت: من چه می دانم مراد حق عزّ و جلّ به آن چه فرض کرده چیست؟ یا مراد رسول الله صلّی الله علیه و آله از شریعت و سنّت چیست؟ این علّت ها را از پیش خود نمی گویم بلکه این ها را از مولایم ابا الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام چند مرتبه شنیده ام حصّه حصّه جمع کرده ام. گفتیم: پس این ها را به توسط تو از حضرت رضا علیه السلام روایت کنم؟ گفت: آری.

حدیث کرد ما را ابو محمد جعفر بن نعیم بن شاذان از عمّش ابی عبد الله محمد بن شاذان و او از فضل بن شاذان که گفت: شنیدم علّت ها را از مولای خود ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام و آن ها را متفرق جمع کردم و تألیف نمودم.

باب ما كتبه الرضا عليه السلام للمؤمن في

محض الإسلام و شرائع الدين

745 1

حدَّثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النيسابوريّ العطار رضى الله عنه بنيسابور في شعبان سنة اثنتين و خمسين و ثلاثمائة قال: حدَّثنا عليّ بن محمد بن قتيبة النيسابوريّ، عن الفضل بن شاذان قال سألت المأمون عليّ بن موسى الرضا عليه السلام أن يكتب له محض الإسلام على سبيل الإيجاز و الاختصار فكتب عليه السلام له أن محض الإسلام شهادة أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له إلهها واحدا أحدا فردا صمدا قيوما سميعا بصيرا قديرا قديما قائما باقيا عالما لا يجهل قادرا لا يعجز غنيا لا يحتاج عدلا لا يجور و أنه خالق كلّ شيء و ليس كمثله شيء لا شبه له و لا ضدّ له و لا ندّ له و لا كفاء له

35- آن چه حضرت رضا عليه السلام به مأمون نوشته از اسلام خالص و شرايع دين

آن چه حضرت رضا عليه السلام به مأمون

نوشته از اسلام خالص و شرايع دين

745 1

ما را روايت کرد عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نيشابوري عطار در نيشابور در سال 352 از علي بن محمد بن قتيبه نيشابوري از فضل بن شاذان که گفت: مأمون از حضرت رضا عليه السلام درخواست کرد که برای او محض اسلام را بر وجه ايجاز بنويسد. چنین نوشت:

محض اسلام گواهی به این است که جز الله، خدایی نیست و تنها و بی شریک است، یکتا، بسیط، بی نیاز، قایم، شنوا، توانا، بی مبداء، بی منتها ایستاده بی پاء، دانایی که جاهل نگردد، توانایی که عاجز نشود و بی نیازی که محتاج نمی گردد، عادلّی که جور نکند، آفریدگار همه چیز اوست و چیزی مثل او نیست، بی شبیه، بی ضد، بی همتا، بی شریک و بی همسر است.

ص: 214

وَأَنَّهُ الْمَقْصُودُ بِالْعِبَادَةِ وَالِدُّعَاءِ وَالرَّغْبَةِ وَالرَّهْبَةِ وَأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَمِينُهُ وَصَفِيُّهُ وَصَفْوَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ وَسَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ وَخَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَأَفْضَلُ الْعَالَمِينَ لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ وَلَا تَبْدِيلَ لِمَلَّتْهُ وَلَا تَغْيِيرَ لِشَرِيعَتِهِ وَأَنَّ جَمِيعَ مَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ وَالتَّصْدِيقُ بِهِ وَبِجَمِيعِ مَنْ مَضَى قَبْلَهُ مِنْ رِسْلِ اللَّهِ وَأَنْبِيَائِهِ وَحُجَجِهِ وَالتَّصْدِيقُ بِكِتَابِهِ الصَّادِقِ الْعَزِيزِ الَّذِي لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا - مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ وَأَنَّهُ الْمَهِيْمُنُ عَلَى الْكُتُبِ كُلِّهَا وَأَنَّهُ حَقٌّ مِنْ فَاتِحَتِهِ إِلَى خَاتَمَتِهِ نَوْمَنْ بِمَحْكَمِهِ وَ مِثَابِهِ وَ خَاصَّةً وَ عَامَّةً وَ وَعْدُهُ وَ وَعِيدُهُ وَ نَاسِخُهُ وَ مَنْسُوخُهُ وَ قِصَصُهُ وَ أَخْبَارُهُ لَا يَقْدِرُ أَحَدٌ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ أَنْ يَأْتِيَ بِمِثْلِهِ وَأَنَّ الدَّلِيلَ بَعْدَهُ وَ الْحُجَّةَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْقَائِمَ بِأَمْرِ الْمُسْلِمِينَ وَ النَّاطِقَ عَنِ الْقُرْآنِ وَ الْعَالَمَ بِأَحْكَامِهِ أَخُوهُ وَ خَلِيفَتَهُ وَ وَصِيَّهُ وَ وَلِيَّهُ وَ الَّذِي كَانَ مِنْهُ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِمَامِ الْمُتَّقِينَ وَ قَائِدِ الْغُرِّ الْمُحْجَلِينَ أَوْ مَقْصُودِ بِهِ عِبَادَتِ وَ دَعَا وَ رَغْبَتِ وَ رَهْبَتِ اسْتِ وَ اَيْنِ كِه مُحَمَّدٌ بِنْدَه، رَسُول، امين و برگزیده اوست از خلق او و مهتر پیغمبران و آخر انبیا و بهترین عالمیان است. بعد از او پیغمبری نیست و ملّت او مبدّل به ملّت دیگر نشود و تغییر به قواعد شریعت او راه نیابد. و نیز این که جمیع آن چه محمد بن عبد الله آورده است، آن حق معلوم و آشکار است. و نیز تصدیق نمودن به کتاب صادق عزیز او که باطل از پیش و از پس او راه نیابد. فرستاده خداوند حکیم حمید و آن کتاب گواهی است بر همه کتاب ها و حق است از ابتدا تا انتها. ایمان داریم به محکم و متشابه آن و خاص و عام و وعده و وعید و ناسخ و منسوخ و قصص و اخبار آن. نتواند هیچ کس از مخلوقان که مانند آن بیاورد.

و نیز این که دلیل بعد از او و حجّت بر مؤمنان و قایم به امر مسلمانان و سخن گواز جانب قرآن و دانا به احکام آن، برادر و خلیفه و وصی و ولیّ اوست که او را با پیامبر صلّی الله علیه و آله منزلت هارون است به موسی علیه السّلام و او علی بن ابی طالب است، امیر المؤمنین و امام المتّقین و قائد الغر المحجلین

و أفضل الوصیین و وارث علم التبیین و المرسلین و بعده الحسن و الحسین سیدا شباب أهل الجنة ثم علی بن الحسین زین العابدین ثم محمد بن علی باقر علم التبیین ثم جعفر بن محمد الصادق وارث علم الوصیین ثم موسی بن جعفر کاظم ثم علی بن موسی الرضا ثم محمد بن علی بن محمد ثم الحسن بن علی ثم الحجّه القائم المنتظر صلوات الله علیهم أجمعین أشهد لهم بالوصیّه و الإمامه و أنّ الأرض لا تخلو من حجّه الله تعالی علی خلقه فی کلّ عصر و أوان و أنّهم العروه الوثقی و أنّهم الهدی و الحجّه علی أهل الدنیا إلى أن یرث الله الأرض و من علیها و أنّ کلّ من خالفهم ضالّ مضلّ باطل تارک للحقّ و الهدی و أنّهم المعبرون عن القرآن و التاطقون عن الرسول صلی الله علیه و آله بالبیان و من مات و لم یعرفهم مات میتة جاهلیّة و أنّ من دینهم الورع و العفّه و الصدق و الصّلاح و الاستقامه و الاجتهاد و أداء الأمانه إلى البرّ و الفاجر و طول السّجود و صیام النّهار و قیام اللیل و اجتناب المحارم و انتظار الفرج بالصّبر و حسن و فاضل ترین اوصیا و وارث علم انبیا و بعد او حسن و حسین، مهتر جوانان اهل جنّت؛ آنگاه علی بن الحسین زین العابدین؛ آنگاه محمد بن علی باقر علم الاولین؛ آنگاه جعفر بن محمد الصادق وارث علم الوصیین؛ آنگاه موسی بن جعفر کاظم؛ آنگاه علی بن موسی الرضا؛ آنگاه محمد بن علی؛ آنگاه علی بن محمد؛ آنگاه حسن بن علی و سپس حجّت قائم منتظر، فرزند او که رحمت های خدا بر تمامی ایشان باد. گواهی می دهم که ایشان اوصیا و امامانند و این که زمین خالی نمی شود از حجّت خدا بر خلق در هر زمان و ایشان ریسمان محکم، ائمه هدی و حجّت بر اهل دنیا تا زمانی که زمین و آن چه بر اوست نزد خدا بازگردد. و نیز مخالف ایشان، گمراه و گمراه گر است و راه حق و هدایت را رها کرده و این که ایشان معبر قرآن و بیان کننده سخن رسولند. هر که بمیرد و ایشان را نشناسد بر جاهلیت مرده است و نیز این که از جمله دین ایشان تقوی و عفت و صدق و صلاح و استقامت و اجتهاد و برگرداننده امانت به نیکوکار و بدکار است و طول سجود و صیام روز و قیام شب و اجتناب از حرام ها و انتظار فرج به صبر

العزاء و كرم الصَّحبه ثمَّ الوضوء كما أمر الله تعالى في كتابه غسل الوجه و اليدين من المرفقين و مسح الرَّأس و الرَّجلين مرّه واحده و لا يتقض الوضوء إلاَّ غائط أو بول أو ريح أو نوم أو جنبه و أن من مسح على الخفَّين فقد خالف الله تعالى و رسوله صَلَّى الله عليه و آله و ترك فريضته و كتابه و غسل يوم الجمعة سنَّه و غسل العيدين و غسل دخول مكَّه و المدينه و غسل الزَّياره و غسل الإحرام و أوَّل ليله من شهر رمضان و ليله سبع عشره و ليله تسع عشره و ليله إحدى و عشرين و ليله ثلاث و عشرين من شهر رمضان هذه الأُغسال سنَّه و غسل الجنابه فريضه و غسل الحيض مثله و الصَّلاه الفريضه الظَّهر أربع ركعات و العصر أربع ركعات و المغرب ثلاث ركعات و العشاء الآخره أربع ركعات و الغداه ركعتان هذه سبع عشره ركعه و السنَّه أربع و ثلاثون ركعه ثمان ركعات قبل فريضه الظَّهر و ثمان ركعات قبل العصر و أربع ركعات بعد المغرب و ركعتان من جلوس بعد العتمه تعدَّان بركعه و ثمان ركعات في السَّحر و الشَّفع و الوتر و حسن تعزيت و نيكي صحبت. و ديگر وضو چنان چه خدای عزَّ و جلَّ در كتاب خود فرموده است، شستن رو و دو دست تا مرفق و مسح سر و دو پا يك بار و نمی شكند وضورا مگر غايط يا بول يا ريح يا نوم و جنابت و اين كه هر كه مسح بر موزه كند، مخالفت خدا و رسول او را نموده است و ترك کرده فريضه و كتاب او را و غسل روز جمعه سنَّت است و غسل دو عيد و غسل دخول مكَّه و مدينه و غسل زيارت و غسل احرام و اول شب از ماه رمضان و شب هفدهم و شب نوزدهم و شب بيست و يكم و شب بيست و سوم از ماه رمضان اين غسل ها سنَّت است و غسل جنابت و غسل حيض واجب است و نماز فريضه ظُهر چهار ركعت و عصر چهار ركعت است و مغرب سه ركعت و عشا چهار ركعت است و نماز صبح دو ركعت است، اين هفده ركعت؛ اما نماز سنت سي و چهار ركعت، هشت ركعت پيش از فريضه ظُهر و هشت پيش از عصر و چهار ركعت بعد از مغرب و دو ركعت نشسته بعد از خفتن كه يك ركعت شمرده می شود و هشت ركعت در سحر و شفع و وتر

ثلاث ركعات يسلم بعد الركعتين وركعتا الفجر والصلاه في اول الوقت افضل وفضل الجماعه على الفرد أربع وعشرون ولا صلاه خلف الفاجر ولا يقتدى إلا بأهل الولاية ولا يصلّي في جلود الميتة ولا في جلود السباع ولا يجوز أن يقول في الشهد الأول السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين لأن تحليل الصلاه التسليم فإذا قلت هذا فقد سلمت والتقصير في ثمانيه فراسخ وما زاد وإذا قصرت أفطرت ومن لم يفطر لم يجزى عنه صومه في السفر و عليه القضاء لأنه ليس عليه صوم في السفر والقنوت سنّه واجبه في الغداه والظهر والعصر والمغرب والعشاء الآخرة والصلاه على الميت خمس تكبيرات فمن نقص فقد خالف سنّه والميت يسأل من قبل رجله ويرفق به إذا أدخل قبره والإجهار بسم الله الرحمن الرحيم في جميع الصلوات سنّه والزكاه الفريضة في كل مائتي درهم خمسه دراهم ولا يجب فيما دون ذلك شيء ولا تجب الزكاه على المال حتى يحول عليه الحول ولا يجوز أن يعطى الزكاه غير أهل الولاية المعروفين والعشر من الحنطه والشعير وسه ركعت بعد از دو ركعت سلام می دهی و دو ركعت فجر و نماز در اول وقت فاضل تر است و فضل نماز جماعت بر فرد بیست و چهار است و نماز در پس فاجر نباشد و اقتدا نبود مگر به اهل ولایت؛ یعنی دوستان اهل بیت و ائمه عليهم السلام و نماز در پوست درندگان نیست و جایز نیست که در تشهد اول بگوید:

«السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين»؛ زیرا که نماز به تسلیم پایان پذیرد هرگاه آن را گفتی سلام داده ای و در هشت فرسخ و زیاد از آن نماز تقصیر شود و چون نماز تقصیر شود، روزه نیز افطار گردد و هرکه افطار نکند روزه اش در سفر جایز نباشد و باید قضا کند؛ زیرا که در سفر روزه نیست و قنوت سنّت واجب است در نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشا و نماز میت پنج تکبیر است، هرکه کم کند خلاف سنّت کرده است و مرده را از جانب پاها بیرون برند و هنگام در قبر گذاردن مدارا کنند و بسم الله در همه نمازها بلند گفتن سنّت است و زکات در دو بیست درهم، پنج درهم و در کمتر چیزی واجب نیست و واجب نشود زکات بر مال تا سال بر او بگردد، و جایز نیست زکات به غیر اهل ولایت که معروف به آن باشند و زکات گندم و جو

و التمر و الزبيب إذا بلغ خمسه أوساق و الوسق ستون صاعا و الصاع أربعة أمداد و زكاه الفطر فريضة على كل رأس صغير أو كبير حرّ أو عبد ذكر أو أنثى من الحنطة و الشعير و التمر و الزبيب صاع و هو أربعة أمداد و لا يجوز دفعها إلا إلى أهل الولاية و أكثر الحيض عشرة أيام و أقله ثلاثة أيام و المستحاضه تحتشى و تغتسل و تصلّى و الحائض تترك الصّلاه و لا تقضى و تترك الصّوم و تقضى و صيام شهر رمضان فريضة يصام للرؤيه و يفطر للرؤيه و لا يجوز أن يصلّى التطوّع في جماعه لأنّ ذلك بدعه و كلّ بدعه ضلاله و كلّ ضلاله في التّار و صوم ثلاثة أيام من كلّ شهر سنّه في كلّ عشره أيام يوم الأربعاء بين خمسين و صوم شعبان حسن لمن صامه و إن قضيت فوائت شهر رمضان متفرّقه أجزاء و حجّ البيت فريضة على من استطاع إليه سبيلا و السّبيل الزّاد و الرّاحله مع الصّحّه و لا يجوز الحجّ إلا تمتّعا و لا يجوز القران و الأفراد الّذي يستعمله العامّه إلا لأهل مكّه و حاضريها و لا يجوز الإحرام دون الميقات قال الله و خرما و مويز ده يك بود هرگاه به پنج وسق برسد و هر وسق شصت صاع و هر صاع چهار مدّ است و زكات فطر فريضة بر همه آدمى است، خرد يا بزرگ آزاد يا بنده، نر يا ماده از گندم و جو و خرما و مويز يك صاع و آن چهار مدّ است و نتوان داد مگر به اهل ولايت؛ و اكثر حيض ده روز است و اقل او سه روز و مستحاضه به خود بر مى دارد و غسل و نماز مى كند و حائض ترك مى كند نماز را و آن را قضا نمى كند و ترك مى كند روزه را و آن را قضا مى كند و روزه ماه رمضان فريضة است. به دیدن هلال روزه مى گیرند و به دیدن هلال افطار مى کنند و جایز نیست نماز مستحب به جماعت گذاردن که آن بدعت است و هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی در آتش است و روزه سه روز در هر ماه سنّت است و در هر ده روز يك روز چهارشنبه میان دو پنج شنبه و روزه شعبان نيكو است برای هر كه بدارد و اگر روزه ماه رمضان را متفرقا قضا كند جایز است و حج خانه خدا واجب است بر آن كه استطاعت دارد و آن زاد و راحله و صحّت است و جایز نیست حج مگر تمتع و جایز نیست قران و افراد كه عامه مى كنند؛ مگر اهل مكه و حاضران او را و جایز نیست احرام خارج از ميقات كه خدا فرمود:

تعالی: وَ اتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ وَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَضْحَى بِالْخِصْيِ لِأَنَّهُ نَاقِصٌ وَ لَا يَجُوزُ الْمَوْجُوءُ وَ الْجِهَادُ وَاجِبٌ مَعَ الْإِمَامِ الْعَدْلِ وَ مِنْ قَتْلِ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ وَ لَا يَجُوزُ قَتْلُ أَحَدٍ مِنَ الْكُفَّارِ وَ النَّصَّابِ فِي دَارِ التَّقِيَّةِ إِلَّا قَاتِلٌ أَوْ سَاعٍ فِي فِسَادٍ وَ ذَلِكَ إِذَا لَمْ تَخْفَ عَلَى نَفْسِكَ وَ عَلَى أَصْحَابِكَ وَ التَّقِيَّةُ فِي دَارِ التَّقِيَّةِ وَاجِبَةٌ وَ لَا - حَنْثٌ عَلَى مَنْ حَلَفَ تَقِيَّةً يَدْفَعُ بِهَا ظُلْمًا عَنْ نَفْسِهِ وَ الطَّلَاقُ لِلسَّيِّئَةِ عَلَى مَا ذَكَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ لَا يَكُونُ طَلَاقٌ لِغَيْرِ سُنَّةٍ وَ كُلُّ طَلَاقٍ يَخَالَفُ الْكِتَابَ فَلَيْسَ بِطَلَاقٍ كَمَا أَنَّ كُلَّ نِكَاحٍ يَخَالَفُ الْكِتَابَ فَلَيْسَ بِنِكَاحٍ وَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَجْمَعَ بَيْنَ أَكْثَرِ مِنْ أَرْبَعِ حَرَائِرٍ إِذَا طَلَّقَتِ الْمَرْأَةُ لِلْعَدَّةِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ لَمْ تَحُلَّ لِرُجُوعِهَا حَتَّى تَنْكَحَ زَوْجًا غَيْرَهُ وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اتَّقُوا تَرْوِيجَ الْمُطَلَّقاتِ ثَلَاثًا فِي مَوْضِعٍ وَاحِدٍ فَإِنَّهُنَّ ذَوَاتُ أَزْوَاجٍ وَ الصَّلَوَاتُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَاجِبَةٌ فِي كُلِّ مَوْطِنٍ وَ عِنْدَ الْعَطَاسِ وَ الذَّبَائِحِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ وَ حُبُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ تَعَالَى وَاجِبٌ وَ كَذَلِكَ بَغْضُ أَعْدَاءِ اللَّهِ وَ الْبِرَاءَةُ مِنْهُمْ «وَ بِهِ پَايَانُ بَرِيدِ حُجِّ وَ عُمْرَةِ خُودِ رَا بَرَايِ خُودِ» وَ جَايزٌ نَيْسَتْ قَرْبَانِي خِصْيِ زِيْرَاكِهِ نَاقِصٌ اسْتِ وَ جَايزٌ اسْتِ وَ جِي وَ جِهَادٌ وَاجِبٌ اسْتِ هَمْرَاهُ اِمَامِ عَادِلٍ وَ هَرَكَةُ بَرِ سِرِّ مَالِ خُودِ كَشْتَهْ شُودِ، شَهِيدٌ اسْتِ وَ حَلَالٌ نَيْسَتْ كَشْتَنِ كُفَّارِ وَ نَصَّابِ دَرِ مَحَلِّ تَقِيَّةٍ مَكْرَ قَاتِلِ يَا سَاعِي دَرِ فِسَادِ، اَنْ گَاهِ كِه نَتْرَسِي بِهْ نَفْسِ خُودِ وَ يَارَانَتِ وَ تَقِيَّةٍ وَاجِبٌ اسْتِ وَ حَنْثٌ نَيْسَتْ بَرِ قِسْمِ خُورِنْدِهْ بِهْ تَقِيَّةٍ وَ بِهْ اَنْ ظَلْمِي اَزِ خُودِ رَفْعِ كَنْدِ؛ وَ طَلَاقٌ سُنَّتِ بَرِ اَنْ وَجِهِ اسْتِ كِه خُودِ يَادِ كَرْدِهْ اسْتِ دَرِ كِتَابِ خُودِ وَ سُنَّتِ رَسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اَوْ وَ طَلَاقٌ غَيْرِ سُنَّتِ نَمِي بَاشَدِ وَ هَرِ طَلَاقٌ بَرِ خِلَافِ كِتَابِ خُودِ بَاشَدِ، طَلَاقٌ نَيْسَتْ چِنَانِ چِهْ هَرِ نِكَاحِ كِه مَخَالَفِ كِتَابِ بَاشَدِ، نِكَاحٌ نَيْسَتْ وَ جَايزٌ نَيْسَتْ بِيَشْتَرِ اَزِ چِهَارِ زَنِ اَزَادِ بَا هَمِ دَرِ حِبَالِهْ يَكِ مَرْدِ وَ هَرِ گَاهِ زَنِ سِهْ طَلَاقٌ عَدِهْ دَادِهْ شُدِ، حَلَالٌ نَشُودِ بَرِ شُوهَرِ تَا بِهْ نِكَاحِ شُوهَرِ دِيگَرِ رُودِ وَ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَرْمُودِ: پَرِهِيْزِ كَنِيدِ اَزِ تَرْوِيجِ زَنَانِي كِهْ دَرِ يَكِ مَوْضِعِ سِهْ طَلَاقٌ دَادِهْ شُدِهْ اَنْدِ كِهْ ايشَانِ شُوهَرِ دَارِنْدِ؛ وَ صِلُوهُ بَرِ نَبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَاجِبٌ اسْتِ دَرِ هَرِ مَقَامِ وَ هَنگَامِ عَطْسِهْ وَ ذَبِيحِ وَ غَيْرِ اَنْ وَ مَحَبَّتِ اَوْلِيَا وَ نِيْزِ دَشْمَنِي اَعْدَايِ خُودِ وَاجِبٌ وَ بِيْزَارِي اَزِ ايشَانِ

و من أنمتهم و برّ الوالدين واجب و إن كانا مشركين و لا طاعه لهما في معصيه الله عزّ و جلّ و لا لغيرهما فإنه لا طاعه لمخلوق في معصيه الخالق و ذكاه الجنين ذكاه أمّه إذا أشعر و أوبر و تحليل المتعتين اللّتين أنزلهما الله تعالى في كتابه و سنّهما رسول الله صلّى الله عليه و آله متعه النّساء و متعه الحجّ و الفرائض على ما أنزل الله تعالى في كتابه و لا عول فيها و لا يرث مع الولد و الوالدين أحد إلاّ الزّوج و المرأه و ذو السّمهم أحقّ ممّن لا سهم له و ليست العصبه من دين الله تعالى و العقيقه عن المولود للذكر و الأنثى واجبه و كذلك تسميته و حلق رأسه يوم السّابع و يتصدّق بوزن الشّعير ذهباً أو فضّه و الختان سنّه واجبه للرّجال و مكرمه للنّساء و أنّ الله تبارك و تعالى لا يكلّف الله نفساً إلاّ وُسْعها و أنّ أفعال العباد مخلوقه لله تعالى خلق تقدير لا خلق تكوين و الله خالق كلّ شيء و لا تقول بالجبر و التّفويض و لا يأخذ الله البريء بالسّقيم و لا يعذب الله الأطفال بذنوب الآباء و لا تزر وازره وزر أخرى و امامانشان واجب است و نیز نیکی با پدر و مادر هرچند مشرک باشند و نباید اطاعت ایشان و غیر ایشان در معصیت خدای عزّ و جلّ که طاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست و تذکیه جنین به تذکیه مادرش است هرگاه آن جنین مو و وبر بر آورده است؛ و تحلیل دو متعه که خدا در کتاب فرستاد و رسول صلّى الله عليه و آله او مبین کرد، متعه زنان و متعه حج؛ و فرایض آن گونه است که خدا در کتاب خود نازل کرده است و بازگشتی در آن نیست و میراث نبرد با فرزند و پدر و مادر کسی مگر همسر و صاحب سهم سزاوارتر است از آن که سهم ندارد و عصبه از دین خدای عزّ و جلّ نیست و عقیقہ از مولود نر و ماده واجب است و هم چنین نام نهادن و سر تراشیدن او در روز هفتم و به وزن مو تصدّق کنند زر یا سیم و ختنه سنّت واجب است مردان را و کرامت است زنان را و خدای تعالی تکلیف نکند کسی را مگر به قدر طاقت و این که افعال عباد مخلوق خداست به خلق تقدیر نه تکوین و خدا خالق همه چیز است و به جبر و تفویض هیچ یک نگوید و خدا بی گناه را به جای گناهکار نگیرد و اطفال را به گناه پدرانشان عذاب نکند و هیچ صاحب وبال، وبال دیگری بر ندارد

وَأَنْ لَيْسَ لِلإِنْسَانِ إِلاَّ مَا سَعَىٰ وَلِلَّهِ أَنْ يَغْفِرَ وَيُفَضِّلَ وَلَا يَجُورَ وَلَا يَظْلِمَ لِأَنَّهُ تَعَالَىٰ مَنْزَهُ عَنِ ذَلِكَ وَلَا يَفْرُضُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ طَاعَةَ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَضِلُّهُمْ وَيُغْوِيهِمْ وَلَا يَخْتَارُ لِرِسَالَتِهِ وَلَا يَصْطَفِي مَنْ عِبَادَهُ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَكْفُرُ بِهِ وَبِعِبَادَتِهِ وَيَعْبُدُ الشَّيْطَانَ دُونَهُ وَأَنَّ الإِسْلَامَ غَيْرَ الإِيمَانِ وَكُلَّ مُؤْمِنٍ مُسْلِمٌ وَلَا يَسْرِقُ السَّارِقَ حِينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ وَلَا يَزْنِي الزَّانِيَ حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ وَأَصْحَابُ الْحُدُودِ مُسْلِمُونَ لَا مُؤْمِنُونَ وَلَا كَافِرُونَ وَاللَّهُ تَعَالَىٰ لَا يَدْخُلُ النَّارَ مُؤْمِنًا وَقَدْ وَعَدَهُ الْجَنَّةَ وَلَا يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ كَافِرًا وَقَدْ أَوْعَدَهُ النَّارَ وَالْخُلُودَ فِيهَا وَلَا يَغْفِرُ أَنْ يَشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَذْنُوبُ أَهْلِ التَّوْحِيدِ لَا يَخْلُدُونَ فِي النَّارِ وَيَخْرُجُونَ مِنْهَا وَالشَّفَاعَةُ جَائِزَةٌ لَهُمْ وَإِنَّ الدَّارَ الْيَوْمَ دَارَ تَقِيَّةٍ وَهِيَ دَارُ الإِسْلَامِ لَا دَارَ كُفْرٍ وَلَا دَارَ إِيْمَانٍ وَالْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالتَّهْيِئَةُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاجِبَانِ إِذَا أَمَكْنَ وَلَمْ يَكُنْ خَيْفُهُ عَلَى النَّفْسِ وَالإِيْمَانُ هُوَ أَدَاءُ الأَمَانَةِ وَاجْتِنَابُ جَمِيعِ الْكِبَائِرِ وَهُوَ مَعْرُوفٌ بِالْقَلْبِ وَإِقْرَارٌ وَآدَمِيٌّ رَأْسِيٌّ، مَكْرٌ أَنْ چِه سَعَى كَرْدِ وَخُدَا رَا رَسَدِ كِه عَفْوِ وَتَفْضَلِ كَنْدِ وَجُورِ وَظَلْمِ نَكَنْدِ؛ زِيْرَا كِه بِي نِيَازِ اسْتِ از آن وَاجِبِ نَكَنْدِ اطَاعَتِ كَسِي كِه بَدَانْدِ خَلْقِ رَا گَمْرَاهِ وَبِيْرَاهِ مِي كَنْدِ وَاوْرَا بَرَايِ رِسَالَتِ اخْتِيَارِ نَكَنْدِ وَبِرَنگَزِيْنْدِ از بَنْدِگَانِ خُودِ كَسِي كِه بَدَانْدِ بِهْ او كَافِرِ شُدِهْ وَشَيْطَانِ رَا مِي پَرَسْتَنْدِ نِهْ اوْرَا وَاين كِه اسْلَامِ غَيْرِ اِيْمَانِ اسْتِ وَهَرِ مُؤْمِنِ مُسْلِمِ اسْتِ وَنِيْسْتِ كِه هَرِ مُسْلِمِي مُؤْمِنِ بَاشْدِ وَسَارِقِ دَزْدِي وَزَانِي، زَنَا نَكَنْدِ دَرِ حَالِي كِه مُؤْمِنِ بَاشْدِ وَصَاحِبَانِ حُدُودِ مُسْلِمَانَنْدِ نِهْ مُؤْمِنِ وَنِهْ كَافِرِ وَخُدَايِ عَزَّ وَجَلَّ دَاخِلِ نَمِي كَنْدِ دَرِ آتَشِ مُؤْمِنِي رَا، دَرِ حَالِي كِه بِهْ او وَعَدَةُ بَهِيْشْتِ دَادِهْ وَبِيْرُونَ نَمِي كَنْدِ از آتَشِ كَافِرِ رَا وَحَالِ آنكِهْ اوْرَا وَعِيْدِ آتَشِ وَخُلُودِ دَرِ آن دَادِهْ اسْتِ وَمَشْرَكَ رَا نَمِي آمْرَزْدِ وَمِي آمْرَزْدِ از آن فَرُوتَرِ رَا بَرَايِ هَرِكِهْ خُواهِدِ وَگَنَاهِ كَارَانِ اَهْلِ تَوْحِيْدِ دَرِ آتَشِ مَخْلُودِ نَمَانَنْدِ وَبِيْرُونَ آيَنْدِ وَشَفَاعَتِ بَرَايِ ايشَانِ رِوَاسْتِ وَاين كِه سَرَايِ كَنْوَنِي، سَرَايِ تَقِيَّةِ اسْتِ، وَسَرَايِ اسْلَامِ، نِهْ سَرَايِ كُفْرِ وَنِهْ سَرَايِ اِيْمَانِ وَامْرُ بِهْ مَعْرُوفِ وَنَهْيِ از مُنْكَرِ وَاجِبِ اسْتِ اَكْرَ مُمْكِنِ بَاشْدِ وَخُوفِ بَرِ نَفْسِ نَبُودِ وَاِيْمَانِ اَمَانَتِ گُذَارِي اسْتِ وَاجْتِنَابِ از جَمِيعِ كِبَائِرِ وَآن مَعْرُوفِ بِهْ دَلِ وَاقْرَارِ

باللسان وعمل بالأركان والتكبير في العيدين واجب في الفطر في دبر خمس صلوات ويبدأ به في دبر صلاة المغرب ليله الفطر وفي الأضحى في دبر عشر صلوات ويبدأ به من صلاة الظهر يوم النحر وبنى في دبر خمس عشره صلاة والتفساء لا تعدد عن الصلاة أكثر من ثمانية عشر يوماً فإن طهرت قبل ذلك صلت وإن لم تطهر حتى تجاوز ثمانية عشر يوماً اغتسلت و صلت و عملت ما تعمل المستحاضه و يؤمن بعذاب القبر و منكر و نكير و البعث بعد الموت و الميزان و الصراط و البراءه من الذين ظلموا آل محمد صلى الله عليه و آله و هموا بإخراجهم و سنوا ظلمهم و غيروا سنه نبيهم صلى الله عليه و آله و البراءه من الناكثين و القاسطين و المارقين الذين هتكوا حجاب رسول الله صلى الله عليه و آله و نكثوا بيعه إمامهم و أخرجوا المرأه و حاربوا أمير المؤمنين عليه السلام و قتلوا الشيعه المتقين رحمه الله عليهم و اجبه و البراءه ممن نفى الأختيار و شردهم و آوى الطرداء اللعناء و جعل الأموال دوله بين الأغنياء و استعمل السفهاء مثل معاويه و عمرو بن العاص به زبان و عمل به اعضاست و تكبير در عيدين واجب است، در عيد فطر در پس پنج نماز که ابتدای آنها نماز مغرب شب فطر است و در عيد اضحى در پس ده نماز که ابتدا از نماز ظهر روز دهم شود و اگر در منى باشد در پس پانزده نماز و وزن نفسا، ترك نماز، زياده از هجده روز نمى كند اگر پيش از اين پاك شود نماز نمى كند و اگر پاك نشود تا هجده روز بگذرد غسل مى كند و نماز مى گزارد و آن چه مستحاضه مى گزارد، مى كند و ايمان داريم به عذاب قبر و منكر و نكير و بعث بعد از موت و ميزان و صراط و بيزارى از آنان كه ظلم كردند بر آل محمد صلى الله عليه و آله و قصد اخراج ايشان نمودند و ظلم بر ايشان را سنت نهاده و سنت نبى خود را تغيير دادند و بيزارى از ناكثين و قاسطين و مارقين كه حرمت حرم رسول خدا صلى الله عليه و آله نداشتند و بيعت امام خود شكستند و آن زن را بيرون آورده و با امير المؤمنين عليه السلام حرب كردند و شيعيان را كشتند كه رحمت خدا بر ايشان باد، واجب است و نيز بيزارى از آنان كه نيكان را بيرون كردند و آواره ساختند و ملعونان مطرود را پناه دادند و اموال را ميان توانگران رايج ساختند و سفيهان را به كار گماشتند مثل معاويه و عمرو بن عاص

لعینی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و البراءہ من أشیاعہم و الذین حاربوا امیر المؤمنین علیہ السلام و قتلوا الأنصار و المهاجرین و أهل الفضل و الصّلاح من السابقین و البراءہ من أهل الاستیثار و من أبی موسی الأشعریّ و أهل ولایتہ الذین ضلّ سعیہم فی الحیاء الدنیا و ہم یحسبون أنّہم یحسنون صنعا أولئک الذین کفروا بآیات ربّہم و بولایہ امیر المؤمنین علیہ السلام و لقائه کفروا بأن لقوا اللہ بغير إمامتہ فحبطت أعمالہم فلا نقیم لہم یوم القیامہ و زنا فہم کلاب أهل التّار و البراءہ من الأنصاب و الأزلام أمّہ الصّلالہ و قاده الجور کلّہم أولہم و آخرہم و البراءہ من أشباه عاقری النّاقہ أشقیاء الأولین و الآخرین و ممّن يتولّاہم و الولایہ لأمیر المؤمنین علیہ السلام و الذّین مضوا علی منہاج نبیہم صلی اللہ علیہ وآلہ و لم یغیروا و لم یبدّلوا مثل سلمان الفارسیّ و أبی ذرّ الغفاریّ و المقداد بن الأسود و عمّار بن یاسر و حذیفہ الیمانیّ و أبی الہیثم بن التّیہان و سهل بن حنیف و عبادہ بن الصّامت و أبی ایوب الأنصاریّ و خزیمہ بن ثابت ذی الشّہادتین و أبی سعید الخدریّ کہ ہردو را رسول صلی اللہ علیہ وآلہ لعن کرد و بیزاری از پیروان ایشان کہ با امیر المؤمنین علیہ السلام محاربه نمودند و انصار و مهاجرین و سابقین از اهل فضل و صلاح را کشتند و بیزاری از آنان کہ نعمت را مخصوص خود ساختند و از ابو موسی اشعری و موالیانش کہ ناچیز شد سعیشان در زندگانی دنیا، ایشان می پندارند کہ نیکوکارند، و ایشان بہ آیات پروردگارشان و ولایت امیر المؤمنین علیہ السلام و بہ لقای او کافر شدند چراکہ ملاقات خدا نمودند بہ غیر امامت او؛ «پس اعمال ایشان سوخت و روز قیامت برای ایشان وزنی قایل نخواہیم شد» و ایشان سگان آتش جہنم اند و واجب است بیزاری از انصاب و از لام کہ امامان ضلالت و سالاران جورند تمام ایشان از اوّل و آخرشان و بیزاری از عاقران ناقہ کہ بدبختان اولین و آخرین اند و از آنان کہ ایشان را دوست می دارند و واجب است ولایت امیر المؤمنین علیہ السلام و آنان کہ بر طریق روشن پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ خود رفتند، تغییر و تبدیل در دین ندادند مثل سلمان و ابو ذر و مقداد و عمّار و حذیفہ بن یمان و ابو الہیثم بن تیہان و سهل بن حنیف و عبادہ بن صامت و ابو ایوب انصاری و خزیمہ بن ثابت ذی الشّہادتین و ابو سعید خدری

و أمثالهم رضی اللہ عنہم و رحمہ اللہ علیہم و الولایہ لأتباعہم و أشیاعہم و المہتدین بہداهم و السالکین منہاجہم رضوان اللہ علیہم و تحریم الخمر قلیلہا و کثیرہا و تحریم کلّ شراب مسکر قلیلہ و کثیرہ و ما أسکر کثیرہ قلیلہ حرام و المضطرّ لا یشرب الخمر لأنّہا تقتلہ و تحریم کلّ ذی ناب من السّبّاع و کلّ ذی مخلب من الطّیر و تحریم الطّحال فإنّہ دم و تحریم الجرّیّ و السّمک و الطّافیّ و المارماہیّ و الرّمیر و کلّ سمک لا- یكون له فلس و اجتناب الكبائر و ہی قتل النّفس الّتی حرّم اللہ تعالیّ و الرّناء و السّرّقہ و شرب الخمر و عقوق الوالدين و الفرار من الرّحف و أكل مال الیتیم ظلما و أكل الميتہ و الدّم و لحم الخنزیر و ما أهلّ لغير اللّٰہ بہ من غير ضرورہ و أكل الرّبا بعد البیتہ و السّحت و المیسر و القمار و البخس فی المکیال و المیزان و قذف المحصنات و اللّواط و شہادہ الزّور و الیأس من روح اللّٰہ و الأمن من مکر اللّٰہ و القنوط من رحمہ اللّٰہ و معونہ الطّالمین و الرّکون إلیہم و الیمین الغموس و حبس الحقوق من غير العسرہ و امثال ایشان کہ خدا از ایشان راضی باد و واجب است دوستی پیروان و شیعیان ایشان و آنان کہ با ہدایت ایشان، ہدایت شدند و بہ طریق ایشان می روند رضوان و رحمت خدا بر ایشان و واجب است تحریم خمر کم و بسیار آن و ہر شراب کہ مست کند، کم و بسیار آن حرام است و مضطرّ خمر نمی خورد زیرا کہ می کشد او را و حرام بودن درندگان و از مرغان ہرچہ چنگال دارد و حرام است سپرز؛ زیرا کہ او خون است و حرام است ماہی کہ بر روی آب مردہ باشد و جرّیّ و مارماہی و ماہی آبّوس و ہرماہی کہ فلس نداشتہ باشد و اجتناب از گناہان کبیرہ کہ ریختن خون بہ حرام و زنا و دزدی و شرب خمر و عقوق والدین و فراز از جنگ و اکل مال یتیم بہ ظلم و اکل میتہ و خون و گوشت خوک و آن چہ نام غیر خدا بر آن بردہ اند؛ بی ضرورت و اکل ربا بعد از بیتّہ و سحت و میسر کہ قمار است و کم کردن پیمانہ و ترازو و افترا بر زنان صاحب شوہر و لواط و شہادت بہ دروغ و یأس از روح خدا و امن از مکر او و نومیدی از رحمتش و یاری ظالمان و تکیہ کردن و دل نہادن بر ایشان و سوگند فروبرندہ در گناہ و حبس حق مردمان بدون عسر

و الكذب و الكبر و الإسراف و التّبذير و الخيانه و الاستخفاف بالحجّ و المحاربه لأولياء الله تعالى و الاشتغال بالملاهي و الإصرار على الذّنوب.

746 2

حدّثني بذلك حمزه بن محمّد بن أحمد بن جعفر بن محمّد بن زيد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال:

حدّثني أبو نصر قنبر بن عليّ بن شاذان عن أبيه، عن الفضل بن شاذان، عن الرّضا عليه السّلام إلّا أنّه لم يذكر في حديثه أنّه كتب ذلك إلى المأمون و ذكر فيه الفطره مدّين من حنطه و صاعا من الشعير و التّمرة و الزّبيب و ذكر فيه أنّ الوضوء مرّه مرّه فريضة و اثنتان إسباج و ذكر فيه أنّ ذنوب الأنبياء عليه السّلام صغائرهم موهوبه و ذكر فيه أنّ الزّكاه على تسعه أشياء على الحنطه و الشعير و التّمرة و الزّبيب و الإبل و البقر و الغنم و الذهب و الفضة.

و حديث عبد الواحد بن محمد بن عبدوس رضی الله عنه عندی أصح و لا قوّه إلّا بالله.

و كذب و كبر و اسراف و تبذير و خيانت و كوچك شمردن حج و جنگ با اولیای خداوند عزّ و جلّ و اشتغال به ملاهي و اصرار بر گناهان.

746 2

و نیز ما را همین گونه حدیث کرد حمزه بن محمد بن ابی جعفر بن محمد بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب از ابو نصر قنبر بن علی بن شاذان از پدرش از فضل بن شاذان از امام رضا علیه السّلام مگر آن که در حدیث نبود که این ها را امام برای مأمون نوشته و نیز در آن حدیث چنین بود که: فطره دو مدّ از گندم دهد و یک صاع از جو و خرما و مویز و در آن جا مذکور است که وضو یکبار، یکبار فريضة است و دو، دو مستحب است و ایضا مذکور است که گناهان كوچك انبياء عليهم السّلام بخشیده است و مذکور است که زکات بر نه چیز است:

گندم، جو، خرما، مویز، شتر، گاو، گوسفند، طلا و نقره.

و روایت عبد الواحد بن محمد بن عبدوس (روایت اول) نزد من صحیح تر است.

ص: 226

و حدَّثنا الحاكم أبو محمد جعفر بن نعيم بن شاذان رضی اللہ عنہ عن عمہ أبي عبد اللہ محمد بن شاذان عن الفضل بن شاذان عن الرضا عليه السلام مثل حديث عبد الواحد بن محمد بن عبدوس

و من اخباره عليه السلام

حدَّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدَّثني محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدَّثني المبرّد قال: حدَّثني الرياشيّ قال: حدَّثنا أبو عاصم و رواه عن الرضا عليه السلام أنّ موسى بن جعفر عليه السلام تكلم يوما بين يدي أبيه عليه السلام فأحسن فقال له يا بنيّ الحمد لله الذي جعلك خلفا من الآباء و سرورا من الأبناء و عوضا عن الأصدقاء.

حدَّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدَّثنا محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدَّثنا عون بن محمد الكنديّ 747 3

و نیز حاکم ابو محمد جعفر بن نعيم بن شاذان از عموی خود ابو عبد اللہ محمد بن شاذان از فضل بن شاذان روایت کرده، همان گونه که عبد الواحد بن محمد بن عبدوس روایت نموده است.

و از خبرهای آن حضرت عليه السلام

حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از مبرد از ریاشی روایت می کند از ابو عاصم از امام رضا عليه السلام که فرمود: روزی جعفر عليه السلام نزد پدر سخنی گفت که او را خوش آمد و فرمود: ای پسرک من! حمد خدای را که تو را جانشین نیکوی پدران و نور چشم از میان پسران و عوض از دوستان قرار داد.

حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از عون بن محمد کندی روایت کرده از محمد بن ابی عباد و او

قال: حدّثني أبو الحسين محمد بن أبي عبّاد و كان مشتهرا بالسّماع و بشرّب التّبيد قال سألت الرّضا عليه السّلام عن السّماع قال لأهل الحجاز رأى فيه و هو في حيّز الباطل و اللّهُو أما سمعت الله تعالى يقول و إذا مرّوا باللّغو مرّوا كراما.

7506

حدّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدّثني محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدّثنا عون بن محمد الكنديّ قال: حدّثنا سهل بن القاسم النّوشجانيّ قال: قال لي الرّضا عليه السّلام بخراسان:

إنّ بيننا و بينكم نسبا قلت و ما هو أيّها الأمير قال: إنّ عبد الله بن عامر بن كريز لَمّا افتتح خراسان أصاب ابنتين ليزدجرد بن شهريار ملك الأعاجم فبعث بهما إلى عثمان بن عفّان فوهب إحداهما للحسن و الأخرى للحسين عليه السّلام فماتتا عندهما نفساوين و كانت صاحبه الحسين عليه السّلام نفست بعليّ بن الحسين عليه السّلام فكفل عليّا عليه السّلام بعض أمّهات ولد أبيه فنشأ و هو لا يعرف أمّا غيرها ثمّ علم أنّها مولاته فكان التّاس يسمونها أمّه مشتهر بود به سماع و خوردن نبید، گفت که از رضا عليه السّلام پرسیدم که سماع چون است؟ گفت:

اهل حجاز در او رأی دارند و آن خبر باطل و لهو است. آیا نشنیدی که خدای عزّ و جلّ می فرماید: «هرگاه به امری لغو و باطل گذرند کریمانه می گذرند».

7506

سهل بن القاسم النّوشجانيّ گفت: امام رضا عليه السّلام در خراسان به من گفت: میان ما و شما نسبتی هست. گفتم: کدام است ای امیر؟! گفت: عبد الله بن عامر بن كريز وقتی که خراسان را فتح کرد و دختر یزدجرد بن شهريار ملك اعاجم به دست او افتاد به نزد عثمان بن عفان فرستاد و او یکی را به حسن عليه السّلام داد و دیگری را به حسين عليه السّلام بخشید. هر دو نزد ایشان هنگام وضع حمل مردند و کنیز حسين عليه السّلام در تولد علي بن الحسين عليهما السّلام برفت و علي را یکی از کنیزان پدرش که خود فرزند داشت، کفالت نمود. پس بزرگ شد و جز آن امّ ولد مادر را نمی دانست، بعد از آن دانست که مملوک او است و مردم او را مادر وی می دانستند و گمان کردند که او

ص: 228

وزعموا أنه زوج أمه و معاذ الله إنما زوج هذه علي ما ذكرناه و كان سبب ذلك أنه واقع بعض نسائه ثم خرج يغتسل فلقيته أمه هذه فقال لها إن كان في نفسك من هذا الأمر شيء فأتقي الله و أعلميني فقالت نعم فزوجها فقال الناس زوج علي بن الحسين عليه السلام أمه و قال لي عون قال لي سهل بن القاسم ما بقي طالبٍ عندنا إلا كتب عني هذا الحديث عن الرضا عليه السلام.

7517

حدَّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدَّثنا محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدَّثنا عون بن محمد قال:

حدَّثنا أبو الحسين محمد بن أبي عباد قال سمعت الرضا عليه السلام يقول يوماً: يا غلام ائتي الغداء فكأني أنكرت ذلك فتبين الإنكار في فقراً قال لفتاه آتنا غداءنا فقلنا لا نعلم الناس و أفضلهم.

7528

حدَّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدَّثنا محمد بن يحيى الصّوليّ مادر خود را به همسری گرفت و سبب آن بود که با بعضی از زنان خود موافقت نمود، بیرون آمد تا غسل کند. این مادر مریبه به او برخورد. با او فرمود: اگر در خاطرات از این امر چیزی هست از خدا پرهیز و مرا اعلام کن. گفت: آری! پس او را به همسری گرفت و مردم گفتند: علی بن الحسين مادر خود را به همسری گرفت. او گفت که سهل با من گفت: هیچ طالبی نزد ما نماند؛ مگر این حدیث از روایت من از رضا علیه السلام را بنوشت.

7517

حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی گوید: روایت کرد برای ما محمد بن یحیی صولی از محمد بن ابی عباد که گفت: شنیدم از امام رضا علیه السلام روزی با غلام خود گفت:

«چاشت برای ما بیار» گویا من این لفظ نپسندیدم. آن حال از من دریافت. پس بخواند از قرآن «[موسی به یوشع] گفت: بیاور چاشت ما را» گفتم: امیر عالم ترین و فاضل ترین مردمان است.

7528

حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از ابو ذکوان قاسم بن اسماعیل در

ص: 229

قال: حدّثنا أبو ذكوان القاسم بن إسماعيل بسيراف سنة خمس وثمانين و مائتين قال:

حدّثنا إبراهيم بن عباس الصّوليّ الكاتب بالأهواز سنة سبع وعشرين و مائتين قال: كنّا يوما بين يدي عليّ بن موسى عليه السّلام فقال لي:

ليس في الدّنيا نعيم حقيقيّ فقال له بعض الفقهاء ممّن يحضره فيقول الله عزّ و جلّ: **ثُمَّ لَسْتُمْ مَلَكٌ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ** أما هذا التّعيم في الدّنيا و هو الماء البارد فقال له الرّضا عليه السّلام و علا صوته كذا فسّرتموه أنتم و جعلتموه على ضرور فقلت طائفه هو الماء البارد و قال غيرهم هو الطّعام الطّيب و قال آخرون هو النّوم الطّيب قال الرّضا عليه السّلام و لقد حدّثني أبي عن أبيه أبي عبد الله الصّادق عليه السّلام أنّ أقوالكم هذه ذكرت عنده في قول الله تعالى **ثُمَّ لَسْتُمْ مَلَكٌ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ** فغضب عليه السّلام و قال إنّ الله عزّ و جلّ لا يسأل عباده عمّا تفضّل عليهم به و لا- يمنّ بذلك عليهم و الامتنان بالإنعام مستقبح من المخلوقين فكيف يضاف إلى الخالق عزّ و جلّ ما لا يرضى المخلوق به و لكنّ التّعيم حبّنا أهل البيت و موالاتنا يسأل الله عباده عنه بعد التّوحيد و التّبوّه لأنّ العبد إذا و في ذلك أداه إلى نعيم الجنّه الذي لا يزول.

سال دويست و هشتاد و پنج در سيراف روايت کرده که ابراهيم بن عباس صولي کاتب در سال دويست و بيست و هفت در اهواز روايت کرد که روزی نزد حضرت علي بن موسى الرضا عليهما السّلام نشسته بوديم گفت: در دنيا نعيم حقيقي نبود بعضی از فقها که آن جا حاضر بودند، گفتند: خدا می گوید: «سپس از نعيم پرسیده خواهيد شد» و اين نعيم در دنيا است و آن آب سرد است.

امام رضا عليه السّلام گفت و آوازش بلند شد و فرمود: شما چنین تفسير کردید و چند نوع گفتید، طایفه ای گفتند: آب سرد است و دیگران گفتند: طعام نیکو و دیگران گفتند: خواب خوش است. و مرا حديث کرد پدرم از پدرش که این قول های شما نزد امام صادق عليه السّلام مذکور شد در آیه مذکوره و او در غضب شد و گفت: خدای عزّ و جلّ از بندگان نمی پرسد و بازخواست نمی کند از آن چه تفضیل نموده است بر ایشان به آن و منتّ نمی نهند به آن بر ایشان و منتّ نهادن بر نعمت قبیح است از مخلوقات چگونه نسبت توان دادن به خداوند جهان؛ بلکه نعيم محبّت ما اهل بیت است و موالاات ما. خدای عزّ و جلّ می پرسد بنده خود را از آن بعد از توحيد و نبوّت؛ زیرا بنده هرگاه به آن وفا نمود او را بکشاند به نعيم جنّت که زایل نمی شود.

و لقد حدّثنی بذلك أبي، عن أبيه، عن آباءه، عن أمير المؤمنين عليه السّلام أنّه قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: يا عليّ إنّ أوّل ما يسأل عنه العبد بعد موته شهادة أن لا إله إلاّ الله وأنّ محمّداً رسول الله صلّى الله عليه وآله وأنك وليّ المؤمنين بما جعله الله و جعلته لك فمن أقرّ بذلك و كان يعتقدّه صار إلى التّعيم الذي لا زوال له.

فقال لي أبو ذكوان بعد أن حدّثني بهذا الحديث مبتدياً من غير سؤال أحدّثك بهذا من جهات منها لقصدك لي من البصره و منها أنّ عمّك أفادنيه و منها أنّي كنت مشغولاً باللّغه و الأشعار و لا أعوّل على غيرهما فرأيت النّبىّ صلّى الله عليه وآله في النّوم و التّاس يسلمون عليه و يجيبهم فسلمت فما ردّ عليّ فقلت أما أنا من أمّتك يا رسول الله قال لي بلى و لكن حدّث التّاس بحديث التّعيم الذي سمعته من إبراهيم قال الصّوليّ و هذا حديث قد رواه التّاس عن النّبىّ صلّى الله عليه وآله إلاّ أنّه ليس فيه ذكر التّعيم و الآيه و تفسيرها إنّما رووا أنّ أوّل ما يسأل عنه العبد يوم القيامة الشّهادة و النّبوه و موالاه عليّ بن أبي طالب عليه السّلام.

و این حدیث با من پدرم کرد از پدرش از پدرانش علیهم السّلام از امیر المؤمنین علیه السّلام که حضرت رسول صلّى الله علیه و آله فرمود: یا علی! اوّل سوّالی که از بنده بعد از موت می کنند، شهادت به یکتایی خدا و رسالت محمد صلّى الله علیه و آله است و این که تو ولیّ مؤمنانی به خاطر آن چه خدا و نیز من برای تو مقررّ نموده ایم. پس هر که اقرار کند به آن و معتقد باشد، بازگردد سوی نعیمی که زوال ندارد.

پس ابن ذکوان پس از ذکر این حدیث و قبل از پرسش من با من گفت که این حدیث با تو به چند سبب گفتم. یکی آن که از بصره به خاطر من آمدی؛ دیگر آن که عموی تو این حدیث به من رسانیده و نیز این که من مشغول لغت اشعار بودم و به امری دیگر غیر آن دل نمی نهادم در خواب حضرت رسول صلّى الله علیه و آله را دیدم که مردمان به او سلام می کردند، و جواب می گفت، من سلام کردم، جواب نگفت.

گفتم: من از امّت تو نیستم یا رسول الله؟! گفت: بلی و لیکن با مردم بگو حدیث نعیم را که از ابراهیم شنیده ای! صولی گفت: این حدیث را مردم از پیامبر صلّى الله علیه و آله روایت کرده اند امّا ذکر نعیم آیه و تفسیر آن در آن نیست. این قدر روایت کرده اند که اوّل چیزی که بنده از آن پرسیده می شود روز قیامت شهادت و نبوت و موالات علی بن ابی طالب علیه السّلام است.

حدَّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقي قال: حدَّثنا محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدَّثنا محمد بن موسى الرّازيّ قال: حدَّثني أبي قال: ذكر الرّضا عليه السّلام يوما القرآن فعظّم الحجّه فيه والآيه والمعجزه في نظمه قال هو جبل اللّه المتين و عروته الوثقى و طريقته المثلى المؤدى إلى الجنّه و المنجى من النّار لا يخلق على الأزمنه و لا يغتّ على الألسنه لأنّه لم يجعل لزمان دون زمان بل جعل دليل البرهان و الحجّه على كلّ إنسان لا يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه تنزيل من حكيم حميد.

754 10

حدَّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقي قال: حدَّثنا محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدَّثني سهل بن القاسم النّوشجانيّ قال: قال رجل للرّضا عليه السّلام: يا ابن رسول اللّه إنّه يروى عن عروه بن الزّبير أنّه قال توفّي رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و هو في تقيّه.

753 9

حاكم ابو عليّ حسين بن احمد بيهقي از محمد بن يحيى صولى از محمد بن موسى رازى از پدرش روايت كرد كه امام رضا عليه السّلام روزى حرف قرآن را مذکور ساخت و از بزرگى شأن و حجّت او و علامتى كه معجزه است در نظم او ياد كرد و فرمود: او جبل المتين الهى است و عروه الوثقى و طريق برگزيده اى است كه به جنّت كشاند و از آتش برهاند؛ در طول ازمنه كهنه نگردد و بر زبان ها بى قدر و مكرر نشود، زيرا قرآن براى زمانى خاص معيّن نشده، بلكه دليل و برهان و حجّت است بر همه آدميان، باطل او را نيابد نه از پيش و نه از پس او و ارسال شده است از جانب خداوند حكيم حميد.

754 10

حاكم ابو عليّ حسين بن احمد بيهقي از محمد بن يحيى صولى از سهل بن قاسم نوشجاني روايت کرده كه گفت: مردى به امام رضا عليه السّلام گفت: يا ابن رسول اللّه! روايت مى كنند از عروه بن زبير كه او گفت: رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله وفات نمود در حالى كه در تقيه بود.

ص: 232

فقال: أما بعد قول الله تعالى: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِي مُمْكٍ مِنَ النَّاسِ فَإِنَّهُ أزال كلَّ تقيِّه بضمان الله عزَّ وجلَّ وبيَّن أمر الله تعالى ولكن قريشا فعلت ما اشتهدت بعده واما قبل نزول هذه الآية فلعلَّه.

755 11

حدَّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقي قال: حدَّثني محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدَّثني القاسم بن إسماعيل قال: حدَّثنا إبراهيم بن العباس قال: حدَّثنا عليّ بن موسى الرضا عن أبيه عن جعفر بن محمد عليهم السّلام أنّه قال إذا أقبلت الدّنيا على إنسان أعطته محاسن غيره و إذا أدبرت عنه سلّبتة محاسن نفسه.

756 12

حدَّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقي قال: حدَّثنا محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدَّثنا أبو ذكوان قال: حدَّثنا إبراهيم بن العباس قال سمعت عليّ بن امام فرمود: بعد از نزول آیه «ای رسول! آنچه از خدای به تو نازل شده را ابلاغ کن که اگر نکنی رسالت خویش نرسانده ای و خدا تو را از مردمان محفوظ خواهد کرد» هر تقيّه ای برطرف شد چراکه خدا ضامن او شد و بیان کرد امر خدای را و لکن قريش بعد از او هرچه خواستند، کردند و اما قبل از نزول این آیه شاید.

755 11

حاكم ابو عليّ حسين بن احمد بيهقي از محمد بن يحيى صولي از قاسم بن اسماعيل از ابراهيم بن عباس از علي بن موسى الرضا عليهما السّلام از پدرش از امام جعفر صادق عليه السّلام روایت کرد که فرمود: هرگاه دنیا بر کسی روی آورد نیکی های دیگری را به او بخشد و هرگاه بر او پشت کرد نیکی های او را از او برکند و سلب نماید.

756 12

حاكم ابو عليّ حسين بن احمد بيهقي از محمد بن يحيى صولي از ابو ذكوان از ابراهيم بن عباس روایت کرده که از امام رضا عليه السّلام شنیدم که فرمود: دوستی بیست ساله

ص: 233

موسى الرضا عليه السلام يقول مودّه عشرين سنه قرابه و العلم أجمع لأهله من الآباء.

757 13

حدّثنا محمّد بن أحمد بن الحسين بن يوسف البغداديّ قال: حدّثني الحسين بن أحمد بن الفضل إمام جامع أهواز قال:

حدّثنا بكر بن أحمد بن محمّد بن إبراهيم القصرىّ غلام الخليل المحلّمى قال: حدّثنا الحسن بن علىّ عن محمّد بن علىّ بن موسى، عن علىّ بن موسى، عن أبيه موسى بن جعفر بن محمّد عليه السلام قال: لا يكون القائم إلّا إمام بن إمام و وصىّ بن وصىّ.

758 14

و بهذا الإسناد، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه محمّد بن علىّ عليه السلام قال: أوصىّ النّبىّ صلّى الله عليه و آله إلى علىّ و الحسن و الحسين عليه السلام ثمّ قال: فى قول الله عزّ و جلّ يا أيّها الذين آمنوا أطيعوا الله و أطيعوا الرّسول و أولى الأمر منكم قال: الأئمّه من ولد علىّ و فاطمه عليهما السلام إلى أن تقوم السّاعه.

خویشی است و علم اهل خود را جامع تر است از پدران.

757 13

روایت کرده محمد بن احمد بن حسين بن يوسف بغدادى از حسين بن فضل امام جامع اهواز از بكر بن احمد بن محمد بن ابراهيم قصرى غلام خليل محلمى از حسن بن على از محمد بن على بن موسى عليهما السلام از على بن موسى از موسى بن جعفر عليهما السلام كه فرمود:

نباشد قايم مگر امام پسر امام و وصى پسر وصى.

758 14

و به همین اسناد از امام صادق از پدرش كه گفت: وصيت كرد نبى صلّى الله عليه و آله به على و حسن و حسين عليهم السلام بعد از آن درباره آيه «اى كسانى كه ايمان آورديد اطاعت كنيد خدا و رسول را و اولى الامر از خودتان را» فرمود: ايشان (اولوالامر) امامان از فرزندان على و فاطمه تا قيام ساعت.

ص: 234

و حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يُونُسَ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ الْفَضْلِ قَالَ: حَدَّثَنِي بَكْرُ بْنُ أَحْمَدَ الْقَصْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ لَيْلَهُ أُسْرَى بِي رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ رَأَيْتُ فِي بَطْنَانَ الْعَرْشِ مَلَكًا بِيَدِهِ سَيْفٌ مِنْ نُورٍ يَلْعَبُ بِهِ كَمَا يَلْعَبُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِذِي الْفَقَارِ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ إِذَا اشْتَقَوْا إِلَيَّ وَجْهَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَظَرُوا إِلَيَّ وَجْهَ ذَلِكَ الْمَلِكِ فَقُلْتُ: يَا رَبِّ هَذَا أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَابْنُ عَمَّتِي فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ هَذَا مَلِكٌ خَلَقْتَهُ عَلِيٌّ صُورَهُ عَلِيُّ يَعْبُدُنِي فِي بَطْنَانَ عَرْشِي تَكْتُبُ حَسَنَاتِهِ وَتَسْبِيحُهُ وَتَقْدِيسُهُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

760 16

و حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يُونُسَ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْنَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ سَلِيمَانَ 759 15

محمد بن احمد بن حسين بن يوسف بغدادی از احمد بن فضل از بكر بن احمد قصری از ابو محمد حسن بن علی بن محمد بن موسی علیهم السّلام از پدرانش روایت کرد که می فرمود: از جد خود رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: شبی که به معراج رفتم، درون عرش ملکی دیدم که در دست شمشیری از نور داشت و به آن بازی می کرد چنان چه علی علیه السّلام با ذوالفقار بازی می کند و ملائکه هرگاه مشتاق می شوند به علی بن ابی طالب، نظر به روی آن ملک می کنند. گفتم: یا ربّ این برادر من علی بن ابی طالب و پسر عمّ من نیست؟ گفت: یا محمد! این ملکی است که او را بر صورت علی آفریده ام، عبادت می کند من را درون عرش من و نوشته می شود حسنات و تسبیح و تقدیس او برای علی علیه السّلام تا روز قیامت.

760 16

محمد بن احمد بن حسین بغدادی گوید:

علی بن عیینة از حسن بن سلیمان ملطی روایت کرده که امام رضا علیه السّلام از آبای گرامی

ص: 235

المملطی قال: حدّثنا علی بن موسی الرضا علیه السّلام قال: حدّثنا أبی موسی بن جعفر عن أبیه عن أبائه عن علی بن أبی طالب علیه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه وآله كاد الحسد أن يسبق القدر.

761 17

و حدّثنا محمّد بن أحمد بن الحسين بن يوسف البغدادي قال: حدّثنا علی بن محمّد بن عيينه قال: حدّثنا دارم بن قبيصه التّهشلي قال: حدّثني علی بن موسى الرضا عليه السّلام عن أبیه، عن أبائه، عن علی بن أبی طالب عليه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: يا علی لا يحفظني فيك إلا الأتقياء الأبرار الأصفياء و ما هم في أمّتي إلا كالشعره البيضاء في الثور الأسود في الليل الغابر.

762 18

حدّثنا محمّد بن أحمد بن الحسين بن يوسف البغدادي قال: حدّثنا علی بن محمّد بن عيينه قال: حدّثنا الحسين بن محمّد العلويّ بالجحفه قال: حدّثنا علی بن موسى الرضا عليه السّلام، عن أبیه، عن أبائه، عن علی بن أبی طالب عليه السّلام قال: خرج علينا خود از امير المؤمنين عليه السّلام روايت کرده که رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: نزدیک است حسد بر قدر سبقت گیرد.

761 17

محمد بن احمد بن حسين بن يوسف بغدادي گوید: روايت کرد برای ما علی بن عيينه از دارم بن قبيصه نهشلي که گفت:

حضرت رضا عليه السّلام به توسط آبای گرامی خود روايت کرده که رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: يا علی حفظ نمی کند مرا در حق تو؛ مگر پرهيزکاران، پاکان و نيکان برگزیدگان و نيستند ایشان در میان امت من مگر همچو موی سفید در گاو سیاه در شب تاریک.

762 18

محمد بن احمد بن حسين بن يوسف بغدادي گوید: روايت کرد برای ما علی بن عيينه از حسين بن محمّد علوي جحفه که گفت: امام رضا عليه السّلام از پدرش از آبای گرامی خود روايت کرده که امير المؤمنين عليه السّلام فرمود:

رسول خدا صلّى الله عليه وآله با ما بيرون آمد و در دست او

ص: 236

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَفِي يَدِهِ خَاتَمُ فَصَّهْ جَزَعُ يَمَانِيٍّ فَصَلَّى بِنَا فَلَمَّا قَضَى صَلَاتَهُ دَفَعَهُ إِلَيَّ وَقَالَ يَا عَلِيُّ تَخْتَمُ بِهِ فِي يَمِينِكَ وَصَلِّ فِيهِ.

أَوْ مَا عَلِمْتَ أَنَّ الصَّلَاةَ فِي الْجَزَعِ سَبْعُونَ صَلَاةً وَأَنَّهُ يَسْبِيحُ وَيَسْتَغْفِرُ وَأَجْرُهُ لِمَالِكِهِ وَبِاللَّهِ الْعِصْمَةِ وَالتَّوْفِيقِ.

انگشتی نقره بود، نگینش جزع یمانی بود و با ما نماز گزارد، چون نماز تمام کرد، آن را به من داد و فرمود: یا علی! این انگشت را در دست راست کن و با آن نماز گزار.

آیا نمی دانی که نماز خواندن در جزع یمانی هفتاد نماز است و آن مهره یمانی تسبیح و استغفار می کند و اجر آن برای صاحب او مقرر خواهد شد.

ص: 237

باب دخول الرضا عليه السلام بنيسابور

و ذكر الدار التي نزلها و المحله

1

763

حدّثنا أبو واسع محمد بن أحمد بن إسحاق النيسابوري قال: سمعت جدّتي خديجه بنت حمدان بن بسنده قالت لما دخل الرضا عليه السلام بنيسابور نزل محلّه الغربيّ ناحيه تعرف بلاشباباد في دار جدّي بسنده و إنّما سمّي بسنده لأنّ الرضا عليه السلام ارتضاه من بين النّاس و بسنده إنّما هي كلمه فارسيّه معناها مرضىّ فلمّا نزل عليه السلام دارنا زرع لوزه في جانب من جوانب الدّار فنبتت و صارت شجره و أثمرت في سنه فعلم النّاس بذلك فكانوا يستشفون بلوز تلك الشّجره فمن أصابته علّه تبرّك بالتّناول من ذلك اللّوز مستشفيا فعوفى به و من أصابه رمد جعل ذلك اللّوز على عينيه فعوفى

36- ورود امام رضا عليه السلام به نيشابور و ذكر محله و خانه اى كه در آن فرود آمد

ورود امام رضا عليه السلام به نيشابور

و ذكر محله و خانه اى كه در آن

فرود آمد

1

763

خديجه بنت عمران بن پسنده گوید: چون امام رضا عليه السلام داخل نيشابور شد، در محلّه «غربي» معروف به «لاش آباد» در خانه جدّه [مادر بزرگ] من پسنده وارد شد و او را پسنده گویند به اين سبب كه حضرت رضا عليه السلام از میان مردم او را پسندیده است و پسنده كلمه اى فارسى است كه معنای آن به عربى مرضى است.

پس چون آن بزرگوار در خانه فرود آمد، در طرفى از اطراف خانه بادامى كاشت و آن بار آورد و در يك سال بادام آورد، مردم از اين واقعه آگاه شدند و به بادام درخت شفا مى بردند، هر كه را علّتى مى رسيد به تبرك از آن بادام برای شفا تناول مى نمود و عافيت مى يافت و هر كه درد چشم داشت آن بادام بر چشم مى نهاد بينا مى شد

و كانت الحامل إذا عسر عليها ولادتها تناولت من ذلك اللوز فتخفّ عليها الولاده و تضع من ساعتها و كان إذا أخذ دابّه من الدوابّ القولنج أخذ من قضبان تلك الشجره فأمرّ على بطنها فتعافى و يذهب عنها ريح القولنج ببركه الرضا عليه السلام فمضت الأيام على تلك الشجره فيست فجاء جدّى حمدان و قطع أغصانها فعمى و جاء ابن حمدان يقال له أبو عمرو و فقطع تلك الشجره من وجه الأرض فذهب ماله كلّه بباب فارس و كان مبلغه سبعين ألف درهم إلى ثمانين ألف درهم و لم يبق له شىء و كان لأبى عمرو هذا ابنان و كانا يكتبان لأبى الحسن محمّد بن إبراهيم بن سمجور يقال لأحدهما أبو القاسم و للآخر أبو صادق فأرادا عماره تلك الدار و أنفقا عليها عشرين ألف درهم و قلعا الباقي من أصل تلك الشجره و هما لا يعلمان ما يتولّد عليهما من ذلك تولّى أحدهما ضياعا لأمير خراسان فردّ إلى نيسابور فى محمل قد أسودّت رجله اليمنى فشرحت رجله فمات من تلك العلّه بعد شهر و أمّا الآخر و هو الأكبر فإنّه كان فى ديوان و زن آبستن كه زادن بر او دشوار مى شد از آن بادام مى خورد و زاييدنش آسان مى شد و همان ساعت مى زاييد و اگر چهارپای را قولنج مى شد از شاخه آن درخت مى گرفتند و بر شکم او مى کشيدند شفا مى يافت و باد قولنج از او مى رفت به برکت امام رضا عليه السلام روزگارى بگذشت. پس آن درخت خشک شد جد من حمدان بيامد و شاخ های آن ببرید؛ پس کور شد و پسرش بيامد و او را ابو عمر مى گفتند و آن درخت از روی زمین ببريد مالش كه مبلغ آن هفتاد هزار درهم تا هشتاد هزار بود از دست او رفت و برای او هيچ نماند و ابو عمر دو پسر داشت كه هردو نویسنده و كاتب محمد بن ابراهيم بن سمجور بودند یکی را ابو القاسم و دیگری را ابو صادق مى گفتند، خواستند كه آن خانه را عمارت کنند، بیست هزار درهم بر آن عمارت صرف کردند و ریشه آن درخت را كه مانده بود بکنند و نمى دانستند كه چه اثر از آن مى زاید. پس یکی ضابط املاک امير خراسان بود او را به نیشابور باز آوردند گوشت پای راستش سیاه شده و قطعه قطعه شد و مدتی بر این مرض بود تا با آن بمرد، و آن دیگری كه بزرگ تر بود، در ديوان

سلطان نیشابور یکتب کتابا و علی رأسه قوم من الکتّاب وقوف فقال واحد منهم دفع اللّٰه عین السّوء بمن کاتب هذا الخَطّ فارتعشت یده من ساعته و سقط القلم من یده و خرجت بیده بثره و رجع إلى منزله فدخل إليه أبو العباس الکتّاب مع جماعه فقالوا له هذا الّذی أصابک من الحراره فیجب أن تقصد الیوم فافتصد ذلک الیوم فعادوا إليه من الغد و قالوا له یجب أن تقصد الیوم أيضا ففعل فاسودّت یده فتشرّحت و مات من ذلک و کان موتهما جمیعا فی أقلّ من سنه.

سلطان نیشابور، کاتب بود. روزی جماعتی از کاتبان بالای سرش ایستاده بودند، یکی گفت:

خدای تعالی چشم بد از کاتب این خط دور کند همان ساعت دستش بلرزید و قلم از دستش بیفتاد و ریش خوردی در دست او بیرون آمد و به منزل خود بازگشت. ابو العباس کاتب با جماعتی نزد او آمدند و گفتند: این ناخوشی که به تو رسیده از جهت حرارت است و بر تو لازم است که فصد کنی پس فصد کرد، روز بعد جماعت به عیادت او آمدند و به او گفتند که لازم است فصد کنی، پس آن روز را فصد کرد دست او سیاه شد و گوشت آن قطعه قطعه شد و آن روز بمرد و مرگ این دو در کمتر از یک سال واقع شد.

اشاره

باب ما حدث به الرضا عليه السلام في

مربعه نيسابور

و هو يريد قصد المأمون

764 1

حدّثنا أبو سعيد محمد بن الفضل بن محمد بن إسحاق المذکر النيسابوری بنيسابور قال: حدّثني أبو عليّ الحسن بن عليّ الخزرجيّ الأنصاريّ السعديّ قال:

حدّثنا عبد السلام بن صالح أبو الصّلت الهرويّ قال: كنت مع عليّ بن موسى الرضا عليه السلام حين رحل من نيسابور و هو راكب بغله شهباء فإذا محمد بن رافع و أحمد بن الحرث و يحيى بن يحيى و إسحاق بن راهويه و عدّه من أهل العلم قد تعلّقوا بلجام بغلته في المربعه فقالوا بحقّ آبائك الطاهرين حدّثنا بحديث سمعته من أبيك فأخرج رأسه من العماريّه و عليه

37- آن چه از امام رضا عليه السلام در يك منزلي نيشابور روايت شده وقتي كه قصد مأمون داشت

آن چه از امام رضا عليه السلام در يك

منزلي نيشابور روايت شده وقتي كه

قصد مأمون داشت

764 1

ابو سعيد محمد بن فضل بن محمد بن اسحاق مذکر نيشابوری در نيشابور از ابو علي حسن بن علي خزرجی انصاری سعدي از عبد السلام بن صالح ابو صلت هروي روايت می کند که عبد السلام بن الصالح المروي گفت:

من با علي بن موسى الرضا عليهما السلام بودم وقتي که از نيشابور می رفت و بر استر سفيد سوار بود در آن وقت محمد بن رافع و احمد ابن حرب و اسحق ابن راهويه و يحيى بن يحيى و چندی از اهل علم لجام استر آن حضرت در چهار سو بگرفتند و گفتند: به حق آباء طاهرين خود که ما را حدیثی که از پدر خود شنیده باشی، بگو از عماري سر بر آورد و ردای خز دوروی در بر

ص: 241

مطرف خَزَّ ذُو جُهَيْنٍ وَقَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي الْعَبْدُ الصَّالِحُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي أَبُو جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ بَاقِرُ عُلُومِ الْأَنْبِيَاءِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحُسَيْنُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ سَمِعْتُ جِبْرَائِيلَ يَقُولُ قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ:

إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِي مِنْ جَاءَ مِنْكُمْ بِشَهَادَةٍ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بِالْإِخْلَاصِ دَخَلَ فِي حَصْنِي وَ مِنْ دَخَلَ فِي حَصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي.

765 2

حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الشَّاهِ الْفَقِيهِ الْمُرُورِيُّ فِي مَنْزِلِهِ بِمُرُورٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْعَامِرِ الطَّائِيَّ بِالْبَصْرَةِ قَالَ:

حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ دَاشَتْ وَفَرَمُود: حَدِيثٌ كَرَدَ مَرَا پَدْرَمِ عَبْدِ صَالِحِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَرَمُود: پَدْرَمِ صَادِقٍ، جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَرَمُود: پَدْرَمِ أَبِي جَعْفَرٍ، مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بَاقِرِ عِلْمِ أَنْبِيَاءِ فَرَمُود: پَدْرَمِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ زَيْنِ الْعَابِدِينَ فَرَمُود: پَدْرَمِ مَهْتَرِ جَوَانَانِ أَهْلِ جَنَّتِ، حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُود: پَدْرَمِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُود: شَنِيدَمِ از نَبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَهْ مِي فَرَمُود: شَنِيدَمِ از جِبْرَائِيلَ كَهْ فَرَمُودِ خَدَائِ عَزَّ وَجَلَّ فَرَمُود:

همانا من الله هستم که جز من معبودی نیست پس مرا عبادت کنید، هر که شهادت دهد به لا اله الا الله به اخلاص در آید در حصن من و هر که در حصن من در آید از عذاب من ایمن شود.

765 2

أَبُو حُسَيْنٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ عَلِيٍّ الْفَقِيهِ الْمُرُورِيُّ فِي مَرُورٍ مِنْ أَبِي الْقَاسِمِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَامِرِ طَائِيٍّ فِي بَصْرَةِ مِنْ پَدْرَشِ از امام رضا عليه السلام رواية می کند که فرمود: پدروم موسی بن جعفر علیهما السلام مرا حدیث کرد و فرمود: پدروم جعفر بن محمد علیهما السلام مرا حدیث کرد و فرمود:

پدروم محمد بن علی علیهما السلام مرا حدیث کرد و فرمود: پدروم علی بن حسین علیهما السلام مرا حدیث

ص: 242

قال: حدّثني أبي عليّ بن الحسين قال:

حدّثني أبي الحسين بن عليّ قال: حدّثني أبي عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول الله عزّ وجلّ: لا إله إلاّ الله حصني فمن دخله أمن من عذابي.

766 3

حدّثنا أبو نصر أحمد بن الحسين بن أحمد بن عبيد الضبّي قال: حدّثنا أبو القاسم محمّد بن عبيد الله بن بابويه الرّجل الصّالح قال: حدّثنا أبو محمّد أحمد بن محمّد بن إبراهيم بن هاشم قال: حدّثنا الحسن بن عليّ بن محمّد بن عليّ بن موسى بن جعفر أبو السّيد المحجوب إمام عصره بمكّه قال: حدّثني أبي عليّ بن محمّد النّقيّ قال: حدّثني أبي محمّد بن عليّ النّقيّ قال: حدّثني أبي عليّ بن موسى الرضا قال: حدّثني أبي موسى بن جعفر الكاظم قال: حدّثني أبي جعفر بن محمّد الصادق قال: حدّثني أبي محمّد بن عليّ الباقر قال: حدّثني أبي عليّ بن الحسين السّجاد زين العابدين قال: حدّثني أبي الحسين بن عليّ سيّد شباب أهل الجنّه کرد و فرمود: پدرم مرا روایت کرد و فرمود:

پدرم امام علی علیه السّلام مرا روایت کرد فرمود: رسول الله صلّى الله عليه وآله فرمود: خدای جل جلاله می فرماید: کلمه «لا إله إلاّ الله» حصن من است پس هر که داخل شود در آن ایمن گردد از عذاب من.

766 3

ابو نصر احمد بن حسين بن احمد بن عبيد الضبّي از مرد صالح ابو القاسم عبيد الله بن بابويه، از ابو محمد احمد بن محمد از ابراهيم بن هاشم از حضرت امام حسن عسکری عليه السّلام پدر بزرگوار امام مخفی امام عصر عليه السّلام روایت می کند که فرمود: پدرم علی بن محمد نقی عليهم السّلام مرا روایت کرد و فرمود: پدرم محمد بن علی تقی عليهم السّلام مرا روایت کرد و فرمود: پدرم علی بن موسی الرضا عليهم السّلام مرا روایت کرد و فرمود: پدرم موسی بن جعفر کاظم عليهم السّلام مرا روایت کرد و فرمود: پدرم جعفر بن محمد صادق عليهم السّلام مرا روایت کرد و فرمود: پدرم محمد بن علی باقر عليهم السّلام مرا روایت کرد و فرمود: پدرم علی بن حسین سجاد، زين العابدين عليهم السّلام فرمود: پدرم حسين بن علی عليهم السّلام سيد جوانان اهل بهشت فرمود:

ص: 243

قال: حدّثني أبي عليّ بن أبي طالب سيّد الأوصياء قال: حدّثني محمّد بن عبد الله سيّد الأنبياء صلّى الله عليه وآله قال: حدّثني جبرئيل سيّد الملائكة قال: قال الله سيّد السّادات عزّ وجلّ إني أنا الله لا إله إلا أنا فمن أقرّ لي بالتوحيد دخل حصني ومن دخل حصني أمن من عذابي.

7674

حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل رضی الله عنه قال: حدّثنا أبو الحسين محمّد بن جعفر الأسديّ قال: حدّثنا محمّد بن الحسين الصّوليّ قال: حدّثنا يوسف بن عقيل عن إسحاق بن راهويه قال: لمّا وافى أبو الحسن الرضا عليه السّلام نيسابور وأراد أن يخرج منها إلى المأمون اجتمع عليه أصحاب الحديث فقالوا له يا ابن رسول الله ترحل عنّا ولا تحدّثنا بحديث فنستفيده منك وكان قد قعد في العماريّة فأطلع رأسه وقال: سمعت أبي موسى بن جعفر يقول: سمعت أبي جعفر بن محمّد يقول: سمعت أبي محمّد بن عليّ يقول:

سمعت أبي عليّ بن الحسين يقول: سمعت پدرم علي بن ابی طالب سید اوصیا علیه السّلام فرمود:

سید انبیا محمد بن عبد الله صلّى الله عليه وآله فرمود:

جبرئیل سید ملائکه فرمود: خداوند تبارک و تعالی فرمود: من «الله» هستم و هیچ معبودی جز من نیست، هرکس به وحدانیت من شهادت دهد در حصن من داخل می شود و هرکه داخل حصن من شود از عذاب من ایمن می گردد.

7674

از اسحاق بن راهویه مروی است که گفت:

چون ابو الحسن رضا علیه السّلام به نیشابور آمد و خواست از نیشابور به سوی خراسان به نزد مأمون بیرون رود اصحاب حدیث نزد او مجتمع شدند و گفتند: یا بن رسول الله از پیش ما می روی و حدیثی به ما نمی گویی که از تو مستفید شویم؟ آن جناب در میان عماری نشسته بود سر بیرون کرد و فرمود: از پدرم موسی بن جعفر علیه السّلام شنیدم که می فرمود: از پدر بزرگوارم جعفر بن محمد علیه السّلام شنیدم که می فرمود از پدر بزرگوارم محمّد بن علی علیه السّلام شنیدم که می فرمود از پدر بزرگوارم حسین بن علی شنیدم که می فرمود از پدر بزرگوارم

ص: 244

أبي الحسين بن عليّ يقول: سمعت أبي أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السّلام يقول:

سمعت النّبىّ صلّى الله عليه وآله يقول: سمعت الله عزّ وجلّ يقول: لا إله إلاّ الله حصنى فمن دخل حصنى أمن من عذابي قال فلما مرّت الرّاحله نادانا بشروطها وأنا من شروطها.

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله: من شروطها الإقرار للرضا عليه السّلام بأنه إمام من قبل الله عزّ وجلّ على العباد مفترض الطاعة عليهم.

ويقال: إن الرضا عليه السّلام لما دخل نيسابور نزل في محله يقال لها الفرويني فيها حمام وهو الحمام المعروف اليوم بحمام الرضا عليه السّلام وكانت هناك عين قد قل مأوها فأقام عليها من أخرج ماءها حتى توفّر وكثر واتخذ من خارج الدرب حوضا ينزل إليه بالمراقى إلى هذه العين فدخله الرضا عليه السّلام واغتسل فيه ثم خرج منه وصلى على ظهره والناس يتناوبون ذلك الحوض ويغتسلون فيه ويشربون منه التماسا للبركة ويصلون على ظهره ويدعون الله عزّ وجلّ في حوائجهم فتقضى لهم وهي العين المعروفة بعين كهلان يقصدها الناس إلى يومنا هذا.

علي بن ابى طالب شنيدم كه مي فرمود از رسول خدا صلّى الله عليه وآله شنيدم كه مي فرمود از جبرئيل شنيدم كه مي گفتم از خداوند عزّ وجلّ شنيدم كه مي فرمود: «لا اله الاّ الله» قلعه من است پس هر كه داخل شود در قلعه من ايمن است از عذاب من چون راحله قدرى راه پيمود فرمود: به شروط «لا اله الاّ الله» و من از شروط آن هستم.

مصنّف گوید از شروط است اقرار کردن به امامت رضا عليه السّلام از جانب خدا بر بندگان و واجب است طاعت او بر ایشان و گویند چون امام رضا عليه السّلام داخل نیشابور شد، در محله ای فرود آمد كه آن را فروینی می گفتند در آن جا حمامی بود و آن حمام امروز به حمام امام رضا عليه السّلام معروف است و آن جا چشمه ای بود، آبش كم شد، كسى را واداشت كه آب آن بیرون آورد تا بسیار شد و از بیرون راه آن چشمه حوضی بود كه آب از آن چشمه فرود می آمد و در آن حوض می ریخت، حضرت رضا عليه السّلام داخل شد در آن حوض و غسل كرد و در کنار حوض نماز گزارد و مردم به آب آن حوض غسل می كردند و از آن می آشامیدند برای طلب برکت و در کنار آن حوض نماز می گزاردند و دعا می كردند و حاجت ها از خدا می خواستند و حاجاتشان برآورده می شد و آن چشمه را امروز «عين كهلان» می نامند و تا حال مردم به آب آن چشمه استشفا می كنند.

باب خبر نادر عن الرضا عليه السلام

1

768

حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان قال:

حدّثنا عبد الرحمن بن محمد الحسيني قال: حدّثني محمد بن إبراهيم بن محمد الفزاري قال: حدّثنا عبد الرحمن بن بحر الأهوازي قال: حدّثني أبو الحسن علي بن عمرو قال: حدّثنا الحسن بن محمد بن جمهور قال: حدّثنا علي بن بلال، عن علي بن موسى الرضا عليه السلام، عن أبيه، عن آبائه، عن علي بن أبي طالب عليه السلام، عن النبي صلى الله عليه وآله، عن جبرئيل، عن ميكائيل، عن إسرافيل، عن اللوح، عن القلم، قال: يقول الله عزّ وجلّ: ولاية علي بن أبي طالب حصني فمن دخل حصني أمن من عذابي.

38- خبری است نادر از رضا عليه السلام

خبری است نادر از رضا عليه السلام

1

768

احمد بن حسن بن قطّان از عبد الرحمن بن محمد حسینی و او از ابراهیم بن محمد فزاری و او از عبد الرحمن بن بحر اهوازی روایت کرده که علی بن هلال از علی بن موسی الرضا علیه السلام از موسی بن جعفر از جعفر بن محمد از محمد بن علی از حسین از حسین بن علی از علی بن ابی طالب از رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل از لوح از قلم مروی است که گفت: خداوند تبارک و تعالی فرمود: ولایت علی ابن ابی طالب علیه السلام قلعه من است، هر که در قلعه من داخل شود از عذاب من ایمن باشد.

ص: 246

باب خروج الرضا عليه السلام من نيسابور

إلى طوس و منها إلى مرو

1

769

حدَّثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشيّ رضی الله عنه قال: حدَّثنا أبي قال: حدَّثنا أحمد بن عليّ الأنصاريّ قال: حدَّثنا عبد السلام بن صالح الهرويّ قال لما خرج عليّ بن موسى الرضا عليه السلام إلى المأمون فبلغ قرب قرية الحمراء قيل له: يا ابن رسول الله قد زالت الشمس أفلا تصلّي فنزل عليه السلام فقال ايتوني بماء فقيل ما معنا ماء فبحث عليه السلام بيده الأرض فنبع من الماء ماء توضع به هو و من معه و أثره باق إلى اليوم فلمّا دخل سناباد استند إلى الجبل الذي تنحت منه القدور فقال اللهم أنفع به و بارك فيما يجعل فيه و فيما ينحت منه ثم أمر عليه السلام فنحت له قدور من الجبل و قال

39- بیرون آمدن امام رضا عليه السلام از نیشابور به جانب طوس و از آن جا به مرو

بیرون آمدن امام رضا عليه السلام از

نیشابور به جانب طوس و از آن جا

به مرو

1

769

عبد السلام بن صالح هروی گوید: چون امام رضا عليه السلام از نیشابور به جانب مأمون بیرون رفت نزدیک قریه حمراء رسید به او عرض کردند: یابن رسول الله! زوال شد، آیا نماز نمی گزاری؟ فرود آمد و فرمود: آبی برای من بیاورید. گفتند: آب با ما نیست، آن جناب به دست مبارک زمین را حفر کرد و آب از زمین جوشیدن گرفت به آن مقدار که آن جناب و همراهان او وضو ساختند و اثر آن تا امروز باقی است و چون آن جناب داخل سناباد شد، تکیه بر کوهی کرد که از سنگ آن دیگ ها می تراشیدند. پس فرمود: خدایا فایده رسان و پریرکت ساز در چیزی که قرار داده می شود در آنچه از کوه می تراشند. و امر فرمود دیگی

ص: 247

لا يطبخ ما آكله إلا فيها و كان عليه السلام خفيف الأكل قليل الطعم فاهتدى الناس إليه من ذلك اليوم فظهرت برکه دعائه فيه ثم دخل دار حميد بن قحطبه الطائي و دخل القبه التي فيها قبر هارون الرشيد ثم خط بيده إلى جانبه ثم قال: هذه تربتي و فيها أدفن و سيجعل الله هذا المكان مختلف شيعتي و أهل محبتي و الله ما يزورني منهم زائر و لا يسلم عليّ منهم مسلم إلا و جب له غفران الله و رحمته بشفاعتنا أهل البيت ثم استقبل القبلة فصلّى ركعات و دعا بدعوات فلما فرغ سجد سجده طال مكثه فيها فأحصيت له فيها خمسمائه تسبيحه ثم انصرف.

7702

حدثنا أبو نصر أحمد بن الحسين بن أحمد بن عبيد الصّبيّ قال: سمعت أبي الحسين بن أحمد يقول: سمعت جدّي يقول: سمعت أبي يقول: لما قدم عليّ بن موسى الرضا عليه السلام نيسابور أيام المأمون قمت في حوائجه و التّصرّف في أمره ما دام بها فلما خرج إلى مرو شيعته إلى سرخس فلما چند برای او تراشيدند و فرمود: غذای او را فقط در آن بيزند و آن حضرت کم خوراک بود و مردم از آن روز باز به آن کوه راه بردند و برکت دعای او ظاهر شد، بعد از آن داخل سرای حميد بن قحطبه و قبر هارون شد و به جانی اشاره کرد و فرمود: این خاک من است و این جا مدفون شوم و به زودی این مکان را خدای محل آمد و شد شيعه و دوستان من گرداند. و الله که زیارت نکند مرا از ایشان زیارت کننده و سلام ندهد بر من از ایشان سلام دهنده، مگر واجب شود برای او غفران خدا و رحمت او به شفاعت ما اهل بیت؛ پس رو به قبله کرد و رکعتی چند نماز بگزارد و دعاها کرد و بعد از فراغ به سجده رفت که طولانی شد و ما در آن سجده، پانصد تسبیح از او شمردیم و بعد از آن برفت.

7702

ابو نصر ضبی گفت: شنیدم از پدر خود که می گفت: شنیدم از جدّم که می گفت: شنیدم از پدرم می گفت: چون امام رضا علیه السلام به نیشابور آمد، من به کارهای او ایستادگی نمودم تا زمانی که آن جا بود و چون به جانب مرو او را بیرون بردند تا سرخس مشایعت نمودم و چون از سرخس بیرون رفت، خواستم او را

ص: 248

خرج من سرخس أردت أن أشيعه إلى مرو فلهما سار مرحله أخرج رأسه من العمارة و قال لي يا أبا عبد الله انصرف راشدا فقد قمت بالواجب و ليس للتشييع غايه قال قلت بحق المصطفى و المرتضى و الزهراء لما حدثتني بحديث تشفيني به حتى أرجع فقال: تسألني الحديث و قد أخرجت من جوار رسول الله و لا- أدرى إلى ما يصير أمرى قال: قلت بحق المصطفى و المرتضى و الزهراء لما حدثتني بحديث تشفيني حتى أرجع فقال: حدثني أبي عن جدّي عن أبيه أنه سمع أباه يذكر أنه سمع أباه يقول: سمعت أبي علي بن أبي طالب عليه السلام يذكر أنه سمع النبي صلى الله عليه و آله يقول:

قال الله جلّ جلاله: لا إله إلا الله اسمى من قاله مخلصا من قلبه دخل حصنى و من دخل حصنى أمن من عذابي.

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله أن يحجزه هذا القول عما حرم الله عزّ و جلّ.

7713

حدثنا محمد بن موسى المتوكل رضي الله عنه قال: حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن را مشايحت نمايم تا مرو چون يك منزل برفت سر از عماري بيرون كرد با من گفت: يا عبد الله! بازگرد كه به واجب قيام نمودی و مشايحت نهايتی ندارد. گفت كه گفتم: به حق مصطفى و مرتضى و زهرا كه حديثی با من بگو كه شفا دهی مرا به آن تا بازگردم، گفت: از من حديث می طلبی و بيرون آورده اند مرا از جوار رسول خدا و نمی دانم كار من به كجا می كشد. گفت:

گفتم: به حق مصطفى و مرتضى و زهرا حديثی با من بگو كه به آن شفایم بخشی تا به آن بازگردم. گفت: حديث كرد مرا پدرم از جدّم از پدرش از پدر خود از پدرش از پدر خود علی بن ابی طالب عليهم السلام كه می گفت: از نبی صلی الله عليه و آله شنید كه می گفت: خدای فرمود: «لا- إله إلا الله» نام من است هر كه به اخلاص از دل خود بگوید در حصن من درآید و هر كه در حصن من درآید از عذاب من ایمن شود.

مصنّف این كتاب گوید: رحمت خدا بر کسی كه این گفتار او را از حرام خدا بازدارد.

7713

محمد بن موسى بن متوكل از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از یاسر خادم

ص: 249

أبيه، عن ياسر الخادم قال لما نزل أبو الحسن عليّ بن موسى الرضا عليه السلام قصر حميد بن قحطبه نزع ثيابه وناولها حميدا فاحتملها وناولها جاريه له لتغسلها فما لبثت أن جاءت و معها رقعه فناولتها حميدا وقالت وجدتها في جيب أبي الحسن عليّ بن موسى الرضا عليه السلام فقلت جعلت فداك إنّ الجاربه وجدت رقعه في جيب قميصك فما هي قال يا حميد هذه عوده لا تفارقها فقلت لو شرفتنى بها قال عليه السلام هذه عوده من أمسكها في جيبه كان مدفوعا عنه و كانت له حرزا من الشيطان الرجيم و من السلطان ثم أملى علي حميد العوده و هي:

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله إني أعوذ بالرحمن منك إن كنت تقيا أو غير تقى أخذت بالله السميع البصير على سمعك و بصرك لا سلطان لك عليّ و لا على سمعي و لا بصرى و لا على شعري و لا على بشرى و لا على لحمى و لا على دمي و لا على منخى و لا على عصبى و لا على عظامى و لا على أهلى و لا على مالى و لا على ما رزقنى ربى سترت بينى و بينك بستره النبوه الذى استتر به أنبياء الله من سلطان الفراعنه روايت مى كند كه گفت: ابو الحسن رضا عليه السلام چون به قصر حميد بن قحطبه فرود آمد، لباس از تن برون كرد و به حميد داد، برگرفت و به جاريه داد تا بشويد. پس باز آمد و كاغذى بياورد و به حميد داد و گفت: در جيب ابو الحسن يافتم. من گفتم: فدای تو شوم جاريه در جيب پيراهن تو رقعه يافته است، چه چيز است؟ فرمود: يا حميد! تعويذى است كه ما از آن جدا نشويم. گفتم: اگر شرف بخشى مرا به آن. فرمود: اين دعائى است كه هر كه در جيب نگهدارد، محفوظ ماند از شيطان رجيم و از سلطان پس بر حميد تعويد را بخواند و آن اين است:

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله إني أعوذ بالرحمن منك إن كنت تقيا أو غير تقى أخذت بالله السميع البصير على سمعك و بصرك لا سلطان لك عليّ و لا على سمعي و لا على بصرى و لا على شعري و لا على بشرى و لا على لحمى و لا على دمي و لا على منخى و لا على عصبى و لا على عظامى و لا على أهلى و لا على مالى و لا على ما رزقنى ربى سترت بينى و بينك بستر النبوه الذى استتر به أنبياء الله من سلطان

جبرئيل عن يميني و ميكايل عن يساري و اسرافيل من ورائي و محمد صلى الله عليه و آله امامي و الله مطلع على ما يمنعك و يمنع الشيطان مني اللهم لا يغلب جهله اناك ان يستفزني و يستخفني اللهم اليك التجأت اللهم اليك التجأت اللهم اليك التجأت.

الفراعنه جبرئيل، عن يميني و ميكايل، عن يساري و اسرافيل من ورائي و محمد صلى الله عليه و آله امامي و الله مطلع على يمنعك مني و يمنع الشيطان مني اللهم لا يغلب جهله اناك ان يستفزني و يستخفني اللهم اليك التجأت اللهم اليك التجأت اللهم اليك التجأت.

40- باب السبب الذي من أجله قبل على بن موسى الرضا عليه السلام ولاية العهد من المأمون و ذكر ما جرى في ذلك و من كرهه و من رضی به و غیر ذلك

اشاره

باب السبب الذي من أجله قبل على

بن موسى الرضا عليه السلام ولاية العهد من

المأمون و ذكر ما جرى في ذلك و من

كرهه و من رضی به و غیر ذلك

1

772

حدّثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلويّ السمرقنديّ رضی الله عنه قال: حدّثنا جعفر بن محمد بن مسعود العياشيّ، عن أبيه قال: حدّثنا محمد بن نصير، عن الحسن بن موسى قال روى أصحابنا عن الرضا عليه السلام أنّه قال له رجل: أصلحك الله كيف صرت إلى ما صرت إليه من المأمون و كأنّه أنكر ذلك عليه فقال له أبو الحسن الرضا عليه السلام يا هذا أيّهما أفضل النبيّ أو الوصيّ فقال لا بل النبيّ قال فأيّهما أفضل مسلم أو مشرك قال لا بل مسلم قال فإنّ العزيز عزيز مصر كان مشركا و كان يوسف عليه السلام نبيا

40- سبب قبولى حضرت رضا عليه السلام ولاية عهد را از مأمون و ماجرای آن و ناراحتی و خشنودی اشخاصی در آن ماجرا

سبب قبولى حضرت رضا عليه السلام

ولاية عهد را از مأمون و ماجرای آن

و ناراحتی و خشنودی اشخاصی در

آن ماجرا

1

772

مظفر بن جعفر بن مظفر علوي سمرقندي از جعفر بن محمد بن مسعود عياشى از پدرش از محمد بن نصير از حسن بن موسى از بعضی از اصحاب روایت کرد که شخصی به امام رضا عليه السلام خطاب کرد:

اصلحك الله، چرا از مأمون پذیرفتی آن چه پذیرفتی و گویا آن را ناخوش می داشت.

امام علیه السّلام فرمود: ای مرد! کدام فاضل ترند نبی یا وصیّ؟ گفت: بلکه نبی. فرمود: کدام بهترند مسلم یا مشرک؟ گفت: بلکه مسلم.

فرمود: عزیز مصر مشرک بود و یوسف علیه السّلام پیامبر و مأمون مسلمان است و من

ص: 252

وإنّ المأمون مسلم و أنا وصيّ و يوسف سأل العزيز أن يولّيه حين قال:

اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْكُمْ .

و أنا أجبرت على ذلك.

و قال عليه السّلام في قوله تعالى اجعلني على خزائن الأرض إنّني حفيظ عليهم قال حافظ لما في يدى عالم بكلّ لسان.

773 2

حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رضی الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن الرّيان بن الصّلت قال: دخلت على عليّ بن موسى الرضا عليه السّلام فقلت له: يا ابن رسول الله الناس يقولون إنّك قبلت ولاية العهد مع إظهارك الرّهد في الدّنيا فقال عليه السّلام: قد علم الله كراهتي لذلك فلمّا خيّرت بين قبول ذلك و بين القتل اخترت القبول على القتل و يحهم أما علموا أنّ يوسف عليه السّلام كان نبيا و رسولا فلمّا دفعته الصّروره إلى تولّى خزائن العزيز قال:

اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْكُمْ و دفعتنى الصّروره إلى قبول وصى پیامبر و يوسف عليه السّلام از عزیز درخواست کرد که او را والی سازد وقتی که گفت:

«من را بر گنج های زمین بگمار که من حافظ و امین هستم».

و من بر این کار مجبور شدم.

و گفت امام علیه السّلام یعنی مرا بر خزینه های زمین بگمار که من نگهدارنده ام آن چه در دست من است و دانا هستم به همه زبانی.

773 2

احمد بن زياد بن جعفر همدانی از علی بن ابراهیم بن هاشمی از ریان بن صلت روایت می کند که ریان بن الصّلت گفت: بر امام رضا علیه السّلام داخل شدم و گفتم: یا بن رسول الله! مردم می گویند که تو ولایت عهدی را قبول کردی با آن که اظهار بر زهد در دنیا می کردی.

گفت: خداوند می داند که من در قبول آن مجبور بودم و چون مخیر شدم میان قبول آن و قتل اختیار کردم قبول آن را بر کشته شدن. وای بر ایشان! آیا نمی دانند که یوسف علیه السّلام نبی و رسول بود چون ضرورت باعث بود که خزاین عزیز در چنگ او باشد؟ گفت: «مرا بر گنج های زمین بگمار که من حافظ و امین هستم» و مرا ضرورت

ص: 253

ذَلكَ على إكراه و إجبار بعد الإشراف على الهلاك على أتى ما دخلت فى هذا الأمر إلا دخول خارج منه فإلى الله المشتكى و هو المستعان.

774 3

حدّثنا الحسين بن إبراهيم بن تاتانه رضى الله عنه قال: حدّثنا على بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه إبراهيم بن هاشم، عن أبي الصّلت الهروى قال: إنّ المأمون قال للرّضا عليه السّلام: يا ابن رسول الله قد عرفت علمك و فضلک و زهدک و ورعک و عبادتک و أراک أحقّ بالخلافه منى فقال الرّضا عليه السّلام: بالعبوديّه لله عزّ و جلّ أفتخر و بالزهد فى الدّنيا أرجو النّجاه من شرّ الدّنيا و بالورع عن المحارم أرجو الفوز بالمغانم و بالتواضع فى الدّنيا أرجو الرّفعة عند الله عزّ و جلّ فقال له المأمون:

فإنى قد رأيت أن أعزل نفسى عن الخلافه و أجعلها لك و أبايعك فقال له الرّضا عليه السّلام:

إن كانت هذه الخلافه لك و الله جعلها لك فلا يجوز لك أن تخلع لباسا ألبسك الله و تجعله لغيرك و إن كانت الخلافه ليست واداشت به قبول این عمل از روی اجبار، بعد از آن که مشرف بر هلاکت شدم، با آن که من داخل نشدم بر این امر؛ مگر داخل شدن کسی که خارج باشد، به سوی خدا شکوه می کنم و او یاری کننده بندگان است.

774 3

ابى الصّلت هروى گوید: مأمون به حضرت رضا عليه السّلام گفت: یا بن رسول الله! من فضل و علم و زهد و ورع و عبادت تو می دانم و تو را به خلافت از خود سزاوارتر می بینم. حضرت رضا عليه السّلام فرمود: من به بندگی خدای عزّ و جلّ افتخار می کنم و به زهد از دنیا امید می دارم که از شر دنیا نجات یابم و به ورع از محارم امیدوارم که به مغانم برسیم و به تواضع در دنیا امیدوارم رفعت و بلندی نزد خداوند را. مأمون گفت: من چنین پسندیده ام که خود را از خلافت عزل کنم و از برای تو تعیین کنم و با تو بیعت کنم، حضرت رضا عليه السّلام فرمود: اگر این خلافت از تو است و خدای عزّ و جلّ از آن تو کرده، جایز نیست که برکنی از خود لباسی که خدای تعالی به تو پوشانیده و برای دیگری کنی، اگر خلافت از آن تو نیست، جایز نیست تو بدهی آن چه از آن تو نیست. مأمون گفت: یا بن رسول الله! ناگزیری از

ص: 254

لك فلا يجوز لك أن تجعل لى ما ليس لك فقال له المأمون: يا ابن رسول الله فلا بد لك من قبول هذا الأمر فقال: لست أفعل ذلك طائعا أبدا فما زال يجهد به أياما حتى يئس من قبوله فقال له: فإن لم تقبل الخلافة و لم تجب مبايعتى لك فكن ولى عهدى لتكون لك الخلافة بعدى فقال الرضا عليه السلام: و الله لقد حدثنى أبى، عن أبائه، عن أمير المؤمنين عليه السلام، عن رسول الله صلى الله عليه و آله أتى أخرج من الدنيا قبلك مسموما مقتولا بالسّم مظلوما تبكى علىّ ملائكة السماء و ملائكة الأرض و أدفن فى أرض غربه إلى جنب هارون الرّشيد فبكى المأمون ثمّ قال له: يا ابن رسول الله و من الذى يقتلك أو يقدر على الإساءة إليك و أنا حتىّ فقال الرضا عليه السلام: أما إنى لو أشاء أن أقول لقلت من الذى يقتلنى. فقال المأمون: يا ابن رسول الله إنما تريد بقولك هذا التّخفيف عن نفسك و دفع هذا الأمر عنك ليقول الناس إنك زاهد فى الدنيا فقال الرضا عليه السلام: و الله ما كذبت منذ خلقتنى ربّى عزّ و جلّ و ما زهدت فى الدنيا للدنيا و إنى لأعلم ما تريد فقال المأمون: و ما أريد؟ قال: الأمان على الصّدق أن كه قبول كنى اين كار را. فرمود: اين را هرگز به اختيار خود انجام ندهم و چند روز مأمون در آن مطلب سعى كرد تا نوميد شد. پس گفت: اگر خلافت را قبول نمى كنى و اجابت نمى كنى كه من با تو بيعت كنم؛ پس ولى عهد من شو تا خلافت بعد از من تو را باشد. حضرت رضا عليه السلام فرمود: و الله حديث كرد پدرم از پدران من از امير المؤمنين عليهم السلام از رسول صلى الله عليه و آله كه من پيش از تو به زهر جفا از دار دنيا بيرون شوم، بر من فرشتگان آسمان و زمين بگريند و مدفون گردم در زمين غربت به پهلوى هارون الرّشيد؛ پس مأمون بگريست و گفت: يا بن رسول الله! كه تو را بكشد يا قدرت دارد كه با تو بدى كند و من زنده باشم. حضرت رضا عليه السلام فرمود: اگر خواهى كه بگويم مرا كه مى كشد، مى گفتم، مأمون گفت:

يا بن رسول الله! مراد تو از اين سخن آن است كه تواضع كنى و اين امر از خود دفع نمايى تا مردم بگويند كه تو زاهدى در دنيا. حضرت رضا عليه السلام فرمود: و الله دروغ نگفته ام از آن وقت كه پروردگار مرا آفريده است و زاهد نشدم از دنيا براى دنيا و من مى دانم كه تو چه اراده دارى.

مأمون گفت: چه اراده دارم؟ فرمود: اگر راست گويم امان باشد مرا؟ گفت: امان است تو را.

قال لك الأمان قال تريد بذلك أن يقول الناس إن علي بن موسى الرضا عليه السلام لم يزهّد في الدّنيا بل زهدت الدّنيا فيه ألا ترون كيف قبل ولاية العهد طمعا في الخلافه فغضب المأمون ثم قال إنك تتلقاني أبدا بما أكرهه وقد أمنت سطوتي فبالله أقسم لئن قبلت ولاية العهد وإلا أجبرت على ذلك فإن فعلت وإلا ضربت عنقك فقال الرضا عليه السلام:

قد نهاني الله تعالى أن ألقى بيدي التهلكه فإن كان الأمر على هذا فافعل ما بدا لك و أنا أقبل ذلك على أني لا أولى أحدا و لا أعزل أحدا و لا أنقض رسما و لا سنّه و أكون في الأمر من بعيد مشيرا فرضي منه بذلك و جعله وليّ عهده على كراهه منه عليه السلام بذلك.

7754

حدّثنا علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رضی الله عنه قال: حدّثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي، عن محمد بن إسماعيل البرمكي، عن محمد بن عرفة قال: قلت للرّضا عليه السلام:

يا ابن رسول الله ما حملك على الدّخول في ولاية العهد فقال: ما حمل جدّي أمير المؤمنين عليه السلام على الدّخول في الشّورى.

فرمود: آن اراده داری که مردم بگویند علی بن موسی الرضا از دنیا زاهد نبود، دنیا از او زاهد بود، نمی بینید چگونه ولایت عهدی را به طمع خلافت قبول کرد. پس مأمون در غضب شد و گفت:

تو همیشه با من آن سان رفتار می کنی که از آن می رنجم و تو از سطوت من ایمن گشته ای؛ به خدا قسم یا از من ولایت عهدی را به اجبار می پذیری وگرنه تو را گردن می زنم. حضرت رضا علیه السلام فرمود: خداوند نهی کرده است مرا که خود را در هلاکت اندازم، اگر چنین است، هرچه خواهی کن، من قبول می کنم این کار را به این شرط که کسی را نصب و عزل نکنم و رسم و سنّت نشکنم و از دور اشارت کنم؛ مأمون به این راضی شد و او را ولی عهد خود ساخت در حالی که آن جناب به شدّت کراهت داشت.

7754

علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق از محمد بن ابی الکوفی از محمد بن اسماعیل برمکی از محمد بن عرفة روایت کرده که گفت: با امام رضا علیه السلام گفتم: یا بن رسول الله! چه باعث شد تو را که داخل شدی در ولایت عهدی؟ گفت: آن چه باعث شد جدّم امیر المؤمنین علیه السلام داخل شود در شورا.

ص: 256

حدَّثنا عليّ بن عبد الله الوراق رضی الله عنه قال:

حدَّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن عبد السلام بن صالح الهروي قال: والله ما دخل الرضا عليه السلام في هذا الأمر طائعا و لقد حمل إلى الكوفة مكرها ثم أشخص منها على طريق البصره و فارس إلى مرو.

777 6

حدَّثنا أبو محمد الحسن بن يحيى العلوي الحسيني رضی الله عنه بمدينة السلام قال:

أخبرني جدّي يحيى بن الحسن بن جعفر بن عبيد الله بن الحسين قال: حدّثني موسى بن سلمه قال كنت بخراسان مع محمد بن جعفر فسمعت أنّ ذا الرئاستين الفضل بن سهل خرج ذات يوم و هو يقول:

و اعجبا لقد رأيت عجبا سلوني ما رأيت فقالوا: ما رأيت أصلحك الله قال: رأيت أمير المؤمنين يقول لعليّ بن موسى الرضا قد رأيت أن أفلدك أمر المسلمين و أفسخ ما في رقبتى و أجعله في رقبتك و رأيت عليّ بن موسى يقول له الله الله لا 776 5

علي بن عبد الله وراق از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از عبد السلام هروی روایت کرده که گفت: و الله امام رضا علیه السلام در این امر به اختیار داخل نشد و او را با اکراه به کوفه آوردند و از آن جا از راه بصره به فارس و سپس به مرو بردند.

777 6

ابو محمد حسن بن يحيى علوى حسيني در بغداد از جدش يحيى بن حسن بن جعفر بن عبيد الله بن حسين از موسى بن سلمه نقل می کند که در خراسان با محمد بن جعفر بودم، شنیدم که ذو الریاستین، فضل بن سهل روزی بیرون آمده و می گفت: ای عجب که عجب چیزی دیدم. از من پرسید که چه دیدم؟ گفتند: چه دیدی، اصلحك الله؟! گفت:

دیدم که امیر المؤمنین با علی بن موسی الرضا علیهما السلام می گفت: رأی آن کرده ام که تو را متقلّد امور مسلمانان کنم و آن چه در گردن من است برکنم، دور گردن تو نهم و دیدم علی بن موسی با او گفت: مرا طاقت آن نیست و نه

ص: 257

طاقه لی بذلک و لا قوه فما رأیت خلفه قَطَّ کانت اُضیع منها أمير المؤمنین یتفصّی فیها و یعرضها علی علیّ بن موسی و علیّ بن موسی یرفضها و یأبی.

7787

حدّثنا الحاکم أبو علیّ الحسین بن أحمد البیهقیّ قال: حدّثنی محمّد بن یحیی الصّولیّ قال: حدّثنی أحمد بن إسماعیل بن الخصیب قال: لمّا ولی الرّضا علیه السّلام العهد خرج إلیه ابراهیم بن العباس و دعبل بن علیّ و کانا لا یفترقان و رزین بن علیّ أخو دعبل فقطع علیهم الطّریق فالتجّئوا إلی أن رکبوا إلی بعض المنازل حمیرا کانت تحمل الشّوک فقال ابراهیم و أنشد:

أعیدت بعد حمل الشّوک أحمالا من الخزف

نشاوی لا من الخمر بل من شدّه الضّعف ثمّ قال لرزین بن علیّ: أجز هذا فقال:

فلو کنتم علی ذاک تصیرون إلی القصف تساوت حالکم فیہ و لم تبقوا علی الخصف ثمّ قال لدعبل: أجز یا با علیّ فقال:

إذا فات الّذی فات فکونوا من ذوی الطّرف و خفّوا نقصف الیوم فإتی بائع [خف] خفی قوّت آن. پس ندیدم، هرگز خلافتی از این ضایع تر که امیر المؤمنین از او پهلو خالی می کند و بر علی بن موسی الرضا علیهما السّلام عرضه می کند و او دور می افکند و ابا می کند.

7787

حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از احمد بن اسماعیل بن خصیب روایت کرده که گفت: چون امام رضا علیه السّلام ولی عهد شد، ابراهیم بن عباس و دعبل بن علی که هیچ گاه از هم جدا نمی شدند و رزین بن علی، برادر دعبل به دیدار امام رفتند، در راه راهزنان به ایشان حمله کردند. پس در بعضی منزل ها به ضرورت خری از خارکش گرفته بر او سوار شدند. ابراهیم گفت:

این ماده خر بعد از خارکشی، شترانی سوار کرده، همه مستان نه از شراب بلکه از ضعف پس به رزین گفت: بیت را ادامه ده، گفت:

اگر شما بر این حالید به شادی خواهید رسید، حال شما یکسان است و بر سختی نمانید.

پس با دعبل گفت: این بیت را کامل کن، گفت:

آنچه از دست رفت، رفت، شما سبکبار باشید که من پای افزار خویش خواهم فروخت.

ص: 258

حدَّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدَّثني محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدَّثني هارون بن عبد الله المهلبيّ قال لما وصل إبراهيم بن العباس و دعبل بن عليّ الخزاعيّ إلى الرضا عليه السّلام و قد بويع له بالعهد أنشده دعبل

مدارس آيات خلت من تلاوه

و منزل وحي مقفر العرصات

و أنشده إبراهيم بن العباس

أزالت عناء القلب بعد التّجلّد

مصارع أولاد النّبىّ محمّد

فوهب لهما عشرين ألف درهم من الدّراهم الّتي عليها اسمه كان المأمون أمر بضربها في ذلك الوقت قال فأما دعبل فصار بالعشره آلاف الّتي حصّته إلى قمّ فباع كلّ درهم بعشره دراهم فتخلّصت له مائه ألف درهم و أمّا إبراهيم فلم يزل عنده بعد أن أهدى بعضها و فرق بعضها على أهله إلى أن توفّي رحمه الله و كان كفنه و جهازه منها.

حاكم ابو عليّ حسين بن احمد بيهقيّ گفت: محمد بن يحيى صولى گفت: هارون بن عبد الله مهلبى گفت: چون ابراهيم بن العباس و دعبل خزاعى به خدمت امام رضا عليه السّلام رسيدند وقتى كه با او بيعت به ولايت عهد شده بود، دعبل اين قصيده از گفته خود بخواند:

«مدرسه هاى قرآنى از تلاوت خالى شده بود و منازل وحي چون بيابانى بى آب و علف خالى بود.»

ابراهيم بن عباس بخواند:

«ناراحتى دل ما را پس از سختى ها، جاىگاه كنونى اولاد پيامبر، زایل كرد.»

حضرت ایشان را بیست هزار درهم بداد از آن دراهم که نام او بر آن منقوش بود و مأمون امر کرده بود در آن وقت زده بودند. دعبل ده هزار از آن را که حصّه او بود، برداشته به قم رفت که هر درهم به ده درهم بفروخت، صد هزار درهم او را حاصل شد. امّا ابراهيم آن دراهم همیشه با او بود، بعضى از آنها را هديه داده و بعضى بر اهل خود خرج کرده بود تا وفات يافت و تکفين و تجهيز او به آن دراهم کردند.

حدّثنا أحمد بن يحيى المكتّاب قال:

حدّثنا أبو الطّيب أحمد بن محمّد الوردّاق قال: حدّثنا عليّ بن هارون الحميريّ قال:

حدّثنا عليّ بن محمّد بن سليمان التّوفليّ قال إنّ المأمون لما جعل عليّ بن موسى الرضا عليه السّلام وليّ عهده وإنّ الشّعراء قصدوا المأمون ووصلهم بأموال جمّه حين مدحوا الرضا عليه السّلام وصبّوا رأى المأمون في الأشعار دون أبي نواس فإنّه لم يقصده و لم يمدحه ودخل على المأمون فقال له يا با نواس قد علمت مكان عليّ بن موسى الرضا منّي و ما أكرمته به فلما ذا أخرت مدحه و أنت شاعر زمانك و قريع دهرك فأنشد يقول:

قيل لي أنت أوحّد النّاس طرّا

في فنون من الكلام التّبيّه

لك من جوهر الكلام بديع

يثمر الدّرّ في يدي مجتنيه

فعلى ما تركت مدح ابن موسى

و الخصال التي تجمّعن فيه

قلت لا أهتدي لمدح إمام

كان جبرئيل خادمًا لأبيه

احمد بن يحيى مكتّاب از ابو الطيب از علي بن هارون از علي بن محمّد بن سليمان نوفلي روايت کرده که گفت: مأمون چون حضرت رضا عليهما السّلام را ولي عهد خود گردانيد، شعرا به سوي مأمون آمدند و ايشان را مال های بسيار داد که مدح علي بن موسى الرضا عليهما السّلام کردند و رأی مأمون را در آن کار صواب دانستند. در ضمن اشعارشان به غير ابي نواس که او نيامد و مدح نگفت تا روزی نزد مأمون آمد، مأمون گفت: يا ابا نواس تو دانی که علي بن موسى الرضا عليهما السّلام نزد من چه منزلت دارد و من او را اکرام کردم. پس چرا در مدح او تأخير کردی و تو شاعر زمان خود و مهتر روزگار خودی؛ پس چنين سرود و بخواند:

به من گفتند که تو تکتاز فنون کلام نیکویی

تورا جوهری از کلام بدیع است که در دست چيننده آن در می پرورد.

پس از چه رو ترک کردی مدح فرزند موسی و خصلت‌های اجتماع یافته در او را؟

گفتم چگونه راه بیابم به مدح امامی که جبرئیل خادم پدر او بود!

ص: 260

فقال المأمون أحسنت و وصله من المال بمثل الذي وصل به كافة الشعراء و فضله عليهم.

781 10

حدّثنا الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتّب رحمه الله قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه قال: حدّثنا أبو الحسن محمد بن يحيى الفارسيّ قال نظر أبو نواس إلى أبي الحسن عليّ بن موسى الرضا عليه السّلام ذات يوم و قد خرج من عند المأمون على بغله له فدنا منه أبو نواس فسلم عليه و قال يا ابن رسول الله قد قلت فيك أبياتا فأحبّ أن تسمعها مني قال هات فأنشأ يقول:

مطهرون نقيات ثيابهم

تجری الصّلاه عليهم أينما ذكروا

من لم يكن علویّا حين تنسبه

فما له من قديم الدّهر مفتخر

فالله لَمّا برا خلقا فأتقنه

صفاكم و اصطفاكم أيّها البشر

فأنتم الملاء الأعلى و عندكم

علم الكتاب و ما جاءت به السّور

مأمون گفت: نیکو گفتمی و او را چندان مال وصله داد که تمام آن را به شعرا داده بود و بر ایشان فزونی داد.

781 10

حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتب از ابراهیم بن هشام و او از پدرش روایت کرده که محمد بن یحیی فارسی گوید: ابو نواس روزی حضرت رضا علیه السّلام را بدید، از نزد مأمون بیرون آمده و بر استر خویش سوار است، نزدیک رفت و سلام داد و گفت: یا بن رسول الله! بیتی چند در مدح تو گفتم، می خواهم بشنوی از من؟ فرمود:

بخوان؛ پس بخواند:

شما بیید پاکیزه و از کسانی که جامه هایشان از ارجاس پاک است و در هر مکانی اسم ایشان برده شود مردم بر ایشان درود می فرستند، هرکس که علوی نسب نباشد برای او افتخاری نیست، حق تعالی چون خلقی را از عدم به عرصه وجود آورد و آنها را متقن ساخت، ای کسانی که از جنس بشر هستید پس شما را از میان خلق برگزید، شما بیید طایفه اعلی که شما را بر جمیع مخلوقات الهی برتری هست و نزد شماست علم قرآن و آن مطالب که سوره های قرآنی بر آن دلالت دارد.

فقال الرضا عليه السلام: قد جئتنا بأبيات ما سبقك إليها أحد ثم قال: يا غلام هل معك من نفقتنا شيء فقال ثلاثمائة دينار فقال أعطها إياه ثم قال عليه السلام: لعله استقلها يا غلام سق إليه البغله ولما كانت سنه إحدى و مائتين حج بالناس إسحاق بن موسى بن عيسى بن موسى و دعا للمأمون و لعلي بن موسى الرضا عليه السلام من بعده بولايه العهد فوثب إليه حمدويه بن علي بن عيسى بن همام فدعا إسحاق بسواده فلم يجده فأخذ علما أسود فالتحف به و قال أيها الناس إني قد أبلغتكم ما أمرت به و لست أعرف إلا أمير المؤمنين المأمون و الفضل بن سهل ثم نزل و دخل عبد الله بن مطرف بن همام على المأمون يوما و عنده علي بن موسى الرضا عليه السلام فقال له المأمون ما تقول في أهل البيت فقال عبد الله ما قولی فی طینه عجنت بماء الرسالة و غرست بماء الوحي هل ينفخ منه إلا مسك الهدى و عنبر التقى قال فدعا المأمون بحقه فيها لؤلؤ فحشا فاه.

حضرت رضا عليه السلام فرمود: بیتی چند ما را آوردی که پیش از تو کسی نگفته است. سپس به غلام خود فرمود: از خرجی ما چیزی با تو هست؟ گفت: سیصد دینار. فرمود: به او عطا کن.

پس از آن فرمود: شاید اینها را کم شمارد، استر را نیز به او عطا کن. چون سال دویست و یک رسید اسحاق بن موسى بن عيسى بن موسى با مردم حج کرد و برای مأمون و علی بن موسى عليه السلام دعا کرد به عنوان ولایت عهدی، پس از آن حمدويه بن علي بن عيسى بن ماهان به طرف اسحاق برجست، اسحاق از بیم جامه سیاه بطلبید تا بپوشد، نیافت و علم سیاهی برگرفت بر خود پیچید و گفت: ای مردمان من به شما رسانیدم آن چه به آن مأمور شده بودم و من غیر امیر المؤمنین علیه السلام مأمون و فضل بن سهل کسی را نمی شناسم. پس فرود آمد. عبد الله بن مظفر بن ماهان روزی بر مأمون داخل شد و امام رضا علیه السلام نزد او بود، مأمون به او گفت: چه می گویی در حق اهل بیت؟ عبد الله گفت: چه گویم در طینتی که به آب رسالت سرشته شده و درختی که به آب وحی کشته شده، آیا از آن جز مشک هدایت و عنبر تقوی چه بوی آید؟ پس مأمون حقه طلب کرد که در او مروارید بود و دهان او را پر از مروارید کرد.

حدّثنا أبو نصر محمّد بن الحسن بن إبراهيم الكرخيّ الكاتب بإيلاق قال: حدّثنا أبو الحسن محمّد بن صقر الغسانی قال: حدّثنا أبو بكر محمّد بن يحيى الصّولی قال: سمعت أبا العباس محمّد بن یزید المبرّد يقول: خرج أبو نواس ذات یوم من داره فبصر براكب قد حاذاه فسأل عنه و لم یر وجهه فقیل إنّه علی بن موسی الرضا علیه السّلام فأنشأ یقول:

إذا أبصرتک العین من بعد غایه

وعارض فیک الشکّ أثبتک القلب

ولو أنّ قوما أمموک لقادهم

نسیمک حتّی یستدلّ بک الرّکب

حدّثنا الحاکم أبو علیّ الحسین بن أحمد البیهقی قال: حدّثنا محمّد بن یحیی الصّولی قال:

حدّثنا محمّد بن یزید المبرّد قال: حدّثنی الحافظ عن ثمامه بن اشرس قال: عرض المأمون یوما للرّضا علیه السّلام بالامتنان علیه بأن ولاّه العهد فقال له إنّ من أخذ برسول اللّهِ صلّی اللّهُ علیه و آله لحقیق أنّ یعطی به. و لعلی بن الحسین علیه السّلام کلام فی هذا التّحوی.

ابو نصر محمد بن حسن بن ابراهیم کرخی کاتب از حسن بن محمد صقر غسانی روایت کرده که محمد بن یحیی صولی گفت: از ابا العباس محمد بن یزید مبرّد شنیدم که می گفت: روزی ابو نواس از سرای خود برآمد و سواری بدید، از حال او پرسید و روی او ندید، به او گفتند: علی بن موسی الرضا علیه السّلام است، پس این دو بیت را سرود:

هرگاه چشم تو را ببیند از مسافت دور، و شک درباره تو معارضه کند، دل تو را اثبات کند و اگر قومی تو را به پیشوایی گزینند ایشان را نسیم روح بخش تو پیشرو گردد تا سواران به تو راه یابند.

و ثمامه بن اشرس گوید: روزی مأمون با ولیعهد کردن حضرت رضا علیه السّلام به او تعریض کرد و منت گذاشت، حضرت فرمود: کسی که به طریقه رسول صلی اللّهُ علیه و آله عمل کند سزاوار است که ولایتعهدی به او عطا شود.

و برای علی بن حسین علیهما السّلام نیز کلامی در این معنی هست.

حدَّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدَّثني محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدَّثنا محمد بن زكريّا الغلانيّ قال: حدَّثنا أحمد بن عيسى بن زيد بن عليّ و كان مستترا ستين سنه قال:

حدَّثنا عمّي قال: حدَّثنا جعفر بن محمد الصادق عليه السّلام قال: كان عليّ بن الحسين عليه السّلام لا يسافر إلّا مع رفقّه لا يعرفونه و يشترط عليهم أن يكون من خدم الرّفقه فيما يحتاجون إليه فسافر مرّه مع قوم فرآه رجل فعرفه فقال لهم أتدرون من هذا قالوا: لا قال هذا عليّ بن الحسين عليه السّلام فوثبوا فقبّلوا يده و رجله و قالوا يا ابن رسول الله أردت أن تصلينا نار جهنّم لو بدرت منّا إليك يد أو لسان أما كنّا قد هلكنا آخر الدهر فما الذي يحملك على هذا فقال إنّي كنت قد سافرت مرّه مع قوم يعرفونني فأعطوني برسول الله صلّى الله عليه و آله ما لا أستحقّ به فإني أخاف أن تعطوني مثل ذلك فصار كتمان أمرى أحبّ إليّ.

از جعفر بن محمد صادق علیهما السّلام مروی است که فرمود: علی بن حسین علیهما السّلام سفر نمی کرد مگر با رفیقانی که او را شناسند و شرط می کرد با ایشان که او از خادمان رفیقان باشد در کارها و حاجت ها، پس یک بار با قومی سفر کرد، مردی آن جناب را بدید و بشناخت و به ایشان گفت: می شناسید که این کیست؟ گفتند: نمی دانیم، گفت: این علی بن الحسین علیهما السّلام است. همه برجستند و دست و پایش ببوسیدند و گفتند: یا بن رسول الله! می خواستی که ما در آتش جهنم در آییم، اگر از دست و زبان ما نسبت به تو خطایی می جست، نزدیک است که در آخر عمر هلاک شویم، چه چیز شما را بر این امر واداشت؟ فرمود: من یک بار با قومی سفر کردم که مرا می شناختند پس برای خاطر رسول صلی الله علیه و آله مرا بخشیدند آن چه مستحق نبودم و خدمت و احترام تمام نمودند، پس ترسیدم که شما نیز با من چنان رفتار نمایید از این روی دوست تر داشتم که امر خود پنهان دارم.

حدَّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدَّثني محمّد بن يحيى الصّوليّ قال: حدَّثنا المغيرة بن محمّد قال:

حدَّثنا هارون الفرويّ قال لمّا جاءتنا بيعه المأمون للرّضا عليه السّلام بالعهد إلى المدينة خطب بها النّاس عبد الجبّار بن سعيد بن سليمان المساحقيّ فقال في آخر خطبته أتدرون من وليّ عهدكم فقالوا لا قال هذا عليّ بن موسى بن جعفر بن محمّد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام:

سبعة أبأؤهم ما هم

هم خير من يشرب صوب الغمام

786 15

حدَّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدَّثني محمّد بن يحيى الصّوليّ قال: حدَّثنا أحمد بن القاسم بن إسماعيل قال: سمعت إبراهيم بن العباس يقول: لمّا عقد المأمون البيعه لعليّ بن موسى الرّضا عليه السّلام قال له الرّضا عليه السّلام يا أمير المؤمنين إنّ التّصح لك واجب والغشّ 785 14

ابو عليّ حسين بن احمد بيهقيّ گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن يحيى صولی از مغیره بن محمد از هارون فروی که گفت: چون خبر آمد که مأمون با حضرت رضا علیه السّلام به ولایتعهدی بیعت کرده است، عبد الجبّار بن سعيد بن سليمان مساحقی بر مردمان در آن باب خطبه خواند و در آخر آن گفت: می دانید که ولی عهد شما کیست؟! اعلی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسين بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام.

پدرانش هفت نفر مردانی که بهترین آشامندگان آب باران بر زمین هستند.

786 15

ابو علی حسین بن احمد بیهقی گوید: روایت کرد برای ما محمد بن يحيى صولی از احمد بن قاسم بن اسماعیل که گفت: از ابراهیم بن عباس شنیدم که می گفت، چون مأمون از مردم برای علی بن موسی الرضا علیه السّلام بیعت گرفت، حضرت رضا علیه السّلام به او فرمود: یا مأمون! نصیحت با تو واجب است و سزاوار نیست مر مؤمن را که حيله

ص: 265

لا ينبغي لمؤمن إن العامه تكره ما فعلت بي و الخاصه تكره ما فعلت بالفضل بن سهل و الرأى لك أن تبعدنا عنك حتى يصلح لك أمرك قال إبراهيم فكان و الله قوله هذا السبب فى الذى آل الأمر إليه.

787 16

حدّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدّثني محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدّثنا محمد بن يزيد النّحويّ قال: حدّثني ابن أبي عبدون عن أبيه قال لمّا بايع المأمون الرّضا عليه السّلام بالعهد أجلسه إلى جانبه فقام العباس الخطيب فتكلّم فأحسن ثمّ ختم ذلك بأن أنشد:

لا بدّ للنّاس من شمس و من قمر

فانت شمس و هذا ذلك القمر

788 17

حدّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدّثني محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدّثني أحمد بن محمد بن إسحاق قال: حدّثنا أبي قال لمّا بويع الرّضا عليه السّلام بالعهد اجتمع النّاس إليه يهتّونه كند، عامه مردم به آنچه با من كردى راضى نيستند و خواص خوش ندارند آنچه با فضل بن سهل نمودى، رأى آن است كه دور كنى ما را از خود تاكه امر تو به صلاح باز آيد. ابراهيم گفّت: به خدا كه اين سخن سبب شد از براى اين كه امر بالاخره به او رجوع كرد.

787 16

ابو عليّ حسين بن احمد بيهقيّ از محمد بن يحيى صولى از محمد بن يزيد نحوى از ابن ابى عبدون و او از پدرش روايت کرده كه گفّت:

وقتي مأمون با امام رضا عليه السّلام به ولايت عهدى بيعت كرد، او را پهلوى خود نشانيد و عباس خطيب برخاست و سخن گفّت و خوب گفّت و در آخر بخواند:

مردم ناچارند از شمس و قمر، اى مأمون تو شمس و اين (امام رضا عليه السّلام) قمر است.

788 17

ابو عليّ حسين بن احمد بيهقيّ گويد:

محمد بن يحيى از احمد بن محمد بن اسحاق از پدرش گويد: وقتى با امام رضا عليه السّلام به ولايت عهدى بيعت نمودند و مردم جهت تبريك مجتمع شدند، به ايشان اشاره كرد

ص: 266

فأومى إليهم فأنصتوا ثم قال بعد أن استمع كلامهم:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الفعال لما يشاء لا معقب لحكمه ولا رادّ لقضائه يعلم خائنه الأعين و ما تخفى الصدور و صلى الله على محمد في الأولين و الآخرين و على آله الطيبين الطاهرين أقول و أنا على بن موسى بن جعفر عليه السلام إن أمير المؤمنين عضده الله بالسداد و وفقه للرشاد عرف من حقنا ما جهله غيره فوصل أرحاما قطعت و آمن نفوسا فرغت بل أحيها و قد تلفت و أغناها إذا افتقرت مبتغيا رضى رب العالمين لا يريد جزاء إلا من عنده و سيجزى الله الشاكرين و لا يضيع أجر المحسنين و إنه جعل إلى عهده و الإمرة الكبرى إن بقيت بعده فمن حلّ عقده أمر الله تعالى بشدّها و قصب عروه أحبّ الله إيثاقها فقد أباح حرّيمه و أحلّ محرّمه إذا كان بذلك زاريا على الإمام منتهكا حرّمه الإسلام بذلك جرى السالف فصبر منه على الفلتات و لم يعترض بعدها على الغرّات خوفا على شتات الدّين و ساكت شديدا، بعد از استماع سخن ایشان فرمود:

بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش خدایی را که آن چه خواهد، می کند و کسی ردکننده حکم و قضای او نیست، خیانت چشم ها و اسرار سینه ها را می داند و درود فرستد خدا بر محمد صلی الله علیه و آله در میان سلف و خلف و بر آل او که از پاکیزگانند، منم علی بن موسی جعفر، که امیر المؤمنین «عضده الله بالسداد و وفقه للرشاد» حق ما را که نزد دیگران مجهول بود، شناخت، صله ارحام کرد و نفوس را ایمن گردانید، بلکه زنده کرد چراکه تلف گشته بودند و بی نیاز ساخت آنها را که از ظلم محتاج بودند و در راه کسب رضایت خداوند عالمیان و مزدی چشم نداشت مگر از جانب او و به زودی خدا پاداش شاكرين را عطا فرماید، و اجر نیکوکاران را ضایع نگذارد. همانا ولایت عهدی را بر من قرار داده و امارت را واگذار کرده اگر بعد از او بمانم. هر که بگشاید گرهی را که خدا امر به بستن آن کرده و بگسلاند ریسمانی که خدا دوست دارد اتصالش را، پس مباح ساخته حرمت او را و حلال کرده حرام او را، زیرا عیب جوینده بر امام و هتک کننده حرمت اسلام خواهد بود و به آن کار جاری شد عمل سلف، پس علی علیه السلام بر لغزشها صبر کرد و بر عاملان کار ناصواب اعتراض نکرد، از ترس تفرق

و اضطراب حبل المسلمین و لقرب أمر الجاهلیّه و رصد المنافقین فرصه تنتهز و بانقه تبتدر و ما أدری ما یفعل بی و لا بکم... إن الحکم إلا لله یقضی الحقّ و هو خیر الفاصلین.

789 18

حدّثنا أبو علیّ الحسین بن أحمد البیهقیّ الحاکم قال: حدّثنی محمد بن یحیی الصّولیّ قال: حدّثنا الحسن بن الجهم قال: حدّثنی أبی قال: صعّد المأمون المنبر لمّا بايع علیّ بن موسى الرضا علیه السّلام فقال: أيّها النّاس جاءکم بیعه علیّ بن موسى بن جعفر بن علیّ بن الحسین بن علیّ بن أبی طالب علیه السّلام و الله لو قرأت هذه الأسماء علی الصّمّ البکم لبرءوا بإذن الله عزّ و جلّ.

790 19

حدّثنا الحاکم أبو علیّ الحسین بن أحمد البیهقیّ قال: حدّثنی محمد بن یحیی الصّولیّ قال: حدّثنی عبید الله بن عبد الله بن طاهر قال: أشار الفضل بن سهل علی المأمون أن یتقرّب إلى الله عزّ و جلّ و إلى رسولہ صلیّ الله علیه و آله بصله رحمه بالبقیّه بالعهد دین و مسلمین، زیرا جاهلیت نزدیک بود و منافقان در کمین حادثه، تا بر اسلام بتازند و نمی دانم با من و شما چه خواهد شد، حکم برای خداست که به حق حکم می کند و بهترین جداکننده حق و باطل است.

789 18

ابو علیّ حسین بن احمد بیهقی گوید: روایت کرد برای ما محمد بن یحیی صولی از حسن بن جهم از پدرش که گفت: چون مأمون از برای امام رضا علیه السّلام بیعت اخذ نمود و او را ولیعهد خود کرد، برفراز منبر رفت و گفت: ای مردم! به شما آمد بیعت علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین علیهم السّلام به خدا سوگند که اگر این نام ها خوانده شود برکران و گنگان شفا یابند از آن به اذن خدای عزّ و جلّ.

790 19

از ابو علی حسین بن احمد از محمد بن یحیی از عبید الله بن طاهر مروی است که گفت: فضل بن سهل اشاره کرد به مأمون که تقرّب جوید به خدای عزّ و جلّ و رسول او به صله کردن رحم خود به این که بیعت کند با علی بن موسی الرضا علیه السّلام و او را ولی عهد سازد تا به آن تدارک کرده باشد آن جفا را

ص: 268

لعليّ بن موسى الرضا عليه السلام ليمحو بذلك ما كان من أمر الرّشيد فيهم و ما كان يقدر على خلافه في شيء فوجّه من خراسان بر جاء بن أبي الصّدحّاك و ياسر الخادم ليشخصا إليه محمّد بن جعفر بن محمّد و عليّ بن موسى بن جعفر عليه السلام و ذلك في سنه مائتين فلمّا وصل عليّ بن موسى عليه السلام إلى المأمون و هو بمر و ولاء العهد من بعده و أمر للجند برزق سنه و كتب إلى الأفاق بذلك و سمّاه الرضا و ضرب الدرهم باسمه و أمر التّاس بلبس الخضره و ترك السّواد و زوجه ابنته أم حبيب و زوج ابنه محمّد بن عليّ عليه السلام ابنته أم الفضل بنت المأمون و تزوّج هو ببوران بنت الحسن بن سهل زوجه بها عمّها الفضل و كان كلّ هذا في يوم واحد و ما كان يحبّ أن يتمّ العهد للرّضا عليه السلام بعده.

قال الصّوليّ و قد صحّ عندي ما حدّثني به أحمد بن عبيد الله من جهات منها أنّ عون بن محمّد حدّثني عن الفضل بن سهل التّوبختيّ أو عن أخ له قال لمّا عزم المأمون على العقد للرّضا عليه السلام بالعهد قلت و الله لأعتبرنّ ما في نفس المأمون من هذا الأمر أوجبّ كه هارون الرشيد با ايشان کرده و مأمون با او در هيچ کار مخالفت نمی کرد. پس از خراسان رجاء بن ابی الصّدحّاك و ياسر خادم را روانه ساخت تا محمد بن جعفر بن محمد عليهما السلام را و علي بن موسى عليه السلام را حاضر کنند و اين واقعه در سنه دويست رخ داد، چون امام رضا عليه السلام به مرورسيد، مأمون او را وليّ عهد کرد و لشکريان را مؤنه یک ساله عطا کرد و اين خير به آفاق جهان نوشت و به نام او سکه زد و مردم را امر کرد لباس سبز بپوشند و سياه را ترک کنند و دختر خود ام حبيب را به آن جناب و ام الفضل را به پسر بزرگوار آن حضرت تزويج کرد و خودش توران دختر حسن بن سهل را بخواست، عامل اين تزويج عم دختر فضل شد، اين ها همه در یک روز واقع شد و دوست نمی داشت که ولايت عهد برای رضا عليه السلام تمام شود بعد از او! صولي گفت: به صحت رسیده است نزد من، آن چه احمد بن عبد الله مرا حديث کرد از چند جهت: یکی آن که عون بن محمد مرا حديث کرد از فضل بن ابی سهل نوبختی، یا از برادر او که گفت: وقتی مأمون عزم کرد ولايت عهد را برای امام رضا عليه السلام منعقد سازد. گفتم: و الله خواهم فهميد آن چه در خاطر مأمون است از اين که می خواهد

إتمامه أو هو تصنّع به فكتبت إليه على يد خادم له كان يكاتبني بأسراره على يده وقد عزم ذو الرّئاستين على عقد العهد و الطّالع السّرطان و فيه المشتري و السّرطان و إن كان شرف المشتري فهو برج منقلب لا يتمّ أمر ينعقد فيه و مع هذا فإنّ المريخ في الميزان الّذي هو الرّابع و وتد الأرض في بيت العاقبه و هذا يدلّ على نكبه المعقود له و عرّفت أمير المؤمنين ذلك لئلاّ يعتبّ عليّ إذا وقف على هذا من غيري فكتب إليّ إذا قرأت جوابي إليك فاردده إليّ مع الخادم و نفسك أن يقف أحد على ما عرّفتنيه أو أن يرجع ذو الرّئاستين عن عزمه فإنّه إن فعل ذلك ألحقت الذّنوب بك و علمت أنّك سببه قال فضاقت علىّ الدّنيا و تمنّيت أنّي ما كنت كتبت إليه ثمّ بلغني أنّ الفضل بن سهل ذا الرّئاستين قد تنبّه على الأمر و رجع عن عزمه و كان حسن العلم بالنّجوم فخضت و اللّهُ على نفسي و ركبت إليه فقلت له أتعلم في السّماء نجما أسعد من المشتري قال: لا قلت: أتعلم أنّ في الكواكب نجما يكون في حال أسعد منها في شرفها قال: لا قلت:

این کار تمام شود یا ساختگی است، نوشته ای به خادم مأمون دادم، نوشتم که ذو الریاستین عزم نموده بر بستن عهد و حال این که طالع به برج سرطان است و مشتری در اوست و هرچند سرطان شرف مشتری است اما برج منقلب است، و امری که در او بسته شود، تمام نمی شود. با این حال مریخ که نحس اکبر است در برج میزان است که خانه عاقبت است و دلالت کند بر نکبت کسی که برای او امر منعقد کرده اند و من امیر المؤمنین را به آن اعلام نمودم تا بر من اعتراض نکند، هرگاه از جانب دیگری به آن آگاه شود. در جواب نوشت:

هرگاه جواب خواندی، نوشته را با خادم بازپس فرست و از جان خود بترس که کسی بر این سخن که اعلام کردی واقف نشود و ذو الریاستین از این عزم برنگردد که اگر این کار کند دانم که تو سبب آن بوده ای. گفت: چون این خواندم دنیا بر من تنگ شد و آرزو کردم کاش این سخن به او نمی نوشتم، به من رسید که ذو الریاستین از آن راز آگاه شده و از عزیمت خود بازگشته چه او علم نجوم را خوب می دانست؛ بر جان خود به خدا ترسیدم و سوار شده نزد او رفتم و گفتم: آیا ستاره ای سعیدتر از مشتری می دانی؟ گفت: نه! گفتم: آیا ستاره ای حالتی سعیدتر از آن دارد که در برج شرف خود باشد؟ گفت: نه! گفتم:

[فأَمْضَى] فَأَمْضَى الْعِزْمَ عَلَى ذَلِكَ إِذْ كُنْتَ تَعْقِدُهُ وَ سَعِدَ الْفَلَكَ فِي أَسْعَدِ حَالَاتِهِ فَأَمْضَى الْأَمْرَ عَلَى ذَلِكَ فَمَا عَلِمْتَ أَنْتَى مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا حَتَّى وَقَعَ الْعَهْدَ فِرْعَا مِنَ الْمَأْمُونِ.

791 20

حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو عَلِيٍّ الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ الْبَيْهَقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الصَّوْلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَاتِ أَبُو الْعَبَّاسِ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقَطَائِيُّ قَالَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْعَبَّاسِ صَدِيقًا لِإِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ أَخِي زَيْدَانَ الْكَاتِبِ الْمَعْرُوفِ بِالرِّزْمِ فَنَسَخَ لَهُ شِعْرَهُ فِي الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقْتَ مَنْصَرَفِهِ مِنْ خِرَاسَانَ وَ فِيهِ شَيْءٌ بِخَطِّهِ وَ كَانَتْ النُّسخَةُ عِنْدَهُ إِلَى أَنْ وُلِّيَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْعَبَّاسِ دِيوَانَ الصُّيَاحِ لِلْمَتَوَكَّلِ وَ كَانَ قَدْ تَبَاعَدَ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَخِي زَيْدَانَ الْكَاتِبِ فَعَزَلَهُ عَنِ صُيَاحِ كَانَتْ فِي يَدِهِ وَ طَالِبُهُ بِمَالٍ وَ شَدَّدَ عَلَيْهِ فِدْعَا إِسْحَاقَ بَعْضَ مَنْ يَثِقُ بِهِ وَ قَالَ لَهُ امْضُ إِلَى إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْعَبَّاسِ فَأَعْلَمَهُ أَنَّ شِعْرَهُ فِي الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ كُلَّهُ عِنْدِي بِخَطِّهِ وَ غَيْرَ خَطِّهِ وَ لَئِنْ لَمْ يَتْرِكْ بِالْمَطَالِبَةِ عَنِّي لِأَوْصَلْتَهُ بِسِ اسْتَمْتِ امْضَا كُنْ، دَرِ اَيْنَ وَقْتِ چُونِ تُو خَوَاهِي عَقْدِ كَرْدَنِ وَ سَعِدَ فَلَكَ دَرِ سَعِدْتَرِ حَالَتِي اسْتَمْتِ. بِسِ اَنَ عِزْمِ امْضَا كَرْدِ وَ مِنْ دَانَسْتَمِ كِه اَز اهل دنيايم.

791 20

حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی روایت کرده که گوید:

احمد و حسین مرا حدیث کردند که ابراهیم بن العباس دوست اسحاق بن ابراهیم بود، برادر زیدان نویسنده معروف زمان به وقت بازگشت از خراسان اشعار خود را برای او که در مدح امام رضا علیه السلام گفته بود نسخه کرده و بعضی را به خط خود نوشته بود و آن نسخه نزد اسحاق بوده تا ابراهیم را متوکل صاحب دیوان ضیاع خود کرد؛ در آن وقت میان او و برادر زیدان رنجشی پدید آمده بود، ابراهیم را از ضیاعی که در دست او بود عزل نمود و مطالبه کرد و سخت گرفت، اسحاق معتمد خود را طلبید و گفت: نزد ابراهیم برو و او را اعلام کن از اشعاری که در مدح امام رضا علیه السلام گفته که تماما نزد من است به خط او و خط غیر او و اگر از مطالبه این مال دست بردارد آن ها را نزد

ص: 271

إلى المتوكل فصار الرجل إلى إبراهيم برسالة فضاقته به الدنيا حتى أسقط المطالبه عنه وأخذ جميع ما عنده من شعره بعد أن حلف كل واحد منهما لصاحبه-قال الصولي حدثني يحيى بن علي المنجم قال: قال لي أنا كنت السفير بينهما حتى أخذت [الشعره] شعره فأحرقه إبراهيم بن العباس بحضرتي.

قال الصولي وحدثني أحمد بن ملحان قال كان لإبراهيم بن العباس ابنان اسمهما الحسن والحسين يكتبان بأبي محمد وأبي عبد الله فلما ولي المتوكل سمي الأكبر إسحاق وكناه بأبي محمد وسمي الأصغر عباسا وكناه بأبي الفضل فزعا.

قال الصولي حدثني أحمد بن إسماعيل بن الخصيب قال ما شرب إبراهيم بن العباس ولا موسى بن عبد الملك النبيذ قط حتى ولي المتوكل فشرباه وکانا يتعمدان أن يجمعا الكراعات والمختئين ويشربا بين أيديهم في كل يوم ثلاثا ليشيع الخبر بشربهما.

وله أخبار كثيرة في توقيه ليس هذا موضع ذكرها.

متوكل می فرستم. آن مرد پیام را به ابراهیم رسانید، دنیا بر او تنگ شد و آن مال را از او مطالبه نکرد و جمیع شعر او که نزد وی بود بگرفت و هر یک سوگند خوردند برای آن دیگری. صولی گفت: یحیی بن علی منجم با من گفت: من میان ایشان سفیر بودم و در آن باب آمد و شد می نمودم تا آن شعرها از او بگرفتم و ابراهیم آن ها را نزد من سوزاند.

صولی گفت: احمد بن ملحان گفت:

ابراهیم بن العباس دو پسر داشت یکی را نام حسن و دیگری حسین و کنیتشان ابو محمد و ابو عبد الله، وقتی که متوکل خلیفه شد نام بزرگ تر را اسحاق و کنیه ابو محمد نهاد و خردتر را عباس و کنیه اش ابو الفضل کرد از ترس.

صولی گفت: با من گفت احمد بن اسماعیل که نه ابراهیم بن العباس و نه موسی بن عبد الملک هرگز نبیذ نخوردندی تا متوکل والی شد هر دو بخوردند و با علم و آگاهی مجلس می آراستند و فاحشه ها را جمع می کردند و با ایشان نبیذ می خوردند در هر روز سه مرتبه تا خبر شایع شود که ایشان نبیذ می خورند.

و اخبار بسیار مذکور است در حذر و احتراس او که این جای ذکر آن ها نیست.

حدَّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ والحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتَّب وعلی بن عبد الله الوراق رضی الله عنهم قالوا: حدَّثنا علی بن إبراهيم بن هاشم قال: حدَّثني یاسر الخادم لَمَّا رجع المأمون من خراسان بعد وفاه أبي الحسن الرضا عليه السلام بطوس بأخباره كلَّها قال علی بن إبراهيم و حدَّثني الریان بن الصلّت و كان من رجال الحسن بن سهل و حدَّثني أبي، عن محمد بن عرفه و صالح بن سعيد الكاتب الراشديّ كلَّ هؤلاء حدَّثوا بأخبار أبي الحسن الرضا عليه السلام و قالوا لَمَّا انقضى أمر المخلوع و استوى أمر المأمون كتب إلى الرضا عليه السلام يستقدمه إلى خراسان فاعتلَّ عليه الرضا عليه السلام بعلل كثيرة فما زال المأمون يکاتبه و يسأله حتّى علم الرضا عليه السلام أنّه لا یکتف عنه فخرج و أبو جعفر عليه السلام له سبع سنين فكتب إليه المأمون لا تأخذ علی طریق الکوفه و قمّ فحمل علی طریق البصره و الأهواز و فارس حتّى وافى مرو فلَمَّا وافى مرو 792 21

احمد بن زياد بن جعفر همدانی و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتب و علی بن عبد الله و راق رضی الله عنهم از علی بن ابراهیم بن هاشم روایت کرده اند که گفت: پس از وفات حضرت رضا علیه السلام یاسر خادم هنگامی که مأمون از خراسان بازگشت همه قضایایی که در این مدت اتفاق افتاده بود برایم نقل کرد.

علی بن ابراهیم گفت: ریّان بن صلّت که از کارگزاران حسن بن سهل بود و نیز پدرم از محمد بن عرفه راشدی و صالح بن سعید راشدی که تمامی اینان اخبار ابی الحسن علیه السلام را برای ما شرح دادند و گفتند: چون امین خلع شد و مأمون مستقر شد، به امام رضا علیه السلام نامه نوشت و او را به خراسان خواند.

آن جناب بهانه های بسیار می آورد ولی مأمون مکرر می نوشت و او را می طلبید تا امام دانست که دست از او بر نمی دارد، متوجه خراسان شد و ابو جعفر در آن وقت هفت ساله بود، مأمون به او نوشت که راه کوفه و قم مگیر. پس از راه بصره و اهواز و فارس آن جناب را آوردند تا به مرو رسیده

عرض عليه المأمون يتقلد الإمرة و الخلافه فأبى الرضا عليه السلام ذلك و جرت في هذا مخاطبات كثيرة و بقوا في ذلك نحو من شهرين كل ذلك يأتي أبو الحسن الرضا عليه السلام أن يقبل ما يعرض عليه فلمّا كثرت الكلام و الخطاب في هذا قال المأمون فولايه العهد فأجابه إلى ذلك و قال له على شروط أسألها فقال المأمون سل ما شئت قالوا فكتب الرضا عليه السلام إني أدخل في ولايه العهد على أن لا أمر و لا أنهي و لا أقضى و لا أغير شيئاً ممّا هو قائم و تعفيني من ذلك كلّ فأجابه المأمون إلى ذلك و قبلها على هذه الشروط و دعا المأمون الولاه و القضاء و القواد و الشاكرية و ولد العباس إلى ذلك فاضطربوا عليه فأخرج أموالاً كثيرة و أعطى القواد و أرضاهم إلا ثلاثة نفر من قواده أبوا ذلك أحدهم عيسى الجلودى و على بن أبي عمران و أبو يونس فإنهم أبوا أن يدخلوا في بيعه الرضا عليه السلام فحبسهم و بوع الرضا عليه السلام و كتب ذلك إلى البلدان و ضربت الدنانير و الدراهم باسمه و خطب له على المنابر و أنفق المأمون في و مأمون بر آن حضرت امارت را عرضه کرد و امام عليه السلام ابا نمود و در این باب مخاطبات بسیار میانشان گذشت و دو ماه کشید چون گفتگو بسیار شد. مأمون گفت: پس ولایت عهدی را قبول کن، اجابت نمود و فرمود: به شرطی چند که از تو می خواهم. مأمون گفت:

بگو آنچه خواهی. پس به او نوشت: به این شرط که در آن امر و نهی نکنم و حکمی تبدیل ندهم در آنچه جاری است و مرا از آن ها معاف سازی. مأمون قبول کرد و امرا و حکام و چاکران و بنی عباس را به این عمل دعوت کرد، آنها از باب اضطرار قبول کردند، پس مالی بسیار بر ایشان صرف کرده و سرداران را عطا داد و راضی ساخت؛ مگر سه نفر که ابا نمودند، عیسی الجلودی و علی بن عمران و ابن یونس که قبول نکردند بیعت کنند، ایشان را محبوس ساخت و سایر مردم بیعت کردند و نامه ها به شهرها فرستاد و دینار و درهم به نام او نقش کردند و به نام او خطبه بر منابر خواندند و مأمون مالی بسیار خرج کرد و چون عید شد مأمون شخصی فرستاد و درخواست کرد که به عید حاضر گردد و خطبه بخواند تا دل های مردمان به باور آید و فضیلت او بر ممکنان

ذلك أموالا كثيره فلما حضر العيد بعث المأمون إلى الرضا عليه السلام يسأله أن يركب ويحضر العيد ويخطب ليطمئن قلوب الناس و يعرفوا فضله و تقرّ قلوبهم على هذه الدوله المباركه فبعث إليه الرضا عليه السلام و قال قد علمت ما كان بيني و بينك من الشدروط في دخولي في هذا الأمر فقال المأمون إنما أريد بهذا أن يرسخ في قلوب العامه و الجند و الشاكرية هذا الأمر فطمئن قلوبهم و يقرّوا بما فضّلك الله به فلم يزل يرده الكلام في ذلك فلما ألحّ عليه قال يا أمير المؤمنين إن أعفيتني من ذلك فهو أحبّ إليّ و إن لم تعفني خرجت كما كان يخرج رسول الله صلّى الله عليه و آله و كما خرج أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام فقال المأمون اخرج كما تحبّ و أمر المأمون القواد و الناس أن يبيّكروا إلى باب أبي الحسن الرضا عليه السلام فقعد الناس لأبي الحسن الرضا عليه السلام في الطرقات و السطوح من الرجال و النساء و الصبيان و اجتمع القواد على باب الرضا عليه السلام فلما طلعت الشمس قام الرضا عليه السلام فاغتسل و تعمّم بعمامة بيضاء من قطن و ألقى طرفا معلوم گردد و دل ها بر آن دولت مباركه استوار گردد. امام عليه السلام پيغام داد تو می دانی میان من و تو آن شرطها گذشت در قبول این امر.

مأمون گفت: می خواهم این امر در دل های عامه و لشکریان و چاکران راسخ گردد و مطمئن شوند و اقرار کنند به آن فضیلت که تو را خدای عزّ و جلّ داده است و پیوسته در این باب سخن مکرر می کرد. چون اصرار و الحاح بیشتر شد، امام رضا علیه السلام فرمود: یا امیر المؤمنین اگر معاف داری مرا از این کار آن دوست داشتی تر است نزد من، اگر نه چنان بیرون آیم که رسول خدا صلّى الله عليه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام بیرون می آمدند. مأمون گفت:

هرنوع خواهی بیرون آی و دستور داد تا سرداران و سایر مردمان صبحگاه به در خانه امام رضا علیه السلام گرد آیند و مردم در راه ها و بام ها جمع آمده و منتظر بودند. مرد وزن، خرد و بزرگ، و سرداران بر در خانه آن حضرت مجتمع گشتند، چون آفتاب طالع شد، آن حضرت برخاست و غسل کرد و عمامه سفید از پنبه بر سر بست و طرفی از آن بر سینه فرو گذاشت و طرفی دیگر میان دو دوشش و میان کمر بست. سپس به جمیع همراهان منزل خود

منها علی صدره و طرفا بین کتفه و تشمّر ثم قال لجميع موالیه افعلوا مثل ما فعلت ثم أخذ بيده عكازه و خرج و نحن بین یدیه و هو حاف قد شمّر سراويله إلى نصف الساق و عليه ثياب مشمّره فلما قام و مشينا بین یدیه رفع رأسه إلى السماء و کبر أربع تكبيرات فخیل إلینا أنّ الهواء و الحیطان تجاوبه و القواد و الناس علی الباب قد تزینوا و لبسوا السلاح و تهيّئوا بأحسن هیئته فلما طلعتنا علیهم بهذه الصوره حفاه قد تشمّرنا و طلع الرضا علیه السلام وقف وقفه علی الباب قال الله أكبر الله أكبر الله أكبر علی ما هدانا الله أكبر علی ما رزقنا من بهیمه الأنعام و الحمد لله علی ما أبلانا و رفع بذلك صوته و رفعنا أصواتنا فتزعزعت مرو من البكاء و الصّیاح فقالها ثلاث مرّات فسقط القواد عن دوابّهم و رموا بخفافهم لّمّا نظروا إلى أبی الحسین علیه السلام و صارت مرو ضجّه واحده و لم یتمالك الناس من البكاء و الضّجیح و كان أبو الحسن علیه السلام یمشی و یقف فی كلّ عشر خطوات وقفه فكبر الله أربع مرّات فتحیل إلینا أنّ السماء و الأرض و الحیطان فرمود: شما نیز چنین کنید که من کردم؛ پس عصا به دست گرفت و بیرون آمد و ما همه پیش روی او بودیم و او پابرهنه بود و سراویل تا نصف ساق بالا زده و جامه های بالا زده شده دربر کرد، چون ایستاد سر بر آسمان برداشت و چهار تکبیر گفت، چنان مخیّل شد ما را که هوا و دیوارها آن جناب را جواب می دادند. سرداران و مردمان همه بر در بودند. مزین گشته و صلاح پوشیده و به بهتر هیئاتی مهیا گشته و چون ما به این صورت بیرون آمدیم پابرهنه و دامن های برزده و امام رضا علیه السلام برآمد و بر در ایستاد و فرمود: «الله اکبر الله اکبر الله اکبر علی ما هدینا الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام و الحمد لله علی ما ابلانا» و صوت خود را بلند کرد و ما نیز آوازه ها بلند کردیم، یک باره تمام شهر مرو به صدا در آمد و همه با گریه و فغان به گفتن تکبیرات ناله سردادند، پس آن جناب سه مرتبه این تکبیرات را بگفت، سرداران با دیدن این منظره همه از اسب خود بر زمین آمده و چکمه ها از پا بیفکندند و همه شهر مرو یکپارچه فغان و ناله گشت و مردم نتوانستند از گریه و ناله خودداری کنند و ابو الحسن علیه السلام می رفت بر هرده گام می ایستاد و چهار تکبیر می گفت، چنان مخیّل شد ما را که آسمان و زمین

تجاوبه و بلغ المأمون ذلك فقال له الفضل بن سهل ذو الرئاستين يا أمير المؤمنين إن بلغ الرضا المصلّي على هذا السبيل افتتن به الناس فالرأي أن تسأله أن يرجع فبعث إليه المأمون فسأله الرجوع فدعا أبو الحسن عليه السلام بخفه فلبسه ورجع.

793 22

حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال: حدّثني عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن الرّيان بن الصّلت قال أكثر النّاس في بيعه الرّضا من القوّاد و العامّة و من لم يحبّ ذلك و قالوا إنّ هذا من تدبير الفضل بن سهل ذى الرّئاستين فبلغ المأمون ذلك فبعث إليّ في جوف اللّيل فصرت إليه فقال يا ريان بلغني أنّ النّاس يقولون إنّ بيعه الرّضا عليه السّلام كانت من تدبير الفضل بن سهل فقلت يا أمير المؤمنين يقولون ذلك قال ويحك يا ريان أيجسر أحد أن يجيء إلى خليفه و ابن خليفه قد استقامت له الرّعيّه و القوّاد و استوت له الخلافة فيقول له ادفع الخلافة من يدك و در و ديوار آن حضرت را جواب می دهند. این خبر به مأمون رسید، ذو الرئاستین گفت: یا امیر! اگر حضرت رضا با این وضع به مصلّی برسد تمامی مردم از تو برمی گردند و به فتنه می افتند، صلاح آن است که از او بخواهی تا بازگردد، مأمون مأموری را فرستاد و از حضرت خواهش کرد که بازگردد امام رضا علیه السّلام کفشهای خود را طلب کرد و پوشید و به منزل بازگشت.

793 22

احمد بن زياد بن جعفر همداني از علي بن ابراهيم بن هاشم از ريان بن صلت مروی است که گفت: بیشتر مردم از سرداران و عامه و کسانی که دوست نمی داشتند بیعت امام رضا علیه السّلام را، بیعت کردند و گفتند که این از تدبیر فضل بن سهل است. این خبر به مأمون رسید و در میان شب مرا بطلبید گفت: یا ریان می شنوم که مردمان می گویند که بیعت امام رضا علیه السّلام از تدبیر فضل است. گفتم: یا امیر می گویند، گفت: وای بر تو ای ریان! آیا کسی جرأت می کند نزد کسی آید که خود خلیفه زمان و پسر خلیفه باشد که جمیع رعیت و مردم نزد او سر اطاعت فرود آوردند و خلافت او برقرار باشد و به او بگویند که خلافت را از دست خود رها کن

ص: 277

إلى غيرك أيجوز هذا في العقل قال قلت له لا- والله يا أمير المؤمنين ما يجسر على هذا أحد قال لا والله ما كان كما يقولون ولكني سأخبرك بسبب ذلك إنه لما كتب إلي محمد أخى يأمرني بالقدوم عليه فأبیت عقد لعلي بن عيسى بن همام وأمره أن يقيدني بقيد ويجعل الجامعه في عنقي فورد علي بذلك الخبر وبعث هرثمه بن أعين إلى سجستان وكرمان وما والاها فأفسد علي أمري فانهزم هرثمه وخرج صاحب السريير و غلب علي كور خراسان من ناحيه فورد علي هذا كله في أسبوع فلما ورد ذلك علي لم يكن لي قوه في ذلك ولا كان لي مال أتقوى به ورأيت من قوادى ورجالى الفشل والجبن أردت أن ألحق بملك كابل فقلت في نفسي ملك كابل رجل كافر ويذل محمد له الأموال فيدفعني إلى يده فلم أجد وجهاً أفضل من أن أتوب إلى الله تعالى من ذنوبي وأستعين به على هذه الأمور وأستجير بالله تعالى وأمرت بهذا البيت وأشار إلى بيت فكنس وصببت علي الماء ولبست ثوبين أبيضين و صليت أربع و به دیگری واگذار، آیا نزد عقل جایز است؟ گفتم: نه والله یا امیر! هیچ کس بر این کار جرأت نمی کند. گفت: نه والله! چنین نیست که مردم می گویند اما من به تو می گویم سبب این را، وقتی که محمد برادرم به من نوشت و مرا امر کرد که نزد او روم و من نرفتم، علی بن عیسی بن ماهان را سپهدار کرد و فرمود که مرا مقید کند و زنجیر در گردن من نهاده و ببرد. این خبر به من رسید و من هرثمه بن اعین را به جانب سجستان و کرمان و آن حوالی فرستادم و کار مرا تباه کرد و شکست خوردم و صاحب سربیر خروج کرد و بر ولایت خراسان از ناحیه خود متولی شد این خبرها همه در یک هفته به من رسید. چون این خبرها رسید و من قوت آن نداشتم و نه مالی که به آن قوت گیرم و از لشکریان و سران سپاه خود سستی و بددلی دیدم، خواستم که به ملک کابل پیوندم، با خود گفتم: او مرد کافری است و محمد مال ها به او می دهد؛ پس مرا به دست او می سپارد، طریقی از این بهتر ندیدم که توبه کنم و بازگردم سوی خدای عزّ و جلّ از گناهان خود و یاری خواهم بر این امور و به او پناه برم. پس امر کردم این خانه را پاکیزه کنند و خود را پاکیزه کردم و دو جامه سفید پوشیدم و چهار رکعت نماز گزاردم

ركعات فقرأت فيها من القرآن ما حضرني و دعوت الله تعالى و استجرت به و عاهدته عهدا و ثيقا بنّيه صادقاً إن أفضى الله بهذا الأمر إليّ و كفاني عاديّه هذه الأمور الغليظه أن أضع هذا الأمر في موضعه الآدى وضع الله فيه ثم قوى فيه قلبى فبعثت طاهرا إلى علىّ بن عيسى بن هاسان فكان من أمره ما كان و رددت هرثمه بن أعين إلى رافع بن أعين فظفر به و قتله و بعثت إلى صاحب السّرير فهاديته و بذلت له شيئا حتّى رجع فلم يزل أمرى يتقوى حتّى كان من أمر محمّد ما كان و أفضى الله إليّ بهذا الأمر و استوى لى فلمّا وفى الله تعالى بما عاهدته عليه أحببت أن أفى الله بما عاهدته فلم أر أحدا أحقّ بهذا الأمر من أبى الحسن الرضا عليه السّلام فوضعتها فيه فلم يقبلها إلاّ على ما قد علمت فهذا كان سببها فقلت و قدّ الله أمير المؤمنين فقال يا ريّان إذا كان غدا و حضر الناس فاقعد بين هؤلاء القوّاد و حدّثهم بفضل أمير المؤمنين علىّ بن أبى طالب عليه السّلام فقلت يا أمير المؤمنين ما أحسن من الحديث شيئا إلاّ ما سمعته منك فقال و از قرآن آن چه حاضر داشتم خواندم و خدای را خواندم و دعا کردم و در پناه او شدم و عهد کردم با خدا عهدى محکم، به تیت صادق که اگر این کار را از من دور کند و آن وقایع عظیمه از من کفایت گرداند این امر را در موضع خود نهم که خدای عزّ و جلّ در او نهاده است؛ پس دلم در آن کار قوى شد و طاهر را به مقابل على بن عيسى فرستادم و کار او آن شد که شد؛ و هرثمه را به سوى جنگجویى از محمد بازگرداندم بر او ظفر یافت و او را بکشت و نزد صاحب سریر کس فرستادم و با او صلح کردم و چیزی بخشیدم تا بازگشت. پس پیوسته کار من قوّت مى گرفت تا کار محمّد چنان شد که شد؛ و خدای عزّ و جلّ این کار به من کشانید و خلافت به من قرار گرفت چون خدای عزّ و جلّ وفا نمود به آن چه عهد کردم با او بر آن دوست داشتم که وفا کنم با خدای به عهد خود و ندیدم کسى را سزاوارتر به این کار از ابو الحسن رضا عليه السّلام. پس خلافت در او نهادم و او قبول نکرد؛ مگر بر آن وجه که مى دانى، این بود سبب آن. ريّان گوید، گفتم: خدا توفيق دهد امير المؤمنين را. گفت: يا ريّان! فردا که مردم بر درگاه مجتمع شوند میانشان بنشین و احاديث فضیلت امير المؤمنين على بن ابى طالب عليه السّلام بگو. گفتم: يا امير! من از حدیث چیزی خوب نمى دانم؛ مگر آن چه از تو شنیده ام. گفت:

سبحان الله ما أجد أحدا يعينني على هذا الأمر لقد هممت أن أجعل أهل قم شعاري و دثاری فقلت يا أمير المؤمنين أنا أحدث عنك بما سمعته منك من الأخبار فقال نعم حدث عني بما سمعته مني من الفضائل فلما كان من الغد قعدت بين القواد في الدار فقلت حدثني أمير المؤمنين عن أبيه عن آباءه عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال من كنت مولاه فهذا علي مولاه و حدثني أمير المؤمنين عن أبيه عن آباءه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله علي مني بمنزله هارون من موسى و كنت أخلط الحديث بعضه ببعض لا أحفظه على وجهه و حدثت بحديث خبير و بهذه الأخبار المشهورة فقال عبد الله بن مالك الخزاعي رحم الله عليا كان رجلا صالحا و كان المأمون قد بعث غلاما إلى مجلسنا يسمع الكلام فيؤديه إليه قال الریان فبعث إلي المأمون فدخلت إليه فلما رأني قال يا ريان ما أرواك للأحاديث و أحفظك لها قال قد بلغني ما قال اليهودي عبد الله بن مالك في قوله رحم الله عليا كان رجلا صالحا و الله لأقتلنه إن شاء الله و كان سبحان الله! كس نمی یابم که مرا به این کار یاری کند، قصد آن کردم که اهل قم را شعار و دثار خود کنم؛ گفتم: یا امیر المؤمنین! من حدیث می کنم از جانب تو به آن چه از تو شنیده ام. گفت: آری، از جانب من حدیث کن آن چه از من شنیده ای از فضایل. چون فردا نشستم میان سرداران در سرای.

گفتم: حدیث کرد مرا امیر المؤمنین از پدرش از پدرانش که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس که من مولای او هستم علی مولای اوست» و امیر المؤمنین حدیث کرد مرا از پدرش از پدرانش که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «علی نسبت به من به منزله هارون است به موسی». من احادیث را به هم خلط می کردم زیرا هر حدیثی را از راه آن حفظ نبودم، حدیث خبیر در آن میان گفتم و احادیث مشهور را بیان کردم. عبد الله بن مالک خزاعی گفت: خدا رحمت کند علی را مرد خوبی بود و مأمون غلامی فرستاده بود برای جاسوسی تا آن چه می بیند به او برساند. ریان گفت: مأمون فرستاد و مرا طلبید چون مرا دید، گفت: یا ریان چه خوب روایت احادیث داری و چه خوب حفظ کرده ای احادیث را، بعد از آن گفت: به من رسید سخن آن یهودی عبد الله بن مالک که گفته است «رحم الله علیا کان رجلا صالحا» و الله که او را خواهم کشت.

هشام بن ابراهیم الراشدی الهمدانی من أخصّ النَّاس عند الرّضا عليه السّلام من قبل أن يحمل و كان عالما أدبيا لبيبا و كانت أمور الرّضا عليه السّلام تجرى من عنده و على يده و [تصيره] تصير الأموال من التّواحي كلّها إليه قبل حمل أبي الحسن عليه السّلام فلمّا حمل أبو الحسن اتّصل هشام بن ابراهیم بذی الرّئاستین و قرّبه ذو الرّئاستین و أدناه فكان ينقل أخبار الرّضا عليه السّلام إلى ذی الرّئاستین و المأمون فحظي بذلك عندهما و كان لا يخفي عليهما من أخباره شيئا فولّاه المأمون حجاب الرّضا عليه السّلام فكان لا يصل إلى الرّضا عليه السّلام إلّا من أحبّ و ضيق على الرّضا عليه السّلام و كان من يقصده من موالیه لا يصل إليه و كان لا يتكلم الرّضا عليه السّلام في داره بشيء إلّا أوردته هشام على المأمون و ذی الرّئاستین و جعل المأمون العباس ابنه في حجر هشام و قال له أذبه فسّمی هشام العباسی لذلك قال و أظهر ذو الرّئاستین عداوه شديده لأبي الحسن الرّضا عليه السّلام و حسده على ما كان المأمون يفضّله به فأول ما ظهر لذی الرّئاستین من أبي الحسن عليه السّلام أنّ ابنه عمّ و هشام بن ابراهیم راشدی همدانی مقرب ترین مردم نزد حضرت رضا عليه السّلام بود، پیش از آن که آن جناب را به خراسان بیاورند و مردی ادیب بود و امور آن حضرت در دست او بود و قبل از رفتن آن حضرت به خراسان از اطراف و اکناف اموال به سوی او می آوردند، چون امام رضا عليه السّلام به خراسان آمد هشام به ذی الرّئاستین پیوست و او را مقرب گردانید و اخبار و احوال حضرت رضا عليه السّلام را به ذی الرّئاستین و مأمون می رسانید و نزد ایشان قدر و منزلت یافت و هیچ خبر امام عليه السّلام از ایشان پنهان نمی داشت، مأمون او را دربان امام رضا عليه السّلام گردانید؛ هیچ کس نمی توانست نزد امام رود؛ مگر این که او خواهد و او بر ایشان تنگ گرفت و هرکس از موالی ایشان که قصد آن جناب می کردند میسر نبود، هرکه با امام عليه السّلام در خانه حرفی می گفت آن را به مأمون و ذی الرّئاستین می رسانید و مأمون پسر خود عباس را به او سپرد و گفت: او را تادیب و تعلیم کن، از این جهت او را هشام عباسی نامیدند و ذی الرّئاستین عداوت سخت با امام رضا عليه السّلام ظاهر ساخت و حسد می برد که چرا مأمون او را بر او تفضیل می نهد، اول دشمنی ذی الرّئاستین این بود که دختر عم

المأمون كانت تحبّه و كان يحبّها و كان يفتح باب حجرتها إلى مجلس المأمون و كانت تميل إلى أبي الحسن الرضا عليه السلام و تحبّه و تذكر ذا الرئاستين و تقع فيه فقال ذو الرئاستين حين بلغه ذكرها له لا ينبغي أن يكون باب دار النساء مشرعا إلى مجلسك فأمر المأمون بسدّه و كان المأمون يأتي الرضا عليه السلام يوما و الرضا عليه السلام يأتي المأمون يوما و كان منزل أبي الحسن عليه السلام بجانب منزل المأمون فلما دخل أبو الحسن عليه السلام إلى المأمون و نظر إلى الباب مسدودا قال يا أمير المؤمنين ما هذا الباب الذي سدده فقال رأى الفضل ذلك و كرهه فقال عليه السلام إنا لله و إنا إليه راجعون ما للفضل و الدخول بين أمير المؤمنين و حرمة قال فما ترى قال فتحه و الدخول إلى ابنه عمّك و لا تقبل قول الفضل فيما لا يحلّ و لا يسع فأمر المأمون بهدمه و دخل على ابنه عمّه فبلغ الفضل ذلك فغمّه.

مأمون، امام را دوست می داشت مأمون نیز او را دوست می داشت و از حجره او به مجلس مأمون راه بود او امام رضا عليه السلام را دوست داشت و نزد مأمون از ذو الرئاستين یاد کرده و بد او می گفت، چون خبر به او رسید به مأمون گفت:

شایسته نیست از خانه زنان راه به مجلس تو باشد. مأمون گفت آن را بستند، یک روز مأمون نزد امام رضا عليه السلام می آمد و یک روز امام عليه السلام نزد او می رفت، روزی که امام بر مأمون داخل شد دید در خانه دختر عم او مسدود است، گفت: یا امیر! چرا این در بسته شد؟! گفت: رأی فضل چنین بود. امام عليه السلام فرمود:

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» فضل را چه کار که میان امیر و حرمش درآید. گفت: تو چه رأی داری؟ حضرت فرمود: بگشای و نزد دختر عم خود در آی // و قول فضل قبول مکن در آن چه حلال نیست و گنجایش ندارد، مأمون گفت تا آن در بگشودند و نزد دختر عم خود رفت، این خبر به فضل رسید و غمگین شد.

و وجدت في بعض الكتب نسخة كتاب الحباء و الشرط من الرضا علي بن موسى عليه السلام إلى العمّال في شأن الفضل بن سهل و أخيه و لم أرو ذلك عن أحد أما بعد فالحمد لله البدیء الرّفع القادر القاهر الرّقیب علی عباده المقيت علی خلقه الّذی خضع كلّ شیء لملكه و ذلّ كلّ شیء لعزّته و استسلم كلّ شیء لقدرته و تواضع كلّ شیء لسلطانه و عظّمته و أحاط بكلّ شیء علمه و أحصى عدده فلا یؤده کبیر و لا یعزب عنه صغیر الّذی لا تدركه أبصار التّأظرین و لا تحیط به صفه الواصفین له الخلق و الأمر و المثل الأعلى فی السّماوات و الأرض و هو العزیز الحکیم و الحمد لله الّذی شرع للإسلام دینا ففضّله و عظّمه و شرفه و کرّمه و جعله الدّین الّقیم الّذی لا یقبل غیره و الصّراط المستقیم الّذی لا یضلّ من لزمه و لا یهتدی من صرف عنه و جعل فیهِ التّور و البرهان و الشّفاء و البیان و بعث به من اصطفی من ملائکته

إلی من 794 23

در بعضی از کتب، نسخه نامه «حباء و شرط» از امام رضا علیه السلام به عمال درباره فضل بن سهل و برادرش را دیدم و این نسخه را از کسی روایت ندارم؛ حمد و سپاس خداوندی را که پدید آورنده، مخترع، توانا، نگهبان بر بندگان و خشم گیر بر آنهاست، خلاق به درگاهش سر اطاعت فرود آورده و به ذلت خود معترف، همه تسلیم او بوده و در برابر عظمتش فروتنی کنند، عالم بوده و شمار هر چیز بر او هویدا است، هیچ بزرگی در برابرش بزرگی نکند و هیچ حقیری از رحمتش محروم نماند، دیدگان او را در نیابد و وصف کنندگان او به جایی نرسند، برای اوست فرمان راندن و آفریدن، مثل اعلاست در آسمانها و زمین و اوست دانا و درستکار. و سپاس خداوندی که اسلام را قانون قرار داد و آنرا برتری و عظمت و شرافت داد و دین استوار معرفی کرد، راه راستی که هرکس در آن قدم گذارد و ملازم آن شود گمراه نگردد و هرکس از آن روی گرداند راه نیابد، در آن، نور، برهان، شفا و بیان قرار داد و آن را به وسیله فرشتگانش به سوی هرکس

اجتبی من رسله فی الأمم الخالیه و القرون الماضیه حتّی انتهت رسالته إلى محمّد المصطفی صلی الله علیه و آله فختم به التّیین و قفی به علی آثار المرسلین و بعثه رحمه للعالمین و بشیرا للمؤمنین المصدّقین و نذیرا للكافرین المکذّبین لتکون له الحجّه البالغه و لیهلک من هلک عن بیته و یحیی من حی عن بیته و إنّ الله لسمیع علیم و الحمد لله الذی أورث أهل بیته موارث التّبوّه و استودعهم العلم و الحکمه و جعلهم معدن الإمامه و الخلافه و أوجب ولا یتهم و شرف منزلتهم فأمر رسوله بمسأله أمته موذّتهم إذ یقول: قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ و ما وصفهم به من إذهابه الرّجس عنهم و تطهيره إیّاهم فی قوله: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ثمّ إنّ المأمون برّ رسول الله صلی الله علیه و آله فی عترته و وصل أرحام أهل بیته فردّ ألفتهم و جمع فرقتهم و رأب صدعهم و رتق فتقهم و أذهب الله به الصّدّ غائن و الإحـن بینهم و أسکن التّنـاصر و التّواصل و المودّه و المحبّه قلوبهم فأصبحت بیمنه که او را به رسالت انتخاب کرده بود فرستاد، در میان مردمی که در گذشته بوده و اکنون جای خویش را به دیگران داده اند، سپس نوبت به رسالت محمد صلی الله علیه و آله رسید و نبوت به او پایان یافت او را مایه رحمت و بشارت دهنده مؤمنین و مصدّقین و ترساننده منکران مکذّبین قرار داد تا حجّتش تمام گردد و تا نابود شود از روی دلیل و زنده شود از روی برهان و خدا شنوا و داناست.

سپاس خدای را که میراث نبوت به اهل بیتش عطا و علم و حکمت نزدشان ودیعت نهاد و ایشان را کانون امامت و امارت، محبتشان را واجب و مقامشان والا کرد و پیامبر را امر کرد از امت، موذّ ایشان بخواهد و فرمود: «بگو من مزد رسالت نمی خواهم مگر دوستی با اهل بیت» و وصف کرد ایشان را به پاکیزگی و دوری از پلیدی: «همانا خداوند خواسته است که شما را از پلیدی پاک نموده و شما را مطهر نگه دارد» و فرمود: مأمون نیکی کرد با عترت رسول صلی الله علیه و آله و صلّه رحم کرد با اهل او. الفت در بینشان بازگردانید و فراقشان را به جمع مبدل و خللشان را اصلاح کرد و پیوست کرد آنچه باز شده بود، خدا به او کینه ها از میان برد و دل هایشان را دوست یکدیگر قرار داد. به یمن

و حفظه و برکتہ و برّہ و صلته ایدہم واحده و کلمتہم جامعہ و اہواؤہم متّفقہ و رعٰی الحقوق لأہلہا و وضع الموارث مواضعہا و کافاً إحسان المحسنین و حفظ بلاء المبتلین و قرّب و باعد علی الدین ثمّ اختصّ بالتّفضیل و التّقدیم و التّشریف من قدّمته مساعیہ فکان ذلک [ذی] إذا الرّئاستین الفضل بن سهل إذ رآہ له مؤازرا و بحقّہ قائما و بحجّته ناطقا و لقبائہ نقیبا و لخیولہ قائدا و لحروبه مدبرا و لرعیّته سائسا و إلیہ داعیا و لمن أجاب إلی طاعته مکافیا و لمن عدل عنها منابذا و بنصرته متفرّدا و لمرض القلوب و التّیّات مداویا لم ینہہ عن ذلک قلّہ مال و لا- عوز رجال و لم یمل بہ طمع و لم یلفته عن نیّته و بصیرته و جل بل عند ما یهول المہولون و یرعد و یرق له المبرقون و المرعدون و کثره المخالفین و المعاندين من المجاہدین و المخاتلین أثبت ما یرکون عزیمہ و أجرأ جنانا و أنفذ مکیدہ و أحسن تدبیرا و أقوى فی تثبیت حقّ المأمون و الدّعاء إلیہ حتّٰی قصم أنیب الضّلالہ و فلّ حدّهم و قلّم أظفارهم و برکت و خیر او و نیکویی اش و صلّٰہ او، دستان همه یکی و سخنانشان واحد و خواہش ہاشان متفق شد و رعایت نمود صاحبان حقوق را و میراث را در جای خود نہاد و نیکوئی نیکوکاران و آزمایش آزمایش شونندگان را ارج نہاد، دین را معیار دوری و نزدیکی بہ حکومت قرار داد و آن را کہ با تلاش بیشتر بود شرافت داد، او ذو الریاستین فضل بن سهل است؛ زیرا ناصر او بود و بہ حق او قیام می نمود و زبان بہ حجّت او می گشود، بہ بیان او عارف، سپاہش را قائد و جنگہایش را مدبر و رعیتش را سیاستمدار بود و مردم را بہ او دعوت و مطیعان را مکاف می نمود و ہرکہ برمی گشت از طاعت او، دور می افکند و در یاری او بی ہمتا بود و بیماری دل ہا و دین ہا را مداوا می نمود، کمی مال و فقدان سپاہ مانع او نشد و مایل نکرد او را طمعی و وحشت او را از قصدش باز نہداشت، در اوقاتی کہ او را می ترسانیدند بیم دہندگان و رعد و برق می انگیختند بہ تہدید، و معاندان بسیار بودند، در آن حال ارادہ او ثابت تر، کیدش نافع تر، تدبیرش نیکوتر و با نیروتر در ثابت کردن حق مأمون و دعوت مردم سوی او و تلاش در یاری او تا بشکست دندان ضلالت را و شمشیرشان را کند نمود و ناخن ہایشان را چید

و حصد شوکتهم و صرعهم مصارع الملحدين في دينهم و التاكثين لعهدہ الوانين في امره المستخفين بحقه الامنين لما حذر من سطوته و بأسه مع آثار ذی الرّاستين في صنوف الأمم من المشركين و ما زاد الله به في حدود دار المسلمين ممّا قد وردت أنباؤه عليكم و قرئت به الكتب على منابرکم و حملہ أهل الآفاق إليکم إلى غيرکم فانتهى شكر ذی الرّاستين بلاء أمير المؤمنين عنده و قيامه بحقه و ابتداله مهجته و مهجه أخيه أبي محمد الحسن بن سهل الميمون التّقيہ المحمود السّياسه إلى غايه تجاوز فيها الماضين و فاز بها الفائزين و انتهت مكافاه أمير المؤمنين إياه إلى ما حصل له من الأموال و القطائع و الجواهر و إن كان ذلك لا يفی بيوم من أيامه و لا بمقام من مقاماته فترکه زهدا فيه و ارتفاعا من همّته عنه و توفيراً له على المسلمين و إطراحاً للدنيا و استصغارا لها و إيثاراً للآخرة و منافسه فيها و سأل أمير المؤمنين ما لم يزل له سائلاً و إليه فيه راغباً من التّخلّي و التّزهد فعظم ذلك عنده و عندنا و شكوهشان را برکند و پشتشان را به خاک کوبید، آنان که عهد شکسته و در امرش سستی کردند و حق او سبک شمردند و از سطوت او ایمن بودند با دیگر اثرها که ذو الرّاستين را حاصل بود در اصناف امم مشرکان، حدود بلاد اسلام را افزود احوال خیر آن به شما رسیده است و نام ها در آن باب بر منابر شما خوانده شد و جهانیان، آن خیرها به شما و دیگران رسانیده اند. پس شکر ذو الرّاستين از موقعیت مأمون این شد که قیام کرد برای احقاق حق امیر و بذل خون خود و برادرش ابو محمد بن سهل که پاک و خوش طینت و پسندیده سیرت بود، از گذشتگان پیشی گرفت و بر رستگاران برتری یافت، پاداش مأمون به او اموال بسیار و اراضی پهناور و جواهرات بی شمار بود، هرچند همه آن ها حقوق یک روزه او و یک مقام از خدمات او نمی شد؛ لکن او به جهت بی رغبتی، بلندی همّتش، توفير اموال مسلمانان و ترک دنیا و خوار انگاشتن حطام این سرا و رغبت در آخرت، همه را وا گذاشت و از امیر المؤمنين درخواست تا از دنیا کناره گیرد و زاهد گردد و این بر خاطر ما و او گران آمد، چه عارف بودیم به آن

لمعرفتنا بما جعل الله عزّ وجلّ في مكانه الذي هو به من العزّ والدين والسلطان والقوه على صلاح المسلمين و جهاد المشركين و ما أرى الله به من تصديق نبيّه و يمن نقيبته و صحّه تدميره و قوه رأيه و نجح طلبته و معاونته على الحقّ و الهدى و البرّ و التقوى فلمّا وثق أمير المؤمنين و ثقنا منه بالنظر للدين و إثار ما فيه صلاحه و أعطيناها سؤاله الذي يشبه قدره و كتبنا له كتاب حباء و شرط قد نسخ في أسفل كتابي هذا و أشهدنا الله عليه و من حضرنا من أهل بيتنا و القواد و الصحابه و القضاة و الفقهاء و الخاصه و العامه و رأى أمير المؤمنين الكتاب به إلى الآفاق ليذيع و يشيع في أهلها و يقرأ على منابرها و يثبت عند ولايتها و قضاتها فسألني أن أكتب بذلك و أشرح معانيه و هي على ثلاثه أبواب:

ففي الباب الأوّل البيان عن كلّ آثاره التي أوجب الله تعالى بها حقّه علينا و على المسلمين.

و الباب الثاني البيان عن مرتبته في إزاحه علته في كلّ ما دبر و دخل فيه و الّا چه خداوند در وجود او نهاده و منزلت او به آن افرشته از عزت برای دين و شوکت و قوت بر صلاح مسلمين و جهاد با مشرکين و آنچه خداوند نموده است درباره او از تصديق نبيّت و يمن نقيبت او و درستی تدبر و قوت رأی او و حصول مقاصد او و فيروزی او و نصرت او بر حق و هدی و برّ و تقوی؛ پس چون امير المؤمنين اعتماد داشت و ما نیز وثوق داشتيم از جانب او که نظر او در دين است و طالب صلاح دين است، آن چه او خواست داديم که موافق مقامش بود و برای او کتابی در حبا و شرط نوشتيم در فرود اين نامه و گواه ساختيم خداوند عزّ و جلّ و آنان را که حاضر بودند از اهل بيت ما، سرداران، ياران، قاضيان، فقيهان، خاصه و عامه. امير المؤمنين خواست در آن باب نامه نويسد سوی عالميان تا منتشر گردد در میان مردمان و خوانده شود بر منابرشان و ثابت گردد نزد واليان و قاضيان؛ پس از من خواست که بنويسم و معانی آن شرح دهم و اين بر سه باب است:

باب اوّل در آثار و احوال او که خداوند ثابت کرده حق او را بر ما و مسلمانان.

باب دوم بيان است از مرتبه او و کسی حق مخالفت ندارد نمی تواند مانع او شود و ذکر علت

سبیل علیه فیما ترک و کره و ذلك لما ليس لخلق ممّن في عنقه بيعه إلاّ له وحده ولأخيه و من إزاحه العله تحكيمها في كلّ من بغى عليهما و سعی بفساد علينا و عليهما و على أوليائنا لئلاّ يطمع طامع في خلاف عليهما و لا معصيه لهما و لا احتيال في مدخل بيننا و بينهما.

و الباب الثالث البيان عن إعطائنا إياه ما أحبّ من ملك التّحلّي و حليه الرّهد و حجّه التّحقيق لما سعی فيه من ثواب الآخرة بما يتقرّب في قلب من كان شاكّا في ذلك منه و ما يلزمنا له من الكرامه و العزّ و الحباء الّذي بذلناه له ولأخيه في منعهما ما نمنع منه أنفسنا و ذلك محيط بكلّ ما يحتاط فيه محتاط في أمر دين و دنيا و هذه نسخه الكتاب:

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب و شرط من عبد الله المأمون أمير المؤمنين و وليّ عهده عليّ بن موسى الرضا لذي الرّئاستين الفضل بن سهل في يوم الإثنين لسبع ليال خلون من شهر رمضان من سنة إحدى و مائتين و هو اليوم الّذي تمّم الله فيه دوله أمير المؤمنين اعمال و اين به آن جهت است که کسانی که بیعت امیر در گردن دارند چاره ای نیست جز آن که بیعت کنند با او و برادرش و آنان حق دارند عوامل ظلم به خودشان را برطرف کنند و آنان که سعی در فساد علیه ما و ایشان و دوستان ما کنند تا هیچ کس طمع نافرمانی نکند و تدبیر نکند در مداخله میان ما و ایشان.

و باب سوم؛ بیان عطایای ما بر او و بی رغبتی او به دنیا و آراستن به زهد، برای آنچه سعی در آن می نمود از ثواب آخرت به امری که استقرار کند بر دل آن که در شک باشد از آن درباره او، آنچه لازم بود بر ما درباره او از کرامت و عزت و عطا بذل کردیم او و برادرش را تا منع کنیم از ایشان آنچه منع می کنیم از خودمان و این شامل است به هرچه احتیاط کند در آن محتاط در امر دین و دنیا؛ و نسخه نامه این است:

بسم الله الرحمن الرحيم

این نامه و شرطی است از عبد الله المأمون، امیر المؤمنين و ولی عهده او علی بن موسی علیه السلام به ذوالرّیاستین فضل بن سهل در روز دوشنبه، هفت شب از ماه رمضان گذشته در سال دویست و یک (201) و این روزی است که خداوند در آن روز دولت امیر المؤمنين را تمام کرد

و عقد لولئی عهدہ و ألبس الناس اللباس الأخضر و بلغ أمله في إصلاح وليه و الظفر بعدوه إنا دعوناك إلى ما فيه بعض مكافاتك على ما قمت به من حق الله تبارك و تعالی و حق رسوله صلى الله عليه و آله و حق أمير المؤمنين و ولي عهدہ علی بن موسی و حق هاشم التي بها يرجی صلاح الدین و سلامه ذات البين بين المسلمين إلى أن يثبت النعمه علينا و على العامه بذلك و بما عاونت عليه أمير المؤمنين من إقامه الدین و السنّه و إظهار الدعوه الثانيه و إثارة الأولى مع قمع المشركين و كسر الأصنام و قتل العتاه و سائر آثارك الممثله للأمصار في المخلوع و قابل و في المسمی بالأصفر المكنی بأبي السرايا و في المسمی بالمهدی محمد بن جعفر الطالبي و الترك الحوليه و في طبرستان و ملوكها إلى بندار هر مز بن شروين و في الديلم و ملكها مهورس و في كابل و ملكها هرموس ثم ملكها الأصفهيد و في ابن البرم و جبال بداربنده و غرشستان و الغور و أصنافها و في خراسان خاقان و ملون صاحب جبل التبت و في كيما و و عقد ولي عهدی بست و مردمان را لباس سبز پوشانيد و به آرزوی خویش در صلاح ولي خود و پیروزی بر دشمن رسید. ای فضل! دعوت کردیم تو را به آنچه که بعضی از پادشاه تو در ادای حق خداوند و رسول خدا و امیر المؤمنین و ولیعهد او، علی بن موسی و حق بنی هاشم است که به آن ها امید صلاح دین و دوری از پراکندگی مسلمانان است تا به این سبب بر ما و عامه مردم نعمت ثابت شود. و سبب دیگر برای ثبوت نعمت آن که تو یاری امیر المؤمنین را به جهت برپایی دین و سنت و اظهار دعوت ثانیه و محقق و نابودی شرک و شکستن بتان و کشتن گردنکشان و سایر آثار تو که در شهرها روشن شد در حق امین مخلوع و آن که مسمی به اصفهید بود و کنیه اش ابو السرایا و آن دیگر که او را مهدی نامیده و اوست محمد بن جعفر طالبي نسب و ترکان خلجی و ملوک طبرستان تا هر مز بن شروین و در دیلم و سلاطین آن و در کابل و سلطانش هرموس و اصفهید و در ابن المبرم و در کوه های بداربند و غرشستان و غور و توابع آن و در خراسان خاقان و ملون صاحب جبل تبت و در کیما

التغرغر و فی ارمینیه و الحجاز و صاحب السّریر و صاحب الخزر و فی المغرب و حروبه و تفسیر ذلک فی دیوان السّیره و کان ما دعوناک
إلیه و هو معونه لک مائه ألف ألف درهم و غلّه عشره ألف ألف درهم جوهرها سوی ما أقطعک امیر المؤمنین قبل ذلک و قیمه مائه ألف ألف
درهم جوهرها یسیرا عندنا ما أنت له مستحقّ فقد ترکت مثل ذلک حین بذله لک المخلوع و آثرت اللّٰه و دینه و إنک شکرت امیر المؤمنین و
ولیّ عهدہ و آثرت توفير ذلک کلّه علی المسلمین و جدت لهم به و سألتنا أن نبّٰلغک الخصله الّتی لم تزل إلیها تائقا من الرّهد و التّخلّی
لیصحّ عند من شکّ فی سعیک للآخره دون الدّنیاء و ترکک الدّنیاء و ما عن مثلك یتغنی فی حال و لا مثلك ردّ عن طلبه و لو أخرجتنا
طلبتک عن شطر النّعم علینا فکیف [نأمر] بأمر رفعت فیہ المئونه و أوجبت به الحجّه علی من کان یزعم أنّ دعاک إلینا للدّنیاء لا للآخره و قد
أجبتناک إلی ما سألت به و جعلنا ذلک لک مؤکّدا بعهد اللّٰه و میثاقه الّذی لا یتبدیل له و و تغرغر و در ارمینیه و حجاز و صاحب سریر،
صاحب خزر و در مغرب و نبردهای دیگر و تفسیر این ها در دیوان سیر و تاریخ مضبوط است و آن مواجبی که برای تو تعیین
کردیم، صد هزار هزار درهم بود و اجازه املاکی که ده هزار هزار درهم جواهر بود، سوای آن چه امیر المؤمنین برای تو معین کرده بود قبل از
این و آن صد هزار هزار درهم جواهر بود و این مواجب کم است نسبت به استحقاق تو و مثل این مواجب را چون امین بذل کرد، واگذاشتی
و خدا و دینش را برگزیدی و شکر کردی امیر المؤمنین و ولی عهدش و وفور نعمتها برای مردم خواستی و به آنها بخشیدی. از ما خواستی
خصلتی به تو دهیم که به آن راغب بودی از زهد و ترک دنیا تا راست آید نزد آنکه شک دارد که تو برای آخرت سعی می کنی یا دنیا، و احدی
از دنیا بی نیاز نشد و رو نکرد به دنیا بعد از طلب دنیا او را، ما به این امر راضی بوده، اگرچه طلب اموال باز دارد ما را از نعمت هایمان؛ چگونه
است امری که باعث زیادتی مؤنه ماست و با آن تمام شود حجت بر آنکه گمان می کند دعوت تو به سوی ما برای دنیاست نه
آخرت، خواسته ات را اجابت کنیم، این مؤنه برای تو قرار دادیم در حالی که مؤکد به میثاق خداست تغییر و تبدیل ندارد،

لا تغییر و فوّضنا الأمر فی وقت ذلك إلیک فما أقمت فغریز مزاح العله مدفوع عنک الدّخول فیما تکرهه من الأعمال کائنا ما کان نمنعک ممّا نمنع منه أنفسنا فی الحالات کلّها و إذا أردت التّخلّی فمکرّم مزاح البدن و حقّ لبدنک بالراحه و الکرامه ثمّ نعطیک ممّا تتناوله ممّا بذلناه لک فی هذا الکتاب فترکتہ الیوم و جعلنا للحسن بن سهل مثل ما جعلناه لک فنصف ما بذلناه من العطیّہ و أهل ذلك هو لک و بما بذل من [نفسی] نفسه فی جهاد العتاه و فتح العراق مرّتين و تقریق جموع الشّیطان بیده حتّی قوّی الدّین و خاض نیران الحروب و وقانا عذاب السّموم بنفسه و أهل بیته و من ساس من أولیاء الحقّ و أشهدنا الله و ملائکته و خیار خلقه و کلّ من أعطانا بیعتہ و صفقه یمینه فی هذا الیوم و بعده علی ما فی هذا الکتاب و جعلنا الله علینا کفیلا و أوجبنا علی أنفسنا الوفاء بما اشترطنا من غیر استثناء بشیء ینقضه فی سرّ و لا علانیه و المؤمنون عند شروطهم و العهد فرض مسئول و أولى النّاس بالوفاء من طلب امر را به تو واگذاشتیم؛ چون اراده کنی امری را بر آن مستولی بوده، کسی حقّ مداخله ندارد، از تو باز می داریم آن چه از خود باز می داریم در جمیع حالات و چون اراده کنی کناره جویی را؛ مکرّم باشی و سزاوار است در راحتی باشی. عطا کنیم تو را از آنچه بذل کردیم و تو ترک کردی و آنچه برای تو قرار دادیم، نصف آن برای حسن بن سهل قرار دادیم و نصف بخشش هایی که به او دادیم و او شایسته آنها بود به سبب تو و این که جان خود را بذل می کند در جهاد با سرکشان و به جهت دو بار فتح عراق و پراکنده کردن مفسدان تا دین را حفظ و آتش جنگ ها را خاموش کرد و با جان خود و کسان خود، ما و دوستان حق را حفظ کرد، خدا و ملائکه و برگزیدگان و بیعت کنندگان با ما که پیمان بستند امروز و بعد از آن، شاهد می گیریم بر مفاد این فرمان و خدا را ضامن خود گرفته و واجب کردیم بر خود وفای به عهد را بدون نقض آن در نهان و آشکار، بر مؤمنان لازم است وفا به عهد و در آخرت سؤال شود و بهترین مردم کسی است که طلب کند از مردم وفای به عهد را و مقتدای مردم باشد و خداوند می فرماید:

من النَّاسِ الْوَفَاءِ وَكَانَ مَوْضِعًا لِقَدْرِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ» .

و كتب الحسن بن سهل توقيع المأمون فيه:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قد أوجب أمير المؤمنين على نفسه جميع ما في هذا الكتاب وأشهد الله تعالى وجعله عليه داعيا وكفيلا و كتب بخطه في صفر سنة اثنتين ومائتين تشريفا للحبأ وتوكيدا للشروط توقيع الرضا عليه السلام فيه:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قد أزم علي بن موسى الرضا نفسه بجميع ما في هذا الكتاب على ما أكد فيه في يومه وغده ما دام حيًا وجعل الله تعالى عليه داعيا وكفيلا وكفى بالله شهيدا و كتب بخطه في هذا الشهر من هذه السنة والحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله وسلم وحسبنا الله ونعم الوكيل.

«به عهدی که به ضمان خداوند بسته اید وفا کنید و در آنچه سوگند یاد کرده اید پیمان شکنی نکنید پس از مؤکد ساختن آن به قسم، خداوند را بر اعمال خود کفیل قرار دادید همانا خداوند به اعمال شما آگاه است.»

حسن بن سهل فرمان توقيع مأمون را این طور نوشت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به تحقیق واجب کرد امیر المؤمنین بر خود آن چه را که در این نوشته ثبت است و خدا را شاهد، ضامن و کفیل گرفته و این توقيع را به خط خود در صفر سال دویست و دو نوشته است برای تعیین عطای خود و تأکید شرط خود.

توقيع حضرت رضا عليه السلام این بود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به تحقیق علی بن موسی بر خود واجب کرد آنچه که در این کتاب است و عقد موثق شده از امروز تا مادامی که زنده است و خدا را ضامن و کفیل کرد و در شهادت خدا کافی است و به خط خود این توقيع را در این ماه از این سال نوشت: «والحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله وسلم وحسبنا الله ونعم الوكيل».

حدّثنا حمزه بن محمّد بن أحمد بن جعفر بن محمّد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السّلام بقمّ فی رجب سنه تسع و ثلاثین و ثلاثمائه قال أخبرنی علی بن ابراهیم بن هاشم فیما کتب الیّ سنه سبع و ثلاثمائه قال: حدّثنی یاسر الخادم قال کان الرّضا علیه السّلام إذا کان خلا جمع حشمه کلّهم عنده الصّغیر و الکبیر فیحدّثهم و یأنس بهم و یؤنسهم و کان علیه السّلام إذا جلس علی المائده لا یدع صغیرا و لا کبیرا حتّی السّائس و الحجام إلّا أقعده معه علی مائده قال یاسر الخادم فیینا نحن عنده یوما إذ سمعنا وقع القفل الّذی کان علی باب المأمون إلی دار ابی الحسن علیه السّلام فقال لنا الرّضا علیه السّلام: قوموا تفرّقوا فقمنا عنه فجاء المأمون و معه کتاب طویل فأراد الرّضا علیه السّلام أن یقوم فأقسم علیه المأمون بحقّ رسول الله صلّی الله علیه و آله الّا یقوم إلیه ثمّ جاء حتّی انکبّ علی ابی الحسن علیه السّلام و قتل وجهه و قعد بین یدیه علی و ساده فقرا ذلك الكتاب علیه فإذا هو فتح لبعض 795 24

حمزه بن محمد بن احمد در سال سیصد و سی و نه (339) گوید علی بن ابراهیم بن هاشم در سال سیصد و هفت (307) کتابی برای من فرستاد و در آن نقل کرده بود که یاسر خادم حدیث کرد که امام رضا علیه السّلام هرگاه خلوت می کرد تمامی کارگزاران و خدمتکاران خویش را از خرد و بزرگ جمع می کرد و برای آنان سخن می گفت و با آنان گفتگو می نمود و انس می گرفت و هم صحبت می شد و هرگاه بر سفره می نشست فرو نمی گذاشت کوچک و بزرگی را حتی تیمارگر اسبان و حجامت کن را بر سر سفره حاضر می ساخت. یاسر خادم گفت: روزی با امام علیه السّلام بودیم که ناگاه صدای قفل دری که از قصر مأمون به منزل حضرت باز می شد شنیدیم، امام علیه السّلام فرمود: برخیزید و متفرق شوید. ما برخاستیم و مأمون با نامه بلندی که در دست داشت آمد، حضرت خواست احترام کند که مأمون قسم داد او را به حق رسول که برنخیزد. پس بیامد و روی امام علیه السّلام را بوسید و پیش او بر بالشی نشست و آن نامه بر او خواند، ذکر فتوح مملکت کابل

قری کابل فيه إنا فتحنا قريه كذا وكذا فلما فرغ قال له الرضا عليه السلام و سرّك فتح قريه من قري الشّرك فقال له المأمون: أ و ليس في ذلك سرور فقال: يا أمير المؤمنين اتق الله في أمه محمد صلّى الله عليه وآله و ما ولاك الله من هذا الأمر و خصّك به فإنك قد ضيّعت أمور المسلمين و فوّضت ذلك إلى غيرك يحكم فيهم بغير حكم الله و قعدت في هذه البلاد و تركت بيت الهجره و مهبط الوحي و إنّ المهاجرين و الأنصار يظلمون دونك و لا يرقبون في مؤمن إلاّ و لا ذمه و يأتي على المظلوم دهر يتعب فيه نفسه و يعجز عن نفقته و لا يجد من يشكو إليه حاله و لا يصل إليك فاتق الله يا أمير المؤمنين في أمور المسلمين و ارجع إلى بيت النبوه و معدن المهاجرين و الأنصار أما علمت يا أمير المؤمنين أنّ والي المسلمين مثل العمود في وسط الفسطاط من أراذه أخذه قال المأمون يا سيدي فما ترى قال أرى أن تخرج من هذه البلاد و تتحوّل إلى موضع آبائك و أجدادك و تنظر في أمور المسلمين و لا تكلمهم إلى غيرك فإنّ الله بود كه فلان قريه و محل فلان و فلان فتح كرديم چون فارغ شد، امام رضا عليه السلام فرمود:

شاد کرد تو را فتح این قرای شرک؟ گفت: این جای شادی نیست؟ فرمود: یا امیر! پرهیز از خدا درباره امت محمد صلّى الله عليه وآله و آن چه تو را به ولایت آن اختصاص داده که تو ضایع گذاشتی امور مسلمانان را و کار به دیگری رها کردی که حکم می کنند در ایشان به غیر حکم خدای عزّ و جلّ و نشستی در این بلاد و ترک دادی سرای هجرت و مهبط وحی را و به درستی بر مهاجران و انصار ستم می رود و پاس نمی دارند برای مؤمن عهد و پیمانی را و روزگاری بر مردم مظلوم می گذرد که از نفقه خود عاجزند و کسی برای شکایت از حال خود نمی یابند و به تو دسترسی ندارند، ای امیر بترس از خدا در امور مسلمانان و بازگرد به بیت نبوت و معدن مهاجرین و انصار، ای امیر نمی دانی که والی مسلمانان مانند ستون است در میان خیمه هر که خواهد او را فراگیرد. مأمون گفت: ای سید من رأی شما چیست؟ فرمود: رأی آن می بینم که تو بیرون روی از این بلاد و بازگردی به نیکان پدران و اجداد خود نظر کنی در امور مسلمانان و رها نکنی به دیگران زیرا که خدای

تعالی سائلک عمّا ولاک فقام المأمون فقال: نعم ما قلت یا سیّدی هذا هو الرّأی فخرج و أمر أن یقدّم التّوائب و بلغ ذلك ذا الرّئاستین فغمّه غمّاً شديداً و قد كان غلب علی الأمر و لم یکن للمأمون عنده رأی فلم یجسر أن یكاشفه ثمّ قوی بالرّضا علیه السّلام جدّاً فجاء ذو الرّئاستین إلی المأمون فقال له: یا امیر المؤمنین ما هذا الرّأی الّذی أمرت به قال أمرنی سیّدی أبو الحسن علیه السّلام بذلك و هو الصّواب فقال:

یا امیر المؤمنین ما هذا الصّواب قتلت بالأمس أخاک و أزلت الخلافه عنه و بنو أبیک معادون لک و جمیع أهل العراق و أهل بیتک و العرب ثمّ أحدثت هذا الحدث الثّانی إبتک ولیت و لایه العهد لأبئی الحسن و أخرجتها من بنی أبیک و العامّه و الفقهاء و العلماء و آل العباس لا یرضون بذلك و قلوبهم متنافره عنک فالرّأی أن تقیم بخراسان حتّی تسکن قلوب النّاس علی هذا و یتناسوا ما کان من أمر محمّد أخیک و هاهنا یا امیر المؤمنین مشایخ قد خدموا الرّشید و عرفوا الأمر فاستشروهم فی ذلك فإنّ عزّ و جلّ می پرسد از تو آنچه که والی تو کرده است، مأمون گفت: آری ای سیّد من رأی این است و امر کرد تا همگی برای رفتن به عراق آماده شوند، خبر به فضل رسید و سخت غمگین شد زیرا تمام امور به دست او بود و مأمون جرأت مخالفت نداشت و با امام علیه السّلام قوّت تمام یافت، فضل نزد مأمون آمد و گفت:

یا امیر المؤمنین این چه رایی است که فرموده ای؟ گفت: سیّد من ابو الحسن مرا به آن امر فرموده و آن رأی صواب است. گفت: یا امیر این رأی صواب نیست، دیروز برادرت را کشتی و خلافت از او بردی، اولاد پدرت تو را دشمن اند، جمیع اهل عراق و خاندان تو و عرب با تو دشمنند بعد از آن، این کار دیگر که کردی و ابو الحسن را ولیعهد کردی و خلافت را از اولاد پدر خود بیرون کردی و عامه و فقها و علمای آل عباس به این راضی نیستند و دل هاشان از تورنجیده است و رأی آن است که در خراسان بمانی تا آن که دل های مردم بر تو آرام گیرد و حکایت برادرت را فراموش کنند و این جا یا امیر! کهن سالان هستند که خدمت رشید کردند و کاردان هستند با ایشان در این باب مشورت کن هرچه ایشان گویند به جای آر.

أشاروا بذلك فأمضه فقال المأمون: مثل من قال مثل علي بن أبي عمران و أبو يونس و الجلودي و هؤلاء الذين تقموا ببيعة أبي الحسن عليه السلام و لم يرضوا به فحبسهم المأمون بهذا السبب فقال المأمون: نعم فلما كان من الغد جاء أبو الحسن عليه السلام فدخل على المأمون فقال: يا أمير المؤمنين ما صنعت فحكى له ما قال ذو الرئاستين و دعا المأمون بهؤلاء الثفر فأخرجهم من الحبس فأول من أدخل عليه عليه السلام علي بن أبي عمران فنظر إلى الرضا عليه السلام بحجب المأمون فقال: أعيدك بالله يا أمير المؤمنين أن تخرج هذا الأمر الذي جعله الله لكم و خصكم به و تجعله في أيدي أعدائكم و من كان أبأوك [يقتلهم] يقتلونهم و يشردونهم في البلاد فقال المأمون: يا ابن الزانية و أنت بعد علي هذا قدمه يا حرسى فاضرب عنقه فاضرب عنقه فأدخل أبو يونس فلما نظر إلى الرضا عليه السلام بحجب المأمون فقال: يا أمير المؤمنين هذا الذي بحجبك و الله صنم يعبد من دون الله قال له المأمون يا ابن الزانية و أنت بعد علي هذا يا حرسى قدمه فاضرب عنقه مأمون گفت: مثل کیان؟! گفت: مثل علی بن ابی عمران و ابن یونس و جلودی. ایشان آنان بودند که به بیعت رضا علیه السلام رضا ندادند و از آن کار در خشم بودند و مأمون ایشان را به آن سبب محبوس کرده بود. مأمون گفت: آری چون فردا شد، ابو الحسن علیه السلام پیامد نزد مأمون و گفت: چه کردی یا امیر؟ آن چه فضل گفته بود گفت و دستور داد آن سه تن را از حبس بر آوردند، اول کسی که داخل شد علی بن ابی عمران بود چون نظرش بر امام رضا علیه السلام افتاد به مأمون گفت: به خدایت می سپارم یا امیر المؤمنین از این که این امر را که خدای در شما نهاده است و به آن تخصیص داده از خود بیرون کنی و در دست دشمنان خود نهی، آنان که پدران تو ایشان را می کشتند و در بلاد متفرق می ساختند. مأمون گفت: ای زنازاده تو هنوز بر این حرفی، ای نگهبان او را ببرید و گردنش بزنید، ابن یونس را در آوردند و او چون امام رضا علیه السلام را در نزد مأمون دید، گفت: یا امیر المؤمنین این شخص بتی است که او را می پرستند و خدا را ستایش نمی کنند. مأمون گفت: یا ابن الزانية تو نیز هنوز بر این اندیشه ای؟! ای جلاد گردنش جدا کن، جلاد گردنش بزد،

فَضْرَبَ عُنُقَهُ ثُمَّ أَدْخَلَ الْجُلُودِيَّ وَكَانَ الْجُلُودِيَّ فِي خِلَافَةِ الرَّشِيدِ لَمَّا خَرَجَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بِالْمَدِينَةِ بَعَثَهُ الرَّشِيدُ وَأَمَرَهُ أَنْ يَضْرِبَ عُنُقَهُ وَأَنْ يَغْيِرَ عَلَى دُورِ آلِ أَبِي طَالِبٍ وَأَنْ يَسْلُبَ نِسَاءَهُمْ وَلَا يَدَعَ عَلَى وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ إِلَّا ثُوبًا وَاحِدًا فَفَعَلَ الْجُلُودِيُّ ذَلِكَ وَقَدْ كَانَ مَضَى أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَارَ الْجُلُودِيَّ إِلَى بَابِ دَارِ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ هَجَمَ عَلَى دَارِهِ مَعَ خِيَلِهِ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ الرَّضَا جَعَلَ النَّسَاءَ كُلَّهُنَّ فِي بَيْتٍ وَوَقَفَ عَلَى بَابِ الْبَيْتِ فَقَالَ الْجُلُودِيُّ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا بَدَّ مِنْ أَنْ أَدْخَلَ الْبَيْتَ فَأَسْلَبَهُنَّ كَمَا أَمَرَنِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَا أَسْلَبَهُنَّ لَكَ وَأَحْلَفُ أَنْتَى لَا أَدْعُ عَلَيْهِنَّ شَيْئًا إِلَّا أَخَذْتَهُ فَلَمْ يَزَلْ يَطْلُبُ إِلَيْهِ وَيَحْلِفُ لَهُ حَتَّى سَكَنَ فَدَخَلَ أَبُو الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمْ يَدَعْ عَلَيْهِنَّ شَيْئًا حَتَّى أَقْرَاطَهُنَّ وَخَلَا خِيَلَهُنَّ وَأَزْرَاهُنَّ إِلَّا أَخَذَهُ مِنْهُنَّ وَجَمِيعَ مَا كَانَ فِي الدَّارِ مِنْ قَلِيلٍ وَكَثِيرٍ فَلَمَّا كَانَ فِي هَذَا الْيَوْمِ وَأَدْخَلَ الْجُلُودِيَّ عَلَى الْمَأْمُونِ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَبْ لِي هَذَا الشَّيْخِ فَقَالَ بَعْدَ أَنْ جُلُودِيَّ رَأَى دُرُودِيَّ فِي خِلَافَةِ الرَّشِيدِ وَقَتِي كَمَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ فِي مَدِينَةِ خُرُوجِ كَرْدِهِ بُوَدِ الرَّشِيدِ أَوْ رَأَى فَرَسْتَادَهُ وَكُفْتَهُ بُوَدِ كَمَا أَكْرَبُ أَوْ دَسْتِ يَابِدِ كَرْدِ بَزَنْدِ وَخَانَةِ هَايِ آلِ أَبِي طَالِبٍ رَأَى تَمَامَ غَارَتِ كَرْدِ وَجَامَةِ هَايِ زَنَانِشَانَ بَرَكَنْدِ وَبَرَهِيچِ يَكْ مِنْ إِيشَانَ جَزِ يَكْ جَامَةِ نَكْذَارْدِ وَجُلُودِيَّ چَنَانَ كَرْدِ وَأَنْ وَقْتِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مِنْ دُنْيَا رَفْتَهُ بُوَدِ، جُلُودِيَّ بَرِ سَرِ خَانَةِ إِمَامِ رَضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ رِيخْتِ بَا سَوَارَانَ خُودِ وَچُونِ إِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ رَأَى دِيدِ زَنَانَ هَمَمَةَ رَأَى دَرِ خَانَةِ كَرْدِ وَبَرِ دَرِ خَانَةِ بَايَسْتَادِ.

جلودی به علی بن موسی الرضا علیه السلام گفت:

چاره ای نیست که من داخل خانه شوم و جامه های ایشان برکنم چنان چه امیر المؤمنین فرموده. امام علیه السلام فرمود: من جامه های ایشان برای تو می کنم و سوگند می خورم که هیچ برایشان نگذارم و پیوسته قسم می خورد تا قبول کرد. پس آن حضرت جمیع آن چه در بر ایشان بود بکنند، بیاورد و حتی گوشواره ها و خلیخال ها و آزارهاشان و هر چه در آن خانه از قلیل و کثیر بود اما امروز که جلودی را بر مأمون داخل کردند، امام علیه السلام با مأمون گفت: این شیخ را به من بخش.

المأمون يا سيدي هذا الذي فعل بنات محمد صلى الله عليه وآله ما فعل من سلبهن فنظر الجلودى إلى الرضا عليه السلام وهو يكلم المأمون ويسأله عن أن يعفو عنه ويهبه له فظن أنه يعين عليه لما كان الجلودى فعله فقال: يا أمير المؤمنين أسألك بالله وبخدمتي الرشيد أن لا تقبل قول هذا في فقال المأمون: يا أبا الحسن قد استعفى ونحن نبر قسمه ثم قال لا والله لا أقبل فيك قوله ألحقوه بصاحبيه فقدّم فضرب عنقه ورجع ذو الرئاستين إلى أبيه سهل وقد كان المأمون أمر أن يقدم التائب وردها ذو الرئاستين فلمّا قتل المأمون هؤلاء علم ذو الرئاستين أنه قد عزم على الخروج فقال الرضا عليه السلام: ما صنعت يا أمير المؤمنين بتقديم التائب فقال المأمون: يا سيدي مرهم أنت بذلك قال فخرج أبو الحسن عليه السلام وصاح بالناس قدّموا التائب قال فكأنما وقعت فيهم النيران فأقبلت التائب تتقدم وتخرج وقعد ذو الرئاستين في منزله فبعث إليه المأمون فأثاه فقال له: ما لك قعدت في بيتك فقال: يا أمير المؤمنين إنّ ذنبي عظيم عند أهل مأمون گفت: يا سيدي اين است که با دختران رسول خدا صلى الله عليه وآله آن کرد که جامه هاشان بکنند، در اين وقت جلودى ديد آن حضرت با مأمون گفتگو می کند، گمان برد که سعی در کشتن او می کند. گفت: يا امير المؤمنين به حق خدا و خدمتم به رشيد خواسته او را درباره او می پذیرد. مأمون گفت: يا ابا الحسن او قسم می دهد که سخن تو قبول نکنم ما قسم او را راست کنیم. پس گفت: نه به خدا قبول نمی کنم قول او را درباره تو و او را به یارانش رسانید، بیاوردند و گردنش زدند و فضل پیش پدرش سهل بازگشت و مأمون فرموده بود، سواران حاضر شوند، ولی فضل آنها را رد کرده بود، چون مأمون این ها را بکشت بدانست که مأمون عزم سفر دارد، امام رضا عليه السلام فرمود: يا امير! چه کردی؟ سواران پیش رفتند؟! مأمون گفت: ای سيّد من خود بفرما، آن حضرت بیرون آمد و آواز داد که سواران را پیش فرستید، گویا آتش در ایشان افتاد، سواران بیرون رفتند و روانه شدند و فضل در خانه اش نشسته بود. مأمون او را طلبید و گفت: چرا در خانه نشسته ای؟ گفت:

يا امير المؤمنين! گناه من بزرگ است، خاندان

بیتک و عند العاقه و التّاس یلوموننی بقتل أخیک المخلوع و بیعه الرّضا علیه السّلام و لا آمن السّعاه و الحسد و أهل البغی أن [یسمعوا] یسعوا بی فدعنی أخلفک بخراسان فقال له المأمون: لا نستغنی عنک فأما ما قلت إنّه یسعی بک و تبغی لک الغوائل فلست أنت عندنا إلاّ التّقه المأمون التّاصح المشفق فاكتب لنفسک ما تثق به من الصّمان و الأمان و أكّد لنفسک ما تكون به مطمئنّاً فذهب و كتب لنفسه کتابا و جمع علیه العلماء و أتى به إلى المأمون فقراه و أعطاه المأمون کلّ ما أحبّ و كتب خطّه فيه و كتب له بخطّه کتاب الحبوه إنّی قد حبوتک بكذا و کذا من الأموال و الصّبیاع و السّلطان و بسط له من الدّنيا أمّله فقال ذو الرّئاستین: یا امیر المؤمنین نحبّ أن یكون خطّ أبی الحسن علیه السّلام فی هذا الأمان یعطينا ما أعطیت فإنّه ولیّ عهدک فقال المأمون: قد علمت أنّ أبی الحسن علیه السّلام قد شرط علینا أن لا یعمل من ذلك شیئا و لا یحدث حدثا فلا نسأله ما یکرهه فسله أنت فإنّه لا یأبى علیک فی هذا فجاء و استأذن علی أبی الحسن علیه السّلام تو و عامه مردمان مرا ملامت می کنند به قتل برادرت و بیعت رضا علیه السّلام و من ایمن نیستم از بدگویان و حاسدان که بدگویی من نزد تو کنند؛ بگذار در خراسان باشم. مأمون گفت: به تو نیاز است و آن که گفتی بدگویی تو می کنند و قاصد هلاک تو می شوند تو نزد ما محل اعتمادی و تو را مشفق می دانم؛ پس برای خود نامه بنویس آن چه به آن خاطر جمع کنی از ضمان و امان و کار خود استوار کن تا خاطرت جمع شود. برفت و نامه برای خود بنوشت و علما را برای آن جمع کرد و نزد مأمون آورد و مأمون بخواند آن چه مراد او بود با او شرط و عهد کرد و به خط خود برای او کتاب حبوه نهاد و نوشت که این از مال و املاک و سلطنت را به تو عطا کردم و آرزوی او از دنیا حاصل کرد، ذو الرّیاستین گفت: یا امیر المؤمنین واجب است که خط ابی الحسن در امان نامه باشد و او نیز بدهد آن چه تو دادی که او ولیعهد توست. مأمون گفت: تو می دانی که او شرط کرده از این کارها نکند و کار احداث ننماید، ما از او چیزی نمی توانیم بخواهیم که مکره باشد؛ پس تو از او بخواه که بر تو ابا نکند در این باب. پس پیامد و اذن خواست تا وارد شود،

قال ياسر فقال لنا الرضا عليه السلام: قوموا تنحوا فتنحينا فدخل فوقف بين يديه ساعه فرفع أبو الحسن رأسه إليه فقال له: ما حاجتك يا فضل قال يا سيدي هذا أمان ما كتبه لي أمير المؤمنين و أنت أولى أن تعطينا مثل ما أعطى أمير المؤمنين إذ كنت ولي عهد المسلمين فقال له الرضا عليه السلام: اقرأه و كان كتابا في أكبر جلد فلم يزل قائما حتى قرأه فلما فرغ قال له أبو الحسن الرضا عليه السلام يا فضل لك علينا هذا ما اتقيت الله عز و جل قال ياسر فنغض عليه أمره في كلمه واحده فخرج من عنده و خرج المأمون و خرجنا مع الرضا عليه السلام فلما كان بعد ذلك بأيام و نحن في بعض المنازل ورد على ذي الرئاستين كتاب من أخيه الحسن بن سهل إني نظرت في تحويل هذه السنه في حساب النجوم فوجدت فيه أنك تذوق في شهر كذا يوم الأربعاء حر الحديد و حر النار فأرى أن تدخل أنت و الرضا و أمير المؤمنين الحمام في هذا اليوم فتحتم فيهم و تصب الدم على بدنك ليزول نحسه عنك فبعث الفضل إلى المأمون و كتب إليه بذلك ياسر گفت: امام عليه السلام فرمود: برخيزيد. ما دور شديد و او داخل شد، ساعتی پیش حضرت بایستاد، حضرت فرمود: حاجتت چیست ای فضل؟! گفت: ای سید من این امان نامه است که امیر المؤمنین برای من نوشته و تو شایسته ای به بخشش آن چه امیر المؤمنین بخشیده است؛ زیرا ولیعهد مسلمانانی. حضرت فرمود: بخوان و آن نامه مجلدی بزرگ بود او هم چنان ایستاده آن را بخواند، چون فارغ شد، فرمود: ای فضل آن چه در آن است بر خود لازم کردیم مادام که از خدای عز و جل پرهیزی، ياسر گفت: امر او را به یک کلمه بر او منقص ساخت. پس بیرون رفت و مأمون روانه شد و ما با امام علیه السلام روانه شدیم بعد از چند روز در یکی از منازل نامه ای به ذی الریاستین آمد از جانب برادرش حسن بن سهل که من در تحویل این سال نظر کردم در حساب نجوم چنان یافتم که تو در فلان ماه روز چهارشنبه گرمی آهن و آتش را می چشی، صلاح دیدم که تو و رضا و امیر المؤمنین در آن روز داخل حمام شوید و تو در حمام حجامت کنی و خون بر بدن خود بریزی تا نحوست از تو زایل شود.

فضل نزد مأمون فرستاد و این قصه به او نوشت

و سأله أن يدخل الحمام معه و يسأل أبا الحسن عليه السلام أيضا ذلك فكتب المأمون إلى الرضا عليه السلام رقعته في ذلك فسأله فكتب إليه أبو الحسن عليه السلام لست بداخل غدا الحمام و لا أرى لك يا أمير المؤمنين أن تدخل الحمام غدا و لا أرى للفضل أن يدخل الحمام غدا فأعاد إليه الرقعته مرتين فكتب إليه أبو الحسن عليه السلام لست بداخل غدا الحمام فإني رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله في النوم في هذه الليلة يقول لي يا علي لا تدخل الحمام غدا فلا أرى لك يا أمير المؤمنين و لا للفضل أن تدخل الحمام غدا فكتب إليه المأمون صدقت يا سيدي و صدق رسول الله صلى الله عليه وآله لست بداخل الحمام غدا و الفضل فهو أعلم و ما يفعله قال ياسر فلما أمسينا و غابت الشمس فقال لنا الرضا عليه السلام: قولوا نعوذ بالله من شر ما ينزل في هذه الليلة فأقبلنا نقول ذلك فلما صلى الرضا عليه السلام الصبح قال لنا قولوا نعوذ بالله من شر ما ينزل في هذا اليوم فما زلنا نقول ذلك فلما كان قريبا من طلوع الشمس قال الرضا عليه السلام اصعد السلم طح فاستمع هل تسمع شيئا فلما سعدت و درخواست که با او در حمام درآید و از ابو الحسن عليه السلام نیز این استدعا نماید، مأمون به امام رضا عليه السلام در این باب رقعته نوشت و آن حاجت درخواست به او نوشت من فردا داخل حمام نمی شوم و صلاح نمی بینم که تو نیز داخل حمام شوی و برای فضل هم نمی بینم که داخل حمام شود. پس آن رقعته را دو بار نزد امام رضا عليه السلام فرستاد و او نوشت که من فردا داخل حمام نمی شوم چرا که رسول خدا صلى الله عليه وآله را به خواب دیدم، که می گفت: یا علی فردا داخل حمام مشو؛ پس رأی نمی بینم برای تو و نه برای فضل که فردا داخل حمام شوید. مأمون به او نوشت: راست می گویی ای سید من و رسول خدا صلى الله عليه وآله راست می گوید، فردا داخل حمام نشوم و فضل خود داناست به آن چه می کند. ياسر گفت: چون شب شد و خورشید غروب کرد امام رضا عليه السلام فرمود: بگوید پناه می بریم از شر آن چه در این شب نازل می شود. پیوسته می گفتیم تا صبح شد و امام رضا عليه السلام نماز صبح گزارد و فرمود: بگوید پناه می بریم از شر آن چه فرود آید در این روز. پیوسته می گفتیم تا طلوع آفتاب نزدیک شد، به من فرمود: بالای بام رو، گوش کن آن چه می شنوی چون بالا رفتم

سمعت الصّدّجّه و التّحيب و كثر ذلك فإذا بالمأمون قد دخل من الباب الّذي كان إلى داره من دار أبي الحسن عليه السّلام يقول يا سيّدی یا ابا الحسن آجرك الله في الفضل و كان دخل الحمّام فدخل عليه قوم بالسّيوف فقتلوه و أخذ من دخل عليه في الحمّام و كانوا ثلاثة نفر أحدهم ابن خاله الفضل ذو القلمين قال و اجتمع القوّاد و الجند من كان من رجال ذی الرّئاستين على باب المأمون فقالوا اغتاله و قتله فلنطلبنّ بدمه فقال المأمون للرّضا عليه السّلام: يا سيّدی ترى أن تخرج إليهم و تقرّقهم قال ياسر فركب الرّضا عليه السّلام و قال لي اركب فلما خرجنا من الباب نظر الرّضا عليه السّلام إليهم و قد اجتمعوا و جاءوا بالنّيران ليحرقوا الباب فصاح بهم و أومى إليهم بيده فتفرّقوا فتفرّقوا قال ياسر فأقبل النّاس و الله يقع بعضهم على بعض و ما أشار إلى أحد إلا ركض و مرّ و لم يقف له أحد.

796 25

حدّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدّثني محمّد بن يحيى و آواز شيون شنيدم، در اين وقت مأمون از آن در كه به خانه امام عليه السّلام راه داشت در آمد و گفت: يا سيّدی یا ابا الحسن خدا مزد دهد تو را در مصيبت فضل كه به حمام رفته و قومی بر او می ریزند و او را می كشند و گرفتند آنان را كه در حمام بر او ريخته بودند و سه نفر بودند یکی پسر خاله فضل ذو القلمين بود. راوی گفت: پس سرداران و لشكريان ذو الرّياستين بر خانه مأمون گرد آمدند و گفتند: مأمون فرصت جسته و او را كشته است هر آينه ما خون او بخواهيم.

گفت: ای سيد من اگر صلاح می دانی بیرون برو و آنان را متفرق ساز، ياسر گفت: پس حضرت سوار شد و به من فرمود: سوار شو، چون از در بیرون آمدیم به ایشان نظر کرد كه مجتمع بودند و آتش آورده تا خانه مأمون بسوزند، بانگ زد بر ایشان و با دست اشاره كرد: متفرق شوید همه متفرق شدند. ياسر گفت: به خدا مردم چنان رفتند كه بر سر هم می افتادند و به کسی اشاره نکرد مگر به سرعت برفت و كس نایستاد.

796 25

ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمّد بن يحيى صولی از عون بن محمّد كندی

ص: 302

الَّذِي حَفِظَ مِنَّا مَا ضَيَّعَ النَّاسُ وَرَفَعَ مِنَّا مَا وَضَعُوهُ حَتَّى لَقَدْ لَعَنَّا عَلَى مَنَابِرِ الْكُفْرِ ثَمَانِينَ عَامًا وَكُتِمَتْ فَضَائِلُنَا وَبَذَلَتْ الْأَمْوَالُ فِي الْكُذْبِ عَلَيْنَا وَاللَّهُ تَعَالَى يَا بِي لَنَا إِلَّا أَنْ يَعْلَى ذِكْرُنَا وَبَيَّنَّ فَضْلَنَا وَاللَّهُ مَا هَذَا بِنَا وَإِنَّمَا هُوَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقُرَابَتِنَا مِنْهُ حَتَّى صَارَ أَمْرُنَا وَمَا نَرَوِي عَنْهُ أَنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدَنَا مِنْ أَعْظَمِ آيَاتِهِ وَدَلَالَاتِ نُبُوَّتِهِ.

798 27

حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو عَلِيٍّ الْحُسَيْنِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْبَيْهَقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الصَّوَلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْغَلَابِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَيْسَى بْنِ زَيْدٍ أَنَّ الْمَأْمُونُ أَمَرَ بِقَتْلِ رَجُلٍ فَقَالَ: اسْتَبْقِنِي فَإِنَّ لِي شُكْرًا فَقَالَ: وَمَنْ أَنْتَ وَمَا شُكْرُكَ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْشُدَكَ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ تَتَرَفَّقَ عَنِ شُكْرِ أَحَدٍ وَإِنْ قَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَ عِبَادَهُ بِشُكْرِهِ فَشُكْرُوهُ فَعَفَا عَنْهُمْ.

که نگاه داشت از ما آن چه مردم ضایع کرده بودند و برداشت از ما آن چه ایشان فرو گذاشته بودند، تا آن که ما را لعنت کردند بر منابر کفار هشتاد سال و پوشیدند فضایل ما را و مال ها دادند تا بر ما دروغ بندند و خدای عزّ و جلّ راضی نشد؛ مگر که ذکر ما بلند گرداند و فضل ما ظاهر گردد. به خدا که این برای ما نیست، این برای رسول خدا صلیّ الله علیه و آله و به سبب قرابت ما است با او تا واقعه ما و آن چه ما روایت می کنیم از او که بعد از ما از بزرگتر علامات و دلالات پیغمبری او خواهد شد.

798 27

ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی و او از غلابی روایت کرده که احمد بن عیسی بن زید گوید: مأمون به کشتن مردی امر صادر کرد و او گفت: مرا مکش چرا که مرا شکر هست و خدمتی انجام داده ام.

گفت: تو کیستی و شکر تو چیست؟ امام رضا علیه السّلام فرمود: یا امیر! تو را به خدا سوگند که شکر کسی را ردّ مکن هر چند کم باشد که خداوند بندگانش را به شکر امر نمود و شکر کردند و خداوند ایشان را عفو نمود.

ص: 304

وقد ذكر قوم أنّ الفضل بن سهل أشار إلى المأمون بأن يجعل عليّ بن موسى الرضا عليه السلام وليّ عهده منهم أبو عليّ الحسين بن أحمد السّلاميّ فإنّه ذكر ذلك في كتابه الذي صتّفه في أخبار خراسان وقال كان الفضل بن سهل ذو الرّاستين وزير المأمون ومدبّر أموره و كان مجوسيّاً فأسلم على يد يحيى بن خالد و صحبه و قيل بل أسلم سهل والد الفضل على يدى المهديّ و أنّ الفضل اختاره يحيى بن خالد البرمكيّ لخدمه المأمون فضمّه إليه فتغلّب عليه فاستبدّ بالأمر دونه فإنّما لقب بذو الرّاستين فإنّه تقدّم الوزاره و رئاسه الجند فقال الفضل: حين استخلف المأمون يوماً لبعض من كان يعاشره أين يقع فعلى فيما أتيته من فعال أبي مسلم فيما أتاه فقال: إنّ أبا مسلم حوّلها من قبيله إلى قبيله و أنت حوّلتها من أخ إلى أخ و بين الحاليتين ما تعلمه فقال الفضل بن سهل: فإنّي أحوّلها من قبيله إلى قبيله ثمّ أشار إلى المأمون بأن يجعل عليّ بن 799 28

و گروهی ذکر کرده اند که فضل بن سهل اشاره کرد که مأمون علی بن موسی علیهما السلام را ولی عهد خود قرار دهد، از جمله ایشان ابو علی بن الحسین بن احمد سلامی است که چنین گفته است در کتابی که در احوال خراسان تصنیف کرده است گفته که فضل وزیر مأمون و مدیر امور او بود و اول مجوس بود. پس بر دست یحیی بن خالد اسلام آورد و با او همراه بود و گفته اند بلکه به دست مهدی اسلام آورد و یحیی بن خالد، فضل را برای خدمت مأمون اختیار نمود و به او منضم ساخت، پس غالب شد بر او و مستقل شد به امر او و ذو الریاستین برای او لقب کردند چون هم وزارت کرد و هم ریاست لشکری. فضل روزی با بعضی از معاشران گفت: بعد از آن که مأمون خلیفه شده بود چگونه می بینی آنچه را که من کردم با آنچه که ابو مسلم کرد، او گفت: ابو مسلم خلافت از قبيله ای به قبيله دیگر گردانید، و تو از برادری به برادری گردانیدی و میان این دو حال می دانی چه تفاوت است؟ فضل گفت:

من از قبيله ای به قبيله دیگر بگردانم. پس به مأمون اشاره کرد که علی بن

موسى الرضا عليه السلام وليّ عهده فبايعه وأسقط بيعه المؤتمن أخيه و كان على بن موسى الرضا عليه السلام ورد على المأمون و هو
بخراسان سنه ماتتین على طریق البصره و فارس مع رجاء بن أبی الصّحّاک و كان الرضا عليه السلام متزوّجا بابنه المأمون فلما بلغ خبره
العباسيين ببغداد ساءهم ذلك فأخرجوا إبراهيم بن المهديّ و بايعوه بالخلافه ففیه يقول دعبل بن علی الخزاعيّ:

يا معشر الأجناد لا تقنطوا

خذوا عطاياكم و لا تسخطوا

فسوف يعطيكم حنيئته

يلذّها الأُمرد و الأشمط

و[المعيديات]المعبديات لقوادكم

لا تدخل الكيس و لا تربط

و هكذا يرزق أصحابه

خليقه[ضجفه]مصحفه البربط

و ذلك ابن إبراهيم بن المهديّ كان مؤلفا بضرب العود منهمكا في الشرب.

فلما بلغ المأمون خبر إبراهيم علم أنّ الفضل بن سهل أخطأ عليه و أشار بغير الصّواب فخرج من مرو منصرفا إلى العراق و احتال على
الفضل بن سهل حتّى موسى الرضا عليهما السلام را ولي عهد خود گرداند؛ پس با او بيعت کرد و بيعت برادر خود مؤتمن را بينداخت و
رضا عليه السلام در خراسان بر مأمون وارد شد در سال دويست هجری از راه بصره و فارس با رجاء بن ابی الصّحّاک و آن جناب دختر
مأمون را تزويج کرد، چون خبر به بنی عباس در بغداد رسید بر آنها گران آمد، ابراهيم بن المهدي را بيرون آوردند و با او به خلافت بيعت
نمودند و دعبل خزاعي گفت:

ای لشکریان ناامید نباشید، عطایای خود را بگیریید و غضبناک نباشید

خليفة به شما می بخشد کنیزک خوشرو که لذت برد جوان نارس و مرد موی جوگندمی

آلات موسیقی که از آن سران شماس است آنها را در کیسه نمی کنند و در مکانی نمی بندند

روزی می دهد یارانش را این خليفة ای که مصحفش ساز و آلت نوازندگان است

و این اشعار برای آن گفت که ابن ابراهيم دلداده ساز و ضرب بود و معتاد به شراب بود.

پس چون خبر ابراهيم بن مهدي به مأمون رسید، دانست که فضل بن سهل خطا کرده و راه نادرست را در مشورت با او گفته است؛ پس از

مرو متوجه عراق عرب شد و تدبیر قتل فضل بن سهل

ص: 306

قتله غالب خال المأمون في حمّام بسرخس مغافصه في شعبان سنة ثلاث و مائتين و احتال المأمون على عليّ بن موسى الرضا عليه السلام حتى سمّ في علّه كانت أصابته فمات و أمر بدفنه بسناباد من طوس بجانب قبر هارون الرشيد و ذلك في صفر سنة ثلاث و مائتين و كان ابن اثنتين و خمسين سنة و قيل ابن خمس و خمسين سنة هذا ما حكاه أبو عليّ الحسين بن أحمد السّلاميّ في كتابه و الصّحيح عندى أنّ المأمون إنّما ولّاه العهد و بايع له للدّذر الّذى قد تقدّم ذكره و إنّ الفضل بن سهل لم يزل معاديا و مبغضا له و كارها لأمره لأنّه كان من صنائع آل برمك و مبلغ سنّ الرضا تسع و أربعون سنة و سنّه أشهر و كانت وفاته في سنة ثلاث و مائتين كما قد أسندته في هذا الكتاب.

800 29

حدّثنا أبي رضی الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن إدريس قال: حدّثنا محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ قال: حدّثنا نمود تا بر دست غالب، دائی مأمون در حمام سرخس غافلگیر شد و به قتل رسید و این واقعه در شعبان سال دویست و سه (203) اتفاق افتاد، مأمون بعد از آن نقشه قتل علی بن موسی الرضا علیهما السّلام را کشید تا این که در بیماری جزئی که حضرت داشت ایشان را زهر خوراند. پس وفات یافت و او را در سناباد طوس در پهلوی قبر رشید دفن نمود و این در صفر سال دویست و سه (203) بود و او پنجاه و دو ساله بود، گفته اند یا پنجاه و پنج ساله. این سخن از ابو علی سلامی مذکور است در کتاب خودش و صحیح نزد من آن است که مأمون او را ولی عهد ساخته و با او بیعت نمود برای نذری که از این پیش گذشت و فضل بن سهل همیشه با او در مقام دشمنی و عداوت و منافرت بود؛ زیرا که او از تربیت یافتگان آل برمک بود و سنّ آن حضرت چهل و هفت سال و شش ماه بود و در سال دویست و سه وفات یافت چنان چه در کتاب سلامی نقل شد.

800 29

پدرم از احمد بن ادريس از محمّد بن احمد بن يحيى بن عمران اشعري از معاويه بن حكيم مروى است كه معمر بن خلاد گوید:

ص: 307

قال لی أبو الحسن الرضا علیه السلام قال لی المأمون یوما یا أبا الحسن انظر بعض من تثق به نولیه هذه البلدان الّتی قد فسدت علینا فقلت له تفی لی و أوفی لک فإتی إنّما دخلت فیما دخلت علی أن لا آمر فیہ و لا أنهی و لا أعزل و لا أولی و لا أشیر حتی یقدّمنی اللّٰه قبلک فواللّٰه إنّ الخلافه لشیء ما حدّثت به نفسی و لقد كنت بالمدينه أتردد فی طرقها علی دابّتی و إنّ أهلها و غیرهم یسألونّی الحوائج فأفضیها لهم فیصیرون کالأعمام لی و إنّ کتبی لنافذه فی الأمصار و ما زدتی من نعمه هی علیّ من ربّی فقال له: أفی لک.

801 30

و روی أنّه قصد الفضل بن سهل مع هشام بن ابراهیم الرضا علیه السلام فقال له یا ابن رسول اللّٰه جنتک فی سرّ فأخل لی المجلس فأخرج الفضل یمینا مکتوبه بالعتق و الطلاق و مالا کفّاره له و قالوا له إنّما جنتاک لنقول کلمه حقّ و صدق و قد امام رضا علیه السلام فرمود: روزی مأمون به من گفت: یا ابا الحسن! کسی که به او اعتماد داشته باشی معرفی کن تا ما والی سازیم بر بعضی از این بلاد که فاسد شده است گفتم: ای امیر تو وفا می کنی به شرط من و من هم وفا می کنم به پیمان با تو؛ شرطم این بود که امر نکنم و نهی نکنم و عزل نکنم و والی نسازم تا خدای عزّ و جلّ مرا پیش از تو ببرد. پس به خدا که خلافت چیزی است که من آن را به خاطر نگذرانیده ام و من در مدینه در کوچه ها و راه ها بر چارپای خود تردد می کردم، اهل مدینه و غیر ایشان از من حاجت ها طلب می کردند و من قضا می کردم و ایشان مرا به جای عموها بودند و نامه های من در شهرها پذیرفته می شد و توبیفزودی بر من نعمتی را که بر من است از پروردگار من. گفتم: من وفا می کنم به شرط خود.

801 30

و مروی است که فضل بن سهل با هشام بن ابراهیم نزد امام رضا علیه السلام آمدند، پس از ورود، فضل گفت: یا بن رسول اللّٰه! برای کاری آمده ایم مجلس را خالی کن؛ فضل قسم نامه بیرون آورد قسم به عتق و طلاق و آن چه کفاره ندارد و گفتند: آمده ایم کلمه حق بگوییم،

ص: 308

علمنا أنّ الإِمره إمرتکم و الحقّ حَقّکم یا ابن رسول اللّٰه و الّذی نقوله بألسنتنا علیه ضمائرنا و إلاّ ینعتق ما نملک و التّساء طوالق و علیّ ثلاثون حجّہ راجلا إنا علیّ أن نقتل المأمون و تخلص لک الأمر حتّٰی یرجع الحقّ إلیک فلم یسمع منهما و شتمهما و لعنهما و قال لهما کفرتما التّعمه فلا تكون لکما السّلامه و لا لی إن رضیت بما قلتما فلما سمع الفضل ذلک منه مع هشام علما أنّهما أخطئا فقصد المأمون بعد أن قالاً للرّضا علیه السّلام أردنا بما فعلنا أن نجربک فقال لهما الرّضا علیه السّلام کذبتما فإنّ قلوبکما علیّ ما أخبرتmani به إلاّ أنّکما لم تجدانی کما أردتما فلما دخلا علیّ المأمون قالوا یا امیر المؤمنین إنا قصدنا الرّضا علیه السّلام و جرّیناه و أردنا أن نقف ما یضمّره لک فقلنا و قال فقال المأمون و فقتما فلما خرجا من عند المأمون قصده الرّضا علیه السّلام و أخلیا المجلس و أعلمه ما قالوا و أمره أن یحفظ نفسه منهما فلما سمع ذلک من الرّضا علیه السّلام علم أنّ الرّضا علیه السّلام هو الصّادق.

می دانیم که این خلافت از آن شماسست، ای پسر رسول خدا! و آن چه می گوئیم موافق ضمیر مان است و اگر نه آزاد باشد هر مملوک که داریم و زنان مطلقه باشد و سیّ حجّ پیاده بر ما واجب باشد که مأمون را بکشیم و امر را خالص به تو بازگردانیم، حضرت از ایشان نشنید و نهی کرد و لعنتشان کرد و فرمود:

شما کافر شدید به نعمت؛ پس شما را نباشد سلامت و نه مرا اگر گفته شما بپذیرم، چون این بشنیدند، دانستند که خطا کردند؛ بعد از آن که امام علیه السّلام فرمود: دروغ می گوئید بلکه در دل آن داشتید که ظاهر کردید نزد مأمون رفتند، گفتند: یا امیر المؤمنین! نزد رضا علیه السّلام رفتیم و او را آزمودیم و خواستیم واقف شویم به ضمیر او درباره تو، پس این گفتیم و این گفت، مأمون گفت: واقف شدید؟ چون از نزد مأمون برآمدند. حضرت نزد مأمون رفت، خلوت کردند و آن چه ایشان گفته بود به مأمون اعلام نمود و فرمود خود را از ایشان نگاه دار، چون این را از امام علیه السّلام شنید دانست که راست می گوید.

41- باب استسقاء المأمون بالرضا عليه السلام و ما أراه الله عز و جل من قدره في الاستجابة له و في إهلاك من أنكر دلالته في ذلك

اشاره

باب استسقاء المأمون بالرضا عليه السلام

و ما أراه الله عز و جل من قدره في

الاستجابة له و في إهلاك من أنكر

دلالته في ذلك

1

802

حدّثنا أبو الحسن محمد بن القاسم المفسّر رضى الله عنه قال: حدّثنا يوسف بن محمد بن زياد و عليّ بن محمد بن سيّار، عن أبيهما، عن الحسن بن عليّ العسكريّ، عن أبيه عليّ بن محمد، عن أبيه محمد بن عليّ عليه السلام أنّ الرضا عليّ بن موسى عليه السلام لما جعله المأمون وليّ عهده احتبس المطر فجعل بعض حاشيه المأمون و المتعصّبين على الرضا يقولون انظروا لما جاءنا عليّ بن موسى عليه السلام و صار وليّ عهدنا فحبس الله عنّا المطر و اتّصل ذلك بالمأمون فاشتدّ عليه فقال للرّضا عليه السلام: قد احتبس

41- حكايت طلب باران از حضرت به درخواست مأمون و نشان دادن قدرت الهی در اجابت دعای او و هلاک منکران کرامت او

حکایت طلب باران از حضرت به

درخواست مأمون و نشان دادن قدرت

الهی در اجابت دعای او و هلاک

منکران کرامت او

1

802

ابو الحسن محمد بن قاسم مفسر رضى الله عنه از يوسف بن محمد بن زياد و علي بن محمد بن سيّار از پدرانشان از امام حسن بن علي العسكري عليهم السلام روايت کرده که فرمود: چون مأمون علي بن موسى الرضا عليه السلام را وليعهد خویش قرار داد، مدتی باران نیامد و بعضی از اطرافیان مأمون و دشمنان امام رضا عليه السلام شروع به یاوه گویی کرده و گفتند: ببینید در این وقت که علي بن موسى بیامد و وليعهد ما شد، خدای تعالی باران از ما بازگرفت، خبر به مأمون رسید و بر او گران آمد، نزد امام رضا عليه السلام آمد و از ایشان درخواست

کرد تا نماز

ص: 310

المطر فلو دعوت الله عزّ وجلّ أن يمطر الناس فقال الرضا عليه السلام: نعم قال فمتى تفعل ذلك و كان ذلك يوم الجمعة قال يوم الإثنين فإن رسول الله صلّى الله عليه وآله أتاني البارحة في منامي و معه أمير المؤمنين عليّ عليه السلام و قال يا بنّي انتظر يوم الإثنين فابرز إلى الصّحراء و استسق فإن الله تعالى سيسقيهم و أخبرهم بما يريك الله ممّا لا يعلمون من حالهم ليزداد علمهم بفضلك و مكانك من ربّك عزّ و جلّ فلما كان يوم الإثنين غدا إلى الصّحراء و خرج الخلائق ينظرون فصعد المنبر فحمد الله و أثنى عليه ثمّ قال:

اللهمّ يا ربّ أنت عظمت حقنا أهل البيت فتوسّلموا بنا كما أمرت و أمّلوا فضلك و رحمتك و توقّعوا إحسانك و نعمتك فاسقهم سقيا نافعا عامّا غير رائث و لا ضائر و ليكن ابتداء مطرهم بعد انصرافهم من مشهدهم هذا إلى منازلهم و مقارّهم قال فوالذي بعث محمّدا بالحقّ نبيا لقد نسجت الرياح في الهواء الغيوم و أرعدت و أبرقت و تحرّك الناس كأنّهم يريدون التّحى عن المطر فقال الرضا عليه السلام استسقاء بخواند. امام عليه السلام فرمود: بسيار خوب، مأمون گفت: چه روزی- و آن روز روز جمعه بود- این کار را انجام می دهی؟ فرمود: روز دوشنبه زیرا جدّم رسول خدا صلّى الله عليه وآله را به خواب دیدم که امیر المؤمنین علیه السلام با او بود به من فرمود: ای پسر من تا روز دوشنبه صبر کن آنگاه به صحرا رو و باران بطلب که خدای عزّ و جلّ مردم را باران می دهد و ایشان را خبر ده به آن چه می نماید تو را خدای تعالی و از احوالی که ایشان نمی دانند تا علم ایشان به فضل و منزلت تو نزد پروردگارت بیفزاید. چون دوشنبه شد به صحرا رفت و خلائق بیرون رفتند پس منبر رفت و حمد کرد و فرمود:

ای پروردگار من که حق ما اهل بیت را بزرگ کردی، تا مردم به ما متوسل شده، امیدوار کرم و رحمت باشند و به احسانت چشم دوزند و بخششت را طلبند. ایشان را آب ده به باران پرسود، فراگیر، بی وقفه و بی ضرر، ابتدایش پس از بازگشتشان به قرارگاههایشان باشد، گفت:

قسم به آن که محمد صلّى الله عليه وآله را به حقّ به نبوت منصوب کرد، ناگاه بادهای وزیدن گرفت و ابرها به وجود آورد و آسمان به رعد و برق افتاد و مردم به جنبش افتاده، گویا قصد گریز داشتند، فرمود:

علی رسلكم أيها الناس فليس هذا الغيم لكم إنما هو لأهل بلد كذا فمضت السحابة و عبرت ثم جاءت سحابه أخرى تشتمل على رعد و برق فتحركوا فقال علی رسلكم فما هذه لكم إنما هي لأهل بلد كذا فما زالت حتى جاءت عشر سحابه و عبرت و يقول علی بن موسى الرضا عليه السلام:

فی كل واحد علی رسلكم لیست هذه لكم إنما هي لأهل بلد كذا ثم أقبلت سحابه حادیه عشر فقال أيها الناس هذه سحابه بعثها الله عز و جل لكم فاشكروا الله علی تفضله علیكم و قوموا إلى مقاركم و منازلکم فإتھا [مسامه] مسامته لكم و لرءوسکم ممسكه عنكم إلى أن تدخلوا إلى مقاركم ثم یأتیکم من الخیر ما یلیق بکرم الله تعالی و جلاله و نزل [علی] من المنبر و انصرف الناس فما زالت السحابه ممسكه إلى أن قربوا من منازلهم ثم جاءت بوابل المطر فملئت الأودیة و الحیاض و الغدران و الفلوات فجعل الناس یقولون هنیئا لولد رسول الله صلی الله علیه و آله کرامات الله عز و جل.

ثم برز إلیهم الرضا علیه السلام و حضرت الجماعه به جای خود باشید و بی تایی مکنید، ای مردمان! این ابر از آن شما نیست، از آن اهل فلان بلد است. آن ابر برفت و بگذشت؛ پس ابر دیگر بیامد مشتمل بر رعد و برق، مردم از جای جنبیدند، فرمود: بر جای باشید که این از شما نیست از اهل فلان بلد است. هم چنین ابرها می آمدند تا ده ابر بیامد و بگذشت و در هر یک، آن حضرت می فرمود: به جای خود باشید این از شما نیست از اهل فلان شهر است، بعد از آن ابر یازدهم بیامد. فرمود: ای مردمان این ابر را خدای عز و جل برای شما فرستاده است، شکر کنید خدای را بر تفضلی که بر شما کرد، بر خیزید و روانه شوید به منازل خود که این ابر بالای سر شماست نمی بارد تا شما به منزل های خود داخل شوید. بعد از آن به شما می آید از خیر و برکت آن چه لایق به کرم خداوند تعالی باشد. از منبر فرود آمد و مردم روانه شدند و آن ابر همچنان ایستاده بود تا نزدیک خانه ها شدند؛ پس بارانی چنان بیارید که وادی ها و حوض ها و غدیرها و صحراها پر شد و مردم بانگ برداشتند و می گفتند: گوارا و مبارک باد فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را کرامات خدای تعالی.

بعد امام علیه السلام بیرون آمد و بسیاری از مردمان

الكثيره منهم فقال: يا أيها الناس اتقوا الله في نعم الله عليكم فلا تنفروها عنكم بمعاصيه بل استديموها بطاعته و شكره على نعمه و أياديه و اعلموا أنكم لا تشكرون الله تعالى بشيء بعد الإيمان بالله و بعد الاعتراف بحقوق أولياء الله من آل محمد رسول الله صلى الله عليه و آله أحب إليه من معاونتكم لإخوانكم المؤمنين على دنياهم التي هي معبر لهم إلى جنان ربهم فإن من فعل ذلك كان من خاصه الله تبارك و تعالی و قد قال رسول الله صلى الله عليه و آله في ذلك قولاً ما ينبغي لقائل أن يزهد في فضل الله عليه فيه إن تأمله و عمل عليه قيل يا رسول الله هلک فلان يعمل من الذنوب كيت و كيت فقال رسول الله صلى الله عليه و آله بل قد نجا و لا يختم الله عمله إلا بالحسنى و سيمحو الله عنه السيئات و يبدلها من حسنات إله كان يمر مره في طريق عرض له مؤمن قد انكشفت عورته و هو لا يشعر فسترها عليه و لم يخبره بها مخافه أن يخجل ثم إن ذلك المؤمن عرفه في مهواه فقال له أجزل الله لك الثواب و أكرم لك المآب و لا ناقشك في الحساب فاستجاب الله له حاضر شدند. سپس فرمود: ای مردمان! پرهیزید از خدا در نعمت های که شما را داد؛ آن ها را به معاصی مرانید، بلکه دایم سازید به شکر خداوند بر نعمتهایی که به شما داده و بدانید شما خدا را شکر نمی کنید به چیزی بعد از ایمان به او و اعتراف به حقوق دوستان او از آل محمد صلى الله عليه و آله که نزد او محبوب تر باشد از یاری مؤمنین یکدیگر را در امر دنیاشان که پلی است به سوی بهشت پروردگارشان؛ هر که چنین کند از خاصان خداوند باشد و رسول خدا سخنی گفته که سزاوار نیست هیچ عاقل را که زاهد شود در فضل خدای تعالی بر او در آن اگر تأمل کند آن سخن را و عمل کند بر آن. گفتند: یا رسول الله! فلانی هلاک شد از گناهانش. حضرت فرمود:

چنین نیست بلکه نجات یافت و خداوند عملش را ختم به خیر می کند و همه گناهانش را بخشیده و آنها را به حسنات مبدل خواهد نمود چراکه او در راهی می گذشت، کسی عورتش نمایان شده بود و خودش نمی دانست این پوشاند و او را خبر نداد مبادا خجل گردد تا در دره ای متوجه شد و گفت: ای مرد! خداوند تو را ثواب جزیل دهد و بازگشت تو را اکرام کند و با تو در حساب مناقشه نکند، خداوند دعای وی

فيه فهذا العبد لا يختم الله له إلا بخير بدعاء ذلك المؤمن فانصل قول رسول الله صلى الله عليه وآله بهذا الرجل فتاب و أناب و أقبل على طاعه الله عزّ و جلّ فلم يأت عليه سبعة أيام حتى أغير على سرح المدينة فوجه رسول الله صلى الله عليه وآله في أثرهم جماعة ذلك الرجل أحدهم فاستشهد فيهم قال الإمام محمد بن علي بن موسى عليه السلام و عظم الله تبارك و تعالی البركه في البلاد بدعاء الرضا عليه السلام و قد كان للمأمون من يريد أن يكون هو وليّ عهده من دون الرضا عليه السلام و حسّاد كانوا بحضرة المأمون للرّضا عليه السلام فقال للمأمون بعض أولئك يا أمير المؤمنين أعيذك بالله أن تكون تاريخ الخلفاء في إخراجك هذا الشرف العميم و الفخر العظيم من بيت ولد العباس إلى بيت ولد عليّ لقد أعنت على نفسك و أهلك جنت بهذا السّاحر ولد السّاحره و قد كان خاملاً فأظهرته و متّصعاً فرفعتة و منسيّاً فذكّرت به و مستخفاً فنوّهت به قد ملأ الدنيا مخرقة و تشوّقاً بهذا المطر الوارد عند دعائه ما أخوفني أن يخرج هذا الرجل هذا الأمر عن ولد العباس إلى ولد درباره او اجابت نمود؛ پس این بنده ختم کار او نشود؛ مگر به دعای آن مؤمن. پس این قول رسول خدا صلى الله عليه وآله به آن مرد رسید توبه کرد و روى به طاعت خدای عزّ و جلّ آورد، پس بر او هفت روز نگذشت که قومی چارپایان مدینه را که می چریدند به غارت بردند رسول خدا صلى الله عليه وآله در عقب ایشان جماعتی بفرستاد و این مرد یکی از ایشان بود و در آن میان شهید شد.

امام محمد بن علي بن موسى الرضا عليهما السلام فرمود: خدای تعالی به دعای امام رضا عليه السلام برکت بزرگ داد در بلاد و مأمون کسی بود که می خواست او ولی عهد باشد نه امام رضا عليه السلام و حاسدان بودند به نزد مأمون که بر آن حضرت حسد می بردند، بعضی از ایشان با مأمون گفت: یا امیر المؤمنین! تو را به پناه خدا می برم از این که تو تاریخ خلفا شوی در بیرون کردن این شرف عمیم و فخر عظیم از خانه فرزندان عباس به خانه فرزندان علی، جفا با خود و اهل بیت خود کردی و این ساحر و ساحرزاده را آوردی، گمنام بود، او را آشکار کردی و پست بود، بلند ساختی و از یادها رفته بود، به یاد مردم آوردی و سبک بود در نظرها، معتبر کردی، آوازه اش را در دنیا بلند نمودی، به بارانی که به دعای او آمد

علی بل ما أخوفنی أن يتوصّل بسحره إلى إزاله نعمتك و التّوائب علی مملکتک هل جنی أحد علی نفسه و ملکه مثل جنایتک فقال المأمون قد كان هذا الرّجل مستترا عنّا يدعو إلى نفسه فأردنا أن نجعله ولیّ عهدنا لیکون دعاؤه لنا و ليعترف بالملک و الخلافه لنا و ليعتقد فيه المفتونون به أنّه ليس ممّا ادّعی فی قليل و لا كثير و أنّ هذا الأمر لنا من دونه و قد خشينا إن تركناه علی تلك الحاله أن ینفتق علينا منه ما لا نسده و یأتی علينا منه ما لا نطيقه و الآن فإذ قد فعلنا به ما فعلناه و أخطأنا فی أمره بما أخطأنا و أشرفنا من الهلاک بالتّوويه به علی ما أشرفنا فليس یجوز التّهاون فی أمره و لكننا نحتاج أن نضع منه قليلا قليلا حتّى نصوّره عند الرّعايا بصوره من لا یستحقّ لهذا الأمر ثمّ ندبر فيه بما یحسم عنّا موادّ بلائه قال الرّجل یا امیر المؤمنین فولّی مجادلته فإنی أفحمه و أصحابه و أضع من قدره فلو لا هیبتک فی نفسی لأنزلته منزلته و بیئت للنّاس قصوره عمّا رشّحته له قال المأمون ما شیء أحبّ إلیّ من هذا قال فاجمع جماعه و جوه أهل مملکتک سخت می ترسم که به سحر، نعمت تو زایل سازد و مردم بر تو بشوراند، هیچ کس با خود و دولت خود چنین جنایتی کرده است که تو کرده ای؟ مأمون گفت: این مرد، مردم را پنهانی به سوی خود می خواند، خواستیم او را ولیعهد خود کنیم تا مردم را سوی ما خواند و اعتراف کند به خلافت ما و جماعتی که شیفته او بودند اعتقاد کنند که او از ادعای خود نصیبی ندارد از کم و بسیار و این امر برای ماست نه او و ما ترسیدیم که اگر او را بر آن حال رها کنیم بر ما رخنه کرده و نوعی شکاف ایجاد کند که جلوگیری آن نباشیم، حال که او را ولیعهد خود کرده و مرتکب خطا و مشرف بر هلاک شده ایم که قدر او بلند کرده ایم جایز نیست سستی نمودن در کار او، شایسته است اندک اندک قدر او پست کنیم تا در نظر مردم جلوه دهیم او استحقاق این کار ندارد، سپس تدبیری کنیم که ریشه بلا از خود ببریم.

مرد گفت: یا امیر المؤمنین! مجادله او را به من واگذار تا او و اصحابش را عاجز کنم و منزلت او پست سازم، اگر از تو در هراس نباشم او را بر جای خود می نشانم و با مردمان ظاهر می کردم که او آن پایه ندارد که تو او را داده ای. مأمون گفت: از این دوست تر نزد من نیست، جمع کن جماعت

من القواد والقضاه وخيار الفقهاء لأبين [نفضه]نقصه بحضرتهم فيكون أخذاً له عن محله الذي أحلته فيه على علم منهم بصواب فعلك قال فجمع الخلق الفاضلين من رعيته في مجلس واسع قعد فيه لهم وأعد الرضا عليه السلام بين يديه في مرتبه التي جعلها له فابتدأ هذا الحاجب المتضمن للوضع من الرضا عليه السلام وقال له إن الناس قد أكثروا عنك الحكايات وأسرفوا في وصفك بما أرى أنك إن وقفت عليه برئت إليهم منه قال وذلك أنك قد دعوت الله في المطر المعتاد مجيئه فجاء فجعلوه آيه معجزه لك أوجبوا لك بها أن لا نظير لك في الدنيا وهذا أمير المؤمنين أدام الله ملكه وبقاءه لا يوازي بأحد إلا رجح به وقد أحلك المحلل الذي قد عرفت فليس من حقه عليك أن تسوغ الكاذبين لك وعليه ما يتكذبونه فقال الرضا عليه السلام ما أدفع عباد الله عن التحدث بنعم الله علي وإن كنت لا أبغي أشراً ولا بطراً وأما ما ذكرك صاحبك الذي أحلني ما أحلني إلا المحلل الذي أحله ملك مصر يوسف الصديق عليه السلام وكانت حالهما ما قد علمت فغضب الحاجب عند ذلك وقال يا ابن اهل مملكت خود از سرداران، قاضيان و فقيهان را تا من نقص او روشن گردانم و بدانند تو صواب کردی که او را از مقامش کنار گذاشتی، گفت:

مردم برگزیده را در مجلس جمع کرد و خود بنشست و امام علیه السلام را برابر خود در جایگاهش، بنشانند؛ آن حاجب که گفته بود که قدر آن حضرت پست گرداند، گفت: مردم از تو حکایت ها بسیار کرده و در وصف تو از حد می گذرانند، اگر تو واقف شوی بر آن ها بیزاری جویی از ایشان، اول آن که تو دعا کردی برای باران که آمدنش عادت است؛ آن را معجزه ای برای شما دانسته و ثابت کرده اند که تو نظیر نداری در صورتی که امیر المؤمنین - که خداوند پایدارش دارد - مقابل نشود با کسی جز آن که بر او فزونی دارد و تو را در مقامی که می دانی قرار داد حق نبود آن چه به دروغ درباره تو گفته اند تجویز کنی و وزیر آن بر امیر المؤمنین باشد. حضرت فرمود: مردم را منع نمی کنم از بیان نعمت هایی که خداوند به تفضل مرا داده است هر چند من جویای خود پسندی نیستم؛ اما آنکه گفתי صاحب مرا در این مرتبه آورد، نیاورد؛ مگر در مرتبه ای که ملک مصر یوسف صدیق را آورد و حال ایشان آن است که می دانی. حاجب عصبانی شد و گفت: یابن

موسی لقد عدوت طورک و [تجاوزک] تجاوزت قدرک إن بعث الله بمطر مقدر وقته لا يتقدم ولا يتأخر جعلته آیه تستطیل بها و صوله
تصول بها کانتک جئت بمثل آیه الخلیل ابراهیم علیه السلام لما أخذ رعوس الطیر بیده و دعا أعضاءها التي كان فرقها على الجبال فأتينه
سعیاً و تریب علی الرّءوس و خفقن و طرن یاذن الله تعالی فإن كنت صادقاً فیما توهم فأحی هذین و سلطهما علیّ فإن ذلك یكون حینئذ
آیه معجزه فأمّا المطر المعتاد مجیئه فلست أنت أحقّ بأن یكون جاء بدعائک من غیرک الّذی دعا كما دعوت و كان الحاجب أشار إلى
أسدین مصوّرین علی مسند المأمون الّذی كان مستندا إليه و كانا متقابلین علی المسند فغضب علیّ بن موسی علیه السلام و صاح
بالصّورتین دونكما الفاجر فافترساه و لا تبقی له عینا و لا أثراً فوثبت الصّورتان و قد عادتا أسدین فتناولوا الحاجب [ورضاه] و رضاه و
هشماه و أكلاه و لحسا دمه و القوم یظنون متحیرین ممّا یبصرون فلما فرغا منه أقبلا علی الرضا علیه السلام و قالوا یا ولیّ الله فی أرضه ما ذا
تأمرنا نفعل بهذا أنفعل به موسی! از قد و اندازة خود درگذشته ای که خدای تعالی بارانی که مقدر است و پیش و پس نمی شود بفرستاد و تو
آن را آیت خود ساختی به آن سربلندی می کنی و به آن صولت می کنی، گویا مثل آیت ابراهیم خلیل علیه السلام آورده ای که سرهای
مرغان به دست گرفت و اعضای متفرق آن ها را بخواند و بیامد سوی او شتابان و پیوستند با سرهاشان و پریدند به اذن خداوند تعالی. اگر تو
راست می گویی این دو شیر درنده را زنده کن و بر من مسلط ساز تا این معجزه باشد تو را، امّا بارانی که معتاد است آمدنش، تو اولی تر
نیستی که به دعای تو آمده باشد، بلکه دیگران هم دعا کردند چنان چه تو کردی و حاجب اشارت به صورت دو شیر کرد که بر مسند مأمون
مصوّر بودند رو به روی هم. علی بن موسی علیهما السلام در غضب شد و بانگ زد به آن دو صورت شیر که این فاجر را بدرید و اثری از او
باقی نگذارد. آن دو صورت دو شیر زنده شدند و حاجب را بگرفتند و بخوردند و خونس بلیسیدند و جماعت نگاه می کردند حیران از آن
حالت، و شیران چون فارغ شدند، روی به امام رضا علیه السلام کرده و گفتند: ای ولی خدا در روی زمین! چه می فرمایی ما را درباره این امر

ما فعلنا بهذا يشيران إلى المأمون فغشى على المأمون ممّا سمع منهما فقال الرضا عليه السلام قفا فوقفا قال الرضا عليه السلام صبّوا عليه ماء ورد و طيبوه ففعل ذلك به و عاد الأسدان يقولان أتأذن لنا أن نلحقه بصاحبه الذي أفيناه قال لا فإنّ الله عزّ و جلّ فيه تدبيرا هو ممضيه فقالا ما ذا تأمرنا قال عودا إلى مقرّكما كما كنتما فصارا إلى المسند و صارا صورتين كما كانتا فقال المأمون الحمد لله الذي كفاني شرّ حميد بن مهران يعنى الرجل المفترس ثمّ قال للرّضا عليه السلام يا ابن رسول الله هذا الأمر لجدّكم رسول الله صلّى الله عليه و آله ثمّ لكم فلو شئت لنزلت عنه لك فقال الرضا عليه السلام لو شئت لما ناظرتك و لم أسألك فإنّ الله تعالى قد أعطاني من طاعه سائر خلقه مثل ما رأيت من طاعه هاتين الصورتين إلاّ جهال بنى آدم فإنّهم و إن خسروا حظوظهم فلله عزّ و جلّ فيه تدبير و قد أمرني بترك الاعتراض عليك و إظهار ما أظهرته من العمل من تحت يدك كما أمر يوسف بالعمل من تحت يد فرعون مصر قال فما زال المأمون ضئيلا في نفسه إلى أن قضى في عليّ بن موسى الرضا عليه السلام ما قضى.

که با این نیز آن کنیم که با او کردیم و اشاره به مأمون نمودند و مأمون از هوش برفت. امام علیه السلام فرمود: آرام باشید؛ فرمود: گلاب بر او زدند و آن دو شیر می گفتند: اذن می دهی که او را به یارش رسانیم. فرمود: نه خداوند را درباره او تدبیری است که خود انجام دهد. گفتند: چه می فرمایی ما را؟ فرمود: به جای خود باز گردید چنان چه بودید، باز گشتند و همان شدند که بودند. مأمون گفت: حمد خدای را که کفایت کرد از ما شر حمید بن مهران را؛ بعد با امام علیه السلام گفت: ای پسر رسول خدا صلّى الله عليه و آله! این امر از آن جدّ شما رسول خدا صلّى الله عليه و آله و بعد، از آن شما است، اگر خواهی به تو می سپارم و دست بر می دارم.

فرمود: اگر می خواستم مناظره نمی کردم و از تو نمی پرسیدم زیرا خداوند اطاعت خلائق را به من عطا کرده چنانکه دیدی؛ مگر جاهلان بنی آدم هر چند از نصیب های خود بی بهره شدند ولی خداوند را در ایشان تدبیری است و مرا امر نموده بر تو اعتراض نکنم و آن چه اظهار می کنی من در اختیار تو باشم چنان چه یوسف علیه السلام را تحت فرمان فرعون قرار داد. راوی گوید: مأمون پیوسته نزد امام علیه السلام اظهار حقارت می کرد تا کاری که می خواست درباره حضرت انجام داد.

اشاره

باب ذکر ما آتاه المأمون من طرد

الناس عن مجلس الرضا عليه السلام

و الاستخفاف به و ما كان من دعائه عليه السلام

1

803

حدّثنا علی بن عبد الله بن الورّاق و الحسين بن ابراهيم بن احمد بن هشام المؤدّب و حمزه بن محمّد بن أحمد العلویّ و أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی الله عنهم قالوا أخبرنا علی بن ابراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن عبد السلام بن صالح الهرویّ و حدّثنا أبو محمّد جعفر بن نعيم بن شاذان رضی الله عنه، عن أحمد بن إدريس، عن ابراهيم بن هاشم، عن عبد السلام بن صالح الهرویّ قال: رفع إلى المأمون أنّ أبا الحسن علی بن موسى عليه السلام يعقد مجالس الكلام و التّاس يفتنون بعلمه فأمر محمّد بن عمرو الطّوسیّ حاجب المأمون

42- در دورکردن مأمون مردم را از مجلس امام رضا عليه السلام و اهانت به آن حضرت و نفرین آن حضرت

در دورکردن مأمون مردم را از

مجلس امام رضا عليه السلام و اهانت به آن

حضرت و نفرین آن حضرت

1

803

علی بن عبد الله وّراق و حسین بن ابراهيم بن احمد بن هشام مؤدّب و حمزه بن محمد بن احمد علوی و احمد بن زیاد بن جعفر همدانی گفتند: خبر داد ما را علی بن ابراهيم بن هاشم از پدرش از عبد السلام بن صالح هروی و نیز ابو محمد جعفر بن نعيم بن شاذان از احمد بن ادريس از ابراهيم بن هاشم روایت کردند که عبد السلام بن صالح هروی نقل کرده و گفت: به مأمون خبر رسانیدند که ابو الحسن علی بن موسی الرضا عليه السلام در مجالس می نشیند و با مردم سخن می گوید و مردم به علم او فریفته و شیفته می شوند، مأمون حاجب خود محمد بن عمرو طوسی را مأمور کرد

فطرد النَّاس، عن مجلسه و أحضره فلما نظر إليه المأمون زبره و استخفَّ به فخرج أبو الحسن عليه السَّلام من عنده مغضبا و هو يدمدم بشفتيه و يقول و حقَّ المصطفى و المرتضى و سيِّده النَّساء لأستنزِلنَّ من حول الله عزَّ و جلَّ بدعائى عليه ما يكون سببا لطرده كلاب أهل هذه الكوره إيَّاه و استخفافهم به و بخاصَّته و عامَّته ثمَّ إنَّه عليه السَّلام انصرف إلى مركزه و استحضر الميضاه و توضَّأ و صلَّى ركعتين و قنت فى الثَّانیه فقال اللّهُمَّ یا ذا القدره الجامعه و الرِّحمه الواسعه و المنن المتتابعه و الآلاء المتوالیه و الأیادی الجمیله و المواهب الجزیله یا من لا یوصف بتمثیل و لا یمثّل بنظیر و لا یغلب بظہیر یا من خلق فرزق و ألهم فأنطق و ابتدع فشرع و علا فارقع و قدر فأحسن و صوّر فأتقن و أجنح فأبلغ و أنعم فأسبغ و أعطى فأجزل یا من سما فى العزِّ ففات خواطف الأبصار و دنا فى اللّطف فجاز هو اجس الأفكار یا من تفرّد بالملك فلا ندَّ له فى ملکوت سلطانه و توحد بالكبریاة فلا ضدَّ له فى جبروت شأنه یا من حارت فى کبریاة هیبتہ دقائق تا مردم را از مجلس براند و او را حاضر گرداند و چون حضرت را دید و جفا و خفت رسانید، حضرت بیرون آمد در حالی که غضبناک بود و می فرمود: به حقِّ مصطفی، مرتضى، سيِّده النَّساء او را نفرین کنم طوری که یاری خدا از او برمی دارم تا اراذل شهر او را برانند و به او و دربارانش خفت رسانند. پس آن حضرت آمد و آب طلبید و وضو ساخت و دو رکعت نماز گزارد و در قنوت، دعا نمود: ای صاحب قدرت جامع و رحمت واسعه و نعمت های پیاپی و نیکوئیهای مداوم و دارنده کرامات بی شمار، ای آنکه وصفت را مثال نشاید و تشبیهت به مانند نیاید و نیروهای مددیافته بر ساحتت دست نیافته اند، ای آنکه آفرید و روزی رسانید و الهام کرد؛ پس گویا گردانید و راه بنموده و برتری گزیده و نظام بخشیده بسیار دقیق و نقش داده چه استوار، اقامه دلیل کرده کامل و به تمام کرامت فرموده و فراوان بخشیده، ای آنکه در بزرگی اوج گرفته تا از بینشها گذشته و در لطافت چنان نزدیک شده که از اندیشه ها فراتر آمده، ای آن که در سلطنت یگانگی گرفته و در اقتدارش مانند ندارد و در کبریایی اش یکتایی گزیده و حریفی در برابر قدرتش نیست.

اللّطائف الأوهام و حسرت دون إدراك عظمته خطائف أبصار الأنام يا عالم خطرات قلوب العارفين و شاهد لحظات أبصار الناظرين يا من عنت الوجوه لهيبته و خضعت الرقاب لجلالته و وجلت القلوب من خيفته و ارتعدت الفرائض من فرقه يا بدىء يا بديع يا قوى يا منيع يا علىّ يا رفيع صلّ على من شرف الصّلاه بالصّلاه عليه و انتقم لى ممّن ظلمنى و استخفّ بى و طرد الشّيعه عن بابى و أذقه مراره الدّلّ و الهوان كما أذاقنيها و اجعله طريد الأرجاس و شريد الأنجاس قال أبو الصّلت عبد السّلام بن صالح الهروىّ فما استتمّ مولای دعاءه حتّى وقعت الرّجفه فى المدينه و ارتجّ البلد و ارتفعت الرّعقه و الصّيحه و استفحلت النّعره و ثارت الغبیره و هاجت القاعه فلم أزايل مكانى إلى أن سلّم مولای عليه السّلام فقال لى يا أبا الصّلت اصعد السّطح فإنّك سترى امرأه بعیة غثه رثه مهیّجه الأشرار متّسخه الأطمار یسمیها أهل هذه الكوره سمانه لغباوتها و تهتكها و قد أسندت مكان الرّمح إلى نحرها قصباً و قد شدّت وقایه لها حمراء إلى و در عظمتش ژرف اندیشان مبهوت مانده و دیده بینندگان پیش از دیدنش بینش خود را از دست داده، ای دانای خاطره ها که بر دل عارفان خطور می کند و ای بینای نگرستن بینندگان و خاضع شده گردن ها از جلالتش و ترسیده دل ها از ترسش و لرزیده فرایص در بیمش، ای اختراع کننده، ای توانا، ای منیع، ای بلند، ای رفیع! درود فرست بر آن که نماز را به درود بر او شرف بخشیدی، و انتقام بکش برای من از کسی که ظلم کرد مرا و خفت رسانید به من و منع نمود شیعه را از در من و بچشان او را به تلخی مذلت چنان چه او چشائید به من و او را از درگاه رحمت دور ساز آن چنانکه پلیدی دور ریخته می شود. ابو الصّلت گوید: امام علیه السّلام دعا را تمام نکرده بود که شهر بگردید و آشوب افتاد و غوغا بلند شد و گرد برخاست، از جای خود نرفتم تا مولایم سلام نماز گفت و فرمود: یا ابا الصّلت! بر بام شو و جاده را بنگر، زنى ناپاک که به فکر آمیختن با مرد اجنبی است خواهی دید، زنى که اشرار را تحریک می کند و جامه چرکین بر تن دارد و اهل این شهر او را سمانه می گویند به جهت بلاهت و بی شرمی او، به شاخه ای از نی توسل جسته و پرده سرخ رنگ خود بر آن بسته

طرفه مكان اللّواء فهى تقود جيوش القاعه و تسوق عساكر الطّغام إلى قصر المأمون و منازل قوّاده فصعدت السّطح فلم أر إلا نفوسا تزعر بالعصى و هامات ترضخ بالأحجار و لقد رأيت المأمون متدّعا قد برز من قصر شاهجان متوجّها للهرب فما شعرت إلا بشاگرد الحجام قد رمى من بعض أعالي السّطوح بلبنه ثقبه فضرب بها رأس المأمون فأسقطت بيضته بعد أن شقّت جلد هامته فقال لقاذف اللّبنة بعض من عرف المأمون و يلك هذا أمير المؤمنين فسمعت سمانه تقول اسكت لا أم لك ليس هذا يوم التّمیز و المحاباه و لا يوم إنزال التّاس على طبقاتهم فلو كان هذا أمير المؤمنين لما سلّط ذكور الفجّار على فروج الأبكار و طرد المأمون و جنوده أسوأ طرد أبعء إذلال و استخفاف شديد.

به جای لوا می کشد، می خواهد از غوغاگران سپاهی سازد و آنان را رهبری کند و اراذل را به قصر مأمون و منازل سران لشکرش سوق دهد؛ ابا الصلت گوید: من بر بالای بام شدم و ندیدم؛ مگر نفس ها که به عصا از هم ریخته می شد و سرها به سنگ شکسته می گشت و به تحقیق دیدم مأمون را که زره پوشیده و از قصر شاهجان بیرون شده و روی به فرار نهاده؛ پس ناگاه دیدم شاگرد حجامتچی را که خستی گران پرتاب کرد و به سرش رسید و کلاهخودش از سر بیفکند و سرش بخراشید. کسی مأمون را بشناخت و خشت افکن را گفت: وای بر تو این امیر المؤمنین است، شنیدم که سمانه می گفت: ساکت شو بی مادر، امروز روز طرفداری و احترام به درجات نیست و روزی نیست که با هرکس طبق مقامش رفتار شود، اگر این واقعا امیر المؤمنین بود مردان فاجر را بر دختران بکر مسلط نمی کرد و پس از آن مأمون و لشکرش را با خفت و خواری از شهر بیرون راندند.

43- باب ذکر ما أنشد الرضا عليه السلام المأمون من الشعر في الحلم و السكوت عن الجاهل و ترك عتاب الصديق و في استجلاب العدو حتى يكون صديقا و في كتمان السر

اشاره

باب ذکر ما أنشد الرضا عليه السلام

المأمون من الشعر في الحلم

و السكوت عن الجاهل و ترك عتاب

الصديق و في استجلاب العدو حتى

يكون صديقا و في كتمان السر

1

804

حدّثنا محمّد بن موسى المتوكل رضی اللّٰه عنه و محمّد بن محمّد بن عصام الكلينيّ و أبو محمّد الحسن بن أحمد المؤدّب و عليّ بن عبد الوزّاق و عليّ بن أحمد بن محمّد بن عمران الدقاق رضی اللّٰه عنهم قالوا حدّثنا محمّد بن يعقوب الكلينيّ رحمه اللّٰه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم العلويّ الجوّانيّ عن موسى بن محمّد المحاربيّ عن رجل ذكر اسمه عن أبي الحسن الرضا عليه السلام أنّ المأمون قال له هل رويت من الشعر شيئا؟

43- اشعاری که امام رضا عليه السلام برای مأمون در معنی حلم و سکوت در مقابل جاهلان و ترک عتاب دوستان و جذب دشمن فرموده تا دوست شوند و در پنهان داشتن رازها

اشعاری که امام رضا عليه السلام برای

مأمون در معنی حلم و سکوت در

مقابل جاهلان و ترک عتاب دوستان

و جذب دشمن فرموده تا دوست

شوند و در پنهان داشتن رازها

1

804

محمد بن موسی بن متوکل و محمد بن محمد بن عصام کلینی و ابو محمد حسن بن احمد بن مؤدب و علی بن عبد الله بن وراق و علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق گفتند که محمد بن یعقوب کلینی گفت که علی بن ابراهیم علوی جوانی از موسی بن محمد محاربی از شخصی که نام او را برده بود از امام رضا علیه السلام روایت کرده که مأمون به امام رضا علیه السلام گفت: تاکنون شعری برایت روایت کرده اند؟

ص: 323

فقال قد رويت منه الكثير فقال أنشدني أحسن ما رويته في الحلم فقال عليه السلام:

إذا كان دوني من بليت بجهله

أبيت لنفسي أن تقابل بالجهل

وإن كان مثلي في محلّي من التّهي

أخذت بحلمي كي أجلّ عن المثل

وإن كنت أدنى منه في الفضل و الحجي

عرفت له حقّ التّقّدّم و الفضل

فقال له المأمون: ما أحسن هذا من قاله فقال بعض فتياننا قال فأنشدني أحسن ما رويته في السّكوت عن الجاهل و ترك عتاب الصّديق فقال عليه السلام:

إني ليهجرني الصّديق تجنّبا

فأريه أنّ لهجره أسبابا

و أراه إن عاتبته أغربته

فأرى له ترك العتاب عتابا

و إذا بليت بجاهل متحكّم

يجد المحال من الأمور صوابا

أوليته متى السّكوت و ربّما

كان السّكوت عن الجواب جوابا

فقال المأمون: ما أحسن هذا من قاله فقال لبعض فتياننا قال فأنشدني عن أحسن ما رويته في استجلاب العدو حتّى فرمود: بسیار روایت کرده اند، مأمون گفت: بهترین شعری که در حلم روایت داری بخوان؛ پس فرمود:

آن کس که من مبتلا شده ام به جهل او، نپسندم برای خود که به جهل او مقابل شوم

و اگر مثل من است در مرتبه عقل، چنگ در حلم زخم تا برتر شوم از مثل خود،

اگر من کمتر باشم از او در فضل و عقل، حق تقدم و فضل او بشناسم و از او بگذرانم.

مأمون گفت: چه خوب گفته اند! این را که گفته است؟ فرمود: بعضی از جوانان ما، گفت: بهترین شعری که در سکوت در مقابل جاهل و ترک عتاب دوست روایت داری برایم بخوان، فرمود:

دوستم به قصد جدائی دوری می‌گزیند و من علت جدائی را از او می‌پرسم.

می‌نمایانم اگر تندی کنم در هجرش سبب شده ام، پس ترک عتاب را خود عتاب می‌بینم.

چون به دوست نادانی برخورد کنم که امور محال را باور دارد و شدنی می‌داند

سکوت را سزاوار او می‌دانم؛ زیرا خاموشی گاهی اوقات جواب محسوب می‌شود

مأمون گفت: چه خوب گفته اند، چه کسی گفته؟ فرمود: بعضی از جوانان ما. گفت: بخوان بهترین شعری که روایت داری در جلب دشمن تا

يكون صديقا فقال عليه السلام:

و ذى غلّه [سالمه] سالمته فقهرته

فأوقرته متى لعفو التّحمل

و من لا يدافع سيئات عدوّه

ياحسانه لم يأخذ الطّول من عل

و لم أر فى الأشياء أسرع مهلكا

لغمر قديم من و داد معجّل

فقال المأمون: ما أحسن هذا هذا من قاله فقال عليه السلام بعض فتياننا قال فأنشدنى أحسن ما روته فى كتمان السرّ فقال عليه السلام:

وإني لأنسى السرّ كى لا أذيعه

فيا من رأى سرّا يصرّ بأن ينسى

مخافه أن يجرى ببالى ذكره

فينبذه قلبى إلى ملتوى الحشا

فيوشك من لم يفش سرّا و جال فى

خواطره أن لا يطيق له حسبا

فقال المأمون: إذا أمرت أن يتربّ الكتاب كيف تقول قال ترّب قال فمن السّحاح قال سحّ قال فمن الطّين قال [طن] طين قال فقال المأمون يا غلام ترّب هذا الكتاب و سحّه و [طنه] طينه و امض به إلى الفضل بن سهل و خذ لأبى الحسن عليه السلام ثلاثمائة ألف درهم.

دوست گردد، حضرت فرمود:

بسا با شرور که از در دوستی درآمده ولی او را زیر بار بخشش برده، گرانبار نموده ام.

هرکس اعمال دشمن را به نیکی دفع نکند او بخشش را از مقام بالاتر فرانگرفته.

برای برطرف کردن اختلاف میان دو تن، راهی سریعتر از مهربانی ندیده ام.

مأمون گفت: خوب شعری است این را که گفته؟ فرمود: بعضی از جوانان ما، گفت: بخوان نیکوترین شعری که در کتمان سرّ روایت

داری، فرمود:

سرّ دیگری را فراموش کنم تا شایع نگردد اگر سرّی داری فراموش کن تا محفوظ بماند

فراموش کردن از آن جهت است که مبدا به یاد من آید. و دلم آن را به اطراف خود افکند.

ممکن است شخص سرّی را فاش ننماید ولی در ذهنش می‌گذرد و او را بی‌طاقت می‌کند

مأمون گفت: هرگاه بفرمایی که بر کتاب خاک ریزند چه می‌گوئی؟ فرمود: «تَرَبُّ» گفت: از ماده «سحا» اگر امر کنید؟ فرمود: «سَحَّ» گفت: از

ماده «طین»؟ فرمود: «طین». مأمون به غلامش گفت: بر این کتاب خاک ریز و به فضل بن سهل بفرست و سیصد هزار درهم برای ابو الحسن

از وی بستان.

ص: 325

قال مصنف هذا الكتاب رضى الله عنه: كان سبيل ما يقبله الرضا عليه السلام من المأمون سبيل ما كان يقبله النبي صلى الله عليه وآله من الملوك و سبيل ما كان يقبله الحسن بن على عليه السلام من معاويه و سبيل ما كان يقبله الأئمة من آباءه من الخلفاء و من كانت الدنيا كلها له فغلب عليها ثم أعطى بعضها فجائز له أن يأخذه.

و مما أنشده الرضا عليه السلام و تمثل به.

805 2

حدّثنا عليّ بن أحمد بن محمّد بن عمران الدّقّاق رضى الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن أبى عبد الله الكوفىّ عن سهل بن زياد الأدمىّ عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنىّ، عن عبد السلام بن صالح الهروىّ قال: حدّثنى معمر بن خلّاد و جماعه قالوا: دخلنا على الرّضا عليه السلام فقال له بعضنا جعلنا الله فداك ما لى أراك متغيّر الوجه فقال عليه السلام: إنى بقيت ليلتى ساهرا متفكّرا فى قول مروان بن أبى حفصه:

أنى يكون و ليس ذاك بكائن

لبنى البنات وراثه الأعمام

مصنّف كتاب گوید: این مال ها که امام رضا علیه السلام از مأمون قبول می کرد از همان راه بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله از ملوک قبول می کرد، از آن راه که امام حسن علیه السلام از معاویه قبول می نمود و سایر امامان از پدران مأمون که خلفا بودند، قبول می کردند، هرکه دنیا تماما از او باشد از دست او ببرند؛ پس بعضی از آن او را دهند او را جایز است که آن را بگیرد. آنچه که حضرت رضا علیه السلام انشاد فرموده و به آن تمثل نموده.

805 2

على بن احمد بن محمد بن عمران دقّاق گوید: محمد بن ابى عبد الله كوفىّ از سهل بن زياد آدمىّ از عبد العظيم بن عبد الله حسنىّ روایت کرده که گفت: معمر بن خلّاد و جماعتى گفتند: بر امام رضا علیه السلام وارد شدیم پس یکی از ما عرض کرد: فدایت شوم چرا رخسار مبارکتان را دگرگون می بینم؟ فرمود:

من بیشتر شب بیدارى کشیدم و در این شعر مروان بن ابى حفصه می اندیشیدم که گفته است:

از کجا می شود و این شدنى نخواهد بود دخترزاده ها ارث به جای عموها برند

ص: 326

ثمّ نمت فإذا أنا بقائل قد أخذ بعضاده الباب و هو يقول:

أنتى يكون و ليس ذاك بكائن

للمشركين دعائم الإسلام

لبنى البنات نصيبهم من جدّهم

و العمّ متروك بغير سهام

ما للطلاق و للثّراث و إنّما

سجد الطّليق مخافه الصّمصام

قد كان أخبرك القرآن بفضله

فمضى القضاء به من الحكّام

إنّ ابن فاطمه المنوّه باسمه

حاز الورائه عن بنى الأعمام

و بقى ابن نثله واقفا متردّدا

يبكى و يسعده ذوو الأرحام

806 3

حدّثنا أبى رضى الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن إبراهيم بن هاشم، عن عبد الله بن المغيرة قال سمعت أبا الحسن الرضا عليه السّلام يقول:

إنّك فى دار لها مدّه

يقبل فيها عمل العامل

سپس خوابیدم در عالم خواب دیدم شخصی چهارچوب در را گرفته و می گوید:

این شدنی نخواهد بود که مشرکین پرچمداران اسلام باشند.

دخترزادگان از جدّشان ارث می برند در حالی که عمودون سهم الارث کنار می رود.

آنکه اسیر مسلمین شده چگونه ارث تبوت برد؟ از ترس شمشیر اظهار اسلام کرده

قرآن از پیش به مقام آنکه ارث برد خیر داده و احکام آن را گفته است.

فرزند فاطمه که مشهور همگانست او ارث تبوت را از عموزاده ها می برد.

اما فرزند نتیلہ متحیر در کنار می ایستد و می گیرد و خویشانش با وی همدمی می کنند.

8063

پدرم گوید: روایت کرد برای ما سعد بن عبد اللہ از ابراهیم بن هاشم از عبد اللہ بن مغیر که گفت: شنیدم از امام رضا علیہ السّلام که می فرمود:

تو در سرائی هستی که ماندنت محدود است و در مدّت کوتاه عمل هر عاملی قبول است.

ص: 327

ألا ترى الموت محيطة بها

يكذب فيها أمل الآمل

تعجل الذنب لما تشتهي

و تأمل التوبه فى قابل

و الموت يأتى أهله بغته

ما ذاك فعل الحازم العاقل

8074

حدّثنا الحسن بن عبد الله بن سعيد العسكري قال: أخبرني أبو بكر أحمد بن محمد بن الفضل المعروف بابن الخبّاز سنة أربع عشرة و ثلاثمائة قال: حدّثنا إبراهيم بن أحمد الكاتب قال: حدّثنا أحمد بن الحسين كاتب أبي الفيّاض عن أبيه قال: حضرنا مجلس عليّ بن موسى عليه السّلام فشكا رجل أخاه فأنشأ يقول:

أعذر أخاك على ذنوبه

و استر و غطّ على عيوبه

و اصبر على بهت السّفية

و للزّمان على خطوبه

و دع الجواب تقصّلا

و كل الظّلم إلى حسيبه

آیا نمی بینی که مرگ از هر سو این سرا را فراگرفته و آرزوها را بر باد فنا می دهد.

در مدّت کوتاه شتاب داری که شهوات خود را سیر کنی و توبه را به عقب می اندازی.

با این که مرگ ناگهان فرامی رسد، اکنون بین شخص با فکر و اندیشه چه باید بکند؟

8074

حسن بن عبد الله بن سعيد العسكري گوید:

خبر داد ما را ابو بکر احمد بن محمد بن فضل معروف به ابن خبّاز در سال سیصد و چهارده (314) که گفت: روایت کرد برای ما ابراهیم بن احمد بن کاتب از احمد بن حسین کاتب ابی قیاض از پدرش که گفت: در مجلس امام رضا علیه السلام بودیم که مردی از برادرش به آن حضرت شکوه کرد، آن بزرگوار این اشعار را برای او خواند:

برادرت را در کارهای نادرستش معذور بدار و اعمال نادرست او را بپوشان.

اگر نادانی، ناحقی به تو گفت شکیبائی کن و همچنین بر حوادث سخت روزگار که می آید.

از روی بزرگی خود، او را رها کن و ستمکار را به آنکه حساب او و همه در دست اوست واگذار.

ص: 328

حدَّثنا محمد بن موسى بن المتوكل قال: حدَّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن الرِّيان بن الصَّلْت قال: أنشدني الرضا عليه السلام لعبد
المطلب

يعيب النَّاس كلَّهم زمانا

و ما لزماننا عيب سوانا

نعيب زماننا و العيب فينا

و لو نطق الزَّمان بنا هجانا

و إنَّ الذَّنْب يترك لحم ذئب

و يأكل بعضنا بعضا عيانا

لبسنا للخداع مسوك طيب

و ويل للغريب إذا أتانا

809 6

حدَّثنا أبو العباس محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رحمه الله قال: حدَّثنا أبو سعيد الحسين بن عليّ العدويّ قال: حدَّثنا الهيثم بن عبد
الله الرِّمانيّ قال: حدَّثنا عليّ بن موسى الرضا عليه السلام، عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن عليّ، عن عليّ
بن الحسين، عن أبيه عليه السلام 808 5

محمد بن موسى بن متوكل گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ریان بن الصلّت که گفت: امام رضا علیه السلام
اشعاری برای من از عبد المطلب خواند:

مردم، زمانه را عیب می کنند و بد می گویند و حال آنکه ما برای زمانه عیب هستیم.

زمانه را نقد می کنیم لکن عیب در ماست و اگر زمانه زبان داشت ما را رسوا می کرد.

گرگ رقیب خود را می درد و آنرا نمی خورد ولی بعضی از مردم علنی دیگری را می خوردند.

ظاهر خود را برای فریب مردم می آرائیم وای به آنکه غریب باشد و فریب ما را بخورد.

809 6

ابو العباس محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی گوید: روایت کرد برای ما حسین بن علی عدوی که هیثم بن عبد الله رمانی گفت:

روایت کرد برای ما علی بن موسی الرضا علیهما السّلام از پدرش موسی بن جعفر علیهما السّلام از پدرش جعفر بن محمد علیهما السّلام
از پدرش محمد بن علی علیهما السّلام از علی بن حسین علیهما السّلام که فرمود:

ص: 329

قال: كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول:

خلقت الخلائق في قدره

فمنهم سخيّ و منهم بخيل

فأما السخيّ ففي راحه

و أما البخيل فشوم طويل

8107

حدّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدّثنا محمّد بن يحيى الصّوليّ قال: حدّثنا محمّد بن يحيى بن أبي عبّاد قال: حدّثني عمّي قال: سمعت الرّضا عليه السّلام يوما ينشد و قليلا ما كان ينشد شعرا:

كلّنا نأمل مدّا في الأجل

و المنايا هنّ آفات الأمل

لا تغرّبك أباطيل المنى

و الزم القصد و دع عنك العلل

إنّما الدّنيا كظلّ زائل

حلّ فيه راكب ثمّ رحل

فقلت: لمن هذا أعزّ الله الأمير فقال لعراقيّ لكم قلت أنشدنيّه أبو العتاهيه لنفسه فقال هات اسمه و دع عنك هذا إنّ الله سبحانه و تعالى يقول
وَ لَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ و لعلّ الرّجل يكره هذا.

امير المؤمنين عليه السّلام مي خواند:

خداوندا مردم را بر یک فطرت آفریدی ولی برخی بخشنده و پاره ای تنگ نظرند.

اما بخشنده در کمال خوشی به سر می برد و بخیل نهایت شومی را داراست.

8107

محمد بن يحيى صولى از محمد بن يحيى بن ابى عباد نقل کرده است که گفت: عمويم برايّم گفّت: روزى از امام رضا عليه السّلام شنيدم
که اين اشعار را مي خواند با اين که ايشان بسيار کم شعر مي خواند:

همه ما آرزو داریم که مرگ ما را مهلت دهد در حالی که مرگ خود نابودکننده آرزوهاست.

تورا آرزوهای دروغین فریب ندهد میانه رو باش و بیهوده گری را کنار بگذار.

دنیا سایه ای را مانند که ماندنی نیست، سواری بار می اندازد و پس از درنگی کوچ می کند.

گفتم: خداوند شما را عزیز دارد از کیست؟ فرمود: یک تن از اهل عراق، گفتم: ابو العتاهیه خود این را خواند. فرمود: وی را به نامش بخوان و این طرز سخن واگذار که خداوند فرمود: «مردم را به لقب بدشان نخوانید» شاید ناخوش دارد.

ص: 330

حدَّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال: حدَّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه قال: حدَّثني إبراهيم بن محمد الحسنی قال: بعث المأمون إلى أبي الحسن الرضا عليه السلام جاريه فلما أدخلت إليه اشمأزت من الشيب فلما رأى كراهيتها ردّها إلى المأمون وكتب إليه بهذا الأبيات شعرا:

نعى نفسى إلى نفسى المشيب

وعند الشيب يتعظ اللبيب

فقد ولّى الشباب إلى مداه

فلست أرى مواضعه يتوب

سأبكيه و أندبه طويلا

و أدعوه إلى عسى يجيب

و هيهات الذى قد فات عنى

تمنّيني به النفس الكذوب

و راع الغانيات بياض رأسى

و من مدّ البقاء له يشيب

أرى البيض الحسان [يجدف] يحدن عنى

و فى هجرانهنّ لنا نصيب

احمد بن زياد بن جعفر همداني از علي بن ابراهيم بن هاشم روايت کرده که ابراهيم بن محمد حسنى گفت: مأمون برای امام رضا عليه السلام كنيزى فرستاد، چون او را نزد آن حضرت آوردند كنيزك از پيرى و موى سپيد ايشان اظهار كراهت كرد، امام چون ناخوشايندى كنيزك راديد او را با شعرى كه براى مأمون نوشته بود بازگردانيد:

سپیدی مویم خبر مرگم را می دهد و شخص هشیار در پیری نصیحت پذیر است.

ایام جوانی سپری شد و به آخر رسید و بازگشتی از آن به جای خود نخواهم دید.

در فراقش ناله سر می دهم و همواره او را می خوانم باشد که بپذیرد و بازگردد.
هیئات آنچه را که از دست داده ام این نفس دروغزن مرا به امید بازگشتش وامیدارد.
زنان زیبا از موی سپید من می هراسند و هرکه بودنش طول کشید پیر خواهد گشت.
زیبارویان را می نگرم که از من گریزانند و جدائی آنان اکنون ما را نصیب است.

ص: 331

فإن يكن الشَّباب مَضَى حَبِيبَا

فإنَّ الشَّيْبَ أَيْضَا لِي حَبِيب

سَأَصْحَبُهُ بِتَقْوَى اللَّهِ حَتَّى

يَفْرُقَ بَيْنَنَا الْأَجَلَ الْقَرِيبَ

8129

حدَّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدَّثني محمّد بن يحيى الصّوليّ قال: حدَّثنا أبو ذكوان قال: حدَّثنا إبراهيم بن العباس قال كان الرضا عليه السلام ينشد كثيرا:

إذا كنت في خير فلا تغترر به

ولكن قل اللهم سلّم وتّم

اگر جوانی ای که گذشته محبوب ما بود اینک پیری هم همچنان برای من محبوب است.

با همین پیری دوست می شوم با پروای از خداوند، تا اجل میان من و او جدایی اندازد.

8129

ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از ابو ذکوان از ابراهیم بن عباس روایت کرد که گفت: امام رضا علیه السلام این شعر را زیاد می خواند:

هرگاه در خیر و خوشی باشی به آن فریفته مشو؛ بلکه بگو خدایا سالم دار و تمام کن.

ص: 332

44- باب فی ذکر أخلاق الرضا علیه السّلام الکریمه و وصف عبادته

اشاره

باب فی ذکر أخلاق الرضا علیه السّلام

الکریمه و وصف عبادته

1

813

حدّثنا الحاکم أبو علیّ الحسین بن أحمد البیهقیّ بنیساہور سنه اثنتین و خمسين و ثلاثمائہ قال: حدّثنا محمد بن یحیی الصّولیّ قال: حدّثنا عون بن محمد عن أبي عبّاد قال کان جلوس الرّضا علیه السّلام فی الصّیف علی حصیر و فی الشّتاء علی مشح و لبسه الغلیظ من الثّياب حتّی إذا برز للنّاس تزین لهم.

8142

حدّثنا الحاکم أبو علیّ الحسین بن أحمد البیهقیّ قال: حدّثنا محمد بن یحیی الصّولیّ قال: حدّثنا جبلة بن محمد الكوفیّ قال: حدّثنا عیسی بن حمّاد بن عیسی، عن أبيه

44- ذکر اخلاق کریمه امام رضا علیه السّلام و وصف عبادت آن بزرگوار

ذکر اخلاق کریمه امام رضا علیه السّلام

و وصف عبادت آن بزرگوار

1

813

حسین بن احمد بیهقی در سال سیصد و پنجاه و دو (352) در نیشابور برایم از محمد بن یحیی صولی از عون بن محمد از ابی عباد روایت کرده و گفت: امام رضا علیه السّلام در تابستان بر حصیر می نشست و در زمستان بر روی نمد، پیراهنی خشن می پوشید مگر آن که بخواهد پیش مردم درآید که در آن وقت لباس بهتر دربر می نمود.

8142

حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از جبلة بن محمد کوفی از عیسی بن حمّاد بن عیسی از پدرش از امام رضا علیه السّلام از پدرش روایت کرده که جعفر بن محمد علیهما السّلام

عن الرضا عليه السلام عن أبيه عليه السلام أن جعفر بن محمد مد عليه السلام كان يقول إن الرجل ليسألني الحاجه فأبدر بقضائها مخافه أن يستغنى عنها فلا يجد لها موقعا إذا جاءته.

8153

حدثنا الحاكم أبو علي الحسين بن أحمد البيهقي قال: حدثنا محمد بن يحيى الصولي قال: حدثتني جدتي أم أبي واسمها عذر قالت اشترت مع عده جوار من الكوفه و كنت من مولداتها قالت فحملنا إلى المأمون فكنّا في داره في جنّه من الأكل و الشرب و الطيب و كثره الدنانير فوهبني المأمون للرّضا عليه السلام فلما صرت في داره فقدت جميع ما كنت فيه من التّعيم و كانت علينا قيمه تبّهنا من اللّيل و تأخذنا بالصّلاه و كان ذلك من أشدّ شيء علينا فكننت أتمني الخروج من داره إلى أن وهبني لجدك عبد الله بن العباس فلما صرت إلى منزله كنت كائني قد أدخلت الجنّه قال الصولي: و ما رأيت امرأة قطّ أتمّ من جدتي هذه عقلا و لا أسخى كفا و توفيت سنه سبعين و مائتين و لها نحو مائه فرمود: مردی که از من حاجتی می خواهد پس من پیش دستی می کنم، به انجام آن، از بیم آن که او بی نیاز شود از آن؛ و من دیر برسم و حاجتش از طریق دیگری روا شده باشد.

8153

ابو علی حسین بن احمد بیهقی گوید:

محمد بن یحیی صولی روایت کرده و گفت:

جده من، مادر پدرم که نام او «عذر» بود، گفت:

مرا با چند کنیز از کوفه خریدند و من خانه زاد بودم در کوفه؛ پس مرا نزد مأمون آوردند، در خانه او در بهشتی بودیم از راه اکل و شرب و طیب و زر بسیار و او مرا به امام رضا علیه السلام بخشید و چون به خانه او آمدم، همگی آن نعمتها را از دست دادم و زنی بر ما نگهبان بود که ما را در شب بیدار می کرد و به نماز وامی داشت و این کار بر ما بسیار سخت و ناگوار بود؛ پس همه آرزوی من این بود که از خانه او بیرون آیم تا این که مرا به جدّ تو، عبد الله بن عباس بخشید و چون به خانه او آمدم، گویا در بهشت داخل شدم. صولی گفت: من هیچ زنی ندیدم عاقل تر از این جده من و سخی تر از او و او در سال دویست و هفتاد (270) فوت کرد و نزدیک به یکصد

ص: 334

سنه و كانت تسأل عن أمر الرضا عليه السلام كثيرا فتقول ما أذكر منه شيئا إلا أتى كنت أراه يتبخّر بالعود الهنديّ السنّيّ و يستعمل بعده ماء ورد و مسكا و كان عليه السلام إذا صلّى الغداة و كان يصلّيها في أوّل وقت ثمّ يسجد فلا يرفع رأسه إلى أن ترتفع الشمس ثمّ يقوم فيجلس للنّاس أو يركب و لم يكن أحد يقدر أن يرفع صوته في داره كانت ما كان إنّما يتكلّم النّاس قليلا قليلا و كان جدّي عبد الله يتبرك بجدّتي هذه فدبرها يوم وهبت له فدخل عليه خاله العباس بن الأحنف الشّاعر فأعجبته فقال لجدّي هب لي هذه الجارية قال هي مدبره فقال العباس بن الأحنف:

[أيا]يا[غدر]عذر زين باسمك[الغدر]العذر و أساء لا يحسن بك الدّهر

8164

حدّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدّثنا محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدّثنا أبو ذكوان قال سمعت إبراهيم بن العباس يقول: ما رأيت الرضا عليه السلام يسأل عن شيء قطّ إلاّ علم سال عمره، او مي گفت: از احوال او (امام رضا عليه السلام) هيچ چيز ياد ندارم غير اين كه مي ديدم به عود خام هندي بخور مي كرد و بعد از آن گلاب و مشك به كار مي برد و نماز صبح در اوّل وقت بجا مي آورد؛ پس به سجده مي رفت و سر برنمي داشت تا آفتاب بلند مي شد؛ پس بر مي خاست يا با مردم مي نشست يا سوار مي شد و كسي در خانه او آواز بلند نمي كرد هر كه بود، با مردم به نرمي سخن مي گفت و جدّم عبد الله تبرك مي كرد به جدّه من و روزي كه امام او را به وي بخشيد با او تدبير كرد كه بعد از مرگ او آزاد باشد وقتي خالوي او عباس بن احنف شاعر بر او داخل شد، اين كنيز او را خوش آمد، گفت: اين را به من بخش. گفت: اين مدبره است، عباس بخواند:

اي عذر نيرنگ به نام تو زينت يافت، روزگار با كسي كه اراده احسان تو را داشت بد رفتار نمود.

8164

ابو عليّ حسين بن احمد بيهقيّ از محمد بن يحيى صوليّ از ابو ذكوان روايت کرده كه گفت:

شنيدم از ابراهيم بن العباس كه مي گفت: هرگز نديدم از حضرت علي بن موسي الرضا عليه السلام سؤالي شود مگر اين كه پاسخ آن را مي دانست.

ص: 335

و لا رأيت أعلم منه بما كان في الزمان الأول إلى وقته وعصره و كان المأمون يمتحنه بالسؤال عن كل شيء فيجيب فيه و كان كلامه كله و جوابه و تمثله انتزاعات من القرآن و كان يختمه في كل ثلاثة و يقول لو أردت أن أختمه في أقرب من ثلاثة تختمت و لكنني ما مررت بأية قط إلا فكرت فيها و في أي شيء أنزلت و في أي وقت فلذلك صرت أختم في كل ثلاثة أيام.

و من كلامه عليه السلام المشهور قوله: الصغائر من الذنوب طرق إلى الكبائر و من لم يخف الله في القليل لم [تخفه] يخفه في الكثير و لو لم يخوف الله الناس بجنّ و نار لكان الواجب أن يطيعوه و لا يعصوه لتفضله عليهم و إحسانه إليهم و ما بدأهم به من إنعامه الذي ما استحقوقه.

8175

حدّثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشي رضي الله عنه قال: حدّثني أبي، عن أحمد بن عليّ الأنصاريّ قال سمعت رجاء بن أبي الضحّاك يقول: بعثني المأمون في إشخاص و ندیدم از او داناتر به احوالی که در زمان پیش تا زمان او گذشته است، و مأمون او را امتحان می نمود به هرسؤالی، و جواب می گفت و همه سخن او و جواب او و مثال هایی که می آورد همه از قرآن نشأت گرفته بود و او در سه روز یک قرآن را ختم می کرد و می گفت: اگر خواهم در کمتر از سه روز می توانم اما من هرگز به آیه نمی گذرم مگر در آن فکر می کنم که در چه چیز فرود آمده است و در کدام وقت، از این روی هر سه روز ختم می کنم.

و از کلام مشهور حضرت این است: گناهان صغیره، راه گناهان کبیره هستند، هر که از خدا در اندک نترسد در بسیار نیز نترسد و اگر خداوند مردم را نمی ترساند به جنّت و نار، هر آینه واجب بود که او را اطاعت کنند و معصیت نکنند به جهت تفضّل و احسانی که بر ایشان نموده و نعمت ها داده، پیش از آنکه استحقاق یابند.

8175

تمیم بن عبد الله بن تميم قرشي از پدرش از احمد بن علی انصاری روایت کرده که گفت:

شنیدم از رجاء بن ابی الضحاک که می گفت:

مرا مأمون فرستاد که امام رضا علیه السلام را از مدینه

ص: 336

علی بن موسی علیه السلام من المدینه و قد امرنی أن آخذ به علی طریق البصره و الأهواز و فارس و لا آخذ به علی طریق قم و امرنی أن أحفظه بنفسی باللیل و النهار حتی أقدم به علیه فکنت معه من المدینه إلى مرو فوالله ما رأیت رجلاً کان أتقی لله تعالی منه و لا أكثر ذکراً لله فی جمیع أوقاته منه و لا أشدّ خوفاً لله عزّ و جلّ منه و کان إذا أصبح صلّی الغداه فإذا سلّم جلس فی مصلاه یسبح الله و یحمده و یکبّره و یهلله و یصلّی علی النبی صلّی الله علیه و آله حتی تطلع الشمس ثم یسجد سجده ینی فیها حتی یتعالی النهار ثم أقبل علی الناس یحدّثهم و یعظّمهم إلى قرب الزوال ثم جدّد وضوءه و عاد إلى مصلاه فإذا زالت الشمس قام فصلّی ستّ رکعات یقرأ فی الرکعه الأولى الحمد و قل یا ایها الکافرون و فی الثانیه الحمد و قل هو الله و یقرأ فی الأربع فی کلّ رکعه الحمد لله و قل هو الله أحد و یسلّم فی کلّ رکعتین و یقنت فیهما فی الثانیه قبل الرکوع و بعد القراءه ثم یؤدّن و یصلّی رکعتین ثم یتیم و یصلّی الظهر فإذا سلّم سبح الله و حمده و کبّره بیاورم، و امر کرد او را از راه بصره و فارس و اهواز بیاورم نه راه قم و سفارش نمود که خود شخصاً شب و روز او را مراقبت نماید تا نزد او برسانم؛ پس از مدینه تا مرو با او بودم، به خدا قسم ندیدم مردی که از او متقی تر به خدای تعالی باشد و از او بیشتر یاد خدا کند و ذکر خدا گوید در همه اوقاتش و یا خدا ترس و پارسا تر از او باشد، نماز صبح می گزارد و چون سلام می داد در مصلاّی خود می نشست و تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل می گفت و صلوات بر پیامبر و آل او می فرستاد تا آفتاب برمی آمد، پس به سجده می رفت و می ماند در سجده تا روز بلند می شد، بعد از آن روی به مردم می آورد و با ایشان سخن و پند می داد تا نزدیک زوال؛ سپس وضو تازه می کرد و به مصلاّی باز می گشت و نماز می نمود و چون ظهر می شد برمی خاست شش رکعت نماز، در رکعت اول «حمد» و «قُلْ یا ایها الکافرون» و در رکعت دوم «حمد» و «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ» می خواند و در هر دو رکعت سلام می داد و در رکعت دوم پیش از رکوع و بعد از قرائت قنوت می خواند، سپس اذان می گفت، پس دو رکعت نماز می خواند، سپس اقامه می گفت و ظهر می گزارد و چون سلام می داد تسبیح، تحمید، تکبیر و تهلیل می کرد

و هلله ما شاء الله ثم سجد سجده الشكر يقول فيها مائه مره شكرا لله فإذا رفع رأسه قام فصلّى ست ركعات يقرأ في كلّ ركعه الحمد و قل هو الله أحد و يسلم في كلّ ركعتين و يقنت في ثانيه كلّ ركعتين قبل الرّكوع و بعد القراءه ثم يؤذّن ثم يصلّى ركعتين و يقنت في الثانيه فإذا سلّم قام و صلّى العصر فإذا سلّم جلس في مصلاه يسبح الله و يحمده و يكبره و يهلله ما شاء الله ثم سجد سجده يقول فيها مائه مره حمدا لله فإذا غابت الشمس توضأ و صلّى المغرب ثلاثا بأذان و إقامه و قنت في الثانيه قبل الرّكوع و بعد القراءه فإذا سلّم جلس في مصلاه يسبح الله و يحمده و يكبره و يهلله ما شاء الله ثم يسجد سجده الشكر ثم يرفع رأسه و لم يتكلّم حتّى يقوم و يصلّى أربع ركعات بتسليمتين و يقنت في كلّ ركعتين في الثانيه قبل الرّكوع و بعد القراءه و كان يقرأ في الأولى من هذه الأربع الحمد و قل يا أيها الكافرون و في الثانيه الحمد و قل هو الله أحد و يقرأ في الرّكعتين الباقيتين الحمد و قل هو الله ثم يجلس بعد التسليم في التعقيب ما شاء الله.

فراوان، سپس سجده شکر کرده و صد بار «شکرا لله» می گفت، بعد سر بر می داشت، شش رکعت نماز می گزارد، در هر رکعت «حمد» و «قل هو الله» می خواند و در دو رکعت سلام می داد و در رکعت دوم قبل از رکوع و بعد از قرائت قنوت می گفت، پس اذان می گفت و دو رکعت نماز می گزارد و در دوم قنوت می خواند و بعد از سلام برمی خاست و نماز عصر می کرد و بعد از سلام در مصلاهی خود می نشست، تسبیح، تحمید، تکبیر و تهلیل می کرد هرچه خدا می خواست، در سجده صد بار حمد می گفت و چون آفتاب فرومی رفت وضو می ساخت و نماز مغرب می کرد به اذان و اقامه و در رکعت دوم پیش از رکوع و بعد از قرائت قنوت می خواند، بعد از سلام در مصلاهی خود تسبیح، تحمید، تهلیل و تکبیر می کرد هرچه خدا می خواست، سجده شکر می کرد، سخن نمی گفت تا برمی خاست و چهار رکعت به دو سلام می گزارد و در رکعت دوم قنوت می خواند پیش از رکوع و بعد از قرائت و در رکعت اول این چهار رکعت «حمد» و «قل یا ایها الکافرون» و در دوم «حمد» و «قل هو الله احد» می خواند و بعد از سلام در تعقیب می نشست تا هر زمان که خدا می خواست.

ثم يفطر ثم يلبث حتى يمضى من الليل قريب من الثلث ثم يقوم فيصلّي العشاء الآخرة أربع ركعات و يقنت في الثانية قبل الركوع و بعد القراءه فإذا سلّم جلس في مصلاه يذكر الله عزّ وجلّ و يسبّحه و يحمّده و يكبّره و يهلّله ما شاء الله و يسجد بعد التعقيب سجده الشكر ثم يأوى إلى فراشه فإذا كان الثلث الأخير من الليل قام من فراشه بالتسبيح و التّحميد و التّكبير و التّهلّيل و الاستغفار فاستاك ثم توضأ ثم قام إلى صلاه الليل فيصلّي ثمان ركعات و يسلم في كلّ ركعتين يقرأ في الأوليين منها في كلّ ركعه الحمد مرّه و قل هو الله أحد ثلاثين مرّه ثم يصلّي صلاه جعفر بن أبي طالب عليه السلام أربع ركعات يسلم في كلّ ركعتين و يقنت في كلّ ركعتين في الثانية قبل الركوع و بعد التسبيح و يحتسب بها من صلاه الليل ثم يقوم فيصلّي ركعتين الباقيتين يقرأ في الأولى الحمد و سورته الملك و في الثانية الحمد لله و هل أتى على الإنسان ثم يقوم فيصلّي ركعتي الشّفع يقرأ في كلّ ركعه منهما الحمد لله مرّه و قل هو الله أحد ثلاث مرّات و يقنت في الثانية سپس افطار می نمود و درنگ می کرد تا نزدیک به یک سوم از شب می گذشت؛ پس برمی خاست نماز عشا می گزارد چهار رکعت و در رکعت دوم قنوت می خواند و بعد از سلام در مصلاي خود می نشست ذکر خدای و تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل می گفت چندان که خدا خواهد و بعد از تعقیب سجده شکر می کرد، سپس به فراش خود می رفت و چون ثلث سوم شب می شد از فراش برمی خاست با تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل و استغفار؛ پس مسواک می کرد، وضو می ساخت و به نماز شب برمی خاست و هشت رکعت می گزارد به چهار سلام و در دو رکعت اول هر رکعت «حمد» یک بار و «قل هو الله احد» سی بار می خواند؛ پس نماز جعفر بن ابی طالب می گزارد، چهار رکعت به دو سلام و در رکعت دوم پیش از رکوع و بعد از قرائت قنوت می خواند و تسبیح می خواند به حساب نماز شب می کرد؛ پس دو رکعت باقی را می گزارد و در اولی «حمد» و سوره «الملک» و در دوم «حمد» و «هل اتی علی الانسان» می خواند؛ پس دو رکعت شفع می کرد در هر رکعت «حمد» یک بار و «قل هو الله» سه بار و در رکعت دوم قبل از رکوع و بعد از

قبل الرُّكُوع و بعد القراءه فإذا سلّم قام فصلّى ركعه الوتر يتوجّه فيها و يقرأ فيها الحمد مرّه و قل هو الله أحد ثلاث مرّات و قل أعوذ بربّ الفلق مرّه واحده و قل أعوذ بربّ الناس مرّه واحده و يقنت فيها قبل الرُّكُوع و بعد القراءه و يقول فى قنوته: اللهم صلّ على محمّد و آل محمّد اللهم اهدنا فيمن هديت و عافنا فيمن عافيت و تولّنا فيمن تولّيت و بارك لنا فيما أعطيت و قنا شرّ ما قضيت فإنك تقضى و لا يقضى عليك إله لا يذلّ من واليت و لا يعزّ من عاديت تباركت ربّنا و تعاليت ثمّ يقول أستغفر الله و أسأله التّوبه سبعين مرّه فإذا سلّم جلس فى التّعقيب ما شاء الله فإذا قرب من الفجر قام فصلّى ركعتى الفجر يقرأ فى الأولى الحمد و قل يا أيّها الكافرون و فى الثّانيه الحمد و قل هو الله أحد فإذا طلع الفجر أذن و أقام و صلّى الغداه ركعتين فإذا سلّم جلس فى التّعقيب حتّى تطلع الشّمس ثمّ يسجد سجده الشّكر حتّى يتعالى النّهار و كان قراءته فى جميع المفروضات فى الأولى الحمد و إنا أنزلناه و فى الثّانيه الحمد و قل هو الله أحد إلاّ فى صلاه قرأنت قنوت مى گفت و سپس يك ركعت وتر مى گزارد به يك بار «حمد و قل هو الله» سه بار و «قل أعوذ بربّ الفلق» و «قل أعوذ بربّ الناس» يك بار و قنوت قبل از ركوع و بعد از قرائت مى خواند و در قنوت مى گفت: «اللهم صلّ على محمّد و آل محمّد اللهم اهدنا فيمن هديت و عافنا فيمن عافيت و تولّنا فيمن تولّيت و بارك لنا فيما اعطيت و قنا شرّ ما قضيت فانك تقضى و لا يقضى عليك انه لا يذلّ من واليت و لا يعزّ من عاديت تباركت ربنا و تعاليت»، پس مى گفت: «استغفر الله و اسأله التّوبه» هفتاد بار و بعد از آن سلام مى گفت و در تعقيب نماز مى نشست و چون فجر نزديك مى شد دو ركعت فجر مى كرد و در اولى «حمد» و «قل يا ايها الكافرون» و در دوم «حمد» و «قل هو الله احد» مى خواند و چون فجر طالع مى شد اذان و اقامه مى گفت و دو ركعت نماز صبح مى گزارد و بعد از سلام به تعقيب مى نشست تا آفتاب بر مى آمد، پس سجده شكر مى كرد تا روز بلند مى شد.

و در همه فرايض در ركعت اول «حمد» و «انا انزلناه» مى خواند و در ركعت دوّم «حمد» و «قل هو الله احد» مى خواند؛ مگر نماز صبح

الغداه و الظَّهر و العصر يوم الجمعة فإنَّه كان يقرأ فيها بالحمد و سورة الجمعة و المنافقين و كان يقرأ في صلاه العشاء الآخره ليله الجمعة في الأولى الحمد و سورة الجمعة و في الثانيه الحمد و سبح اسم ربك الأعلى و كان يقرأ في صلاه الغداه يوم الإثنين و يوم الخميس في الأولى الحمد و هل أتى على الإنسان و في الثانيه الحمد و هل أتاك حديث الغاشيه و كان يجهر بالقراءه في المغرب و العشاء و صلاه الليل و الشَّفَع و الوتر و الغداه و يخفى القراءه في الظَّهر و العصر و كان يسبح في الأخرابين يقول: سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أكبر ثلاث مرَّات و كان قنوته في جميع صلاته رب اغفر و ارحم و تجاوز عمَّا تعلم إنك أنت الأعزُّ الأجلُّ الأكرم و كان إذا أقام في بلده عشره أيام صائماً لا يفطر فإذا جنَّ الليل بدأ بالصَّلاه قبل الإفطار و كان في الطَّريق يصلِّي فرائضه ركعتين ركعتين إلا المغرب فإنَّه كان يصلِّيها ثلاثاً و لا يدع نافلتها و لا يدع صلاه الليل و الشَّفَع و الوتر و ركعتي الفجر في سفر و لا حضر و كان لا يصلِّي و ظهر و عصر روز جمعه كه در آن اوقات «حمد» و سوره «جمعه» و «منافقين» می خواند و در نماز عشاء شب جمعه در ركعت اول «حمد» و سوره «جمعه» و در ركعت دوم «حمد» و «سبح اسم ربك الاعلى» می خواند و در نماز صبح روز دوشنبه و پنجشنبه در ركعت اول «حمد» و «هل اتى على الانسان» و در ركعت دوم حمد و «هل اتى على الانسان» می خواند و جهر می كرد در قرائت نماز مغرب و عشا و نماز شب و شفع و وتر و صبح، و خفا می كرد نماز ظهر و عصر و در دو ركعت آخر نماز ظهر و عصر تسبیح می كرد و سه بار می گفت: «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر» و در قنوت همه نمازهايش چنین می گفتند: «رب اغفر و ارحم و تجاوز عمَّا تعلم انك انت الاعزُّ الاجلُّ الاكرم» و هرگاه به شهری وارد می شد قصد اقامه ده روز می كرد روزه می داشت و چون شب فرا می رسید، اول نماز می گزارد و سپس افطار می نمود و در سفر فرائض را دو ركعت می گزارد؛ مگر نماز مغرب كه آن را سه ركعتی به جای می آورد و نافله آن را هم به جای می آورد و نیز نافله شب و شفع و وتر و دو ركعت نافله صبح را ترك نمی داد، نه در سفر و نه در حضر. و در سفر نافله روز

من نوافل التَّهَارِ فِي السَّفَرِ شَيْئًا وَكَانَ يَقُولُ بَعْدَ كُلِّ صَلَاةٍ يَقْصُرُهَا سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ ثَلَاثِينَ مَرَّةً وَيَقُولُ هَذَا تَمَامَ الصَّلَاةِ وَ مَا رَأَيْتَهُ صَلَّى الصَّحِيحَ فِي سَفَرٍ وَ لَا حَضَرَ وَ كَانَ لَا يَصُومُ فِي السَّفَرِ شَيْئًا وَ كَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَبْدَأُ فِي دَعَائِهِ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ يَكْثُرُ مِنْ ذَلِكَ فِي الصَّلَاةِ وَ غَيْرِهَا وَ كَانَ يَكْثُرُ بِاللَّيْلِ فِي فِرَاشِهِ مِنْ تَلَاوِهِ الْقُرْآنَ فَإِذَا مَرَّ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ جَنَّةٍ أَوْ نَارٍ بَكَى وَ سَأَلَ اللَّهَ الْجَنَّةَ وَ تَعَوَّذَ بِهِ مِنَ النَّارِ وَ كَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَجْهَرُ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فِي جَمِيعِ صَلَاتِهِ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ كَانَ إِذَا قَرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ قَالَ سِرًّا اللَّهُ أَحَدٌ إِذَا فَرَّغَ مِنْهَا قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ رَبُّنَا ثَلَاثًا وَ كَانَ إِذَا قَرَأَ سُورَةَ الْجَحْدِ قَالَ فِي نَفْسِهِ سِرًّا يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ إِذَا فَرَّغَ مِنْهَا قَالَ رَبِّي اللَّهُ وَ دِينِي الْإِسْلَامُ ثَلَاثًا وَ كَانَ إِذَا قَرَأَ وَ التَّيْنِ وَ الزَّيْتُونَ قَالَ عِنْدَ الْفِرَاغِ مِنْهَا بَلَى وَ أَنَا عَلَى ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ وَ كَانَ إِذَا قَرَأَ لَا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالَ عِنْدَ الْفِرَاغِ مِنْهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَ كَانَ يَقْرَأُ فِي سُورَةِ الْجَمْعَةِ قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِ نُورِي وَ مِي فَرَمُودَ: «إِنِّي دُرُكِعْتُ نَخْوَانِدَةَ رَا پَر مِي كِنْد وَ نَدِيدِم دَر سَفَر وَ حَضَرَ نَمَاز ضَحِي بِخَوَانِد وَ دَر سَفَر رُوزَه نَمِي دَاشْت وَ دَر دَعَا اِبْتِدَا بَه صَلَوَات پَر مُحَمَّد وَ آل او مِي كَرْد وَ بَسِيَار صَلَوَات مِي فَرَسْتَاد دَر نَمَاز وَ غَيْرِنَمَاز وَ شَب دَر فِرَاشِ قُرْآنِ بَسِيَار مِي خَوَانِد وَ هَرگَاه بَه آيَه اِي مِي رَسِيد كَه دَر آن ذِكْرُ بَهْشْتِ يَا آتَش بُوْد مِي گَرِيسْت وَ بَهْشْتِ مَسْأَلْتِ مِي كَرْد وَ از آتَشِ اسْتِعَاذَه مِي نَمُود وَ دَر نَمَازِ هَايِ شَبَانَه رُوزَش «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بَلِنْد مِي كَفْتِ وَ هَرگَاه «قُلْ هُوَ اللَّهُ» مِي خَوَانِد پَنَهَان مِي كَفْتِ: «اللَّهُ أَحَدٌ» وَ بَعْدِ از اِتْمَامِ سُورَه سَه بَار مِي كَفْتِ: «كَذَلِكَ اللَّهُ رَبُّنَا» وَ چُون سُورَه «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» مِي خَوَانِد آهَسْتَه مِي كَفْتِ:

«يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» وَ بَعْدِ از سُورَه سَه بَار مِي كَفْتِ: «رَبِّي اللَّهُ وَ دِينِي الْإِسْلَامُ» وَ هَرگَاه سُورَه «وَ التَّيْنِ وَ الزَّيْتُونَ» مِي خَوَانِد بَعْدِ از آن مِي كَفْتِ: «بَلَى وَ أَنَا عَلَى ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ» وَ هَرگَاه «لَا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ» رَا مِي خَوَانِد پَسِ از فِرَاغِ مِي كَفْتِ: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ بَلَى» وَ دَر سُورَه جَمْعَه چُون آيَه «قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِ»

و من التّجاره للّذين اتّقوا و الله خير الرّازقين و كان إذا فرغ من الفاتحه قال الحمد لله ربّ العالمين و إذا قرأ سبح اسم ربّك الأعلى قال سرّاً سبحان ربّي الأعلى و إذا قرأ يا أيّها الّذين آمنوا قال لبيك اللهمّ لبيك سرّاً و كان عليه السّلام لا ينزل بلداً إلّا قصده النّاس يستفتونه في معالم دينهم فيجيبهم و يحدّثهم الكثير عن أبيه عن آبائه عن عليّ عليه السّلام عن رسول الله صلّى الله عليه و آله فلمّا وردت به على المأمون سألتني عن حاله في طريقه فأخبرته بما شاهدته منه في ليله و نهاره و طعنه و إقامته فقال لي يا ابن أبي الضّحّاك هذا خير أهل الأرض و أعلمهم و أعبدهم فلا تخبر أحداً بما شاهدته منه لئلاّ يظهر فضله إلّا على لساني و بالله أستعين على ما أقوى من الرّفح منه و الإساءة به.

8186

حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رحمه الله قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن عبد السّلام بن صالح الهرويّ قال: جئت إلى باب الدّار التي حبس فيها الرّضا عليه السّلام بسرّخس و قد قيّد عليه السّلام و من التّجاره للّذين اتّقوا و الله خير الرّازقين» و چون از فاتحه فارغ می شد می گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» و هرگاه «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» می خواند، پنهان می گفت: «سبحان ربّي الاعلی»، هرگاه «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» می خواند، می گفت: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ»، چون به شهری می رسید مردم سوی او آمده و معالم دین از او می پرسیدند، جواب می گفت و بسیار روایت می کرد از پدرش و پدراناش از علی علیه السّلام از رسول صلّى الله عليه و آله، چون او را نزد مأمون آوردم از حال او در راه پرسید، آنچه در شب و روز و در رفتن و ماندن دیده بودم، گفتم، گفت: یا ابن ابی الضّحّاک! این بهترین اهل زمین و عابدترین خلق است، آن چه دیده ای به احدی مگو تا فضل او ظاهر نگردد مگر از زبان من، به خدا استعانت می جویم که او را بلند کنم و قدر او رفیع سازم.

8186

احمد بن زياد بن جعفر همدانی گوید: علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از عبد السّلام بن صالح هروی روایت کرده که گفت: من در سرخس به در خانه ای که علی بن موسی الرضا علیه السّلام را در آن حبس کرده بودند، رفتم و او

ص: 343

فاستأذنت عليه السَّجَّان فقال لا سبيل لك إليه عليه السَّلام قلت و لم قال لأئنه ربَّما صلَّى في يومه و ليلته ألف ركعه و إنَّما يفتل من صلاته ساعه في صدر النَّهار و قبل الزَّوال و عند اصفرار الشَّمس فهو في هذه الأوقات قاعد في مصلاه و يناجي ربَّه قال: فقلت له: فاطلب لي منه في هذه الأوقات إذنا عليه فاستأذن لي فدخلت عليه و هو قاعد في مصلاه متفكِّرا قال أبو الصَّلْت فقلت له يا ابن رسول الله صلَّى الله عليه و آله ما شيء يحكيه عنكم النَّاس قال و ما هو قلت يقولون إنَّكم تدعون أن النَّاس لكم عبيد فقال اللهم فاطر السَّموات و الأرض عالم الغيب و الشَّهاده أنت شاهد بآئي لم أقل ذلك قطَّ و لا سمعت أحدا من آبائي عليهم السَّلام قاله قطَّ و أنت العالم بما لنا من المظالم عند هذه الأئمّه و إنَّ هذه منها ثمَّ أقبل عليّ فقال لي يا عبد السَّلام إذا كان النَّاس كلَّهم عبيدنا على ما حكوه عنَّا فممنَّ نبيعهم قلت يا ابن رسول الله صدقت ثمَّ قال يا عبد السَّلام أمنكر أنت لما أوجب الله تعالى لنا من الولاية كما ينكره غيرك قلت معاذ الله بل أنا مقرّ بولايتكم.

در قید بود، از زندانبان اذن طلبیدم، گفتم: اذن نیست، گفتم: چرا؟ گفتم: زیرا او در شبانه روز هزار رکعت نماز می گزارد و تنها ساعتی در اول روز نزدیک زوال و نزدیک غروب و زردی آفتاب نماز نمی خواند و در این اوقات در مصلّی نشسته با پروردگار مناجات می کند. گفتم: در این اوقات برایم اذن بخواه، پس داخل شدم و او نشسته بود در مصلّی خود متفکّر. گفتم: یا ابن رسول الله! این چیست که مردم از شما حکایت می کنند؟ فرمود: چه می گویند؟ گفتم: می گویند شما ادّعا می کنید که مردم بندگان شما هستند.

فرمود: خداوند! ای آفریننده آسمان ها و زمین ای دانای غیب و شهادت تو گواهی که من نگفته ام و هرگز نشنیده ام از پدران خود که این گفته باشند و تو می دانی که ما را چه مظالم است نزد این امّت و این از آن جمله است؛ پس روبه من کرد و گفت: یا عبد السَّلام هرگاه مردم همه عبيد ما باشند چنان چه حکایت می کنند؛ بگویند از چه کسی آنان را خریده ایم؟ گفتم: ای پسر رسول خدا! راست می گویی، فرمود: یا عبد السَّلام آیا تو آن چه را خداوند برای ما از ولایت واجب کرده منکری، چنانکه دیگری منکر است؟ گفتم: معاذ الله من مقرّ به ولایت شما نمایم.

حدَّثنا الحاكم أبو جعفر بن نعيم بن شاذان رضى الله عنه قال: حدَّثنا أحمد بن إدريس، عن إبراهيم بن هاشم، عن إبراهيم بن العباس قال: ما رأيت أبا الحسن الرضا عليه السلام جفا أحدا بكلمه قطّ ولا رأيت قطّ على أحد كلامه حتّى يفرغ منه و ما ردّ أحدا، عن حاجه يقدر عليها و لا مدّ رجله بين يدي جليس له قطّ و لا اتكأ بين يدي جليس له قطّ و لا رأيت شتم أحدا من مواليه و ممالিকে قطّ و لا رأيت نقل و لا رأيت يقهقه فى ضحكه قطّ بل كان ضحكه التّبسم و كان إذا خلا و نصب مائدته أجلس معه على مائدته ممالিকে و مواليه حتّى البوّاب السّائس و كان عليه السّلام قليل التّوم باللّيل كثير السّهير يحيى أكثر لياليه من أولها إلى الصّبح و كان كثير الصّيام فلا يفوته صيام ثلاثة أيّام فى الشّهر و يقول ذلك صوم الدّهر و كان عليه السّلام كثير المعروف و الصّدقه فى السّرّ و أكثر ذلك يكون منه فى اللّيالى المظلمه فمن زعم أنّه رأى مثله فى فضله فلا [تصدق] تصدّقه.

ابراهيم بن عباس گوید: هرگز ندیدم امام رضا علیه السلام در گفتارش به کسی جفا کند و هیچگاه ندیدم که سخن کسی را قطع کند، صبر می کرد تا از او فارغ شود و ندیدم کسی را از حاجتی بازگردانیده باشد با قدرت بر آن و ندیدم که پای خود پیش همنشینی دراز کند، در برابر همنشینی تکیه نمی داد و هرگز ندیدم از خدمتکاران و کارگزاران خود کسی را دشنام دهد و ندیدم پیش چشم کسی آب دهان بیندازد و در خندیدن قهقهه نماید، بلکه خنده اش تبسم بود و چون خلوت می شد و سفره اش می گسترند، همه غلامان و خدمتکاران را بر سر سفره می خواند، حتی دربان و مهتر. و آن حضرت شب کم خواب می کرد و بسیار می بود اکثر شب ها از اول شب تا صبح احیا می نمود و بسیار روزه می داشت و روزه سه روز در ماه از او فوت نمی شد و می گفت روزه سال است و معروف از او بسیار صادر می شد و بسیار پنهانی صدقه می داد و بیشتر این کار را در شب های تاریک انجام می داد، هرکه گمان کند که مانند او در فضل دیده، او را تصدیق مکن.

اشاره

باب ذکر ما يتقرب به المأمون إلى

الرضا عليه السلام من مجادله المخالفين في

الإمامه و التفضيل

820 1

حدّثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشيّ رضی الله عنه قال: حدّثنا أبي قال: حدّثني أحمد بن عليّ الأنصاريّ عن إسحاق بن حماد قال: كان المأمون يعقد مجالس التّظنر و يجمع المخالفين لأهل البيت عليهم السّلام و يكلمهم في إمامه أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السّلام و تفضيله على جميع الصّحابه تقرّبا إلى أبي الحسن عليّ بن موسى الرضا عليه السّلام و كان الرضا عليه السّلام يقول لأصحابه الذين يثق بهم: و لا تغتروا منه بقوله فما يقتلني و الله غيره و لكنّه لا بدّ لي من الصّبر حتّى يبلغ الكتاب أجله.

45- بحث و جدال مأمون با مخالفان در امامت امير المؤمنين عليه السلام و تفضيل او برای تقرّب به امام رضا عليه السلام

بحث و جدال مأمون با مخالفان در

امامت امير المؤمنين عليه السلام و تفضيل او

برای تقرّب به امام رضا عليه السلام

820 1

تميم بن عبد الله بن تميم قرشي گوید:

روایت کرد برای ما پدرم از احمد بن علی انصاری از اسحاق بن حماد که گفتند: مأمون مجالسی برای بحث تشکیل می داد و مخالفان اهل بیت عليهم السّلام را جمع می کرد و با ایشان بحث می کرد در امامت امير المؤمنين عليه السلام و تفضيل آن حضرت با جميع صحابه به قصد تقرّب به امام رضا عليه السلام و دلجویی او، و امام رضا عليه السلام به اصحاب خود می فرمود: شما بازی مخورید به سخن او، که و الله مرا نکشد غیر او، و لیکن ناچار است از صبر تا آن مدّت که نوشته شده است به سر آید و تمام شود.

ص: 346

حدَّثنا أبي و محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی الله عنهما قالَا حدَّثنا محمد بن يحيى العطار و أحمد بن إدريس جميعا قالَا حدَّثنا محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري قال: حدَّثني أبو الحسين صالح بن أبي حماد الرازي، عن إسحاق بن حماد بن زيد قال: جمعنا يحيى بن أكثم القاضي قال أمرني المأمون بإحضار جماعه من أهل الحديث و جماعه من أهل الكلام و النظر فجمعت له من الصنفين زهاء أربعين رجلا- ثم مضيت بهم فأمرتهم بالكينونه في مجلس الحاجب لأعلمه بمكانهم ففعلوا فأعلمته فأمرني بإدخالهم فدخلوا فسلموا فحدّثهم ساعه و آنسهم ثم قال إني أريد أن أجعلكم بيني و بين الله تبارك و تعالى في يومى هذا حجّه فمن كان حاقنا أو له حاجه فليقم إلى قضاء حاجته و انبسطوا و سلّوا خفافكم و ضعوا أرديتكم ففعلوا ما أمروا به فقال يا أيها القوم إنّما استحضرتكم لأحتجّ بكم عند الله تعالى فاتّقوا الله و انظروا 821 2

محمد بن احمد بن يحيى بن عمران اشعري گوید: صالح بن ابی حماد رازی از اسحاق بن حماد بن زيد روایت کرده که گفت:

يحيى بن اكثم قاضى، ما را جمع کرد و گفت:

مأمون به من امر کرده است تا جماعتی از اهل حدیث و گروهی از علمای علم کلام و معارف را برای مناظره در مجلسی دعوت کنم، من نیز فرمانش را عملی کرده و از این دو صنف قدر چهل مرد جمع کردم و بردم. پس گفتم در مجلس حاجب باشند تا اعلام کنم او را، چون اعلام کردم، دستور حضور داد آنان بر او وارد شدند و سلام کردند. مأمون ساعتی با ایشان سخن گفت و انس گرفت، بعد از آن گفت: من نمی خواهم که شما را امروز میان خود و خدای تعالی حجّت کنم هرکه مجبور است و نیاز به قضاء حاجت دارد برخیزد و خود را از فشار بول و آن دیگر رها سازد، راحت بنشینید و چکمه ها بکنید و روها بیفکنید، هم چنان کردند. پس گفت: ای قوم من شما را برای آن حاضر ساختم تا به شما حجّت سازم نزد خداوند تعالی؛ پس از خدا بترسید و خود و امامتان را

لأنفسكم وإمامكم ولا يمنعكم جلالتي و مكاني من قول الحق حيث كان وردّ الباطل على من أتى به و أشفقوا على أنفسكم من النار و تقرّبوا إلى الله تعالى برضوانه و إيثار طاعته فما أحد تقرّب إلى مخلوق بمعصيه الخالق إلا سلّطه الله عليه فناظروني بجميع عقولكم إني رجل أزعم أنّ عليّاً عليه السّلام خير البشر بعد رسول الله صلّى الله عليه و آله فإن كنت مصيباً فصوّبوا قولي و إن كنت مخطئاً فردّوا عليّ و هلمّوا فإن شئتم سألتكم و إن شئتم سألتموني فقال له الذين يقولون بالحديث بل نسألك فقال هاتوا و قلّدوا كلامكم رجلاً واحداً منكم فإذا تكلم فإن كان عند أحدكم زياده فليزد و إن أتى بخلل فسددوه فقال قائل منهم إنّما نحن نزعّم أنّ خير النّاس بعد رسول الله صلّى الله عليه و آله أبو بكر من قبل أنّ الرّوايه المجمع عليها جاءت عن الرّسول صلّى الله عليه و آله أنّه قال اقتدوا باللّذين من بعدى أبو بكر و عمر فلما أمر نبيّ الرّحمة بالاعتداء بهما علمنا أنّه لم يأمر بالاعتداء إلاّ بخير النّاس فقال المأمون الرّوايات كثيره و لا بدّ من أن تكون كلّها حقّاً أو كلّها باطلاً أو ملاحظه نماييد مبادا بزرگي من شما را مانع شود از گفتن حق هر جا باشد و رد کردن باطل هر که بيارد و بترسيد بر خودتان از آتش و تقرّب کنید به خداوند بر رضا و طاعت او که کس تقرّب نکند به مخلوقی، مگر به معصیت خالق که خداوند آن مخلوق را بر او بگمارد، با من مناظره کنید به همه عقول خود، من گمان دارم که علی علیه السّلام بهتر آدمیان است بعد از نبي صلّى الله عليه و آله اگر بر صواب باشم قول مرا صواب شمارید و اگر بر خطا باشم ردّ نماييد و اگر خواهيد شما پرسيد از من. جماعتي که ارباب حدیث بودند، گفتند: ما می پرسیم. گفت: بگويد و یک مرد از جانب خود مأمور این کار کنید چون سخن گوید اگر کسی زياده بر آن چیزی داشت بگويد و اگر خطا کرد خطایش را جبران کنید، یکی از ایشان گفت:

گمان ما آن است که بهترین مردم بعد از نبي صلّى الله عليه و آله ابو بكر بود، از جهت روايتی اجماعی که از رسول صلّى الله عليه و آله که فرمود: «بعد از من به رهبران خود اقتدا کنید ابو بكر و عمر». چون نبي رحمت امر کرد به اقتدا بر ایشان دانستيم امر نکند؛ مگر اقتدا به بهترین مردم. مأمون گفت:

روایات بسیار است و ناچار یا همه حق است یا همه باطل، یا بعضی حق و بعضی باطل، اگر

كانت كلّها حقًا كانت كلّها باطلا من قبل أنّ بعضها ينتقض بعضها و لو كانت كلّها باطلا كان في بطلانها بطلان الدّين و دروس الشّريعة فلمّا بطل الوجهان ثبت الثّالث بالاضطرار و هو أنّ بعضها حقّ و بعضها باطل فإذا كان كذلك فلا بدّ من دليل على ما يحقّ منها ليعتقد و ينفي خلافه فإذا كان دليل الخبر في نفسه حقًا كان أولى ما أعتقده و أخذ به و روايتك هذه من الأخبار التي أدلتها باطله في نفسها و ذلك أنّ رسول الله صلّى الله عليه و آله أحكم الحكماء و أولى الخلق بالصدق و أبعد النّاس من الأمر بالمحال و حمل النّاس على التّدبّر بالخلاف و ذلك أنّ هذين الرّجلين لا يخلوان من أن يكونا متّقين من كلّ جهه أو مختلفين فإن كانا متّقين من كلّ جهه كانا واحدا في العدد و الصّفة و الصّوره و الجسم و هذا معدوم أن يكون اثنان بمعنى واحد من كلّ جهه و إن كانا مختلفين فكيف يجوز الاقتداء بهما و هذا تكليف ما لا يطاق لأنك إذا اقتديت لواحد خالفت الآخر و الدّليل على اختلافهما أنّ أبا بكر سبى أهل الرّده و ردّهم عمر أحرارا همه حق باشد، لازم می آید همه باطل باشد؛ زیرا با هم مخالف و متناقضند و اگر همه باطل باشد، موجب بطلان دین شود؛ پس چون آن دو احتمال باطل است احتمال سوم البته ثابت که روایات بعضی حق و بعضی باطل است و هرگاه چنین است ناچار است از دلیل بر آن چه حق است تا به آن اعتقاد شود و خلاف آن نفی شود؛ پس اگر دلیل خبر خود حق بود سزاوار است که به آن معتقد شویم و بپذیریم و ملاک علم و عمل قرار دهیم، این روایت تو از روایاتی است که دلیل بطلان آن در خود آن است چراکه رسول صلّى الله عليه و آله از همه حکیمان حکیمتر و از همه خلق به صدق اولی تر و از امر محال و فرمودن مردم به مخالفت در دین دورتر بود و این دو مرد یا با هم متفق بودند از همه جهت یا مختلف بودند، اگر متفق می بودند از همه جهت یکی می بودند در عدد و صفت و جسم و این نشود که دو، یکی شود از همه جهت و اگر مختلف بودند، چگونه جایز است اقتدا به ایشان و این تکلیف به مالایطاق است زیرا هرگاه به این اقتدا کنی مخالفت آن دیگری کرده باشی و دلیل بر اختلاف ایشان آن که ابا بكر اهل رده را اسیر کرد و عمر بازگردانید و آزاد کرد

و أشار عمر إلى أبي بكر بعزل خالد و بقتله بمالك بن نويرة فأبى أبو بكر عليه و حرّم عمر المتعتين و لم يفعل ذلك أبو بكر و وضع عمر ديوان العطية و لم يفعله أبو بكر و استخلف أبو بكر و لم يفعل ذلك عمر و لهذا نظائر كثيرة.

قال مصنف هذا الكتاب رضي الله عنه في هذا فصل و لم يذكر المأمون لخصمه و هو أنهم لم يرووا أن النبي صلى الله عليه و آله قال اقتدوا بالذنين من بعدى أبي بكر و عمر و إنما رووا أبو بكر و عمر و منهم من روى أبا بكر و عمر فلو كانت الرواية صحيحة لكان معنى قوله بالنصب اقتدوا بالذنين من بعدى كتاب الله و العترة يا أبا بكر و عمر و معنى قوله بالرفع اقتدوا أيها الناس و أبو بكر و عمر بالذنين من بعدى كتاب الله و العترة رجعنا إلى حديث المأمون فقال آخر من أصحاب الحديث فإن النبي صلى الله عليه و آله قال لو كنت متخذًا خليلاً لا اتخذت أبا بكر خليلاً فقال المأمون هذا مستحيل من قبل أن رواياتكم أنه عليه السلام آخى بين أصحابه و آخر عليًا عليه السلام فقال له في ذلك فقال و ما آخرتك إلا لنفسى فأبى و عمر از ابو بكر خواست كه خالد بن وليد را عزل کرده و او را به قتل مالك بن نويرة قصاص کند، ابو بكر نپذیرفت و عمر متعه را حرام کرد، ابو بكر نکرد و عمر ديوان عطيه را وضع کرد و ابو بكر نکرد و ابو بكر خليفه گماشت به جای خود و عمر نگماشت و امثال این بسیار است.

مصنف گوید: در اینجا فصلی است که مأمون به خصم نگفت این که ایشان روایت کرده اند که حضرت فرمود: «اقتدوا بالذنين من بعدى ابى بكر و عمر»؛ در نقل آنان لفظ «ابو بكر و عمر» مرفوع آمده و در پاره ای هم به صورت منصوب نقل شده، اگر روایات نصب صحیح باشد معنی قول آن حضرت می شود «ای ابا بكر و عمر بعد از من به كتاب خدا و عترتم اقتدا كنید» و اگر روایات مرفوع صحیح باشد معنی چنین شود «ای مردم و ابو بكر و عمر بعد از من به كتاب خدا و عترتم اقتدا كنید» یکی دیگر از اصحاب حدیث گفت نبی صلى الله عليه و آله فرمود: اگر من دوستی می گرفتیم، حتما ابا بكر را دوست می گرفتیم. مأمون گفت:

این محال است؛ زیرا در روایات شما است که آن حضرت میان اصحاب عقد برادری بست و علی را وا گذاشت علی شکایت کرد، رسول صلى الله عليه و آله فرمود: تو را وانگذاشته ام؛ مگر برای خودم

الروایتین ثبتت بطلت الأخرى قال الأخر إن علياً عليه السلام قال على المنبر خير هذه الأمة بعد نبيها أبو بكر و عمر قال المأمون هذا مستحيل من قبل أن النبي صلى الله عليه وآله لو علم أنهما أفضل ما ولى عليهما مره عمرو بن العاص و مره أسامه بن زيد و ممّا يكذب هذه الروايه قول علي عليه السلام لما قبض النبي صلى الله عليه وآله و أنا أولى بمجلسه مني بقميصي و لكنني أشفقت أن يرجع الناس كفّاراً و قوله عليه السلام أنّي يكونان خيراً مني و قد عبت الله تعالى قبلهما و عبتة بعدهما قال آخر فإنّ أبا بكر أغلق بابه و قال هل من مستقيل فأقبله فقال علي عليه السلام قدّمك رسول الله صلى الله عليه وآله فمن ذا يؤخرك فقال المأمون هذا باطل من قبل أن علياً عليه السلام قعد عن بيعه أبي بكر و رويتم أنّه قعد عنها حتّى قبضت فاطمه عليها السلام و أنّها أوصت أن تدفن ليلاً لئلا يشهدا جنازتها و وجه آخر و هو أنّه إن كان النبي صلى الله عليه وآله استخلفه فكيف كان له أن يستقيل و هو يقول للأنصار قد رضيت لكم أحد هذين الرجلين أبا عبيده و عمر قال آخر إنّ عمرو بن العاص قال يا نبي الله من أحبّ الناس إليك من النساء قال عائشه فقال از دو روايت هر کدام ثابت باشد ديگری باطل است، شخصی گفت: علي عليه السلام بر منبر فرمود:

بهترین امت بعد از نبی ابو بكر و عمر است.

مأمون گفت: محال است چون پیامبر صلى الله عليه وآله و آله اگر ایشان را فاضل تر می دانست بر ایشان والی نمی ساخت یک بار عمرو و عاص و یک بار اسامه بن زيد را و این روایت را تکذیب می کند، فرموده علی علیه السلام که وفات یافت رسول صلى الله عليه وآله و من سزاوارتر بودم به جای او از خودم به پیراهنم، ترسیدم مردم کافر شوند و قول او که چگونه ایشان از من بهترند و حال آنکه من خدا را عبادت کردم پیش از ایشان و بعد از ایشان، دیگری گفت: ابا بكر در خانه نشست و گفت: کسی هست که بیعت خلافت مرا فسخ کند؟ علی علیه السلام فرمود: تو را رسول صلى الله عليه وآله مقدّم داشته، کیست که مؤخر سازد؟ مأمون گفت: باطل است چون علی علیه السلام از بیعت تخلف نمود و شما روایت کردید که بیعت نکرد تا فاطمه علیها السلام از دنیا برفت و وصیت کرد شبانه دفن شود تا بر جنازه او حاضر نشوند، هرگاه رسول صلى الله عليه وآله او را جانشین کرده بود، جایز نبود طلب فسخ کند و به انصار بگوید به یکی از این دو (ابو عبيده و عمر) رأی دهید.

دیگری گفت: عمرو و عاص به رسول صلى الله عليه وآله گفت: از زنان، که را دوست تر داری؟ گفت: عایشه را، گفت:

من الرجال فقال أبوها فقال المأمون هذا باطل من قبل أنكم رويتم أن النبي صلى الله عليه وآله وضع بين يديه طائر مشوي فقال اللهم ايتني بأحب خلقك إليك فكان علياً عليه السلام فأى روايتكم تقبل فقال آخر فإن علياً عليه السلام قال من فضّلني على أبي بكر وعمر جلدته حدّ المفترى قال المأمون كيف يجوز أن يقول عليّ عليه السلام أجد الحدّ على من لا يجب حدّ عليه فيكون متعدّياً لحدود الله عزّ وجلّ عاملاً بخلاف أمره وليس تفضيل من فضّله عليهما فريه وقد رويتم عن إمامكم أنّه قال وليتكم ولست بخيركم فأى الرجلين أصدق عندكم أبو بكر على نفسه أو عليّ عليه السلام على أبي بكر مع تناقض الحديث في نفسه ولا بدّ له في قوله من أن يكون صادقاً أو كاذباً فإن كان صادقاً فأى عرف ذلك بوحى فالوحى منقطع أو بالتّظنّي فالمتّظنّي متخيّر أو بالنّظر فالنّظر مبحث وإن كان غير صادق فمن المحال أن يلي أمر المسلمين ويقوم بأحكامهم ويقيم حدودهم كذاب قال آخر فقد جاء أنّ النبي صلى الله عليه وآله قال أبو بكر وعمر سيّدا كهول أهل الجنّه قال المأمون هذا الحديث محال لأنّه لا يكون في الجنّه از مردان، گفت: پدرش را. مأمون گفت: این باطل است؛ شما روایت می کنید که مرغ بریان نزد آن حضرت نهادند، فرمود: خداوند ارباب به بر من دوست ترین خلق را نزد تو و او علی علیه السلام بود؛ پس کدام روایتان درست است، شخصی گفت: علی علیه السلام فرمود: هر که مرا بر ابی بکر و عمر ترجیح دهد حدّ افترا بر او زخم. مأمون گفت: چگونه جایز است که علی علیه السلام حدّ زند کسی را که بر او حد واجب نشده؛ پس از حدود خدا تجاوز نموده و خلاف امر او کرده باشد و تفضیل او افترا نیست و شما از امام خود روایت کرده اید که گفت: «مرا بر خود والی کردید و من بهتر شما نیستم»؛ پس کدام یک صادق ترند، ابو بکر بر خود یا علی علیه السلام بر ابو بکر با آن که این حدیث در ذات خود تناقض دارد و او در سخن خود یا صادق است یا کاذب، اگر صادق است از کجا دانست؟ یا به وحی بود که پس از رسول منقطع است یا به گمان که محلّ حیرت است یا نظر که جای بحث است و اگر صادق نیست، محال است فرد دروغگویی والی شود بر امر مسلمانان و قیام کند به احکام. دیگری گفت: رسول صلی الله علیه وآله فرمود: ابو بکر و عمر پیران اهل بهشتند، مأمون گفت: محال است چون در

کهل و یروی اَن اشجعیّه کانت عند النبیّ صلیّ الله علیه و آله فقال لا یدخل الجنّه عجوز فبکت فقال لها النبیّ صلیّ الله علیه و آله اِنَّ الله تعالیّ یقول اِنَّا اَنْشَأْنَاهُمْ اِنْشَاءً فَجَعَلْنَاهُمْ اَبْکَاراً عُرْباً اَتْرَاباً فَاِنْ زَعَمْتُمْ اَنْ اَبَا بَکْرٍ یَنْشَأُ شَابًا اِذَا دَخَلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ رَوِیْتُمْ اَنْ النَّبِیِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لِلْحَسَنِ وَالحُسَيْنِ اِنَّهُمَا سَيِّدَا شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْاَوَّلِیْنَ وَ الْاٰخِرِیْنَ وَ اَبُوهُمَا خَیْرٌ مِنْهُمَا قَالَ اٰخِرٌ فَقَدْ جَاءَ اَنْ النَّبِیِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لَوْ لَمْ اُكُنْ اُبْعَثْ فِیْكُمْ لَبْعَثَ عَمْرٌ قَالَ الْمَأْمُونُ هَذَا مَحَالٌ لِاَنَّ اللهَ تَعَالَى یَقُولُ اِنَّا اَوْحَیْنَا اِلَیْكَ کَمَا اَوْحَیْنَا اِلَى نُوحٍ وَ النَّبِیِّیْنَ مِنْ بَعْدِهِ وَ قَالَ تَعَالَى وَ اِذْ اَخَذْنَا مِنَ النَّبِیِّیْنَ مِیثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ اِبْرَاهِیْمَ وَ مُوسَى وَ عِیْسَى ابْنِ مَرْیَمَ فَهَلْ یَجُوزُ اَنْ یَكُونَ مِنْ لَمْ یُؤْخَذَ مِیثَاقَهُ عَلَی النَّبِیِّهِ مَبْعُوْثًا وَ مَنْ اَخَذَ مِیثَاقًا عَلَی النَّبِیِّهِ مَوْخَرًا قَالَ اٰخِرٌ اِنَّ النَّبِیِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَظَرَ اِلَى عَمْرٍ یَوْمَ عَرَفَةَ فَتَبَسَّمَ فَقَالَ اِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَاهِیْ بَعْبَادِهِ عَامَهُ وَ بَعْمَرٍ خَاصَّهُ فَقَالَ الْمَأْمُونُ هَذَا مُسْتَحِیْلٌ مِنْ قَبْلِ اَنْ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ یَكُنْ لِبَاهِیْ بَعْمَرٍ وَ یَدْعُ نَبِیَّهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِی الْخَاصَّةِ وَ النَّبِیِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِی الْعَامَّةِ بِهَشْتِ پیر مرد نیست. دیگری گفت: مروی است که اشجعیّه نزد نبیّ صلیّ الله علیه و آله بود، نبیّ صلیّ الله علیه و آله گفت:

داخل نمی شود در بهشت عجوز؛ بگریست، نبی صلیّ الله علیه و آله گفت: خداوند فرماید: «ایجاد می کنیم زنان را ایجادی چنان و همه را بکر قرار می دهیم» گمان می کنید تنها ابو بکر جوان می شود هنگام ورود به بهشت و شما روایت کردید نبی صلیّ الله علیه و آله گفت: حسن و حسین مهتر جوانان بهشت اند و پدرشان از ایشان بهتر است، دیگری گفت: نبی صلیّ الله علیه و آله فرمود: اگر من مبعوث نمی شدم، عمر مبعوث می شد. مأمون گفت: محال است زیرا خداوند فرماید: «وحی می کنیم به تو چنان که وحی کردیم به نوح و پیامبران بعد او» و فرمود: «هنگامی که از پیامبران پیمانشان را و از تو و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم میثاق گرفتیم» جایز است کسی که میثاقی برای نبوت او بوده به پیغمبری نرسد و کسی که پیمانی نداشته به پیغمبری برسد، دیگری گفت: نبی صلیّ الله علیه و آله نظر کرد به عمر روز عرفه، تبسم نمود و فرمود: خداوند مباهات می کند به بندگان عامه و به عمر خاصّه. مأمون گفت:

محال است که حق به عمر مباهات کند و نبی را واگذارد؛ عمر در خاصّه باشد و نبی صلیّ الله علیه و آله در عامه

و ليست هذه الروایات بأعجب من روايتكم أن النبی صلی الله علیه و آله قال دخلت الجنة فسمعت خفق نعلین فإذا بلال مولی ابي بكر سبقنی إلى الجنة و إنما قالت الشیعة علی علیه السلام خیر من ابي بكر فقلتم عبد ابي بكر خیر من الرسول صلی الله علیه و آله لأن السابق أفضل من المسبوق و كما رویتم أن الشیطان یفرّ من ظلّ عمر و ألقى علی لسان نبی الله صلی الله علیه و آله و إنهنّ الغرائق العلی ففرّ من عمر و ألقى علی لسان النبی صلی الله علیه و آله بزعمكم الكفار قال آخر قد قال النبی صلی الله علیه و آله لو نزل العذاب ما نجا إلا عمر بن الخطاب قال المأمون هذا خلاف الكتاب أيضا لأن الله تعالى یقول لنبیّه صلی الله علیه و آله و ما كان الله لیعذبهم و أنت فیهم فجعلتم عمر مثل الرسول قال آخر فقد شهد النبی صلی الله علیه و آله لعمر بالجنة فی عشره من الصحابه فقال المأمون لو كان هذا كما زعمتم لكان عمر لا یقول لحذیفه نشدتك بالله أمن المنافقین أنا فإن كان قد قال له النبی صلی الله علیه و آله أنت من أهل الجنة و لم یصدقه حتی زكاه حذیفه فصّدق حذیفه و لم یصدّق النبی صلی الله علیه و آله فهذا علی غیر الإسلام و إن كان قد صدّق النبی صلی الله علیه و آله فلم سأل حذیفه این روایت عجیب تر روایتی نیست که می گوید، نبی صلی الله علیه و آله فرمود: در بهشت آواز نعلین شنیدم دیدم بلال غلام ابو بكر پیش از من داخل شده، شیعه می گوید: علی از ابو بكر بهتر است و شما می گوید غلام ابو بكر از پیامبر بهتر است، زیرا سابق بهتر از مسبوق بود، روایت کرده اید که شیطان از سایه عمر می گریزد و می گوید شیطان در زبان نبی انداخت که بگوید این بتها طاوس مثالان رفیع اند، شیطان از عمر می گریزد و کفر به نبی القاء می کند، دیگری گفت: نبی فرمود: چون عذاب نازل شود جز عمر کسی نجات نیابد، مأمون گفت: این مخالف نص است زیرا خداوند می فرماید: «تا تو در میانشان باشی عذاب نفرستیم» شما عمر را مانند رسول کردید. دیگری گفت: رسول به اهل بهشت بودن عمر در جمله عشره مبشره شهادت داده، مأمون گفت: اگر چنین بود عمر به حذیفه نمی گفت تو را به خدا سوگند می دهم که آیا من از منافقانم؟ اگر پیغمبر به او گفته بود او را تصدیق نکرده و از حذیفه می پرسد، پس حذیفه را باور داشت نه پیامبر را، این خلاف مسلمانی است، اگر پیامبر را تصدیق کرده بود چرا از حذیفه سؤال کرد؟

و هذان الخبران متناقضان فی أنفسهما قال الآخر فقد قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَضَعَتْ فِي كِفَّةِ الْمِيزَانِ وَ وَضَعَتْ أُمَّتِي فِي كِفَّةِ أُخْرَى فَرَجَحَتْ بِهِمْ ثُمَّ وَضَعَ مَكَانِي أَبُو بَكْرٍ فَرَجَحَ بِهِمْ ثُمَّ عَمَرَ فَرَجَحَ بِهِمْ ثُمَّ رَفَعَ الْمِيزَانَ فَقَالَ الْمَأْمُونُ هَذَا مَحَالٌ مِنْ قَبْلِ أَنَّهُ لَا يَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ أَجْسَامُهُمَا أَوْ أَعْمَالُهُمَا فَإِنْ كَانَتِ الْأَجْسَامُ فَلَا- يَخْفَى عَلَى ذِي رُوحٍ أَنَّهُ مَحَالٌ لِأَنَّهُ لَا يَرَجَّحُ أَجْسَامُهُمَا بِأَجْسَامِ الْأُمَّةِ وَ إِنْ كَانَتِ أَعْمَالُهُمَا فَلَمْ تَكُنْ بَعْدَ فَكَيْفٍ تَرَجَّحَ بِمَا لَيْسَ فَأَخْبِرُونِي بِمَا يَتَفَاوَضُ النَّاسُ فَقَالَ بَعْضُهُمْ بِالْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ قَالَ فَأَخْبِرُونِي فَمَنْ فَضَّلَ صَاحِبَهُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ثُمَّ إِنَّ الْمَفْضُولَ عَمِلَ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ بِأَكْثَرٍ مِنْ عَمَلِ الْفَاضِلِ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَيْلِحَقُّ بِهِ فَإِنْ قُلْتُمْ نَعَمْ أَوْ جَدْتُمْ فِي عَصْرِنَا هَذَا مِنْ هُوَ أَكْثَرُ جِهَادًا وَ حَجًّا وَ صَوْمًا وَ صَلَاةً وَ صَدَقَةً مِنْ أَحَدِهِمْ قَالُوا صَدَقْتَ لَا يَلْحَقُ فَاضِلٌ دَهْرِنَا لِفَاضِلِ عَصْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ الْمَأْمُونُ فَانظُرُوا فِيمَا رَوَيْتُمْ أَنْتُمْ الَّذِينَ أَخَذْتُمْ عَنْهُمْ أَدْيَانَكُمْ فِي فَضَائِلِ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامِ وَ قَيَسُوا إِلَيْهَا مَا رَوَوْا فِي فَضَائِلِ تَمَامِ أَيْنَ دُو خَيْرٌ بَا هُمْ تَنَاقُضُ دَارِنْد. دِيغِرِي كَفْت:

نَبِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَرَمُود: مَرَا بَا اَمْتَم سَنَجِيدَنْد وَ مِنْ رَجْحَانِ يَافْتَم، بَعْدَ از آن اَبُو بَكْرٍ رَا بَا اَمْتَم سَنَجِيدَنْد اَوْ هَم رَاجِحِ اَمَد، بَعْدَ از آن عَمَر سَنَجِيدَه شَد وَ رَاجِحِ اَمَد؛ پَس مِيزَانِ بَر دَاشْتَه شَد، مَأْمُونِ كَفْت: اَيْنَ مَحَالِ اسْتِ از جِهَتِ اَيْنِ كِه اَجْسَامِ اَن دُو كَسِ مَرَادِ اسْتِ يَ اَعْمَالِشَان، هَر كَسِ دَانَدِ كِه مَحَالِ اسْتِ كِه اَجْسَامِشَانِ بَرِ اَجْسَامِ هَمِه اَمْتِ رَاجِحِ اَيَدِ وَ اَمَا اَعْمَالِشَانِ هَنُوزِ بِه وَجُودِ نِيَاْمَدَه بُوَد، چِگونَه رَاجِحِ اَمَدَنْدِ بِه چِيْزِي كِه نَبُوَد وَ بَگوِيِيْدِ كِه مَرْدَمِ بِه چِه چِيْزِ بَرِهَمِ فَاضِلِ اَيَنْد. بَعْضِي كَفْتَنْد: بِه اَعْمَالِ صَالِحِه. كَفْت: بَگوِيِيْدِ كِه اِگَرِ كَسِي بَرِ دِيغِرِي دَرِ عَهْدِ نَبِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَاضِلِ بُوَد بَعْدَ از وَفَاتِ نَبِي اَعْمَالِ صَالِحِه اَوْ زِيَادِ شَدِ اَيَا بِه مَقَامِ فَاضِلِ دَرِ زَمَانِ نَبِي مِي رَسَد، اِگَرِ مِي گوِيِيْدِ اَرِي مِنْ جَمْعِي بِه شَمَا بَنَمَايِمِ كِه اَعْمَالِ صَالِحِ وَ عِبَادَتِشَانِ از رُوزِه وَ نَمَازِ وَ صَدَقَه زِيَادَه بَاشَدِ از يَكِي از فَاضِلَانِ عَصْرِ اَن حَضْرَتِ. كَفْتَنْد: رَاسْتِ مِي گوِيِي بِه فَاضِلِ عَصْرِ نَبِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نَمِي رَسَد. مَأْمُونِ كَفْت: پَس بِيْنِيْدِ، رَوَايَاتِي كِه اِئْمَه شَمَا كِه دِيْنِ از اَيْشَانِ فَرَاگِرْفَتَه اَيَدِ دَرِ فَضَائِلِ عَلِي عَلَيْهِ السَّلَامِ رَوَايَتِ كَرْدَه اَنْد، بَسَنَجِيدِ بَا رَوَايَاتِي كِه دَرِ فَضَائِلِ تَمَامِ

العشره الذين شهدوا لهم بالجنه فان كانت جزءا من اجزاء كثيره فالقول قولكم و ان كانوا قد رووا في فضائل علي عليه السلام أكثر فخذوا عن أنتمكم ما رووا و لا تعدوه قال فاطرق القوم جميعا فقال المأمون ما لكم سكتتم قالوا قد استقصينا قال المأمون فإني أسألكم خبروني أي الأعمال كان أفضل يوم بعث الله نبيّه صلى الله عليه و آله قالوا السبق إلى الإسلام لأنّ الله تعالى يقول السابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ قال فهل علمتم أحدا أسبق من علي عليه السلام إلى الإسلام قالوا إنا سبق حدثنا لم يجر عليه حكم و أبو بكر أسلم كهلا قد جرى عليه الحكم و بين هاتين الحالتين فرق قال المأمون فخبروني عن إسلام علي عليه السلام أياها من قبل الله تعالى أم بدعاء النبيّ صلى الله عليه و آله فإن قلتهم يالهام فقد فضلتهموه على النبيّ صلى الله عليه و آله لأنّ النبيّ صلى الله عليه و آله لم يلهم بل أتاه جبرئيل عن الله تعالى داعيا و معرّفا فإن قلتهم بدعاء النبيّ صلى الله عليه و آله فهل دعاه من قبل نفسه أو بأمر الله تعالى فإن قلتهم من قبل نفسه فهذا خلاف ما وصف الله تعالى به نبيّه صلى الله عليه و آله في قوله تعالى و ما أنا من المتكلفين و في قوله ده تن كه بر ايشان شهادت به جنت می دهند اگر ديديد جزئی از بسيار است، سخن شما حق باشد و اگر روايات فضل علي عليه السلام بیشتر است پس از ائمه خود آنچه روايت کرده اند قبول کنید و نگذريد. راوی گفت: جماعت سرها زیر افکندند، مأمون گفت: چرا ساکت شديد؟ گفتند:

هرچه بود گفتيم. مأمون گفت: بگويد فاضل ترين اعمال در روزی كه خداوند نبی را برانگیخت چیست؟ گفتند: سبقت به اسلام؛ زیرا خداوند فرماید: «آنان كه پیشی گرفتند در ایمان به نبی و اسلام آنان مقربند» گفت: آیا کسی قبل از علی اسلام آورده بود؟ گفتند: او سبقت کرد اما در کودکی، و بر آن حکمی جاری نشود و ابو بكر اسلام آورد در كهولت و این اعتبار دارد و در میانه فرقی تمام است. مأمون گفت: بگويد آیا اسلام علي عليه السلام به الهام خدا بود یا به دعوت نبی صلى الله عليه و آله، اگر گوید به الهام بود او را بر نبی صلى الله عليه و آله تفضیل داده اید؛ زیرا نبی را الهام نشد بلکه جبرئیل عليه السلام از جانب خداوند پیام به او رسانید و اگر می گوید به دعوت نبی صلى الله عليه و آله بود، آیا او از خود او را به اسلام دعوت نمود یا به امر خدا، اگر می گوید از جانب خود بود این خلاف وصف خداوند است كه فرمود

تعالی و ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَبْلِ اللَّهِ تَعَالَى فَقَدْ أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى نَبِيَّهٖ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِدَعَاءِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَيْنِ صَبِيَّانِ النَّاسِ وَإِثَارِهِ عَلَيْهِمْ فِدَعَاءَهُ ثِقَةً بِهِ وَعِلْمًا بِتَأْيِيدِ اللَّهِ تَعَالَى وَخَلَّةٍ أُخْرَى خَبَّرُونِي عَنِ الْحَكِيمِ هَلْ يَجُوزُ أَنْ يَكْلَفَ خَلْقَهُ مَا لَا يَطِيقُونَ فَإِنْ قَلْتُمْ نَعَمْ فَقَدْ كَفَرْتُمْ وَإِنْ قَلْتُمْ لَا فَكَيْفَ يَجُوزُ أَنْ يَأْمُرَ نَبِيَّهٖ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِدَعَاءِ مَنْ لَا يُمْكِنُ قَبُولُ مَا يُؤْمَرُ بِهِ لَصْغَرِهِ وَحِدَاثَةِ سَنَّتِهِ وَضَعْفِهِ عَنِ الْقَبُولِ وَخَلَّةٍ أُخْرَى هَلْ رَأَيْتُمْ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَعَا أَحَدًا مِنْ صَبِيَّانِ أَهْلِهِ وَغَيْرِهِمْ فَيَكُونُوا أَسْوَأَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّهُ لَمْ يَدْعُ غَيْرَهُ فَهَذِهِ فَضِيلَةٌ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى جَمِيعِ صَبِيَّانِ النَّاسِ ثُمَّ قَالَ أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ بَعْدَ السَّبْقِ إِلَى الْإِيمَانِ قَالُوا الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ فَهَلْ تَجِدُونَ لِأَحَدٍ مِنَ الْعَشْرَةِ فِي الْجِهَادِ مَا لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي جَمِيعِ مَوَاقِفِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ الْأَثَرِ هَذِهِ بَدْرٌ قَتَلَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فِيهَا نِتْفٌ وَسِتُّونَ رَجُلًا قَتَلَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْهُمْ نِتْفًا وَعَشْرِينَ وَأَرْبَعُونَ لِسَائِرِ النَّاسِ فَقَالَ قَائِلٌ كَانَ أَبُو بَكْرٍ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي عَرِيْشِهِ يَدْبُرُهَا فَقَالَ الْمَأْمُونُ «مَنْ أَزَّ مَتَكَلِّفَانِ نَيْسْتُمْ» وَنَيْزُ فَرْمُودِهِ: «أَزَّ هَوَايَ نَفْسِ خُودِ سَخْنِ نَمِي گُوِيْدِ، أَنْچِه مِي گُوِيْدِ بِه وَحِي خُدَاوَنْدِ اسْتِ» اگَرِ اَزْ جَنْابِ خُدَا بُود؛ خُدَاوَنْدِ نَبِي رَا اْمَرِ كَرْدِ كِه اَوْرَا اَزْ مِيَانِ سَايِرِ كُودَكَاَنْ بِه اِسْلَامِ خُوَانْدِ؛ پَسِ اَوْرَا بَا اِعْتِمَادِ بِه تَأْيِيْدِ خُدَاوَنْدِ بِه اِسْلَامِ بِخُوَانْدِ. مَطْلَبِ دِيْگَرِ بگوِيْدِ، آيَا جَايِزِ اسْتِ خُدَاوَنْدِ، خَلْقِ رَا بِه كَارِي كِه طَاقْتِ نِدَاْرَنْدِ تَكْلِيْفِ كَنْدِ؟ اگَرِ مِي گُوِيْدِ آري، كَاْفِرِ شَدِيْدِ وَاگَرِ مِي گُوِيْدِ نِه، پَسِ چگوْنِه جَايِزِ اسْتِ كِه نَبِي رَا اْمَرِ كَنْدِ بِه دَعْوَتِ كَسِي كِه بِه جِهَتِ خُرْدَسَالِي نَمِي تُوَانْدِ قَبُولِ كَنْدِ وَسَخْنِ دِيْگَرِ، هِيْچِ دِيْدِيْدِ كِه نَبِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَزْ كُودَكَاَنْ اِهْلِ خُودِ يَاغِيْرِ رَا بِه اِسْلَامِ خُوَانْدِه بَاشْدِ تَا اِيْشَاَنْ هَمْ چُونِ عَلِي عَلَيْهِ السَّلَامُ بَاشَنْدِ؟ قَايِلَنْدِ هِيْچِ كَسِ رَا نَخُوَانْدِه؛ پَسِ اِيْنِ فَضِيْلَتِ عَلِي عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتِ بَرِ دِيْگَرِ كُودَكَاَنْ، بَعْدِ اَزْ اَنْ گَفْتِ: كَدَامِ عَمَلِ بَعْدِ اَزْ سَبْقَتِ بِه اِيْمَانِ فَاضَلِ تَرِ اسْتِ؟ گَفْتَنْدِ: جِهَادِ دَرِ رَاهِ خُدَا.

گفت: آیا کسی می یابید که مانند سابقه جهاد علی در غزوات نبی باشد، این غزوه بدر است که از مشرکان شصت و چند مرد کشته شد و علی علیه السلام از ایشان بیست و چند مرد کشت و چهل مرد را سایر مردمان، یکی گفت: ابو بکر در سایه بان با پیامبر بود و جنگ را رهبری می کرد، مأمون گفت:

لقد جئت بها عجيبه أكان يدبر دون النبي صلى الله عليه وآله أو معه فيشركه أو لحاجه النبي صلى الله عليه وآله إلى رأى أبى بكر أى الثلاث أحب إليك أن تقول فقال أعوذ بالله من أن أزعم أنه يدبر دون النبي صلى الله عليه وآله أو يشركه أو بافتقار من النبي صلى الله عليه وآله إليه قال فما الفضيله فى العريش فإن كانت فضيله أبى بكر بتخلفه عن الحرب فيجب أن يكون كل متخلف فاضلا أفضل من المجاهدين والله عز وجل يقول لا يستوى القاعدون من المؤمنين غير أولى الصّرة والمجاهدون فى سبيل الله بأموالهم وأنفسهم فضل الله المجاهدين بأموالهم وأنفسهم على القاعدىن درجه وكلا وعد الله الحسنى وفضل الله المجاهدين على القاعدىن أجرا عظيما الآية قال إسحاق بن حمّاد بن زيد ثم قال لى اقرأ هل أتى على الإنسان حين من الدهر فقرأت حتى بلغت ويطعمون الطّعام على حبه مسكينا و يتيما وأسيرا إلى قوله و كان سعيكم مشكورا فقال فيمن نزلت هذه الآيات فقلت فى على عليه السلام قال فهل بلغك أنّ عليا عليه السلام قال حين أطعم المسكين و اليتيم و الأسير إنّما نطعمكم لوجه الله عجب سخنى بود آیا او جدای از نبى تدبير مى کرد يا با نظر آن حضرت بود و يا تدبير مى کرد چون نبى صلى الله عليه وآله به تدبير او محتاج بود؟ گفت: پناه مى برم به خدا هيچ کدام نبود. گفت: پس در عريش بودن چه فضيلت است، اگر فضيلت ابو بكر تخلف از جنگ است، مى بايد همه متخلفين صاحب فضل بر مجاهدين باشند و خداوند فرمايد: «برابر نيستند آنانى كه بدون عذر به جنگ نمى روند با آنانكه با مال و جان خود در راه خدا جهاد نمودند زيرا خداوند مقام مجاهدين را برتر نمود از آنانكه از جنگ كناره مى گيرند اگرچه خداوند به مؤمنين وعده نيكو داده ولى مجاهدين را بر كناره گيران از جنگ برترى داده است».

اسحاق بن حمّاد بن زيد گفت: سپس مأمون گفت: بخوان «هل أتى على الإنسان» را، خواندم تا رسيدم به آيه «و يُطعمون الطّعامَ على حبه مسكينا و يتيما و أسيرا» تا «و كان سعيكم مشكورا» گفت: اين آيات در شأن كه نازل شده؟ گفتم: در شأن على عليه السلام، گفت: به تو خبرى رسيده كه على هنگام اطعام مسكين و يتيم و اسير چنان چه خداوند فرموده، گفته باشد: «شما را براى رضای خدا اطعام مى كنم

لا نريد منكم جزاء ولا شكورا على ما وصف الله عزّ وجلّ في كتابه فقلت لا قال فإنّ الله تعالى عرف سريره علىّ عليه السلام و نبيته فأظهر ذلك في كتابه تعريفا لخلقه أمره فهل علمت أنّ الله تعالى وصف في شيء ممّا وصف في الجنّه ما في هذه السوره قواريرا من فضّه قلت لا قال فهذه فضيله أخرى فكيف تكون القوارير من فضّه فقلت لا أدري قال يريد كأنّها من صفائها من فضّه يرى داخلها كما يرى خارجها و هذا مثل قوله صلّى الله عليه وآله يا إسحاق رويدا شوقك بالقوارير و عنى به نساء كأنّها القوارير رقه و قوله صلّى الله عليه وآله ركبت فرس أبى طلحه فوجدته بحرا أى كأنّه بحر من كثره جريه و عدوه و كقول الله تعالى و يأتيه الموت من كلّ مكان و ما هو بميت و من ورائه عذاب غليظ أى كأنّه يأتيه الموت و لو أتاه من مكان واحد مات ثمّ قال يا إسحاق أ لست ممّن يشهد أنّ العشره في الجنّه فقلت بلى قال أ رأيت لو أنّ رجلا قال ما أدري أصحيح هذا الحديث أم لا أ كان عندك كافرا قلت لا قال أفأريت لو قال ما أدري هذه السوره از شما مزد و شكرى نمى خواهم؟ گفتم: نه! گفت: پس خداوند آن چه در نيت و سرّ او بود بدانست و آن را در كتاب ظاهر كرد تا حال او بر خلق ظاهر شود و هيچ مى داني كه خداوند در وصف بهشت اين گونه وصفى کرده باشد كه در اين سوره مى كند كه «شيشه هاى از جنس نقره»؟ گفتم: نه! گفت: اين خود فضيلتى است و شيشه از نقره چون تواند. گفتم: نمى دانم.

گفت: مى خواهد بگويد كه از غايت صفا، نقره اى است كه درونش ديده مى شود همچون برونش و اى اسحاق اين مثل سخن رسول خدا صلّى الله عليه وآله است كه فرمود: «اى انجشه! آهسته ببر آن شيشه ها را» و مراد زنان بود، گويا شيشه بودند از لطافت و نازكى و گفت: سوار شدم بر اسب ابى طلحه او را دريائى يافتم از بسيارى عرق كه مى كرد و خداوند فرمود: «مرگ از هر طرف او را احاطه کرده ولى او نمرده، بلكه عذاب خداوند سخت است». بعد از آن گفت: اى اسحاق! آيا تو از آنانى نيستى كه شهادت مى دهند «عشره مبشره» در بهشتند. گفتم: بلى! گفت: بگو كه اگر مردى بگويد نمى دانم اين حديث صحيح است يا نه آيا نزد تو كافر باشد؟! گفتم: نه! گفت:

اگر بگويد نمى دانم اين سوره قرآن است

قرآن أم لا أكان عندك كافرا قلت بلى قال أرى فضل الرجل يتأكد خبروني يا إسحاق عن حديث الطائر المشويّ صحيح عندك قلت بلى قال بان والله عنادك لا يخلو هذا من أن يكون كما دعاه النبيّ صلّى الله عليه وآله أو يكون مردودا أو عرف الله الفاضل من خلقه و كان المفضول أحبّ إليه أو تزعم أنّ الله لم يعرف الفاضل من المفضول فأىّ الثلاث أحبّ إليك أن تقول به قال إسحاق فأطرقت ساعه ثمّ قلت يا أمير المؤمنين إنّ الله تعالى يقول في أبي بكر ثانی اثنين إذ هما في الغار إذ يقول لصاحبه لا تحزن إنّ الله معنا فنسبه الله عزّ وجلّ إلى صحبه نبيّه صلّى الله عليه وآله فقال المأمون سبحان الله ما أقلّ علمك باللّغه و الكتاب أما يكون الكافر صاحبا للمؤمن فأىّ فضيله في هذا أما سمعت قول الله تعالى قال له صاحبه و هو يحاوره أكفرت بالذي خلقك من تراب ثمّ من نطفه ثمّ سوّاك رجلا فقد جعله له صاحبا و قال الهدليّ شعرا:

و لقد غدوت و صاحبي و حشيه

تحت الرداء بصيره بالمشرق

و قال الأزديّ شعرا:

يا نه آیا كافر می شود؟! گفتیم: بلی. گفت: من فضل علی را افزون می بینم، ای اسحاق! خبر مرغ بریان صحیح است نزد تو؟ گفتیم: بلی! گفت: به خدا عناد تو ظاهر شد، از این سه خالی نیست که یا به دعای آن حضرت مقبول شد یا مردود یا خداوند فاضل را بدانست و مفضول نزد او دوست تر بود یا خداوند فاضل را از مفضول نشناخت، کدام از این دوست تر است نزد تو؟ اسحاق گفت: سر به زیر افکندم سپس گفتیم: یا امیر المؤمنین خداوند درباره ابو بکر می گوید: «دومین آن دو در غار هنگامیکه پیامبر به صاحبش گفت: مترس خدا با ماست» پس او صاحب رسول نامیده شد. مأمون گفت: سبحان الله چه نادانی به لغت؛ مگر کافر صاحب مؤمن نمی باشد، در این فضل است؟ نشنیدی خداوند می گوید: «به صاحبش که با او می ستیزید گفت: آیا به خدا کافر شدی؟ او که تو را از خاک آفرید و سپس از نطفه، آنگاه تو را مرد تمامی ساخت» پس کافری مصاحب مؤمنی شده. هذلی گفت:

صبح کردم و اسب من وحشی بود و از زیر جلش به همه جا بینا بود.

و ازدی گفت:

ص: 360

فصير فرسه صاحبه و اما قوله ان الله معنا فان الله تبارك و تعالى مع البر و الفاجر اما سمعت قوله تعالى ما يكون من نجوى ثلاثة الا هو رابعهم و لا - خمسهم الا - هو سادسهم و لا - ادنى من ذلك و لا اكثر الا هو معهم اين ما كانوا و اما قوله لا تحزن فآخبرني من حزن ابي بكر اكان طاعه او معصيه فان زعمت انه طاعه فقد جعلت النبي صلى الله عليه و آله ينهي عن الطاعه و هذا خلاف صفه الحكيم و ان زعمت انه معصيه فآي فضيله للعاصي و خبرني عن قوله تعالى فانزل الله سكينته عليه على من قال اسحاق فقلت على ابي بكر لان النبي صلى الله عليه و آله كان مستغنيا عن الصفة السكينة قال فخبرتني عن قوله عز و جل و يوم حنين إذ أعجبتكم كثرتكم فلم تغن عنكم شيئا و ضاقت عليكم الأرض بما رحبت ثم وليتم مدبرين ثم أنزل الله سكينته على رسوله و على المؤمنين أتدري من المؤمنون الذين أراد الله تعالى في هذا الموضوع قال فقلت لا فقال ان الناس انهزموا يوم ترسيدم و وحشت كردم از تنهایی در آن مكان و تنها همدم و دمساز من چارپايی نجيب و بلندقامت بود.

پس اسب خود را صاحب گفت، اما قول رسول صلى الله عليه و آله «خداوند با ماست» خداوند با هر نیکوکار و بدکار است و می فرماید: «سه کس با هم نجوی نکنند جز اینکه خداوند چهارمی آنها و پنج تن با هم نباشند جز اینکه خداوند ششمی آنهاست کمتر و بیشتر از این جماعتی گرد نیابند جز آنکه خداوند با آنان است هرکجا باشند» و اما قول رسول صلى الله عليه و آله «غمگین مشو» بگو غمگین شدن ابو بکر طاعت بود یا معصیت، اگر طاعت بود، پس نبی صلى الله عليه و آله از طاعت نهی کرده و اگر معصیت بود، عاصی را چه فضیلت باشد و بگو قول خداوند که فرمود: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ» این سکینه بر که فرود آمد، اسحاق گوید، گفتم: بر ابو بکر زیرا نبی صلى الله عليه و آله مستغنی بود. گفت: قول خداوند در روز حنین که فرمود: «روز حنین که از بسیاری جمعیتان خوشحال شدید و ثمره ای نداشت و فرار کردید و زمین شما را تحت فشار مرگ قرار داد تا خداوند آرامش را به پیامبرش و مؤمنین نازل کرد» این مؤمنان کیستند؟ گفتم: ندانم. گفت: مردم فرار کردند

حنین فلم یبق مع النبی صلی الله علیه و آله إلا سبعة من بنی هاشم علی علیه السلام یضرب بسیفه و العباس أخذ بلجام بغله رسول الله صلی الله علیه و آله و الخمسة یحذقون بالنبی صلی الله علیه و آله خوفا من أن یناله سلاح الکفار حتی أعطى الله تبارک و تعالی رسوله صلی الله علیه و آله الظفر عنی بالمؤمنین فی هذا الموضع علیا علیه السلام و من حضر من بنی هاشم فمن کان أفضل أمن کان مع النبی صلی الله علیه و آله فنزلت السکینه علی النبی صلی الله علیه و آله و علیه أم من کان فی الغار مع النبی صلی الله علیه و آله و لم یکن أهلا لنزولها علیه یا إسحاق من أفضل من کان مع النبی صلی الله علیه و آله فی الغار أو من نام علی مهاده و فراشه و وقاه بنفسه حتی تم للنبی صلی الله علیه و آله ما عزم علیه من الهجره إن الله تبارک و تعالی أمر نبیه صلی الله علیه و آله أن یأمر علیا علیه السلام بالنوم علی فراشه و وقایته بنفسه فأمره بذلك فقال علی علیه السلام أ تسلم یا نبی الله [قال] نعم قال سمعا و طاعة ثم أتى مضجعه و تسجی بثوبه و أحدق المشرکون به لا- یشکون فی أنه النبی صلی الله علیه و آله و قد أجمعوا علی أن یضربه من کل بطن من قریش رجل ضربه لئلا یطلب الهاشمیون بدمه و علی علیه السلام یسمع بأمر القوم فی من التذییر و با نبی غیر هفت کس از بنی هاشم نماند علی علیه السلام شمشیر می زد و عباس لجام استر حضرت را گرفته و پنج دیگر گرداگرد آن حضرت درآمده تا مبادا سلاح کفار به او رسد تا خداوند رسول را ظفر داد و مقصود از مؤمنان علی است و آنان که حاضر بودند از بنی هاشم حالا چه کسی فاضل تر است، کسی که با نبی صلی الله علیه و آله همراه بود و سکینه نازل شد بر نبی صلی الله علیه و آله و او یا کسی که با نبی صلی الله علیه و آله در غار شد و سکینه بر نبی نازل شد و او اهل آن نبود، ای اسحاق! کدام فاضل تر است کسی که با نبی صلی الله علیه و آله در غار رفت یا آن که بر بستر او خوابید و او را به جان خود حمایت نمود و خود را سپر او ساخت تا پیامبر کار هجرت به مدینه را به انجام رساند، از این رو خداوند او را امر کرد که علی را امر کند تا بر فراش او خوابیده و به جان از او حمایت کند؛ پس او را به آن امر کرد. علی علیه السلام گفت: ای نبی الله! آیا سالم می مانی؟ گفت: آری.

گفت: اطاعت می کنم. پس به خوابگاه آمد و جامه او را پوشید و مشرکان گرداگرد او گرفته شک نداشتند که او نبی صلی الله علیه و آله است و هم پیمان بودند که از هر طایفه مردی ضربت زند تا هاشمیان خونخواهی او نکنند و علی علیه السلام می شنید که قوم در او چه تدبیر می کردند که او

فی تلف نفسه فلم يدعه ذلك إلى الجزع كما جزع أبو بكر في الغار و هو مع النبي صلى الله عليه وآله و علي عليه السلام وحده فلم يزل صابرا محتسبا فبعث الله تعالى ملائكته تمنعه من مشركي قريش فلما أصبح قام فنظر القوم إليه فقالوا أين محمد قال و ما علمي به قالوا فانت غدرتنا ثم لحق بالنبي صلى الله عليه وآله فلم يزل علي عليه السلام أفضل لَمَا بدا منه إلا ما يزيد خيرا حتى قبضه الله تعالى إليه و هو محمود مغفور له يا إسحاق أما تروى حديث الولايه فقلت نعم قال اروه فرويته فقال أ ما ترى أنه أوجب لعلي عليه السلام علي أبي بكر و عمر من الحق ما لم يوجب لهما عليه قلت إن الناس يقولون إن هذا قاله بسبب زيد بن حارثه فقال و أين قال النبي صلى الله عليه وآله هذا قلت بغدير خم بعد منصرفه من حجه الوداع قال فمتي قتل زيد بن حارثه قلت بموته قال أفليس قد كان قتل زيد بن حارثه قبل غدير خم قلت بلى قال أخبرني لو رأيت ابنا لك أتت عليه خمس عشره سنه يقول مولاي مولى ابن عمي أيها الناس فاقبلوا أ كنت تكره له ذلك فقلت بلى قال أفتزّه ابنك عمّا لا يتزّه را هلاك كنند و او نگران نبود چنان چه ابو بكر در غار جزع كرد با آن كه نبى صلى الله عليه وآله همراه او بود و على عليه السلام تنها بود و صبر نمود برای ثواب و قرب الارياب؛ پس خداوند ملايکه را فرستاد تا او را از مشركان بازداشتند و چون صباح شد برخاست مشركان او را دیدند و گفتند: محمد كو؟ گفت:

نمی دانم! گفتند: ما را غافل كردی؛ پس به دنبال نبی صلى الله عليه وآله رفت و به او پیوست و پیوسته عملی از وی بروز می کرد و او را مقرب تر می ساخت تا خداوند او را نزد خود برد و او آمرزیده بود، ای اسحاق! تو حديث ولايت را روايت نمی کنی؟ گفتم: می کنم. گفت: بگو. بگفتم، گفت: نمی بینی برای علی علیه السلام ثابت کرد حق بر ابو بكر و عمر که بر ایشان ثابت نکرد مثل آن را؛ گفتم: می گویند به سبب زيد بن حارثه گفته. مأمون گفت: این را کجا گفت؟ گفتم: در غدير خم بعد از بازگشت از حجه الوداع. گفت: زيد چه وقت کشته شد؟ گفتم: در موته و آن مدتی پیش از حجه الوداع بود. گفت: پس زيد پیش از غدير خم کشته شده بود. گفتم: بلى! گفت: اگر پسرت پانزده ساله باشد و بگوید مولای من مولای پسر عم من است تو را بد می آید؟ گفتم: بلى! گفت: چنین سخنی لایق پسر خود نمی دانی و رسول صلى الله عليه وآله را لایق می دانی،

النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْهُ وَيُحْكَمُ أَجْعَلْتُمْ فَفَهَاءُكُمْ أَرَبَابَكُمْ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ إِتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُءُوبًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَا صَامُوا لَهُمْ وَلَا صَلَّوْا لَهُمْ وَلَكِنَّهُمْ أَمَرُوا لَهُمْ فَأَطِيعُوا ثُمَّ قَالَ أُرْوَى قَوْلَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَعَلِّي عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْتَ مِنْنِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى قُلْتَ نَعَمْ قَالَ أَمَا تَعْلَمُ أَنَّ هَارُونَ أَخُو مُوسَى لِأَيِّهِ وَأُمُّهُ قُلْتَ بَلَى قَالَ فَعَلِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَذَلِكَ قُلْتَ لَا قَالَ وَهَارُونَ نَبِيٌّ وَ لَيْسَ عَلِيٌّ كَذَلِكَ فَمَا الْمَنْزِلَةُ الثَّلَاثَةُ إِلَّا الْخِلَافَةُ وَ هَذَا كَمَا قَالَ الْمُنَافِقُونَ إِنَّهُ اسْتَخْلَفَهُ اسْتِثْقَالًا لَهُ فَأَرَادَ أَنْ يَطِيبَ بِنَفْسِهِ وَ هَذَا كَمَا حَكَى اللَّهُ تَعَالَى عَنْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيْثُ يَقُولُ لِهَارُونَ اخْلَفْنِي فِي قَوْمِي وَ أَصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمَفْسِدِينَ فَقُلْتَ إِنَّ مُوسَى خَلَّفَ هَارُونَ فِي قَوْمِهِ وَ هُوَ حَيٌّ ثُمَّ مَضَى إِلَى مِيقَاتِ رَبِّهِ تَعَالَى وَ إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَلَّفَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ خَرَجَ إِلَى غَزَاتِهِ فَقَالَ أَخْبَرَنِي عَنْ مُوسَى حِينَ خَلَّفَ هَارُونَ أَكَانَ مَعَهُ حَيْثُ مَضَى إِلَى مِيقَاتِ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقُلْتَ نَعَمْ قَالَ أَوْ لَيْسَ قَدْ اسْتَخْلَفَهُ عَلِيٌّ جَمِيعَهُمْ قُلْتَ بَلَى قَالَ فَكَذَلِكَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَلَّفَهُ وَآيُ بِرِ شَمَا، فَفَهَا رَا خَدَايَانِ كَرْدِه ايد، چنانچه خدا فرمود: «مسيحيان دانشمندان را خدایان گرفته اند» به خدا سوگند برای ایشان روزه نداشته و نماز نمی خواندند اما به غیر حق امر کردند و اطاعت نمودند. مأمون گفت: حدیث «تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی هستی» را روایت کرده ای؟ گفتم: آری! گفت: هارون برادر پدر و مادری موسی علیه السَّلَام بود.

گفتم: آری! گفت: علی علیه السَّلَام نیز چنین بود. گفتم:

نه! گفت: هارون نبی بود و علی نبود. وجه سومی غیر از خلافت نیست به این دلیل که منافقان گفتند رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيٌّ رَا دَر مَدِينَةِ كَذَاشْت كِه بَر اَو كِرَان بُوَد؛ خَوَاسْت اَو رَا خَوْش دَل كَنَد چنين گفت چنانچه خداوند از موسی حکایت کرده که به هارون گفت: «تو در قوم من بمان و امور را اصلاح کن و حرف فاسدان را گوش مکن و راهشان را پیشه نکن». گفتم: موسی هارون را خلیفه کرد و خود زنده بود و به میقات پروردگار رفت و نبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيٌّ رَا خَلِيفَه كَرْد وَ قَتِي كِه بَه غَزْوَه رَفْت؛ گفت: موسی وقتی به میقات می رفت کسی از اصحابش با او همراه بودند؟! گفتم:

آری! گفت: آیا هارون را بر همه خلیفه نکرد؟! گفتم: بلی! گفت: علی علیه السَّلَام را نیز چنین خلیفه کرد

النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ خَرَجَ إِلَى غَزَاتِهِ فِي الصَّعْفَاءِ وَالتَّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ إِذَا كَانَ أَكْثَرَ قَوْمِهِ مَعَهُ وَإِنْ كَانَ قَدْ جَعَلَهُ خَلِيفَةً عَلَيْهِ جَمِيعِهِمْ وَالدَّلِيلَ عَلَى أَنَّهُ جَعَلَهُ خَلِيفَةً عَلَيْهِمْ فِي حَيَاتِهِ إِذَا غَابَ وَبَعْدَ مَوْتِهِ قَوْلَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيُّ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَهُوَ وَزِيرُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَيْضًا بِهَذَا الْقَوْلِ لِأَنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ دَعَا اللَّهَ تَعَالَى وَقَالَ فِيمَا دَعَا وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِ هَارُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي فَإِذَا كَانَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى فَهُوَ وَزِيرُهُ كَمَا كَانَ هَارُونَ وَزِيرَ مُوسَى وَهُوَ خَلِيفَتُهُ كَمَا كَانَ هَارُونَ خَلِيفَةَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى أَصْحَابِ النَّظَرِ وَالكَلَامِ فَقَالَ أَسْأَلُكُمْ أَوْ تَسْأَلُونَنِي فَقَالُوا بَلْ نَسْأَلُكَ قَالَ قَوْلُوا فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ أَلَيْسَتْ إِمَامَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قَبْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ نَقَلَ ذَلِكَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ نَقْلِ الْفَرَضِ مِثْلَ الظُّهْرِ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ وَفِي مَائَتِي دَرَاهِمٍ خَمْسَةَ دَرَاهِمٍ وَالحَجَّ إِلَى مَكَّةَ فَقَالَ بَلَى قَالَ فَمَا بِالْهَمِّ لَمْ يَخْتَلَفُوا فِي جَمِيعِ الْفَرَضِ وَاخْتَلَفُوا فِي خِلَافِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحَدَّثَهَا قَالَ الْمَأْمُونُ لِأَنَّ جَمِيعَ دَرَاهِمِ خَلِيفَتِهِ بَرِّدٌ وَجَمِيعُ ضَعِيفَانِ وَزَنَانٍ وَكُودَكَانٍ وَوَقْتِي كَهْ بِهْ غَزْوَةٍ رَفَتْ زَيْرًا أَكْثَرَ أَصْحَابِشَ بَا أَوْ بُوْدُنْدَ هَرْچُنْدَ أَوْ رَا بَرِّ جَمِيعَ خَلِيفَتِهِ كَرْدٌ وَدَلِيلُ بَرِّ خَلِيفَتِهِ بُوْدُنْ عَلِيٌّ پَسْ اَزْ نَبِيِّ اَيْنِ اسْتِ كَهْ فَرَمُودُ: «عَلِيٌّ نَسَبَتْ بِهْ مِنْ مَائِنْدَ هَارُونَ اسْتِ نَسَبَتْ بِهْ مُوسَى جَزْ اَيْنَكَهْ بَعْدَ اَزْ مِنْ پِيَامَبَرِي نَخَوَاهْدُ بُوْدُ» وَ اَوْ وَزِيرِ اَنْ حَضْرَتِ اسْتِ بِهْ اَيْنِ قَوْلِ زَيْرَاكَهْ هَارُونَ وَزِيرِ مُوسَى بُوْدُ چَهْ مُوسَى اَزْ خُدَاوَنْدِ دَرْخَوَاسْتِ كَرْدُ:

«مَدَدكَارِي اَزْ اَهْلِ مِنْ قَرَارِ دَهْ وَ اَنْ بَرَادَرْمِ هَارُونَ بَاشَدُ وَ پِشْتِ مَرَا بِهْ اَوْ مَحْكَمِ كَرْدَهْ وَ اَوْ رَا دَرْ تَبْلِيغِ نَبُوْتِ شَرِيكِ مِنْ گَرْدَانِ»؛ پَسْ هَرْگَاهِ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَا مَنزَلْتِ هَارُونَ بَاشَدُ؛ پَسْ وَزِيرِ اَوْ بُوْدُ چَنَانِ چَهْ هَارُونَ وَزِيرِ مُوسَى بُوْدُ وَ خَلِيفَتِهِ اَوْ بُوْدُ چَنَانِ چَهْ هَارُونَ خَلِيفَتِهِ بُوْدُ. مَأْمُونُ رُوِي بِهْ أَصْحَابِ كَلَامِ كَرْدُ وَ گَفْتُ: مَنْ بِيْرَسْمِ يَا شَمَا مِي پَرَسِيْدُ؟ اِگَفْتَنْدُ: مَا مِي پَرَسِيْمِ. گَفْتُ: بَگُوِيِيْدُ، يَكِي اَزْ اِيْشَانِ گَفْتُ: اَيَا چَنِيْنِ نِيْسْتِ كَهْ اِمَامَتِ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَزْ جَانِبِ خُدَا بُوْدُ، رَوَايَتِ شُدَهْ اَزْ رَسُوْلِ خُدَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَهْ فَرَمُودُ: چُونِ فَرَايِضِ دِيْگَرِ اسْتِ مَائِنْدَ اَيْنِ كَهْ ظُهْرِ چَهَارِ رَكَعَتِ اسْتِ وَ دَرِ دُوِيْسْتِ دَرَهْمِ بِهْ پَنَجِ دَرَهْمِ زَكَاتِ اسْتِ وَ حَجِّ مَكَّهْ وَاجِبِ اسْتِ. گَفْتُ: بَلَى اِگَفْتُ:

چَرَا دَرِ اَيْنِ فَرِضِ هَا اِخْتِلَافِ نَكَرْدَنْدُ وَ دَرِ خِلَافَتِ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِخْتِلَافِ كَرْدَنْدُ؟! مَأْمُونُ گَفْتُ: زَيْرَا دِيْگَرِ فَرِضِ هَا

الفرض لا يقع فيه من التنافس والرغبة ما يقع في الخلافه فقال آخر ما أنكرت أن يكون النبي صلى الله عليه وآله أمرهم باختيار رجل منهم يقوم مقامه رافه بهم ورفه عليهم من غير أن يستخلف هو بنفسه فيعصى خليفته فينزل بهم العذاب فقال أنكرت ذلك من قبل أن الله تعالى أرفأ بخلقه من النبي صلى الله عليه وآله وقد بعث نبيه صلى الله عليه وآله إليهم وهو يعلم أن فيهم [عاص] [عاصيا] و [مطيع] [مطيعا] فلم يمنع الله تعالى ذلك من إرساله وعله أخرى ولو أمرهم باختيار رجل منهم كان لا يخلو من أن يأمرهم كلهم أو بعضهم فلو أمر الكل من كان المختار ولو أمر بعضنا دون بعض كان لا يخلو من أن يكون على هذا البعض علامه فإن قلت الفقهاء فلا بد من تحديد الفقيه وسمته قال آخر فقد روى أن النبي صلى الله عليه وآله قال ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله تعالى حسن و ما رأوه قبيحا فهو عند الله قبيح فقال هذا القول لا بد من أن يكون يريد كل المؤمنين أو البعض فإن أراد الكل فهذا مفقود لأن الكل لا يمكن اجتماعهم وإن كان البعض فقد روى كل في صاحبه حسنا مثل روايه الشيعة في علي وروايه مردم را خواهش و كوشش و تنافسی نیست که در خلافت است. دیگری گفت: چرا روا نداری که نبی صلی الله علیه و آله امت را امر کرده باشد که خود مردی اختیار کنند تا خلیفه آن حضرت باشد از روی مهربانی بدون اینکه خود کسی انتخاب کند و مردم مخالفت کرده و عذاب فرود آید.

گفت: برای آن روا ندارم که خداوند مهربان تر است به خلق از آن حضرت و نبی را مبعوث ساخت و می دانست که بعضی عاصی خواهند شد این معنی مانع از بعثت او نشد و علت دیگر اگر ایشان می فرمود: خود مردی را اختیار کنند، یا همه امت را امر می کرد یا بعضی را، اگر همه را می فرمود؛ پس که را اختیار می کردند و اگر بعضی را می فرمود باید بر آن بعضی علامتی باشد، اگر گویی فقهایند باید فقیه را علامتی باشد، دیگری گفت: نبی صلی الله علیه و آله فرموده که:

آن چه مسلمانان نیک دانند آن نزد خداوند نیک است و آن چه قبیح دانند نزد خداوند قبیح است، گفت: آیا همه مسلمانان مراد است یا بعضی، اگر همه مراد است این درست نیاید که همه بر یک رأی مجتمع شوند و اگر بعضی مراد است هر فرقه ای درباره یار خود نیک روایت کرده اند مثل روایت شیعه در مورد علی علیه السلام و روایت

الحشویّه فی غیره فمتی یثبت ما تریدون من الإمامه قال آخر فیجوز أن تزعم أن أصحاب محمد صلی الله علیه و آله أخطئوا قال کیف تزعم أنهم أخطئوا و اجتمعوا علی ضلاله و هم لم یعلموا فرضا و لا سنّه لأنک تزعم أن الإمامه لا فرض من الله تعالی و لا سنّه من الرسول صلی الله علیه و آله فکیف یكون فیما لیس عندک بفرض و لا سنّه خطأ قال آخر إن كنت تدعی لعلی علیه السلام من الإمامه دون غیره فهات بیئتک علی ما تدعی فقال ما أنا بمدّع و لکنی مقرّ و لا بیته علی مقرّ و المدعی من یزعم أن إلیه التّولیه و العزل و أن إلیه الاختیار و البیته لا تعری من أن تكون من شرکائه فهم خصماء أو تكون من غیرهم و الغیر معدوم فکیف یؤتی بالبیته علی هذا قال آخر فما کان الواجب علی علی علیه السلام بعد مضمی رسول الله صلی الله علیه و آله قال ما فعله قال أفما وجب علیه أن یعلم الناس أنه إمام فقال إن الإمامه لا تكون بفعل منه فی نفسه و لا بفعل من الناس فی من اختیار أو تفضیل أو غیر ذلك و [إنها] إنما یكون بفعل من الله تعالی فی ما قال لإبراهیم علیه السلام إئی جاعلک للناس إماماً حشویه دربارہ غیر. پس امامت چگونه ثابت می شود، دیگری گفت: جایز می دانی که اصحاب نبی صلی الله علیه و آله خطا کنند. گفت: چطور فکر کنیم که آنان خطا کرده و بر ضلالت مجتمع شده اند و حال آن که امامت را نه فرض می دانستند و نه سنت، چراکه تو گمان می کنی امامت نه از جانب خداست و نه از جانب رسول بلکه به اختیار مردم است، پس چگونه خطا خواهد بود چیزی که نه فرض است و نه سنت. دیگری گفت: اگر تو ادعا می کنی که علی علیه السلام امام است نه دیگران بیته بیاور. مأمون گفت: من مدعی نیستم بلکه مقرّم و بر مقرّ بیته نیست، مدعی اعتقاد دارد عزل و نصب خلیفه در اختیار اوست و بیته خالی نیست که یا از همردیفان او باشد که همگی دشمنند یا از دیگران که غیر ایشان نیست. پس چگونه بیته بر این آورده می شود. دیگری گفت:

چه چیز واجب بود بر علی علیه السلام بعد از رفتن رسول صلی الله علیه و آله؛ گفت: آنچه را که به جای آورد، گفت:

آیا واجب نبود مردم را عالم سازد که او امام است، گفت: امامت به فعلی نیست که او در خود کند یا مردم در او کنند از اختیار و تفضیل یا غیر این، بلکه به فعل خداوند است، چنان چه به ابراهیم علیه السلام فرمود: «من تو را امام مردمان می گردانم»

و كما قال تعالى لداود عليه السلام يا داود إنا جعلناك خليفة في الأرض و كما قال عزّ و جلّ للملائكة في آدم إني جاعل في الأرض خليفة فالإمام إنما يكون إماماً من قبل الله تعالى و باختياره إياه في بدء الصّنيعه و التّشريف في النّسب و الطّهارة في المنشأ و العصمه في المستقبل و لو كانت بفعل منه في نفسه كان من فعل ذلك الفعل مستحقاً للإمامه و إذا عمل خلافها اعتزل فيكون خليفه من قبل أفعاله قال آخر فلم أوجبت الإمامه لعليّ عليه السلام بعد الرسول صلّى الله عليه و آله فقال لخروجه من الطّفوليه إلى الإيمان كخروج النّبىّ صلّى الله عليه و آله من الطّفوليه إلى الإيمان و البراءه من ضلاله قومته عن الحجّه و اجتنابه الشّرك كبراءه النّبىّ صلّى الله عليه و آله من الضلاله و اجتنابه الشّرك لأنّ الشّرك ظلم و لا يكون الظّالم إماماً و لا من عبد و ثنا بإجماع و من [شرك] أشرك فقد حلّ من الله تعالى محلّ أعدائه فالحكم فيه الشّهاده عليه بما اجتمعت عليه الأمّه حتّى يجيء إجماع آخر مثله و لأنّ من حكم عليه مرّه فلا يجوز أن يكون حاكماً فيكون الحاكم محكوماً عليه فلا- يكون حينئذ فرق بين و چنان چه به داود عليه السلام فرمود: «ای داود ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم» و با ملایکه درباره آدم علیه السلام فرمود: «من در زمین خلیفه ای قرار می دهیم». پس امام از جانب خداوند امام می گردد و به اختیار خداوند از ابتدای وجود کامل و دارای خلقت نیکو و شرافت نسب و طهارت مولد و منشأ و عصمت در جمیع عمر است، اگر امامت به فعل شخصی بود هر کس که می توانست خود را امام می کرد یا مستحق امامت می شد هرگاه خلاف آن می کرد معزول می شد؛ پس او از جانب افعال خود خلیفه می بود. دیگری گفت: پس چرا امامت بعد از رسول صلّى الله عليه و آله را برای علی علیه السلام ثابت کردی؟! گفت: زیرا او از طفولیت مؤمن بوده و از شرک بری بود همچون رسول صلّى الله عليه و آله، زیرا شرک ظلم است و ظالم امام نباشد و نه کسی که بت پرستید به اجماع مردم و هرکه شرک آورد او با خدای عزّ و جلّ جای دشمن دارد و در عداد دشمنان است؛ پس در او این حکم کنیم و گواهی دهیم چنان چه اجماع امت است تا اجماعی دیگر مثل آن بیاید؛ زیرا هرکس که یک بار بر او حکم کرده شود جایز نیست که او حکم کند پس محکوم علیه باشد و فرقی نخواهد ماند میان

الحاكم و المحكوم عليه قال آخر فلم لم يقاتل علي عليه السلام أبا بكر و عمر كما قاتل معاوية فقال المسألة محال لأن لم اقتضاء و لم يفعل نفى و التفي لا يكون له عله إنما العله للإثبات و إنما يجب أن ينظر في أمر علي عليه السلام أ من قبل الله أم من قبل غيره فإن صح أنه من قبل الله تعالى فالشك في تدبيره كفر لقوله تعالى فلا و ربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في أنفسهم حرجا مما قضيت و يسلموا تسليما فأفعال الفاعل تبع لأصله فإن كان قيامه عن الله تعالى فأفعاله عنه و على الناس الرضا و التسليم و قد ترك رسول الله صلى الله عليه و آله القتال يوم الحديبيه يوم صدّ المشركون هديه عن البيت فلمّا وجد الأعوان و قوى حارب كما قال الله تعالى في الأول فاصفح الصّفح الجميل ثم قال عزّ و جلّ: فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُوهُمْ وَ احْصُرُوهُمْ وَ أَعِدُّوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ قال آخر إذا زعمت أن إمامه علي عليه السلام من قبل الله تعالى و أنه مفترض الطاعة فلم لم يجز إلا التبليغ و الدعاء للأنبياء عليه السلام و جاز لعلي أن يترك ما حاكم و محكوم. دیگری گفت: چرا علی علیه السلام با ابوبکر و عمر و عثمان جنگ نکرد چنانچه با معاویه کرد؟ گفت: این سؤال محال است زیرا سؤال از مثبت کنند نه منفی، نفی را علت نباشد بلکه مثبت را باشد، واجب است نظر کنید در امامت علی علیه السلام آیا از جانب خداست یا نه، اگر از خداست؛ پس شک در تدبیر او کفر بوده که خدا فرمود: «به حق پروردگارت، که ایمان نیاورند تا آنکه تو را حکم سازند در نزاع میانشان و در خاطرشان حرجی نباشد از حکم تو و تسلیم شوند تسلیم شدنی» پس افعال تابع اصل اوست اگر امامت علی علیه السلام از جانب خداست افعال او نیز چنان است و مردم باید تسلیم او شوند، رسول صلی الله علیه و آله روز حدیبیه که مشرکان مانع شدند هدی او را به خانه خدا، جنگ نکرد و چون یارانش بیشتر شد جنگ کرد و خداوند بار اول فرمود: «عفو کن، عفو نیکو» سپس فرمود: «بکشید مشرکان را هر جا بیابید و راه بر ایشان ببندید، و در کمینگاه بنشینید.» دیگری گفت: اگر امامت علی علیه السلام از جانب خداست و اطاعت او فرض است همچو رسول صلی الله علیه و آله چرا جایز نیست رسول را مگر تبلیغ و دعوت همچو سایر انبیا علیهم السلام و جایز است

أمر به من دعوه النَّاس إلى طاعته فقال من قبل أنا لم نزعم أنَّ عليًّا عليه السَّلام أمر بالتَّبليغ فيكون رسولاً و لكنَّه عليه السَّلام وضع علما بين الله تعالى و بين خلقه فمن تبعه كان مطيعاً و من خالفه كان عاصياً فإن وجد أعواناً يتقوى بهم جاهد و إن لم يجد أعواناً فاللَّوم عليهم لا عليه لأنَّهم أمروا بطاعته على كلِّ حال و لم يؤمر هو بمجاهدتهم إلاَّ بقوِّه و هو بمنزله البيت على النَّاس الحجَّ إليه فإذا حجَّوا أدَّوا ما عليهم و إذا لم يفعلوا كانت اللَّائمه عليهم لا على البيت و قال آخر إذا أوجب أنَّه لا بدَّ من إمام مفترض الطَّاعه بالاضطرار كيف يجب بالاضطرار أنَّه على عليه السَّلام دون غيره-فقال من قبل أنَّ الله تعالى لا يفرض مجهولاً و لا يكون المفروض ممتنعاً إذ المجهول ممتنع فلا بدَّ من دلالة الرَّسول صلَّى الله عليه و آله على الفرض ليقطع العذر بين الله عزَّ و جلَّ و بين عباده أ رأيت لو فرض الله تعالى على النَّاس صوم شهر فلم يعلم النَّاس أيَّ شهر هو و لم يوسم بوسم و كان على النَّاس استخراج ذلك بعقولهم حتَّى يصيبوا ما أراد الله تعالى فيكون النَّاس حينئذ برأى على عليه السَّلام ترك آن چه كه به آن مأمور شده از دعوت مردم به طاعت خود؟ گفت: ما معتقد نیستیم كه على عليه السَّلام مأمور است به تبليغ تا رسول باشد، اما خداوند او را نشان میان خود و خلق گردانید، هر كه او را تابع شود، مطيع است و هر كه مخالفت كند عاصی است، اگر یارانی بیابد كه به ایشان قوت گیرد، جهاد می كند و اگر نیابد ملامت بر مردم است نه بر او، زیرا ایشان مأمورند به اطاعت او در همه حال، و او مأمور نیست به قتال ایشان؛ مگر به قوت انصار، او همچو خانه خداست و مردم مأمورند به حجَّ او، اگر كردند واجب خود را به جای آورده اند و اگر نرفتند ملامت بر ایشان است نه بر خانه خدا. دیگری گفت: اگر واجب است كه مردم امامی داشته باشند به ضرورت، از كجا واجب كردی كه او على عليه السَّلام است نه دیگری؟ گفت:

خداوند مجهول واجب نكند و آن چه فرض كند ممتنع نباشد و مجهول ممتنع است؛ پس ناچار است كه رسول صلَّى الله عليه و آله به آن فرض راهنمایی كند تا عذری میان خدا و بندگان نماند، نمی بینی اگر خداوند بر مردم روزه ماهی فرض كند و اعلام نكند كدام ماه است و نشانی نهد و مردم به عقل خود استخراج كنند كه مراد خدا چیست؛

مستغنین عن الرسول المبین لهم و عن الإمام الناقل خبر الرسول إلیهم و قال آخر من این أوجبت أن علیاً علیه السلام کان بالغاً حین دعاه النبی صلی الله علیه و آله فإن الناس یزعمون أنه کان صبیاً حین دعی و لم یکن جاز علیه الحکم و لا بلغ مبلغ الرجال فقال من قبل أنه لا یرعى فی ذلك الوقت من أن یرسل إلیه فقد لزم النبی صلی الله علیه و آله لیدعوه فإن کان كذلك فهو محتمل التکلیف قوی علی أداء الفرائض و إن کان ممن لم یرسل إلیه فقد لزم النبی صلی الله علیه و آله قول الله عزّ و جلّ و لو تقول علينا بعض الأقاویل لأخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین و کان مع ذلك فقد کلف النبی صلی الله علیه و آله عباد الله ما لا یطیقون عن الله تبارک و تعالی و هذا من المحال الّذی یمتنع کونه و لا یأمر به حکیم و لا یدلّ علیه الرسول تعالی الله عن أن یأمر بالمحال و جلّ الرسول من أن یأمر بخلاف ما یمکن کونه فی حکمه الحکیم فسکت القوم عند ذلك جمیعاً فقال المأمون قد سألتمونی و نقضتم علیّی أفسألكم قالوا نعم قال ألیس قد روت الأئمّه بإجماع منها أن النبی صلی الله علیه و آله قال من پس مردم از رسول مستغنی باشند و نیز از امام که خبر رسول صلی الله علیه و آله را به ایشان می رساند.

دیگری گفت: از کجا ثابت کردی که علی علیه السلام بالغ بود وقتی که نبی او را دعوت نمود و اعتقاد مردم آن است که در آن وقت کودک بود و بر او حکم نمی رفت و به حدّ مردان نرسیده بود؟ گفت: از این جهت که خالی نبود از این که یا در آن وقت نبی صلی الله علیه و آله به دعوت او مأمور گشته بود؛ پس باید به تکلیف رسیده باشد و بتواند فرایض را انجام دهد و اگر نبی صلی الله علیه و آله به دعوت او مأمور نبود، لازم آید قول خداوند که به او فرمود:

«اگر بر ما افترا بندد هرآینه با دست راست، او را گرفته و رگ قلبش را قطع می کنم» با این وجود آیا آن حضرت مردم را به تکلیفی امر می کند که خدا توان گزاردن به آنها نداده و این محال است و حکم به این نفرماید و رسول را به این دلالت نکند و خداوند منزّه است از امر به محال و رسول صلی الله علیه و آله برتر است از اینکه امر کند به چیزی که در حکمت حکم ممکن نباشد شدن آن؛ پس قوم همه ساکت شدند؛ سپس مأمون گفت: شما پرسیدید و بر من سخن بازگردانیدید من نیز بپرسم؟ گفتند: بپرس.

گفت: آیا این نیست که امت روایت کرده اند

کذب علی متعمداً فلیتبوا مقعده من النار قالوا بلی قال ورووا عنه علیه السلام أنه قال من عصی الله بمعصیه صغرت أو کبرت ثم اتخذها دیناً و مضی مصرّاً علیها فهو مخلّد بین أطباق الجحیم قالوا بلی قال فخبّرونی عن رجل یختاره الأُمّه فتنصبه خلیفه هل یجوز أن یقال له خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و من قبل الله عزّ و جلّ و لم یستخلفه الرسول فإن قلت نعم فقد کابرتهم و إن قلت لا و جب أن أبا بکر لم یکن خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و لا- کان من قبل الله عزّ و جلّ و أنکم تکذّبون علی نبیّ الله صلی الله علیه و آله فإنکم متعرّضون لأن تكونوا ممّن و سمه التّبیّ صلی الله علیه و آله بدخول النار و خبّرونی فی ایّ قولیکم صدقتم أ فی قولکم مضی علیه السلام و لم یستخلف أو فی قولکم لأبی بکر یا خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله فإن کنتم صدقتم فی القولین فهذا ما لا یمکن کونه إذ کان متناقضاً و إن کنتم صدقتم فی أحدهما بطل الآخر فاتّقوا الله و انظروا لأنفسکم و دعوا التّقلید و تجنّبوا الشّبهات فوالله ما یقبل الله تعالی إلاّ من عبد لا یأتی إلاّ بما یعقل و لا یدخل إلاّ فیما یعلم از آن حضرت که فرمود: هر که معصیت کند خدا را به معصیتی خرد یا بزرگ و آن را عقیده خود داند و از دنیا برود در حالی که مقرر به آن باشد، پس او مخلّد است میان طبقات جهنّم؟ گفتند: بلی، گفت: مردی را که مردم خلیفه سازند، جایز است او را خلیفه رسول گفتن و از جانب خدا دانستن و حال آنکه او را رسول خلیفه نکرده است، اگر بگویند آری مکابره کرده اید و اگر می گویند نه، پس ثابت شد که ابی بکر خلیفه رسول خدا نیست و نه از جانب خداوند است و شما دروغ می بندید بر رسول صلی الله علیه و آله و متعرض آن شده اید که از آنان باشید که ایشان را رسول علامتی بر نهاد که داخل نار کردند. بگویند کدام از این دو قول شما صادق است: آن حضرت برفت و خلیفه نگماشت یا این قول که به ابی بکر بگویند: یا خلیفه رسول الله؟ اگر در هر دو قول صادق هستید این محال است و اگر در یکی صادقید، آن دیگر باطل است. پس از خدا بپرهیزید و در صلاح خود بیندیشید و تقلید را کنار گذاشته و از شبهات دور شوید. به خدا قسم که خداوند عملی را از بنده قبول نکند مگر آن که از روی عقل انجام شود و نپذیرد مگر آن که عقل حق بودنش را

أَنَّهُ حَقٌّ وَالرَّيْبُ شَكٌّ وَإِدْمَانُ الشَّكِّ كُفْرٌ بِاللَّهِ تَعَالَى وَصَاحِبُهُ فِي النَّارِ وَخَبْرُونِي هَلْ يَجُوزُ أَنْ يَبْتَاعَ أَحَدُكُمْ عِبْدًا فَإِذَا ابْتِاعَهُ صَارَ مَوْلَاهُ وَصَارَ الْمُشْتَرَى عِبْدَهُ قَالُوا لَا قَالَ فَكَيْفَ جَازَ أَنْ يَكُونَ مِنْ اجْتِمَعْتُمْ عَلَيْهِ أَنْتُمْ لَهَاكُمْ وَاسْتَخْلَفْتُمُوهُ صَارَ خَلِيفَهُ عَلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ وَلِيَّتُمُوهُ أَلَا كُنْتُمْ أَنْتُمْ الْخُلَفَاءُ عَلَيْهِ بَلْ تَوْتُونَ خَلِيفَهُ وَتَقُولُونَ إِنَّهُ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ إِذَا اسْتَخْلَفْتُمْ عَلَيْهِ قَتَلْتُمُوهُ كَمَا فَعَلَ بَعْثَمَانُ بْنُ عَفَّانٍ فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لِأَنَّ الْإِمَامَ وَكَيْلَ الْمُسْلِمِينَ إِذَا رَضُوا عَنْهُ وَلَوْهُ وَإِذَا سَخَطُوا عَلَيْهِ عَزَلُوهُ قَالَ فَلِمَنْ الْمُسْلِمُونَ وَالْعِبَادُ وَالْبِلَادُ قَالُوا لِلَّهِ تَعَالَى [فَوَاللَّهِ] قَالَ فَاللَّهُ أَوْلَى أَنْ يُوَكَّلَ عَلَى عِبَادِهِ وَبِلَادِهِ مِنْ غَيْرِهِ لِأَنَّ مِنْ إِجْمَاعِ الْأُمَّةِ أَنَّهُ مَنْ أَحْدَثَ حَدِثًا فِي مَلِكٍ غَيْرِهِ فَهُوَ ضَامِنٌ وَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَحْدِثَ فَإِنْ فَعَلَ فَاتِّمَّ غَارِمٌ ثُمَّ قَالَ خَبْرُونِي عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَلْ اسْتَخْلَفَ حِينَ مَضَى أُمُّ لَا فَقَالُوا لَمْ يَسْتَخْلَفْ قَالَ فَتَرَكَهُ ذَلِكَ هَدَى أَمْ ضَلَالٌ قَالُوا هَدَى قَالَ فَعَلَى النَّاسِ أَنْ يَتَّبِعُوا الْهَدَى وَيَتْرَكُوا الْبَاطِلَ وَيَتَنَكَّبُوا الصَّدَالَ قَالُوا قَدْ فَعَلُوا ذَلِكَ قَالَ فَلِمَ اسْتَخْلَفَ النَّاسُ بَعْدَهُ وَقَدْ تَرَكَهُ هُوَ تَأْيِيدُ كُنْدٍ، دَوْلِي شَكُّ بُوْدَهُ وَكُفْرٌ بِهٖ خِدَاسَتُ وَصَاحِبِشْ دَرِ نَارِ اسْتِ، بَگُوِيِيْدُ جَازِزِ اسْتِ يَكِي اَزِ شَمَا بَرْدَهٗ اِي بَخْرَدُ وَبَرْدَهٗ مَوْلِي شُوْدُ وَ مَوْلِي بَرْدَهٗ گَرْدَدُ؟ گَفْتَنْدُ: نَهٗ! گَفْتُ: چَگُوْنَهٗ اسْتِ كَسِي كِهٖ شَمَا اَوْرَا بَهٗ خِلَافَتِ رَسَانْدَهٗ اِيْدُ اَو خِلِيفَهٗ شَمَا شُوْدُ دَرِ حَالِي كِهٖ شَمَا اَوْرَا نَصَبُ كَرْدَهٗ اِيْدُ، اِيَا شَمَا بَرِ اَو خِلِيفَهٗ نَخَوَاهِيْدُ بُوْدُ؟ بَلَكِهٖ شَمَا خِلِيفَهٗ مِي گَمَارِيْدُ وَ مِي گُوِيِيْدُ اَو خِلِيفَهٗ نَبِي اسْتِ وَ چُوْنِ بَرِ اَو خِشْمِ گِيْرِيْدُ، اَوْرَا بَهٗ قَتْلِ رَسَانِيْدِ چَنَانِ چِهٖ بَا عِثْمَانِ كَرْدِيْدُ؟ يَكِي گَفْتُ: زِيْرَا اِمَامِ وَكِيْلِ مُسْلِمَانَانِ اسْتِ هَرگَاهِ رَاضِي باشَنْدِ، نَصَبِ مِي كَنْنَدُ وَ هَرگَاهِ دَرِ خِشْمِ شُوْنَدِ، عَزَلِ مِي كَنْنَدِ. گَفْتُ: مُسْلِمَانَانِ وَ عِبَادِ وَ بِلَادِ اَزِ كِيْسْتِ؟ گَفْتَنْدُ: اَزِ خِدَاوَنْدِ. گَفْتُ:

پس خدا سزاوارتر است که بر عباد و بلاد خود کسی بگمارد زیرا امت اجماع دارند که هرکس در ملک دیگری ضرری وارد کند ضامن است و او را نرسد که در ملک دیگری تصرف کند که اگر کرد تاوان بر اوست. سپس گفت: بگوئید نبی صلی الله علیه و آله برای خود جانشینی معین کرد یا نه؟ گفتند: نه! گفت: ترک تعیین، هدایت بود یا ضلالت؟! گفتند: هدایت. گفت: پس واجب است مردم تابع هدایت شوند. گفتند: بلی! چنین کردند.

گفت: چرا مردمان خلیفه گماشتند بعد از او

فترك فعله ضلال و محال أن يكون خلاف الهدى هدى و إذا كان ترك الاستخلاف هدى فلم يستخلف أبو بكر و لم يفعله النبي صلى الله عليه و آله و لم جعل عمر الأمر بعده شورى بين المسلمين خلافا على صاحبه لأنكم زعمتم أن النبي صلى الله عليه و آله لم يستخلف و أن أبا بكر استخلف و عمر لم يترك الاستخلاف كما تركه النبي صلى الله عليه و آله بزعمكم و لم يستخلف كما فعل أبو بكر و جاء بمعنى ثالث فخبروني أي ذلك ترونه صوابا فإن رأيتم فعل النبي صلى الله عليه و آله صوابا فقد أخطأتم أبا بكر و كذلك القول في بقيه الأقاويل و خبروني أيهما أفضل ما فعله النبي صلى الله عليه و آله بزعمكم من ترك الاستخلاف أو ما صنعت طائفه من الاستخلاف و خبروني هل يجوز أن يكون تركه من الرسول صلى الله عليه و آله هدى و فعله من غيره هدى فيكون هدى ضد هدى فأين الصلال حينئذ و خبروني هل ولى أحد بعد النبي صلى الله عليه و آله باختيار الصحابه منذ قبض النبي صلى الله عليه و آله إلى اليوم فإن قلت لا فقد أوجبتم أن الناس كلهم عملوا ضلاله بعد النبي صلى الله عليه و آله و إن قلت نعم كذبتم الأئمه و أبطل قولكم الوجود الذي لا يدفع باين كه نبى صلى الله عليه و آله تعيين خليفه را ترك کرده بود، و ترك طريقه او گمراهی است و محال است كه خلاف هدايت، هدايت باشد، پس چرا ابو بكر براى خود خليفه قرار داد و نبى صلى الله عليه و آله به اعتقاد شما خليفه قرار نداده بود و همچنين عمر امر را به شورا ميان مسلمانان قرار داد به خلاف يار خود، چون گمان شما آن است كه نبى صلى الله عليه و آله خليفه اى نگماشت و ابو بكر بگماشت و عمر نيز تعيين خليفه را ترك نكرد چنان كه رسول خدا صلى الله عليه و آله ترك کرده بود، به اعتقاد شما مانند ابو بكر نكرد و راه سومى انتخاب كرد، پس به من بگويد اين سه راه کدام صواب است و به من بگويد کدام راه بهتر است و آیا جايز است ترك تعيين از رسول، هدايت باشد و طريقه ديگران نيز هدايت باشد و هدايت خود ضد هدايت باشد؛ پس ضلالت چيست و به من بگويد آیا هيچ كس بعد از نبى صلى الله عليه و آله والى شد به اختيار صحابه از آن زمان كه نبى صلى الله عليه و آله از جهان برفت تا امروز، اگر بگويد خير، پس تمامى مردم بعد از نبى صلى الله عليه و آله راه ضلالت پيموده اند و اگر بگويد آرى، ائت را تكذيب مى كنيد و دروغ مى بنديد بر ايشان و قول شما را باطل مى كند و جوهى كه دفع آنها ممكن نيست

و خبرونی عن قول الله عزّ وجلّ قل لمن ما في السمّوات والأرض قل لله أصدق هذا أم كذب قالوا صدق قال أفليس ما سوى الله لله إذ كان محدثه و مالکه قالوا نعم قال ففي هذا بطلان ما أوجبتم من اختياركم خليفه تفرضون طاعته و تسمّونه خليفه رسول الله صلّى الله عليه و آله و أنتم استخلفتموه و هو معزول عنكم إذا غضبتم عليه و عمل بخلاف محبتكم و مقتول إذا أبى الاعتزال و يلکم لا تفتروا على الله کذبا فتلقوا و بال ذلك غدا إذا قمتم بين یدی الله تعالی و إذا وردتم على رسول الله صلّى الله عليه و آله و قد کذبتم عليه متعمّدين و قد قال من کذب علیّ متعمّدا فلیتبوأ مقعده من النار ثمّ استقبل القبله و رفع یدیه و قال اللهمّ إنّی قد أرشدتهم اللهمّ إنّی قد أخرجت ما وجب علیّ إخراجہ من عنقی اللهمّ إنّی لم أدعهم فی ریب و لا فی شکّ اللهمّ إنّی أدين بالتقرّب إلیک بتقدیم علیّ علیه السّلام علی الخلق بعد نبیک محمّد صلّى الله عليه و آله كما أمرنا به رسولک صلّى الله عليه و آله قال ثمّ افترقنا فلم نجتمع بعد ذلك حتّى قبض المأمون.

بگویند قول خداوند که فرمود: «بگو از آن کیست آنچه در آسمانها و زمین است، بگو از آن خداست»؛ راست است یا دروغ؟ گفتند:

راست است. گفت: آیا هرچه غیر خداست از آن خداست که خالق و مالک آن بوده است؟ گفتند:

آری! گفت: پس باطل باشد آن چه ثابت کردید که خود خلیفه اختیار کرده و طاعت او را فرض سازید و او را خلیفه رسول خدا نامیده اید؛ هر چند خود خلیفه کرده اید و معزول شود هرگاه بر او غضب کرده و او به خلاف مراد شما عمل نماید و اگر ابا نماید بر دست شما کشته گردد، وای بر شما! دروغ بر خدا می بندید و بال آن در قیامت به شما رسد چون پیش خدا حاضر گشته و بر رسول صلّى الله عليه و آله وارد گردید و شما دانسته بر او دروغ بستید و او گفته «هرکه بر من دروغ بندد جایگاه خود را در دوزخ مهیا بیند»، مأمون رو به قبله کرد و دست ها برداشت و گفت: خدایا من ایشان را نصیحت کردم، خدایا من ایشان را راه نمودم، خدایا من از گردن خود انداختم، خدایا من ایشان را در شک و ریب رها نکردم، خدایا من تقرّب می جویم به توبه تقدیم علی علیه السّلام بر خلق بعد از نبی صلّى الله عليه و آله چنانکه رسول تو امر کرده. راوی گوید: همه متفرق شدیم و بعد از آن جمع نشدیم تا مأمون بمرد.

قال محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ وفي حديث آخر قال فسكت القوم فقال لهم لم سكتتم قالوا لا ندري ما تقول قال تكفيني هذه الحجّة عليكم ثمّ أمر بإخراجهم قال فخرجنا متحيرين خجلين ثمّ نظر المأمون إلى الفضل بن سهل فقال هذا أقصى ما عند القوم فلا يظنّ ظانّ أنّ جلالتي منعتهم من التّقض عليّ.

محمد اشعري گفت: در حدیث دیگر چنین است که گفت: پس جماعت ساکت شدند. مأمون گفت: چرا ساکت شدید؟ گفتند:

نمی دانیم چه بگوییم. مأمون گفت: مرا این حجّت بر شما بس است. پس فرمود بیرونشان کردند. راوی گفت: ما بیرون آمدیم حیران و خجل، بعد از آن مأمون روی به فضل کرد و گفت: نهایت آن چه ایشان دارند در این امر این بود که گفتند، کسی گمان نکند که بزرگی من ایشان را مانع شد از روکردن بر من.

اشاره

باب ما جاء عن الرضا عليه السلام في وجه

دلائل الأئمة عليه السلام و الرد على الغلاة

و المفوضه لعنهم الله

1

822

حدّثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشيّ رضی الله عنه قال: حدّثني أبي قال: حدّثنا أحمد بن عليّ الأنصاريّ عن الحسن بن الجهم قال: حضرت مجلس المأمون يوما و عنده عليّ بن موسى الرضا عليه السلام و قد اجتمع الفقهاء و أهل الكلام من الفرق المختلفه فسأله بعضهم فقال له يا ابن رسول الله بأيّ شيء تصحّ الإمامه لمدّعيها قال بالتّصّ و الدّليل قال له فدلاله الإمام فيما هي قال في العلم و استجابته الدّعوه قال فما وجه إخباركم بما يكون قال ذلك بعهد معهود إلينا من رسول الله صلّى الله عليه و آله قال فما وجه إخباركم بما في قلوب النّاس

46- آنچه از امام رضا عليه السلام مروی است در ادلّه امامان عليهم السلام و ردّ بر غلات و مفوضه لعنهم الله

آنچه از امام رضا عليه السلام مروی است

در ادلّه امامان عليهم السلام و ردّ بر غلات

و مفوضه لعنهم الله

1

822

تميم بن عبد الله بن تميم قرشي گوید:

روایت کرد برای ما احمد بن علی انصاری از حسن بن جهم که گفت: حاضر شدم روزی در مجلس مأمون و امام رضا عليه السلام نزد او بود و فقیهان و ارباب کلام از هر فرقه ای مجتمع بودند. یکی از ایشان به آن حضرت گفت: یا بن رسول الله! به چه چیز امامت ثابت می شود برای مدّعی آن؟ فرمود: به نصّ و دلیل. گفت: دلالت بر امام در چه چیز بود؟ فرمود: در علم او و اجابت دعای او. گفت: خبرها که شما می دهید به آن چه واقع خواهد شد از چه روست؟ فرمود: به عهدهی است که از رسول خدا صلّى الله عليه و آله به ما رسیده است. گفت: خبرها که از ضمایر مردم

قال عليه السلام له أما بلغك قول الرسول صَلَّى اللهُ عليه وآله اتقوا فراسه المؤمن فإنه ينظر بنور الله قال بلى قال و ما من مؤمن إلا وله فراسه ينظر بنور الله على قدر إيمانه و مبلغ استبصاره و علمه و قد جمع الله للأئمة منا ما فرقه في جميع المؤمنين و قال عزّ و جلّ في محكم كتابه إنّ في ذلك لآيات للمتوسمين فأول المتوسمين رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله ثم أمير المؤمنين عليه السلام من بعده ثم الحسن و الحسين و الأئمة من ولد الحسين عليه السلام إلى يوم القيامة قال فنظر إليه المأمون فقال له يا أبا الحسن زدنا ممّا جعل الله لكم أهل البيت فقال الرضا عليه السلام إنّ الله عزّ و جلّ قد أيدنا بروح منه مقدّسه مطهره ليست بملك لم تكن مع أحد ممّن مضى إلاّ مع رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله و هي مع الأئمة ممّا تسدّدهم و توقّتهم و هو عمود من نور بيننا و بين الله عزّ و جلّ قال له المأمون يا أبا الحسن بلغني أنّ قوما يغلون فيكم و يتجاوزون فيكم الحدّ فقال الرضا عليه السلام حدّثني أبي موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن عليّ عن أبيه عليّ بن الحسين عن أبيه الحسين بن عليّ مي دهید از چه راه است؟ فرمود: به تو رسیده که رسول صَلَّى اللهُ عليه وآله فرمود: از فراست مؤمن پرهیزید که او به نور خدا نظر می کند؟ گفت:

بلی! فرمود: پس هیچ مؤمنی نیست؛ مگر او را فراستی هست به نور خدا، می بیند به اندازه ایمان و بصیرت و علم خود، همانا جمع کرده است خداوند برای امامان از ما آن چه متفرق کرده است در همه مؤمنان، و خداوند می فرماید: «همانا در آن نشانه هاست برای آنان که نظر می کنند»؛ پس اول متوسمین رسول صَلَّى اللهُ عليه وآله بود، سپس امیر المؤمنین علیه السلام؛ پس حسن و حسین و امامان از نسل حسین علیهم السلام تا روز قیامت. راوی گفت: پس مأمون نظر کرد به امام رضا علیه السلام و گفت: یا ابا الحسن! بیفزا برای ما آن چه خداوند به شما اهل بیت داده. فرمود:

خداوند ما را مؤید کرده است به روح مقدسی از جانب خود که با هیچ کس از گذشتگان نبود؛ مگر با رسول خدا صَلَّى اللهُ عليه وآله و او با امامان از ما هست و ایشان را یاری می کند و عمودی است از نور میان ما و خداوند. مأمون گفت: یا ابا الحسن! به من رسیده که قومی در شما غلو کرده و از حد در گذشته، امام علیه السلام فرمود: پدرم مرا حدیث کرد از پدرش از محمد بن علی از پدرانش علیهم السلام

عن أبيه علي بن أبي طالب عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا ترفعوني فوق حقي فإن الله تبارك تعالى اتخذني عبدا قبل أن يتخذني نبيا قال الله تبارك وتعالى ما كان لبشر أن يؤتيه الله الكتاب والحكم والنبوة ثم يقول للناس كونوا عبادا لي من دون الله ولكن كونوا ربانيين بما كنتم تعلمون الكتاب وبما كنتم تدرسون ولا يأمركم أن تتخذوا الملائكة والنبيين أربابا أيا أمركم بالكفر بعد إذ أنتم مسلمون قال علي عليه السلام يهلك في اثنان ولا ذنب لي محب مفراط ومبغض مفراط وأنا أبرأ إلى الله تبارك وتعالى ممن يغلو فينا ويرفعنا فوق حدنا كبراء عيسى ابن مريم عليه السلام من النصارى قال الله تعالى وإذ قال الله يا عيسى ابن مريم أنت قلت للناس اتخذوني وأمي إلهين من دون الله قال سبحانه ما يكون لي أن أقول ما ليس لي بحق إن كنت قلته فقد علمته تعلم ما في نفسي ولا أعلم ما في نفسك إنك أنت علام الغيوب ما قلت لهم إلا ما أمرتني به أن اعبدوا الله ربي وربكم وكنتم عليهم شهيذا ما دمت فيهم فلما توفيتني كنت أنت الرقيب عليهم از رسول صلى الله عليه وآله که فرمود: مرا برتر از حق من میندازید؛ زیرا خدا پیش از رسالت مرا بنده قرار داد و فرمود: «هیچ بشری که خدا وی را به رسالت برگزیند و به او کتاب و نبوت بخشد نرسد که به مردم گوید مرا به جای خدا پرستید، بلکه انبیا گویند خداپرست باشید چنانچه این حقیقت را می آموزید و می خوانید هرگز خدا امر نکند که فرشتگان و انبیا را خدایان خود دانید، چگونه شما را بعد از ایمان آوردن به کفر خوانند» و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: دو فرقه درباره من خود را هلاک کردند و مرا گناهی نیست، دوستدار و دشمنی که افراط کند و من بیزاری می جویم به خدا از کسی که غلو کرده و ما را از اندازه مان برتر دارد چنانچه مسیح بیزار شد، خداوند فرمود: «آیا تو به مردم گفتی، من و مادرم را دو خدای دیگر غیر از خدای عالم اختیار کنید؟ عیسی گفت: خداوندا تو از هر شریک منزهی، اگر گفته باشم تو بهتر می دانی و من از آنچه تو دانی آگاهی ندارم، همانا اسرار را می دانی و من جز آنچه تو امر نمودی نگفته ام فرمان دادی بگویم:

تنها خدا را پرستید که پروردگار من و شمامست و من خود گواه آنان و ناظر عملشان بوده تا زنده بودم و چون مرا بردی خود ناظر اعمالشان بودی

وَأنت على كلِّ شيءٍ شهيدٌ وقال عزَّ وجلَّ لن يستنكف المسيح أن يكون عبداً لله ولا الملائكة المقربون. وقال عزَّ وجلَّ مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ ومعناه أَنَّهُمَا كَانَا يَتَغَوَّطَانِ فَمَنْ ادَّعَى لِلأَنْبِيَاءِ رَبوبِيَّةً وَادَّعَى لِلأَنْمَةِ رَبوبِيَّةً أَوْ نَبُوَّةً أَوْ لغيرِ الأَنْمَةِ إمامه فنحن منه براء في الدُّنْيَا وَالأخره فقال المأمون يا أبا الحسن فما تقول في الرَّجْعِ فقال الرضا عليه السَّلام إِنِّهَا لِحَقٌّ قَدْ كَانَتْ فِي الأُمَّمِ السَّالِفَةِ وَنَطَقَ بِهِ القُرْآنُ وَقد قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَكُونُ فِي هَذِهِ الأُمَّةِ كَلٌّ مَا كَانَ فِي الأُمَّمِ السَّالِفَةِ حَذُو النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالقَدَّةُ بِالقَدَّةِ قال عليه السَّلام إذا خرج المهدي من ولدي نزل عيسى ابن مريم عليه السَّلام فصلَّى خلفه وقال عليه السَّلام إِنَّ الإِسْلامَ بدأ غريباً وَسيعود غريباً فطوبى للغرباء قيل يا رسول الله ثمَّ يكون ما ذا قال ثمَّ يرجع الحقُّ إلى أهلِهِ فقال المأمون يا أبا الحسن فما تقول في القائلين بالتَّناسُخِ فقال الرضا عليه السَّلام من قال بالتَّناسُخِ فهو كافر بالله العظيم مكذَّبٌ بالجنَّةِ وَالنَّارِ قال المأمون ما تقول في المسوخ قال الرضا عليه السَّلام وَتوبر هرامري گواهی» و فرمود: «مسیح و فرشتگان مقرب باکی ندارند و امتناع نمی کنند از این که بنده خدا باشند». نیز فرمود: «مسیح پسر مريم پیامبری بیش نبود و قبل از او انبیایی آمده و رفته بودند و مادرش زنی راستگو و باایمان بود و هر دو غذا می خوردند» یعنی نیاز به دفع داشتند، هرکس برای انبیا و امامان ربوبیتی مدعی گردد یا نبوت امامان را معتقد باشد یا برای غیر ایشان پیشوایی قائل شود، بیزاریم از او در دنیا و آخرت. مأمون گفت: یا ابا الحسن! چه می گویی در رجعت؟ فرمود:

رجعت حق است و در امت های سابق بوده و قرآن به آن ناطق شده و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: در این امت خواهد بود همتا و برابر آن چه در امت های پیش بوده، بدون تفاوت و فرمود: هرگاه مهدی از اولاد من آید مسیح فرود آید و در پس او نماز گزارد و فرمود: اسلام با غریبی شروع شد و به زودی غریب خواهد گشت، خوشا به حال غربا. گفتند: یا رسول الله! بعد از آن چه خواهد بود؟ فرمود: حق به اهل خود بازمی گردد. مأمون گفت: یا ابا الحسن چه می گویی درباره قائلان تناسخ؟ فرمود: او کافر به خدای بزرگ و منکر بهشت و جهنم است.

مأمون گفت: چه می گویی در مسخ شدگان؟

أولئك قوم غضب الله عليهم فمسخهم فعاشوا ثلاثة أيام ثم ماتوا ولم يتناسلوا فما يوجد في الدنيا من القرده و الخنازير و غير ذلك ممّا وقع عليهم اسم المسوخيه فهو مثل ما لا يحلّ أكلها و الانتفاع بها قال المأمون لا أبقاني الله بعدك يا أبا الحسن فوالله ما يوجد العلم الصّحيح إلاّ عند أهل هذا البيت و إليك انتهت علوم آبائك فجزاك الله عن الإسلام و أهله خيرا قال الحسن بن جهّم فلما قام الرضا عليه السّلام تبعته فانصرف إلى منزله فدخلت عليه و قلت له يا ابن رسول الله الحمد لله الذي وهب لك من جميل رأى أمير المؤمنين ما حمله على ما أرى من إكرامه لك و قبوله لقولك فقال عليه السّلام يا ابن الجهم لا يغزّك ما ألقىته عليه من إكرامى و الاستماع منى فإنّه سيقتلنى بالسّمّ و هو ظالم إلىّ أن أعرف ذلك بعهد معهود إلىّ من آبائى عن رسول الله صلّى الله عليه و آله فإتكم هذا ما دمت حيّا قال الحسن بن الجهم فما حدّث أحدا بهذا الحديث إلىّ أن مضى عليه السّلام بطوس مقتولا بالسّمّ و دفن فى دار حميد بن قحطبه الطائى فى القبّه الّتى فيها قبر هارون الرّشيد إلىّ جانبه.

فرمود: آن ها قومی بودند که خداوند برایشان غضب کرد و مسخ نمود؛ سه روز بزیستند و بمردند و نسل نکردند. پس آن چه در دنیا یافت می شود از بوزینه و خوک و غیر این ها از مسوخانند و مثل آن هاست حیواناتی که حلال نیستند. مأمون گفت: خدا بعد از تو مرا باقی ندارد یا ابا الحسن! و الله علم صحیح یافت نگرده مگر نزد خاندان شما و علوم پدرانت به تو رسیده است، خدای تو را از اسلام و اهل اسلام خیر دهد. ابن جهّم گفت: چون امام علیه السّلام برخاست، در پی او رفتم تا به منزل خود رفت؛ پس داخل شدم و گفتم: یا بن رسول الله! حمد خدای را که تو را بخشید، اعتقاد نیکو که امیر المؤمنین در تو دارد و او را بر اکرام تو وامی دارد. گفت: یا بن جهّم! فریب ندهد تو را آن چه او را بر آن یافتی از اکرام من و گوش داشتن به سخن من که زود باشد او مرا به زهر هلاک گرداند و ستمکار باشد بر من، این را به عهدی که از پدران خود از رسول خدا صلّى الله عليه و آله دارم می دانم، این را تا زنده هستم کتمان کن، حسن بن جهّم گوید: این حدیث را به احدی روایت نکردم تا امام علیه السّلام در طوس به زهر از جهان برفت و در سرای حمید بن قحطبه طایی در قبه ای به جانب هارون الرشید مدفون شد.

حدَّثنا محمد بن موسى المتوكِّل رضی اللہ عنہ قال: حدَّثنا علی بن ابراهیم بن ہاشم عن اُبیہ عن علی بن معبد عن الحسین بن خالد الصیرفی قال: قال أبو الحسن الرضا عليه السلام: من قال بالتناسخ فهو كافر ثم قال عليه السلام: لعن الله الغلاة ألا كانوا يهودا ألا كانوا مجوسا ألا كانوا نصارى ألا كانوا قدرية ألا كانوا مرجئه ألا كانوا حرورية ثم قال عليه السلام لا تقاعدوهم ولا تصادقوهم و ابرءوا منهم برئ الله منهم.

حدَّثنا محمد بن علی ماجیلویه رحمہ اللہ قال:

حدَّثنا علی بن ابراهیم بن ہاشم، عن اُبیہ، عن یاسر الخادم قال: قلت للرّضا عليه السلام: ما تقول في التّفويض فقال: إنّ الله تبارك و تعالی فوّض إلى نبيّه صلی اللّٰه عليه و آله أمر دينه فقال ما آتاكم الرّسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا فأما الخلق و الرّزق فلا ثم قال عليه السلام:

إنّ الله عزّ و جلّ يقول الله خالق كلّ شيء و هو يقول الله الذي خلقكم ثمّ رزقكم ثمّ 823 2

محمد بن موسى بن متوكل از حسین بن خالد صیرفی روایت کرده کہ گفت: امام رضا عليه السلام فرمود: هرکس قائل به تناسخ باشد، کافر است، سپس فرمود: خدا لعنت کند غالیان را چرا مجوس نشدند؟ چرا نصاری نشدند؟ چرا قدریه نشدند؟ چرا مرجئه نشدند؟ چرا حروریه نشدند؟ سپس فرمود: با ایشان نشینید، به ایشان دوستی نکنید، بیزار شوید از ایشان که خدا از ایشان بیزار است.

محمد بن علی بن ماجیلویه از علی بن ابراهیم بن ہاشم از پدرش روایت کرده کہ یاسر خادم به امام رضا عليه السلام گفت: چه می گوید در تفویض؟ فرمود: خداوند به نبی صلی اللّٰه عليه و آله خود امر دین خود را تفویض کرد و فرمود:

آن چه رسول صلی اللّٰه عليه و آله بدهد و بیاورد، شما فرا گیرید و از آن چه نهی کند باز ایستید و اما آفریدن و روزی دادن را تفویض نکرده، سپس فرمود: خدای عزّ و جلّ فرمود: خداوند خالق هر چیز است و فرمود:

خداوندی کہ شما را خلق کرد پس روزی داد،

علیٰ الأنصاری، عن أبی الصّلت الهروی قال: قلت للرّضا علیه السّلام یا ابن رسول الله إنّ فی سواد الکوفه قوما یزعمون أنّ النّبیّ صلّی الله علیه و آله لم یقع علیه السّ هو فی صلاته فقال کذبوا لعنهم الله إنّ الذی لا یسهو هو الله الذی لا إله إلاّ هو قال: قلت یا ابن رسول الله و فیهم قوما یزعمون أنّ الحسین بن علیّ علیه السّلام لم یقتل و أنّه ألقى شبهه علی حنظله بن أسعد الشّامی و أنّه رفع إلى السّماء کما رفع عیسی ابن مریم علیه السّلام و یحتجّون بهذه الآیه و لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلاً فقال کذبوا علیهم غضب الله و لعنته و کفروا بتکذیبهم لنبیّ الله صلّی الله علیه و آله فی إخباره بأنّ الحسین بن علیّ علیه السّلام سیقتل و الله لقد قتل الحسین علیه السّلام و قتل من کان خیرا من الحسین امیر المؤمنین و الحسن بن علیّ علیه السّلام و ما منّا إلاّ لمقتول و انّی و الله لمقتول بالسّم باغتيال من یغتالنی أعرف ذلك بعهد معهود الّی من رسول الله صلّی الله علیه و آله أخبره به جبرئیل عن ربّ العالمین عزّ و جلّ و أمّا قول الله عزّ و جلّ وَ لَنْ یَجْعَلَ اللهُ لِلْکَافِرِینَ عَلَى الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلاً فَإِنَّه انصاری از ابی الصّلت هروی که گفت: به امام رضا علیه السّلام گفتم: یا بن رسول الله در اطراف کوفه قومی عقیده دارند که نبی صلّی الله علیه و آله سهو در نماز نکند. فرمود: دروغ می گویند، خدا آنان را لعنت کند، آنکه سهو نمی کند خداست که معبودی جز او نیست. گفتم: در میانشان گروهی گمان کنند که حسین بن علی علیهما السّلام کشته نشد و مثال او بر حنظله افتاد و او چون عیسی بن مریم به آسمان رفت و استدلال کنند که «خداوند برای کافران راهی بر مؤمنان قرار نداده»؟ فرمود: دروغ می گویند، غضب و لعنت خدا بر ایشان باد، کافر شدند که نبی صلّی الله علیه و آله را باور نداشتند در خبر او که فرمود:

حسین بن علی کشته شود. به خدا حسین کشته شد و کشته شد آنکه از او بهتر بود، امیر المؤمنین و حسن بن علی کشته شدند و از ما کسی نیست؛ مگر اینکه کشته می شود، به خدا من به زهر کشته می شوم به حیل و مکر، این را می دانم به عهدی که از پیامبر صلّی الله علیه و آله به من رسیده است و جبرئیل او را خبر داده است از جانب پروردگار و کلام خداوند که «برای کافران بر مؤمنان راهی قرار نداده است» همانا می گوید خداوند برای

يقول لن يجعل الله لكافر على مؤمن حجّه و لقد أخبر الله عزّ و جلّ عن كفّار قتلوا النّبیین بغير الحقّ و مع قتلهم إيّاهم لن يجعل الله لهم على أنبيائه عليه السّلام سبيلا من طريق الحجّه.

وقد أخرجت ما روّيته في هذا المعنى في كتاب إبطال الغلو و التفويض.

كافرين عليه مؤمنين حجتي قرار نداده و به تحقيق خدای عزّ و جلّ خبر داده است از كافران که كشتند پيغمبران را به غير حق و خداوند راهی برای كشتن پیامبرانش نگذاشته که حجت و دليل آنان باشد.

و من آن چه در این معنی روایت کرده ام، ذکر کرده ام در کتاب «ابطال الغلو و التفويض».

ص: 385

حدَّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني قال: حدَّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن عمير بن يزيد قال: كنت عند أبي الحسن الرضا عليه السلام فذكر محمّد بن جعفر بن محمّد عليه السلام فقال: إني جعلت على نفسي أن لا يظلّني وإياه سقف بيت فقلت في نفسي: هذا يأمرنا بالبرّ والصّله ويقول هذا لعّمّه فنظر إليّ فقال: هذا من البرّ والصّله إنّه متى يأتيني ويدخل عليّ فيقول فيّ يصدّقه النَّاس وإذا لم يدخل عليّ ولم أدخل عليه لم يقبل قوله إذا قال.

دلالة أخرى:

حدَّثنا أبي رضی الله عنه قال: حدَّثنا سعد بن

عمير بن يزيد گوید: نزد امام رضا عليه السلام بودم، سخنی از محمّد بن جعفر بن محمّد عليهما السلام به میان آورد و فرمود: من با خود واجب کردم که با او زیر یک سقف نمانم. من در خاطر خود گفتم ما را می فرماید که نیکی و صله رحم کنیم و خودش در باب عمّ خود چنین می گوید؛ پس نظر به من کرد و فرمود: این نیکی و صله است که او هر وقت بر من داخل می شود سخنانی درباره من می گوید و مردم باور می کنند و هرگاه او داخل نشود بر من و من هم داخل نشوم بر او قبول نکنند سخنان او را هرگاه بگویند.

نشانه دیگر:

روایت کرد برای ما پدرم از سعد بن عبد الله

عبد الله عن محمد بن عيسى بن عبيد قال:

إنَّ محمد بن عبد الله الطَّاهِرِيَّ كتب إلى الرضا عليه السَّلام يشكو عمَّه بعمل السَّلمان و التَّلبس به و أمر وصيَّته في يديه فكتب عليه السَّلام
أما الوصيَّه فقد كفيت أمرها فاغتمَّ الرَّجل و ظنَّ أنَّها تؤخذ منه فمات بعد ذلك بعشرين يوما.

829 3

دلالة أخرى:

حدَّثنا محمد بن الحسن بن الوليد قال:

حدَّثنا محمد بن الحسن الصَّفَّار عن أحمد بن محمد بن عيسى قال: حدَّثنا محمد بن الحسن بن علان عن محمد بن عبد الله القمِّي
قال: كنت عند الرضا عليه السَّلام و بي عطش شديد فكرهت أن أستسقى فدعا بماء و ذاقه و ناولني فقال: يا محمد اشرب فإنَّه بارد فشربت.

830 4

دلالة أخرى:

حدَّثنا محمد بن موسى المتوكَّل رضی الله عنه قال: حدَّثنا محمد بن يحيى العطار از محمد بن عيسى بن عبيد که گفت: محمد بن عبد الله
طاهري به امام رضا عليه السَّلام نامه ای نوشت و از عمویش که خدمت سلطان می کند و به لباس آنان درآمده، شکوه کرد و وصیت وی در
دست اوست. جواب نوشت: اما وصيَّت از گردن تو افتاد و محمد غمگین شد و گمان برد که آن وصيَّت از دست او بستانند و بعد از بیست
روز بمرد.

829 3

نشانه دیگر:

محمد بن حسن بن وليد گوید: روایت کرده برای ما محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عيسى از محمد بن حسن بن علان از
محمد بن عبد الله قمی که گفت: نزد امام رضا عليه السَّلام بودم و بسیار تشنه بودم و نمی خواستم آب بطلبم، آن حضرت آب خواست و به
من بخشید و فرمود: یا محمد! بیاشام که خنک است، آشامیدم.

830 4

نشانه دیگر:

محمد بن موسى بن متوکل گوید: روایت کرد برای ما محمد بن يحيى عطار از محمد بن

ص: 387

عن محمد بن أحمد الأشعري عن عمران بن موسى عن أبي الحسن داود بن محمد النهدي عن علي بن جعفر عن أبي الحسن الطيب قال:

سمعتَه يقول: لَمَّا تَوَفَّى أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ السُّوقَ فَاشْتَرَى كَلْبًا وَ كَبْشًا وَ دِيكًا فَلَمَّا كَتَبَ صَاحِبُ الْخَبَرِ إِلَى هَارُونَ بِذَلِكَ قَالَ قَدْ أَمَّنَّا جَانِبَهُ وَ كَتَبَ الزُّبَيْرِيُّ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ فَتَحَ بَابَهُ وَ دَعَا إِلَى نَفْسِهِ فَقَالَ هَارُونَ وَاعْجَبَا مِنْ هَذَا يَكْتُبُ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ اشْتَرَى كَلْبًا وَ كَبْشًا وَ دِيكًا وَ يَكْتُبُ فِيهِ بِمَا يَكْتُبُ.

8315

دلالة أخرى:

حدَّثنا علي بن عبد الله الوراق قال:

حدَّثنا سعد بن عبد الله قال: حدَّثنا يعقوب بن يزيد قال: حدَّثنا محمد بن حسان و أبو محمد التَّيْلِيّ عن الحسين بن عبد الله قال:

حدَّثنا محمد بن علي بن شاهويه بن عبد الله عن أبي الحسن الصَّانِعِ عَنْ عَمِّهِ قَالَ خَرَجْتُ مَعَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى خِرَاسَانَ وَأَمْرُهُ فِي قَتْلِ رَجَاءِ بْنِ أَبِي الصَّحَّاحِ الَّذِي حَمَلَهُ إِلَى أَحْمَدَ اشْعَرِيٍّ مِنْ عَمْرَانَ بْنِ مُوسَى مِنْ دَاوُدَ بْنِ مُحَمَّدٍ نَهْدِيٍّ مِنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ مِنْ أَبِي الْحَسَنِ طَيْبٍ كَمَا كُتِبَ: چُونِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَفَاتِ يَافِتِ أَمَامِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهٖ بَازَارِ رَفْتِ وَ سَگِی وَ قَوچِی وَ خِرُوسِی بِخَرِیدِ، چُونِ وَاقَعَهُ نَوِیسِ خَبَرِ رَا بِهٖ هَارُونَ نَوِشْتِ. هَارُونَ كُفْتِ: اَیْمَنِ شَدِیدِ مِنْ اَزْ جَانِبِ اَوْ، زَبِیرِی نَوِشْتِ اَمَامِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ دَرِ كَشُودِهِ اَسْتِ وَ مَرْدَمِ رَا دَعْوَتِ مِی كَنْدِ بِهٖ سَوِی خُودِ. هَارُونَ كُفْتِ: وَاعْجَبَا! اَزْ اَیْنِ مِی نَوِیْسِدِ كِهٖ عَلِیُّ بْنُ مُوسَى سَگِ وَ قَوچِ وَ خِرُوسِ خَرِیدِ وَ مِی نَوِیْسِدِ كِهٖ مَرْدَمِ رَا بِهٖ سَوِی خُودِ مِی خَوَانَدِ.

8315

نشانه دیگر:

علی بن عبد الله وراق گوید: روایت کرد برای ما سعد بن عبد الله از یعقوب بن يزيد از محمد بن حسان از ابو محمد نیلی از حسین بن عبد الله از محمد بن علی بن شاهویه بن عبد الله از ابو الحسن صانع از عمش که گفت: همراه امام رضا علیه السلام بیرون رفتیم به جانب خراسان و با حضرت مشورت کردم در کشتن رجاء بن ابی الصَّحَّاحِ که مأمور بردن امام علیه السلام به خراسان

ص: 388

خراسان فنهانی عن ذلك وقال أترید أن تقتل نفسا مؤمنة بنفس كافرہ قال فلما صار إلى الأهواز قال لأهل الأهواز اطلبوا لي قصب سكر فقال بعض أهل الأهواز ممن لا يعقل أعرابي لا يعلم أن القصب لا يوجد في الصّيف فقالوا يا سيّدنا إن القصب لا يوجد في هذا الوقت إنّما يكون في الشتاء فقال بلي اطلبوه فإنكم ستجدونه فقال إسحاق بن إبراهيم والله ما طلب سيّدی إلاّ موجودا فأرسلوا إلى جميع التّواحي فجاؤا أكره إسحاق فقالوا عندنا شيء اذخرناه للبذرہ نزرعه فكانت هذه إحدى براهينه فلما صار إلى قريه سمعته يقول في سجوده لك الحمد إن أطعتك ولا حجّه لي إن عصيتك ولا صنع لي ولا لغيري في إحسانك ولا عذر لي إن أسأت ما أصابني من حسنه فمّنك يا كريم اغفر لمن في مشارق الأرض ومغاربها من المؤمنين والمؤمنات قال فصلينا خلفه أشهراً فما زاد في الفرائض على الحمد وإنا أنزلناه في الأولى و على الحمد و قل هو الله أحد في الثانيه.

بود، امام عليه السلام مرا نهی کرد و فرمود: می خواهی نفس مؤمن را به نفس کافری بکشی، راوی گفت:

چون به اهواز رفت، فرمود: برای من نیشکر بجوید، بعضی از نادانان گفتند: این مرد اعرابی است، نمی داند که در تابستان یافت نمی شود.

مردمی هم گفتند: ای سرور ما در فصل زمستان یافت می شود، فرمود: جستجو کنید که آن را خواهید یافت. اسحاق بن ابراهیم گفت: به خدا که سیّد من طلب نکند؛ مگر موجود را، بفرستید تا اطراف را جستجو کنند. پس زارعان آمدند و گفتند: نزد ما اندکی هست ذخیره کردیم تا بکاریم. پس این یکی از برهان های امام علیه السلام بود و چون به دهی رسید، شنیدم که در سجود می گفت: «حمد مخصوص توست اگر اطاعت کنم و مرا عذری نیست اگر نافرمانی کنم و عملی از برای من و غیر من نیست در احسان تو و مرا عذری نیست اگر بدی انجام دهم و از نیکی آنچه به من رسد از جانب توست ای کریم پیامرز هرکس که در مشرق و مغرب عالم از مؤمنین و مؤمنات است» و گفت: چند ماه عقب او نماز گزاردیم در فرایض در رکعت اول حمد و انا انزلناه و در رکعت دوم حمد و قل الله چیزی زیاده نکرد.

دلاله آخری:

حدّثنا محمّد بن علیّ ماجیلویه قال:

حدّثنا محمّد بن یحیی العطّار عن محمّد بن أحمد بن یحیی بن عمران الأشعریّ عن محمّد بن حسان الرّازیّ عن محمّد بن علیّ الکوفیّ عن الحسن بن هارون الحارثیّ عن محمّد بن داود قال كنت أنا و أخي عند الرّضا علیه السّلام فأتاه من أخیره أنّه قد ربط ذقن محمّد بن جعفر فمضی أبو الحسن علیه السّلام و مضینا معه و إذا لحياه قد ربطا و إذا إسحاق بن جعفر و ولده و جماعه آل أبی طالب یبکون فجلس أبو الحسن علیه السّلام عند رأسه و نظر فی وجهه فتبسّم فنقم من كان فی المجلس علیه فقال بعضهم إنّما تبسّم شامتا بعمّه قال و خرج لیصلی فی المسجد فقلنا له جعلت فداک قد سمعنا فیک من هؤلاء ما نکره حين تبسّمت فقال أبو الحسن علیه السّلام إنّما تعجّبت من بکاء إسحاق و هو يموت و اللّٰه قبله و یبکیه محمّد قال فبرأ محمّد و مات إسحاق

8326

نشانه دیگر:

محمد بن علی ماجیلویه گوید: روایت کرد برای ما محمد بن یحیی عطّار از محمد بن حسان رازی از حسن بن هارون حارثی از محمّد بن داود که گفت: من و برادرم نزد امام رضا علیه السّلام بودیم، کسی آمد و به او خبر داد که چانه محمّد بن جعفر علیه السّلام بستند؛ آن حضرت برفت و ما همراه او برفتیم، دیدیم چانه اش را بسته اند و اسحاق بن جعفر و فرزندانش و جماعت آل ابو طالب می گریند، ابو الحسن نزد سرش بنشست و بر رویش تبسّم نمود، اهل مجلس را بد آمد و بعضی گفتند: این تبسّم از راه شماتت بود به مردن عمّش.

راوی گفت: پس بیرون آمد تا در مسجد نماز گزارد. ما گفتیم: فدای تو شویم از این ها شنیدیم درباره تو حرفی که ناخوش آمد ما را، وقتی که تو تبسّم نمودی. فرمود: من تعجّب از گریه اسحاق کردم، به خدا او پیش از محمّد بمیرد و محمد بر او بگرید. راوی گفت: پس محمد بهبود یافت و اسحاق پیش از او جان سپرد.

ص: 390

دلالت له أخرى:

حدَّثنا محمد بن علي ماجيلويه عن عمه محمد بن أبي [القاسم] القاسم عن محمد بن علي الكوفي عن الحسن بن علي الحداء قال: حدَّثني يحيى بن محمد بن جعفر قال مرض أبي مرضاً شديداً فأتاه أبو الحسن الرضا عليه السلام يعودُه وعمي إسحاق جالس يبكي قد جزع عليه جزعاً شديداً قال يحيى فالتفت إليّ أبو الحسن عليه السلام فقال ممّا يبكي عمك قلت يخاف عليه ما ترى قال فالتفت إليّ أبو الحسن عليه السلام قال لا تغتمنّ فإنّ إسحاق سيموت قبله قال يحيى فبرأ أبي محمد و مات إسحاق.

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله علم الرضا عليه السلام ذلك بما كان عنده من كتاب علم المنايا وفيه مبلغ أعمار أهل بيته متوارثاً عن رسول الله صلى الله عليه وآله و من ذلك

قال أمير المؤمنين عليه السلام أوتيت علم المنايا والبلايا والأنساب وفصل الخطاب.

نشانه ديگر:

محمد بن علي ماجيلويه از عمّش محمد بن ابی القاسم روایت کرده که گفت: روایت کرد برای ما يحيى بن محمد بن جعفر عليهما السلام که گفت: پدرم سخت بیمار شد، امام رضا عليه السلام به عيادت او آمد و عمّ اسحاق نشسته بود و می گریست و سخت بر او جزع می کرد.

يحيى گفت که ابو الحسن عليه السلام به من ملتفت شد و فرمود: چرا عمّت می گريد؟ گفتم:

می ترسد بر او از این حال که می بینی. فرمود:

غمگين مشوزود باشد که اسحاق پیش از پدريت بميرد و يحيى گفت: پدرم بهبود یافت و اسحاق بمرد.

مصنّف کتاب رحمه الله گوید: امام رضا عليه السلام این را از آن جا دانست که علم منايا نزد او بود و در آن عمرهای اهل بيت او درج بود، از رسول الله عليه وآله آن را ميراث یافته بود و از آن جا امير المؤمنين عليه السلام فرمود: به من داده شده علم مرگ ها و بلاها و نسب ها و فصل میان حق و باطل.

دلالت له أخرى:

حدّثنا عليّ بن عبد الله الوراق قال:

حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا محمّد بن الحسين بن أبي الخطاب قال: حدّثني إسحاق بن موسى قال لما خرج عمّي محمّد بن جعفر بمكّه ودعا إلى نفسه ودعى بأمر المؤمنين وبيع له بالخلافه و دخل عليه الرضا عليه السّلام و أنا معه فقال له يا عمّ لا تكذب أباك و لا أخاك فإنّ هذا أمر لا يتمّ ثمّ خرج و خرجت معه إلى المدينه فلم يلبث إلا قليلا حتّى أتى الجلوديّ فلقية فهزمه ثمّ استأمن إليه فلبس السواد و صعد المنبر فخلع نفسه و قال إنّ هذا الأمر للمأمون و ليس لي فيه حقّ ثمّ أخرج إلى خراسان فمات بجرجان.

835 9

دلالت له أخرى:

حدّثنا أحمد بن محمّد بن يحيى العطار قال: حدّثني أبي و سعد بن عبد الله جميعا عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطاب 834 8

نشانه دیگر:

اسحاق بن موسى گفت: وقتی که عمّم محمّد بن جعفر بمکه خروج کرد و مردم را به امامت خویش خواند و نام امیر المؤمنین بر خود نهاد بر او به خلافت بیعت کردند. امام رضا علیه السّلام بر او داخل شد و من با او بودم. فرمود:

ای عمو! پدرت و برادرت را تکذیب مکن که این امری است که تمام نمی شود، بعد از آن برآمد و من با او برآمدم به سوی مدینه؛ پس نگذشت، مگر اندک زمانی و جلودی سردار مأمون به او باز خورد و او را منهزم ساخت و بعد از آن از او امان خواست و سیاه پوشید و بر منبر رفت و خود را خلع کرد و گفت: این امر از آن مأمون است و مرا در آن حقی نیست.

بعد از آن به خراسان آوردندش و در جرجان بمرد.

835 9

نشانه دیگر:

روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن عطار که گفت: روایت کرد برای ما پدرم و سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی الخطاب

ص: 392

عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي عن عبد الصمد بن عبيد الله عن محمد بن الأثرم و كان على شرطه محمد بن سليمان العلوي بالمدينة أيام أبي السرايا قال اجتمع عليه أهل بيته وغيرهم من قريش فبايعوه وقالوا له لو بعثت إلى أبي الحسن الرضا عليه السلام كان معنا و كان أمرنا واحدا فقال محمد بن سليمان اذهب إليه فأقرئه السلام و قل له إن أهل بيتك اجتمعوا و أحبوا أن تكون معهم فإن رأيت أن تأتينا فافعل قال فأتيته و هو بالحمراء فأذيت ما أرسلني به إليه فقال أقرئه مني السلام و قل له إذا مضى عشرون يوما أتيتك قال فاجتته فأبلغته ما أرسلني به فمكثنا أياما فلما كان يوم ثمانية عشر جاءنا ورقاء قائد الجلودي فقاتلنا و هزمتنا و خرجت هاربا نحو الصورين فإذا هاتف يهتف بي يا أثرم فالتفت إليه فإذا أبو الحسن عليه السلام و هو يقول مضت العشرون أم لا و هو محمد بن سليمان بن داود بن حسن بن حسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام.

از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از محمد بن اثرم- او در زمان ابو السرايا رئيس شرطه محمد بن سليمان علوی بود- که گفت:

اهل بيت محمد بن سليمان و ديگران از قريش نزد او مجتمع شدند و بر او بيعت کردند و به او گفتند: خوب است بفرستی و ابو الحسن رضا عليه السلام را بخوانی تا با ما باشد و کار ما یکی باشد. ابن اثرم گفت: محمد بن سليمان با من گفت: نزد او برو و سلام من برسان و بگو اهل بيت تو مجتمع شده اند و دوست می دارند که تو با ایشان باشی اگر رضا داشته باشی بیان چنان کن. ابن اثرم گفت: آمدم نزد او و او در حمرا بود و رسالت بگذاردم. فرمود: او را سلام من برسان و بگو بیست روز که می گذرد پیش تو می آیم، آمدم و بگفتم. پس چند روز بماندیم وقتی که هجده روز شد ورقاء فرمانده با لشکر جلودی بیامد و با ما قتال کرد و بگریزاند و من به جانب صورین فرار کردم ناگاه کسی مرا آواز داد که یا اثرم! ملتفت شدم ابو الحسن رضا عليه السلام بود. با من گفت: بیست روز گذشت یا نه و این محمد بن سليمان بن داود بن حسن بن حسین بن علی بن ابی طالب عليهم السلام است.

دلاله أخرى:

حدّثنا محمّد بن أحمد بن إدريس قال:

حدّثني أبي عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب عن معمر بن خلاد قال: قال لي الرّيان بن الصّلت بمرو وقد كان الفضل بن سهل بعثه إلى بعض كور خراسان فقال لي أحبّ أن تستأذن لي على أبي الحسن عليه السّلام فأسلّم عليه و أحبّ أن يكسوني من ثيابه و أحبّ أن يهب لي من الدّراهم التي ضربت باسمه فدخلت على الرّضا عليه السّلام فقال لي مبتدئا إنّ الرّيان بن الصّلت يريد الدّخول علينا و الكسوه من ثيابنا و العطيّه من دراهمنا فأذنت له فدخل فسلم فأعطاه ثوبين و ثلاثين درهما من الدّراهم المضروبه باسمه.

837 11

دلاله أخرى:

حدّثنا أبو القاسم عليّ بن أحمد بن عبد الله بن أحمد بن أبي عبد الله البرقيّ رحمه الله قال: حدّثني أبي و عليّ بن محمّد بن 836 10

نشانه ديگر:

معمر بن خلاد گفت: ریان بن الصّلت در مرو- او را فضل بن سهل به بعضی از ولایت خراسان فرستاده بود- با من گفت: می خواهم اذن من بخواهی از ابو الحسن الرّضا علیه السّلام تا بر او سلام کنم و می خواهم که مرا از جامه های خود جامه ای پوشاند و مرا از درهم هایی که به نام او زده شده چیزی بخشد؛ پس من بر امام رضا علیه السّلام داخل شدم و ایشان ابتدا به من فرمود: ریان بن الصّلت می خواهد بر ما داخل شود و جامه ای از ما می خواهد و عطیه ای از درهم های ما؛ پس او را اذن دادم، داخل شد و سلام کرد، او را دو جامه و سی درهم از دراهم که به نام او سگّه زده بودند، داد.

837 11

نشانه ديگر:

ابو القاسم عليّ بن احمد بن عبد الله بن احمد بن ابی عبد الله برقيّ گوید: روایت کرد برای ما پدرم و علی بن محمد بن ماجیلویه از

ص: 394

ماجیلویه جمیعاً عن أحمد بن أبی عبد اللّٰه البرقی عن أبیه عن الحسین بن موسی بن جعفر بن محمّد العلوی قال کنا حول أبی الحسن الرضا علیه السّلام ونحن شبّان من بنی هاشم إذ مرّ علینا جعفر بن عمر العلوی وهورث الهیئه فنظر بعضنا إلى بعض وضحکنا من هیئته جعفر بن عمر فقال الرضا علیه السّلام لترونه عن قریب کثیر المال کثیر التبع فما مضى إلاّ شهر أو نحوه حتّی ولی المدینه و حسنت حاله فكان یمرّ بنا و معه الخصیان و الحشم و جعفر هذا هو جعفر بن عمر بن الحسن بن علی بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن أبی طالب علیه السّلام.

838 12

دلالتہ آخری:

حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد اللّٰه عن محمّد بن عیسی بن عبید عن الحسین بن بشار قال: قال الرضا علیه السّلام إنّ عبد اللّٰه یقتل محمّداً فقلت له عبد اللّٰه بن هارون یقتل محمّد بن هارون فقال لی:

نعم عبد اللّٰه الذی بخراسان یقتل محمّد ابن زبیده الذی هو ببغداد فقتله

احمد بن عبد اللّٰه برقی از پدرش روایت کرد و از حسین بن موسی بن جعفر علیهما السّلام که گفت: ما جمعی از جوانان بنی هاشم در کنار ابو الحسن رضا علیه السّلام بودیم که جعفر بن عمر علوی بر ما بگذشت و او هیتی کهنه داشت؛ با یکدیگر نگاه کردیم و بخندیدیم از هیئت او. امام رضا علیه السّلام فرمود: عن قریب او را خواهید دید، صاحب مال و تبع بسیار. پس یک ماه نگذشت که والی مدینه گشت و حالش نیکو شد؛ پس می گذشت و همراه او خواجه سرایان و حشم بودند و این جعفر بن محمّد بن عمر بن الحسن بن علی بن عمر بن علی بن حسین بن ابی طالب علیهم السّلام می باشد.

838 12

نشانه دیگر:

سعد بن عبد اللّٰه از محمد بن عیسی بن عبید از حسین بن بشار روایت کرده که گفت:

امام رضا علیه السّلام فرمود: همانا عبد اللّٰه، محمّد را می کشد، گفتم: عبد اللّٰه بن هارون، محمّد بن هارون را می کشد؟ فرمود: آری! عبد اللّٰه که به خراسان است محمّد بن زبیده را که در بغداد است خواهد کشت. و او هم وی را کشت.

ص: 395

دلالت له أخرى:

حدَّثنا حمزه بن محمد بن أحمد بن جعفر بن محمد بن زيد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام بقم في رجب سنة تسع و ثلاثين و ثلاثمائة قال أخبرني علي بن إبراهيم بن هاشم فيما كتب إلي سنة سبع و ثلاثمائة قال: حدَّثني محمد بن عيسى بن عبيد عن عبد الرحمن بن أبي نجران و صفوان بن يحيى قالا حدَّثنا الحسين بن قياما و كان من رؤساء الواقفة فسألنا أن نستأذن له على الرضا عليه السلام ففعلنا فلمَّا صار بين يديه قال له أنت إمام قال نعم قال إني أشهد الله أنك لست بإمام قال فنكت عليه السلام في الأرض طويلا منكس الرأس ثم رفع رأسه إليه فقال له ما علمك أنني لست بإمام قال له إنا قد روينا عن أبي عبد الله عليه السلام أن الإمام لا يكون عقيما و أنت قد بلغت السنّ و ليس لك ولد قال فنكس رأسه أطول من المرّة الأولى ثم رفع رأسه فقال إني أشهد الله أنه لا تمضي الأيام و الليالي حتّى يرزقني الله ولدا مني قال 839 13

نشانه دیگر:

حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زيد بن علي بن حسين بن علي بن ابى طالب عليهما السلام در قم در رجب سيصد و نود و سه (393) روایت کرد برای ما و گفت: خبر داد مرا علی بن ابراهیم بن هاشم در آنچه که در سال سیصد و هفت (307) برای من نوشت و گفت: محمد بن عیسی بن عبید از عبد الرحمن بن ابی نجران و صفوان بن یحیی روایت کرده که گفتند: حسین بن قیاما- از رؤسای واقفیه- از ما خواست که از امام رضا علیه السلام برای او اذن بخواهیم چون داخل شد، گفت: شما امام هستید؟ فرمود: آری! گفت: خدا را گواه می سازم که تو امام نیستی. پس حضرت سر به زیر انداخته زمین را نگریست؛ سپس فرمود: از کجا دانستی که من امام نیستم؟! گفت: ما روایت داریم از ابی عبد الله علیه السلام که امام عقیم نباشد و تو به این سن رسیده ای و فرزند نداری. راوی گفت:

این بار بیشتر سر به زیر انداخت؛ سپس فرمود:

خدا را گواه می سازم که ایام و لیالی نگذرد تا خدای عزّ و جلّ مرا فرزندی دهد از من.

ص: 396

عبد الرحمن بن أبي نجران فعددنا الله هور من الوقت الذي قال فوهب الله له أبا جعفر عليه السلام في أقل من سنة قال وكان الحسين بن قياما هذا واقفا في الطواف فنظر إليه أبو الحسن الأول عليه السلام فقال ما لك حيّرك الله تعالى فوقف عليه بعد الدعوه.

840 14

دلالة أخرى:

حدّثنا أبي قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن عيسى بن عبيد عن محمد بن أبي يعقوب عن موسى بن هارون قال رأيت الرضا عليه السلام وقد نظر إلى هرثمه بالمدينة فقال كأتني به وقد حمل إلى مرو فضربت عنقه فكان كما قال.

841 15

دلالة أخرى:

حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني قال: حدّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن محمد بن عيسى عن أبي حبيب [البناجي] التّباخي أنّه قال رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله في المنام وقد وافى [البناج] التّباخي ونزل بها في عبد الرحمن بن أبي نجران گفت: ما ماه ها می شمردیم، یک سال نگذشت که خدای عزّ و جلّ او را فرزندى داد، و حسین بن قياما هنگام طواف متحیر ایستاده موسى بن جعفر عليه السلام به او نگاه کرد و فرمود: تورا چه شده؟ خدا تورا حیران کند؛ پس واقفی شد بر او بعد از دعوت.

840 14

نشانه دیگر:

سعد بن عبد الله از محمد بن عيسى بن عبيد از محمد بن ابى يعقوب از موسى بن هارون روایت کرده که گفت: در مدینه امام رضا عليه السلام را دیدم که به هرثمه نظر کرد و فرمود:

گویا می بینم او را نزد هارون می برند و گردنش می زنند و چنان شد که آن حضرت فرمود.

841 15

نشانه دیگر:

احمد بن زياد بن جعفر همدانی گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن عيسى از ابى حبيب نباخي که گفت:

در خواب دیدم رسول خدا صلى الله عليه وآله به نباج آمده و در مسجدی که حاجیان هر سال در آن منزل

ص: 397

المسجد الذي ينزله الحاج في كل سنة و كآتي مضيت إليه و سلّمت عليه و وقتت بين يديه و وجدت عنده طبقاً من خوص نخل المدينة فيه تمر صيحاني فكانه قبض قبضه من ذلك التمر فناولني منه فعدده فکان ثمانی عشره تمره فتأولت أنّی أعیش بعدد كلّ تمره سنه فلمّا كان بعد عشرين يوماً كنت في أرض تعمر بين يديّ للزّراعه حتّى جاءني من أخبرني بقدم أبي الحسن الرضا عليه السّلام من المدينة و نزوله ذلك المسجد و رأيت النّاس يسعون إليه فمضيت نحوه فإذا هو جالس في الموضع الذي كنت رأيت فيه التّبيّ صَلَّى اللهُ عليه و آله و تحته حصير مثل ما كان تحته و بين يديه طبق خوص فيه تمر صيحانيّ فسلمّتم عليه فردّ السّلام عليّ و استدانني فناولني قبضه من ذلك التّمر فعدده فإذا عدده مثل ذلك التّمر الذي ناولني رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و آله فقلت له زدني منه يا ابن رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و آله فقال عليه السّلام لو زادك رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و آله لزدناك.

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله للصادق عليه السّلام دلالة مثل هذه الدلالة و قد ذكرتها في الدلائل.

می کنند فرود آمده و گویا من رفتم به سوی او و سلام کردم و پیش روی او ایستادم، دیدم نزد او طبقی از برگ نخیل مدینه بود که در آن خرماي صیحانی بود، یک قبضه از آن برداشت و به من داد، شمردم هجده خرما بود.

پس چنین تأویل کردم که من به عدد خرما یک سال بزیم و چون بیست روز بگذشت در زمین بودم که برای زراعت آن را اصلاح می نمودم، کسی آمد و خبر قدم حضرت رضا علیه السّلام آورد که در آن مسجد فرود آمده از مدینه می آید و مردم می شتافتند به سوی او؛ پس من نیز آمدم او را دیدم نشسته در موضعی که نبی صَلَّى اللهُ عليه و آله را دیده بودم، در زیر او حصیری بود چنان چه در زیر آن حضرت بود و نزدش طبقی از برگ خرما بود در آن خرماي صیحانی، سلام کردم بر او و جواب داد و مرا نزدیک خواند و کفی از آن خرما بداد و بشمردم به همان عدد بود که آن حضرت داده بود. گفتم:

زیاد کن یا بن رسول الله! فرمود: اگر رسول خدا صَلَّى اللهُ عليه و آله از این زیادتر می داد ما هم می دادیم.

مصنّف کتاب رحمه الله گوید: امام صادق علیه السّلام را نیز دلالتی مثل این است و من در دلایل ذکر کرده ام.

دلالت له أخرى:

حدّثنا أبو حامد أحمد بن عليّ بن الحسين الثعالبيّ قال: حدّثنا أبو أحمد عبد الله بن عبد الرحمن المعروف بالصّفوانيّ قال قد خرجت قافله من خراسان إلى کرمان فقطع اللّصوص عليهم الطّريق وأخذوا منهم رجلا اتّهموه بكثرة المال فبقى في أيديهم مدّة يعدّبونه ليفتدي منهم نفسه وأقاموه في الثلج وملتوا فاه من ذلك الثلج فشدّوه فرحمته امرأه من نسائهم فأطلقته وهرب فانفسد فمه ولسانه حتّى لم يقدر على الكلام ثمّ انصرف إلى خراسان وسمع بخبر عليّ بن موسى الرضا عليه السّلام وأنّه بنيسابور فرأى فيما يرى النائم كأنّ قاتلا يقول له: إنّ ابن رسول الله صلّى الله عليه وآله قد ورد خراسان فسله عن علّتك فرّبما يعلمك دواء تنتفع به قال فرأيت كأني قد قصدته عليه السّلام وشكوت إليه ما كنت دفعت إليه وأخبرته بعلّتي فقال لي خذ من الكمّون والسّعتر والملح ودقه وخذ منه في فمك مرّتين أو ثلاثا فإنّك تعافى فانته

842 16

نشانه دیگر:

صفوانی گفت: قافله ای از خراسان به جانب کرمان بیرون آمد، دزدان بر ایشان راه زدند و مردی از ایشان گرفتند که به زیادی مال متهم می کردند. او در دست ایشان مدّتی بماند، و شکنجه می کردند تا فدیّه دهد و خلاص شود، او را در برف وا داشتند و دهانش از برف پر کردند، زنی از ایشان بر او رحمت آورد و او را برهانید، او بگریخت و دهان و زبانش تپاه شده و نمی توانست سخن بگوید. بعد از آن به خراسان آمد و شنید که امام رضا علیه السّلام در نیشابور بود، در خواب دید گویا کسی به او می گوید پسر رسول خدا وارد خراسان شده است، علّت خود را از او بپرس، بسا باشد تو را دوايي تعلیم کند که نفع دهد. نیز گفت: در خواب دیدم که گویا نزد او آمدم و از آن چه بر سرم آمده بود، شکایت کردم و علّت خود گفتم. به من فرمود: زیره و آویشن و قدری نمک را بکوب دو یا سه بار در دهان گیر که عافیت می یابی. مرد از خواب بیدار شد، فکر نکرد در آن خوابی که دیده و اعتنایی به آن نکرد تا

ص: 399

الرَّجُلُ مِنْ مَنَامِهِ وَ لَمْ يَفَكِّرْ فِيمَا كَانَ رَأَى فِي مَنَامِهِ وَ لَا اعْتَدَّ بِهِ حَتَّى وَرَدَ بَابَ نَيْسَابُورَ فَقِيلَ لَهُ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ ارْتَحَلَ مِنْ نَيْسَابُورَ وَ هُوَ بِرِبَاطِ سَعْدٍ فَوَقَعَ فِي نَفْسِ الرَّجُلِ أَنْ يَقْصِدَهُ وَ يَصِفُ لَهُ أَمْرَهُ لِيَصِفَ لَهُ مَا يَنْتَفِعُ بِهِ مِنَ الدَّوَاءِ فَقْصِدْهُ إِلَى رِبَاطِ سَعْدٍ فَدَخَلَ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ كَانَ مِنْ أَمْرِي كَيْتٌ وَ كَيْتٌ وَ قَدْ انْقَسَدَ عَلَيَّ فَمِي وَ لِسَانِي حَتَّى لَا أَقْدِرُ عَلَى الْكَلَامِ إِلَّا بِجَهْدٍ فَعَلَّمَنِي دَوَاءً أَنْتَفِعُ بِهِ فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلَمْ أَعَلِّمَكَ إِذْ هَبْتَ فَاسْتَعْمَلْ مَا وَصَفْتَهُ لَكَ فِي مَنَامِكَ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَعِيدَهُ عَلَيَّ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِي خُذْ مِنَ الْكَمُونِ وَ السَّعْتَرِ وَ الْمَلْحِ فَدَقِّقْهُ وَ خُذْ مِنْهُ فِي فَمِكَ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا فَإِنَّكَ سَتَعَافَى قَالَ الرَّجُلُ فَاسْتَعْمَلْتُ مَا وَصَفَ لِي فَعُوفِيْتُ.

قال أبو حامد أحمد بن علي بن الحسين الثعالبي سمعت أبا أحمد عبد الله بن عبد الرحمن المعروف بالصّفنّائي يقول رأيت هذا الرجل و سمعت منه هذه الحكاية.

به دروازه نیشابور رسید، به او گفتند: امام رضا علیه السّلام از نیشابور کوچ کرد و در رباط سعد است. در خاطر مرد افتاد که نزد او رود و حکایت خود به او بگوید شاید دوايي تعليم کند که نفع بخشد؛ پس به رباط سعد آمد و بر آن حضرت داخل شد. گفت: ای پسر رسول خدا! حال من این و دهان و زبانم تباه شده و نمی توانم حرف بزنم مگر به سختی، باشد دوايي تعليم کنی که از آن منتفع شوم. فرمود:

آيا به تو ياد ندادم؟ برو همان که در خواب تعليمت کردم انجام ده که بهبودی يابی. مرد به او گفت: يابن رسول الله! اگر صلاح می دانی یک بار ديگر بگو. فرمود: زيره و آویشن و نمک را بکوب و دو يا سه بار در دهان بگردان که بهبودی يابی. مرد گفت: آن کار کردم و عافيت يافتم.

ابو حامد احمد بن علي بن حسين ثعالبي گوید: از ابو حامد عبد الله بن عبد الرحمن مشهور به صفنّائي شنيدم که می گفت: من آن مرد را دیدم و این حکایت از او شنيدم.

دلالته آخری:

حدَّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني قال: حدَّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم قال: حدَّثني الريان بن الصلت قال لما أردت الخروج إلى العراق وعزمت على توديع الرضا عليه السلام فقلت في نفسي إذا ودعته سألته قميصا من ثياب جسده لأكفن به ودرهم من ماله أصوغ بها لبناتي خواتيم فلما ودعته شغلني البكاء والأسف على فراقه عن مسأله ذلك فلما خرجت من بين يديه صاح بي يا ريان ارجع فرجعت فقال لي أ ما تحب أن أدفع إليك قميصا من ثياب جسدي تكفن فيه إذا فني أجلك أو ما تحب أن أدفع إليك درهم تصوغ بها لبناتك خواتيم فقلت يا سيدي قد كان في نفسي أن أسألك ذلك فمنعني الغم بفراقك فرفع عليه السلام الوساده وأخرج قميصا فدفعه إلي ورفع جانب المصلي فأخرج درهم فدفعها إلي وعددها فكانت ثلاثين درهما.

نشانه ديگر:

احمد بن زياد همداني از علي بن ابراهيم قمي از ريان بن صلت روايت کرده که گفت:

وقتی که اراده عراق و عزم وداع امام رضا عليه السلام داشتم در خاطر خود گفتم: چون او را وداع کنم از او پیراهنی از جامه های تنش بخواهم تا مرا در آن کفن کنند و درهمی چند از مال او که از برای دخترانم انگشترها بسازم، چون او را وداع کردم بر من گریه افتاد و اندوه از فراق او غلبه کرد، فراموش کردم که آن ها بخواهم، چون بیرون آمدم آواز داد که یا ريان بازگرد. باز گشتم، فرمود: آیا دوست می داری که پیراهنی از جامه های تن خود به تو دهم تا در آن تو را کفن کنند چون عمرت به سر آید، آیا دوست نمی داری که درهمی چند تو را دهم تا برای دختران خود انگشترها سازی؟ گفتم: یا سيدي در خاطر من بود که از تو بخواهم، اندوه فراق تو مرا بازداشت؛ حضرت پشتی اش را برداشت و پیراهن بیرون آورد و به من داد و سپس جانب مصلي برداشت و درهمی چند بر آورد و به من داد، شمردم سی درهم بود.

دلالته آخري:

حدَّثنا أبي رضى الله عنه قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله قال: حدَّثنا أحمد بن محمد بن عيسى عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطى قال كنت شاكراً في أبي الحسن الرضا عليه السلام فكتبت إليه كتاباً أسأله فيه الإذن عليه وقد أضمرت في نفسي أن أسأله إذا دخلت عليه عن ثلاث آيات قد عقدت قلبى عليها قال فأتانى جواب ما كتبت به إليه عافانا الله وإياك أمّا ما طلبت من الإذن على فإنّ الدخول إلى صعب و هؤلاء قد ضيقوا علىّ في ذلك فلست تقدر عليه الآن و سيكون إن شاء الله و كتب عليه السلام بجواب ما أردت أن أسأله عنه عن الآيات الثلاث في الكتاب و لا والله ما ذكرت له منهنّ شيئاً و لقد بقيت متعجباً لما ذكرها في الكتاب و لم أدر أنّه جوابى إلاّ بعد ذلك فوقفت على معنى ما كتب به عليه السلام.

نشانه ديگر:

سعد بن عبد الله گوید: روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن عيسى از احمد بن محمد بن ابى نصر بزنطى كه گفت: من در امامت امام رضا عليه السلام شك داشتم، پس نامه اى نوشته و در خواست ملاقات كردم، در خاطر خود گفتم اگر اذن دهد در باب سه آيه از او بپرسم، پس عزم جزم كردم، گوید: پاسخ آمد كه «خداوند ما را عافيت عنایت فرماید و نیز شما را، این كه اذن ملاقات طلبیدی، كار سختی است، چراكه این قوم رفت و آمد دیگران را تحت کنترل در آورده اند و موجبات زحمت است و اکنون نمی توانی چنین اذنی بیایی، ان شاء الله آزادی دهند و آن وقت اذن خواهم داد، و بعد جواب آنچه در نظر داشتم كه از حضرتش سؤال كنم برابم نوشته بودند، به خدا سوگند من در نامه ام اشاره اى به آن آيات نكرده بودم، در تعجب بودم كه این مطالب چیست و پاسخ چیست، بعد متوجه شدم معنى این كار كه حضرت در نامه اشاره کرده چیست.

دلالت له أخرى:

حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه قال: حدَّثني محمد بن الحسن الصَّفَّار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن أحمد بن محمد بن يحيى بن أبي نصر البزنطي قال بعث الرضا عليه السلام إلى بحمار فركبتة و أتيتة فأقمت عنده بالليل إلى أن مضى منه ما شاء الله فلمَّا أراد أن ينهض قال لي لا أراك تقدر على الرجوع إلى المدينة قلت أجل جعلت فداك قال فبت عندنا الليلة و اغد على بركة الله عزَّ و جلَّ قلت أفعل جعلت فداك قال يا جاريه افرشى له فراشى و اطرحي عليه ملحفتي التي أنام فيها وضعي تحت رأسه مخدتي قال فقلت في نفسي من أصاب ما أصبت في ليلتي هذه لقد جعل الله لي من المنزلة عنده و أعطاني من الفخر ما لم يعطه أحدا من أصحابنا بعث إلى بحماره فركبتة و فرش لي فراشه و بت في ملحفته و وضعت لي مخدته ما أصاب مثل هذا أحد من أصحابنا قال و هو قاعد معي و أنا أحدث

845 19

نشانه دیگر:

محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی که گفت: امام رضا علیه السلام حماری را نزد من فرستاد، سوار شدم نزد او رفتم و تا پاسی از شب نزد او بودم و چون خواست برخیزد، فرمود: گمان ندارم که بتوانی به مدینه بازگردی. گفتم: آری فدای تو شوم. به من فرمود: امشب نزد ما باش و صبح روانه شو به برکت خدای عزَّ و جلَّ. گفتم: چنین می کنم.

گفت: ای جاریه فرش برای او بگستران و ملحفه ای که من در آن می خوابم بر او بیفکن و بالش من زیر سرش نه. گوید: من در خاطر خود گفتم: که را چنین دولتی رسید که مرا امشب برسد، خداوند مرا این منزلت و فخر داد که هیچ یک از اصحاب ما را نداد، حمار خود را فرستاد تا سوار شدم و فراش خود بهر من بگسترده و در ملحفه او خفتم و زیر سر من نهاد مخده اش را، هیچ یک از اصحاب ما نیافت.

راوی گفت: آن حضرت با من نشسته بود و من در

ص: 403

نفسی فقال علیه السّلام لی: یا أحمد إنّ امیر المؤمنین علیه السّلام أتى زید بن صوحان فی مرضه یعود فافتخر علی الناس بذلك فلا تذهبن نفسک إلى الفخر و تذلل لله عزّ و جلّ و اعتمد علی یده فقام علیه السّلام.

846 20

دلالتی آخری:

حدّثنا علی بن أحمد بن محمد بن عمران الدّقاق رضی الله عنه قال: حدّثنا محمد بن ابی عبد الله الكوفی قال: حدّثنی جریر بن حازم عن ابی مسروق قال: دخل علی الرّضا جماعه من الواقفه فیهم علی بن ابی حمزه البطائی و محمد بن اسحاق بن عمّار و الحسین بن مهران و الحسن بن ابی سعید المکاری فقال له علی بن ابی حمزه: جعلت فداک أخبرنا عن ابیک علیه السّلام ما حاله فقال له: إنّّه قد مضی فقال له فإلی من عهد فقال: الیّ فقال له: إنّک لتقول قولاً ما قاله أحد من آبائک علی بن ابی طالب علیه السّلام فمن دونه قال لکن قد قاله خیر آبائی و أفضلهم رسول الله صلّی الله علیه و آله فقال له أما تخاف هؤلاء علی نفسک فقال لو خفت خاطر این می گفتم. فرمود: یا احمد! امیر المؤمنین علیه السّلام به عیادت صعصعه بن صوحان رفت در بیماری او. پس او به آن افتخار می کرد با مردمان، نفس تو به فخر مایل نگردد و افتادگی کن برای خداوند، پس بر دست تکیه کرد و برخاست.

846 20

نشانه دیگر:

علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق گوید: روایت کرد برای ما محمد بن ابی عبد الله کوفی از ابی مسروق گفت: جماعتی از واقفیه بر امام رضا علیه السّلام داخل شدند از جمله علی بن حمزه بطائی و محمد بن اسحاق بن عمار و حسین بن مهران و حسن بن سعید مکاری بود و علی بن ابی حمزه گفت: فدایت شوم به ما بگو که حال پدرت چیست؟ فرمود: او رفت از جهان. گفت: به که عهد کرد؟ فرمود: به من.

گفت: تو سخنی می گویی که هیچ یک از پدران تو نگفتند نه علی بن ابی طالب علیه السّلام و نه فروتر از او. فرمود: بهترین پدران من و افضل ایشان که رسول خدا صلّی الله علیه و آله است گفته، گفت: بر جان خود از این ها نمی ترسی؟ فرمود: اگر می ترسیدم یاری بر هلاک خود کرده بودم به درستی که

ص: 404

عليها كنت عليها معينا إن رسول الله صَلَّى الله عليه وآله أتاه أبو لهب فتهدده فقال له رسول الله صَلَّى الله عليه وآله إن خدشت من قبلك خدشه فأنا كذاب فكانت أول آية نزع بها رسول الله صَلَّى الله عليه وآله و هي أول آية أنزع لكم إن خدشت خدشه من قبل هارون فأنا كذاب فقال له الحسن بن مهران قد أتانا ما نطلب إن أظهرت هذا القول قال فتريدها ذا أتريد أن أذهب إلى هارون فأقول له إني إمام و أنت لست في شيء ليس هكذا صنع رسول الله صَلَّى الله عليه وآله في أول أمره إنما قال ذلك لأهله و مواليه و من يثق به فقد خصهم به دون الناس و أنتم تعتقدون الإمامه لمن كان قبلي من آبائي و لا تقولون إنه إنما يمنع علي بن موسى أن يخبر أن أباه حتى تقيته فإني لا أتقيكم في أن أقول إني إمام فكيف أتقيكم في أن أدعي أنه حتى لو كان حيًا.

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله إنما لم يخش الرشيد لأنه قد كان عهد إليه أن صاحبه المأمون دونه

ابو لهب رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله را تهدید کرد و رسول صَلَّى الله عليه وآله فرمود: اگر مرا از جانب تو یک خدشه رسد، من کذاب باشم. پس این اول آیتی بود که گرفت به آن و این اول آیتی است از برای شما که اگر مرا خدشه ای از جانب هارون رسد، من کذابم. حسین بن مهران گفت: آن چه ما می جستیم به ما آمد که رسماً امامت خود را آشکارا اعلام کنی. فرمود: نظر تو چیست؟ می خواهی نزد هارون بروم و بگویم من امامم و تو هیچکاره، رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله در اول چنین نکرد بلکه ابتدا به اهل خود و موالی و آنان که محل اعتماد بودند اعلام کرد نه همه مردم و شما امامت را برای پدران من که پیش از من بودند پذیرفتید و نمی گوید که علی بن موسی از تقیه با ما نمی گوید که پدرش زنده است، زیرا من تقیه نمی کنم از شما در این که می گویم پدرم امام است. پس چگونه دعوی کنم در حیات او اگر زنده می بود.

مصنّف کتاب رحمه الله گفت: این که حضرت از جانب هارون ایمن بود به دلیل عهدی بود که به او رسیده بود و در آن کشنده وی را مأمون نامبرده بود نه هارون.

حدَّثنا الحسين بن أحمد بن إبراهيم بن هشام المكتَّب رضی اللہ عنہ قال: حدَّثنا علی بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن يحيى بن بشار قال دخلت على الرضا عليه السلام بعد مضي أبيه عليه السلام فجعلت أستفهمه بعض ما كلمني به فقال لي نعم يا سماع فقلت جعلت فداك كنت والله ألقب بهذا في صباي وأنا في الكتاب قال فتبسّم في وجهي.

848 22

دلالة أخرى:

حدَّثنا محمد بن أحمد السنائي رضی اللہ عنہ قال: حدَّثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي قال: حدَّثنا محمد بن خلف قال: حدَّثني هرثمه بن أعين قال دخلت على سيدي و مولاي يعني الرضا عليه السلام في دار المأمون و كان قد ظهر في دار المأمون أن الرضا عليه السلام قد توفى و لم يصح هذا القول فدخلت أريد الإذن عليه قال و كان في بعض ثقات خدم المأمون غلام يقال له صبيح الديلمي و كان 847 21

نشانه ديگر:

احمد بن ابراهيم بن هشام از يحيى بن بشار روايت کرده که گفت: داخل شدم بر امام رضا عليه السلام بعد از شهادت پدرش عليه السلام. از بعضی سخنان که با من می فرمود توضیح می خواستم. فرمود: بسیار خوب ای سماع! گفتم: فدایت شوم به خدا سوگند در کودکی به این لقب مذکور می شدم وقتی که در مکتب بودم. پس در روی من تبسم نمود.

848 22

نشانه ديگر:

محمد بن احمد بن سناني گوید: روايت کرد برای ما محمد بن ابی عبد الله کوفی از محمد بن خلف از هرثمه بن اعین که گفت: بر سيّد و مولایم امام رضا عليه السلام در سرای مأمون داخل شدم و در آنجا شایع شده بود که امام رضا عليه السلام وفات یافته و-این درست نبود- داخل شدم می خواستم که اذن دخول برای او حاصل کنم و در میان خادمان معتمد مأمون غلامی بود که او را صبيح ديلمي می گفتند و او به

ص: 406

یتوالی سیدی حق ولایت و إذا صبیح قد خرج فلما رأی قال لی یا هرثمه ألت تعلم أئی ثقہ المأمون علی سرّه و علانیتہ قلت بلی قال اعلم یا هرثمه أن المأمون دعانی و ثلاثین غلاما من ثقاته علی سرّه و علانیتہ فی الثلث الأول من اللیل فدخلت علیه و قد صار لیلہ نهارا من کثره الشّموع و بین یدیه سیوف مسلولة مشحوزه مسمومه فدعا بنا غلاما غلاما و أخذ علینا العهد و الميثاق بلسانه و لیس بحضرتنا أحد من خلق اللّٰه غیرنا فقال لنا هذا العهد لازم لکم أنکم تفعلون ما آمرکم به و لا تخالفوا فیہ شیئا قال فحلفنا له فقال یاخذ کلّ واحد منکم سیفا بیده و امضوا حتّٰی تدخلوا علی علیّ بن موسی الرضا علیه السّلام فی حجرته فإن وجدتموه قائما أو قاعدا أو نائما فلا تکلموه و وضعوا أسیافکم علیه و اخلطوا لحمه و دمه و شعره و عظمه و مخّه ثم اقلبوا علیه بساطه و امسحوا أسیافکم به و صیروا إلیّ و قد جعلت لکلّ واحد منکم علی هذا الفعل و کتمانہ عشر بدر دراهم و عشر ضیاع منتخبه و الحظوظ عندی ما حییت و شدت سیّد مرا دوست داشت. در این وقت صبیح بیرون آمد چون مرا دید، گفت: یا هرثمه! نمی دانی که من معتمد مأمونم بر سرّ و علانیه او. گفتم: بلی. گفت: بدان مرا بخواند و سی غلام دیگر از معتمدان در ثلث اوّل شب رفتم نزد او و آن شب به روز شده بود از کثرت شمع ها و پیش او شمشیرهایی برهنه تیز زهر داده بود، ما را یک یک بخواند و به زبان از ما عهد بگیرد، هیچ کس دیگر غیر ما آن جا نبود. با ما گفت: این عهد بر شما لازم است که آن چه شما را بگویم بکنید و هیچ خلاف مکنید ما همه بر آن سوگند خوردیم. گفت، هر یک شمشیری بر می گیرید و می روید تا داخل شوید بر علی بن موسی علیهما السّلام در حجره اش اگر او را ایستاده یا نشسته یا خفته می بینید هیچ سخن به او نمی کنید و شمشیرها بر او می نهدید و گوشت و خون و مو و استخوان و مغزش درهم می کنید. سپس بساط او را بر او می پیچید و شمشیرها را به آن پاک می کنید و نزد من می آید و برای هر کدام از شما برای این کار که کنید و پوشیده دارید ده بدره درهم و ده صنیعۀ منتخب مقرر کرده ام و نوشته ها نزد من است از شما چندان که من زنده ام

بقیت قال فأخذنا الأسياف بأيدينا و دخلنا عليه في حجرته فوجدناه مضطجعا يقلب طرف يديه و يكلم بكلام لا نعرفه قال فبادر الغلمان إليه بالسّيوف و وضعت سيفي و أنا قائم أنظر إليه و كأنه قد كان علم مصيرنا إليه فليس على بدنه ما لا تعمل فيه السّيوف فطووا على بساطه و خرجوا حتّى دخلوا على المأمون فقال ما صنعتم قالوا فعلنا ما أمرتنا به يا أمير المؤمنين قال لا تعيدوا شيئاً ممّا كان فلماً كان عند تبلج الفجر خرج المأمون فجلس مجلسه مكشوف الرّأس محلّل الأزرار و أظهر وفاته و قعد للتّعزیه ثمّ قام حافياً حاسراً فمشى لينظر إليه و أنا بين يديه فلماً دخل عليه حجرته سمع همهمته فأرعد ثمّ قال من عنده قلت لا علم لنا يا أمير المؤمنين فقال أسرعوا و انظروا قال صبيح فأسرعنا إلى البيت فإذا سيدي عليه السّلام جالس في محرابه يصلّي و يسبح فقلت يا أمير المؤمنين هو ذا نرى شخصاً في محرابه يصلّي و يسبح فانتفض المأمون و ارتعد ثمّ قال غدرتموني لعنكم الله ثمّ التفت إلى من بين الجماعه فقال لي يا صبيح أنت و باقى ام.گفت: پس ما شمشیرها به دست گرفته و در حجره اش داخل شدیم، دیدیم حضرت به پهلو خوابیده و انگشتان مبارکش را حرکت می داد و با خود سخنانی می گفت که ما نمی دانستیم. پس غلامان شمشیرها بر او می زدند و من شمشیر خود نهاده و ایستاده بودم و گویا او می دانست چیزی پوشیده بود که شمشیر بر او کار نمی کرد. پس آن بساط را بر او پچیدند و بیرون آمدند نزد مأمون.

گفت: چه کردید؟ گفتند: آن چه گفتمی کردیم یا امیر. گفت: چیزی از این وا نگوئید. چون صبح شد مأمون بیرون آمد و در جای خود نشست، سر برهنه و بندها و تکمه ها گشوده و اظهار وفات امام علیه السّلام می نمود برای تعزیه نشست. پس برخاست پابرهنه و سر برهنه، پیامد تا او را ببیند و من پیش او می رفتم. چون در حجره او داخل شدم هممه ای بشنید، بلرزید و به من گفت: نزد او کیست؟ گفتم: نمی دانم یا امیر. گفت: زود بروید و ببینید. صبح گفت: ما درون حجره شدیم دیدیم که سیدم علیه السّلام در محراب خود نشسته نماز می گزارد و تسبیح می کند. گفتم: یا امیر! شخصی در محراب نماز می گزارد و تسبیح می کند. مأمون بلرزید، گفت: مرا بازی دادید، خدا بر شما لعنت کند. پس به من روی کرد و گفت: یا صبیح! تو

تعرفه فانظر من المصلّي عنده قال صبيح فدخلت و تولّى المأمون راجعا ثمّ صرت إليه عند عتبه الباب قال عليه السّلام لى يا صبيح قلت لبيك يا مولاي وقد سقطت لوجهي فقال قم يرحمك الله يريدون أن يطفؤا نور الله بأفواههم... والله متمّ نوره و لو كره الكافرون قال فرجعت إلى المأمون فوجدت وجهه كقطع الليل المظلم فقال لى يا صبيح ما وراءك فقلت له يا أمير المؤمنين هو والله جالس فى حجرته وقد نادانى وقال لى كيت و كيت قال فشدد أزراره و أمر بردّ أثوابه و قال قولوا إنّه كان غشى عليه و إنّه قد أفاق قال هرثمه فأكرت لله عزّ و جلّ شكرا و حمدا ثمّ دخلت على سيّدى الرضا عليه السّلام فلما رآنى قال: يا هرثمه لا تحدّث أحدا بما حدّثك به صبيح إلاّ من امتحن الله قلبه للإيمان بمحبّتنا و ولايتنا فقلت نعم يا سيّدى ثمّ قال عليه السّلام: يا هرثمه و الله لا يضرّنا كيدهم شيئا حتّى يبلغ الكتاب أجله.

اورا مى شناسى بين كيست كه نماز مى كند.

پس من داخل شدم و مأمون بازگشت و من چون به آستانه در رسيدم امام عليه السّلام فرمود: يا صبيح! گفتم: لبيك يا مولاي و به روى در افتادم. فرمود: برخيز، خدا رحمت كند بر تو، مى خواهند كه خاموش كنند نور خدا را و خدا تمام كننده است نور خود را هر چند كافران كاره باشند آن را. پس بازگشتم نزد مأمون، ديدم كه رويش سياه شده همچو شب تاريك.

گفت: يا صبيح! چه خبر داري؟ گفتم: يا امير! به خدا ديدم كه در حجره خود نشسته بود و مرا بخواند و چنين و چنان گفت. صبيح گفت: پس بندهاى خود بيست و گفت كه درها را وا كنند و گفت: بگويد از خود رفته بود و به هوش آمد. هرثمه گفت: من شكر بسيار خداى را كردم و بر سيّد خود امام رضا عليه السّلام داخل شدم چون مرا ديد، فرمود: يا هرثمه! آن چه صبيح با تو گفت: با كسى مگو مگر كسى كه خداى عزّ و جلّ دل او را امتحان كرده باشد براى ايمان به محبّت و ولايت ما. گفتم: آرى يا سيّدى! بعد از آن فرمود: هرثمه و الله كيد ايشان به ما ضرر نكند تا كتاب به مدّت خود برسد.

دلالت له أخرى:

حدّثنا عليّ بن عبد الله الورّاق قال:

حدّثنا أبو الحسين محمّد بن جعفر الكوفيّ الأسديّ قال: حدّثنا الحسن بن عيسى الخراط قال: حدّثنا جعفر بن محمّد التوفليّ قال أتيت الرضا وهو بقنطرة أربق فسلمت عليه ثمّ جلست وقلت جعلت فداك إنّ أناسا يزعمون أنّ أباك حيّ فقال كذبوا لعنهم الله و لو كان حيّا ما قسم ميراثه و لا نكح نساؤه و لكنّه و الله ذاق الموت كما ذاقه عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: فقلت له: ما تأمرني قال عليك بابني محمّد من بعدى و أمّا أنا فإنّي ذاهب فى وجه الأرض لا أرجع منه بورك قبر بطوس و قبران ببغداد قال: قلت: جعلت فداك قد عرفنا واحدا فما الثّانى قال:

ستعرفونه ثمّ قال عليه السّلام: قبرى و قبر هارون الرّشيد هكذا و ضمّ بإصبعيه.

نشانه ديگر:

على بن عبد الله وراق گوید: روایت کرد برای ما ابو الحسين محمد بن جعفر كوفى اسدى از حسن بن عيسى از جعفر بن محمد نوفلى كه گفت: نزد امام رضا عليه السّلام آمدم و او در قنطره اربق بود، سلام كردم، نشستم و گفتم:

فداى تو شوم، مردم را گمان آن است كه پدر تو زنده است. فرمود: دروغ مى گویند، لعنت كند خدا بر ایشان، اگر زنده مى بود میراثش قسمت نمى شد و زناش را نكاح نمى كردند، بلكه به خدا كه چشيد مرگ را چنان چه عليّ بن ابى طالب عليه السّلام چشيد. پس گفتم: چه مى فرمايى مرا؟ فرمود: فراگيريد پسرم محمّد را بعد از من و امّا من مى روم و براى من بازگشتى نيست، مبارك است قبرى در طوس و دو قبر در بغداد. گفتم: فداى تو شوم يكى را مى دانيم، دومين کدام است؟ فرمود: خواهيد دانستن بعد از آن گفت: قبر من و قبر هارون، هم چنين است و دو انگشت به هم ضم نمود.

دلالت له أخرى:

حدَّثنا الحسن بن أحمد بن إدريس عن أبيه عن إبراهيم بن هاشم عن محمد بن حفص عن حمزة بن جعفر الأرجاني قال:

خرج هارون من المسجد الحرام من باب و خرج الرضا عليه السلام من باب فقال الرضا عليه السلام:

و هو يعتبر لهارون ما أبعد الدار و أقرب اللقاء بطوس يا طوس يا طوس ستجمعني و إياه.

851 25

دلالت له أخرى:

حدَّثنا أبو محمد جعفر بن نعيم بن شاذان رضی الله عنه قال: أخبرنا أحمد بن إدريس عن إبراهيم بن هاشم عن محمد بن حفص قال: حدَّثني مولى العبد الصالح أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام قال: كنت و جماعه مع الرضا عليه السلام في مفازه فأصابنا عطش شديد و دوابنا حتى خفنا على أنفسنا فقال لنا الرضا عليه السلام اتوا موضعا وصفه لنا فإنكم تصيبون الماء فيه قال فأتينا الموضع فأصبنا الماء و سقينا دوابنا حتى رويت 850 24

نشانه دیگر:

حسن بن احمد بن ادريس از پدرش از ابراهيم بن هاشم از محمد بن حفص از حمزه بن جعفر ارجانی روایت کرده که گفت: هارون از مسجد الحرام از دری بیرون آمد و امام رضا علیه السلام از دری دیگر. از روی عبرت به هارون فرمود:

چه دور است سرا، چه نزدیک است لقا، ای طوس زود باشد که جمع کنی مرا و او را.

851 25

نشانه دیگر:

ابو محمد جعفر بن نعيم بن شاذان گوید:

خبر داد ما را احمد بن ادريس از ابراهيم بن هاشم از محمد بن حفص که گفت: روایت کرد برای ما غلام عبد صالح موسى بن جعفر علیهما السلام که گفت: من و جماعتی با حضرت رضا علیه السلام بودیم در بیابانی سخت تشنه شدیم، چنان که از هلاکت بترسیدیم، حضرت علیه السلام فرمود: بیایید به این موضع و برای ما وصف آن بگفت که آن جا آب می یابید. گفت: به آن موضع آمدیم و آب یافتیم و چارپایان را آب دادیم تا همه سیراب

و روینا و من معنا من القافله ثم رحلنا فأمرنا عليه السلام بطلب العين فطلبناها فما أصبنا إلا [بقره] بعر الإبل و لم نجد للعین أثرا فذكر ذلك لرجل من ولد قنبر كان يزعم أن له مائه و [عشرون] عشرين سنه فأخبرني القنبري بمثل هذا الحديث سواء قال كنت أنا أيضا معه في خدمته و أخبرني القنبري أنه كان في ذلك مصعدا إلى خراسان.

852 26

دلالة أخرى:

حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رحمه الله قال: حدّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه قال: حدّثني [محول] مخول السجستاني قال لما ورد البريد بإشخاص الرضا عليه السلام إلى خراسان كنت أنا بالمدينة فدخل المسجد ليودّع رسول الله صلى الله عليه وآله فودّعه مرارا كل ذلك يرجع إلى القبر و يعلو صوته بالبكاء و التّحيب فتقدّمت إليه و سلّمت عليه فردّ السّلام و هنّاته فقال ذرني فأني أخرج من جوار جدّي صلى الله عليه وآله و أموت في غربه و أدفن في جنب هارون قال فخرجت متّبعاً لطريقه حتّى مات بطوس و دفن إلى جنب هارون.

شدیم و هرکه در قافله بود، پس کوچ کردیم.

سپس فرمود: تا چشمه را بجوییم نیافتیم مگر پشکل شتر، ندیدیم از چشمه اثری. و این حکایت پیش مردی از اولاد قنبر که به اعتقاد خودش صد و بیست (120) سال از عمرش گذشته بود مذکور شد، او نیز این قصّه را به همین شرح بگفت و گفت: من هم در خدمت او بودم. و قنبری گفت: در آن وقت امام علیه السلام به خراسان می رفت.

852 26

نشانه دیگر:

مخول سجستانی گوید: چون مأمور مأمون آمد تا امام رضا علیه السلام را به خراسان برد.

من در مدینه بودم، آن حضرت داخل مسجد شد تا رسول خدا صلى الله عليه وآله را وداع کند، چند بار وداع کرد و هر بار برمی گشت به جانب قبر و آوازش بلند می شد به گریه و ناله. من پیش آمدم و بر او سلام کردم جواب داد، او را تهنیت کردم. فرمود: مرا زیارت کن که مرا از جوار جدّم بیرون می برند و در غربت می میرم و در پهلوی هارون مدفون می شوم. و گفت که من از مدینه بیرون آمدم و در راه از پس او بودم تا در طوس درگذشت و در جنب هارون مدفون گشت.

ص: 412

دلالت له أخرى:

حدّثنا محمّد بن أحمد السناني رحمه الله قال:

حدّثنا محمّد بن أبي عبد الله الكوفي قال:

حدّثني سعد بن مالك عن أبي حمزة عن ابن أبي كثير قال لما توفّي موسى عليه السّلام وقف النّاس في أمره فحجّجت تلك السّنة فإذا أنا بالرّضا عليه السّلام فأضمرت في قلبي أمرا فقلت أ بشرا متّ واحدا نتّبعه الآيه فمرّ عليّ عليه السّلام كالبرق الخاطف عليّ فقال أنا والله البشر الذي يجب عليك أن تتّبعني فقلت معذره إلى الله تعالى وإليك فقال مغفور لك.

و حدّثني بهذا الحديث غير واحد من المشايخ عن محمّد بن أبي عبد الله الكوفي بهذا الإسناد.

854 28

دلالت له أخرى:

حدّثنا أبو محمّد جعفر بن نعيم الحاكم الشاذاني رحمه الله قال: أخبرنا أحمد بن إدريس عن محمّد بن عيسى بن عبيد عن الحسن 27 853

نشانه ديگر:

ابن ابی کثیر گفت: چون موسی بن جعفر علیه السّلام وفات یافت، مردم در کار او متوقف شدند. من آن سال به حج رفتم، به علی بن موسی الرضا علیهما السّلام برخورد و در دل قصدی کردم و گفتم: ما یک آدم همچون خود را پیروی می کنیم. پس امام علیه السّلام همچو برق خاطف بر من بگذشت و فرمود: به خدا من آن بشرم که واجب است بر تو مرا پیروی کنی. گفتم:

معذرت می خواهم به سوی خدای عزّ و جلّ و به سوی تو. فرمود: مغفور است برای تو.

و این حدیث را چندین یک نفر از مشایخ روایت کردند از محمّد بن عبد الله الكوفي به این اسناد.

854 28

نشانه ديگر:

ابو محمد جعفر بن نعيم شاذانی گوید: خبر داد ما را احمد بن ادريس از محمد بن عيسى بن عبيد از حسن بن علي بن وشاء که گفت:

ص: 413

بن علی الوشاء قال: قال لی الرضا علیه السلام:

إني حيث أرادوا الخروج بي من المدينة جمعت عيالي فأمرتهم أن يبكوا علي حتى أسمع ثم فرقت فيهم اثني عشر ألف دينار ثم قلت أما إني لا أرجع إلى عيالي أبدا.

855 29

دلالة أخرى:

حدّثنا عليّ بن عبد الله الوراق قال:

حدّثني محمّد بن جعفر بن بطّه قال: حدّثني محمّد بن الحسن الصّفّار عن محمّد بن عبد الرّحمن الهمدانيّ قال: حدّثني أبو محمّد الغفاريّ قال لزمني دين ثقيل فقلت ما لقضاء ديني غير سيّدي و مولاي أبي الحسن عليّ بن موسى الرضا عليه السّلام فلما أصبحت أتيت منزله فاستأذنت فأذن لي فلما دخلت قال لي ابتداء يا أبا محمّد قد عرفنا حاجتك و علينا قضاء دينك فلما أمسينا أتى بطعام للإفطار فأكلنا فقال يا أبا محمّد تبيت أو تنصرف فقلت يا سيّدي إن قضيت حاجتي فالانصراف أحبّ إليّ قال فتناول عليه السّلام من تحت البساط قبضه فدفعها إليّ فخرجت و دنوت امام رضا عليه السّلام به من فرمود: وقتی که می خواستند مرا از مدینه بیرون برند، عیال خود را جمع کردم پس گفتم: بر من بگریید تا من بشنوم. پس میان ایشان دوازده هزار دینار تقسیم کردم. پس گفتم: من بر نمی گردم به عیال خود هرگز.

855 29

نشانه دیگر:

علی بن عبد الله وراق گوید: روایت کرد برای ما محمد بن جعفر بن بطه از محمد بن حسن صفار از محمد بن عبد الرحمن همدانی از ابو محمّد غفاری که گفت: بر من دینی گران لازم آمد. گفتم: دین مرا غیر مولایم علی بن موسی الرضا علیه السّلام ادا نکند. چون صبح کردم آمدم به منزل او و اذن خواستم. اذن داد و چون داخل شدم، ابتدا فرمود: یا ابا محمّد! ما حاجت تو دانستیم و قضای دین تو بر ماست. چون شب شد طعامی آوردند برای افطار بخوردیم. پس فرمود: یا ابا محمّد! شب می روی یا می مانی؟ گفتم: اگر حاجتم روا شود، رفتن را دوست تر می دارم، پس از زیر بساط خود یک قبضه زر برگرفت و به من داد، به چراغ نزدیک شدم

ص: 414

من السراج فإذا هي دنانير حمر و صفر فأول دينار وقع بیدی و رأیت نقشه کان علیه یا با محمد الدنانیر خمسون سته و عشرون منها لقضاء دینک و أربع و عشرون لنفقه عیالک فلما أصبحت فتشت الدنانیر فلم أجد ذلك الدینار و إذا هی لا تنقص شیئا.

856 30

دلالة أخرى:

حدّثنا أحمد بن الهارون الفامی رحمه الله قال:

حدّثنا محمد بن جعفر بن بطّه قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصّفّار عن محمد بن عیسی بن عبید عن موسی بن عمر بن بزیع قال کان عندی جاریتان حاملتان فکتبت إلی الرضا علیه السّلام أعلمه ذلك و أسأله أن يدعو الله تعالی أن يجعل ما فی بطونهما ذکرین و أن یهب لی ذلك قال فوَّع علیه السّلام أفعل إن شاء الله تعالی ثمّ ابتدأنی علیه السّلام بکتاب مفرد نسخته بسم الله الرحمن الرحیم عافانا الله و إیّاک بأحسن عافیة فی الدنیا و الآخرة برحمته الأمور بید الله عزّ و جلّ یمضی فیها مقادیره علی دیدم از سرخ و زرد بود و اول دینار که به دستم آمد و نقش او بدیدم بر او نوشته بود: یا ابا محمد! دینارها پنجاه تا است و بیست و شش از آن برای قضای دین توست و بیست و چهار برای نفقه عیال توست. چون صبح شد دینارها تقشیش کردم آن دینار نقش بسته را نیافتم و هیچ دیناری کم نیامد.

856 30

نشانه دیگر:

احمد بن هارون فامی گوید: روایت کرد برای ما محمد بن جعفر بن بطه از محمد بن حسن صفار از موسی بن عمر بن بزیع که گفت:

نزد من دو جاریه حامله بودند، به امام رضا علیه السّلام نوشتم در آن باب و درخواستم که دعا کند که مرا از ایشان دو پسر عطا شود، توفیق فرمود که به یاری خدا دعا خواهم کرد. بعد از آن نامه جداگانه به من نوشت به این مضمون: بسم الله الرحمن الرحیم عافیت بخشد ما را خدای عزّ و جلّ و شما را به بهترین عافیت خود در دنیا و آخرت به رحمت خود، کار به دست خدای عزّ و جلّ است. امضا می کند در آن مقادیر خود را چنان چه می خواهد برای تو

ص: 415

ما یحبّ یولد لک غلام و جاریه إن شاء الله تعالی فسمّ الغلام محمّدا و الجاریه فاطمه علی برکه الله تعالی قال فولد لی غلام و جاریه علی ما قاله علیه السّلام.

857 31

دلّاله آخری:

حدّثنا علی بن الحسین بن شاذویه المؤدّب رحمه الله قال: حدّثنا محمّد بن عبد الله بن جعفر الحمیری عن أبیه عن محمّد بن عیسی عن الحسن بن علی بن فضال قال:

قال لنا عبد الله بن المغیره كنت واقفیا و حججت علی ذلك فلمّا صرت بمكّه اختلج فی صدری شیء فتعلّقت بالملتزم ثمّ قلت اللهمّ قد علمت طلبتی و إرادتی فأرشدنی إلى خیر الأدیان فوقع فی نفسی أن آتی الرضا علیه السّلام فأتیت المدینه فوقفت ببابه فقلت للغلام قل لمولاک رجل من أهل العراق بالبواب فسمعت نداءه علیه السّلام و هو یقول ادخل یا عبد الله بن المغیره فدخلت فلمّا نظر إلیّ قال قد أجاب الله دعوتک و هداک لدینه فقلت أشهد أنّک حجّه الله و أمین الله علی خلقه.

پسری و دختری متولد می شود. ان شاء الله پسر را محمّد نام نه و دختر را فاطمه، به برکت خدای عزّ و جلّ. گفت: چنان شد و دختر و پسری زائیدند.

857 31

نشانه دیگر:

علی بن حسین بن شاذویه گوید: روایت کرد برای ما محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری از محمد بن عیسی از پدرش از حسن بن علی بن فضال از عبد الله بن مغیره که گفت:

من واقفی بودم و با آن اعتقاد به حج آمدم، چون به مکه رسیدم در آن باب چیزی در دلم گذشت، به ملتزم چسبیدم و گفتم: خداوندا تو می دانی مطلب مرا و اراده مرا. پس مرا راه نما به بهترین دین ها پس در دلم افتاد که نزد امام رضا علیه السّلام آیم، به مدینه آمدم و بر در خانه او ایستادم و به غلام گفتم: به مولای خود بگو مردی از اهل عراق بر در است، آواز او شنیدم که می فرمود: داخل شو یا عبد الله بن المغیره! داخل شدم و چون مرا دید، فرمود: خدا دعای تو را اجابت نمود و تو را به دین خود هدایت کرد، پس گفتم: گواهی می دهم که تو حجت خدا و امین او بر خلق او هستی.

ص: 416

دلاله أخرى:

حدَّثنا أبي رحمه الله قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن عيسى بن عبيد عن داود بن رزين قال كان لأبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام عندى مال فبعث فأخذ بعضه و ترك عندى بعضه و قال من جاءك بعدى يطلب ما بقى عندك فإنه صاحبك فلما مضى عليه السلام أرسل إلى عليّ ابنه عليه السلام ابعث إلىّ بالذى هو عندك و هو كذا و كذا فبعثت إليه ما كان له عندى.

دلاله أخرى:

حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصفّار عن محمد بن عيسى عن الحسن بن عليّ الوشاء قال: سألتى العباس بن جعفر بن محمد بن الأشعث أن أسأل الرضا عليه السلام أن يحرق كتبه إذا قرأها مخافه أن تقع فى يد غيره قال الوشاء فابتدأنى عليه السلام بكتاب قبل أن أسأله أن يحرق كتبه فيه أعلم صاحبك أنى إذا قرأت كتبه إلىّ حرقتها.

نشانه دیگر:

سعد بن عبد الله از داود بن رزين روايت کرده که گفت: ابو الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام را نزد من مالى بود، فرستاد و پاره اى از آن بخواست و پاره اى بگذاشت و فرمود: هرکه بعد از من بيايد و مابقى را از تو بطلبد، صاحب تو اوست. چون او رحلت فرمود، پسرش على عليه السلام بفرستاد که آن مال را بفرست و آن اين قدر است پس آنچه نزد من بود فرستادم.

نشانه دیگر:

محمد بن حسن بن احمد بن وليد از حسن بن عليّ وشا روايت کرده که گفت:

عبّاس بن جعفر بن محمد بن اشعث از من درخواست که از امام رضا عليه السلام درخواهم که نامه هاى او چون مى خواند پاره کند تا مبادا به دست ديگرى افتد. وشا گفت: امام عليه السلام پيش از آن که من حرفى با او بگويم به من نوشت که با يار خود بگو که من هرگاه نامه هاى او را مى خوانم، پاره مى کنم.

دلالتی آخری:

حدَّثنا أبی رضی اللہ عنہ قال: حدَّثنا سعد بن عبد اللہ عن محمّد بن الحسین بن أبی الخطاب عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر البزنطی قال: تمَنّیت فی نفسی إذا دخلت علی أبی الحسن الرضا علیه السّلام أن أسأله کم أتى علیک من السّنّ فلما دخلت علیه و جلست بین یدیه جعل ینظر إلّیّ و یتفرّس فی وجهی ثمّ قال کم أتى لک فقلت جعلت فداک کذا و کذا قال فأنا أكبر منک و قد أتى علیّ اثنتان و أربعون سنه فقلت جعلت فداک قد و اللّٰه أردت أن أسألك عن هذا فقال قد أخبرتك.

861 35

دلالتی آخری:

حدَّثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی اللّٰه عنہ قال: حدَّثنا علیّ بن ابراهیم بن هاشم عن محمّد بن عیسیٰ بن عبید قال: حدَّثنی فیض بن مالک المدائنی قال:

حدَّثنی زروان المدائنی بأنّه دخل علی أبی الحسن الرضا علیه السّلام یرید أن یسأله عن 860 34

نشانه دیگر:

سعد بن عبد اللّٰه از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی روایت کرده که گفت: در خاطر خود قرار گذاشتم که چون بر امام رضا علیه السّلام داخل شوم از او بپرسم که چند سال بر او گذشته، چون داخل شدم و نشستم دیدم که در من نظر می کرد و در روی من دقت می نمود بعد از آن فرمود: تو را چند سال گذشته؟! گفتم: فدای تو شوم چنین و چنان.

فرمود: پس من از تو بزرگترم، چهل و دو سال بر من گذشته، گفتم: فدای تو شوم می خواستم که همین از تو بپرسم، فرمود: من خود با تو بگفتم.

861 35

نشانه دیگر:

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن عیسیٰ بن عبید از فیض بن مالک مدائنی از زروان مدائنی که گفت: نزد علی بن موسی الرضا علیه السّلام وارد شده و می خواستم از او در مورد عبد اللّٰه بن جعفر پرسشی کنم،

ص: 418

عبد الله بن جعفر الصادق قال فأخذ بيدي فوضعها على صدري قبل أن أذكر له شيئاً ممّا أردت ثم قال لي يا محمد بن آدم إن عبد الله لم يكن إماماً فأخبرني بما أردت أن أسأله عنه قبل أن أسأله.

862 36

دلالة أخرى:

حدّثنا محمد بن عليّ ماجيلويه رضی الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن محمد بن عيسى اليقطينيّ قال: سمعت الهشام العبّاسيّ يقول: دخلت على أبي الحسن الرضا عليه السّلام وأنا أريد أن أسأله أن يعوّذني لصداع أصابني وأن يهب لي ثوبين من ثيابه أحرم فيهما فلمّا دخلت سألت عن مسألتي فأجابني ونسيت حوائجي فلمّا قمت لأخرج وأردت أن أوّدعه قال لي اجلس فجلست بين يديه فوضع يده على رأسي وعوّذني ثم دعا لي بثوبين من ثيابه فدفعهما إليّ وقال لي أحرم فيهما قال العبّاسيّ وطلبت بمكّه ثوبين سعديّين إحداهما لابني فلم أصب بمكّه منهما شيئاً عليّ نحو ما أردت فمررت بالمدينة في كفت: دست مرا گرفت و بر سينه خود گذاشت پیش از آن که من به او چیزی بگویم از آن چه در خاطر داشتم و فرمود: یا محمد بن آدم! عبد الله، امام نبود.

862 36

نشانه دیگر:

محمد بن عليّ ماجيلويه از عليّ بن إبراهيم بن هاشم از عيسى يقطينيّ روایت کرده که گفت: از هشام عباسی شنیدم که می گفت: داخل شدم نزد ابو الحسن الرضا عليه السّلام و می خواستم از او در خواهم که برای درد سر من دعا خواند و دو جامه مرا بخشد از جامه های خود که در آن احرام بندم، چون داخل شدم چند سؤال داشتم آن ها را پرسیدم و آن حاجت ها را فراموش کردم، چون برخاستم تا بیرون آیم و خواستم وداع کنم، فرمود: بنشین.

پیش روی او نشستم، پس دست خود بر سر من نهاد و بر من عوده بخواند، پس دو جامه از جامه های خود بخواست و مرا داد و فرمود: در این ها احرام بند. عباسی گفت: من در مکّه دو جامه سفیدی طلب کردم برای پسر. آن چه من می خواستم در مکّه به دست نیامد. پس به مدینه بازگشتم

ص: 419

منصرفی فدخلت علی اَبی الحسن الرضا علیه السلام فلما ودعته وأردت الخروج دعا بثوبین سعیدین علی عمل الموشی الذی كنت طلبته فدفعهما إلیّ.

863 37

دلالة أخرى:

حدّثنا الحسين بن أحمد بن إدريس عن أبيه عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن موسى قال خرجنا مع أبي الحسن الرضا عليه السلام إلى بعض أملاكه في يوم لا سحاب فيه فلما برزنا قال: حملتم معكم المماطر قلنا لا و ما حاجتنا إلى المماطر و ليس سحاب و لا نتخوف المطر فقال لكنّي حملته و ستمطرون قال فما مضينا إلا يسيرا حتّى ارتفعت سحابه و مطرنا حتّى أهمتنا أنفسنا فما بقى منّا أحد إلا ابتلّ.

864 38

دلالة أخرى:

حدّثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطار قال حدّثني أبي عن محمد بن عيسى عن موسى و بر امام رضا عليه السلام داخل شدم، چون وداع کردم و خواستم بیرون آیم دو جامه سفید بر آن نقش و طرحی که می خواستم طلبید و به من داد.

863 37

نشانه دیگر:

حسین بن احمد بن ادريس از پدرش از احمد بن محمد بن عيسى از حسين بن موسى روایت کرده که گفت: با امام رضا عليه السلام بیرون رفتیم به ملکی از ملک های او در روزی که ابر نبود، چون بیرون آمدیم، فرمود:

بارانی ها را با خود برداشتید؟ گفتیم: نه، چه حاجت به بارانی است و ابری نیست و بیم باران نداریم. فرمود: من برداشتم و خواهد بارید.

گفت: اندک راه پیش نرفتیم که ابری بلند شد و بارید تا ما را به فکر خود انداخت. پس هیچ کس از ما نماند مگر این که خیس شد.

864 38

نشانه دیگر:

احمد بن محمد بن يحيى از پدرش از محمد بن عيسى بن مهران روایت کرد که

ص: 420

بن مهران آنه كتب الى الرضا عليه السلام يسأله أن يدعو الله لابن له فكتب عليه السلام إليه وهب الله لك ذكرا صالحا فمات ابنه ذلك و ولد له ابن.

865 39

دلالة أخرى:

حدّثنا عليّ بن عبد الله الوراق قال:

حدّثنا سعد بن عبد الله عن الهيثم بن أبي المسروق التّهدّي عن محمّد بن الفضيل قال نزلت ببطن مرّ فأصابني العرق المدينيّ في جنبى و في رجلى فدخلت على الرضا عليه السلام بالمدينة فقال ما لى أراك متوجّعا فقلت إنّى لَمّا أتيت بطن مرّ أصابني العرق المدينيّ في جنبى و في رجلى فأشار عليه السّلام إلى الذى في جنبى تحت الإبط و تكلم بكلام و نقل عليه ثمّ قال عليه السّلام ليس عليك بأس من هذا و نظر إلى الذى في رجلى فقال قال أبو جعفر عليه السّلام من بلى من شيعتنا ببلاء فصبر كتب الله عزّ و جلّ له مثل أجر ألف شهيد فقلت فى نفسى لا أبرأ و الله من رجلى أبدا قال الهيثم فما زال يعرج منها حتّى مات

گفت: همانا او به امام رضا عليه السلام نامه ای نوشت و درخواست کرد که دعا کند برای پسری که داشت.

در جواب او نوشت: خدای تعالی تو را پسری صالح بخشد. پس آن پسر بمرد و پسری از برای او متولد شد.

865 39

نشانه دیگر:

علی بن عبد الله وراق گوید: روایت کرد برای ما سعد بن عبد الله از هیثم بن ابی مسروق نهدی از محمّد بن فضیل که گفت: در «بطن مر» فرود آمدم و مرا «عرق مدینی» در پهلو و در پا برآمد، در مدینه بر امام رضا علیه السّلام داخل شدم گفت: چرا تو را دردناک می بینم؟ گفتم: چون به «بطن مر» برآمدم «عرق مدینی» در پهلو و پایم برآمد. پس به آن دردی که در پهلویم و زیر بغل بود اشاره کرد و سخنی گفت و بر او دمید. سپس فرمود: از این باکی بر تو نیست و نظر کرد به آن چه در پایم بود. پس فرمود: ابو جعفر علیه السّلام فرمود: از شیعیان ما هر که به بلایی مبتلا شود و صبر کند خدای عزّ و جلّ برای او اجر هزار شهید نویسد و من در خاطر خود گفتم به خدا از این علت پا تا بمیرم شفا نخواهم یافت. هیثم گفت که همیشه آن رشته از پای او بر می آمد تا بمرد.

ص: 421

دلالت له أخرى:

حدَّثنا أبي قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن عيسى بن عبيد عن أبي عليّ الحسن بن راشد قال: قدمت عليّ أحمال و أتاني رسول الرضا عليه السلام قبل أن أنظر في الكتب أو أوجه بها إليه فقال لي:

يقول الرضا عليه السلام: سرّح إليّ بدفتر و لم يكن لي في منزلي دفتر أصلا قال: فقلت:

فأطلب ما لا أعرف بالتصديق له فلم أجد شيئا و لم أقع على شيء فلمّا وليّ الرسول قلت مكانك فحللت بعض الأحمال فتلّقاني دفتر لم أكن علمت به إلا أنّي علمت أنّه لم يطلب إلاّ الحقّ فوجهت به إليه.

867 41

دلالت له أخرى:

حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی الله عنه قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصّدّيق عن إبراهيم بن مهزيار عن أخيه عليّ عن محمد بن الوليد بن يزيد الكرمانيّ عن أبي محمد المصريّ قال قدم 866 40

نشانه دیگر:

حسن بن راشد گوید: بارهایی چند برای من آمد و پیش از آن که در بارنامه ها و تفصیل بارها نظر کنم یا نزد حضرت فرستم، فرستاده امام رضا علیه السلام آمد و به من گفت: امام رضا علیه السلام می فرماید دفتری به من فرست و مرا هیچ دفتری در منزلم نبود. با خود گفتم: باری بجویم آن چه گمان ندارم. برای تصدیق قول او بجستم ولی چیزی نیافتم. چون فرستاده حضرت خواست برگردد، گفتم: باش، بعضی از آن بارها را بگشودم، دفتری دیدم که هیچ گمان نداشتم اما این قدر می دانستم که او چیزی به باطل طلب نکند، پس نامه را برایش فرستادم.

867 41

نشانه دیگر:

محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفار از ابراهیم بن مهزيار از برادرش از محمد بن وليد بن يزيد کرمانی از ابی محمد مصری که گفت:

ابو الحسن رضا علیه السلام وارد شد و من به نامه ای از او

ص: 422

أبو الحسن الرضا عليه السلام فكتبت إليه أسأله الإذن في الخروج إلى مصر أتجر إليها فكتب إليّ أقم ما شاء الله قال فأقمت سنتين ثم قدم الثالثة فكتبت إليه أستأذنه فكتب إليّ اخرج مباركاً لك صنع الله لك فإن الأمر يتغير قال فخرجت فأصبت بها خيراً و وقع الهرج ببغداد فسلمت من تلك الفتنة.

868 42

دلالتی آخری:

حدّثنا أحمد بن محمد بن یحیی العطّار رضی الله عنه قال: حدّثنی اَبی عن محمد بن إسحاق الکوفی عن عمّه أحمد بن عبد الله بن حارثه الکرخی قال کان لا یعیش لی ولد و توقی لی بضعة عشر من الولد فحججت و دخلت علی اَبی الحسن الرضا علیه السلام فخرج إليّ و هو متّزر بإزار مورّد فسلمت علیه و قبلت یده و سألته عن مسائل ثم شکوت إليه بعد ذلك ما ألقى من قلّه بقاء الولد فأطرق طویلاً و دعا ملياً ثم قال لی اِنّی لأرجو أن تنصرف و لك حمل و أن یولد لك ولد بعد ولد و تمتّع بهم اَیام حیاتك فإنّ الله تعالی إذا أراد أن یتجیب الدعاء فعل اذن خواستم تا به مصر برای تجارت روم. پاسخ نوشت: به جای خود باش چندان که خدا خواهد. دو سال ماندم و بار دیگر به حضرت نوشتم و اذن خواستم، پاسخ نوشت: بیرون رو این سفر را خداوند برای تو مبارک گردانید و امر تغییر خواهد کرد.

گفت: بیرون شدم و در آن سفر خیر یافتم و در بغداد هر ج و مرج شد و من از آن فتنة برستم.

868 42

نشانه دیگر:

احمد بن محمد بن یحیی عطّار گوید: روایت کرد برای ما پدرم از محمد بن اسحاق کوفی از عمّش از احمد بن عبد الله بن حارثه کرخی که گفت: فرزندانم زنده نمی ماندند و بیش از دوازده تن از فرزندانم مردند. پس به حج رفته و نزد امام رضا علیه السلام رفتم، بیرون آمد و ازاری مورّد پوشیده بود بر او سلام کردم و دستش بوسیدم و مسئله چند پرسیدم. پس شکایت آن کردم که مرا فرزند نمی ماند. پس زمانی دراز سر به زیر انداخت و مدّتی دعا کرد و فرمود: امیدوارم که بازگردی و تو را حملی باشد و بعد از او فرزندان باشد که در ایام حیات به ایشان تمتع یابی، زیرا خدا هرگاه خواهد که دعا اجابت کند می کند

ص: 423

و هو علی کلّ شیء قدیر قال فانصرفت من الحجّ إلى منزلی فأصببت أهلی ابنه خالی حاملاً فولدت لی غلاماً سمّیته إبراهیم ثمّ حملت بعد ذلك فولدت لی غلاماً سمّیته محمّداً و کنّیته بأبی الحسن فعاش إبراهیم نینفاً و ثلاثین سنه و عاش أبو الحسن [أربع] أربعاً و عشرين سنه ثمّ إنّهما اعتلّاً جمیعاً و خرجت حاجّاً و انصرفت و هما علیلان فمکثا بعد قدومی شهرین ثمّ توقّی إبراهیم فی أوّل الشّهر و توقّی محمّد فی آخر الشّهر ثمّ مات بعدهما بسنه و نصف و لم یکن یعیش له قبل ذلك ولد إلاّ أشهر.

869 43

دلاله آخری:

حدّثنا محمّد بن موسی بن المتوکل قال: حدّثنا عبد الله بن جعفر الحمیری عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن سعید بن سعد عن أبی الحسن الرضا علیه السّلام أنّه نظر إلى رجل فقال له: یا عبد الله أوص بما ترید و استعدّ لما لا بدّ منه فکان کما قال فمات بعد ذلك بثلاثه ایّام.

و او بر همه چیز قادر است. گفت: از حج بازگشتم و اهل خود را که دختر خاله ام بود، آبتن یافتم و پسری بزایید نام او را ابراهیم نهادم. بعد از آن باز حامله شد و پسری بزایید، نام او را محمّد نهادم و کنیه اش ابو الحسن ابراهیم، سی و چند سال بزیست. و ابو الحسن بیست و چهار سال. بعد از آن هر دو بیمار شدند و من به حج آمدم و بازگشتم و ایشان بیمار بودند. بعد از آمدن من دو ماه بماندند. پس ابراهیم در اوّل ماه وفات یافت و محمّد در آخر ماه. و خود یک سال و نیم بعد از ایشان بمرد و از آن پیش او را فرزند نمی زیست مگر ماهی چند.

869 43

نشانه دیگر:

محمد بن موسی بن متوکل گوید: عبد الله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن عیسی از سعید بن سعد از ابی الحسن رضا علیه السّلام روایت کند که آن حضرت در مردی نظر کرد و سپس به او فرمود: یا عبد الله! وصیّت کن به آن چه خواهی و مهیا باش برای حالتی که چاره ای نیست از آن. و چنان شد که او فرمود.

پس از سه روز بمرد.

ص: 424

دلالت‌ه آخري:

حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال: حدّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن عبد الله بن محمد الهاشمي قال: دخلت على المأمون يوماً فأجلسني وأخرج من كان عنده ثم دعا بالطعام فطعمنا ثم طيّبنا ثم أمر بستاره فضربت ثم أقبل على بعض من كان في الستاره فقال بالله لما رثيت لنا من بطوس فأخذت [يقول] تقول:

سقى بطوس و من أضحى بها قطنا

من عتره المصطفى أبقى لنا حزنا

قال ثم بكى وقال لي يا عبد الله أيلومني أهل بيتي و أهل بيتك أن نصبت أبا الحسن الرضا عليه السلام علماً فوالله لأحدّثك بحديث تتعجب منه جنته يوماً فقلت له جعلت فداك إنّ أباك موسى بن جعفر و جعفر بن محمد و محمد بن علي و علي بن الحسين عليهم السلام كان عندهم علم ما كان و ما هو كائن إلى يوم القيامة و أنت وصيّ القوم و وارثهم و عندك علمهم و قد بدت لي إليك حاجة قال هاتها فقلت هذه 870 44

نشانه ديگر:

عبد الله بن محمد الهاشمي گفت: روزی بر مأمون داخل شدم مرا بشانند و هرکس نزد او بود بیرون کرد. پس طعام خواست، بخوردیم و طیب [خوش بو] بکار بردیم پس فرمود:

پرده ای بکشیدند. پس به یکی از آنان که در پس پرده بود خطاب کرد و گفت: تو را به خدا سوگند مرثیه کن برای ما آن چه را که در حق آن که در طوس است سروده ای مغنیّه سر کرد و بخواند:

گوارا باد برای طوس و از عترت مصطفی آنکه در آنجاست که رفت و اندوه بر ما گذاشت.

گفت: مأمون بگریست و گفت: یا عبد الله! آیا اهل بیت من و تو مرا ملامت می کنند بر اینکه رضا را علم نصب کردم، به خدا قسم به تو حدیثی گویم که تعجب کنی، روزی نزد او آمده و گفتم: فدای تو شوم، پدرانت موسی بن جعفر و جعفر بن محمد و محمد بن علی و علی بن حسین علیهم السلام نزد ایشان بود علم آن چه شده و آن چه خواهد شد تا روز قیامت و تو وصی و وارث ایشان و علم ایشان نزد توست و مرا به تو حاجتی است. فرمود: بگو. گفتم: این

ص: 425

الزَّاهِرِيَّةَ [حَطَّتِي] حَطَّتِي و لا أَقْدَمَ عَلَيْهَا مِنْ جَوَارِيٍّ قَدْ حَمَلَتْ غَيْرَ مَرَّةٍ وَ أَسْقَطَتْ وَ هِيَ الْآنَ حَامِلٌ فَدَلَّنِي عَلَيَّ مَا تَتَعَالَجُ بِهِ فَتَسْلَمُ فَقَالَ لَا تَخَفْ مِنْ إِسْقَاطِهَا فَإِنَّهَا تَسْلَمُ وَ تَلِدُ غَلَامًا أَشْبَهَ النَّاسَ بِأُمِّهِ وَ يَكُونُ لَهُ خَنْصَرٌ زَائِدَةٌ فِي يَدِهِ الْيَمْنَى لَيْسَتْ بِالْمَدْلَاءِ وَ فِي رِجْلِهِ الْيَسْرَى خَنْصَرٌ زَائِدَةٌ لَيْسَتْ بِالْمَدْلَاءِ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ فَوَلَدَتْ الزَّاهِرِيَّةَ غَلَامًا أَشْبَهَ النَّاسَ بِأُمِّهِ فِي يَدِهِ الْيَمْنَى خَنْصَرٌ زَائِدَةٌ لَيْسَتْ بِالْمَدْلَاءِ وَ فِي رِجْلِهِ الْيَسْرَى خَنْصَرٌ زَائِدَةٌ لَيْسَتْ بِالْمَدْلَاءِ عَلَى مَا كَانَ وَ صَفَهُ لِي الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَنْ يَلُومُنِي عَلَى نَصْبِي إِيَّاهُ عُلَمَاً وَ الْحَدِيثُ فِيهِ زِيَادَةٌ حَذْفَانِهَا وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

قال مصنف هذا الكتاب: إنما علم الرضا عليه السلام ذلك مما وصل إليه عن آبائه عن رسول الله صلى الله عليه وآله و ذلك أن جبرئيل عليه السلام قد كان نزل عليه بأخبار الخلفاء و أولادهم من بني أمية و ولد العباس و بالحوادث التي تكون في أيامهم و ما يجري على أيديهم و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

«زاهريه» برگزیده من است و تقدیم نمی دهم بر او هیچ یک از جوار خود را و او چند بار حامله شده و سقط کرده و حالا حامله است. مرا دلالت کن به چیزی که علاج کند به آن خود را و سالم ماند. فرمود: خاطر جمع دار از سقط طفل که سالم می ماند و پسری می زاید و به مادرش ماند و انگشت کوچک زانوی در دست راست و پای چپش دارد بدون بند. با خود گفتم: گواهی می دهم که خدای عزّ و جلّ بر همه چیز قادر است. پس زاهریه بزاد پسری از همه مردم به مادرش مانندتر، در دست راست و پای چپ او انگشت زائد بدون بندی بود بر آن وصف که امام رضا علیه السلام فرموده بود.

پس کیست که ملامت می کند مرا که او را نصب کردم علم میان عالمیان. و حدیث زیاد است و ترک کردیم آن را.

مصنّف کتاب گوید: علم امام رضا علیه السلام به این واقعه از صحیفه ای است که از پدران خود از رسول صلی الله علیه و آله به او رسیده؛ زیرا بر جبرئیل علیه السلام اخبار خلفا و اولادشان از بنی امیه و اولاد عباس و حادثه ها که در ایام ایشان خواهد شد و بر دست ایشان خواهد گذشت نازل شد و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ تَعَالَى.

اشاره

باب دلالة الرضا عليه السلام في إجابة الله

عزّ وجلّ دعاءه على بكار بن عبد الله

بن مصعب بن الزبير بن بكار لما

ظلمه

1

871

حدّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقي قال: حدّثني محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدّثني أحمد بن محمد بن إسحاق الخراسانيّ قال سمعت عليّ بن محمد النّوفليّ يقول استحلف الزّبير بن بكار رجل من الطّالبيين على شيء بين القبر والمنبر فحلف فبرص فأنا رأيتّه و بساقيه و قدميه برص كثير و كان أبوه بكار قد ظلم عليّ بن موسى الرضا عليه السلام في شيء فدعا عليه فسقط في وقت دعائه عليه حجر من قصر فاندقت عنقه و أمّا أبوه عبد الله بن مصعب فإتّه مزق عهد

48- باب دلالت الرضا عليه السلام در اجابت نمودن خدای عزّ و جلّ دعای او را بر بكار بن عبد الله بن مصعب پدر زبير بن بكار چون بر او ظلم کرد

باب دلالت الرضا عليه السلام در اجابت

نمودن خدای عزّ و جلّ دعای او را بر

بكار بن عبد الله بن مصعب پدر زبير

بن بكار چون بر او ظلم کرد

1

871

ابو عليّ حسين بن احمد بيهقي از محمد بن يحيى صولي از احمد بن محمد بن اسحاق خراساني روايت کرد که گفت: شنيدم از علي بن محمد نوفلي که می گفت: زبير بن بكار را مردی از اولاد ابي طالب میان قبر و منبر رسول خدا صلی الله عليه و آله درباره چیزی قسم داد و او قسم خورد. پس برص گرفت و من او را دیدم که در دو ساق و دو قدمش برص بسيار داشت و پدرش بكار بر امام رضا عليه السلام در چیزی ظلم کرد و آن حضرت بر او نفرين کرد، همان لحظه از قصر بيفتاد، گردنش بشکست و امّا پدرش عبد الله بن مصعب او عهدنامه

یحییٰ بن

ص: 427

یحیی بن عبد اللہ بن الحسن و اہانہ بین یدی الرشید و قال اقتله یا امیر المؤمنین فإِنَّه لا أمان له فقال یحیی للرشید إِنَّه خرج مع أخی بالأمس و أنشد أشعارا له فأنكرها فحلَّفه یحیی بالبراءه و تعجیل العقوبه فحمّ من وقته و مات بعد ثلاثه و انخسف قبره مرّات كثيره و ذكر خبرا طویلا له اختصرت هذا منه.

عبد اللہ بن الحسن را در حضور رشید پاره کرد و به او اهانت کرد و گفت: او را بکش یا امیر المؤمنین! که او را امان نبود. یحیی به رشید گفت: او دیروز با برادر من خروج نمود و برای رشید اشعار او را که در آن باب گفته بود بخواند، او منکر شد، یحیی او را قسم داد به براءت و تعجیل عقوبت همان وقت تب کرد و بعد از سه روز بمرد و قبرش چندین بار به زمین فرو رفت و خبری در او ذکر کرده که من از آن اختصار نمودم.

اشاره

باب دلالتہ فیما أخبر به من أمره

أنه لا يرى بغداد و لا تراه فكان

كما قال عليه السلام

1

872

حدَّثنا أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدَّثني محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدَّثنا عون بن محمد قال:

حدَّثنا محمد بن أبي عبّاد قال: قال المأمون يوماً للرّضا عليه السّلام: ندخل بغداد إن شاء الله تعالى فنفعل كذا و كذا فقال عليه السّلام له تدخل أنت بغداد يا أمير المؤمنين فلمّا خلوت به قلت له إنّي سمعت شيئاً غمّني و ذكرته له فقال يا حسين و ما أنا و بغداد لا أرى بغداد و لا تراني.

49- دلالت آن حضرت عليه السلام در آنچه خبر داد به امر خود که بغداد را نمی بیند و بغداد او را نمی چنان شد

دلالت آن حضرت عليه السلام در آنچه خبر

داد به امر خود که بغداد را نمی بیند

و بغداد او را نمی بیند و چنان شد

1

872

ابو علی حسین بن احمد بیهقی گوید:

محمد بن یحیی صولی برای ما روایت کرد و گفت: مأمون روزی به امام رضا علیه السلام گفت که به بغداد می رویم، اگر خدا بخواهد چنین و چنان می کنیم آن حضرت علیه السلام فرمود: تو داخل بغداد می شوی یا امیر المؤمنین؛ پس چون به خلوت رفتیم به حضرت عرض کردم: از تو چیزی شنیدم که مرا غمگین کرد و آن سخن به او گفتم، فرمود: ای ابا حسین! مرا با بغداد چه کار، من بغداد را نمی بینم و بغداد مرا نمی بیند.

50- باب دلالتہ علیہ السلام فی إجابہ اللہ عزّ و جلّ دعاءہ فی آل برمک و إخبارہ بما یجری علیہم و بأنه لا یصل إلیہ من الرشید مکروه

اشارہ

باب دلالتہ علیہ السلام فی إجابہ اللہ
عزّ و جلّ دعاءہ فی آل برمک و إخبارہ
بما یجری علیہم و بأنه لا یصل إلیہ

من الرشید مکروه

1

873

حدّثنا أبی و محمّد بن الحسن بن أحمد بن الولید رحمہ اللہ قالاً حدّثنا سعد بن عبد اللہ عن محمّد بن عیسیٰ بن عبید قال:

حدّثنا علیّ بن الحکم عن محمّد بن الفضیل قال لمّا کان فی السنّہ الّتی بطش ہارون بآل برمک بدأ بجعفر بن یحییٰ و حبس یحییٰ بن خالد و نزل بالبرامکہ ما نزل کان أبو الحسن علیہ السلام واقفا بعرفہ یدعو ثمّ طأطأ رأسہ فسئل عن ذلك فقال إتی کنت أدعو اللہ تعالیٰ علی البرامکہ بما فعلوا بأبی علیہ السلام فاستجاب اللہ لی الیوم فیہم فلما انصرف لم یلبث إلاّ یسیرا حتّی بطش بجعفر و یحییٰ و تغیرت أحوالہم.

50- دلالت آن حضرت علیہ السلام بر اجابت نفرین او در آل برمک و خبر دادن او بر آنچه بر ایشان می گذرد و این کہ از جانب رشید بہ او مکروهی نیست

دلالت آن حضرت علیہ السلام بر اجابت

نفرین او در آل برمک و خبر دادن او

بر آنچه بر ایشان می گذرد و این کہ از

جانب رشید بہ او مکروهی نیست

1

873

محمد بن حسن بن احمد بن ولید از سعد بن عبد اللہ از محمد بن عیسیٰ بن عبید از علی بن حکم از محمّد بن فضیل روایت کرد کہ

گفت: در سالی که هارون بر آل برمک غضب کرد، اوّل جعفر بن یحیی را بکشت و یحیی را حبس کرد و بر سر ایشان آمد، آن چه آمد، ابو الحسن علیه السلام در عرفه ایستاده بود و دعا می کرد، بعد از آن سر زیر انداخت از او خبر پرسیدند، فرمود:

خدا را می خواندم بر برمکیان به سبب آن چه با پدرم کردند، امروز خدای عزّ و جلّ دعای من درباره ایشان اجابت نمود؛ پس چون بازگشت، اندکی بگذشت جعفر و یحیی به عذاب مبتلا شده و احوال ایشان دگرگون شد.

حدّثنا محمّد بن موسى المتوكّل قال:

حدّثنا عبد الله بن جعفر الحميري عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن الحسن بن عليّ الوشاء عن مسافر قال كنت مع أبي الحسن الرضا عليه السلام بمنى فمرّ يحيى بن خالد مع قوم من آل برمك فقال عليه السلام مساكين هؤلاء لا يدرون ما يحلّ بهم في هذه السنّه ثمّ قال هاه و أعجب من هذا هارون وأنا كهاتين و ضمّ بإصبعيه قال مسافر فوالله ما عرفت معني حديثه حتّى دفناه معه.

875 3

حدّثنا عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس النيسابوريّ العطار بنيسابور سنه اثنتين و خمسين و ثلاثمائه قال: حدّثنا عليّ بن محمّد بن قتيبه عن الفضل بن شاذان عن صفوان بن يحيى عن محمّد بن يعفور البلخيّ عن موسى بن مهران قال:

سمعت جعفر بن يحيى يقول سمعت عيسى بن جعفر يقول لهارون حيث توجه من الرّقه إلى مكّه اذكر يمينك التي حلفت بها في آل 2

874

محمد بن موسى بن متوكّل از محمد بن عيسى بن عبید از حسن بن علی بن وشاء از مسافر روایت کرده که گفت: من با امام رضا علیه السلام بودم در منی، که يحيی بن خالد با قومی از آل برمک گذشتند. حضرت فرمود: مسکینان اینان نمی دانند که امسال بر ایشان چه می آید، بعد از آن فرمود: ها، وا عجباً که هارون و من همچو این دو هستیم. و دو انگشت خود به یکدیگر چسبانید و مسافر گفت: به خدا معنی سخن او ندانستم تا او را با هارون دفن کردیم.

875 3

عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری اهل نیشابور در سال سیصد و پنجاه و دو گفت: علی بن محمد بن قتیبه از فضل بن شاذان از صفوان بن يحيی از محمد بن يعفور از موسى بن مهران روایت کرد که گفت: شنیدم از جعفر بن يحيی که می گفت: شنیدم عیسی بن جعفر وقتی که از رقه به مكّه می رفت، به هارون گفت: سوگندی که درباره آل ابی طالب خورده ای فراموش نکن، تو سوگند خوردی که

ص: 431

أبي طالب فإنيك حلفت إن ادعى أحد بعد موسى الإمامه ضربت عنقه صبورا و هذا عليّ ابنه يدعى هذا الأمر و يقال فيه ما يقال في أبيه فنظر إليه مغضبا فقال و ما ترى تريد أن أقتلهم كلهم قال موسى بن مهران فلما سمعت ذلك صرت إليه فأخبرته فقال عليه السلام ما لي ولهم لا يقدرن إليّ على شيء.

8764

حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رضی الله عنه قال: حدثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن محمد بن عيسى بن عبيد عن صفوان بن يحيى قال: لما مضى أبو الحسن موسى بن جعفر عليه السلام و تكلم الرضا عليه السلام خفنا عليه من ذلك فقلت له:

إنك قد أظهرت أمرا عظيما و إننا نخاف من هذا الطاغى فقال: ليجهد جهده فلا سبيل له عليّ قال صفوان: فأخبرنا الثقة أن يحيى بن خالد قال للطاغى هذا عليّ ابنه قد قعد و ادعى الأمر لنفسه فقال ما يكفينا ما صنعنا بأبيه تريد أن تقتلهم جميعا و لقد كانت البرامكة مبغضين على بيت رسول الله صلى الله عليه و آله مظهرين لهم العداوة.

اگر کسی بعد از موسی دعوی امامت کند گردش را بزنی، اینک پسر او علی دعوی امامت کرده و مردم همانند اعتقاد به پدرش به او معتقدند، هارون غضب آلود نگریست و گفت: چه می گویی می خواهی ایشان را بکشم. موسی گفت: نزد امام علیه السلام رفته و خبر را گفتم، فرمود: مرا با ایشان چه کار، به خدا قادر نیستند در حق من کاری کنند.

8764

احمد بن زياد از علی بن ابراهیم از صفوان بن يحيی روایت کرده که گفت: چون موسی بن جعفر علیه السلام درگذشت و امام رضا علیه السلام در امر امامت سخن گفت، از این جهت بر او ترسیدیم و به حضرت گفتم: شما امری عظیم ظاهر کردی و ما می ترسیم بر تو از این طاغی، فرمود: هر کاری می تواند انجام دهد، که او را بر من راهی نیست. صفوان گوید: شخصی تقه به من گفت:

يحيى بن خالد به آن طاغی گفت: این علی پسر موسی است که به جای او نشسته و این امر را برای خود ادعا می کند، گفت: بهره ای نیست ما را از آن چه با پدرش کردیم، می خواهی همه را بکشیم. برمکیان دشمن خاندان رسول خدا صلى الله عليه و آله بودند و آن را ظاهر می کردند.

ص: 432

51- باب دلالتہ علیہ السّلام فی أخبارہ بأنہ یدفن مع ہارون فی بیت واحد

اشارہ

باب دلالتہ علیہ السّلام فی أخبارہ بأنہ

یدفن مع ہارون فی بیت واحد

877 1

حدّثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی قال: حدّثنا علی بن ابراهیم بن ہاشم عن أبیہ عن موسی بن مہران قال رأیت علی بن موسی الرضا علیہ السّلام فی مسجد المدینہ و ہارون یخطب فقال أترونی و آیاہ ندفن فی بیت واحد.

878 2

حدّثنا محمّد بن علی ماجیلویہ رضی اللہ عنہ عن عمّہ محمّد بن أبی القاسم قال: حدّثنی محمّد بن علی القرشی عن محمّد بن الفضیل قال أخبرنی من سمع الرضا علیہ السّلام و هو ینظر إلی ہارون بمنی أو بعرفات فقال أنا و ہارون ہکذا و ضمّ بین إصبعیہ فکتنا لا ندری ما یعنی بذلک حتّی کان من أمرہ بطوس ما کان فأمر المأمون بدفن الرضا علیہ السّلام إلی جنب ہارون.

51- دلالت حضرت علیہ السّلام در اخبار بہ این کہ با ہارون در یک جا دفن می شوند

دلالت حضرت علیہ السّلام در اخبار بہ این

کہ با ہارون در یک جا دفن می شوند

877 1

احمد بن زیاد بن جعفر ہمدانی گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن ہاشم از پدرش از موسی بن مہران کہ گفت: علی بن موسی علیہ السّلام را در مسجد مدینہ دیدم و ہارون خطبہ می خواند، حضرت فرمود: آیا می بینید کہ من و این در یک خانہ مدفون می شویم!

878 2

محمّد بن علی ماجیلویہ از محمّد بن علی قرشی از محمّد بن فضل روایت کردہ کہ گفت:

خبر داد مرا کسی کہ از امام رضا علیہ السّلام شنیدہ بود کہ حضرت، ہارون را در عرفات یا منی می بیند و می فرماید: من و ہارون چنین باشیم و دو انگشت بہ ہم ختم نمود. ما نمی دانستیم معنی آن چیست تا آن کہ در طوس واقع شد آن چہ شد و مأمون فرمان داد تا او را در جنب ہارون دفن کردند.

باب إخباره عليه السّلام بأنه سيقتل

مسموماً و يقبر إلى جنب هارون

الرشيد

1

879

حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه رضی الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن عبد السّلام بن صالح الهرويّ قال سمعت الرّضا عليه السّلام يقول إنّي سأقتل بالسّمّ مظلوماً و أقبر إلى جنب هارون و يجعل الله تربتي مختلف شيعتي و أهل محبّتي فمن زارني في غربتي و جبت له زيارتي يوم القيامة و الذي أكرم محمّداً صلّى الله عليه و آله بالتّبوّه و اصطفاه على جميع الخليقه لا يصلّي أحد منكم عند قبري ركعتين إلاّ استحقّ المغفره من الله عزّ و جلّ يوم يلقاه و الذي أكرمنا بعد محمّد صلّى الله عليه و آله بالإمامه و خصّنا بالوصيّه إنّ زوّار قبري

52- خبر دادن آن حضرت عليه السّلام که او به زهر کشته می شود و در جنب هارون رشيد مدفون می گردد

خبر دادن آن حضرت عليه السّلام که او به

زهر کشته می شود و در جنب هارون

رشيد مدفون می گردد

1

879

عبد السّلام هارون گفت: شنيدم امام رضا عليه السّلام می فرمود: زود باشد که من به زهر کشته شوم مظلوم و در جنب هارون الرشيد مدفون گردم و خدای عزّ و جلّ تربت مرا زیارتگاه دوستان من گرداند. پس هرکه مرا زیارت کند در غربت من، واجب است برای او که زیارت کنم روز قیامت، و به حق آن که محمّد صلّى الله عليه و آله را گرامی ساخت به نبوّت، و بر همه خلق برگزید نماز نکند کسی از ایشان نزد قبر من دو رکعت مگر مستحق مغفرت گردد از جانب خداوند، روزی که او را ملاقات کند، به حق آن خداوند که ما را اکرام کرد بعد از محمّد صلّى الله عليه و آله به امامت، مخصوص ساخت به وصیت که زائران قبر من

لأكرم الوفود على الله يوم القيامة و ما من مؤمن يزورني فيصيب وجهه قطره من الماء إلا حرم الله تعالى جسده على النار.

گرامی ترین افرادند نزد خدای تعالی در روز قیامت و هیچ مؤمن مرا زیارت نکند پس به غربت من گریه کند و بر روی او قطره ای از اشک برسد، مگر این که خدای عزّ و جلّ جسد او را بر آتش حرام گرداند.

ص: 435

اشاره

باب صحه فراسه الرضا عليه السلام

و معرفته بأهل الإيمان و أهل النفاق

1

880

حدّثنا أبى رضى الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا عبد الله بن عامر بن سعد عن عبد الرحمن بن أبى نجران قال كتب أبو الحسن الرضا عليه السلام و قرأنيّه رساله إلى بعض أصحابنا إنّنا لنعرف الرّجل إذا رأينا به بحقيقه الإيمان و بحقيقه النّفاق.

53- در صحت فراست امام رضا عليه السلام و معرفت به اهل ایمان و اهل نفاق

در صحت فراست امام رضا عليه السلام

و معرفت به اهل ایمان و اهل نفاق

1

880

سعد بن عبد الله گوید: روایت کرد برای ما عبد الله بن عامر بن سعد از عبد الرحمن بن ابی نجران که گفت: امام رضا عليه السلام به بعضی از اصحاب خود نامه ای نوشت و من آن را خواندم که مضمونش چنین بود که ما شخص را چون ببینیم بشناسیم که به حقیقت اهل ایمان است یا نفاق.

ص: 436

باب معرفته عليه السّلام بجميع اللغات

1

881

حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد اللّٰه عن محمّد بن جرّك عن یاسر الخادم قال: كان غلمان لأبّی الحسن علیه السّلام فی البیت الصّوّ قباله و رومیّه و كان أبو الحسن علیه السّلام قریبا منهم فسمعهم باللیل یتراطنون بالصّقلیّیه و الرّومیّه و یقولون إنّنا كنّا نقتصد فی كلّ سنه فی بلادنا ثمّ لیس نقتصد هاهنا فلما كان من الغد وجّه أبو الحسن إلى بعض الأطبّاء فقال له افسد فلانا عرق كذا و افسد فلانا عرق كذا و افسد فلانا عرق كذا و افسد فلانا عرق كذا و افسد فلانا عرق كذا ثمّ قال یا یاسر لا تقتصد أنت قال فافتصدت فورمت یدی و احمّرت فقال لی یا یاسر ما لك فأخبرته فقال ألم أنهك عن ذلك هلّم یدك فمسح یده علیها و ثقل فیها ثمّ

54- در دانستن آن حضرت علیه السّلام همه لغات و زبان ها را

در دانستن آن حضرت علیه السّلام همه

لغات و زبان ها را

1

881

سعد بن عبد اللّٰه از محمد بن جرک از یاسر خادم روایت کرده که گفت: امام رضا علیه السّلام غلامانی از صقالبیه و رومیه در خانه داشت و آن حضرت با ایشان نزدیک بود، شنیدم که ایشان در شب به زبان صقالبیه و رومیه می گفتند: ما هر سال در بلاد خود فصد می کردیم و این جا فصد نکردیم چون صبح شد، امام رضا علیه السّلام بعضی از طبیبان را بخواند و فرمود: فلان را از فلان رگ فصد کن، فلان را از فلان رگ فصد کن، فلان را از فلان رگ فصد کن، سبس فرمود: ای یاسر تو رگ نزن اما من توجه نکردم و خون گرفتم، دستم آماس کرد و کبود شد، به من فرمود: تو را چه شده؟ عرض کردم: رگ زدم، فرمود: مگر تو را از این کار نهی نکردم؟ دست خود را پیش من آر، دستم را پیش بردم حضرت دست خویش را بر آن مالید

ص: 437

أوصاني أن لا أتعشى فمكثت بعد ذلك ما شاء الله لا أتعشى ثم أغافل فأتعشى فيضرب عليّ.

882 2

حدّثنا أبي رضى الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا أحمد بن أبي عبد الله البرقيّ قال: حدّثنا أبو هاشم داود بن القاسم الجعفرىّ قال كنت أتغدى مع أبي الحسن عليه السّلام فيدعو بعض غلمانہ بالصّقليّيه و الفارسيّيه و ربّما بعثت غلامى هذا بشىء من الفارسيّيه فيعلّمه و ربّما كان ينغلق الكلام على غلامه بالفارسيّيه فيفتح هو على غلامه.

883 3

حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رضى الله عنه قال: حدّثنا علىّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبي الصّلت الهروىّ قال: كان الرّضا عليه السّلام يكلم النّاس بلغاتهم و كان و الله أفصح النّاس و أعلمهم بكلّ لسان و لغه فقلت له: يوما يا ابن رسول الله إنى لأعجب من معرفتك بهذه اللّغات على اختلافها فقال:

يا أبا الصّلت أنا حجّج الله على خلقه و برّ أن آب دهان گذارد و فرمود: شبها غذا مخور، من تا توانستم شبها غذا نخوردم و چون غفلت مى کردم و مى خوردم آن ناراحتى عود مى کرد.

882 2

سعد بن عبد الله گوید: روایت کرد برای ما احمد بن ابى عبد الله برقى از داود بن قاسم جعفرى که گفت: من با ابو الحسن عليه السّلام چاشت مى خوردیم، بعضى از غلامان را به زبان صقلی و فارسى مى خواند و من این غلامم را به کارى مى فرستادم و به زبان فارسى مى گفتم او مى دانست و گاه بود که سخن فارسى بر غلامش بسته بود، او مى گشود بر او.

883 3

احمد بن زياد بن جعفر همدانى گوید:

روایت کرد برای ما على بن ابراهيم بن هاشم از پدرش از ابا صلت هروى که گفت: امام رضا عليه السّلام با افراد به زبان های ایشان سخن مى کرد، او از همه مردم فصیح تر و داناتر به هر زبان و لغتى بود. روزى به او گفتم: یا ابن رسول الله! من عجب دارم از معرفت تو به این لغت ها با اختلاف آن ها. فرمود: یا ابا صلت! من حجّت خدايم بر

ص: 438

و ما كان الله ليأخذ حجه على قوم و هو لا- يعرف لغاتهم أو ما بلغك قول أمير المؤمنين عليه السلام أوتينا فصل الخطاب فهل فصل الخطاب إلا معرفه اللغات.

خلق او و خدای عزّ و جلّ کسی را حجّت بر خلق نمی گرداند که لغات ایشان نداند، آیا به تو رسیده است قول امیر المؤمنین علیه السلام: فصل خطاب به ما داده شده است، آیا فصل الخطاب چیزی غیر از شناخت زبان هاست؟

ص: 439

باب دلالتہ علیہ السلام فی إجابته الحسن

بن علی الوشاء عن المسائل التي أراد

أن يسأله عنها قبل السؤال

1

884

حدَّثنا أبي رضى الله عنه قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله قال: حدَّثنا أبو الخير صالح بن أبي حماد عن الحسن بن عليّ الوشاء قال كنت كتبت معي مسائل كثيره قبل أن أقطع على أبي الحسن عليه السلام و جمعتها في كتاب ممّا روى عن آبائه عليهم السلام و غير ذلك و أحببت أن أثبت في أمره و أختبره فحملت الكتاب في كمّي و صرت إلى منزله و أردت أن آخذ منه خلوه فأناوله الكتاب فجلست ناحيه و أنا متفكر في طلب الإذن عليه و بالباب جماعه جلوس يتحدثون فبينما أنا كذلك في الفكره في الاحتيال للدخول عليه إذ أنا بغلام قد خرج من الدار في يده كتاب

55- دلالت آن حضرت عليه السلام در جواب مسائل حسن بن علی و شاء قبل از آنکه پرسد

دلالت آن حضرت عليه السلام در جواب

مسائل حسن بن علی و شاء قبل از

آنکه پرسد

1

884

حسن بن علی و شاء گوید: پیش از آن که به امامت امام رضا علیه السلام یقین کنم، مسائل بسیاری نوشته بودم و آنها را به صورت کتابی جمع کرده که احادیثی از پدران ایشان علیهم السلام و غیر آنان بود، اراده داشتم که او را آزموده و در امامت او تحقیق کنم، پس آن کتاب را در آستین خود نهادم و به منزل او رفتم و جویای خلوتی بودم تا آن کتاب را به او بدهم و نظر خواهی کنم.

پس در جانبی نشستم و متفکر بودم در طلب اذن دخول و جماعتی بر در خانه نشسته بودند و سخن می گفتند، در این اثنا که من برای داخل شدن تدبیری می جستیم، ناگاه غلامی از خانه بیرون آمد و در دستش نامه ای

فنادی أیکم الحسن بن علیّ الوشاء ابن بنت إلیاس البغدادیّ فقامت إلیه فقلت أنا الحسن بن علیّ فما حاجتک فقال هذا الکتاب أمرت بدفعه إلیک فهاک خذه فأخذته و تنحّیت ناحیه فقرأته فإذا و الله فیه جواب مسأله مسأله فعند ذلك قطعت علیه و ترکت الوقف.

885 2

دلالت له أخرى له علیه السلام:

حدّثنا أبی رضی الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا أبو الخیر صالح بن أبی حمّاد عن الحسن بن علیّ الوشاء قال بعث إلیّ أبی الحسن الرضا علیه السلام غلامه و معه رقعه فیه ابعا إلیّ بثوب من ثياب موضع کذا و کذا من ضرب کذا.

فکتبت إلیه و قلت للرّسول لیس عندی ثوب بهذه الصّفه و ما أعرف هذا الصّرب من الثّياب فأعاد الرّسول إلیّ و قال فاطلبه فأعدت إلیه الرّسول و قلت لیس عندی من هذا الصّرب شیء فأعاد إلیّ الرّسول اطلبه فإنّه عندک منه قال الحسن بن علیّ الوشاء و قد کان أبضع منی رجل ثوبا منها بود و آواز داد حسن بن علی و شاء پسر دختر الیاس بغدادی کیست؟ برخاستم و گفتم: منم حسن بن علی، چه کار داری؟ گفتم: این را فرموده اند به تو دهم، بیا و بستان، گرفتم و گوشه ای رفتم و بخواندم، به خدا در آن جواب یک یک آن مسائل نوشته بود، پس قطع کردم به امامت او و مذهب واقفیه را رها کردم.

885 2

نشانه دیگر:

سعد بن عبد الله گوید: روایت کرد برای ما ابو الخیر صالح بن ابی حمّاد از حسن بن علی و شاء که گفت: امام رضا علیه السلام غلام خود را نزد من فرستاد و رقعه ای آورد که در آن نوشته بود فلان جامه را از فلان جا از فلان باب برای من بفرست.

به او نوشتم و با رسول او گفتم: جامه ای به این صفت نزد من نیست و آن نوع لباس را من نمی شناسم، رسول بازگشت و گفت: بگرد که آن را خواهی یافت، باز رسول را بازگردانیدم و گفتم: از آن قسم پیش من نیست، باز رسول آمد که بجو که هست. و شا گفتم: مردی از آن جامه ها به من داده بود که برای او بفروشم

ص: 441

و أمرنی ببیعه و کنت قد نسیتہ فطلبت کلّ شیء کان معی فوجدته فی سفت تحت الثیاب کلّھا فحملته إلیه.

8863

دلالتہ آخری له علیہ السّلام:

حدّثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی اللّٰه عنہ قال: حدّثنا علی بن ابراهیم بن ہاشم عن أبیہ عن صفوان بن یحیی قال کنت عند الرّضا علیہ السّلام فدخل علیہ الحسین بن خالد الصّیرفیّ فقال له جعلت فداک إتیّی أرید الخروج إلی الأعوض فقال حیث ما ظفرت بالعافیہ فالزمہ فلم یقنعه ذلک فخرج یرید الأعوض فقطع علیہ الطّریق و أخذ کلّ شیء کان معہ من المال

و من فراموش کرده بودم، اسباب خود تمام جستم به آخر بسته زیر جامه ها یافتم که آن جامه در آن جا بود، نزد او بردم.

8863

نشانه دیگر:

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن ہاشم از پدرش از صفوان بن یحیی کہ گفت: نزد امام رضا علیہ السّلام بودم. حسین بن خالد صیرفی بر او داخل شد و گفت: فدای تو شوم، من می خواهم با اعوض بیرون روم. فرمود: هر جا کہ بر عافیت ظفر می یابی از او مگذر، این سخن او را قانع نساخت و به آن سورهسپار شد، در راه رازنان به او حمله کرده و هر چه داشت از مال بر بودند.

ص: 442

باب جواب الرضا عليه السلام عن سؤال

أبي قره صاحب الجائليق

1

887

حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ والحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هاشم المكتّب وعلی بن عبد الله الوراق رضی الله عنهم قالوا حدّثنا علی بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن صفوان بن يحيى صاحب السّابريّ قال سألتني أبو قره صاحب الجائليق أن أوصله إلى الرضا عليه السلام فاستأذنته في ذلك فقال عليه السلام أدخله عليّ فلمّا دخل عليه قبّل بساطه وقال هكذا علينا في ديننا أن نفعل بأشراف أهل زماننا ثمّ قال أصلحك الله ما تقول في فرقه ادّعت دعوى فشهدت لهم فرقه أخرى معدّلون قال الدّعوى لهم قال فادّعت فرقه أخرى دعوى فلم يجدوا شهودا من غيرهم قال

56- باب جواب امام رضا عليه السلام از سؤال ابی قره صاحب جائليق

باب جواب امام رضا عليه السلام از سؤال

ابی قره صاحب جائليق

1

887

احمد بن زياد بن جعفر همدانيّ وعلی بن عبد الله وراق گویند: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از صفوان بن یحیی مصاحب سابری که گفت: ابو قره صاحب جائليق از من درخواست کرد که او را به امام رضا عليه السلام رسانم و در این باب از او اذن خواستم، فرمود: او را در آر چون وارد شد فرش زیر پای حضرت را بوسید و گفت: قانون است در دین ما که با اشراف زمانه خود چنین کنیم بعد از آن به امام عليه السلام گفت: اصلحك الله چه می گویی در طریقی که دعوی کنند فرقه ای و فرقه دیگر که عادل باشند بر آن گواهی دهند، فرمود: دعوی ایشان ثابت است. گفت: فریقه ای دیگر که دعوی کنند و غیر ایشان بر آن گواهی ندهند، فرمود:

لا- شيء لهم قال فإننا نحن ادعينا أن عيسى روح الله و كلمته ألقاها فوافقنا على ذلك المسلمون و ادعى المسلمون أن محمداً نبى فلم نتابعهم عليه و ما أجمعنا عليه خير مما افترقنا فيه فقال له الرضا عليه السلام ما اسمك قال يوحنا قال يا يوحنا إنا أمنا بعيسى ابن مريم عليه السلام روح الله و كلمته الذى كان يؤمن بمحمد صلى الله عليه و آله و يشتر به و يقر على نفسه أنه عبد مروب فإن كان عيسى الذى هو عندك روح الله و كلمته ليس هو الذى آمن بمحمد صلى الله عليه و آله و يشتر به و لا هو الذى أقر لله عز و جل بالعبودية و الربوبية فنحن منه براء فأين اجتمعنا فقام و قال لصفوان بن يحيى قم فما كان أغنانا عن هذا المجلس.

ادعای ایشان صحت ندارد. گفت: حال ما ادعا می کنیم که عیسی روح خدا و کلمه او است و مسلمانان با ما موافق اند و بر این دعوی شاهد، مسلمانان ادعا می کنند که محمد صلی الله علیه و آله نبی است و ما به ایشان موافق و متفق نیستیم و آن چه ما بر آن اجماع کرده ایم بهتر است از آن چه در آن اختراق و اختلاف کردیم. امام رضا علیه السلام فرمود: نام تو چیست؟ گفت: یوحنا.

فرمود: ای یوحنا! ما به عیسی بن مریم و روح الله و کلمه خدایی ایمان داریم که به محمد صلی الله علیه و آله ایمان داشته و به آمدن او بشارت داده و اقرار داشت به خدای عز و جل و عبودیت او، پس اگر آن عیسی که تو به او اقرار داری این چنین نیست که به محمد ایمان آورده باشد و اقرار به عبودیت کرده و خدا را پروردگار خود بداند، ما از او بیزاریم، پس چگونه اجماع کردیم؟! پس ابو قره برخاست و به صفوان گفت: برخیز ما را هیچ کاری نبود به این مجلس بیاییم.

باب ذکر ما کلم به الرضا عليه السلام يحيى

بن الضحاک السمرقندی فی الإمامه

عند المأمون

1

888

حدَّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدَّثني محمد بن يحيى الصّوليّ قال: يحكى عن الرّضا عليه السّلام خبر مختلف الألفاظ لم تقع لي روايته بإسناد أعمل عليه وقد اختلفت ألفاظ من رواه إلا أنّي سأتي به وبمعانيه وإن اختلفت ألفاظه كان المأمون في باطنه يحبّ سقطات الرّضا عليه السّلام وأن يعلوه المحتجّ وإن أظهر غير ذلك فاجتمع عنده الفقهاء والمتكلّمون فدسّ إليهم أن ناظروه في الإمامه فقال لهم الرّضا عليه السّلام اقتصروا على واحد منكم يلزمكم ما يلزمه فرضوا برجل يعرف بيحيى بن الضّحاک السمرقندیّ

57- در ذکر آن چه امام رضا عليه السلام نزد مأمون با يحيى بن ضحاک سمرقندی در باب امامت تکلم کرد

در ذکر آن چه امام رضا عليه السلام نزد

مأمون با يحيى بن ضحاک سمرقندی

در باب امامت تکلم کرد

1

888

محمد بن يحيى صوليّ گفت: از امام رضا عليه السلام خبری به الفاظ مختلف آمده و من سندی معتبر بر آن نیافتم و با الفاظ گوناگونی دیدم جز این که آن را می آورم و معنای آن را نقل می کنم هر چند الفاظش اختلاف دارد؛ مأمون در باطن خود دوست می داشت که امام رضا عليه السلام از چشم مردم ساقط شود و می خواست مردم در بحث بر او غالب آیند هر چند غیر این ظاهر می کرد. پس فقها و متکلمان را جمع و با ایشان پنهانی گفت تا با حضرت مناظره کنند. امام عليه السلام فرمود: یکی را از خود اختیار کنید که لازم باشد بر شما آن چه لازم آید بر او، پس راضی شدند به مردی معروف به يحيى بن الضحاک سمرقندی

و لم يكن بخراسان مثله فقال له الرضا عليه السلام يا يحيى سل عما شئت فقال نتكلم في الامامه كيف ادعيت لمن لم يؤم و تركت من أم و وقع الرضا به فقال له: يا يحيى اخبرني عن صدق كاذبا على نفسه أو كذب صادقا على نفسه أ يكون محققا مصيبا أو مبطلا مخطئا فسكت يحيى فقال له المأمون: أجبه فقال يعفيني أمير المؤمنين من جوابه فقال المأمون يا أبا الحسن عرفنا الغرض في هذه المسأله فقال لا بد ليحيى من أن يخبر عن أئمته أنهم كذبوا على أنفسهم أو صدقوا فإن زعم أنهم كذبوا فلا أمانه لكذاب و إن زعم أنهم صدقوا فقد قال أولهم وليتكم و لست بخيركم و قال تاليه كانت بيعته فلته فمن عاد لمثلها فاقتلوه فوالله ما رضى لمن فعل مثل فعلهم إلا بالقتل فمن لم يكن بخير الناس و الخيريّه لا- تقع إلا بنعوت منها العلم و منها الجهاد و منها سائر الفضائل و ليست فيه و من كانت بيعته فلته يجب القتل على من فعل مثلها كيف يقبل عهده إلى غيره و هذه صورته ثم يقول على المنبر إنّ لي شيطانا يعتريني و در خراسان مثل او نبود. امام عليه السلام فرمود: ای يحيى پرس آن چه می خواهی، گفت: چگونه ادعا می شود برای کسی که امامت نکرد و ترک می شود به آن که امامت کرد، امام علیه السلام فرمود: مرا خبر ده از کسی که تصدیق کند دروغگورا بر خود یا تکذیب کند راستگورا از خود، کدام بر حق است و کدام باطل؟ مأمون به او گفت: جواب ده.

گفت: مرا معاف دارد امیر المؤمنین از جواب.

پس مأمون گفت: یا ابا الحسن مرا معلوم گردان به غرض در این مسئله، فرمود: ناچار است يحيى که از امامان خود خبر دهد که ایشان بر خود دروغ بستند یا راست گفتند، اگر معتقد است که دروغ گفته اند. پس دروغگورا امامت نبود اگر گوید راست گفتند، اول ایشان گفت: مرا والی ساختید و من بهتر از شما نیستم و آن که پس از وی بود گوید:

بیعت با اولی اشتباه بود پس هرکه به مثل آن باز گردد، او را بکشید، به خدا برای کسی که مثل آن کار کند جز به کشتن راضی نشد پس هرکه بهترین مردم نیست و بهتر بودن به صفاتی مثل علم و جهاد و سایر فضایل درونی است و کسی که ناگاه بیعت کند و هرکه مثل آن کند واجب است بکشندش، چگونه قبول می شود و صورت حال این باشد و بعد از آن بر منبر بگوید مرا شیطانی است

فإذا مال بي فقوموني وإذا أخطأت فأرشدوني فليسوا أئمة بقولهم إن صدقوا أو كذبوا فما عند يحيى في هذا جواب فعجب المأمون من كلامه
وقال يا أبا الحسن ما في الأرض من يحسن هذا سواك.

که بر من عارض می شود هرگاه از طریق مستقیم مرا به کجی کشانید شما مردم مرا به راه راست آورید و هرگاه خطائی از من سر زد ارشادم کنید، اینان به قول خودشان امام نیستند چه راست بگویند و چه دروغ، پس یحیی را در این جوابی نبود مأمون از کلام او در عجب شد و گفت: یا ابا الحسن در روی زمین کسی نیست که این را چنین خوب داند به جز تو.

ص: 447

58- باب قول الرضا عليه السلام لأخيه زيد بن موسى حين افتخر على من في مجلسه و قوله عليه السلام فيمن يسىء عشره الشيعة من أهل بيته و يترك المراقبه

اشاره

باب قول الرضا عليه السلام لأخيه زيد بن

موسى حين افتخر على من فى

مجلسه و قوله عليه السلام فيمن يسىء عشره

الشيعة من أهل بيته و يترك المراقبه

1

889

حدّثنا محمد بن أحمد السناني قال:

حدّثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي قال:

حدّثنا أبو الفيض صالح بن أحمد قال:

حدّثنا سهل بن زياد قال: حدّثنا صالح بن أبي حمّاد قال: حدّثنا الحسن بن موسى بن عليّ الوشاء البغداديّ قال كنت بخراسان مع عليّ بن موسى الرضا عليه السلام فى مجلسه و زيد بن موسى حاضر قد أقبل على جماعه فى المجلس يفتخر عليهم و يقول نحن و نحن و أبو الحسن عليه السلام مقبل على قوم يحدّثهم فسمع مقاله زيد فالتفت إليه فقال يا زيد أغرّك قول ناقلى الكوفه إنّ

58- گفتگوی امام رضا عليه السلام با برادرش زيد وقتى که بر اهل مجلس او افتخار کرد و سخنان حضرت در باب معاشرت بد با شيعيان اهل بيت او و ترك تأسى جانب ايشان

گفتگوی امام رضا عليه السلام با برادرش

زيد وقتى که بر اهل مجلس او افتخار

کرد و سخنان حضرت در باب

معاشرت بد با شيعيان اهل بيت او

و ترك تأسى جانب ايشان

محمد بن احمد سنانی گوید: روایت کرد برای ما محمد بن ابی عبد الله کوفی از ابو الفیض صالح بن احمد از سهل بن زیاد از صالح بن ابی حماد از حسن بن موسی بن علی و شاء بغدادی که گفت: من در خراسان با امام رضا علیه السلام بودم در مجلس او و زید بن موسی حاضر بود روی کرده بود به جماعت اهل مجلس و برایشان افتخار می کرد و می گفت:

ما چنین و چنانیم، امام رضا علیه السلام که روی به قومی داشت و با ایشان سخن می کرد گفتار او را شنید روی به او کرد و فرمود: یا زید! آیا تو را بازی داده است و مغرور کرده، سخن ناقلان کوفه

ص: 448

فاطمه علیه السلام آحضنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار فوالله ما ذاک إلا للحسن و الحسین و ولد بطنها خاصه فأما أن یکون موسی بن جعفر علیه السلام یطیع الله و یصوم نهاره و یقوم ليله و تعصیه أنت ثم تجیان يوم القیامه سواء لأنت أعز علی الله عزّ و جلّ منه إن علی بن الحسین علیه السلام کان یقول لمحسننا کفلان من الأجر و لمسینا ضعفان من العذاب قال الحسن الوشاء ثم التفت إلیّ فقال لی یا حسن کیف تقرأون هذه الآیه قال یا نوح إبه لیس من أهلك إبه عمل غیر صالح فقلت من الناس من یقرأ إبه عمل غیر صالح و منهم من یقرأ إبه عمل غیر صالح فمن قرأ إبه عمل غیر صالح فقد نفاه عن أبیه فقال علیه السلام: کلاً لقد کان ابنه و لکن لما عصی الله عزّ و جلّ نفاه عن أبیه کذا من کان ممّا لم یطع الله عزّ و جلّ فلیس ممّا و أنت إذا أطعت الله عزّ و جلّ فأنت ممّا أهل البیت.

که فاطمه علیها السلام عفت خود را حفظ کرد و خدا آتش را بر ذریه او حرام گردانید، به خدا سوگند که این نیست مگر حسن و حسین و فرزندان بلا واسطه آن حضرت، اما این که موسی بن جعفر علیهما السلام خدای را طاعت کند و روز روزه دارد و شب برپا باشد ولی تو نافرمانی کنی خدای را بعد از آن هر دو روز قیامت در عمل مساوی باشید و جزای هر دو بهشت باشد تو عزیزتر باشی بر خدای عزّ و جلّ از او! به درستی علی بن حسین علیهما السلام فرمود: نیکوکار ما را دو برابر اجر است و بدکار ما را دوچندان عذاب است.

و شاء گفت: پس امام به من ملتفت شد و فرمود: یا حسن! چگونه می خوانید این آیه را «قال یا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صَالِحٍ» گفتم:

بعضی مردم به طریق وصفی خوانند که «آن عملی نادرست است» برخی به اضافه خوانند که «کار بدی کرده» و هرکه چنین خواند او را از نوح نفی کرده و غیر را پدر او داند نفی می کند.

امام علیه السلام فرمود: هرگز این طور نیست بلکه او پسر واقعی نوح بود و لیکن چون معصیت کرد، خدا او را از پدرش نفی کرد. هم چنین هرکه از ما، خدای عزّ و جلّ را طاعت نکند از ما نیست و تو هرگاه خدای را اطاعت کنی پس از ما اهل بیتی.

حدَّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدَّثني محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدَّثنا محمد بن يزيد التّحويّ قال: حدَّثني ابن أبي عبدون عن أبيه قال لمّا جرى بزيد بن موسى أخى الرّضا عليه السّلام إلى المأمون و قد خرج بالبصره و أحرقت دور العباسيين و ذلك فى سنه تسع و تسعين و مائه فسّمى زيد النّار قال له المأمون يا زيد خرجت بالبصره و تركت أن تبدأ بدور أعدائنا من بنى أميّه و ثقيف و عدىّ و باهله و آل زياد و قصدت دور بنى عمّك قال و كان مزّاحاً أخطأت يا أمير المؤمنين من كلّ جهه و إن عدت بدأت بأعدائنا فضحك المأمون و بعث به إلى أخيه الرّضا عليه السّلام و قال قد وهبت جرمه لك فلمّا جاءوا به عتّفه و خلّى سبيله و حلف أن لا يكلمه أبداً ما عاش.

ابو على حسين بن احمد بيهقى گوید:

روایت کرد برای من محمد بن يحيى صولى از محمد بن يزيد نحوى از ابن ابى عبدون از پدرش که گفت: چون زيد برادر امام رضا عليه السلام را نزد مأمون آوردند و او در سال 199 در بصره خروج کرده و خانه های عباسيان را سوزانده بود و او را زيد النّار مى ناميدند. مأمون به او گفت: ای زيد! خروج کردی به بصره و به جای آن که به خانه های دشمنانمان (بنی امیّه، ثقیف، غنی، باهله و آل زياد) آغاز کنی به خانه های پسرعموهايت شروع کردی. زيد که مردی خوش طبع بود، گفت: خطا کردم يا امير المؤمنين! از همه جهت، و اگر بازگردم ابتدا به دشمنان شما مى پردازم. مأمون بخندید و او را نزد برادرش امام رضا عليه السلام فرستاد و گفت: جرم او را به تو بخشيدم و چون او را آوردند او را سرزنش کرد و رها کرد و سوگند خورد که با او هرگز سخن نکنند چندان که زنده باشد.

حدّثنا أبو الخیر علی بن أحمد التّسابه عن مشایخه أنّ زید بن موسی کان ینادم المستنصر و کان فی لسانه فضل و کان زیدیا و کان زید هذا ینزل بغداد علی نهر کرخایا و هو الذی کان بالكوفه آیام ابي السّرایا فولاه فلما قتل أبو السّرایا تفرّق الطّالبیون فتواری بعضهم ببغداد و بعضهم بالكوفه و صار بعضهم إلى المدینه و کان ممّن تواری زید بن موسی هذا فطلبه الحسن بن سهل حتّى دلّ علیه فأتی به فحبسه ثمّ أحضره علی أن یضرب عنقه و جرّد السّیّاف السّیف لیضرب عنقه و کان حضر هناك الحجاج بن [خثیمه] خثیمه فقال أيّها الأمير إن رأیت أن لا تعجل و تدعونی إلیک فإنّ عندی نصیحه ففعل و أمسک السّیّاف فلما دنا منه قال أيّها الأمير أتاک بما ترید أن تفعله أمر من أمير المؤمنین قال لا قال فعلام تقتل ابن عمّ أمير المؤمنین من غیر إذن و أمره و استطلاع رأیه فیہ ثمّ حدّثه بحديث ابي عبد الله بن أفضس و أنّ الرّشید حبسه عند جعفر بن یحیی فأقدم 891 3

ابو الخیر علی بن احمد نسابه از مشایخ خود روایت کرده است که زید بن موسی ندیم مستنصر شده بود، و او مردی زبان آور و خوش بیان بود و او زیدی مذهب بود و در کنار نهری در بغداد موسوم به «کرخایا» منزل گزیده بود و در آیام ابي السّرایا در کوفه والی بود؛ چون ابي السّرایا کشته شد طالبیون متفرق شدند و بعضی به بغداد پنهان شدند و بعضی به کوفه و بعضی به مدینه رفتند و از آنان که پنهان شد زید بن موسی بود، حسن بن سهل او را بجست تا بیافت و حبس کرد، سپس حاضر ساخت تا گردنش بزند و جلاد شمشیر برکشید تا گردنش بزند، حجاج بن خثیمه (خثیمه) حاضر بود، گفت:

ای امیر اگر صلاح دانی تعجیل نکنی و مرا خوانی که نزد من نصیحتی هست او بخواند و جلاد دست نگاه داشت حجاج نزدیک شد و گفت: ای امیر این کار که می کنی فرمانی از امیر المؤمنین به تو آمده؟ گفت: نه! گفت: پس به چه وجه پسر عم امیر المؤمنین را می کشی بی اذن او و استطلاع رأی او در این کار، سپس قصه عبد الله بن افضس بگفت که رشید او را نزد جعفر بن یحیی حبس کرد

عليه جعفر فقتله من غير أمره وبعث برأسه إليه في طبق مع هدايا التّيروز.

وإنّ الرّشيد لما أمر مسرورا الكبير بقتل جعفر بن يحيى قال له إذا سألك جعفر عن ذنبه الّذي تقتله به فقل له إنّما أقتلك بآبِنِ عَمِّي ابن الأَفسس الّذي قتلته من غير أمرى.

ثمّ قال الحجاج بن خثيمه للحسن بن سهل أفتأمن أيّها الأمير حادثه تحدث بينك وبين أمير المؤمنين وقد قتلت هذا الرّجل فيحتجّ عليك بمثل ما احتجّ به الرّشيد على جعفر بن يحيى.

فقال الحسن للحجّاج جزاك اللّاه خيرا ثمّ أمر برفع زيد و أن يردّ إلى محبسه فلم يزل محبوسا إلى أن ظهر أمر إبراهيم بن المهتدي [فخير] فجسر أهل بغداد بالحسن بن سهل فأخرجوه عنها فلم يزل محبوسا حتّى حمل إلى المأمون فبعث به إلى أخيه الرضا عليه السّلام فأطلقه وعاش زيد بن موسى إلى آخر خلافة المتوكّل و مات بسرّ من رأى.

جعفر بی امر رشید او را بکشت و سرش در طبقی با هدیه های نوروزی نزد رشید فرستاد.

و رشید چون مسرور کبیر را دستور داد تا جعفر را بکشد، به او گفت: اگر جعفر از تو بپرسد که مرا به چه گناه می کشی؟ بگو به جای پسر عمم ابن الافطس که او را بی امر من کشتی.

پس حجاج با حسن گفت: آیا تو ایمنی ای امیر از این که حادثه ای میان تو و امیر المؤمنین روی دهد و این مرد را کشته باشی و او بر تو حجّت گیرد به مثل آن حجّت که رشید بر جعفر گرفت.

حسن به حجاج گفت: جزاک اللّاه خیرا؛ پس فرمود تا او را به حبس بازگردانند و محبوس بود تا امر ابراهیم بن مهدی ظاهر شد و اهل بغداد جرأت نموده، حسن بن سهل را از بغداد بیرون کردند، باز او محبوس بود تا او را نزد مأمون آوردند و او را نزد برادرش امام رضا علیه السّلام فرستاد و او را رها کرد و زید تا آخر خلافت متوکّل بزیست و در سرّ من رأى بمرد.

حدّثنا محمّد بن علیّ ماجیلویه و محمّد بن موسی المتوکّل و أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی الله عنهم قالوا حدّثنا علیّ بن ابراهیم بن هاشم قال: حدّثنی یاسر أنّه خرج زید بن موسی أخو أبی الحسن علیه السّلام بالمدينة و أحرق و قتل و کان یسمی زید النّار فبعث إلیه المأمون فأسر و حمل إلی المأمون فقال المأمون اذهبوا به إلی أبی الحسن قال یاسر فلما أدخل إلیه قال له أبو الحسن علیه السّلام یا زید أغرّک قول سفله أهل الکوفه إنّ فاطمه علیها السّلام أحصنت فرجها فحرّم الله ذرّيتها علی النّار ذلك للحسن و الحسین خاصّه إن كنت ترى أنّک تعصى الله عزّ و جلّ و تدخل الجنّه و موسی بن جعفر علیه السّلام أطاع الله و دخل الجنّه فأنّت إذا أکرم علی الله عزّ و جلّ من موسی بن جعفر علیه السّلام و الله ما ینال أحد ما عند الله عزّ و جلّ إلاّ بطاعته و زعمت أنّک تناله بمعصيته فبئس ما زعمت فقال له زید أنا أخوک و ابن أبیک فقال له أبو الحسن علیه السّلام أنت أخي ما أطعت الله عزّ و جلّ إنّ نوحا علیه السّلام قال ربّ إنّ ابنی من 8924

یاسر گوید: زید برادر امام رضا علیه السّلام در مدینه خروج کرد و بسوخت و بکشت و او را زید النّار گفتند، مأمون بفرستاد و او را اسیر کرده، بردند. مأمون گفت: او را نزد ابو الحسن برید. یاسر گفت: چون او را در آوردند امام رضا علیه السّلام به او فرمود: یا زید! آیا تو را فریفته است گفتار سفلیگان کوفه که فاطمه علیها السّلام فرج خود را حفظ نمود؛ پس حرام ساخت خدای عزّ و جلّ ذریّه او را بر آتش، این مخصوص حسنین علیهما السّلام است. اگر تو اعتقاد داری که خدای را معصیت کرده و داخل بهشت می شوی و موسی بن جعفر علیه السّلام طاعت کرده و داخل بهشت می شود؛ بنابراین گرامی تر باشی بر خدای عزّ و جلّ از او، به خدا که در نیابد کسی آن چه نزد خدای عزّ و جلّ است مگر به طاعت او و تو گمان می بری که به معصیت او خواهی دریافتن، بدگمانی است که تو داری.

زید گفت: من برادر توام و پسر پدر تو. امام رضا علیه السّلام فرمود: تو برادر من هستی مادامی که خدای عزّ و جلّ را اطاعت می کنی، همانا نوح گفت: پروردگارا همانا پسر من از اهل من است

أهلي وإن وعدك الحقّ وأنت أحكم الحاكمين فقال الله عزّ وجلّ يا نوح إنّه ليس من أهلك إنّه عمل غير صالح فأخرجه الله عزّ وجلّ من أن يكون من أهله بمعصيته.

893 5

حدّثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشيّ رضی الله عنه قال: حدّثنا أبو عليّ أحمد بن عليّ الأنصاريّ عن أبي الصّلت الهرويّ قال سمعت الرّضا عليه السّلام يحدث عن أبيه أنّ إسماعيل قال للصادق عليه السّلام يا أبتاه ما تقول في المذنب منّا و من غيرنا فقال عليه السّلام ليس بأمانتكم ولا أمانتي أهل الكتاب من يعمل سوءا يجز به.

894 6

حدّثنا عليّ بن أحمد بن محمّد بن عمران الدّقاق رضی الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن أبي عبد الله الكوفيّ قال: حدّثنا أبو الخير صالح بن أبي حمّاد عن الحسن بن الجهم قال كنت عند الرّضا عليه السّلام وعنده زيد بن موسى أخوه و هو يقول يا زيد اتق الله فإنّه بلغنا ما بلغنا و وعدة تو حق است و حکم تو بهترین حکم هاست، خداوند در پاسخش فرمود:

همانا او از اهل تو نیست و عمل غیر صالح انجام داده است، پس خداوند او را به واسطه معصیتش از اهل او خارج کرد.

893 5

تميم بن عبد الله بن تميم قرشيّ گوید:

روایت کرد برای ما احمد بن علی انصاری از ابو الصّلت هروی که گفت: از امام رضا علیه السّلام شنیدم از پدرش حدیث می کرد که اسماعیل با امام صادق علیه السّلام گفت: ای پدر! چه می گویی در گناهکار از ما و غیر ما؟ فرمود: به آرزوهای شما یا آرزوهای اهل کتاب نیست بلکه هرکس کار بدی انجام دهد سزای آن را خواهد دید.

894 6

علی بن احمد بن محمد بن عمران دّقاق گوید: روایت کرد برای ما محمد بن ابی الکوفی از ابو الخير صالح بن ابی حماد از حسن بن جهم که گفت: نزد امام رضا علیه السّلام بودم و برادرش زید آن جا بود به او فرمود: یا زید! از خدا بپرهیز که ما رسیدیم به منزلتی که رسیدیم

ص: 454

بالتقوى فمن لم يتق الله و لم يراقبه فليس منا و لسنا منه يا زید ایاک أن تهين من به تصول من شيعتنا فيذهب نورك يا زید إن شيعتنا إنما أبغضهم الناس و عادوهم و استحلوا دماءهم و أموالهم لمحبتهم لنا و اعتقادهم لولايتنا فإن أنت أسأت إليهم ظلمت نفسك و أبطلت حقك قال الحسن بن الجهم ثم التفت عليه السلام إلى فقال لي يا ابن الجهم من خالف دين الله فابراً منه كائنا من كان من أي قبيله كان و من عادى الله فلا تواله كائنا من كان من أي قبيله كان فقلت له يا ابن رسول الله و من الذي يعادى الله تعالى قال من يعصيه.

8957

حدّثنا أبو محمد جعفر بن نعيم الشاذاني رضي الله عنه قال أخبرنا أحمد بن إدريس قال: حدّثنا إبراهيم بن هاشم عن إبراهيم بن محمد الهمداني قال سمعت الرضا عليه السلام يقول من أحبّ عاصيا فهو عاص و من أحبّ مطيعا فهو مطيع و من أعان ظالما فهو ظالم و من خذل عادلا فهو ظالم إنه ليس بين الله و بين أحد قرابه و لا ينال أحد ولاية الله به تقوى. هرکه از خدا نپرهیزد و پاس فرمان او ندارد از ما نیست و ما از او نیستیم، یا زید! حذر کن از آن که از شیعه ما کسی را خواریگری و به او حمله کنی پس نور تو برود، یا زید! مردم شیعه ما را دشمن داشتند و خون و مالشان حلال دانستند برای آن که محبت ما و ولایت ما دارند، اگر تو با ایشان بد کنی بر خود ظلم کرده و حق خود باطل ساخته. ابن جهم گفت: سپس به من فرمود: یا بن جهم هرکه مخالفت کند دین خدا را، از او بیزار باش، هرکس و از هر قبيله باشد و هرکه با خدا دشمنی کند با او دوستی مکن، هرکه و از هر قبيله باشد، گفتم: یا بن رسول الله! کیست که با خدا دشمنی کند؟ فرمود: هرکه او را معصیت کند.

8957

جعفر بن نعيم شاذاني گوید: خبر داد ما را احمد بن ادريس از ابراهيم بن محمد همداني که گفت: شنيدم امام رضا عليه السلام می فرمود: هرکه دوست دارد عاصی را او عاصی است و هرکه دوست دارد مطیع را او مطیع است و هرکه اعانت کند ظالمی را او ظالم است و هرکه فروگذارد عادل را او ظالم است، میان خدای و کسی خویشی نیست و درنیاید کسی ولایت خدای را

ص: 455

إلا بالطّاعه و لقد قال رسول الله صلّى الله عليه و آله لبنى عبد المطلب ايتونى بأعمالكم لا بأحسابكم و أنسابكم قال الله تعالى فإذا نفخ فى الصّور فلا أنساب بينهم يومئذ و لا يتساءلون فمن ثقلت موازينه فأولئك هم المفلحون و من خفت موازينه فأولئك الذين خسروا أنفسهم فى جهنّم خالدون.

8968

حدّثنا أبو الحسن محمّد بن عمرو بن علىّ البصرىّ قال: حدّثنا أبو الحسن صالح بن شعيب الغريانىّ من قرى الغازيات قال:

حدّثنا زيد بن محمّد البغداديّ قال: حدّثنا علىّ بن أحمد العسكريّ قال: حدّثنا عبد الله بن داود بن قبيصه الأنصارىّ عن موسى بن علىّ القرشىّ عن أبى الحسن الرضا عليه السّلام قال رفع القلم عن شيعتنا فقلت يا سيّدى كيف ذاك قال لأنّهم أخذ عليهم العهد بالتقيّه فى دوله الباطل يأمن النّاس و يخوفون و يكفّرون فينا و لا نكفّر فيهم و يقتلون بنا و لا تقتل بهم ما من أحد من شيعتنا ارتكب ذنبا أو خطأ إلاّ ناله فى ذلك غمّ يمحصّ عنه ذنوبه و لو أنّه أتى بذنوب مگر به طاعت، پیامبر صلّى الله عليه و آله با پسران عبد المطلب فرمود: اعمال خود را نزد من بیاورید نه انساب و احساب خود را، خداوند فرمود: «چون در صور دمیده شود نسبهها در میان نباشند و از آن نپرسند، آنان که میزان سنجش اعمالشان افزون باشد رستگارند و آنان که میزانشان سبک باشد زیان داده و در دوزخ جاودان باشند».

8968

ابو الحسن محمد بن عمر بن احمد بصرى گوید: روایت کرد برای ما ابو الحسن صالح بن شعيب غريانى از زيد بن محمد بغدادى از على بن احمد عسكرى از عبد الله بن داود قبيصه انصارى از موسى بن على قرشى از امام رضا عليه السّلام که فرمود: برداشته شده قلم از شيعه. گفتم: يا سيّدى از چه روى؟ فرمود: زیرا بر ایشان عهد گرفته شده به تقيّه در دولت باطل، مردمان ايمن هستند و ایشان ترسانیده مى شوند و ایشان را درباره ما کافران مى دانند و ایشان را به سبب ما مى کشند و ما را به سبب ایشان نمى کشتند. هيچ کس از شيعه ما نيست که ارتكاب گناهی خطايی کند مگر او را در آن غمی رسد که گناهان را از او پاک کند، هرچند گناهان کرده باشد

ص: 456

بعدد القطر و المطر و بعدد الحصى و الرّمل و بعدد الشّوك و الشّجر فإن لم ينله في نفسه ففي أهله و ماله فإن لم ينله في أمر دنياه و ما يغتمّ به تخايل له في منامه ما يغتمّ به فيكون ذلك تمحيصا لذنوبه.

897 9

حدّثنا عليّ بن عبد الله الورّاق رضی الله عنه قال:

حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثني الحسين بن أبي قتاده عن محمّد بن سنان قال: قال أبو الحسن الرضا عليه السّلام إنّ أهل بيت و جب حقّنا برسول الله صلّى الله عليه و آله فمن أخذ برسول الله حقّا و لم يعط النّاس من نفسه مثله فلا حقّ له.

898 10

حدّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدّثني محمّد بن يحيى الصّوليّ قال: حدّثني أبو عبد الله محمّد بن موسى بن نصر الرّازيّ قال سمعت أبي يقول قال رجل للرّضا عليه السّلام و الله ما على وجه الأرض أشرف منك أبا فقال التّقوى شرفهم به عدد قطرات باران و سنگ ریزه و ریگ و خار و درخت، اگر در خودش غمی نرسد در اهل و مالش برسد، اگر در امر دنیا چیزی نیست که به آن غمگین گردد در خواب خیالی چند او را نموده شود که به آن غمگین گشته و باعث خلاصی از گناهان گردد.

897 9

علی بن عبد الله ورّاق گوید: روایت کرد برای ما سعد بن عبد الله از محمّد بن سنان که گفت: امام رضا علیه السّلام فرمود: ما اهل بیتیم که واجب شد حق ما به سبب رسول خدا صلّى الله عليه و آله پس هر که بر رسول خدا صلّى الله عليه و آله بستاند حقّی را، و ندهد مردمان را از خود مثل آن را برای او حقّی نیست.

898 10

حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی گوید: روایت کرد برای ما محمد بن یحیی صولی از محمد بن نصر رازی که گفت: مردی به امام رضا علیه السّلام گفت: به خدا بر روی زمین کسی که پدرش از پدر تو شریف تر باشد، نیست، فرمود: تقوی ایشان را شریف گردانید

ص: 457

و طاعه الله أحظتهم فقال له آخر أنت و الله خير الناس فقال له لا تحلف يا هذا خير منى من كان أتقى لله تعالى و أطوع له و الله ما نسخت هذه الآية و جعلناكم شعوباً و قبائل لتعارفوا إن أكرمكم عند الله أتقاكم .

899 11

حدّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدّثني محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدّثنا أبو ذكوان قال سمعت إبراهيم بن العباس يقول سمعت عليّ بن موسى الرضا عليه السّلام يقول حلفت بالعتق ألاّ أحلف بالعتق إلاّ أعتقت رقبه و أعتقت بعدها جميع ما أملك إن كان يرى أنّه خير من هذا [و أومى إلى عبد أسود من غلمانہ] بقرابتی من رسول الله صلّى الله عليه و آله إلاّ أن يكون لى عمل صالح فأكون أفضل به منه.

و طاعت خدای ایشان را تفضیل داد. دیگری گفت: به خدا که تو بهترین مردمانی. فرمود: قسم مخور ای مرد از من بهتر آن است که تقوی خدا بیشتر دارد و اطاعت بهتر کند، به خدا نسخ نکرد آیه ای این آیه را «شما را به صورت قبیله قرار دادیم تا بدانید گرامی ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست».

899 11

ابو علی حسین بن احمد بیهقی گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن یحیی صولی از ابو ذکوان که گفت: از ابراهیم بن عباس شنیدم که می گفت: از امام رضا علیه السّلام شنیدم که می فرمود: قسم می خورم به عتق، آگاه باش قسم نمی خورم به عتق مگر اینکه برده ای را آزاد می کنم و پس از آن جمیع آن چه مالکم من اگر به خاطر رسد این که بهترم از این و اشاره کرد به بنده ای سیاه از غلامان خود، به قرابت من بر رسول خدا مگر این که مرا عملی باشد، که افضل از او باشم.

ص: 458

باب الأسباب التي من أجلها قتل

المأمون على بن موسى الرضا عليه السلام

بالسم

1

900

حدَّثنا الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المؤدّب وعلی بن عبد الله الوراق و أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضی الله عنهم قالوا حدَّثنا علی بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن محمد بن سنان قال كنت عند مولای الرضا عليه السلام بخراسان و كان المأمون يقعدہ علی يمينه إذا قعد للناس يوم الإثنين و يوم الخميس فرفع إلى المأمون أنّ رجلا من الصّوّفيّہ سرق فأمر بإحضاره فلمّا نظر إليه وجده متقشّفا بين عينيه أثر السجود فقال له سواء لهذه الآثار الجميله و لهذا الفعل القبيح أ تنسب إلى السّرقه مع ما أرى من جميل آثارك و ظاهرک

59- در اسبابی که مأمون امام رضا عليه السلام را به زهر شهید کرد

در اسبابی که مأمون امام رضا عليه السلام

را به زهر شهید کرد

1

900

حسین بن ابراهیم بن احمد بن هاشم مؤدب و احمد بن زياد بن جعفر همدانی گویند:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن سنان که گفت: با امام رضا عليه السلام وارد خراسان شدم، مأمون در روزهای دوشنبه و پنجشنبه که ملاقات عمومی داشت حضرت را به جانب راست خود می نشانید، روزی به مأمون گفتند: مردی از صوفیه دزدی کرده، دستور داد تا او را حاضر کنند، چون نظر کرد، دید مردی ژنده پوش است که آثار سجود در پیشانی اش هویداست، گفت: شگفتا! این آثار نیکو و این فعل قبیح، تو را به دزدی نسبت دهند به این آثار نیکو که ظاهر است،

ص: 459

قال فعلت ذلك اضطرارا لا اختيارا حين منعتني حقي من الخمس والفيء فقال المأمون أي حق لك في الخمس والفيء قال إن الله تعالى قسم الخمس ستة أقسام وقال الله تعالى وَاَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ قسم الفيء على ستة أقسام فقال الله تعالى مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَهُ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ قَالَ الصَّوْفِيُّ فَمَنْعَتِي حَقِّي وَأَنَا ابْنُ السَّبِيلِ مَنْقُطَعٌ بِي وَمَسْكِينٌ لَا أَرْجِعُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَمِنْ حَمَلِهِ الْقُرْآنُ فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ أَعْطَلَّ حَدًّا مِنْ حُدُودِ اللَّهِ وَحَكْمًا مِنْ أَحْكَامِهِ فِي السَّارِقِ مِنْ أَجْلِ أُسَاطِيرِكَ هَذِهِ فَقَالَ الصَّوْفِيُّ ابْدَأْ بِنَفْسِكَ تَطَهَّرْهَا ثُمَّ طَهَّرْ غَيْرَكَ وَأَقِمِ حُدَّ اللَّهِ عَلَيْهَا ثُمَّ عَلَىٰ غَيْرِكَ فَالْتَفَتَ الْمَأْمُونُ إِلَىٰ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ مَا يَقُولُ فَقَالَ إِنَّهُ يَقُولُ سَرَقَ فَسَرَقَ فَعُصِبَ كَقَوْلِكَ: أَيْنَ كَارَ رَا بَهَ اضْطَرَّارَ كَرْدَمَ نَهَ بَهَ اخْتِيَارًا، وَقَتِي كَهَ حَقِّ مَرَا از خَمْسِ وَ از فِئِ نَدَادِي. مَأْمُونٌ كَقَوْلِكَ: كَدَامَ حَقِّ دَرِ خَمْسِ وَ فِئِ بَرَايِ تَوَسْت. كَقَوْلِكَ: خَدَايَ عَزَّ وَ جَلَّ خَمْسِ رَا شَشِ قِسْمِ كَرْدَه وَ كَقَوْلِكَ: «بَدَانِيدَ أَنْجَهَ غَنِيمَتِ مِي بَرِيدِ از هَرْجَهَ بَاشَد، بَهَ رَاسَتِي كَهَ خَمْسِ آن حَقِّ خَدَا وَ رَسُولِ او وَ خُوِيْشَانِ او سَت وَ نِيْزِ بَرَايِ يَتِيْمَانِ وَ دَرُوِيْشَانِ وَ دَرِ مَانْدِگَانِ دَرِ سَفَرِ اسْت، اِگَرِ شَمَا بَهَ خَدَا اِيْمَانِ دَاشْتَهَ بَاشِيْد وَ بَهَ أَنْجَهَ فَرُوْفَرِ سَتَادِيْمِ بَرِ بَنْدَهَ خُودِ دَرِ رُوزِ بَدَرِ» وَ فِئِ رَا نِيْزِ شَشِ قِسْمَتِ كَرْدَه وَ كَقَوْلِكَ:

«آنچه بازگردانید خداوند بر پیامبر خود از زمینها و اموال اهالی آن قریه ها که به جنگ با مسلمانان برخاسته بودند، پس برای خدا و پیغمبرش و خویشان او و یتیمان و محتاجان و در راه ماندگان در راه سفر حقی معین است تا این که آن اموال تنها در دست توانگران شما نچرخد». آن گاه مرد صوفی گفت: تو حق من ندادی و من ابن السبیلم دستم از همه گسیخته و مسکین در سفر و به چیزی راه نمی برم و از حاملان قرآنم. مأمون گفت: آیا معطل کنم حدی از حدود خدای را درباره دزد، به این افسانه ها که تو می گویی؟ صوفی گفت:

اول خود را پاک کن سپس دیگری را و اول خود را حد بزنی بعد از آن دیگری را. مأمون به امام علیه السلام رو کرد و گفت:

المأمون غضبا شديدا ثم قال للصوفي والله لأقطعنك فقال الصوفي أتقطعني وأنت عبد لي فقال المأمون ويلك و من أين صرت عبدا لك قال لأن أمك اشترت من مال المسلمين فأنت عبد لمن في المشرق و المغرب حتى يعتقوك و أنا لم أعتقك ثم بلعت الخمس و بعد ذلك فلا- أعطيت آل الرسول حقا و لا أعطيتني و نظرائي حقا و الأخرى أن الخبيث لا يطهر خبيثا مثله إنما يطهره طاهر و من في جنبه الحد لا يقيم الحدود على غيره حتى يبدأ بنفسه أما سمعت الله تعالى يقول أ تأمرون الناس بالبر و تنسون أنفسكم و أنتم تتلون الكتاب أفلا تعقلون فالتفت المأمون إلى الرضا عليه السلام فقال ما ترى في أمره فقال عليه السلام إن الله تعالى قال لمحمد صلى الله عليه و آله قل فله الحجة البالغة و هي التي لم تبلغ الجاهل فيعلمها على جهله كما يعلمها العالم بعلمه و الدنيا و الآخرة قائمتان بالحجة و قد احتج الرجل فأمر المأمون عند ذلك بإطلاق الصوفي و احتجب عن الناس و اشتغل بالرضا عليه السلام حتى سمه فقتله و قد كان قتل الفضل بن سهل و جماعه من الشيعة.

چه می گوید؟ فرمود: می گوید مال او دزدیدند او نیز بدزدید، مأمون در غضب شد و گفت: به خدا دستت ببرم.

صوفی گفت: تو دست من می بری و تو عبد منی. مأمون گفت: ویلک از کجا عبد تو شدم. گفت: مادرت از مال مسلمانان خریده شده، پس تو بنده همه خلقی که در مشرق و مغربند تا تو را آزاد کنند و من تو را آزاد نکردم.

بعد از آن به خمس دست رسانیدی و نه حق آل رسول دادی و نه حق من و امثال مرا و دیگر این که خبیث نتواند خبیثی مانند خود را پاک گرداند، بلکه ناپاک را، پاک می تواند پاک کند و هر که بر او حد هست حد بر دیگری نزند تا اول خود را حدّ زند، نشنیدی خداوند گفت:

«مردم را به نیکوکاری امر می کنید و خود را فراموش می کنید و شما کتاب می خوانید آیا نمی اندیشید؟» مأمون به امام علیه السلام رو کرد و گفت:

چه می فرمایی درباره این؟ فرمود: خداوند به محمد صلی الله علیه و آله فرمود: «برای خداست حجت بالغه» و این حجتی است که چون بر بی خبر رسد با وجود جهل به آن، آن را می فهمد همان طور که عالم به علم خود می فهمد، دنیا و آخرت به حجت قائم اند و این مرد حجت آورد. پس مأمون گفت تا صوفی را رها کردند و بیرون نیامد و مشغول به کار امام رضا علیه السلام شد تا او را زهر خوراند و شهید کرد چنان که فضل بن سهل و جماعتی از شیعه را کشته بود.

حدَّثنا أبو الطَّيِّبِ الحسين بن أحمد بن محمد الرَّاظِي رضى الله عنه بنيسابور سنة اثنتين و خمسين و ثلاثمائة قال: حدَّثنا محمد بن علي ماجيلويه قال: حدَّثنا أحمد بن محمد بن خالد البرقي قال أخبرني أبي قال أخبرني الرِّيَّان بن شبيب خال المعتصم أخو ماردة أنَّ المأمون لما أراد أن يأخذ البيعه لنفسه بإمره المؤمنين و لأبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السَّلام بولاية العهد و لفضل بن سهل بالوزاره أمر بثلاثة كراسي فنصبت لهم فلما قعدوا عليها أذن للناس فدخلوا يبائعون فكانوا يصفقون بأيمانهم على أيمن الثلاثة من أعلى الإبهام إلى الخنصر و يخرجون حتى بايع في آخر النَّاس فتى من الأنصار فصفق يمينه من أعلى الخنصر إلى أعلى الإبهام فتبسَّم أبو الحسن الرضا عليه السَّلام ثم قال كلَّ من بايعنا بايع بفسخ البيعه غير هذا الفتى فإنه بايعنا بعقدها فقال المأمون و ما مصتف كتاب گوید: این حدیث چنان چه حکایت کردم روایت شده و من صحَّت آن را به عهده نمی گیرم.

ابو الطَّيِّبِ حسين بن احمد رازی به سال سیصد و پنجاه و دو در نیشابور روایت کرده که گفت: محمد بن علی ماجیلویه از احمد بن محمد بن خالد برقی و او از پدرش از ریَّان بن شبيب، دایی معتصم برادر ماردة روایت کرده که گفت: چون مأمون خواست که بیعت برای خود بستاند به خلافت و برای امام رضا علیه السَّلام به ولایت عهد و برای فضل بن سهل به وزارت، فرمان داد: سه کرسی بنهادند و بر او بنشستند و مردم را بار دادند، درمی آمدند و بیعت می کردند به این طور که دست راست بر دست راست ایشان می زدند از بالای ابهام تا خنصر و بیرون می رفتند، تا در آخر همه جوانی از انصار بیعت کرد از بالای خنصر تا بالای ابهام امام رضا علیه السَّلام تبسم نمود و سپس فرمود: این ها با ما همه بیعت کردند به فسخ، غیر این جوان که او بیعت به قصد کرد. مأمون گفت: فسخ بیعت کدام است و عقد بیعت کدام است؟

فسخ البيعه من عقدها قال أبو الحسن عليه السلام عقد البيعه هو من أعلى الخنصر إلى أعلى الإبهام وفسخها من أعلى الإبهام إلى أعلى الخنصر قال فماج الناس في ذلك و أمر المأمون بإعادة الناس إلى البيعه على ما وصفه أبو الحسن عليه السلام وقال الناس كيف يستحق الإمامه من لا يعرف عقد البيعه إن من علم لأولى بها ممن لا يعلم قال فحمله ذلك على ما فعله من ستمه.

9023

حدّثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشي رضي الله عنه قال: حدّثنا أبي عن أحمد بن عليّ الأنصاريّ قال سألت أبا الصلت الهرويّ فقلت له كيف طابت نفس المأمون بقتل الرضا عليه السلام مع إكرامه و محبّته له و ما جعل له من ولايه العهد بعده فقال إنّ المأمون إنّما كان يكرمه و يحبّه لمعرفته بفضلّه و جعل له ولايه العهد من بعده ليرى الناس أنّه راغب في الدّنيا فيسقط محلّه من نفوسهم فلمّا لم يظهر منه في ذلك للناس إلّا ما ازداد به فضلا عندهم و محلاً في نفوسهم جلب عليه المتكلّمين فرمود: عقد بيعت از بالای خنصر تا بالای ابهام بود و فسخ بيعت از بالای ابهام تا بالای خنصر، مردم درهم شدند و مأمون فرمود: بيعت از سر گیرند چنان چه امام رضا عليه السلام فرموده بود و مردم گفتند: چگونه مستحق امامت باشد کسی که عقد بيعت نداند، البته آن که داند سزاوارتر باشد از آن که نداند. پس باعث شد مأمون را تا آن حضرت را زهر خورانید.

9023

تميم بن عبد الله قرشي گوید: روایت کرد برای ما پدرم از احمد بن علی انصاری که گفت: از ابا صلت هروی پرسیدم: چگونه مأمون را دل داد که امام رضا عليه السلام را بکشت با اكرام و محبتي که نسبت به او داشت و او را ولی عهد گردانید؟ ابا صلت گفت: مأمون به جهت شناختی که از فضیلت آن حضرت داشت او را اكرام می کرد، ولی علّت اینکه او را ولیعهد خود قرار داد این بود که به مردم بنماید که او راغب است در دنیا، تا منزلت او از دل ها فروافتد. پس چون در این کار غالب نشد او را از مردم، مگر آن چه موجب زیادتى فضل او شد نزد ایشان و منزلت او در خاطر هاشان، متکلمان

ص: 463

من البلدان طمعا في أن يقطعه واحد منهم فيسقط محلّه عند العلماء و بسببهم يشتهر نقصه عند العامّة فكان لا يكلمه خصم من اليهود و النصارى و المجوس و الصابئين و البراهمه و الملحدين و الدهريّه و لا خصم من فرق المسلمين المخالفين إلاّ قطعه و ألزمه الحجّه و كان التّاس يقولون و اللّٰه إنّّه أولى بالخلافه من المأمون و كان أصحاب الأخبار يرفعون ذلك إليه فيغتاز من ذلك و يشتدّ حسده له و كان الرّضا عليه السّلام لا يحابى المأمون من حقّ و كان يجيبه بما يكره فى أكثر أحواله فيغيظه ذلك و يحقده عليه و لا يظهره له فلمّا أعيته الحيله فى أمره اغتاله فقتله بالسّم.

و علما را از شهرها بکشانید بر روی او به طمع آن که کسی از ایشان او را عاجز و منقطع کند، پس منزلت او نزد علما ساقط شود به سبب ایشان و از رهگذر ایشان نقص او میان عامه منتشر گردد. اما هیچ خصمی با او سخن نمی کرد، چه از یهود و نصاری و مجوس و صابئین و برهمنان و ملحدان و دهریه و چه از فرق مسلمانان و مخالفان او مگر ایشان را منقطع می ساخت و به حجت ملزم می گردانید و مردم می گفتند: به خدا که این سزاوارتر است به خلافت از مأمون.

و جاسوسان این خبرها برای او می آوردند و او در خشم می شد و حسدش می افزود و قوت می گرفت و امام رضا علیه السّلام محابا نمی کرد از مأمون در حقّی و او را جواب ها می گفت در اکثر احوال که موجب حقد و غیظ او می گشت و نمی توانست در روی او ظاهر کند و چون از همه حيله ها در ماند و عاجز شد او را به حيله زهر خورانید.

باب نص الرضا عليه السلام على ابنه أبي

جعفر محمد بن علي عليه السلام بالإمامه

و الخلفه

1

903

حدّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدّثني محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدّثنا عون بن محمد قال:

حدّثنا أبو الحسين بن محمد بن أبي عبّاد و كان يكتب للرّضا عليه السّلام ضمّه إليه الفضل بن سهل قال ما كان عليه السّلام يذكر محمّدا ابنه إلاّ بكنيته يقول كتب إليّ أبو جعفر عليه السّلام و كنت أكتب إلى أبي جعفر عليه السّلام و هو صبيّ بالمدينه فيخاطبه بالتّعظيم و ترد كتب أبي جعفر عليه السّلام في نهايه البلاغه و الحسن فسمعتّه يقول أبو جعفر وصيّ و خليفتي في أهلي من بعدى.

60- تصريح و نصّ حضرت رضا عليه السلام بر پسر خود ابى جعفر محمد بن علي عليهما السلام به امامت و خلافت

تصريح و نصّ حضرت رضا عليه السلام

بر پسر خود ابى جعفر محمد بن

علي عليهما السلام به امامت و خلافت

1

903

ابو عليّ حسين بن احمد بيهقيّ گويد: روايت کرد برای من محمد بن يحيى صولى از عون بن محمد از محمّد بن ابى عبّاد كه گفت: و او كاتب امام رضا عليه السّلام بود و فضل بن سهل او را به آن حضرت پيوسته بود و او مى گفت كه هيچ وقت آن حضرت پسر خود محمّد را به غير كنيه نام نمى برد و مى فرمود: ابو جعفر به من چنين نوشته است و من نامه به ابى جعفر مى نوشتم از جانب آن حضرت و او طفل بود در مدينه و او را به تعظيم خطاب مى نمود و نامه هاى ابو جعفر مى آمد در نهايت بلاغت و خوبى، پس از او شنيدم كه مى فرمود: ابو جعفر وصيّ من و خليفه من است در اهل من بعد از من.

باب وفاه الرضا عليه السلام مسموما

باغتيال المأمون

1

904

حدّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدّثنا محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدّثني عبيد الله بن عبد الله و محمد بن موسى بن نصر الرّازيّ عن أبيه و الحسين بن عمر الأخباريّ عن عليّ بن الحسين كاتب بقاء الكبير في آخرين أنّ الرّضا عليه السّلام حمّ فعزم عليّ الفصد فركب المأمون و قد كان قال لغلام له فتّ هذا بيدك [الشيء] لشيء أخرجه من برّيته ففتّه في صينيّه ثمّ قال كن معي و لا تغسل يدك و ركب إلى الرّضا عليه السّلام فجلس حتّى فصد بين يديه و قال عبيد الله بل أخر فصدّه و قال المأمون لذلك الغلام هات من ذلك الرّمّان و كان الرّمّان في

61- وفات حضرت رضا عليه السلام با زهر به حيله مأمون

1

904

حسين بن احمد بيهقيّ گوید: روایت کرد برای ما محمد بن يحيى صولى از عبيد الله بن عبد الله و محمد بن موسى بن نصر رازى از پدرش و حسين بن عمر اخبارى از على بن حسين بن كاتب بقاء كبير كه گفت: امام رضا عليه السلام تب كرد و عزم فصد نمود، مأمون سوار شد و نزد امام عليه السلام رفت و چیزی از برنی برآورده بود و به غلام داده و به او گفت آن را به دست بمال و خورد کن او آن را در سینی خورد کرده، مأمون به او گفت: با من باش دستت را مشو و سوار گشته نزد امام رضا عليه السلام آمد و بنشست تا فصد کرد و عبد الله گفت: در فصد تأخیر کرد و مأمون به آن غلام گفت:

از آن انار بیاور و اناری از درخت خانه

ص: 466

شجره فی بستان دار الرضا علیه السلام فقطف منه ثم قال اجلس ففتته ففت منه فی جام و امر بغسله ثم قال للرضا علیه السلام مص منه شیئا فقال حتی یخرج امیر المؤمنین فقال لا- و الله إلا بحضرتی و لو لا- خوفی أن یرطب معدتی لمصصته معک فمص منه ملاءق و خرج المأمون فما صلیت العصر حتی قام الرضا علیه السلام خمسين مجلسا فوجه إليه المأمون و قال قد علمت أن هذه آفة و قنار للفصد الذي فی یدک و زاد الأمر فی اللیل فأصبح علیه السلام میتا فکان آخر ما تکلم به قل لو کنتم فی بیوتکم لبرز الّذین کتب علیهم القتل إلى مضاجعهم... و کان أمر الله قدرا مقدورا و بکر المأمون من الغد فأمر بغسله و تکفینه و مشی خلف جنازته حافیا حاسرا یقول یا أخی لقد تلم الإسلام بموتک و غلب القدر تقدیری فیک و شقّ لحد الرّشید فدفنه معه فقال نرجو أن الله تبارک و تعالی ینفعه بقربه.

آن حضرت چید، گفت: این را خورد کن، او در جام خورد کرد، گفت تا دستهایش را بشوید؛ به امام علیه السلام گفت: از این بمک. حضرت فرمود:

امیر المؤمنین بیرون رود. گفت: نه و الله در حضور من بمک اگر خوف آن نداشتم که معده ام سست شود همراه تو می مکیدم؛ پس بمکید از آن چند ملعقه، مأمون بیرون رفت و ما هنوز نماز عصر نکرده بودیم که آن حضرت پنجاه مجلس برخاست مأمون کس فرستاد و گفت: این بیهوشی مربوط به حجامت است و چون شب شد حال او سخت تر شد و برای صبح وفات کرده بود و آخر کلامش این بود: «بگو اگر شما در خانه های خود باشید آنان که شهادت بر ایشان تقدیر شده است به خوابگاه های خود رهسپار خواهند شد» (و امر پروردگار حکمی انجام شدنی است) و مأمون فرمود تا تغسیل و تکفین آن حضرت کردند و از پس جنازه پا برهنه و سر برهنه می رفت و می گفت:

ای برادر در اسلام به مرگ تو رخنه افتاد و مقدرات الهی بر کوشش من درباره تو غالب آمد و لحد رشید را بگشاد و او را در کنارش دفن کرد و گفت: امید داریم که او را خداوند نفع رساند به قرب او.

باب ذکر خبر آخر فی وفاه

الرضا علیه السلام عن طریق الخاصه

1

905

حدَّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رضی اللّٰه عنه قال: حدَّثنا علیّ بن ابراهیم بن هاشم قال: حدَّثنا یاسر الخادم قال لَمَّا كان بیننا و بین طوس سبعة منازل اعتلّ أبو الحسن علیه السلام فدخلنا طوس و قد اشتدّت به العله فبقینا بطوس أيّاما فكان المأمون یأتيه فی کلّ یوم مرّتين فلَمَّا كان فی آخر یومه الّذی قبض فیهِ كان ضعيفا فی ذاك الیوم فقال لی بعد ما صلّی الظهر یا یاسر ما أكل النّاس شیئا قلت یا سیّدی من یأكل هاهنا مع ما أنت فیهِ فانتصب علیه السلام.

ثمّ قال هاتوا المائده و لم یدع من حشمه أحدا إلاّ أقعده معه علی المائده یتفقّد واحدا واحدا فلَمَّا أكلوا قال ابعثوا

62- در ذکر خبری دیگری در وفات امام رضا علیه السلام از طریق خاصه

1

905

علی بن ابراهیم بن هاشم گفت که یاسر خادم گفت: چون میان ما و طوس هفت منزل بماند، ابو الحسن علیه السلام بیمار شد و داخل طوس شدید، بیماری آن حضرت اشتداد یافت و چند روز بماندیم. مأمون هر روز دو بار می آمد و روز آخر که روز وفات آن حضرت بود، ضعیف بود چون نماز ظهر گزارد، با من گفت:

یاسر مردم چیزی خورده اند؟! گفتیم: یا سیّدی چه کسی چیزی می خورد این جا و توبه این حالتی؟ پس راست نشست.

سپس گفت: سفره بیاورید و هیچ کس از حشم نماند مگر همه ایشان را بر سر سفره بنشانند و یک یک را تقد می نمود و چون بخوردند، گفت: خوردنی برای زنان ببرید

ص: 468

إلى النساء بالطعام فحمل الطعام إلى النساء فلمّا فرغوا من الأكل أغمى عليه و ضعف فوقعت الصّيححه و جاءت جواری المأمون و نساؤه حافيات حاسرات و وقعت الوحیّه بطوس و جاء المأمون حافيا حاسرا يضرب على رأسه و يقبض على لحيته و يتأسف و يبکی و تسيل دموعه على خديه فوقف على الرضا عليه السلام و قد أفاق فقال يا سيدي و الله ما أدري أيّ المصيبتين أعظم علىّ فقدى لك و فراقى إياك أو تهمة الناس لي أنّي اغتلتك و قتلتك قال فرجع طرفه إليه ثمّ قال أحسن يا أمير المؤمنين معاشره أبي جعفر عليه السلام فإنّ عمره هكذا و جمع بين سبّابتيه قال فلمّا كان من تلك الليله قضى عليه بعد ما ذهب من الليل بعضه فلمّا أصبح اجتمع الخلق و قالوا إنّ هذا قتله و اغتاله يعنون المأمون و قالوا قتل ابن رسول الله صلّى الله عليه و آله و أكثر القول و الجلبه و كان محمّد بن جعفر بن محمّد استأمن إلى المأمون و جاء إلى خراسان و كان عمّ أبي الحسن عليه السلام فقال المأمون يا أبا جعفر اخرج إلى الناس و أعلمهم أنّ أبا الحسن لا يخرج اليوم و كره أن يخرج به بردند، چون از خوردن فارغ شدند آن حضرت از خود برفت و ضعيف گشت. پس آواز بلند شد و کنیزکان و زنان مأمون بیامدند پا برهنه و فغان افتاد به طوس و مأمون سر و پا برهنه آمد بر سر می زد و ریش به دست گرفته تأسف می خورد و می گریست و اشک بر دو گونه اش می دوید؛ پس بر سر زد و بایستاد، آن حضرت به هوش آمد، مأمون گفت: یا سيّدي به خدا نمی دانم کدام از این دو مصیبت بر من بزرگتر است فراق تو و فقدان تو یا تهمت مردمان مرا که با تو حيله کردم و تو را کشتم. راوی گفت: آن حضرت چشم به سوی او برداشت، فرمود: نیکو معاشرت کن یا امیر المؤمنین! یا ابو جعفر که عمر تو و عمر او هم چون این دو است. و دو سبابه خود به هم پیوست و همان شب درگذشت، چون صبح شد، خلق مجتمع شدند و گفتند: این، او را کشته و حيله کرده است. و گفتند: پسر رسول خدا کشته شده و سخن بسیار شد و آواز و نفیر بلند و محمّد بن جعفر عموی امام رضا علیه السلام به خراسان آمده بود و در امان مأمون بود، و مأمون با او گفت: یا ابا جعفر! بیرون شو و به مردم اعلام کن که ابا الحسن را امروز بیرون نمی آورند و دوست نداشت بود که او را بیرون آورند

فتقع الفتنة فخرج محمد بن جعفر إلى الناس فقال أيها الناس تفرقوا فإنّ أبا الحسن عليه السلام لا يخرج اليوم فتفرق الناس وغسل أبو الحسن عليه السلام في الليل ودفن قال علي بن إبراهيم وحدثني ياسر بما لم أحبّ ذكره في الكتاب.

پس فتنه به پا شد پس محمد بن جعفر بیرون آمد و گفت: ای مردمان (مؤمنان) متفرق شوید که امروز ابا الحسن را بیرون نمی آورند، مردم متفرق شدند و در شب آن حضرت را غسل دادند و دفن نمودند. علی بن ابراهیم گفت: یاسر با من سخنی گفت که دوست نمی دارم در کتاب یاد کنم.

ص: 470

باب ما حدث به أبو الصلت

الهروي عن ذكر وفاه الرضا عليه السلام أنه

سم في عنب

1

906

حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه و محمّد بن موسى المتوكّل و أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ و أحمد بن إبراهيم بن هاشم و الحسين بن إبراهيم بن تاتانه و الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المؤدّب و عليّ بن عبد الله الوراق رضی الله عنهم قالوا حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن أبي الصلت الهرويّ قال بينا أنا واقف بين يدي أبي الحسن عليّ بن موسى الرضا عليه السلام إذ قال لي يا أبا الصلت ادخل هذه القبّه الّتي فيها قبر هارون و ائتني بتراب من أربعه جوانبها قال فمضيت فأتيت به فلمّا مثلت بين يديه فقال لي ناولني هذا التراب و هو من عند

63- آن چه ابا صلت هروی در شهادت امام رضا عليه السلام با انگور زهرآلود گفته است

آن چه ابا صلت هروی در شهادت

امام رضا عليه السلام با انگور زهرآلود گفته

است

1

906

محمّد بن عليّ ماجيلويه و محمد بن موسى بن متوكل و احمد بن زياد بن جعفر همداني و احمد بن علي بن ابراهيم بن هاشم و حسين بن ابراهيم بن تاتانه و حسين بن ابراهيم بن احمد بن هشام و علي بن عبد الله وراق گویند: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابا صلت هروی که گفت: پیش روی حضرت رضا علیه السلام ایستاده بودم، به من فرمود: یا ابا الصلت! داخل این قبه شو که هارون مدفون است و از چهار جانب آن خاک بردار و نزد من بیاور، گفت که رفتم و آوردم، چون پیش او ایستادم، فرمود: این خاک را به من ده و از جانب در برگرفته بودم، پس بدادم

الباب فناولته فأخذه و شمه ثم رمى به ثم قال سيحفر لي هاهنا فتظهر صخره لو جمع عليها كل معول بخراسان لم يتهيأ قلعتها ثم قال في الآدى عند الرجل و الآدى عند الرأس مثل ذلك ثم قال ناولني هذا التراب فهو من تربتي ثم قال سيحفر لي في هذا الموضع فتأمرهم أن يحفروا لي سبع مراقى إلى أسفل و أن يشق لي ضريحه فإن أبوا إلا أن يلحدوا فتأمرهم أن يجعلوا اللحد ذراعين و شبرا فإن الله سيوسعه ما يشاء فإذا فعلوا ذلك فإتك ترى عند رأسى نداوه فتكلم بالكلام الذى أعلمك فإنه ينبع الماء حتى يمتلئ اللحد و ترى فيه حيتانا صغارا ففت لها الخبز الآدى أعطيك فإنها تلتقطه فإذا لم يبق منه شيء خرجت منه حوته كبيره فالتقطت الحيتان الصغار حتى لا يبقى منها شيء ثم تغيب فإذا غابت فضع يدك على الماء ثم تكلم بالكلام الذى أعلمك فإنه ينضب الماء لا يبقى منه و لا تفعل ذلك إلا بحضوره المأمون.

ثم قال عليه السلام يا أبا الصلت غدا أدخل على هذا الفاجر فإن أنا خرجت و أنا مكشوف الرأس فتكلم أكلّمك و إن أنا خرجت و أنا بگرفت و بوئيد و بينداخت، فرمود: به زودی این جاقبر مرا حفر کنند و سنگی ظاهر شود که هر کلنگ که در خراسان است جمع کنند نتوانند آن را برکنند، درباره خاک پائین پا و خاک بالا سر هارون مثل این بگفت و فرمود: این خاک را بده که از تربت من است و فرمود: زود باشد که در این موضع قبر من بکنید، پس بفرما ایشان را که هفت پایه ای تا پایین روند و ضریح شق کنند و اگر ابا کنند و لحد کنند، پس بفرما که لحد را دو ذراع و یک شبر کنند که خداوند برای من وسیع می کند آن چه خواهد و چون این کردند جانب سر من تری خواهی دید پس متکلم شو به کلامی که تورا تعلیم می کنم که آب خواهد جوشیدن تا لحد پر شود و در آن ماهیان خرد می بینی این نان که به تو می دهم برای آن ها خورد کن که برمی چینند و چون از نان هیچ نماند، ماهی بزرگ بیرون می آید و ماهیان خرد را برمی چیند تا هیچ نمی ماند و چون غایب شد دست بر آب می نهی و کلامی که تورا تعلیم می کنم می گویی که آب فرو می رود و هیچ نمی ماند و این کار نکنی مگر در حضور مأمون.

سپس فرمود: یا ابا صلت! فردا من بر این فاجر داخل می شوم، اگر سر برهنه بیرون آمدم با من سخن گوی و اگر سرم را پوشاندم

مغطى الرأس فلا تكلمنى قال أبو الصّلت فلما أصبحنا من الغد لبس ثيابه و جلس فجعل فى محرابه ينتظر فبينما هو كذلك إذ دخل عليه غلام المأمون فقال له أجب أمير المؤمنين فلبس نعله و ردائه و قام يمشى و أنا أتبعه حتى دخل المأمون و بين يديه طبق عليه عنب و أطباق فأكفه و بيده عنقود عنب قد أكل بعضه و بقى بعضه فلما أبصر بالرّضا عليه السّلام وثب إليه فعانقه و قبل ما بين عينيه و أجلسه معه ثم ناوله العنقود و قال يا ابن رسول الله ما رأيت عنبا أحسن من هذا فقال له الرّضا عليه السّلام ربّما كان عنبا حسنا يكون من الجثّه فقال له كل منه فقال له الرّضا عليه السّلام تعفّينى منه فقال لا بدّ من ذلك و ما يمنعك منه لعلك تتهمنا بشىء فتناول العنقود فأكل منه ثم ناوله فأكل منه الرّضا عليه السّلام ثلاث حبّات ثم رمى به و قام فقال المأمون إلى أين فقال إلى حيث و جهتّى فخرج عليه السّلام مغطى الرأس فلم أكلمه حتى دخل الدّار فأمر أن يغلق الباب فغلق ثم نام عليه السّلام على فراشه و مكثت واقفا فى صحن الدّار مهموما محزونا فبينما أنا با من سخن مكن. ابا صّلت گفت: چون صبح شد جامه ها پوشید و در محراب انتظار نشست، ناگاه غلام مأمون داخل شد و گفت: امیر المؤمنین تو را می خواند؛ پس نعلین و ردا پوشید و برخاست، می رفت و من از پس او بودم تا بر مأمون داخل شد و پیش او طبقی بود و در او انگور و طبق هایی از میوه و در دست خوشه انگور داشت، پاره ای از آن خورده و پاره ای مانده، چون امام رضا علیه السّلام را بدید برجست و دست در گردن او کرد و میان هردو چشمش ببوسید و با خود بنشانند و پس آن خوشه را به او داد و گفت: یا بن رسول الله! انگور از این نیکوتر ندیده ام. امام رضا علیه السّلام فرمود: بسا انگوری خوب است که از بهشت باشد. گفت: از این انگور بخور. امام رضا علیه السّلام فرمود: مرا معاف دار از این. گفت: نه البته باید خوردن چه مانعی است تو را، مگر ما را متهم می دانی به چیزی؛ پس خود از آن خوشه بخورد و به او داد، آن حضرت سه دانه از آن بخورد؛ پس بیفکند و برخاست. مأمون گفت:

کجا می روی؟ فرمود: آن جا که تو مرا فرستادی و بیرون آمد سر پوشیده، پس من با او سخن نگفتم تا به خانه در آمد و فرمود در بیستند و بر فراش بخفت و من در صحن مهموم محزون ایستاده،

كذلك إذ دخل عليّ شابّ حسن الوجه قطط الشّعر أشبه النَّاس بالرّضا عليه السّلام فبادرت إليه فقلت له من أين دخلت و الباب مغلق فقال الّذي جاء بي من المدينة في هذا الوقت هو الّذي أدخلني الدّار و الباب مغلق فقلت له و من أنت فقال لي أنا حجّه الله عليك يا أبا الصّلت أنا محمّد بن عليّ ثمّ مضى نحو أبيه عليه السّلام فدخل و أمرني بالدّخول معه فلمّا نظر إليه الرّضا عليه السّلام وثب إليه فعانقه و ضمّه إلى صدره و قبّل ما بين عينيه ثمّ سحبه سحبا إلى فراشه و أكبّ عليه محمّد بن عليّ عليه السّلام يقبّله و يسارّه بشيء لم أفهمه و رأيت عليّ شفّتي الرّضا عليه السّلام زيدا أشدّ بياضا من الثلج و رأيت أبا جعفر عليه السّلام يلحسه بلسانه ثمّ أدخل يده بين ثوبيه و صدره فاستخرج منه شيئا شبيها بالعصفور فابتلعه أبو جعفر عليه السّلام و مضى الرّضا عليه السّلام فقال أبو جعفر عليه السّلام قم يا أبا الصّلت ايتني بالمغتسل و الماء من الخزانة فقلت ما في الخزانة مغتسل و لا ماء و قال لي ايته إلى ما أمرك به فدخلت الخزانة فإذا فيها مغتسل و ماء فأخرجته و شمّرت ثيابي لأعسّله فقال لي تنحّ يا أبا الصّلت ناگاه جوان خوش رویی داخل شد کوتاه موی و شبیه ترین مردم به امام عليه السّلام پیش رفتم و گفتم:

از کجا داخل شدی، در بسته است؟! گفت: آن که مرا از مدینه در این وقت آورد، او مرا در این سرای در بسته داخل کرد. گفتم: تو کیستی؟ گفت: من حجّت خدایم بر تو یا ابا صّلت! من محمّد بن علی هستم. سپس به جانب پدر رفت و داخل شد و مرا نیز فرمود: با او داخل شدم چون امام رضا علیه السّلام او را بدید برجست و دست در گردن، او را بر سینه خود نهاد و میان دو چشمش بوسه داد؛ پس او را در بستر خود کشید و محمّد بن علی بر روی او افتاد، او را می بوسید و پنهان سخن می گفت که من نفهمیدم و دیدم بر دو لب امام علیه السّلام کفی بود از برف سپیدتر و جعفر آن را به زبان می لیسید، پس دست میان جامه و سینه کرد و چیزی شبیه گنجشک بیرون آورد و ابو جعفر آن را فرو برد، پس از آن امام رضا علیه السّلام درگذشت و ابو جعفر علیه السّلام با من گفت: برخیز یا ابا صّلت! مغتسل و آب از خزانة بیاور. گفتم: در خزانة مغتسل و آب نیست. گفت: آن چه می فرمایم بکن، پس داخل خزانة شدم مغتسل و آب بود، بیاوردم و جامه های خود بر زدم که آن حضرت را بشویم. گفتم: دور شو یا ابا صّلت!

فإن لي من يعينني غيرك فغسسه له ثم قال لي ادخل الخزانة فأخرج إليّ السّ فط الأذى فيه كفته وحنوطه فدخلت فإذا أنا بسفط لم أراه في تلك الخزانة قطّ فحملته إليه فكفّنه وصلّى عليه ثم قال لي ايتني بالتّابوت فقلت أمضى إليّ النّجار حتّى يصلح التّابوت قال قم فإن في الخزانة تابوتا فدخلت الخزانة فوجدت تابوتا لم أراه قطّ فأتيته به فأخذ الرّضا عليه السّلام بعد ما صلّى عليه فوضعه في التّابوت وصفّ قدميه وصلّى ركعتين لم يفرغ منهما حتّى علا التّابوت وانشقّ السّقف فخرج منه التّابوت و مضى فقلت يا ابن رسول الله السّاعة يجيئنا المأمون و يطالبنا بالرّضا عليه السّلام فما نصنع فقال لي اسكت فإنّه سيعود يا أبا الصّلت ما من نبيّ يموت بالمشرق ويموت وصيّته بالمغرب إلّا جمع الله بين أرواحهما و أجسادهما و ما أتمّ الحديث حتّى انشقّ السّقف و نزل التّابوت فقام عليه السّلام فاستخرج الرّضا عليه السّلام من التّابوت و وضعه على فراشه كأنّه لم يغسل و لم يكفّن ثم قال لي يا أبا الصّلت قم فافتح الباب للمأمون ففتحت الباب فإذا المأمون و الغلمان بالباب فدخل کسی دیگر مرا یاری می دهد، پس او را بشست؛ سپس به من گفت که داخل خزانة شو و جامه دانی که در آن کفن و حنوط است بیاور، رفتم و بقچه ای دیدم که هرگز آن را ندیده بودم، آوردم پس او را کفن کرد و بر او نماز گزارد؛ فرمود: تابوت بیاور.

گفتم: نزد نجار روم تا تابوت بسازد؟ فرمود: برخیز که در خزانة تابوت هست؛ در خزانة شدم تابوتی دیدم که هرگز ندیده بودم، بیاوردم؛ پس امام رضا علیه السّلام را بعد از آن که بر او نماز کرد و در تابوت نهاد و دو قدمش راست داشت و دو رکعت نماز گزارد و فارغ نشده بود که تابوت هوا گرفت و سقف خانه شکافته شد و تابوت بیرون رفت. من گفتم: ای پسر رسول خدا! حالا مأمون می آید و از ما امام رضا علیه السّلام را می خواهد، ما چه کنیم؟ فرمود: ساکت باش که زود می آید، یا ابا صّلت! هیچ پیغمبری در مشرق نمی میرد و وصی او در مغرب بمیرد مگر خداوند جمع کند میان ارواحشان و اجسادشان، سخن تمام نکرده بود که سقف خانه شکافته شد و تابوت فرود آمد، آن حضرت برخاست و امام رضا علیه السّلام را از تابوت بیرون آورد و بر فراش خود گذاشت، گویا غسل نداده و کفنی نکرده، سپس فرمود: یا ابا صّلت! در را بر مأمون ملعون بگشا، من در گشودم مأمون و غلامان بر در بودند پس در آمد

باکیا حزینا قد شقّ جیبه و لطم رأسه و هو یقول یا سیداه فجعّت بک یا سیدی ثمّ دخل فجلس عند رأسه و قال خذوا فی تجهیزه فأمر بحفر القبر فحفرت الموضع فظهر کلّ شیء علی ما وصفه الرضا علیه السّلام فقال له بعض جلسائه أ لست تزعم أنّه إمام فقال بلی لا یكون الإمام إلاّ مقدّم الناس فأمر أن یحفر له فی القبلة فقلت له أمرنی أن یحفر له سبع مراقی و أن أشقّ له ضریحه فقال انتهوا إلی ما یأمر به أبو الصّلت سوی الضّریح و لکن یحفر له و یلحد فلما رأى ما ظهر له من الدّواوه و الحیتان و غیر ذلك قال المأمون لم یزل الرضا علیه السّلام یرینا عجائبه فی حیاته حتّی أراناها بعد وفاته أيضا فقال له وزیر کان معه أتدری ما أخبرک به الرضا علیه السّلام قال لا قال إنّه قد أخبرک أنّ ملککم یا بنی العباس مع کثرتکم و طول مدّتکم مثل هذه الحیتان حتّی إذا فنیتم آجالکم و انقطعت آثارکم و ذهبت دولتکم سلّط الله تعالی علیکم رجلا منّا فأفناکم عن آخرکم قال له صدقت ثمّ قال لی یا أبا الصّلت علّمنی الکلام الذی تکلمت به قلت و الله لقد نسیت الکلام من ساعتی گریان و گریبان پاره کرده، بر سر می زد و می گفت: یا سیدی! مرا مصیبت رسید به موت تو، ای سید من! پس داخل شده و به بالین جنازه نشست و گفت: شروع در تجهیز کنید و گفت: قبر بکنند آن موضع را، چنان چه گفته بود، شد که نتوانستند آن را چاره کنند، بعضی از همراهان گفتند: زعم تو این است که او امام بود.

گفت: بلی، امام باید مقدم مردمان باشد، پس گفت: در جانب قبله بکنند. گفتم: مرا فرمود که هفت پایه کنده و ضریح شق کنیم. گفت: آن چه ابا صّلت می گوید بکنید غیر ضریح که لحد بکنید و چون مأمون آب و ماهیان و غیر آن دید.

گفت: همیشه رضا علیه السّلام عجایب خود در زندگی بنموده بعد از فوت هم بنمود یکی از وزراء گفت:

می دانی رضا علیه السّلام از چه به تو خبر می دهد؟ گفت:

نه. گفت: خبر داد که ملک شما ای بنی عباس با بسیاری و طول مدت مثل این ماهیان است تا روزگار شما کوتاه گردد و آثار شما منقطع شده و دولتتان برود و خدا بر شما مسلط سازد مردی از ما را تا تمام شما را فانی سازد. گفت:

راست گفتمی. سپس گفت: یا ابا صّلت کلامی را که گفتمی و ماهیان بلعیده شدند به من تعلیم ده. گفت: و الله! همان ساعت آن را فراموش کردم

وقد كنت صدقت فأمر بحبسى و دفن الرضا عليه السلام فحبست سنه فضاق على الحبس و سهرت الليله و دعوت الله تبارك و تعالى بدعاء ذكرت فيه محمدا و آل محمد صلى الله عليه و آله و سألت الله بحقهم أن يفرج عني فما استتم دعائي حتى دخل على أبو جعفر محمد بن علي عليه السلام فقال لي يا أبا الصلت ضاق صدرك فقلت إي و الله قال قم فأخرجني ثم ضرب يده إلى القيود التي كانت علي ففكها و أخذ بيدي و أخرجني من الدار و الحرسه و الغلمان يروني فلم يستطيعوا أن يكلموني و خرجت من باب الدار ثم قال لي امض في ودائع الله فإنك لن تصل إليه و لا يصل إليك أبدا فقال أبو الصلت فلم ألتق المأمون إلى هذا الوقت.

907 2

حدثنا الحاكم أبو علي الحسين بن أحمد البيهقي قال: حدثني محمد بن يحيى الصولي قال: حدثنا أبو ذكوان قال سمعت إبراهيم بن العباس يقول كانت البيعه للرضا عليه السلام لخمس خلون من شهر رمضان سنه إحدى و مائتين پس فرمود: تا مرا حبس کرده و امام عليه السلام را دفن نمودند و من یک سال محبوس بماندم؛ پس تنگ شد بر من حبس و شب بیدار ماندم و خدای را خواندم و در دعا محمد و آل محمد صلى الله عليه و آله را یاد کردم و مسئلت کردم به حق ایشان که فرج بخشد؛ پس دعا را تمام نکرده بودم که ابو جعفر محمد بن علی علیهما السلام در آمده و فرمود: یا ابا صلت! سینه ات تنگ شد. گفتم:

آری و الله! فرمود: برخیز؛ پس مرا بیرون برد، دست بر قیدهای من بزد و باز کرد و دست مرا بگرفت و از سرای بیرون برد و حارثان و غلامان مرا می دیدند قدرت نداشتند که با من سخن کنند و از در سرای بیرون شدم؛ پس به من فرمود برو در امان خدا که تو هرگز با مأمون روبه رو نشوی و او هم تو را نخواهد یافت، ابا صلت گفت: تاکنون مأمون به من دست نیافته است.

907 2

ابو علی حسین بن احمد بیهقی گوید:

روایت کرد محمد بن یحیی صولی از ابو ذکوان که گفت: شنیدم ابراهیم بن عباس می گوید:

بیعت با امام رضا علیه السلام در روز پنجم از ماه رمضان گذشته سال دویست و یک واقع شد

ص: 477

و زَوْجَه ابنته أم حبيب في أول سنة اثنتين و مائتين و توفّي سنة ثلاث و مائتين بطوس و المأمون متوجّه إلى العراق في رجب و روى لى غيره أنّ الرضا عليه السّلام توفّي و له تسع و أربعون سنة و سنّه أشهر و الصّحيح أنّه عليه السّلام توفّي في شهر رمضان لتسع بقين منه يوم الجمعة سنة ثلاث و مائتين من هجره النّبويّ صلّى الله عليه و آله.

و مأمون دختر خود ام حبيب را در اوّل سال دويست و دو به آن حضرت تزويج نمود و در سال دويست و سه (203) امام رضا عليه السّلام در طوس وفات يافت، وقتي که مأمون متوجه عراق بود در ماه رجب همان سال به عراق حرکت کرد و ديگري روايت کرد که امام رضا عليه السّلام وفات يافت و چهل و نه سال و شش ماه داشت و صحيح آن است که آن حضرت در دهه آخر ماه رمضان نه روز مانده وفات يافت در سال دويست و سه (203) هجری قمری.

اشاره

باب ما حدث به أبو حبيب هرثمه

بن أعين من ذكر وفاه الرضا عليه السلام و أنه

سم في العنب و الرمان جميعا

1

908

حدَّثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشيّ رضی الله عنه قال: حدَّثنا أبي قال: حدَّثني محمد بن يحيى قال: حدَّثني محمد بن خلف الطاطريّ قال: حدَّثني هرثمه بن أعين قال كنت ليلة بين يدي المأمون حتّى مضى من الليل أربع ساعات ثمّ أذن لي في الانصراف فانصرفت فلما مضى من الليل نصفه قرع قارع الباب فأجابه بعض غلماني فقال له قل لهرثمه أجب سيّدك قال فقمتم مسرعا و أخذت عليّ أثوابي و أسرعرت إلى سيّد الرضا عليه السلام فدخل الغلام بين يديّ و دخلت وراءه فإذا أنا بسيّدی عليه السلام في صحن داره جالس فقال لي يا هرثمه فقلت

64- آن چه هرثمه بن اعين حديث کرد از ذکر وفات امام رضا عليه السلام با انگور و انار مسموم

آن چه هرثمه بن اعين حديث کرد

از ذکر وفات امام رضا عليه السلام با انگور

و انار مسموم

1

908

تميم بن عبد الله بن تميم قرشي گوید:

روایت کرد برای ما پدرم از محمد بن يحيى از محمد بن خلف طاطري از هرثمه بن اعين که گفت: من شبی پیش روی مأمون بودم تا از شب چهار ساعت بگذشت، پس مرا رخصت انصراف داد، برفتم و چون از شب نیمی بگذشت کسی در زد یکی از غلامان من او را جواب داد، گفت: به هرثمه بگو سيّد تو، تو را می طلبد. برخاستم به سرعت جامه ها بر خود نهادم و نزد سيّد امام رضا عليه السلام برفتم و غلام پیش از من داخل شد و من از پی او داخل شدم، سيّد امام رضا عليه السلام را دیدم که در صحن سرا نشسته به من فرمود: یا هرثمه! گفتم:

لبيك يا مولاي فقال لي اجلس فجلست فقال لي اسمع وعه يا هرثمه هذا اوان رحيلي إلى الله تعالى و لحوقي بجدى و آبائي عليهم السلام
وقد بلغ الكتاب أجله و قد عزم هذا الطاغى على سمي في عنب و رمان مفروك فأما العنب فإنه يغمس السمك في السم و يجذبه بالخيط
بالعنب و أما الرمان فإنه يطرح السم في كف بعض غلمانة و يفرك الرمان بيده ليتلطح حبه في ذلك السم و إنه سيدعوني في اليوم المقبل و
يقرب إلى الرمان و العنب و يسألني أكلها ف أكلها ثم ينفذ الحكم و يحضر القضاء فإذا أنا مت فسيقول أنا أغسله بيدي فإذا قال ذلك فقل
له عني بينك و بينه إنه قال لي لا تتعرض لغسلي و لا لتكفيني و لا لدفني فإنك إن فعلت ذلك عاجلك من العذاب ما آخر عنك و حل بك
أليم ما تحذر فإنه سينتهي قال فقلت نعم يا سيدي قال فإذا خلتي بينك و بين غسلي حتى ترى فيجلس في علو من أبنيته مشرفا على موضع
غسلي لينظر فلا تتعرض يا هرثمه لشيء من غسلي حتى ترى فسقاطا أبيض قد ضرب في جانب لبيك اي مولاي من افرمود: بنشين،
بنشستم؛ پس به من فرمود: بشنو و ياد دار اي هرثمه! حالا وقت رحلت من است به سوي خدای عزّ و جلّ، و رسيدن من به جدّ و آباء خود
عليهم السلام و كتاب به اجل و وفات خود رسیده است و اين طاغی عزم کرده است که مرا زهر خوراند در انگور و انار مالیده، اما انگور
رشته را در زهر آغشته به زهر بمالد تا زهر در دانه انار در رود و او امشب مرا می خواند و نار و انگور نزد من می آورد و مرا تکلیف به خوردن
آن می کند، پس من می خورم و حکم جاری می شود و قضا حاضر می گردد و چون من مردم او خواهد گفت: من او را به دست خود غسل
می دهم. چون این بگويد به او بگو از جانب من که او گفت که متعرض غسل من و نه تکفين و نه دفن من مشو که اگر این کار کنی در
همان لحظه، تو را يابد عذابی که بازپس داشته شده است و فرود آيد آن چه از آن حذر می کنی به او، چون این شنود، دست باز دارد.

گفت که گفتم: آری ای سید من! چنین کنم، فرمود: چون برای تغسيل من تو را گمارد و خود مشرف بر موضع غسل من باشد تا ببیند عمل تو
را، ای هرثمه متعرض غسل من مشو تا سراپرده سپید ببینی چون این دیدی مرا در

الدَّارِ فَإِذَا رَأَيْتَ ذَلِكَ فَاحْمَلْنِي فِي أَثْوَابِي الَّتِي أَنَا فِيهَا فَضَعْنِي مِنْ وَرَاءِ الْفَسْطَاطِ وَقِفْ مِنْ وَرَائِهِ وَيَكُونُ مِنْ مَعَكَ دُونَكَ وَ لَا تَكْشِفْ عَنِّي الْفَسْطَاطَ حَتَّى تَرَانِي فَتَهْلِكَ فَإِنَّهُ سَيَشْرَفُ عَلَيْكَ وَيَقُولُ لَكَ يَا هَرِثْمَةُ أَلَيْسَ زَعَمْتُمْ أَنَّ الْإِمَامَ لَا يَغْسَلُهُ إِلَّا الْإِمَامُ مِثْلَهُ فَمَنْ يَغْسَلُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى وَ ابْنَهُ مُحَمَّدًا بِالْمَدِينَةِ مِنْ بِلَادِ الْحِجَازِ وَ نَحْنُ بَطُوسٌ فَإِذَا قَالَ ذَلِكَ فَأَجِبْهُ وَ قُلْ لَهُ إِنَّا نَقُولُ إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَجِبُ أَنْ يَغْسَلَهُ إِلَّا الْإِمَامُ مِثْلَهُ فَإِنْ تَعَدَّى مُتَعَدِّ فَغَسَلِ الْإِمَامَ لَمْ تَبْطُلْ إِمَامَهُ الْإِمَامُ لَتَعَدَّى غَاسِلُهُ وَ لَا بَطُلَتْ إِمَامَهُ الْإِمَامُ الَّذِي بَعْدَهُ بَأَنْ غَلَبَ عَلَى غَسْلِ أَبِيهِ وَ لَوْ تَرَكَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْمَدِينَةِ لَغَسَلَهُ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ ظَاهِرًا مَكْشُوفًا وَ لَا يَغْسَلُهُ إِلَّا الْإِمَامُ أَيْضًا إِلَّا هُوَ مِنْ حَيْثُ يَخْفَى فَإِذَا ارْتَفَعَ الْفَسْطَاطُ فَسُوفَ تَرَانِي مَدْرَجًا فِي أَكْفَانِي فَضَعْنِي عَلَى نَعْشِي وَ احْمَلْنِي فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَحْفَرَ قَبْرِي فَإِنَّهُ سَيَجْعَلُ قَبْرَ أَبِيهِ هَارُونَ الرَّشِيدَ قَبْلَهُ لِقَبْرِي وَ لَا- يَكُونُ ذَلِكَ أَبَدًا فَإِذَا ضَرَبْتَ الْمَعَاوِلَ نَبْتَ عَنِ الْأَرْضِ وَ لَمْ يَحْفَرِ لَهُمْ مِنْهَا شَيْءٌ وَ لَا مِثْلَ قَلَامِهِ ظَفَرَ فَإِذَا اجْتَهَدُوا فِي ذَلِكَ وَ صَعِبَ عَلَيْهِمْ فَقُلْ جَامِهِ هَيَّ خُودَ بَرْدَارٍ دَرِ پَسِ سَرَاپَرْدِه بَغْدَارٍ وَ اَزِ پَسِ آن بایست و آنان که با تو توند از تو عقب تر باشند و سراپرده را باز مکن تا مرا ببینی پس هلاک شوی که او بر تو مشرف می شود و می گوید: یا هرثمه اعتقاد شما این است که امام را غسل نمی دهد مگر امامی مثل او پس ابو الحسن را که غسل می دهد و پسرش محمد در مدینه است از بلاد حجاز و ما در طوس هستیم، چون بگویند او را جواب ده و بگو که امام را جز امام غسل ندهد و لیکن اگر کسی تعدی کند و امام را غسل دهد امامت او به تعدی غاسل باطل نشود و نه امامت امام بعد از او این که پدرش را به تعدی غسل دهد و اگر امام رضا علیه السلام را در مدینه می گذاشتند، پسرش او را غسل می داد ظاهر و عیان و حالا هم غیر او کسی غسل ندهد و لیکن پوشیده و نهان و چون سراپرده برداشته شود مرا در کفن پیچیده خواهی دید، پس مرا در تابوت بگذار و چون مأمون خواهد قبر من بکنند قبر پدرش هارون را قبله قبر من سازد این هرگز نشود و چون کلنگ بزنند یک روز هیچ کنده نشود و نه به قدر سر ناخن و چون جهد کنند و کاری از پیش نبرند از جانب من مأمون را بگو

له عنى إني أمرتك أن تضرب معولا واحدا في قبله قبر أبيه هارون الرثيد فإذا ضربت نفذ في الأرض إلى قبر محفور و ضريح قائم فإذا انفرج القبر فلا- تنزلى إليه حتى يفور من ضريحه الماء الأبيض فيمتلى منه ذلك القبر حتى يصير الماء مساويا مع وجه الأرض ثم يضطرب فيه حوت بطوله فإذا اضطرب فلا- تنزلى إلى القبر إلا- إذا غاب الحوت و أغار الماء فأنزلى في ذلك القبر و ألحدنى في ذلك الضريح و لا تتركهم يأتوا بتراب يلقونه على فإن القبر ينطبق من نفسه و يمتلى قال قلت نعم يا سيدي ثم قال لى احفظ ما عهدت إليك و اعمل به و لا تخالف قلت أعوذ بالله أن أخالف لك أمرا يا سيدي قال هرثمه ثم خرجت باكيا حزينا فلم أزل كالحب على المقلاه لا يعلم ما فى نفسى إلا الله تعالى ثم دعانى المأمون فدخلت إليه فلم أزل قائما إلى ضحى النهار ثم قال المأمون امض يا هرثمه إلى أبى الحسن عليه السلام فقرأه منى السلام و قل له تصير إلينا أو نصير إليك فإن قال لك بل نصير إليه فاسأله عنى أن يقدم ذلك قال كه تورا فرموده ام يك كلنگ در قبله قبر پدرش هارون بزنى كه چون بزنى در زمين در شود و به قبرى كنده و ضريح مهيا برسد و چون آن قبر ديده شود مرا در او مگذار تا از ضريح او آب سپيد بجوشد و پر شود قبر از آن، سپس در آن ماهي به طول قبر نمايان شود و به حركت در آيد مرا در قبر ميريد تا ماهي نهان گردد و آب فرورود. پس در قبر نه و لحد بگذار، مگذار كسى خاك بر روى من ريزد چرا كه قبر خود به هم مى آيد و پر مى شود.

هرثمه گوید گفتم: آرى چنين كنم يا سيدي! بعد از آن فرمود: به آن محافظت كن آن چه با تو عهد كردم و سفارش نمودم و مخالفت مكن. گفتم: پناه به خدا مى برم از اين كه مخالفت كنم تو را در امرى اى سيّد من! هرثمه گفت: پس بيرون آمدم گريان و اندوهگين همچو دانه كه بر سر تابه برشته كنند نمى دانست حال دل مرا مگر خداى تعالى، بعد از آن مأمون مرا بخواند در شدم و ايستاده بودم تا روز بلند شد؛ پس گفت: برو يا هرثمه! نزد ابو الحسن و از من سلام برسان و با او بگو تو نزد ما مى آيى يا ما نزد تو آييم؟ اگر بگويد ما نزد او مى رويم پس درخواست كن كه زود بيايد. گفت

فجئته فلما اطلعت عليه قال لي يا هرثمه اليس قد حفظت ما اوصيتك به قلت بلى قال قدّموا إليّ نعلي فقد علمت ما ارسلك به قال فقدّمت نعليه و مشى إليه فلما دخل المجلس قام إليه المأمون قائما فعانقه و قبّل ما بين عينيه و أجلسه إلى جانبه على سريره و أقبل عليه يحادثه ساعه من النهار طويله ثمّ قال لبعض غلمانہ يؤتى بعنب و رمان قال هرثمه فلما سمعت ذلك لم أستطع الصبر و رأيت التّفصنه قد عرضت في بدني فكرهت أن يتبين ذلك فيّ فتراجعت القهقري حتى خرجت فرميت نفسي في موضع من الدار فلما قرب زوال الشمس أحسست بسیدی قد خرج من عنده و رجع إلى داره ثمّ رأيت الأمر قد خرج من عند المأمون بإحضار الأطباء و المترفقين فقلت ما هذا فقيل لي علّه عرضت لأبي الحسن عليّ بن موسى الرضا عليه السلام و كان الناس في شكّ و كنت على يقين لما أعرف منه قال فما كان من الثالث الثاني من الليل علا الصّياح و سمعت الصّيححه من الدار فأسرعت فيمن أسرع فإذا نحن بالمأمون مكشوف الرأس محلّل الأزرار قائما كه آمدم و چون بر او مشرف شدم، با من گفت:

ای هرثمه آیا حفظ کرده ای آن چه تو را به آن وصیت کردم؟! گفتم: بلی. فرمود: نعلین من بیاورید که دانستم تو را به چه کار فرستاده است. گفت: من نعلین پیش بردم و نزد مأمون رفت و چون داخل مجلس شد، مأمون برخاست و او را در بر گرفت و میان دو چشمش ببوسید و در جانب خود بر تخت نشاند رو به او آورد و ساعتی دراز از روز سخن می گفت، پس به غلامی گفت: انار و انگور بیاور و هرثمه گفت:

من چون این شنیدم به لرزه آمدم و نخواستم که آن حال از من ظاهر گردد، پس بیرون شدم و در جایی از آن سراپرده رفتم و چون ظهر نزدیک شد، احساس کردم که سیّد بیرون آمد و به سرای خود بازگشت، بعد از آن دیدم که از نزد مأمون فرمان آمد که طیبیان و چاره گران حاضر کنند. گفتم: چه خبر است؟ گفتند:

ابو الحسن را بیماری روی داده و مردم بر شک بودند و من بر یقین بودم که احوال از جانب او می دانستم. گفت: چون ثلث دوم شب شد، آواز بلند شد و صیحه شنیدم از سرای، شتافتم در جمله مردم که می شتافتند، به مأمون بازخوردم که سر برهنه، بندها گشوده ایستاده است

علی قدمیه ینتحب و یبکی قال فوقفت فیمن وقف و أنا أتنفّس الصّعداء ثمّ أصبحنا فجلس المأمون للتّعزیه ثمّ قام فمشی إلى الموضع الّذی فیہ سیّدنا علیہ السّلام فقال أصلحوا لنا موضعا فإنی أرید أن أغسله فدنوت منه فقلت له ما قاله سیّدی بسبب الغسل و التّکفین و الدّفن فقال لی لست أعرض لذلك ثمّ قال شأنک یا هرثمه قال فلم أزل قائما حتّی رأیت الفسطاط قد ضرب فوقفت من ظاهره و کلّ من فی الدّار دونی و أنا أسمع التّکبیر و التّهلّیل و التّسییح و تردّد الأوانی و صبّ الماء و تضحّی الطّیب الّذی لم أشمّ أطیب منه قال فإذا أنا بالمأمون قد أشرف علی بعض أعالی داره فصاح یا هرثمه ألیس زعمتم أنّ الإمام لا یغسله إلاّ إمام مثله فأین محمّد بن علیّ ابنه عنه و هو بمدینه رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیہ و آله و هذا بطوس خراسان قال:

فقلت له: یا امیر المؤمنین إنّما نقول إنّ الإمام لا یجب أن یغسله إلاّ إمام مثله فإنّ تعدّی متعدّد فغسل الإمام لم تبطل إمامه الإمام لتعدّی غاسله و لا تبطل إمامه الإمام الّذی بعده بأن غلب علی غسل أبیه و لو ترک أبو الحسن علیّ بن موسی الرّضا علیہ السّلام و گریه و نوحه می کند و من هم در میان مردم بایستادم و آه بلند می کشیدم صبح شد و مأمون به تعزیه بنشست، بیامد آن جا که سیّد من بود و گفت: جای بسازید برای من که می خواهم او را غسل دهم، نزدیک شدم و آن چه سیّد من گفته بود به او گفتم در غسل و تکفین و دفن. گفت: من متعرض این کار نمی شوم تو خود می دانی ای هرثمه! هرثمه گوید: من ایستاده بودم تا این که سرپرده ای برپا شد و من و هرکه در خانه بود از پس من ایستاده بودند و من می شنیدم تکبیر و تهلیل و تسییح و آمد شد ظرف ها و ریختن آب و بوی خوش که از آن بهتر هرگز به مشام من نرسیده بود، در این وقت مأمون را دیدم مشرف شده بر من از بعضی غرفه های سرای خود و آواز داد مرا که یا هرثمه! شما معتقدید که امام را غسل نمی دهد مگر امامی همچون او، پس کجاست پسرش محمّد بن علی، او در مدینه است و این در طوس، من گفتم: یا امیر المؤمنین ما می گوئیم امام را غسل نمی دهد مگر امامی و اگر کسی تعدّی کند و امام را غسل دهد امامت او باطل نشود به سبب تعدّی غاسل و امامت امام بعد از او باطل نشود به این که دیگری به تعدّی پدرش را غسل دهد اگر ابو الحسن را

بالمدينة لغسله ابنه محمّد ظاهرًا ولا يغسّله الآن أيضًا إلا هو من حيث يخفى قال فسكت عني ثم ارتفع الفسطاط فإذا أنا بسیدی عليه السلام مدرج في أكفانه فوضعتة على نعشه ثم حملناه فصلّي عليه المأمون وجميع من حضر ثم جئنا إلى موضع القبر فوجدتهم يضربون المعاول دون قبر هارون ليجعلوه قبله لقبره و المعاول تنبو عنه حتى ما يحفر ذره من تراب الأرض فقال لي ويحك يا هرثمه أما ترى الأرض كيف تمتنع من حفر قبر له فقلت له يا أمير المؤمنين إنّه قد أمرني أن أضرب معولا واحدا في قبله قبر أمير المؤمنين أبيك الرشيد ولا أضرب غيره قال فإذا ضربت يا هرثمه يكون ما ذا قلت إنّه أخير أنّه لا يجوز أن يكون قبر أبيك قبله لقبره فإذا أنا ضربت هذا المعول الواحد نفذ إلى قبر محفور من غير يد تحفّره و بان ضريح في وسطه قال المأمون سبحان الله ما أعجب هذا الكلام و لا أعجب من أمر أبي الحسن عليه السلام فاضرب يا هرثمه حتى نرى قال هرثمه فأخذت المعول بيدي فضربت به في قبله قبر هارون الرشيد قال فننفلد إلى قبر محفور من غير يد تحفّره در مدينة می گذاشتند پسرش محمّد او را ظاهرًا غسل می داد و حالا هم او غسل می دهد از طریق پنهان. گفت: ساکت شد و بعد از آن فساط برداشته شد، دیدم سیّدیم را در کفن پیچیده پس بر نعش دیدم و برداشتیم، مأمون بر او نماز گزارد با جمیع حاضران. پس به موضع قبر آمدیم دیدم که کلنگ می زنند نرسیده به قبر هارون می خواهند آن را قبله قبر آن حضرت کنند و کلنگ ها کار نمی کرد و یک ذره از آن خاک را نمی کند. مأمون به من گفت: ويحك يا هرثمه! نمی بینی که زمین امتناع می کند از کندن قبر برای او. گفتم: یا امیر المؤمنین! سیّدیم مرا امر فرموده است که یک کلنگ در قبله قبر پدرت رشید بزنم غیر یکی بزنم. گفت: وقتی که زدی چه خواهد شد.

گفتم: مرا خبر داده که جایز نیست که قبر پدر تو قبله قبر او شود و من چون یک کلنگ بزنم به قبری در رود کنده بی دست کنده و ضریحی پیدا شود در میان آن. مأمون گفت: سبحان الله! عجب سخنی است و از کار ابی الحسن عجب نیست، بزن یا هرثمه تا ببینم. هرثمه گفت: کلنگ به دست گرفتم و زدم در قبله قبر هارون در شد به قبری کنده و ضریحی پیدا

و بان ضریح فی وسطه و الناس ینظرون إلیه فقال أنزله إلیه یا هرثمه فقلت یا امیر المؤمنین إن سیدی امرنی أن لا أنزل إلیه حتی ینفجر من أرض هذا القبر ماء أبيض فیمتلی منه القبر حتی یکون الماء مع وجه الأرض ثم یضطرب فیہ حوت بطول القبر فإذا غاب الحوت و غار الماء وضعته علی جانب القبر و خلّیت بینہ و بین ملحده فقال فافعل یا هرثمه ما أمرت به قال هرثمه فانتظرت ظهور الماء و الحوت فظهر ثم غاب و غار الماء و الناس ینظرون ثم جعلت التّعش إلی جانب قبره فغطی قبره بثوب أبيض لم أسطه ثم أنزل به إلی قبره بغير یدی و لا ید أحد ممّن حضر فأشار المأمون إلی التّاس أن هاتوا التّراب بأیدیکم و اطرحوه فیہ فقلت لا نفعل یا امیر المؤمنین قال فقال و یحک فمّن یملؤه فقلت قد امرنی أن لا یطرح علیه التّراب و أخبرنی أن القبر یمتلی من ذات نفسه ثم ینطبق و یتربّع علی وجه الأرض فأشار المأمون إلی الناس أن کفوا قال فرموا ما فی أیدیهم من التّراب ثم امتلأ القبر و انطبق و تربّع علی وجه شد در میان آن و مردم همه می دیدند، گفت:

یا هرثمه! تو او را در قبر گذار. گفتم: یا امیر سید من مرا فرموده است که او را در قبر نگذارم تا از زمین قبر آبی سپید بجوشد و قبر از آن پر شود تا آب به روی زمین آید بعد از آن ماهی در آن بجنبند و چون ماهی غایب شود و آب فرورود او را در قبر گذارم و او را با لحد او رها کنم. مأمون گفت: انجام بده یا هرثمه! آن چه مأموری به آن. پس انتظار کشیدم تا آب و ماهی ظاهر شد و ماهی غایب شد و آب فرورفت و مردم می دیدند، بعد از آن نعش را به جانب قبر بردم و بر سر قبر جامه سپید گسترده دیدم که من نگسترده، بعد از آن به درون قبر برده شد بی دست من و دست کسی از حاضران، پس مأمون اشارت کرد به مردم که به دست خاک برگیرید و بریزید. من گفتم:

مکن یا امیر. گفت: و یحک پس که پر می کند.

گفتم: سیدم فرموده است که خاک بر او نریزم و گفته است که قبر به خود پر می شود و سر به هم می آورد و مربع می شود بر روی زمین، مأمون به مردم اشارت نمود که مکنید. خاکی که در دست داشتند بینداختند؛ پس قبر خود پر شد و به هم آمد و مربع شد

الدَّارِ قَالَ فَجَلَسَ وَدَعَانِي فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَهُوَ جَالِسٌ كَالسَّكَرَانِ فَقَالَ وَاللَّهِ مَا أَنْتَ عَلَيَّ أَعَزُّ مِنْهُ وَلَا جَمِيعٌ مِنْ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَاللَّهُ لَنَنْ بَلِّغُنِي أَنْكَ أَعَدْتَ مِمَّا رَأَيْتَ وَسَمِعْتَ شَيْئًا لِيَكُونَ هَلَاكُكَ فِيهِ قَالَ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ ظَهَرْتَ عَلَيَّ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ مَنِّي فَأَنْتَ فِي حَلٍّ مِنْ دَمِي قَالَ لَا وَاللَّهِ وَتَعْطِينِي عَهْدًا وَمِيثَاقًا عَلَيَّ كَتَمَانَ هَذَا وَتَرْكَ إِعَادَتِهِ فَأَخَذَ عَلَيَّ الْعَهْدَ وَالْمِيثَاقَ وَأَكَّدَهُ عَلَيَّ قَالَ فَلَمَّا وَلَّيْتُ عَنْهُ صَفَقَ بِيَدَيْهِ وَقَالَ يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يَبْتَئُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا وَكَانَ لِلرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامِ مِنَ الْوَلَدِ مُحَمَّدٌ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ يَقُولُ لَهُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ الصَّادِقُ وَالصَّابِرُ وَالْفَاضِلُ وَقَرَّةُ أَعْيُنِ الْمُؤْمِنِينَ وَغِيظَ الْمَلْحَدِينَ.

همچون فردی مست. مأمون گفت: به خدا تو در نزد من از او عزیزتر نیستی بلکه جمیع اهل آسمان و زمین به خدا اگر به من برسد که تو آن چه شنیده ای و دیده ای چیزی از آن باز گفته ای البته موجب هلاک خود شده ای.

گفتم: یا امیر! اگر بر تو ظاهر شود خون من حلال است بر تو. گفت: نه به خدا تا عهد و میثاق ندهی که این بیهوشی در جایی باز نگویی. پس از من عهد و میثاق بستاند. هرثمه گوید: چون من از او بازگشتم دست ها برهم می زد و می گفت: «از مردم می پوشند و پنهان می سازند و از خدا نمی پوشند و او با ایشان است وقتی که با هم می گویند سخنی که خدا از آن راضی نیست». و امام رضا علیه السلام را محمد امام فرزند بود و او را رضا و صادق و صابر و فاضل و قره اعین المؤمنین و غیظ الملحدین می گفتند.

65- باب ذكر بعض ما قيل من المراثي في حق أبي الحسن الرضا عليه السلام

اشاره

باب ذكر بعض ما قيل من المراثي

في حق أبي الحسن الرضا عليه السلام

1

909

حدّثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشيّ رضی الله عنه قال: حدّثنا أبي عن أحمد بن عليّ الأنصاريّ قال: قال ابن المشيّع المدنيّ يرثي الرضا عليه السلام بشعر يأتي ذكره إن شاء الله تعالى:

يا بقعه مات بها سيّدي

ما مثله في الناس من سيّد

مات الهدى من بعده والتّدي

وشمّر الموت به يقتدي

لا زال غيث الله يا قبره

عليك منه رائحة مغتدي

كان لنا غيثا به نرتوي

و كان كالّجم به نهتدي

65- در بعضی از مرثیه ها درباره حضرت رضا علیه السلام

1

909

تميم بن عبد الله بن تميم قرشي گوید:

روایت کرد برای ما پدرم از احمد بن علی انصاری که گفت: ابن مشيّع مدنی اشعاری در مرثیه امام رضا علیه السلام سروده است، که ان شاء الله می گوئیم:

ای بقعه ای که در او وفات یافت سیدی که
بزرگواری همچون او در مردم جهان نبود
بعد از او هدایت و خیر به کلی رخت بر بست
و مرگ در بردن این صفات به او اقتدا نمود
پیوسته باران رحمت الهی بر قبر او در هر
صبحگاه و شامگاه به نور فرود آید
برای ما بارانی بود که به او سیراب می شدیم
و همچون ستاره و ماه بود که با او راه می یافتیم

ص: 489

إِنَّ عَلِيًّا ابْنَ مُوسَى الرَّضَا

قَدْ حَلَّ وَالسَّوْدَدَ فِي مَلْحَدِ

يَا عَيْنَ فَبِكِي بَدْمَ بَعْدَهُ

عَلَى انْقِرَاضِ الْمَجْدِ وَالسَّوْدَدِ

وَلَعَلِّيَّ بْنَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْخَوَافِي يَرِثِي الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ شَعْرًا:

يَا أَرْضَ طُوسٍ سَقَاكَ اللَّهُ رَحْمَتَهُ

مَاذَا حَوَيْتَ مِنَ الْخَيْرَاتِ يَا طُوسَ

طَابَتْ بِقَاعِكَ فِي الدُّنْيَا وَطَيِّبَهَا

شَخْصَ ثَوِيَّ بِسَنَابَادِ مَرْمُوسَ

شَخْصَ عَزِيزِ عَلِيٍّ الْإِسْلَامِ مِصْرَعَهُ

فِي رَحْمَةِ اللَّهِ مَغْمُورٍ وَمَغْمُوسَ

يَا قَبْرَهُ أَنْتَ قَبْرٌ قَدْ تَضَمَّنْتَهُ

حِلْمٍ وَعِلْمٍ وَتَطْهِيرٍ وَتَقْدِيسِ

فَخِرَا فَايَاتِكَ مَغْبُوطِ بَحْثَتِهِ

وَبِالْمَلَانِكَةِ الْأَبْرَارِ مَحْرُوسِ

9102

حدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو عَلِيٍّ الْحَسِينُ بْنُ أَحْمَدَ الْبَيْهَقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الصَّوْلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي هَارُونَ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمَهَلَّبِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي دَعْبَلُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ: قَالَ بِهِ دَرَسْتِي كَمَا عَلِيَ بْنَ مُوسَى الرَّضَا وَبِزَرْغَوَارِي هَرْدُو فِي رِيكِ خَوَابِغَاهُ فَرُودَ أَمَدَنْدِ

ای چشم خون گریه کن که بعد از او بزرگی و سیادت منقرض شدند.

وعلی بن عبد الله خوفاً را مرثیه ای است برای آن حضرت که بهترین سلامها و کاملترین درودها بر او باد:

ای زمین طوس! خدا بر تو باران رحمت فرستاد، چه خیرات که گرفتی آن را، ای طوس!

بقاع تو پاکیزه گشت در دنیا و آن را پاکیزه ساخت کالبدی که در سناباد مکان گرفت

کسی که مرگش برای اسلام گران بود اکنون خود در رحمت خدا غوطه ور است

ای قبر! که او را در بر گرفتی توفیری هستی که در ضمن توست حلم و علم و پاکی و طهارت

بناز، بر تو رشک برند تمام عالم به جثه مطهری که در بر داری و ملایکه مقرب از تو حراست نمایند

9102

حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی گوید: روایت کرد برای ما محمد بن یحیی صولی از هارون بن عبد الله مهلبی از دعبل بن علی خزاعی که گفت: وقتی که در قم بودم

ص: 490

جاءنى خبر موت الرضا عليه السلام و أنا بقم و قلت قصيدتى الزائيه فى مرثيته عليه السلام

أرى أميّه معذورين أن قتلوا

و لا أرى لبني العباس من عذر

أولاد حرب و مروان و أسرتهم

بنو معيط و لاه الحقد و الوغر

قوم قتلتم على الإسلام أولهم

حتى إذا استمكنوا جازوا على الكفر

أربع بطوس على قبر الزكيّ به

إن كنت تربيع من دين على فطر

قبران فى طوس خير الناس كلهم

و قبر شرهم هذا من العبر

ما ينفع الرجس من قرب الزكيّ و ما

على الزكيّ بقرب الرجس من ضرر

هيهات كلّ امرئ رهن بما كسبت

له يده فخذ ما شئت أو فذر

قال الصّولىّ و أنشدنى عون بن محمّد قال أنشدنى منصور بن طلحه قال أبو محمّد اليزيدىّ لما مات الرضا عليه السلام رثيته
فقلت:

ما لطوس لا قدّس الله طوسا

كلّ يوم تحوز علقا نفيسا

و خبر وفات آن حضرت به من رسيد، قصيده رائيه را در مرثيه آن حضرت سرودم:

بنى اميّه را معذور مى بينم اگر آل رسول صلى الله عليه و آله را كشتند؛ اما بنى عباس را عذرى نمى بينم

خاندان حرب و مروان و بنو معیط اهل کینه و دشمنی با خاندان رسول هستند

قومی که اولیائشان را برای اسلام کشتید؛ چون فرصت یافتند با کفر به انتقام شتافتند

مقام کن در طوس بر قبر امام مطهر آن جا، اگر از دین بر حاجتی مقام باشد

دو قبر در طوس است یکی از آن بهترین و دیگری از آن بدترین مردمان، موجب عبرت است.

پلید را چه نفع دهد قرب با مدفن شخص مطهر، و پاک را چه زیان رسد از قرب با پلید

هیئات هرکس در گرو عمل خویش خواهد بود، خواه این را بپذیر خواه رها کن

صولی گوید: منصور بن طلحه برایم اشعاری خواند و گفت که ابو طلحه از ابو محمد یزیدی نقل کرده که گفت: چون امام رضا علیه السلام به شهادت رسید مرثیه ای در رثای حضرت سرودم:

چه حال دارد طوس! خدای او را پاک نسازد، هرروز گوهری نفیس را از چنگ ما می رباید

بدأت بالرّشيد فاقتبضته

و ثنت بالرّضا علىّ بن موسى

يا مام لا كالأئمّه فضلا

فسعود الزّمان عادت نحوسا

و وجدت في كتاب لمحمّد بن حبيب الصّبيّ:

قبر بطوس به أقام إمام

حتم إليه زياره و لمام

قبر أقام به السّلام و إن غدا

تهدى إليه تحيّه و سلام

قبر سنا أنواره تجلو العمى

و بتربه قد تدفع الأسقام

قبر يمثّل للعيون محمّدا

و وصيّّه و المؤمنون قيام

خشع العيون لذا و ذاك مهابه

في كنهها لتحيّر الأفهام

قبر إذا حلّ الوفود بربعه

رحلوا و حطّ عنهم الآثام

و تزوّدوا أمن العقاب و أومنوا

من أن يحلّ عليهم الأعدام

اللّه عنه به لهم متقبّل

و بذاك عنهم جفّت الأفلام

اول رشید را به دام کشید و بعد از آن علی بن موسی الرضا علیه السلام را

امامی نه همچو امامان دیگر، از همه فاضل تر، سعد روزگار با رفتن او به نحس مبدل شد

و در کتاب محمد بن حبیب ضبی این اشعار را یافتیم:

قبری در طوس است که امامی در آن مدفون است و زیارت او بر ما لازم

قبری که دار السلام بهشت بدان برپاست و هر روز پیوسته به آن تحیت و سلام اهدا می گردد.

قبری که انوارش دیده نابینا را نور و خاک کویش مرضها را شفا می بخشد

قبری که رسول خدا صلی الله علیه و آله و وصیش را در دیده مؤمن زائر مجسم می سازد

چشمها از هیبتی که از والائی مقام آنان در اندیشه خود دارد خاشع شدند

مزاری که زوارش چون بر آن وارد گردند هنگامی که بیرون روند گناهانشان ریخته شود

کسانی که قصد زیارت داشتند از عذاب الهی و گرفتاری به تهیدستی ایمن باشند

خداوند ایمنی را برای زائرین آن ضامن گشته و به این سبب قلم از ایشان برداشته شده

إن يغن عن سقى الغمام فإنه

لولا له لم تسق البلاد غمام

قبر عليّ بن موسى حلّه

بثراه يزهو الحلّ والإحرام

فرض إليه السعى كالبيت الذي

من دونه حقّ له الإعظام

من زاره في الله عارف حقّه

فالمسّ منه على الجحيم حرام

و مقامه لا شكّ يحمد في غد

و له بجنّات الخلود مقام

و له بذاك الله أو في ضامن

قسما إليه تنتهي الأقسام

صلّى الإله على النّبىّ محمّد

و علت عليّا نصره و سلام

و كذا على الزّهراء صلّى سرمد

ربّ بواجب حقّها علام

و عليه صلّى ثمّ بالحسن ابتدى

و على الحسين لوجهه الإكرام

و على عليّ ذى النّقى و محمّد

صلّى و كلّ سيّد و همام

و على المهذب و المطهر جعفر

اگر از باران بی نیاز شدیم به برکت آن قبر شریف است، اگر نبود بر این بلاد باران نمی بارید

قبری که علی بن موسی الرضا را دربر دارد بر حلّ و حرم فخر می کند

زیارت آن مانند زیارت کعبه واجب و تعظیم آن بر هرکس که در کنار آن باشد واجب است

هرکس عارف به حقّ او و به قصد قربت، او را زیارت کند آتش دوزخ بر وی حرام گردد

و به یقین روز قیامت دارای مقامی پسندیده است و در فردوس برین مقام دارد

و خداوند برای او این مقام را ضامن است و به کسی که سوگندها به او می رسد سوگند خورده

خداوند رحمت فرستاده است بر محمد پیامبر و مقام علی را بلند گردانید

پیوسته درود فراوان بر زهرا فرستد برای ادای حقّش چون حقّ او را می شناسد

و بر او و بر فرزندش حسن اول و بر حسین که از رویش بزرگی نمایان است

و بر علی بن حسین صاحب تقوی و بر فرزندش محمد باقر درود که بزرگ و محترمند

و بر آن پاک و پاکیزه جعفر بن محمد بهترین درود باد اگرچه ناکسان از آن ابا دارند

الصَّادِقِ الْمَأْثُورِ عَنْهُ عِلْمٌ مَا

فِيكُمْ بِهِ تَتَمَسَّكُ الْأَقْوَامُ

وَ كَذَا عَلِيٌّ مُوسَىٰ أَبِيكَ وَ بَعْدَهُ

صَلَّىٰ عَلَيْكَ وَ لِلصَّلَاةِ دَوَامٌ

وَ عَلِيٌّ مُحَمَّدَ الرَّكِيِّ فَضَّوَعَفْتَ

وَ عَلِيٌّ عَلِيٌّ مَا اسْتَمَرَ كَلَامٌ

وَ عَلِيٌّ الرَّضَا ابْنَ الرَّضَا الْحَسَنِ الَّذِي

عَمَّ الْبِلَادَ لِفَقْدِهِ الْأَظْلَامُ

وَ عَلِيٌّ خَلِيفَتَهُ الَّذِي لَكُمْ بِهِ

تَمَّ النَّظَامُ فَكَانَ فِيهِ تَمَامٌ

فَهُوَ الْمُؤَمَّلُ أَنْ يَعُودَ بِهِ الْهَدَىٰ

غَضًّا وَ أَنْ تَسْتَوْثِقَ الْأَحْكَامُ

لَوْ لَا الْأَنْمَةَ وَاحِدًا عَنْ وَاحِدٍ

دَرْسَ الْهَدَىٰ وَ اسْتَسْلَمَ الْإِسْلَامُ

كُلٌّ يَقُومُ مَقَامَ صَاحِبِهِ إِلَىٰ

أَنْ تَنْتَهِيَ بِالْقَائِمِ الْأَيَّامُ

يَا ابْنَ النَّبِيِّ وَ حِجَّةَ اللَّهِ الَّتِي

هِيَ لِلصَّلَاةِ وَ لِلصِّيَامِ قِيَامٌ

مَا مِنْ إِمَامٍ غَابَ عَنْكُمْ لَمْ يَقُمْ

خَلْفَ لَهُ تَشْفِيٌّ بِهِ [الْأَرْغَامُ] الْأَوْغَامُ

إِنَّ الْأَنْمَةَ تَسْتَوِي فِي فَضْلِهَا

راستگویی که همه علوم اسلامی شما از او مأثور است و شیعیان به او تمسک می جویند

و همچنین درود بر موسی پدرت و بعد از او درود بر تو تا رحمت را دوامی باشد

و بر فرزندان محمد زکی درود دوچندان باد و بر فرزندش علی مادامی که سخن برقرار است

و بر آن پسندیده فرزند پسندیده حسن بن علی که به فوت او تاریکی همه بلاد را فرا گرفت

و درود بر جانشین او که نظام به او وجود یابد و عدل و امامت در او تمامیت یابد

پس اوست آرزویی که هدایت به وجودش شکوفا گردد و فرامین الهی در جهان استوار شود

اگر امامان یکی پس از دیگری نبودند، هدایت از بین می رفت و اسلام مغلوب می شد

هریک از ائمه جانشین امام پیش از خود شدند تا نوبت به قائم این زمان رسید

ای فرزند پیامبر و ای حجت خدا بر روی زمین که نماز و روزه به وجود تو برپاست

امامی از شما از دنیا نرفت مگر اینکه برایش امامی بود که امراض و مفسدات به او دفع می شد

در امامت و علم و کمال مساوی هستند چه در پیری به امامت رسند و چه نوجوان باشند

أنتم إلى الله الوسيله و الأولى

علموا الهدى فهم له أعلام

أنتم و لاه الدين و الدنيا

و من لله فيه حرمه و ذمام

ما الناس إلا من أقر بفضلكم

و الجاحدون بهائم و سوام

بل هم أضلّ عن السبيل بكفرهم

و المقتدى منهم بهم ألام

يدعون فى دنياكم و كأنهم

فى جحدهم إنعامكم أنعام

يا نعمه الله التى [تحبوا] يحبوا بها

من يصطفى من خلقه المنعام

إن غاب منك الجسم عنا إنه

للروح منك إقامه و نظام

أرواحكم موجوده أعيانها

إن عن عيون غيّت أجسام

الفرق بينك و النبى نبوه

إذ بعد ذلك تستوى الأقدام

قبران فى طوس الهدى فى واحد

و الغى فى لحد يراه ضرام

قبران مقترنان هذا ترعه

شما راهنمای به سوی خدا هستید که راه هدایت را شناختید و خود از نشانه های آن بودید
شما اولیاء خدا در دین و دنیا ئید و شما ئید صاحبان حرمت و اختیار از جانب خدا
از مردم نیست مگر کسی که اقرار به برتری شما کند و منکران فضل شما چهار پایانند
بلکه از حیوانات پست ترند به جهت عنادی که دارند و اقتدا کنندگان به آنان هدف تیر باشند
از بهره دنیایی شما استفاده می کنند و آنان در انکار فضل شما مانند چهار پایانند
ای نعمت و برکتی که خداوند به هرکس که بخواهد ارزانی داشته است
اگر چه جسم تو را خداوند از ما پنهان کرد اما روح تو موجب آرامش روان و زندگی ماست
ارواح شما همه به عینه موجود است اگر چه جسمتان از دیده ما پنهان می باشد
فرق میان تو و پیغمبر، نبوت است و در غیر این در فعل و صفت تو با وی همگامی
دو قبر در طوس، هدایت در یکی و ضلالت در دیگری مدفون است، که شعله آتش آن را می بیند
دو قبر در کنار هم، این روضه ای بهشتی است که امامی در آن زیارت شود

و كذاك ذلك من جهنم حفره

فيها يجدد للغوى هيام

قرب الغوى من الزكى مضاعف

لعذابه ولأنفه الإرغام

إن يدن منه فإنه لمباعد

وعليه من خلع العذاب ركام

وكذاك ليس يضرك الرجس الذى

يدنيه منك جنادل و رخام

لا بل يريك عليك أعظم حسره

إذ أنت تكرم و اللعين يسام

سوء العذاب مضاعف تجرى به

الساعات و الأيام و الأعوام

يا ليت شعرى هل بقائكم غدا

يغدو و يكفى للقراع حسام

تطفى يداى به غليلا فيكم

بين الحشا لم ترو منه أوام

و لقد يهيئجنى قبوركم إذا

هاجت سوى معالم و خيام

من كان يغرم بامتداح ذوى الغنى

فبمدحكم لى صبوه و غرام

و إلى أبى الحسن الرضا أهديتها

دیگری گودالی از جهنّم است که برای صاحب گمراهش عطش و تشنگی است

نزدیکی گور آن گمراه به روضه آن پاک و مطهر، موجب دوچندان شدن عذاب اوست

دوقبر در ظاهر نزدیک هم و در باطن بسیار دور از هم، بر گور ظالم خلعتهای عذاب متراکم

ضرر نمی رساند به تو ناپاکی که بنای ساخته شده از سنگهای ریز و نرم آن را به تو نزدیک کرده

بلکه او را حسرت فراوان بر تو می نماید چون تو مورد اکرام واقع می شوی و آن لعین مورد شتم

بدی عذاب هر آن دوچندان می گردد در ساعات و روزها و سالها مدام

کاش می دانستم فردا با قائمتان هستم و شمشیر به دستم برای قلع دشمنان خواهد افتاد

دستانم با آن شمشیر در میان شما ظاهر آید در حالی که لبانم تشنه باشد تا به مقصود برسم

قبر خاندان شما مرا به خروش می آورد و دیگران را پرچم های افراشته بر خیمه ها

هرکس به ثناگویی توانگران افتخار می کند من به ثناخوانی شما اهل بیت عشق می ورزم

و آن را به علی بن موسی اهداء می کنم تا مورد پسند افتد و اندیشه ها از آن لذت برند

خذاها عن الصَّبِيِّ عَبْدِكُم الَّذِي

هانت عليه فيكم الألوام

إن أقض حقَّ الله فيك فإنَّ لي

حقَّ القرى للضَّيف إذ يعتام

فاجعله منك قبول قصدى إنَّه

غنم عليه حداني استغنام

من كان بالتَّعليم أدرك حبَّكم

فمحبَّتِي إياكم إلهام

این هدیه را از بنده ناچیز خود «صبی» بپذیر آنکه در محبت شما هر ملامتی را می پذیرد

اگر در مدح تو حق خدا را رعایت نمودم زیرا می دانم مهمان را حقی است اگرچه تأخیر افتد

این مهمانداری را از نیت من بپذیر که اگر قصدم قبول افتد من به دلخواهم رسیده ام

اگر دیگران به تعلیم دوستی شما را درک کرده اند، من از راه الهام محبت شما را دارا شدم

اشاره

باب فی ذکر ثواب زیاره الإمام

علی بن موسی الرضا علیه السلام

1

911

حدّثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی الله عنه قال: حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن أبيه عن یاسر الخادم قال:

قال علی بن موسی الرضا علیه السلام لا تشدّ الرّحال إلى شیء من القبور إلاّ إلى قبورنا ألاّ وائی مقتول بالسّمّ ظلما و مدفون فی موضع غربه فمن شدّ رحله إلى زیارتی استجیب دعاؤه و غفر له ذنوبه.

912 2

حدّثنا علی بن أحمد بن محمّد بن عمران الدّقّاق و محمّد بن أحمد السّنانی و علی بن عبد الله الوّراق و الحسین بن ابراهیم بن هشام المکتّب رضی الله عنهم

66- در ذکر ثواب زیارت امام رضا علیه السلام

1

911

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از یاسر خادم که گفت: امام رضا علیه السلام فرمود: بارها بسته نمی شود به قبری از قبرها؛ مگر به قبر ما، بدانید که من کشته می شوم به زهر به ستم و مدفون می گردم در موضع غربت؛ پس هر که بار بندد به زیارت من، دعای او مستجاب شود و گناهایش آمرزیده شود.

912 2

علی بن احمد بن محمد بن عمران دّقّاق و محمد بن احمد سنانی و علی بن عبد الله وّراق و حسین بن ابراهیم بن هشام مکتب روایت کرده و گویند: روایت کرد برای ما محمد بن ابی

قالوا حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي الأسدي عن أحمد بن محمد بن صالح الرازي عن حمدان الديواني قال: قال الرضا عليه السلام من زارني على بعد داري أتته يوم القيامة في ثلاث مواطن حتى أخلصه من أهوالها إذا تطايرت الكتب يمينا و شمالا و عند الصراط و عند الميزان.

9133

حدثنا محمد بن علي ماجيلويه رضي الله عنه قال: حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه قال: حدثنا عبد الرحمن بن حماد عن عبد الله بن إبراهيم عن أبيه عن الحسين بن زيد قال سمعت أبا عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام يقول يخرج رجل من ولد ابني موسى اسمه اسم أمير المؤمنين عليه السلام إلى أرض طوس و هي بخراسان يقتل فيها بالسّم فيدفن فيها غربيا من زاره عارفا بحقه أعطاه الله عزّ و جلّ أجر من أنفق من قبل الفتح و قاتل.

عبد الله كوفي اسدي از احمد بن محمد بن صالح رازي از حمدان ديواني كه گفت: امام رضا عليه السلام فرمود: هر كه مرا زيارت كند با دوري سراي من، مي آيم نزد او روز قيامت در سه موطن تا برهانم او را از هول هاي آن، وقتي كه نامه ها به راست و چپ دهند و نزد صراط و نزد ميزان.

9133

محمد بن علي ماجيلويه گوید: روایت کرد برای ما علي بن ابراهيم بن هاشم از پدرش از عبد الرحمن بن حماد از پدرش از حسين بن يزيد كه گفت: شنيدم از امام صادق عليه السلام كه مي فرمود: فرزندی از فرزندان پسر من موسى كه نامش نام امير المؤمنين عليه السلام باشد بيرون مي آيد از زمين طوس و آن در خراسان است و در آن جا به زهر كشته شود و آن جا غريب مدفون شود، هر كه او را زيارت كند در حالي كه عارف باشد به حق او، خدای تعالی او را بخشد اجر آن كس كه انفاق كند قبل از فتح و قتال كند.

ص: 499

حدَّثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال: حدَّثنا عبد العزيز بن يحيى قال: حدَّثنا محمد بن زكريا قال:

حدَّثنا جعفر بن محمد بن عماره عن أبيه عن الصادق جعفر بن محمد عن أبيه عن آبائه عن أمير المؤمنين علي عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله سيدفن بضعه مني بأرض خراسان لا يزورها مؤمن إلا أوجب الله عز وجل له الجنة وحرم جسده على النار.

9155

حدَّثنا أحمد بن الحسن القطاني و محمد بن أحمد بن إبراهيم الليثي و محمد بن إبراهيم بن إسحاق المكتب الطالقاني و محمد بن بكران النقاش قالوا حدَّثنا أحمد بن محمد بن سعيد الهمداني مولى بني هاشم قال أخبرنا علي بن الحسن بن علي بن فضال عن أبيه عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام أنه قال إن بخراسان لبقعه يأتي عليها زمان تصير مختلف الملائكة ولا يزال فوج ينزل من 9144

محمد بن إبراهيم بن اسحاق طالقاني گوید:

روایت کرد برای ما عبد العزيز بن يحيى از محمد بن زكريا از جعفر بن محمد بن عماره از پدرش از امام صادق از آبای گرامی اش عليهم السلام از امير المؤمنين، علي عليه السلام که فرمود: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: زود باشد که پاره ای از من مدفون گردد به زمین خراسان، زیارت نکند او را مؤمن، مگر واجب گرداند خدای تعالی برای او جنت را و حرام گرداند تن او را بر آتش.

9155

احمد بن حسن قطناني و محمد بن احمد بن ابراهيم ليثي و محمد بن اسحاق مكتب طالقاني و محمد بن بكران نقاش گویند: روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن سعيد همدانی گوید: علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش از علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: در خراسان بقعه ای است، زمانی بر او بیاید که محل آمد و شد ملائکه گردد و همیشه فوجی از آسمان فرود آیند و فوجی بالا روند تا آن زمان که نفخ صور

ص: 500

السَّماءِ وفوج يصعد إلى أن ينفخ في الصُّور فقیل له یا ابن رسول اللّٰه و أیّ بقعه هذه قال هی بأرض طوس و هی و اللّٰه روضه من ریاض الجنّٰه من زارنی فی تلك البقعه كان كمن زار رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله و كتب اللّٰه تعالیٰ له ثواب ألف حجّه مبروره و ألف عمره مقبوله و كنت أنا و آبائی شفعاؤه یوم القیامه.

9166

حدّثنا محمّد بن موسی بن المتوکّل رضی اللّٰه عنه قال: حدّثنا علیّ بن ابراهیم بن هاشم عن أبیه عن أبی هاشم داود بن القاسم الجعفریّ قال سمعت أبا جعفر محمّد بن علیّ علیه السّلام یقول إنّ بین جبلی طوس قبضه قبضت من الجنّٰه من دخلها كان آمنا یوم القیامه من النّار.

9177

حدّثنا محمّد بن علیّ ماجیلویه رضی اللّٰه عنه قال: حدّثنا علیّ بن ابراهیم بن هاشم عن أبیه عن عبد العظیم بن عبد اللّٰه الحسنیّ عن أبی جعفر محمّد بن علیّ الرّضا علیه السّلام قال ضمننت لمن زار أبی علیه السّلام بطوس عارفا بحقّه الجنّٰه علی اللّٰه تعالیٰ.

دمیده شود. گفتند: یا بن رسول اللّٰه! کدام بقعه است آن؟! فرمود: آن در زمین طوس است و آن به خدا روضه ای است از ریاض بهشت، هر که مرا در آن بقعه زیارت کند چنان باشد که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله را زیارت کرده و خداوند برای او بنویسد ثواب هزار حج مقبول و هزار عمره مقبول و من و پدران من شفیعان او باشیم روز قیامت.

9166

محمد بن موسی بن متوکّل گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از داود بن قاسم جعفری که گفت: شنیدم از ابا جعفر محمّد بن علی علیهما السّلام که فرمود: میان دو کوه طوس قطعه ای است که از جنّت قبض شده، هر که داخل آن شود ایمن باشد روز قیامت از آتش.

9177

محمد بن علی ماجیلویه گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از عبد العظیم بن حسنی از ابو جعفر محمّد بن علی علیهما السّلام که فرمود: کسی که زیارت کند پدرم علیهم السّلام را به طوس، در حالی که عارف باشد به حقّ او، به خدا من جنّت را برای او ضامنم.

ص: 501

و بهذا الإسناد عن عبد العظيم بن عبد الله قال قلت لأبي جعفر عليه السلام قد تحيّرت بين زیاره قبر ابي عبد الله عليه السلام و بین زیاره قبر ابيك عليه السلام بطوس فما ترى فقال لی مكانك ثم دخل و خرج و دموعه تسيل على خديه فقال زوار قبر ابي عبد الله عليه السلام كثيرون و زوار قبر ابي عليه السلام بطوس قليلون.

حدّثنا محمد بن موسى بن المتوكّل رضی الله عنه قال: حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن ابيه عن ابي الصّلت عبد السلام بن صالح الهروي قال سمعت الرضا عليه السلام يقول و الله ما منّا إلا مقتول شهيد فقيل له و من يقتلك يا ابن رسول الله قال شرّ خلق الله في زمانی يقتلني بالسّم ثم يدفني في دار مضيقه و بلاد غربه ألا فمن زارني في غربتي كتب الله تعالى له أجر مائه ألف شهيد و مائه ألف صديق و مائه ألف حاجّ و معتمر و مائه ألف مجاهد و حشر في زمرة و جعل في الدرجات العلى في الجنة رفيقنا.

عبد العظيم حسنی گوید: به ابي جعفر عليه السلام عرض کردم که من متحیرم میان زیارت قبر ابي عبد الله عليه السلام و میان قبر پدر تو در طوس، رأی تو چیست؟ افرمود: همین جا باش؛ پس داخل شد و بیرون آمد و اشک های او بر گونه اش می ریخت و می فرمودند: زوار قبر ابي عبد الله عليه السلام بسیارند و زوار قبر پدرم عليه السلام در طوس کم هستند.

علی بن ابراهیم از پدرش از ابا صلت روایت کند که گفت: شنیدم از امام رضا عليه السلام که می فرمود: و الله! هیچ یک از ما نبود مگر مقتول و شهید. با او گفتند: تو را که می کشد یا بن رسول الله؟ افرمود: بدترین خلق خدا در زمان من، مرا به زهر می کشد؛ پس دفن می کند مرا در سرای مضیعه و بلاد غربت، هر که مرا زیارت کند در غربت، بنویسد خدای تعالی برای او اجر صد هزار شهید و صد هزار صديق و صد هزار حج گزار و صد هزار جهادکننده و در جمع ما محشور گردد و در درجات اعلى در جنت رفيق ما باشد.

حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی الله عنه قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصفَّار عن أحمد بن محمد بن عیسی عن أحمد بن محمد بن أبی نصر البزنطی قال قرأت کتاب أبی الحسن الرضا علیه السلام أبلغ شیعتنا أن زیارتی تعدل عند الله ألف حجّه قال فقلت لأبی جعفر علیه السلام ابنه ألف حجّه قال ای و الله ألف ألف حجّه لمن زاره عارفا بحقه.

921 11

حدَّثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقانی رضی الله عنه قال: حدَّثنا أحمد بن محمد بن سعید الكوفی مولى بنی هاشم عن علی بن الحسين بن علی بن فضال عن أبيه عن أبی الحسن علی بن موسى الرضا علیه السلام أنه قال له رجل من أهل خراسان یا ابن رسول الله رأیت رسول الله صلّى الله علیه و آله فی المنام كأنه یقول لی کیف أتم إذا دفن فی أرضکم بضعتی و استحفظتم و دیعتی و غیب فی تراکم نجمی فقال له الرضا علیه السلام أنا المدفون فی أرضکم و أنا 920 10

محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید: روایت کرد برای ما محمد بن حسن از احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی که گفت: نامه ابو الحسن الرضا علیه السلام را خواندم که نوشته بود: به شیعه ما برسان که زیارت من نزد خدا برابر است با هزار حج. گفتیم: با پسر او ابو جعفر علیه السلام که هزار حج؟ فرمود: و الله! هزار هزار حج برای کسی که زیارت او کند، در حالی که عارف باشد به حق او.

921 11

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی گوید: روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن سعید کوفی از علی بن حسین بن علی بن فضال از پدرش که گفت: مردی از خراسان به امام رضا علیه السلام گفت: یا بن رسول الله! در خواب دیدم حضرت رسول صلّى الله علیه و آله را گویا که با من می فرمود: چگونه خواهد بود بر شما وقتی که مدفون شود در زمین شما پاره ای از من و به شما سپرده شود و دیعت من و در خاک شما غایب شود ستاره من؟ امام رضا علیه السلام به او فرمود: منم مدفون در زمین شما، و منم

ص: 503

بضعه نبیکم فأنا الوديعه و النجم ألا و من زارنی و هو يعرف ما أوجب الله تبارک و تعالی من حقّی و طاعتی فأنا و آبائی شفعاؤه يوم القیامه و من کنا شفعاؤه نجا و لو کان علیه مثل وزر الثقلین الجنّ و الإنس و لقد حدّثنی أبی عن جدّی عن أبیه عن آبائه علیه السّلام أنّ رسول الله صلّی الله علیه و آله قال من زارنی فی منامه فقد زارنی لأنّ الشّیطان لا یتمثّل فی صورتی و لا فی صوره أحد من أوصیائی و لا فی صوره أحد من شیعتهم وإنّ الرّویا الصّادقه جزء من سبعین جزءا من التّبوّه.

922 12

حدّثنا أبی رضی الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن عبد الرّحمن بن أبی نجران قال سألت أبا جعفر علیه السّلام ما تقول لمن زار أباک قال الجنّه و الله.

پاره نبی و ودیعه و ستاره، بدانید هرکه مرا زیارت کند و بداند آن چه خداوند واجب کرده از حق من و طاعت من؛ پس من و پدرانم شفیعیان او باشیم روز قیامت، و هرکه ما شفیعیان او باشیم برهد هرچند بر او مثل وبال ثقلین، جنّ و انس باشد و مرا پدرم حدیث کرد از جدّم از پدرش از پدرانش علیهم السّلام که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: هرکه مرا زیارت کند در خواب خود، به تحقیق زیارت کرده است مرا، زیرا شیطان متمثل نشود در صورت من و نه یکی از صورت اوصیای من و نه در صورت یکی از شیعیان آنها و رویای صادقه یک جزء از هفتاد جزء نبوّت هستند.

922 12

سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از عبد الرحمن بن ابی نجران که گفت:

از ابو جعفر علیه السّلام پرسیدم: چه می گوئید برای کسی که پدرت را زیارت کند؟ فرمود: جنّت به خدا قسم.

ص: 504

حدَّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی اللّٰه عنه قال: حدَّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب عن عليّ بن أسباط قال سألت أبا جعفر عليه السّلام ما لمن زار والدك عليه السّلام بخراسان قال الجنّة واللّٰه الجنّة واللّٰه.

حدَّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رضی اللّٰه عنه قال: حدَّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم قال: حدَّثنا محمّد بن عيسى بن عبيد قال: حدَّثنا محمّد بن سليمان المصريّ عن أبيه عن إبراهيم بن أبي حجر الأسلميّ قال: حدَّثنا قبيصة بن جابر بن يزيد الجعفيّ قال سمعت وصيّ الأوصياء ووارث علم الأنبياء أبا جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام يقول حدّثني سيّد العابدين عليّ بن الحسين عن سيّد السّهداء الحسين بن عليّ عن سيّد الأوصياء أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: قال رسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه وآله ستدفن 923 13

محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفّار از محمد بن حسین بن ابی الخطّاب از علی بن اسباط که گفت: از ابا جعفر علیه السّلام پرسیدم که چه باشد برای کسی که پدرت را زیارت کند در خراسان؟ فرمود: جنّت به خدا قسم جنّت.

احمد بن زياد بن جعفر همدانی گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن عیسی بن عبید از محمد بن سلیمان مصری از پدرش از ابراهیم بن حجر اسلمی که گفت: روایت کرد برای ما قبیصة بن جابر بن یزید جعفی که گفت: شنیدم وصی اوصیاء و وارث علم انبیاء ابا جعفر محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السّلام می فرمود: روایت کرد برای من سید عابدین علی بن حسین از سیّد الشهداء حسین بن علی از سیّد اوصیاء امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السّلام فرمود: رسول خدا صلّى اللّٰه عليه وآله فرمود:

زود باشد که دفن شود بضعة من در سرزمین

حدّثنا جعفر بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن عبد الله بن المغيرة الكوفيّ رضى الله عنه قال: حدّثنى جدّى الحسين بن عليّ عن الحسين بن يوسف عن محمّد بن أسلم عن محمّد بن سليمان قال سألت أبا جعفر محمّد بن عليّ الرضا عليه السّلام عن رجل حجّ حجّه الإسلام فدخل متمتعا بالعمرة إلى الحجّ فأعانه الله تعالى على حجّه وعمرته ثمّ أتى المدينة فسلم على النّبىّ صلّى الله عليه وآله ثمّ أتى أباك أمير المؤمنين عليه السّلام عارفا بحقه يعلم أنّه حجّه الله على خلقه و بابه الّذى يؤتى منه فسلم عليه ثمّ أتى أبا عبد الله الحسين بن عليّ عليه السّلام فسلم عليه ثمّ أتى بغداد فسلم على أبى الحسن موسى عليه السّلام ثمّ انصرف إلى بلاده فلمّا كان فى هذا الوقت رزقه الله تعالى ما يحجّ به فأيهما أفضل أ هذا الّذى حجّ حجّه الإسلام يرجع أيضا فيحجّ أو يخرج إلى خراسان إلى أبيك عليّ بن موسى الرضا عليه السّلام فيسلم عليه قال بلى يأتى خراسان، او را زیارت نکند غمزده و گناهکاری، مگر اینکه خداوند غم او را رفع کند و گناهانش را بیامرزد.

جعفر بن علی بن حسین بن علی بن عبد الله بن مغیره کوفی گوید: روایت کرد برای من جدّم از محمّد بن سلیمان گفت: پرسیدم از ابا جعفر محمّد بن علی علیهما السّلام که مردی به حج اسلام رفت، عمره و تمتع گزارد؛ پس از حجّ خدای عزّ و جلّ او را اعانت نمود بر حج و عمره؛ پس به مدینه آمد و بر نبی صلّى الله عليه و آله سلام کرد؛ پس نزد پدر تو امیر المؤمنین علیه السّلام آمد در حالتی که عارف بود، به حق او و می دانست که او حجّت خداست بر خلق او و بابی است که از آن جا باید درآمدن و بر او سلام کرد؛ پس به نزد ابی عبد الله حسین علیه السّلام رفت و بر او سلام کرد؛ پس به بغداد آمد و بر ابی الحسن موسى علیه السّلام سلام کرد؛ پس بازگشت به بلاد خود و چون آن وقت او را خدای تعالی مالی روزی کرد که به آن می تواند حج انجام دهد حالا کدام بهتر است او را که حجّه الاسلام گزارده است، باز عود کند و حج گزارد یا بیرون رود به خراسان به جانب پدرت علیّ بن موسى الرضا علیهما السّلام و بر او سلام کند؟

إلى خراسان فيسَلِّم على أبي عليه السَّلَام أفضل و ليكن ذلك في رجب و لا ينبغي أن تفعلوا هذا اليوم فإنَّ علينا و عليكم من السَّلطان شنه.

926 16

حدَّثنا أبي رحمه الله و محمَّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی الله عنه قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله بن أبي خلف قال: حدَّثنا أحمد بن محمَّد بن عيسى و محمَّد بن الحسين بن أبي الخطَّاب عن أحمد بن محمَّد بن أبي نصر البزنطيِّ قال سمعت الرِّضا عليه السَّلَام يقول ما زارني أحد من أوليائي عارفا بحقِّي إلاَّ تشفَّعت له يوم القيامة.

927 17

حدَّثنا عليُّ بن عبد الله الورَّاق رضی الله عنه قال:

حدَّثنا سعد بن عبد الله بن أبي خلف قال:

حدَّثنا عمران بن موسى عن الحسين بن عليِّ بن التَّعمان عن محمَّد بن الفضيل عن غزوان الصَّبيِّ قال أخبرني عبد الرِّحمن بن إسحاق عن التَّعمان بن سعد قال: قال أمير المؤمنين عليُّ بن أبي طالب عليه السَّلَام سيقتل رجل من ولدي بأرض خراسان بالسَّم فرمود: به خراسان رود و بر پدرم سلام کند، بهتر است و باید آن در رجب باشد و نباید امروز کنید که از ناحیه سلطان بر ما و شما عیب کنند.

926 16

محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کرد برای ما سعد بن عبد الله بن ابی خلف از احمد بن محمد بن عیسی از ابی الخطَّاب از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی که گفت: شنیدم از امام رضا علیه السَّلَام می فرمود: مرا زیارت نکنند یکی از دوستان من که عارف به حق من باشد، مگر این که شفاعت کنم برای او روز قیامت.

927 17

علی بن عبد الله بن ورَّاق گوید: روایت کرد برای ما سعد بن عبد الله بن ابی خلف از عمران بن موسی از حسین بن علی بن نعمان از محمد بن فضیل از غزوان ضبّی که گفت: خبر داد مرا عبد الرحمن بن اسحاق از نعمان بن سعد که گفت: امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السَّلَام فرمود: زود باشد که کشته شود مردی از فرزندان من به زمین خراسان به زهر و به ظلم،

ص: 507

ظلما اسمه اسمی و اسم ابيه اسم ابن عمران موسى عليه السلام ألا فمن زاره في غربته غفر الله تعالى ذنوبه ما تقدم منها و ما تأخر و لو كانت مثل عدد النجوم و قطر الأمطار و ورق الأشجار.

928 18

حدّثنا الحسين بن إبراهيم بن تاتانه و الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتّب و أحمد بن عليّ بن إبراهيم بن هاشم و محمد بن عليّ ماجيلويه و محمد بن موسى بن المتوكّل و عليّ بن هبة الله الورّاق رضی الله عنهم قالوا حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن ابيه عن محمد بن أبي عمير عن حمزه بن حرمان قال: قال أبو عبد الله عليه السلام يقتل حفدتي بأرض خراسان في مدينة يقال لها طوس من زاره إليها عارفا بحقه أخذته بيدي يوم القيامة فأدخلته الجنة و إن كان من أهل الكبائر قال قلت جعلت فداك و ما عرفان حقه قال يعلم أنّه إمام مفترض الطّاعة شهيد من زاره عارفا بحقه أعطاه الله تعالى له أجر سبعين ألف شهيد ممّن استشهد بين يدي رسول الله صلّى الله عليه و آله علي حقيقه.

نام او نام من است و نام پدرش نام پسر عمران موسى عليه السلام باشد، هرکه او را زیارت کند در غربت او، خداوند گناهان او را بیامرزد، آن چه متقدّم است و آن چه متأخّر است هر چند همچو عدد ستارگان و قطره های باران و برگ درختان باشد.

928 18

حسين بن ابراهيم بن تاتانه و حسين بن ابراهيم بن احمد بن هشام مكتب و احمد بن علي بن ابراهيم بن هاشم و محمد بن علي ماجيلويه و محمد بن موسى بن متوكل و علي بن هبة الله ورّاق گویند: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از حمزه بن حرمان که گفت: ابو عبد الله عليه السلام فرمود: نبیره من کشته شود به زمین خراسان در شهری که او را طوس گویند، هرکه زیارت کند او را آن جا، عارف به حق او، دست او روز قیامت بگیرم و در جنت در آورم، هرچند از اهل کبایر باشد. گفتم: فدای تو شوم، حق او شناختن کدام است؟! فرمود: داند که او امام مفترض الطّاعة است و شهید، هرکه او را زیارت کند، عارف به حق، خدای تعالی او را اجر هفتاد شهیدی بخشد که پیش روی رسول صلی الله علیه و آله شهید شده باشد به حقیقت.

ص: 508

و فی حدیث آخر قال: قال الصادق علیه السلام یقتل لهذا و اومی بیده إلى موسى علیه السلام ولد بطوس و لا یزوره من شیعتنا إلا الأندر فالأندر.

929 19

حدّثنا أحمد بن محمد بن یحیی العطّار قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن أيّوب بن نوح قال سمعت أبا جعفر محمد بن علی بن موسی علیه السلام یقول من زار قبر أبي علیه السلام بطوس غفر الله له ما تقدّم من ذنبه و ما تأخّر فإذا كان یوم القیامه نصب له منبر یحذاء منبر رسول الله صلی الله علیه و آله حتّی یفرغ الله تعالی من حساب العباد.

930 20

حدّثنا جعفر بن محمد بن مسرور رضی الله عنه قال: حدّثنا الحسین بن محمد بن عامر عن عمّه عبد الله بن عامر عن سلیمان بن حفص المروزی قال سمعت أبا الحسن موسی بن جعفر علیه السلام یقول من زار قبر ولدی علیّ كان له عند الله تعالی سبعون حجّه مبروره قلت سبعون حجّه قال نعم در حدیث دیگر است که امام صادق علیه السلام اشاره به فرزند خود موسی علیه السلام کرد و فرمود:

کشته می شود فرزندی از این در طوس، زیارت نمی کند او را شیعه ما مگر افراد کم و کمتری.

929 19

احمد بن محمد بن یحیی عطّار از ایّوب بن نوح روایت کرده که گفت: شنیدم از ابا جعفر محمد بن علی علیهما السلام که می فرمود: هر که زیارت کند قبر پدرم را در طوس، بیامزد خدای تعالی گناهان او را، آن چه گذشته و آن چه بیاید و چون روز قیامت شود منبری برای او برابر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله نصب شود تا خدای تعالی از حساب عباد خود فارغ شود.

930 20

جعفر بن محمد بن مسرور گوید: روایت کرد برای ما حسین بن محمد بن عامر از عبد الله بن عامر از سلیمان بن حفص مروزی که گفت: شنیدم از موسی بن جعفر علیهما السلام که فرمود: هر که زیارت کند قبر فرزند مرا، او را نزد خداوند هفتاد حجّ مقبول باشد. گفتم: هفتاد حجّ؟! فرمود: آری، هفتاد هزار حجّ پس گفت:

ص: 509

وسبعون ألف حجّه ثمّ قال ربّ حجّه لا تقبل و من زاره أو بات عنده ليله كان كمن زار الله تعالى في عرشه قلت كمن زار الله في عرشه قال نعم إذا كان يوم القيامة كان على عرش الله تعالى أربعة من الأوّلين و أربعة من الآخرين فأما الأوّلين فنوح و إبراهيم و موسى و عيسى عليه السّلام و أمّا الأربعة الآخرون فمحمّد و عليّ و الحسن و الحسين صلّى الله عليه و آله ثمّ يمدّ المطمار فتقعد معنا زوّار قبور الأئمّه إلا أنّ أعلاهم درجه و أقربهم حبه زوّار قبر ولدى عليّ.

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله عليه معنى قوله عليه السّلام كان كمن زار الله تعالى في عرشه ليس بتشبيه لأن الملائكة تزور العرش و تلوذ به و تطوف حوله و تقول زور الله في عرشه كما نقول نحج بيت الله و نزور الله لأن الله تعالى ليس بموصوف بمكان تعالى عن ذلك علوا كبيرا.

931 21

حدّثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشيّ رضی الله عنه قال: حدّثنا أبي قال: حدّثنا أحمد بن عليّ الأنصاريّ عن أبي الصّلت و بسا حجّ كه مقبول نشود و هر كه او را زیارت كند یا نزد او به سر آورد مانند کسی است كه خدا را در عرش زیارت كرده. گفتیم: مانند کسی كه خدا را در عرش زیارت كرده؟! فرمود: آری! هرگاه قیامت شود بر عرش خداوند چهار كس از اوّلین باشند و چهار كس از آخرین امّا اوّلین نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السّلام و آخرین محمّد و علی و حسن و حسین علیهم السّلام، سپس مطمر كشیده شود؛ پس با ما بنشینند زوّار قبور امامان علیهم السّلام، بدانید كه بالاتر از همه در پایه و نزدیک ترشان در عطا، زوّار قبر فرزند من علی هستند.

مصنّف گوید: معنی حدیث این است كه مانند کسی بود كه خدا را در عرش او زیارت كند، تشبیه نیست زیرا ملائكه عرش خدا را زیارت می كنند و به او پناه برده و بر آن طواف می كنند و می گویند ما خدا را در عرش او زیارت می كنیم، چنان چه می گوئیم حج خانه خدا می كنیم و خدا را زیارت می كنیم و خدا را مكان نباشد و متعالی باشد از این نسبت.

931 21

تميم بن عبد الله بن تميم قرشي گوید:

روایت کرد برای ما پدرم از احمد بن علی انصاری از ابا صلت هروی كه گفت:

ص: 510

الهروى قال كنت عند الرضا عليه السلام فدخل عليه قوم من اهل قم فسلموا عليه فردّ عليهم وقربهم ثم قال لهم الرضا عليه السلام مرحبا بكم واهلا فانتم شيعتنا حقا وسيأتى عليكم يوم تزورونى فيه تربى بطوس ألا فمن زارنى وهو على غسل خرج من ذنوبه كيوم ولدته أمه.

932 22

حدّثنا محمد بن أحمد السناني رضی الله عنه قال: حدّثنا أبو الحسين محمد بن جعفر الأسدي قال: حدّثني سهل بن زياد الآدمي عن عبد العظيم بن عبد الله الحسيني قال سمعت علي بن محمد العسكري عليه السلام يقول أهل قم وأهل آبه مغفور لهم لزيارتهم لجدّي علي بن موسى الرضا عليه السلام بطوس ألا ومن زاره فأصابه في طريقه قطره من السماء حرّم الله جسده على النار.

933 23

حدّثنا أحمد بن هارون الفامي رضی الله عنه قال:

حدّثنا محمد بن جعفر بن بطة قال: حدّثنا محمد بن علي بن محبوب عن إبراهيم نزد امام رضا عليه السلام بودم، قومی از اهل قم داخل شدند و سلام کردند، جواب ایشان بگفت و ایشان را نزدیک ساخت؛ پس فرمود: مرحبا بكم واهلا و شيعه ما هستيد حقا و زود باشد که روزی بیاید بر شما که زیارت کنید تربت مرا به طوس، بدانید که هرکه مرا زیارت کند و او با غسل باشد، از گناهان بیرون رود همچو روزی که او را مادر زاید.

932 22

محمد بن احمد سناني گوید: روایت کرد برای ما ابو الحسين محمد بن جعفر اسدی از سهل بن زياد آدمی از عبد العظيم بن عبد الله حسنی که گفت: شنیدم از علي بن محمد عسکری علیهما السلام که می فرمود: اهل قم و اهل آبه مغفورند به خاطر زیارت جدّم علی بن موسی الرضا علیهما السلام به طوس، هرکه زیارت کند او را و در راه برسد به او قطره ای از آسمان، حرام کند خدای تعالی جسد او را بر آتش.

933 23

احمد بن هارون فامی گوید: روایت کرد برای ما محمد بن جعفر بطة از محمد بن علی بن محبوب از ابراهیم بن هاشم از سلیمان بن

ص: 511

بن هاشم عن سليمان بن حفص المروزی قال سمعت أبا الحسن موسى بن جعفر عليه السلام إن ابني [علي] عليًا مقتول بالسّم ظلما و مدفون إلى جنب هارون بطوس من زاره كمن زار رسول الله صلى الله عليه وآله.

934 24

حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّدّق عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن الحسن بن علیّ الوشاء قال سمعت أبا الحسن الرضا عليه السلام يقول إن لكلّ إمام عهدا فی عنق أولیائه و شیعته و إن من تمام الوفاء بالعهد و حسن الأداء زیارة قبورهم فمن زارهم رغبه فی زیارتهم و تصدیقا بما رغبوا فيه كانت أئمتهم شفعا لهم یوم القیامه.

935 25

حدّثنا محمّد بن علیّ ماجیلویه رضی الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن یحیی العطّار عن حمدان بن سلیمان النّیسابوری عن علیّ بن محمّد الحصینی عن علیّ بن محمّد بن مروزی که می گفت: شنیدم از موسی بن جعفر علیهما السلام که فرمود: پسر من علی به زهر ستم کشته شود، و در جانب هارون مدفون شود در طوس، هرکه او را زیارت کند مانند کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیارت کرده باشد.

934 24

محمد بن حسن بن احمد بن ولید گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفّار از حسن بن علی و شاء که گفت: شنیدم از امام رضا علیه السلام که فرمود: هر امامی را عهدی است در گردن اولیا و شیعه او و از تمام کردن وفا به عهد و خوب گزاردن آن است که قبور ایشان زیارت کنند؛ پس هرکه ایشان را زیارت کند از روی رغبت، و تصدیق کند به آن چه در ترغیب ایشان آمده است، امامان ایشان شفیعان ایشان باشند روز قیامت.

935 25

محمد بن علی ماجیلویه گوید: روایت کرد برای ما محمد بن یحیی عطّار از حمدان بن سلیمان نیشابوری از علی بن محمد حصینی از علی بن محمد بن مروان از ابراهیم بن عقبه

ص: 512

مروان عن إبراهيم بن عقبة قال كتبت إلى أبي الحسن الثالث عليه السلام أسأله عن زيارة أبي عبد الله الحسين عليه السلام وعن زيارة أبي الحسن و أبي جعفر عليه السلام فكتب إلي أبو عبد الله عليه السلام المقدم و هذا أجمع و أعظم أجرا.

936 26

حدَّثنا محمد بن موسى بن المتوكل قال: حدَّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن العباس بن معروف عن علي بن مهزيار قال قلت لأبي جعفر عليه السلام يعني محمد بن علي الرضا عليه السلام جعلت فداك زيارة الرضا عليه السلام أفضل أم زيارة أبي عبد الله الحسين عليه السلام فقال زيارة أبي عليه السلام أفضل و ذلك أن أبا عبد الله عليه السلام يزوره كل الناس و أبي عليه السلام لا يزوره إلا الخواص من الشيعة.

937 27

حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصفار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن علي الوشاء قال: قال أبو الحسن الرضا عليه السلام إني سأقتل بالسِّمِّ كه غفتم: نوشتم به امام علي نقی عليه السلام و از او پرسیدم از زیارت ابا عبد الله حسين عليه السلام و زیارت ابي الحسن عليه السلام و ابي جعفر عليه السلام، به من نوشت: ابا عبد الله مقدم است و آن جا معتبر و بزرگ تر است در اجر.

936 26

محمد بن موسى بن متوكل گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن مهزیار که گفت: به ابی جعفر علیه السلام یعنی محمد بن علی الرضا علیه السلام، گفتم: فدای تو شوم زیارت امام رضا علیه السلام فاضل تر است یا زیارت ابو عبد الله الحسين عليه السلام؟ فرمود: زیارت پدرم فاضل تر است چراکه ابو عبد الله علیه السلام را همه زیارت می کنند و پدر مرا زیارت نمی کنند، مگر خاصان شیعه.

937 27

محمد بن حسن بن احمد بن ولید گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن وشاء که گفت: ابو الحسن امام رضا علیه السلام فرمود:

من زود باشد که به زهر کشته شود مظلوم،

ص: 513

مظلوما فمّن زارنی عارفا بحقیّی غفر الله له ما تقدّم من ذنبه و ما تأخّر.

938 28

حدّثنا محمّد بن أحمد السنّانی رضی الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن یحیی بن زکریّا القطن قال: حدّثنا أبو محمّد بکر بن عبید الله بن حبیب قال: حدّثنا تمیم بن بهلول عن أبیه عن إسماعیل بن مهران عن جعفر بن محمّد علیه السّلام قال إذا حجّ أحدکم فلیختم حجّه بزيارتنا لأنّ ذلك من تمام الحجّ.

939 29

حدّثنا محمّد بن علیّ ماجیلویه رضی الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن یحیی العطّار قال:

حدّثنا محمّد بن الحسین بن أبی الخطّاب عن محمّد بن سنان عن عمّار بن مروان عن جابر عن أبی جعفر علیه السّلام قال تمام الحجّ لقاء الإمام.

940 30

حدّثنا أبی رضی الله عنه قال: حدّثنا علیّ بن إبراهیم بن هاشم عن أبیه عن محمّد بن هرکه مرا زیارت کند عارف به حق من، خداوند گناهان متقدّم و متأخر او را بیامرزد.

938 28

محمّد بن احمد سنّانی گوید: روایت کرد برای ما احمد بن یحیی بن زکریّا از ابو محمّد بکر بن عبید الله بن حبیب از تمیم بن بهلول از پدرش از اسماعیل بن مهران از جعفر بن محمّد علیهما السّلام که فرمود: هرگاه حج کند یکی از شما، باید ختم آن را به زیارت ما کند که آن از تمام حج است.

939 29

محمّد بن علیّ ماجیلویه گوید: روایت کرد برای ما محمّد بن یحیی عطّار از محمّد بن حسین بن ابی الخطّاب از محمّد بن سنان از عمّار بن مروان از جابر از ابو جعفر علیه السّلام که فرمود: کامل شدن حج، به ملاقات امام است.

940 30

پدرم از علی بن إبراهیم بن هاشم از پدرش از محمّد بن ابی عمیر از عمر بن اذینه از

ص: 514

أبي عمير عن عمر بن أذينة عن زراره عن أبي جعفر عليه السلام قال إنما أمر الناس أن يأتوا هذه الأحجار فيتطوفوا بها ثم [يأتوننا] يأتونا فيخبرونا بولايتهم ويعرضوا علينا نصرتهم.

941 31

حدّثنا أبي رضی الله عنه قال: حدّثنا محمد بن يحيى العطار قال: حدّثنا محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن محمد بن إسماعيل بن بزيع عن صالح بن عقبه عن زيد الشحام قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام ما لمن زار واحدا منكم قال كمن زار رسول الله صلى الله عليه وآله.

942 32

حدّثنا الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتّب و محمد بن عليّ ماجيلويه و أحمد بن عليّ بن إبراهيم بن هاشم و الحسين بن إبراهيم [بن] تاتانه و عليّ بن عبد الله الورّاق رضی الله عنهم قالوا حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن الصّقر بن دلف قال سمعت سيّدی عليّ بن محمد بن عليّ الرضا عليه السلام يقول من كانت له إلى الله حاجة فليزر قبر جدّي زراره از ابو جعفر عليه السلام که فرمود: مردم مأمور شده اند که خود را به آن سنگها نزدیک کرده و گرد آن طواف نمایند، آنگاه به سوی ما آیند و دوستی و نصرت خود را به ما عرضه دارند.

941 31

محمد بن يحيى عطار گوید: روایت کرد برای ما محمد بن حسین بن ابی الخطاب از محمد بن اسماعیل بن بزيع از صالح بن عقبه از زيد شحام که گفت: به ابو عبد الله عليه السلام عرض کردم:

کسی که شما را زیارت کند او را چه باشد؟ فرمود:

مانند آن چه که کسی رسول صلی الله علیه و آله را زیارت کند.

942 32

حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتب و محمد بن علی ماجیلویه و احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم و حسین بن ابراهیم تاتانه و علی بن عبد الله ورّاق گویند: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از صقر بن دلف که گفت: شنیدم از سیّد خود، علی بن محمد بن علی الرضا علیهم السلام که می فرمود:

هرکه او را حاجتی باشد با خدای عزّ و جلّ، باید قبر جدّم امام رضا علیه السلام را در

ص: 515

الرّضا عليه السّلام بطوس و هو على غسل و ليصلّ عند رأسه ركعتين و ليسأل الله حاجته في قنوته فإنّه يستجيب له ما لم يسأل في مأثم أو قطيعه رحم و إنّ موضع قبره لبقعه من بقاع الجنّه لا يزورها مؤمن إلاّ أعتقه الله من النّار و أحله إلى دار القرار.

943 33

حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطّالقانيّ رضی الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن سعيد الهمدانيّ مولى بني هاشم قال:

حدّثنا عليّ بن الحسن بن فضال عن أبيه قال سمعت أبا الحسن عليّ بن موسى الرّضا عليه السّلام يقول أنا مقتول و مسموم و مدفون بأرض غربه أعلم ذلك بعهد عهده إلىّ أبي عن أبيه عن آبائه عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام عن رسول الله صلّى الله عليه و آله ألا فمن زارني في غربتي كنت أنا و آبائي شفعاؤه يوم القيامة و من كنّا شفعاؤه نجا و لو كان عليه مثل وزر الثّقلين.

طوس زیارت کند و او غسل کرده باشد و نزد سر او دو رکعت نماز گزارد و از خدا حاجت خواهد در قنوت آن، زیرا مستجاب می شود برای او مادام که گناهی یا قطع رحمی نباشد. و موضع قبر او بقعه ای است از بقعه های بهشت، زیارت نمی کند آن بقعه را مگر مؤمنی که آزاد می کند او را خداوند از آتش و جای می دهد در جنت.

943 33

محمد بن ابراهيم بن اسحاق طالقانی گوید: روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن سعید همدانی از علی بن حسن بن فضال از پدرش که گفت: شنیدم از امام رضا علیه السّلام که می فرمود: من کشته می شوم و زهر داده می شوم و مدفون می گردم به ارض غربت، می دانم این به عهدی است که پدرم با من کرده است از پدرانش از علی علیه السّلام از رسول خدا صلّى الله عليه و آله، بدانید که هرکه مرا زیارت کند در غربتم، من و پدرانم شفیعان او باشیم روز قیامت و هرکه ما شفیعان او باشیم، نجات یابد؛ اگرچه بر او همچو وبال ثقلین باشد.

ص: 516

حدَّثنا الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المؤدّب وعلی بن عبد الله الورّاق رضی الله عنهما قالا حدَّثنا علی بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه إبراهيم بن هاشم عن عبد السلام بن صالح الهروي قال دخل دعبل بن علی الخزاعي رحمه الله على علی بن موسى الرضا عليه السلام بمر و فقال له يا ابن رسول الله صلّى الله عليه وآله إنّي قد قلت فيك قصيده و آليت على نفسي أن لا أنشدها أحدا قبلك فقال عليه السلام هاتها فأنشده:

مدارس آیات خلت من تلاوه

و منزل وحی مقفر العرصات

فلما بلغ إلى قوله

أرى فيهم في غيرهم متقسّما

و أيديهم من فيهم صفرات

بکی أبو الحسن الرضا عليه السلام و قال له صدقت يا خزاعي فلما بلغ إلى قوله:

إذا وتروا مدّوا إلى و اتریهم

أكفّا عن الأوتار منقبضات

جعل أبو الحسن عليه السلام يقلّب كفيّه و يقول:

حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب و علی بن عبد الله ورّاق گویند: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش ابراهیم بن هاشم از عبد السلام بن صالح هروی که گفت: زمانی که امام رضا علیه السلام در مرو نزول اجلال فرمود، دعبل بن علی خزاعی رحمه الله داخل شد بر امام رضا علیه السلام و عرض کرد: یابن رسول الله! قصیده ای در شأن شما سروده ام و سوگند یاد کرده ام که برای احدی قبل از شما نخوانم، حضرت فرمود: بخوان، دعبل شروع به خواندن کرد:

مدارس تفسیر قرآن اکنون خالی است و محل نزول وحی چون صحرای خشک است

تا به این جا رسید که:

غنائم مسلمین بین دیگران تقسیم می شود و دستان آل محمد صلّى الله عليه وآله خالی است

امام رضا علیه السلام گریست و فرمود: راست گفتمی ای خزاعی! همین طور است. پس وقتی که به اینجا رسید:

هرگاه هدف تیر دشمن واقع می شوند دستان بسته و تهی از حربه را می گشایند

امام علیه السلام دو دستش را چرخانید و فرمود:

ص: 517

أجل و الله منقبضات فلما بلغ إلى قوله:

لقد خفت في الدنيا و أيام سعيها

و إني لأرجو الأمان بعد وفاتي

قال الرضا عليه السلام آمنك الله يوم الفزع الأكبر فلما انتهى إلى قوله:

و قبر ببغداد لنفس زكيته

تضمّنها الرحمن في الغرفات

قال له الرضا عليه السلام أفلا ألحق لك بهذا الموضع بيتين بهما تمام قصيدتك فقال بلى يا ابن رسول الله فقال عليه السلام:

و قبر بطوس يا لها من مصيبه

توقّد في الأحشاء بالحرقات

إلى الحشر حتى يبعث الله قائما

يفرّج عنا الهمّ و الكربات

فقال دعبل يا ابن رسول الله هذا القبر الذي بطوس قبر من هو فقال الرضا عليه السلام قبرى و لا تنقضى الأيام و الليالى حتى تصير طوس مختلف شيعتى و زواری ألا فمن زارنى فى غربتى بطوس كان معى فى درجتى يوم القيامة مغفورا له ثم نهض الرضا عليه السلام بعد فراغ دعبل من إنشاد القصيده و أمره أن لا يبرح من موضعه فدخل الدار فلما كان بعد ساعه خرج به خدا دست ها بسته است، وقتى كه به اين بيت رسيد:

همه عمر در وحشت زندگى كردم، اميد من اين است كه بعد از مرگ از عذاب در امان باشم

امام عليه السلام فرمود: خداوند تو را از عذاب قيامت در امان دارد، چون به اين بيت رسيد:

و قبرى در بغداد از آن نفس زكيه اى است كه خداوند او را در يكي از غرفات بهشت مأوا داده

امام رضا عليه السلام فرمود: برای تو در اين جا دو بيت ملحق كنم كه قصيده تو را تمام كند؟

گفت: بلى يا بن رسول الله! پس بفرمود:

و قبرى در طوس و امصيتا از اندوهش كه مصيبت مرگش در اعضاى بدن شعله مى زند

تا روز حشر تا خداوند قائمى را برانگيزد كه از ما اندوه و غم ها را بگشايد.

دعبل گفت: یا بن رسول الله این قبر در طوس قبر کیست؟! فرمود: قبر من است و منقضى نشود روزگار تا طوس محل آمد و شد شیعه و زائرین من شود. هر که مرا زیارت کند در غربتم به طوس با من همراه باشد در درجه من روز قیامت و آمرزیده گردد. پس امام رضا علیه السلام برخاست بعد از آن که دعبل فارغ شد از خواندن قصیده و فرمود او را تا نرود از جای خود، پس به درون خانه رفت و بعد از ساعتی خادم بیرون آمد

ص: 518

الخدام إليه بمائه دينار رضويّه فقال له يقول لك مولاي اجعلها في نفقتك فقال دعبل و الله ما لهذا جئت ولا قلت هذه القصيده طمعا في شيء يصل إلى ورد الصّره وسأل ثوبا من ثياب الرضا عليه السلام ليتبرك ويتشرف به فأنفذ إليه الرضا عليه السلام جبّه خزّ مع الصّره وقال للخدام قل له خذ هذه الصّره فإنك ستحتاج إليها ولا تراجعني فيها فأخذ دعبل الصّره والجبّه وانصرف وسار من مرو في قافله فلما بلغ میان قوهان وقع عليهم اللصوص فأخذوا القافله بأسرها وكتفوا أهلها وكان دعبل فيمن كتف و ملك اللصوص القافله وجعلوا يقسمونها بينهم فقال رجل من القوم متمثلا بقول دعبل في قصيدته:

أرى فيئهم في غيرهم متقسّما

وأيديهم من فيئهم صفرات

فسمعه دعبل فقال له لمن هذا البيت فقال لرجل من خزاعه يقال له دعبل بن عليّ قال فأنا دعبل قائل هذه القصيده التي منها هذا البيت فوثب الرجل إلى رئيسهم وكان يصلّي على رأس تلّ وكان من و صد دينار سرخ رضوي برای او آورد و گفت:

مولاي تو می فرماید این را در نفقه خود صرف کن. دعبل گفت: و الله برای این نیامده ام و نه به طمع چیزی این قصیده گفتم و این کیسه باز گردانید و جامه ای از جامه های امام رضا علیه السلام بخواست تا به آن تبرک کند و مشرف شود، امام رضا علیه السلام جبّه ای از خز با کیسه نزد او فرستاد و به خادم فرمود: با او بگو این کیسه بستان که تو عن قریب به آن محتاج می شوی و باز مگردان. دعبل کیسه و جبّه بگرفت و بازگشت و از مرو بیرون آمد در قافله ای، چون به میان قوهان رسید دزدان بر ایشان زدند و همه قافله را گرفتند و دست ها بستند و دعبل را نیز از جمله دستش بستند و قافله را مالک شدند و مال ایشان میان خود قسمت می کردند، در این وقت یکی از ایشان به این بیت دعبل از قصیده مذکور متمثل شد

غنایم مسلمین بین دیگران تقسیم شود و دست های ایشان از آن خالی است

دعبل بشنید و گفت: این بیت را که گفته؟ گفت: مردی از خزاعه که او را دعبل بن علی می گویند، دعبل گفت: من گوینده این قصیده هستم که این بیت از آن است، آن مرد برجست و نزد رئیس خود رفت که بر سر تلی نماز می گزارد

الشيعة فأخبره فجاء بنفسه حتى وقف على دعبل وقال له أنت دعبل فقال نعم فقال له أنشدني القصيده فأنشدها فحل كتافه وكتاف جميع أهل القافله و ردّ إليهم جميع ما أخذ منهم لكرامه دعبل و سار دعبل حتى وصل إلى قم فسأله أهل قم أن ينشدهم القصيده فأمرهم أن يجتمعوا في المسجد الجامع فلما اجتمعوا صعد المنبر فأنشدهم القصيده فوصله الناس من المال و الخلع بشيء كثير و اتصل بهم خبر الجبّه فسألوه أن يبيعهها منهم بألف دينار فامتنع من ذلك فقالوا له فبعنا شيئاً منها بألف دينار فأبى عليهم و سار عن قم فلما خرج من رستاق البلد لحق به قوم من أحداث العرب و أخذوا الجبّه منه فرجع دعبل إلى قم و سألهم ردّ الجبّه فامتنع الأحداث من ذلك و عصوا المشايخ في أمرها فقالوا لدعبل لا- سبيل لك إلى الجبّه فخذ ثمنها ألف دينار فأبى عليهم فلما يس من ردّهم الجبّه سألهم أن يدفعوا إليه شيئاً منها فأجابوه إلى ذلك و أعطوه بعضها و دفعوا إليه ثمن باقيها ألف دينار و انصرف دعبل إلى وطنه فوجد اللصوص و شيعة بود، او را خبر داد و خود بیامد و بر سر دعبل ایستاد و گفت: تو دعبلی؟! گفت: آری.

گفت: قصیده را بخوان، پس بخواند؛ پس دست او بگشود و دست همه اهل قافله و اموال ایشان باز داد برای موهبت دعبل و دعبل برفت تا به قم رسید، اهل قم از او درخواست نمودند که قصیده را برای ایشان بخواند، بفرمود تا در مسجد جامع مجتمع شدند و بر منبر شد و بخواند مردم او را مال و خلعت های بسیار دادند و خیر جبّه به ایشان رسید از او درخواست نمودند که جبّه را به هزار دینار سرخ به ایشان فروشد، راضی نشد.

گفتند: پس چیزی از آن را به هزار سرخ به ما بفروش، باز ابا نمود و از قم بیرون رفت. چون از رستاق شهر بیرون شد جماعتی از نوسالان از پس او رفتند و بر او زدند و جبّه از او بستانند. دعبل به قم بازگشت و جبّه را از ایشان بازخواست، نوسالان قبول نکردند و وی را در آن باب فرمان نبردند؛ پس مردم قم با دعبل گفتند: جبّه به دست تو نیاید، قیمت آن را هزار دینار سرخ بستان، قبول نکرد، آخر که نومید شد از گرفتن جبّه درخواست کرد که چیزی از آن جبّه به او بدهند، بدادند و هزار دینار سرخ هم قیمت باقی جبّه بدادند و دعبل به وطن خود بازگشت، دید که دزدان هرچه در خانه اش

قد أخذوا جميع ما كان في منزله فباع المائه الدینار التي كان الرضا عليه السلام وصله بها فباع من الشيعة كل دينار بمائه درهم فحصل في يده عشرة آلاف درهم فذكر قول الرضا عليه السلام إنك ستحتاج إلى الدنانير و كانت له جارية لها من قلبه محل فرمدت عينها رمدا عظيما فأدخل أهل الطب عليها فنظروا إليها فقالوا أما العين اليمنى فليس لنا فيها حيلة و قد ذهبت و أما اليسرى فنحن نعالجها و نجتهد و نرجو أن تسلم فاغتم لذلك دعبل غما شديدا و جزع عليها جزعا عظيما ثم إنّه ذكر ما كان معه من وصله الجبّه فمسحها على عيني الجارية و عصّبها بعصابه منها من أوّل الليل فأصبحت و عيناها أصحّ ما كانتا قبل ببركه أبي الحسن الرضا عليه السلام.

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله عليه:

إنما ذكرت هذا الحديث في هذا الكتاب و في هذا الباب لما فيه من ثواب زياره الرضا عليه السلام. و لدعبل بن علي خبر عن الرضا عليه السلام في النص على القائم عليه السلام أحببت إirاده على أثر هذا الحديث.

بوده، برده اند؛ پس آن صد دینار سرخ را که امام رضا علیه السلام به او صلّه داده بود به شیعیان بفروخت هر دینار سرخ به صد درهم؛ پس ده هزار درهم او را حاصل شد؛ پس یادش آمد که امام رضا علیه السلام فرمود: عن قریب محتاج خواهی شد به این دینارهای سرخ و او را جاریه ای بود که وی را دوست داشت، چشمش درد سختی گرفت، طبیبان بر او گرد آوردند و گفتند: چشم راست چاره ندارد و تلف شده است و چشم چپ را علاج کنیم و امید داریم که سالم ماند.

دعبل از این رهگذر سخت غمگین شد و جزع عظیم کرد، بعد از آن یادش آمد که آن پارچه جبّه با اوست، او را بر دو چشمش مالید و عصابه بر چشم او بست، شب اوّل چون صباح شد، دو چشمش صحیح تر از پیش شده بود به برکت آن حضرت.

مصنّف کتاب گوید: این حدیث را در این کتاب و در این باب برای آن که مشتمل است بر ثواب زیارت امام رضا علیه السلام و دعبل بن علی را خبری از امام رضا علیه السلام در نصّ بر قائم علیه السلام بود دوست داشتم که از پی این حدیث بیاورم.

حدَّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رضی الله عنه قال: حدَّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن عبد السلام بن صالح الهرويّ قال سمعت دعبل بن عليّ الخزاعيّ يقول لمّا أنشدت مولای الرضا عليه السلام قصيدتی التي أولها:

مدارس آیات خلت من تلاوه

و منزل وحی مقفر العرصات

فلمّا انتهیت إلى قولی:

خروج إمام لا محاله خارج

يقوم على اسم الله و البركات

يمیز فينا كلّ حقّ و باطل

و يجزی على التّعماء و التّقمات

بکی الرضا عليه السلام بکاء شديدا ثم رفع رأسه إلى فقال لي يا خزاعيّ نطق روح القدس على لسانك بهذين البيتين فهل تدري من هذا الإمام و متى يقوم فقلت لا يا سيّدي إلاّ أنّي سمعت بخروج إمام منكم يطهّر الأرض من الفساد و يملؤها عدلا فقال يا دعبل الإمام بعدی محمّد ابني و بعد محمّد ابنه عليّ و بعد عليّ ابنه الحسن 945 35

احمد بن زياد بن جعفر همداني گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از عبد السلام بن صالح هروی که گفت:

از دعبل خزاعی شنیدم که می گفت: چون بر مولای خود امام رضا علیه السلام قصیده خود را خواندم که بیت اولش این بود:

مدارس تفسیر قرآن اکنون خالی است و محل نزول وحی چون صحرای خشک است

تا به این جا رسیدم:

خروج امامی که ناچار خارج شود به نام خدا و همه برکات را به خود می آورد

در میان ما هر حقی را از باطل جدا می سازد و بر نیکی و بدی جزا می دهد

امام رضا علیه السلام به شدت گریست، سر برداشت و فرمود: یا خزاعی! روح القدس به زبان تو گویا شده است به این دو بیت، آیا می دانی این نام کیست و کی قیام خواهد نمود؟! گفتیم: نه، ای مولای من جز این که شنیده ام که امامی از شما بیرون می آید و زمین را از فساد پاک می سازد و به عدل پر می کند. فرمود: یا دعبل! امام بعد از من محمّد است پسر من و بعد از محمّد پسرش علی

و بعد الحسن ابنه الحجة القائم المنتظر في غيبته المطاع في ظهوره لو لم يبق من الدنيا إلا - يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج فيملأها عدلا كما ملئت جورا وظلما و أما متى فأخبار عن الوقت و لقد حدثني أبي عن أبيه عن آباءه عن علي عليه السلام أن النبي صلى الله عليه و آله قيل له يا رسول الله صلى الله عليه و آله متى يخرج القائم من ذريتك فقال مثله مثل الساعة لا يجليها لوقتها إلا هو ثقلت في السماوات و الأرض لا تأتيكم إلا بعته.

946 36

خبر دعبل عند وفاته

حدثنا أبو علي أحمد بن محمد بن أحمد بن إبراهيم الهرمزي البيهقي قال سمعت أبا الحسن داود البكري يقول سمعت علي بن دعبل بن علي الخزاعي يقول لما أن حضرت أبي الوفاء تغير لونه و انعقد لسانه و اسود وجهه فكادت الرجوع من مذهبه فرأيته بعد ثلاثة أيام فيما يرى التائم و عليه ثياب بيض و قلنسوه بيضاء فقلت له يا أبت ما فعل الله بك فقال يا بني إن الآذى رأيت من اسوداد وجهي و انعقاد لساني كان من و بعد از علی پسرش حسن و بعد از حسن پسرش حجت قائم منتظر که مطاع باشد در وقت ظهورش، اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز، آن را خدا دراز کند تا او بیرون آید؛ پس دنیا را به عدل پر کند چنان چه پر شده است به جور، اما کی بیرون می آید. خبر داد مرا پدرم از پدرش از پدرانش از علی علیهم السلام که به نبی صلی الله علیه و آله گفتند: یا رسول الله! کی بیرون می آید قایم از ذریه تو؟ فرمود: مثل او مثل قیامت است آشکار نکند آنرا مگر خداوند، گران است بر اهل آسمانها و زمین، نمی آید مگر ناگهان.

946 36

خبر دعبل در زمان وفاتش:

احمد بن محمد بن احمد بن ابراهيم هر مزی بیهقی گوید: روایت کرد برای ما ابا الحسن بکری که گفت: شنیدم از علی بن دعبل که می گفت:

چون پدرم را وفات رسید، رنگش بگشت و زبانش بسته شد و رویش سیاه گشت؛ پس نزدیک بود که من از مذهب او برگردم؛ پس او را بعد از سه روز در خواب دیدم که جامه های سپید در بر و قلنسوه سپید در سر. گفتم: ای پدر خدای تعالی با تو چه کرد؟! گفت: ای پسرک من آن که تو دیدی رویم سیاه شد و زبانش بسته شد، از جهت آن بود

ص: 523

شربى الخمر فى دار الدنيا و لم أزل كذلك حتى لقيت رسول الله صلى الله عليه و آله و عليه ثياب بيض و قلنسوه بيضاء فقال لى أنت دعبل
قلت نعم يا رسول الله قال فأنشدنى قولك فى أولادى فأنشدته قولى:

لا أضحك الله سنّ الدهر إن ضحكت

و آل أحمد مظلومون قد قهروا

مشرّدون نفوا عن عقر دارهم

كأنّهم قد جنوا ما ليس يغتفر

قال فقال لى أحسنت و شفّع فىّ و أعطانى ثيابه و ها هى و أشار إلى ثياب بدنه.

947 37

ذكر ما وجد على قبر دعبل مكتوبا:

سمعت أبا نصر محمّد بن الحسن الكرخى الكاتب يقول رأيت على قبر دعبل بن علىّ الخزاعى مكتوبا:

أعدّ لله يوم يلقاه

دعبل أن لا إله إلاّ هو

يقولها مخلصا عساه بها

يرحمه فى القيامة الله

الله مولاه و الرسول و من

بعدهما فالوصىّ مولاه

که در دنیا خمر می خوردم و بر آن حال بودم که به رسول الله صلى الله عليه و آله باز خوردم، جامه های سپید و قلنسوه سپید پوشیده. به من
فرمود: تو دعبلی؟! گفتم: آری یا رسول الله! فرمود: بخوان بر من آنچه چه بر فرزندان من گفته ای، بر او بخواندم که:

خداوند دندان روزگار را به خنده آشکار نکند در حالی که آل پیامبر مظلوم گردیده اند

همه از کاشانه خود رانده شده که گویی از آنان گناهی سرزده که قابل بخشش نیست

پس به من فرمود: احسنت، درباره من شفاعت کرد و جامه های خود را در من کرد.

ذکر آنچه بر سنگ مزار دعبل یافت شده:

ابا نصر محمد بن حسن کرخی کاتب گوید:

روی سنگ قبر دعبل بن علی این ابیات نوشته شده بود:

آماده گردانید دعبل برای روزی که خدا را ملاقات می کند کلمه «لا اله الا الله»

آن را از روی اخلاص شهادت می داد به امید آنکه خدا او را از سختیهای قیامت نجات بخشد خداوند مولای اوست و پس از او پیامبرش و از پس این دو، وصی پیامبر مولای او خواهد بود.

ص: 524

اشاره

باب ما جاء عن الرضا عليه السلام في ثواب

زياره فاطمه بنت موسى بن جعفر عليه السلام

بقم

1

948

حدَّثنا أبي و محمد بن موسى بن المتوكل رضی اللہ عنہ قالا حدَّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن أبيه عن سعد بن سعد قال سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام عن زياره فاطمه بنت موسى بن جعفر عليه السلام فقال من زارها فله الجنة.

67- آن چه از امام رضا عليه السلام نقل شده در ثواب زيارت فاطمه بنت موسى بن جعفر عليهما السلام که در قم مدفون است

آن چه از امام رضا عليه السلام نقل شده در

ثواب زيارت فاطمه بنت موسى بن

جعفر عليهما السلام که در قم مدفون است

1

948

محمد بن موسى بن متوكل گوید: روايت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از سعد بن سعد که گفت: از امام رضا عليه السلام پرسیدم از زيارت قبر فاطمه بنت موسى بن جعفر عليهما السلام فرمود: هر که او را زيارت کند بهشت برای او باشد.

ص: 525

اشاره

باب فی ذکر زیاره الرضا علیه السلام

بطوس

1

949

ذکرها شیخنا محمد بن الحسن فی جامعه فقال إذا أردت زیاره الرضا علیه السلام بطوس فاغتسل عند خروجک من منزلک وقل حین تغتسل «اللهم طهرنی و طهر قلبی و اشرح لی صدری و أجر علی لسانی مدحتک و الثناء علیک فإنه لا حول و لا قوه إلا بک اللهم اجعله لی طهورا و شفاء» و تقول حین تخرج «بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله و بالله و إلى الله و إلى ابن رسول الله حسبی الله... توکلت علی الله اللهم إلیک توجهت و إلیک قصدت و ما عندک أردت» فإذا خرجت فقف علی باب دارک و قل «اللهم إلیک وجهت وجهی و علیک خلقت أهلی و مالی و ولدی و ما حولتني و بک

68- در کیفیت زیارت امام رضا علیه السلام به طوس

اشاره

در کیفیت زیارت امام رضا علیه السلام به

طوس

1

949

چون زیارت امام رضا علیه السلام کنی در طوس، غسل کن و در وقت غسل بگو: «خدایا خودم و دلم را پاک گردان و سینه ام بگشا و جاری کن بر زبانم مدح و دوستی ات را، زیرا غیر اراده تو نیست، خدایا این عمل را شفاء و طهور برایم قرار ده زیرا تو توانایی» و وقتی بیرون می آیی بگو: «به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر به نام خدا و برای خدا و به سوی خدا و فرزند رسول خدا، خدا مرا کفایت کند توکل کردم بر خدا، خدایا به سوی تو رو کردم و آن چه در نزد توست اراده کردم». چون بیرون آمدی بر در خانه بایست و بگو: «خدایا به سوی تو توجه نمودم و به خاطر تو گذاشتم خانواده و مالم و آن چه را داده ای،

وثقت فلا- تخيبي يا من لا- يخيب من اراده ولا- يضيع من حفظه صل على محمد وآل محمد واحفظني بحفظك فإنه لا يضيع من حفظته» فإذا وافيت سالما فاغتسل وقل حين تغتسل «اللهم طهرني وطهر لي قلبي و اشرح لي صدري وأجر على لساني مدحتك و محبتك و الثناء عليك فإنه لا قوة إلا بك و قد علمت أن قوه ديني التسليم لأمرک و الاتباع لسنته نبيك و الشهادته على جميع خلقك اللهم اجعل لي شفاء و نورا إنك على كل شيء قدير» و البس أطهر ثيابك و امش حافيا و عليك السكينة و الوقار و التكبير و التهليل و التمجيد قصه ر خطاك و قل حين تدخل « بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله و بالله و على مله رسول الله صلى الله عليه و آله أشهد أن لا إله إلا الله و حده لا شريك له و أشهد أن محمدا عبده و رسوله و أشهد أن عليا ولي الله» و سر حتى تقف على قبره عليه السلام و تستقبل وجهه بوجهك و اجعل القبلة بين كتفيك و قل «أشهد أن لا إله إلا الله و حده لا شريك له و أشهد أن محمدا عبده و رسوله و أنه سيد الأولين و الآخرين به تو اميدوارم، پس مرا محروم مکن، ای که محروم نکنی آن را که تو را اراده نموده، و ضایع نسازی آن را که محافظتت کنی، درود فرست بر محمد و آل محمد، و محافظت فرما مرا به حفظ خودت، زیرا ضایع نشود آن را که تو نگه داری». چون به سلامت رسیدی، غسل کن در وقت غسل بگو: «خدایا پاک کن مرا و قلبم را و مرا شرح صدر عنایت فرما و جاری ساز بر زبانم مدح و ثنای خود را، زیرا نیرویی نیست جز تو، می دانم که قوام دینم پیروی فرمان تو و سنت پیامبر تو و شهادت بر همه خلق توست، خدایا آن را برای من شفای از هر درد و روشنایی قرار ده، زیرا بر هر چیزی توانایی». جامه پاک تر خود بپوش و روان شو پابرهنه با سکینه و تکبیر و تهلیل کرده و گام ها نزدیک بنه و چون داخل می شوی، بگو: «به نام خدا و به خدا و بر آیین رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت می دهم نیست معبودی جز خدای یگانه و شریکی ندارد و شهادت می دهم محمد بنده و رسول اوست و علی ولی خداست». برو تا روی بر روی او کنی و قبله را میان دو دوش بگذار و بگو: «شهادت می دهم خدا یکتاست و شریکی ندارد، گواهی می دهم محمد بنده و رسول اوست و او آقای اولین و آخرین

وَأَنْتَ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَنَبِيِّكَ وَسَيِّدِ خَلْقِكَ أَجْمَعِينَ صَلَاةً لَا يَقْوَى عَلَى إِحْصَائِهَا غَيْرُكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَبْدِكَ وَأَخِي رَسُولِكَ الَّذِي أَنْتَجَبْتَهُ بِعِلْمِكَ وَجَعَلْتَهُ هَادِيًا لِمَنْ شِئْتَ مِنْ خَلْقِكَ وَالذَّلِيلِ عَلَى مَنْ بَعَثْتَهُ بِرِسَالَتِكَ وَدَيَّانِ الدِّينِ بَعْدَكَ وَفَصْلِ قَضَائِكَ بَيْنَ خَلْقِكَ وَالْمَهِيْمِنِ عَلَى ذَلِكَ كُلِّهِ وَالسَّلَامِ عَلَيْكَ وَرَحْمَةِ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَزَوْجِهِ وَلِيِّكَ وَأُمَّ السَّبْطَيْنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الطَّاهِرَةِ الطَّاهِرَةِ الْمُطَهَّرَةِ التَّقِيَّةِ الرَّضِيِّهِ الْمَرْضِيَّةِ الزَّكِيَّةِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَجْمَعِينَ صَلَاةً لَا يَقْوَى عَلَى إِحْصَائِهَا غَيْرُكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ وَفَصْلِي الْحُسَيْنِ سَبْطِي نَبِيِّكَ وَسَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْقَائِمِينَ فِي خَلْقِكَ وَالذَّلِيلِينَ عَلَى مَنْ بَعَثْتَهُ بِرِسَالَتِكَ وَدَيَّانِي الدِّينِ بَعْدَكَ وَفَصْلِي قَضَائِكَ بَيْنَ خَلْقِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَبْدِكَ الْقَائِمِ فِي خَلْقِكَ وَالذَّلِيلِ عَلَى مَنْ بَعَثْتَهُ بِرِسَالَتِكَ وَأَقَايِ پیامبران است، خدایا درود فرست بر محمد بنده و پیامبرت و سرور مخلوقین درودی که کسی جز تو احصا نکند، خدایا درود فرست بر امیر مؤمنان بنده ات و برادر رسالت، که به علمت برگزیدی و قرار دادی او را هادی خلقت و دلیل بر آنکه مبعوث کردی او را به رسالاتت، و قاضی در امور دینی به عدالتت و حاکم مخلوقینت و مهیمن بر آنان، سلام بر او و رحمت خدا و برکاتش بر او باد، خدایا درود فرست بر فاطمه دختر پیامبرت و زوجه ولایت و مادر دو سبط و سرور جوانان بهشت، بانوی پاکیزه و مطهر و باتقوای نظیف، راضی از خدا و خدا از او راضی، دارای ترکیه و پارسایی، بزرگ زنان بهشت، درودی که جز تو کسی احصا نکند، خدایا درود فرست بر حسنین علیهما السَّلَامُ دو نوه پیغمبرت و دو سید جوانان بهشت، قیام کنندگان میان خلقت، دو راهنمای مردم بر دین پیامبر که به رسالاتت مبعوثش کردی، و دو حاکم در دین به عدالتت، قاضی مخلوقینت، خدایا درود فرست بر علی بن حسین، بنده ات، قائم میان خلقت، و راهنمای مردم بر دین پیامبر که مبعوث به رسالاتت کردی

و دِيَّانِ الدِّينِ بَعْدَكَ وَ فَضْلِ قَضَائِكَ بَيْنَ خَلْقِكَ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَبْدِكَ وَ خَلِيفَتِكَ فِي أَرْضِكَ بِأَقْرَبِ عِلْمِ النَّبِيِّينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الصَّادِقِ عَبْدِكَ وَ وَلِيِّ دِينِكَ وَ حِجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ أَجْمَعِينَ الصَّادِقِ الْبَارِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ عَبْدِكَ الصَّالِحِ وَ لِسَانِكَ فِي خَلْقِكَ النَّاطِقِ بِحُكْمِكَ وَ الْحُجَّةِ عَلَى بَرِيَّتِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا المَرْتَضَى عَبْدِكَ وَ وَلِيِّ دِينِكَ الْقَائِمِ بَعْدَكَ وَ الدَّاعِي إِلَى دِينِكَ وَ دِينَ آبَائِهِ الصَّادِقِينَ صَلَاةً لَا يَقْوَى عَلَى إِحْصَائِهَا غَيْرَكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَبْدِكَ وَ وَلِيِّكَ الْقَائِمِ بِأَمْرِكَ وَ الدَّاعِي إِلَى سَبِيلِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ عَبْدِكَ وَ وَلِيِّ دِينِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَامِلِ بِأَمْرِكَ الْقَائِمِ فِي خَلْقِكَ وَ حِجَّتِكَ الْمُؤَدِّيَ عَنْ نَبِيِّكَ وَ شَاهِدِكَ عَلَى خَلْقِكَ الْمَخْصُوصِ بِكَرَامَتِكَ الدَّاعِي إِلَى طَاعَتِكَ وَ طَاعَةِ رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى حِجَّتِكَ وَ وَلِيِّكَ الْقَائِمِ فِي خَلْقِكَ صَلَاةً تَامَّةً وَ حَاكِمِ دَرُومِ دِينِي مُرَدِّمِ بَعْدَ عَدَالَتِكَ، وَ قَاضِيِ اخْتِلَافَاتِ مَخْلُوقِيكَ سُرُورِ عَابِدِينَ أَمَامِ سَجَّادِ، خَدَايَا دَرُودِ فَرَسْتِ بِرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، بِنْدِهِ وَ جَانِشِينِ دَرُومِ رُومِي، شَاكُفِنْدَةِ عِلْمِ أَنْبِيَاءِ، خَدَايَا دَرُودِ فَرَسْتِ بِرِ جَعْفَرِ صَادِقِ، بِنْدِهِ وَ وَلِيِّ دِينِ، حِجَّتِ بِرِ خَلْقِكَ، رَاسْتِغُوي نِيكَوَكَارِ، خَدَايَا دَرُودِ فَرَسْتِ بِرِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ، بِنْدَةِ صَلَاحَتِ، زَبَانِ مِيَانِ خَلْقِكَ، نَاطِقِ بِرِ حُكْمِ تُو وَ حِجَّتِ تُو بِرِ هَمَّةِ خَلْقِكَ، خَدَايَا دَرُودِ فَرَسْتِ بِرِ أَمَامِ رِضَا كِه مَوْرِدِ رِضَايِ خَدَايَا، بِنْدِهِ وَ وَلِيِّ دِينِ وَ قَائِمِ بِرِ عَدَالَتِكَ، دَاعِي بِرِ دِينِ وَ دِينَ پَدْرَانِ رَاسْتِغُويشِ، دَرُودِي كِه كَسِي جَزِ تُو اِحْصَا نَكُنْدِ، خَدَايَا دَرُودِ فَرَسْتِ بِرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، بِنْدِهِ وَ وَلِيِّتِ كِه قَائِمِ بِرِ أَمْرِ وَ دَاعِي بِرِ رَهِ تُو، خَدَايَا دَرُودِ فَرَسْتِ بِرِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ، بِنْدِهِ وَ وَلِيِّ دِينِ، خَدَايَا دَرُودِ فَرَسْتِ بِرِ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَامِلِ بِرِ أَمْرِ تُو وَ قَائِمِ بِرِ خَلْقِ تُو وَ حِجَّتِ تُو كِه اَزِ طَرَفِ پِيَا مَبْرَتِ اِدَاءِ وَظِيْفِهِ مِي نَمُودِ، وَ شَاهِدِ بِرِ خَلْقِ كِه اُو رَا بِرِ كَرَامَتِ مَخْصُوصِ گَرْدَانْدِي، دَاعِي بِرِ اطَاعَتِ وَ اطَاعَتِ رَسُولِ كِه دَرُودِ بِرِ هَمَّةِ آنَانِ بَادِ، خَدَايَا دَرُودِ فَرَسْتِ بِرِ وَلِيِّتِ، قَائِمِ مِيَانِ خَلْقِكَ، دَرُودِ

فَزَائِنْدَةُ

نامیه باقیه تعجّل بها فرجه و تنصره بها و تجعلنا معه فی الدنیا و الآخرة اللهم انی اتقرب إلیک بحبهم و أوالی ولیهم و أعادی عدوهم و ارزقنی بهم خیر الدنیا و الآخرة و اصرف عنی بهم شرّ الدنیا و الآخرة و أهوال یوم القیامه ثم تجلس عند رأسه و تقول السّلام علیک یا ولیّ الله السّلام علیک یا حجه الله السّلام علیک یا نور الله فی ظلمات الأرض السّلام علیک یا عمود الدین السّلام علیک یا وارث آدم صفیّ الله السّلام علیک یا وارث نوح نجیّ الله السّلام علیک یا وارث ابراهیم خلیل الله السّلام علیک یا وارث اسماعیل ذبیح الله السّلام علیک یا وارث موسی کلیم الله السّلام علیک یا وارث عیسی روح الله السّلام علیک یا وارث محمّد بن عبد الله خاتم النّبیین و حبیب ربّ العالمین السّلام علیک یا وارث علیّ بن أبی طالب علیه السّلام امیر المؤمنین ولیّ الله السّلام علیک یا وارث فاطمه الزّهراء سیّده نساء العالمین السّلام علیک یا وارث الحسن و الحسین سیّدی شباب أهل الجنّه السّلام علیک یا وارث علیّ بن الحسین سیّد العابدین باقی و ماندنی، که به سبب آن تعجیل در فرجش نمایی و یاری نمایی و ما را با او در دنیا و آخرت قرار دهی، خدایا تقرب جویم به تو به دوستی آنان، دوست دارم دوست آنان را، و دشمن دارم دشمن آنان را، پس به واسطه آنان خیر دنیا و آخرت را روزیم گردان و دور کن از من به وسیله آنان شر دنیا و آخرت و ترس های روز قیامت را». بعد از آن می نشینی نزد سر آن حضرت و می گویی: «سلام بر تو ای ولیّ خدا، سلام بر تو ای حجّت خدا، سلام بر تو ای نور خدا در ظلمات زمین، سلام بر تو ای عمود و ستون دین، سلام بر تو ای وارث آدم برگزیده خدا، سلام بر تو ای وارث نوح پیغمبر خدا، سلام بر تو ای وارث ابراهیم دوست خدا، سلام بر تو ای وارث اسماعیل ذبیح خدا، سلام بر تو ای وارث موسی هم کلام خدا، سلام بر تو ای وارث عیسی روح خدا، سلام بر تو ای وارث محمّد بن عبد الله خاتم پیامبران و حبیب پروردگار عالمیان رسول خدا، سلام بر تو ای وارث امیر مؤمنان علیّ بن ابی طالب ولیّ خدا، و وصیّ و جانشین فرستاده پروردگار عالمیان، سلام بر تو ای وارث فاطمه زهرا بزرگ زنان عالمیان و سلام بر تو ای وارث حسن و سلام بر تو ای وارث حسین، دو سیّد جوانان اهل بهشت، سلام بر تو ای وارث علیّ بن حسین آقای (سرور) عبادت کنندگان،

السَّلام عليك يا وارث محمّد بن عليّ باقر علم الأوّلين و الآخرين السَّلام عليك يا وارث جعفر بن محمّد الصّادق الباّر الأمين السَّلام عليك يا وارث أبي الحسن موسى الكاظم الحلّيم السَّلام عليك أيّها السَّعيد المظلوم المقتول السَّلام عليك أيّها الصّدّيق الوصّي الباّر التّقيّ أشهد أنّك قد أقمّت الصّلاه و آتيت الزّكاه و أمرت بالمعروف و نهيت عن المنكر و عبدت الله مخلصا حتّى أتاك اليقين السَّلام عليك يا أبا الحسن و رحمه الله و بركاته إنّّه حميد مجيد لعن الله أمّه قتلتك لعن الله أمّه ظلمتك لعن الله أمّه أسست أساس الظلم و الجور و البدعه عليكم أهل البيت ثمّ تنكبّ على القبر و تقول اللهمّ إليك صمدت من أرضي و قطعت البلاد رجاء رحمتك فلا تخيّبني و لا تردّني بغير قضاء حوائجي و ارحم تقبّلي على قبر ابن أخي رسولك صلواتك عليه و آله بأبي و أمّي أتيّتك زائرا و افدا عائدا ممّا جنيت على نفسي و احتطبت على ظهري فكن لي شافعا إلى الله تعالى يوم حاجتي و فقري و فاقتي فلنك عند الله مقاما محمودا سلام بر تو ای وارث محمّد بن عليّ شكافنده علوم اوّلين و آخرين، سلام بر تو ای وارث جعفر بن محمّد، آن راستگوی نیکوکار، سلام بر تو ای وارث موسی بن جعفر، سلام بر تو ای بسیار راستگوی شهید، سلام بر تو ای وصی نیکوکار با تقوی، شهادت می دهم که تو برپا داشتی نماز را، و زکات دادی و امر به معروف نمودی، و نهی از منکر کردی، و عبادت کردی خدا را تا یقین برایت حاصل شد و تا وقتی که از دنیا رحلت کردی، سلام بر تو ای ابو الحسن و رحمت خدا و بركاتش بر تو باد». سپس بر روی قبر می آفتی و می گویی: «من از سرزمینم به قصد تو حرکت نمودم، و دیارم را به امید رحمت تو ترک نمودم پس مرا محروم و ناامید مکن، و بدون روا شدن حاجتم بر مگردان، و به روی آوردنم بر قبر فرزند برادر رسولت ترحم فرما، که درودت بر او و آتش باد، پدر و مادرم به فدایت ای مولای من، به زیارت شما آمده ام و بر شما وارد شده و به شما پناه آورده ام از جنایاتی که کرده ام، و بار گناهان را چون هیزم بر پشت خود دارم، شفیع من باش در نزد خدا در روز فقر و بینواییم، زیرا برای توست در پیشگاه خدا مقامی پسندیده،

و أنت عند الله و جیه ثم ترفع یدک الیمنی و تبسط الیسری علی القبر و تقول اللهم انی اتقرب إلیک بحببهم و بولایتهم أتولی آخرهم بما تولیت به أولهم و أبرأ إلی الله من کلّ ولیجه دونهم اللهم العن الآذین بدلوا دینک و غیروا نعمتک و اتهموا نبیک و جحدوا بآیاتک و سخروا یامامک و حملوا الناس علی أکتاف آل محمد اللهم انی اتقرب إلیک باللّعنه علیهم و البراءه منهم فی الدنیا و الآخره یا رحمان ثم تحوّل عند رجلیه و تقول صلی الله علیک یا ابا الحسن صلی الله علی روحک و بدنک صبرت و أنت الصادق المصدّق لعن الله من قتلك بالأیدی و الألسن ثم ابتهل فی اللّعنه علی قاتل امیر المؤمنین و علی قتله الحسن و الحسین و علی جمیع قتله أهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله ثم تحوّل عند رأسه من خلفه و صلّ رکعتین تقرأ فی إحداهما الحمد و یس و فی الأخری الحمد و الرّحمن و إن لم تحفظهما فتقرأ سورہ الإخلاص فی کلّیهما و تدعو للمؤمنین و المؤمنات و خاصّه لوالدیک و تجتهد فی الدعاء و التضرّع و أكثر من الدعاء لنفسک و لوالدیک و تو در پیشگاه او آبرومندی». سپس دست راست بر می داری و دست چپ بر قبر می گذاری و می گویی: «خدایا تقرب می جویم به درگاه تو به دوستی آنان، دوست می دارم آخرین آنان را همان طوری که دوست می دارم اولینشان را، و بیزارم از غیرشان، خدایا لعنت کن آنانی که نعمت را تبدیل کرده، پیامبرت را متهم، آیات را انکار و امامت را مسخره نمودند، و سوار کردند مردم را بر شانه های آل محمد، خدایا تقرب می جویم به تو با لعن بر آنان و بیزاری از آنان در دنیا و آخرت ای بخشنده». سپس به پایین پا رفته و می گویی: «درود خدا بر تو ای ابا الحسن، درود خدا بر روح و بدنت، صبر کردی و تو صادق و مورد تصدیق بودی، خدا بکشد آنانی را که تو را با دست و زبان کشتند».

سپس از روی اخلاص و تضرّع لعن می کنی قاتل امیر المؤمنین و حسنین و اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله را، سپس به جانب سر می آیی و دو رکعت نماز می گذاری، در اول «حمد» و «یس» و در دوم «حمد» و «رحمن» و اگر این ها را حفظ نداری اخلاص را بخوان و برای مؤمنین و مؤمنات دعا می کنی و برای خود و والدین

الوداع

إشارة

فإذا أردت أن تودعه فقل: «السلام عليك يا مولاي وابن مولاي ورحمه الله وبركاته أنت لنا جنة من العذاب وهذا أوان انصرافي عنك إن كنت أذنت لي غير راغب عنك ولا مستبدل بك ولا مؤثر عليك ولا زاهد في قربك وقد [جرت] جدت بنفسي للحدثان وتركت الأهل والأولاد والأوطان فكن لي شافعا يوم حاجتي وفقري وفاقتي يوم لا يغني عنى حميمي ولا قريبي يوم لا يغني عنى والدي ولا ولدي أسأل الله الآذي قدر عليّ رحيلي إليك أن تنفس بك كربتي وأسأل الله الآذي قدر عليّ فراق مكانك أن لا يجعله آخر العهد من زيارتي لك ورجوعي إليك وأسأل الله الآذي أبكى عليك عيني أن يجعله سببالي وذخرا وأسأل الله الآذي أراني مكانك وهداني للتسليم عليك وزيارتي إياك أن يوردني حوضكم ويرزقني من مرافقتكم في الجنان السلام عليك يا صفوه الله السلام على أمير المؤمنين ووصي رسول رب العالمين وجميع برادرانت بسیار دعا می کنی و نزد سر می ایستی چندان که می خواهی و نماز تو نزد قبر باشد.

زیارت وداع

وهنگام وداع بگو: «السلام عليك يا مولاي وابن مولاي ورحمه الله وبركاته أنت لنا جنة من العذاب وهذا أوان انصرافي عنك إن كنت أذنت لي غير راغب عنك ولا مستبدل بك ولا مؤثر عليك ولا زاهد في قربك وقد [جرت] جدت بنفسي للحدثان وتركت الأهل والأولاد والأوطان فكن لي شافعا يوم حاجتي وفقري وفاقتي يوم لا يغني عنى حميمي ولا قريبي يوم لا يغني عنى والدي ولا ولدي أسأل الله الآذي قدر عليّ رحيلي إليك أن تنفس بك كربتي وأسأل الله الآذي قدر عليّ فراق مكانك أن لا يجعله آخر العهد من زيارتي لك ورجوعي إليك وأسأل الله الآذي أبكى عليك عيني أن يجعله سببالي وذخرا وأسأل الله الآذي أراني مكانك وهداني للتسليم عليك وزيارتي إياك أن يوردني حوضكم ويرزقني من مرافقتكم في الجنان السلام عليك يا صفوه الله السلام على أمير المؤمنين ووصي رسول رب العالمين

وقائد الغر المحجلين السّلام على الحسن و الحسين سيّدى شباب أهل الجنّة السّلام على الأئمّه و تسمّيهم واحدا واحدا عليه السّلام و رحمه الله و بركاته السّلام على ملائكة الله الحاقين السّلام على ملائكة الله المقيمين المسبّحين الّذين هم بأمره يعملون السّلام علينا و على عباد الله الصّالحين اللهم لا تجعله آخر العهد من زيارتى إيّاه فإن جعلته فاحشرنى معه و مع [آبائى]آبائه الماضين و إن أبقيتنى يا ربّ فارزقنى زيارته أبدا ما أبقيتنى إنك على كلّ شىء قدير».

و تقول:«أستودعك الله و أسترعيك و أقرأ عليك السّلام آمنا بالله و بما دعوت إليه اللهم فاكتبنا مع الشّاهدين اللهم فارزقنى حبّهم و موّدتهم أبدا ما أبقيتنى السّلام على ملائكة الله و زوّار قبرك يا ابن نبيّ الله السّلام عليك متى أبدا ما بقيت و دائما إذا فنيت السّلام علينا و على عباد الله الصّالحين».

و إذا خرجت من القبّه فلا تولّ وجهك حتّى يغيب عن بصرك إن شاء الله تعالى.

وقائد الغر المحجلين السّلام على الحسن و الحسين سيّدى شباب أهل الجنّة السّلام على الأئمّه و تسمّيهم واحدا واحدا عليه السّلام و رحمه الله و بركاته السّلام على ملائكة الله الحاقين السّلام على ملائكة الله المقيمين المسبّحين الّذين هم بأمره يعملون السّلام علينا و على عباد الله الصّالحين اللهم لا تجعله آخر العهد من زيارتى إيّاه فإن جعلته فاحشرنى معه و مع [آبائى]آبائه الماضين و إن أبقيتنى يا ربّ فارزقنى زيارته أبدا ما أبقيتنى إنك على كلّ شىء قدير».

و تقول:«أستودعك الله و أسترعيك و أقرأ عليك السّلام آمنا بالله و بما دعوت إليه اللهم فاكتبنا مع الشّاهدين اللهم فارزقنى حبّهم و موّدتهم أبدا ما أبقيتنى السّلام على ملائكة الله و زوّار قبرك يا ابن نبيّ الله السّلام عليك متى أبدا ما بقيت و دائما إذا فنيت السّلام علينا و على عباد الله الصّالحين».

و إذا خرجت من القبّه فلا تولّ وجهك حتّى يغيب عن بصرك إن شاء الله تعالى.

حدَّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الولید رضی اللّٰه عنه قال: حدَّثنا محمّد بن الحسن الصّفا عن علی بن حسن قال سئل الرّضا علیه السلام فی إتیان قبر أبی الحسن موسی علیه السلام فقال صلّوا فی المساجد حوله و یجزی فی المواضع کلّها أن تقول:

«السلام علی أولیاء اللّٰه و أصفیائه السلام علی أمناء اللّٰه و أحبّائه السلام علی أنصار اللّٰه و خلفائه السلام علی محالّ معرفه اللّٰه السلام علی مساکن ذکر اللّٰه السلام علی مظهری أمر اللّٰه و نهیه السلام علی الدّعاء إلی اللّٰه السلام علی المستقرّین فی مرضاه اللّٰه السلام علی المخلصین فی طاعه اللّٰه السلام علی الأدلاء علی اللّٰه السلام علی الذّین من والاهم فقد والی اللّٰه و من عاداهم فقد عادی اللّٰه و من عرفهم فقد عرف اللّٰه و من جهلهم فقد جهل اللّٰه و من اعتصم بهم فقد اعتصم باللّٰه و من تخلّى منهم فقد تخلّى من اللّٰه أشهد اللّٰه

از امام رضا علیه السلام در آن چه کفایت کند در زیارت جمیع ائمه علیهم السلام

محمّد بن حسن بن احمد بن ولید از محمد بن حسن صفّار از علی بن حسن روایت کند که گفت: از امام رضا علیه السلام پرسیدند، چگونه آیند نزد قبر ابی الحسن موسی علیه السلام، فرمود: در مسجدها که در گرد اوست نماز کنید و کافی است در همه مواضع این که بگویی: «سلام بر دوستان خدا و برگزیدگانش، سلام بر امانتداران خدا و دوستانش، سلام بر یاران و جانشینان خدا، سلام بر قلبهایی که جایگاه شناخت خدا و ذکر اوست، سلام بر ظاهرکنندگان امر و نهی خدا، و داعیان به سوی خدا، سلام بر ثابت قدمان در راه رضای خدا، سلام بر آنان که در اطاعت خدا با اخلاصند، سلام بر راهنمایان بر وجود خدا، سلام بر آنان که هرکه دوستشان دارد خدا را دوست داشته، هرکه دشمن دارد آنان را خدا را دشمن داشته، و هرکه آنان را بشناسد خدا را شناخته، و هرکه آنان را شناخت خدا را شناخته، و هرکه به آنان تمسّک جست به خدا تمسّک جسته، و هرکه کناره گرفت از آنان از خدا کناره

أَنْتِي سَلِمَ لِمَنْ سَالَمَكُمُ وَحَرْبَ لِمَنْ حَارَبَكُمُ مَوْمِنٍ بِسِرِّكُمْ وَعَلَانِيَتِكُمْ مَفُوضٌ فِي ذَلِكَ كُلِّهِ إِلَيْكُمْ لَعْنُ اللَّهِ عَدُوَّ آلِ مُحَمَّدٍ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَأَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ».

هذا يجزى في الزيارات كلها وتكثر من الصلاة على محمد وآل محمد والأئمة وتسمى واحدا واحدا بأسمائهم وتبرأ من أعدائهم وتخبر ما شئت من الدعاء لنفسك وللمؤمنين والمؤمنات.

گرفته، گواه می گیرم خدا را که من در صلح با هر که شما با آن در صلحید، و در جنگ با هر که شما با آن در جنگید، به ظاهر و باطن شما ایمان دارم و واگذار کرده ام امورم را به شما، خدا لعنت کند دشمن آل محمد را از جن و انس، از آنان به خدا بیزار می جویم و خدا بر محمد و آلش درود فرستد».

این قدر در همه زیارت کافی است و باید بسیار صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله فرستی و یک به یک امامان را نام ببری و از دشمنان ایشان بیزار شوی و آن چه خواهی از دعا برای خود و برای مؤمنین و مؤمنات اختیار کنی.

حدَّثنا علی بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رضی الله عنه و محمد بن أحمد السنائی و علی بن عبد الله الوراق و الحسين بن ابراهیم بن أحمد بن هشام المكتب قالوا حدَّثنا محمد بن ابي عبد الله الكوفي و أبو الحسين الأسدي قالوا حدَّثنا محمد بن إسماعيل المكي البرمكي قال: حدَّثنا موسى بن عمران النَّخعي قال قلت لعلی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسين بن علی بن أبي طالب عليه السلام علمني يا ابن رسول الله قولاً - أقوله بليغا كاملاً إذا زرت واحداً منكم فقال إذا صرت إلى الباب فقف و اشهد الله هادتين و أنت على غسل فإذا دخلت و رأيت القبر فقف و قل الله أكبر ثلاثين مرّة ثم امش قليلاً و عليك السلام كينه و الوقار و قارب بين خطاك ثم قف و كبر الله عزّ و جلّ ثلاثين مرّة ثم ادن من القبر و كبر الله أربعين مرّة تمام مائه تكبيره ثم قل:

زیارت جامعہ امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و جمع ائمه علیهم السلام

علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق و محمد بن احمد سنائی و علی بن عبد الله وراق و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتب گویند: روایت کرد برای ما محمد بن ابي عبد الله کوفی و ابو الحسين اسدی که گفت:

محمد بن اسماعیل مکی برمکی از موسی بن عمران نخعی روایت کرده که گفت: به علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن ابی طالب علیهم السلام عرض کردم: یا بن رسول الله! مرا تعلیم کن قولی تمام و کامل که در زیارت هریک از شما بگویم، فرمود: چون پیش در می روی بایست و شهادتین بگو و باید غسل کرده باشی و چون داخل شدی و قبر را دیدی بایست و سی بار «الله اکبر» بگو و آن گاه آرام آرام گام بردار و با کمال آرامش پیش برو، چون برابر قبر رسیدی، آن گاه بایست و سی بار «الله اکبر» بگو سپس به قبر نزدیک شو و چهل بار «الله اکبر» بگو تا صد تکبیر تمام شود، بعد از آن بگو:

«السلام عليكم يا أهل بيت النبوة و موضع الرسالة و مختلف الملائكة و مهبط الوحي و معدن الرسالة و خزان العلم و منتهى الحلم و أصول الكرم و قاده الأمم و أولياء النعم و عناصر الأبرار و دعائم الأخيار و ساسه العباد و أركان البلاد و أبواب الإيمان و أمناء الرحمن و سلالة التبيين و صفوه المرسلين و عتره خيره رب العالمين و رحمه الله و بركاته السلام على أئمة الهدى و مصابيح الدجى و أعلام التقى و ذوى النهى و أولى الحجى و كهف الورى و ورثة الأنبياء و المثل الأعلى و الدعوة الحسنى و حجج الله على أهل الآخرة و الأولى و رحمه الله و بركاته السلام على محال معرفه الله و مساكن بركه الله و معادن حكمه الله و حفظه سر الله و حملة كتاب الله و أوصياء نبى الله و ذرية رسول الله صلى الله عليه و آله و رحمه الله و بركاته السلام على الدعاه إلى الله و الأدلاء على مرضاه الله و المستقرين فى أمر الله و نهيه و التامين فى محبة الله و المخلصين فى توحيد الله و المظهرين لأمر الله و نهيه و عباده المكرمين الذين لا يسبقونه بالقول» (سلام بر شما ای اهل بيت پیامبر، و محل رسالت و رفت و آمد فرشتگان و نزول وحی و معدن رحمت، و سلام بر شما ای گنجینه های علوم، حلم بی نهایت و ریشه های جوانمردی، و پیشوایان امت ها، و ولی نعمت ها و ارکان نیکوکاری، و ستون های خوبی ها و سیاستمداران بندگان خدا، و ارکان شهرها و درهای ایمان، و امانتداران خداوند و از نسل پیامبران و برگزیدگان رسولان، و عترت اختیارشده از جانب پروردگار جهانیان، و رحمت و برکات خدا بر شما باد، سلام بر امامان هدایت و چراغ های تاریکی و پرچمداران تقوی، و صاحبان عقل و خرد، و پناه مردم، و ارثان پیغمبران، نمونه عالی و برتر، و مبلغان خوب تر، و حجت های خدا بر اهل دنیا و آخرت، رحمت خدا و برکاتش بر شما باد، سلام بر جایگاه های معرفت خدا، و بر مساکن برکات خدا، و معادن حکمت خدا، و نگهداران راز خدا، و حاملان کتاب خدا، و جانشینان پیامبر خدا، و ذریه رسول خدا صلى الله عليه و آله و رحمت و برکات خدا بر او باد، سلام بر مبلغان به سوی خدا و راهنمایان مردم در راه رضای خدا، و استواران در فرمان خدا، کاملین در محبت به خدا و مخلصین در توحيد خدا، ظاهرکنندگان امر و نهی خدا و بندگان عزیز خدا که بر کلام خدا سبقت نمی گیرند،

و هم بأمره يعملون و رحمه الله و بركاته السلام على أئمة الدعاة و القاده الهداه و الساده الولاه و الداده الحماه و أهل الذكر و أولى الأمر و بقيه الله و خيرته و حبه و عيبه علمه و حجته و صراطه و نوره و برهانه و رحمه الله و بركاته أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له كما شهد الله لنفسه و شهدت له ملائكته و أولو العلم من خلقه لا إله إلا هو العزيز الحكيم و أشهد أن محمدا عبده المصطفى و رسوله المرتضى أرسله بالهدى و دين الحق ليظهره على الدين كله و لو كره المشركون و أشهد أنكم الأئمة الراشدون المهديون المعصومون المكرّمون المقربون المتّقون الصّادقون المصطفون المطيعون لله القوامون بأمره العاملون بإرادته الفائزون بكرامته اصطفاكم بعلمه و ارتضاكم لدينه و اختاركم لسره و اجتباكم بقدرته و أعزكم بهداه و خصكم ببرهانه و انتجبكم لنوره و أيّدكم بروحه و رضيكم خلفاء في أرضه و حججا على بريته و أنصارا لدينه و حفظه لسره و خزنه لعلمه و مستودعا لحكمته و تراجمه لوحيه و أركانا لتوحيده به امر خدا عمل می نمایند، رحمت و بركات خدا بر آنان باد، سلام بر امامان داعی و پیشوایان هادی، والیان خلق و طرفداران دین خدا، اهل ذکر و صاحبان امر، باقیمانده خدا و برگزیدگان خدا و حزب او و مخزن علم و حجت و نور و برهان او، رحمت و بركات خدا بر آنان باد. شهادت می دهم که نیست معبودی جز خدا و شریکی ندارد، همان طور که خدا بر خود و فرشتگان و صاحبان علم شهادت می دهند که نیست معبودی جز او که عزیز و حکیم است و شهادت می دهم محمّد بنده برگزیده و رسول پسندیده اوست، که او را فرستاده برای هدایت خلق و یاری دین حق، تا غلبه دهد دینش را بر همه ادیان اگرچه مشرکان بدشان آید، شهادت می دهم شما را ارشادکننده هدایت یافته و معصوم، مقرب و پرهیزکار صادق و منتخبین و مطیعین خدا، قائمین و عاملین به امر او و کامیابان به کرامت او، خدا شما را برای عمل خود برگزیده، برای اخبار عینی خود پسندیده، برای راز خود اختیار کرده، عزیز کرده شما را به هدایت نمودن خود، مخصوص نموده شما را به برهان خود، شما را برای نور خود برگزیده، و شما را تأیید کرد به روح کلی الهی خودش، خشنود گردید که شما جانشینانش در زمین و حجّت های خدا بر مردمش و انصار دینش و نگهداران رازش، و گنجینه های علمش، و سپرده شدگان حکمتش، و مفسّر وحیش و ارکان توحید،

و شهداء علی خلقه و أعلاما لعباده و منارا فی بلاده و أدلاء علی صراطه عصمکم اللّٰه من الزّلل و آمنکم من الفتن و طهّركم من الدّنس و أذهب عنکم الرّجس و طهّركم تطهیرا فعظمتکم جلاله و کبرتم شأنه و مجدتم کرمه و أدمنتّم ذکره و وکّدتّم میثاقه و حکمتّم عقد طاعته و نصحتّم له فی السّرّ و العلانیه و دعوتّم إلی سبیلہ بالحکمہ و الموعظہ الحسنه و بذلتّم أنفسکم فی مرضاته و صبرتم علی ما أصابکم فی جنبه و أقمتّم الصّلاه و آتیتم الزّکاه و أمرتم بالمعروف و نهیتّم عن المنکر و جاهدتّم فی اللّٰه حقّ جهاده حتّٰی أعلنتّم دعوته و بیّنتّم فرائضه و أقمتّم حدوده و نشرتم شرائع أحكامه و سننتّم سنّته و صرتّم فی ذلک منه إلی الرّضا و سلّمتّم له القضاء و صدّقتّم من رسله من مضی فالزّاغب عنکم مارق و اللّٰزم لکم لاحق و المقصّر فی حقّکم زاهق و الحقّ معکم و فیکم و منکم و إلیکم و أنتم أهله و معدنه و میراث النّبوه عندکم و ایاب الخلق إلیکم و حسابہ علیکم و فصل الخطاب عندکم و آیات اللّٰه و شاهدان بر خلق و پرچم های بندگان، و نشانه روشنی در شهرها، و راهنمایان بر راه مستقیمش باشید، خدا شما را از لغزش ها نگهداشته، و از فتنه ها در امان داشته، و از پلیدی ها پاک نموده، و پلیدی را از شما بر طرف نموده و پاک گردانده شما را پاک گرداندنی، پس تعظیم نمودید جلال خدا را، و بزرگ دانستید مقام او را و ستودید کرامت او را، و ذکر و یادش را ادامه دادید، و محکم نمودید پیمانش را، و محکم کردید عقد طاعتش را، و نصیحت کردید برای خاطر خدا مردم را در آشکار و پنهانی و مردم را دعوت نمودید به راه خدا با حکمت و موعظه و اندرز نیکو و بذل کردید جان خود را در راه رضای او و صبر کردید بر مصیبت هایی که بر شما رسید و اقامه کردید نماز و زکات را و امر به معروف و نهی از منکر و جهاد کردید و حق جهاد را انجام دادید، تا این که دعوتش را علنی و واجباتش را بیان نمودید، و حدودش را برپا داشتید و نشر و پخش نمودید قوانین احکامش را، و برپا داشتید سنّتش را، به طوری که رضایت خدا را به دست آوردید، و تسلیم قضا و قدر او شدید، و تصدیق کردید (احکام خدا را) از رسولانش که درگذشتند، پس آن که از شما برگشت از دین خارج، و ملازم شما به شما ملحق گشت، و مقصّر در حق شما نابود گردید، و حقّ با شما و در اهل بیت و از شما و به شما است، و حساب آن بر شماست، و فرق حق و باطل خطاب نزد شماست، و آیات و نشانه های عظمت

لديكم وعزائمهم فيكم ونوره وبرهانه عندكم و امره إليكم من والاكم فقد والى الله و من عاداكم فقد عادى الله و من أحبكم فقد أحب الله و من اعتصم بكم فقد اعتصم بالله أنتم السبيل الأعظم و الصراط الأقوم و شهداء دار الفناء و شفعاء دار البقاء و الرّحمه الموصوله و الآيه المخزونه و الأمانه المحفوظه و الباب المبتلى به التّاس من أتاكم نجا و من لم يأتكم هلك إلى الله تدعون و عليه تدلون و به تؤمنون و له تسلّمون و بأمره تعملون و إلى سبيله ترشدون و بقوله تحكمون سعد و الله من والاكم و هلك من عاداكم و خاب من جحدكم و ضلّ من فارقتكم و فاز من تمسك بكم و أمن من لجأ إليكم و سلم من صدقكم و هدى من اعتصم بكم و من اتبعكم فالجنّه مأواه و من خالفكم فالنار مثواه و من جحدكم كافر و من حاربكم مشرك و من ردّ عليكم فهو فى أسفل درك من الجحيم أشهد أنّ هذا سابق لكم فيما مضى و جار لكم فيما بقى و أنّ ارواحكم و نوركم و طينتكم واحده طابت و طهرت بعضها من بعض خلقكم خدا در نزد شما است، تصميمات نبوت و اسرار الهى در خاندان شما، برهانش نزد شما و امر او متوجه شماست، آن كه شما را مولای خود دانست خدا را مولای خود و دشمن شما، خدا را دشمن داشته، و دوست شما خدا را دوست و هر كه با شما دشمنى نمود خدا را دشمن داشته، شماييد راه مستقيم خدا و گواهان دنيا و شفيعان آخرت، و رحمت پيوسته و نشانه ي نهفته، و امانت محفوظ، و درگاه مورد آزمایش مردم، خادم شما نجات يافت و هر كس روگرداند از شما هلاک شد، مردم را به خدا دعوت و خود به او ايمان داريد، به امر او عمل، به راه او ارشاد و به گفتار او حكم مى كنيد، دوستدار شما، سعيد و دشمن شما، هلاک شد و منكر شما زيان كرد، جدای از شما، گمراه و متمسك به شما، كامياب گرديد، هر كه به شما پناه آورد، ايمن شد و سالم است هر كه شما را تصديق كند، و هدايت يافت آن كه به شما تمسك جست، آن كس كه از شما پيروي كرد بهشت مأواى اوست، و آن كس كه با شما مخالفت نمود آتش دوزخ جايگاه اوست، و آن كس كه شما را انكار كرد كافر است، و آن كس كه با شما جنگيد مشرك است، و آن كس كه حكم شما را رد كند در درك اسفل و پايين ترين طبقه جهنم است، شهادت مى دهيم كه اين اوصاف و مقام ها در گذشته براى شما بوده و در آينده نيز براى شما باقى خواهد بود، و اين كه ارواح و نور و طينت شما يكي است، كه خوب و پاكيه است بعضى از

أنوارا فجعلکم بعرضه محققین حتی منّ علینا فجعلکم الله فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمہ و جعل صلاتنا علیکم و ما خصنا به من ولایتکم طیباً لخلقنا و طهاره لأنفسنا و تزکیه لنا و کفاره لذنوبنا فکتنا عنده مسلمین بفضلكم و معروفین بتصدیقنا ایاکم فبلغ الله بکم أشرف محلّ المکرّمین و أعلى منازل المقرّبین و أرفع درجات أوصیاء المرسلین حیث لا یلحقه لا حق و لا یفوقه فائق و لا یسبغه سابق و لا یطمع فی إدراکه طامع حتی لا- ینقی ملک مقرّب و لا نبی مرسل و لا صدیق و لا شهید و لا عالم و لا جاهل و لا دنئی و لا فاضل و لا مؤمن صالح و لا فاجر طالح و لا جبّار عنید و لا شیطان مرید و لا خلق فیما بین ذلك شهید إلاّ عرفهم جلاله أمرکم و عظم خطرکم و کبر شأنکم و تمام نورکم و صدق مقاعدکم و ثبات مقامکم و شرف محلّکم و منزلتکم عنده و کرامتکم علیه و خاصّه تکم لده و قرب منزلتکم منه بأبی ائتم و أمی و أهلی و مالی و أسرتی أشهد الله و أشهدکم ائی مؤمن بکم و بما ائیتم به کافر بعدوکم و بما کفرتم به مستبصر بشأنکم و بضلاله آن ها از بعض دیگر، خدا شما را از نور آفرید و قرار داد شما را گرداگرد عرشش، منت نهاد بر ما به شما، قرار داد شما را در خانه های مرتفع که نامش در آن ذکر شود و قرار داد دروهای ما را برای شما و ولایت شما را مخصوص ما گردانید، به خاطر نیکویی خلقت ما و پاکی جان ما، و تزکیه و تهذیب ما، و کفاره گناهانمان، پس بودیم ما در نزد او از قبول کنندگان فضیلت شما، ما شناخته شده ایم به تصدیق مقام شما، پس خدا رسانید شما را به شریف ترین جایگاه اهل کرامت، و برترین منازل مقرّبانش، و بالاترین درجات رسولانش، طوری که کسی به آن نتواند رسید، و هیچ برتری از او برتری نگیرد، و سبقت گیرنده ای از او سبقت نگیرد و طمع کننده ای در درک آن مقام طمع نکند، تا این که نماند فرشته مقرّبی، و نه پیامبر مرسلی، و نه صدیق و شهیدی، و نه عالمی و جاهلی و نه رذل و فضلی و نه صالح و فاجری و نه جبّار سرکش و شیطان متمرّدی و نه خلقی در میان این ها گواه، جز این که معرفتی کرد به آن جلالت امر و عظمت مقام شما و شأن شما را، و نور کامل شما را، و شرافت مقام شما و کرامت شما و مقام خاصّ شما را در نزدش، و تقرّب شما را به او، پدر و مادرم و اهل بیتم و مالم و خانواده ام فدای شما باد، شاهد می گیرم خدا را و شما را که من مؤمن به شمایم و به آن چه شما به آن مؤمنید، و به دشمن شما و به آن چه شما کافرید به آن کافر، و به مقام شما و گمراهی مخالفین شما

من خالفکم موال لکم و لأولیائکم مبغض لأعدائکم و معاد لهم و سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم محقق لما حقتم مبطل لما أبطلتم مطیع لکم عارف بحقکم مقرّ بفضلکم محتمل لعلمکم محتجب بدمتکم معترف بکم مؤمن بایابکم مصدق برجعتکم منتظر لأمرکم مرتقب لدولتکم آخذ بقولکم عامل بأمرکم مستجیر بکم زائر لکم عائد بکم لائذ بقبورکم مستشفع إلى الله عزّ و جلّ بکم و متقرّب بکم إليه و مقدّمکم أمام طلبتی و حوائجی و إرادتی فی کلّ أحوالی و أموری مؤمن بسرّکم و علانیتکم و شاهدکم و غائبکم و أولکم و آخرکم و مفوض فی ذلک کلّه إلیکم و مسلّم فیہ معکم و قلبی لکم مؤمن و رأیی لکم تبع و نصرتی لکم معده حتی یحیی الله تعالی دینه بکم و یردکم فی آیامه و یظهرکم لعدله و یمکنکم فی أرضه فمعکم معکم لا مع عدوکم آمنت بکم و تولّیت آخرکم بما تولّیت به أولکم و برئت إلى الله تعالی من أعدائکم و من الجبت و الطاغوت و الشیاطین و حزبهم الظالمین لکم و الجاحدین لحقکم و آگاهم، دوستدار شما و دوستدار دوستان شمایم، دشمنم با دشمنان شما در صلحم با هرکه شما در صلحید، و در جنگم با هرکه شما در جنگید، حق می دانم آن چه را شما حق می دانید، باطل می دانم آن چه را شما باطل می دانید، مطیع و عارف به حق شمایم، مقرّ برتری و حامل علم شمایم، در پرده ذمه و معترف به امامت شمایم، معتقدم به رجعت شما، تصدیق کننده رجعت شمایم، منتظر امر و دولت بر حق شمایم، عامل به گفتار و فرمان شمایم، پناه آورنده به شمایم، زائر و پناهنده به قبرهای شمایم، شفاعت و تقرب جویم به درگاه خدا به شما، و شما را مقدم داشته ام پیشاپیش حاجاتم و آن چه که خواسته ام در همه حالات و امورم، ایمان دارم به باطن و ظاهر شما، و حاضر و غایب شما، و اول و آخر شما، و واگذار می کنم خود را در همه این امور به شما و تسلیم شمایم، و دلم تسلیم شما، و رأیم تابع رأی شما، و آماده یاری شمایم تا این که زنده گرداند خدا دینش را به وسیله شما، و برگرداند شما را در ایام آن حضرت به دنیا، و ظاهر گرداند شما را برای عدالتش، و قدرت بخشد شما را در زمینش، پس با شمایم با شما، نه با غیر شما، ایمان آوردم به شما و دوست می دارم آخرین شما حضرت حجّت را همان طور که اولین شما را و بیزاری می جویم به سوی خدا از دشمنان شما و از جبت و طاغوت، و از شیطان ها و گروه ظلم کننده به شما منکرین حق شما،

المارقين من ولايتكم و الغاصبين لإرثكم الشاكين فيكم المنحرفين عنكم و من كل وليجه دونكم و كل مطاع سواكم و من الأئمة الذين يدعون إلى التار فثبتني الله أبدا ما حيت على موالاتكم و محبتكم و دينكم و وقفتني لطاعتكم و رزقني شفاعتكم و جعلني من خيار مواليكم التابعين لما دعوتهم إليه و جعلني ممن يقتص آثاركم و يسلك سبيلكم و يهتدى بهداكم و يحشر في زمركم و يكر في رجعتكم و يملك في دولتكم و يشرف في عافيتكم و يمكن في أيامكم و تقر عينه غدا برؤيتكم بأبي أنتم و أمي و نفسي و أهلي و مالي من أراد الله بدأ بكم و من وحده قبل عنكم و من قصده توجه إليكم موالئ لا أحصى ثناءكم و لا أبلغ من المدح كنهكم و من الوصف قدركم و أنتم نور الأخيار و هداه الأبرار و حجج الجبار بكم فتح الله و بكم يختم و بكم ينزل الغيث و بكم يمسك السماء أن تقع على الأرض إلا بإذنه و بكم ينفس الهم و بكم يكشف الضر و عندكم ما ينزل به رسله و هبطت به ملائكته و إلى جدكم بعث الروح الأمين» طاغيان ولايت شما، غاصبان ارث شما، شكاكين شما و منحرفان از شما، خلاصه از همه و از هر وسیله و اطاعت شده غیر شما بیزاری می جویم، از پیشوایانی که دعوت به آتش دوزخ می کنند، خدا ثابت دارد مرا مادامی که زنده ام بر ولایت و محبت و دین شما، و موفق دارد بر اطاعت شما، شفاعت شما روزیم گرداند، قرار دهد مرا از بهترین دوستان شما، که مطیعین دعوت شمايند، قرار دهد مرا از پیروان آثار شما که به راه شما می روند، هدایت می شوند به هدایت شما محشور می شوند با شما، در رجعت شما به این جهان بازگشته و در دولت شما به حکومت و در عافیت شما به مقام رسیده و قدرت پیدا می کنند در روزگار شما، روشن می شود فردا چشم ایشان به دیدار شما، پدر و مادر و جان و اهل و عیال و مالم فدای شما، آنکه خدا را اراده کند از شما آغاز کند، و هر که خدا را یکتا داند از شما تعلیم یافته و هر که او را قصد کرده رو به سوی شما کند، سرور انم نمی توان مدح شما را شمرد نمی رسم با مدح به کنه معرفت شما و با وصف به منزلت شما، شمايید نور خوبان و هادیان نیکوکاران و حجت های خدای جبار، خدا به شما جهان را آغاز کرد و ختم نمود، به شما باران نازل کرد و آسمان را نگه داشت که بر زمین فرود نیاید جز به اذنش و به شما بر طرف می کند غصه و سختی را، نزد شماست آن چه فرستادگانش آورده، و فرشتگانش از آسمان نازل کرده اند، و به سوی جد شما نازل شد روح الامین»

[وإن كانت الزياره لأمير المؤمنين عليه السلام فقل: «وإلى أخيك بعث الروح الأمين» آتاكم الله ما لم يؤت أحدا من العالمين طأطأ كل شريف لشرفكم و بخر كل متكبر لطاعتكم و خضع كل جبار لفضلكم و ذل كل شيء لكم و أشرفت الأرض بنوركم و فاز الفائزون بولايتكم بكم يسلك إلى الرضوان و على من جحد و لا يتكم غضب الرحمن بأبي أنتم و أمي و نفسي و أهلي و مالي ذكركم في الذاکرين و أسماءکم في الأسماء و أجسادکم في الأجساد و أرواحکم في الأرواح و أنفسکم في النفوس و آثارکم في الآثار و قبورکم في القبور فما أحلى أسماءکم و أكرم أنفسکم و أعظم شأنکم و أجل خطرکم و أوفى عهدکم کلامکم نور و أمرکم رشد و وصيتکم التقوى و فعلکم الخير و عادتکم الإحسان و سجيّتکم الکرّم و شأنکم الحقّ و الصدق و الرفق و قولکم حکم و حتم و رأيکم علم و حلم و حزم إن ذکر الخیر کنتم أوّله و أصله و فرعه و معدنه و مأواه و منتهاه بأبي أنتم و أمي و نفسي و أهلي و مالي كيف أصف حسن ثنائکم و كيف أحصى جميل بلانکم و اگر زیارت امير المؤمنين عليه السلام می کنی بگو: «به سوی برادر شما مبعوث شده روح الامین، خدا به شما مقامی داده که به احدی نداده، سر خم کرده هر شریفی در برابر مقام شما، معترف گشته هر متکبری به اطاعت شما و هر جباری در برابر فضیلت شما خاضع گشته، دلیل گشته در پیشگاه شما هر چیزی، نورانی شده زمین به نور شما، رستگار شدند رستگاران به ولایت شما، به شما راه بهشت را جویند، بر آن که انکار کند ولایت شما را غضب خدای رحمان است. پدر و مادر و جان و اهل و عیال و مالم فدای شما، یاد شما در میان ذاکران، نام های شما در میان نام ها، جسم شما در میان جسم ها، و روح های شما در میان ارواح، جان های شما در میان جان ها، آثار شما در میان آثار و قبرهای شما در میان قبرها، چه شیرین است نام های شما و چه گرامی است جان های شما، عظیم است مقام شما، و چه با جلالت است منزلت شما و چقدر به عهدتان وفادارید، و چه راست است وعده شما، کلام شما نور، امر شما باعث رشد، سفارش شما تقوی و کار شما خوبی است، عادت شما احسان، شیوه شما کرم است و کارتان حقیقی و مداراست، گفتارتان حکم و رأی شما علم و بردباری و دوراندیشی است، اگر یادی از خیر شود شما بید شروع، اصل و فرع و جایگاه و سرانجام آن، پدر و مادر و جانم فدای شما، چگونه وصف کنم خوبی و ثنای شما را، چگونه وصف کنم ابتلا و خوبی صبر شما را،

و بكم أخرجنا الله من الدّلّ و فرّج عتّا غمرات الكروب و أنقذنا من شفا جرف الهلكات و من التّار بأبي أنتم و أمّی و نفسی بموالاتكم علّمنا الله معالم ديننا و أصلح ما كان فسد من ديننا و بموالاتكم تمّت الكلمه و عظمت النّعمه و اتتلفت الفرقة و بموالاتكم تقبل الطّاعه المفترضه و لكم المودّه الواجبه و الدّرجات الرّفيعه و المقام المحمود عند الله تعالى و المكان المعلوم و الجاه العظيم و الشّان الرّفيح و الشّفاعه المقبوله ربّنا آمنا بما أنزلت و اتّبعتنا الرّسول فاكتبنا مع الشّاهدين ربّنا لا تزغ قلوبنا بعد إذ هديتنا و هب لنا من لدنك رحمه إنك أنت الوهاب سبحان ربّنا إن كان وعد ربّنا لمفعولا يا [ولیی] ولیّ الله [یا أولیاء الله] إنّ بیني و بین الله ذنوبا لا یأتی علیها إلاّ رضاكم فبحقّ من ائتمنکم علی سرّه و استرعاکم أمر خلقه و قرن طاعتکم بطاعته لّمّا استوهبتکم ذنوبی و کنتم شفعا ئی لکم مطیع من أطاعکم فقد أطاع الله و من عصاکم فقد عصی الله و من أحبّکم فقد أحبّ الله و من أبغضکم فقد أبغض الله اللّهمّ ئی لو وجدت شفعا به شما خدا ما را از ذلّت بیرون آورد و گرفتاری ها را گشود، ما را نجات داد از پرتگاه هلاکت و آتش دوزخ، پدر و مادر و جانم فدای شما، به ولایت شما خدا قوانین دینی را به ما آموخت، اصلاح نمود مفساد دنیای ما را، به ولایت شما دین به حدّ کمال رسید، نعمت بزرگ و تفرقه به اتّحاد تبدیل شد، به ولایت شما پذیرفته می شود اطاعت الهی، دوستی واجب و درجات رفیع و مقام پسندیده و منزلت معین نزد خدا، جلال بزرگ و شکوه عظیم و شفاعت مورد قبول خدا برای شما، پروردگارا ایمان آوردیم به آن چه نازل فرمودی و پیروی از رسولت نمودیم، بنویس ما را با شاهدان، پروردگارا کج نکن دل های ما را پس از آن که هدایتمان کردی، و ببخش ما را از پیشگاه خودت رحمتی، زیرا تویی بسیار بخشنده پاک و منزّه از همه نقص ها، پروردگارا، همانا وعده پروردگار ما شدنی است، ای ولیّ خدا به درستی که بین من و خدا گناهیانی است، محو نمی کند آن ها را جز رضایت شما، به حقّ آن که شما را بر راز خود امین دانست، و امور خلقش را به شما واگذار کرد، مقرون ساخت اطاعت شما را به اطاعت خودش، طلب بخشش کنید از خدا برای گناهانم و شفیعان من باشید، زیرا مطیع امر شمایم، آن که اطاعت کند شما را اطاعت کرد خدا را، نافرمانی شما نافرمانی خداست، دوستدار شما خدا را دوست داشته، دشمن شما با خدا دشمنی نموده، خدایا اگر می یافتم شفیعیانی نزدیک تر به

أقرب إليك من محمد و أهل بيته الأختيار الأئمة الأبرار لجعلتهم شفعاى فبحقهم الذى أوجبت لهم عليك أسألك أن تدخلى فى جملة العارفين بهم و بحقهم و فى زمرة المرجوین لشفاعتهم إنك أرحم الراحمين و صلى الله على محمد و آله حسبنا الله و نعم الوكيل».

الوداع

اشاره

إذا أردت الانصراف فقل: «السلام عليكم يا أهل بيت النبوة سلام مودع لا سئم و لا قال و رحمه الله و بركاته إنك حميد مجيد سلام ولى غير راغب عنكم و لا- مستبدل بكم و لا- مؤثر عليكم و لا منحرف عنكم و لا زاهد فى قربكم لا جعله الله آخر العهد من زياده قبورك و إتيان مشاهدكم و السلام عليكم و حشرنى الله فى زمركم و أوردنى حوضكم و جعلنى من حزبكم و أرضاكم عنى و مكنتنى من دولتكم و أحيانى فى رجعتكم و ملكنى فى أيامكم و شكر سعى بكم و غفر ذنبى بشفاعتكم و أقال عثرتى بحبكم و أعلى كعبى بموالاتكم و شرفنى بطاعتكم و درگاه تواز محمد و أهل بيت نيكوكارش، آن امامان خوب، قطعاً آنان را شفيع خود قرار مى دادم، پس به حق آنان كه آن را واجب گرداندی بر خود از تو درخواست مى كنم مرا داخل كنى در جمله عارفان به مقام آنان و به حق آنان، و در زمرة رحمت شدگان به شفاعت آنان همانا تویی رحم كننده ترين رحم كنندگان، و درود فرستد خدا بر محمد و آل پاكش، و سلام كند سلام بسيارى، و خدا ما را كفايت كند و خوب و كيلي است».

زيارت وداع

زمان برگشت بگو: «سلام بر أهل بيت نبوت، سلام وداع كننده اى كه نه از قرب شما خسته و نه خوش دارد دور شود و نه از مجاورت شما ملول گشته، رحمت حق و بركاتش بر شما باد اى أهل بيت نبوت! اوست به يقين ستوده، و با عظمت و شريف. سلام بر شما، سلام دوستى از دوستان كه از شما روى نتابد، و ديگرى را برنمى گزيند، شما را رها نكرده تا او را اختيار كند، نه از قرب شما سير مى شود. پروردگار اين را آخرين زيارت و تشرف به مشاهد شما قرار ندهد، درود بر شما، خدا مرا در جمع شما و واردين بر كوثر و حزبتان قرار دهد، شما را از من راضى گرداند، در حكومت شما مرا از قدرتى برخوردار ساخته زنده گرداند و مالك امرى قرار دهد، تلاشم را مشكور دارد، گناهانم را با شفاعت شما بيامرزد، به محبت شما لغزش هايم را عفو و مقامم را رفيع سازد،

أَعَزَّنِي بِهَدَاكُم وَجَعَلَنِي مِمَّنْ انْقَلَبَ مَفْلِحًا مَنجَحًا غَانِمًا سَالِمًا مَعَا فَاغْنِيَا فَائِزًا بِرِضْوَانِ اللَّهِ وَفَضْلِهِ وَكَفَايَتِهِ بِأَفْضَلِ مَا يَنْقَلِبُ بِهِ أَحَدٌ مِنْ زَوَارِكُمْ وَمَوَالِيكُمْ وَمُحِبِّكُمْ وَشِيَعَتِكُمْ وَرِزْقِي اللَّهُ الْعُودَ ثُمَّ الْعُودَ أَبَدًا مَا أَبْقَانِي رَبِّي بِنَيْبِهِ صَادِقَهُ وَإِيمَانٍ وَتَقْوَى وَإِخْبَاتٍ وَرِزْقٍ وَاسِعٍ حَلَالٍ طَيِّبٍ اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِهِمْ وَذِكْرِهِمْ وَالصَّلَاةِ عَلَيْهِمْ وَأَوْجِبْ [إِلَى] إِلَى الْمَغْفِرَةِ وَالْخَيْرِ وَالْبِرْكَهَ وَالتَّوَرَّعَ وَالْإِيمَانَ وَحَسْنَ الْإِجَابَةِ كَمَا لِأَوْلِيَائِكَ الْعَارِفِينَ بِحَقِّهِمُ الْمَوْجِبِينَ لَطَاعَتِهِمْ وَالرَّاعِبِينَ فِي زِيَارَتِهِمُ الْمُتَقَرِّبِينَ إِلَيْكَ وَإِلَيْهِمْ بِأَبِي أَنْتُمْ وَأُمِّي وَنَفْسِي وَ أَهْلِي وَ مَالِي اجْعَلُونِي فِي هَمَّتِكُمْ وَصَيْرُونِي فِي حِزْبِكُمْ وَأَدْخِلُونِي فِي شَفَاعَتِكُمْ وَاذْكُرُونِي عِنْدَ رَبِّكُمْ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَابْلُغْ أَرْوَاحَهُمْ وَأَجْسَادَهُمْ مَنَى السَّلَامِ وَالسَّلَامِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا وَحَسَبْنَا اللَّهُ وَنَعْمَ الْوَكِيلُ».

و مرا در پرتو راهنمایی شما عزیز گرداند، با بهترین پاداش و رستگاری و برخورداری از نعمات و سلامتی و عافیت و بی نیازی و خشنودی خدا و تقصّل و کفایت و حمایت او به وطن بازگرداند. مانند زائرین و دوستان و شیعیان شما که با اندوختن آن موهبات به وطن بازمی گردند، مرا به دیارم بازگرداند. تا هر زمان که خدا مرا زنده بدارد همیشه زیارت شما را برای من با توشه ای از صدق و صفا و ایمان و تقوی و خشوع و روزی فراوان و حلال و طیب و طاهر روزی ام فرماید. خداوندا! این را آخرین زیارت و تقدیم درود من بر ایشان قرار مده، و رحمت و خیر و برکت و نور و ایمان و حسن اجابت دعا را، چنان برای من حتمی ساز که برای دوستان و اولیاءت که به حقّ اهل بیت عارفند - آنان که طاعتشان را بر خود واجب دانند و به زیارت ایشان سخت شیفته اند - حتم ساخته ای و با آن زیارت به درگاه تو و ایشان تقرّب می جویند. پدرم و مادرم و خانواده ام و مال و هستی ام فدای شما خاندان، مرا از راه رحمت مورد عنایت قرار دهید، و در حزب خود پذیرید، و مشمول شفاعتتان کنید، و نزد پروردگارتان از من یاد نمایید، خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و سلام مرا به روان پاک آنان و جسم مطهرشان برسان.

سلام و رحمت و برکات خدا بر وی و بر ایشان باد، و درود خداوند بر محمد و آلش افزون باد، خدا برای رفع نیاز ما کافی است و او بهترین وکیل است.

اشاره

باب ذکر ما ظهر للناس فی وقتنا

من برکه هذا المشهد و علاماته

و استجابہ الدعاء فیہ

1

952

حدّثنا أبو طالب الحسين بن عبد الله بن بنان الطائفي قال سمعت محمّد بن عمر النوقاني يقول بينما أنا نائم بنوقان في عليّه لنا في ليله ظلّماء إذا انتبهت فنظرت إلى النّاحيه التي فيها مشهد عليّ بن موسى الرّضا عليه السّلام بسناباد فرأيت نورا قد علا حتّى امتلأ منه المشهد و صار مضيئا كأنّه نهار و كنت شاكّا في أمر الرّضا عليه السّلام و لم أكن علمت أنّه حقّ فقالت لي أمّي و كانت مخالفه ما لك يا بنيّ فقلت لها رأيت نورا ساطعا قد امتلأ منه المشهد فأعلمت أمّي ذلك و جئت بها إلى المكان الذي كنت فيه حتّى رأيت ما رأيت من التّور

69- آن چه ظاهر شد مردم را در زمان ما از برکت این مشهد و علامات آن و اجابت دعا در آن

آن چه ظاهر شد مردم را در زمان

ما از برکت این مشهد و علامات آن

و اجابت دعا در آن

1

952

ابو طالب حسين بن عبد الله بن بنان طائفي گوید: شنیدم محمّد بن عمر نوقاني می گفت:

من در نوقان در قصر خود خفته بودم در شبی تاریک، بیدار شدم و نظر در جانب مشهد آن حضرت به سناباد کردم، نوری دیدم به آسمان بلند شد تا مشهد هم از آن نور پر شد و چنان روشن شد که مگر روز است و من شک داشتم در امر امام رضا علیه السّلام و حقایق را نمی دانستم و راه مادرم مخالف او بود. مادرم در آن وقت با من گفت: تو را چه می شود؟ گفتم: نوری بلند تابان دیدم که مشهد از آن پر شد.

مادرم را اعلام کردم و او را به آن مکان آوردم تا آن نور را دید در حیرت شد

و امتلاً المشهد منه فاستعظمت ذلك فأخذت في الحمد لله إلا أنها لم تؤمن بها كإيماني فقصدت المشهد فوجدت الباب مغلقاً فقلت اللهم إن كان أمر الرضا عليه السلام حقاً فافتح هذا الباب ثم دفعته بيدي فانفتح فقلت في نفسي لعله لم يكن مغلقاً علي ما وجب فغلقت حتى علمت أنه لم يمكن فتحه إلا - بمفتاح ثم قلت اللهم إن كان أمر الرضا عليه السلام حقاً فافتح لي هذا الباب ثم دفعته بيدي فانفتح فدخلت وزرت و صلّيت و استبصرت في أمر الرضا عليه السلام فكنت أقصده بعد ذلك في كلّ ليلة جمعه زائراً من نوقان و أصلى عنده إلى وقتي هذا.

953 2

حدّثنا أبو طالب الحسين بن عبد الله بن بنان الطائي قال سمعت أبا منصور بن عبد الرزاق يقول للحاكم بطوس المعروف بالبيوردی هل لك ولد فقال لا فقال له أبو منصور لم لا تقصد مشهد الرضا عليه السلام و تدعو الله عنده حتى يرزقك ولداً فإني سألت الله تعالى هناك في حوائج فقضيت لي قال الحاكم فقصدت المشهد على ساكنه السلام و شروع در حمد و ثنای خدای تعالی کرد اما آن اعتقاد که من آوردم او نیاورد؛ سپس آمدم به جانب مشهد و دیدم در بسته است. گفتم:

بار خدایا! اگر امر امام رضا علیه السلام حق است این در را برای من بگشا؛ پس دست بر در نهادم باز شد. با خود گفتم: شاید خوب بسته نبوده است؛ پس خوب بستم تا بدانستم که بی کلید باز نمی شود؛ پس همان نیت اول کردم و آن قول اول، گفتم و بر در دست نهادم باز شد وارد شدم و زیارت کردم و نماز به جای آوردم و در امر آن حضرت مستبصر شدم و آگاهی یافتم. بعد از آن هر جمعه از نوقان به زیارت او می آیم و آن جا نماز می گزارم تا این زمان.

953 2

حسین بن عبد الله بن بنان طائي گوید: از ابو منصور بن عبد الرزاق شنیدم که به حاکم طوس معروف به بیوردی معروف می گفت:

فرزندى داری؟ می گفت: نه، به او می گفت: به مشهد امام رضا علیه السلام نمی روی و آن جا دعا کنی و از خدای تعالی فرزند خواهی که من حاجت ها آن جا خواستم و برآمد. حاکم گفت:

من قصد زیارت آن جناب که سلام بر او باد

ص: 550

و دعوت الله عزّ و جلّ عند الرضا عليه السلام أن يرزقني ولدا فرزقني الله عزّ و جلّ ولدا ذكرا فجئت إلى أبي منصور بن عبد الله الرزّاق و أخبرته باستجابته الله تعالى في هذا المشهد فوهب لي و أعطاني و أكرمني على ذلك.

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله: لما استأذنت الأمير السعيد ركن الدولة في زیاره مشهد الرضا عليه السلام فأذن لي في ذلك في رجب من سنه اثنتين و خمسين و ثلاثمائة فلما انقلبت عنه ردني فقال لي هذا مشهد مبارك قد زرته و سألت الله تعالى حوائج كانت في نفسي فقضاها لي فلا تقصر في الدعاء لي هناك و الزیاره عنی فإن الدعاء فيه مستجاب فضمنت ذلك له و وفيت به فلما عدت من المشهد على ساكنه التحیه و السلام و دخلت إليه فقال لي هل دعوت لنا و زرت عنا فقلت نعم فقال لي قد أحسنت قد صح لي أن الدعاء في ذلك المشهد مستجاب.

نمودم و در آن مشهد دعا کردم و از خدای تعالی فرزندی خواستم خدای عزّ و جلّ مرا پسری بداد نزد ابا منصور بیامدم و او را خبر دادم که دعای من در آن مشهد مستجاب شد و خداوند مرا پسری عطا کرد و بخشید و مرا به آن اکرام کرد.

مصنّف کتاب رحمه الله گوید: چون از امیر سعید رکن الدولة زیارت مشهد امام رضا علیه السلام خواستم مرا در رجب سنه سیصد و پنجاه و دو اذن داد و چون از نزد او برگشتم مرا باز خواند و گفت: این مشهدی مبارک است، من زیارت کردم، در او از خدا حاجت ها خواستم و قضا کرده است برای من، آن جا در دعا و زیارت تقصیر مکن که دعا آن جا مستجاب است، من ضامن شده ام برای او آن را وفا کردم و چون از مشهد برگشتم و به او رسیدم، با من گفت:

برای ما دعا کردی و از جانب ما زیارت کردی؟! گفتم: آری. گفت: خوب کردی به تحقیق صحیح معلوم شد مرا که دعا در آن مشهد مستجاب است.

حدَّثنا أبو نصر أحمد بن الحسين الضَّبِّيُّ و ما لقيت أنصب منه و بلغ من نصبه أنه كان يقول: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ» فردا و يمتنع من الصَّلاه على آلِه قال سمعت أبا بكر الحَمَّامِيَّ الفَرَّاءَ في سَكَّةَ حرب نيسابور و كان من أصحاب الحديث يقول أودعني بعض النَّاس وديعه فدفنتها و نسيت موضعها فتحيرت فلَمَّا أتى علي ذلك مدَّه جاني صاحب الوديعه يطالبني بها فلم أعرف موضعها و تحيرت و اتَّهمني صاحب الوديعه فخرجت من بيتي مغموما متحيرا و رأيت جماعه من النَّاس يتوجَّهون إلى مشهد الرضا عليه السَّلام فخرجت معهم إلى المشهد و زرت و دعوت الله عزَّ و جلَّ أن يبيِّن لي موضع الوديعه فرأيت هناك فيما يرى النَّائم كأنَّ آتيا أتاني فقال لي دفنت الوديعه في موضع كذا و كذا فرجعت إلى صاحب الوديعه فأرشدته إلى ذلك الموضع الَّذي رأيتُه في المنام و أنا غير مصدِّق بما رأيت فقصد صاحب الوديعه ذلك المكان فحفره 954 3

ابو نصر احمد بن حسين ضبِّي با ما حديث کرد و من از او ناسپاس تر ندیده بودم و در آن باب به حدی بود که می گفت: «اللهم صلی علی محمد» تنها و علی آله نمی گفت، او گفت: شنیدم از ابو بکر فراء و او از اصحاب حدیث بود، می گفت: کسی به من و ديعه ای داد و من آن را دفن کردم و بعد از آن جای آن را فراموش کردم. چون مدتی بگذشت صاحب و ديعه بیامد و آن را طلبید و من جای آن ندانستم و متحیر بماندم و آن شخص مرا متهم ساخت. پس از خانه غمگین و متحیر بیرون آمدم، دیدم جماعتی به مشهد امام رضا علیه السلام متوجه اند با ایشان برفتم و زیارت مشهد کردم و دعا کردم و درخواست کردم از خدای تعالی که موضع و ديعه را برای من روشن سازد؛ پس در خواب دیدم گویا کسی آمد و به من گفت: و ديعه را در فلان جا دفن کرده، پس بازگشتم و صاحب و ديعه نزد من آمد او را به آن موضع که در خواب دیده بودم، راه نمودم و من باور نمی داشتم آن چه دیده بودم؛ پس آن شخص به آن مکان رفت و بکند

و استخرج منه الوديعه بختم صاحبها فكان الرجل بعد ذلك يحدث الناس بهذا الحديث و يحثهم على زياره هذا المشهد على ساكنه التَّحِيَّه و السَّلَام.

9554

حدَّثنا أبو جعفر محمد بن أبي القاسم بن محمد بن الفضل التَّمِيمِيَّ الهَرَوِيَّ رحمه الله قال سمعت أبا الحسن عليَّ بن الحسن القهستانيَّ قال كنت بمرورود فلقيت بها رجلا من أهل مصر مجتازا اسمه حمزه فذكر أنَّه خرج من مصر زائرا إلى مشهد الرِّضَا عليه السَّلَام بطوس و أنَّه لما دخل المشهد كان قرب غروب الشَّمْس فزار و صَلَّى و لم يكن ذلك اليوم زائر غيره فلَمَّا صَلَّى العتمه أراد خادم القبر أن يخرجَه و يغلق الباب فسأله أن يغلق عليه الباب و يدعه في المشهد ليصلِّي فيه فَإِنَّه جاء من بلد شاسع و لا يخرجَه و أنَّه لا حاجه له في الخروج فتركه و غلق عليه الباب و إِنَّه كان يصلِّي وحده إلى أن أعيافجلس و وضع رأسه على ركبتيه ليستريح ساعه فلَمَّا رفع رأسه رأى في الجدار مواجهه و وديعه را بيرون آورد به مهر صاحبش؛ پس آن مرد بعد از آن این حدیث با مردم می گفت و آنها را به زیارت این مشهد مطهر که بر ساکنش سلام باد، ترغیب می نمود.

9554

ابو جعفر محمد بن ابی القاسم بن فضل تمیمی هروی گوید: از ابا الحسن علی بن حسن قهستانی شنیدم که می گفت: در مرو الرود بودم به مردی برخوردیم از اهل مصر که نامش حمزه بود، گفت: از مصر به زیارت مشهد امام رضا علیه السلام آمده و چون به مشهد رسیده، غروب آفتاب نزدیک بود زیارت می کند و نماز می گزارد و آن روز هیچ کس آن جا نبود و چون نماز خفتن می کند، خادم قبر می خواسته او را بیرون کند و در بندد، درخواست می کند که او را به جا بگذارد و در بندد تا او آن جا نماز بکند که از دیار دور آمده است و بیرونش نکنند که او حاجتی به بیرون شدن ندارد، خادم در بر او می بندد و می رود و او تنها نماز می گزارد تا خسته می شود و می نشیند و سر به زانو می نهد که ساعتی استراحت کند چون سر بر می دارد بر دیوار مقابل روی

ص: 553

وجّهه رقعه عليها هذان البيتان:

من سرّه أن يرى قبراً برؤيته

يفرّج الله عمّن زاره كربه

فليات ذا القبر إنّ الله أسكنه

سلاله من نبىّ الله منتجبه

قال فقامت و أخذت فى الصّلاه إلى وقت السّحر ثمّ جلست كجلستى الأولى و وضعت رأسى على ركبتيّ فلمّا رفعت رأسى لم أر ما على الجدار شيئا و كان الذى أراه مكتوبا رطبا كأنّه كتب فى تلك السّاعه قال فانفلق الصّبح و فتح الباب و خرجت من هناك.

9565

حدّثنا أبو علىّ محمّد بن أحمد بن محمّد بن يحيى المعاذىّ النّيسابورىّ قال:

حدّثنا أبو الحسن علىّ بن أحمد بن علىّ البصرىّ المعدّل قال رأى رجل من الصّالحين فيما يرى التّائم رسول الله صلّى الله عليه وآله فقال يا رسول الله من أزور من أولادك فقال صلّى الله عليه وآله إن من أولادى من أتانى مسموما و إنّ من أولادى من أتانى مقتولا قال:

فقلت له: فمن أزور منهم يا رسول الله او رقعه مى بيند اين دو بيت بر او نوشته:

هرکه دوست دارد قبرى را زیارت کند که خدا از زائر آن رفع حزن کرده و او را فرج دهد

پس بیاید این قبرى را که خداوند یک تن از دودمان پیامبر را در آن مسکن داده، زیارت کند

آن مصرى گفت: پس برخاستم و مشغول نماز شدم، در وقت سحر، بعد از آن بنشستم همچو بار اوّل و سر به زانو نهادم چون سر برداشتم، آن نوشته و رقعه بر دیوار ندیدم و آن که دیدم تازه نوشته شده بود و تروتازه بود گویا همان ساعت نوشته بودند؛ پس صبح شد و در بگشود و بیرون آمدم.

9565

ابو علىّ محمّد بن احمد بن محمّد بن يحيى معاذى نیشابورى گوید: روایت کرد برای ما ابو الحسن علىّ بن احمد بن علىّ بصرى معدّل که گفت: مردى از صلحا رسول خدا صلّى الله عليه وآله را در خواب دید و به حضرت عرض کرد: یا رسول الله از اولاد تو که را زیارت کنم؟! فرمود:

اولاد من بعضى نزد من مى آیند مسموم و بعضى مى آیند مقتول، گفت عرض کردم:

پس کدام را زیارت کنم یا رسول الله!

مع تشتت مشاهدهم أو قال أماكنهم قال من هو أقرب منك يعني بالمجاوره و هو مدفون بأرض الغربه قال: فقلت: يا رسول الله تعنى الرضا عليه السلام فقال صلى الله عليه وآله: قل صلى الله عليه قل صلى الله عليه ثلاثا.

9576

حدّثنا أبو عليّ محمد بن أحمد بن محمد بن يحيى المعاذي قال: حدّثنا أبو عمرو محمد بن عبد الله الحكمي الحاكم بنوقان قال خرج علينا رجلان من الرّبي برسالة بعض السّلاطين بها إلى الأمير نصر بن أحمد ببخارا و كان أحدهما من أهل الرّبي و الآخر من أهل قم و كان القميّ على المذهب الذي كان قديما بقم في النّصب و كان الرّازي متشيّعا فلمّا بلغا بنيسابور قال الرّازي للقميّ أ لا تبدأ بزياره الرضا عليه السّلام ثمّ نتوجه إلى بخارا فقال القميّ قد بعثنا سلطاننا برسالة إلى الحضرة ببخارا فلا يجوز لنا أن نشتغل بغيرها حتّى نفرغ منها فقصدنا البخارا و أدّيا الرّسالة و رجعا حتّى إذا حاذيا طوس فقال الرّازي للقميّ أ لا تزور الرضا عليه السّلام فقال خرجت كه مكان هاشان يا مشاهدشان دور است، فرمود:

كسى را زیارت كن كه به تو نزدیکتر است و تو با آن مجاوری و او در زمین غربت مدفون است، گفت: پس عرض کردم: یا رسول الله مرادتان رضا علیه السلام است، فرمود: بگو صلى الله عليه وآله سه بار.

9576

ابو علی محمد بن احمد بن محمد بن يحيى معاذی گوید: روایت کرد برای ما ابو عمرو و محمد بن عبد الله حکمی حاکم نوقان که گفت: دو مرد از ری بیرون آمدند که بعضی از سلاطین ایشان را به بخارا نزد امیر نصر بن احمد به رسالت فرستاده بود، یکی از آن دو اهل ری بود و دیگری اهل قم و قمی بر مذهب قدیم اهل قم بود در نصب و از ری شیعه بود چون به نیشابور رسیدند رازی با قمی گفت:

اول زیارت امام رضا علیه السّلام بکنیم و بعد از آن متوجه بخارا شویم، قمی گفت: سلطان ما را به رسالتی به بخارا فرستاده است، جایز نیست که به کار دیگر مشغول شویم تا از آن فارغ نشویم پس به بخارا رفتند و رسالت بگذارند و بازگشتند تا برابر طوس رسیدند. رازی با قمی گفت: زیارت امام رضا علیه السّلام نمی کنیم؟ گفت:

ص: 555

من الرّیّ مرجئاً لا- أرجع إليها رافضياً قال فسلم الرّازیّ أمتعه و دوابّه إليه و ركب حماراً و قصد مشهد الرّضا علیه السّلام و قال لخدّام المشهد خلّوا لی المشهد هذه اللّیله و ادفعوا الّیّ مفتاحه ففعلوا ذلك قال فدخلت المشهد و علّقت الباب و زرت الرّضا علیه السّلام ثمّ قمت عند رأسه و صلّیت ما شاء الله تعالی و ابتدأت فی قراءه القرآن من أوّله قال فکنت أسمع صوتاً بالقرآن كما أقرأ فقطعت صوتی و زرت المشهد کلّه و طلبت نواحیه فلم أر أحداً فعدت إلى مکانی و أخذت فی القراءه من أوّل القرآن فکنت أسمع الصّوت كما أقرأ لا ینقطع فسکتّ هنیئّه و أصغیت بأذنی فإذا الصّوت من القبر فکنت أسمع مثل ما أقرأ حتّی بلغت آخر سورّه مریم علیها السّلام فقرأت یوم نحشر المتّقین إلى الرّحمن وفداً و نسوق المجرمین إلى جهنّم وردا فسمعت الصّوت من القبر یوم یحشر المتّقون إلى الرّحمن وفداً و یساق المجرمون إلى جهنّم وردا حتّی ختمت القرآن و ختم فلماً أصبحت رجعت إلى نوقان فسألّت من بها من المقرّین عن هذه القراءه فقالوا از قم مرجئه بیرون آمدم و رافضه بازنگردم. پس رازی اسباب و چارپایان خود به او سپرد و بر خری سوار شد و سوی مشهد امام رضا علیه السّلام رفت و با خادمان مشهد گفت: امشب کلید این مشهد را به من دهید، آنان چنین کردند گفت: داخل مشهد شدم و درها بیستم و زیارت امام رضا علیه السّلام کردم پیش سر به نماز ایستادم و ابتدا در قرائت قرآن از اوّل نمودم آوازی می شنیدم که همراه من قرآن می خواند قرائت را بریدم و همه جای مشهد بگشتم و در نواحی جستجو کردم کسی ندیدم پس بازگشتم و مشغول قرائت شدم از اوّل قرآن و آن آواز می شنیدم که هرچه من می خواندم او نیز می خواند و منقطع نمی شد؛ لحظه ای خاموش شدم و گوش داشتم، یافتم که آواز از قبر می آید و هم چنین هرچه می خواندم مثل آن می شنیدم تا به آخر سورّه مریم علیها السّلام رسیدم و خواندم یوم نحشر المتّقین إلى الرّحمن وفداً* و نسوق المجرمین إلى جهنّم و زداً آواز قبر می شنیدم که می خواند یوم نحشر المتّقین إلى الرّحمن وفداً* و نسوق المجرمین إلى جهنّم و زداً تا من قرآن را ختم کردم چون صبح شد به نوقان بازگشتم و از قاریان آن جا پرسیدم از این قرائت. گفتند:

هذا في اللفظ و المعنى مستقيم لكننا لا نعرفه في قراءه أحد قال فرجعت إلى نيسابور فسألت من بها من المقرئين عن هذه القراءه فلم يعرفها أحد منهم حتى رجعت إلى الرّیّ فسألت بعض المقرئين عن هذه القراءه فقلت من قرأ يوم يحشر المتّقون إلى الرّحمن وفدا و يساق المجرمون إلى جهنّم وردا فقال لي من أين جئت بهذا فقلت وقع لي احتياج إلى معرفتها في أمر حدث لي فقال هذه قراءه رسول الله صلّى الله عليه و آله من روايه أهل البيت عليهم السّلام ثم استحكاني السّبب الذي من أجله سألت عن هذه القراءه فقصصت عليه القصّه و صحّت لي القراءه.

9587

حدّثنا أبو عليّ محمّد بن أحمد بن محمّد بن يحيى المعاذي قال: حدّثنا أبو الحسن محمّد بن أبي عبد الله الهرويّ قال حضر المشهد رجل من أهل بلخ و معه مملوك له فزار هو و مملوكه الرضا عليه السّلام و قام الرّجل عند رأسه يصلّي و مملوكه يصلّي عند رجليه فلما فرغا من صلاتهما سجدا فأطالا سجودهما فرفع الرّجل رأسه اين به حسب لفظ و معنی درست است اما نمی دانیم قرائت کیست، گفت: برگشتم به نیشابور و از قاریان آنجا پرسیدم، هیچ کدام ندانست تا برگشتم به ری و از بعضی قاریان آنجا پرسیدم که کسی چنین قرائت کرده یوم يحشر المتّقون إلى الرّحمن وفدا و يساق المجرمون إلى جهنم وردا، گفت:

قرائت از کجا آورده ای؟ گفتم: احتیاجی افتاده به دانستن آن در کاری که روی داده. گفت: این قرائت رسول خدا صلّى الله عليه و آله از طریق روایت اهل بیت عليهم السّلام است، سپس سبب سؤال را پرسید قصّه را گفتم و قرائت نزد من به صحّت پیوست.

9587

ابو علی محمّد بن احمد بن محمد بن يحيى معاذی گوید: روایت کرد برای ما ابو الحسن محمد بن ابی عبد الله هروی که گفت: مردی از اهل بلخ به مشهد مقدّس در آمد با او مملوک او بود، او و مملوکش زیارت کردند و آن مرد در جانب سر نماز می گزارد و مملوکش در جانب پا چون از نماز فارغ شدند هردو به سجده رفتند زمانی دراز؛ پس مرد سر از

ص: 557

من السَّ جود قبل المملوك و دعا بالمملوك فرفع رأسه من السَّ جود و قال لبيك يا مولاي فقال له تريد الحرَّية فقال نعم فقال أنت حرَّ لوجه الله تعالى و مملوكتي فلانه ببلخ حرَّه لوجه الله تعالى و قد زوّجتها منك بكذا و كذا من الصّدق و ضمنت لها ذلك عنك و ضيعتني الفلانه و وقف عليكما و على أولادكما و أولاد أولادكما ما تناسلوا بشهاده هذا الإمام عليه السَّ لام فبكي الغلام و حلف بالله تعالى و بالإمام عليه السَّ لام أنّه ما كان يسأل في سجوده إلا هذه الحاجه بعينها و قد تعرّفت الإجابه من الله تعالى بهذه السَّ رعه.

9598

حدّثنا أبو عليّ محمّد بن أحمد بن محمّد بن يحيى العطار المعاذيّ قال:

حدّثنا أبو النّصر المؤدّن النّيسابوريّ قال أصابتنى علّه شديدته ثقل منها لسانى فلم أقدر على الكلام فخطر ببالى أن أזור الرّضا عليه السَّ لام و أدعو الله تعالى عنده و أجعله شفيعى إليه حتّى يعافينى من علّتى و يطلق لسانى فركبت حمارا و قصدت المشهد و زرت الرّضا عليه السَّ لام و قمت عند رأسه و صلّيت سجده برداشت پیش از مملوك و او را بخواند سر برداشت و گفت: لبيك يا مولاي. به او گفت:

می خواهی آزاد شوی؟ گفت: آری. گفت: تو آزادی در راه خدا و آن کنیز من فلان در بلخ آزاد است و او را به زنی به تو دادم به این و این و من آن مهر از جانب تو ضامن شدم و فلان ملک من وقف است بر شما و اولاد شما و اولاد اولاد شما چندان که تناسل کنند به شهادت این امام علیه السَّ لام پس غلام بگریست و سوگند خورد به خدای عزّ و جلّ و به امام که او در سجود خویش جز آن حاجت به عینه نخواست و چنین زود حاجت او بر آورده شد.

9598

ابو علی محمد بن احمد بن محمد بن يحيى عطار معاذی گوید: روایت کرد برای ما ابو نصر مؤذن نیشابوری که گفت: مرا علّتی رسید و زبانم از آن گران شد چنان چه نمی توانستم سخن بگویم. در خاطرم گذشت که زیارت امام رضا علیه السَّ لام کنم و در آن جا دعا کنم و از خدای تعالی شفا مسئلت کنم و امام را شفیع گردانم؛ پس بر خری سوار شدم و قاصد مشهد گشتم و زیارت آن حضرت کردم و در جانب سر دورکعت

ص: 558

رکعتین و سجدت و کنت فی الدعاء و التضرع مستشفعا بصاحب هذا القبر إلى الله تعالى أن يعافيني من علتی و يحلّ عقده لسانی فذهبت فی التّوم فی سجودی فرأيت فی المنام كأنّ القبر قد انفرج و خرج منه رجل کهل آدم شديد الأدمه فدنا منی و قال لی یا أبا نصر قل لا إله إلاّ الله قال فأومأت إليه كيف أقول و لسانی مغلق قال فصاح علیّ صيحه فقال تنكر لله قدره قل لا إله إلاّ الله قال فانطلق لسانی فقلت لا إله إلاّ الله و رجعت إلى منزلی راجلا و کنت أقول لا إله إلاّ الله و انطلق لسانی و لم ينغلق بعد ذلك.

9609

حدّثنا أبو علیّ محمّد بن أحمد المعاذی قال سمعت أبا النّصر المؤدّب يقول امتلأ السّیل یوما بسناباد و کان الوادی أعلى من المشهد فأقبل السّیل حتّى إذا قرب من المشهد خفنا علی المشهد منه فارتفع بإذن الله و وقع فی قناه أعلى من الوادی و لم يقع فی المشهد منه شیء.

نماز گزاردم و به سجده رفتم و دعا و تضرع می کردم و صاحب قبر را شفیع می ساختم که مرا از آن علّت عافیت بخشد و گره از زبان من بردارد؛ پس در سجده خوابم برد در خواب دیدم که گویا قبر باز شد و مردی بیرون آمد به سن کهولت، سخت گندم گون به من نزدیک شد و گفت: یا ابانصر بگو لا-اله الا-الله، من با اشارت گفتم: زبانم بسته است چگونه بگویم؟ بر من بانگ زد و گفت: منکر قدرت خدای می شوی، بگو لا اله الا الله؛ پس زبانم گشوده شد و گفتم: لا اله الا الله و به خانه بازگشتم پیاده و می گفتم: لا اله الا الله؛ پس زبانم باز شد و بعد از آن بسته نشد.

9609

ابو علی محمد بن احمد معاذی گوید: از ابو نصر مؤذن نیشابوری شنیدم که می گفت:

سیلی عظیم از ناحیه سناباد به سوی مشهد سرازیر شد که خوف آن می رفت بقعه و مزار را ویران نماید اما به خواست خدا منحرف شد و در قناتی که بالاتر از وادی بود بریخت و هیچ در مشهد نریخت.

ص: 559

حدّثنا أبو الفضل محمّد بن أحمد بن إسماعيل السّليطيّ التّيسابوريّ قال:

حدّثني محمّد بن أحمد السّنانيّ التّيسابوريّ قال كنت في خدمه الأمير أبي نصر بن أبي عليّ الصّغانيّ صاحب الجيش و كان محسنا إليّ فصحبته إلى صغانيان و كان أصحابه يحسدونني على ميله إليّ و إكرامه لي فسلمّ إليّ في بعض الأوقات كيسا فيه ثلاث آلاف درهم و بختمه و أمرني أن أسلمّه في خزائنه فخرجت من عنده فجلست في المكان الّذي يجلس فيه الحاجب و وضعت الكيس عندي و جعلت أحدث التّاس في شغل لي فسرق ذلك الكيس فلم أشعر به و كان للأمير أبي النّصر غلام يقال له خطلخ تاش و كان حاضرا فلمّا نظرت لم أر الكيس فأنكر جميعهم أن يعرفوا له خبرا و قالوا لي ما وضعت هاهنا شيئا فما وضعت هذا إلاّ افتعلا و كنت عارفا بحسدهم لي فكرهت عليّ تعريف الأمير أبي نصر الصّغانيّ لذلك خشيه أن يتّهمني فبقيت متحيّرا متفكّرا 961 10

ابو الفضل محمد بن احمد بن اسماعيل سليطي نيشابوري گوید: روایت کرد برای ما محمد بن احمد سناني نیشابوری که گفت: در خدمت امیر ابی نصر صغانی صاحب جیش و سپهسالار بودم و او با من نیکویی می کرد و همراه او به صغانیان رفتم و یاران او بر من حسد می بردند که او مرا اکرام می کرد؛ پس وقتی به من کیسه سر به مهری داد که در او سه هزار درهم بود و گفت: به خزانه تسلیم کنم از پیش او بیرون آمدم و در جای که حاجبان می نشینند، بنشستم و کیسه را پیش خود نهادم و با مردم به سخن و کاری که داشتم، مشغول شدم آن کیسه را دزدیدند و من با خبر نشدم و امیر ابی نصر غلامی داشت به نام خطلخ تاش و او حاضر بود چون نظر کردم و کیسه را ندیدم به آنان گفتم همگی منکر شدند و گفتند: ما خبر نداریم و گفتند: تو این جا چیزی ننهادی و این ها را می سازی و من می دانستم حسد ایشان را؛ پس نخواستم این قضیه را به امیر ابو نصر بگویم که ترسیدم مرا متهم سازد و متحیر بماندم

ص: 560

لا أدري من أخذ الكيس و كان أبي إذا وقع له أمر يحزنه فزع إلى مشهد الرضا عليه السلام فزاره و دعا الله تعالى عنده و كان يكفى ذلك و يفرج عنه فدخلت إلى الأمير أبي نصر من الغد فقلت له أيها الأمير تأذن لي في الخروج إلى طوس فلي بها شغل فقال لي و ما هو قلت لي غلام طوسي فهرب مني و قد فقدت الكيس و أنا أتهمه به فقال لي انظر أن لا تفسد حالك عندنا فقلت أعوذ بالله من ذلك فقال لي و من تضمن لي الكيس إن تأخرت فقلت له إن لم أعد بعد أربعين يوما فمنزلي و ملكي بين يديك فكتب إلى أبي الحسن الخزاعي بالقبض على جميع أسبأبي بطوس فأذن لي فخرجت و كنت أكثرى من منزل إلى منزل حتى وافيت المشهد على ساكنه السلام فررت و دعوت الله تعالى عند رأس القبر أن يطلعني على موضع الكيس فذهب بي النوم هناك فرأيت رسول الله صلى الله عليه و آله في المنام يقول لي قم فقد قضى الله حاجتك فقامت و جددت الوضوء و صليت ما شاء الله تعالى و دعوت فذهب بي النوم فرأيت نبي دانستم كيسه را که برده و پدر من هرگاه او را امری روی می داد پناه به مشهد امام رضا علیه السلام می برد و آن جا دعا می کرد و آن ساخته می شد و اندوه از او زایل می گشت پس فردا نزد ابو نصر رفتم و گفتم: ای امیر رخصت می دهی مرا که به طوس روم که آن جا کاری دارم. گفتم: چه کار؟ گفتم: غلام طوسی داشتم گریخته است و کیسه پیدا نیست و به او گمان دارم، گفتم: در کار خود دقت کن که اعتقاد ما را به خود فاسد نکنی به خیانت، گفتم: به خدا پناه می برم از آن. گفتم: تو می روی ضامن کیسه ما که می شود اگر دیر کنی. گفتم: اگر بعد از چهل روز باز نگردم منزل و ملک پیش تو است بنویس به ابی الحسن خزاعی که اسبابت در طوس همه فراگیرد پس مرا اذن داد و من منزل کرایه می کردم تا به مشهد مقدس رسیدم و زیارت کردم و در جانب سر دعا کردم و از خدا مسئلت نمودم که مرا اطلاع دهد که کیسه کجاست، پس آن جا خوابم ربود و در خواب رسول خدا صلى الله عليه و آله را دیدم که به من فرمود: برخیز که خدای تعالی حاجت تو را برآورده برخاستم و وضو تازه کردم و نماز گزاردم و دعا خواندم، باز خوابم برد، در خواب

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْمَنَامِ فَقَالَ لِي الْكَيْسُ سَرَقَهُ خَطْلُخُ تَاشُ وَدَفَنَهُ تَحْتَ الْكَانُونِ فِي بَيْتِهِ وَهُوَ هُنَاكَ بِخَتْمِ أَبِي نَصْرِ الصَّغَانِيِّ قَالَ فَانصرفت إِلَى الْأَمِيرِ أَبِي نَصْرِ قَبْلَ الْمِيعَادِ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ لَهُ قَدْ قَضَيْتُ لِي حَاجَتِي فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَخَرَجْتُ وَغَيَّرْتُ ثِيَابِي وَعَدْتُ إِلَيْهِ فَقَالَ أَيْنَ الْكَيْسُ فَقُلْتُ لَهُ الْكَيْسُ مَعَ خَطْلُخُ تَاشُ فَقَالَ مَنْ أَيْنَ عَلِمْتَ فَقُلْتُ أَخْبَرَنِي بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَنَامِي عِنْدَ قَبْرِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فَاقشَعِرْ بَدَنَهُ لِذَلِكَ وَأَمْرٌ بِاحضارِ خَطْلُخُ تَاشُ فَقَالَ لَهُ أَيْنَ الْكَيْسُ الَّذِي أَخَذْتَهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ فَأَنْكَرَ وَكَانَ مِنْ أَعَزِّ غُلَمَانِهِ فَأَمَرَ أَنْ يَهْدَدَ بِالضَّرْبِ فَقُلْتُ أَيُّهَا الْأَمِيرُ لَا تَأْمُرْ بِضَرْبِهِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ أَخْبَرَنِي بِالْمَوْضِعِ الَّذِي وَضَعَهُ فِيهِ قَالَ وَأَيْنَ هُوَ قُلْتُ هُوَ فِي بَيْتِهِ مَدْفُونٌ تَحْتَ الْكَانُونِ بِخَتْمِ الْأَمِيرِ فَبَعَثَ إِلَيَّ مَنْزِلَهُ بِثِقَةٍ وَأَمَرَ بِحَفْرِ مَوْضِعِ الْكَانُونِ فَتَوَجَّهْتُ إِلَى مَنْزِلِهِ وَحَفَرْتُ وَأَخْرَجْتُ الْكَيْسَ مَخْتُومًا فَوَضَعَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَلَمَّا نَظَرَ الْأَمِيرُ إِلَى الْكَيْسِ وَخَتَمِهِ عَلَيْهِ قَالَ لِي يَا أَبَا نَصْرِ لِمَ أَكُنْ عَرَفْتُ فَضْلَكَ قَبْلَ هَذَا رَسُولُ خَدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَا دِيدِمَ بَا مِنْ فَرْمُودَ: كَيْسَهُ رَا خَطْلُخُ تَاشُ دزدیده و در زیر تنور خانه اش دفن کرده است، کیسه همان جاست به همراه مهر ابی نصر صغانی، برگشتم نزد جابر بن ابی نصر سه روز زودتر از میعاد و چون داخل شدم، گفتم: حاجتم روا شد. گفت: الحمد لله؛ پس بیرون آمدم و جامه گردانیدم و نزد او بازگشتم. گفت: کجاست کیسه؟ گفتم: کیسه نزد خطلخ تاش است. گفت: از کجا دانستی؟ گفتم: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در خواب نزد قبر امام رضا علیه السَّلَامُ به من گفت، امیر از این سخن بلرزید و فرمود تا خطلخ تاش را حاضر کنند و به او گفت: کیسه ای که برداشتی کجاست؟ او منکر شد و او از همه غلامان عزیزتر بود، او را به ضرب تهدید کرد. گفتم: ای امیر زدن او در کار نیست که رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مرا خبر داده به موضعی که کیسه آن جا نهاده است. گفت: کجا نهاده است؟ گفتم: در خانه اش زیر تنور مدفون است به مهر امیر پس کس مورد اعتمادی به خانه او فرستاد و فرمود که جای تنور را بکنند، او برفت و بکند و کیسه را بیرون آورد هم چنان مهر بر نهاده و پیش او بر زمین نهاد و امیر چون آن کیسه و مهر بر آن بدید. گفت: یا ابا نصر من فضل و قدرت را

الوقت و سآزید فی برك و إكرامك و تقدیمك و لو عرفتنی أنك تريد قصد المشهد لحملتك على دابته من دوابی قال أبو نصر فخشيت أولئك الأتراك أن يحقدوا علی ما جرى فيوقعونی فی بلیه فاستأذنت الأمير و جئت إلى نيسابور و جلست فی الحانوت أبيع التبن إلى وقتی هذا و لا قوه إلا بالله.

962 11

حدثنا أبو الفضل محمد بن أحمد بن إسماعيل السليطي رضي الله عنه قال سمعت الحاكم الرازي صاحب أبي جعفر العتبي يقول بعثني أبو جعفر العتبي رسولا إلى أبي منصور بن عبد الرزاق فلما كان يوم الخميس استأذنته في زياره الرضا عليه السلام فقال اسمع مني ما أحدثك به في أمر هذا المشهد كنت في أيام شبابي أتصعب على أهل هذا المشهد و أتعرض الزوار في الطريق و أسلب ثيابهم و نفقاتهم و مرقعاتهم فخرجت متصييدا ذات يوم و أرسلت فهدا على غزال فما زال يتبعه حتى ألجأه إلى حائط المشهد فوقف الغزال و وقف الفهد مقابله لا يدنو منه فجهدنا تا این وقت نمی دانستم و بعد از آن با تو اكرام و نکویی بیشتر کنم و اگر با من می گفتمی که قصد مشهد داری تو را بر یکی از اسبهای خود سوار می کردم. ابو نصر گفت: من پس از آن از ترکان ترسیدم که به سبب آن واقعه با من کینه ورزند و مرا در بلیتی افکنند از امیر اذن خواستم و به نیشابور رفتم و در دکان نشستم و گاه می فروشم تا امروز.

962 11

ابو الفضل محمد بن احمد بن اسماعيل سليطي گفت: از حاکم رازی یار ابی جعفر عتبی شنیدم که می گفت: مرا ابو جعفر عتبی به رسالت فرستاد نزد ابی منصور بن عبد الرزاق چون روز پنج شنبه شد، از او اذن خواستم، در زیارت امام رضا علیه السلام، گفت:

حدیثی با تو گویم از کار این مشهد، من در جوانی تعرض می کردم بر اهل این مشهد و راه بر زوار آن می بستم و جامه هاشان می ربودم، روزی برای صید آن جا رفتم آهویی را دیدم و تازی خود را پی او فرستادم، تازی او را تعقیب می کرد تا آهو به داخل مشهد پناه برد و تازی در مقابل آن ایستاد و نزدیک نمی رفت

ص: 563

كُلّ الجهد بالفهد أن يدنو منه فلم ينبعث و كان متى فارق الغزال موضعه يتبعه الفهد فإذا التجأ إلى الحائط رجع عنه فدخل الغزال حجرا في حائط المشهد فدخلت الرّباط فقلت لأبي النّصر المقرئ أين الغزال الذي دخل هاهنا الآن فقال لم أره فدخلت المكان الذي دخله فرأيت بعر الغزال و أثر البول و لم أر الغزال و فقدته فنذرت الله تعالى أن لا أوذى الزّوار بعد ذلك و لا أتعرّض لهم إلاّ بسبيل الخير و كنت متى ما دهمنى أمر فرعت إلى هذا المشهد فزرتة و سألت الله تعالى فيه حاجتي فيقضئها لى و لقد سألت الله تعالى أن يرزقنى ولدا ذكرا فرزقنى ابنا حتّى إذا بلغ و قتل عدت إلى مكاني من المشهد و سألت الله تعالى أن يرزقنى ولدا ذكرا فرزقنى ابنا آخر و لم أسأل الله تعالى هناك حاجه إلاّ قضائها لى فهذا ما ظهر لى من برکه هذا المشهد على ساكنه السّلام.

و من آنچه می کردم که نزدیک شود نمی شد، چون آهو از جای خود حرکت می کرد تازی آن را دنبال می کرد تا آهو داخل صحن گردید و تازی در همان موضع ایستاد چون به دیوار می رسید، می ایستاد، آهو در حجره ای داخل شد و من داخل صحن شدم و ندیدم، از ابو نصر پرسیدم: آهوئی که داخل شد کجا رفت؟! گفت: ندیدم، جایی که آهو در شده بود، در شدم پیک و اثر بول آهو دیدم و او را نیافتم، با خدا عهد کردم متعرّض زّوار نشوم مگر برای خیر، پس از آن هروقت مرا مشکلی می آمد به زیارت حضرت می رفتم و دعا و زاری می کردم و از خدا حاجت خود می خواستم و خداوند مرحمت می فرمود، از خدا خواستم به من پسری عنایت فرماید دعایم مستجاب شد چون به بلوغ رسید او را کشتند، باز به مشهد رفته و از خدا پسری خواستم و خدا دوم بار عنایت کرد و تا حال حاجتی از خدا نخواسته ام جز این که عطا فرموده و این همان است که برای من از برکت این مرقد مطهر خداوند-بر ساکنش درود فرستد-به ظهور رسیده.

حدَّثنا أبو الفضل محمد بن أحمد بن إسماعيل السليطي قال: حدَّثنا أبو الطَّيِّب محمد بن أبي الفضل السليطي قال خرج حمويه صاحب جيش خراسان ذات يوم بنيسابور على ميدان الحسين بن يزيد لينظر إلى من كان معه من القواد [باب] باب عقيل و كان قد أمر أن يبنى و يجعل بیمارستان فمرَّ به رجل فقال لغلام له اتَّبِع هذا الرَّجُل و رده إلى داری حتَّى أعود فلما عاد الأمير حمويه إلى الدار أجلس من كان معه من القواد على الطَّعام فلما جلسوا على المائدة فقال للغلام أين الرَّجُل قال هو على الباب قال أدخله فلما دخل أمر أن يصبَّ على يده الماء و أن يجلس على المائدة فلما فرغ قال له أ معك حمار قال لا فأمر له بحمار ثمَّ قال له أ معك دراهم للتَّقفه فقال لا فأمر له بألف درهم و بزوج جوالق خوزيَّه و بسفره و بآلات ذكرها فأتى بجميع ذلك ثمَّ التفت حمويه إلى القواد فقال لهم أ تدررون من هذا قالوا لا قال اعلموا أنّي كنت في شبایي زرت 963 12

ابو الفضل محمد بن احمد بن اسماعيل سليطي گوید: روایت کرد برای ما محمد بن ابی الفضل سلیطی که گفت: حمويه امير لشکر خراسان در نیشابور روزی در میدان حسین بن یزید بود تا کسانی از صاحب منصبان را که با او باب عقیل بودند، ببیند، قبل از امر کرده بود در آن جا بیمارستانی بسازند، مردی گذشت حمويه غلامی را گفت تا او را به خانه امیر برد و خود بازگردد، غلام چنین کرد و امیر از کار خود فراغت یافته با صاحب منصبان به خانه بازگشت، چون بر سر سفره غذا نشستند امیر از غلام پرسید: آن مرد کجاست؟ غلام گفت: دم در ایستاده، گفت: او را بیاور، چون وارد شد امیر دستور داد آب آورده و دست این مرد را بشویند، سپس بر سر سفره نشانید و چون از غذا فارغ شدند به آن مرد گفت:

چارپا داری؟ گفت: نه، دستور داد چارپایی به او دادند، پرسید: پولی به همراه داری؟ گفت: نه، فرمان داد هزار درهم پول و دو جوال خوزیه و خورجین و لوازم سفر برای او مهیا کردند، امیر به صاحب منصبان گفت: می دانید این مرد کیست؟ گفتند: نمی دانیم، گفت: در جوانی زیارت

الرّضا عليه السّلام وعلیّ أطمار رثّه و رأیت هذا الرّجل هناك و كنت أدعو الله تعالى عند القبر أن یرزقنی ولایه خراسان و سمعت هذا الرّجل یدعو الله تعالى و یسأله ما قد أمرت له به فرأیت حسن إجابته الله تعالى لی فیما دعوته فیہ ببرکة هذا المشهد فأحببت أن أری حسن إجابته الله تعالى لهذا الرّجل علی یدیّ و لكن بینی و بینہ قصاص فی شیء قالوا ما هو قال إنّ هذا الرّجل لّمّا رآنی و علیّ تلك الأطمار الرّثّه و سمع طلبتی بشیء عظیم فصغر عنده محلّی فی الوقت و رکلنی برجله و قال لی مثلک بهذا الحال یطمع فی ولایه خراسان و قود الجیش فقال له القوّد أيّها الأمير اعف عنه و اجعله فی حلّ حتّی تكون قد أكملت الصّنیعه إلیه قال قد فعلت و كان حمویه بعد ذلك یزور هذا المشهد و زوج ابنته من زید بن محمّد بن زید العلویّ بعد قتل أبیه رض بجرجان و حوّله إلی قصره و سلّم إلیه ما سلّم من النّعمه کلّ ذلك لما كان یعرفه من برکة هذا المشهد و لّمّا خرج أبو الحسین محمّد بن أحمد بن زیاد العلویّ رحمه الله و بايع له عشرون ألف رجل امام رضا علیه السّلام می کردم لباسهای کهنه ای داشتم در کنار مرقد مطهر از خدا می خواستم که امارت خراسان را روزی من گرداند و این مرد در کنار من دعا می کرد که خدا اسبابی را که امروز برای او مهیا کردم به او عطا کند چون حسن اجابت دعایم را در آن مشهد دیدم بسیار مایل بودم که خدا حوائج این مرد را به دست من حواله کند اما میان من و او تقاصی است، گفتند: چیست؟ گفت: این مرد در حرم چون مرا با لباسهای کهنه دید و دعاهایم را می شنید که از خدا مطلب بزرگی می خواهم مرا در نزد خود بسیار کوچک دید که توقعات بیجا می نمایم، تیپایی به من زد و گفت:

تو با این وضع طمع بیجایی داری توقع امارت خراسان و ریاست لشکر داری؟! صاحب منصبان گفتند: او را ببخش تا محبت را در حقّ او تمام کرده باشی، امیر گفت: بخشیدم، حمویه پس از آن به زیارت حضرت می رفت و دختر خود را به زید بن محمد علوی داد پس از آن که پدرش در گرگان به قتل رسید، او را به قصر خود انتقال داد و آنچه انعام باید تسلیم وی کرد، تمام امور به برکتی بود که از مرقد مطهر امام رضا علیه السّلام دیده بود، زمانی که ابو الحسین احمد بن زیاد علوی خروج کرد و قریب بیست هزار تن از نیشابور با او بیعت کردند،

بنیساپور آخذہ الخلیفہ بہا و أنفذه إلى بخارا فدخل حمويه ورفع قيده وقال لأمير خراسان هؤلاء أولاد رسول الله صلى الله عليه وآله وهم جياع فيجب أن تكفيهم حتى لا يخرجوا إلى طلب المعاش فأخرج له رسما في كل شهر وأطلق عنه وردد إلى نيسابور فصار ذلك سببا لما جعل لأهل الشرف ببخارا من الرسم وذلك ببركة هذا المشهد على ساكنه السلام.

964 13

حدثنا أبو العباس أحمد بن محمد بن أحمد بن الحسين الحاكم رضي الله عنه قال سمعت أبا علي عامر بن عبد الله البيوردي الحاكم بمرور الرد و كان من أصحاب الحديث يقول حضرت مشهد الرضا عليه السلام بطوس فرأيت رجلا تركيا قد دخل القبّة و وقف عند الرأس و جعل يبكي و يدعو بالتركيّة و يقول يا رب إن كان ابني حيّا فاجمع بيني و بينه و إن كان ميتا فاجعلني من خبره على علم و معرفه قال و كنت أعرف اللّغه التركيّة فقلت له أيّها الرجل ما لك فقال كان لي ولد و كان معي في حرب إسحاق آباد ففقدته خليفه او را دستگیر کرده و به بخارا فرستاد، حمويه بر او وارد شد و زنجير از گردنش باز کرد و به امير خراسان گفت: اينان فرزندان پیغمبر می باشند و گرسنگی می کشند واجب است امورشان را کفایت نمایی تا برای معاش به خروج ناچار نشوند، حمويه برای او مقرری قرار داد و به نیشابور بازگردانید و این عمل موجب شد که در بخارا سادات را وظیفه می دادند و این است برکت این مرقد شریف که بر ساکنش درود باد.

964 13

احمد بن محمد حاکم گوید: عامر بن عبد الله بیوردی حاکم مرو و از جمله محدثین می گفت: در طوس به زیارت امام رضا علیه السلام رفتم، مردی ترک زبان را دیدم که وارد قبّه شد و بالای سر امام ایستاد و شروع به گریه کرد و به زبان ترکی می گفت: خدای من! اگر فرزندم زنده است فاصله من و او را بگیر و ما را به هم برسان و اگر از دنیا رفته مرا از خبر او و محل دفنش آگاه ساز، چون ترکی می دانستم حاجت او را فهمیدم و از او پرسیدم: چرا بیتابی؟ گفت: فرزندی داشتم که در حرب اسحاق آباد با من بود، او را گم کردم

ص: 567

و لا أعرف خبره و له أم تديم البكاء عليه فأنا أدعو الله تعالى هاهنا في ذلك لأني سمعت أن الدعاء في هذا المشهد مستجاب قال فرحمته و أخذته بيده و أخرجته لأضيفه ذلك اليوم فلما خرجنا من المسجد لقينا رجلا شاب طوال مختط عليه مرقعه فلما أبصر بذلك التركي وثب إليه فعانقه و بكى و عرف كل واحد منهما صاحبه فإذا هو ابنه الذي كان يدعو الله تعالى أن يجمع بيننا و بينه أو يجعله من خبره على علم عند قبر الرضا عليه السلام قال فسألته كيف وقعت إلى هذا الموضع فقال وقعت إلى طبرستان بعد حرب إسحاق آباد و رباني ديلمی هناك فالآن لما كبرت خرجت في طلب أبي و أمي و قد كان خفي علي خبرهما و كنت مع قوم أخذوا الطريق إلى هاهنا فجت معهم فقال ذلك التركي قد ظهر لي من أمر هذا المشهد ما صح لي به يقيني و قد آليت على نفسي أن لا أفارق هذا المشهد ما بقيت.

و الحمد لله أولا و آخرا و ظاهرا و باطنا و الصلاه و السلام على محمد المصطفى و آله و سلم تسليمًا كثيرًا.

و سالهاست که از او خبری ندارم و مادرش شبانه روز در غم او ناله می کند آمده ام تا دعا کنم خداوند مشکلم را حل کند چون شنیده ام دعا در این مکان مستجاب است، عامر گوید: به حال او رفت کردم و دست او را گرفته تا از حرم به خانه برده و پذیرائی کنم، چون از مسجد خارج شدیم جوان بلندقامتی دیدیم که جامه و صله دار بر تن داشت، مرد ترکی تا چشمش به او افتاد برجست او را در آغوش گرفت و بنا کرد به گریه کردن و هردو یکدیگر را شناختند و او پسرش بود که سالها انتظارش را داشت و دعا می کرد که خدا او را به وی برساند و یا از خبرش آگاه کند، عامر گوید: پرسیدم چگونه به این جا آمدی؟ گفت: پس از قضیه اسحاق آباد به طبرستان افتادم و مردی از ديلم مرا به خانه خود برد و تربیت کرد، اکنون که به سن بلوغ رسیدم به سراغ پدر و مادرم بیرون آمدم و چون راه را نمی دانستم با گروهی همراه شده و به این جا رسیدم، مرد ترک زبان گفت: از این مرقه شریف چیزی که یقینم را محکم نمود دیدم و قسم یاد می کنم از مجاورت این مشهد تا زنده هستم دست برندارم.

و سپاس خدایی راست در ابتدا و انتها و آشکار و نهان و درود بر محمد مصطفی و خاندانش و سلام فراوان بر آنها باد.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

